*
ISLAM LITHO
folio
DS276
M84
1890

C942 .I89d
INSTITUTE
OF
ISLAMIC
STUDIES
23118 ★
McGILL
UNIVERSITY

2223058

١

تحقیق الدقایق
فی زبدة الحقایق

Durar al-tijān

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل اکرم اعتماد السلطنه

I'timād al-Salṭanah

محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها ادام الله اقباله العالی

فی توشقان ئیل سنه ۱۳۰۸

C942
I898

بسم الله الرحمن الرحیم

سلطنت و دولت آن مالک الملکی را نا و کشور خدائی قاهر و توانا است که در جهان هستی و عالم امر و خلعهٔ آفرینش و قلمرو حیات حکمتش چون آب جیحون و فرات روانست و گذشته و آینده در پیشگاه اطلاع و علمش با زمان حاضر یکسان پادشاهی که سریر ابهتش را نام عرش عظیم است و کرسی کبریائی حضرتش سما تقدیس و ثنا تعظیم بر سر سربلندان دیهیم افسر خسروی او نهاده و شهریاران دادگر را فرمان مملکت ستانی و ولی داده آنان که در ترک تازی مردانگی از علم گشته کوس فرمانروائی و سکهٔ نام آوری زده رایت استبداد و استقلال افراشته و پا بر فرق فرقدان و ثریا گذاشته چون بلند درگاه آیند جمله رعیتی ذلیل اند و مسکین تر از ابناء السبیل محتاج و مبتذل مندرس و مستعمل سبحان عز حکمه و قهر سلطانه و غلب امره و بهر برهانه

تو شاهی و شاهان گدای تواند | من و بندهٔ کیمیای تواند
رخ از نیل تو آبنوسی کنند | در آن آستان خاکبوسی کنند
جهان پهلوان کارفرما سپهر | که در حلقه دارد ز درافشان مهر
ز نسیم تو سیما نماید سپید | از آن بوستان آورد شنبلید
فروزان کنی گوهر کاینات | نه بینم کسی جز تو قائم بذات

اینجاست که تیر کمانداران پارسی بسنگ آمده است و سر خنگ صرصر نژاد پیشتازان توران لنگ شده نه خامهٔ برهمن و زبانم الکن سخن بتناسب نرانده و حرف بجای گوهر نشانده پارسی جلیت سوار تورانی کیت پارسیان و ترکستان را از آن سهم و قدر نیست که مرد این میدان باشند تا نقش این ایوان بجاکه براق فهم و فرزانه دانش از رفتن باز ماند موری ضعیف و پشهٔ لاغر چه تواند

خورشید چو محو آن جمالست | پیداست که ذره در چه حالست
گل را رخ او چو خوار سازد | خس را ز هوس که لاف بازد
کوثر چو ز تشنگی بجوشد | شورابه بکوی کم خروشد

ما را الحال توان نمانده معرفت نبود که از عهدهٔ حمد و شکرت بر آئیم و نفسی نیز را حضرت را تقدیس و تسبیح نمائیم تا من خود در تکمیل عقل و تحصیل علم و طی طریق مجاهدت و آداب ریاضت و تهذیب اخلاق و کشف حجب و جلب فتوحات و خطف نفوس مشاهدت تقصیر کردم نوشتم تا بجای رسم نکردم

تا صاحب

تا صاحب نوائی شوم و در هر حال انتظار مستمر بفضل تو چشم دارم و راه امید بسیار دارم و تو گفته
نومید مشوید و براه قنوط نروید تو ابر گزیدهٔ پیمبران و اشرف سروران سند اعلم سید عالم پشتیبان
اولاد آدم نبی اکرم رسول خاتم احمد مختار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره و ذریهٔ زاکیهٔ او
که ائمهٔ دین اند و اولیاء راشدین و ناهجان مناهج حق الیقین و حلیهٔ جمال متقین و جود و ماهیت
ملکوت کمال صورت و هیولای جبروت جلال تارکان ما سوی الله و نزدیکان درگاه سوگند میدهم
که از راه راستم دور نیندازی و در بوتهٔ حرمان و غم نصیبم نگذاری بحال خویشتنم نگذاری
و از بیکرانهٔ جهل و غفلتم بیرون آری در حدائق حقائقم جای دهی و از ریاحین و ازهار معارفم
تاجی بر سر نهی از زیر طاق نصرت پیروزمندانم گذرانی و بر درگاه ایقانم نشانی تا یارانم
از فاتحین حصن سعادت بدانند و مالک ملک نجات و سلامت خوانند بمنک الجسیم و احسانک القدیم

امّا بعد

فضلا و مصنفین این عهد ابد مهد و زمان سعادت اقتران اعانهم الله تعالی و کثّر
امثالهم در فنون علوم و فضایل از عالی و ادانی مصنفات و رسایل پرداخته و کارهای لایق و
شایان ساخته اند و الحق نخستین مرتب این عصر فرخنده و دودمان خجسته آثار اقلام علمای
اعلام و حکمای مجد مقدام است که در کثرت و وفور حکم موالید ثلاثه و عناصر اربعه و
حواس خمسه و جهات سته را بهم رسانیده در هر نقطه موجود و برای توانگر و درویش حاضر
و ممکن میباشد امروز بتشویق امنای حضرت گردون بسطت علیه ایدهم الله بتجربت
زینت خانها کتابخانهاست و دفاتر و اوراق علمیه لازمهٔ ملزوم کلبهها و کاشانهها جز
اینکه در مخازن حکم و ادب و خزاین صحف کتب عجم و عرب جای تاریخ ایران خالی است و از ضبط
سلاطین قدیم این مملکت یعنی پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان که قبل از ظهور
دولت اسلام در این ممالک اسم و رسم شاهنشاهی داشته اند اصلا و مطلقا خبری نیست و
حال آنکه از جملهٔ پادشاهان جهان در آن قرون و ازمنه اولویت و تقدم ایشان را بوده و
نویسندهای خارجه آنها را بهمین سمت ستوده اند راست است که بعضی تواریخ فارسی
و عربی متضمن احوال آنان و اوضاع آن اعصار بدست داریم اما جمله با فسانه آمیخته و
از حقیقت امر که مشتمل بر فواید و عواید میباشد ابعد فقراتی ناقص و معیوب و فقراتی
معدود و مشوب مطالب ناقص و مسائل مبهم از اشکانیان میتوان گفت هیچ نیست و این گنجینه

23118

که باید بهبود سره و اجناس معتبره انباشته باشد یکباره تهی است و برای ملتی متمدن و امتی نامی
نقصی از این بزرگتر متصور نباشد که تاریخ مملکت خود ندانند و از سوانح سوالف ایام آن
بکلی بیخبر مانند از سود و زیان گذشتگان خویش بتجارب و حکم نایل نگردد و عبرت و بصیرت
حاصل ننماید و چنین قومی بنباتات را مانند که از ریشه و اصل خود غافلند و از لذت و حظ
مشاعر و مدارک انسانی محروم و بجنبه جمادی مایل نظر باین مقدمه اقل عباد الله و احوجهم
الیه محمد حسن بن حاجی علیخان مراغی ملقب باعتماد السلطنه غفر لهما الله تعالی از دیرباز بر این
شد که این نقص را از میانه بردارد و این جای را خالی نگذارد لهذا سالها در تحصیل اسباب
و اسناد و شرایط و لوازم آن کوشید و حکومتی که چه رنجها کشید تا چه مایه زحمت و مشقت مسطورات
یونان و روم و مورخین فرنگ را از ازمنه بعیده سابقه را از عرب و عجم تصفح نمود و ابواب تتبع گشود
و از آنجا که از میان طبقات سلاطین فرس حال اشکانیان را مجهول تر دیدند و جمع و ترتیب
وقایع دوران آنها را اصعب یافت ابتدا بتألیف تاریخ اشکانیان پرداخت و کتابی در سه جلد
مرتب و مدون ساخت جلد اول که بمنزله مقدمه است در حل مشکلات تاریخ این طبقه جلد دویم
از سلطنت شاه اول تا اواسط آن سلسله که مقارن است با ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
جلد سیم در تاریخ باقی سلاطین اشکانی که بعد از میلاد پادشاهی داشته اند زینت جلد اول
که همین مجلد باشد تراجم مختصر حال جمعی از فضلا و مورخین و مصنفین یونان و روم و ارمن و فرنگ و
عرب و عجم و غیرهما است که باقوال آنها استشهاد و استناد نموده ایم و آن در آخر کتاب الحاق شده و اصل
کتاب عبارت است از مقدمه و سی و سه فصل و خاتمه و فهرست آن نیز در آخر کتاب ملاحظه میشود پیرایه جلد
دویم حالات سعادت آیات روح الله مسیح بن مریم میباشد و آرایش جلد سیم صور و نقوش بعضی
مسکوکات اشکانیان و تصاویر برخی از آثار آنها خواهد بود و اگر عمری باقی ماند از تألیف تاریخ سه طبقه دیگر نیز تن نزند
و در انکار اهمال نکند انشاء الله و اخو الامر این سه مجلد را که در اضافت بلآلی بهیه کمال و یواقیت فریده کلا افضل مانند
درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان نامید و بزعم خود این اسم را با مسمی دانسته چو که ابنای وطن
عزیز من که عالمان سیر و واقفان خبر و صاحبان افکار ثاقبه و آراء صائبه میباشند اگر از نظر دقت ببینند و اگر پسند
کنند انم اجری شایانست اینم کاری نمایان نخواهم جز این مزد و منت کشم بآن مزد و منت همواره خوشم

بنام من این گوهر بابها | ز هر چیز و هر گوهری برآید مرا
زمن ماند این در جهان یادگار | جهان هنر را بباید بکار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

پوشیده نباشد که سوانح و آثار اقطار کرهٔ ارض و موجوداتیکه در آن وجود داشته متأخرین از مورخین که اهل تدقیق و استقصا بوده و از راه بحث و تعب بپای جهد و اجتهاد پیموده اند منقسم بدو قسمت کرده ماقبل تاریخی و تاریخی یعنی بعضی از سوانح و آثار موجوداتست که پیش از اوان رسم استکتاب و تدوین دفتر و کتاب سوانح زمان گذشته وجود بهم رسانیده و برخی بعد مثلاً در سنین ماقبل تاریخ فلان انقلاب روداده یا فلان حیوان وجود داشته و برافتاده و در قرون تاریخی نسل آن منقرض بوده علمای علم ژئولوژی که طبقات زمین را شکافته و سرائر آنرا برای العین مشاهده نموده آثار آن انقلاب را کشف کرده یا اسکلیت و عظام آن حیوان را بدست آورده میگویند آن انقلاب یا آن حیوان از سوانح و موجودات اعصار قبل از تاریخ است و اما آنچه را بعد از تداول و شیوع تحریر و کتابت است تاریخی است و آن نیز بر دو قسم است قسمتی که متعلق بمتأخرین است اغلب بدرستی ضبط شده و قسمتی نیز در حفظ و حراست آن ساعی میباشند و از شرایط نشر و طبع آن هیچ فرو گذار نمیکنند لکن تاریخ متقدمین و شرح ازمنهٔ سالفه و احوال امم قدیمه بواسطهٔ ضعف تمدن اقوام و اغراض جاهلانهٔ طوایف و سایر علل و امراض مشوب و مغشوش گردیده سدهای سدید از مشکلات عدیده در راه طالبان معارف بسته و کشیده داشت و کسی قدم در آن ساحت نمیگذاشت عالمان مقدام و کاردانان با همت و اقدام لازم بود و پای هر بی مایهٔ دون پایه اینراه نمی پیمود چون مرور دهور عقلها را منور نمود و دست عنایت ابواب درایت بروی سعادتمندان کشود در اخبار قدما دیده اکثر را از مقولهٔ اساطیر اولین یافتند و جای خالی در آن نیز بسیار مشاهده کردند مصمم مجاهده گردیدند با زحمت تمام و کثرت اهتمام بترتیب اسناد پرداختند و بتحصیل دفاتر و اوراق و منقورات احجار و الواح و سکه های کهنه و اشیاء عتیقه و تصاویر منقوشه عشایر و سلاسل و امم و قبایل را ممد سایر وسایل ساختند حالات و عادات اجیال و ملل و اعوام تسلط و سلطنت سلاطین و دول و رسوم و آداب هر شعبه و نقل و انتقال هر طبقه را با اصل و نسب و دأب و حسب آنها مجملاً مفصلاً معلوم کرده داخل در قلمرو معارف و علوم نمودند تا سوانح تاریخی آن ادوار بصحت مایل گردید و قابل قبول و پذیرفتن شد و ما که پیرو آن مجاهدین میباشیم و با مشعل دانش ایشان همان راه طی میکنیم شکر مساعی ایشان را اقدم فرایض میشماریم و از ذکر خیر و ادای حقوقشان چیزی فرو نمیگذاریم و تکمیل مرام را گوئیم انتهای زمان ماقبل تاریخی و ابتدای تاریخ در تمام ممالک و اقالیم در یک وقت و دوره نبوده بعضی از طوایف بنی نوع بشر زودتر بسر منزل تنبه و تمدن رسیده اسباب تحقیق مطالب و ضبط وقایع را فراهم آورده و زمرهٔ دیرتر

اسکلیت استخوانبندی انسان یا سایر حیوانات است

در پیشاه راه نهاده و مدنی بالنسبه از دیگران عقب افتاده و از آنجا که آمد و شدی با پیشرفتگان نداشته از معاونت و امداد آنها محروم مانده و اگر امروز با دوربین علم و اطلاع باعماق افریقا و بعضی اقطار اقالیم دیگر نظر اندازیم اشخاصی بینیم که هنوز از عده تا ده نتوانند شمرد و از لغت بیش از چند کلمه ندارند گفت تا چه رسد بشرح جرائم و انساب و فهم شجرهٔ اسباط و احزاب حالات گذشته و گذشتگان آنها نا معلوم و سعادت و شقاوتی که آنها را شامل بوده یکسره مستور و مکتوم است پس شهور و سنین ماضیهٔ آنها سنین ماقبل تاریخی و شهور بیخبری است و آن دورهٔ طی شده دورهٔ عطلت و بی ثمری است از این مقدمه ثابت و محقق میشود که اهل هر اقلیم وقتی از دورهٔ ماقبل تاریخی داخل در دورهٔ تاریخی شده و قدم در راه تمدن و ترقی زده و چون مقصود ما نگارش تاریخ وطن عزیز خود ایرانست و تحقیق احوال و اوضاع قدیمهٔ ابنای ماست گوئیم زمان ماقبل تاریخی این ممالک بزعم آنهائیکه بتواریخ عرب و عجم رأی زیاد و کم صحیح میدانند ادوار مهاباد و جیان و شائیان و یاسائیان است اما بعقیدهٔ محققین این عصر زمان ماقبل تاریخ این سرزمین قبل از او اینست که اصناف آنجای سکنای طوایف آرین که بنام ایرانی معروف گشته شود و بعد مسخر سلاطین بنی آشور گردد و در ترتیب تاریخ ایران میگویند ایرانیها که اصلا از ملت آرین و از قوم اسکیث بوده و به سلسله منقسم گشته در زمان بسیار قدیم در مملکتی که پیش از اینها فارستان نام داشته استقرار حاصل نموده لکن هم آنها و هم مردم مملکت عراق عجم و آذربایجان باشد در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح علیه السلام مطیع شهریاران بنی آشور شدند اما زمام مهام حکمرانی باز بدست پادشاهان خودشان بود سلاطین خانوادهٔ اکمینید که پیشدادیان و کیان باشند باسم پادشاهان انشان مشهور گردیدند و انشان مملکتی بوده در سرحد مملکت الام (عیلام) که لرستان باشد بعد از انقراض دولت بنی آشور در سنه ششصد و شش قبل از میلاد غلبه و نفوذ حکمرانان مدی را شد ولی سلاطین انشان نیز بزودی باستقلال خود نایل گشتند بلکه بر مدیها غلبه نمودند یعنی هفتمین پادشاه اکمینید کیروس یا کورس (کورش) که خسرو (کیخسرو) باشد چون از سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد سلطنت فارس داشت و قوتی حاصل نموده در سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد مدی را مسخر ساخت و تاریخ دولت ایران از این وقت شروع شده است مختصر نوزده نفر پادشاه اکمینید سلطنت کردند و نوزدهمی آنها دارا که آخرین سلطان این سلسله است مغلوب اسکندر کبیر گشت و مقتول شد این طبقه در سیصد و سی سال قبل از میلاد منقرض گردیدند قلیل زمانی سلطنت ایران اسکندر را بود چون او در گذشت از نژاد سلاطین عجم سلسلهٔ معروف به بازرانژی که مجدداً اشارتی بدانها خواهیم نمود در فارس سریر سلطنت را مالک شدند و باقی ممالک ایران بدست خلفا و سرداران اسکندر یعنی طایفهٔ سلوکید سوتیر افتاد بنا بر این طبقهٔ اول از سلاطین عجم پادشاهان اکمینید بوده

سکیث را بعضی از فرنگیها سیت میگویند و شرح آن بیاید

وطبقه

وطبقهٔ سلوکیدی در سال دویست و چهل و نه قبل از میلاد پارتهای آرساکید یا سلسلهٔ اشکانی ایران را از تصرف طایفهٔ سلوکید خارج ساخته خود بحکمرانی پرداختند و سلطنت هشتاد و یکسالهٔ سلوکیدها یعنی اسکندر و خلفای او منقرض شد پس طبقهٔ سیم از سلاطین عجم سلسلهٔ پارتهای آرساکید یا اشکانیانست و این سلسله تا سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد سلطنت کردند تا آنکه اردشیر پسر چهارم بابکان نوادهٔ ساسان از اخلاف بازرانیان آنها را منقرض ساخته خود بتخت سلطنت ایران جلوس کرد و دوره دورهٔ ساسانیان شد پس طبقهٔ چهارم از سلاطین عجم ساسانیها بودند که تا ظهور دولت اسلام سلطنت نمودند و آخر شخص این سلسله یزدجرد سیم است که بعد از شکست خوردن در سال بیست و یکم هجری که برای مسلمین و اعراب فتح بزرگی بود و بهمین واسطه معروف بفتح الفتوح شد فراری و متواری و نابود گردید چنانکه در محل خود این شرح نگاشته شود حاصل آنکه سلاطین ایران همانطور که مورخین عرب و عجم نوشته چهار طبقه بوده اند جز اینکه آنها طبقات را باسم پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی نام برده و اسکندر اکبر را بسلاطین کیانی الحاق کرده و حکمرانی خلفای او را از درج کلام ساقط نموده فقط میگویند سلاطین اشکانی با انطیخس رومی بیست تن بوده اند لکن صحیح آن تقسیمی است که متاخرین نموده و گفته اند

طبقهٔ اول

سلسلهٔ الکمنید که پیشدادیان و کیان باشند و ابتدای استیلای آنها در قرن هشتم قبل از میلاد و استقلال ایشان از سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد و انقراضشان در سال سیصد و سی قبل از میلاد است

طبقهٔ دوم

اسکندر و خلفای او میباشند که باسم سلوکیه معروفند و هشتاد و یکسال سلطنت کرده در سنهٔ دویست و چهل و نه قبل از میلاد منقرض شدند

طبقهٔ سیم

پارتهای آرساکید یا اشکانیانند که چهارصد و هفتاد و پنج یا چهارصد و هفتاد و هفت سال سلطنت کرده و در سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد انقراض یافته اند

طبقهٔ چهارم

ساسانیان بوده که چهارصد و بیست و هشت سال تقریباً سلطنت نموده اند و انقراض آنها را اکثر در سال سی و یکم نوشته و پوشیده نیست که سنین مذکوره همه شمسی است
اما از طبقات مذکوره تاریخ سه طبقه که الکمنید و سلوکید و ساسانی باشد بالنسبه باسناد صحیحه حاضر و بوجهی معین

ومعلوم است چه تاریخ سلسلهٔ اکینید را مورخین مثل هِرُدُوت یونانی معروف ملقب بابو التواریخ یا ابو المورخین
که چهارصد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد متولد شده و با آن طبقه معاصر بوده طرف توجه داشته و نگاشته
و اگزنفون یونانی که سی و نه سال بعد از تولد هِرُدُوت قلم بعرصهٔ این عالم نهاده و اکتزیاس یونانی که در چهار صد
و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و هفده سال طبیب اردشیر منیمن بوده و بعضی دیگر نیز اینکار نموده اند
و تاریخ سلسلهٔ سلوکید را هم یونانیهای هم وطن آنها بخوبی ثبت کرده و تاریخ ساسانیها که آخر طبقه میباشند و
چندان قدمتی نداشته اسناد معتبرهٔ عدیده دارد فقط از این میانه تاریخ اشکانیست که مظهر مشکلات شده و در غایت
اختفا و ابهام مخفی گشته طایفهٔ آنرا بدرستی ضبط نکرده و ننوشته و خود نیز ادبیاتی نداشتند که بواسطهٔ آن
اسامی و سوانح ایام سلطنت و استیلای خود را طوری مشهور و منتشر سازند که توالی شهور و تتابع اعوام آنرا از
الواح و دفاتر ابود و خلود محو و نابود نسازد و پردهٔ نسیان بر دیوان مآثر و آثار نبندند از دو ساسانیها که ایشانرا
از میان برداشتند و افسر دولت آن طبقه را بر سر گذاشتند محض اثبات حق خود و ابطال دعوی مغلوبین و مقهورین
آنها را لکنام خواستند و جدًّا از اسم و رسم شان کاستند و همانا ملت ایرانی این طبقه را بیگانه دانسته بنظر اعتنا
در آنها ندیدند و از گذارش و سوانح روزگار آنها عمداً تن زدند یونانیها هم تا دیرگاهی معرفتی بحال اشکانیان نداشتند
و جمله را ایرانی میپنداشتند مختصر چون هیچکس وقع درستی بآن سلسله نگذاشت تا آنوقتیکه دانشمندان کارآگاه
خواستند تاریخ عجم را بدرستی مرتب و منظم سازند دراینرشته و خط اینجای مخصوص را خالی یافتند بجد و جهد
بتعدیل و تسویهٔ این امر و احیا و تجدید آن وقایع و سوانح پرداختند و اینکار را بزحمت و اشکال ساختند اینست که ما
از چهار طبقهٔ مزبوره تاریخ این سلسله یعنی اشکانیانرا پیش انداختیم اسناد آنرا بمرور زمان و صرف اوقات بدست
از هر جهت جمع و شروع بنگارش نمودیم و راهی ناهموار را صاف کرده پیمودیم و در نظر داریم که چون این مشکل
حل شود و اینکار بسر برآید اگر خدا خواهد همت گماریم و سنین پادشاهی و صادرات اعمال و افعال و نوادر رفتار
و اطوار سه طبقهٔ دیگر را مدون و مورخ سازیم و این عمل بوجهی پردازیم که مطبوع صاحبنظران و کاردانان و مقبول
آستان شاه شهریاران و لی نعمت عظیم القدر جلیل الشأن وارث تاج و تخت کیان خسرو دارا دربان
شاهنشاه صاحبقران مالک کل ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان اعلیحضرت اقدس همایون
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه گردد و از آنجا که فهم تاریخ اشکانیان موقوف و معلق
بدانستن اجمالی از تاریخ اسکندر کبیر و سلسلهٔ سلوکید است خلاصهٔ از آن در اینجا نگاشته بعد ابتدا
بمقصود مینمائیم بعون الله و حسن توفیقه

فصل اول خلاصهٔ از تاریخ اسکندر کبیر

اسکندر کبیر فاتح مشهور که پدرش فلیپ پادشاه مقدونیه و مادرش المپیاس بود و حکیم معروف ارسطو
او را تربیت نموده در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از میلاد مسیح علیه السلام در شهر پلا از بلاد مقدونیه
که امروز معروف به پالاتیزیا میباشد متولد شده و در سیصد و سی و شش قبل از میلاد در سن بیست سالگی
بجای پدرش بر تخت سلطنت نشسته و در سیصد و سی و چهار قبل از میلاد با سی هزار پیاده و پنجهزار سوار
عازم تسخیر ایران شده و در قلیل زمانی قسمتی از افریقا و اغلبی از ممالک آسیا و بعضی اقطار فرنگ بتصرف او در
آمده و با عمر کوتاه او را سرگذشتی طولانی و اعمال و سوانح مهمه است که در این محل حسب المناسبه باید مختصراً برخی از
آنرا اشاره نمائیم بنابراین گوئیم

یونانیهای حقیقی هرگز اهالی مقدونیه را جزء خود ندانسته آنها را ملتی اجنبی و وحشی میشمردند فلیپ پدر
اسکندر چون مردی مدبر و رشید بود مردم یونان از او احتیاط میکردند اما در تمام سلطنت او با مجادله بتبعیت او
نهادند پس از او اسکندر را نیز با آن قدرت و جهانگیری از خود نخواندند و او را و اعقاب او را یونانی حساب نکردند
بلکه از این نسبت ننگ میداشتند فقط اهالی مقدونیه با اسکندر محبت میورزیدند بلی بعد از غلبه بر ایران
چون آن غالب کاردان در جذب قلوب مغلوبین ساعی بود مردم این مملکت نیز در اواخر سلطنت او مجذوب آن دلربا
و شوکت و جلال گردیده بهمان چشم که در کیخسرو دیده بودند در او میدیدند و میخواستند نسبت وی را هر دست و
پائی که باشد بسلاطین کیان رسانده و او را از این راه نجیب کنند و بگویند از خون شریف کیخسرو قطراتی در عروق
او هست این بود که شهرت میدادند که اسکندر پسر فیلیپوس نیست زاده داراست و از طرف مادر کیانی چنانکه

فلیپ را یونانیها فیلیپوس مینویسند اعراب آنرا معرب کرده فیلقوس گفتند و فیلفوس بواسطه تحریف کتاب فیلقوس شده است

اشکانیان نیز خود را هم بکیان منسوب میکردند در شاهنامه و در تاریخ ابوطاهر طرسوسی و بعضی کتب دیگر
مسطور است که فیلقوس پدر اسکندر با دارا جنگ کرده مغلوب شد و قبول خراج کرد و دختر خود را بزنی بدارا
داد شب زفاف دارا از دهان عروس استشمام بخر نموده وی را بیونان فرستاد اما دختر همان شب حمل برداشته
بعد از رسیدن بیونان اسکندر از او بوجود آمد بعضی از مورخین دیگر گویند اردشیر کیانی که باصطلاح
فرنگیها آرتاکزرسیس ثانی باشد سفارتی مأمور دربار فلیپ پدر اسکندر نمود المپیاس مادر اسکندر با سفیر
اردشیر یا یکی از اجزاء سفارت راهی بهم رسانید و اسکندر از صلب آن سفیر یا از صلب یکی از همراهان او
وجود یافته ارباب خبر دانند که اینجمله از زیور حقیقت عاطل است و در تواریخ صحیحه یونان نوشته اند
وقتی فلیپ پدر اسکندر از المپیاس مادر اسکندر بیزار شد و او را طلاق داد و کلئوپاتر نامی را در حباله
نکاح خود در آورد ملکه جدید شهرت داد که اسکندر پسر فلیپ نیست نتیجه زنای المپیاس است و اسکندر
خود وقتی در افریقا بمعبد آمون رفت از فرزندی فلیپ تبرا کرد و خود را پسر آمون نامید اینها که این شنیدند

گفتند چه ضرر دارد که ما اسکندر را از پشت کیخسرو ندانیم فرزند همان ربّ النوع خیالی که خود مبدأند
بخوانیم و ممکن و قتیکه این نسبت مجعول را با سکندر عرضه داشته باشند در صدد انکار بر نیامده و مشعوف
شده باشد بالجمله آنوقت که اسکندر مصمم تسخیر ایران شد لشکریکه بدان مستظهر بود همان عساکر مقدونیه
بودند یونانیها اضطراراً چند دسته قشون برکاب آن پادشاه فرستاده لکن آنها از صمیم قلب خدمت نمینمودند
واگر قهرمان مقدونیه بر ایران غالب آمد بقدرت عسکریه نبود ضعف دولت کیان و انزجار طبع رعایای ایران
که طالب انقلاب و انقراض آنند و دمان بودند اسباب فتوحات اسکندر گردید و از انتزاع این پیشرفت او را حاصل شد
گویند دارای اکبر با چهرزاد غلامی پری نام داشت از سفله و اراذل مسلط بر اعمال و مشاغل و امرا و کار بر
راه افراط و تفریط میرفت و کارهای بقاعده میکرد رجال دولت دلتنگ شده بدارا شکایت بردند و لیکن
کرده بر تسلط پری افزود و ظلم و تعدّی پری زیاد گشت و با امیری راستین نام متحد گردید و مبلغی رشوه باو داد
راستین ظاهراً با پری دم از اتحاد میزد و باطناً قبایح اطوار او را بعرض دارا میرسانید دارا که پری را خیلی بلند کرده
وخود بواسطه ضعف نفس از دفع او بیم داشت ناچار غلام را مسموم و هلاک ساخت بعد از فوت دارا نوبت سلطنت
دارای ثانی شد و او مردی ظالم بود برادر مهتر پری را که حیات داشت وزارت داد و وزیر تازه بخونخواهی برادر راستین
وکسان او را بکشت این واقعه اسباب هرج و مرج مملکت گردید چون اسکندر بسرحد ایران رسید مقدم او را میمون
دانسته باستقبالش شتافتند و کار اسکندر را آسان کردند اگرچه بعد از گذشتن کار پشیمان شدند انتهی
چون جهت استیلای سکندر بر ایران معلوم شد گوئیم پس از آنکه این قهرمان شهرهای بابل و سوس و اصطخر و همدان و
ری را که از بلاد معظمه این کشور بود بگرفت عازم اراضی پارت که بعدها تعیین میشود شد یعنی دارا از پیش بجانب باختر
میگریخت و اسکندر او را تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسوم بتارا با چار استرداران دارا پادشاه خود را
بکشتند لهذا اسکندر در شهریکه در حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی بعیش و استراحت
پرداخت اسم ایرانی اینشهر معلوم نیست چه بوده اما یونانیها از او هکاتم پیلس میگفته اند اسکندر در این بلد در
گنجینه عطا گشاده و مال وافر بکلیه همراهان و عساکر داد و اول بار که لباس پادشاهان عجم پوشید و خود را باین هیئت
با امرای عسکریه نمود در اینجا بود و میتوان گفت از آنوقت هم اسکندر خود را بالاستحقاق سلطان ایران میدانست
هم ایرانیان او را دارای این سمت میدانستند مورخین یونانی و رومی حتی بعضی نویسنده های متعصب این عصر
اسکندر را ملامت مینمایند که چرا زیّ ایرانرا اختیار کرد و باین لباس ملبس شد اما صاحب نظران میدانند که او مردی
مدبّر بود و گمان نمیکرد با عظمتیکه او را حاصل شده در جوانی از اینجهان میرود و خلفی او را نمیماند که در ممالک
وسیعه اسکندری خلیفه وی باشد میخواست بنای سلطنت خود و اخلاف را بهم نزدیک کردن آمر و مأمور و پادشاه

ورعیت

آمون
در لغت اهالی قبیسه بمعنی آفتاب است
اهالی لیبی که ایستوو مصر
اقامت داشته در شمال مصر باشد
ژوپیتر آمون
گفتند و در لیبی معبدی معروف
بوده مجسمه ژوپیتر آمون را از
طلا ساخته در آن گذاشته بودند
سر آن مجسمه سر گوسفندی شاخ
دار بوده اسکندر کبیر وقتی باین
معبد رفت بواسطه سدنه
این معبد خود را پسر ژوپیتر آمون
نامید

هکاتم پیلس بزبان یونانی یعنی شهر
صد دروازه است و مقصود از شهر صد
دروازه شهریست که در اول در جهت
آبادی باشد نه اینکه فی الحقیقه صد
دروازه داشته باشد بعضی گفته اند
چون هکاتم پیلس در محلی واقع شده
که از آنجا بهمه جا راه بوده موسوم
باین اسم شده

و رعیت تشدید و محکم نماید دلیل این مدعا آنکه با کمال قدرت قوانین جمهوری و رسوم آزادی یونانرا اجمالاً نگذاشتند و استقلال ایرانرا چنانکه بود حفظ نمود مثلاً در زمان کیان ولات در ولایات تسلط کامل داشتند و نسلاً بعد نسل حکمرانی مینمودند بعد از دارا همینقدر که تمکین اسکندر کردند او وضع آنهارا بهم نزد و حکومت آنهارا تمهید نمود و سردارهای یونانیرا که با او بودند بفرمانفرمائی ولایات و بتاراج کردن آن چشم داشتند فقط باعتبارات و امتیازات و مال ساکت و راضی ساخت حتی آنهارا در مشاوره که راجع بمهام و امور ایران بود دخالت نداد در اینباب تنها عقلا و وزرای ایرانی طرف مشورت او بودند اگرچه یونانیها در نفس الامر ملتفت گشتند و از نظامی و قلمی بلکه فلاسفه و علمای یونان عاقبت باهم در قتل اسکندر مواضعه کردند چنانکه بعدها بدان اشارت خواهیم نمود

اسکندر در پائیز سال سیصد و سی قبل از میلاد در هکاتم پیلس اقامت کرده باستمالت مردم ایران پرداخت و چون اینکار بوجهی بساخت بعنوان و بهانه خونخواهی دارا قصد تسخیر بلاد شرقی و تدمیر قاتلین دارا که از آنها اند داشته کرده عزیمت باختر نمود اما مستقیماً متوجه آن صوب نشده راه مازندران و گرگان پیش گرفت که ابتدا این دو ولایترا مسخر سازد بزعم بعضی از مورخین اعقاب طوایف تورانی که با افراسیاب تا مدتی ایجاد و تصرف بودند تا آنزمان در کوهستان مازندران که رویان و طبرستان حالیه باشد مسکنی داشتند و آنهارا مردیامادی میگفتند اسکندر تا حوالی آمل راند و بزحمت این طایفه را منقاد نمود و مازندران و گرگانرا ورا شد آنگاه بباختر شتافت بیسوس را فتح کرد و از آنجا بهرات تاخت بعد از آن در حوالی بلخ از جیحون گذشت و چند روزی در شهر زاریاسب اقامت نمود

مخفی نماند که رود جیحون را در آنزمان زاریاسب میگفته اند و شهر باختر که بلخ حالیه باشد در کنار این رود نیز همین اسم داشته و از کارها که اسکندر در زاریاسب کرده این بود که بزرگان قبایل ساکنه در این قسمت ایران یعنی باختر و مرو و سمرقند و خوارزم حتی در حوالی کاشغر را طلبید و از آنها برای خود بیعت و قول گرفت که نسبت باو حالت تمکین داشته باشند بعبارة اخری پارلمنتی از رؤسای ملل و طوایف مختلفه و حکام بلاد منعقد نمود و در امور و مقاصد آتیه با آنها مشورت کرد و آنهارا باستقرار و استقلالی که داشتند اطمینان داد ارباب خبرت که در سوانح اواخر عهد کیان نظری دارند دانند که پادشاهان اخیر این سلسله بواسطه ضعف تا بلوچستان از تحت تسلط داشتند از دره خوار با نظرها تا ساحل جیحون یا کنار رود پنجاب اسماً در تملک و اطاعت آنها بود سایر جاها یعنی والیهای مستقل در هر ولایت حکومت میکردند جزئی مالیاتی بسلاطین کیان میدادند و در وقت لزوم و استمداد لشکری بخدمت میفرستادند اسکندر در زاریاسب در

مجلس

مجلس نوروز را بوضع سابق ایرانیان تمهید نمود و از ایشان بعهد قناعت نمود و بعد از آن رکسان یا رخسانه
دختر والی سمرقند را بحباله نکاح خود در آورد و نوعی بزرگی داد و بعضی رکسان را دختر یکی از اعاظم باختر
دانسته‌اند هم در زاریاسب اسکندر دو نفر از بزرگان یونان را بکشت در بهار سال سیصد و بیست و هفت
قبل از میلاد در همین شهر نزدیکان این پادشاه در قتل و منفور شدند لکن یکی از آنها ماجرا را بعرض او رسانیدند
شهرام مقدونیه را باستنطاق آنها پرداخت در شکنجه اقرار کردند که هرمولائوس پیشخدمت متبانی شده با آنها است و
کالیستن حکیم برادرزاده ارسطو نیز با خائنین همدست میباشد آن فیلسوف و جمعی از نزدیکان اسکندر جان بر سر
این بدعت نهادند بجهت اتفاق کالیستن با جوانان در این سوء قصد آنکه اسکندر در باطن یونانیان را از این مبدأ شست
که برسم مردم ایران که پادشاه خود را پرستش مینمایند باو سجده کنند یونانیها از اینکار تحاشی و ابا داشتند و
خصوصاً فیلسوف مشارالیه از این عمل استنکاف ورزید شدیداً ایستاد و اعلام اسکندر را ثواب پسندیده داشت خلاصه
بعد از آنکه آن پادشاه ظفر همراه سمرقند و تمام بلاد جیحون و سیحون را دید از راه افغانستان بهند رفت
و دوم را جعب بسند آمد و از آنجا بکیچ و مکران و کرمان و فارس و خوزستان راند و در اینجا دختر بزرگ دارا را
بهمسری و زنی اختیار کرد اسم این دختر را بعضی بارسین نوشته‌اند و جماعتی بوران دخت و پری دخت حکیم اجل
نظامی علیه الرحمه روشنک نظم کرده مورخین یونان باری زاتیس که پری زاد باشد ضبط نموده اند بهر حال
اسکندر در این موقع هشتاد نفر از شاهزاده خانمهای ایرانی و نجیب زاده‌های این مملکت را بهشتاد نفر از سردارهای
دیگر خود که موسوم به هتیر بودند تزویج نمود و در یک مجلس عروسی کرد گویند چون جشن آراسته شد و خوان گستردند
اسکندر خود در صدر مجلس نشست و آن هشتاد نفر سردار بر حسب شان و رتبتی که داشتند در دو طرف او
قرار گرفتند عروسها را یکمرتبه وارد مجلس کردند دختر دارا را در کنار اسکندر نشاندند و سایر دخترها
نیز در پهلوی شوهرهای خود جا یافتند اول پادشاه و بعد حلیله خویش بوسید پس از او سردارها پیروی اینکار
کردند مخارج این عروسی و جهاز عروسان تماماً از خزانه اسکندر داده شد و مقصود اسکندر از این مخالطت و
مواصلت این بود که مردم ایران با اهالی یونان راه مودت و مخالطت پیمایند و خیال مغایرت و طغیان ننمایند
پس فتوحات فاتح مقدونیه را چنانکه پیش اشاره نمودیم نباید فقط حمل بر شجاعت و بسالت او نمود ضعف و
ادبار کیان بخت و اقبال اسکندر میدانند بر صاحب این پادشاه زاده نمایانهای ارسطو دانشکی رعایای ایران از جمله
اسباب آن استیلا بوده نهایت آنکه جرأت و جلادت هم باینکار کمک نموده است مختصر هر روز اسکندر
بعضی از فلاطین این کشور دلجوئی میکرد چنانکه در ایام اقامت شوش حکام جدید بلاد مفتوحه بخصوص آمدند
و تقریباً سی هزار نفر جوان نورسیده در جزو تقادیم آنها بود اسکندر آنها را اپیگون یعنی خلفا لقب داد

داراب

پوسنهای مثل اجنبیهاست

و آداب جنگ آموختند بزرگان و سردارهای یونان از این فقره رنجیده گفتند اسکندر بعد از آنهمه خدمت میخواهد ترک ما گوید و اجنبیها را دور خود جمع کند جبّه دراز ایرانیان پوشید و این ننگ بار آورد دخترهای ایرانی را تزویج نمود با این پوستینهای ملعون پادشاه ایران بزبان فارسی سخن میگوید و از باختری و سند و پارتی و غیره قراول خاصه میگیرد وای بحال ما

امّا اثر فتوحات اسکندر در ایران یکی این شد که زبان یونانی که بهترین لسان آنزمان بود در ایران رواج یافت و جهت امتیاز آن زبان آنکه اشعار آبدار بآن لغت میگفتند و علم طب و فلسفه را بآن آسان مینوشتند و صرف و نحوی مرتب و معانی بیانی منتظم داشت و آخر الأمر بعد از آنکه آن فاتح بختیار که در معنی رئیس شوشیان ایران محسوب میشد بسلطنت قدیمه کیان ابد بنیاد سعادت و اقبال منقرض ساخت بنواحی و حدود در این دو خود بوعد و وعید تصاحب کرد و لیاقت و استعداد لشکرکشی خود را در بین النهرین جیحون و سیحون ظاهر و موجه نمود و مالک ممالک وسیعه گشته از خوزستان ببابل آمده در آنجا در سال سیصد و بیست و سه یا بیست و چهار قبل از میلاد درگذشت و مملکات خود را برای خلفا گذاشت فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه

امّا حدود مملکت اسکندری در آنوقت که براه آبها رفتن از یکطرف کشمیر بود و از طرف دیگر رود دانوب (طونه) از جانبی خرطوم سودان از جهتی مسکن طوایف اسکیث در شمال بحر خزر یعنی دشت قبچاق از سمتی رود گنگ و بنادر خلیج فارس و مدت عمر اسکندر سی و دو یا سی و سه سال بوده است

فصل دوم در مجملی از احوال سلسله سلوکید

اسکندر کبیر بعد از استیلا بر اغلب ممالک آسیا و بلاد اروپا و قطعه از افریقا در همان وقتیکه میخواست تمام ملل با تمدن عالم را در تحت رایت واحد جمع کند و مطیع یک سلطنت نماید و دولت عظیمی تشکیل دهد از بدبختی راه آخرت پیش گرفته درگذشت و حال متصرفات او دیگرگون گشت یعنی آن قهرمان قاهر خلفی قابل و قادر نداشت که خلیفه او گردد و آن بنای عالی که وی در نظر داشت بنیا زدم بلکه اخلاف او ساختهها را خراب کردند و آبها را سراب نمودند مقدمه که بواسطه اسکندر ترتیب یافته بعکس نتیجه داد بجای اینکه اروپا و آسیا یکی شود چنان بازار ستیزه و آویز رواج یافت که اقلیمها میدان حروب دائمی و عرصه گاه مغایرت و نفاق شد و حال آنکه از ابتدای دولت با عظمت آشور تا زمان انتقال دارا یوش کدومان آخرین پادشاه کیانی که در کتب عرب و عجم او را دارای اصغر مینویسند تقریباً مدت هزار سال اقطار غربی آسیا که از بحر ابیض باشد تا افغانستان بلکه تا هندوستان

در تحت تصرف و اطاعت یکنفر بود در امتداد مدت مزبور دول بنی آشور و مد و ایران متوالیاً
اقتدار و استیلا بهم رسانیدند و از این سه دولت ایران بیشتر از همه اسباب اتحاد و اتفاق طوایف
و ملل مختلفه کثیره را فراهم آورد چه سلاطین کیانی که ابتدا باحسن … سلطنت و حکمرانی مینمودند
مدت دویست سال تمام ملل ساکنه در آسیای غربی را با طوایف ساکنه شرق متحد داشتند
یعنی از صحاری هند و تبت تا آرشیپل و دریای مدیترانه بلکه ممالک مصر و شمال شرقی لیبی و سیرن
و برقه که قسمت بزرگی از اقلیم افریقا میباشد و یونانیها آنرا معمور ساخته بودند در تحت تملک
و اطاعت آنها بود و سکنه آن ممالک جمله خود را رعیت یک پادشاه و اهل یک مملکت میدانستند
نتیجه فتوحات اسکندر این شد که اتحاد این ملل را بهم زد و حکومتهای مختلفه تشکیل یافت و جنگهای
سختی در پی در گرفت

تفصیل این اجمال آنکه بعد از اسکندر سرداران او که هر یک در مملکتی حکومت داشتند راه خود
سری پیش گرفته رایت استقلال برافراشتند و برای اینکه اگر در میان آنها اختلافی روی دهد بمحکمه
بیطرفی رجوع کرده در آنجا قطع و فصل گفتگوی خود نمایند ناقابلترین اشخاص معاصر را که فلیپ
ملقب به آریده برادر صلبی اسکندر باشد اسم سلطنت دادند و پادشاه خواندند مادر آریده
متعه مطبوعه فلیپ پدر اسکندر و خود او نزد پدر عزیز و گرامی بود و اولمپیاس مادر اسکندر بر
متعه مزبوره رشک میبرد و میترسید فلیپ انکار ولد مشروع خود کند و آریده را ولیعهد نماید
خیالات زنانه او را برآن داشت که دوائی مزیل عقل به آریده خوراند و دماغ او را مختل سازد
چون ا کار کرد و سلب شعور از آریده شد در میان یونانیها ببلاهت ضرب المثل گشت نیز رکسانا
یا رخشان نام سمرقندی یا باختری[۷] که در حباله نکاح اسکندر بود زمان فوت او حملی هفت ماهه
داشت بعد از وضع آن پسری آورد و او را نیز اسکندر نام نهادند یونانیها این نورسیده را بسلطنت
برگزیدند پس بعد از اسکندر کبیر دو تن اسم پادشاهی یافتند آریده ابله و اسکندر رضیع و از حکمرانی
هیچیک از این دو تن بوی خیری نمی آمد لهذا پردیکاس نامی از سرداران و خواص اسکندر کبیر را که از اعاظم
رجال دولت او بود و در وقت انتقال اسکندر در بابل اقامت داشت و اسکندر مهر خود را باو
سپرده بقیمومت و نیابت سلطنت منتخب نمودند و این انتخاب در دوازدهم ماه نوامبر سنه سیصد
و بیست و چهار قبل از میلاد و چهارصد و بیست و پنجسال بعد از تاریخ بخت النصری بود چون
نیابت سلطنت پردیکاس را شد برای استعظام و اظهار علو شان و مقام خود کلیوپاتر خواهر اسکندر

[۷] این زوجه اسکندر را فردوسی در شاهنامه دختر پادشاه هند دانسته

کبیر را

کبیر را در حبالهٔ زوجیت در آورد و نعش اسکندر را کرد و سال در بابل بطور امانت بماند تا تابوتی طلا
باسکندریهٔ مصر حمل کردند تا در آنجا بخاک سپارند اما خلفای اسکندر که سی و سه بودند و ملوک
الطوایف که در سیر عرب و عجم ذکر آنها شده این سی و سه نفر میباشند چون اتفاق و اتحاد آنها صورت
نبست با هم بنای جنگ را گذاشتند بعد از مبلغی زد و خورد ممالک اسکندر بچهار قسمت منقسم و چهار
دولت تشکیل یافت دولت مقدونیه و دولت مصر و دولت آسیای صغیر و دولت سوریه و در این
تقسیم چیزی به سلوکوس نیکاتر بانی و مؤسس سلطنت سلسلهٔ سلوکید داده نشد
پردیکاس هم از ممالک منقسمه حصه و قسمتی نداشت چه نیابت سلطنت بلکه شاهنشاهی در همه جا
خاص او گردیده اما وی مردی مغرور و بدخو بود و از بنیاد سلاطین دول اربعه را بر خود بشورانید و اول
کسیکه سر از فرمان او بتافت بطلمیوس سلطان مصر بود پردیکاس قشونی آراسته بجانب مصر راند
در این سوق عسکر آریدهٔ ابله و اسکندر صغیر با او بودند چون بساحل نیل رسیدند بدون آزمون
معبر متهورانه قشون را از محل خطرناکی عبور داد و بسیاری از آنها در آب غرق شدند باقی طغیان
کرده بخیمهٔ او حمله بردند وی را با جمعی از سرهنگان معتبر بکشتند و این در سیصد و بیست و یکسال قبل
از میلاد بود
پس از این واقعه دو سه قشون پیتون نامی را بجای پردیکاس امیری و نیابت سلطنت اختیار نمودند
وقیمومت دو پادشاه را بر عهدهٔ او موکول داشتند زوجهٔ آریده با نایب السلطنهٔ تازه عداوت
ورزیده بزودی او را مجبور باستعفا نمود امرای عسکریه ناچار آنتی پاتر را که از سرداران بود پادداشت
در امور لشکری و کشوری مستقل ساختند و او را اختیار مطلق دادند وی از نو ممالک اسکندر را
تقسیم کرده و حدود تازه برای دول اربعه معین نموده هواخواهان پردیکاس و اومن را که سردار
سوارهٔ خاص اسکندر بود محروم و بیدخل ساخت و حکومت ایالت بابل و کوتوالی قلعهٔ آن را به
سلوکوس نیکاتر پسر آنطیوخس که پدر بر پدر بخدمتگذار اسکندر و اجداد او بود داد باینمعنی که
بطلمیوس پادشاه مصر چون با سلوکوس قرابت و صلتی داشت در محضر آنتی پاتر نایب السلطنه لیاقت
این سردار را معلوم کرده اسباب این حکومت را برای خویش خود فراهم آورد و ابتدای حکمرانی
سلوکوس نیکاتر مؤسس اساس سلطنت سلسلهٔ سلوکید یعنی سلاطین منسوب به سلوکوس گردید؛
و باید دانست سلوکید در لغت فرانسه بموجب املائی که دارد سلوسید خوانده میشود پس هر جا سلوسید
دیده شود همان سلوکید است

در سال سیصد و هفده قبل از میلاد اومن سردار سوارهٔ خاصهٔ اسکندر که مرد رشیدی بود و سوارانِ
او همه سپرهای نقره داشتند قشون تجهیز نمود که بر آنتی گن حاکم آدانا و لوای تکه و کوتاهیهٔ حالیه در
اناطولی حمله کند و در اینوقت از سلوکوس فرمانفرمای بابل کمک طلبید سلوکوس اقبالی باو نکرد اومن با
قشون خود بطرف بابل راند و در حوالی فرات اردو زد سلوکوس تدبیری اندیشیده سدی را که در آنحدود
برای بردن آب فرات بمزارع بسته بودند شکست آب اردوی اومن را فرا گرفت و مجبور بفرار شد عجب آنکه
سلوکوس با آنکه دفع شر خصم آنتی گن را از و نمود چیزی نگذشت که خود مطمح نظر طمع او گردید باینمعنی که آنتی گن
ببابل آمده از سلوکوس مطالبهٔ صورت خرج و دخل آن ایالت نمود سلوکوس که خود را مستقل میدانست و
شان خود را اجل از اینکه صورت حساب بدیگری دهد اعتنا بگفتهٔ او نکرد آنتی گن جنگ را آماده شد سلوکوس
خود را مرد میدان ندیده با پنجاه سوار بمصر گریخته به بطلمیوس پناه برد و شکایتنامهٔ مصدق و تصدیق
پادشاه مصر بکاساندر پادشاه مقدونیه و لیزیماک سلطان روملی حالیه نوشت و چارهٔ کار
خود را درخواست کرد آنتی گن چون از عریضهٔ مزبوره خبردار شد و دانست دول مصر و مقدونیه و روملی
حامی سلوکوس خواهند بود راه نرمی و مداهنه پیش گرفت و در صلح زد متحدین که او را متلون المزاج
میدانستند وقعی بتملق و اظهار موافقت او ننهادند و کار بمجادله انجامید بعد از چند سال زد و خورد
سلوکوس و حامیان او غالب گشته در سال سیصد و دوازده قبل از میلاد مجدداً سلوکوس مظفر و
منصور وارد بابل شد و اهالی وی را با کمال شعف پذیرفتند و حکام مضافات بابل خود را باز در تحت
حمایت او قرار دادند و در اینوقت بسطی در متصرفات او حاصل شده چنانکه سوریه و تمام بلاد عراقین
و ایران و باختر و قسمت عمدهٔ از اناطولی را در تصرف داشت

سلوکوس نیکاتر که طبعاً عادل و منصف و با مروت و طرف مهر و محبت رعایا و قشون خود بود و در
التزام رایات ظفر آیات اسکندر دلیری جنگ آزما گردیده در اینحال ولایت را دون رتبهٔ خود دیده قدم
بالانفراده بدعوی سلطنت پرداخت و خویش را پادشاه سوریه نامید و در عالم تاریخ دیده نمیشود
که تا آن زمان کسی چنین اسمی بخود داده باشد مختصر چون سنهٔ مزبوره یعنی سال سیصد و دوازده
قبل از میلاد سال جلوس سلوکوس است تاریخ سلوکید را که امروز معروف بتاریخ رومی و اسکندری
میباشد وضع نمود و این تاریخ را عجم و عرب از آن رومی گفته اند که از قلت اطلاع مقدونیه و یونان را
جزو روم میدانسته اند و اسکندری از آن نامیده که اسم سلوکوس نیکاتر اسکندر بوده پس بعقیدهٔ
آنها اسکندر رومی واضع این تاریخ بوده این است که معروف بتاریخ اسکندری و رومی گشته

جناب حاجی میرزا عبد الغفار نجم الملک معلم کل علوم ریاضی صاحب مصنفات جلیله
فصلی در باب تاریخ اسکندری و رومی نگاشته مزید بصیرت را بعینه در اینجا درج مینماید فرموده اند
در خصوص مبدء تاریخ رومی که باسکندر و سلوکوس هر دو نسبت میدهند آنطور که از تواریخ
فرنکی بر می آید مبدء تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر میشود و قریب چهل
و دو سال بعد از تولد سلوکوس چرا که تولد اسکندر را سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد مسیح
ضبط کرده اند و تولد سلوکوس را سیصد و پنجاه و چهار سال قبل از میلاد و مبدء تاریخ رومی
سیصد و دوازده سال قبل از میلاد است از این قرار باسکندر کبیر تعلق نمیگیرد و آنطوریکه در
شرح زیج الغ بیک آورده اول این تاریخ روز دوشنبه بوده است بعد از وفات اسکندر بن فیلقوس
رومی بدوازده سال شمسیه و بعضی از اهل تاریخ گفته اند که مبدء این تاریخ اول ملک اسکندر است
و ظاهراً آنرا قیاس کرده اند ببعضی تواریخ دیگر و بطلیموس در مجسطی تاریخ بعضی ارصاد را از سال
وفات اسکندر ساخته است و گفته که این در سال چهارصد و بیست و پنج بود بعد از تاریخ
بخت نصر و در موضع دیگر هم از مجسطی گفته است که اول تاریخ رومی موافق سال چهارصد و سی
و هفتاست از تاریخ بخت نصر و کوشیار در زیج جامع آورده است که اول این تاریخ اول سال
هفتم است از ملک اسکندر بود در آنسال از ولایت خود که مقدونیه است بیرون آمد و در
اطراف عالم سیر کرد و آن بعد از گذشتن چهارصد و سی و پنجسال و سی و سه روز بود از مبدء
تاریخ بخت نصر و حکیم محیی الدین مغربی گفته است درست تر آنست که ابتدای این تاریخ اول
ملک سلوقس بن انطیوخس باشد که بنای انطاکیه از پیش او بوده و شام و عراق و بعضی بلاد
هند و چین را مسخر نموده پس اول این تاریخ مؤخر است از اول تاریخ بخت نصر بچهارصد و سی
و پنجسال فارسی و سیصد و بیست و شش روز و اهل شام و آنحدود این تاریخ مستعمل
میداشته اند و بعد از آن باسم اسکندر مشهور شده است و گفته اند که اهل روم این تاریخ
استعمال نمیکنند و مستعمل ایشان تاریخ دیگر است انتهی

از این جمله بر می آید که مبدء تاریخ معروف برومی و باسکندری جلوس سلوکوس نیکاتر است و
بعضی از قلت اطلاع دو چار سهو و اشتباه شده اند بالجمله همین سال که سنه سیصد
و دوازده قبل از میلاد باشد سلوکوس نیکاتر شهری در کنار نهر عاصی که آنوقت موسوم به
ارنت بود بساخت و آنرا باسم پدر یا پسر خود آنتیوخس نامید چه آن هر دو آنطیوخس نام

داشتند و آنتیوش همان شهر است که اعراب معرب کرده انطاکیه گفته اند اینشهر پای تخت
سلوکوس شد و عظمتش از بابل در گذشت و آنرا ملکهٔ مشرق خواندندی و محیط اینشهر زیاده
از ده هزار پا بود بعد ها بمرور زمان سلاطین سلوکیدیه سور دیگر بر دیوار اولی افزودند
فاضل بحر بن ژرژ رلنسن که معلم علم تاریخ و از اعاظم دانشمندان انگلیس است گوید برای
ممالک وسیعهٔ سلوکوس نیکاتر پای تختی لازم بود و میبایست نقطهٔ از نقاط دره بین
النهرین دجله و فرات اختیار شود چه نسبت بسایر نواحی مملکت حالت مرکزیت داشت
و حاصلخیزترین اراضی محسوب میشد ابتدا محل نینوای قدیم و بلاد سوس و بابل را در مد
نظر گرفتند بعد بملاحظهٔ امور تجارت و اقتضای وقت بخیال مکانی افتادند که از نینوا
نزدیکتر بدریا باشد خلاصه سواحل دجله و فرات را مناسب دانستند و اخر الامر سلوکوس
بابل را بپای تختی اختیار کرد اما طولی نکشید که تغییر رای داده شهر سلوسی یا سلوسیا را
در کنارهٔ دجله در مقابل مداین بساخت و کرسی ممالک خود را بدانجا نقل و انتقال داد و
آن بمسافت چهل میل از بابل بود اینشهر که پیش از سنه سیصد و یک از میلاد پای تخت
شده مانند بابل مرکزیت داشت و برای اقامت پادشاه مناسب مینمود پس از جنگ ایپسوس
که شرح آن بیاید تغییرات کلی بظهور رسید سلوکوس بواسطهٔ حفظ ولایات مغربی که
تازه متصرف شده بود بجهة آگاهی از حال و خیال همسایه های مقتدر خود بطلمیوس و
لیزیماک ثالثاً بتغییر پای تخت پرداخت شهر انطاکیه را در ساحل نهر عاصی که در نضارت
وصفا نظیر نداشت بساخت و در آن محل اقامت انداخت مزوپوتامی یا بین النهرین که
در مرکز ممالک بود در انتهای شرقی مملکت واقع شد اهالی ولایاتی که از پای تخت خیلی دور
ماندند رنجیده خاطر گردیدند و تغییر پای تخت در سیم دفعه اسباب وهن و سستی سلوکوس
نیکاتر گردید انتهی

در یک فرسخی نهر عاصی در طرف جنوبی در دامنهٔ تلی جنگل کوچکی بود با چشمه های متعدد خوش
منظر و با صفاترین امکنهٔ حوالی انطاکیه محسوب میشد سلوکوس معبدی در آنجا بنام ماه و
آفتاب بنا کرد و آن باسم معبدهٔ فنه معروف عالم گردید

اوقاتیکه سلوکوس اقتداری حاصل کرده تاج سلطنت بر سر نهاد و ولایات تابعه را
تغییر نداد و از آنجمله نیکاتر نامی بود حکمران عراق عجم و قدرت و استیلای سلوکوس او را

متزلزل داشتند نعره تزلزل و رایت طغیان افراشت یازده هزار پیاده و چهار صد سوار
بسواحل دجله راند سلوکوس با سه هزار پیاده و چهار صد سوار در آنجا بود و آنسوی قلاع (بیشه)
سکرده ناگاه طلایه قشون نیکانر را دیده از دجله گذشته بطرف عراق عجم آمد و خود را در
باتلاق و نیزاری پنهان کرد نیکانر بیخبر از عبور سلوکوس بکنار دجله رسیده در صدد فراهم نمودن
سفاین و گذشتن از آب بود که سلوکوس از پشت سر برآمد و حمله نمود آب از پیش و دشمن از پی
نیکانر با جمعی کثیر مقتول و بقیة السیف متفرق گشتند بعد از آن بنیان سلطنت سلوکوس
در خوزستان و فارس و عراق عجم بیشتر مستحکم گردید و در بلاد مرکزی ایران مشغول تصرف
متصرفات جدیده بود که آنتی گن پسر خود را با بیست هزار قشون مأمور تسخیر بابل نمود حاکمی که
سلوکوس در بابل گذاشته تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اما سلوکوس بیک رکضه دوباره
بابل را مالک شد و از آنجا که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد خارج از متصرفات
سلوکوس با هم مشغول زد و خورد و ریختن خون یکدیگر بودند او وقت را غنیمت شمرده تا
حدود هندوستان رانده برسانید روکوت پادشاه هندوستان اعلان جنگ کرد وقتی
فریقین تلاقی نمودند سلوکوس ششصد هزار مرد جنگی با فیلهای بسیار در برابر خود دید
پشیمان شد و قرار بر مصالحه داد و با پانصد زنجیر فیل نغل بها گرفته بایران برگشت و این در
سال سیصد و هفت قبل از میلاد بود

چند سال بعد سلاطین مصر و یونان عزم دفع آنتی گن نمودند و میدان جنگ در حوالی شهر
ایپسوس که حالا موسوم به بولاوادین میباشد و در لوای اینون قراحصار اناطولی واقع است
قرار دادند سلوکوس هم عساکر خود را بامداد سلاطین متحده حرکت داد و چهار صد زنجیر
فیل با خود داشت این معاونت اسباب غلبه سلاطین مزبوره گردیده آنتی گن در جنگ
کشته شد و لشکرش متفرق گردیدند و اکثر از مورخین این واقعه را از سوانح سال سیصد
و یک قبل از میلاد دانسته اند در هر حال سلوکوس در این میدان جنگ شهری بنا کرد و
آنرا باسم خود موسوم نمود

پرفسر رلنسن گوید سلوکوس نیکاتر بعد از جنگ ایپسوس در میان سلاطین عظمت و اعتبار
کامل حاصل نمود و تمام ممالک آسیائی که اسکندر فتح کرده بود باستثنای سوریه سفلی و بعضی
قطعات آسیای صغیر او را شد نیز منتهی شد حدود متصرفات این پادشاه از طرف مغرب تا بیت

بیت‌المقدس و از سمت شرق وادی رود سند و زنجیرهٔ کوه بلور و از جهت شمال بحر خزر و
رود سیحون و از جانب جنوب خلیج فارس و محیط هندوستان بود بعضی از مورخین در حد شرقی
ممالک سلوکوس تردید کرده گفته‌اند قبل از جنگ ایپسوس قسمتی از متصرفات هندوستانی
خود را به ساندراکتوس واگذاشت در هر حال مملکات سلوکوس را سوریهٔ علیا و بین النهرین
دجله و فرات و قسمتی از نواحی کاپادوسیا و فریژیا و ارمنستان و آسیریه و مید و بابل و سوس و
ایران و کرمان و ساگانی و گرگان و پارت و باختر و سغد و هرات و سیستان و ساکاستانا
و زدرزیا و بعضی از نواحی هندوستان نوشته‌اند جز اینکه ترل وال کشیش میگوید ارمنستان
قبل از جنگ ایپسوس در تحت سلطنت آرد وانارمنی مستقل بود و پس از جنگ مزبور سلوکوس
آن فراغت یافت که بتسخیر این مملکت پردازد بنابراین تا سال صد و نود قبل از میلاد بحالت
استقلال ماند بالجمله سطح ممالک سلوکوس تقریباً دو کرور و دویست هزار میل مربع ضبط
شده و از آنجمله سیصد الی چهارصد هزار میل صحرای قفر و باقی حاصلخیز بوده است
چون آنتی‌گن از میان برفت و جنگ ایپسوس بانتها رسید سلاطین اربعه ثالثاً بتحدید حدود
پرداختند یکسال بعد که سنهٔ سیصد قبل از میلاد باشد در میان سلاطین اربعه نقاری در
گرفت و دو دستهٔ شدند سلوکوس با دمتریوس پسر آنتی‌گن متحد شد و بایددانست که دمتریوس
بعد از شکست و قتل پدرش بطرف یونان و مقدونیه رفته و در آنجا برای خود سلطنتی ترتیب
داده بود سلوکوس بعد از اظهار اتحاد با دمتریوس پسر خود را بیونان نزد او فرستاده دختر
وی را خواستگاری نمود دمتریوس را این خواهش خوش آمده با دختر بکشتی نشسته بطرف بنادر
سوریه راند سلوکوس نیز از بابل حرکت کرده باستقبال عروس به بندر ارسوس از بنادر شام
آمد چندروزی در این بندر با عروس خود مشغول عشرت شد بعد از آن دو پادشاه بممالک
خود مراجعت نمودند و این بقول بعضی از مورخین از وقایع سال دویست و نود و سه قبل از
میلاد بوده است
از عجایب آنکه آنطیوخس پسر ارشد سلوکوس عاشق دختر دمتریوس زوجهٔ پدر خود گردید و
از این درد بیمار شد چه مشارالیها آبستن بود و وصلش مشارالیه را محال مینمود اراسیسطراط
حکیم یونانی که اول طبیبی است که تشریح بدن انسان کرده هرچه در معالجه دقت میکرد بمرض پی
نبرد و تشخیص نمیداد آخر الامر دانست علت نفسانی است بنداشت که درد عشق تخت و تاج او را بانی

روز نشانهٔ از این درد سخن راند اثر ندید فهمید محبوبهٔ او را محبت خود مقید ساخته اما آن کدام دختر و زنیست که دیدارش پسر پادشاه را دشوار است البته کسی است که مانع دیدنی دینوی در پیشش دارد حرمخانهٔ سلوکوس را در مدّ نظر آورده و ملتفت شد دختر دمتریوس این فتنه انگیخته و این نظیر قصهٔ آن کنیزک است که مولانا جلال الدین رومی علیه الرحمه در ابتدای دفتر اول مثنوی نظم آورده میفرماید پادشاهی بکنیزکی عاشق شده او را خرید کنیزک در حرمخانهٔ سلطان بیمار شد اطبا از معالجهٔ او عاجز شدند حکیمی حاذق دانست مرض نفسانی است نبض او بگرفت و از شهر و دیارها که کنیزک دیده بود سخن گفت و وی را بحرف آورد او شرح همه جا بگفت

شهر شهر و خانه خانه قصه کرد　　نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد
نبض او بر حال خود بد بی گزند　　تا بپرسید از سمرقند چو قند
آه سردی بر کشید آن ماه روی　　آب از چشمش روان شد همچو جوی
گفت بازرگانم آنجا آورید　　خواجهٔ زرگر در آن شهرم خرید
در بر خود داشت شش ماه و فروخت　　چون بگفت این زآتش غم بر فروخت
نبض جست و روی سرخ و زرد شد　　کز سمرقندی زرگر فرد شد
چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت　　اصل آن درد و بلا را باز یافت

دانست کنیزک عاشق خواجهٔ زرگر است آری اسیسطراتس حکیم نیز همان فراست را بخرج داده خلاصه چون ظنش بیقین مبدل گشت بی پرده سلوکوس را خبردار ساخت و پسر را چون بی اندازه دوست داشت بر خلاف قوانین دولتی و ملتی شورای عسکریه ترتیب داد و با سران سپاه در این باب مشورت نمود و رای خواست جمله چون هواخواه آنطیوخس بودند گفتند حفظ آن نفس محترم واجبست سلوکوس قبول آن اشارت را از فرایض دانسته زوجهٔ خود را بحرمخانهٔ پسر فرستاد اما از آن وقت بعد دل از مهر پدری بر بد و فی الحقیقه در کنج عزلت خزید

اما مقتل سلوکوس باید دانست که بطلیموس بن بطلمیوس شاهزادهٔ مصر بواسطهٔ بی لطفی که پدرش در سال دویست و هشتاد و پنج قبل از میلاد نسبت باو کرده برادر کهترش اوریزیث را ولیعهد نموده رنجیده از مصر خارج شده نزد پادشاه اتراس که از طرف خواهر با او قرابت داشت رفت اما آن پادشاه قبل از رسیدن شاهزادهٔ مصری به اتراس در جنگ سلوکوس مقتول شده بود

بطلیموس بدربار پادشاه مذکور یعنی سلوکوس آمد و در کمال ملاطفت پذیرفته شد بعد از
چندی سلوکوس هوای وطن اصلی خود نمود چه از وقت خروج اسکندر از مقدونیه دیگر او
مسقط الراس و اقوام و عشیرهٔ خود را ندیده بود لهذا ایالتی را که در آن جای داشت موقتاً
به آنطیوخس پسر خود واگذاشته با بطلیموس راه مقدونیه پیش گرفته در بین راه پای تلی معبدی
دید از همراهان نام آن پرسید گفتند موسوم به آرگس است چون این اسم شنید بر خود بلرزید
چه گفته او را گفته بودند مقتل تو در حوالی معبد آرگس است با این قلق قصد زیارت و عبادت
در آن محل نمود هنوز به در معبد نرسیده و از اسب فرود نیامده که بطلیموس از پشت سر با خنجر
پهلوی او درید و سلوکوس در آن سر زمین بخون خود غلطید شاهزاده مصری قاتل سلوکوس
خزاین و اموالی را که این پادشاه با خود بمقدونیه میبرد در میان لشکریان شهریار مقتول
که معدود بودند بخش کرد و بواسطهٔ استمالت آنها توانست خود را پادشاه خواند

مدت عمر سلوکوس هفتاد و سه سال و سلطنتش سی و دو سال تولدش در سنهٔ سیصد و پنجاه
و چهار قبل از میلاد و وفاتش در دویست و هشتاد و یک بمکارم اخلاق معروف و بمحاسن
اطوار ممتاز از تمام سرداران و خلفای اسکندر وی بزرگتر و بزرگوارتر بوده مهما امکن کارها را
بر طبق عدالت مینموده داد رس مظلومان و خانه کن ظالمان جنگ آور و دشمن مال و مشوق
و مربی ارباب صنایع و علوم و کمال در ایام سلطنت خود سی و چهار شهر بساخت و از
خدماتی که بوطن خود یونان نمود این بود که کتابخانهٔ آتن را که اگزرسیس پادشاه ایران غارت
کرده کتب آنرا باین مملکت آورده سلوکوس آن کتابها را جمع نموده باز به آتن فرستاد از جملهٔ کارهای
بزرگ او است که پادشاهی و سروری کاری بس دشوار است رعایا ودایع خداوند میباشند
و سپرده بسلاطین اگر مردم بدانند حفظ این امانت تا چه حد مشکل است فرضاً تاج سلطنت
در بیان راه افتد در صورتیکه بدانند آنرا بر نمیدارند و بر سر نمیگذارند

و از زور و قوت سلوکوس حکایتی که کاشف مطلب غامضی میباشد اینست که یونانیان در روزی
از ایام سال عادةً شاه و گدا قربانی میکردند یعنی از حیوانات ماکول اللحم ذبح نموده گوشت
آنرا بفقرا میدادند در یکی از روزها قربانی گاو عظیم الجثه را با طنابهای سخت بسته نزد
اسکندر کبیر می آوردند که بدست خود ذبح کند اسکندر با تیغ برهنه رو بگاو آمد چون
گاو چشمش بحربه افتاد طنابها را پاره کرده گریخت اسکندر که با شاگردی ارسطو اعتقادی

بتطیر

بتطیر و تفأل داشته قرار گاو را بفال بد گرفته رنگش تغییر کرد سلوکوس که حاضر بود ملتفت
حال اسکندر شده دوید و شاخهای گاو را محکم بگرفت و کشان کشان نزد اسکندر آورد
قهرمان مقدونیه آن گاو را بکشت و تغیرش رفع شد و از جلادت سلوکوس نهایت خرسند
شده او را بیسکر تو یعنی صاحب دو شاخ لقب داد و ارباب خبره برآنند که سلوکوس را نام
اسکندر بوده و ذو القرنین ترجمه تحت اللفظی صاحب دو شاخ یا بیسکر تو میباشد پس آنها
که گفته اند اسکندر ذو القرنین بخطا نرفته اند و مقصود ایشان همان سلوکوس است که دارای
صفات حمیده و سجایای کریمه بوده است پس آنهمه تاویلات و تطویلات که نموده اند ظاهراً
لاطایل باشد

اینهمه در جام جم　　حاجت تاویل نیست

در مسکوکات سلوکوس در یکطرف صورت خود این پادشاه است که کله شیری بجای خود بر سر
دارد و در طرف دیگر گاو وحشی ساخته اند و بجمله از واقعه گاو حکایت میکند و یکی دو
از مسکوکات سلوکوس با وصفی که ذکر شد نزد نگارنده موجود است

پرفسر رلنسن فاضل انگلیسی میگوید چند چیز از قوت و استدامت دولت سلوکوس کاست
یکی تغییر پای تخت که پیش بدان اشاره نمودیم دیگر تخلف از طریقه اسکندر کبیر که
میخواست در میان تمام رعایای خود مساوات قرار دهد و راجح و مرجوح را منظور ندارد
و اهالی آسیا و یونان را بواسطه مواصلت و مزاوجت متحد سازد سلوکوس هم این بود
که این روش را از دست ندهد و آسیائیها را موافق خیالات یونانی در مدارس تربیت
کند و مشاغل را از درباری و غیره خاص قومی دون قومی ننماید و بر آسیائیها معلوم و مبرهن
سازد که نزد او همان قدر و منزلت یونانیها را دارند افسوس که سلوکوس و اخلاف او بسبک
قدیم ایرانیها و مدیها حرکت کردند بزرگان آنجا و سایر رعایا را عبد قرار دادند سلوکوس قلمرو خود را
بهفتاد و دو حکومت تقسیم کرده مناصب و حکم اینها را مخصوص اهالی مقدونیه و یونان داشت
والبته اهالی آسیا نمیخواستند که تابع خارجه باشند بخصوص در صورتیکه چندان جلو تعدی
حکام و ارباب مناصب گرفته نمیشد اگر سلاطین سلوکید شرایط مزبوره را مرعی و منظور
داشتند و با همسایگان مغربی خود یعنی بطالسه مصر و شاهزادگان آسیای صغیر نمی جنگیدند
و با آنها یکجا دار و مریز یعنی فقط بمدافعه میگذرانیدند و داخله خود را بدرستی منظم و رعایا

آسوده میکردند البته امتداد سلطنت آنها زیاده براین بود بلکه پیوسته بر شوکت و عظمت
آنها می افزود چون چنان کردند چنین شد و آن آفتاب دولت سایه نشین گردید

بعد از اسکندر سلوکوس نیکاتور پسرش آنطیوخس اول ملقب به سُتِر یعنی نجات دهنده بجای
پدر بسلطنت جلوس کرد اگرچه سلوکوس او را دوست میداشت اما باید گفت که ناخلف
فرزندی بود ضعیف النفس و سخیف العقل در جنگ شجاعتی داشت اما در مهام ملکی بخطا میرفت
چنانکه زمام امور پادشاهی را بدست معشوقهٔ خود دختر دمتریوس داده خود غوری در کارها
نمیکرد و از سوء اعمال او اینکه از قاتل پدر انتقام نکشید و او را از مملکت خود بیرون ننمود بلکه
با او مصالحه و وصلت کرد حکام بلاد که ضعف نفس او دیدند از وی بریدند و بدشمنان او پیوستند
بطلمیوس قاتل سلوکوس و غاصب قسمتی از مملکت او در جنگ با طایفهٔ گُل کشته شد و بسزای خود
رسید و آنطیوخس در چند سال سلطنت خود دو سه جنگ با مصریها و طوایف دیگر کرد و غالبا
مغلوب شد شهوت پرستی و میل بتجمل آن جزئی مردانگی او را که در زمان پدر داشت از میان
برد و وضع سلطنت مختل و مغشوش شد در اوان پادشاهی خود سه شهر ساخت یکی در حوالی
مرو که انطاکیه نامید و دیگر در اناطولی که اسم مادر خود آپامی را بآن داد و سیمی را تقریبا در
یکفرسخی شهر طهران در طرف شمال که آنرا نیز باسم مادر خود آپامی موسوم ساخت

پرفسر رلنسن میگوید جانشینهای سلوکوس اول پیروی پلیتیک این پادشاه کردند باینمعنی که
سلوکوس بواسطهٔ ادعائیکه بر مملکت سوریهٔ سفلی داشت اسباب جنگ با بطالسهٔ مصر را
فراهم آورده بود آنطیوخس ستر پسرش در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد لشکری
آراسته شخصاً عازم جنگ بطلمیوس فیلادلفوس گردید و در آسیای صغیر با او زد و خورد
کرد اما سودی او را حاصل نشد نیز میخواست مملکت بی تی نی را که قسمت شمال شرقی اناطولی باشد
ضمیمهٔ ممالک خود نماید و از سال دویست و هشتاد تا دویست و هفتاد و هفت قبل از میلاد
برزی پوتاس و نیکومیدس سلاطین این مملکت حمله کرد نیکومدس از جماعت گُل کمک خواست
آنطیوخس در بعضی محاربات غالب و در بعضی مغلوب شد و در یکی از جنگها که با طایفهٔ گُل کرد
و فتح نمود ملقب به سُتِر یعنی نجات دهنده گردید و در یکی از این مصافها خود نیز مقتول شد
نیز از مسطورات پرفسر مشار الیه معلوم میشود که آنطیوخس سُتِر دائماً با والی مد در
جنگ بوده والی مد که از طرف خود او مامور بود غالبا با او مخالفت مینمود

جلوس آنطیوخس اول در دویست و هشتاد و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و شصت و دو و مدت سلطنتش تقریبًا نوزده سال بوده

بعد از آنطیوخس اول پسرش آنطیوخس دویم ملقب به خدا بر تخت سلطنت جلوس کرد و مادرش همان دختر دمتریوس بود بنا بر این او را حرامزاده دانسته‌اند در اوایل سلطنتش یعنی از سنهٔ دویست و شصت قبل از میلاد تا دویست و پنجاه غالبًا با فیلادلفوس پادشاه مصر میجنگید و میدان جنگ اغلب آسیای صغیر بود بعد دختر آن پادشاه را بزنی گرفت و جنگ بصلح مبدل شد بطلمیوس مصر جهیز و اسباب تجمل بسیار با دختر خود همراه کرد بعلاوه مخارج تمام ایام سال او را میداد حتی مأکول و مشروب او را حمل مینمود چنانکه آن دختر آبی جز آب نیل نمی‌آشامید پس از مدتی پادشاه مصر درگذشت و آنطیوخس ثانی دختر آن پادشاه را مطلقه ساخت و زوجهٔ اولی خود را که دو فرزند از او داشت بعد از مزاوجت با شاهزاده خانم مصری از او جدائی اختیار کرده مجددًا بحرمسرا طلبید این ملکه بواسطهٔ دلتنگی از عمل آنطیوخس و عدم اطمینان بقول و ثبات رای او وی را مسموم نمود و پسر خود سلوکوس دویم را بجای او بتخت پادشاهی نشاند

سلاطین مصر یعنی آنهائیکه [...]
بطلمیوس سردار اسکندر [...]
بعد از این پادشاه سلط[...]
معروفند بطالسه میباش[...]

آنطیوخس دویم متکبر و بدکردار بود غالبًا بعیش و طرب و لهو و لعب میگذرانید کمتر با مور مملکت نظر داشت معشوقها و معشوقه‌های او در کارها مختار بودند و آنچه میکردند مؤاخذه و تنبیهی در کار نبود نه رعایا را بیمی نه پادشاه را احترامی حکام هم بعضی پیروی سلطان خود مینمودند و بعضی که با آن اعمال راغب نبودند تهیهٔ خودسری و طغیان میکردند

پرفسر رلنسن گوید در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد آنطیوخس ثانی با صرار فیلادلفوس سلطان مصر با والی باغی مدی بنای جنگ را گذاشت و در این زد و خورد و در همین سال بود که رایات شورش در ولایات شرقی افراشته شد اول حاکم باختر دم از استقلال زد بعد پارتها پیروی او کردند و سلطنت اشکانیان شروع نمود چنانکه شرح آن بیاید

جلوس آنطیوخس دویم در سال دویست و شصت و دو یا شصت و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و چهل و شش و مدت سلطنتش تقریبًا شانزده سال بوده گویند چون شتر بنام گوس نامی از اهالی گل را از مملکت دفع نمود با و لقب تئوس یعنی خدا دادند

نگارنده گوید چون مقصود وصل شدن تاریخ خلفای اسکندر بتاریخ اشکانیان بود از شرح سلطنت سایر سلاطین سلوکید صرف نظر نموده فقط فهرستی از اسامی و مدت ملک ایشان

دراینجا منکادیم وهی هذه

سلوکوس دویم ملقب به کالی نکس جلوس دویست و چهل وشش قبل از میلاد

آنطیوخس سیم ملقب به هی را کیس جلوس ۲۳۶

سلوکوس سیم ملقب به کرنس جلوس ۲۲۶

آنطیوخس چهارم جلوس ۲۲۲

ایضا آنطیوخس سیم جلوس ۲۲

ملن غاصب ۲۲۰

آخیس غاصب ۲۱۴

سلوکوس چهارم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۸۷

آنطیوخس چهارم ملقب به ئوس جلوس ۱۷۵

آنطیوخس پنجم ملقب به اپاتر جلوس ۱۶۴

دمتریوس اول ملقب به سوتر جلوس ۱۶۲

تیمارخس مگاس اعظم غاصب ۱۶۲

الکساندرس اول ملقب به بالا جلوس ۱۵۲

اِاُرْزِنْاول

دمتریوس دویم ملقب به تئوس جلوس ۱۴۶

آنطیوخس ششم ملقب به ایپفانس جلوس ۱۴۵

تریفن ملقب به انکرانس جلوس ۱۴۲

آنطیوخس هفتم ملقب به سی دیتس جلوس ۱۳۹

ایضا دمتریوس دویم ملقب به تئوس جلوس ۱۳۰

الکساندرس دویم ملقب به زابینا جلوس ۱۲۹

کلیئوپاترا ملقب به تیا جلوس ۱۲۵

سلوکوس پنجم جلوس ۱۲۵

آنطیوخس هشتم ملقب به ایپفانس جلوس ۱۲۵

آنطیوخس نهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۱۶

سلوکوس ششم ملقب به نیکاتر جلوس ۹۶

آنطیوخس دهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۹۴

آنطیوخس یازدهم ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

فیلیپس ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

دمتریوس سیم ملقب به یوکائروس که از نود و دو الی هشتاد و هشت این سه نفر سلطنت کرده‌اند

آنطیوخس دوازدهم جلوس ۸۹

تیگرانیس غاصب ۸۳

آنطیوخس سیزدهم جلوس ۶۹

پوشیده نباشد که در سال شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت سلوکیدها منقرض شد و مملکت سوریه بعدها یکی از ایالات رومیه الکبری گردید و پس از آن سلاطین ایران یعنی اسپانها آنرا از رومیها انتزاع نمودند و مجددا بتصرف سلاطین رومیه الصغری در آمد و اعراب از آنها بگرفتند

عالم و مورخ مشهور ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری در تاریخ خلفای اسکندر گوید بدانکه بعد از فوت اسکندر آن قسمت از قشون او که یونانی بودند بوطن خود که یونان باشد مراجعت نمودند ممالک اسکندر منقسم بد و قسمت شد تمام قلمرو واقع فیما بین دجله و جیحون که عبارت از ایران باشد یعنی عراق و بابل و اصفهان و فارس و قهستان و ری و طبرستان و گرگان و خراسان محکوم سلاطین خود با لاانت مسطوره یعنی ملوک الطوایف گردید هر شهری پادشاهی داشت و هر مملکه حاکمی هیچیک تبعیت بکری نمینمود و هیچیک از آنها بآن دیگر خراج نمیداد فرقی میان بزرک و کوچک و ضعیف و قوی نبود و آنطرف دجله یعنی آن قدری از عراق که آنطرف دجله بود با موصل و جزیره و کوفه و صحرای قفر عربستان و حجاز و مصر و یونان و یمن تا سرحد مغرب متعلق بسلاطین یونانی که از خانوادهٔ اسکندر بودند شد

وقتیکه اسکندر در گذشت رئیس عساکر او نعش او را بیونان حمل کرد اسکندر پسری داشت موسوم به اسکندروس که پدرش او را بارسطو سپرده بود و او آن پسر را تربیت کرده و مطالب عقلی آموخته و قتیکه قشون یونان با تابوت اسکندر باین مملکت باز گشتند و او را دفن

کردند

کرهند و رالکسندروس جمع شدند و زمام مملکت را باو تفویض نمودند اما او قبول نکرده گفت
من خود را خاص پرستش پروردگار نموده ام و قابل حکمرانی و سلطنت نیستم پیش از این احدی را
از سلطنت حاصل نشد که پدر مرا شد مع ذلک آن پادشاهی او را نماند پس از این گفته اسکندروس
از میان مردم خارج شده اوقات خود را وقف عبادت خدا نمود قشون سرگردان ماندند و آخر
الامر سلطنت را بشخصی موسوم به لاکس که از خانوادهٔ اسکندر بود تکلیف و تفویض کردند
و تمام عساکر امرا و را گردن نهادند او در یونان و مصر و شام و یمن و مغرب و عراق تا ساحل
دجله بحکمرانی پرداخت و در بیت المقدس از بنی اسرائیل شخصی را انتخاب کرد که بر آنها رئیس
باشد و اجرای قوانین دینی و دولتی نماید پادشاه مزبور را که لاکس باشد در یونان بطلمیوس
مینامیدند و معنی این کلمه شاه بزرگ است و هر پادشاه عظیمی را در یونان بطلمیوس میگفتند چنانکه
در ایران کسرای سلاطین را خسرو و در روم قیصر مینامیدند در بعضی علوم عقلیه و هیئت و نجوم
در یونان رونق و رواجی بهم رسانیدند
لاکس اول بطلمیوسی بود که در یونان سلطنت نمود و بعد از سی و هشت سال پادشاهی در گذشت
بطلمیوس دیگر که دسنانوس نام داشت بجای او بتخت سلطنت یونان جلوس کرد در بعضی از
تفاسیر دیده ام نوشته اند اصحاب کهف از دست این پادشاه گریختند بالجمله سلطنت یونان مدتی
متمادی بطلمیوسها را بود بعد از دویست و چهل سال از دست آنها خارج شده بتصرف رومها
درآمد و شخصی که از نژاد عیص و پسر اسحق بود و اغسطوس نام داشت بسلطنت برقرار شد و
پنجاه و شش سال پادشاهی کرد در سال چهل و دوم سلطنت او حضرت عیسی علیه السلام متولد
شد فاصله فیمابین اسکندر و حضرت عیسی ع سیصد و سیزده سال است

فصل سیم

فصل سیم در سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در این باب

مؤلف گوید چون بنحو اجمال احوال ملک اسکندر و سرداران خلفای او را بیان نمودیم اینک
میپردازیم بشرح دولت اشکانیان یا پارتها که اصل مقصد همانست و باقی مقدماتی که محض
توضیح نگاشته شده و ابتدا میکنیم باقوال المصنفین و مورخین عرب و عجم بنا بر این گوئیم عالم یگانه
ابوعلی مسکویه در تجارب الامم میگوید چون اسکندر در گذشت سلطنت را بپسرش تکلیف
کردند و خواستند او را بتخت پادشاهی جلوس دهند او ابا نمود و اعراض کرد و راه تنسک
و عبادت پیش گرفت بنا بر این بطلمیوس نامی را یونانیها بپادشاهی برداشتند و بعد از او
چند تن دیگر بهمین اسم سلطنت آن مملکت کردند و آنها را بطالسهٔ یونان گویند چنانکه سلاطین

عجم را اکاسره نامند و جماعتی از یونانیها بر مصر و شام غالب شدند و در عدد ملوک الطوائف
که در اقلیم بابل حکمرانی داشته‌اند اختلافاتست و پس از ملوک الطوایف اردشیر بن بابکان
بمملکت ستانی برخاسته ایران را منتظم ساخت و مقصود از ملوک الطوایف حکمرانان معاصرین
طبقهٔ اشکانیان است که در ولایات و ایالات ایران مستقلاً حکومت کرده‌اند و اول شخص
اشکانیان اشک بن اشکان نام داشته و بزعم بعضی او پسر دارای اکبر بود اشک جمعی را جمع
نموده بقصد محاربهٔ انطیخس انتهاض کرد در بلاد موصل فئتین تلاقی نمودند انطیخس کشته
شد و اشک بر سواد استیلا یافت و از موصل تا ری و اصفهان او را شد و چون مردی
بزرگوار بود ملوک الطوایف او را معظم و بزرگ شمرده پادشاه خواندند و اسم او را همه جا
بر اسم خود مقدم نوشتندی و هم در نامه‌ها که با آنها مینوشت نام خود را مقدم میداشت
بالجمله اشک نوعی بهم رسانید ملوک الطوایف هدایا بحضرتش ارسال داشتند و او حکمرانی
هر یک از آنها تصدیق نموده بدون اینکه احدی از آنها را معزول کند یا اسم عاملی بر آنها گذارد
هر دارا را بملک خود باقی گذاشت بعد از اشک گودرز بن اشکان سلطنت یافت و اوست
که مرة ثانیه با بنی اسرائیل جنگ کرد و این بعد از آن بود که آن قوم حضرت یحیی بن زکریا علی
نبینا و آله و علیهما السلام را کشتند خداوند تبارک و تعالی گودرز بن اشکان را بر آن قوم
مسلط کرد او بسیاری از آنها را بکشت و بعد ها برای آنها قوت و قدرتی نماند و شوکتی
بهم نرسانیدند و نبوت از میان آنها رفع شد و مذلت خاص آنها گردید و دأب و رسم عجم
بعد از اسکندر این شد که هر کس جبال را در تصرف داشت با و تمکین و اطاعت مینمودند این
بود که تبعیت اشکانیان را اختیار کردند یکی دیگر از سلاطین اشکانی شاپور بن اشکان است
و در زمان او حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ارض فلسطین ظهور نمود بعد از شاپور
گودرز بن اشغانان الاکبر سلطنت یافت بعد از آن نرسی اشغانی بعد گودرز اشغانی
بعد نرسی اشغانی بعد هرمز اشغانی بعد اردوان اشغانی بعد کسری اشغانی بعد بلاش
اشغانی بعد اردوان اصغر اشغانی بعد اردشیر بن بابکان بر اردوان غلبه کرده سلطنت و
مملکت را از این سلسله انتزاع نمود مدت سلطنت این طبقه تا آن وقتیکه اردشیر اردوان را
تاخت و او را بکشت و مملکت عجم را منتظم کرد دویست و سی و شش سال بوده و چیزیکه
بتحریر از آن مستفاد شود از اخبار و تدابیر آنها مسموع نشده است که نگاشته آید انتهی

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری میگوید بعد از اسکندر ممالک ایران از اینطرف دجله
از سرحد عراق تا سواحل جیحون در دست حکمرانان ایالات ماند و هر یک در مملکت محکومهٔ خود
بسلطنت پرداختند و حال براینمنوال بود تا بعد از پانصد سال اردشیر بابکان تمام را مطیع
نمود و از دجله تا جیحون او دارا شد

در ظرف پانصد سال مذکور در ساحل دجله پادشاهان پیدا شدند و در اینطرف شط ممالک
سواد و عراق و مداین و ری و اصفهان را متصرف شدند اما سلاطین ایالات تمکین و اطاعت
آنها نمینمودند و پادشاهان مزبور را سلاطین اعظم مینامیدند و نخستین پادشاه از این سلاطین
اعظم اشک پسر دارای اول بود و آغاز سلطنت او از اینقرار است

وقتیکه سلطنت از یونانیها به رومیها منتقل شد پادشاهی نهضت کرده آمد و از دجله عبور نمود
و اهواز و فارس و ری را مسخر ساخت و او خود را آنطیوخس مینامید اما سلاطین ایالات تمکین
او نمودند زیرا که هیچ دلیل جایز نمیدانستند در تحت اقتدار شخصی از اهل روم باشند پسر دارای
اول اشک نام که از زمان اسکندر مانده و وقتیکه اسکندر برادر او دارای دویم را کشت او
طفل بود و هیچ نمیتوانست کرد وقتیکه آنطیوخس با ایران آمد و ممالک را متصرف شد اشک بزرگ
شده بود و با او مقاومت نمود و سلاطین ایالات بقشون و پول او را کمک کردند اشک با عساکر
هفتصد نفر بوده با آنطیوخس جنگ کرد و او را بکشت و قلمرو او را که از دجله تا ری بود متصرف شد
اما نتوانست سلطنت را از سلاطین ایالات منتزع نماید بعد از چندین سال پادشاهی از روم
موسوم بقسطنطین براین شد که با استعداد کامل بر اشک حمله کند و از روم که در آن وقت
بزرگترین شهر روم بود حرکت کرد و بطرف اشک آمد که انتقام خون آنطیوخس را از او بکشد
اشک که میدانست قوهٔ مقاومت با او را ندارد فرستادگان نزد سلاطین ایالات فرستاد و از
آنها لشکر امدادی طلبید هر یک مخصوصاً برای او قشون و نقود فرستادند و او چهارصد هزار
مرد جنگی آمادهٔ کار کرد پادشاه حضر که آنرا صاحب الحضر مینویسند نیز خود بنفسه حاضر شد و او
یکی از سلاطین ایالات و پادشاهی بزرگ بود اشک سرداری قشون را باو داده و او را مقابل پادشاه
روم فرستاد پادشاه حضر با رومیها جنگ کرده عدهٔ کثیری از آنها بکشت و بسیاری را اسیر کرد و باقی را
منهزم ساخت قسطنطین تا روم تعاقب نموده و با هدام شهر پرداخت پادشاه روم با زر داده فرار
پیش گرفته و در آن مملکت شهری بنا نمود نهایت مستحکم و آنرا قسطنطنیه نامید چون آن پادشاه حضر

بمملکت

بمملکت خود بازکشت و فشون اشک را نزد او فرستاد اشک دستهجات قشون را انعام داده نزد سلاطین ایالات که صاحب آن دستهجات بودند کسیل نمود

اشک تمام ممالک منبسطه از ساحل دجله تا دریا را در تصرف داشت و بعد از ده سال سلطنت قدم بجهان دیکر کذاشت بعد از او عدهٔ کثیری از پادشاهان بهمان وضع او سلطنت کرده‌اند میان سلاطین ایالات بعضی آن پادشاهان را اطاعت مینمودند و بعضی دیکر تمکین نداشتند امّا در اقتدار آنها حرفی نداشتند و بمنازعه و مشاجره نپرداختند و آنها را اشکانیان میکفتند

اشکانیان بعد از اشک پسر دارا دویست و شصت سال دارای آن سلطنت بودند اوّل جانشین اشک اشک بن اشکان بود که ده سال سلطنت نمود بعد از او برادرش شاپور بر تخت پادشاهی جلوس کرد و شصت سال حکمرانی نمود در ایام سلطنت او بنی اسرائیل یحیی پیغمبر پسر زکریا علیهما السلام را کشتند عقاب خداوند آنها را مقهور شاپور ساخت و از آنها بسیاری بکشت و بسیاری را اسیر کرده طوق عبودیت برکردن آنها نهاد و آنقدر بر آنها سخت کرفت که بنوکدنزر (بخت نصر) که بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب کرد آنقدر بر آنها سخت نکرفته بود در سال چهلم سلطنت شاپور عیسی بن مریم پیغمبر علیه السلام ظاهر شد

بعد از شاپور برادرش خسرو اوّل بجای او پادشاهی یافت و ده سال سلطنت کرد او اوّلین خسرو بود از دو خسرو اشکانی بعد از او بلاش پادشاه شد و بیست و یکسال سلطنت کرد پس از او خسرو دوّیم که نوزده سال پادشاهی داشت بعد از آن اردوان اوّل بعد کوسیرا که چهل سال سلطنت نمود بعد بلاش با بیست و چهار سال سلطنت بعد از آن اردوان دوّیم با سیزده سال سلطنت در زمان او اردشیر بابکان ساسانی پیدا شده او را بکشت و مملکت را از او منتزع ساخت و سلاطین ایالات را معدوم نمود و سلطنت آنها را مالک شد و با رومن جنک کرده سوریه و مغرب را از آن دولت بکرفت

(مقصود شر اسکندر کبیر بوده)
از زمان ذو القرنین تا زمان او پانصد و بیست سال بود قبل از جلوس اردشیر در میان بنی اسرائیل حوادث بسیار حادث شد از جمله خداوند زکریا را بنبوت بر کزید و او را بر بیت المقدس و مسجد اقصی مسلط و مختار کردانید و اختیار دین او شد و مریم دختر عمران بدنیا آمد و او را خاص خدمت مسجد اقصی کردند و محرر قرار دادند و هنوز طفل بود که او را بمسجد بردند و از جملهٔ وقایع مزبوره تولد یحیی بن زکریا بود و ولادت عیسی بن مریم است و تمام این حوادث

در زمان سلطنت اشکانیان حادث شده است انتهی

نگارنده گوید چون در فصل فوق ذکری از صاحب الحضر شد لازم آمد شرحی از اینشهر نوشته تا از استقصا در مطالب چیزی فرو گذار نکرده باشد بنابراین گوید

حضر شهری بوده است مقابل تکریت در بیابانی که مابین تکریت و موصل و فرات افتاده و این شهر از بیوتات و ابواب و سقفها جمیعاً با سنگ تراشیده باندازه و اندام ساخته شده بوده است میگویند که شهر حضر شصت برج بزرگ داشته و میانه هر برجی تا برج دیگر نه برج کوچک و در ازاء هر برج کوشکی و برکنار کوشک حمامی بود و رود خانه ثرثار که از نهرهای بزرگ بشمار می آمد بمدینه حضر میگذشت و بر جوانب این رودسار قری و باغات بسیار بود واصل ماده و منبع این آب نهر هرماس که رود نصیبین است بوده و رودها بسیار نیز ضمیمه ثرثار میگردید تا بحدی بزرگ و سرشار میشد که بر روی آن کشتی میراندند یاقوت حموی میگوید ولی در این عصر ما از شهر حضر چیزی بر جا نمانده است الا آثار باره و سور و علائم و بقایای عمارات که بر جلالت و عظمت آن شهر گواهی میدهد یکی از مردم تکریت گفت من خود وقتی برای شکار بر موضع مدینه حضر گذار کردم آثاری که بر خرابه جدران و سور بر بقایای حیطان هنوز باقی است برای العین مشاهده نمودم ملکدار و حکمران این خطه را ساطرون میگفته اند در حق صاحب حضر و ملک این سرزمین عدی بن زید ایادی گفته است که

واری الموت قد تدلی من الحضر علی رب ملکه ساطرون

از شرقی بن قطامی روایت است که گفته چون قبایل قضاعه از یورت خود بیرون پراکنده شدند گروهی از ایشان بسمت جزیره آمد شیخ و حکمدار آن گروه را ضیزن بن جلهم نام بود و یکی از احلاف است (احلاف قومی از قبیله ثقیف را میگویند که با یکدیگر هم قسم شدند بر یاری یکدیگر) و بقولی این ضیزن پسر جلهم نیست بلکه نژاد او چنین است که ضیزن بن معویه بن عبید بن احرام بن عمرو بن نخع بن سلیح بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه را اینشخص را پادشاه تمام جزیره می پنداشتند تا سرحد ملک شام از سمت جزیره حکم میرانده است باری ضیزن با قبایل مهاجر از قضاعه بخطه حضر نازل شد و اینشهر را چنین ساخته و طلسم کرده بودند که هیچ دشمن آنرا نتواند فتح کرده و خراب نمود الا بخون کبوتر خاکستری رنگ و حیض زن کبود چشم ضیزن روزگاری در حضر تا مدت داشت و بر قضاعه و اهالی جزیره حکم میراند و بر قلمرو پادشاهان ایران نیز هی حمله میبرد

و سرحدات

وسرحدات بلاد فرس را غارت میکرد و هر وقت که زنی زرقاء (کبود چشم) در آنشهر حامله میشد او را بموضعی که مخصوصاً برای اینگونه زنها در این عادت بیکسوی شهر مهیا کرده بود موقتاً نفی میفرمود که مبادا بچون معتاد وی طلسم شهر را باطل سازند وقتی ضیزن بعراق عرب و سمت سواد غارت برد اتفاقی ماه خواهر شاپور الجنود بن اردشیر الجامع را اسیر آورد و این شاپور که ضیزن با او معاصر بود شاپور ذو الاکتاف نیست چرا که این شاپور پادشاه دویم از ساسانیان و پسر اردشیر است بلا واسطه و از ذو الاکتاف تا اردشیر هفت پدر فاصله است باین سیاق شاپور ذو الاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور البطل که شاپور الجنود صاحب این قصه است بن اردشیر الجامع پس از ذو الاکتاف تا اول سلسله اکاسره هفت طبقه فاصله میباشد و شاپور که خواهر ضیزن او را از سواد عراق اسیر برد شاپور اول و ثانی اکاسره و پسر بلا واسطه اردشیر است بعضی از روات در اینخصوص اشتباهی عظیم و خبطی فاحش کرده و خداوند اینواقعه را شاپور ذو الاکتاف گفته اند القصه جدی بن دلهاث بن عشم بن حلوان قضاعی در باب سه حمله که بنی قضاعه و اهالی حضر در تحت رایت ضیزن بملک شهرزور بردند بسبیل مفاخره و اینحماسه میگوید

دلفنا للأعادی من بعید ... بجیش ذی التهاب کالسعیر

فلاقت فارس منا نکالاً ... وقتلنا هرابذ شهرزور

لقیناهم بخیل من علاف ... وبالدهم الصلادمة الذکور

اینکه شاعر مذکور گفته است که ما بر بارکیهای از علاف نشسته لشکر شهرزور را دیدار کردیم مقصود از علاف ربان بن حلوان بن الحاف بن قضاعه است که اسبهای علافی باو منسوب میباشد الغرض چون خبر غارتگری ضیزن پادشاه حضر بسمع شاپور رسید سخت خشمگین شد که ضیزن برای خواهر وی بجرئی کرده بود پس با لشکر خود بسمت جزیره حرکت نمود و شهر حضر را در حصار گرفت و تا دو سال آن بلد را در محاصره همی داشت و نتوانست کشودن که گفتیم حکماء آن عصر در حین بنیاد آنرا طلسم کرده بودند و اجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود تا اینکه نضیره دختر ضیزن را عادت نسوان در همین اوان اتفاق افتاد پادشاه علی الرسم او را بموضع تبعید آلود کان آنچون اخراج فرمود و آنموضع گفتیم برکنار باره شهر بود و در اینوقت شاپور الجنود عزم رحیل فرموده بود یکروز نضیره را بر شاپور نظر افتاد و شاپور نیز او را بدید و بشناختا زد و جانب سلسله عشق

جنبیدن گرفت نضیره کس فرستاده از عشق خود شاپور را مخبر ساخت و هم پیغام داد که اگر من ترا
بر طریق فتح این شهر دلالت نمایم و مقصود تو حاصل شود اجر من چه خواهد بود شاپور گفت ترا بزنی
میگیرم و بالاتر از همه زنان خویش قرار میدهم همینکه این پیمان استوار شد نضیره پیغام فرستاد
و گفت که این کشور بدست مردم دانشور طلسم شده است اگر فتح یا هدم آن خواهی خون حایض زرقا
بدست آور و با خون کبوتری زرقاء آمیخته کن و با آن دو خون مقصود را برنگار و نگاشته خویش را
برگردن طایری که آنرا ورشان گویند ببند همینکه آن مرغ در طیران آید و با آن نوشته بر سر سور
حضر نشیند در حال باره و برجش از جای برآید و منهدم گردد شاپور چنین کرد و سور چنان شد
پس شاهنشاه حکم یورش داد و شهر حضر را فرو گرفت و از قبیلهٔ قضاعه قریب یکصد هزار مرد
از شمشیر گذرانید و در بسیاری از قبایل چنان کشتار کرد که یکجا نابود شدند و تاکنون جز اسمی از
ایشان در دنیا نیست جدی بن دلهاث که در غارت شهر زور بدست ضیزن شعر گفته و حماسه کرده
بود در ویرانی حضر و استیصال قضاعه و عاقبت احوال ضیزن و سپردن شاپور ملک جزیره را
بپای پیل این اشعار سروده است

الم یحزنک والانباء تنمی — بما لاقت سراة بنی العبید
ومقتل ضیزن و بنی ابیه — واخلاء القبائل من تزید
اتاهم بالفیول مجللات — وبالابطال سابور الجنود
فهدم من بروج الحضر صخرا — کأن ثقاله زبر الحدید

پس شاپور از خطهٔ حضر حرکت کرده بعین التمر آمد و آنجا با نضیره دختر ضیزن علی المعاهده زفاف
کرده نضیره آن شب را تا بامدادهی در فراش بر خود بپیچید و مثل مار گزیده هیچ نیارمید شاپور گفت
هان ای دختر ضیزن ترا چه میشود گفت من تاکنون بر فراش خشن نخفته بودم از اینجهت دوش
همی پیچ و تاب داشتم شاپور گفت آیا بساط و پوشش خوابگاه را خشن میخوانی و آیا تاکنون هیچ
پادشاهی بر بستری از رخت آرامش و جامهٔ خواب من خفته است چون شاپور در مقام تفتیش
از سر این سخن شد دید برگی از درخت مورد بر رخت خفتن او افتاده بوده است و آن برگ
در میان شکنهای شکم نضیره مانده و موجب زحمت او گردیده است شاپور از نازکی اندام آن
نازنین شگفتی گرفت و گفت آیا پدر تو ضیزن بچه قسم ماکول ترا میپرورد گفت با انگبین مگسی که
سال نخستین از شهد آوردن او بود با مغز گندم که پوست از آن بیک بر میگرفتند و قلم گوسفندی

جوانه

جوانه که بسال سیم در می آمد پادشاه از اهتمام در خورش و پرورش آن دختر و بیوفائی
و پرجفائی وی در حق پدر عبرت گرفت و گفت با پدری این چنین وفا نکردی آیا با من چه خواهی کرد پس
فرمان داد تا بنائی بلند برپا کردند و نضیره را بر فراز آن برد و گفت با تو عهد کرده بودم که ترا
از جمیع اهالی حرمخانه خویش بالاتر قرار بدهم اینک بعهد وفا نمودم گفتا آری پس بفرمود تا دو اسب
سرکش حاضر آوردند و گیسوهای آن دختر را بدم آنها محکم ببستند و بتاختند و آن ناسپاس حق نا
شناس را که بر پدر مهربان و قبایل خویش شمشیر هلاک عام کشیده بود باین عمل قطعه قطعه کردند
عدی بن زید مشهور در این معنی گفته است که

والحضر صبّت علیه داهیةٌ شدیدةٌ أیّدٌ مناکبُها
ربیبةٌ لم ترق والدها لحبّها اذ اضاع راقبها
فکان حظّ العروس اذ جشر الصبح دماءٌ تجری سبائبُها

وهم اعشی در محاصرهٔ دو ساله شهر حضر بدست شاپور و انقراض نعمت و زوال راحت اهالی آن
خطه میگوید

الم تر للحضر اذ اهله بنُعمی وهل خالدٌ من نعم
اقام به شاهبور الجنود حولین تضرب فیه القدم

میگویند اصل بانی شهر حضر ساطرون بن اسطیرون جرمقی است و او با چهارصد هزار لشکر
بجنگ بنی اسرائیل رفت حضرت ارمیاء پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السلام بروی نفرین کرد ساطرون
با آن قشون یکجا هلاک شدند (از این خبر معلوم میشود که بانی حضر و حکمران آنجا عجمی نژاد بوده اند
که جرامقه بزبان عرب گروهی از عجم میباشند که بموصل سکنی داشته اند) گویند که در کوه طود
عَبد بن مِعصرة یافته شد (معصره آلت فشار و مقصود در اینجا گودال انگور فشردن و جای آب
انگور گرفتن است) دیدند از میان آن معصره جوئی است در زیر زمین که بقلز ارزیز (قلعی)
ساخته و ریخته و پرداخته شده است چون جوی را دنبال گرفتند و برفتند مصب آنرا در خانهٔ
سبز از شهر حضر یافتند میگویند شراب پادشاه آن ملک را در طور میفشرده اند و عصارهٔ
آنرا از زیر زمین بواسطهٔ این جوی لولهٔ ارزیز وارد این میخانه سبز از داخله حضر میکرده اند بعضی هم
گفته اند که این تفصیل در سنجار بوده است
عدی بن زید در استحکام آن باره و بروج بسنگ مرمر و ساروج و تسلط باج ستان آن کشور و

ویرانی

ویرانی آنشهر و هلاک سکنه و اهالی این شعرها سروده است

واخو الحضر اذ بناه واذ دجلة تجبی الیه والخابور

شاده مرمرا وجلله کلسا فللطیر فی ذراه وکور

لم یهبه ریب المنون فباد الملک عنه فبابه مهجور

کذا فی معجم البلدان از این اشعار معلوم میشود معنی اینکه گفته اند دیوان و دفتر تواریخ عرب اخبار و وقایع قبایل آن اشعار ایشان است که اگرچه خط نداشته اما وقایع عمده را بقید نظم و ضبط شعر حفظ نموده ضایع شدن و از میان رفتن نگذاشته اند والسّلم ابو الحسن علی بن حسین بن علی المسعودی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب شرحی درباب ملوک الطوایف و اشکانیان نگاشته حاصل و مفاد آن از قرار ذیل است مابین طبقهٔ اوّل از ملوک عجم و طبقهٔ ثانی که ساسانیها باشند طبقهٔ بوده اند معروف بملوک الطّوایف و در نسب این طبقه گفتگو بسیار شده که آیا اصلاً عجم بوده اند یا از طایفهٔ نبط یا عرب جماعتی از مورّخین که در تاریخ قدیم تتبّع و استقصا نموده گفته اند پس از آنکه اسکندر بن فیلیپس دارا بن دارا بکشت حکمران هر ناحیه خود را در قلمرو حکمرانی خویش مستقل دانسته دم از استبداد زد و مملکت و ولایت محکومهٔ خود را ملک خویش شمرد حکمرانان مزبور بعضی عجم و برخی نبط و عرب بودند اسکندر با آنها بنای همکاری را گذاشت و مقصودش تفریق کلمهٔ آنها بود و سعی مینمود که با هم متّحد نشوند و در تحت رایت احدی سلطنت واحده در نیایند و بدفع او نتوانند پرداخت اما اکثر حکمرانان مطیع و منقاد اشکانیان شدند و اشکانیان ملوک جبال بودند از بلاد دینور و نهاوند و همدان و ماسبذان و آذربایجان و از آنجا که کلیهٔ سلاطین این مملکت یعنی جبال را اشکان میگفتند ملوک الطّوایف یعنی حکمرانان سایر ممالک را که دم از اطاعت و انقیاد اشکان زده باین مناسبت همین اسم خوانند محمد بن هشام الکلبی از پدر خود و نیز از علماء عرب نقل کرده گویا اوّلین ملوک روی زمین پادشاهانی بوده اند موسوم باسکیان و آنها از سلاطین طبقهٔ اوّل عجم که نام بردیم دانسته اند تا دارا بن دارا بعد از این پادشاه سلسلهٔ اردوان است و این سلسله حکمرانان نبط و از ملوک الطّوایف بشمار می آیند و در خاک عراق از آنجا که قصر ابن هبیره است در درهٔ فرات و جامعین و سوری و احمدآباد و النرس تا حیثا و تل فخار و طفوف و سایر امکنهٔ این ناحیه را در تصرّف داشتند اما ملوک عرب از نزاد مضر بن

نزار بن معد و ربیعه بن نزار و انمار بن نزار بوده و نضریه از بنی نضر از یمن و طبقات دیگر از جماعت
هر یک حکمران مخصوص اختیار نمودند چه پادشاه واحدی که بر جمله مسلط شود و همه را در زیر یک
بیرق در آورد نبوده یعنی اسکندر کبیر بموجب یکی از رسائل ارسطو استاد و وزیر خود نکد اشته
است اتحاد و اتفاقی ما بین ملوک الطوایف حاصل شود توضیح آنکه ارسطو با سکندر در یک نامه
دستور العمل مید هد و میگوید اگر بخواهی در ممالک متصرفی خویش بی منازع و آسوده باشی
حکمران هر ناحیه را مستقل و مختار نما و او را بحالت اقتدار نگاه هدار و خراج مملکت محکومه
او را بوی و اگذار تا آنان میل باتفاق و دفع تو ننمایند اسکندر چنین کرد و حکمرانان هر یک مفتقد
مانند بلکه در خیال بسط و وسعت ناحیه خود بودند و با هم رقابت میمودند سر سازش با یکدیگر
نداشتند و پس از هر حکمرانی بخلفش ملکش میرسید و این طریقه معمول و مجرا شد بگفته آنها که در اخبار
قدما و معرفت سیر آنها بد طولی دارند مدت تملک ملوک الطوایف پانصد و هفده سال طول
کشید و آن از زمان سلطنت اسکندر رومی تا خروج اردشیر بن بابکان که اقتدا بهمه رسانید و بر ملوک
الطوایف غالب آمد اردوان پادشاه عراق را بکشت و تاج سلطنت او را بر سر گذاشت و جنگ اردشیر
با اردوان تن بتن و بطور مبارزت و در ساحل شط بغداد بود و اول روز از ملک اردشیر
همان روز قتل اردوان است چه از آنوقت بر سایر ملوک الطوایف مسلط شد و تمام مملکت محاط
جمعی مخصوص شخص او کردید مختصر اردشیر بن بابکان بعضی از ملوک الطوایف را بکشت و برخی را
منقاد ساخت ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی از عمر کسری در کتاب اخبار عجم که طبقات ملوک آنها را
از سلف و خلف شرح داده و سیر و خطب و انساب هر سلسله را با ابنیه و بلاد یکه آباد نموده اند
و انهار یکه حفر کرده و اسامی بزرگان هر قوم و القاب ایشان نگاشته نقل مینماید و میگوید
اول ملک ملوک الطوایف اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس الجبار بن سیاوش بن
کیکاوس پادشاه بوده و بیست سال سلطنت نموده بعد از او اشک بن شاپور بن اشک شصت
سال پادشاهی داشته و در سال چهل و یکم سلطانی وی حضرت مسیح علیه السلام در زمین اورشلیم
از بلاد فلسطین متولد شد پس از اشک بن شاپور گودرز بن اشک بن اردوان بن اشغان سلطنت
یافت و ده سال پادشاهی کرد بعد بیزن (نونو) بن شاپور شاه بن اشک شاه پادشاه شد و
مدت ملکش بیست و یکسال بود گویند در زمان او تیتوس بن اسفیانوس پادشاه رومیة الکبری
بر بیت المقدس رانده این شهر را خراب کرد و بعضی از مردم آنرا بکشت و برخی را اسیر نمود و این چهل

سال بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام بود بعد از نوذر بن شاپور پسرش گودرز بن نوذر بتخت
سلطنت نشسته نوزده سال پادشاهی کرد پس از او نرسی (نرسی) بن نوذر چهل سال بعد از او
برادرش هرمز بن نوذر بیست و پنج سال پس از او اردوان بن هرمز بن نوذر پانزده سال بعد از او
کسری بن اردوان چهل سال پس از او پسرش بلاش بن کسری بیست و چهار سال بعد از او پسرش اردوان بن
بلاش سیزده سال سلطنت نمود مسعودی میگوید اینها جز از وجهی است که پیش گفتیم و در تاریخ
سنین ملوک الطوایف نیز غیر از آنچه ما ذکر نمودیم نگاشته و مدت ملک این طبقه را اکثر نوشته است
اما آنچه ما اول ذکر نمودیم بیشتر طرف اعتماد است و مشهور همان میباشد اگرچه در تواریخ در
این موضوع تباین و اختلاف زیاد مشاهده میشود و چیزیکه مؤید قول اول میتواند بود اینست که
ما آنچه گفتیم از تواریخ عجم اخذ کرده ایم و تواریخ سلف را آنها از سایرین بیشتر طرف دقت قرار
داده و در تصحیح آن کوشیده چه آن تواریخ قولاً و عملاً مبنای دین آنهاست و سایر ملل که متدین
بدین و آئین عجم نبوده چندان داعی و محرکی برای استقصا و تحقیق کامل نداشته و فقط بقول
و قصه اکتفا نموده اند انتهی کلام المسعودی

تاریخهای فارسی نیز در باب ملوک الطوایف و اشکانیان تقریباً نزدیکست بتواریخ عرب بلکه
در بعضی ضعف اقوال بیشتر مشاهده میشود مگر معاصرین یا متاخرین از نویسنده های
عجم که کلماتی چند از مصنفین فرنگ و یونان شنیده و ترجمه نموده اند نادراً مطلبی قرین بصحت
راجع باین قسمت از تاریخ ایران نوشته و ما تکمیل مطلب را سطری چند از آنجمله مینگاریم
میرزا محمد تقی مستوفی ملقب بلسان الملک متخلص بسپهر که اول مورخ این دولت ابدآیت بود در
کتاب ناسخ التواریخ شرحی از اشکانیان مینویسد که خلاصه آن از قرار ذیل است

اشک را نیز پدر اشک نام بوده و لقباً و اشکان است از اینروی او را اشک بن اشکان گویند و
اشکان پسر دارای اکبر است چون اسکندر مملکت ایران را بر پادشاهزادگان عجم قسمت کرد از کنار
دجله تا انتهای اراضی ری بهره اشک افتاد و از جانب او همی حکومت کرد و بعد از اسکندر چهار
سال ابطنجس (انطیوخس) یونانی را مکانتی تمام میبود و پیشکشی میفرستاد ابطنجس بدین مایه
قناعت نکرد چه در خیال استقلال کلی بود بر اشک حمله کرد از شوشتر تا همدان اگرفت و بری
تاخت در آنجا با اشک مصاف داده کشته شد و کار اشک بالا گرفت و بر دیگر ملوک الطوایف
فزونی یافت اگرچه بوی خراج نمیدادند اما بر خود بزرگتر میشمردند از اینروی ملوک الطوایف را

بدو منسوب نموده اشکانیان گفته اند درفش کاویانی نزد وی بود در زمان اشکانیان تاریخ عجم غیر
مضبوط ماند چه کار پیوسته بر قتال بود مردم زراعت و صناعت و حرفت را فراموش کردند نوشتن و
خواندن از میان رفت ایام عید و روزهای ماتم را کسی نمیشناخت و این جمله بواسطه فتنه بود که
اسکندر در میانه انداخت اشک پانزده سال بعد از ابطخس سلطنت ایران کرد و در گذشت

بعد از اشک شاپور پسرش پادشاهی یافت لقبش زندین بود بحکم او جسری آهنین بر دجله بغداد بستند
و تا زمان کسری استوار بود شهر همدان را نیز او بیرنگ زد با علالت و نحوست و مایل باکتساب علوم
بود علما و حکما را محترم میداشت از اولاد حضرت یوسف ع زنی در سرای داشت مدت سلطنتش
شصت سال گویند ویس و رامین در روزگار او بودند

پس از شاپور پسرش بهرام بسلطنت جلوس کرد و بمزید قدرت اختصاص یافت اراضی عراق عرب
بگرفت و در آنجا عمارات کرد در نزدیکی بزرگ شهری بنا نمود که بیشتر بنیان آن از احجار منقوره
بود آتشکده بزرگ و محکم نیز بساخت مدت ملکش چهل و هشت سال گویند لقبش گودرز بوده

بعد از بهرام پسرش بلاش جای پدر بگرفت مملکت بابل و دیار بکر را مسخر کرد در زمان او آنطیوخس
با رومیان صلح کرد و از شام لشکر به بیت المقدس کشیده صدمه زیاد به بنی اسرائیل وارد آورد و بلاش
این شنیده بتجهیز لشکر پرداخته عازم شام گردید در سرحد شام تلاقی فریقین شد و جنگ درگرفت
آنطیوخس مقتول گشت و لشکرش منهزم شد این خبر بروم رسید مشورتخانه روم حکم کرد قشون
بجنگ بلاش رود بلاش نیز از اینسو چهار صد هزار مرد جنگی ببر کرد یکی حاکم دیار بکر بمقابله فرستاد
در حدود شام جنگ سختی کردند رومیان شکست خورده گریختند و غنیمت زیاد نصیب حاکم دیار بکر
شده خمس آنرا برای بلاش فرستاد و باقی را بر لشکریان قسمت کرد و خود نیز حصه برد مدت سلطنت
بلاش شانزده سال بود

بعد از بلاش پسرش هرمز بن بلاش بن بهرام بپادشاهی نشست و بواسطه شجاعت عجم او را سالار لقب
دادند دولت شام و مصر رسولان نزد او فرستادند و جلوسش را تهنیت گفتند دار الملک او شهر
ری بود گویند روزی در شکارگاه آهوئی تعاقب کرد آهو بغاری رفت هرمز داخل غار شد و کنجی
راه پیمود بکاخی رسید که در چهار سوی آن چهار خم نهاده بودند و بر سر هر یک خشتی زرین گذاشته
و لوحی از مس بر در آن کاخ منصوب بود و با خط عبری بر آن نگاشته که این گنج خانه فریدون است
هرمز خمها اگر پر از مروارید خوشاب بود برگرفته بر سپاهیان قسمت نمود مدت ملکش نوزده سال

قادسیه و نهروان از بناهای اوست

بعد از هرمز برادرش نرسی بن بلاش سلطنت یافت حکمرانان بیت المقدس بمناسبت حمایتی که بلاش از ایشان کرده بود هدیه و رسول بدربار او فرستادند مدت سلطنتش چهل سال و بعد از آن پادشاهی کرده

بعد از نرسی فیروز بن هرمز پادشاه شد گرجستان و ارمن را به تکران که مردی دلاور بود سپرد و فرمان داد لشکر به ارزن الروم و شام کشد و آن نواحی را متصرف شود امرای مشورتخانه روم که این خبر شنیدند قشونی بسپهسالاری سیلا بجنگ تکران فرستادند و او تکران را از تصرف شام مانع آمد و چون میخواست جمهوری روم را برانداز د و خود بسلطنت پردازد بعد از چند جنگ با تکران به رومیه الکبری مراجعت نمود فیروز چون پادشاهی ظالم بود مردم در دار الملک ری بر وی بشوریدند و خلعش نمودند و چشمش را میل کشیدند و فرزندش بلاش را بجای او نشانیدند مدت سلطنتش هفده سال بود

بعد از فیروز بلاش دوازده سال سلطنت کرد و تکران را حکومت گرجستان و ارمن داد و حکم نمود متعرض بلادی که منسوب بدولت روم است نشود تکران لارادر فارس او ساخته

بعد از بلاش خسرو بن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت و در دار الملک ری در قصری رفیع که او را بود بلهو و لعب و شرب مدام پرداخت و از هیچگونه مناهی دست نکشید با خواهر خود هم بستر شد و مهر دوشیزگی او برگرفت از هر کس رنجه میشد او را شکنجه میکرد و از بام قصر بزیر می افکند پاپنی که در اینوقت قیصر دولت روم بود قصد تسخیر ارمن و گرجستان نمود تکران اینمطلب را بعرض خسرو رسانید خسرو حکم کرد لشکر آذربایجان بمعاونت تکران روند تکران با قشون ارمن و گرجستان و آذربایجان تا بدن الروم باستقبال پاپنی شتافت و در آنجا جنگ سختی کردند تکران شکست خورد پاپنی او را تعاقب نموده بارمن و گرجستان آمد و مردم را بضرب شمشیر مطیع ساخت و آن نواحی را بتصرف آورد و آمد و خسرو که رعایا و اهالی از او رنجیده بودند و بدینواسطه ضعیف گشته نتوانست تلافی کند و ارمن و گرجستان را باز پس گیرد و بعد از چهل سال سلطنت بمرض اسهال درگذشت

بعد از خسرو بلاشان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بتخت سلطنت جلوس کرد در زمان او عمال اگوست (اغسطس) که در اینوقت سلطنت رومیه الکبری داشت از اراضی شام قصد جیره کردند تا عراق عرب را مسخر نموده بتسخیر ایران پردازند مالک بن فهم حکومت جیره داشت بدربار بلاشان آمد و ایشان را

بعرض رسانید بلاشان لشکری جرار از دیار بکر و عراق عجم فراهم کرده چند بار با سپاه اگوسته مصاف داد
و اغلب غالب آمد شبی در خواب دید فرشته با و فرمود مرگ تو بدست تست پس از آن تا بود مهموم بود
روزی در سراپرده بر ستون خیمه تکیه داد ستون بر سرش افتاد و درگذشت مدت سلطنتش
بیست و چهار سال بود

بعد از بلاشان پسرش اردوان بسریر پادشاهی نشست و او شهریاری بلند قدر بود مردم عرب اورا
اجر لقب داده بودند پس از نظم ممالک و ثغور سفیری بدربار اگوستا امپراطور ممالک ایطالیا
و بعضی ممالک فرنگ و مصر و شام و یونان و ارمن فرستاد و پیغام داد آنچه دولت روم از متصرفات
و بلاد ایران گرفته باید مسترد نماید و اسرای ایرانی را رها کند و اموال منهوبه را باز پس دهد
تا بنیان مودت مستحکم باشد اگوسته چون شهامت و جلادت اردوان را میدانست اراضی ارمن را
تفویض کرده و مردم و مرکب آنچه گرفته و برده بودند پس داد لهذا صلح کردند و دوستی فیما بین
استوار شد چون سیزده سال اردوان بن بلاشان سلطنت نمود اردوان بن اشغ او را مقهور
ساخت و خود بشهریاری پرداخت در زمان اردوان بن بلاشان سه سال خشکسالی شد و مردم
بزحمت قحط و غلا مبتلا گشتند

چون اردوان بن بلاشان مقهور اردوان بن اشغ شد سلطنت از آن خاندان باین دودمان منتقل
گردید اردوان بن اشغ از بزرگ زادگان ایران بود و نسبش بفریبرز بن کاوس میرسید در مملکت
ری مرزبانی و حشمتی بسزا داشت و در حضرت اردوان بن بلاشان او را مکانتی لایق بود چون بدرستی
کارش بالا گرفت با صنادید عجم بساخت و بر اردوان بن بلاشان بشورید و بر سر او تاخت و در حدود
ری با او جنگ سختی کرده لشکرش را منهزم و خودش را مقتول نمود و تاج خسروی بر سر نهاد ملکزادگان
و حکام ایران تمکین او کردند و در مواقع لازمه بتمکین او پرداختند و اولاد اشغ را اشغانیان گفتند
و اشغ معرب یا اسغ است بالجمله اردوان نامه به اگوسته قیصر روم نوشت و با او عهد مودت محکم
کرد مدت ملکش بیست و سه سال در عهد او بیشتر از مردم ایران آئین بت پرستی گرفتند

بعد از اردوان بن اشغ برادرش خسرو بن اشغ سلطنت یافت و ری را دار الملک نمود و در عهد او
تبریبس قیصر روم و ایطالیا درگذشت و کالاقولا بجای او نشست خسرو برای تهنیت سفیری با هدایا
بایطالیا فرستاد و با او عهد مودت محکم کرد و بر عمال خویش که در ارمن و جزیره و سایر ممالک بودند
استیلای تمام حاصل نمود مدت سلطنتش نوزده سال بود

بعد از

بعد از او بلاش بن اشغان پادشاه شد جذیمة الابرش که در این وقت سلطنت حیره داشت با او از در
ضراعت در آمد و هدایا فرستاد و در عهد او نرون در ابطالیا قیصری یافت بلاش بن اشغان رسولان
بدربار او مأمور نمود تهنیت گفت و کار بمودت گذشت

بعد از او پسرش گودرز بن بلاش سلطان گردید در زمان او تیتس در ابطالیا و دیگر ممالک قیصری یافت
گودرز سفیر بدربار او فرستاده عهد مودت بست و تیتس بعزم خونخواهی یحیی مظلوم از اغریبس
ملک یهود خواست لشکر به بیت المقدس کشد و آنجا را خراب کند از گودرز معاونت و همراهی خواست
گودرز حکم کرد عمرو بن عدی مردم خویش را آماده دارد و اگر قیصر بخواهد از حیره بحضرت او فرستند
خود او نیز سپاهی آراسته از راه اهواز و شوشتر بخدمت قیصر فرستاد و او کار بیت المقدس بساخت
مدت ملک گودرز سی سال بود

بعد از او پسرش بیژن بپادشاهی نشست و با دامیشن که در این وقت مالک روم بود عهد مودت
محکم کرد مدت پادشاهی بیژن بیست سال بود

بعد از او پسرش گودرز بن بیژن سلطنت یافت و بعضی از ممالک ایران از قبیل ارمنیه و جز آن که تراژان
امپراطور روم از تصرف بیژن بدر کرده بود گودرز مجددا بگرفت عمرو بن عدی خراج گذار او گشت
و ترکوئینی غابور که حکومت اردن با پیمان داشت مطیع او گردید مدت سلطنتش ده سال بود

بعد از او برادرش نرسی بن بیژن پادشاه شد و او مردی راحت دوست بود و بنخچیر میلی مفرط داشت
لهذا ملقب بشکاری گردید مدت ملکش پانزده سال بود

بعد از او اردوان پسرش پادشاهی یافت وی از همه ملوک الطوائف و اشغانیان بزرگتر بود سفرا
بمملکت ابطالیا بخدمت هدرین قیصر فرستاد و عهد دوستی با او استوار کرد در زمان او اردشیر
بابکان قوت گرفت و اردوان را در میدان جنگ بکشت و دولت اشغانیان را منقرض ساخت
پای تختش اردوان شهر ری بود و گاهی بلهو از سفر میکرد مدت پادشاهیش سی و یکسال بود

پوشیده نباشد که مرحوم لسان الملک طاب ضجیعه جلوس اشک اول را در پنجهزار و دویست و نود و نه
بعد از هبوط آدم ع نوشته و چون ما در اینخلاصه مدت ملک هر پادشاه را نوشته ایم معلوم
میشود که جلوس هر یک چند سال بعد از هبوط است اختصارا بذکر آن نپرداختیم انتهی کلامه

در تاریخ منتخب مسطور است که اسکندر قبل از آنکه راه جهان دیگر پیش گیرد ممالک ایران را به
امرائی که مقهور کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان گزند باز نپرداد و مقرر داشت هر یک مقداری

معین لشکر داشته باشند گویند اینکار را بدستور العمل ارسطو کرد چه او میدانست که امراء
مزبور را در مزاج اهالی ایران رسوخی تمام است کشتن آنها خلاف عدالت میباشد و اقبال آنها
اسباب اقبال اهل مملکت باید آنها را طوری نگاه داشت که مایهٔ منفعت باشند و مضرتی در وجود آنها
متصور نباشد اسکندر پیروی نصیحت استاد و وزیر خود نمود لکن بعد از مرگ او امرا و خلفای او
تمکین و اطاعت نکردند با آئین خود اتفاق نموده دولتی ترتیب دادند که در واقع نوعی از جمهوری
بود بعضی اوقات باهم متحد و گاهی مخالف و ضد و با انحلالات و تغییرات مختلفه دورهٔ ملوک الطوایف
بعد از اسکندر در ایران زیاده از سیصد سال امتداد یافت

بعضی از مصنفین نقل از مورخین یونان کرده گفته‌اند ایران را با بلاد شام بعد از فوت اسکندر
سلوکوس نیکاتر که از سردارهای معتبر او بود تملک نمود پسر او آنطیوخس سوتر جای او بگرفت
چون او درگذشت آنطیوخس ثئوس بر سریر او جلوس کرد در عهد این پادشاه یکی از امرای
خراج گذار که ارساس نام داشت خروج کرده آگاتوکلس را که از جانب آنطیوخس فرمانفرمای ایران
بود بکشت و رایت استقلال برافراشت و این ارساس سر سلسلهٔ ارساسیان است که در پارثیا
سلطنت کرده و نسبش به اشک از سلاطین قدیم ایران میرسد صاحب زینة التواریخ میگوید
ارساس پارثیان گفت چون دارا از اسکندر شکست خورد عم من دارای اکبر درفش کاویانی را
از میان برده پنهان ساخت و آنحالا نزد من است ایرانیها که این شنیدند باو گرویدند کار او قوت
گرفت و بعد از غلبه بر آگاتوکلس و قتل وی ری را پای تخت خود قرار داد و بحکام ولایات پیغام
فرستاده گفت در جنگ با اولاد سلوکوس مرا معاونت کنید اگر بمقصود رسیدم از شما خراج نگیرم
و فقط برئیس بودن بر شما قانع باشم و شما از تبعیت خارجه بیرون آئید حکام مزبور گفته او را
پذیرفتند و ملوک الطوایف در ایران شروع نمود

یکی از مورخین میگوید دولت پارثیا هیجده سلطنت قسمت شد بنابراین معلوم میشود مقصود
از پارث یا پارثیا ایرانست اما نگارنده گوید این مورخ سهو کرده یا در عبارت مسامحه نموده
باید گفته باشد سلاطین متفرقه پارث یا پارثیا هیجده سلطنت منقسم گردید چه مملکت پارث قسمتی
از ایرانست و عنقریب ذکر حدود آن بیاید

دیگری مینویسد بعد از اشک دویم شاپور پادشاهی یافت و مدتی با آنطیوخس بزرگ جنگ کرده
و مکرر از او شکست خورد و عاقبت کار بمصالحه انجامید و در این صلح و معاهده آنطیوخس بر

ممالک

ممالک پارتیا و هیرکانیا حقی بهم رسانید
بعضی اشکانیان و اشغانیان را دو سلسله نوشته و گفته‌اند اشغانیان معاصر اشکانیان بوده‌اند
صاحب تاریخ گزیده میگوید دوان پسر اشغ که سلطنت اشکانیان را بر انداخت نسبش بکیکاوس میرسید
در تاریخ جلالی مینویسد اشغانیان و اشکانیان هر دو از یک سلسله‌اند جمله‌ئی از ارباب خبر و اصحاب
سیر بکلی منکر اشغانیان گشته‌اند

سرجان ملکم در تاریخ خود مینویسد از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر قریب پانصد سال میشود
و اینمدت متمادی از تاریخ مشرق افتاده و حال آنکه چون مسطورات رومیان را ملاحظه کنیم دانیم
ایرانیان باید بوقایع مدت مزبور فخر نمایند و پادشاهان پارث که امروز در تاریخ ایران اسمی ندارند
همان سلاطینی بودند که در عین اقتدار رومیها با آنها برابری و مقاومت نموده‌اند بلکه مکرر بر
عساکر رومی غالب آمدند و این تنها از شجاعت آنها نبود بلکه طریقهٔ حرب مخصوصا تیراندازی
پارتها و چیزهای دیگر نیز مدخلیت داشته و در هر حال معتبرترین از سردارهای روم وقتی سخن از
جنگ با پارتها میشد حتی الامکان شانه خالی میکرده

نیز سرجان ملکم میگوید پارتها از دریای خزر تا خلیج فارس با رومیها حدود داشته و اینعرصه پر است
از کوههای بلند خشک و دره‌های طویل و پیچ و دشتهای قفر وسیع بنابراین قشون روم بهر طرف
رو مینمود پارتها نواحی را از آذوقه پاک میکردند و این نیز یک فقره علت شکست رومیها میگردید
جلال الدین میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه در نامهٔ خسروان که نگارش صرف فارسی است
گوید نخستین اشکانیان را فرنگیان ارزاس خوانند گویند سرافرازی بود از ایران و برخی برآنند
که از بزرگان پارس بود که این سرزمین را از چنگ سلوکوس سردار اسکندر بیرون آورد و با پادشاهان
روم همسایه شد و بیشتر با ایشان در کارزار بود دویست و پنجاه سال پیش از عیسی ع بتخت
نشست پس از گرفتن همهٔ ایران آسیای بزرگ را نیز بچنگ آورد پایه تخت در دامغان داشت در
سال دویست و بیست و شش عیسوی دست وی و نژادش از پادشاهی ایران کوتاه شد شهریاری
ایشان بساسانیان رسید و این گروه سی و پنج تن بودند که در ایران شهریاری کردند

نگارنده گوید با آنکه شاهزاده جلال الدین میرزا خیلی مختصر از اشکانیان نوشته باز از راه صواب
دور نبوده اگرچه در همین مختصر مبلغی مسامحه هست آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی از اعاظم فضلا
و مصنفین عصر که در تاریخ و جغرافیا مخصوصا مهارتی بکمال دارد مینویسد ملوک الطوایف ایران

که مابین

کما بین کیان و ساسانیان بوده اند و طایفه اند اولی را اشکانیان خوانند و دویم را چون نامی
نمیدانستند بتعریب همین اسم اشغانیان میگویند و این هر دو طایفه قریب پانصد سال در ایران فرمان روا
بوده و اول شخص طایفهٔ اولی اشک نام داشته و از نژاد پادشاهان نبوده بلکه بتحقیق یکی از فضلای
انگلیس ساکن ینکی دنیای شمالی که کتابی در تحقیق اصل و نسب طوایف روی زمین نوشته و خیلی
محقق و دانا است و کمال دقت را در تألیف خود نموده اشک اول از اهالی داغستان آنطرف دربند داشتند
بوده بعد از آنکه ظلم و بیحسابی خلفای اسکندر که مدت پنجاه سال بدون دغدغه حکمرانی ایرانرا
اکثر مردم را بستوه آورده بود این اشک که مردی دلیر و با همت بود بر آنطیوخس ستیم پادشاه از خلفای
اسکندر خروج نمود و مردم ایران بمدد او کمر بستند جمعیتی عظیم دور او فراهم آمد و میان اشک و
آنطیوخس جنگی بزرگ واقع گردید آنطیوخس که مقدمهٔ دعوی خدائی را ترتیب میداد و خود را تیوس خوانده بود
در آن جنگ کشته شد و خلیفه‌ها بجانب شام و انطاکیه گریختند و دست ستم اهل یونان از ایران کوتاه
گشت و دیگر بخیال آنجا نیفتادند اما اشک چون مردی دانا بود میدانست با وجود عدم نژاد خاندان
شاهی و ترک بودن سلطنت تمام ایرانرا پارسیان باو نخواهند گذاشت و تمکین او نخواهند کرد
لهذا بکسانیکه تقویت و اعانت او نموده بودند رعایت نموده هر یک را قطعهٔ از مملکت ایران داده
و خود قسمت بزرگترا گرفته مقدم و رئیس کل گردید بدین مشروط که در جنگ دشمنان هم پشت بوده
خارجی را بمملکت راه ندهند و نگذارند و همین طور اولاد او نسلاً بعد نسل سلطنت نموده و
دیگران باطاعت آنها بودند و با رومیان که طمع با ایران داشتند جنگهای مردانه کردند و بانواع
ایشانرا تاختند اهل ایران هیچ جز گذارش حالات آنها خبری نیست آثار و میان فضایح شکستهای
خود را از آنطایفه ثبت کرده و تفصیل داده اند جنگ ژولیان و غیر آن مشهور است و خیلی نقل
دارد و مقدمتها اینطایفه که از نژاد اشک بوده اند زیاده از دویست سال ریاست نموده
و بعد منتقل بطایفهٔ دویم گردید اینطایفه از نژاد پارسیان بوده و باز بهمان قاعده حکومتی
نموده و اکثر با اهل روم جنگ داشتند و در اغلب معارک بتدابیر عاقلانه و مهارت در تیراندازی
فایق آمدند در اواخر زمان لشکری بشام و بیت المقدس برده قتل و نهب زیاده بخون خواهی یحیی مظلوم
نمودند و حال بر اینمنوال بود تا زمان خروج اردشیر بابکان که او از نژاد کیان و نبیرهٔ دختری
بابک و پیر ساسان نام داماد بابک مذکور بود مردی مردانه و جوانی عاقل و باکیاست و از مدتی
بشمار می آمد در کرمان خروج کرد و اردوان مقدم ملوک الطوایف لشکر بر سر او برده در صحرای

مقصود دشت قبچاق است

هرموز

هرمز من اعمال کرمان جنکی عظیم میانهٔ ایشان واقع شد لشکر اردوان مقهور و خودش نیز کشته کشت اردشیر بابکی ملوک الطوایف را از میان برداشت و خود شهنشاه ایران کردید و او اول کسی است در دنیا که نام شهنشاهی برا و کذاردند و در القاب او بزبان قدیم پهلوی نوشتند (اردشیر بابکان ملکا ملکان ایران وانیران) یعنی اردشیر بابکان شهنشاه ایران و غیر آن و الف و نون آخر بابکان الف و نون نسبت است مختصر بسعی اردشیر سلطنت ملوک الطوایف برافتاد و مردم از ستم آنها فارغ آمدند انتهی

نکارنده کوید این بود تمام تحقیق مصنفین عرب و عجم از اوائل و اواخر درباب اشکانیان و محققین دانسته برای یکطبقهٔ سلاطین نامی ایران که سالیان در این ممالک و مضافات سلطنت نموده و دوران آنها مشحون بمغازی و مفاخر و آثار و مآثر بوده این شرحها مشبع و کافی نیست علاوه بر اینکه ابرهای مظلم حوادث و اغراض مانع وصول اشعهٔ حقایق کردیده اصل مطالب مجهول و فروع آن مجهول تر و کذشتن اعصار و ادوار که مجبول بر محو نمودن هر کونه اثر است پرده ها بر روی شاهد این مطلوب انداخته و بنحوی آنرا مستور و محجوب ساخته که دیده را امید بدیدار آن نمانده و هر خواننده بعد از تعمق بسیار آیهٔ یأس خوانده اما از آنجا که امروز طالبان معرفت و آکاهی برای فهم یك مطلب خود را بر آب و آتش میزنند و راه را جلا از مشرق بمغرب میروند این بندهٔ بمقداری که دو سه تا را اهل علم و دانش است و هواخواه رهروان راه بینش فریضهٔ ذمهٔ خود میشمارد که در حل این معما از بذل جهد و ترك آسایش و جد کامل چیزی فرو کذار نکند اصل و فرع و جزء و کل تاریخ اشکانیان و اصل و نسب و عوائد و رسوم ایشانرا از روی اسناد صحیحه که بهمت فاضلان مجد و ناقدان کاردان مستعد بدست آمده باز نماید و این در بسته را بر روی مقبلان و خواهشمندان کامل بکشاید بعون الله و حسن توفیقه پس ابتدا فصولی در مولد و نژاد و عادات و آداب و احوال و البسه و اسلحه و دین و آیین اینطبقه سلاطین مینویسیم پس از آن بشرح سلطنت هر یك میپردازد امید که این قلیل زحمت در عالم علم و مجمع انسانیت مقبول افتد و صاحبان مدارك عالیه و مشاعر مضیئه را قبول شود

فصل چهارم

در تحقیق نسل و نژاد قوم پارث که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند

متأخرین از مورخین که تاریخ را از افسانه جدا کرده و بدلایل علمی غث و سمین آنرا باز نموده بدرستی
رسیده و فهمیده اند که سلاطین اشکانی برخلاف عقیدهٔ قدمای ما اصلاً و نسلاً ایرانی نبوده بلکه از
طایفهٔ تورانی معروف به پارت که تلفظ صحیح آن پارث بثای مثلث است میباشند و در اصل و
نسب اینقوم تحقیقات انیقه و شواهد بینه از قول علمای فن دارند و از آرای آنها اگرچه خالی
از اختلاف نیست حقیقت مطلب مکشوف و معلوم میگردد و شرح آن از قرار ذیل است

آنها که در اصل و نژاد بشر و تفرق و انتشار آن استقصا نموده یافته اند که مردم روی زمین سه شعبه اند
شعبهٔ اولاد سام و شعبهٔ از پشت حام و شعبهٔ سیم فرزندان یافث اند و سام و حام و یافث پسران حضرت
نوح علیه السلام بوده اند و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافث باشند اسکیث نامیده اند و بعضی
از اهالی فرنگ اسکیث را اسیت تلفظ مینمایند قوم اسیت پراز بری توالد و تناسل و
تکثر اولاد و احفاد قبایل و سلاسل عدیدهٔ کثیره تشکیل دادند یکی از آن قبایل طایفهٔ پارث
است که سلاطین اشکانی معروف از آنطایفه بوده اند و مورخین عرب و عجم را خبری درست از آنها نبوده
تا دانایان سایر ملل از روی اسناد تاریخی که در مقدمه ذکر آن شده احوال آنها را نگاشته من جمله بعضی
از محققین گفته اند طایفهٔ پارث که یکی از قبایل اسکیث بوده اولاً پارنی یا آپارنی نام داشته
دسته از آنها از سمت شمال دریای آزف جلای وطن کرده بایران آمدند و قسمت عمده در همان
حدود ماندند

برخی گویند پارثها از ملت جمعیت اسکیث جدا شده بخراسان آمده در آنجا سکنی گرفتند
یکی از مورخین میگوید اسکیثها که یکی از شعب ثلاثهٔ بنی نوع بشر میباشند از جنس مردم گندم گون به
شمار می آیند و قبایل و طوایف عدیده بوده بر اقتضای قرون اولیه بشهر نشینی و مدنیت میل
نداشته بر چادرها بسر میبردند و گله داری میکردند پیوسته نقل مکان مینمودند و عرصهٔ
نقل و انتقال آنها وادیهای بحر خزر و دریای سیاه بوده مردم اینطایفه را قفقازیهای مغربی
میگفتند بجهت آنکه آنها از کوههای قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیهای مشرقی سکنهٔ
هندوکش میباشند چه اینکوه را قفقاز مشرق و قفقاز هند نامیده اند در اینصورت اکثر اهالی
فرنگ را با پارثها نوعی اخوت است چه هر دو از قوم اسکیث اند و معرفت باحوال طوایف اسکیث را
اهمیت زیادی است و برماست که بتحقیق حال آنها بپردازیم

محققی از اهل فرنگ میگوید سلسلهٔ نسب اسکیثها بیافث بن نوح منتهی میشود و یافث از جانب

هندوکش

یا هندوکوه که سرحد دارا و اسکندر
محض تملق بآن پادشاه این کوه را
قاف نامیدند و قاف همان قفقاز است
و از آن پس مورخین و علمای جغرافی
یونان و روم آنرا قفقاز هندی
گفتند اما پیش از آن نویسندهٔ
یونانی از قبیل هرودوت و غیره آنرا
پاروپامیزا یا پاروپامیزس خوانده
و آن از جبال عظیمهٔ متفرعهٔ مشهورهٔ
آسیای مرکزی است که از حدود ایران
شروع شده و تا سواحل بین رود
پنجاب امتداد یافته و در سمت جنوب
ترکستان و بدخشان و شمال افغانستان
نیز اینکوه دیده میشود
کوه هندوکش در اصل است یکوه
هیمالیا ارتفاعاً متصل جنوبی اینکوه
رودخانه های زیادی جاری بوده داخل
بستر جیحون میشود و مرتفع ترین
قلهٔ اینکوه هفت هزار و صد و بیست
متر ارتفاع دارد
۱۲

پروردگار بکثرت ذریت بشارت یافته بود زاینفقره ناظر است بآیهٔ بیست و هفتم از فصل نهم سفر
تکوین توراة که میفرماید خدا یافث را توسیع بدهد و در چادرهای سام بنشیند و کنعان او را بنده
باشد اخلاف یافث اگرچه بهتر از اولاد سام و حام برادران او روباز دیاد گذاشتند اما بعد از
آنکه کثرتی بهم رسانیدند در قوت و اعتبار از بنی اعمام خود درگذشتند و ترقیئی حاصل نمودند مردم زمین
کرد و فنون فضایل بغیرها کامل شده بعد از کنجکاوی در بیخ و بن امهات و آبای ملل و نیل معرفت قبایل
خود قائل گردیدند که از فرزندان یافث واز جنس اسکیث اند یا با اسکیثها سمت برادری دارند و
میکویند پدر ما از دو برادر خود سام و حام در ترتیب امر خود نایل گشت یعنی ذریهٔ او پس از ذریهٔ
برادران او روباز دیاد نهاد اما بعد از ازدیاد اولاد او برای فرزندان برادران پیشینه نیکو شدند
و روزی آید که ابواب معارف و فضایل و صنایع و بدایع بر روی آنها باز کنند و ایشان را باوج عالم
انسانیت و رفاه و حریت صعود دهند

هرودت که او را ابو التاریخ یا ابو المورخین کویند میکوید اسکیثهای بزرگ که نیز معروف به مساگت
میباشند در زمان قدیم با مصریها محاربه داشته و بطور یقین سلاطین مصر که بنام رعاة یعنی شبانان
مشهور شده اند از طایفهٔ اسکیث بوده اند

اکثر فضلا تصریح کرده اند که اسلاوها یعنی صقالبه و اهالی آسیای صغیر نیز اصلاً از قوم اسکیث بوده
همچنین طایفهٔ سلت را که فرانسه‌های قدیم باشند باسم هنک ثرمنی نام برده و گفته اند سلت و
اسکیث و گت همه یک لفظ بوده با اختلاف تلفظ تغییر کرده اما یکی از دانایان مساکن سلت و اسکیث را
مشخص نموده میکوید اسکیثها در حوالی بحر خزر و دریای سیاه جا داشتند و طایفهٔ کری و سلت
وگلها یعنی فرانسه‌های قدیم نزدیک بمصب رود دانوب خاک فرانسه سکنی گرفته و بعضی از آنها نیز
در جنگلهای مازندران و استراباد بوده اند

بطلمیوس عالم معروف مصر ملل سلت را باسم ساک و تیتان و سلت اسکیث نام برده و او و بسیاری
از مصنفین اهالی ختا و اکثر از طوایف تاتار را از قوم اسکیث دانسته اند

مالتبرون از متاخرین علمای فرنگ که در اصل نژاد ملل مهارتی کامل داشته کوید جمیع ملل اروپا
از نسل سلت بوده اند و بنا بر شرحی که پیش ذکر شد سلت همان اسکیثها است

بعضی برانند که سلت طوایف سکنهٔ اصلی فرنگ بوده اند اسکیثها بر سر آنها تاخته و بنیاد
آنها را برانداخته جای آنها را بگرفتند چنانکه اهالی فرنگ بر ینگی دنیا رفته همینکار را با اهالی

امریکا

امریکا نموده اند

استرابن از مشاهیر علمای جغرافی یونان که شصت سال قبل از میلاد متولد شده گوید اهالی تراس که قسمتی از روم ایلی است بطایفه گت شبیه اند و گت همان اسکیت است که محض شیرینی تلفظ گت شده است نیز گوید بعضی از جغرافی دانهای قدیم همه ملل ساکنه در اقطار شمالی را سلت اسکیت یا اسکیت دانسته اند

دیودور مورخ سیسیلی مینویسد اسکیتها مخصوصا از ارمنستان و ایبری عبور نموده اند

پلینی مینویسد نه تنها تمام طوایف مابین ارمنستان و شمال هندوستان از قوم اسکیت بوده بلکه ملل سارماسی و المان هم از همین جماعت میباشند

اکثر مصنفین گفته اند ملل فرنک بطور یقین از آخرین هجوم جماعت اسکیت بآن اقلیم تشکیل یافته با اسم ژرمن و اسلاو در ممالک اروپا منتشر شده اند و پیش از آن هم بآن اقلیم مهاجرت کرده و حمله برده بودند

یونانیها و رومیها اهالی هند و اروپائی و طوایف تورانی را از یکجنس و از قوم اسکیت دانسته و گفته اند اسکیتها طوایف صحراگرد بوده بعضی از آنها بر چادر منزل داشته برخی در گاریها و آلاچیقها و با حاصل گله‌های خود معاش مینموده اند و مردمان بی تربیتی بوده زندگانی خود را بر پشت اسب بسر میبرده اند

بعضی این اسکیتها را طوایف صحراگرد شمال شرقی اروپ و شمال غربی آسیا و اجداد سارماتها دانسته اند

یکی از مورخین مینویسد اسکیتها از یکطرف تا حدود چین و از طرف دیگر تا حوالی طرابزون سکنی داشتند و اکزنوفون مورخ معروف اسکیتهای حوالی طرابزون را تاهیا نامیده است

بعقیده بعضی اسکیتها در هزار و پانصد سال قبل از میلاد بآسیای صغیر و یونان رفته و پانصد سال بعد بطرف ایطالیا و المان حالیه رانده اند

نیز هردوت میگوید اسکیتها از طرف شمال ایران بطرف ارمن و کوه قفقاز حرکت کرده اند و شاید مقصود او شمال شرقی ایران باشد نیز در کتاب چهارم خود در صفحه ششم میگوید اسکیتها خود را اسکولت مینامیدند و المانها آنها را اسکوبوتان گفته اند

در کتاب لغت لیتره مینویسد اسکیتها طایفه بودند در شمال شرقی آسیا و اروپا و مردمان خشنی بودند و بخشونت و خود رائی ضرب المثل شده چنانکه وقتی روسها مسکو را برغم انفه

ناپلیون اول آتش زدند گفت اینها آدم نیستند اسکیث اند

اسکیثها را چینیها سز نامیده اند و بعضی از یونانیها ساکاورکی گفته اند

دیودرمیگوید طایفهٔ اسکیث تا سواحل هند سکنی دارند

پیکتیه از دانشمندان فرنگ که در سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات نمود کتابی در احوال ملل قدیمه و اسباب مهاجرت آنها نوشته و اسم آنرا اُدیژین آندُو اُرِیُین یعنی اصل ملت هندی اروپائی گذاشته در آن کتاب طایفهٔ آریا یا آرین را به هشت شعبه و بیست سلسله منقسم نموده و گوید از اینجمله نیز بیست و دو شعبهٔ دیگر منشعب شده و یکی از آن شعبه‌ها اسکیثها را دانسته و شعبهٔ دیگر ایرانیها را

در تواریخ قدیم هند مسطور است که فریدون پادشاه عجم ایران و تورانرا از هم جدا و قسمت کرده هر قسمت را بیک پسر خود داد و کوه توروس و کوه سینا هنوز موسوم بتور (طور) و تور نسبت دارند و جماعت هندی ایرانی که باسم ساک و اسکیث معروف شدند تمام جبال قفقاز را متصرف کرده در آن سکنی گرفتند و پوشیده نیست که این گفته نزدیک بهمان حرفیست که در تواریخ عرب و عجم نوشته شده میگویند فریدون ایرانرا بپسر خود ایرج داد و توران را بپسر دیگر خود تور بخشید و ایران از اسم ایرج این نام یافت و توران از اسم تور

یکی از محققین گوید جمشید در اصل ژاماشیت بوده یعنی اسکیث درخشان و این مناسبت با آنچه امروز در معنی جمشید میگویند و بر این اند که شید آفتاب است و جم چون تاجی درخشنده داشت باین اسم موسوم شد پس در این لفظ جمشید باشد یا ژاماشیت درخشندگی ملحوظ است و معلوم میشود که جمشید هم از قوم اسکیث بوده

هرودوت در آنجا که اسامی طوایف ساکنه در مملکت سیتی را میبرد میگوید یکی از آن طوایف موسوم به ایرک میباشد و پمپونیوس مالا از علمای جغرافی رُمن که در سال چهل و سه میلادی کتابی در جغرافیا تالیف کرده ایرک را تصحیح نموده گوید صحیح آن تُرکوا و تُرک است و اهل فن این تصرف را تصدیق و تحسین کرده اند

نیز هرودوت میگوید باختر و مساکت یعنی اسیکثها مقدار زیادی طلا داشتند و نویسندهٔ دیگر گوید گله های جماعت اسکیث از رود سیحون سیراب میشدند و این طایفه در این رود سفاین داشتند

آمین مارسلن

آمین مارسلن مورخ لاتینی که در سال سیصد و بیست میلادی متولد شده گوید اسکیثها و ایرانیها از یک نسل و نژادند

آنکیتیل دوپارن که در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی در پاریس متولد شده و از اوضاع اقلیم آسیا اطلاعی کامل داشته تقویت قول هومر شاعر معروف یونانی را کرده گوید ارباب انواع اسکیثها و ایرانیها شبیه بهم بوده است

دیگری از اهل خبر میگوید مدها یعنی اهالی عراق عجم و آذربایجان که در لشکرکشیها با اسکیثها همراهی مینموده ایرانیهائی بودند که بشهرنشینی و انتخاب مکمن جیده میل داشته اند و ایرانیهای ساکن بلاد که باسم زند معروف شده خود را از قوم اسکیث مجدا نشمرده اند

دانشمندی مینویسد چند مائه قبل از میلاد مسیح علیه السلام اسکیثها که داهها باشند در سواحل جنوب شرقی بحر خزر سکنی داشتند و هنوز بلاد آنها را داهستان میگویند و دهستان مخفف داهستان است

غرض از اینطول کلام و نقل اقوال آنکه مطالعه کنندگان بنظر تعمق در کلمات اکابر قوم را ساتید فن دیده بدانند سرزمینی که قطعهٔ از آن را ایران و ناحیه را توران میگویند چونکه قبایل اسکیثهای صحرانشین بوده و آنطوایف که از پشت یافث بن نوح آمده در اصقاع این دو مملکت ییلاق و قشلاق مینموده اند یعنی از کوه هندوکش تا جبال قفقاز و از کنارهٔ فرات تا ساحل رود سند را این جماعت گاه و بیگاه مضرب خیام خود داشته اند و بسیاری از آنها بفرنگ و بعضی بممالک هند و چین رفته اند

اما این مطلب از ما نحن فیه خارج است و از آن سخن نمیگوئیم مطلب ما اینست که اسکیثهای منتشر در این دو مملکت یعنی ایران و توران را وطن اصلی همان توران و سواحل جیحون و سیحون و آنحدود بوده از آنها جماعتی که با قضای طبع و طبیعت بطراوت و لطافت مایل بوده اراضی ممالک مارالکه حالا بایران موسوم است حسب التناسب پسند کرده از رملهای مواج طوفان زای ترکستان حالیه یا توران اعراض نموده در این ناحیه رحل اقامت انداختند و بنای ساختن شهر و شهرنشینی را گذاشتند و خشتهای آنها در جزایر بریهٔ آن دشت فتنه خیز سایه چادر و پشت اسب و شکار وحشیان و آزار همجنسان و آب جیحون و سیحون و کریزگاههای کوه و هامون را اعظم نعما پنداشته با آنهمه معرکه بساختند و پیوسته هر سو تاختند معین است ترکستان هم وقتی دارای اورکنج و کاث یا امثال و نظایر آن شده بعبارة اخری چنین که می بینیم شهر و قصبه بخود دید لکن منشأ آن رشک و رقابت

هومر
شاعر یونانی در سال هفتصد و هفت قبل از عیسی ع زندگانی داشته و در کتب عرب و عجم او را اومیرس مینویسند و او را اهالی فرنگ خاصه یونانیها چنان دانند که ما فردوسی علیه الرحمه را

وهمچشمی با نوع شیراز و اصفهان و جنس یزد و کاشان بود اسکیثهای خشن نخواستند از برادران
خود که لطیف طبعی داشتند باز مانند بر خلاف طبیعت خود کار کردند مختصر زادگان یک پشت و شکم
با اختلاف طبیعت و جنس بدو طایفه شدند تورانی و ایرانی و خود لفظ توران و ایران از ادلّهٔ
واضحهٔ این گفتار است چه توران مشتق از تور *tur* است و تور بلغت سانسکریت بمعنی جلدی
و شتابست و از این ماده است توتورا *tutura* و توترا *tutora* بمعنی شتاب کردن و توار
turan بمعنی شتابنده تر و توراگا *turaga* بمعنی تند و اسب تند و توراژن یا توراگن
turagin بمعنی سوار یا آزاد و تورائگاما *turaygam* بمعنی اسب یا سوار یا آزاد
و تورانا *turama* بمعنی شتاب و در لغت زندی توریا *turya* صفت است از تورا
tura بمعنی جنس تورانی و مخفی نماند که لفظ توران چنانکه ذکر شد ابتدا سانسکریت
بوده بعد زندی آنرا قدری تحریف کرده و داخل در لغات خود نموده است و بعضی گفته اند
که توران مشتق از تورا *tura* میباشد و این لغت زندی است و معنی آن شتاب و تند رفتن
سوار است و مقصود سلسله و طایفهٔ بدوی و وحشی و شکارچی میباشد اما لفظ ایران از لغت
آریا *aria* که بمعنی کار و زحمت و زراعت و شهرنشینی باشد ساخته شده و آخر الامر باید
گفت ایرانیها اسکیثهای لطیف طبع بوده و تورانیان از اسکیثهای خشن تند جنگی و ابتدا باهم مخلوط
و در بر ترکستان ساکن و آنهائیکه از ماوراء جیحون و سیحون بمملکت ما آمده اند در اقطار آنجا
گرفته بساختن بلاد پرداخته و کار زراعت و سایر شرایط مدنیت را ساخته مشهور به آریا و این
شده اند و از این الفاظ ایران و ایرانی اشتقاق یافته است اما اسکیثها یا ترکها که در توران
یا ترکستان مانده و ترکمانهای حالیه هم یکی از همان قبایل است بعضی بتقلید ایرانی بشهرنشینی
و زراعت میل کرده بلاد آباد نموده و راه ترقی پیش گرفته اند و برخی مثل ترالکه همان راه اولی
خود را رفته از سواری و شکار و آزار برادران هنوز هم دست نکشیده اند و از همین جنس بوده اند
طایفهٔ غز که بواسطهٔ سوء رفتار و ناهنجاری بر افتادند و یکباره از صفحهٔ عالم محو و نابود
شدند و آنها همان طایفهٔ ماساژث یا ماساگت بودند که کیخسرو بقصد تدمیر آنها از آب آموی
و سیر دریا یعنی جیحون و سیحون گذشت و با آنها جنگید و تصریح شده است که ماساژتها
قبیله از اسکیث بوده اند و ما مخفف مهاست که بلغت پهلوی بمعنی بزرگ است و ژث یا
گت از لفظ اسکیث اشتقاق یافته یعنی اسکیث بزرگ که مقصود قبیلهٔ اسکیث پرجمعیت است

ورث باگث رفته رفته در زبان فارسی و عربی غر شده و از این تصحیفها و تغییرها میتوان استنباط نمود که سیت و اسکیث و سیته و سکستان و سکسر و سکسار و سکزی همه یک لفظ بوده که با اختلاف امم و السنه و اوقات مختلف شده است

چون بتصریح اکثر محققین معلوم شد هر طایفه که باسم اسکیث خوانده شده اصلاً و نسلاً تورانی هستند و ضمناً نیز محقق شد که پارثها طایفه از اسکیث بوده حالا باید تقریباً معلوم نمائیم این طایفه در چه عصر و زمان از توران بایران آمده اند و در کدام خطه سکنی گرفته و آیا اسم آن خطه پارث بوده آن قبیله باسم مکان موسوم شده اند یا مکان باسم آنها نامیده شده است

بزعم بعضی سزستریس که اشهر سلاطین مصر و پادشاه سیم از فراعنه دولت نوزدهم آنمملکت است و تقریباً هزار و پانصد سال قبل از میلاد در گذشته چون بعزم جهانگیری باسپار اند و بر اسکیثها حمله نمود پارثها را از آنقوم جدا کرده و در جبال واقعه در مشرق بحر خزر سکنی داد ولی این قول ضعیف است و مورخین اینعصر و زمان چنانکه فاضل نحریر فدرژ رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ گفته اند جنگ سزوستریس را با اسکیثها از مجهولات مصریها دانسته اند و فرضاً که صحت هم داشته باشد مراجعتش از امکنه اسکیثها از طرف شمال و مشرق بحر خزر بهیچوجه صحت ندارد

مالالا از مورخین یونانی که تاریخ منتظمی در ده جلد نوشته و از بدو خلقت عالم است تا فوت ژوستی نین امپراطور معروف در سال پانصد و شصت و پنج میلادی میگوید سزوستریس فرعون مصر که از قهرمانان بزرگ عالم محسوب میشود و در سنه پانصد و شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت داشته وقتی از توران بمصر مراجعت میکرد شانزده هزار جوان رشید جنگی از مردم توران منتخب کرده و باخود بایران آورد و آنها را در اختیار مسکن و یورت مختار ساخت و ایرانیها آنها را پارث گفتند و پارث بلغت ایرانی همان معنی اسکیث یا تورانی را دارد اگر این گفته حقیقت داشته باشد تقریباً سه هزار و چهارصد سال است که پارثها بایران آمده اند مورخ مشار الیه در ذیل اینشرح میگوید هنوز آن پارثها در ایران سکنی دارند و البسه و زبان و رسوم و عادات و رشادت اجداد خود را از دست نداده مردمان جنگی میباشند

در لوح بزرگی که در بیستون بامر داریوش بن هیستاسپ دارای اول منقور شده فقراتی بخط میخی مسطور است و از جمله آن فقرات این عبارت است که با کمال دقت ترجمه شده داریوش پادشاه میگوید اینست ایالاتیکه مطیع من شده و بتأیید اُرموزداس من پادشاه

آن ایالات شده ام
پارسا یعنی پارس اوواژا یعنی سوس بابیروس یعنی بابل آتورا یعنی آسیری ارابایا یعنی عربستان
مودرایا یعنی قبط یا مصر
واز ایالات واقعه در حوالی دریا سپاردا یونا (ایونی) ماداکه مدی باشد ارمینا که ارمنستان باشد کاتاپاتوکا یعنی کاپادسیا که قطریست از آسیای صغیر وامروز متعلق است بعثمانی از ولایات پرثوا وفرمان پارتشارا که پارثی وهمان قرارگاه پارتها باشد زارانگا که درانژین باشد بعدها توضیح شود هاراوا که آری باشد آوارازمیا که خوارزم باشد باکتریش که باختر باشد سوگودا که سغد باشد گاندارا که ایالتی است بر ساحل رود سند در هند ساکا که مملکت سکیتها باشد تاتاگوش که مملکت ساتاگیدهاست در کابلستان هاراتوایتش یعنی آراشوزی که سیستان حالیه باشد ماکا که مکران باشد

ازاین توضیح معلوم میشود که پارتها در زمان داریوش بن هیستاسپ کیانی در ایران بوده وایالتی داشته وآن مطیع آن پادشاه مقتدر گردیده است

هرودوت که در سال چهارصد و پنجاه و شش قبل از میلاد تاریخ خود را نوشته نیز از طوایفی که در تحت حکم سلاطین کیان بوده اند نام برده واز آنجمله است طایفه پارث پس معلوم و محقق میشود که این قوم قبل از هردوت از سرحد طبیعی ایران که رود جیحون باشد عبور نموده و باین مملکت آمده اند اکتزیاس طبیب و مورخ مشهور یونانی که در دربار بهمن کیانی مستخدم بوده گوید در سلطنت آستیبارا یا آرتی بارا پادشاه مد پارتها براو بشوریدند وطایفه ساس یا ساک را که با آنها هم جنس و هم نژاد بودند بکمک طلبیدند پادشاه مد بعد از جنگ سختی بر پارتها غلبه کرد و سلطنت آستیبارا هفتصد الی هشتصد سال قبل از میلاد مسیح و پیش از پادشاهی آستیاژ بوده

از مطالب مسطوره معلوم میشود که بیشتر از دو هزار و چهارصد سال است که پارتها از اسکیتهای تورانی جدا شده و بایران آمده چه داریوش اول در سال پانصد و بیست و یک قبل از میلاد جلوس کرده و حالا دو هزار و چهارصد و یازده سال شمسی از سال جلوس او میگذرد و در آنوقت چنانکه ذکر شد مملکت و طایفه پارت در ایران وجود داشته و تا سه هزار و چهارصد سال هم تاریخ این واقعه را یعنی آمدن پارتها را بایران میتوان پیش برد و آن باعتبار قولهاالاست که شرح دادیم اما بالاتر نمیتوان رفت چه اگر تا سه هزار و هفتصد بالا بریم مقارن

میشود

میشود با عصر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلم و اگر در آنوقت پارتها بایران آمده بودند و در ناحیهٔ سکنی داشتند اسمی از آنها و ایالت آنها در تورات برده میشد و حال آنکه هیچ ذکری از آنها در آن کتاب مقدس نشده است

امّا در باب اینکه مکان باسم پارتها موسوم شده یا آنها باسم مکان ظاهر آنست که اینمسئله پر واضح و آشکار باشد و هرکس فی الجمله تامّل نماید میتواند یقین کند که پارتها اسم خود را از مکان گرفته چه آنها را پارتین مینویسند و اینقسم نسبت در السنه شایع است مثل رُمَن و امثال آن و اکثر از محققین اهل تاریخ نیز تصریح باینمطلب نموده اند و هم اکنون نقشه هائی که وضع قدیم ممالک را در آن رسم مینمایند ناحیهٔ از ایرانرا باسم پارث مشخّص و معیّن میکنند و معهود نیست که اسم قوم را بجای اسم مملکت بنویسند مگر اینکه سرزمینی بی اسم باشد و محل طایفهٔ در اینصورت مینویسند محل فلان طایفه باینمعنی که اگر مقصود از ناحیهٔ پارث محل اقامت پارتها میبود مینوشتند محل طایفهٔ پارث نه اینکه مثل عراق و فارس و کرمان مطلق بنویسند پارث[7] و چون مسئله واضح و بدیهی است زیاده از این باطناب و تفصیل نمیپردازیم و اگر ملالا مورخ یونان در این باب سهوی کرده باشد یا دیگران بغلط مطلبی را والقا نموده باشند با بعد مسافت و مکان و اختلاف لغت و زبان امر بسیار عجیبی نیست

[7] و یمکن بمناسبتی که بعد ها ذ... شد ابتدا ناحیه از قوم اسم ... باشد و لی اخر الامر پارث اسـ... مملکت شده و پارتین اسم ... آن چه پارتین بمعنی پارث... که با و نون حرف نسبت است

فصل پنجم
در تحقیق مملکت پارث و تعیین حدود آن

بعضی از مصنفین قدیم و مورخین مغرب گمان کرده اند مملکت پارث که قوم و سلسلهٔ اشکانی در آن توطن اختیار کرده همان پارس است که فارس معرّب آن میباشد و سلاطین پارث را همان سلاطین فارس دانسته اند امّا این سهو بیّنی است چه هرودوت و مورّخین مخصوص اسکندر و مورّخین ارمنی از قبیل آقاتانجلوس و فسطوس و الیزه و موسی خُورَنی و لازار و غیرهم بتوضیح اینمسئله پرداخته و باز نموده اند که پارث اقامتگاه اشکانیان بدریای خزر نزدیک است و در سمت مشرق آن واقع و حال آنکه فارس در جوار دریای عمّان میباشد بعلاوه تمام علمای جغرافی یونان و روم تصریح کرده گفته اند پارتی یا پارتین یکی از ایالات پرس است که ایران باشد ژوستن مورخ لاتینی که مائهٔ دوّیم مسیحی بوده و تاریخ بزرگ پمپه لاتینی را که در مائهٔ اول مسیحی مینوشته تلخیص نموده شرحی در باب اشکانیان مینویسد و چون آن هر دو با این طبقه از ملوک

عجم معاصر بوده اند آنچه ژوستن در اینباب نوشته طرف وثوق و اعتماد است از جمله میگوید سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی نبودند تورانی و باختری بودند مملکت پارثینی را بغلبه گرفتند و مرکز دولت خود قرار دادند و باینجهت معروف بسلاطین پارث شدند و وجه تسمیهٔ آن ناحیه بپارث اینکه قبل از غلبهٔ اشکانیان بومردم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین و فراریهای قوم اسکیث از توران باینجا آمده رحل اقامت انداختند و پارث در لغت اسکیث یعنی مهاجر یا نفی شده است بمناسبت مهاجرین و فراریهای مزبور اینجا معروف و موسوم بپارث شد پس فراریها و مهاجرین اسکیث اسم خود را باینمکان داده و اینمکان اسم خود را بسلسلهٔ اشکانی و این منافی نیست با آنچه در آخر فصل سابق گفتیم و در اینصورت ریشهٔ لغت پرث و پرتا است که پارث و پارثوا شده و بعد باختلاف لهجه پارت و پارثوا گردیده

نیز ژوستن میگوید سکنهٔ پارث چه در سلطنت بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین مدی در زمان کم قدر پستی بودند و در عهد کیان هم باز بواسطهٔ بی استعدادی در پستی نمودند از این گفتهٔ ژوستن نیز معلوم میشود که پارث ایرانی نیست ناحیه از آنست خلاصه مصنف مزبور میگوید حال بر اینمنوال میگذشت و پارثها نسبت بسکنهٔ بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طلوع ارساس یا اشک اول که این ملت گمنام را نامی نمود و بجائی رسیدند که با قیاصرهٔ روم زد و خورد میکردند نیز برای اینکه بدرستی مدلّل شود که اشکانیان موسوم بپارث نبوده و اسم خود را بمملکت پارث نداده استشهاد مینمائیم بقول استرابن یونانی که از علمای تاریخ و جغرافیا بوده و پنجاه سال قبل از میلاد متولّد شده این مصنّف میگوید ارساس که نسلاً اسکیث بود با امداد طایفهٔ دائی یا داهی که پارنی هم نامیده میشدند و در سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند وارد پارث شد و آنجا را تصرف نمود ابتدا در کمال ضعف و ذلت میزیست و با چندتن از فرزندانش بزحمت مشغول مدافعه بود و از دست سلاطینی که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفته رفته قوت گرفته بر همسایه ها غالب آمد و فتوحات نصیب او شد و بعد از او اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین اگراتید یعنی باختر نیز جنگ کردند با قوم اسکیث مصاف سختی دادند و قسمت عمدهٔ باختر را هم متصرف شدند و حالا که من بتألیف این کتاب مشغولم اشکانیان در مملکت وسیعی سلطنت میکنند و حق همسری با دولت معظمهٔ روم دارند و این قدرت آنها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی که بطرز صحراگردان اسکیث است اگرچه اسکیثها وحشی اند اما زندگانی ساده دارند که اسباب

خیلی پیش رفته است انتهی
ازاین عبارات بالصراحه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ارساس یا اشك اول پارث یا پارثیا نام داشته اینك باز برویم بر سر مطلب

یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت مساوی شده قسمتی آن روم بوده است و قسمت دیگر از پارثها واین کلمات واقتدار کلی پارثها امراد در تحدید حدود مملکت پارثیه بعضی نویسندهها مشتبه کرده زمره تمام ایران را پارث دانسته جاهای دایره را از اینهم بیشتر وسعت داده اند لکن همچنین است ناحیه یا مملکت پارث عرصه بسیار وسیعی نبوده نهایت اینست سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه شده اند ممالک ممالک وسیعه کردیده وخود را بدرجه ورتبه ام مشهوره معظمه دنیا رسانیده اند یکی از علمای جغرافی مینویسد حد مملکت پارثا از سمت مشرق هرات است و از جانب جنوب کرمان واز طرف مغرب عراق عجم وگرگان وسواحل بحر خزر و از جهت شمال صحرای وسیع طوایف سکث باسینه یا سکسار یا ترکمان که مسکن آنها از یکسمت برود جیحون میرسید لکن ناحیه که جغرافیادانهای قدیم پارثی میگفتند ولایت بسیار کوچك محقری بوده در سمت مشرق بحر خزر و چندان بعید نیست که پارسیان نام داشته و بمرور پارثیان شده باشد چه در آنحدود هنوز قریه ایست که آنرا فارسیان میگویند یعنی دو قریه است یکی موسوم بفرنك دیگری بفارسیان وغالبا اسم این دو دهکده باهم میبرند و فرنك و فارسیان میگویند و آن هر دو در بلوك کوهسار از بلوك استراباد واقعست و فارسیان حالا دارای چهار صد خانوار سکنه است و ممکن است فارسیان معرب پارسیان باشد چنانکه فارس معرب پارس است بالجمله مصنف دیگر مملکت پارث را تحدید کرده گوید از طرف مشرق محدود است بهرید و از جهت مغرب و شمال بگرگان از سمت شمال بهراتك از جانب جنوب بترشیز اما هردوت میگوید مملکت پارث محدود بوده است بخوارزم و هرات و کرکان و جیحون و مرو و در زمان جهانگیری اسکندر کبیر پارثها در همین ناحیه سکنی داشته اند ژرژ رالنسن از فضلای انکلیس که معلم علم تاریخ است گوید مملکت پارث عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سردره خوار تا هریرود بوده است بنابراین سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور و مشهد و ترشیز و سایر بلاد خراسان همه داخل مملکت پارث بوده و سطح مملکت مزبور مساوی است با ایرلند و با وبرسته سلسله کوه بخط متوازی از مغرب بمشرق مایل بجنوب امتداد دارد رشته اولا تك رشته دویم میرانی یا آلاداغ است که عبارتست از کوههای دره دو گلستان باشد رشته سیم کوه جغتای که نیشابور

وسبز و از تفرجگاه‌ها در دامنه‌های آن واقع شده این سلسله کوه از مغرب بمشرق متوازیاً امتداد یافته
فی الجمله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی مایل گردیده و هر سه در مملکت پارت بوده و آن اراضی که مملکت
مزبوره عبارت از آنست حالا اکثر خراب و بایر و لم یزرع میباشد ولی از آثار باقیه معلوم میشود
که وقتی خیلی آباد و حاصلخیز بوده و هوائی خوش و مرتعهای نیکو داشته و همسایگان بتصرف آن
مایل و بهمین جهت جنگهای عظیم بر سر آن شده که از چنگ پارتها بیرون آرند و پارتها از میان
همسایگان خود از مدتها خیلی میترسیدند چه قوهٔ حربیه آنها کامل بود اما از سکنهٔ آریا که هرات
حالیه باشد چندان وحشتی نداشتند و سیستان که در جنوب شرقی آنها بود چندان آباد نبود
و خیلی کمتر از مملکت پارت شمرده ...... طرف جنوب محدود بود بکویر و جز در کنارهٔ کویر که
آبادی تون و طبس مشاهده میشد دیگر سکنه وجود نداشت که محل ملاحظه باشد در جهت
مغرب و شمال غربی پارت که گرگان باشد مملکت خود حاصلخیز بود و کوهها مستور در جنگل و اهالی
چندان جنگجو نبودند بهر جهت باید گفت پارتها از حیثیت همسایه آسوده بوده‌اند انتهی
مورخ دیگر مینویسد پارتها ابتدا در ناحیهٔ بسیار کوچکی حکمرانی بهم رسانیدند اما در همان اوایل
شورش مملکتی را که مالک شدند دارای چند شهر نزدیک بود از قبیل ابراطیس و اوروپوس و آرسانیا
و هراکلیه و آپامیا و آرتاکوانا یا آرتاکانا و آسپا و هکاتم پیلوس و شاید بلاد دیگر هم بوده که علمای
جغرافی ضبط نموده‌اند و آخر الامر بسط ملکشان از پنجاب بفرات رسیده نیز همین مورخ میگوید پارت و
پارث یکی نیست بلکه دو طایفه جداگانه است و مؤید این گفته قول هرودوتس است که مینویسد طایفه
بارث یکی از طوایف پارتیان است و بسلطان پارتی تبعیت دارد جمعیت آن کم و ناحیه که در آن سکنی
دارند محقر و در سمت مشرق ایرانست مورخین ارمنی مثل آگاتانجلوس و فسطوس و موسی خورنی و
لازار که در همان زمانها بوده بجهت اینکه یک طایفه از طوایف اشکانی مدتی در مملکتشان سلطنت
کرده در تاریخ کلیهٔ اشکانیان دقت نموده و یکی نبودن پارثیان و پارتیان را بخوبی ظاهر ساخته
و هنوز بخط خودشان اینها و کلمه را بدو املای مختلف مینویسند علاوه بر این ماژور رولنسن انگلیسی
که از هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی الی چهل و نه بخواندن خطوط الواح بیستون که بسه
زبان مسطور و منقور است و بحکم داریوش اول نقر شده پرداخته گوید در آن الواح ایران را پارسا
و پارسیا نوشته‌اند و طایفهٔ پارت را باملای دیگر و پارث وانگاشته و در خطوط تخت جمشید
که مسیو لاسن خوانده ایران را پارسها و طایفهٔ مزبوره را پارثو و پارث واضبط نموده و عقیده

واینست که پارث یا پارثوا کلمهٔ یونانی و بمعنی فراری است چنانکه ژوستن مورخ لاتینی هم همین طور گفته و اشاره نمودیم بالجمله نگارنده بعد از آنکه بکثرت تتبع در کلمات مصنفین قدیم و جدید و ملاحظهٔ نقشه‌ها یقین نمود مملکت پارث که اشکانیان بدان منسوب شده عبارتست از دهستان قدیم و درهٔ اترک حدود آنرا چنین یافته نمود

از طرف شمال شرقی حد مملکت پارث کوه اتک است و از جانب جنوب کوه البرز که فاصله ما بین خوشان و بجنورد و نردین و فاصل بین نیشابور و سبزوار و شاهرود و بسطام و دامغان میباشد از سمت مشرق محدود به آق دربند است و از طرف مغرب بطبرستان

فصل ششم
در اسامی و القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارث

پادشاهانیکه باسم سلاطین اشکانی موسوم و معروف شده چهار شعبه بوده‌اند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان و افغانستان اشکانیان دشت قبچاق و موضوع و مقصود ما اشکانیانی هستند که در ممالک ایران و مضافات حکمرانی و سلطنت داشته و مورخین عرب و عجم برای تمایز یکشعبه را اشکانی و اشکانیان و شعبه دیگر را اشغانی و اشغانیان گفته‌اند اما اسامی آنها اکثر از کتب تواریخ و سیر عرب و عجم افتاده حکیم اکمل ابو القاسم فردوسی علیه الرحمه در کتاب شاهنامه بیش از هشت نفر را اسم نبرده و جز داستانی از اردوان و اردشیر و انقراض اشکانیان و ظهور دولت ساسانی شرحی نمیدهد و غیره از حکایت عزیز بود تمام تاریخ اشکانی در شاهنامه منحصر و مقصور است بچند شعر ذیل که منقر ماند

نامسند و بیجا است

پس از روزگار سکندر جهان | چه گوید که را بود تخت مهان
چنین گفت گوینده دهقان چاچ | کز آن پس کسی را نبد تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند | دلیر و سبکسار و سرکش بدند
بگیتی بهر گوشهٔ هر یکی | گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشاندند | ملوک الطوایف همی خواندند
از اینگونه بگذشت سالی دویست | تو گفتی که اندر جهان شاه نیست
نکردند یاد این از آن آن از این | برآسود یکچند روی زمین
سکندر سگالید از اینگونه رای | که تا روم آباد ماند بجای

نخستین اشک بود از نژاد قباد		دگر گرد شاپور خسرو نژاد
دگر بود گودرز از اشکانیان		چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ		چو آرش که بد نامدار و سترگ
چو زو بگذری نامدار اردوان		خردمند و با داد و روشن روان
چو بنشست بهرام از اشکانیان		ببخشید گنجی بارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ		که از میش بگسست چنگال گرگ
ورا بود شیراز با اصفهان		که داننده خواندیش مرز مهان
باصطخر بد بابک از دست او		که تنین خروشان بد از شست او

باقی سرگذشت اردوان و اردشیر است و شک نیست که فردوسی از اسامی اشکانیان بیش از این میدانسته و در کتبی که اساس و مأخذ شاهنامه بوده و حکیم امجد پیش نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکانیان را نام برده‌اند تا در نظم ذکر بعضی اسمها اسباب صعوبت و اشکال و سستی شعر میشده از آن در گذشته است ابو علی مسکویه در کتاب تجارب الامم دوازده نفر از سلاطین اشکانی را ضبط کرده بدین صورت

اشک بن اشکان   گودرز بن اشکان   شاپور بن اشکان   گودرز بن اشغانان الاکبر
نرسی اشغانی   گودرز اشغانی   نرسی اشغانی   هرمز اشغانی   اردوان اشغانی
کسری اشغانی   بلاش اشغانی   اردوان اصغر اشغانی

ابو جعفر طبری برخلاف بعضی از مورخین بدون اینکه شعبهٔ اشکانیان را از اشغانیان جدا کند در جائی شانزده نفر از این سلسله را نام میبرد بدین ترتیب

اشک   بهرام   هرمز   فیروز   خسرو اول   اردوان اول پسر بیزدوان   خسرو دوم
بلاش دوم   نرسی   اشک دوم پسر بهرام   گودرز اول پسر اشغان   گودرز بن فیروز
هرمزان بن بلاش   اردوان دوم از طایفهٔ اشغ   گودرز سوم   اردوان سوم

در جای دیگر ده تن را نام میبرد بدین صورت

اشک پسر دارای اول   اشک بن اشکان   شاپور بن اشکان   خسرو اول پسر اشکان
باترن (شاید بیژن باشد)   خسرو دوم   اردوان اول   کوسترا   بلاش   اردوان دوم

مسعودی در مروج الذهب از ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی و او از عمر کسری نقل کرده و

یازده تن از اشکانیان را اسم برده بدین ترتیب

اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس بن الجبار بن سیاوش بن کیکاوس پادشاه اشک بن شاپور بن اشک گودرز بن اشک بن اردوان اشغان نوزد بن شاپور شاه ابن اشک شاه گودرز بن نوزد نرسی بن نوزد هرمز بن نوزد اردوان بن هرمز بن نوزد کسری بن اردوان بلاش بن کسری اردوان بن بلاش

صاحب خلاصة الاخبار دو شعبه را تفکیک نموده از اشکانیان چهارده نفر را نام میبرد بدینصورت

اشک پسر دارا شاپور پسر اشک بهرام پسر شاپور بلاش پسر بهرام هرمز دویم پسر بلاش نرسی یا انوش دویم پسر بلاش فیروز پسر هرمز بلاش سیم پسر فیروز خسرو پسر بلاش بن نرسی بلاش چهارم پسر فیروز بن هرمز اردوان اول پسر بلاشان

از اشغانیان هشت نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم پسر اشغان فرو بلاش پنجم گودرز اول بیژن پسر گودرز گودرز دویم پسر بیژن نرسی سیم پسر بیژن . اردوان سیم پسر نرسی

صاحب روضة الصفا در ضمن تاریخ ملوک الطوایف سلاطین اشکانی را دو شعبه نموده از شعبهٔ اول که معروف باشکانیان میباشند یازده تن را نام برده باینصورت

اشک شاپور بهرام بلاش هرمز انوش فیروز بلاش دویم خسرو بلاش سیم خسرو دویم بلاش سیم اردوان

از شعبهٔ دویم که اشغانیان باشند شش نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم بلاش گودرز بیژن گودرز دویم اردوان سیم

صاحب تاریخ جعفری نیز همین هفده تن را نام برده بدون اینکه آنها را دو طایفه نماید

غیاث الدین خواند میر صاحب حبیب السیر نیز چون اکثر مورخین اشکانیان را دو شعبه نموده از شعبهٔ اول که اشکانی باشند یازده نفر را اسم میبرد بدینصورت

اشک بن دارا شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش نرسی بن بلاش مشهور بانوش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بلاش بن فیروز اردوان اول پسر بلاش

از شعبهٔ

از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند شش تن را نام برده باین ترتیب
اردوان دویم پسر اشک خسرو دویم کودرز اول پسر بلاش بیژن پسر کودرز کودرز دوم سیم
پسر بیژن اردوان دویم پسر نرسی
صاحب ناسخ التواریخ نیز سلاطین اشکانی را دو شعبه کرده از سلسلهٔ اول که اشکانیان
باشند یازده نفر را اسم میبرد بدین صورت
آشک بن اشکان شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش
نرسی بن بلاش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بن نرسی بلاشان بن بلاش بن
فیروز اردوان بن بلاش
از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند هشت تن را اسم برده باین ترتیب
اردوان بن اشغ خسرو بن اشغ بلاش بن اشغان کودرز بن بلاش بیژن بن کودرز
کودرز بن بیژن نرسی بن بیژن اردوان بن نرسی
سایر مورخین عرب و عجم نیز همینطورها گفته و نوشته ما احتراز از تکرار راهمین قدر
اقتصار نمودیم امّا مورخین فرنک که باسناد علمی تاریخ از قبیل مسکوکات و الواح و
سایر آثار متمسک و مستند میباشند سی و چهار و سی و پنج نفر را نام میبرند و گاهی عدهٔ
این طبقه را بسی و هفت و سی و هشت میرسانند و در مؤلفات آنها از پادشاهان
اشکانی یا پارت اسامی مسطوره در ذیل ثبت است
آرساس یا آرشاک که اشک اول باشد تیری داد اول که تیرداد باشد آرتابان
اول که اردوان باشد فراپاتس یا فراپاتیوس فراآت اول که فرهاد باشد
متریدات اول که مهرداد باشد فرهاد دویم اردوان دویم مهرداد دویم
ناسیکریس سیناترسس یا سیناترس فرهاد سیم مهرداد سیم اردس یا ارد
اول فرهاد چهارم فراآتاسس یا فراتاس اردس دویم ونونس اول اردوان
سیم تیری دات که تیرداد باشد اردوان چهارم واردانس یا واردان کودرز
ونونس دویم ولوگازس یا ولوژزس یا ولوژز اول فیروز خسرو ولوژز دوم
ولوژز سیم اردوان پنجم یا کوروش ولوژز چهارم ولوژز پنجم ولوژز ششم
اردوان ششم

یدا نیست این طبقه بترتیبی که اسامی آنها نگاشته شد خلفاً عن سلف و لایت عهد
فته و سلطنت نکرده اند بلکه یکوقتی دو شعبه شده هر شعبه در قسمتی از ممالک ایران
مضافات حکم رانده و بعضی با بعض دیگر معاصر بوده و اینست که مورخین عرب و عجم
نهارا دو شعبه نموده یکی را اشکانیان و دیگری را اشغانیان گفته و چندان غلط
رفته اند نهایت استقصا و تحقیقی بسزا نکرده یا راه و اسباب انکار نداشته و تا همین
حد هم که آمده اند جای تشکر و امتنان و تمجید فراوانست شکر الله مساعیهم و در آنجا که
ماشرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی را بالاختصاص مینگاریم بسیاری از مبهمات
معلوم و اکثر مشکلات حل میشود اگر توفیق رفیق باشد و حضرت باری عز اسمه و جل ذکره
مدد نماید

اما القاب سلاطین اشکانی پوشیده نیست بلکه مقرر و طبیعی است که ابتدا این سلسله مثل
سایر ملل که حائز رتبه و مقام منیع سلطنت شده در بدو امر چون بدرستی استقرار و
استقلالی نداشته چندان در فکر القاب و امور دیگر راجع بتزیینات و بروز شأن و
عظمت است نبوده فقط بتشیید مبانی دولت و سلطنت پرداخته بعد از استحکام دعائم
و ارکان پادشاهی و اعتلای لوای شوکت و حشمت و فراغتی بالنسبه بخیال اظهار بسیاری
و جلال و نشر القاب شامخه و امتیازات جلیله افتاده اند مثلاً سلاطین اولیه اشکانی
فقط خود را علاوه بر اسم خاص آرشاک شاه میگفته اند پس اولین لقب آنها همین آرشاک است
که آرساس یا اشک اسم سر سلسله و بانی و مؤسس اساس سلطنت اشکانیان باشد و
این سلسله محض احترام اشک اول تا آخر همه خود را باین اسم ملقب ساخته پس اشک یا آرشاک
یا آرساس در این سلسله مثل قیصر است در قیاصره سلسله و کسری در اکاسره و تبع در تبابعه و
امثال آن و بعد از آنکه قدری اشکانیان صاحب قوت و استقلال شدند لفظ کبیر را ضمیمه
لقب مزبور نموده خود را آرشاک شاه کبیر گفتند چون قدری اقتدار زیادتر شد یک کلمه
جلیل هم بر کبیر افزوده آرشاک شاه کبیر جلیل شدند همینکه بکمال قدرت و تمکن
رسیدند خود را پادشاه پادشاهان نام دادند و گفتند پادشاه پادشاهان آرشاک
شاه کبیر جلیل و ما شرح این مختصر را با بسطی لایق در فصل ذیل که در باب اوان حصول اقتدار
سلاطین اشکانی است خواهیم نگاشت انشاء الله تعالی

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکا
بکمال قدرت رسیدند و بسط مملکت
شد خود را برادر ماه و آفتاب خواند
این بود نه پانستند باین هم اکتفا نمو
تئوز یعنی خدائی بخود دادند و بعضی
یونانیها تملقاً این لقب را بهرداد اول
و بر خلاف اول دولت که سادگی اخ
بودند تمام تجملات سلاطین کیان را
نمودند و بعد از مرتبه باختراعی آنها
میکداشتند که ما فوق نداشت
مورخ دیگر مینویسد از سلاطین آ
پادشاهان ایران کسی خود را شا
نمینامید و این کلمه را دفاسب با
که معمول فرزیک است و غیر از سلا
هر کس این لقب را اختیار کرده ط
استهزا شده چنانکه بعضی سلا
بیت المقدس برای تخفیف اشکا
لقب را بخود دادند و مسخره شدند
از سلطنت مهرداد ششم پادشا
خود را شاهنشاه خواندند و
آن قدرت و بسط ملک ایشا
باین مراتب افتند و از ملوک
و سلاطین خارجه هم تا نوف
میکردند و نمیخواستند آنها

برمطالعه کنندکان مخفی نماندکه آرساس یا اشک را مخصوصاً ارامنه آرشاك میکویند وهم اکنون در این ملت بسیاری موسوم به آرشاك میباشند

فصل هفتم

در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی

از تتبع در اخبار و سیر و مسکوکات وغیره مستفاد شده که پادشاهان اشکانی ابتدا خودرا سلطان اعظم یا پادشاه کبیر یا شاهنشاه نخوانده چون دورهٔ سلطنت بمهرداد اول پادشاه این سلسله رسید نوبت ملك الأعظمی بدرش زدند وصادقترین شاهد این مدعا خطوط منقوشه در مسکوکات آنهاست پس از پادشاه اول تا پنجم حال سلاطین اشکانی حال مشایخ اعراب و رؤسای غارتکر قبایل بوده است با رؤسای طوایف دیکر که غیر پارتی بودند در دفع سلوکیدها معاهده داشتند و چون در دست قوت نکرفته اکر اظهار مزیت و رجحانی میکردند رشتهٔ موافقت کسسته میشد و امر جلوکیری سلوکیدها مختل میکشت از اینرو میبایست خودرا در عرض سایر رؤسا دانسته با آنها اظهار خواجه تاشی نمایند و بمعاونت آنها از عهدهٔ خصم قوی برآیند بعلاوه تا زمان پنجمین پادشاه اشکانی شعبه از یونانیها با کمال قدرت در باختر و ترکستان و افغانستان سلطنت میکردند و ممکن نبود اشکانیان خودرا شاهنشاه نامند ارباب خبر دانند که در سال دویست و چهل و هفت قبل از میلاد سلوکوس کالینیکوس پادشاه سلوسی شام بمملکت پارتی حمله نمود و با تیریداد (تیرداد) اول که دویمین پادشاه اشکانی بود مصاف داده اورا منهزم ساخت پادشاه اشکانی بطایفهٔ اسکیت پناه برد اما چون در مقر سلطنت سلوکوس کالینیکوس و بعضی از بلاد دیکر او انقلاب و شورشی روی داد مجبوراً با تیریداد صلح کرد و ظن قوی آنکه اکر این سانحه سانح نمیشد دیکر دست اشکانیان بکنکرهٔ قصر رفیع سلطنت نمیرسید همچنین در سال صد و شصت و پنج قبل از میلاد آنتیوکوس اپیفان پادشاه دیکر سلوسی با جنود نامعدود بسمت مشرق مملکت خود راند و با آرتابان (اردوان) اول پادشاه اشکانی جنک کرده اورا بطرف کرکان و جنکلهای مازندران کریزانده و دواند بعد عهد مودتی باهم بستند و بموجب آن اردوان شاهنشاهی آنتیوکوس اپیفان را تصدیق نموده و متعهد شد قشون خودرا با عساکر شاهنشاه سلوسی همراه نماید و متفقاً بر پادشاه

یونانی باختر حمله کنند چنانکه اینکار کردند بلکه تا حدود هندوستان رفتند پس اردوان که آنتیوکوس اپیفان را بشاهنشاهی شناخته بود چگونه خود دعوی یا اظهار شاهنشاهی میکرد حاصل کلام آنکه از شورش ارساس اوّل تا مدت یکصد سال اشکانیان رؤسای قبیله پارت بودند نه پادشاهان عجم نهایت آنکه چون از قوم اسکیث بودند و هم جنسان خود استظهاری داشتند و آنها هم از معاونت مضایقت نمینمودند قدری قوت و قدرتشان از رؤسای سایر قبایل بیشتر بود و رقبا فی الجمله ملاحظه از ایشان میکردند و از اینجاست که مورخین مشرق زمین میگویند بعد از فوت اسکندر کبیر دورهٔ ملوک الطوایف شد و با مقدمهٔ مذکوره باید گفته دور نرفته اند و اگر میگفتند بعد از اسکندر و خلفای او دورهٔ ملوک الطوایف شد دیگر هیچ شایبه در گفتهٔ ایشان نبود و آن دوره فی الحقیقه یکصد سال است از زمان ارشاک اوّل پادشاه اشکانی تا عصر مهرداد اوّل ششمین پادشاه این سلسله امّا همینکه سلطنت بمهرداد رسید باز ایران پادشاه بهم رسانید و بساط ملوک الطوایف بهم پیچیده شد او ابتدا بر باختر و ترکستان حالیّه که اراضی بین النهرین سیحون و جیحون باشد مستولی شد بعد تمام مملکتی را که حالا افغانستان میگویند بگرفت بلکه تا پنجاب رفت و بزعم بعضی تا سواحل گنگ راند و از اینطرف جبال که عراق عجم باشد و ارمن را مسخر نمود و تا ساحل دجله او را شد و پای تخت خود را تغییر داده از پارتی بکنار شط مزبور آمد و دست قدرت سلوکیدها بکلی از ایران کوتاه کرد پس از آنکه بر قسمت عمدهٔ آسیا دست یافت دید حالا سزاوار است جانشین پادشاهان عظیم الشّان کیان باشد و قبول لقب شاهنشاهی که خاص آن سلسله بود نماید خود را باین امتیاز ممتاز ساخت و باید دانست که این فتوحات مهرداد بمقدّمه او را نصیب نشده بلکه از خروج ارساس اوّل تا زمان مهرداد حکّام و رؤسای ممالک و بلاد مزبوره از بنی اعمام سلاطین اشکانی بوده یا اگر قرابتی با این سلسله نداشتند رو بضعف نهاده بودند و مادّه مستعد گردیده چون مهرداد را قابل دیدند سر تسلیم بحکم و رای او نهادند و اختیار تمام عساکر خود را بدست او دادند و او را مولا و رئیس خود گفتند و او هم شاهنشاه کشور گردید هم سپهسالار لشکر و سکّه های اشکانی که در آنها لفظ پادشاه کبیر و سایر القاب که دلیل شاهنشاهی است دیده میشود مسلّماً از زمان مهرداد است بعد پیش از او اشکانیان در روی سکّه های خود فقط آرشاک شاه نقش میکردند بعد از آنکه

مهرداد خود را از هر جهت مستقل و مسلط دید و دست و زبان معاندین را بسته و مقطوع
با فنا و اعقابش خود را پادشاه کبیر خواندند و این همان معنی شاهنشاهی و سلطان اعظمی
است بعد که قدرت خود را بیشتر دیدند باین لقب قناعت نکرده لفظ جلیل هم بر القاب
خود افزودند و خود را پادشاه کبیر جلیل گفتند و این مساوی شاهنشاه اعظم است چون
قدرت آنها بکمال رسید لفظ دیگر ضمیمه کردند معنی آن پادشاه پادشاهان ارشاک کبیر جلیل
شد و این مثل آنست که بگویند شاهنشاه اعظم و خاقان معظم و ما در اینمسئله بشهود خود
مستند میباشیم یعنی سکهٔ در دست داریم که در یک روی آن صورت شخصی است نشسته بالباس
مشرق زمینی و کلاه فرنگی که کمانی در دست دارد و در حاشیهٔ این سکه نقش شده است
باسیلیس آرزاکوی یعنی آرشاک شاه و سکهٔ دیگر داریم بهمین شکل که در حاشیهٔ آن
باسیلیس مکالوی آرزاکوی نقش نموده و لفظ مکالوی را افزوده اند یعنی آرشاک شاه
کبیر و این متعلق است باوایل اقتدار اشکانیان و سکهٔ دیگر داریم که در روی آن صورت
پادشاهی است تاج بر سر که ریش ندارد و در روی دیگر کلهٔ اسبی است و در حاشیهٔ آن این
عبارت نقش باسیلیس مکالوی آرزاکوی ایپفانوئیس که لفظ ایپفانوئیس را زیاد
کرده اند یعنی آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه ایست که در قدرت متوسطهٔ خود
اشکانیان زده اند و سکهٔ دیگر داریم که در یکروی آن صورت پادشاه ریش دار است تاج
بر سر و گوشواره در گوش خود دارد و بر روی دیگر صورت شخصی بر کرسی نشسته را نقش
کرده اند که کمانی در دست دارد در دورهٔ آن نوشته شده باسیلیس باسیلئن مگالوی
آرزاکوی ایپفانوئیس که کلمهٔ باسیلئن را اضافه نموده اند یعنی پادشاه پادشاهان
آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه در منتها قدرت دولت اشکانی ضرب شده اما صورت
شخصی که بر روی کرسی جلوس کرده و کمان در دست دارد کیست در آن اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند اینصورت همان پادشاه است که در روی دیگر سکه نقش شده و تغییر وضع
و لباس از اینست که بهیئت و حالت رسمی جلوس نموده و مستند شده اند بقول کاسیوس
مورخ که گفته است وقتی سفرای مارک آنتوان قیصر روم بحضور فرهاد چهارم پادشاه
اشکانی آمدند آن پادشاه روی کرسی نشسته و کمانی در دست داشت جماعت دیگر بر این اند
که شخص کمان بدست روی کرسی نشسته ارساس اول است سلاطین اشکانی عموماً چون

میدانستند بمساعی و مجاهدت اینشخص مالک تاج و تخت شدند و اینمقام منیع را یافتند خیلی احترام اسم و رسم سرسلسلهٔ خود را منظور میداشتند اینستکه صورت وی را اخلافا و در سکه‌های خود نقش نمودند و بمنزلهٔ لقب برای خود قرار دادند و شاید در اینمسئله اشکانیان باسکندر کبیر اقتدا کرده باشند چه اسکندر بعد از ورود بمعبد آمون خود را پسر ژوپیتر خواند و صورت پدر خود را در مسکوکات نقش کرد بعید نیست که اشکانیان هم بتقلید او صورت پدر حقیقی خود را در سکه‌ها نقش کرده باشند و بجد خود رتبهٔ رب النوعی داده باشند و از آنجا که ارساس اول با وجود استیلای کامل که در بعضی بلاد خراسان و دهستان و خوارزم حاصل نمود فی الحقیقه بسلطنت و موقع تاجگذاری نرسید اینستکه صورت او را بدون تاج نقش کرده و برای آنکه بکلی از تجملات و علایم سلطنتی عاری نباشد او را بر کرسی که از سنگ ساخته‌اند و کمان آرم یعنی علامت و نشانهٔ مخصوص سلطنتی سلسلهٔ اشکانیانست و جهت اختیار این علامت آنست که پارتها در تیراندازی سرآمد تمام ملل و اقوام اهل عالم بوده‌اند و الآن هم در اکثر نقاط کرهٔ ارض تیراندازی پارتها از امثال سائره است چنانکه فرانسه‌ها هر وقت میخواهند بگویند فلان شخص سخن بسیار مؤثری بدشمن خود گفت که زبانی بدل او کارگر شد میگویند تیری انداخت مثل پارتها و استانلی سیاح معروف که تا یکسال پیش در داخلهٔ افریقا مشغول سیاحت بود در سفرنامه‌های خود وقتی میخواهد از تیراندازی طایفه‌ای از طوایف وحشی افریقیه تمجید نماید میگوید مثل پارتها تیر می‌انداختند

چون در این فصل ذکری از امتنان و احترام کلیهٔ اشکانیان نسبت به سرسلسلهٔ خود ارساس رفت اگرچه پیش اشاره نموده‌ایم توضیح و تصریح کرده گوئیم این سلسله بحرمت جد اعلای خود علاوه بر اسم شخصی هم خویش را ارساس یا آرشاک که همان اشک باشد نامیده‌اند و این فقره افتخار و وسیلهٔ نیل مقصود شمرده چنانکه در سکه‌ها اکثر اسم شخصی آنها دیده میشود همان آرشاک نقش شده و اگر از جاهای دیگر اسامی شخصی سلاطین اشکانی بدست نیامده بود ابهام یکی از مشکلات تاریخ این سلسله بشمار می‌آمد

فصل هشتم
در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی یا پارت

و سهو و اختلاطی که در آنها روی داده

چون موسی خورنی اقوالش در تاریخ اشکانیان یا پارتها بیشتر از سایر مورخین طرف اعتماد است بهتر آنکه قبل از شروع بمقصود و تحقیق مطالب نگارش اجمالی از شرح احوال وی بپردازیم بنابراین گوئیم این مورخ از اهالی موش و از نویسنده های معتبر معروفست در اواخر قرن چهارم میلادی متولد شده و بعد از رشد در حوزهٔ ارادتمندان ساهاق کشیش که اصلاً اشکانی بوده داخل گردیده ساهاق از شاگردان مسرب مشهور است که در سال چهارصد و پنج بعد از میلاد الف بای معمول ارامنه را ابداع نموده ترتیب داد موسی خورنی زبان یونانی را تحصیل کرده با فصاحت تمام حرف میزد ساهاق و مسرب او را بر آن داشتند که بروم رود و زبان رومی را نیز بیاموزد و در کتاب خانه های آنمملکت باکتشاف بعضی از مطالب تاریخی بپردازد موسی به ادس رفت و از آنجا بانطاکیه و از انطاکیه باسکندریه و از آن شهر بقسطنطنیه و بعد به آتن دار الملك یونان و آخر الامر بروم شد و آن مقصود حاصل نمود ارامنه او را از فرط تبحر و فصاحت موسی کرنوق گفتند یعنی موسی نحوی این مورخ با فسطوس بزانسی معاصر است و اختلاف کلی در گفتار آنها مشاهده میشود اما اهل خبرت اقوال موسی را معتبرتر میدانند

بعد از آنکه مسرب باستاد موسی در چهارصد و چهل و یك وفات کرد موسی شروع بنگارش تاریخ خود نمود ساهاك نامی از اعاظم ارمنستان بود و او در چهارصد و هشتاد و یك در یکی از جنگها که با عساکر ایران مینمود در گذشت موسی تاریخ خود را باسم او نوشته و مشتمل بر سه کتاب است کتاب اول راجع بابتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هائق نام اولین پادشاه ارمنی و ختم میشود بغلبهٔ اسکندر کبیر به آسیا و اسناد او اقوال ماربعباس شامی است که صد سال قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسندهٔ شامی در دربار آرشاگ نخستین پادشاه اشکانی ارمنستان و پسر او وارساس اول میزیسته و مأخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

کتاب دویم موسی خورنی باز تاریخ ارمنستانست از فوت اسکندر کبیر تا وفات تیرداد اولین پادشاه نصرانی اشکانی و در این کتاب آنچه راجع باشکانیان ایران است نقل از تاریخ آقاتانجلوس منشی تیرداد پادشاه ارمن کرده و هرچه از نسل و نژاد اشکانیان و مبدء سلطنت ایشان نوشته اسناد آن مسطورات خورهبود منشی شاپور دویم پادشاه ساسانی میباشد

خورهٔ پود در جنگ ژولین قیصر رومیهٔ الکبری اسیر رومیها شد و در مملکت روم تغییر مذهب داده عیسوی شد و اسم خود را نیز کردا بیده آلازار کذاشت موسی خورنی مبدء و منشأ سلاطین اشکانی را از تاریخ این شخص اخذ کرده خورهٔ پود بمعاونت یار سومای شامی تاریخ موسوم به راست سخن را از زبان فارسی بلغت یونانی ترجمه نموده و آن تاریخ در اصل و نسب اشکانیان و از تواریخ معتبرهٔ ایران بوده افسوس که نسخهٔ آن مفقود است

کتاب سیم موسی خورنی تاریخ آن مائر ایست که در آن زندگانی میکرده اما چندان اعتباری ندارد و از روی سند صحیح نوشته نشده غالب آن اقوال مردم متفرقه است که اهل فن نپسندند

بعد از تحریر اینجمله که بمعرض ما ند کوئیم از اجتهاد و تتبع در مسطورات موسی خورنی و سایر نویسندهای معتبر معلوم میشود همه سلاطین پارت یا اشکانی از حقیقی و غیر حقیقی یعنی از آنهائی که بموجب وکالت عهد سلطنت یافته تا آنها که بغصب و تغلب چندی مالک مملکتی از ممالک ایران شده محض اظهار شرافت خود را باسم بانی و مؤسس اساس این سلطنت اشك یا ارساس جد اعلای سلاطین اشکانی نامیده و خوانده لکن هریك را نام مخصوص بوده و بعضی هم بلقبی مشهور شده و این اختلاط اسامی و القاب اسباب التباس و اغتشاش تاریخ گردیده چه یکنفر را بچند اسم خوانده اند مطلب دیگر نیز هست و آن اینست که یك لفظ را هر ملتی بوضعی تلفظ مینماید مثلاً در کتب ملل مختلفه هرجا آرساك یا آرشادیر یا آرشویر یا آرشاك دیده شود همان اشك است که باختلاف تلفظ و لهجه مختلف شده و بعضی آنرا ارساك و ارساس و ارساسس کرده اند و فقط یك اسم از اسامی سلاطین اشکانی است که در تمام السنه با تفاوتی جزئی باقی مانده و چندان تغییر شکل نداده و آن اردوان است که یونانیها و رومیها آرتابان میگفتند و ارامنه آردابان و باقی خلق تصحیف شده مثلاً اردشیر را که بمعنی فاتح و غالب و پادشاه بزرگ است ارامنه ارداشه یا ارتاکزه گفتند و چند نفر پادشاه اشکانی را موسوم باین اسم دانسته و یونانیها اردشیر را ارتاکزیا و فرنگیها ارتاکزرسیس تلفظ کرده و در الواحی که در ابنیهٔ قدیمهٔ ایران دیده میشود این اسم اصلاً آرتاه شِطر یا آرتاه شِطر بوده و در حقیقت لقب است نه اسم و مرکب است از آرتاه که در فرس قدیم معنی بزرگ داشته و از خشتیر و که بمعنی شاه است و هر پادشاهی را میخواستند سلطان الاعظم لقب دهند ملقب به آرتاه شِطر مینمودند

نیز از جملهٔ القاب اشکانیان پیروز است چون ولوجزیا ولوژزیس که شرح حال آنها بیاید

برلشکر روم غالب آمد او را به پیروز ملقب ساختند و همگنان دانند که پیروز فارسی مظفر است

بالجمله در این عصر که علم و دانش رو به ترقی و تکمیل نهاده اگر تقریبا اسامی چند نفر از سلاطین اشکانی مرتباً ضبط شده باشد بواسطه پیدا کردن سکه‌ها آنهاست و گرنه اینکار از کتب تواریخ و سیر ساخته نشده و نیز از راه دیگر فی الجمله معاونتی آشکار شده یعنی بعد از آنکه اشکانیان ایران منقرض شدند شعبه از اینها نود و نه تا دویست سال در ارمن سلطنت میکردند مورخین ارمنی که با این سلاطین معاصر بودند بتملق آنها اسامی اشکانیان ایران را که با آن سلاطین اصلاً از یک دودمان بودند ضبط نمودند اما در مدت سلطنت آنها هرچه نوشته اند محل اعتماد نیست علت دیگر در تغییر اسامی سلاطین اشکانی اختلاط اسم و لقب است که اسباب اشتباه شده چنانکه نادر شخصی است که ملقب شود فیروز اسم نیست لقبها است و اسم فیروز که معرب پیروز است ولوجزیا ولوژزس یا ولگازس بوده و بعضی گمان کرده اند که ولوجز همان بلاش است و در همه حال اگر ما گاهی در تحقیق مطلبی بتکرار عقیده و شرحی می‌پردازیم از آنست که تاریخ اشکانیان بیش از آنکه بنظر آید مغشوش شده و در چنین مقامی لابد باید جهد کرد و مکرر نمود تا بدرستی غث از سمین جدا و حقیقت از افسانه متمایز و پیدا گردد و این طلسم سربسته باز و این معما چنانکه باید حل شود

فصل اول
در مدت سلطنت سلاطین پارت یا اشکانی

چون بدقت در کتب موجوده مورخین و مصنفین قدیم عرب و عجم و یونانی و رومی و ارمنی و غیرها نظر کنیم دانیم که آن کاردانان خبیر و دانشمندان بصیر جمله در مدت سلطنت سلاطین اشکانی مردد بوده و فی الحقیقه از تحقیق و تعیین این مطلب بنوعی اظهار عجز نموده اند و بالتبع ترتیب اسامی پادشاهان آن سلسله همین حال را بهم رسانده و در هیچیک از اینها و فقره احدی سخنی وافی و مشبع نرانده است و این خلال را چند علت است و این اغتشاش از چند جهت اولاً آنکه کتب تواریخ راجعه باین طایفه که مؤلفین یونانی و رومی نوشته باستثنای معدودی که هم معدوم شده و اوراقی هم که باقی مانده غیر مرتب و درهم برهم است ثانی آنکه در ظرف مدت سلطنت این طبقه که بالنسبه متمادی بوده کثرت انقلاب و فتن و جنگهای داخله و خارجه مجال نداده که از خود اهل ملت ایرانی یا اشکانی کسی بضبط

شهور وسنین وحوادث وسوانح آن دوره پردازد وتألیفی جامع ومانع سازد که آیینهٔ جهان نمای
آن قرون واعصار گردد وناقل وقایع واخبار باشد بلکه آشوبهای متوالی ونوازل پی در پی ادبار
نگذاشت تا کسی از عهدهٔ اینکار برآید واین اندیشه وخیال نماید تا آنکه ساسانیان که سلطنت
اشکانیان را برانداختند وکار ایشان را بساختند البته بقایای مآثر وآثار واسم ورسم آنها را
طالب نبودند ودر ابقای آن نکوشیدند سهل است بقایا را بقدر امکان محو ونابود نمودند واسباب دیگر که بعدها گفته شود
نیز ممد اینشود بختی وتیره روزی گردید تا کار باینجا کشید سالها نامعلوم ماند وحالها مبهم
ومجهول وبعد از آنکه متأخرین وعلمای راسخین زحمت بسیار وسایل این کار را بدست آورده
ودشوارها را آسان کرده ما را ممکن است که از در اجتهاد در آییم واین معما را حل نماییم بنا براین
گوییم باتفاق تمام ملل عالم اسکندر کبیر در سال سیصد وبیست وچهار قبل از میلاد در گذشته
واز وفات او تا کشته شدن یزدجرد بن شهریار آخر پادشاه ساسانی که بعضی آنرا در سال
بیست ویک هجری مطابق دهم ماه دسامبر ششصد وچهل ویک یا در سلخ نوامبر ششصد و
چهل ودو میلادی میدانند وبرخی در سال سی ودویم هجرت مطابق دوازدهم ماه اوسفنر
ششصد وپنجاه ودو یا ششصد وپنجاه وسه میلادی هفصد وشصت وهفت سال یا هفصد
وهشتاد وهشت سال میشود ومسلم است که در این مدت سه طبقه در ایران سلطنت کرده اند
خلفای اسکندر که معروف بسلاطین سلوکیه میباشند واشکانیان وساسانیان اما
سلاطین سلوکیه مسلم است که هفتاد وسه سال سلطنت کرده اند یعنی بعد از هفتاد وسه
سال دست ایشان از سلطنت ایران کوتاه شد از طرف دیگر جلوس حقیقی اردشیر بابکان
اول پادشاه ساسانی بتخت سلطنت تمام ایران محققا در سال دویست وبیست وشش
میلادی بوده پس در میان انقراض دولت سلوکیه در ایران وجلوس اردشیر بابکان چهار صد
وهفتاد وهفت سال است وناچار باید آنرا خاص سلطنت سلاطین اشکانی نمود چه فیما بین
آن دو سلسله یعنی سلوکیه وساسانی جز اشکانی که باسم پارث وملوک الطوایف هم نامیده
میشود طایفه وطبقهٔ نبوده ونتوان گفت ممالک فسیح المسالک ایران چندگاهی بی حکمران
بوده است پس بحکم عقل این چهار صد وهفتاد وهفت سال را باید مدت ملک سلاطین اشکانی
دانست ومورخین معتبر که از این طبقه بیخبر نبوده سنین سلطنت این سلسله را تقریبا در همین
حدود گفته اند حالا برویم بر سر نقل اقوال وتوجیه آن تا بدرستی در این مطلب بصیر شویم

ووجوه

وجوه اختلاف را معلوم نمائیم
اوسربوس که اورا اوشر هم گویند و از کشیشهای انگلیس است که در سال هزار و پانصد و هشتاد میلادی در شهر دوبلن متولد شده و در هزار و ششصد و پنجاه و شش درگذشته و در علم تاریخ ید طولی داشته و سال اول خلقت عالم را چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد قرار داده میگوید پارتها در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بر سلوکیدها بشوریدند و این در سال هفتاد و چهار بعد از فوت اسکندر کبیر میشود

ژوستن میگوید طغیان اشکانیان در ابتدای جنگ پونیک بود و آن تقریباً مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد و سنه پانصد و چهار از تاریخ بنای شهر رم میشود (پونیک اسم سه جنگ مشهور است مابین کارتاژها (قرطاجنه) و رمیها جنگ اول در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد شروع شده و بیست و دو سال طول کشیده بنابراین مسامحه در عبارت ژوستن میباشد)

چند نفر دیگر از مورخین قدیم ابتدای سلطنت اشکانیان را در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد نوشته و انقراض آنها را در سنه دویست و بیست و هفت میلادی و مدت ملکشان را چهارصد و هفتاد و هفت سال یا چهارصد و هفتاد و هشت سال ضبط کرده اند.

اوزب مورخ یونانی که در دویست و هفتاد بعد از میلاد متولد شده و معاصر امپراطور قسطنطین بوده ابتدای سلطنت اشکانیان را دویست و چهل و هشت سال قبل از میلاد نوشته چنین بنظر می آید که دو سال سلطنت ارساس اول را بحساب نیاورده چه سنه دویست و چهل و هشت سال جلوس تیریدات (تیرداد) دومین پادشاه اشکانیست و مؤید این خیال آنکه بعضی از مورخین تیریدات را اولین پادشاه اشکانی دانسته اند

نویسنده های لاتین و یونان و ارمنی متفق اند که گفته اند انقراض دولت اشکانیان در سال چهارم سلطنت الکساندر سور امپراطور رومیه الکبری یعنی در سال دویست و بیست و شش میلادی بوده اما در تعیین جلوس اول شخص این سلسله جزئی اختلاف نموده بیشتر از آنها بر این اند که تاسیس ارساس در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد شده و مدت ملک آنها چهارصد و هفتاد و شش سال یا چهارصد و هفتاد و هفت سال است و اگر در سکه از سکه های آنها تاریخ پانصد و سی دیده شود از آن است که بعد از استیلای ساسانیها تا مدتی از اینطایفه در

بعضی

بعضی قطار ایران مختصر سلطنتی داشته اند و بانیروش احداد خود سکه میزده اند و نظیر این فقره
در اغلب خانواده های سلطنت بوده و دیده شده است

موسی خورنی مورخ ارمنی گوید سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکید بعد از سی و یک
سال سلطنت تاج پادشاهی را بر سر پسر خود آنتیوخس ملقب به سوتر (یعنی نجات دهنده)
گذاشت و خود از اعمال ملکی کناره کرد و آنتیوخس سوتر نوزده سال مستقلا مو سلطنت
بود بعد از او پسرش آنتیوخس دویم ملقب بخدا پادشاهی یافت و پانزده سال زمام ملک
داری را بدست داشت در سال یازدهم سلطنت او پارتها بر سلوکیدها بشوریدند از قرار
گفته این مورخ اشکانیان در سال شصت و یکم فوت اسکندر رایت طغیان بر افراشته اند
اما موسی خورنی چون اکثر مورخین مشرق زمین سهو کرده یعنی مبدء تاریخ سلوکید را که
نیز باسکندری معروف است فوت اسکندر کبیر دانسته و حال آنکه مبدء تاریخ اسکندری چنانکه
پیش ذکر شده دوازده سال بعد از فوت اسکندر کبیر است و چون آنرا بر شصت و یکسال موسی
خورنی بیفزائیم با هفتاد و سه سال خواهد شد و تقریبا مطابق است با اقوال نویسندهای
سابق الذکر و مدت ملک ساسانیها چهارصد و هفتاد و هفت سال میشود

آپین از مورخین قدیم که در مصر متولد شده و تاریخ مسقط الراس خود را نوشته گوید وقتی
که بطلیوس ملقب به اورژت پادشاه مصر بر شام مستولی شد و بخونخواهی خواهر خود برنیس
که لاودیس زوجه آنتیوخس ملقب بخدا که ضره او بود و بر اکشته پرداخت و او را هلاک
ساخت بتسخیر شام قناعت نکرده تا بابل براند پارتها ارکان سلطنت سلوکید را متزلزل دید
وقت را غنیمت دانسته رایت طغیان بر افراشتند و این در دویست و چهل قبل از میلاد بود
بنابر این مدت ملک اشکانیان چهارصد و شصت و شش سال میشود

آسمانی مورخ شامی مارونی که در هزار و هفتصد و شصت و هشت در گذشته و کتابدار
پاپ بوده و در تواریخ مشرق زمین صاحب مؤلفاتست انقراض سلطنت اشکانیان را
در سنه پانصد و سی و سه از تاریخ سلوکیدی که مقارن دویست و بیست و دو میلادی باشد
نوشته باین قاعده مدت سلطنت اشکانیان را چهارصد و هفتاد و دو سال دانسته است

صاحب مجمع التواریخ میگوید مدت ملک ملوک الطوایف یعنی اشکانیان را من از بهرام بن فرخ
شهر شاپور که مرد عالمی بود و تاریخی از ایران نوشته جویا شدم گفت چهارصد و یازده سال
بوده است

بوده است حمزهٔ اصفهانی سیصد و نود و چهار سال نوشته و بهرام بن مردان شاه چهارصد و شصت و سه سال دانسته و بروایت طبری بعضی تا پانصد و بیست و سه سال نیز گفته اند صاحب مجمل التواریخ پانصد و هشتاد و هفت سال ضبط کرده است

زمرهٔ از مورخین عرب و عجم که بیشتر بدقایق تاریخی برخورده مدت ملک اشکانیان را ما بین چهارصد و هشتاد و چهارصد و نود نوشته اند اما باقی از دویست الی دویست و هشتاد گفته اند و این سهوی عظیم و اختلافی توفیر بزیاد است

آغاسیا مورخ یونانی که در مائهٔ چهارم میلادی زندگانی میکرده و از سرژیوس شامی کسب استفاده نموده و سرژیوس در دربار بعضی از سلاطین ساسانی دفتردار بوده در تاریخ کبیر خود نقل از مورخین ایرانی کرده که مدت سلطنت اشکانیان دویست و هفتاد سال است چون اقوال آغاسیا و سرژیوس همه جا محل اعتنا و اعتماد است بظاهر این گفتهٔ او باید استجاب نمود اما مسعودی در کتاب التنبیه خود که نسخهٔ آن نزد نگارنده موجود است تحقیقی کرده که عذرخواه سهو عظیم مورخین عرب و عجم است و بعد از مطالعهٔ آن تحقیق دیگر جای تعجب نخواهد بود

سنسل (یعنی منشی مخصوص) که اسمش ژرژ است و همیشه با کشیش بزرگ قسطنطنیه بوده واصلا یونانی است و در سنهٔ هشتصد عیسوی درگذشته همچنین بتیفر یونانی که در هشتصد و بیست و هشت فوت شده همان اشتباه آغاسیا را کرده اند

مسعودی ابتدای شورش اردشیر را در سال پانصد و سیزده از تاریخ سلوکید دانسته و آن مقارن سال دویست و یک میلادی میشود اما در مروج الذهب سلاطین اشکانی را باسم و لاة نوشته و شرح نمیدهد و مدت ملک هر یک را میگوید و چون سالها را جمع کنیم دویست و هشتاد و هفت سال میشود و در کتاب التنبیه که بعد از مروج الذهب تالیف کرده باز اسامی سلاطین اشکانی و مدت سلطنت آنها را ضبط نموده چون آنرا جمع نمائیم دویست و شصت و هشت سال میشود اما عذری که خواسته و در ذیل نگاشته میشود او و بسیاری را معذور خواهد داشت

همانا کتاب بندهشت که بزبان پهلوی است و در دولت ساسانیها نگاشته شده منشأ سهو اکثر شده چه در آنجا مدت سلطنت اشکانیان را دویست و هشتاد سال ضبط کرده و بیشتر

از مورخین

از مورخین عرب که تاریخ قدیم ایرانرا نوشته اند از آنجا اخذ و نقل مطلب نموده اند پس ما
مزیداً للتوضیح بتجدید و تکرار مسئله پرداخته گوئیم اختلافی که در ابتدای سلطنت اشکانیانست
اینست که بعضی طغیان و شورش پارتها یا اشکانیانرا در سال یازدهم سلطنت آنتیوخس
دوئیم ملقب بخدا پادشاه سلوکید دانسته و آن مقارن سال سیم اُولمپیاد صد و سی و دوئیم
میشود یعنی دویست و پنجاه سال تمام قبل از میلاد و در سنهٔ شصت و یک از تاریخ سلوکید
و هفتاد و سه سال بعد از فوت اسکندر کبیر و ژرژ رُلنسن انکلیسی معلم علم تاریخ که از فضلای
معاصر است بعد از نقل اقوال همان سال دویست و پنجاه قبل از میلاد را برای شورش اشک
یا ارساس اولین پادشاه اشکانی اختیار مینماید اما از آنجا که ارساس پس از سرکشی و استبداد
بیشتر از دو سالی نماند و در سال دویست و چهل و هفت قبل از میلاد در جنگ بزخم نیزه
درگذشت و برادرش تیرداد جای او بگرفت و مقارن همان وقت بطلمیوس اورژت پسر فیلادلفوس
بجای پدرش بر اریکهٔ سلطنت مصر جلوس نمود و دو سال بعد با لشکر جرار راه آسیا پیش گرفت
و بر سلوکوس کالینیکوس پادشاه سوریه غلبه کرد و شهر انطاکیه را مسخر نمود و از شط فرات
گذشته تا بابل عنان نکشید و بین النهرین و مزوپوتامی و آسیریه و بابل و شوش و مدی و بعضی
از نواحی دیگر ایرانرا مطیع ساخت اما در داخلهٔ مصر شورش و اغتشاشی درگرفت بطلمیوس اکتفا
بغنایمی که حاصل کرده بود نموده آنهارا بمصر فرستاد و از متصرفات جدیده صرف نظر کرده بمملکت
اصلی خود بازگشت تیرداد معروف به ارساس ثانی دانست که سلوکوس کالینیکوس پادشاه سوریه را هجوم
بطلمیوس ضعیف نموده مهیای حمله کردن بر ممالک او شد و نواحی مجاورهٔ گرگان را از سلطنت
سوریه منتزع ساخت پادشاه سوریه که با برادر خویش میجنگید بجلوگیری تیرداد لازم ندانست
لهذا در سنهٔ دویست و سی و هفت قبل از میلاد با آنتیوخس هیراکس برادر خود صلح کرد و احتیاطرا
با دیودوت پادشاه باختر عهد مودت بسته قرار داد متفقاً بر تیرداد حمله کنند آنگاه
بتجهیز قشون نموده مصمم جنگ تیرداد گردید تیرداد که در خود تاب مقاومت نمیدید بنا
بطایفهٔ اسپازیانی که یکی از طایفهٔ اسکیث بود و در اراضی ما بین جیحون و سیحون یورت داشتند
برد اما چیزی نگذشت که دیودوت پادشاه باختر درگذشت و تمام اندیشهٔ تیرداد از او بود و
بعد از فوت دیودوت تیرداد با جماعتی از طایفهٔ داهو پارنی یا آپارنی از قبایل اسکیث بوطن
خود پارتیَن معاودت کرده آنجا را متصرف شد و آندراگراس را که از جانب پادشاه سلوکید

حکمرانی

حکمرانی داشت بکشت چون این خبر بکالینیکوس پادشاه سوریه رسید و اسب بمصاف تیرداد
شتافت لکن تیرداد او را منهزم ساخت بعد از آن کارش اوج گرفت تا اینست که برخی ابتدای سلطنت
اشکانیان را از این وقت یعنی از زمان غلبهٔ بر کالینیکوس دانسته اند پس اگر شورش ارساس اول را
ابتدای سلطنت اشکانیان قرار دهیم در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد است اما انقراض
اشکانیان بعقیدهٔ محققین از مورخین در سال کشته شدن اردوان ششم آخر پادشاه اشکانی
میباشد بدست اردشیر بابکان و اهل تحقیق علاوه بر سال و ماه روز آنرا معین کرده و گفته اند
اردوان روز بیست و ششم ماه مه سال دویست و بیست و شش میلادی بدست اردشیر کشته شد
و بعد از آن اردشیر خود را شاهنشاه نامید در اینجا تصریح اینقدر لازم هست و آن اینست که سلطنت
و حکمرانی اردشیر را سه دوره است دورهٔ اول وقتی است که فقط والی یکی از ایالات فارس بوده
و ابتدای آن در پنجم ماه تموز سنه صد و نود و شش میلادی میباشد دورهٔ دویم وقتی است که
بر تمام مملکت فارس مسلط شده و خود را شاه نامید و آن در چهارم ماه تموز سال دویست و یک
میلادی اتفاق افتاده دورهٔ سیم همانست که ذکر شد پس اردشیر بعد از سی سال حکمرانی
بر اردوان غلبه کرده و او را کشته است و بعضی از مورخین عرب و عجم دورهٔ دویم از ادوار ثلاثه را
ابتدای سلطنت اردشیر و دولت ساسانیان دانسته اند حالا بنتیجه پرداخته گوئیم اگر ابتدای
سلطنت اشکانیانرا از شورش ارساس اول یعنی از سال دویست و پنجاه قبل از میلاد که
مختار معتبرین اهل تاریخ است بگیریم و انقراض آنهارا کشته شدن اردوان چهارم مدت سلطنت
اشکانیان چهارصد و هفتاد و شش سال میشود و اگر ابتدای سلطنت اشکانیانرا از غلبهٔ
تیرداد بر کالینیکوس اعتبار نمائیم و انقراض آنهارا کشته شدن اردوان مدت ملک اینطایفه
چهارصد و شصت و یکسال میشود فرضا ابتدای سلطنت اشکانیانرا از غلبهٔ تیرداد بر کالینیکوس
بحساب آریم و انقراض آنهارا از دورهٔ دویم سلطنت اردشیر باز مدت ملک اشکانیان چهارصد
و سی و شش سال میشود برای اینکه جمیع شقوق را ذکر کرده باشیم اگر ابتدای سلطنت اشکانیانرا
از طغیان ارساس اول بگیریم و انقراض آنهارا از دورهٔ دویم سلطنت اردشیر یعنی سال دویست
و یک قبل از میلاد در اینصورت هم مدت سلطنت اشکانیان چهارصد و پنجاه و یکسال گردد
آمدیم پیرو قول ضعیف شدیم و گفتیم شورش ارساس اول در سال دویست و پنجاه و شش
قبل از میلاد بوده تا دویست و بیست و شش میلادی که سال کشته شدن اردوان است چهارصد

وهشتاد و دو میشود و تا ابتدای دورهٔ دویم سلطنت اردشیر چهارصد و پنجاه و هفت پس معیّنا
و معیّنا بدون تردید و تشکیک مدّت ملک اشکانیان زیادتر از چهارصد و هشتاد و دو
و کمتر از چهارصد و سی و شش نبوده است و اگر مطالعه کنندگان بنظر تدبّر و تعمّق درین فصل
نگرند دانند این دعوی را براهین قاطعه است و این گفته را ادلّهٔ ساطعه

حالا برویم بر سر منشأ سهو و اختلاف مسعودی در کتاب التّنبیه گوید میان مورّخین عجم و سایر
ملل در تاریخ اسکندر اختلافی بیّن و فاحش است و بعقیدهٔ من منشأ این تناقض و تفاوت اسرار
دینی و پلیتیکی میباشد و کمتر کسی است که واقف آن اسرار شده باشد و موبدها و هیربدها
نیز از آن بیخبر باشند من خود در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقات کردم و مقالات میان
آوردم و مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچیک از کتب تواریخ قدیم ایران ثبت و ضبط
نشده و آن اینست که زردشت پیغمبر پورشاسب بن آسپیمان که معاصر کی گشتاسب بن کی لهراسب بود
در اوستا که آنرا زردشتیان کتاب آسمانی دانند نوشته است سیصد سال دیگر انقلاب
عظیمی رخ نماید امّا بدین من خللی وارد نیاید لیکن چون بهزار رسد دین و دولت عجم هر دو
یکباره رو بزوال گذارد و دو چار اضمحلال گردد و پوشیده نیست که زردشت تقریبًا
سیصد سال قبل از اسکندر بوده و اردشیر بابکان پانصد سال بعد از اسکندر مالک
تخت و تاج سلطنت ایران شده این پادشاه چون دید بوعدهٔ زردشت بیش از دویست
سال نمانده و ملّت عجم که امّت او هستند و او را پیغمبر میدانند بگفتهٔ وی معتقد میباشند
و انقراض دین و دولت خود را اگر نزدیک دیدند حالت یأس و ناامیدی بهم میرسانند و از قوّت
قلب آنها کاسته میشود و خون آنها سرد میگردد دل بسلطنت اخلاف او نخواهند بست و سست
خواهند جنبید بلکه یکباره از حمایت و دولتخواهی آنها دست خواهند کشید تدبیری اندیشیده
اسباب مغلطه فراهم آورد موبدان را که فقط خوانندگان و نویسندگان مملکت بودند و
هر گونه کتاب مخصوص ایشان بود طلبید و گفت باید در میان مردم چنین شهرت دهید که اردشیر
در دویست و شصت سال بعد از فوت اسکندر جلوس کرده و کتابها را هم مطابق این گفته کنید
و زیادتی را محو نمائید تا مردم بر آن باشند که زیاده از چهارصد سال با نقراض دین و دولت
نمانده دل سرد نشوند و اخلاف من بظاهر مردم پیشرفت کرده گردد موبدان چنین کردند یعنی
تقریبًا زیاده از دویست سال از مدّت ملک اشکانیان از کتابها کاستند و چون از مدّت کاسته

شد رعایت تناسب را از عدد سلاطین نیز کم کردند و اسامی بعضی را حذف و ساقط نمودند و ترتیب
اشخاص هم بهم خورد و این مطلب بدین وضع ذهنی کلیهٔ مردم که عوام بودند شد و جز موبدان خواص نیز
نبود که ملتفت این تفاوت و توفیر گردد و البته آنها هم صرفهٔ خود را در همراهی اردشیر میدانستند
چه رواج دین زردشت را که اسباب اعتبار ایشان بود طالب بودند و نهایت ممنون میشدند
که پادشاه بقای دین زردشت را خواهانست و میدانستند که قوت دین باستقلال دولت است
چنانکه اردشیر میدانست شوکت دولت بدین است و بزرگان گفته اند که دین و دولت توامان اند
و عمارات متحد الارکان استقلال سلطنت دین را قوی نماید و قوت دین بر شوکت دولت بیفزاید
مختصر این تغلیط تاریخ اشکانیان را مغشوش کرد و اسباب اضلال مورخین عرب و عجم را فراهم آورد
اسم چندتن از سلاطین این طبقه و تقریبا دویست سال از مدت ملکشان از میان برفت پس تعجبی
بر مورخین نیست در دورهٔ سلطنت و بی سوادی مردم آن دوره اینکار کرده و عجب اینست که با مساعی
اردشیر کهانت و غیبگوئی زردشت صورت حقیقت بهم رسانید و سیصد سال بعد از زردشت
اسکندر کبیر بعرصهٔ ظهور آمد و قسمت بزرگی از این عالم را منقلب ساخت و در اواخر مائهٔ سیم
میلادی مانی پیدا شد و دینی از مذهب زردشتی و عیسوی مرکب نمود و بدینواسطه خلل در دین
عجم راه یافت و همان اسباب ضعف و فتور دولت گردید و فی الحقیقه دین و دولت عجم را بهم زد
یعنی بعد از آنکه بنیان دین محکم زردشتی رو بسستی گذاشت دولت عجم نیز بزوال و انقراض
نزدیک شد و آن مقدمه بود که بنتیجه اش قتل یزدجرد و استیلای عرب بر عجم گردید

تحقیق دیگر نیز شبیه بتحقیق مسعودی هست و آن اینست که مشرق زمینیها براین بوده اند که در
سر هر هزار سال انقلاب بزرگی در ممالک روی میدهد و اسباب تغییرات کلی میشود و از آنجا که
اردشیر میخواست خیلی دور از رأس الف باشد و مبنای سلطنت اعقاب خود را کاملا مستحکم کند و
مردم از تزلزل انقلاب و تغییر فارغ باشند تاریخ سلوکیدی معروف باسکندری را که در ایران و
مصر و شام و فلسطین و اغلب ممالک آسیای وسطی تا آنوقت معمول بود منسوخ و متروک ساخت
و همان تاریخ میلادی را رواج داد تا مردم رأس الف آنرا بدانند و خود را از رأس الف دیگر خیلی دور
ببینند و خلایق چون کلیهٔ عوام و بیسواد بودند مبدء تاریخ میلادی را با سلوکیدی تمیز ندادند
و مبلغی کلی سال از میانه افتاد و تواریخ مغشوش گشت

وجه دیگری هم در اغتشاش تاریخ اشکانیان بنظر می آید و آن اینست که مورخین یونانی مادامیکه

سردارهای اسکندر یعنی سلوکیدها و بطالسه در مصر و شام سلطنت داشتند اگرچه کمال ضعف بر آنها طاری شده بود ممالک ایران را ملک و حق آنها میدانستند و اشکانیان را غاصب و متغلب میشمردند و سلطنت خلفای اسکندر در مشرق تا سال سی و یک قبل از میلاد برقرار بود در سنه مزبوره جنگ آکتیوم اتفاق افتاد یعنی اکتاو قیصر رومیه الکبری که ملقب به اگوست بود در محل موسوم به آکتیوم با رقیب مدعی خود آنتوان جنگید آنتوان راه مصر پیش گرفت اکتاو او را تعاقب کرده در اسکندریه بر او غالب آمد پس از آن کلئوپاتر از خانواده لاژید را که همان دودمان بطالسه باشند مقهور ساخت و از آن وقت بعد سلطنت خلفای اسکندر در مشرق زمین منقرض گشت پس ممکن است که مورخین تا سنه سی و یک قبل از میلاد حکمرانی ایران را بطور تسامح جزو سلطنت سلوکیدها نوشته باشند و دیگران پیروی آنها نموده و اگر چنین باشد دویست و بیست سال از سلطنت اشکانیان را جزو سلطنت سلوکیدها کرده و این اختلاف پدیدار آمده است

اما عده سلاطین اشکانی بعضی هفده نفر و برخی هیجده و نوزده تا سی و چهار و سی و پنج و بیشتر دانسته اند صاحب چهار چمن از باستان نامه نقل کرده گوید عده پادشاهان اشکانی بیست و یک است لکن با استقصای دانشمندان و نویسندگان معتبر فرنگ و متأخرین از مورخین که مستند باسناد علمی میباشند عدد سلاطین اشکانی از هر دو شعبه کمتر از سی و پنج نبوده و اگر جز این بخواهیم بکنیم با مدت مملکتداری ایشان وفق ندارد مثلاً باید برای هر یک از آنها مدت سلطنت طولانی معتقد شویم تا توافق حاصل شود و عادتاً محال است که یک سلسله همه نفری پنجاه یا شصت سال سلطنت کنند پس در این مطلب شک نیست که حق با متأخرین است و علاوه بر براهین قاطعه دلایل استحسانی هم با گفته آنها همراهی دارد

فصل دهم
در مسکوکات سلاطین اشکانی

اولاً باید دانست که سلاطین اشکانی پول طلا نداشته اند آنچه سکه زده فقط روی نقره و مس بوده و جهت آنکه روی طلا سکه نمیزده و پول طلا نداشته اند این است که امپراطورهای روم یا دولت جمهوری روم که در آن اعصار قدرت و استیلائی زیاده از پادشاهان سایر ممالک متحده داشته اجازه بدول متعاهده در ضرب مسکوک طلا نمیداده اند و در معاهده ها شرط میکرده اند که این فقره علامت امتیاز و برتری و مایه اختصاص خودشان باشد شاهد بمدعا آنکه لامپریدیوس مورخ رومی که تاریخ مبسوطی از چند نفر از قیاصره روم نوشته از جمله شرح سلطنت الکساندر سور را

مفصلاً

مفصلاً نگاشته و در مائه سیم میلادی مینویسد الکساندر سور بدروغ شهرت داد که من اردشیر ساسانی را شکست دادم و ببین کرده‌ام این امپراطور وقتی وارد شهر روم شد بر عراده سوار بود که چهار زنجیر فیل آنرا میکشید چنین منتشر ساخت که من سیصد زنجیر فیل از عساکر ایران گرفتم همه در بین راه تلف شدند از آنها فقط همین چهار زنجیر فیل باقی ماند اما مدالی که برای یادگار این فتح در روم سکه شد روی آن عراده قیصر را ساخته بودند در حالتیکه چهار راس اسب آنرا میکشد نه چهار زنجیر فیل خلاصه مشخص و معلوم شد که در این جنگ بخلاف آنچه امپراطور روم شهرت داده اردشیر پادشاه ایران بر الکساندر سور غلبه کرده و پس از آن فتح و ظفر برای اثبات قدرت کامل خود حکم کرده سکه طلا زدند و تا آنزمان قیاصره روم بممالک و دولی که با آنها متحد بودند یا با آنها باج میدادند اجازه نمیدادند که مسکوک طلا داشته باشند و مسکوکات طلائی که در آنوقت رواج داشت خاص قیاصره روم بود و روی آن سکه صورت خود را نقش میکردند و بتجار رومی قدغن شده بود که در معاملات مسکوک طلای هیچ ملت را قبول نکنند و تمام داد و ستد با پول نقره میشد و مؤید این مطلب باز قول پرکپ مورخ که میگوید امپراطور ژوستی نین با اعراب جنگ کرد برای اینکه آنها بعضی باجی که را به روم فرستاده بودند از پول طلائی بود که در روم سکه نشده و صورت قیصر را نداشت پس اشکانیان هم مثل سایر سلاطین معاهد با دولت روم بملاحظات مسطوره سکه و پول طلا نداشته و محض ارتباط و معاملات تجارتی با رومیان و یونانیان مجبوراً نقره سکه میکرده‌اند و ساسانیها که پول طلا ضرب نمودند نیز نه چندان بود که بمعاملات بیفتد و بکار داد و ستد بخورد همینقدر بود که کاری برغم انف قیاصره روم کرده باشند و اظهار شان و اثبات قدرتی و از اینرواست که سکه طلای ساسانی خیلی کمیاب میباشد

اما پول نقره اشکانیان شبیه بوده است بپول نقره یونانیهای آنعصر توضیح آنکه یونانیهای معاصر اشکانیان دو قسم پول نقره داشته قسمی را دراگم میگفته‌اند که بمعنی درهم است بلکه لفظ دراگم همان خود درهم است و قسم دیگر تترادراگم یعنی پول چهار درهمی چه تترا در لغت یونانی بمعنی چهار است و تترادراگم نظیر پنجهزاری سی‌ساله مرحوم ما بوده است و وزن آن شصت و هفت نخود و نیم یا دویست و هفتاد گندم و وزن دراگم شانزده نخود و نیم و سه گندم یا شصت و هفت گندم و نیم و سلاطین یونانی بصورتیکه همین مقیاس را برای مسکوکات خود قبول نموده و سلاطین اشکانی هم در اینمسئله تقلید آنها را کرده ولی وزن اکثر سکه‌های آنها کمتر از سکه‌های یونانی است

نیز یونانیها

نیز یونانیها را پولی مسی بوده تقریباً معادل یک غاز ما که یازده گندم وزن داشته و چنین بنظر
می آید که اشکانیان در پول مسی هم تقلید یونانیها را نموده اند و سکه های بسیار از اشکانیان بدست
آمده و ارباب علم محض سند تاریخ و اولیای دولت برای زینت موزه های خود ضبط کرده و نگاه داشته اند
و بعضی از آنها را نیز نگارنده دارد و صورت و وضع و شرح آن سکه ها از قرار ذیل است

سکهٔ یافت شده که سر اشک اول روی آن نقش است با کلاه خود مدور و نیم تاجی که روی آن گذاشته
پشت سکه باز صورت همان پادشاه است با کلاه خود که روی امفالس نشسته و کمانی در دست دارد و
فقط اسم اشک را روی این سکه نگاشته اند (امفالس سنگی مخروطی شکل بوده در شهر دلف و یونانیها
تصور میکردند این شهر مرکز دنیاست در اینجا آپلن پسر ژوپیتر که از ارباب انواع یونانیهاست معبدی
داشته و مجسمهٔ او را روی امفالس نصب کرده بودند)

سکهٔ دیگر تقریباً بهمین وضع است و اسم اشک پادشاه روی آن نوشته شده

سکهٔ دیگر باز بهمین وضع است و روی آن نوشته اند آرشاک کبیر

سکهٔ دیگر باز تقریباً بهمین وضع

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ چهارم است

از این پنج سکه اولی را احتمال قوی داده اند که اشک اول ضرب کرده و دومی را احتمال ضعیف
که از این پادشاه باشد و سیم و چهارم و پنجم را محققاً از تیرداد اول دانسته اند

سکهٔ دیگر که صورت اردوان اول سیم پادشاه اشکانی روی آن نقش است با تاجی مزین و در پشت
سکه باز صورت اشک اول است که روی امفالس نشسته

سکهٔ دیگر که بهمین وضع است

سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه اسبی است در حالت تاخت

سکهٔ دیگر که سر فرآپاتس چهارمین پادشاه اشکانی روی آن رسم شده با تاج و پشت سکه باز اشک
اول است روی امفالس نشسته و لقب فیلادلف یعنی محب الاخ در این سکه نگاشته شده و لقب
فیل هلن هم که بمعنی محب یونان است بر آن افزوده اند و این اول سکه ایست که لقب فیل هلن دارد

سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت صورت اسبی در حالت حرکت و مسکوکات
فرآپاتس در سال صد و بیست و پنج تاریخ سلوکیدها صد و هشتاد و هشت و صد و هشتاد و هفت
قبل از میلاد ضرب شده

سکهٔ دیگر که سر فرهاد اول پنجم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده با تاجی مزین و پشت سکه اپلن
روی امفالس نشسته تیر و کمان در دست دارد

سکهٔ دیگر باز سر فرهاد اول روی آن رسم شده قدری ریشش زیادتر است و پشت سکه صورت
اشک اول میباشد که روی امفالس نشسته

سکهٔ دیگر همین وضع است اما دار الضرب را روی آن ننوشته اند

سکهٔ دیگر باز همین وضع است و در پشت آن صورت اسبی در حالت حرکت میباشد

سکهٔ دیگر همین وضع است و در آن لقب ابن الله نوشته شده اما در بعضی سکه های فرهاد اول
تردید کرده اند و از آنجا که اسم اشک دارد میتوان گفت از اشکانیان نیست ولی ممکن است از اشکانیان
ارمنستان باشد

سکهٔ دیگر که سر مهرداد اول روی آن نقش شده با تاج و پشت آن صورت اشک اول است که روی
امفالس نشسته کمانی در دست دارد

سکهٔ دیگر که دار الضرب در آن نوشته نشده و بد ترکیب ساخته اند

سکهٔ بهمین وضع

سکهٔ دیگر که تفاوت آن با سکهٔ پیش اینست که کمان در قربان میباشد و تیرها نمایان و این بجای
صورت اشک اول است

سکهٔ دیگر همین وضع است بدون حرفی که اشاره بدار الضرب میباشد پشت سکه صورت نیک است
که گل و بوته در دست دارد (نیک فرشته ایست)

سکهٔ دیگر همین وضع است و پشت آن سر اسبی اضافه شده و آن بجای صورت اشک اول است

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اول است با تاج و پشت آن اشک اول روی تخت نشسته کمانی
در دست دارد

سکهٔ دیگر همین وضع است پشت سر آن اسبی علاوه شده

سکهٔ دیگر باز روی آن سر مهرداد اول است با تاج و پهلوی آن شکل ستاره رسم شده

سکهٔ دیگر همین وضع است

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اول است و پشت آن شکل نیک را بجای صورت اشک اول نقش
کرده اند و گل و بوته که علامت نصرت بدست نیک میباشد

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر که بر روی آن سر مهرداد اول است و پشت سکه اشک اول بر تخت نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر که روی آن سر پادشاهی است با نیم تاج و زنجیره دار است پشت آن صورت هرقل که جام شراب
در دست راست دارد و در دست چپ دیوتوسی این سکه را احتمال داده اند یا الاس یونانی تابع اشکانیان
ضرب کرده باشند (هرقل رب النوع است)
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع و پشت آن صورت زوپیر است که عقابی و عصای پادشاهی در دست دارد
(زوپیر فرشته ایست)
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج زنجیره دار پشت سکه صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاج بی زنجیره پشت سکه صورت دیوسکوری میباشد که سوار است
(دیوسکوری فرزند ژوپیتر است)
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت آن صورت فیلی علاوه شده
سکهٔ دیگر روی آن همان وضع است و نقش پشت آن معلوم نیست جز صورت نیک که روی عراده
چهار اسبه سوار میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج پشت آن نیز سر پادشاهی است که ریش بلند دارد و کلاه خود
یونانی بر سر گذاشته این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا احتمال داده اند ضرب باختر باشد
سکهٔ دیگر که سر فرهاد دوم روی آن نقش شده با نیم تاج و پشت آن صورت اشک اول است بر
تخت نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع است و در پشت آن صورت اشک اول میباشد نشسته
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت سکه صورت اسبی علاوه شده که بسرعت حرکت میکند
سکهٔ دیگر همان وضع است این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا میتوان گفت محققاً فرهاد دوم
هفتم پادشاه اشکانی ضرب کرده
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان دوم هشتم پادشاه اشکانی را نقش کرده تاجی بر سر دارد که دو
قسمت شده از جلو بعقب می آید و قسمت بالا شاخهای مرال و هم سوا کرده و در اطراف هم باز
شاخهای مرال است پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر همان وضع است در پشت آن صورت نیک علاوه شده و گل و بوته که علامت نصرت است
بدست دارد

سکهٔ

سکهٔ دیگر با همان خط است و صورت نیک که عمودی در دست دارد

سکهٔ دیگر مهرداد دویم هم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده و در پشت سکه اشک اول روی تخت نشسته کمانی در دست دارد

سکهٔ دیگر بهمان وضع است

سکهٔ دیگر روی آن صورت مهرداد دویم نقش شده بهمان وضع

سکهٔ دیگر با تاج شاخدار مثل تاج اردوان دویم که ذکر شد و پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته در دست راست عقابی و در دست چپ عصای سلطنتی و عقب سر او فرشتهٔ شهر است با تاج کنگره دار و عصای سلطنتی در دست دارد در آن اعصار برای هر شهری صورت فرشته میساخته اند و این نشان و علامت مخصوص آن شهر بوده

سکهٔ دیگر روی آن همان طور است و در پشت آن اشک اول نشسته

سکهٔ دیگر بهمان وضع است

سکهٔ دیگر نیز همان طور اما حرفی [illegible] دار الضرب [illegible] ندارد پشت سکه صورت اسبی نقش شده

سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی با تاج نقش شده و روی تاج برگ شبدر برای زینت ساخته اند و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته و بدرستی معلوم نیست که این سکه از کیست

سکهٔ دیگر سر پادشاهی است با تاج و در پشت سر هم ذنب بفاصله برگ شبدر راست و دور آن مهره‌های مدور شبیه بمروارید و عقب سر آن صورت لنگری رسم شده پشت سکه مثل سکهٔ سابق است و این سکه هم درست معلوم نیست که از کیست

سکهٔ دیگر روی آن سر سیناتروسس همین پادشاه اشکانی است با کلاه خود و در یکطرف آن ستاره و تاج میباشد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته کمان در دست دارد

سکهٔ دیگر بهمان وضع است اما پشت سکه حرف دار الضرب ندارد

سکهٔ دیگر بهمان وضع است و در پشت سکه کلهٔ اسبی میباشد

بعضی تمام این سکه‌ها که از اردوان دویم تا اینجا ذکر کردیم همه را نسبت بهمان اردوان دویم داده اند و لقب یونانی که بمعنی قادر مطلق است دفعهٔ اول میباشد که در اینجا بنام سیناتروسس دیده میشود و در سکه‌های پیش از این پادشاه نیست و بعدها در سکهٔ فرهاد چهارم نیز نگاشته شده

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سیم است بطور مواجهه و نیم تاجی بر سر دارد و پشت سکه صورت
اشك اول است نشسته (فرهاد سیم با سیناتروس معاصر بوده)
سکهٔ دیگر روی آن همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است
سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت فیلی نقش شده
سکهٔ دیگر سر فرهاد سیم روی آن نقش است با نیم تاج این صورت بطور نیم رخ است پشت سکه اشك
اول روی تخت نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن همانطور است و پشت آن صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سیم رسم شده و در عقب سر صورت نیك است که تاجی از گل بر سر این
پادشاه میگذارد پشت سکه همان طور است اما بجای اشك اول اسبی است
سکهٔ دیگر بهمان وضع است و صورت نیك بجای اشك اول در آن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سیم یازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج و گردن بندی از
مروارید در پیش رو و پشت سکه صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است ایستاده
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سیم است و در عقب سر ستاره نقش شده و در پشت سکه صورت
فیلی دیده میشود
سکهٔ دیگر در روی آن سر ارودس اول دوازدهمین پادشاه اشکانی نقش است با نیم تاج چیزی ماریچ
شکل برای زینت بگردن دارد و سر زنبر دور گردن او پیچیده شده در پشت سکه اشك اول است
روی تختی نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر همانطور است پشت سکه صورت تقریبًا بشکل براق بحالت جستن و خیز
سکهٔ دیگر باز روی آن سر ارودس است و در عقب سر نیك که تاج بر سر او میگذارد در پشت سکه
اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن بهمانوضع است در پشت سکه صورت عقابی است با پرهای گشاده ایستاده
سکهٔ دیگر روی آن باز سر ارودس است با نیم تاجی و مار پیچی که زینت گردن او است پشت سکه
صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر همانطور است در پشت سکه صورت مرالی است

سکهٔ

سکۀ دیگر همان وضع است و در پشت آن صورت قلعۀ چهار برجی رسم شده
سکۀ دیگر روی آن سر ارد و سر است در عقب سر شکل ماه و در پشت سکه صورت اشک اول است
نشسته
سکۀ دیگر باز روی آن سر ارد و سر است صورت آفتاب در جلو او و صورت هلال در عقب سر او
پشت سکه مثل سکۀ سابق میباشد
سکۀ دیگر نیز روی آن سر ارد و سر است با پیشانی بر آمده و در طرف شقیقه راست صورت
ستاره رسم شده و عقب سر هم ستاره و هلال پشت سکه مثل سکۀ سابق است بعلاوه
صورت لنگری در وسط سکه
سکۀ دیگر که شبیه بسکۀ سابق است جز اینکه ریش پادشاه بلندتر میباشد
سکۀ دیگر روی آن سر ارد و سر است و شبیه بسکۀ سابق غیر از اینکه ریش پادشاه بلند
تر است در پشت سکه اشک اول است نشسته
سکۀ دیگر مثل سکۀ پیش است
سکۀ دیگر روی آن سر ارد و سر است پیشانی بر آمده دارد در جلو نهالی رسم شده که دلیل نصرت
میباشد این سکه دو مرتبه سکه شده یعنی سکه روی سکه زده اند
سکۀ دیگر روی آن سر پاکورو سر اول دوازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج ریش ندارد
از عقب نیم تاج بر سر او میگذارد در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته در عقب سر او هلال
رسم شده
سکۀ دیگر همان طور است جز اینکه پادشاه ریش کوتاهی دارد
سکۀ دیگر روی آن فرهاد چهارم است در پشت سکه همین پادشاه نشسته پالاس یا رمادر
جلو او دیده میشود یعنی معلوم نیست کدام یک از این دو میباشند این شکل مسلح است و
در دست راست نیزه دارد و با دست چپ تاجی بسر پادشاه میگذارد فرهاد در پشت سکه
چیزی مانند عقد رود دارد و نیزۀ بدست گرفته ارباب الاسر از دیب النوعهای جنس اناث
یونانیست
سکۀ دیگر روی آن مثل سکۀ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته در جلو او صورت
فرشتۀ شهری دیده میشود با تاج کنگره علامت نصرت میباشد و شاخ حیوانی در دست دارد

سکۀ دیگر

سکهٔ دیگر باز روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته و نیک را بدست گرفته
نیک کل و بوتر و عصای سلطنتی بفرهاد تقدیم مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر فرهاد است و در عقب آن عقابی میباشد که تاج افتخاری در منقار
دارد و بر سر او میگذارد در پشت سکه اشک اول نشسته عقب او نیز عقابی است که تاج افتخار در
منقار دارد
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه صورت گاوی کوهان دار رسم شده
سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است در جلو آن ستاره و در عقب عقابی میباشد که تاج افتخار در
منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته و در عقب او صورت ستاره است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سکه صورت شکل بالداری از جنس رب النوعهای
مذکور نقش کرده اند
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن صورت اسفنکس میباشد که در عربی به
ابو الهول ترجمه کرده اند
سکهٔ دیگر روی آن باز سر فرهاد چهارم است در جلو آن ستاره و ماه و در عقب نیک با تاج
افتخار دیده میشود پشت سکه لوح خشنی است و اشک اول نشسته در عقب او ستاره میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد چهارم است و در جلو آن ستاره و ماه و در عقب عقابی که تاج
افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج
کنگره دار دارد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق و در پشت آن صورت ملکه ایست که تاج بر سر دارد
سکهٔ دیگر که مثل سکهٔ پیشتر است
سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ سابق است و پشت آن صورت آکیناس که رب النوع عدالت باشد
ترازو در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن معلوم نیست که همان لوح است یا تغییری دارد
ژانیفرم در این لوح دیده میشود و آن سر شکلی است از ارباب انواع از ذکور با سر و صورتی که
سر ژانوس باشد و ژانوس از سلاطین بسیار قدیم رُم بوده و ارباب خبر از تاریخ و ترجمهٔ حال او

بچیر میبستند

سکهٔ دیگر که از فرهاد چهارم یا از شخص غاصبی است که در آن زمان بناحق سلطنت کرده روی سکه سر یکنفر پادشاه است که نیم تاج دارد پشت سکه همان پادشاه نشسته جلوا و صورت فرشتهٔ شهر ایستاده با تاج افتخار که علامت نصرت میباشد و عصای سلطنتی این سکه در زمان فرهاد چهارم ضرب شده لکن صورت شبیه بفرهاد نیست

سکهٔ دیگر روی آن سر تیرداد دویم است که با فرهاد چهارم معاصر بوده در پشت سکه همین پادشاه نشسته با نیلک و عصای سلطنتی

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه تیرداد روی تخت نشسته جلوا و فرشتهٔ شهری رسم شده که تاج کنگره دار بر سر دارد و تاج افتخار که علامت نصرت میباشد با عصای سلطنتی در دست او ست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح با صورت اشک اول که نشسته

سکهٔ دیگر که روی آن فراآتاسس میباشد با نیم تاج و غدهٔ روی پیشانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته صورت فرشتهٔ شهری تاج افتخار باو میدهد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت اشک اول که نشسته و کمانی در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن صورت فراآتاسس است و در هر طرف آن نیلک میباشد که تاج افتخار بسر او میگذارد پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول نشسته

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت سکه زنجیره های مدور از نقطه و پادشاه روی اسب سوار است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت آن همان زنجیره و شکل زنی که تاج افتخار علامت نصرت در دست دارد و در قربانگاه قربانی مینماید

سکهٔ دیگر روی آن سر فراآتاسس است با نیم تاج در جلو آن نیلک میباشد که تاج بر سر او میگذارد پشت سکه سر موزا مادر فراآتاسس است که نیم تاج بر سر دارد و باز در جلو او نیلک است که تاج بر سر او میگذارد

سکهٔ دیگر روی آن سر فراآتاسس است و در طرفین آن نیلک میباشد که تاج افتخار بسر او میگذارد

در پشت

در پشت سکه سر موزا با نیم تاج دیده میشود در عهد این پادشاه در مسکوکات تفصیلاً که نوشته میشد موقوف و متروک میشود و بجای آن زنجیرهٔ از نقطه قرار میدهند

سکهٔ دیگر روی آن سر ارباارس پادشاه باختری الاصل است با تاج و در عقب آن دو حرف پهلوی و پشت سکه صورت اشک اول است سانا بارس ظاهراً بر فراآتاسس یاغی بوده

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوس دویم است با تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته کمان و عصای سلطنتی در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن سر ونونس اول است با تاج در پشت سکه صورت نیک است در یک دست تاج افتخار و در دست دیگر شاخهٔ از نخل دارد که نشانهٔ نصرت است

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است و پیداست که روی سکهٔ فراآتاسس و موزا مجدداً ضرب شده

سکهٔ دیگر روی آن سر ونونس اول با نیم تاج و در پشت سکه صورت نیک است با شاخهٔ نخل که علامت نصرت میباشد

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است و باید دانست که ونونس بسبک رومیها تربیت شده و تا زمان او هیچ پادشاه از سلاطین اشکانی روی سکه نقش نشده مگر اسم اردوس و پاکوروس

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان سیم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته ربّ النوعی از جنس اناث شاخهٔ نخلی که علامت صلح و رفاهیت است باو میدهد و ربّ النوع دیگر از جنس ذکور زانو زده تاج افتخار باو عرضه میدارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و در پشت آن صورت اردوان است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که شاخ حیوان در دست دارد شاخهٔ نخلی دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است بطور مستقبل و نیم تاجی دارد در پشت سکه صورت همین پادشاه است سواره از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار که علامت نصرت است دریافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن اردوان است با نیم تاج و در پشت آن نیز صورت همین پادشاه است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر یکنفر زن دیده میشود

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است در پشت سکه کاسه ایست شبیه بگلدان دسته دار در عهد اردوان سیم نقش و خط سکه رو ببدی شد ... یع کشش گذاشته و رفته رفته طوری

میشود که بعد از صد سال دیگر خطوط مسکوکات خوانده نمیشود

سکهٔ دیگر روی آن سر واردانس اول است با نیم تاج و غدهٔ پیشانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از فرشتهٔ شهری که شاخی در دست دارد تاج افتخار که علامت نصرت است دریافت میکند

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بدون غدهٔ پیشانی و در پشت آن همان لوح است ولی ضایع شده و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ پیش و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری است روی تخت نشسته شاخ که علامت وفور نعمت است در دست دارد

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است

سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ سابق در پشت سکه صورت نیک میباشد که تاج افتخار در دست دارد زنجیرهٔ مربعی نیز از نقطه در آن ملاحظه میشود

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت عقابی است تاج افتخاری در چنگال نگاه داشته و همان حاشیهٔ مربع در این سکه هم دیده میشود

سکهٔ دیگر روی آن سر گودرز است با نیم تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از دست صورت فرشتهٔ شهری که شاخ علامت فراوانی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول که نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر ملکه که تاج دارد و در دور آن زنجیره از نقطه میباشد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن صورت پادشاه است که در قربانگاه قربانی میکند و همان زنجیره را هم دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن در قسمت بالای صفحه شکل آرتمیس ملکهٔ الیکارناس دیده میشود که تیر و کمان در دست دارد و همان زنجیره هم در این روی این سکه هست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه سر مردی است با نیم تاج و ریش کمی دارد

وهمان

وهمان زنجیره نیز در آن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد و در پشت آن سکه صورت اشك اوّل است نشسته
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است
سکهٔ و نو نس دویم هیچ دیده نشد
سکهٔ دیگر روی آن سرولگاوس یا ولوژز س یا ولوژ ز اوّل است با عدهٔ پیشانی در پشت سکه
صورت همین پادشاه است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد
تاج افتخار در یافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه همان شرح است با صورت اشك اوّل
که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه صورت سر اسب رسم شده
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سر پادشاه حروف (ول) بخط عبری نوشته شده
سکهٔ دیگر که روی آن سر واردانس دویم با نیم تاج و عدهٔ پیشانی است در پشت سکه صورت همین
پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج
افتخار در یافت مینماید
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن سر واردانس میباشد بطور مستقبل که نیم تاج دارد و در هر طرف آن
صورت ستاره است در پشت سکه صورت اشك اوّل است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سرولگاز س دویم با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری شاخهٔ نخلی در یافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشك
اوّل که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد پشت سکه کاوسوس که عصای آپلن باشد و بال
در سر عصا دیده میشود و زنجیرهٔ مربعی هم از نقطه دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر پاکوروس دویم است با نیم تاج خیلی جوان بنظر می آید در پشت سکه صورت
همین پادشاه است از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار در یافت

مینماید

مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه همان شرح معمولی اما الابقرء و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت ظرفی میباشد

سکهٔ دیگر باز روی آن سر پاکوروس است که کمی ریش دارد و کلاه خود بر سر گذاشته در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی دارد تاج افتخار در یافت مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و پشت سکه شرح معمولی و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است

سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان چهارم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری نیم تاجی دارد در حالیکه باز است در یافت میکند

سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با نیم تاج در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بطور مستقبل و پشت آن مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاجی که سه کنگره دارد در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج افتخاری بدست گرفته

سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با کلاه خود توپی زره دار در پشت سکه شرح معمولی میباشد ولی ضایع شده و صورت اشک اول است که نشسته در اواخر سلطنت خسرو ولگازس نامی خیلی سکه‌های چهار درهمی زده ولی معلوم نیست که در کدام ناحیهٔ مملکت حکمرانی داشته

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم است با نیم تاج در پشت سکه بخط عبری مخلوط با یونانی نوشته شده (مزدت ملکا) و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه سر هرقل با سر یکی از ساتراپها است چه تاج ندارد و سر برهنه است چون وضع سکه مثل سایر سکه‌ها نیست ممکن است یکنفر از حکام مهرداد چهارم ضرب کرده باشد

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم با اردوان چهارم است پشت سکه ضایع شده و صورت اشک اول در آن نشسته نقش است

سکهٔ

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
ایضاً سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت عقاب میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ پیش در پشت سکه صورت کاونری است کوهان
دار و بالای آن صورت ماه است
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس سیم است با تاج و در اطراف آن چیزی است مانند حلقه در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصا در دست دارد
تاج افتخار در یافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر سکهٔ پیش است در پشت سکه بخط یونانی تاریخ نوشته
سکهٔ دیگر روی آن سری است در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته با نقاب
سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس سیم است در پشت سکه لوحی است ضایع شده و صورت
فرشتهٔ شهری است نشسته شاخ نخلی در جلو دارد
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته و
شرحی که در روی سکه نوشته شده لا یقرء میباشد
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر حروف واو و لام عبریست و در پشت سکه
صورت عقابی نقش شده
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم است با کلاه خود و توپی زره از عقب افتاده در پشت
سکه صورت همین پادشاه میباشد نشسته و از فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست
دارد تاج افتخار در یافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر صورت فرشتهٔ شهری
سکهٔ دیگر روی آن سر سیت با خود و توپی زره
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته تاج
افتخار و شاخی در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم میباشد و در پشت آن سکه علامتی مذهبی است

وبخط

و بخط عبری نوشته شده است (ولکشی ازشك ملکین ملکا)
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگاز ششم پنجم است که صورت آن بطور مستقبل دیده میشود و زلفهای مجعد از دو طرف دارد در پشت سکه علامت سکهٔ پادشاه پیش نقش شده و همین پادشاه نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری که عصائی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است امّا بطور نیم رخ و پشت سکه مثل پشت سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن باز سر ولگازس پنجم است و صورت آن مستقبل و در پشت سکه نوشته شده (ولکشی ملکا) و خطی است بزبان یونانی ولی ضایع شده و صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس ششم است با کلاه خود و توپی زره در پشت آن علامت خطی ثبت است نامعلوم مثل پشت سکهٔ اول و دویم ولگازس پنجم میباشد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سر پادشاه حروف واو و لام عبری نوشته اند در پشت سکه صورت اشك اول است با خط یونانی غیر معلومی
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان پنجم است با کلاه خود و در پشت سکه نوشته شده (هر بغ ملکا) و بعضی خط یونانی که ضایع شده با صورت اشك اول که نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر آرتاواس دیس است با کلاه خود توپی زره دار ریش این شخص دو شاخه است در پشت سکه بخط عبری نوشته شده (ارتبز و ملکا) و این خط ضایع شده و صورت اشك اول است نشسته و ظاهراً آرتاواس دیس از حکام اشکانیان است
این بود سکه های معتبر که از اشکانیان بدست آمده و ملاحظاتی در این مسکوکات است که ذکر آن موجب توضیح و فهم بعضی مطالب میشود و آن ملاحظات این است
سکه های تیرداد و مهرداد از نقرهٔ خالص بوده امّا مسکوکات سلاطین بعد کم و زیاد بار داشته و اینکار را مخصوصاً و حسب المصلحه کرده اند بعلاوه چنانکه ذکر شد از ظرافت سکه هم کاسته شده اگرچه صورت ظاهر آن همانست چنین بنظر می آید که مادامیکه عمله جات دار الضرب اشکانی یونانی بوده سکه ها با ظرافت و قشنگ ضرب میشده همینکه کارگرها را تغییر داده از خود شان اشخاص را بکار واداشته اند بواسطهٔ عدم مهارت در صنعت از ظرافت و قشنگی افتاده است
از سکه های ملل غالباً آداب و رسوم آنها بدست می آید و اگرچه از مسکوکات اشکانیان این مقصود

ز حاصل میشود ولی باز چنین نیست که بکلی فاقد فواید منظوره باشد
شکانیان از سه محل آداب و رسوم خود را اخذ کرده اند یکی از اجداد اسکیث خود که تورانی
ودند دیگر از طوایف ایرانی و بنی آشور که قرنها آداب و رسوم آنها در آسیا شایع بوده
ستیم از یونانیها که همراه اسکندر بایران آمده و در اینجا مانده بودند و از آداب و رسوم
این هر سه قوم روی سکه های آنها آثار مشاهده میشود
صورت اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان که روی اُمفالُس کشیده اند به آپلن
تقلید کرده که صورت او را در شهر دلف روی امفالس قرار داده بودند و به ژوپیتر که در
سکهٔ اسکندر کبیر روی تخت جای دارد و این دلیل محکمی است که اخلاف اشک اول نسبت
باو منظور میداشته اند و باید دانست که در تمام سکه های سلسلهٔ سلوکیدا آپلن دیده
میشود که روی امفالس نشسته جمیع پولهای یک درهمی و چهار درهمی سلاطین اشکانی از اول
تا آخر بیک شکل است و در اکثر صورت اشک اول دیده میشود
اغلب سلاطین اشکانی وقتی بتخت سلطنت جلوس میکرده ریش داشته اند و نقاشهای این
طایفه آنقدر ماهر بوده که اختلافاتی که بعدها در بشره پیدا میشده ظاهر سازند
در سکه ها محسوس نمایند
در مسکوکات اشکانیان ابتدا تاریخ نگاشته نمیشده بعدها باین صرافت افتاده اند
چنانکه در مسکوکات مس جانشینهای ارود سال ضرب دیده میشود و در پول چهار درهمی
این پادشاه علاوه بر سال ضرب ماه نیز نقر و ثبت شده
تاریخی که اشکانیان معمول داشتند تاریخ یعنی سلوکیدی (اسکندری) بوده و آن تاریخ چون شمسی نبوده
تطبیق آن با تاریخ میلادی مشکل است فقط میتوان گفت سال صدم تاریخ سلوکید
مطابق است با سال دویست و سیزده یا دویست و دوازده قبل از میلاد
سال اشکانیان دوازده ماه بوده و اسامی آن از اینقرار است دیوس آپلاوس
اودیناوس پریتیوس دیستروس ژانتیکوس ارتمیزیوس دازیوس
پانموس لئوس گرپیاوس هیپربره تاوس و یکماه فوق العاده در هر چند
وقت یکبار بملاحظهٔ فصول اختیار مینموده اند پس ماه اینطایفه قمری بوده و با فصول
سازش نداشته میبایستی هر سه سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی و فصول موافقت نماید

و اینها زیادی را آمبلی موس مینامیده اند

بعقیدهٔ اکثر مورخین با تحقیق در اواخر مائهٔ اول میلادی سلطنت اشکانیان منشعب بشعبات شد و هر شعبه که در تحت شاهزادهٔ از شاهزادگان اشکانی بود خود را مالک بالاستحقاق تخت و تاج سلطنت میدانست و از آن وقت پادشاهان اشکانی اسم خود را نیز روی سکه‌ها نقش کردند و الّا قبل از آن فقط اسم اشک اول را رسم مینمودند و از وقتی که اسامی اشخاص سلاطین اشکانی روی مسکوکات دیده شد شرح معمولی سکه از اسم پادشاه و دار الضرب و غیره بخط پهلوی نیز نگاشته آمد و بزعم بعضی در آنزمان دیگر اشکانیان زبان یونانی نمیفهمیدند اما پیش از آن این زبان علمی و رسمی اشکانیان بود

بعضی گفته اند تا قبل از فتوحات مهرداد و استیلای اشکانیان خط و نقش مسکوکات آنها بزبانی بوده که این طایفه حرف میزده اند اما این عقیده ضعیف بلکه واهی است لقب فیلهلن که اول دفعه در روی سکهٔ فرآپاتس دیده میشود علتش را برخی این نوشته اند که بعضی از شهرهای یونانی که در تحت تملک پادشاه اشکانی بودند چون مورد مرحمت پادشاه شدند این لقب را بپادشاه خود دادند

بعضی از مورخین و آنهائیکه در علم مسکوکات مهارت دارند مینویسند پاکروس در آسیای صغیر و شامات باجازهٔ پدر خود لقب پادشاهی اختیار کرده و سکه‌هائیکه باسم این پادشاه دیده میشود در ممالک مذکوره ضرب شده

صورت لنگری که در بعضی از سکه‌های اشکانی دیده میشود تقلید سلاطین سلوکید است چه این سلسله این آلت را در اسلحهٔ خود نقش مینموده و اغلبی از پادشاهان آسیای مرکزی در مسکوکات خود صورت لنگر را قرار داده اند و برآمدگی روی پیشانی ارودس را نیز بعضی از اخلاف او پیروی کرده اند

بعقیدهٔ جماعتی از مطالب مهمهٔ تاریخ اشکانیان یکی اینست که سه پادشاه یعنی پاکوروس و آرتابانوس و ولگازس در یکوقت سلطنت کرده و باهم معاصر بوده اند بنابراین لازم دانسته اند که بعلاوهٔ اسم اشک که حسب الرسم در مسکوکات رسم میشد اسم شخصی خودشانرا نیز نقش نمایند تا اسباب اشتباه نشود و در صورت غفلت از این مطلب شک نیست که مطالعه کنندگان دوچار التباس خواهند شد

در سکه‌ها هر وقت صورت ماه و آفتاب مشاهده شود ظاهراً کنایه است از اینکه پادشاه خود را سلطان المشرق والمغرب میدانسته و بعضی تصور کرده اند که این بواسطهٔ شعیت هم عجم و علامت پرستش این دو سیارهٔ متنوعه و تابعه میباشد

گویند بعضی از اشکانیان لقب خدائی بخود داده اند اما در مسکوکات آنها این لقب دیده نشده بلکه لقب تئوپاتر که بمعنی ابن الله است دیده میشود و اما آنها هم که لقب خدائی قبول کرده مقصودشان این نبوده که خالق عالم اند بلکه تئوز که برخی خدا ترجمه کرده اند دلالت به دیووس ترجمه شده و دیووس انکسی است که بخواست خدا قوی شده باشد و نظیر همین لقب است خداوندگار که سلاطین عثمانی دارند

صورت دو ربّ النوع در سکه‌های سلاطین اشکانی دیده میشود یکی صورت نیکه که حاکی از صلح است و در زمان مهرداد اول این صورت را روی سکه نقش کردند و بعد از آن کمتر پادشاهی است که این صورت را روی سکهٔ خود رسم نموده باشد و ربّ النوع دیگر که آنرا طالع بلد میدانسته اند و در روی مسکوکات فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او مشاهده میشود و تاج پادشاهی به پادشاه عصر میدهد و معلوم نیست که این دو ربّ النوع در ملت پارت قبول عامه بهم رسانیده باشند بلکه چنین بنظر می آید که ارباب انواع بزرگ یونانی در میان پارتها بیشتر طرف توجه شده چنانکه صورت آنها را در روی پولهای سیاه اشکانیان که خیلی خشن و بد ترکیب است و کار خود ملت بی صنعت پارت رسم نموده اند نیز صورت پالاس که بعقیدهٔ یونانیها ربّ النوع حرب است با شکل زنی مسلح که منتهای شباهت را به پالاس دارد و از ارباب انواع جنس اناث یونانیها میباشد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز و ولگازس روی سکه‌ها نقش شده

صورت آرتمیس ملکهٔ هالیکارناس در عهد گودرز روی سکه رسم شده همچنین صورت زوپیتر که ربّ النوعی است و عقاب و عصای سلطنتی که از خصایص خدای بزرگ میشمرده اند بدست او میباشد در روی سکهٔ وارداتس سیم دیده میشود

و سری شبیه بسر آپلن پیرتو و بیتز در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز روی سکه نقش کرده اند و ممکن است همان سر آپلن باشد و آپلن را ربّ النوع آفتاب و نور و صنایع و ادبیات و طب میدانسته اند

وژانوس و آکیناس که از ارباب انواع یونانیهاست و نمزیس که آنرا رب النوع انتقام میدانسته اند
در سلطنت فرهاد چهارم روی سکه ها رسم شده
نیز در سلطنت فرهاد چهارم و آتنا بانوس صورت فرشته پردار از جنس ذکور در روی
سکه ها دیده میشود که خوشهٔ انگوری در دست دارد
و در سلطنت وارداتیس صورت فرشته با رب النوعی از جنس ذکور نقش شده و آن صورت
شاخ حیوانی در دست دارد و دست خود را بطرف سر خود بلند کرده احتمال داده اند این
شکل صورت هارپکرات باشد که او را رب النوع سکوت میدانسته اند
صور هرقلس رب النوع قوت و زوپیس و دیوسکوری فرزند ژوپیتر که اوّلا نقوش
مسکوکات یونانی بوده در زمان مهرداد اوّل روی سکه نقش شده است
صورت کادوسه که در روی تمام سکه های اشکانیان نقش شده بعقیدهٔ بعضی متعلق
بهرمس یعنی بعطارد است امّا بزعم برخی چنین نیست بلکه تعلق بهرنیك یا ایرن دارد (کادوسه
عصائی بوده است که بر سر آن شکل دو بال مرغ میباشد و دو مار بدور آن بیکدیگر پیچیده اند
و این شکل اختصاص بعطارد داشته و علامت صلح میباشد
اسفنکس را که سر زن داشته و بدن شیر و مصریها ابوالهول ترجمه کرده و میپرستیده اند
احتمال دارد که پارتها هم پرستش مینموده
اشکانیان در وضع سکه اگر پیروی یونانیها و سلوکیدها را نموده اند امری غریب نیست
و نظیر آن بسیار واقع شده از آنجمله در اسلام چنانکه چند سکه نزد نگارنده موجود است
که در حکومت زیاد بن ابیه در بیضای فارس ضرب نموده اند خط آنها پهلوی است و
صورت یکی از سلاطین ساسانی هم روی آن نقش شده با اینکه مدتی بود اعراب ایران را
متصرف بودند و حال بر اینمنوال بوده تا در سلطنت هشام بن عبدالملك اموی بصوابدید
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسکوکات را تغییر و ترتیب دادند
در خاتمهٔ این فصل باید تصریح نمائیم با اینکه پادشاهان که در تحت تبعیت شاهنشاهان
اشکانی بوده سکه میزده اند و خطبه بنام آنها خوانده میشده و حقیقهً بعضی شئونات
سلطنتی داشته چنانکه مسکوکات باخزیان و سکه های پازرکیان که در فارس سلطنت
داشته اند موجود است و همینطور بوده است حال طایفهٔ هفوادکه در کرمان حکمرانی

مینموده

مینموده وسکهٔ از یزد نگارنده دیده که یکطرف آن حک نشده و در طرف دیگر کلمهٔ ایزتو
شتم وایزتو همان یزد است و تاریخ سکه مقارن بود با سنهٔ پنجاه میلادی که عصر گودرز
اشکانی است نیز در آبت که بُت باشد و آن شهری است در جنوب سیستان در کنار
رود هیرمند و ساحل دریاچهٔ هامون و از آن نامی سکه میزده و در عراق عجم سکهٔ دیده شده
که در یک روی آن صورت شخصی است با تاج سرکنگره و در دو رو صورت نوشته اند آرتابان
آراق مالکو) یعنی اردوان مالک عراق و در فسای فارس سکهٔ ضرب شده که در یک روی آن
اسم فسا رسم شده و در روی دیگر اسم هرمز و در هرات نیز شخصی فرهاد نام سکه میزده و
خود را آرتیرکاناساها میخوانده یعنی شاه آرتاکن و آرتاکن همان آریه و آریای عجم و یونان است
وسکهٔ دیگر از همدان دیده شده که روی آن نگاشته اند ارود مدائی و داهیورجا یعنی
ارود پادشاه مد و دهستان و سکه های دیگر هم یافت شده که مسلماً از عهد اشکانیان است
وذکر آن موجب تطویل بلاطائل

پس از نگارش این ملاحظات ما توضیح مطالب و تکمیل مقاصد را بشرح ذیل پرداخته گوئیم
اسکندر کبیر چون بر ممالک ایران دست یافت جمعی کثیر از مردم یونان را کوچانیده در
اقطار ایران سکنی داد بعد از و خلفای او هم مادامیکه حکومت این نواحی داشتند اینطرز
او را پیروی نمودند بنابراین در شهرهای بزرگ عراق عرب و شامات و آسیای صغیر و
ایران و ترکستان بلکه تا حدود هندوستان مهاجرین یونان جای گرفته بودند و اینان
در تربیت و تمدن بهیچوجه با ملت پارث و اشکانیها طرف مقایسه و نسبت نمیشدند
چه ملت یونان در آن دوره از حیثیت علوم و معارف و حرف و صنایع و فنون نظامی
و آداب قشون کشی اعم از اینکه تعرضی باشد یا تدافعی با ایرانیهای قدیم هم نسبتی نداشتند
تا چه رسد به پارتها که از حلیهٔ این مزایا بکلی عاطل بودند و آنجا که هیچ دولت و سلطنتی را
از وجود هنرمندان عالم و کاردانان عاقل و صاحب صنعتان ماهر و نویسندگان کافی
گریزی نیست آنجماعت یعنی یونانیهای متمدن طرف ملاحظه و احترام اشکانیان گردیدند
و با متیازاتی خاص اختصاص یافتند و رعایتها از آنها دیدند از جمله در بلاد عظیمه از قبیل
سلوسی و بابل و در سایر امصار و مداین که بیشتر سکنهٔ آن یونانی بود سلاطین اشکانی
حاکم مقتدر بحکومت نمیفرستادند بلکه آن شهرها را اختیار داده که مجلس بلدیه برای رتق

وفتق امور خود ترتیب دهند و محتاج بوجود شخص حکمران نباشند بنابراین اماکن و آبادیهای یونانی نشین تقریباً بوضع جمهوری سر میبردند واشکانیان تصدیق آنها کرده بودند و مؤید این مطلب آنکه بعضی سکه‌های اشکانی که در دست داریم در یک روی آن صورت شخصی است نیم تن با تاج واین علامت سلطنت است و در روی دیگر شخصی نشسته را نقش کرده اند که بلباس مشرق زمینی است و کلاه فریژی بر سر دارد واین کلاه علامت جمهوری میباشد دیگر آنکه محض دلجوئی یونانیها نه بعلتی که سابق ذکر شده سلاطین اشکانی خود را فیل هلن یعنی محب یونان میگفتند و کثر سکه یونانی دیده میشود که اینکلمه در آن نقش نشده باشد دیگر آنکه لقب اپیفان را که بمعنی جلیل واز القاب سلوکیدها و اصلاً یونانی است محض همرنگی و خوش آمد آنها اختیار کرده چنانکه از سلطنت مهرداد اول تا انقراض سلسلۀ اشکانی همه سلاطین ملقب به اپیفان بودند اما اینکه خطوط سکه‌های اشکانی یونانی و عبارات آن نیز بلغت اهل همان مملکت است دو جهت دارد اول آنکه خط و زبان یونانیهای عالم قهراً خط و زبان رسمی اشکانیان شده بود چه خود چنانکه گفتیم خط و سوادی نداشتند و جهت دیگر باز همان استمالت یونانیها بود و مزیداً للتوضیح گوئیم آنچه از مسکوکات اشکانی دیده میشود خطوط آن جمله یونانی است و سکه که بخط دیگر باشد کمتر یافت شده و در کتابی که مخصوص معرفت سکه‌های قدیم در لندن در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میلادی طبع نموده اند تصریح باین مطلب شده و علت را نیز تنها مستضعفین از اهل علم بلکه محققین ندانسته و در شبهه و حیرت مانده و اعتراض کرده اند که اشکانیها با وجود آنکه میخواستند بواسطۀ منتسب نمودن خود بدودمان کیان خویش را اصیل و نجیب سازند و بتألیف قلوب ایرانیان پردازند چه شده است که در نقش سکه‌های خود از خط کیانی یا ایرانی اعراض کرده خط یونانی را اختیار نموده بلکه عبارت سکه‌های آنها نیز بزبان یونانی است غافل از اینکه اسکندر و خلفای او در مدت تملک و سلطنت ایران از خط و زبان کیان محض مصلحت خود چیزی باقی نگذاشتند و همت خود را مقصور بر این داشتند که ذکر کیان را بر طاق نسیان گذارند و آثار آنها را محو و نابود سازند و نام آنها را از ذهنها اندازند تا ذیحق بودن خودشان در ممالک ایران نضج و قوامی گیرد و ایرانیان نام سلاطین خود و اعقاب آنها را فراموش کنند و یونانیان با شاهد دولت دست در آغوش نمایند و نظیر اینکار در متقدمین و متأخرین بسیار اتفاق افتاده

چنانکه

چنانکه در بیست سال قبل فرانسویها در همان وقت که صیت تمدنشان بشرق و غرب رسیده
قصر توئیلری پاریس را بهمین قصد و نیت آتش زدند و ارباب خبر دانند که یونانیها علاوه
بر برانداختن ناموس و نشان کیان همه موبدها و دستورها و هیربدهای عجم را که علمای آن
زمان بودند مقتول نمودند ابنیه را خراب کردند کتب را سوختند بهر ذوب و تبدیل سکه‌ها
پرداختند اینست که از سلاطین کیان نادراً سکه بدست افتاده و معدودی از سکه‌های داریک
که داریوش اول است در موزه‌های معتبر فرنگ هست و بهمین جهت بعضی از فضلا که در شناختن
و امتیاز مسکوکات مهارتی دارند گمان کرده‌اند قبل از داریوش اول که دارای کبیر باشد
در ایران سکه نمیزده‌اند و این وهم و خیالی باطل است چه پادشاهی بزرگ مثل کیخسرو که
اکثر از محققین ورا سر سلسله دانسته‌اند محققاً سکه میزده در صورتیکه سلاطین مِد که پای
تختشان همدان و سلاطین بنی آشور که همسایه سلاطین مِد بوده و جزو سلطنت کیان شده
خیلی پیش سکه داشته چگونه کیخسرو بعد از استقلال تمام سکه نمیزده است پوشیده نیست
که سکه‌های داریک را که ذکر شد خیلی پیش از این در همدان یافته‌اند و اگر حالا یکی یکی سکه
کیانی ببینند باید بدانند قلب است اصل نیست چه یهودان که در همدان و عراق عرب سکنی
داشته‌اند از هفتاد سال قبل الی الآن ملتفت شده‌اند که ملل فرنگ میلی مفرط بسکه‌های
قدیم دارند بهر حیله بوده است شبیه آنها را ساخته و فروخته‌اند

بعضی بر این اند که از سکه‌های اشکانیان آنها که ضرب بلاد یونانی نشین است از قبیل سلوسی
و غیرها بخط و زبان یونانی است بلکه گفته‌اند کلمه فیلهلن یعنی محب یونان نیز در این قبیل
مسکوکات نقش شده و این هم سهوی بین است چه مسکوکات بسیار که از اشکانیها بدست
آمده اکثر در اراضی ری و همدان و دامغان و بعضی بلاد خراسان بلکه سیستان پیدا شده
و نقش جمله بخط و زبان یونانی بوده و اگر گویند آن نقود را از سلوسی و امثال آن بآن
امکنه برده‌اند گوئیم دلیل دیگر هست که ابطال این گفته مینماید و آن اینست که آن سکه‌ها
در ظرافت نقش و خوبی خط و شکل با هم فرق و تفاوت محسوسی دارد و چنانکه پیش
اشاره نموده‌ایم معلوم میشود آنها را که ضرابهای یونانی زده‌اند چون در نقاشی و حکاکی
و غیرها مهارتی داشته‌اند بهتر بعمل آورده و از هر جهت ظریف تر است و آنها را که ضرابهای
پارت یا ایرانی بتقلید یونانی ضرب کرده ناهموار و بد نقش است و خطوطشان نیز چندان

خزانا

خوانا نیست پس شك نیست که عمدهٔ مسکوکات اشکانی بخط و زبان یونانی بوده و
توضیح را گوییم پادشاهای بی علم و صنعت در ایرانی که علم و صنعت ایشان را فاتحین پامال
کرده بودند احتیاج بعلم و صنعت یونانیها داشتند دبیرشان یونانی ادیبشان یونانی
طبیبشان یونانی صانعشان یونانی معلم نظامشان یونانی عاقله و مدبر امورشان
یونانی بود بلکه بعد از میلاد هر وقت میخواستند اطفالشان را تربیت کنند به رُم و
فلسطین و آن طرفها میفرستادند در اینصورت چگونه رعایت و ملاحظهٔ آن ملت را
نمایند و اظهار محبت بآنها نکنند و پیرو ایشان نباشند و حال آنکه خود نیز بواسطهٔ
جنسیت یعنی تورانی بودن آن ذوق و فطرت نداشتند که در تربیت اهل علم و صنعت
سعی و کوشش نمایند و از زیر بار غیر بیرون آیند نکتهٔ دیگر نیز هست و از آینست که ملل وحشی
یا نیم وحشی در هر عصر و زمان باقتضای ضعف بصیرت و کوته نظری جامد بوده و سرعت
انتقال نداشته‌اند و دیر منتقل بعضی مطالب میشده یا اصلا نمیشده بنابراین میتوان
گفت پارتها ابتدا بضرورت و احتیاج محب یونان و پیرو آن ملت شدند چون قدری
انس برسوم آنها حاصل کردند و بآداب و عادات آنها مؤدب و معتاد شدند فراموش
نمودند که این از بیچارگی بود حالا اگر قدرت و اختیار داریم بتغییر این اوضاع همت گماریم و این
مطلبی شایع است و نظیر آن بسیار مگر ما خود هنوز در محاسبه و معاملات نمیگوییم یك
عباسی دو عباسی سه عباسی چهار عباسی مگر عباسی مبلغی نیست که شاه عباس صفوی
قرار و رواج داده نه تنها ما عباسی میگوییم در ارمنستان بلکه در مسکو همین عقد
متداول است و از همین قبیل میباشد سکهٔ که در بعضای فارس در حکومت بنی امیه
ضرب شده و شرح آن پیش گذشت و آنها که در ادوار عالم نظری دقیق و تدبری لبریز دارند
هیچ استبعاد نمینمایند که در مملکتی زبان و ادبیات و آداب مملکتی دیگر چندی بجهتی
شایع و معمول شود بلکه غیر آن ممنوع باشد مگر در همین ایران سالهای دراز زبان
عربی زبان رسمی نبود آیا در آن سنین فرمانی و رقمی بزبان فارسی نوشته میشد
یك مطلب دیگر هم پارتها را بر آن میداشت که با یونانیها مهربانی کنند و گرم بگیرند و آن
این بود که خود را مثل آنها اجنبی میدانستند از بیم آنکه ایرانیهای حقیقی بواسطهٔ خارجی
بودن ایشان بر آنها بشورند باستمالت یونانیها میپرداختند که اگر غائله و مخمصه رخ نماید

...ک و رفیق داشته باشند و از عهدهٔ طاغیان برآیند
ممکن است کسی بگوید پس چرا اشکانیان با یونانیها میجنگیدند در جواب گوئیم مقصود ما
از اظهار عقیدهٔ مزبوره و مطالب مسطورهٔ در فوق این نیست که اشکانیان بجنس یونانی
از دل و جان عاشق و مایل بوده البته در جنگ با یونانیهای معاند کمال ایستادگی نموده اند
و در همان وقت رعایای یونانی خود را حسب المصلحة مستمال داشته و سرموئی از جانب
داری آنها فرو نمیگذاشته اند آیا اگر دولت فرانسه وقتی بخواهد بموجبی با مراکش
بجنگد رعایای الجزایر خود را باید قتل عام کند یا آنها را زیر بار ظلم و بیحسابی کشد
چنین نیست دشمن را میگدازد و رعیت را مینوازد با آنکه هر دو عرب اند حاصل کلام
اینکه سکهٔ اشکانیان تا آخر چنانکه ذکر شد عمده بزبان و خط یونانی ضرب شده و در
اکثر عبارت فیلهلن منقوش است چنانکه وجدان و شهود گواهی میدهد و احدی را
جای انکار نیست

فصل یازدهم
در وضع سلطنت سلاطین اشکانی

سلطنت پادشاهان اشکانی با پارت خاصه در اوائل که باوج عظمت و اقتدار نرسیده
بودند دو صورت و حال داشت یکی نسبت بخود ملت و رعیت پارت که هم جنسان آنها
بودند دیگر نسبت بایالاتیکه جنسًا تورانی و پارت نبودند اما پارتهای تورانی
الاصل با کمال جسارت و بی پروائی حرکت مینمودند و هیچ حالت رقیت و خشوع و عبودیت
در آنها مشاهده نمیشد و بدون ملاحظه بعضی رعایتها در بسیاری از امور ملکی و
دولتی مداخله میکردند مخصوصًا در وقتیکه پادشاهی زندگانی را بدرود میگفت و
بایست پادشاهی دیگر بجای او بر سریر سلطنت جلوس نماید هر ادنی شخصی از ملت پارت
دخل و تصرفها در اینکار میکرد و بنا میشد که در تعیین شخص پادشاه کار بمشاجره
می انجامید و شمشیرها کشیده میشد و خونها میریختند تا اینکار را فیصل میدادند
راست است که سلطنت خصوصًا حق خانواده و سلسلهٔ اشک بود و قانون اینکه ارشد
اولاد ولیعهد و جانشین باشد اما چون شرایط دیگر از قابلیت و کفایت و شجاعت و
غیرها داشته جای حرف و مناظره و اختلاف باقی بوده و پارتها خصوصًا و سایرین عمومًا در این

مورد

مورد خیلی کشمکش و دخالت میکرده اند و از بیرونها در اتفاق افتاده که پادشاهی از سلاطین
اشکانی بمیرد و بعد از او وارث و ولیعهد او اعم از اینکه پسر یا برادرش باشد بدون تنازع
تشاجر بجای او بتخت سلطنت نشیند و مکرر اتفاق افتاده که پسران پادشاه بواسطه
اینکه رشید و جنگجو نبودند از سلطنت محروم میشدند و از بنی اعمام و منسوبان دور
پادشاه متوفای اشکانی شاهزاده بپادشاهی منتخب میشد و این انتخاب در مجلس شورائی
که اعضا و اجزای آن اعیان و بزرگان پارث و رؤسای قشون و امرای عسکریه بودند
بعمل می آمد

اما رعایای غیر پارث سلاطین اشکانی بزور شمشیر کمال اطاعت و انقیاد و بندگی و خشوع
نسبت بپادشاهان و امنا و ارکان دولت داشته و عمل حکومت ولایات و ایالات ایشان
دو حالت و صورت بوده یکی ولایاتیکه حاکم پارث و اشکانی داشته اینولایات از هر جهت
محکوم و مطیع بوده اند دیگر ایالاتیکه در تحت ولاة یا ملوک الطوایف بسر میبرده این قسم
حکمرانان اظهار اطاعتی بسلاطین اشکانی مینموده و در قلمرو حکومت خود اختیار کامل
داشته در تنبیه و مجازات و کم و بیش کردن مالیات و سایر اعمال هیچوجه بدربار دولت
اشکانی رجوع نمیکردند و مجبور با علام و حصول اجازه از سلاطین اشکانی و امنای
او نبودند فقط علامت تبعیت و اطاعت آنها این بود که خراج معینی میدادند و در وقت
لزوم و هنگام جنگ قشونی تجهیز کرده بمیدان جنگ یا محل مخصوص میفرستادند و حکمرانی
آنها موروثی بود و از پدر بپسر میرسید و سلاطین اشکانی نمیتوانستند غیری را حاکم
و مأمور آن ایالات و نواحی نمایند بعبارة اخری حال ولاة مزبوره حال صوبه داران هند
بود و تقریباً همین رسم و وضع حکومت تا مائه دوازدهم میلادی در تمام فرنگ معمول
بود هر ناحیه را برسم سیورغال و تیول بیکنفر دوك یا مارکی یا کنت یا بارون اعطا و
تفویض مینمودند ناحیه بزرگتر را به دوك و بالنسبه کوچکتر را به مارکی و کوچکتر را به
کنت و خیلی کوچکتر را به بارون و آن نواحی را دوشه و مارکیزا و کنته و بارونه میگفتند
بعدها این رسم متروك شده و برافتاد و بعضی گمان میکردند اینوضع حکمرانی خاص
فرنگستان بوده و فرنگیها رسم و ابداع نموده و حال آنکه از سوالف ایام و اعوام و ازمنه
قدیمه این رسم در ایران و هندوستان مجرا میشده و ولاة ملوك الطوایف بنعمه

اشکانیان چنانکه ذکر شد همین حالت داشته اند
از مسطورات مصنفین معتبر چنین مستفاد میشود که ولاة و ملوك الطوایف تابعهٔ اشکانیان
بعضی لقب پادشاهی داشته از جمله وقتی هفت نفر باین لقب ملقب بوده اند و سلطان اشکانی را
شاهنشاه خطاب میکرده اند و در حقیقت دولت اشکانیان را باید دولت نظامی دانست و این
وضع سلطنت اختصاصی باین طبقه نداشته قبل از آنها هم دولت بنی آشور و سلطنت مد و
سلاطین کیان هم همین رویه را پیشنهاد کرده و همین راه رفته اند سلاطین کیان بلکه کلیهٔ پادشاهان
ایران لقب شاهنشاهی داشته و اگر اسکندر کبیر سلطنت کیان را منقرض نمیساخت یقیناً پادشاه
یونان هم یکی از ملوك تبعهٔ ایران میشد خلاصه دایرهٔ عظمت و قدرت اشکانیان آن وسعت یافته
که در یک ساحل رود دانوب (طونه) با رومیها جنگ میکردند و از طرف دیگر با چینیها زد و خورد داشتند
ممالك اشکانیان منقسم بچهار قسمت و شعبه شده بود اما در وقت ضرورت هر چهار قسمت
متفق و ید واحد شده بدفع غیر میکوشیدند و آنچهار شعبه از قرار ذیل بوده است
شعبهٔ اول آنها که لقب شاهنشاهی داشتند و ریاست کلیه و سلطنت ایران ایشان را بود شعبهٔ
دویم اشکانیان ارمن یعنی سلاطین آن سرزمین شعبهٔ سیم سلاطین باختر و ترکستان که بسط
ملکشان از طرفی بپنجاب و دهلی میرسید و از سمتی طوایف تورانی ساکنهٔ در اقطار شمالی را در
تحت تبعیت داشتند شعبهٔ چهارم حکمرانان دشت قپچاق که ممالك جنوبی حالیهٔ روس باشد
و بعضی از محققین فرنك بر این اندکه شعبهٔ بزرگی از طایفهٔ تورانی که موسوم به داس بوده و در
عهد قدیم از طرف چین و سیبری مهاجرت کرده بساحل دانوب رفته ماوا گزیده بودند از آنجا
مجدداً بکنارهٔ جیحون آمده و پارتها یعنی اشکانیان از این طایفهٔ بزرك خارج شده و مجارهای
حالیه بلکه غالب طوایف فرنك از المان وغیره نیز داس بوده اند چون درست ببینیم دانیم که المانها
و مجارها نسبت قرابت نزدیکی باشکانیان دارند اما باید دانست که حرکت پارتها از آسیا باروپا
و بازگشت آنها از اروپا باسیا امری مستبعد است و در هر حال تاریخ اشکانیان بمثابهٔ عمارت
و قصری بسیار عالی است که بکلی منهدم شده باشد و ترتیب آن چنانست که مهندسی با فراست
و معماری عالم و باخبر با استعانت بناهای استاد و نجاران و حجاران ماهر و نقاشان کامل هنر و
سایر ارباب صنایع دوباره این کاخ رفیع را بسازد و برپا نماید بعبارت اخری باید باقوال یونانیان
و رومیان و شامیان و اعراب و ارامنه و عجم وغیرها متمسك شد و نظر دقیقی هم در مسکوکات

و مسکوکات و الواح و سایر اسناد تاریخی داشت تا کاری از پیش رود

ژوستن مورخ لاتینی در وضع سلطنت اشکانیان گوید رئیس عامهٔ ناس و دولت شخص پادشاه بود و بعد از آن آرای جمع بر همه چیز تقدم داشت یعنی مجلس پارلمنت مانند از اعیان اهل مملکت تشکیل مییافت و امور دولت بمشاوره و صوابدید اجزای اینمجلس رتق و فتق میشد قواد عساکر و سران سپاه و قضاة و عمال و ارباب مناصب را این مجلس منتخب مینمود چه از خود اعضای مجلس و چه از خارج[۷] و از خصایص اشکانیان آنکه اگر در داخلهٔ مملکت شاهزاده یا حکمرانی بنای سرکشی و طغیان میگذاشت و اتفاقاً در همان وقت لشکر خارجه بمملکت حمله میکرد آن طغیان را برکنار گذاشته همه با هم متفق شده دشمن خارجی را دفع میکردند

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی ششماه از سال را در طیسفون سر میکرده و ششماه دیگر را در ییلاقات طبرستان و مازندران و شاه کوه و استراباد بوده نیز نویسندهٔ مینویسد مجلس شورای اعیان در دولت اشکانیان طوری مقتدر بود که اگر لازم میدید شاهنشاه را خلع مینمود و دیگری را بجای او نصب میکرد و در تغییر سلطنت منصب ولیعهدی هیچ طرف اعتنا نمیشد هر کس را مجلس نزد میخواست و مصلحت میدانست اعم از اینکه پسر پادشاه باشد یا برادر یا عم یا یکی از بنی اعمام او وی را بسلطنت جلوس میداد و در قانون اشکانیان اقتدار مجلس اعیان مخصوصاً میبایست از پادشاه بیشتر باشد مگر آنکه در جنگ بروز رشادت و قابلیت دهد آنوقت بدرجهٔ استبداد میرسید بهمین جهت اکثر سلاطین اشکانی بجهت اسباب جنگهای سخت فراهم میآوردند تا برتبهٔ استقلال و قدرت کامل نایل شوند و چون این مقصود ایشانرا حاصل میشد بتجمل کیان و سلوکیدها و غیره تقلید میکردند بر بیرق خود صورت عقاب دو سر که خاص قیاصرهٔ روم بود با هلال و ستاره که آن با بلیها بود نقش مینمودند تاج مرصع بسر میگذاشتند بسبک کیان جبهٔ بلندی مروارید و جواهر دوز در بر میکردند و اینجمله در انظار خارجه اسباب کمال عظمت آنها میشد و ایشانرا پادشاهی بزرگ جلوه میداد اما در داخله باز از مجلس اعیان بدرستی تمکین داشتند و سلطنت آنها مثل سلطنت حالیهٔ انگلیس مشروطه بود نه مستبده و اخر الامر سلطنت شاهنشاهان اشکانی منقرض نشد مگر بدست یکی از ولاة و حکام تابعه خودشان و آن اردشیر بابکان رئیس سلسلهٔ بنی ساسان بود که این طبقه را بعد از چهارصد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت سال پادشاهی مغلوب ساخت و ملکشان را بدست زوال

داد

[۷] ...ی از مورخین مینویسند دربار
...اشکانیان را ... و مجلس شورا بوده
...ی یک مجلس شاهزادگان خانواده
...نسب بوده اند و اعضای مجلس دیگر
...و کلمین و علمای دین و این هر دو
...قدرت کامل داشته حتی در تعیین
...نیز سلاطین این سلسله و حکام و غیره

داد اما سلاطین اشکانی ارمن و سلاطین اشکانی ترکستان مدتی بعد از اشکانیان ایران حکمرانی داشتند اشکانیان ترکستان در مائهٔ پنجم عیسوی مغلوب اتراک هون و هیاطله گشتند واشکانیان شمالی مقهور آتیلا شدند و باز از نسل و نژاد این سلسله تا هفتصد سال قبل ازین در ایران سلطنت کرده اند چه سامانیان ترکستان از همین پشت و دوده بوده اند و از همین سلاله نیز در قسطنطنیه بسه قیصری و امپراطوری یافته اند

فصل دوازدهم
در قانون ولیعهدی که سلطنت اشکانیان

بنا بر مسطورات ژوستن مورخ وغیره سلاطین اشکانی قرار داده بودند فرزند ارشد خود را ولیعهد نمایند و او بعد از پدر بر اریکهٔ سلطنت جلوس کند اما باقتضای استبداد وخود سری که داشتند چندان مقید به پیروی این قانون نبودند و همه وقت ملاحظهٔ مهتری و کهتری نمینمودند بلکه گاهی رشد و قابلیت ملحوظ بود و زمانی مهر و محبت پدر و وقتی ملاحظات دیگر و این تخلف اکثر اسباب جنگ و جدل میشد یعنی پادشاهی در میگذشت فرزندان که جای خود داشتند بیشتر از اقوام او و از اعمام و بنی اعمام بداعیهٔ سلطنت بر میخاستند و امراء و رجال و حکام بلاد و اعمال هر یک فایده و صرفهٔ شخص خود را در همراهی با شاهزاده میدیدند نفاق و خلاف در میگرفت و نزاع در کار بود تا ملکزاده بواسطهٔ لیاقت و استعداد فطری یا بموجب اتفاقات خارجی بر سایر غلبه مینمود آنها را مضمحل میساخت و خود مستقلاً بسلطنت میپرداخت همچنین گاهی منتسبین سلطنت که در ایالات سلطنت داشتند بعد از فوت سلطان در مرکز حکمرانی خود دم از استقلال زده دعوی شهریاری میکردند پس در انتقال هر پادشاهی چه در داخله و چه در خارجه انقلابی بروز میکرد بلکه بعضی اوقات که پادشاهی را ضعف پیری ضعیف میکرد این فقره اسباب طغیان برخی از اقویا میگردید و مملکت دچار هرج و مرج میگشت پسر پادشاه با جمعی همدست شده پدر را بزور اسلحه مقهور میساخت و بترک تخت و تاج مجبور مینمود برادران آن پسر و خویشان پادشاه که حکمرانی ولایات میکردند در اینموقع از کشمکش و اغتشاش چیزی فرو نمیگذاشتند و رایت استبداد می افراشتند بنا بر این مکرر اتفاق افتاده که سلاطین اشکانی فرزندان صلبی خود را هلاک کرده اند که تا اواخر عمر از شر آنها محفوظ مانند یا اگر مهر پدری مانع اعدام شده بنفی و تبعید آنها پرداخته اند

یعنی ببهانهٔ تربیت یا بعنوان خصوصیت بدربار سلاطین معاصر فرستاده چنانکه فرهاد چهارم پسران خود را به رُم نزد اگوست قیصر رومیة الکبری فرستاد و ولوجزا اول فرزند خود را بجهت تربیت نزد قیصر همان مملکت گسیل نمود و بعضی دیگر اولاد خود را به بیت المقدس پایتخت سلاطین عرب روانه کردند و چون از خیال آنها آسوده و فارغ شدند آن پسری را که با او بیشتر مهر و محبت داشتند در حیات خود لقب پادشاهی دادند بلکه در سکه‌ها صورت او را در پهلوی خود نقش نمودند و از کسانیکه اینکار را صورت داده پدر فرهاد سیم است و چند تن دیگر از اشکانیان این راه رفته و شعبهٔ از این سلسله که در ارمن سلطنت داشته بتقلید اشکانیان ایران جز ولیعهد شاهزادهٔ دیگر حتی صبایای خود را در پایتخت نمیگذاشتند آنها را بحکمرانی بلاد و امصار داخله میفرستادند یا ببهانهٔ باصقاع و اقطار خارجه می انداختند و اتفاق افتاده که از سلاطین اشکانی ایران پادشاهی از اولین زوجهٔ خود چند فرزند بهم رسانیده و یکی را ولیعهد نموده بعد تجدید فراش کرده و از بانوی دویمی نیز صاحب اولاد شده بواسطهٔ مهریکه بهم بالین تازه داشته ولیعهد اولی را خلع نموده طفل رضیع منکوحهٔ ثانوی را بولایت عهد داده و قبل از آنکه کودک بسن رشد رسد پادشاه بدرود زندگانی گفته ولیعهد اولی متوسل بدول اجنبیه شده با عساکر خارجه بایران آمده بر سر تاج و تخت خونریزیهای سخت کرده مختصر غالباً مغلوبین فراری شده پناه بقیاصرهٔ رومیة الکبری میبردند آنها بحمایت ایشان برخاسته اسم پادشاهی بر سر آنها گذاشته و قشون مستعدی با ایشان همراه کرده بایران می آمدند و با پادشاه مستقل این ممالک میجنگیدند و بنابراین غلط کاریها گاه شده است در یک زمان در اکناف و اطراف ایران دو سر پادشاه بتخت خسروی جلوس کرده با افسر سلطنت بر سر داشته پس از مبلغی مناقشه یکی دو نفر از آنها مقتول یا مسموم گردیده و دیهیم شهریاری بمنازع آن دیگری را شده است و همین خود سبب عمده در اختلاف عدهٔ سلاطین اشکانی و مدت ملک آنها میباشد یعنی محققین از مورخین فقط از سلاطین ذوی الحقوق نام برده و باقی را که برادران و منسوبان آنها بوده اگرچه چند سال اسم پادشاهی داشته و سکه زده اند بر طاق نسیان گذاشته و از شهریاران حقیقی ایران نشمرده و برخی بر خلاف بتعداد جمله پرداخته و فرقی میان غاصب و محق ننهاده اینستکه سخنان نویسندهای عرب و عجم و رومی و یونانی و ارمنی و غیرها در اینموضوع با هم وفقی ندارد

و مورخین

و مورخین ارمنی که این دوره تاریخ را از دیگران نزدیکتر بصحت نوشته اند با آنکه مدت سلطنت اشکانیان ایران را چهارصد و هفتاد و شش سال ضبط نموده زیاده از چهارده پادشاه را نام نبرده پس معلوم میشود که متغلبین را ترک کرده آنچه گفته اند از وارثین بالاستحقاق تخت و تاج گفته و نکته دیگر نیز هست که باید ملحوظ باشد و آن اینست که بعضی از سلاطین اشکانی ایران زیاده از چند ماه سلطنت نکرده اند یعنی بعد از فوت پدر سالها با معارضین مشغول زد و خورد بوده چون ملک را مصفی نموده و در پادشاهی مستقل شده اجل او را امان نداده که چند گاهی بحکمرانی با کامرانی پردازد بنابراین مقدمه باید گفت سلاطین اشکانی کلیه در تعیین ولیعهد مختار مطلق نبوده بلکه طریقه و ترتیب معینی هم نداشته اند بلی از مسطورات ارباب خبر و سیر چیزیکه مستفاد میشود اینست که اغلب اوقات مجلس شورای دولتی شاهزاده را بولیعهدی معین میکرده اما در موقع اجتماعات رقبا و طامعین و متغلبین آن حکم را ناسخ شده و نگذاشته اند مجرا شود مگر بعد از زحمت بسیار و رنج بیشمار

فصل سیزدهم
در اندازهٔ اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان

اکابر و اعیان و نجبای دربار اشکانیان بیشتر از رجال و بزرگان سلاطین کیان و سلوکیدها مقتدر بوده و غالباً شئونات از پدر به پسر بمیراث میرسیده و انجمنی داشته اند شبیه بمجلس لردهای انگلیس و مجمعی که بعضی از دول فرنگ از کاردانان دارند و باسم سنا معروفست انتخاب پادشاه با این انجمن بوده یعنی وقتی در وجود مالک تخت و تاج بجهتی تردید حاصل میشد اکابر و اعیان مجلس مشاوره ترتیب میدادند و از خانوادهٔ سلطنت شخصی را که قابل و سزاوار میدیدند برای این کار خطیر و مقام منیع انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید بمجلس اعیان تعبیر نمود اگر پادشاه را ظالم یا ناقابل میدیدند خلع مینمودند این بود که سلاطین اشکانی از این انجمن و نجبا کمال ملاحظه و تشویش را داشتند و همواره باحترام آنها میپرداختند و اگر یکی از آنان حکمران مملکت و بلدی بود نسلاً بعد نسلٍ او را و اعقاب او را در آن حکمرانی میگذاشتند و آنها نیز راه اقتدار کلی خود را حفظ میکردند چه اگر یکی از نجبا مصدر خلافی میگردید یا پادشاه بهوای نفس یا بعلتی با وی میل نکرده میخواست تنبیه او

پرپاز دستایر نجبا با شخص مقصر همدست شده با پادشاه میجنگیدند در حقیقت نجبا بر پادشاها بیشتر مسلط بودند تا پادشاه بر نجبا و وضع سلاطین فرنک هم تا چهارصد یا پانصد سال قبل همینطور بود بالجمله اگر در زمان سلطنت اشکانیان نجبا و مجلس اعیان باین اقتدار بودند قدرت این طبقه سلاطین خیلی بیشتر از آنچه بود میشد و فی الحقیقه همان تسلط نجبا اسباب انقراض آن سلسله گشت و اردشیر ساسانی که از جانب اردوان آخر پادشاه اشکانی حاکم بعضی قطعات فارس بود و رعیت و تبعهٔ آن پادشاه بر او بشورید و جمعی از نجبا و اعاظم را با خود متحد ساخت و بر اردوان غالب آمد و سلطنت را از دست او بگرفت و شرح این ماجرا در مقدمهٔ تاریخ ساسانیان بیاید انشاء الله تعالی اما نجبا در دربار و دولت اشکانی بچند رتبه و درجه از یکدیگر متمایز بودند بعد از پادشاه بالاترین مناصب و مراتب منصب سورنا بود که سپهسالاری با شد خانوادهٔ سورنا از حیثیت مکنت و قدرت یکدرجه از پادشاه کمتر بود و سورنا ها علاوه بر سپهسالاری کل قشون اشکانی از خود هم تا ده هزار قشون در میدان جنگ حاضر مینمودند و وقتیکه سلاطین اشکانی میخواستند بتخت سلطنت جلوس نمایند سورنا باید تاج سلطنت را بسر پادشاه گذارد طبقهٔ دویم نجبا آنهائی بودند که یا مستشار مخصوص پادشاه میگردیدند یا از وزرای دولت لباس نجبا به ملابس پادشاه شباهت داشت و فرق که در میانه دیده میشد این بود که نجبا بجای تاج در مهمانیها و جشنها کلاههای طبیعی بر سر میزدند و هر وقت میخواستند بحضور پادشاه آیند با یکنوع حربهٔ قمه مانند مسلح میشدند در اواخر سلطنت اشکانیان که سادگی و حالت رجولیت و لیت آنها از میان رفته بود نجبا البسهٔ زربفتی و کلاه بتون دوزهم میپوشیدند و باید دانست که هر وقت دولت را قشونی لازم میشد نجبا از ایالات و ممالک محکومهٔ خود جمع کرده بر کاب پادشاه یا بهر جا که حکم شده بود حرکت میدادند

فصل چهاردهم

در آداب سفارت در دولت اشکانیان روابط و معاهده و مقاوله ایشان با دول خارجه

در موقع جلوس سلاطین همسایه عموماً و قیاصرهٔ رومیة الکبری خصوصاً پادشاهان اشکانی سفیری بتعزیت و تهنیت آنها میفرستادند و هدایای نفیسهٔ گرانبها با آنها ارسال مینمودند

طرف مقابل هم همیشه تحف و تقادیم برای سلاطین اشکانی گسیل و ایصال میداشت
چنانکه اگوست قیصر روم از جملهٔ چیزها که برای فرهاد چهارم فرستاد دختر صبیح المنظری
بود ایطالیائی موزا نام که در این کتاب ذکرش از نو شده و خواهد شد و ارتابانوس (اردوان)
از سلاطین اشکانی شخصی بلندقامت یهودی را در جزو هدایا بدربار طیبر قیصر فرستاد
از مأموریت سفرا بعضی اوقات فقط مقصود تبریک و تهنیت و تعزیت و تسلیت بود و گاهی
فیصل دادن امور پلیتیکی و در چنین صورتی سفیر حامل نامه بود که در آن مطالب مندرج
شده و مأمور از خود رائی نداشت و نمیتوانست در حل و عقد مسئله دخالتی کند باید نامه را
بدهد و دریافت جواب نماید مگر اینکه نویسندهٔ نامه مطلب را مبهم نوشته باشد و در
تصریح آن اهمال نموده آنوقت سفیر آنرا توضیح میکرد و جواب شافی کافی که اسباب حصول
مطلوب بود میگرفت و فرضاً در جواب هم تعقیدی و اشکالی دیده میشد سفیر چون سؤال
و جواب هر دو را ملتفت شده بدفع و ایضاح آن میپرداخت

سلاطین اشکانی همیشه ساعی بودند و اهتمام مینمودند که مردمان آزموده کاردیدهٔ دانا را
بسفارت فرستند و وقتی که از خارج سفیری عازم دربار ایشان میشد خیلی دقت و مراقبت
داشتند که از ورود بسرحد تا روز خروج او از خاک آنها بعزت و حرمت و امنیت و رفاه
و خوشی گذراند

اما معاهده و مقاوله که با دول خارجه می بستند اگر در غیر اوقات جنگ و لشکرکشی
بود با آمد و شد سفرا منعقد میگردید و اگر بعد از سوق عسکر بود اعم از اینکه قبل از
محاربه باشد یا در بین جدال همینکه میخواستند با دشمن بمذاکره پردازند قشون اشکانی
زه کمان خود را باز کرده کمان باز شده را بسمت چپ میگرفتند و دستهای راست را بلند مینمودند
از این علامت معلوم میشد که خواهان صلح یا متارکه اند آنوقت اگر در وسط دو لشکر
پلی بر روی رودخانه یا جزیره در وسط آب بود مأمورین جانبین سر آن پل یا در آن جزیره
بمکالمه و مذاکره می نشستند و اگر پل و جزیره نبود مسافتها از دو طرف پیموده در وسط
حقیقی دو وارد و قرار میگرفتند و بگفتگو میپرداختند و دو سپاه از دو جانب مستعد
قتال می ایستادند تا گفت و شنید سفرا تمام میشد اگر کار بمصالحه انجامیده بود سران
دو سپاه بی اسلحه باردوی هم آمده یکدیگر را مهمانی مینمودند شراب میخوردند و عیش میکردند

بعد ها مصالحه نامه مینوشتند و طرفین مهر و امضا میکردند آنگاه دستهای یکدیگر را گرفته سوگند یاد مینمودند که تخلف و نقض عهد ننمایند پس از آن مراجعت بارد و ها خود نموده روز بعد قشون طرفین میدان جنگ را خالی کرده راه بلاد خویش پیش میگرفتند و اگر مسائل متنازع فیه و مشکلات حل نمیشد مأمورین بارد و ها خود بر میگشتند و قشون دست باسلحه میبردند و جنگ در میگرفت

بعضی از مورخین مینویسند اشکانیان زه کمان خود را که باز دیگر بند و بطرف مقابل وانمود مینمودند که طالب مذاکره و صلح اند اغلب محض این بود که دشمن غافل کنند تا نزدیک آیند و اینها بر آنها حمله نمایند خصم گول فریب ایشانرا میخورد و بدون ملاحظه و احتیاط پیش می آمد اشکانیان بجابکی زه را بکمان می انداختند و کار رقیب خود را میساختند اما این حرف چندان راست نیست یعنی در ظرف مدت سیصد سال که با رومیها میجنگیدند یکدفعه این کار واقع شد و آن در جنگ با کراسوس سردار رومی بود

و باید دانست زبان رسمی اشکانیان در صورتیکه با رومیها هم طرف سؤال و جواب بودند بجز مراوده تجارتی از زبان یونانی بود و جهة اختیار این زبان آنکه اشکانیان در اوایل سلطنت خواستند مغلطه کنند و با آنکه تورانی بودند خود را ایرانی قلم دهند تا مردم این مملکت آنها را اجنبی نخوانند و از خود بدانند این بود که گفتند ما از نژاد سلاطین کیانیم این حرف بخرج ایرانیها نرفت و سودی نبخشید با آنها نگرویدند و اظهار مخالفت و مخالطت نمودند بظاهر با آنها راهی میرفتند و در باطن رغبت و میلی نداشتند اشکانیها ملتفت اینحال شده تکیه بیونانیان کردند و با آنها بنای خصوصیت و اتحاد را گذاشتند و خود را جانشین خلفای اسکندر و محب یونان گفتند و بتحصیل ادبیات یونان را رسم کردند حتی بپرستش ارباب انواع آنها پرداختند القاب آنها را بخود دادند خط و نقش سکه و سایر آثار آنها ناقص یا کامل بزبان یونانی شد و اینجمله نبود مگر برغم ایرانیها که آنها را خارجی و اجنبی فرض نمودند و از خود ندانستند و ضمناً محل اتکال و اطمینانی هم برای خود بدست آوردند و در فصل مسکوکات هم اشاره باین مطلب شده است بالجمله اشکانیان بعد از آنکه با دولتی از دول خارجه صلح کرده عهد مودتی می بستند احتیاط و مزید اطمینان را گروگان میدادند و میگرفتند و غالباً آن گروگان از فرزندان خود پادشاه بود یا از بنی اعمام و شاهزادگان

خانواده

خانوادهٔ سلطنت و بسیار اتفاق می‌افتاد که سلاطین اشکانی اولاد خود را به رُم بدربار
قیاصره میفرستادند و چند جهت داشت یکی تربیت شدن آنها دیگر آنکه اگر در مملکت ایران
بودند بعد از وفات پادشاه همینکه ولیعهد او بتخت سلطنت جلوس میکرد ممکن بود نسبت
ببرادران خود ظلم و تعدی نماید و آنها را بقتل رساند یا ناقص کند نیز احتمال میرفت برادران
بداعیهٔ سلطنت برخیزند و فتنه و آشوب در مملکت برپا شود سلاطین اشکانی میدانستند فرزندان
آنها که در دربار دولت روم میباشند بهر عنوان که باشند گروگان و غیر گروگان زاید الوصف
آسوده و مرفه اند و بخوشی و فراغبال روزگار میگذرانند بلکه همان وقتی هم که دولت اشکانی
با دولت روم جنگ میکرد باز شاهزادگان اشکانیان در رُم کمال عیش و خوشی را داشتند و علت
آنکه این شاهزادها یکنوع آلتی در دست رومیها بودند و بوجود آنها سلاطین اشکانی را میترسانیدند
و انذار مینمودند که ممکن است تو را خلع کنیم و این شاهزاده را بجای تو بر تخت سلطنت جلوس دهیم
و فی الحقیقه میتوانستند یعنی شاهزاده را بر آن میداشتند که با اشخاصی که از پادشاه ناراضی
بودند مکاتبه و ارسال و مرسول نماید و آنها را بشورانند چون داخله مغشوش شد از خارج هم حمله
آور شوند و مرام و مقصود خود را حاصل نمایند

فصل پانزدهم
در وضع قشون اشکانیان

عساکر سلاطین اشکانی را وضع و ترتیب مخصوصی بوده و ببعضی جهات مزیت و رجحان بر سبک
و طرز لشکریان پادشاهان کیان و یونان داشته و بهمین واسطه تقریباً مدت سیصد سال با دولت
قدیم مقتدری مثل روم جنگ کردند و کمتر شکست خوردند

ژوستن مورخ لاتینی میگوید عساکر اشکانیان مرکب بود از حُر و عبد یعنی بعضی آزاد و نوکر
ردیف و چریک بودند برخی غلام و زرخرید صنف ثالثی هم از اسیرزادگان بود و صنف مذکور افزوده
میشد باین معنی که پادشاهان اشکانی اسرائی را که در جنگ میگرفتند بامراء و بزرگان و اعیان
مملکت تقسیم میکردند ایشان آنها را متأهل مینمودند و فرزندیکه از آنها وجود مییافت مثل اولاد
خودشان طرف توجه میگردید و ذکور از فرزندان را با کمال دقت آداب سواری و اسب تازی و تیر
اندازی می‌آموختند در مواقع جنگ این اسیرزادها مزیت داشته جزو قشون و عساکر اشکانیان
بودند و هر یک از مالکان آن ممالیک حسب التکلیف نسبت بعده غلامان خود میبایست چندین مرد

جنگی در وقت جنگ بدایرهٔ عسکریهٔ پادشاهی بفرستند انتهی

مورخ دیگر مینویسد غلامزاده‌ها اشکانیان اعم از اینکه جزو قشون بودند یا نبودند ظاهراً چنانکه پیشتر هم
که میگذشت یا غلام و عبد بودند و پادشاهها همانطور که فرزندان خود را تربیت میکردند غلامزاده‌ها را
نیز مشمول تربیت میداشتند

از عساکر اشکانیان آنچه جنساً پارت و تورانی بودند اسب داشتند و سواره بمیدان محاربه میرفتند
و جنگ میکردند و سایر ملل و طوایف تابعهٔ این سلسله در هنگام قتال و جدال حق سوار شدن
نداشتند و لابد میبایست پیاده مصاف دهند

اکثر لشکریان اشکانی در تیراندازی منتهای مهارت را داشتند و دستهٔ تیرانداز زره نمیپوشیدند
و سلاح آنها فقط تیر و کمان بوده و وجودشان بیشتر از سایر دسته‌جات فایده داشته است

بعضی از دسته‌های قشون اشکانی زرههای بلند که از سر تا پای آنها را حفظ میکرده میپوشیده‌اند
و نیزه‌های بلند بدست میگرفته و این دسته طلیعهٔ و پیش لشکر بودند

کلیهٔ سپاهیان اشکانی میل بتوقف در بلاد و بیوتات و شهرنشینی نداشته بوضع اصلیهٔ خود
بصحراگردی و اقامت در خیمه راغب بوده‌اند و با وجود دلیری و شجاعت فطری و جنسی بواسطهٔ بی
تدبیری و عدم علم و اطلاع از قوانین حربیه کمتر از عهدهٔ فتح قلاع و حصون بر می‌آمدند چنانکه وقتی
اهالی سلوسی بر دولت اشکانی بشوریدند و این در اوان اقتدار اشکانیان بود چندین سال تمام
عساکر اشکانی جهد و اهتمام کردند و زحمتها کشیدند تا شورشیان را دوباره مطیع نمودند

از مسطورات مورخین رومی و یونانی چنین مستفاد میشود که سلاطین اشکانی قشون حاضر
رکاب نیز برق نداشته و اگر هم داشته عدهٔ قلیلی بوده است برای قراولی و حراست شخص پادشاه
و حفظ نظم پای تخت و بعضی قلاع محکمه‌های سرحدی و این دسته لشکر معلم و مشق کرده بوده‌اند
و مشق و تعلیم و قواعد و فنون نظامی قشون اشکانی منحصر بوده است باسب‌دوانی و تیراندازی
حلاصه همینکه دشمنی قصد میکرد بمملکت اشکانیان حمله نماید اعم از اینکه آن دشمن تورانی باشد
یا رومی بمحض حرکت و جنبش و شنیدن سلاطین اشکانی همینکه شنیدند رو باطراف و اکناف ممالک
روانه میکردند و ولاة و ملوک و ولایات باجگذار را اعلام مینمودند آنها حسب المعاهده هر یک باندازهٔ
قدرت و وسعت ناحیهٔ خود چند هزار سوار جرار تیرانداز و پیاده بمقر سلطنت یا محلی که برای
اجتماع عساکر معین شده بود میفرستادند بزرگان و امراء هم از اسبزادگان سابق الذکر که بیشتر

طرف

طرف اعتماد سلاطین بودند گسیل مینمودند و بزودی اردوی معظمی تشکیل مییافت و بهر سمت که
میبایست حرکت میکردند و گاه میشد که یکنفر از نجبا و بزرگان آن قدر از اسیرزادگان در تحت تملک
داشت که ده هزار نفر غلام در وقت جنگ میداد اغلب اوقات بزرگان و نجبا خود بشخصه اسیرزادگان
و غلامان را حرکت داده برکاب پادشاه یا بمعسکر و میدان جنگ می آوردند بعبارة اخری خود
سردار آن سپاه بود

ژوستن مینویسد در محاربهٔ سلطان اشکانی با آنتوان رومی عساکر اشکانیان پنجاه هزار
نفر بود و از این پنجاه هزار نفر فقط چهارصد نفر حر و از نجبا بشمار می آمدند باقی همه غلامان و
اسیرزادگان بودند باین قاعده هر یک از بزرگان تقریباً پانصد و بیست نفر غلام با خود همراه داشته
نیز باید دانست که اسب و مال بنه و لوازم غلامان را نیز خود نجبا و آقایان میدادند

عساکر اشکانیان غالباً بلکه عادتاً اسباب و لوازم و بنهٔ خود را با شتر حمل مینمودند و بهر ده نفر
مرد جنگی یکنفر شتر برای اینکار داده میشد بعضی اوقات هم بجای شتر ارابه حامل احمال و
اثقال عساکر بود قشون پیادهٔ اینطایفه از سواره خیلی کمتر بود لشکر زبده و عمده همه سوار
بودند و در حقیقت سواران جنگ میکردند پیاده ها اغلب بحفظ و حراست اردو و سایر بار
و بعضی خدمات دیگر میپرداختند

در سنهٔ پنجاه و سه قبل از میلاد که اشکانیان با کراسوس سردار رومی جنگ کردند و فتح نمودند
و شرح آن بیاید تمام قشون اینطایفه سوار بودند هیچ پیاده نداشتند

اشکانیان دو قسم سوار داشتند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی
میپوشیدند که تا زانوی آنها میرسید و آن زره عبارت بود از چرم شتر دباغی شده که روی آن
پارچه های آهن صیقلی یا فولاد بشکل صنوبری میدوختند و در تابش آفتاب مشعشع و باشکوه
بود علاوه براینکه بدن را از ضرب شمشیر و نیزه حفظ مینمود نیز سواران سنگین اسلحه کلاه
خودی از فولاد صیقلی که مخصوصاً از کارخانه های شهر مرو می آوردند بسر میگذاشتند
و این هم مزید جلوه و شکوه آنها میشد شلوار سواران سنگین اسلحه از چرم و گشاد بود و
تا غوزک پا بلکه تا روی پای آنها را فرو میگرفت و معلوم است با اینقسم لباس و سلاح پیاده
جنگ کردن متعذر میباشد این قسم سوار سپر هم نداشتند چه همان زرهی که داشتند کافی
بود کار سپر مینمود اسلحهٔ سواران سنگین نیزهٔ ضخیم بلندی بود و تیر و کمانی و همیشه مردمان

قوی هیکل پر قوت را داخل این قسم سوار مینمودند که کمان را خوب بتوانند بکشند و تیر آنها دور
برود نیز سوارهای سنگین اسلحه شمشیر کوتاهی دو دم شبیه بقمه بکمر میبستند و این سلاح را بکار
نمیبردند مگر وقتیکه با دشمن دست و گریبان میشدند و برای اسبهای این قسم از سوار برگستوانی
از چرم شتر و قطعات آهن یا فولاد صیقلی شبیه بزره خودشان ترتیب میدادند که مرد و
مرکب هر دو محفوظ مانند

اما سواران سبک اسلحه کلاه خود و زره و نیزه نداشتند سلاح آنها منحصر به تیر و کمان بود و
از آنجا که مثلا بحمل اشیا ثقیله نبودند در تاخت و تاز و جنگ و گریز و سایر مواقع خیلی چست
و چابک بودند و با کمال سرعت حرکت مینمودند مخصوصا در وقت فرار سوارهای اشکانی
بطور قیقاج از روی اسب برگشته و بطرف عقب سر تیر می انداختند و این از خصایص آنها بود
و میتوان گفت جنگ و گریز اشکانیان برای دشمن خطرناکتر بود تا حمله و یورش آنها بالجمله
سواران سبک اسلحه نیز جبه قمه مانند بر کرده داشتند و اغلب از سوارهای اشکانی علاوه
بر اسبی که بر آن سوار بودند اسب دیگر بطور جنیبت و یدک با خود همراه داشتند که در وقت
کوشش و تکاپوی اگر مرکبشان خسته شود یا بخواهد از کار بماند آنرا عوض کرده با اسب تازه
نفس بکار زد و خورد و کارزار مشغول شوند

بعضی از مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان سلاطین و سردارهای آنها در اردوهای
خود چند فوج شتر سوار هم داشتند و آن افواج در هنگام تصادف با دشمن روی تلی که
مشرف بر میدان جنگ و حربگاه بود رفته صف بسته خصم را تیر باران میکردند اما در چند
موقع فهمیدند وجود این افواج شتر سوار بیمصرف و غیر نافع است لهذا آنها را متروک داشتند
و این رسم را موقوف نمودند توضیح اینکه در قرون سالفه ارباب دول که از جنگ و صلح و زد و خورد
ناگزیر بودند در قورخانه‌های آنها چیزی خار مانند از آهن ساخته میشد و در صحرا جلو قشون
دشمن میپاشیدند که پای لشکریان پیاده بلکه سم مرکب آنها را زخم کند و نتوانند پیش آیند
و این رسم تا صدر اسلام باقی بوده چنانکه در جنگ نهاوند مشهور بفتح الفتوح در خلافت
خلیفه ثانی که عساکر اسلام با لشکریان عجم میجنگیده اند عجمها همین کار را کرده و مسلم است
که این خار آهنی برای دست و پای شتر بیشتر اذیت داشت تا اسب که سم دارد چون اشکانیان
شترهای افواج شتر سوار خود را از این خارها عاجز یافتند اینقسم قشون را منسوخ نمودند

حمله و یورش قشون اشکانی بدشمن اینطور بود که سوارها چند دسته میشدند یک یا دو دسته از آنها با سپاه طرف مقابل برابر میشد آنوقت دستههای دیگر از سواران سبک اسلحه اطراف و جوانب خاصه ساقه و دنباله عساکر خصم را غارت میکردند و نمیگذاشتند آذوقه برفقای خود و دستهها جلو برسانند و اردوی مخالف را از بی آذوقگی مستاصل میساختند و بدینوضع غالباً کار خود را از پیش میبردند

قشون اشکانی کلیتاً نه بمحاصره کردن دشمن معتقد بودند نه خود مهما امکن در قلعهها رفته محصور میشدند اگرچه وقتی در جنگ با رومیها که در حصن و حصارهای متحصن شده بودند لشکریان پارت رشادتی بروز داده و خود هم هروقت مجبور بتحصن و رفتن در قلعه گردید در دفاع همیشه حالت درماندگی نداشته و کاهی کاری کرده اند اما چند واقعه که از این قبیل است از وقایع فوق العاده بشمار می آید فطرت و طبیعت و میل عساکر اشکانی فقط بجنگ در صحرا و بیابان بوده و سبک ورود تیرو پلیتیک آنها اینکه دشمن را خسته و درمانده کنند اکثر فتوحاتی که قشون اشکانیانرا نصیب میشد بواسطه جنگ و گریز بود یعنی در عین گیرودار روزد و خورد یکمرتبه پشت بدشمن میکردند و چنین وانمود مینمودند که فرار میکنند همینکه سپاهیان طرف مقابل مغرور شده بتعاقب آنها میپرداختند و صفوفشان بهم میخورد و در حقیقت متفرق میشدند قشون پارت برمیگشته کار آنهارا میساخت

یکی دیگر از رویههای اشکانیان در جنگ این بود که قشون دشمن را حتی المقدور بداخله مملکت خود کشانده و از هر نوع مدد و کمک دور سازند و از هر قسم آذوقه محروم نمایند کار را از هر جهت بر آنها تنگ کنند آنوقت بر سر آنها بتازند و کارشانرا بسازند

ژوستن مورخ لاتینی گوید اشکانیان هرگز در مقابل خصم صف آرائی نمیکردند و بمحاصره نمیپرداختند دشمن را اگر از دور میدیدند با هیاهو و اجماع حمله سختی میبردند اگر در حمله اول خصم منهزم میشد آنهارا تعاقب میکردند و الا عقب مینشستند و وانمود میکردند که فرار کرده اند چون دشمن آنها را تعاقب مینمود برگشته کار او را میساختند نیز عساکر اشکانی هرگز بمعسکر دشمن شبیخون نمیبردند در جنگها همینکه آفتاب غروب میکرد دست از کارزار میکشیدند و با عجله عقب نشسته مسافت بعیدی ما بین اردوی خود و لشکرگاه خصم فاصله قرار میدادند و جهت عمده که برای اینکار فرض شده اینست که تمام شب میخواستند اسبهای خود را تیمار نمایند و علوفه

بدهند و حال بیاورند که صبح روز دیگر از خستگی بیرون آمده مهیای کار و تازه نفس باشند

و ظاهراً از قدیم الایام این رسم در ایران معمول بوده چنانکه اکثر نفوس سردار یونانی که در دربار کیان

مستخدم بوده منویسند ایرانیها هیچوجه بشبیخون مایل نیستند بنا آنها بر اینست که شب خود شان

و مراکبشان را آسوده و راحت نگاه دارند مختصر در تمام مدت سلطنت اشکانیان یکی دو

مرتبه اقدام بشبیخون نموده اند

پارتیها در اوان بارندگی و فصل زمستان که هوا غالباً رطوبت دارد با خیلی اقدام بجنگ میکردند

و علت آنکه سلاح معتبر عمده آنها تیر و کمان بوده و زه کمان در هوای رطوبتی و تر سست میشد

و هنری که در تیراندازی داشتند بدرستی نمیتوانستند ظاهر سازند و کاری از پیش ببرند پس

هر وقت این طایفه در زمستان و اوایل بهار جنگ کرده اند از اجبار بوده

اشکانیان طاقت زیست در گرما و سرما هر دو را داشته اند و مخصوصاً تحمل آنها در حرارت آفتاب

ضرب المثل بوده و رومیها چنین میپنداشته اند که قشون اشکانی اداویه صرف میکنند و بکار

میبرند که حرارت هوا و عطش در وجود و طبیعت آنها اثری ندارد

در اردو ها غیر جنگی سران سپاه و نجبای اشکانی مغنیه ها و متعه های خود را با عراده حرکت

میدادند و زنهای مزبوره بیشتر یونانی الاصل بودند و از شهر سلوسی و سایر بلاد یونانی

نشین آنها را اجبر مینمودند اما معقوده های خود را هرگز باردو ها نمی آوردند

عساکر اشکانی همیشه مهمات زیاد از حربیه و غیره از قبیل آذوقه و جبه خانه با خود همراه

داشتند مخصوصاً تیرهای زیاد با آنها حمل میشد گاهی اتفاق می افتاد که اردوی اشکانی فیل

همراه داشته باشد مگر در دو سه جنگ یک زنجیر یا دو زنجیر فیل در اردو و مخصوص سواری

پادشاه بوده و شبها بنگه حرکت میکردند سلطان روی تخت فیل استراحت میکرد و میخوابید

ظاهر اینست که این طایفه از داشتن فیل در اردو منزجر بوده اند بعلاوه آن سرعت سیر و تندی

که اشکانیان در جنگ داشتند فیل با آن ثابت طاقت عاجز میشد و نمیتوانست با آنها همراهی

کند و از عادات قشون اشکانی آنکه چون با دشمن تصادف میکردند تماماً بنای هیاهو و غوغا را

میگذاشتند و صداهای خشن بر می آوردند که اسباب هول و رعب خصم شود از ساز و موزیک

نظامی چیز دیگر داشتند فقط طبل و دهل بود نای و بوق و شیپور و کرنا نمیدانستند چیست طبل

و دهل را هم برای این میخواستند که دسته جات قشون را در وقتیکه متفرق هستند بصدای

اینهد

این دو ساز اعلام و خبردار کنند که یکجا جمع شوند نیز قشون اشکانی طبل و دهل در قربوس زین داشتند و در وقت حمله این دو ساز را میزدند

قوت و نیروی بازوی عساکر اشکانی زیاد بوده چه سواران زره پوش که نیزه های ضخیم داشتند و پیکان آن نیزه ها نیز ضخامت داشت با این سلاح که حمل آن چندان کار سهلی نیست گاه میشد که بیک ضربت دو تن را از پا در می آوردند در نشانه زدن با تیر هم نهایت ماهر بودند چنانکه ذکر شد در راحت نگاهداشتن مراکب خود اهتمام تامی داشته اند یعنی تا ناچار نمیشدند اصرار باسب تاختن نمیکردند و اکثر بطور خدعه از جلو خصم میگریختند و دشمن را فریب میدادند که بتعاقب آنها پردازد چون اینکار میکرد بدام مکر و حیله پارتها می افتاد و از آنجا راه دیار عدم پیش میگرفت مختصر فرار قشون اشکانی برای طرف مقابل مضرتر و خطرناکتر از حمله آنها بود

آخرالامر اشکانیان نامیتوانستند خود را خسته نمیکردند میان حملات و جنگها فاصله قرار میدادند که رفع خستگی آنها بشود و گاه میشد که یکروز چند دفعه از محاربه کناره کرده خود را راحت و آسوده نموده پس از تازه کردن نفس باز بحمله و کارزار میپرداخته اند

فصل شانزدهم
در اسلحه اشکانیان

اسلحه اشکانیان فی الحقیقه همان اسلحه معموله در توران و در میان قوم اسکیث و سایر طوایف ترکستانی بوده اما تیر و کمان را میتوان گفت اول سلاح اشکانیان است چنانکه آنرا آرم یعنی علامت مخصوص خانواده و سلسله خود قرار داده بودند و آرم از رسومی است که از اعصار و قرون سالفه و ازمنه بسیار قدیم در میان قبایل و سلاسل و خانواده های بزرگ و طوایف نامی عالم رسم بوده و هر قومی چیزی را اتخاذ و اختیار نموده و مینمایند و آن بر حسب خیالی نقشی و مناسبتی است و مناسبت تیر و کمان با قوم پارت و اشکانی چنانکه پیشتر ذکر کرده ایم مهارت آنها بوده در استعمال این سلاح و در عالم نادر ملتی و اقوامی میباشند که صیت تیر اندازی اشکانیان بسمع آنها نرسیده باشد

یکی دیگر از اسلحه اشکانیان نیزه است که هم نی آن و هم سرنیزه آن ضخامت زیادی داشته و سواران آنها از سبک اسلحه و سنگین اسلحه حمل این سلاح مینموده اند و در کار بردن آن چنانکه گذشت کمال قدرت و توانائی و ید طولی داشته اند

نیزه اشکانیان دو قسم حربهٔ دیگر داشتند یکی شمشیر مانند ما دو دم که از دو طرف قطاع و برنده بود یکی دیگر شبیه بقمهٔ حالیه که آن نیز دو دم بوده است و سواران این هر دو حربه را یعنی یکی از این دو قسم را بکمر میبسته اند

کارد بلند و خنجر نیز از اسلحهٔ اینطایفه بوده و اختصاصی باوان جنگ و جدال نداشته در غیر اوقات رزم و حرب هم کارد و خنجر بکمر میزده اند

زره و کلاهخود اشکانیان ابتدا بهمان وضع و طرز زره و کلاه خود تورانی و اسکیتی و از آهن و فولاد بوده بعدها بعضی تصرفات در آن نموده اند و مرکب شده از سبک و وضع زره و کلاه خود ایرانی که در عهد کیان معمول بوده و از زره و کلاه خود سپاهیان بنی آشور و از زره و کلاه خود تورانی و اسکیتی که خاص خود آنطایفه بوده است

قسمی از زره‌های اشکانیان تمام بدن و پاها را تا پشت پا و دستها را تا معصم میپوشانیده و حفظ میکرده است قسم دیگر از زرهٔ آنها تا بالای زانو میرسیده و وضع این زره‌ها را در فصول سابقه شرح داده ایم کلاه خود آنها هم دو سه نوع بوده از جمله کلاه خودی تقریباً بشکل نیم دایره داشته که گل میخها روی آن نصب میکرده اند و نوعی زره از چرم با حلقه‌های آهن برای حفظ گوش و گردن بر آن می آویخته اند و بدین هم اشاره نموده ایم

اشکانیان زره‌های آهنی خود و برگستوان اسبها را طوری میساختند که قطعات آهن که در زره و برگستوان بکار میرفته شبیه به پر طیور بوده و هر کس مردان مسلح اشکانی را از دور میدید چنان می پنداشت که تن و بدن راکب و مرکوب پرهای آهنین پیرهن آورده است و چون برگستوان اسبان را نیز از اسلحهٔ لازمهٔ مهمه میشمرده اند در ساختن آنها همان دقت را میکرده اند که در ساختن زره‌ها در اوایل یعنی در سلطنت چهار پادشاه سلاطین اشکانی کلاهخودی شبیه بکلاه خود تورانیان نوک تیز بر سر میگذاشتند بعدها آن وضع را تغییر دادند و شکل دیگر اختیار کردند ژوستن مورخ میگوید اشکانیان چه در اوقات بدویت و چه در زمان مدنیت و اوان دولت و سلطنت مسلح باسلحهٔ اصلی و نسلی خود که اسکیتی و تورانی باشد بودند و سوار و اسب در وقت جنگ غرق در آهن و فولاد میشدند زره و برگستوان آنها از فولاد بود و شبیه بپارچه که بر مرغ باز نصب کرده باشند یعنی پارچه‌های آهن را شبیه به پر مرغ نموده از آن زره و برگستوان میساختند

بگفتهٔ اکثر مورخین اشکانیان در غیر وقت جنگ هم مسلح گردش میکردند و آخر الامر احتمال میدهیم
دبوس هم جزو اسلحهٔ آنها بوده زیاده بر این حربه سلاحی نداشته اند

فصل هفدهم
در جنگجوئی اشکانیان یا قوم پارث

طایفهٔ پارث که سلاطین اشکانی از آن طایفه بوده بجنگجوئی مشهور و معروف اند و این از خصایص تورانی و اسکیث بودن آنهاست و در این قوم اگر کسی از رشادت و شجاعت و حالت جنگجوئی بهرهٔ کامل نداشته چنین بوده که هیچ نداشته و وی را بانتک و عار انباز و از مفاخر عاری میدانسته اند آنهائی که از عوائد ملل باخبر نند دانند که عموم طوایف تورانی و ترکستانی بلکه تمام قبائل و سلاسلی که چادر نشین و صحرا گرد ند و در زیر خیمه بسر میبرند حالاهم شجاع و دلیر و رشید ند و این فقره طبیعی است چه اهالی شهرها اتکال و اعتماد بسور و حصن بلاد و نظم و قوت حکومت نموده خود از دفاع و دست بردن باسلحه و حفظ و حراست خود و اهل و کسان و قوم و قبایل و خویشان تن زده اند و خود را محتاج باین تجشم و زحمت ندانسته براحت و تنعم و تن آسانی پرداخته و باستیفاء لذات و انواع تمتع و تعیش و خوشگذرانی مشغول گشته اند اما ایلات بادیه نشین که قلعه و حصار و توپ و تیپ و سایر قوای حکومتی نداشته و ندارند لابد و ناچار باید مستعد مدافعهٔ سایر قبایل و متعرضین مختلفه و ارباب تعدی و اجحاف شوند و بزور بازو و بکار بردن سلاح و قوت ناز شر اشرار خود را محروس و محفوظ دارند بزد و خورد و نزاع و قتال و اسب تازی و دشمن اندازی مانوس و معتاد میشوند مخصوصاً اگر ما نند مردم ترکستان خشونت طبعی هم داشته باشند و حسهای لطیفه که از مردم آزاری و اذیت و اضرار نافر است در آنها صورت فعلیت و ظهور بهمنرسانیده باشد قوامی چنین و طوایفی هایت محتاج بقوای شخصی خود در سلامت و آسایش اوقات زندگانی ناچار جنگجو و دلیر میشوند و کاردانان عالم دانند که کارها کلیه بعادت است و بشهود و تجارب معلوم شده که سکنهٔ بلاد و نواحی سرحدی که بیشتر از سایر اهل مملکت دوچار زد و خورد و حملهٔ خارجه میشوند رشیدتر و جنگی تر و جری تر از مردم بلدان مرکزی و سکنهٔ نقاط و امکنهٔ محفوظه میباشند و یک چیزی که بر جنگجوئی و دلیری و تجری اشکانیان افزوده و آن اینست که اینقوم بعد از آنکه از ناچاری باینه شورش و طغیان بر افراشتند و فی الجمله بیشتر فتح حاصل نمودند دیدند ممکن است بواسطهٔ تجلد و مطابرت و جرئت

وتحمل

وتحمل مشقتهای کارزار از هبوط مذلت وزحمت باوج سربلندی ورفعت رسند طلب شوکت وحشمت واقتدار را در مجادله وگیرودار ومخاصمه پا افشردند وجنگجوئی درحقیقت جزء ذات آنها شده است که در تاریخ آنها مکرر دیده میشود که بجهت اسباب جنگی فراهم آورده اند

یکی از مورخین مینویسد سلطنت اشکانیان اگرچه بدست اردشیر ساسانی منقرض شد اما لیاقت وشایستگی آنها را در اعمال حربیه وسختی وطاقت وپشتکار ایشان را نمیتوان انکار کرد چنانکه مکرر با رومیها جنگ کردند واغلب فتح وغلبه ایشان را بود در رومیها که شکستهای فاحش از اشکانیان خورده مسلم است که در آن قرون اول دولت دنیا بودند واین برهان قاطعی است بر کمال پردلی ودلیری وجنگجوئی اشکانیان

فصل هجدهم
در شکار اشکانیان

دانشمندان خبیر دانند که شکار کردن ونخجیر رفتن ملوک وامراء وبزرگان عالم فقط از برای تفرج وتفریح وگذراندن وقت بشادی وخوشی نبوده بلکه مقاصد وفواید دیگر در نظر داشته اند از جمله سلاطین میخواستند ملازمان وغلامان آنها که گاه وبیگاه باید بخدمت ریاست وصاحب منصبی قشون وسرداری وسوق عسکر وجنگ مشغول شوند ومستقلا اعمال حربیه ونظامی باشند خودشان ومراکبشان خام وجمام نکردند در اوان آسایش وصلح یکباره بیکار ننشینند واز عادت سواری وراه پیمودن واسب تاختن بکلی دور نیفتند این بود که صید وشکار را برای خودشان وآنها یکنوع مشق وورزش قرار داده وباین کار ترغیب وتحریض میکرده اند اما قبایل وطوایف بادیه نشین وصحراگرد را علاوه بر تفرج ومشق وتحرک وداعی دیگر برای شکار بوده یعنی باینکار احتیاج داشته اند شک نیست که تمام ایلات دارای اغنام وسایر مواشی ماکول اللحم نبوده ونیستند وآنها هم که دارا بوده وهستند غالبا بواسطه جلب بعضی منافع حاصله از آن اغنام ومواشی از ذبح آنها مضایقه داشته ودارند وبرای توسعه در دایره اکل خود خاصه در بیابان که برخلاف بلدان اقسام خوردنی موجود ومهیا نیست وجود گوشت شکار را نعمتی بزرگ وغنیمتی میدانسته اند پس بموجبات مذکوره وباقتضای طبیعت صحراگردی در هروقت وزمان اشکانیان بشکار میلی مفرط ورغبتی عظیم داشته ومهما امکن در اینکار مجد وساعی بوده اند اگرچه اینطایفه بموجب مسطورات بعضی

از مورخین

از مورخین حرص و ولعی بخوردن گوشت نداشتند اما باز بتصریح همان نویسنده ها بگوشت وحوش و طیور مایل بوده اند چون حیوانات اهلی را وجوبا طرف رعایت میخواستند از کشتن گاو و گوسفند اکثر اوقات احتراز میکرده اند و بگوشت شکار قناعت مینموده و مسلم است اشکانیان اکثر اوقات خودرا بصید افکنی و شکار میگذرانده چه متصل سوار بوده حتی در وقت دید و باز دید و رفتن مهمانی و دنبال سایر کارهای خود پیاده حرکت نمیکرده و فقط غلامان و بردگان آنها باید پیاده طی مسافت کنند و ارباب فطانت دانند که سواری دائمی را با شکار نوعی تلازم است نظر بهمین قرار ارباب خبر مینویسند اشکانیان بشکار و صید سباع نهایت راغب بوده اند

یکی از مصنفین معتبر گوید سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت خود یعنی تا زمان مهرداد اول هر وقت که مشغول جنگ نبودند عساکر و قشون خود را وادار بشکار مینمودند تا عادت و حالت جنگجوئی را از دست ندهند خود شان هم باینکار اشتغال داشتند و شکارهای طبیعی میکردند یعنی عقب سباع و حیوانات وحشی میتاختند تا آنها را خسته و مانده میکردند بعد بضرب تیر میکشتند یا بالکمند میگرفتند اما پس از آن قرقها مخصوص ترتیب داده و دور آنها را دیوار کشیده هر وقت میل بشکار داشتند در قرقها باینکار میپرداختند

نیز شکاری که اشکانیان میکردند یکقسم در سواحل دجله و فرات و در باتلاقهای حوالی و اطراف این دو شط بوده که در اینجا ممکن شکار گراز مینمودند و در کوههای الوند شکار آنها خرس و در طرف مازندران و گرگان ببر و در عراق عرب نیز شیر بود اما بچه این حیوانات درنده را در قرقهای مذکوره مخصوصا تربیت میکردند تا بزرگ میشدند و نیمه مانوس آنوقت بصید آنها میپرداختند

فصل نوزدهم

در البسه سلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگان ایشان و بعضی زینتهای آنها

بدیهی و معلوم است که البسه ملل مادامیکه اهل حضاره و شهرنشینی نشده و بدولت و تمول نایل نگردیده نهایت ساده و از هر قسم تکلف دور میباشد فی الحقیقه ساتر و حافظ حر و برد است نه بس و مخصوصا لباس طوایف صحراگرد بودن در آن عصر و زمان مشخص است که پشمینه

خشن بوده وممکن است بعد از مهاجرت پارتها از ترکستان وآمدن بمملکت پارتیا یا پارتین
فی الجمله بتقلید مردم ایران پوشش آنجماعت رو ببهتری گذاشته باشند اما بتصریح مصنفین معتبر
بعد از آنکه اشکانیان مالک تخت وتاج کیان شدند وچند پشت هم گذشت بصرافت امتیاز
ملابس ولطافت وخوبی آن افتادند واین امری طبیعی است یکی از مورخین گوید پادشاهان
اشکانی قبل از آنکه بکمال اقتدار نایل شوند ومملکت خود را بسط دهند یعنی تا زمان مهرداد
اول بیشتر همان جامه های تورانی را میپوشیدند چون کامیاب مقصد گشتند کم کم در پوشش
تقلید سلاطین کیان وشهریاران مد را نمودند والبسهٔ فراخ که تا پشت پا میرسید بلکه
بزمین میکشید در بر کردند

از مسکوکات اشکانیان وبعضی آثار ایشان واقوال بسیاری از مصنفین یونانی ورومی نیز
چنین بر می آید که لباس سلاطین اشکانی بلند وفراخ بوده ودر شانه وکمر چین داشته با چند
جا تا (ته) میشده لکن در زیر این لباس قبائی کوتاه وشلواری تنک از حریر و پارچه های ابریشمی
وپنبه وپشمی نیز میپوشیده اند وگاهی البسهٔ آنها یراق دار بوده وآنرا از پارچه های الوان با
جلوه وشکوه ترتیب میداده اند

ژوستن مورخ لاتینی مینویسد اشکانیان پیش از آنکه برتبهٔ عالی سلطنت نایل شوند جامهٔ
تورانی میپوشیدند چون بپادشاهی رسیدند لباسی مرکب از وضع ایرانی وتورانی ترتیب
داده آنرا پوشش خود قرار دادند اعیان ونجبای پارت لباسهای فراخ بلند بسبک مردم ایران
میپوشیدند ورعایا همان البسهٔ پشمینهٔ خشن تورانی را در بر میکردند

ایضاً یکی از نویسنده ها میگوید سلاطین اشکانی پس از تسلط در لباس تقلید اهل ایران نمودند
وجامهٔ معتبر خود را جبهٔ فراخی قرار دادند که از پارچه های خیلی لطیف نازک قیمتی میبود وخشند
دیگری مینویسد تا دو سه پشت البسهٔ پادشاهان اشکانی در کمال سادگی بود بعد بموجب
نقوش مسکوکات ونقشها وبر الواح معلوم شده که این سلسله ذوق ومیل مفرطی بزینت و
تجمل داشتند زره وکلاه خودی که حالا معمول است از اختراع اشکانیان میباشد چه در آثار کیان
دیده نشده همین مورخ گوید اشکانیان زرهی بلند داشتند که تا زانوی آنها میرسیده وپوششی
چارقود مانند که آنهم از جنس زره بوده ودر پا مینموده اند وروی پا می افتاده کفشی که روی
آن نیز زره میکشیده اند میپوشیدند این لباس نظامی از وضع البسهٔ حربیهٔ طایفهٔ اسکیت

وازسبک

واز سبک پوشش یونانیها ترکیب یافته و جامهٔ زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه در سکهٔ فرهاد چهارم و زوجه‌اش موزا مشاهده میشود صورت این ملکه را با سر باز ساخته‌اند بحالتی که گیسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بطراوت و قشنگی هر چه تمامتر گره زده و باید دانست که البسهٔ زنهای نجبا و اعیان اشکانی بقدری خوب و ممتاز بوده که امپراطریسهای روم تقلید آنها مینموده‌اند

بعد از ملاحظه و دقت در سکه‌های اشکانیان و تتبع در اخبار ایشان معلوم میشود لباس اشک اول نظامی و کوتاه بوده یعنی زرهی از حلقه‌های آهن در بر داشته که تمام بدن او را حفظ مینموده و آن لباس نظامی را روی زره میپوشیده و نیم تاجی بوضع تاج سلاطین یونان با کلاه خودی مخروطی شکل که توپی نزده داشته بر سر میگذاشته و دهنهٔ کفش او بساق پا بسته میشد و گردن بندی ساده بگردن می‌بسته و گوشواره‌ها در گوش میکرده است

مهرداد اول جامهٔ نرمی در بر مینموده با پوششی کلیجه مانند که طرف گردن آن باز بوده و این لباس را با چند قطار از احجار کریمه مزین میساخته از آنجا که صورت این پادشاه را تمام نساخته وضع پایین جامهٔ او معلوم نیست تاجش ساده کلاه خودش بشکل نیم دایره با توپی نرمی از چرم یا از آهن و چند دانه گل میخ روی کلاه خود نصب شده چیزی بشکل مارپیچ شبیه کاکلی سر اسب برای زینت روی کلاه خود داشته است

بعضی از سلاطین اشکانی که بعد از مهرداد سلطنت کرده‌اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود این پادشاه بر سر دارند ولی در حاشیهٔ دورهٔ آن صورت آهو و چند قطار گلوله رسم شده

چندتن از پادشاهان اشکانی از قبیل مهرداد سیم و غیره چیزی قلاده مانند بگردن داشته‌اند و آن ظاهراً از دو قطار سنگهای گرانبها زینت یافته است

یکی از ارباب سیر سنو نویسد سلاطین پارت در اوان صلح نیم تاجی بر سر میگذاشتند و آن عبارت بود از نواره‌ئی که دور سر میبستند و در عقب سر گره میزدند که موی سر را نگاه دارد و در وقت حرکت پریشان و درهم نگردد و شاید این نوار چند دور بسر پیچیده میشده و دو سر بلند داشته که از عقب آویزان میکرده‌اند و بعدها بر روی این نوار احجار کریمه و قطعات طلا برای زینت نصب مینموده

نگارنده گوید در این عبارت مسامحه است یعنی بهتر آن بود که این نوار چین را نویسندهٔ مشار الیه بند موی

تعبیر کننده بتاج و در اکثر قرون و اعصار موی بندهای مزین بوضعهای مختلف رسم بوده نهایت
آنکه نسوان بیشتر آنرا بکار میبرده اند لامعی گوید (چون موی بند زرینه موی حور عین)

فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او جامهٔ نرمی زیر البسهٔ خود میپوشیده و روی آن پوششی داشته که طرف گردن آن باز و با نوار مزین شده و این پوشش را با کمربند بکمر میبسته و شلواری در پا مینموده از طرف بالا فراخ و از پایین تنگ شبیه بشلوارهای مردم مازندران و فرقی که این لباس پادشاه اشکانی با جامهٔ رعیتی دارد اینست که قدری مزین و بلندتر است و تقریباً تا روی زانو میباشد اما در تنگی و کشادی فرقی در میان شلوار رعایا و سلاطین نیست

بعضی از پادشاهان اشکانی تاجی مخروطی شکل مکلل بمروارید و سایر جواهر ثمینه بر سر میگذاشته و گردن بندها در گردن داشته اند که دو سه دوره دور گردن آنها پیچیده میشده و یکی از علایم نجابت و سلطنت آنها گوشواره بوده چنانکه در گوش غالب سلاطین در نقش و پرده دیده میشود و ظن غالب آنکه بجای خلعت و امتیازات بکبرا و امنا و بزرگان اشکانی گوشواره میداده اند و در گوش بعضی که دو گوشواره هست گویا آن بجای دو امتیاز باشد

سلاطین اشکانی بازوبند طلا ببازو می بسته و تاج ملکه های اینطایفه زیباتر و باشکوه تر از افسر شوهرهای آنها بوده و چند رشته گلوبند در گردن داشته اند

ملکه موزا زوجهٔ فرهاد چهارم که صورت آن روی سکه دیده میشود تاجی بلند مرصع بر سر دارد و نیم تاجی هم روی آن گذاشته از روی شانه هایش معلوم میشود لباسی قیمتی و فاخر مانند لباس شوهر خود پوشیده و طرف گردن آن باز است

مغنیه ها و زنهائیکه طرف تمتع و خاص عیش و طرب پادشاهان و بزرگان اشکانی بوده اند لباس بلند یونانی در بر مینموده

آخر الامر گوئیم ملابس سلاطین اشکانی از جامه و زره اشک اول گرفته تا لباس کوتاه و شلوارهای کشاد پادشاهان بعد از اشک هم لباس نظامی بوده است

اما زیب و زینت اشکانیان مسلم است که بتناسب دوره و زمان آنها میباشد ابن مقفع مینویسد طایفهٔ اشکانی بآرایش میلی مفرط داشته و از طلا و نقره هر قسم آلات و اسباب حتی زره و چار آینه و برگستوان اسب میساخته اند احجار منقوره نهایت نزد آنها مطبوع بوده و بعضی احجار از آنعهد نزد نگارنده موجود است که روی آنها نقاشی و پر نقش شده و گمان میکنند از آن

اشکال صور سائر اینها یعنی حکام با سر درها باشد در گوش بعضی از این صورتها یک گوشواره و در بعضی دیگر دو گوشواره هست

فصل بیستم
در لباس نجبا و مغهای اشکانی

لباس نجبای سلسلهٔ اشکانی عموماً گشاد و بلند بوده و تا پشت پا میرسیده و در زیر آن قبا و شلواری میپوشیده اند اما لباس مغهای اشکانیان عبارت از جامهٔ بلندی بوده آستین دار و لباسی دیگر که در کمر بسته و تا بزانو میرسیده روی آن میپوشیده اند و کلاهی مخروطی شکل بر سر میگذاشته و موهای سر خود را بشکل دو کیسه و دسته کرده در دو طرف سر قرار میداده اند

بارون دبد از معارف دانشمندان فرنگ در سال هشتصد و چهل و یک چند صورت در لوحهٔ کوهی دیده و یکی از متبحرین با خبرت و بصیرت آن تصاویر را از اشکانیان دانسته صور مزبوره عبارتست از پانزده شکل که چهار تن از آن در دو صف نزدیک بهم ایستاده اند و یکنفر دیگر که بر جمله مقدم است ملبس بلباس مذکور روی صندلی ناهمواری نشسته در بازوی راست بازوبند دارد از هیئت و جامهٔ او چنین استنباط کرده و حدس زده اند که از متعبدین اشکانی و بعبارة اخری مغ است و مشغول عبادت میباشد این صورت خوب محفوظ مانده اما چهارده صورت دیگر قریب بمحو و انطماس بوده و تصور نموده اند که اینها تماشائیان اند و سیر پرستش و اعمال مغ را مینمایند چیز دیگر مخصوصاً ثابت مینماید که تصاویر منقوره در لوحهٔ کوه سابق الذکر صور مردم اشکانی است صورت دیگری است که در همان حدود نقر شده و آن یکنفر سوار میباشد که تیر و کمان و نیزه دارد و لباسی بلند پوشیده کلاهی مدوّر بر سر گذاشته موی سر را بوضع مزبور چون دو کیسه در دو طرف قرار داده کمان در دست چپ و ترکش پشت سر سوار از زین آویخته با دست راست نیزهٔ خود را بگردن جانوری وحشی زده و آن جانور علی الظاهر خرس باشد سواری با این وضع و هیئت مسلم است که اشکانی است

فصل بیست و یکم
در بعضی از عوائد سلاطین و ملکه های اشکانی و بعضی

از اقوال

از اقوال مورخین در باب این سلسله

سلاطین اشکانی در موی سر و ریش تفنن میکرده اند یعنی گاهی آنرا بدقت مجعد میساختند بعضی اوقات صاف شانه ورها مینمودند وقتی ریش خود را دو شقه قرار داده و هر شقه را منتهی به نقطه و نوک دار کرده زمانی آنرا بشکل مربع میزده اند گاه گاه هم ریش را از زیر شانه نموده بطرف صورت آنرا برآمدگی داده و در اواخر رسم نموده بودند که موی سر خود را در دو طرف جمع و در دو دسته مثل دو کیسه پر میکردند

بنابر مسطورات بعضی از مورخین پادشاهان اشکانی در ظرف سال دو مرتبه نقل مکان میکردند یعنی از قشلاق به ییلاق و از ییلاق بقشلاق میرفتند زمستان قشلاق آنها در سواحل دجله و فرات یعنی عراق عرب بود و تابستان ییلاقشان عراق عجم و اکثر اوقات در همدان و حوالی کوه الوند بسر میبردند و در نقل و انتقال جمعیت کثیری در اردوی پادشاه اشکانی حرکت میکرد و تمام زوجات و خادمه های سلطان و رجال دولت در این قسم سفر همراه بودند و اکثر اوقات از کثرت اهالی اردو در منازل عرض راه چه در ذهاب و چه در ایاب آذوقه وفا نمینمود و کار سخت میشد

حرمخانه پادشاه عبارت بود از یکنفر زن محترمه که زوجه پادشاه و ملکه مملکت بود و بهمین لقب نامیده میشد ما بقی زنان در حکم متعه یا معشوقه و مطربه بودند

در دولت اشکانیان قانون این بود که ملکه از شاهزاده خانمهای خانواده سلطنت باشد اما گاهی تخلف از این قانون مینمودند و یکی از دخترهای سلاطین دول خارجه را بزنی میگرفتند یا رعنائی و زیبائی کنیزکی رامشگر و غیره رامشگر پادشاه را مفتون خود میساخته ملکه کشور میشد لکن اینکار در این سلسله چندان شیوع نداشته و نادراً اتفاق افتاده است

بیشتر کنیزان و رامشگران و متعه های سلاطین و بزرگان یونانیه بوده اند و از شهرهای یونان اسیر نموده آورده داخل حرمخانه میکردند و بعضی اوقات یونانیها که در بلاد و ممالک اشکانیان بودند دخترهای خود را تربیت مینمودند ساز و آواز می آموختند و برای حرم سرای پادشاه اشکانی هدیه و پیشکش میفرستادند

در سلسله و طایفه اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان

ودر عایا رسم بود که زوجات آنها باید از مردم اجنبی روی بپوشند و مساکن زنان از منازل مردان جدا و مفروز باشد

زوجات سلاطین اشکانی قادر نبودند و نمیتوانستند در امور دولتی مداخله نمایند ولی در مدت پنج مائه که تقریبا این طبقه سلطنت کردند یک تن یا دو تن از ملکه های پادشاهان با امور مملکت دخالت بهم رسانیدند و مسلط شدند و ملکه که بدرستی این تسلط را حاصل نمود موزا بود که صورت او در سکه نقش شده و ذکر او از پیش گذشت و این فقره از سوانح فوق العاده دولت اشکانیان بشمار می آید

فیلوستاراتوس که یکی از مورخین است مینویسد بعضی خواجه سرایان در حرمخانه سلاطین اشکانی بودند و آنها گاهگاه مامور حکومتی یا متقلد شغلی از اشغال دیوانی میشدند اما از آنجا که مورخین دیگر مطلقا اشاره باین مطلب نکرده بلکه در تاریخ این طبقه اسمی از خواجه سرا برده نشده قول فیلوستاراتوس چندان محل اعتماد نیست و ضعیف بنظر می آید

سلاطین اشکانی را داب و سلیقه این بود که نگذارند هرگز شاهزادگان و امرا و وزرا زیاده از حد معین و مخصوص اقتدار بهم رسانند بلکه فردا فردا هیچ قدرتی برای آنها نگذاشتند بلی بهیئت اجماع یعنی باتفاق اعیان و اکابر نهایت مختار و مقتدر بوده و شرح آن داده شد

اشکانیان از میان تجملات ظاهری به یراق طلا و نقره اسب خیلی مایل بوده اند و در این طایفه هر کس تمولی داشته در کار این تجمل فرو گذار ننموده است

چون اغلب ملوک اشکانی ملقب به تئوس که بمعنی خدا یا خداوندگار است بودند ملکه های آنها نیز دارای این امتیاز شده آنها هم این لقب داشتند

یکی از رسوم معموله اشکانیان این بوده که علامت و طالع بلد را که مهم مبدا نشو و صورت زنی یا فرشته از جنس اناث برای هر شهری از شهرهای یونانی خود بوضعی خاص میساخته اند و آنها که مسبوق باین مطلب بوده اگر این شکل را میدیده فهم مینموده اند که این صورت فلان بلد است و در روی پولهای چهار درهمی اشکانیان صور فرشتگان بلدان بسیار رسم و نقش شده که لباسهای بلند یونانی دارند و بعضی گمان کرده اند که صور مرسومه اشکال نساء مغنیه است و این سهوی عظیم است

از نقود و بر سلاطین اشکانی که دیده شده چنین بر می آید که تمام آنها باستثنای دو نفر از پادشاهان آخری گیسوان کوتاه داشته بطوریکه درازی موی سر آنها بیش از چند بند انگشت نبوده و بوضع طبیعی بروی سرشان ریخته و آن دو پادشاه که این هیئت را تغییر دادند خسرو و ولگازس بودند که زلف و گیسوی خود را در اطراف سر یا در عقب آن گلوله مانند نمودند و این شکل گیسو و زلف شك نیست که بوضع مردم ایران بوده نه بطرز اهالی پارث و اسکیث چنانکه نظیر آن در سکه های ساسانیان بسیار دیده شده

پیش اشاره نموده ایم که اشکانیان کلیة آداب و رسوم خود را از سه محل اخذ و دریافت نموده اند اول از اسکیث های تورانی که اصل طایفه و اجداد آنها بوده دویم از آداب و رسوم ایرانی و آشوری که قرنها در آسیا شیوع و رواج داشته سیم از یونانیها که با اسکندر کبیر بایران آمدند و بحکم غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و ممالك مجاور منتشر و معمول گردید چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و تیر و کمان بدست ساخته حالت اسکیث بودن آنها را وانمود کرده و هرگاه صورت پادشاهی اشکانی دیده شود که رعایا برای او پیشکشی می آورند و تشریفات قرار میدهند پیروی آنها را بقوانین سلاطین بنی آشور و ایران ظاهر ساخته و اینصورت در الواح و منقورات این دو مملکت دیده شده و هر وقت با نیم تاج صور پادشاهان اشکانی را رسم نموده اند از تقلید آنها بیونانیان حکایت کرده و این مخصوص وقت و زمانی بوده که سلطان شجاعت و رشادتی با لیاقت عمده بروز داده است

سلاطین اشکانی محال بود پیاده راهی بروند و مسافتی طی کنند بلکه اعیان و ارکان و نجبا و اشخاص حر نیز این عادت پادشاهان خود را پسند کرده و پیروی مینمودند پیاده رفتن چنانکه پیش اشاره نموده ایم کار غلامان زرخرید بوده و باید دانست که این سیره سواری را اشکانیان از طوایف تورانی داشته و حکیم احدی فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه چند جا اینفقره را ذکر میکند و میگوید هر وقت اسب سرداری در میدان جنگ کشته میشد فوراً دست از جدال میکشید و تا دوباره سوار نمیشد آهنگ کارزار نمیکرد و ژوستن مورخ معروف نیز این مطلب فردوسی را نگاشته و شرح داده و این شعر فردوسی که در مقدمه نبرد و جنگ با طوس فرموده و میگوید

که شاهان پیاده نسازند جنگ — اگرچه بود کار دشوار تنگ

عین مطلب روشن است

یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی و ارکان دولت آنها طلا و نقره را نمیرسانیدند جز بمصرف تزیین اسلحه و آلات حربیه خود امّا ظاهراً این قول ضعیف و بی اصل باشد

اشک اوّل موسس اساس سلطنت طایفه اشکانی در پیری بپادشاهی رسید و چندان فایده و تمتّعی از این رتبه اعلی عاید و حاصل نشده و بزودی درگذشته بنتیجه زحمات او اخلاف وی را نصیب و قسمت گشت بلکه بعد از چند پشت سلاطین اشکانی بکامرانی رسیدند و بهمین جهت که باندازهٔ مرارت خود اشک اوّل را حلاوت نکرد اعقاب او قدر جهد و مشقّت او را دانسته در تمام مدّت سلطنت اسم او را بر اسامی خود مقدّم داشته ذکر جلالت و عظمت او را پیشنهاد خود ساختند مختصر اشک اوّل در سلسلهٔ اشکانی چنان شد که اسکندر نزد یونانیها و کیخسرو پیش ایرانیان و رومولوس در روم

مصنّفی مینویسد سلاطین اشکانی عساکر خود را باخذ و دریافت تعلیمات و فنون حربیه و آداب لشکرکشی یونانیها مجبور مینمودند و تا آخر دولت اشکانی حال بر همین منوال بود امّا معنی گفتن این مصنّف را نگارنده بدرستی نمیداند چه مبرهن است که تمام فنون حربیه اشکانیان اسب تازی و تیراندازی و جنگ و گریز بوده و هیچیک از این سه کار دخلی بیونانیها نداشته دیگر تعلیماتی که عساکر اشکانی از معلّمین و مشاقهای یونانی فرا میگرفته چه بوده است خدا میداند

بعضی از ارباب خبر را عقیده اینست که علامت و نشان دولت اشکانی عقاب دو سر بوده قطعات احجار از آن از منه و اعصار دیده اند که در وسط آنها صورت عقاب دو سری نقر شده و در دورهٔ آن بخط یونانی اسم یکی از سلاطین اشکانی را رسم کرده اند

ایزیدر خاراکسی که یکی از مورخین است و بعضی او را یونانی و جمعی ایرانی دانسته اند با اشکانیان معاصر بوده و تاریخی از این سلسله نوشته امّا آن کتاب مفقود شده و از میان رفته قطعه قطعهٔ از آن گاهی بدست می آید این مورخ میگوید پادشاهان اشکانی با سلیقه و ذوق بودند و بسبک سلاطین سلف یعنی کیان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و طرح باغات و بساتین داشته و حدائق و بیوتاتیکه آباد مینمودند از فرط آراستگی و صفا بهشت مینامیدند و دارای چندین شهر سلطنتی بودند که از جمله شهر دارابود و پای تخت

بعضی از مورخین میگویند نشـ...
اشکانی فرنگی بوده و بعضی مر...
دانسته اند چه بعضی سنگو...
اشکانیان بدست آمده که صو...
این جنس از طیور بر روی ...
منقوش است

حقیقی آنها محسوب میشد و در حوالی همان بلد مقبرهٔ از برای اجساد اموات سلاطین داشتند چنانکه پادشاهان کیان در حوالی اصطخر پای تخت خود دخمه داشتند که نعش اغلب سلاطین کیانی را در آن میگذاشتند و بانی شهر دارا بنابر مسطورات بعضی از مورخین اشک اول بوده است یکی از نویسندهای معتبر میگوید اشک اول بعد از استیلا بر آندراگور احاکم آن مملکت را بکشت و خود را رئیس آن ناحیه خواند و ولایت گرگان را نیز ضمیمهٔ آن ایالت نمود پس از آن با تیودوت پادشاه باختر متحد شد و سلوکوس دویم پادشاه یونانی سوریه و مضافات را شکست داد و قوتی گرفت و در قلمرو خود قلاع مستحکم بساخت و شهر دارا را در بالای کوه زاپااورتنون بنا کرد و آن هم حصنی حصین بود هم جائی باخضارت و صفا در اطراف کوههای سنگی عمودی شکل داشت و فی الحقیقه از حسن موقع و فرط استحکام نگهبان و ساخلو نمیخواست و هیچ قشون با استعداد قادر بتسخیر آن نبود و از آنجا که اراضی اطراف آن کوهسار حاصلخیز بود و میدانها و جنگلهای متعدد آن جوانب و حدود را احاطه کرده بود و هزاران چشمه از هر سو جاری و اقسام شکار در آنجا فراوان بود اگر اردوئی در آنجا بتشکیل میپرداخت و اقامت مینمود محتاج بآوردن آذوقه از خارج نمیشد انتهی

شهر دویم اشکانیان هکاتم پیلس یعنی شهر صد دروازه بود بنای این شهر را ابتدا یونانیها کردند اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیهٔ آن پرداخته و اسمش را تغییر داده دامغان نامیدند و حالا هم همان نام را دارد شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید ری بود مختصر هرقدر قدرت سلاطین اشکانی روبازدیاد نهاد بر بسط مملکت خود می افزودند و از مملکت پارت پا تجاوز کرده بلادی را که بالنسبه در میان متصرفات و ممالک ایشان بود اختیار مینمودند چنانکه در کمال قدرت شهر طیسفون را که در ساحل دجله واقع است پای تخت قرار دادند

ژوستن مورخ گوید اشک اول خیلی عمر کرد و وقتی در گذشت نهایت پیر بود از این فقره بر می آید که وی مدتی مدید در حالت طغیان بوده تا اواخر عمر بسلطنت نایل شده و چون هیچیک از سلاطین ایران این پادشاهان عظیم الشان با شوکت گرفته تا ولاة و ایلبیگیها که چندان بسط ملکی نداشتند بی سکه و خطبه نبودند باید سکهٔ که روی آن صورت مردی پیر رسم شده و کلاه خود طایفهٔ پارت را بر سر دارد از اشک اول باشد

مورخین مغرب گویند بعد از اشک اول تیرداد بسلطنت پرداخت اما مصنفین مشرق زمین ویرا تیرداد شاپور نوشته و ضبط کرده اند ظن غالب اینست که تیرداد شاپور لقب داشته چنانکه جماعتی اسم را نداشته زمرهٔ لقب را و شاپور مخفف شاه پور است یعنی پسر پادشاه صاحب کتاب چارچمن میگوید شاپور نیکو سلطنت کرد صفات حمیده داشت رشید و پرهیزکار بود در علم نجوم وی را مهارت ستوده اند محاربات او با سلاطین سلوکیه شام طرف بحید و مشهور است خزانهٔ اسکندر را که سلاطین شام تملک نموده بودند شاپور متصرف ساخت زوجه اش یهودیه و از نژاد حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام بود بنای شهر طیسفون را اکثر باو نسبت میدهند یونانیها این شاپور را که تیرداد (تیرداد) مینامند برادر اشک اول میدانند و غلبهٔ او را بر پادشاه سوریه که از سلوکیدها بود ضبط نموده و مدت ملکش را چهل و دو سال گفته اند حافظ ابرو هم همینطور ثبت کرده عجب اینست که حمدالله مستوفی شش سال مینویسد

نیز مورخین مشرق میگویند بعد از شاپور بهرام بتخت سلطنت جلوس کرد و شهر ابهار را در الجزیره بساخت و آتشکاه خیلی معتبری بنا نمود و یازده الی پانزده سال پادشاهی او را بود اما یونانیها بجای بهرام اردوان اول را مینویسند و میگویند او با آنطیوخس اعظم پادشاه سوریه جنگ کرد و با آنکه صد هزار نفر قشون پیاده و بیست هزار سوار در میدان حرب داشت شکست خورد مدت سلطنتش پانزده سال بود بعقیدهٔ مغربیها در سلطنت همین اردوان یا بهرام بامر او بود که طایفهٔ یهود را در ایران و قلمرو اشکانیان بانواع بلاها مبتلا کردند و صدمات زیاد بآنها وارد آوردند

مورخین ایران بر این اند که قتل حضرت یحیی مظلوم علیه السلام در عهد این پادشاه و از سوانح ایام سلطنت اوست اما این سهو است آنحضرت در عصر اشکانیان شهید شد اما نه در زمان اردوان اول یا بهرام چهارم پادشاه اشکانی بعقیدهٔ مصنفین مغرب فرهاد است و وستن مینویسد فرهاد بعد از یازده سال پادشاهی مرد و دو پسر او بعد از وی پی در پی سلطنت کردند صاحب روضة الصفا اینمدت شهریاری را به بلاش پسر بهرام اول نسبت میدهد گویا فقط اختلاف در اسم است و باید دانست که بلاش و پلاش و بلاشان و داهس و ولوجز و ولگازس القابی بوده که بیشتر از سلاطین اشکانی بدان ملقب بوده اند

صاحب تاریخ جعفری پدر مهرداد اول را جودرز و گودرز نوشته و معین است که جودرز معرب گودرز میباشد و بعقیدهٔ این مورخ گودرز پسر یا برادر بهرام بوده بنابراین بزعم نویسنده‌های مشرق فراپاد یا پریاپاد که مورخین یونان او را همان گودرز یا بلاش میدانند بعد از فرهاد اول بتخت سلطنت جلوس کرده و مصنفین فرنگ گویند که این پادشاه در طرف مازندران و کوهستان رویان که طوایف مارد

آنجا ما را داشتند جنگی کرد مدت ملکش بقولی هفت سال و بروایتی ده سال بوده صاحب تاریخ جعفری این مدت سلطنت را به گودرز پسر بلاش که برادر هرمز یا مهرداد اول است نسبت میدهد

مهرداد اول که مورخین رومی و یونانی ازو سخن مینمایند مسلماً هرمز یا هرمزد یا مزدان یا اورمزد نویسنده های مشرق زمین است و از سلاطین بزرگ اشکانیان بشمار می‌آید و بعضی براین اندکه معنی این اسم تقریباً شاهنشاه میباشد اما بعقیدهٔ نگارنده نه چنین است و از نوادر سوانح روزگار مهرداد اول یا هرمز که افسانه بنظر می‌آید اینکه روزی بشکار رفته بود غزالی نمودار شد پادشاه آنرا تعاقب نمود غزال بغاری پناه جست پادشاه وارد آن غار شد بفاصلهٔ یک تیر پرتاب در وسط غار چهار صفه دید در روی هر صفه جامی طلا گذاشته و در میان هر جام فنجانی الماس در وسط چهار صفه لوحی یافت که بخط عبری در روی آن نوشته بود که گنج فریدون در اینجا در زیر خاک است مهرداد یا هرمز از غار بیرون آمده همراهان خود را طلبید گنج را استخراج کرده بالسویه میان آنها قسمت و بخش نمود مورخین عجم مدت ملک هرمز را چهل سال نوشته اند

اورمزد بعقیدهٔ زردشتیها فاعل خیر است

موسی خورنی اسم برادر مهرداد را وافارشاک ضبط کرده و وافارشاک اول پادشاه اشکانی ارمنستان است اقوال موسی خورنی از مسطورات ژان کاتولیکوس مورخ صحیح و معتبرتر است ژان کاتولیکوس میگوید وافارشاک برادر اشک اول است و این سهو عظیمی است چه در زمان اشک اول سلطنت اشکانیان آن پایه و مایه نیافته بود که بخیال فتح ارمنستان افتند

مورخین فرنگ مهرداد را پادشاه بزرگ دانسته مدت سلطنت او را زمرهٔ سی و جماعتی سی و هفت نوشته اند برادرش فرهاد اول چون مکارم اخلاق او را فهمیده و سنجیده بود وی را بر فرزندان صلبی خود ترجیح داده ولیعهد نمود بزعم بعضی چون مهرداد قبول عامه داشت فرهاد دانست بعد از او پسرانش بسلطنت قبول نخواهند شد این بود که مهرداد او را بجانشینی و وراثت تخت و تاج سلطنت اختیار و انتخاب نمود بهرحال مهرداد از سلاطین اشکانی اول پادشاهی است که تسلط کامل بر ملوک الطوایف بلاد ایران بهم رسانید و سلوکیدها را در حروب شکستهای فاحش داد در سلطنت و عراق عجم و فارس و خوزستان و ارمن مستقلاً و مستبداً متصرف دولت اشکانی گردید شهر سلوسی را که محاذی طیسفون بود و هر دو را با هم مداین میگفتند متصرف شد و حدود ایران را از این سمت تا سرچشمه‌های فرات امتداد داد و ببلاد هند حمله نمود علاوه بر فتوحات خارج بتنظیمات داخله پرداخت قوانین لشکری و کشوری مرتب و مدون ساخت و تمام مملکت را مطیع قانون واحد نمود و با وجود کمال قدرت

هرگز

هرگز در کار وی راه افراط و تفریط نرفت چون بر ترکستان حالیه و بلاد مازندران تسلط شد ملک را از ملوک آن ممالک منتزع ننمود بلکه بخود آنها واگذاشت و شرط کرد تا تابع او باشند و در سال مختصر مالیاتی باو بدهند و در مواقع لازمه بقشون او را کمک نمایند

بعضی از مورخین خاصه آنها که مشرق زمینی میباشند بر این اند که فرهاد اول بعد از مهرداد پادشاه شد موسی خورنی گوید مهرداد اول وقتی که با انطیوخس سلوکیدی جنگ میکرد خود بشخصه بسرداری قشون اقدام ننمود یکی از منسوبان خانواده سلطنت را که پوراد یا فرهاد نام داشت سردار قشون تعیین کرد و سلوکیدها که با این سردار مصاف میدادند خیال میکردند با پادشاه یعنی با خود فرهاد اول یا مهرداد اول جنگ میکنند مصنفین مغرب میگویند بعد از مهرداد اول فرهاد دوم بتخت سلطنت جلوس کرد این پادشاه در قشون کشی و سوق عسکر کمال مهارت را داشت پس از چهارده سال سلطنت بدست قاتلین یونانی مقتول گردید صاحب روضة الصفا اسم این پادشاه را انوش نوشته و مورخ طبری نرسی نامیده آن گوید یازده سال سلطنت کرده و این چهارده یا هفده سال ضبط نموده خلاصه این برادر یا پسر مهرداد که او را گودرز و انوش و نرسی نام داده اند صاحب تاریخ جعفری ایران شاهش خوانده میگوید شام را مفتوح ساخت و این مطابق است با آنچه موسی خورنی به پوراد نسبت میدهد صاحب روضة الصفا مینویسد این پادشاه چون ظالم و جابر بود سپاهیان بر او بشوریدند و بچنگش آورده چشمش بکندند و از این غصه وی درگذشت

یونانیها بعد از فرهاد اول اردوان دوم را پادشاه دانسته و او را پسر سیم فرهاد اول گفته اند و مدت ملکش را پنج یا شش سال ضبط کرده این سلطان در قلیل مدت سلطنت خود با هیمروس که یکی از بنی اعمام او بود و با تورانیها غالباً زد و خورد داشت اما صاحب روضة الصفا اردوان دوم را بلاش نامیده و غلبه بر طوایف البرز کوه را باو نسبت میدهد و میگوید چون اغلب در پای تخت نبود یکی از بنی اعمامش بجای او سلطنت میکرد شاید مقصود از ابن عم همان هیمروس باشد اردوان دوم وقتی پادشاه شد پیر بود و ابن عمش هیمروس در ایالات جنوبی و مشرقی مسلط بواسطه کبر سن و ضعف سلطنت ایران را با هیمروس تقسیم کرد و این اول وهله است که مملکت اشکانیان تقسیم میشود و دو یا سه پادشاه اشکانی در یک عصر و زمان سلطنت میکنند

خلاصه دولت اشکانی کمال قدرت و تسلط و استقلال را بهم رسانید و با قیاصره روم دم از برابری و همسری زد گاهی نیز بواسطه فتنه و فساد داخله ضعیف میشد و بعقیده بعضی از مورخین

در اوایل

در اوایل امر دولت اشکانی بسلطنت مشروطه یا جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بحکمرانی مستقل مستبد
یکی از مصنفین میگوید اشکانیان در وقت جنگ بنزدیکان سلطنت و خواص و منسوبان پادشاه سرداری
و سپهسالاری نمیدادند و در اوان صلح نیز آنها برتبه وزارت و حکومت نایل نمیشدند بلکه سردار و
سپهسالار و حاکم و وزیر از میان مردم عالی و دانی منتخب میشد و فقط قابلیت و لیاقت شرط شغل
و منصب بود

دولت اشکانی در اجرای قوانین غالباً سختگیری داشته و ملاحظه کمتر در کار بود مثلاً قاتل را حکماً
می کشته اند و اگر کسی زخمی به یکی میزده همان طور زخم باو میزدند زانی و زانیه را بشدت سیاست میکردند
بعلاوه مصادره عمله از آنها بگرفتند لکن باید دانست که اینوضع مرسوم آنها نبود که بحالت اهلیت
و آداب و رسوم اولیه خود باقی بودند جماعتی که تمدن قدیم ایران را با تمدن قدیم یونان تلفیق نموده و
پیشنهاد ساخته سختگیری در قوانین را پسند نمیکردند

یکی از مصنفین مینویسد میان سلاطین اشکانی و رعایای ایرانی در نفس الامر رابطه نبود چه آن پادشاهان
بنظر شفقت و مهری که به نوزادیان ابنای جنس خود میدیدند بایرانیها نمیدیدند و بطور تحکم و تجبر با آنها
رفتار میکردند و رعایای ایران هم آنهارا اجنبی شمرده قلباً از آنها متنفر بودند و کرهاً و ضرورتاً اطاعت و
تمکین مینمودند و همین وضع خود اسباب پیشرفت کار ملوک الطوایف و ولاة بود و در زمان اشکانیان
از استقلال تام و تمام محروم نبود و درست که ملاحظه کنیم و در مسطورات ارباب خبره تتبع نمائیم
دائم سلاطین اشکانی فقط در خراسان و گرگان و خوارزم سلطنت مستقله داشته اند و سایر ایالات
حتی میزن و کاراسن که قسمی از لرستان حالیه بوده و منذلج و بصره در تحت تصرف سلاطین مخصوص بوده
و میتوان سلطنت اشکانیان را قبل از اقتدار کلی و اختیار مطلق تشبیه نمود بسلطنت خانواده
هابس بورگ اطریش در سوابق ایام و سلطنت دودمان هوهن زلرن پروس در اینعصر و زمان چه سلاطین
اطریش و پروس لقب امپراطوری المان داشته و دارند اما در امور داخله المان و حقاً من الوجوه مداخله
نمینمایند مگر در وقت جنگ و مدافعه که تمام عساکر ممالک مختلفه المان باید در زیر رایت و حکم پادشاه
پروس که امپراطور المان است باشد و سلاطین ممالک مزبوره در روابط پلتیکی که با خارجه دارند بدون
مشاوره با امپراطور نباید اقدام بکاری کنند از این گذشته پادشاهان هر در مملکت صاحب تخت و تاج
و خطبه و سکه میباشند و تقریباً بلکه تحقیقاً سلطنت اشکانیان و ملوک الطوایف تا مدتی همین
شکل داشته

اما مملکت

اما مملکت ارمن باید دانست که در عهد کیان در تصرف سلاطین مخصوص مستقل بوده واین استقلال زایل نشد تا چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر که مهرداد اول اشکانی این مملکت را مفتوح و مسخر نمود وبرادر خود والارشاش یا والارساس یا والارشاک را بتخت سلطنت ارمنستان جلوس داد و مملکت مزبوره خاص اشکانیان گردید وملوک آن اگرچه بشاهنشاه اشکانی اظهار تبعیت مینمودند خود نیز بدرستی مستقل بودند واز سلسلهٔ اشکانی ارمنستان ارشاما نامی که داماد ارداشه پدر تیگران بود در طرابزون وسواحل قرادنگیز سلطنتی جداگانه تشکیل داد و فی الحقیقه شعبهٔ کوچکی از سلطنت ارمن منشعب گردید رادیس و نصیبین هم از دودهٔ اشکانی حکمرانی بوده اند شعبهٔ دیگر از اشکانیان در باختر وافغانستان تا ختا وکاشغر سلطنت کرده مورخین ارمنی این شعبه از طایفهٔ اشکانی را سلاطین خوشان[7] نامیده اند وآنها همان خوانین بوده طایفهٔ دیگر از اشکانیان از کوه قفقاز عبور کرده ودر آن سمت لوای حکومت افراشته در جنوب روسیهٔ حالیه متمکن گشته واز رود ولگا تا قرادنگیز را در تحت تملک داشته وبر ملک الملوک اشکانی همان رفته که بر منکوقاآن پادشاه مغول چه منکوقاآن از مرکز دولت که قراقرم بود بنی اعمام واقارب واقوام خود را امور ایران وترکستان وچین وماچین وبعضی بلاد فرنک نمود چون رفتند ومسلط شدند دیگر اطاعت وتمکین قاآن بزرگ از یاد آنها برفت فروع از اصول قوی تر شد وبجای آنکه اغصان مقوی ومؤید دوحه گردند اسباب ضعف آن گشتند پس باید گفت مغولها بعد از هزار وپانصد سال همان رویه را پیشنهاد ساختند که اشکانیها پانزده قرن قبل از آنها داشتند یعنی خویشان ملک الملوک اشکانی اسباب خرابی کار او شدند واردشیر بابکان براردوان غالب نیامد مگر بمعاونت اقارب آن پادشاه خلاصه سپهبدهای طبرستان وقارنها و سورناها اگر دائما در داخلهٔ ایران در آن ازمنه حکومت میکرده اصلا اشکانی بودند ومعلومات این سلسله کلیة از شاهنشاهان بزرگ تا حکام وامرا فقط شجاعت وجرأت وقوت قلب آنها بوده است اهل تدبیر وتدبر نبوده اند چنانکه نتوانستند نه استبداد واستقلال کیان را بهم رسانند نه وضع جمهوری وآزادی یونانیان ورومیان را

لکن باسم هدیه وارمغان خراجی میدادند

یاکوشان یا قوشان؟

فصل بیست و دوم

در وضع اشکانیان با ملوک الطوایف و تقسیم ایالات

سلاطین اشکانی بعد از آنکه بر پادشاهان سلوکید سوریه غلبه کردند وایشان را از مملکت ایران بآنطرف فرات دواندند ملوک الطوایف یا ولاة ولایات وایل بیگیهای قبایل ورؤسای عشایر خود را

ناگزیر از تمکین آنها دیدند و رفته رفته تبعیت آنها را بگردن نهادند بدون اینکه قبول باج و خراجی نمایند
فقط متقبل شدند که در اوان جنگ قشونی بعسکر شهریار اشکانی تکمیل نمایند فی الحقیقه ولاة و دوستان
ملوک بودند و پادشاهان اشکانی ملک الملوک و همین جهت است که مورخین عرب و عجم آن عصر و زمان را
دوره ملوک الطوایف نامیده اند اما در باب رفتار سلاطین اشکانی نسبت بولاة بعضی خوب دانسته
و گفته اند ملوک الطوایف از ملک الملوک اشکانی راضی و خوشنود بوده اند جماعتی بر خلاف از تعدی
اشکانیان بولاة سخن رانده اند چنانکه روشن مورخ لاتینی مینویسد پادشاهان پارت نسبت بولاة
بطور نخوت و غرور رفتار مینمودند و بآنها تعدی میکردند شاهد این مدعا آنکه وقتی آنطیوخس پادشاه
سوریه بقصد جنگ با سلطان اشکانی از دجله عبور کرد بسیاری از ولاة و ملوک باستقبال او شتافتند
و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و گفتند این سلسله علاوه بر اینکه اجنبی هستند
و ما را میلی بتمکین و تبعیت آنها نیست از سوء سلوک آنها هم بستوه آمده ایم پلوتارک مورخ میگوید
وقتیکه تمیه قیصر روم بر تگران پادشاه اشکانی ارمن غالب آمد و تمام طوایف ساکنه در قفقاز را
مطیع خود ساخت ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان سفرا نزد او فرستادند و اظهار داشتند
که اگر قیصر بخواهد و لازم داشته باشد ما او را بمردم و مرکب مدد مینمائیم و با اشکانیان جنگ میکنیم
یکی از مصنفین مشهور نوشته است تمام هیجده ایالت تابعه اشکانیان را پادشاهان مستقل بوده
و از ایالات مسطوره واقعه فیمابین بحر احمر و دریای مازندران که بحر احمر در جنوب و دریای مازندران
در شمال است یازده ایالت موسوم به ایالات علیا میباشد و ایالات علیا محدود است از سمتی بارمنستان
و محل طایفه خزر که در کنار بحر خزر سکنی دارند و از طرفی ببلاد توران که طوایف تورانی و پارت
مخلوطا در آنجای گرفته اند اما هفت ایالت دیگر که معروف به ایالات سفلی است در بین النهرین (ارض
یونانی) و آسیریا (آشوری) و بابل و برخی از ولایات اعراب واقع است در این ایالات اگرچه گاهی
مشایخ عرب سلطنت مینمایند اما بعضی اوقات هم سلاطین اشکانی حکمرانی میکنند در بین النهرین
مخصوصا شهرها هست که سلاطین سلوکید سوریه بنا کرده اند و مردم آن امصار یونانی هستند
و حکام ایشان نیز یونانی است و حکومتی بوضع جمهوری دارند شهرهای دیگر هم در این سرزمین هست
که سکنه آن یهودیند در آن بلاد هم قبول حکام اشکانی نمیکنند کلدانیها که در بابل و آن نواحی هستند
چندان تمکین و تبعیت پادشاهان اشکانی ندارند در حقیقت آزادند آذربایجان کلیتاً پادشاه
مخصوصی دارد که از عهد اسکندر کبیر به بعد در این سلطنت نموده و مستقل بوده و تا سنه

سی بعد از میلاد سلاطین آذربایجان کمال استقلال را داشته‌اند پادشاه اشکانی بجهت اینکه پادشاه
آذربایجان بر مارک آنتوان کمک کرده در سال مذکور بر او حمله کرده و غلبه نمود اما باز مملکت را یکباره
از او منتزع نساخت چه استرابن که چندی بعد کتاب خود را تالیف نموده مینویسد پادشاهان آتروپاتن
که همان آذربایجان باشد هم ایالت مزبور سلطنت دارند نگارنده گوید چیزی از زمان استرابن
نگذشت که آذربایجان یکباره بتصرف اشکانیان درآمد و عجب اینست که از آن وقت بعد الی طبقه
ولیعهدها خود را پادشاه آذربایجان خواندند و این رسمی که حالا بعد از دو هزار سال در سلسله
جلیله قاجاریه ابدالله تعالی ملکهم مرسوم است و ولیعهد دولت فرمانفرمای مملکت آذربایجانند
در آن طبقه هم معمول بوده و کرسی آذربایجان دومین تخت بشمار می‌آمده و از حیثیت جمعیت و عظمت
و ثروت ثانی اثنین قاعده مملکت بوده چنانکه حالا هم که ما بتالیف این کتاب مشغولیم چنین است
در سمت جنوب شرقی دریای خزر ایالت هیرکانی که گرگان و قسمتی از مازندران باشد در سال شصت میلادی
بر ولوژز اول پادشاه اشکانی شوریدند و یکی را بروم فرستاده از دولت روم استعانت نمودند و
این شورش مدتی متمادی در کار بود طوایف ساکنه در خوزستان و لرستان بتبعیت مستقیم باشکانیان
نداشتند و استرابن مخصوصا باین فقره تصریح کرده است سلاطین بازرانجی که در فارس حکمرانی مینمودند
و بابکان و اردشیر از آن دودمان بودند و بعد خود را ساسانی خواندند استقلالی درست داشتند
یکی از مصنفین میگوید شاهنشاه اشکانی هر وقت خیلی مقتدر بود از ولاة و ملوک الطوایف پیشکشی
میگرفت و آنها در وقت لزوم قشونی بکمک شاهنشاه میفرستادند نویسنده دیگر مینویسد در
زمان سلاطین اشکانی اکثر ممالک مجاوره حکمران مستقل داشته که باج گذار اشکانیان بوده‌اند
از جمله ایالات معتبره بابل و خوزستان و بعضی ولایات مشرقی در تمام مدت استیلای سلاطین پارت در
تحت حکومت حکمرانان با استقلال بوده و همینقدر که باج خود را میدادند اشکانیان مطلقا در داخله
آنها مداخله نمیکردند و مؤید این گفته آنکه در سنه چهل میلادی سکنه یونانی شهر سلوسی و مردم
سوریه باهم سازش کرده بر جماعت یهود حمله نموده بر آنها دست یافتند و پنجاه هزار نفر از آنها را
بکشتند و پادشاه اشکانی بهیچوجه متعرض آنها نشد و از این قضیه چیزی مطلقا بزبان نیاورد تا چه
رسد باینکه مرتکبین را تنبیه و سیاست نماید

مورخی معتبر مینویسد اشک اول اگرچه بعد از غلبه بر حاکم یونانی و انداختن ربقه اطاعت آنطیوخس
از گردن بسلطنت و استقلال رسید اما آن پایه و رتبه نیافت که خود را شاهنشاه خواند و روسای

قبایل و ملوک الطوایف که او را همراهی کرده بودند تمکین اینده عوی نمینمودند بلکه هر یک خود را در عرض او میدانستند و با او دم از همسری و همشانی میزدند این بود که معاهده ما بین او و ملوک الطوایف منعقد شده قرار دادند در احکام و فرامین اسامی تمام ولاة بترتیب نسبه و شان نوشته شود نهایت اینکه اسم اشک را چون بالنسبه دیگران اشرف است مقدم بر سایر اسامی بنویسند نیز قرار دادند اشک حق نداشته باشد که ولیعهدی برای خود تعیین کند بعد از فوت او مجلسی منعقد کرده رؤسای طوایف و سران سپاه و مردان کارآگاه و علمای دین در آن مجلس جمع شوند و پادشاهی برای جانشینی اشک و تخت سلطنت منتخب نمایند

فصل بیست و سیم
در عوائد و حالات ملت پارث از زن و مرد

تومتین را عقیده اینست که اشکانیان … طایفه پارث نبوده از قوم داهی تورانی … اند و از آنجا که بعد از او نسبت پادشاهان … ت و سیدند آنها را پارث خواندند

پادشاهان که سلاطین اشکانی از این ملت بوده بموجب مسطورات اکثر مورخین و محققین از نویسندگان فرنگ طایفه مغرور و متلون المزاج و پرحیله و بیرحم بشمار آمده و نسبت بمردان حالت سفاکی و سختی داشته اما با زنها عادتا ملاطفت و مهربانی و فروتنی مینموده و مبلغی رعایت از آنها میکرده اند آسایش و راحت را از مکروهات میشمرده دائما زحمت حرکت و نقل و انتقال و تغییر مکان و سواری میکرده اند حرف کمتر میزده و جز بلزوم سخن نمیرانده و مهموم بنظر می آمده و این کم حرفی و حالت اندوه گویا بجهت نداشتن ادبیات بوده که بخاموشی و تفکر دلالت مینموده در هر حال چندان از وضع تکلم آگاهی نداشته هرگز سرگذشت و وقایع متعلقه باموری شخصی خود را بکسی بروز نمیداده اند و با اختفای مطالب میکوشیده برؤسای خود و سلاطین ادب میکرده اند اما نه از صمیم قلب بلکه از ترس و ژوستن مورخ شرحی در این باب نوشته است اشکانیان در صرف مسکرات حریص و ولوع بوده غذا کم میخورده اند اما در شراب اسراف مینموده از جنس لحوم بگوشت شکار بیشتر میل و رغبت داشته اغلب اوقات در زیر چادر و آلاچیق بسر میبرده و متصل ییلاق و قشلاق میکرده زوجات متعدد میگرفته اما نسبت بزنان خود زیاده از حد غیور بوده اگر خلافی از آنها دیده میشد یعنی با اجنبی راهی بهم میرسانیدند جانبین هر دو معدوم و نابود میشدند کلیه زنهای طایفه پارث ابدا با مرد غیر روبرو نمیشدند و در مجالس مردانه داخل نشوند پادشاهان در اوایل یعنی در آن اعصار که دارای سلطان و حکمران نشده بودند و هنوز از اشک و اشکانیان اسمی بمیان نیامده بود از تمدن اصلا بهره نداشتند و بعد هم که آفتاب دولت و سعادت آنها از مشرق اقبال طالع شد حظ قلیلی آنها را از تربیت و کمالات عالم انسانیت و مدنیت

عاید آمد از تمام آن قوم اگرچه ربع از وضع بدویت و زندگانی صحرانشینی خارج گشتند باقی بهمان
حالت اولیه ماندند

یکی از مصنفین گوید پارتها آنوقت که در تبعیت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند در اداء تمامی
کارهای شان و مساعی مهم می‌نمودند و حقوق دولت را بدرستی مرعی و منظور میداشتند اما هنگام
جنگ از خدمتگذاری دولت چیزی فروگذار نمیکردند و با قدم صدق و جلادت راه جانفشانی
می‌پیمودند چنانکه وقتی قشون اسکندر با دارا در اربل روبرو شد از لشکریان پادشاه ایران
کسیکه ثبات قدم ورزید و بزودی دست از کارزار نکشید و حتی المقدور پا افشرد پارتها بودند
و اگر قهرمان مقدونیه بفیروزی دست برد مملکت پارتها را بگرفت علت ناسپاسی پارتها و ضعف
و جبن آنها نبود دارا کشته شده و آن پادشاه را ولیعهد و جانشینی از دودمان کیان نمانده
رکنی و پشتی نمیدیدند که بدان تکیه نمایند و صاحب علمی نیافتند که در زیر بیرق او جمع آیند بعلاوه
رفتار سلاطین کیان در اواخر نسبت بطایفه رعیت غالبا اسباب کدورت میشد و کار بناسپاسی منجر
میگشت این بود که پارتها مثل سایر رعایا آن جانفشانی که باید نداشتند از این جهت کار اسکندر
آسان شد اشکالات رفت و آمد آنچه آمد بالجمله در دولت سلوکیه هم بعضی دواعی و علل خارجه
پارتها را بشورش وا داشت و گرنه بالذات مایل بناسپاسی نبودند انتهی

مورخ دیگر در عنوان ملت پارت میگوید قوه شهوانی مرد از اینطایفه زیاد بود بنا بر این بیک زن
و دو زن قناعت نمیکردند و زوجات متعدده میگرفتند اما آنها را مستور میداشتند حتی در اعیاد
و مجالس جشن ایشانرا راه نمیدادند بجهت تعدد زوجات و نگاه داشتن صیغه و متعه افراط
میکردند وظیفه نسوان بود که مقیم خانه‌ها یا چادرها و الاچیقها باشند و بکمال عفت و عصمت
راه روند چه میدانستند زانی و زانیه حتما مقتول میشوند و راه خلاص برای آنها نیست نیز زنها
کلیتهً هرگز با اجنبی تکلم نمیکردند فقط طرف گفتگوی آنها شوهرها و برادران و پسران ایشان
بودند و هر وقت بضرورت از منزل بیرون میرفتند روبند بصورت می‌بستند و فرقی در میان زن
بیوه و شوهردار نبود و همینکه زن از شوهر ناراضی میشد اگرچه شکایتش جزئی بود طلاق میگرفت
زنها هرگز با مردها غذا نمیخوردند و غالبا زندگانی مرد از زن جدا و مفروز بود

پارتها اگرچه در اضمحلال طبقه و سلسله سلاطین کیان و انقراض سلطنت ایشان با اسکندر همدست
گشتند بلکه بزعم بعضی محرک و مهیج پادشاه مقدونیه شدند اما بعد از استیلای این پادشاه مثل

سایر طوایف و قبایل چندان باو نگرویدند و اظهار اطاعت و انقیاد کامل ننمودند و بعضی اماکن مستحکم و سغناقهائیکه داشتند آنهارا اسباب قوت قلب کرده بزور اسلحه امتیازاتی از اسکندر گرفتند و میل پارتها این بود که پس از کشته شدن دارا اسکندر پادشاهی ایرانی الاصل انتخاب کند و اورا در سوس بتخت سلطنت جلوس دهد و آنجا مرکز دولت و حکمرانی باشد پارتها در تحت امر و فرمان او باشند و از تحمل احکام برای آنها صادر شود اصلا و مطلقا نمیخواستند زیر بار سلطان یونانی که بابل را مقر سلطنت و کرسی مملکت خود قرار داده بروند و مطیع اجنبی باشند و مخصوصا هر چند وقت یکبار طوایف سکیث تورانی بمملکت پارتیا حمله میکردند پارتها از وضع سلطنت سلوکیهای سوریه خشنودی نداشتند اما ناوضع و استعداد آنها اجازه نمیداد که یکباره دم از خودسری زنند بنابراین تقریبا هفتاد سال از خارجه تمکین کردند

مورخ دیگر مینویسد پارتها اینکه چند قرن میان ایرانیهای متمدن زندگانی مینمودند و آداب و رسوم آنها را برای العین میدیدند باز از وضع و طریقه قدیم خود دست نکشیده بسبک آبا و اجداد خود بعیش و تنعم بسر ناخته نیز بصنایع و حرف رغبتی نداشتند همه میل آنها بغارت و یغما بود و عمده از این راه معاش مینمودند و از عوائد ملت پارت اینکه از اختلاط با سایر ملل نافر بودند و نمیخواستند با هیچ طایفه و قومی خاصه ملل متمدنه همپورت و هم مسکن باشند و از غیر خود بما امکن دوری میجستند و بعد از آنکه طی مقامات کرده و بمقامات عالیه رسیده باز همین سیره و داب را داشتند

ژوستن مورخ گوید اشکانیان زیاده از حد متکبر و بیحیا و فتنه جو و بیشرم و مکار بوده و خود میگفته اند مرد باید تندخو و جسور و جری باشد و زن خوشخو و متواضع و مهربان و از صفات خاصه این طایفه خود داری و کم حرفی میباشد در مهر و کین و غم و شادی آثار غضب و میل و حزن و شعف در بشره آنها نمودار نمیشده است هر وقت ضعف داشته اند به اقوی تمکین مینموده و چون قوت می یافتند سر از اطاعت باز میزدند

فصل بیست و چهارم
در دین و مذهب اشکانیان

از دین و مذهب و عقاید اشکانیان اطلاع درستی نتوانیم حاصل کرد چیزیکه معین است طرق و شرایع مختلفه را باهم مخلوط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند شک نیست که ابتدا پارتها یا اشکانیها بمیل و رغبت پیروی دین پیغمبر یا متنبی باختری که زردشت باشد نمینمودند اما بعدها بیزدان

واهریمن اعتقادی ظاهری یا قلبی بهم رسانیده و اورمزد را که بزعم زردشتیان فاعل خیر است پرستیده‌اند
وخدای متعال میدانستند و از اهریمن خوف و هراس داشتند علاوه بعضی بتها و مجسمه‌ها را نیز
پرستش میکرده و برای کسب میمنت و فیض آنها را در مساکن و منازل خود میگذاشتند و در تغییر منزل
و مکان آنها را با خود میبرده و حمل و نقل مینموده‌اند که آن هیاکل نزدیک باشند آفتاب و ماه را
نیز از معبودها شمرده و هنگام طلوع خورشید باسم میترا بعبادت این جرم مضیئی میپرداختند قربانیها
در راه آن میکرده‌اند و مجسمه‌ها برای جرم آفتاب میساختند و بوجود بعضی خداها که آنها را رب النوعهای
خانواده سلطنت میدانستند قائل بوده و این خداها را از جنس و حاشیات خدای اورمزدی میپنداشتند
سلاطین اشکانی در مواقع مخصوصه باین قسم از خداها قسم میخوردند سایر اجزاء خانواده سلطنت
نیز بهمین منوال سوگند یاد میکردند

ملت پارث یا اشکانیها از خانواده سلطنت گرفته تا افراد و آحاد رعیت بتها و مجسمه‌ها داشتند
که از آبا و اجداد شان میراث بآنها رسیده بود و آنها را در خانه و منزل در هر جا و مکان میگذاشتند
و پرستش آنها میپرداختند عقاید دینی پارتها در اواخر رو بهبوط گذاشت از پرستش ماه و آفتاب
و صور و تماثیل تنزل کرد مورخی میگوید در اوایل دولت اشکانیان مغها یا علمای دینی خیلی معتبر بودند
و پارتها پیروی احکام و آداب و رسوم آنها مینمودند و بعدها که بعضی تغییرات در عقاید خود دادند
مغها از آن اعتبار افتادند و اگرچه آنها را از مجلس شوری بیرون نکردند اما اعتنائی هم دیگر بایشان نبود
سلاطین اشکانی رعایای خود را مانع نبودند که قبول مذاهب مختلفه نمایند آتشکده‌ها در دولت
آنها دایر و مذهب زردشت مجاز بود در بلاد یونانی اشکانی ارباب انواع المپی را چندین قرن نیز
میپرستیدند و المپ کوهی است در تسالی شعرا آنرا اقامتگاه ارباب انواع افسانه و محل اجتماع
آنها قرار داده و مثل آسمان فرض کرده‌اند نیز در شهرهای بابل و نهاردا و نصیبین یهودان در عقاید
مذهبی خود در همان وقت آزاد بوده‌اند و دین عیسوی در مملکت پارت شیوع یافته بدرجه
رسید که در قسمتی از آن قطر مذهب دولتی گردید و حکمرانان اسروئن که اورفه پایتخت آنست
مسیحی بودند یکی از مورخین گوید اشکانیها آتش را مبارک میدانستند و برودخانه‌ها احترام مخصوصی
مینمودند اجساد اموات را نمیسوزانیدند در مکانی میگذاشتند همینکه طیور گوشت بدن
آنها میخوردند استخوان خشک شده آنها را جمع نموده در مقبره‌ها دفن میکردند سلاطین اشکانی
ارمنستان آتش مبارک اورمزد را که میبایستی همیشه روشن باشد اجازه دادند که خاموش شود

ومیتوان

ومیتوان گفت سلاطین اشکانی ایران هم در این اجازه و اهمال با سلاطین اشکانی ارمنستان هم
داستان شدند احترام آتش بدینوضع رفته رفته از میان رفت و اشکانیان از آنوقت اجساد
اموات خود را با آتش داده سوختند

مورخ دیگر مینویسد اشکانیان بقدری بارباب انواع معتقد میباشند که آنها را در این عقیده
غالی باید گفت بتطیر و تفأل هم اعتقاد کامل دارند و نظیر معتقدات مذهبی آنهاست

مصنف دیگر میگوید علاوه بر هیکل پرستی و عبادت ارباب انواع که از یونانیها باشکانیان
رسیده و فهمیده و نفهمیده معتقد شده بودند قدری هم مذهب برهمنی و تصوف و حالت
درویشی و بیقیدی هندوکهاهند را اختیار کرده پیروی مینمودند و مذهب اینقوم از فروع دین
زردشت هم چیزی ضمیمه داشت یعنی اگر چه مثل سلاطین کیان مروج آئین زردشت نبودند لکن
بکلی هم آنمذهب را مردود نشمرده از احکام آن بعضی را مطاع و متبع میدانستند

صاحب دبستان المذاهب میگوید اشکانیان زند ناقصی داشته اند از این گفته مقصودش اینست
که چیزی از دین زردشت داخل در آئین اشکانیان شده بوده است

ژوستن مورخ لاتینی نوشته است اشکانیان نه همین بارباب انواع کمال اعتقاد را داشته بلکه بخرافاتی
که در اینطریقه دیده و از پیروان آن شنیده اند قلباً معتقد بوده اند

بعضی بر این اند که اشکانیان منکر بقای روح و نفس ناطقه نبوده و بهمین جهت اجساد اموات خود را
دفن مینمودند و بعضی لوازم زندگانی در قبور آنها میگذاشتند که چون روح ببدن عود کند در عالم
آخرت با زیر خاک از مایحتاج حیات محروم نباشند و این نقیض قول آنهاست که گفته اند پارتها نعش
اموات خود را در صحرا در جائی می انداختند که گوشت آنها را وحوش و طیور بخورند بعد از آن استخوانهای
ایشانرا جمع کرده دفن مینموده اند

نگارنده گوید نویسنده ها هر قوم در دین و آئین اشکانیان سخنی رانده و اکثر نقیض یکدیگر است
بعد از ملاحظه اقوال هر یک و پس از اطلاع از سایر قوانین و رسوم و آداب اینطایفه بحاصل کلام
پرداخته و آنچه را صواب دانسته اینست که پارتها دیرگاهی در تحت تبعیت و حکومت کیان بوده و
از اثرها که بر حسب تجربه قهراً در عالم حاصل میشود پیروی و تشبه مغلوب بغالب است اگر چه احیاناً
خلاف اینحال را دیده اند و دیده ایم چنانکه می بینیم ملل بلغاری و سربی و یونانی و ارمنی قرنهاست که
رعیت دولت عثمانی میباشند و بذلت و زحمت و خذلان گذرانده باز بسیاری از آنها تغییر نیافته

نداده

نهاده و شرع شریف و دین اسلام را قبول نکرده همان راهی را که از پیش میرفتند حالا هم میروند اما
چون حکم غالب را سنگوییم اشکانیان باندازهٔ در کیش و مذهب تقلید کیان کرده و اگر دولت کیانی
منقرض نمیشد هراینه پارتها یکباره دین زردشت اختیار میکردند و چون بنیان آن دولت سست شد
و رو بانهدام گذاشت و اشکانیان نیز آثار قوتی در خود مشاهده نمودند دیگر مقید آن دین نگردیدند فقط
بر این شدند که بظاهر بد از مذهب مردم ایران نگویند و آزرده دل نخوانند فی الحقیقه بسکوت
گذراندند همینکه در سلطنت قادر و مسلط شدند بکلی انکار آن دین کردند و گفتند اعتقاد بیزدان و اهرمن
از عقاید سخیفه است بلی بآفتاب و ماه معتقد بودند و اینه و جرم مضیء را پرستش مینمودند و مربی پادشاه
و خانوادهٔ سلطنت میدانستند اما دین واقعی آنها همان دین تورانی یعنی بت پرستی بود و هر وقت از
ولایتی بولایت دیگر میرفتند بتهای خود را همراه میبردند هنگام طلوع آفتاب باین فروزنده سجده میکردند
و قربانیها برای آن مینمودند اصنام آنها بیشتر مظهر کواکب یا هیاکل نجوم بوده است در خیام خود جای
مخصوصی معین میکرده و از بنا آن آنهائی را که مظهر اجداد خود میدانستند در آنجا میگذاشتند و محل را
متبرک و مقدس میشمردند و در آنجای تقدیس آن هیاکل را سجده میکردند و ثانیًا نیاکان خود را مقام
و مرتبهٔ خداوندی میدادند و برفعت و بزرگی و بزرگواری آنها طوری معتقد بودند که بوجود و ذات ایشان
قسم میخوردند سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت علمای دینیهٔ ایرانی را خیلی محترم میداشتند عناصر
اربعه علی الخصوص آب و آتش را نیز زاید الوصف احترام میکردند کثافات را از هر قبیل که بود و اجساد اموات را
در آب و آتش نمی افکندند اما بعد از حصول تسلط و استیلا آن حرمت و احترام را بر کنار گذاشتند علمای
مذهبی را از مجلس شوری خارج ساختند و آتشکده های عجم را که در بلاد و ممالک ایران و ارمن و مستقیماً
در تحت حکمشان بود خاموش نمودند و آن احترام سابق آتش مبارک از میان رفت چون با هنود مراوده
بهم رسانیدند سوزاندن جسد مردگان را از آنها یاد گرفتند بلی یک مطلب را یا از راه پلیتیک یا بعقیدهٔ
قلبی رعایت میکردند و آن حفظ شأن علمای دینی هر طریقه و مذهب بود هر کس در مملکت آنها توطن داشت
با دین و آیین او کاری نداشتند مذهب زردشتی و دین یهود و آیین یونانی نزد آنها مساوی بود از تبعهٔ
آنها اگر کسی تغییر دین میداد و مذهبی را ترک کرده پیرو مذهب دیگر میشد کسی متعرض او نمیبود و با وی کاری
نداشت فی قرن مذهب عیسوی هم در ممالک آنها رواج یافت و در بعضی نقاط ایران شایع گشت بلکه بعضی از
مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان دین عیسوی بصفحات ترکستان و خراسان هم نشر کرد
و ما این فصل را ختم میکنیم بقول یکی از مصنفین معتبر که میگوید اشکانیان دین و مذهب معینی درستی

نداشتند

نداشتند کیش و آیین آنها مخلوط و مرکب از اصول و فروع ادیان مختلفه اند زردشتی و یونانی و یهودی و نصرانی و بودائی چین و برهمنی هند و ترکیبی خود ساخته بود و در این ترتیب مصالح ملکی اگر بیشتر از مقاصد آخرتی منظور نشده کمتر هم رعایت نموده بودند رعایای خود را اهل هر مذهب که بودند بیک چشم میدیدند علمای هر طریقه آزاد و محترم میزیستند و میتوان گفت از این طبقه موبدها نزد اشکانیان کمتر از روسای سایر مذاهب شان احترام داشتند

فصل بیست و پنجم
در ادبیات و علوم و صنایع و فنون اشکانیان

آنها که در فنون تواریخ و سیر گذشتگان یدی طولی داشته و تتبعی بسزا نموده تصریح کرده اند که ایرانیان عصر و زمان پیشدادیان و کیان از علوم و صنایع و کمالات و ادبیات بقدر اقتضای آن قرون و اعوام بهره و نصیب داشته و جانب فضل و هنر را فرو نگذاشته بلکه در این مضمار از اقران گوی سبقت برده از همه پیش بودند و مقدم کاروان خویش اما چون دولتین مزبورتین از اوج عظمت و جلالت خود رو بحضیض زوال گذاشته و آن اختر فروزنده دچار وبال شد کوکب اهل علم و صنعت و دانش و درایت نیز بافول نزدیک شد و از لمعان و شروق افتاد سلاطین عجم بخود و هواهای خود مشغول شدند و از آن طرایف و اصول که منابع شوکت و حشمت بل مبانی قدرت و استدامت است غافل گشتند طریق تقاعد پیش گرفتند و راه تکاسل رفتند اسباب اختلال کار لشکر و کشور فراهم آمد و امور رعایا مختل ماند شیرازه اوراق فضایل گسسته شد پریشانی دست ارباب صنایع بسته رفته رفته مبتلا به تنزل گردید و چندی هیچ دیده روی خیر و خوبی ندید این بود که یونانیها بر دولت عجم و مملکت ایران دست یافتند و غالب آمدند و بانتشار ادبیات و علم و صنعت خود پرداختند و در هفتاد و اند سال سلطنت و حکمرانی در ممالک ما تخم معارف و حروف یونانی در اراضی ایران پاشیده شد و آن کشته سبز گشته رو بنمو گذاشت چون دوره و پادشاهی باشکانیان رسید این طبقه گرانتمام معلومات عالیه چنانکه میدانستند صرف کوچ و تاخت و تاز بود و مملکت داری را این سرمایه ناچیز کفایت نمینمود لابد و ناچار میبایست از سرچشمه و مخزنی علم و ادب و کمال و هنر وام خواهند و بهره ور آن شوند تا کار حکمرانی بنظام و سامان رسد و رعایا بیشتر نابود نگردند خواستند از بقایای کیان و پیشدادیان و بعبارة اخری از فضایل و علوم ایرانیان قدیم کسب و جلب نفعی نمایند و رفع احتیاج خود کنند اما دو مانع در پیش بود یکی آنکه آن چراغ سحری دیگر چندان فروغ و نوری نداشت دیگر اینکه ایرانیها چون

شکانیان را اجنبی میدانستند و از عالم پستی و نیم وحشی بودن آنها بیخبر نبودند سلوک درستی در ابراز و بی آنها ممکن داشتند و اعتنائی بآن طایفه نمیکردند بدین واسطه اشکانیان از ایرانیها رنجیده از آنها رو گردان شده بیونانیها متوسل گشتند و اولا بتحصیل زبان یونانی مشغول شدند و چندان این زبان را اهمیت دادند که زبان رسمی دولتی اشکانیان شد بعد از آن دنبال صنایع و علوم یونان را گرفتند و آن ملت هم از خدا میخواستند دولت و مملکتی پیرو و مقلد فضایل و کمالات آنها باشد خود را بمردم یونان از هر صنف و طبقه محتاج ببینند لهذا از همراهی فروگذار نکردند از آنروز پای فلسفه و حکمت و پیشه و صنعت یونان در ایران باز شد و اشکانیان که علم و صنعت و کتابت و زبان یونان را قبول کرده ناچار بودند که از یونان و یونانی تمجید کنند خود را با آداب و رسوم آنها متادب سازند بنابر این خود را بدین یونانیها شبیه نمایند خویش را محب یونان خوانند و القاب یونانی را بخود دهند و خطوط مسکوکات و الواح و دفاتر و ارقام و فرامین آنها یونانی باشد و بصنایع یونانی عظم زیاد گذارند و تشویق کنند و چون چنین کردند علم و صنعت یونانی در ایران ترقی کامل نمود و بعضی احجار منقوره از زمان اشکانیان دیده شده که معتبر است نقر آن کار حکاکهای یونانی میباشد و با مهارت و تناسبی که در رسم تصاویر و نقوش داشته آنها را مصور و منقوش ساخته اند و هر کس اندک نظری در کارهای فنون مختلفه و اعمال استادان اعصار خالیه دارد تمیز میدهد که این عمل آن دوره است و ثمر آن دوجه مختصر این بوده است جهت عمده و راه خصوصیت اشکانیان با یونانیها و اتحاد تامه و انس و الفت کامل تا آنوقت بود که سلاطین اشکانی باعلی درجه قدرت و اقتدار خود نرسیده بودند چون رسیدند اگرچه یکباره از ارتباط و مودت و علم و صنعت یونان صرف نظر نکردند یعنی در کار بود و باضمحلال آن نمیکوشیدند اما برواج و شیوع آن نیز توجهی نداشتند و چون پادشاهان پارت از سرچشمه و محل دیگر کسب معارف و صنایع نکرده بنای بی اعتنائی را بعلم و صنعت یونان گذاشتند در اواخر سلطنت آنها این هر دو سرچشمه قدرت و قوت بلکه بقا و استدامت دولت بضعف و نقص گذاشت چنانکه مسکوکات و منقورات و ابنیه و غیره که در اوایل دولت اشکانی جلوه و تابانی داشتند بی صفا و ناقص بلکه خراب و ضایع گردید خطوط سکه ها دیگر خوانده نمیشد و ساختنها بدرستی پرداخته نمیگشت و در همان حال تنزل بود تا اردشیر و شاپور ساسانی ارباب صنایع از روم طلب کردند و برای چندگاهی اصلاح نمودند

یک حرف را درست تحقیق و معلوم نکرده گذشتیم اگرچه این مطلب بجمله معترضه شبیه است اما از آنجا که در این مبحث حرفی از مخالصت اشکانیان و یونانیها بمیان آمد ناتمام ماند تکمیل مرام و اجتناب و احتراز

از این شاهد راکوئیم وجه مودت وخصوصیت پارتها با یونانیان گفتیم و معلوم شد اما وضع دوستی
این ملت را با پادشاهان اشکانی ایران و ایرانیان باز نمودیم و ممکن است کسی بگوید سلاطین سلوکید سور
که یونانی بودند و اشکانیان بنیان سلطنت آنها را منهدم ساختند و بارها بقصد راندن ایشان رایت جدال
افراختند آن ملت چگونه باز با دشمنان خود طرح دوستی انداختند جواب اینست که یونانیها هم اقوام مختلف
بوده و با هم منازعه و مشاجره و مباینت داشته اند و از آنجا که سلاطین سلوکید نسبت برعایا تعدی و
اجحاف مینموده و از دفع دشمن درمانده و عاجز میگشته سایر طوایف یونانی با آنها مودت و خلوص نمودند
و بچشم مهر و خویشی و هموطنی در آنها میدیده و ارباب خبر دانند که ما بین مردم مقدونیه و اهالی سایر بلاد
و بلاد یونان وداد و اتحادی نبوده مثلاً فاطنین و ساکنین شهر آتن که کرسی و پای تخت حقیقی یونان است
هیچوقت بفیلیپ پدر اسکندر با وجود اسکندر کبیر تمکین دوستی ننموده و اگر در وقتی اسکندر عازم
جنگ و حمله کردن با ایران شد او را امداد و مرکب کمک کردند نه از جهت میل به تبعیت و دوستی و همراهی او
بود چون تمام یونانیها از ایرانیان صدمه خورده بودند و عداوت و کینه آنها را در دل داشتند برای
بغض ایشان نه حب آنان این اتفاق و همراهی را نمودند و فی الحقیقه اسکندر کبیر در آنوقت سردار و
سپهسالار کل عساکر یونان بود نه پادشاه آن مملکت و از این واقعه گذشته مکرر اتفاق افتاده که
قشونی از ایران بیونان رفته اهالی قطعه و ناحیه از نواحی آن مملکت با ایرانیها متفق شده لشکریان ایشان
با عساکر ایرانی بناحیه دیگر حمله برده و با آنها جنگ کرده است حاصل سخن اینکه اگر سلسله سلوکید بسوریه
با اشکانیان بجهت منازعه ساختن مملکت از دست ایشان خصومت داشتند سایر طوایف یونانی را
با آن سلسله چندان خصوصیت نبود که همراهی کنند بلکه صرفه و صلاح خود را در همراهی و دوستی اشکانیان
میدیدند و بمقتضای مصلحت خود عمل میکردند برویم بر سر مطلب اصلی بعد از آنکه از روی قاعده و براهین
معلوم نمودیم که زبان و علم و صنعت و ادبیات اشکانیان عمده از یونانیها اخذ شده بلکه خود یونانیان
مصدر اعمال صنعتی و ملکی و غیره بوده اند حالا میپردازیم بنقل اقوال و مسطورات مورخین و مصنفین
تا معلوم شود که گفتار آنان نیز مؤید خیالات ما است

ژوستن میگوید زبان اشکانیان مرکب از دو لغت بود تورانی و ایرانی اما همینکه این سلسله بدولت
بر ایران غالب شدند ظاهراً لغات ایرانی و زبان و مکالمات آنها بیشتر داخل گشت و شاید زبان دیگر
که مخلوطی از چند لغت میباشد همان زبان بوده که اشکانیان بدان تکلم میکرده اند در جای دیگر ژوستن
مینویسد زبان پارتها اختلاطی و ترکیبی بوده از مدیی و ایرانی یعنی پهلوی

پلوتارك مورخ گوید ارود پادشاه اشکانی که با کراسوس سردار رومی جنگ میکرد زبان یونانی میدانست چنانچه در حضور او از مجالس تماشا یکی را اوری پیت شاعر یونانی تالیف کرده بود درمی آوردند و بازی میکردند و او خیلی محظوظ و ملتذ میشد یکی از نویسندگان معتبر دیگر این گفته پلوتارك را شرح داده و آنچه نوشته است خلاصه آن از قرار ذیل است

خط و زبان و علوم یونانی از اوایل سلطنت اشکانیان تا اواسط از کنار شط فرات تا سرحد هند رواج داشت و مخصوصاً زبان مزبور در ایران بیشتر معمول بود تا در یونان و بعضی از سلاطین هندوستان نزدیک قرن اول میلادی خطوط سکه های خود را بزبان یونانی قرار داده بودند و همانطور که زبان لاتین در مغرب زمین و زبان عربی در مشرق زبان علمی و مذهبی گردید زبان یونان هم در آن زمان در صفحه مزبور همان حالت را بهم رسانید بلکه رسمی و دولتی شد نجبا و اشراف و اعیان بدان زبان سخن میراندند کتب علمی و دینی را بآن زبان مینوشتند حتی مجلس تماشائی که در دربار سلاطین درمی آوردند محاورات آن بزبان یونانی بود چنانکه وقتی ارود پادشاه اشکانی بتماشاخانه آمده در حضور او بازی باکشانتها که نویسنده معروف یونان موسوم به اوری پیت تالیف کرده درمیاوردند یکی از اجزای این بازی اینست که بازیگر سر بریده که از مقتولی ساخته اند بحضار نشان میدهد چون همان وقت سر کراسوس سردار رومی را که با ارود جنگ میکرد بدربار این پادشاه آورده بودند بازیگر بجای اینکه سر مقتولی بمردم نشان دهد سر آن سردار را نشان داد از این گفته معلوم میشود که مجالس تماشائی که برای تفریح سلاطین اشکانی درمی آوردند مفاوضات آن نیز بزبان یونانی بوده است

یکی از مورخین میگوید اکثر سلاطین و نجبای پارت زبان یونانی میدانستند و علت عمده آن اینکه مادرهای آنها اغلب رامشگران و معشوقه ها و اسرای یونانی بودند و بموجبات دیگر زبان یونانی زبان رسمی و دولتی اشکانیان شده و بعضی از شاهزادگان اشکانی که برسم گروگان در روم بودند علاوه بر زبان یونانی بتحصیل زبان لاتین هم میپرداختند

یوسف خوری مورخ مینویسد چند نفر از سلاطین اشکانی زبان کلدانی و عبری هم آموخته بودند اما السنه خارجه که تحصیل میکردند نه بقدری بود که در ادبیات آن زبانها نیز مهارتی بهم رسانند فقط بقدر حرف زدن و رفع حاجت می آموختند

مورخ دیگر میگوید اشکانیان کلیةً تمدن یونانیها را اقتباس و اختیار کرده چنانکه ابتدا بسبب وحشی بواسطه نداشتن ادبیات خطوط سکه های خود را یونانی قرار داده بودند اما بعدها چون در سلطنت

مستقل

مستقل و مسلط شدند تغییر وضع و طریقه داده قدری از تمدن کیانی را با تمدن یونانی ممزوج مخ
کرده ترکیب جدیدی ساختند و سبک و طرز مخصوصی پیشنهاد نمودند

نویسندهٔ دیگر گوید اشکانیان تشبه کامل بیونانیان حاصل نمودند و خط و زبان آنها را خط و
رسمی و دولتی خود قرار دادند چنانکه در تمام مسکوکات و بعض الواح عصر اشکانی خط یونانی دید
میشود علاوه بر اینها دبیرهای سلاطین این سلسله نه تنها نامه هائیکه بپادشاهان خارجه مینوشـ
بزبان یونانی بود بلکه احکام و فرامین و سایر نوشتجات متعلقه بداخله را هم بلسان یونانی مینگاشتند
یکی دیگر از تشبه های آنها اداهٔ تعریف اسامی آنهاست که بزبان یونانی میباشد مثلاً اردوان را چون میخواستند
معرفه کنند اردابانوس میگفتند و گودرز را گتارزس و از این قبیل و اینطریقهٔ تعریف یونانیست و سین
حرف تعریف آن ملت است

آقا تاجلوس مورخ میگوید زبانی که اشکانیان حرف میزدند همان لسان ارضی است با اندک تحریفی

مصنف دیگر در باب لوحه و صفحه که اشکانیان روی آن مینوشتند تحقیق کرده گوید مراسلات این طایفه غا
روی پارچه نوشته میشده بعضی اوقات هم روی یکقسم نی که در حوالی بابل میروید و آنرا پاپیروس میگفتند
تحریر مینموده اند.

حاصل آنکه در عهد و زمان اشکانیان و در دولت ایشان علم و صنعت و زبان در اکثر امکنه یونانی بو
و در حقیقت ملت اشکانی خود از علوم عالیه و صنایع مستظرفه بکلی بی بهره بوده اند و در مدت متمادی سلـ
خویش کاری نکردند که آنچه را فاقد اند دارا شوند و هرچه از عصر و زمان آنها دیده شده از یونانیان و ر
سوریه است و همین غلبهٔ صنایع و علوم و زبان یونانی کار ایرانیان قدیم را هم عقب انداخت و از هر جهت ع
نشاند چنانکه بزبان حقیقی ایرانی در آن قرون فقط در فارس و کرمان و لرستان تکلم مینموده اند و از اح
با اصفهان هم میرود اما در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی و همین بود
حال علوم و صنایع و آداب و رسوم و دین و آئین و تمدن و غیرها

تألیف کتاب کلیله و دمنه را اکثر بحکمای هند نسبت داده بلکه از مفاخر آنها شمرده بعضی از مؤلفات و ا
فضلای عصر اشکانیان دانسته اند صاحب کتاب الفهرست میگوید کتاب کلیله و دمنه که عبدالله مقفع
پهلوی بعربی ترجمه کرده در مصنف اصلی آن اختلاف بوده اند جماعتی را عقیده اینست که کتاب مزبور
آثار نویسنده های دورهٔ ملوک اشکانی میباشد و حکمای هند آنرا بخود بسته اند زمرهٔ میگویند این تألیـ
شریف با دانشمندان عهد سلاطین فرس مرتب و مدون ساختند و نتایج افکار عالیهٔ آنهاست و در کتاب

حکیم

حکیم نیز همینطور نوشته شده

نگارنده بر اینست که کتاب کلیله و دمنه و کتاب سندباد در سلطنت اشکانیان از هند با یران آمده نه در اواخر ساسانیان

فصل بیست و ششم

در بسط مملکت سلاطین اشکانی و پایتختهای ایشان و وضع ادای خراج در آن دولت

معتبر است که سلاطین مقتدر اشکانی ایران را در حدود طبیعی خود مالک شده اند و حدود طبیعی ایران بگفته جغرافیادانهای معتبر قدیم نهرین فرات و جیحون است و پادشاهان مزبور علاوه بر ممالک ایران مالک ایالات و ولایات شده اند و در سرحد هندوستان و قفقاز مملکات داشته

یکی از محققین اهل خبر گوید مهرداد ششمین پادشاه اشکانی بعد از آنکه بر پادشاه سلوکید سوریه غالب آمد و مملکت بابل را گرفت هر روز بر متصرفات او افزوده چنانکه عراق عجم را بحیطه تصرف آورد و از طرفی ارمنستان و از طرف دیگر باختر را مسخر کرد و تا دشت توران و مرز هندوستان راند فی الحقیقه مهرداد ایران را دارای حدود طبیعی خود نمود و آن فرات و جیحون و قفقاز و خلیج فارس بود و جانشینهای مهرداد تا چند پشت بر بسط مملکت می افزودند

مورخین ارمنی که در تاریخ اشکانیان گفتار و مسطورات آنها را کمال صحت و اعتبار است در وسعت مملکت اشکانیان میگویند دریای خزر فی الواقع دریاچه بود در وسط مملکت اشکانیان یعنی تمام اطراف این دریا را از چهار جهت شمال و جنوب و مشرق و مغرب تا مسافت زیادی مالک بودند

آقا تانجلوس مورخ ارمنی مینویسد پادشاهان اشکانی ایران که شاهنشاه لقب داشتند و در وقتی که با وج قدرت و عظمت سلطنت خود رسیدند تمام بلاد و ممالک ایران را در تصرف داشتند و ارمن کبیر و ارمن صغیر و ممالک هند که وصل بحدود شرقی ایران میباشد آنها را بود بلکه از بلاد ماساژد نشین نیز متصرف بودند و بلاد ماساژدنشین عبارت از ممالکی بوده که طایفه اسکیت یا تورانیان در آن سکنی داشته و آن از یکطرف از ماوراء جیحون است تا حدود ختن و کاشغر و از طرف دیگر از دشت قبچاق است تا دریای آزف و سواحل رود دنیپر اما پایتخت

سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب وعجم ری بوده است ولی اینحرف بطریق اطلاق سهو است
وصحیح نیست ممکن بعد از نضج وقوام وسلطنت چند نفر از این سلسله از سلاطین
پای تخت خود را بری آورده باشند لکن ابتدا مسلم است که کرسی مملکت آنها در طرف خراسان
بوده صاحب کوشنامه مینویسد سلاطین اشکانی دامغان را پای تخت خود قرار داده بودند ودر کوهستان
اطراف دامغان وبلاد خراسان کلیه یونانیها سکنی داشتند ومردم کوهستانی آداب ورسوم
آنها را اخذ کرده بودند

یکی از فضلای مصنفین مینویسد چون سلاطین اشکانی قوتی گرفتند واغلب بلاد ایران در تحت
تسلط وتملک آنها درآمد پای تخت خود را از خراسان بعراق عرب یعنی ساحل نقل وتبدیل نمودند دجله وفرات
شهر سلوسی را که در کنار شط بغداد وآباد ومعتبر ومرکز تمدن بود گرفتند وخواستند کرسی
مملکت خود قرار دهند رجال وامرا واعاظم دولت اشکانی که از طایفه پارث بودند بتوطن
واقامت این بلد میل ننمودند پادشاه اشکانی مجبور شده مقابل شهر سلوسی شهر دیگر بنا
نماید که مخصوص پارثها یا تورانیان باشد این بود که شهر طیسفون را بساخت وطیسفون
اسم عربی این بلده است یونانی ان را کتزیفون وارامنه دیزپون میگویند وشهر طیسفون نه
همین پای تخت سلاطین اشکانی شد بلکه بعد از این طبقه ساسانیها هم آنرا قاعده مملکت خود
قرار دادند وچون سلوسی وطیسفون در دو طرف دجله ونزدیک بهم بود اعراب این دو شهر را
بروی هم مداین گفتند اما وضع گمرک در زمان اشکانیان اگرچه مصنفین بدرستی شرحی
از اینمطلب ننوشته لکن از اشاراتی که در هر موقع نموده معلوم میشود که گمرکخانه اینطایفه اداره
منظمی داشته ووجوهی که در گمرکات دریافت میشده از امتعه وارد بوده است ومبلغی گزاف از
اینراه بخزانه دولت میرسیده وهرچه وارد گمرکخانه میکرده اند ثبت آنرا بر میداشته ودر سرحد هم
مامورین گمرک حاضر واداره گمرک دایر وکتابچه ها برای ثبت وضبط خرج ودخل گمرک ترتیب
داده اینکار را از روی قاعده وقانون معین میپرداخته اند تجاریکه رعایا وتبعه اشکانیان
بوده اند با مملکت روم خیلی داد وستد وآمد وشد مینموده از ایران بعضی پارچه های پشمی و
ابریشمی که در بابل نسج میشده وقالی که در مملکت روم خیلی مطبوع ومطلوب بوده وقیمه
آنرا زینت عمارات خود قرار میداده اند بروم میبرده واز روم حریر ودیبا واقمشه نفیسه دیگر
وظروف بایران می آورده اند ودود وادر زمان اشکانیان مخصوصا از ایران بروم وفرنگ

حمل میشده یکی مقل ازرق دیگر علفها ذخر که بفارسی آنرا کور گیاه مینامند در آمد و شد مردم
خارجه بداخل ممالک اشکانیان و رفتن رعایای تبعهٔ ایشان از داخله بخارجه نیز چنانکه باید
خبر داریم یعنی چیزیکه میدانیم اینستکه هرکس وارد پای تخت ییلاقی و قشلاقی میشد یا بیرون
میرفت اعم از اینکه اهل مملکت باشد یا غریب اسم او را ثبت میکردند و صورت و هیئت او در دفتر
دروازه بانان نگاشته میشد و باو تذکرهٔ مرور داده میشد

فصل بیست و هفتم
در وضع اکل و شرب و مجلس عیش و طرب اشکانیان

بعضی از مورخین در اکل و شرب قوم پارت یا اشکانیان مینویسند که در غذا اصراری نداشتند
لکن در شرابها افراط مینموده اند و از آنجمله است نوشتن مورخ لاتینی جماعت دیگر میگویند
در غذا هم مسرف بوده و راه اسراف می پیموده اند حق اینستکه در ایام صحرا نشینی کم میخورده اند
و جهت عمده اینکه ایلات را ماکولات متنوعه ممکن و استطاعت نیست که نسبتاً پرخوار شوند
و اقسام اغذیهٔ لذیذه بلکه
البته بواسطهٔ همراهی با وضع و طبیعت حالت مکنت و قدرت مبادرت در خوراک تقلیل
نمایند اما بعد از آنکه بدویت بحضاره و استقرار در بلاد مبدل شد و دیده در انواع نعمتها
دید یقین است تغییر مسلک و طرز میدهد و از صنوف خوردنی که در بلدان موجود میشود
و بمصرف میرسد صرف نظر نمینماید و مخصوصاً اگر شخص جنساً بادیه نشین و با بنیه باشد و از
عهدهٔ تحلیل غذای مفرط بر آید و افکار عالمانه و خیالات دقیقه و لطایف و ظرایف دیگر هم اشتها
که گاه او را از خوردن منصرف نماید و گاه معدهٔ او را از تحلیل بردن باز دارد پس آنها که غلطاً
پارت را کم غذا گفته اند پارتهائی را گفته اند که در بیابانها مقیم و از الوان اطعمه و اصناف
خوردنیها دور و بی نصیب بوده اند و جماعتی که آنقوم را اکول خوانده مقصودشان اشکانیان
یعنی پارتهائی بوده که بدولت و مکنت و آبادانی و نعمت رسیده بوده اند پلینی مورخ که
معاصر اینطایفه بوده میگوید اشکانیان بقدری در اکل و شرب اسراف میکردند که نفس آنها
رایحهٔ کریهه میداد و هرکس با آنها نزدیک میشد از آن بو مشمئز و متنفر میگشت بنابراین
پادشاه و بزرگان دولت و نجبا مجبور بودند غالباً پوست لیموی ترش یا شیرین را مضغ
نمایند تا اسباب مغالطه گردد و معاشرین ملتفت بوی بدی که از ایشان استشمام میشد
نشوند یکی از اغذیهٔ عمدهٔ آن سلسله کباب گوشت شکار بوده مخصوصاً گوشت گراز

وبیلی

ومیلی تمام باین غذا داشته اند از غله و حبوبات گندم را بیشتر بمصرف میرسانده و نانی که
عهد سلطنت و زمان اشکانیان متداول و معمول بوده شباهت بنان لواش حالیه که
بعضی امکنه میپزند داشته چنانکه ارباب خبر نوشته اند نان معمول در ممالک سلاطین اشـ
نهایت نازک و سبک وزن است و روشنائی از ورای آن مشاهده میشود و آنها که از مملکت
روم بمملکات اشکانیان سفر میکردند برای تعجب اهل وطن از این نان با خود میبرده اند و از
نفایس میشمرده و معروفاست و بعدها تقلیداً از اینها نموده چندی بعد دکان خبازی در
شهر رُم باز کرده از همین قسم نان می پخته اند و آن نهایت مطبوع اهل روم بوده
و از چیزها یعنی میوه ها که اشکانیان بدان میل زیاد و ولع داشته رطب و خرماست که بی اندازه
دوست میداشته و بحد افراط میخورده اند و شراب مخصوصی نیز از خرما بعمل می آورده که
زایدالوصف پر قوت و مؤثر و معروف شراب خرمای بابل بوده است و بیشتر از سایر شرابها
سکر داشته یکی از مورخین آن عصر میگوید شراب خرمای بابلی بسفره پادشاه و اعیان و ارکان
دولت اشکانی اختصاص دارد

سلاطین اشکانی هرگز با دیگران در سر یک سفره غذا نخوردند همیشه باید تنها بصرف شام
و نهار و عصرانه وغیره بپردازند و اگر ملاحظات پلتیکی یا خیالات دیگر ایشان را بهمراهی و هم
غذائی با مهمان مجبور مینمود و با ایشان مهمانی کنند و مهمانان در حضور پادشاه غذا خورند بستر
خوابی برای سلاطین اشکانی در صدر مجلس پهن میکردند و میزی در جلو آن میگذاشتند
پادشاه در بستر دراز میشد و مشغول خوردن غذا میگردید و مهمانان در پائین مجلس در
سر میزهای کوتاه تر صرف شام یا نهار مینمودند

و وقتیکه پادشاهان اشکانی مشغول خوردن غذا میشدند یک دو نفر از خواص و نزدیکان
ایشان در جلو میز پادشاه می نشستند و چشم خود را بدست سلطان میدوختند و اگر پادشاه
میخواست منتهای مرحمت را در حق آنها مبذول دارد از اغذیه که صرف مینمود بوضعی که در مشرق
نان پیش سگ می اندازند لقمه برای آنها پرتاب میکرد آنها با اینکه از هوا آزاد بوده با کمال افتخار بلع
و صرف مینمایند و این التفات در حق هر کس مبذول میشد نهایت مفتخر و مشعوف میگشت

نیز سلاطین اشکانی و ارکان دولت و اعیان و بزرگان آنقوم بساز و آواز و رقص و طرب کمال
میل داشته اند و آلات طرب آنها نی و طبل کوچک و یکقسم سرنائی بوده است موسوم به سامبوکا

فی الحقیقه از سازهای ممتاز از قبیل ارغنون وغیره چیزی نداشته اند در مجلس و محضر بزرگان رقاص رقص میکرده و خیلی مطلوب و مطبوع آنها بوده و رقاصها یا پسران خوب صورت خوش سیما بوده اند یا زنهای با صباحت و ملاحت و غالبا رقاص این طایفه یونانی و از جنس اواسط الناس بلکه ادانی و رعیت بوده مردمان ذیشان عالی مرتبت تمکین اینکار نمینموده و آنرا قبیح میشمرده اند لکن این وضع عیش یعنی مجلس ساز و آواز و رقص را اشکانیان خیلی دوست میداشته اند

فصل بیست و هشتم
در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی

فیلوستراتوس مورخ که در سال صد و هفتاد و دو میلادی متولد شده و تا سنه دویست و چهل و چهار زندگانی میکرده و عصر چند تن از سلاطین اشکانی را درک نموده شرحی در باب ابنیه و عمارات و قصور پادشاهان این سلسله مینگارد از جمله میگوید ملوک اشکانی را در بابل قصری بوده برخی از آن مسقف به گنبدیکه روی آنرا بورقه مس مستور ساخته و روی مس را مطلا کرده بودند و در وسط گنبد منفذی گذاشته که از آن راه نور و روشنائی داخل اطاق شود و این اطاق نشیمن و منزلگاه مخصوص پادشاه بوده است منازل و اطاقهای نسوان و اهل حرمخانه سلطانی را همیشه جدا و دور از عمارت بیرونی و دیوانخانه پادشاه قرار میداده اند اطاقهای نشیمن عمارت سلطنتی را با الواح و صفحات نقره و پارچه های زری مزین میساخته اند بلکه در اطاق پادشاه و ملکه قطعات طلای صیقلی هم میکوبیده و نصب مینموده اند و در زرینها که بجای پرده یا عوض کاغذ دیوارها بوده اسمار و قصص راجعه بارباب انواع یونانی بلکه حکایات فتوحات سلاطین کیان را در مملکت یونان مینگاشته اند و اطاق تالار تختگاه پادشاه را سقفی بوده منقوش بنقوش کواکب و نجوم بوضع آسمان و آنچه رنگ آبی آسمانی دیده میشده از یاقوت کبود و سنگ لاجورد ترتیب داده و صور بروج ثابت و سیار جمله از جواهر الوان ترصیع یافته و هیاکل ارباب انواعی را که یونانیها میپرستیدند از طلای احمر ساخته در طاقچه ها و رفهای تالار گذاشته و چهار چرخ شبیه بچهل چراغ از طلا در چهار ضلع آویخته اما مقصود از چرخهای مزبور فقط روشن کردن فضای تالار نبوده بلکه هیکل نمزیس را خواسته اند نشان دهند و ضمنا اطاق را روشن کرده باشند و نمزیس بعقیده یونانیها دختر شب و ربة النوع انتقام و تلافی و کیفر بوده که رب الارباب ورا مامور تادیب و تنبیه اشخاص نموده که راه تکبر و غرور

رفته و بتحقیر و تخفیف مردم پرداخته خود را دون خالق و فوق مخلوق دانسته و ابنای جنس را غیر از نوع خود شمرده اند هیکل این رب النوع را بشکل فرشته بالدار میساخته اند که مارها بدور کمراو پیچیده و در دست و سایر جوارح اطراف و مشعلها و چراغها روشن شده و مخصوصاً چهل چراغ تالار و اطاق خاص پادشاه اینشکل را داشته و فی الحقیقه پادشاه را از کبر و غرور تخدیر مینموده است

نگارنده گوید ظاهراً از عبارت مورخ که میگوید چهار چرخ در چهار ضلع آویخته مساحر باشد همانا در هر چهل چراغی چرخها تعبیه کرده بودند و آنرا کوک مینمودند و مثل ساعت حرکت میکرده چنانکه خود نویسنده میگوید هر روز یکی از سدنه تنکده می آمد و این چهل چراغها را مرتب میساخت

ابنیه و عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی شك نیست که خالی از تکلف و تأنق و تصنع و زینت نبوده اما معتبر و مسلم است که آنچه صنعت و ظرافت در آن ابنیه و اثاث البیت و تزیینات آن دیده میشده صانع و بانی و مرتب آن ارباب صنایع یونانی بوده و این جلوه و شکوه و طرح و نمایش را آنها ظاهر مینموده اند چه خود اشکانیان علم و هنر بلکه دقت و نظر و سلیقه نداشته که در بنا و عمارت و آلات و اسباب و زینتهای زندگانی بکار برند و حال هنرمندان ایران و ارباب حرف و اصناف کارگران این ملت هم در آن زمان معلوم است چنانکه پیش هم بدان اشارت نموده ایم

فصل بیستم
در ابنیه و آثار باقیه اشکانیان

از آن وقت که اسکندر کبیر بر ایران دست یافت و ممالك این مملکت شد تا آن زمان که سلطنت سلاطین ساسانی شروع نمود یعنی از سال سیصد و سی و یك قبل از میلاد تا سنه دویست و بیست و شش بعد از تولد حضرت مسیح علیه السلام که تقریباً پانصد و پنجاه و هفت سال میشود ابنیه و آثار و شهرهای بسیاری ساخته و پرداخته نشده و وجود بناهائی که علی التحقیق بتوان آنرا نسبت بسلاطین اشکانی داد و هر بنائی را که مورخین قدیم یونانی و رومی یا متأخرین از علمای فرنك از اشکانیان دانسته حدس زده و خیالی کرده و دانشمندان منصف این قرن خود با این مسئله معتقد و معترف میباشند استاد المورخین مسیو ژرژ رالنسن انکلیسی معلم علم تاریخ در کتاب ششم تاریخ ایران راجع باشکانیان که تألیف نموده فصلی مبسوطی

ومشروح در باب ابنیهٔ عمارات این سلسله پرداخته و نگاشته است لکن این فاضل متبحر و دانشمند
ماهر در اول همان فصل میگوید آنچه در اینموضوع نویسندهها طوایف و ملل نوشتهاند مستند
باسناد صحیحه نبوده است و هم و خیال و فرض و گمان میباشد همه را باید گفت ممکن محتمل شاید
دور نیست مظنون است پس از این تمهید گوییم آنچه بعد از تتبع و استقصا بر ما معلوم شده
اینست که اشکانیان کلیةً طالب احداث ابنیه و عمارات نبوده اند و میلی بلکه التفاتی باین مطلب
نداشته که برای اخلاف از خود یادگاری تاریخی گذارند و برخلاف این حال و برعکس این خیال
بوده است سبک و سلیقه و رویه و طریقهٔ سلاطین بنی آشور و بابلیها و ایرانیهای کیانی و بعدها
طبقهٔ ساسانی و در واقع جنس و سرشت تورانی بودن و خود را در مملکت ایران اجنبی دانستن این
اقتضا مینموده و در عالم نادر افتاده که مردم بدوی دارای خیالات بزرگ شوند و مالک آثار و
آثار جلیله گردند و برای اینکه قدری هم اشکانیان را در این فنون و قصور معفو و معذور داریم
گوییم ضعف علم و صنعت و نبودن مهندس و معمار قابل کامل و نقاش و حجار و نجار و غیرهم نیز
مورث بیمیلی آن سلسله بامثال این اعمال گردیده است و بسادگی اغرا و تحریض نموده

در اوایل این کتاب شرحی از شهر حضر که فرنگیها هادرا یا هترا مینویسند نگاشته ایم
آثاری از آن شهر هنوز باقی است و بعضی از مورخین گمان کرده اند آن ابنیه که حالا منطمس شده
از اشکانیان بوده لکن باید دانست و بنظر گرفت که شهر معروف به حضر یا الحضر از بلاد جزیرة
العرب میباشد و یاقوت حموی و سایر علمای جغرافی که قبل از این مصنف میزیسته هم گفته اند
بنای این بلده را ساطرون بن اسیطرون جرمقی کرده و جرامقه گروهی از عجم بوده اند که در موصل
سکنی داشته و بعضی بر این اند که اینشهر را ملوک عرب آباد نموده بهر حال دخلی باشکانیان
ندارد فرضاً که ملوک و حکمرانان بانی این بنا و بلد تابع و باجگذار اشکانیان بوده خود علوم و
صنایعی داشته اند که طایفهٔ اشکانی از آن بهره و نصیبی نیافته و طوری اینشهر را مستحکم کرده
که ملوک نامدار از فتح آن عاجز گشته چنانکه ترازان قیصر روم در سال یکصد و شانزده بعد از
میلاد و سوروس قیصر دیگر روم در سنهٔ صد و نود و هشت این بلده را محاصره نمودند و کاری از
پیش نبردند و بر مطالعه کنندگان است که بشرح مسطور در باب الحضر رجوع نمایند

مسیو ژرژ رلنسن میفرماید هادرا یعنی الحضر در اوائل مائه دوم از میلاد باهمیت مشهور گشت
و در سال یکصد و شانزده میلادی ترازان قیصر و در سنهٔ صد و نود و هشت سوروس

که فتح آن بستند و از عهده بر نیامدند و از اینجا معلوم میشود که این شهر در آن زمان بز
و پر جمعیت و مستحکم بوده و سور بزرگ محکمی داشته که در مقابل آن عساکر جرار و سلاطین نا
مقاومت نموده معبدی معروف بمعبد آفتاب در این بلده وجود داشته که اشیاء نفیسه و تح
که اینها بسمت نذر بدان حمل و تقدیم میشده و در آن اعصار ناحیه الحضر از خود سلاطین داش
که نسلاً عرب بوده یا آنها را عرب می پنداشته اند و از حکمرانان معتبر بشمار می آمده و ل
با سلاطین اشکانی خراج میداده اند آنچه از الحضر مورخین قدیم از عرب و یونانی و رومی نوش
و آنچه از بقیة السیف آن این اواخر علمای معاصر دیده و نگاشته چون منظور نظر دقت شو
معلوم میگردد وضع ابنیهٔ بلدهٔ مزبوره و سبک بنائی روم و قسطنطنیه و شبیه ببعضی از آ
یونانیان که در نواحی سوریه مشاهده میشود بوده اگر عمارتی را که ولگازس سیم در طیسف
بنا نموده بود اویدیوس کاسیوس سردار رومی در سال صد و شصت و سه بعد از میلاد خرا
نمیکرد و ما طرز و وضع آنرا میدیدیم میتوانستیم سبک و سلیقه و طرح معماری اشکانیان را بد
آریم و ذوق آنطایفه را در اینباب معلوم نمائیم چه مسلماً آن عمارت بفرمان پادشاه اشکانی و
بدستور العمل او بنا شده اما آنچه از الحضر باقیست بهیچوجه نمیتوان باشکانیان نسبت داد
عمارتی را که قومی از اقوام تابعه باج گذار اشکانیان در عصر و زمان آنطایفه بنا نموده ن
باشکانیان نسبت دهیم و سلیقهٔ آنها را در ساخت و بنا از آن معلوم کنیم فرض میکنیم راجه
از راجه های هندوستان عمارتی بسبک مشرق زمین و وضع هندوستان بنا نماید پس از
چند قرن در حالتیکه خراب شده باشد آیا او آثار او را که به بینند بگویند این بنا انگلیسی اس
بدلیل اینکه هندوستان در وقت ساختن این عمارت در تحت تسلط انگلیس بوده آیا این چن
خیال را میتوان گفت صحیح است نسبت دادن ابنیهٔ الحضر باشکانیان همان حالت را دارد
بعضی الواح و منقوراتی هم استاد مارد ژ رلنسن باشکانیان نسبت داده در این نسبت هم
و بنای تامل و تردید باشد راستست که این الواح و منقورات از بدجنس و بد و ضخیم و
ناهموار است هیچ شباهتی بالواح و منقورات زمان کیان بلکه عصر ساسانیان ندارد و از با
بدبختی و عدم تانق و تکلف جا دارد که برخی از آنرا از آثار اشکانیان بی علم و صنعت فرض
اما همینقدر قرینه برای اثبات مطلب کافی است

در وضع و سبک بنائی

در کوه بیستون در بالای سر چشمه که از زیر کوه جاری است در سطح جبل نقوش را تیشه و

همانجا شیخعلی‌خان زنگنه معروف وقف نامهٔ نقر نموده و محققین دانشمندان فرنگ و بعضی از مسافرین که از آنجا عبور کرده نسبت آن منقورات را باشکانیان داده‌اند و دلیل آنها اولاً کمال بی‌اهتمامی و عدم استادی حجار است ثانیاً از دیانت کیان و ساسانیان در آن صفحه علامتی مشاهده نمیشود و مؤید خیال آنها است صورت فرشته که تاج افتخار بر سر پهلوانی میگذارد و این شبیه است به دیانت یونانیها و اشکانیان بوده‌اند که ثلث دین و آئین خود را از شرع و طریقهٔ یونانیان اخذ و اقتباس کرده‌اند پس با دلیل مذکوره ممکن است نسبت منقورات مزبوره بسلاطین اشکانی داده شود همچنین منقوراتی در سنگ سر پل ذهاب هست که بواسطهٔ عدم تناسب اشکال و بد حجاری و بودن چند کلمه با حروف و زبان یونانی در آن صفحه میتوان آنرا باشکانیان منسوب نمود خاصه در صورتیکه از خارج میدانیم پای تخت تشکیلاتی این طایفه شهر طیسفون و سلوسی بوده و از داخلهٔ ایران که بجزیرة العرب میرفتند از این سنگ عبور و مرور مینموده‌اند اما الواحی که بارون بُد در سمت بختیاری و مال میر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک میلادی مشاهده کرده و نسبت آنرا باشکانیان داده و از جمله صورت مُغی است بر یک لوح و صور دیگر در الواح دیگر هیچیک ربطی بدورهٔ اشکانیان ندارد و بارون مشار الیه در این نسبت سهو عظیم نموده است چه این تصاویر بالنسبه بصور مرسومه در بیستون و سنگ پل ذهاب بهتر است و حجاری آن خوبتر از این فقره گذشته این قسمت از ایران در دورهٔ اشکانیان همه وقت تابع و باجگذار سلاطین اشکانی نبوده و وقتی هم که بودند آن قدر تمکین و تبعیت از آنها نداشتند که تصاویر پادشاهان پارت را در بلاد خود در صفحات و الواح نقش کنند خلاصه منقورات الواح سمت بختیاری و مال میر را نمیتوان بزمان کیان و ساسانیان نسبت داد چه منقورات آن بخوبی منقورات آن دو دوره نیست نیز نمیتوان باشکانیان منسوب ساخت بادلهٔ سابق الذکر شاید اشکال مزبوره صور ولاة مستقله و حکام مستبدهٔ نامی این ناحیه باشد که در عصر اشکانیان یا زمان ساسانیان حکومت داشته‌اند

آخر الامر گوئیم اشکانیان آثار باقیهٔ خود را فقط فتوحات و جنگهای بزرگ خود میدانستند و نام نیک خویش را از این راه پایدار میخواستند اعتنائی بمجسمه و منقورات الواح نداشتند و اوقات صرف اینقسم کارها نمیکردند و این اعمال را از فروعات میشمردند چه اگر این قسم

کارها را

کارها را در نظر آنها اهمیتی بود با مراوده و رابطه که با یونانیها داشتند و با جمعیت زیادی که از آن ملت در تحت تبعیت ایشان بود میتوانستند دارای بهترین الواح و منقورات و مجسمه‌ها شوند زیرا که یونانیها از قدیم در صنعت حجاری و نقاری اول ملت مردم روی زمین بوده و با این ترقی تمام که امروز علوم و صنایع را حاصل شده باز از مجسمه‌های قدیم کار استادان یونانی مجسمه‌سازان سرمشق میگیرند و چه اشکال داشت که سلاطین اشکانی برای انجام این مرام جمعی حجار و نقار و حکاک یونانی برای ساختن الواح و مجسمه‌ها مستخدم نمایند و بکار و خدمت وادارند

فصل سیم
در نجابت سلاطین اشکانی

پس از آنکه اشک اولین پادشاه اشکانی بطغیان و خودسری پرداخت و کاری از او ساخته شد و اخلاف وی خاصه برادرش تیرداد امید وار شدند که در بعض یا کل ممالک ایران سلطنت و حکمرانی کنند و مالک تاج و تخت شوند دانستند برای صاحب اینمقام منیع و مرتبت رفیع نجابتی لازم بلکه از شرایط اهم است لهذا بخیال افتادند که نسب خود را بسلاطین کیان رسانند و خویش را در نظر مردم ایران خصوصا و ملل ساکنه در شرق عموما نجیب و پادشاهزاده جلوه دهند تا از کید عیب جویان و نکته گیران و ارباب ایراد و اعتراض فارغ و ایمن باشند و ایرانیان بمیل و رغبت بسلطنت ایشان تمکین کنند و سایر ملل شرقیه نیز بچشم حقارت و استخفاف در آنها ننگرند این بود که شهرت دادند و گفتند که ما از صلب و پشت دارای اکبر هستیم یعنی اشک اول را نواده دارای اکبر خواندند و بانتشار اینخبر کوشیدند اینست که اکثر مورخین عرب و عجم در ابتدای تاریخ و ذکر اشکانیان و نسب ایشان میگویند اشک اولین پادشاه این سلسله از دوده کیان و نواده دارای اکبر بوده است و اینخبر طوری منتشر و شایع گشت که بعضی از دانشمندان سایر اقالیم نیز شنیدند و باور کردند چنانکه سنسل مورخ از اهالی قسطنطنیه که در هزار و یکصد سال قبل میزیسته این گفته را معتقد بوده و در ضمن مسطورات خود نوشته است نسب اشک اول به آرتاکزرسس پادشاه کیانی میرسد و آرتاکزرسس همان است که ما اردشیر بهمن میگوئیم و بهمن دراز دست که همین اردشیر باشد از سلاطین کیان معروفست

اکتزیاس طبیب و مورخ یونانی که در خدمت اردشیر یعنی بهمن دراز دست بوده و در سنه چهارصد و شانزده قبل از میلاد با یران آمده و هفده سال در ملازمت اردشیر گذرانده واز اوضاع این مملکت بدرستی خبردار شده و تاریخ مبسوطی از ایران و هندوستان نوشته و بعضی از فصول و قطعات آن بدست می آید میگوید بهمن دراز دست یا اردشیر قبل از جلوس بتخت سلطنت اشک نام داشته و ایرانیان این اسم را میمون و مبارک میدانستند و بسیاری اولاد خود را باسم مینامیدند از این گفته اکتزیاس معلوم میشود که اشک اول و اخلاف او در رسانیدن نسب خود بسلاطین کیان خاصه باردشیر ملاحظات عدیده و جدی داشته اند و همه جای مسئله را ملتفت بوده اند

بعضی را عقیده اینست که سلاطین اشکانی تا صد و پنجاه سال سلطنت در اینخیال بنودند بعد از انقضای مدت غزبور و تسلط تام بر ممالک ایران باین صرافت افتادند و خواستند نجیب و صاحب نسب عالی باشند تا مردم تمکین آنها نمایند و این خیالی واهی است چه پادشاهی که اجداد او در مملکتی صد و پنجاه پادشاهی کرده باشند اگر ابتداء از اخس خانواده ها هم بوده اند این مدت متمادی سلطنت برای نجابت و شرافت و علو مقام و مرتبت و بزرگ کردن او کفایت میکند و محتاج به پیرایه خارجی نیست این دست و پا ها چنانکه بتجربه معلوم شده برای اوایل کار و اوقات تزلزل و احتیاج بوسایط و اسباب و زیب و زینت است و دودمانیکه صد و پنجاه سال سلطنت در آن مانده باشد خود نجیب است و لازم نیست خویش را بغیر ببندد تا نجیب شود

یکی از مورخین میگوید پادشاها که باسم اشکانیان مالک ممالک ایران شدند خیلی مایل بودند برای افتخار و اظهار شان و نسب و حسب صحیح و درست خود را ایرانی و از دودمان سلطنت قلم دهند و بهمین واسطه سلاطین اشکانی اسامی پادشاهان عجم را از قبیل مهرداد و تیرداد و اردوان و خسرو و غیره بفرزندان خود میگذاشتند و از لغات ایرانی در زبان خود بسیار داخل میکردند و متوسل بوسایل دیگر از قبیل تقلید در البسه و آداب و رسوم و غیره بسلاطین کیان میشدند اما این جمله بخرج نرفت و ایرانیها تا آخر آنها را اجنبی میدانستند و بنظر خوشی و همیاری و اهل وطن در آنها نمی دیدند و علت ضبط نکردن سوانح و وقایع دوره اشکانیان و تاریخ ایشان نیز یکی همان خارجه بودن آنها بوده و اسم آنها گواهی میداده چه پارت چنانکه

پیش هم ذکری نموده ایم در لغت اسکیث و توران بمعنی نفی و تبعید است و اگر پارث از کلمه
پارثوای سانسکریت مشتق شده باشد باز بمعنی غریب است شک نیست که بعضی از پادشاهان
اشکانی باسم سلاطین کیان موسوم شده اما بعضی هم اسامی تورانی داشته اند ارساک و سیناتروک
که مختوم به آک ترکها است و ولوژز که بچنگیز و قوبیلای شباهت دارد ترکستانی بودن اشکانیان را
مدلل داشته و چیزهای دیگر نیز این مغلطه را مانع گردیده ایرانیهای متعصب بکراهت زیر
بار آنها رفته و از خدمت و خلوص و مخلد نمودن نام ایشان در بطون دفاتر و صحف و اوراق
خود تن زده اند

نگارنده گوید اگر سلاطین اشکانی خود را بپادشاهان عجم نسبت داده و بجبال الجبیکره نسبت
خود افتاده باشند امر عجیب و خیال تازه نیست بسا اشخاص سر سلسله از ملوک و بزرگان
دیگر برای مصلحت وقت و پیشرفت کار خود و اظهار شوکت و عظمت ذاتی و نسبی اینکار کرده
و این راه رفته اند حتی اگر نتوانسته اند سلسله و خانوادهٔ خود را بیکی از اعاظم و معارف عصر
و مشهور روی زمین وصل و مرتبط سازند زبان دعوی را بلند تر کرده نژادی آسمانی برای
خود ترتیب داده و هم اکنون ببینیم که چینیها دولت خود را دولت آسمانی خوانند و نژاد خاقان
چین را بفلک اعلی رسانند و سمیرامیس ملکهٔ مشهور بابل و نمروس پادشاه و بانی شهر نینوا
و چنگیز خان همینکار کرده اند و امثال و نظایر ایشان بسیار بوده و اشکانیان علاوه بر
نسبت دادن خود بکیان نیز بجانشینی اسکندر کبیر افتخار مینموده اند و از چیزها که مؤید این
خیال است آنکه شهر دارا که ساختند اسم آنرا دارا نهاده گفتند ما این بلد را باسم جد خود
دارای اکبر موسوم مینمائیم و از مورخین عرب و عجم نادر کسی است که این سلسله را از پشت و صلب
داراب یا اردشیر دراز دست معروف به بهمن ندانند مگر فردوسی علیه الرحمه که میگوید اشکانیان
اولاد آرش تیرانداز معروف میباشند و قول او بصواب نزدیکتر است و از نویسنده های
معتبر هستند کسانیکه میگویند آرساس یا آرشاک که همان اشک باشد لفظی مشتق از آرش
و جهت این اشتقاق آنکه اشک از ابنای آرش تیرانداز بوده است پس از آنکه وجه و معاودت
که اشکانیان را مسلط ساختی با ایران و ایرانی و ملوک عجم و کیانی بوده و این شهرت را برای نجیب
کردن خود داده گوئیم این سلسله تا یک اندازه و بحد معین نجابت داشته یعنی از قوم پارث
آنها که بسلطنت رسیدند از خوانین و ایل بیگیهای بزرگ طایفهٔ اسکیث بودند شاهد

مدعا قول جمعی از مورخین است که میگویند
جماعت اسکیث یا تورانی که قسمت عمدهٔ از آنها در ترکستان اینطرف جیحون در خاک ایران سکنی داشته و قسمت دیگر در سمت کاشغر و ختن تا چین زندگانی مینموده از معارف قبایل روی زمین بوده اند از اینقوم آنها که معروف باشکانیان شده بمعاونت طوایف تورانی ساکنهٔ ماورای جیحون بر عساکر مقدونیه غالب گشتند و مملکت ایران را تملک و تصاحب نمودند و یمکن که خود آنها هم از اسکیثها و تورانیهای آنطرف جیحون بوده اند و بنابر مسطورات تاسیت و آقاتانجلوس و فسطوس از سلسلهٔ اشکانی تقریبا ششصد سال بر طوایف اسکیث که آنها را آتروماسارژد و آلنس یا آلن میگفته اند ریاست و تسلط داشته و از خوانین و ایلبیگیهای بزرگ اسکیث محسوب میشدند چون ممالک ایران شدند حقوق ریاست خود را به بنی اعمام خود واگذاشتند

نگارنده گوید اقوال مورخین مشار الیهم بتحقیق نزدیک است و راست و درست مینماید چه اگر اشکانیان ایلبیگی و خان نبودند و در میان قبایل تورانی ریاست نداشتند بچه بابت چگونه میتوانستند از ایشان استمداد نمایند و آنها را بکمک خود طلبند و فرضا هم که می طلبیدند آن طوایف وحشی بچه جهت تمکین میکردند و سر اطاعت بزیر انداخته می آمدند و خود را در راه اشکانیان بکشتن میدادند و آخر الامر ما بتصفح کتب میتوانیم گفت تیرداد برادر اشک بعد از آنکه بر خراسان و بعضی از نواحی دیگر ایران استیلا یافت شأن خود را اجل و اعلی از ریاست قبایل صحراگرد دیده خانی یا خاقانی طایفهٔ اسکیث را بیکی از برادران خود واگذار نمود و این بود تمام نجابت سلسلهٔ اشکانی و زیاده براین چیزی استنباط نشده و نمیشود و سایر نسبتها که داده اند نسبت آسمان و ریسمان است و ترکش و دولدان

فصل سی و یکم
در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت اینطبقه

در فصل پیش باز نمودیم که اشک اول نخستین پادشاه اشکانی قبل از آنکه بسلطنت رسد از اعاظم و اکابر بوده و قبیلهٔ او و همچنین شخص او در میان قوم پارت رتبهٔ خانی و ایلبیگی داشته اینک مزیدا للتوضیح گوئیم ایل و طایفهٔ پارت که در ناحیهٔ پارتیا از مملکت خراسان سکنی گرفتند بقراین محقق و معلوم میشود که در تحت ریاست قبیلهٔ اشک بسر میبرده بعبارهٔ اخری آبا و اجداد

اشک

اشلک دنیس و بزرک و حاکم آنطایقر بوده و باقی مطیع و محکوم و الا طغیان و جدال سفهرا
امری خارج از حیز امکان بود امّا شورش و جنبش اشلک اوّل را مورخین معتبر در سال دو
و پنجاه و یک قبل از میلاد نوشته اند یعنی تصریح کرده اند که اشلک اوّل در سال یازدهم سلطنت
آنطیوخس دویم ملقب به تیوس سیمین پادشاه سلوکیدی سوریه رایت طغیان برافراشت
و آنطیوخس دویم در سنه دویست شصت و دو قبل از میلاد تخت سلطنت جلوس کرده و د
سال دویست و چهل و شش درگذشته و سال یازدهم سلطنت او تقریباً سنه دویست
پنجاه و یک قبل از میلاد میشود و این گفته ظاهراً از صحت دور باشد چیزیکه هست این است
که بعضی از مورخین سال طغیان اشلک را ابتدای سلطنت اشکانیان دانسته و برخی ز
این بار رفته تا آنجائیکه اشلک اوّل را محض مساعی و مجاهدات و مغازی و اقدامات او از سلاط
اشکانی میشمارند و گویند میگویند اشلک اوّل بسلطنت نرسید مدّت دو سال در کشمکش و ز
و خورد بود و در اثنای تاخت و تاز راه آنجهان پیمود و همانا قسمتی از این سخن را پایه و مایه
یعنی راست است که اشلک اوّل جلوس بسریر پادشاهی ننموده و دیهیم خسروی بر سر ننهاده اق
در اینکه چندی در عالم طغیان و خودسری گذرانیده و از کسی تمکین نداشته و باقدرت و تسلّ
میزیسته تأمّل نتوان کرد و راه تردید نتوان رفت و همان اوقات او ان تسلّط و سلطنت اشلک
اوّل است و مسلّماً علاوه بر ناحیه پارثیا که در تحت تحکّم او بوده مبلغی از اراضی و اماکن آنجا
تملّک نموده و حکمرانی و پادشاهی جز این نیست که شخص مالک مملکتی اشد اعم از اینکه آن مملکت بزر
یا کوچک باشد و اگر اشلک را بیشتر فتح عظیم حاصل نشده بود برادرش تیرداد آن دل ندا
و آن عدّت و قدرت نه که بتسخیر ممالک پردازد و با سلاطین در اندازد فتوحات بزرگ کند و م
صعب بپاید و آن شود که شد و باینجا رسد که رسید و نگارنده را عقیده اینست که اشلک ا
بیش از دو سال در حالت طغیان و خودسری و جنگ و جدال و زحمت و مجاهدت و خلاف و
بوده است که کار اعقاب و اخلاف خود را بدرستی پخته نموده است و مؤیّد این خیال گفته ژو
مورّخ معروف است که میگوید اشلک اوّل مؤسس اساس سلطنت اشکانیان مدّت دو
حکمرانی و پادشاهی کرده و غیر از این مورّخ جمع دیگر نیز دارای همین عقیده بوده اند لکن ف
مشهور اینست که اشلک اوّل دو سال سلطنت نموده در هر حال بزعم آنها که اشلک اوّل پا
نایل نشده سلطنت اشکانیان در اوان حکمرانی سلوکوس دویم ملقب به کالینوکوس جانشین

آنطیوخس

انطیوخس دویم ملقب به تِیُوسَ ابتدا نموده در اینصورت باید بگوئیم ابتدای طغیان اشکانیان در عهد سلطنت انطیوخس دویم است و ابتدای سلطنت این سلسله در زمان پادشاهی سلوکوس دویم از سلاطین سلوکیدی سوریه و بر ماست که اقوال مورخین و مصنفین معتبر را در اینموضع نقل نمائیم تا مطلب بدرستی مکشوف گردد

سُوئیدای مورخ مینویسد اشک سر سلسلهٔ اشکانیان کاری ناقص کرد و بتکمیل و اتمام آن مُوفق نشد و در یکی از محاربات بزخم نیزهٔ دشمن جان داد و تیرداد برادرا و که با اشک در این شورش متفق و همراه بود پس از چندی بتجدید آنعمل پرداخت و کاریکه برادرش میخواست او بساخت و این در سلطنت سلوکوس کالینوکوس بُود یعنی در آنوقت که ممالک سلطان سلوکیدی سوریه دوچار انقلابی گردید تیرداد موقع را مناسب دید و وقت را غنیمت شمرد با سلوکوس مصاف داد و بر او غالب آمد و ملت پارت را آزاد نمود و بعد از آنکه عساکر تیرداد بر قشون سلوکوس کالینوکوس غلبه کردند تیرداد خود را پادشاه نامید و پیش از آن رؤسای طایفهٔ پارت سمت ایل بیکی داشتند بلکه مقدم دزدان و راهزنان بشمار می آمدند و این سلسله روز فتح تیرداد و غلبهٔ او را بر سلوکوس کالینوکوس روز عید قرار دادند و هر سال در آنروز عیش و سرور داشتند و جشن میگرفتند و این رسم تا دیری معمول بُود و ذکر آن و تعیین آن روز بیاید

مورخ دیگر میگوید پارتها در سال یازدهم سلطنت انطیوخس دویم ملقب بخدایا خداوندگار بر پادشاه سلوکید سوریه بشوریدند و آن در سال سیم از اُلمپیاد صد و سی و دویم یعنی تقریبًا در سنهٔ دویست و پنجاه قبل از میلاد بود

مصنف دیگر مینویسد پارتها و مرتبه رایت طغیان برافراشتند بار اوّل در سال شصت و یکم تاریخ سلوسی بود که مقارنست با سال سیم از اُلمپیاد صد سی و دویم در این شورش دو سال با عساکر یونانی زد و خورد و جدال بُودند پس از آن اشک اوّل کشته شد و برادرش تیرداد از میدان جنگ گریخت و پناه بر اسکیثهای تورانی برد و در میان آنها سر میکرد تا آنطیوخس دویم درگذشت و سلوکوس کالینوکوس جای او بگرفت و اتفاقا در جنگ این پادشاه را پیش آمد یکی با بطلمیوس سلطان مصر و دیگر با برادرش که گلها یعنی فرانسه‌های قدیم را بکمک خود آورده بود تیرداد دید وقت حمله کردن بر سلوکوس کالینوکوس است در سنهٔ دویست و چهل و پنج قبل از میلاد با طایفهٔ داهو یارنی بطرف پارتیا وطن خود که از دست او رفته بود آمد آنجا را مجددًا مسخر کرد و آندراگراس را که از جانب پادشاه

سلوکیدی

سلوکیدی سوریه حکومت میکرد بگشت چون اینخبر بشام رسید سلوکوس کالینیکوس بی تعلل و تأمل بطرف او راند و با تیرداد برابر شده بکارزار پرداخت اما بخت او مساعدت نکرده شکست خورد و فی الحقیقه آنروز پارتها آزادی یافتند و پس از آن روز بروز بر قوت آنها افزود و اغلب ممالک و بلاد آسیا را مالک شدند و تا سال دویست و بیست و شش میلادی سلطنت کردند

ادین مورخ میگوید اشک و برادرش تیرداد والی یکی از ایالات باختر بودند و دیودت نامی از جانب سلطان سلوکیدی سوریه حکمرانی کل ولایات باختر داشت این حکمران بر سلطان خود بشورید و راه طغیان پیش گرفت اشک و برادرش در این خودسری با او همراهی نکردند و فرار ابر پارتیا آمدند و پناه جستند در آنوقت فرکلس نامی از جانب آقاتوکلس که نایب السلطنه تمام ایران بود حکومت پارتیا داشت حاکم مزبور بیکی از برادران تیرداد و اشک یا خود تیرداد عاشق شده بخیال زشتی افتاد اشک و تیرداد و پنجنفر نوکری که داشتند فرکلس حاکم پارتیا را کشتند و با طایفه پارت بر ضد آنطیوخس پادشاه سلوکیدی سوریه بنای شورش و طغیان را گذاشتند و بعضی آقاتوکلس را حاکم پارتیا نوشته اند اما ظاهرا این قول صحیح نداشته باشد

اوزب مورخ میگوید ابتدای سلطنت اشکانیان در سال دویست و چهل و هشت قبل از میلاد داشته اند این مورخ دو سال سلطنتی را که دیگران نسبت به اشک اول داده اند بحساب نیاورده و از اول سلطنت تیرداد یعنی از وفات اشک این سلسله را مالک تاج و تخت دانسته است

موسی خورنی گوید شصت سال تمام که از فوت اسکندر گذشت اشک اول موسس اساس سلطنت اشکانی بپادشاهی نایل شد ظاهر اینست که قصد این مورخ وفات اسکندر کبیر نبوده بلکه مقصود او این بوده که چون شصت سال از تاریخ اسکندری که تاریخ سلوکیدی باشد گذشته دولت اشکانی شروع نمود چه همین مورخ مینویسد سلوکوس نیکاتر سی و یکسال سلطنت کرد و بعد تاج و تخت را بپسرش آنطیوخس سوتر واگذاشت و نیز نوزده سال پادشاهی داشت تا درگذشت و پسرش آنطیوخس تئوس جای او گرفت و در سال یازدهم شهریاری این سلطان بود که اشکانیان خروج نمودند باین حساب در سال شصت تاریخ اسکندری سلوکیدی که مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد میباشد اشکانیان بشورش اقدام نموده اند خلاصه چون مسطورات این مصنف محقق را بدرستی مطالعه کنیم باید شورش و استقلال اشک اول را در سال دویست و پنجاه دانیم و مدت تغلب او را دو سال و مدت اقامت تیرداد برادر او را در میان اسکیتها که بعد از کشته شدن اشک بآنها پناه برده بود تقریبا سه سال و غلبه

اورا بر سلوکوس کالینوکوس از سوانح سنه دویست و چهل و پنج قبل از میلاد شماردیم و گوئیم مدت سلطنت
اشکانیان از شورش اشک اول تا کشته شدن اردوان آخر چهارصد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت
سال است و اگر از غلبه تیرداد بر سلوکوس دویم بشمار آید بتقریب چهارصد و هفتاد و یکسال میشود و
اقوال مصنفین یونانی و رومی را با گفته موسی خورنی تفاوت و اختلاف بیّنی نیست

یکی از مورخین معتبر مینویسد اگر خلفای اسکندر کبیر باهم مودتی داشتند و نفاق و خلاف در میان آنها در
نمیگرفت پارتها نیز اطاعت آنها را از گردن نمی انداختند و مالک تاج و تخت سلطنت نمیشدند اما از خوش
بختی این طایفه یعنی پارتها سلاطین سلوکید سوریه گاهی با همسایه های شرقی خود جنگ میکردند و زمانی با طوایف
وحشی گل (فرانسه های قدیم) زد و خورد مینمودند و بجای اینکه قوم پارت را بدرستی رعیت و مطیع نمایند
بجزئی مالیاتی که از آنها میگرفتند راضی و خوشنود بودند و اعتنای دیگر بآنها نداشتند و حال بدین
منوال میگذشت تا دوره سلطنت آنطیوخس دویم سیمین پادشاه سلوکید سوریه شد و او مردی بدکار و
بی قابلیت بود و پاکی نژاد نداشت و در کیش و آئین مردم همان عصر و زمان حلال زاده شمرده نمیشد عمر
خود را بیطالت و لهو و غفلت و عشرت زیاده از حد میگذرانید و جز تجمل ظاهری و تن آسانی چیزی نمیخواست بنا
بر این ظلم بجای عدل گرفت و بازار هرج و مرج رواج یافت ایالات بنای شورش را گذاشتند و اول فتنه که
برخاست از باختر بود دیودت یا تئودت یونانی حکمران باختر از سردارها یا سردارزاده های اسکندر خود را
پادشاه خواند و از آنجا که باختر در آنوقت نهایت آبادی و تمول را داشت چنانکه بطور اغراق ژوستین و
غیره آنرا دارای هزار شهر دانسته حکمران این ایالت معمول کاری از پیش برد و چون مردم سایر بلاد و نواحی
مشرق این پیشرفت بدیدند جرأت کرده بشورش پرداختند و سلطان سلوکیدی را از ذروه عظمت و جلالت
بحضیض زحمت و مرارت انداختند خلاصه دیودت یا تئودت یونانی بقول اکثر از مصنفین هجده سال در باختر
سلطنت کرد و اهالی این ایالت از رعیتی او استنکافی نداشتند اما همسایه وحشی آنها یعنی طایفه پارتها که
پادشا بعد از آنکه از کامیابی باختریها قوت قلبی بهم رسانیدند دیگر زیر بار سلطان سلوکیدی نرفتند و فرمان
حکام او را اگر از انطاکیه مامور میشدند نخواندند بلکه بپادشاه باختری هم اعتنائی نکردند و راه خودسری
پیش گرفتند اشک یا اشکان نامی از بزرگان اینقوم که در دربار پادشاه باختری راه و جاهی داشت و مردی
بافراست و کیاست بود بچشم تعقل و تدبر در اوضاع سلطنت باختر نظر مینمود پس از آنکه بدقایق و نکات
کار حکمرانی و امور ملکی برخورد و حقایق و اسرار آنرا تجربه خاطر سپرد غفلة از باختر فرار کرده به پارتها
آمد و باستمالت و جذب قلوب آحاد و افراد اهل قبیله خود پرداخت و مردم را حاضر و مستعد آن کرد که سلطنت

وشهرهای

وشهرهای او را قبول و تصدیق کنند و بعبارة اخری ایشانرا پادشاه پارث و پارتها خوانند و داشتند
فطری و جلادت ذاتی ایشان و علو همت وی مانع بود که بحکمرانی ناحیهٔ پارتیا قناعت نماید لهذا رایت کشو
برافراخته بممالک مجاوره تاخت و پرداخت و در کشش و کوشش بود تا در یکی از جنگها بزخم نیزه زندگانی
بدرود نمود

ژوستن مورخ گوید وقتیکه حکمران یونانی باختر بر پادشاه سلوکیدی سوریه بشورید این ایالت
شهر داشت و بمنتهای درجهٔ آبادی بود چه سلاطین کیان توجه مخصوصی باهالی مملکت باختر داشتند
در آبادی آن میکوشیدند و همیشه ولیعهدهای کیانی در این مملکت حکومت مینمودند و مالیات آن
مخارج آنها بود نگارنده گوید شک نیست که ناحیهٔ باختر گنجایش داشتن هزار شهر نداشته و این گفته
از اغراق نیست بلکه از سخنهای گزاف است اما در کمال آبادی این ایالت در آنزمان حرفی نمیرود و این رسم
ایالتی اختصاص بولیعهد دولت داشته باشد بموجب اطلاع از اوضاع قرون خالیه از عهد قدیم مرسو
ودأب سلاطین ممالک و اقالیم بوده و هست و هم اکنون ایالت گال در انگلیس و ایالت آستوری در اسپ
متعلق بولیعهدهاست چنانکه ولیعهد دولت انگلیس را پرنس دوگال و ولیعهد دولت اسپانیا را پرنس
داستوری میگویند و در اوایل دولت صفویه ولیعهدهای سلاطین صفوی در خراسان و هرات حکو
داشتند و در دولت ابد مدت قاجاریه ابدالله شوکتهم مملکت آذربایجان همین حکم و حالت را دارد باری
دیودت پادشاه یونانی بدون اینکه متحمل رنج و زحمتی باد شود و محتاج بلشکر کشی و خونریزی کرد
مالک مملکت باختر گردید و چون اینخبر بانطاکیه که کرسی ممالک سلاطین سلوکیدی بود رسید مدتی نزدیک
پادشاه محض صرفه و صلاح خود آنرا مخفی داشتند و بعرض حضرت سلطنت نرسانیدند و آخر که کار از پرده بیرون
گذشت و سلطان خبردار گشت گفتند پوشیده نیست که از انطاکیه تا باختر مسافتی بعید و راهی دور و
و لشکر کشی بدانجا کاری بس مشکل ما از قلیل مالیات آن چشم میپوشیم یعنی آنرا اضافه بر سایر ایالات مینما
تا ضرری وارد نیاید بدینوضع از باختر صرف نظر کردند ایالات مجاور چون دیدند ممکن است بدینطریق از
تبعیت یونانیان مستخلص شوند پیروی ایالت باختر شدند و اول کسیکه سال ایندسالک ناحیهٔ پارتیا بود
سلطنت اشکانیان را تشکیل داد و اسباب آنرا فراهم نمود

استرابن از فضلای مورخین و علمای جغرافی که با اشکانیان معاصر بوده و تا شامات و نزدیکی ممالکات آن
سفر نموده و از حالات و سوانح مهمهٔ روزگار این طبقهٔ سلاطین اطلاع درستی داشته در تاریخ و کتب جغرافیا
خود که نزد مؤلف موجود است میگوید فیمابین پادشاه سلوکید سوریه و ولاة او که در ملک یعنی عراق عجم

وآذربایجان حکومت داشتند اختلاف روداد والی باختر که بلخ و ترکستان حالیه باشد سر از اطاعت آنی پادشاه
پیچید بعد از او اشک نامی از طایفهٔ اسکیث بمعاونت قبیلهٔ داثو یا دائی که آنها را پارنی نیز میگفتند و در ساحل
جیحون ساکن بودند بمملکت پارتیا آمده آنجا را تصرف نمود و این دولت تازه تشکیل یافت از ابتدا قوتی نداشت و
اخلاف اشک تا چند پشت برای حفظ تخت و تاج خود ناچار علی الدوام با همسایگان بجنگ و جدال میپرداختند
و دست از کار نکشیدند تا قوت و شوکت خود را در انظار رقبا و صاحبان دواعی مشهود و ظاهر ساختند
و از جیحون تا فرات آنها را اشک چهارم موسوم بمهرداد آخر پادشاه یونانی باختر را که اکراتید اس نام داشت
مقهور کرد و از آن وقت بلخ و ترکستان و بلاد ما بین جیحون و سیحون کلیةً ضمیمهٔ متصرفات اشکانیان گشت
و حالا که من مشغول نقل این کتابم (استرابن میگوید) این سلسله یعنی اشکانیان در مملکت بسیار وسیعی
سلطنت مینمایند و ملل مختلفه را در تحت تبعیت و اطاعت خود دارند و آنها را امر رسید که با قیاصرهٔ روم
دعوی همسری کنند و بعقیدهٔ من این قدرت و استیلا ایشان را حاصل نشد مگر بواسطهٔ سادگی وضع
زندگانی و رشادت فطری انتهی

پیش از این اشاره نموده ایم که طایفهٔ دائی یا داهی در آن قسمت خراسان که بقهستان معروفست ساکن
بوده و بعضی از مورخین آنها را داه نامیده یاقوت حموی در معجم البلدان میگوید دهستان بلدی است
مشهور در طرف مازندران نزدیک بخوارزم و گرگان و نگارنده بر آنست که دهستان یاقوت حموی و
سرزمینی که طایفهٔ داهی بقول استرابن در آن میزیسته ناحیه ایست مشتمل بر بجنورد (بوزنجرد) و قوچان
(خبوشان) و دره جز تا طوس و در هر حال بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند اشکانیان را نسب بطایفهٔ داه
پارنی میرسد و داه یا پارنی از مهاجرین قبیلهٔ بزرگ اسکیث ساکنه در شمال دریای آزوف بوده اند اما
بزعم متأخرین و محققین از دانشمندان مائهٔ نوزدهم عیسوی طایفهٔ که اشکانیان از آن منشعب و جدا
شده در شمال شرقی بحر خزر جای داشته اند

یکی از مصنفین در مقدمهٔ ابتدای سلطنت طبقهٔ اشکانی مینویسد آن وقت که کلدانیان و سلاطین کیان
در مشرق زمین سلطنت مستقله داشتند پارتها از تمام مللی که در تحت تبعیت آنها بودند کمنامتر و
پست تر بشمار می آمدند در غلبهٔ اسکندر هم چندان اسم و رسمی حاصل ننمودند و تروستن مورخ نیز
همین مطالب را ذکر کرده بعد از آن میگوید تا این زمان که من بنگارش این تاریخ مشغولم اشکانیان سه
مرتبه با روم مهاجمت کرده اند اما اگر بر عساکر روم غالب آمده و دست یافته از کمال لیاقت و قابلیت
و دلیری و پردلی آنها نیست بلکه قشون که از روم حرکت کند و مسافتی بعید طی نماید و داخل در مملکت اجنبی

نشود

شود و با لشکر بومی برابر کردد مغلوب شدن آن چندان عجب نیست چیزیکه پادشاها را بلند میکند و آو
در انظار با عظم جلوه میدهد این است که بهر طور بوده خود را از مقامی پست در درجهٔ خامل بمقامی منیع و
رفیع رسانند وقتی که طایفهٔ اسکیث یا تورانیان این ایل کوچک را از میان خود راندند آنها فراراً بکو
و سقفاقهای مابین گرگان و دهستان آمده در این قسمت از ایران بورتی اختیار کردند که بکار ییلاق
قشلاق آنها آید و برای اغنام و احشام آنها مراتع داشته باشد بعد کم کم از اراضی واقعه در اطراف و
یورت خود تصاحب نمودند و دایرهٔ متملکات خود را وسعت دادند و ممالک جبال و بلاد زیاد کشت
در متصرفات آنها هر گونه امکنه از حاره و بارده وجود یافت کوهها که هرگز برف و یخ آن تمام شدنی نبو
صحراها که حرارت آفتاب همیشه آنها را خشک داشت و فی الحقیقه وقتی سلطنت سلاطین سلوکید سور
رو بتنزل گذاشت پادشاها صاحب قوه و استعداد شده بودند و با دل قوی طغیان نمودند و آزا
و هبوط خود را باین ترقی و صعود رسانند کاری دشوار است هر کس را این همت و اقدام و مداومت
اهتمام و مساعدت بخت و ایام نیست

نویسندهٔ دیگر گوید وقتیکه ممالک و بلاد مشرق زمین را اسکندر کبیر تملک نمود حکومت هر مملکتی را بیکی ا
سرداران خود داد عجب آنکه حکمرانی پارتیا را هیچیک از سردارهای او قبول نمیکردند و این یا از قلت قابلیت
ناحیه بود یا از اهالی مطمئن نبودند آخر الامر استاسانور نامی که اصلاً یونانی بود و شأنا چندان عظ
نداشت براین بار رفته اینکار قبول کرد اما از آنطرف پارتها ابتدا مولع و مجذوب جهانگشا
اسکندر شدند و فتوحات او را چنان دیدند که مردم کرامات و معجزات را لکن پس از آنکه قدرت کامل
آن بساط در نوردید و آن طومار پیچیده له و حیرت پارتها تمام شد و چیزی نگذشت که از تبعیت خلفا
اسکندر استنکاف بهم رسانیدند و نظر افتاد آنها پا فشردند و این خود امری طبیعی بود چه یونانیها که از قد
متمدن بشمار می آمدند با پارتهای بیابان گرد وحشی بی علم و صنعت و آداب و اخلاق مباینتی داشتند
دولت رومیها که تازه از افق غرب طلوع مینمود نیز چندان با طبع پر حرارت قوم تورانی الاصل سازگ
نبود بعضی مردم پارتیا همان سیلک آزادیهای صحرانشینان و ایلات را میخواستند این بود که دست و پا کرد
تشکیل دولتی دادند که ابتدا معتاد بهمان عادات خودسری و خیالات مطبوعهٔ آنها بود و از اینجاست که گفته
دولت اشکانیان اول بدول جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بسلطنت مستقله و آخر الامر ابتدای شور
طایفهٔ پارت یا در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بوده یا دویست و چهل و شش و بعضی پنجاه و شش
گفته اند اما ظاهراً سهو کتابتی است اشتباه مورخ انتهی

استرابن میگوید اگرچه من یقین دارم که پارتها شعبهٔ از قبیلهٔ داهی بوده‌اند اما بعضی از مؤلفین گمان نموده که اصل آنها باختری است بعقیدهٔ نگارنده منشأ این اشتباه آنست که اشک اول و برادرش تیرداد قبل از شورش از طرف حاکم یونانی باختر که حکومت کل او را بوده در یکی از نواحی باختر حکومت داشته‌اند و آرین مورخ می‌نویسد مرکز شورش و محل افراشته شدن رایت طغیان اشکانیان شهری از بلاد باختر است و از آنجا بساخت پارتیا رانده‌اند و اینکه جماعتی آنها را ابالهاونی یعنی بلخی گفته‌اند چون از بلاد باختر بیشتر بحال بلخ معرفت داشته وقتیکه خواسته‌اند نسبت آنها را بباختر دهند ایشان را باشهر اماکنهٔ باختر که بلخ باشد منسوب ساخته و در هر حال این اختلاف را مایه و اهمیتی نیست چه طایفهٔ داهی چندی که در باختر مانده معروف بباختری میشود و باختری بلخی میگردید و پلین مورخ و استرابن هر دو نوشته‌اند از طایفهٔ داهی یا داهی و اسکیت در باختر هم اقامت نموده‌اند و مورخین چین که در سلطنت هان با مون تاریخ مبسوطی از تمام عالم نگاشته در ضمن سوانح متعلقهٔ بایران و ترقیم اسامی طوایف و اماکن اینسامان نواحی باختر و افغانستان حالیه را تاهیا یا تاحیا نامیده و این همان داهی سابق الذکر است فی خلاصهٔ کلام آنکه بزعم بعضی اشکانیان در باختر راه شورش و طغیان را پیش گرفته از آنجا بپارتیا آمده و بتهیهٔ کار پرداخته‌اند

مؤلف گوید بعد از نقل اقوال مورخین این فصل را که متعلق است بشورش اشکانیان و علت طغیان ایشان و ابتدای سلطنت این طایفه ختم مینمائیم بخلاصهٔ که نتیجه و حاصل کلام تمام مورخین است و هو هذا شک نیست که در سلطنت سلاطین سلوکید سوریه اولاً یا الثی که بنای طغیان را گذاشت باختر بود چه حکمران یونانی در اینجا بالاستقلال حکومت مینمود و از مردم یونان و قشون ساخلوی یونانی بسیاری در باختر سکنی داشتند و با اهل این ولایت داد و وصلت و مزاوجت نموده و در آن وقت باختریها از حیثیت رسم و راه و داب و عقیده یونانیها شباهت زیادی بهم رسانیده توانستند با حاکم خود هم خیال شوند و در انداختن ربقهٔ خارجه از گردن همدستی کردند ایشان این شورش در زمانی افراشته شد که بگفتهٔ آرین فرکلس و بقول سایر مورخین یونانی آغاتوکلیس از طرف آنطیوخس دویم سیمین پادشاه سلوکید بحکمرانی تمام بلاد واقعهٔ ما بین فرات و جیحون مأمور بوده این دو شخص فی الحقیقه دو حکمران طبیعی ممالک ایران است خلاصه والی مشارالیه با وجود یونانی بودن ظالم و متعدی بود و بر رعایای ممالک وسیعهٔ محکومهٔ خود از بومی و غریب حتی یونانیهای همشهری زیاد از حد تعدی مینمود از اینجهت عامهٔ خلق از حکمران یونانی یعنی از نیابت سلطان سلوکید سوریه دلتنگ شده و از ظلم حاکم خود بستوه آمده بودند باینجهت حال را مقتضی و وضع را مستعد دیده از اطاعت فرکلس یا آغاتوکلیس سر باز زده خود را پادشاه مستقل یونان نامیده باج بحکمران مشارالیه نداد و خراج نگذاشت

لوازم

لوازم واسباب سلطنت خودرا فراهم آورد جانشین وولیعهد برای خود تعیین کرد طوماررقیت
وسلطانی مستقل کشت مقارن اینحال فرکلس یا آغاتوکلس یکی ازبرادرهای اشلک که امردی خوش صورت
میل ورغبت نمود خواست عملی شنیع کند ومصدر فعلی قبیح شود جوان پارتی اباکرد حکمران عنفاً و
خیال خودرا صورت داد پس ازآنکه شعلهٔ آتش شهوت نشست خوف واندیشه کرد بان حکمران را کرفت
که اشلک وتیرداد برادران جوان خوب صورت بدبخت ازماجرا آگاه شوند وروزکار اوراسیاه کنند برای
جوان برهنه مطلب نه هدا ورا بکشت خون را بجون دیکرهمشناشلک وتیرداد ازواقعه مطلع شدند کمر
وانتقام بستند میل خونخواهی وحرص آزادی وسربلندی وهوای ریاست بلکه سلطنت آن دو برادر را جری
وپیشرفت کارشودت بنر بآنها قوت قلب میداد دل رابدریا زدند وآب کذشتند وما لک بهیم واریکا
کشتند ابتدا خودرا برسپاه انطیوخس دویم زدند وبعد بتشریحی که کذشت برسلوکوس دویم معروف به کالی
غلبه کردند وازآنوقت بیعدد رشمار سلاطین آمدند پس ابتدای شورش یا سلطنت اشلک اول موسس
سلطنت طبقهٔ اشکانی بنابراشهراقوال وعقیدهٔ محققین از فضلای متأخرین سال ده ویست وپنجاه قبل
میلاداست ومدت کشمکش باسلطنت او دوسال وغلبهٔ تیرداد برادراوبرسلوکوس کالینوکوس ازحوادث
دویست وچهل وپنج قبل ازمیلاداست که روزغلبهٔ اورا اشکانیان هرسال جشن میکرفتند واین ر
تادیرکاه رسوم مبدا شدند وظاهراینست که اینواقعه درروز بیست ونهم ماه مه فرنکی ازسال مذکو
مطابق میشود باروزاول ماه جوزا واقع شده وبعضی روزاول جوزای سال ده ویست وپنجاه قبل ازم
کفته واین بنظرضعیف می آید وازآنجاکه دراول جوزا این ظفرونصرت تیرداد راحاصل آمده وبسلطنت
کشته ممکن است اول سال راوی واخلاف وی اول جوزا قرارداده باشند ونوروزاشکانیان اول ج
باشد واینکه دربعضی ادوارودول اول سال اول جوزا بوده تقلیدی است که باشکانیان نموده اند

فصل سی وسوم

درعلت انقراض اشکانیان وغلبهٔ اردشیرساسان براشکا

پیش باشرح وبسطی تمام نکاشته ومدلل داشته ایم که اشکانیان تورانی بوده ومردم ایران آنهارا اجنبی مید
وهرکز بنظرمهرومو الفت وهمجنسی وهمشهری درایشان ندیده اند دراینجا میتوانیم بکوئیم علت اصلی و
وجهت حقیقی انقراض دولت اشکانی همین خارجه بودن آنها بوده اکرچه باشکال مختلفه چهره نموده با
ایرانیها که درتحت تبعیت سلطنت کیان وپیشدادیان بالنسبه مؤدب بآداب آدمیت شده وبرسم
تمدن وتربیت انسی حاصل کرده وقتی خودرا محکوم قومی وحشی دیدند وجماعتی خشن که ازظرافت ول

طبع بهره نداشتند بمساعدت اقتدار حکمران آنها گردیدند خیلی بر آنها دشوار آمد و زینت و بلندی آنها
مضاعف شد یعنی قبل از اشکانیان در زمان تبعیت خلفای اسکندر همینقدر دلتنگ بودند که چرا تابع خارجه شده اند
خارجه که در آن عصر و زمان در صنایع و علوم مقدم اقران و مقدمهٔ کاروان مدنیت بشمار می آمدند اما در
عهد سلاطین پارث هم محکوم خارجه گشته هم حکمرانان خود را از حلیهٔ انسانیت و کمال و هنر عاطل میدیدند
بنابراین حق داشتند که بمخالفت اتفاق و اتحاد آنقوم میل و رغبت ننمایند والبته پارتها هم ملتفت این تنفر
و تجنب بودند اگرچه در ابتدا امر اغماض مینمودند و بروی خود نمی آوردند و محض پیشرفت کار با رعایا و قاطبهٔ اهل
مملکت محکومه تا یکدرجه راه سازش میرفتند و طبیعی است که پس از اقتدار مطلق و اختیار کامل و سطوت
بکمال و شوکت مناسب حال ملاحظات متروک و طبیعت بر سر اعمال مطبوعهٔ خود میرود بلکه کراهت و نفرت
کنندهٔ اسباب خشم و سخط گردیده قاهرین را بر آن میدارد که از مقهورین انتقام کشند و بتلافی پردازند
اشکانیان چون باوج قوت و ذروهٔ قدرت رسیدند با یونانیها بیشتر رایگان شدند تا با ایرانیها و این نیز
و خلاف که ناشی از مباینت جنس و مغایرت آداب و رسوم و دین و آیین و غیرها بود بانقراض اشکانیان را
تهدید مینمود دو چیز باقی داشت یکی غفلت سلاطین اشکانی و یکباره پرداختن آنها بشهوات و استیفای
لذات و این کاری است در عالم قهر و توانائی و عدم مانع و وجود مقتضی شدنی دیگر خروج شخصی اصیل و
کاردان که بتواند شاکیان را در زیر رایت خود از روی درایت و کفایت جمع کند و آنها را بکار وادارد در اواخر
دولت اشکانی این هر دو پدیدار بود سلاطین و بزرگان این سلاله بکامرانی افتادند و اردشیر بابکان از
دودهٔ فرسودهٔ کیان بدعوی و استرداد حق موروثی خود برخاست اشکانیان رفتند و ساسانیان بجای
ایشان آمدند و ما توضیح مطالب مزبوره را بنقل اقوال مورخین و مصنفین معتبر پرداخته گوئیم
آقاتانجلوس مورخ یونانی الاصل که منشی تیرداد پادشاه ارمن و معاصر اردشیر بابکان بوده مینویسد
اردشیر که آنرا آرتاکزرسیس مینامند و سلسلهٔ نسبش بسلاطین کیان میرسد و در مملکت فارس در اواخر دولت
اشکانی ولایت و حکومت داشت مجلسی منعقد ساخت و اکابر و اعاظم ایرانی و آشوری را در آن مجمع حاضر ساخت
و بآنها گفت که ما و اسلاف ما چند قرن است که جلال و جبروت و دستگاه اندازی پارتها را مشاهده مینمائیم
آنچه را ما بزحمت و مشقت تحصیل میکنیم اینقوم بیگانه از ما قهراً انتزاع مینمایند و حاصل دسترنج ما را
اسباب راحت خود قرار میدهند و در ازای اینهمه که از مردم ما دریافت میشود ما را دوچار هرگونه محنت
میسازند احترام ما را مرعی و منظور نمیدارند بدون رسیدگی و تحقیق ابنای وطن ما را میکشند از غم ما شاد
میشوند صدمه و عنای ما اسباب تن آسانی و غنای آنها شده و استخفاف ما مایهٔ استقلال و استعلای آنها گشته

ای بزرگان با فرهنگ وصاحبان نام وننگ مگر نمیدانید پارتها از جنس ما نیستند وحشیهای تو

واز آنخاک فتنه انگیز باراضی حاصلخیز خوش آب وهوای ما آمده سکنی گرفته اند آیا میتوانید سخنان م

کنید تاب وتحمل تاکی صبر وطاقت تاچند این ستمکاران اجنبی تاچه حد مال ما را بغارت برند وبجز

ما بردارند آیا مردن بهتر از این زندگانی وبخفت بسر بردن نیست اگر آنچه میگوییم راست است شا

آنکه متفق ومتحد شویم وخود را بر آنجماعت زنیم بلکه از این شدت خلاص شویم وفرجی حاصل آید سران

ایران که طبعاً مستعد طغیان بودند واز دیرگاهی میخواستند سر از اطاعت اشکانیان باز زنند ک

اردشیر را بسمع قبول اصغا نمودند بیشتر که دست بکار شورش نمیشدند رئیس وشاخصی پیدا نمیکردند

قوت اشکانیان آنها را خائف ومرعوب داشت سلاطین واعیان دولت اشکانی بتجمل وتعیش پرداخته

ضعف بهم رسانیدند وازمردانگی وشجاعت آنها چندان چیزی باقی نماند از آنطرف شاهزاده نجیب وج

اداره کردن کار واسترداد حقوق وکفالت اعمال منظوره بدست آنها افتاد وافعال واقوال اوبر

وعلو مرتبت وهمت وی شهادت داد ایرانیها از بیم وراه مطمئن وخاطر جمع گشته دست مخالفت و

بر اردشیر بابکان دادند مردلیر پر جوی وخدمت این ملکزاده کیانی نژاد نهادند اردشیر چون از وه

ایشان آسوده خاطر گردید نامه بمضمون مسطور در ذیل بر اردوان آخر پادشاه اشکانی نوشت

صورت نامهٔ اردشیر بابکان به اردوان آخر پادشاه اشکانی

سلطانا   فطرت وعادت مامردم ایران همیشه براین بوده وهست که از دل وجان مطیع وف

پادشاهان خود باشیم مقام منیع سلطنت در انظار ما تالی رتبهٔ الوهیت وربوبیت است ما نیز داز

سلاطین خویش را مظهر قدرت کامل پروردگار میدانیم ونه تنها کمر اطاعت آنها می بندیم بلکه بپرستش

وعبادت ایشان میپردازیم اما وقتیکه سلطان از وظایف مقدسه خود یاد ننماید وراه تهاون پی

از کار رعایا بکلی تن زند وزمام مهام ملکی را بدست ابکاران نادان دهد عدل وانصاف را یکبار

کنار گذارد وجور واعتساف مغرضین را بچیزی نشمارد دولتخواهان را مشمول رافت وعنایت ند

محنفرهمکانرا هیچ بپندارد ما هم تمکین وخدمت او را بر طاق نسیان میگذاریم وراه خلوص وانقی

نمی سپاریم

اردوان چون این نامه بدید وشورش ایرانیان بشنید اردوی از دسته های فشون پارت ولشکر

ایرانی که با او موافقت داشتند ترتیب داده مصمم ومهیای جلوگیری اردشیر واطفای نایرهٔ طغی

بجبا وبزرگان ایران گردید

فردوسی علیه الرحمه میفرماید

چه آگاهی آمد زشاه اردشیر
زشادی جوان شد دل مرد پیر
همه فرش مردم زدریا و کوه
بنزدیک بُرنا گروها گروه
دگر هر که از تخم دارا بدند
هم کشوری با مدارا بدند
زهر شهر فرزانه ورای زن
بنزد جهانجوی گشت انجمن
زبان برگشاد اردشیر جوان
کرای نامداران روشن روان
کسی نیست زین نامدار انجمن
ز فرزانه و مردم رای زن
که نشنید کاسکندر بدنهان
چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاکان ما را یکایک بکشت
به بیدادی آورد گیتی بمشت
چو من نباشم از تخم اسفندیار
بلرزاند ران اردوان شهریار
سزد گر مرا این رانخوانیم داد
وزین داستان کس نگیرم یاد
چو باشید با من بدین یارمند
نمانم بکس تاج وتخت بلند
چه گوئید این را چه پاسخ دهید
که پاسخ باواز فرخ نهید
هر آنکس که بود اندر آن انجمن
ز شمشیر زن مرد و وز رای زن
چو آواز بشنید بر پای خاست
همه راز دلها زگفتند راست
که هرکس که هستیم بابک نژاد
به دیدار و چهر تو گشتیم شاد
ودیگر که هستیم ساسانیان
به بندیم کین را کمر بر میان
بفرمان تو کوه هامون کنیم
به تیغ آب دریا همه خون کنیم

انتهی

موسی خورنی و لازار و سایر مورخین ارمنی تاریخ اقا تا جلوس را معتبر دانسته و اقوال المسطوره را تصدیق
مینمایند و اصراری در اجنبی بودن اشکانیان دارند و علت عمده انقراض آن طبقه را همین میدانند میگویند
اینکه نویسندهای مشرق زمین بنگارش تاریخ این سلسله و خانواده نپرداخته و از تمام سوانح اعمال و وقایع
مهمه قرون سلطنت ایشان بنوشتن چند سطر اکتفا نموده بلکه اغلب اسامی سلاطین اشکانی را از درج کلام
ساقط کرده جهت همان خارجه بودن آنهاست و مکروه میدانسته که عار بعثت آن قوم وحشی را در بطون تاریخ
و کتب مخلّد سازند و بقبول این ننگ خود را راضی کنند راستست که از تواریخ کیان و پیشدادیان که مصنفین
باشرح و بسط ثبت و ضبط نموده اکثر مطالب با افسانه آمیخته است و حوادث دوره ساسانیان که بالنسبه
اصح است باز آنقدر نیست که طالبان آگاهی آنرا کافی دانند و مشبعش خوانند اما بایجاز و اختصار تاریخ
اشکانیان نیست اشکانیانی که از فرات تا جیحون را مالک شدند بلکه در بعضی از حدود هندوستان و کوه
قفقاز و خلیج فارس بیرق حشمت و اعتلای آنها افراشته بود و خود را با قیاصره رومیة الکبری برابر میدانستند
و با آنها جنگ میکردند و ظفریاب میشدند بلکه جز این دولت دولتی نبود که در آن بنظر اهمیت ببینند تمام سرگذشت
پنج مائه سلطنت ایشان را در پانزده سطر نوشتن علتی مهم باید و جز اجنبی بودن سببی نشاید که بدان حمل
کنیم و اشخاصیکه بمطالعه کتب و اخبار پیشینیان ولعی دارند دانند که در تواریخ عجم همینکه بسلطنت خلفای
اسکندر و اشکانیان میرسیم خیلی جاهای اطلاعات مفیده و آثار نافعه را خالی می بینیم و بحسرت باید از
آن نقطه و محل بگذریم

اسکندر کبیر چون بر ایران دست یافت کتابخانه های عجم را بهر نحو که بود برانداخت مورخین عرب و عجم از
قلت بصیرت یا از فرط غرض این عمل شنیع و فعل قبیح را باشکانیان نسبت داده اند بلکه یک کار زشت دیگر نیز
ضمیمه آن ناهنجاری نموده میگویند سلاطین اشکانی علما و ادبای ایران را بکشتند و آثار آنها را محو و نابود
ساختند و چون بشرح سلطنت ساسانیان میرسند با شعفی زیاد و فرحی کامل مینویسند اردشیر ساسانی
که از تخمه کیان بود علما و فضلای ایران را دور خود جمع نمود و اردا و یراف موبد را با خود متفق ساخته و
احیای علوم و رواج مذهب پاک زردشت پرداخت مجدد آثار رشد و محیی آن اطوار

مورخ دیگر گوید پارتها چون ایرانی نبودند از ابتدا تا انتها یعنی از اول سلطنت اشک اول تا آخر پادشاهی
اردوان آخر همیشه از ایرانیها کناره میگرفتند و دوری مینمودند و همین فقره آنها را در مشرق زمین
بدنام کرد و سوانح مهمه آن ادوار را که دلیل بزرگی و عظمت آن طبقه است در پرده اخفا گذاشت
اصلی تحقیق مینویسد از مطالب مهمه متعلقه بتاریخ عجم اینست که بدایتم اشکانیان بعد از پانصد سال

سلطنت

سلطنت بچه جهت معهود اردشیر ساسانی کشتند و منقرض شدند و در مقام تحقیق میگوید
یونانی و رومی عمداً نسب اردشیر ساسانی را پنهان کرده و او را شاهزاده نشمرده گفته‌اند ساسان
الناس بلکه مردی گمنام بود همانا منشاء اینکار گفتار اشکانیانی است که بعد از انقراض از ایران فرا
پناه بارمنستان با یمالک الدوم برده بودند و در هر حال آخر دولت و سعادت اردشیر در آنوقت
نمود که قاطبهٔ اهل ایران از اشکانیان مکدر بودند بلکه این کدورت خود اردشیر را بلند کرده و
سلطنت نشاند

مورخین ارمنی اردشیر را اصطخری دانسته و بعضی او را پسرخوانده بابک گفته‌اند نه پسر حقیقی و گو
آنجا که اردشیر بره دلیر بود و بابک خلفی نداشته وی را بجای فرزند قبول نمود و دختر خود را
باو داده و داماد را جانشین خود کرد

باز آقا تا بجلوس میگوید اشراف و ارکان اهل ایران که از تعدی اشکانیان بستوه آمده بودند به
سلطان فارس ملتجی شدند و او از نژاد ساسان بود و نسبش بپاب ... رسید و علاوه بر اینکه اشک
و مردم ایران هرگز با هم مخالفت نداشتند ... وقت ... خانواده ... این اشکانی نفاق و نفا
گرفته و شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت طوری با هم منافقت داشتند که چند شعبه از آنها بر ضد ا
حرکت کرده کمر خدمت سلطان ساسانی را بستند و دو شعبه از آن چند شعبه یکی سورن بالها و
و شعبهٔ دیگر اسپاشا بیدی بالها و این شعبهٔ آخری با در اواخر دولت اشکانی جهان پهلوان میگف
بالجمله چون دو شعبهٔ مزبوره با اردشیر یار شدند و شعبهٔ قارن بالها و شعبهٔ قشم یا کشم کرد
دیگر از شاهزادگان اشکانی بودند در خدمت اشکانیان راه وفاداری سپردند و آوازه شورش
اغتشاش همه جا را گرفت خسرو پادشاه اشکانی ارمن خود برای کمک اشکانیان ایران قشون زیادی
نمود و از دولت روم اعانت خواست بلکه بریدان و مسرعان نزد رؤسای قبایل سکیث شمال که تا کا
ختن زاد در تحت تملک داشتند و از شاهزادگان اشکانی بشمار می آمدند فرستاد و استمداد نمود و
اردشیر بر شعبهٔ قارن بالها و تاخت و شاهزادگان این شعبه را با هر چه اولاد ذکور داشتند بکشت
از ایشان مگر پسر شیرخوار که او را یکی از چاکران باوفا بما وراء النهر برده با اشکانیان ساکن آنجا
سپرد و از اعقاب این طفل باز در ایران سلطنت کردند مختصر خسرو پادشاه ارمن چند بار با اردشیر
داد و چند دفعه بر او غالب آمد و اردشیر از آنکه شکستهای فاحش خورد بمکر و حیله پرداخت و بط
سورن بالها و گفت هر کس خسرو پادشاه ارمن را بکشد حکومت بلخ را باو خواهم داد آناقی نامی از اینه

... ساسانیان از اخلاف این پسر بوده
... بهرام چوبینه بلکه ابومسلم مروزی هم
... مطلب را در محل خود شرح خواهم داد

مستقبل

مقبل اینکار شد و از اردوی اردشیر حرکت کرده بارمن رفت و در آنجا بنای خدعه را گذاشت و بخسرو گفت
با وجود حق قرابتی ما را چه افتاده که باردشیر خدمت کنیم او غاصب سلطنت است علاوه و حزم او نخواهد گذاشت
بما مطمئن شود و ما هم نتوانیم از جانب او اطمینان حاصل نمائیم من فرارًا بارمنستان آمده ام که بازو و شمشیر
خود را خاص خدمت خسرو کنم اتفاقا چون بلطایف الحیل خود را در دل و دربار خسرو پادشاه ارمن جای داد
و طرف وثوق گشت پادشاه را بکشت خبر قتل خسرو که باردشیر رسید بارمنستان راند و آن مملکت را ضمیمه
سایر مملکات خود نمود و شاهزادگان اشکانی که در ایران بودند بدانجا فرار کرده بروم رفتند و آنجا
داخل در خدمت عسکریه شدند و پس از آن در تمام جنگهائیکه سلاطین ساسانی با قیاصره نمودند قشون
تشکیل یافته از شاهزادگان اشکانی پیشتازی عساکر روم را بر عهده میگرفتند

کاسیوس هرودین دو مورخ یونانی که معاصر اردوان آخر و اردشیر بودند مینویسند کشته شدن اردوان
آخر بدست اردشیر از سوانح سال چهارم سلطنت الکساندر سِوِر قیصر روم و سنهٔ پانصد و سی و هشت
تاریخ اسکندری سلوکیدی بوده و سال چهارم سلطنت الکساندر سِوِر مقارن است با سال دویست و بیست
و شش بعد از میلاد

آگاتیاس مورخ یونانی که در مائه ششم مسیحی میزیسته و تاریخی نگاشته و اسناد او اقوال مورخین رسمی
ساسانیها است تصدیق گفته کاسیوس هرودین را کرده میگوید اردشیر که از دودهٔ ولاة مستقله اصطخر بود
در سنهٔ صد و نود و شش میلادی جلوس نمود و در سال دویست و دو تمام شاهزادههای فارس را
که از خانوادهٔ بازرانجیان بودند بکشت و سلطنتش در فارس بلا منازع و معاند گردید کم کم بکرمان راند
و بعد بخوزستان و اهواز و غیره و چون در خود بقدر ضرورت قدرت دید با پادشاه عصر یعنی اردوان
اشکانی بنای نزد و خورد را گذاشت و بعد از تحمل سه شکست سخت در سنهٔ دویست و بیست و شش میلادی
اردوان را مقهور و مقتول ساخت آنگاه خود را شاهنشاه نامید و بعضی را عقیده اینست که از سلاطین
عجم اول کسیکه باین لقب ملقب شده همان اردشیر است (از سلاطین عجم بعد از کیان)

جرجی طبری میگوید غلبهٔ اردشیر بر اردوان و کشته شدن این پادشاه از سوانح مهرماه است و آن مابین
بیست و پنجم نوامبر و بیست و پنجم دسامبر از ماههای فرنگی است پس مدت سلطنت اشکانیان از ابتدای خروج د مقارن اواخر پائیز
اشک اول تا انقراض این خانواده بدرستی معلوم است بدون یکسال کم یا زیاد

از مشکلات تاریخ اشکانیان یکی آنکه چند نفر پادشاه اشکانی را که مورخین یونانی و رومی اسم برده بتعیین
مدت سلطنت آنها چندان مقید نشده و محققین این عصر و زمان با کمال زحمت وسائل فهم آنرا بدست

آورده

آورده و معلوم کرده اند اگرچه پولهائیکه در شهرهای یونانی نشین خود اشکانیان ضرب
روی سکه‌ها با خط و زبان یونانی اسامی آنها رسم شده بلکه بعضی از آن مسکوکات تاریخ هم دارد لک
عقیده و احتمال این اسباب اشکال میشود و آن اینست که جماعتی آن سکه‌ها را از شاهزاده‌ها
بسلطنت مرکزی میشوریدند دانسته‌اند نه از خود سلاطین در اینکه از شاهزاده‌ها مثل کودرز و کا
راه غرور یا از فرط دلتنگی و غیره در نقطه و ناحیه طغیان میکرده شکی نیست پس این وسیله چندا
معرفت و اسباب ثبوت مطلب و بروز حقیقت نگشته و مسئله را از بوتهٔ اجمال خارج نمیسازد
مورخین گویند از شاهزادگان اشکانی هر وقت یکی در ایالت و ناحیه بنای سرکشی میگذاشته در
باسم خود خطبه میخواند و سکه میزد پس مسکوکات اشکانیان را اصلی و غیر اصلی است اصلی از پادشا
که شاهنشاه بوده و غیر اصلی از شاهزادگان طاغی غاصب

آقای تاس میگوید از وقتیکه تیرداد وارد مملکت پارتیا شد تا انقراض سلسلهٔ اشکانی چهارصد و هفت
و از ابتدای شورش ارشک اول بر ضد سلطان سلوکیدی تا انقراض این طبقه چهارصد و هفتاد و پنج
میباشد بعضی از مورخین عرب خاصه مسعودی در محل مدت سلطنت سلاطین اشکانی را قریب ب
مورخین معتبر و محققین این عصر و زمان نوشته اند ثبت کرده یعنی چهارصد و شصت و هشت س
مینویسد و ما مدت سلطنت اشکانیان را در فصل مخصوص نگاشته و توضیح و تصریح نموده ایم در ا
اگر اشارتی رفته بالتبع بوده و اینست علت انقراض اشکانیان و غلبهٔ ساسانیان بر این طبقه از س
عجم والله اعلم

عقیدهٔ بعضی از مورخین اینست که یک سبب عمدهٔ انقراض دولت اشکانی مخالفت دینی آنها با ایرانیان است اشکانیان پادشاه را رئیس دین و دولت میخواندند و ریاست همهٔ دیانت را مخصوص مؤبدان و مغان و دستوران زردشتی نمیدانستند خدمه و سدنهٔ معابد یونانیرا هم دارای همان مقام فرض مینمودند فی الحقیقه علمای تمام ادیان را بیکدرجه محترم میداشتند و بهیچیک اختصاصی نمیدادند و این برخلاف میل پیشوایان مذهب زردشتی و پیروان آنها بود چه پیشوایان مشارالیهم خود را بخصوص صاحب حق و غیر خود را باطل میشمردند و پیروان آنها از مقلدین و متقلدین سایر ادیان تبری میجستند و اشکانیان که در تدین بآیین زردشتی اصراری نداشتند و تمام مذاهب را مثل هم فرض مینمودند بلکه در اواخر طریقهٔ عیسویها را میگرفتند مطرود و مبغوض ایرانیان زردشتی بودند و اردشیر از وقتی که مردم ایرانرا بر مخالفت اشکانیان می آغالید از جمله میگفت اینها دین پاک بی عیب زردشت را پایمال کردند پس باید گفت از حربه‌های معتبر که ساسانیان در نابود ساختن اشکانیان بکار بردند یکی دین و مذهب بود

فصل سی و سیم

در باقیماندن نسل و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر مما

بعد از آنکه سلطنت از دودهٔ ارشک و اشکانیان بسلسلهٔ دیگر که ساسانیان باشد نقل و
نمود بحکم تقدیر تا دیری فرزندان و اعقاب این طایفه در ایران و مضافات مانده و بوده و کا
حکمرانی نموده اند و ما بتقریب شرحی در این فصل ایراد خواهیم کرد تا از دقایق مطلب چیزی با
نماند بنابراین گوئیم بعد از طغیان اردشیر ساسانی و حمله کردن او بر اردوان آخرین پا
اشکانی ایران خسرو پادشاه ارمن که از همین قوم و قبیله بود بحمیت خویشی و قرابت خواستند
این دولت منقرض و این سلطنت بخانوادهٔ دیگر منتقل شود بدست و پا افتاد و از کارها کار
بود که برای دفع اردشیر و اطفای نایرهٔ طغیان او از قیاصرهٔ روم کمک طلبید و استمداد نم

بعقیدهٔ ما باید وهساجان
باشد

همچنین مسرعی با باختر کسیل کرده از پادشاه اشکانی این مملکت که وهساجان نام داشت مدد خواست فی الحقیقه سخن بکوشید و از جد و جهد چیزی فرو نگذاشت و در چند جا بر اردشیر غالب آمد و در داخله ایران از اراضی طرف خراسان مسافت بعیدی را بباد چپاول و تاخت داد اما چون روزگار اشکانیان ایران سپری شده بود و هنگ سعادت او بار ادبار رچیره آنهمه سعی او ضایع شد و آن مجاهدت کامل باطل گشت سودی نداد و ثمری نکرد بحکم تقدیر دامن دولت از دست رفت و تیر اقبال از شست و آئین جهان بر چنین باشد و روزگار را این شیمت عادت بر این چون بهار فرحی در رسد گلشن فیروزی و امل را هر روز شکفتگی تازه و خرمی بی اندازه و همینکه نوبت بهمن دی از پی آمد سبزه و لاله را از پژمردن و افسردن گزیر نیست و این سوز چاره پذیر نه پاینده و پایدار آنست که از عالم آمد و شد بیرون است و ملکش از زوال و فنا بیرون و خردمند آنکه دل بر این حباب پر لمعان صابونی ننهد و زمام اختیار خویش را بدست هوا نداده مدفریب این سراب آبنما نخورد و عشوهٔ این مکار محتال نخرد بالجمله خسرو دادمر بدست آنانی شاهزاده اشکانی چنانکه در فصل پیش ذکر شد از پا درآمد و فرزندان او اگر طفلی خورد سال و موسوم به تیرداد بود یکی از معلمان نمک شناس از چنگ اردشیر رهانده بروم رساند و اردشیر ارمن را مسخر کرده بیست و هفت سال تمام ساسانیان مستقلاً مالک آن مملکت بودند و هساجان اشکانی پادشاه باختر نیز بنوبهٔ خود مقهور اردشیر گشت اشکانیان ایران چون حامیان خود را درمانده دیدند دست از دعوی کشیدند تخت و تاج را وا گذاشتند بخدمت ساسانیان راضی شدند و تن در دادند بر خلاف اخلاف پادشاه اشکانی باختر که تا چند در طرف ماوراء النهر حکومت و تسلطی داشتند بنا بر مسطورات مورخین رومی بعد از غلبهٔ اردشیر بر پادشاه اشکانی باختر تا مدت یکصد سال از جانب اعقاب آن پادشاه سفرا پی در پی بدربار دولت روم آمدند و درخواست میکردند که آن دولت با آنها عقد موافقت ببندد و قول دهد ایشان از طرف مشرق ایران و عساکر روم از سمت جزیرة العرب و اناطولی و آسیای صغیر بر ساسانیان حمله برند و آنها را در میان گرفته مضمحل و پایمال نمایند آیا چه شد که اینکار صورت پذیر نشد همانا دولت روم صرفهٔ خود را در این ندید که برای خاطر شاهزادگان ضعیف باختری با دولت پر قوت ساسانی در اندازد

مورخی معتبر میگوید یکی از پادشاهزادگان اشکانی باختری در سیصد و هفتاد میلادی جنگ سختی با شاپور دویم ساسانی کرد و آخر الامر اشکانیان باختری ضعیف نشدند مگر بواسطهٔ هیاطله یعنی اسقوم در سمت مشرق دریای خزر و در سلسلهٔ جبال هندوکش جای گرفتند و بنیاد دولت اشکانیان باختری بر انداختند و بمرور زمان آنها را نابود ساختند و در زمان مسعودی گوشان که مقر سلطنت اشکانیان باختری

بوده

بوده هنوز وجود داشته چنانکه خود اینمورخ عالم تصریح براین مطلب کرده ومیکوید درمیان خاک

چین ملتی که هنوز پیروی دین مانی را میکنند فقط مردم کوشان اند

شعبهٔ دیگر از اشکانیان که در دشت قپچاق و درمیان طوایف تورانی سلطنت داشتند در سنهٔ […] بیست میلادی اسباب ضعف خود را بدست خویش فراهم آوردند یعنی پادشاه آنها که ساتیران نا[م] […] در سال مذکور لشکر بارمن کشید و در این زد و خورد مقتول شده رخت بجهان دیگر برد و همین […] فوت آن خانواده کاست و شوکت ایشان رو بانتقاص گذاشت و اگرچه تا سنهٔ سیصد و هفتاد […] بر رسمی داشتند ولی صورت ظاهری بود و نمودی بی بود بعد از آن منقرض شدند و طایفهٔ هون با […] دشت قپچاق را تصرف کردند و جای اشکانیان این ناحیه را بگرفتند

و باید دانست که طایفهٔ هون یا هیاطله را کار این بود که تمام بلاد و ولایات مابین دریای خزر و قرا[…] بلکه ارمن و آسیای صغیر و شام را میتاختند و غارت میکردند قوم آلن را این طایفه متفرق ساختند […] بکوههای قفقاز پناه بردند و هنوز از آنها در آن سرزمین تندکانی میکنند و جماعتی به لهستان ر[…] و مملکت لیتهوانی از همان طایفهٔ آلن است بلکه اهالی پروس و گورلاند و استونی طایفهٔ آلن اشکانی […] بزعم بعضی یکشعبه از اینجا عنان از کوه پیرنه عبور کرده به پرتوغال رفته اند و یکی از شاهزادگان اشکا[نی] […] سمنابل بیکی داشته و به پرتوغال رفته بود در آنجا اساس و اسباب سلطنت فراهم نمود که دویست سال ا[…] یافت و خانوادهٔ او در آنجا حکمرانی زیستند

اما تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمن که او را بروم برده بودند در آنوقت که والرین قیصر روم لشکر با[…] کشید وی نیز بمملکت موروثی خود بازگشت لکن ارشویر قسر اشکانی که از جانب پادشاه ساسانی ح[…] ارمن داشت مالک بالاستحقاق مملکت را نمیگذاشت که بسلطنت جلوس کند بعد از مبلغی کشمکش […] و شنیدن تیرداد و ناچار از ارمن بسپوتغال ابدی به ارشویر داد و بحق خود یعنی به پادشاهی ارمن رسید […] ارشویر که معروف به قسراکان بودند تا مائهٔ هشتم عیسوی در آن دو ناحیه حکومت مینمودند و نامها[…] نیز از این خانواده در ارمن میزیستند

هیجده سال بعد از جلوس تیرداد بتخت سلطنت ارمن و سی سال قبل از تنصر قسطنطین دومی […] پادشاه ارمن با تمام ارامنه بدلالت سنتگرگوار ولد آناق سابق الذکر که خسرو سلطان ارمن را ک[شت] […] پیرو دین نصاری شدند بنابراین میتوان گفت اول ملتی که نصرانی گشتند ارامنه بودند خلا[…] تیرداد تا صد و پنجاه سال اشکانیان ارمن در این مملکت حکمرانی داشتند لکن غالبا تبعیت و تمکین […] مینمودند

طایفه آلن اجداد المانها بوده چه مان بزبان قدیم تورانی و بعضی السنهٔ حالیه بمعنی مردم است و از این قبیل است ژرمان یعنی مرد شمالی و ژرمان […] بعنی مرد جنگی و آلن مان یعنی مردان طایفه آلن و آلن مان از کثرت استعمال المان شده و جنتلمان که در انکلیسی بمعنی مرد نجیب است و اسپرتمان یعنی مرد شکاری با اسب و از این قبیل لغات در السنهٔ ژرمنی و انکلیسی بسیار است همچنین در زبانهای آسیا[یی] […]رکان یعنی مرد ترک و الامان که ترکها […]یند و میکویند الامان میرسیم و مقصود […]از است آنهم بمعنی تاخت و تاز […]ن است که فارسی زبانان لغت الامان را […]ربسته اکه بهمین معنی استعمال مینمایند

ص ۷ […]های آنها بدین نصاری شاهزادهٔ اشکا[نی] […]انی بود پدر این شاهزاده اگرچه مرد […]ار فریبنده و قاتل پادشاه و قوم […]خویش بشمار می آید اما بعد اول که هیچ […]تر و وازره وزر اخری گناه پدر را بر پسر نگیرند و بالعکس

مینمودند در زمان تئودوز قیصر بزانس (قسطنطنیه) مقارن سال چهارصد و بیست و هشت میلادی
مملکت ارمنستان در میان ایران و روم قسمت شد یعنی چهار قسمت آن بایران رسید و یک خمس سهم روم شد
و اما اولاد سنتگرگوار در میان ارامنه ریاست دینی داشتند و شاهاق آخر قسیس این سلسله پنجاه سال
تمام کشیش بزرگ ارمنیها بود در سنه چهارصد و چهل و یک مسیحی خانواده سنتگرگوار هم منقرض شدند
و از جهان همان دیدند که سایر ابنای آن و ضمناً معلوم گشت که سنتگرگوار هادی ارامنه پسر اناق و از
شاهزاده های اشکانی ایران بوده بالاخره بعد از انقراض اشکانیان ارمن جمعی از شاهزاده های آنها بزیر
حمایت قیصر قسطنطنیه رفتند و اغلب در دولت سرکردگی و سرداری درجه بلند و اعتباری کامل یافتند بلکه
از این طایفه قسطنطین نام ملقب به پرفی روژنت در قسطنطنیه قیصر شد و از اولاد و احفاد او تا سال هزار
و بیست و هشت مسیحی باقی بودند و آخر شخص آنها دختری بود زوئ نام که کنستانتین مونماک قیصر قسطنطنیه
او را بزنی گرفت و امپراطریس قسطنطنیه شد و در آنی از شهرهای ارمن از نژاد اشکانیان تا مائه سیزدهم
میلادی نیز میزیستند و زندگانی میکردند

شاید اغلب مطالب این فصل بنظر مطالعه کنندگان جمله معترضه آید اما مقصود چون این بوده که اعقاب
اشکانیان تا کی و چه زمان در ممالک نامی داشتند آن اطناب و اسهاب خالی از فایده نباشد و اما از اشکانیان
ایران که عمده نظر ما بآن میباشد در دولت ساسانی تا آخر خدمت میکرده اند و ریاست و امارت مینموده حتی در
اوان استیلای عرب بر عجم یکی از شاهزاده های اشکانی از جانب یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی فرمانفرمای
ری و عراق عجم بود و بهرام چوبینه که با خسرو پرویز زد و خورد مینمود سلسله نسبش باشکانیان میرسید
و از طبقات سلاطین اسلامی پادشاهان سامانی که تقریباً صد و پنجاه سال در ماوراء النهر و خراسان
سلطنت میکردند از نژاد و اخلاف اشکانیان ایران بودند چنانکه پیش اشاره کرده ایم

خاتمه
در مطالب متفرقه

اصول مطالب تاریخ اشکانیان را در فصول سابقه نگاشته و بفضل الله تعالی جای خالی نگذاشته ایم اما
از برای اینکه از گفته قدما و متأخرین مصنفین در این موضوع هیچ ترک نشده باشد بعضی مطالب متفرقه
در این خاتمه بدون رعایت ترتیب ایراد مینمائیم و البته آن مسطورات نیز موجب ازدیاد بصیرت و استکمال
مقصود و مرام خواهد بود بعون الملک العلام

مورخین و علمای علم انساب قبایل و امم در اصل و نسبت پارتها سخن را دراز کشیده از جمله میگویند این طایفه

شعبهٔ بوده اند از شعب قوم اسکیث یا سینتکه در توران سکنی داشته یعنی وطن و مسکن اصلی آن
آسیاست و از آن سرزمین بطرف جنوب مهاجرت نموده مثل هیاطله و تالموق وایغور و اوزبک و
ترکمنه حالیه را باید باقیماندهٔ قبیلهٔ پارث دانست در آنوقت که کیخسرو پادشاه کیانی در اوج
بود مملکت پارث آن تمکین که باید از این پادشاه ننمود و حال بهمین منوال میکذشت تا وقتیکه س
طبقه بدست اسکندر کبیر منقرض کشت یعنی هرکز سلاطین کیان ایالت پارثیا را مثل سایر ایالات
مطیع خود ندیدند

نویسنده میکوید پارثیا و هرات و خوارزم و سمرقند ایالت شانزدهم ممالک داریوش شمرده م
و سیصد تالان نقره مالیات داشت و از خوزستان تنها نیز سیصد تالان نقره مالیات می
و همین دلیل است که سلاطین کیان تسلط کامل بر پارتها نداشته اند چه آن چهار ایالت با وسعت
غیر معمول فرض شود باز مالیات و فایده اش بواسطهٔ حاصلخیزی باید بیشتر از خوزستان باشد

در الواح بهستون اسم مملکت پارثیا را پارتوا یا پرتوه یا پارثوا نقر و رسم کرده و هردوت مینویسد
در زمان داریوش از ملل تابعهٔ مطیعهٔ ایران بودند و مملکت آنها جزء ایالت شانزدهم از ایالات سلاط
بشمار می آمد و آنوقتیکه کشتاسب لشکر بیونان کشید پارتها نیز در جزو عساکر او حرکت کرده تیر و کمان و
کوتاه سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیمودند و این سوانح سال چهارصد و هشتاد قبل از میلاد
مورخی مینویسد پارتها تورانی الاصل اکرچه ایرانی نبودند چون سالها بسلاطین کیان تبعیت نمو
عصبیت و غیرت وطن پرستی که از خصایص طوایف بادیه نشین است با یونانیها که سلطنت ایران را ب
عداوت مخصوصی داشتند و کینهٔ آنها را بدل میورزیدند و بمیلی پارتها بملل اجنبی مشهور تمام دنیاست

مورخ دیکر میکوید ساکاس و اسکیث و داهی و تورانی هم اسم یک طایفه است منتها در السنهٔ مختلفه وا
تغییر لفظ حاصل نموده و آن قسمت از ایران که مسکن طایفهٔ ساکاس یا اسکیث یا داهی یا تورانی بوده هر
انقیاد و اطاعت کامل هرکز دولت نداشته چه در عهد کیان و چه در اوان استیلای اسکندر کبیر بر آسیا
مقدونیه با آن جلالت و جبروت بهمین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و بطرف ترکستان رود بد

بعقیدهٔ نکارنده سکزی مشتق از ساکاس است

پارتها متعرض او شوند بلکه جماعتی از اهل خبره را عقیده اینست که اسکندر در مراجعت از هندوستا
سخت و صعب کم آب و آذوقهٔ بلوچستان بخاک ایران ورود نمود و متحمل آنهمه حرمان و مرارت شد که از ن
و پارتها کذر ننماید و معتبر رسید که آنقوم جستجو جری از سطوت و سورت او بکاهند و از تصرف ناحیه
قناعت کرده کرد و قلعه محافظ راه که خود ساخته یا از ابنیهٔ قدیمه بود مستحفظ بکذارد یعنی کوتوا

بعقیدهٔ بعضی از محققین اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه سند و کیچ و مکران و بلوچستان بایران آمده

تا جمنصب و معدودی تابین و اسلحه و آذوقه و لوازم حصانت در آن قلاع وحصون از جانب اسکندر باشد

دیگری گوید چون اشکانیان ترک نژاد بودند طبعاً در حکومت و سلطنت بقهر و غلبه میل داشتند و عامه را نه تنها باطاعت و انقیاد خود دعوت مینمودند بلکه از آنها ستایش و پرستش میخواستند و از آنجا که در دین و آئین و آداب و رسوم نیز آنها را با ایرانیان مشابهتی نبود هرگز قبول عامه همی نیافتند

دیگری گوید طایفه داهی یا داهی که در قطعه از مملکت خراسان حالیه یورت داشتند قومی وحشی و چادر نشین بودند و ایالت دهستان واقعه در سمت مشرق بحر خزر که بزعم بعضی از لفظ دیه و ده ترکیب یافته داهستان آن یعنی مسکن طایفه داهی نیز دهستان که ناحیه مشتمل بر دهات باشد و داهستان از کثرت استعمال دهستان شده

مورخین اسکندر گفته اند بعد از آنکه دارا پادشاه ایران را بسوس یا بسوس سردار او بکشت اسکندر آن نمک ناشناس را تعاقب کرد بسوس بفرار مبادرت پرداخت و طایفه داهی در تحت لوای او بودند و در خدمت او اقدامات مینمودند اما چون کار از پیش بسوس نرفت و بسوس مقهور اسکندر گشت این طایفه نیز سر تسلیم بحکم قهرمان مقدونیه نهادند

هرودوت مینویسد از طوایفی که تمکین کیخسرو نمودند یکی نیز طایفه داهی بود از این گفته و مسطورات دیگر این مصنف و سایر مصنفین مستفاد میشود که طایفه اسکیث و ماساژت و ژت و داس یا داز و داهی و پارتی همه یک قوم بوده اند و جمله را یک طریقه و رسم و دأب و دین و آئین و زبان بوده و در سالهای نوبت تا سنوات المان و کناره های قرادنگیز الی کوه قفقاز و سواحل شمال و مشرق بحر خزر و تمام ترکستان و کناره سیحون بلکه تا کاشغر حالیه و ختن منتشر و متوطن شده وجهت اختلاف اسامی آنها اینکه هر وقتی قبیله بر سایر قبایل مسلط میشد آنوقت همه را باسم خاص آن قبیله مینامیدند و چون در نسبت بعینه این طوایف همان قبایل تورانی و تورانیان مورخین مشرق زمین میباشند لفظ تورانیان برای آنها کلمه جامع و مانعی است که اهل مشرق استعمال نموده اند بخلاف آن اسامی که نویسنده های مغرب ذکر کرده و اسباب حیرت و تشویش ذهنها گردیده و افق تاریخ را تاریک ساخته است در قرن چهارم و پنجم میلادی طوایف مذکوره را باسم هون و هیاطله و اسلاو و تاتار نام برده و طایفه خزر نیز شعبه از همین قبایل بوده چنانکه دریای سیاه و دریای مازندران که از حدود متصرفات قوم خزر شمرده شده بنام همین قوم موسوم و معروف گشته و تقریباً هزار و پانصد سال قبل هرودوت دریای خزر میگفته اند و شهر سواستاپول ابتدا خزار تپه نام داشته و طوایف مجاور و بلغار و اوزوکان همه همان تورانیها بوده اند

هرودوت مینویسد ایرانیها و اسکیتها غالباً در ساحل رود جیحون با هم زد و خورد داشتند و پیدا...

اوازاسکیثها همان تورانیا نست چه ایرانیها در زمان قدیم خود تورانیها را ساس میکفتند چنانکه
خود تصریح باین مطلب کرده و یحتمل که سجستان دراصل ساکستان بوده یعنی مسکن طایفهٔ ساس وسکه
علیه الرحمه در شاهنامه فرموده همان ساسها باشند اگرچه بعضی براین اندکه ایرانیان عادتاً دشمنان خ
لقبهای زشت ملقب مینموده اند ازاینجهت آنها را اسکسار وکرکسار کفته یعنی کرک سر وسک صفت و ای
مورخین ایران محل کرفتاری افراسیاب پادشاه تورانی را اطراف ارمن کفته واین چندان بی مأخذ نیست چ
چنانکه ذکر شد مملکت بسیار باوسعتی را متصرف بودند که یک حد آن کوه قفقاز بود وسلاطین قدیم
طایفهٔ کیان وبعد ساسانیان قلاع وحصون حصینه وبروج در ذروه های جبال ودرها ودهنه های که
روس بطرف کرجستان وارمنستان آمد وشد میشد ساخته بودند که از شر دستبرد تورانیان محفوظ با
محققین میکویند شک نیست که طایفهٔ داهی در دشت وسیع فاصل مابین آسیا وارو پا جای داشته واغنام
آنها تا سواحل رود دانوب بچرا میرفته وطایفهٔ پارث یا اشکانی بدون تأمل وتردید ازاین طایفه بوده عل
ازآن قسمتی که در داخلهٔ خراسان حالیه بورث داشتند وباشکانیان کمک کرده آنها را بسریر سلطنت ج
نایل نمودند وسلاجقه که از طایفهٔ غوز بشمار آمده وابتدا در ساحل رود دُن وولکا ساکن شده نیز داه
اشکانیان بوده اند وبسمت مشرق آمده در ترکستان وخراسان وبلاد دیکر ایران واناطولی سلطنت
سلجوقی را تشکیل داده اند آنچه ظاهر شده وذکر خواهد شد یکقسمت از قبیلهٔ دائی یا داهی در سمت شما
در دشت حالیهٔ روس اقامت مینموده وریاست آن قسمت با یکشعبه از سلاطین اشکانی بوده زیرا که در
چهارم میلادی یکی از رؤسای این طایفه که اشکانی نسب بود وسانزان نام داشت از دشت وکو
عبور کرده وارد ارمن شد وباخسرو اشکانی پسر تیرداد اول پادشاه عیسوی ارمن طرح جنک
امّا خود در حربکاه مقتول شد

درکتب مقدسهٔ عجم از زند واوستا وغیره که بزبان پهلوی نوشته شده از طایفهٔ داهی سخن د
ومسکن آنها را در شمال شرقی دریای مازندران تعیین کرده اند امّا از پارثیا و پارث هیچ حرفی د
نشده همچنین در الواح طایفهٔ بنی آشور که بمارده بر آنها سلطنت کرده هیچ اسمی وذکری از پارث
مصنفین میکویند چند قرن قبل از حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام طایفهٔ اسکیث که آنها را داهی یا دا
در سواحل جنوب شرقی بحر خزر مسکن داشتند وبلاد دیکر در آنحدود واقع است هنوز باسم آنها معروف
بدهستانست طایفهٔ مزبوره از آنجا بداخلهٔ ایران آمده تا سواحل دریای بسیار فتند عداوتیکه ایرانیهای
قومی با اینطایفه داشتند یا بواسطهٔ مغایرت اخلاق وآداب بوده یا از جهت تعدی که از ایشان میدیدند

داهی همانا بتحریف تاجیک شده و از آن زمان مانده است یعنی ملت و طایفه بالنسبه وحشی و حالا هم ایرانیهای ترک نژاد ایرانیهای اصلی را تاجیک میگویند و مقصودشان طبقه پست و وحشی است محض تخفیف این لغت را استعمال میکنند و ارامنه تاجیک را داجیک تلفظ مینمایند نگارنده گوید کلام این مصنفین در باب تاجیک مغشوش است و نتیجه صحیح از آن حاصل نمیشود

عجم در ابتدای حمله و هجوم عرب یا پیش از آن عرب را تاجیک میگفتند و مقصودشان ابله و کلک و وحشی بوده و اعراب هم که مردم ایران را عجم گفته همین معانی را در نظر داشته اند

ارامنه اعراب را علاوه بر تاجیک تازی هم میگفتند بلکه این اسم را اول این ملت بعرب داده است و بزعم بعضی تازی همان محرف تاجیک و داجیک است این لغت اصلاً اختصاص باشکانیان داشته بعد طوایف ترک از قبیل سلاجقه و ترکمن و اوزبک و مغول که بر ایران استیلا یافتند محض تخفیف و تحقیر با ایرانیها گفتند و هنوز هم ترک نژادهای ایران هر کس را تاجیک میگویند مقصودشان تحقیر است

نگارنده گوید نظیر این امر در دنیا و در میان ملل بسیار اتفاق افتاده یعنی قومی قوم دیگر را محض تحقیر و تخفیف باسمی و لقبی موسوم و ملقب مینمایند چنانکه روسها با طریشها و المانها نیمچ میگفتند و نمسه از همین لقب اشتقاق یافته و برای اطریشها علم گشته و نیمچ و نمسه همان معنی عجم یعنی کلک و لال را دارد

مورخین و جغرافیادانهای چین طوایف ساکنه در سمت مغرب مملکت خود را از قبیل مردم سواحل بحر خزر و خراسان حالیه و خوارزم یا اوچی مینامیده اند و ظن غالب آنکه همان تاجیک باشد که بر یا اوچی تحریف شده مورخی مینویسد در زمان غلبه اسکندر بر آسیا بلکه خیلی پیش از آن در بیشتر از بلاد ایران قومی ترک و تورانی سکنی داشتند و آنها را داهی یا تاجیک یا چیزی که باز محرف داهی و تاجیک میشود میگفتند این طایفه تورانی شعبه از شعب بزرگ ایل و قبیله اسکیث بودند و یورت اصلی آنها از سواحل دانوب تا جبال هند منبسط بود تا جیحون موسوم بدارنی مرکز مملکتی شمرده میشد که طایفه داهی در آنجا یورت داشتند و آنجا را باسم همان طایفه داهستان میگفتند و حالا معروف بدهستان است و غالباً آنجا عشایر یعنی داهیها از داهستان حرکت کرده برای تاخت و تاز بسا بر بلاد داخله ایران می آمدند و ناحیه دهستان بواسطه مراتع بسیار و چمنهای سبز خوب برای مسکن و یورت قبایل صحراگرد خیلی مناسب است

مورخ دیگر گوید چینیها کلیه ایرانیهای تبعه سلاطین اشکانی را یا اوچی میگفته اند و آن محرف تاجیک است و تاجیک و تازی یک لفظ میباشد و معنی آن طایفه غدار و خونخوار است و چون ایرانیها عرب را باین اسم خواندند آنها هم بلافاصله ایشان را عجم گفتند یعنی کلک و حالا ارامنه ترکها را داجیک میگویند یعنی وحشی

ودرهمین عصر و زمان در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و بلاد ماوراء النهر و تمام نواحی و حدود و ا...
ایران اهالی شهر نشین فارسی زبان را تاجیك میکویند و مردم خارج از شهر را اوزبك و مغول و تاجیکها با...
ومغول و تاتار که ملل فاتح منصور میباشند فرق دارند نکارنده کوید از این جمله میتوانیم یقین کنیم که تا...
تازی است که عرب باشد و بر مطالعه کنندکان است که خود در این باب تدبر و تامل نمایند

مورخین ارمنی متفق الکلمه میکویند پارتها در شمیه و تاجیه از باختر سکنی داشته و موسی خورنی م...
اشك اول در خود شهر بلخ خروج کرده و ارامنه بلخ را باحل یا بالح میکویند و چون سلاطین اشکانی یا...
آن خانواده در القاب خود کلمه بالحاونی یا بالهاونی را ضمیمه مینموده بسیاری آنها را بلخی دانسته...
عقیده اینست که بالهاونی بمعنی پهلوان و شجاع است و شعبه اشکانیان ایرانی که مقدم بر سایر شعب...
این لقب را داشته اند

مقصود از بلخ همان شهر بلخ نبوده بلکه ناحیه باختر بوده چون مبلغ کرسی ایالت و بیعه بوده ناحیه باسم شهر مشهور شده شاید مقصود از بلخ که ارامنه میکویند تمام هرات و خراسان و سیستان و خوارزم و غیره بوده باشد

چون شورش پارتها مقارن طغیان باختر بوده جماعتی سهو کرده آنها را باختری پنداشته اند...
اشکانیان را از نژاد ارد شیر دراز دست کیانی و ایرانی دانسته و مسلم است که این بتقلید بعضی از م...
آسیا میباشد است این تصریح بتورانی بودن آنها کرده و تروستن و این دو میکویند مملکت باخ...
اعصار جایکاه طوایف داهی بوده و داهی قبیله ایست از قبیله اسکیث یا تورانی

برای تصحیح قول آنها که اشکانیان را باختری دانسته اند کوئیم بعقیده زمره از اهل تحقیق باختر که...
آنرا داهیا و داکیا میکفته اند حدود دو معنی نداشته از سرچشمه جیحون تا حدود هند و ستان را باخ...
و ترجمه این لغت بزبان قدیم ایران بلاد مشرقی است و مقصود بلاد مشرقی ایران بوده پس ناحیه...
یا پارتی که وطن اشکانیان باشد در همین قسمت یعنی بلاد شرقی واقع میشود باین قاعده باختری...
اشکانیان صحیح است

مطلبی که مسلم است اینست که اراضی و ممالك واقعه ما بین سیحون و جیحون و فرات غالباً در تحت...
اتراك بوده اکثر اوقات طوایف تورانی از اقصی نقاط شمال آسیا حرکت کرده و در این نواحی اس...
ادواری که سلاطین بومی ایران در این ممالك سلطنت نموده اولاً دوره کیان است و ثانیاً دوره...
از این دو عصر کذشته سایر اعصار را باید از تغلب ترکان دانست و باید کفت ابتدا طایفه بنی...
ایران ساکن شدند بعد اولاد یافث بر آنها غلبه کردند و اماکن ایشانرا از دستشان کرفتند و...
مملکت غالب آمدند و در آنجا اقامت و توطن اختیار نمودند طبیعی است که رفته رفته خصلت و خوی...
مغلوب را اخذ میکنند بنا بر این هر طایفه از طوایف تورانی که بایران آمده مسلط میشدند پسر...

بعادات آنها معتاد میگشتند چه باز دو طایفهٔ دیگر بر سر آنقوم هجوم می‌آوردند و جای برادران خود را میگرفتند و بمرور زمان ایرانی شده بومی قلم میرفتند و دلیلی روشن‌تر از این برای اجنبی بودن اشکانیان نیست که اردشیر بابکان در اوان طغیان خود بر رؤسا و اعاظم ایران میگفت این غربای وحشی فلان کردند و بهمان نمودند

اکثر از مورخین قدیم صریح گفته اند پارتها از طایفهٔ اسکیث تورانی بوده اما توضیح نموده که از کدام شعبه میباشند و اسکیثهای تورانی از شمال شرقی ایران و مشرق بحر خزر و شمال آن گرفته تا قرادنکز و سواحل دانوب و حدود جبال اورال در همه جا سکنی داشته و از این امکنه بتمام نقاط فرنک منتشر شده بلکه تا هند و چین و مصر رفته و در همه جا دست تطاول و چپاول دراز کرده اند

تمام مورخین یونانی و رومی و چینی و عرب و عجم از سوالف ایام تا کنون هجوم ترکهای معروف باسکیث یا تورانی را بچین و هند و فرنک و مصر و سایر امکنه ثبت کرده اند اینقوم یعنی اسکیثها یا تاتارها بچند شعبه و قبیله منشعب و منقسم شده اما چون اصلاً همه یک جنس اند خلق و خو و آداب و عاداتشان نیز یکی است یا خیلی هم شبیه است لکن هر شعبه و قبیله اسم مخصوصی داشته و از آنجمله است ثت و گت و سوسی و یت و چت و جات و داهی یا دائی و پارث یا بارث

هرودوت گوید قبل از خروج کیخسرو کیانی طایفهٔ داهی بداخلهٔ ایران تاختند (بعضی گفته اند) بسوس سردار و قاتل دارا که مدتی در مقابل اسکندر مقاومت نمود بمعاونت اینطایفه بود و اینقوم اسامی مختلفه داشته اند از آنجمله است داعی و داهی و دائی و داوی و داسی و داسو در حقیقت حرفهٔ این قبیله یا قبایل غارتگری بوده و گاهی تا حوالی طرابوزن را هم میتاختند چنانکه اکزنفون سردار و مورخ یونانی در تاریخ خود میگوید وقتیکه من با ده هزار نفر یونانی از ایران فرار کرده بیونان میرفتیم طایفهٔ تاهی یا تاوسی سر راه من بودند و مقصود از طایفهٔ مذکوره همان داهی است و داهستان مسکن اینقوم است و تمام سواحل شرقی دریای خزر موسوم بهمین اسم میباشد استرابن مینویسد اشک و برادرش تیرداد بمعاونت و استظهار طایفهٔ داهی سر از خط فرمان سلطان سلوکیدی سوریه پیچیدند و اینطایفه که بزرگترین شعبه از قوم اسکیث بودند در اروپا و آسیا منتشر و متفرق شده در همه جای این دو اقلیم جا داشتند و دریای مازندران باسم آنها خوانده میشد

موسی خورنی در بیان و شرح شعب اشکانیان مینویسد در مائهٔ اول میلادی آرداشیر پسر ارشویر اشکانی در ایران سلطنت مینمود و با برادران و اقوام خود در جنگ و جدل بود چه آنها بعد از ارشویر آرداشیر را بسلطنت قبول نمیکردند زیرا که در بدو پادشاهی با آنها تعدی و بی اعتدالی کرده بود و شهرهای آنها را محاصره نموده و خود

آنها را

آنهارا بقتل واعدام هدایت میکرد و باید دانست که ارشوبر را سه پسر و یک دختر بوده پسر ارشد آرد
دویم قارن و پسر سیم سورن و دختر قشم یا کشم نام داشت و درحال زندگانی پدرش اورا بسپهسا
بزنی داده خلاصه نفاق از میان برادران مرتفع نشد تا ابقار یا ابکار پادشاه اشکانی ارمن یا ایران
باصلاح ذات البین پرداخت و باینوضع صلح شد که آرداشیر پادشاه بزرگ باشد و اولاد او نسلاً
ملقب بشاهنشاه باشند و دو برادر دیگر را لقب بالهاو یعنی پهلوان یا بالهاوی یعنی بلخی شد و همه
مزبود و فاوکان ایشان بر سایر شاهزادکان و امرا تقدم جویند و اگر آرداشیر یا اخلاف و بلاعقب
النسل شوند لقب شاهنشاهی خاص قارن یا سورن یا اعقاب آنها گردد و اگر از صلب قارن و سورن
بنابر و فرزندان قشم و کشم بسلطنت پردازند و پادشاهی حق آنها باشد این بود که اشکانیان چهار شعبه
اولاد ارداشیر که پادشاه بزرگ بودند اخلاف قارن بالهاو و اعقاب سورن بالهاو و فرزندان اسپاهها
که از صلب قشم و سپهسالار بودند و این ترتیب تا انقراض دولت اشکانی باقی و برقرار بود اولا
سلطنت میکردند و اخلاف دو برادر و یک خواهر در ایالات و الیکریه حکومت مینمودند
مسطوره در سال هیجده بعد از میلاد واقع شده و آرشوبر پادشاه اشکانی که موسی خورنی نام
فرهاد چهارم است و معاصر تیبر قیصر روم بوده و بعضی از مورخین بجای فرهاد چهارم ارد
نوشته و مسلم داشته اند که قارن و سورن برادران این پادشاه بوده اند و سلطنت اشک
خاص اولاد ارداوان سیم بود تا منقرض شدند

نیز یکی از مورخین مینویسد از قبیله پارث و پارتی یا بارتی چهار شعبه سلطنت کرده اند او
شعبه که در ایران پادشاهی یافتند و بمنتهای درجه قدرت و شوکت رسیدند این شعبه
صعود باوج حشمت و اقتدار خود را اشکانیان یا سلاطین اشکانی خواندند و مخصوصا در
بیشتر تسلط داشتند شعبه دیگر که از جانب شعبه اولی یعنی اشکانیان حکمرانی مینمودند ب
ارمن نایل شدند بعبارة اخری آنهارا باید اشکانیان ارمن گفت و اشکانیان ارمن نسبت باشکا
ایران شأن و رتبه ثانوی داشته اند شعبه سیم از پارتها بلاد و ممالک هند را که تقریبا از د
پنجاب و افغانستان باشد بحیطه تصرف در آوردند و اینها در رتبه سیم واقع بودند شعبه چه
قوم ماساژت سلطنت مینمودند و در چهارم رتبه بشمار می آمدند و ممالک آنها از طرفی از م
جیحون تا حد و دختن و کاشغر بود و از طرف دیگر دشت قبچاق تا دریای آزف و سواحل قرادنکیز
اقا تا بجلوس در جائی مینویسد سلطنت اشکانیان ایران منقرض شد اما ممالک آن شعبه دیگر که د
و افغانستان

سپهبدان نهاوند ان از همان دوده
اسپاهابیکه بالهاو بوده و بعقیده
نگارنده تا اوان سلطنت صفویه از
اشکانیان یعنی از نژاد سپهبدان مذکور
و باوندیان وغیره که از اشکانیان
بوده اند در نور و کجور و بعضی قشلاقات
مازندران تسلط داشته بلکه اسلاف
نوریهای حالیه و تنکابنیها نیز همان
اشکانیان هستند من خود در تنکابن
در قبرستان کهنه که مسلمین را آنجا دفن
نمیکنند دو قبر نبش نمودم این دو قبر
از بس کهنه بود عظام اموات آن نیز
خاک شده و هیچ معلوم نمیشد اما
بعضی ادوات که از آلات تورانی غیر مسلم
از قبیل اوانی و چراغ موشی وغیره
پهلوی اجساد اموات خود میگذاشته
پیدا کردم و بطور یقین دانستم که
این مقابر از اشکانیان یا مردم
تورانی بوده نه عجم و نه مسلم

و افغانستان و هندوستان و قبچاق حکمرانی دارند هنوز برقرار است

مورخ دیگر میگوید در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد پارتها یا اشکانیان عزم خود را جزم نمودند که تمام ممالک آسیا را که بتصرف یونانیها یعنی خلفای اسکندر در آمده از چنگ آنها بیرون آورند ارساس پادشاه اول اقدام باینکار نمود اما بانجام آن موفق نشد برادرش تیرداد بمعاونت وحشیان شمالی که اسکیتهای تورانی باشند اینکار را بپرداخت وششم پادشاه اشکانی که مهرداد نام داشت ایران را با حدود طبیعی آن مالک شد این شهریار هم قهرمان بود وهم قانونی از سواحل فرات تا رود پنجاب را در تحت سلطنت در آورده و از قوم و قبیلهٔ خود او بودند که در بلاد هند و دشت قبچاق و ارمنستان و غیرها حکومت مینمودند اما خراج بدربار مهرداد میفرستادند

مورخین قدیم از قبیل سوید و آرین مینویسند اشک موسس اساس سلطنت اشکانیان از بزرگان دنیا محسوب میشد نسبت بزیردستان رأفت و مهربانی داشت و نسبت بدشمنان و سرکشان زیاده از حد سخت میگرفت در جنگ خوش رکاب بود قد بلند و صورت وجیهی داشت

مورخ دیگر مینویسد اشک و برادرش تیرداد با هم متفق شده جمعی از پارتهای تورانی را در تحت اطاعت و زیر بیرق و رایت خود مستعد کار و خدمت نمودند و در ایل و طایفهٔ خود تسلطی بسزا بهم رسانیدند پس از آن رفته رفته رو به پیشرفت گذاشتند و نه تنها نواحی و بلاد پارت نشین آنهارا شد بلکه ممالک مجاوره را کلیةً ضبط کردند و حاصل کشش و کوشش آنها تشکیل سلطنتی شد که تقریباً پانصد سال امتداد یافت

مصنف دیگر از بسط مملکت اشکانیان سخن سر نموده گوید پادشاه اشکانی تمام بلاد واقعهٔ مابین هندوستان و فرات و ممالک میانهٔ قفقاز و خلیج فارس را مالک شد و اطراف دریای خزر از چهار سمت از او بود بلکه ماوراء سیحون و کاشغر و دشت قبچاق تا بحر اسود را داشت پس باید بگوئیم حدود ممالک متصرفی اشکانیان در اوان کمال اقتدار ایشان از قرار ذیل بوده است

حدی بشط فرات حدی بکوه قفقاز حدی برود سیحون بلکه به ماوراء آن رود حدی ببلاد شمالی هند حدی بخلیج فارس حدی بدریای سنا

محققی بتحقیق عوائد پارتها پرداخته گوید اینقوم چون از ایلات بادیه نشین صحراگرد بودند بخودسری و آزادی میلی مفرط داشتند و اوقاتشان بیشتر صرف شکار و صید و تاخت و تاز و تغییر یورت و مسکن و رفتن از ییلاق بقشلاق و آمدن از قشلاق به ییلاق میشد از رقیت و عبودیت بالطبع تحاشی و ابا مینمودند در سست پیمانی ضرب المثل گشته و اگر عهدی میبستند تا نفعی در استحکام آن برای خود میدیدند پاس آنرا میداشتند همینکه خویش را بی نیاز می پنداشتند یا احتمال اندک ضرری در آن میدیدند فوراً عهد و پیمان از میان برفت

وبرطاق نسیان گذاشته میشد سلاطین پارث یا اشکانی در معنی خیلی متکبر و مغرور بودند نزد او بجا و نیز
وامنا و اعیان باید پیش پادشاه ساکت باشند و هرچه سلطان بگوید اگرچه خلاف واقع و غلط باشد
هرچه تمامتر تصدیق کنند و از تملق چیزی فروگذار ننمایند اما رسما مقرر داشتند که ارکان و رجال دول
واقع میشد باصلاح و صرفه و نفع سلطنت در آن بود بعرض پادشاه رسانند و از مضار او چیزی پنهان
وکتمان نکنند و سخت غدغن بود که کسی در وضع زندگانی و اسباب و اثاث البیت تقلید پادشاه نماید
در بستر خواب از غربت و بومی هرکس میخواست بحضور پادشاه مشرف شود میبایست بتوسط سالار بار اذن
حاصل کند و هیچکس پذیرفته نمیشد مگر هدیه و پیشکشی برای تقدیم داشته باشد اما در ازای آن هدیه
پادشاه دو مقابل و سه مقابل بآنشخص انعام میداد شاهزادگان و رجال بزرگ وقتی خدمتی نمایان می
بعضی امتیازات خاصه شخص سلطنت را از هر قبیل و هرچیز دارا میشدند و در استعمال آن اجازه بآنها داد
اما اسباب و اثاث البیت و حلی و زیور ملت پارث خیلی ساده بوده و برای تحقیق و ثبوت و ظهور این مطلب ما
میشویم بشرحی که مسیو لوفتوس نام نگاشته است و هو هذا

مسیو لوفتوس در محل ارک قدیم که حالا معروف به وارکا میباشد بعضی اشیا در اوقات کاوش بدست آو
یعنی از زیر خاک پیدا کرده از جمله چند سکه از مسکوکات اشکانیان و نیز تابوت زیادی در آن حفره
دیده و همه را از اشکانیان پنداشته و از اثاث البیت چراغها که معروف به پیه سوز میباشد از گل پخته
وبعضی ظروف گلی از قبیل کوزه یکدسته و دودسته که نهایت شباهت را به شربه‌های حالیه مازندرانیه
وهیچ نسبت و مشابهتی آنها را با سبوهای عراق نیست نزدیک بقاعده کوزه قطور و ارتفاع کوزه نسبة
قطر کم و گلوی کوزه هم چندان تنگ نمیباشد و دست بآسانی داخل آن شده بتنگ شربه و کوزه مرسله از
هم اکنون اینقسم کوزه و شربه را کلا و آفتو میگویند و آفتو همان آفتابه است اما تابوتها از گل پخته بوده طول
باختلاف از یکذرع تا دو ذرع و یکپارچه و در قسمت بالای تابوت از نصف تا بطرف سوراخی بوده که جسد
از آن سوراخ داخل تابوت میکرده اند و از سمت پا و پایین سوراخ کوچکی داشته برای خارج شدن کث
بدن مرده و دهنه آن و سرپوشی از گل پخته روی دهنه سوراخ بزرگ اولی میگذاشته اند و صورت شخص را
رفته را اعم از اینکه مرد باشد یا زن از گل پخته ساخته روی سرپوش نصب میکرده اند

مسیو لوفتوس میگوید بر من محقق شده که این تابوتها از اشکانیان بوده چه مردی که مجسمه او را روی
ساخته اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر دارد خلاصه تابوت و سرپوش آن منقش بانواع
و تصاویر ملون بالوان مختلفه بوده است نیز مسیو لوفتوس در همانجا مجسمه یافته که نسبت آنرا هم باش

مجمل

میدهد و آن مجسمه صورت شخصی است که بعقیدهٔ مسیو لوفتوس زره تنگی در بر دارد و آن زره تمام بدن او را پوشانیده است شمشیری هم بکمر او آویخته و کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر او گذاشته اند و مسیو لوفتوس بیشتر بواسطهٔ همین کلاه خود حدس زده که این مجسمه از اشکانیانست ظروف و پیه سوز و چراغ و مو سپیهائی که مسیو لوفتوس پیدا کرده همه را در قبرستان بدست آورده و معلوم میشود که این اسباب و اشیا را صاحبان اموات با اجساد اموات خود دفن میکرده اند و در صورتی که این اسباب و اثاث البیت و تابوتها را میتوانیم باشکانیان نسبت دهیم که معتقد باین شویم که اینقوم اجساد اموات خود را دفن میکرده اند و اگر تکیه بر قول مشهور نمائیم که میگویند اشکانیان نعش مرده ها را در فضا میگذاشتند تا طیور از قبیل کلاغ و غیره گوشت آنها را بخورند بعد که استخوان آنها باقی میماند بدفن آنها میپرداختند نسبت آنجمله باشکانیان بسیعی است مگر اینکه بگوئیم این طبقه چون در مدت حکمرانی و سلطنت خود هر وقت باقتضای وضع و زمان و پلیتیک طریقه و مشربی اختیار کرده و سالک مسلکی شده این تابوتها و اسباب و اشیا مال عصر و زمانیست که مرده های خود را بدون تامل و تعلل بخاک میسپرده اند بالجمله مسیو لوفتوس در همان قبرستانها بعضی ظروف زجاجی نیز دیده و یافته و انگشتری و گوشوار از فلزات بدست آورده و نسبت آنها را هم باشکانیان داده این حلی و زیورها از قراریکه بتحقیق پیوسته اکثر از طلا و نقره و مس و چدن بوده و ساخت و صنعت آن چندان تعریفی نداشته یعنی کلیته زرگرهای اشکانیان و مصنوعات صاحبان صنایع این سلسله خالی از ظرافت و تأنق و پاکیزگی بوده است و از عجایب آنکه اینقوم عاری از صنعت بی عقل و تدبیر خالی از علم و عمل قریب پانصد سال در یکقسمت بزرگ از کرهٔ ما پادشاهی و سلطنت کردند جلال و جبروت بخرج دادند مملکت ستانی و کشورگیری نمودند با ملل و دول معظم زد و خورد کرده و جنگ و صلح داشتند و کار آنها گذشت و آخر الامر گذاشتند و گذشتند

بعضی از فضلای معاصر که نگارنده اکثر فیض و شرف صحبتشان را درک مینماید حدس زده اند که پارتیا باید همان برطاس باشد که در کتب مؤلفین و مصنفین قدیم ذکری از آنها شده بنابراین مختصری از حال جماعت و ناحیهٔ برطاس مینگارد

محققی گفته است برطاس اسم ناحیهٔ الکائی است که جماعت موسوم بهمین اسم در آن سکنی دارند و ایشان ییلاقی و قشلاقی هستند و در زمستان منازل چوبی دارند (مقصود از منازل چوبی الاچیق است) فقط در زمستان فرش میگسترانند

از مطاوی کلمات این محقق بر می آید که برطاس و خزر و بلغار بلکه روسها طوایفی بوده اند نزدیک بیکدیگر ساکن و جنسا نیز قریب بهم چه میگوید زبان بلغار بعینها مثل زبان خزر است برطاس زبان دیگری دارد هم چنین زبان

دوس غیر از زبان برطاس و خزر است

مسعودی میگوید رود خانه موسوم به بورتاس شط خزر یعنی برود ولکا میریزد وطایفه اتراک موس…

بورتاس در سواحل رودخانه بورتاس ساکن میباشند

ادریسی مینویسد برطاس طوایفی هستند که در ناحیه وصل بلاد خزر سکنی دارند زبان آنها شباه…

خزر و روس ندارد در روسها در وقتی من مشغول تالیف این کتاب بودم بر برطاسها و خزرها و بلغارها…

کردند اراضی آنها را متصرف شدند و خود آنها متفرق گشتند

مصنف دیگر میگوید برطاس یا برطاس جماعتی هستند ترک نژاد ساکن در ساحل رود آتیل و با خزرها همس…

میباشند در اراضی آنها روباهها خوب یافت میشود با پوست قرمز

نگارنده گوید که ما از این روباهها ذکر نموده و محل آنها را خاک روس گفته چنانکه نظامی علیه…

میفرماید

شنیدم که روباه رنگین بروس ٭ خود آرای باشد چنان عروس

اصطخری گوید برطاسها که در الاچیق منزل مینمایند و طایفه میباشند طایفه در حدود غزس…

و در اینوقت بیشتر از دو هزار نفر نیستند و با حد اطاعت و تمکین مینمایند طایفه دیگر در صحراها…

نزدیک طایفه خزر جای گرفته زبان آنها شبیه است بزبان خزرها و بلغارها و مسلمان هستند با…

یا بارتاس در لغت جغتائی بمعنی غلامی و بندگی است

شط آتیل نزدیک ممالک روس است و بسمت مشرق جاری و از اراضی برتاسا میگذرد و مصب عمده آن…

بدریا میریزد در مملکت خزر است از این مصب تا ناحیه برتاس (برطاس) بیست روز راه است

ابن حوقل نیز همین مطالب را نگاشته و ناحیه بارث را (برطاس) این مصنفین کلیه جزو بلاد روس و صقلا…

قرار داده اند

بعضی از مؤلفین که اسامی طوایف اسکیث را میبرند طایفه از آنها را توخاری مینامند و بعضی غزوا…

شجاعتها نسبت بآنها میدهند احتمال میرود که طخارستان معروف که عبارت از بلخ و خول و سمنگ…

بغلان و سکاکن و طالقان و غیرها باشد باسم طایفه توخاری موسوم شده باشد

قلاعی که اسکائیان در سرحد غربی خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ مینمود آوا…

بود و آنرا شاراکس میگفتند و شاراکس قلعه را گویند که دیوار آنرا با چوب و چپر ساخته باشند…

و بعد از دهان که مجرای رود وان باشد بعد لاسجرد که معرب لاسگرد است و لاس گرد مخفف…

میباشد

…خطا از دو چیز اند پیشی و انسانیت)
…علم و شاعری عجیب و فاضلی متبحر و بزرگواری
…ظر که علمای دانشمند قرون و اعصار
…ر و احترام هرچه تمامتر او را نام میبرند و
…ت قدر یاد میکنند و در حکمت و فضیلت و
…ر ابنکالیه تشخص و مثل میزنند و چنان اما…
…عالم داشته که تقریبا در هفتصد و پنجاه
…س قبل از مملکت روس نام برده و روباه
…شبیه بعروس کرده اینک در خاک همان
…ست یعنی در گنجه مزار فایض الانوارش طویله
…نا فراوان عرض راه است بطرف شماخی
…وس هزار افسوس
…بر علمای مجلس شرقیه سنت پطرزبورغ آ…
…نع این تنگ را که من خود در سال ۱۸۷۳
…ودی مطابق هزار و دویست و نود هجری برای…
…چنین دیدم از حکومت گنجه بنماید

میباشد یعنی قلعه بلاس یا بلاش و شاید آن تلهای مصنوعی که در جلگه خوار دیده میشود نیز آثار قلعه‌های اشکانیان باشد
میگویند قلعه ایرج و رامین را هم اشکانیان ساخته‌اند و اینخبر هرچند از نظر بعید مینماید و مؤید آن است که بعضی از مورخین
گفته‌اند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته و نگارنده خود قلعه ایرج را که در حوالی شهر کهنه ورامین است دیده‌ام
و تفصیل آنرا در فویتون روزنامه‌های ایران درج کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از ابنیه اشکانیان است این قلعه
باعظمت و استحکام جز در گوشه که آثار آبادی دارد باقی امکنه آن خالی از بناست معلوم میشود که اردوی حصین بوده
واکثر ابنیه اشکانیان همینطور است

چون در تاریخ اشکانیان گاهی بر حسب مناسبت ذکری از قلعه و شهر آپامه میشود شرح و توضیح آن لازم مینماید بنابراین
گوییم یونانیان از زمان اسکندر کبیر تا سلطنت فرهاد اول اشکانی که بیشتر یا کمتر تسلطی در مملکت مدی (عراق عجم)
داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت علاوه بر چند قلعه از قبیل قلعه ایرج و قلعه شهریار حالیه که از زمان قدیم در
این امکنه بوده یک اردوی نظامی هم در حوالی دوشان تپه ساخته بودند و آنرا آپامه نامیده و این اسم خاص است
توضیح آنکه این قلعه را چنانکه معروف است سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکیدی که از خلفای اسکندر است ساخته
و چون اسم مادر یا زوجه سلوکوس آپامه بوده این قلعه را بنام مادر یا زوجه خود نامیده و قلعه آپامه گفته و آن فی الحقیقه قسمتی
از معسکر و اردوی نظامی که محاط دیوار میباشد و تقریباً مثل شهر بود و حصار دارد و فرنگیها اسم عامی باین قسم قلاع یا
اردوی نظامی داده و کان زیزانسیه گفته‌اند و معنی آن اردوی محفوظ یا معسکر حصین است اینک برمیگردیم بقلعه
آپامه که در حوالی دوشان تپه است

اولاً پوشیده نیست که دوشان تپه تپه ایست در نیم فرسخی شهر طهران در طرف شمال شرقی آن واقع و حالا قصری است
با ابنیه سلطنتی و شهر و قلعه آپامه در سمت شمال شرقی دوشان تپه مسافتی کمی واقع شده بعقب تپه عظیمی یا کوه کوچکی
در طرف شرقی قلعه آپامه است که از دو سمت مشابه دیوار و بجانبین شمال و جنوب ممتد و مایل میشود این تپه تقریباً نصف
دیوار قلعه آپامه را تشکیل داده و در جنوب و شمال تپه‌های کوچکی است که باز در حکم دیوار شمالی و جنوبی قلعه شده اما
اما در طرف مغرب قلعه مصنوعی داشته که بروج آن بشکل مربع بوده نه مدور و فعلاً پیدا است و در تمام
قلل کوه بلند مشرق که بکوه سنگر معروف است آثار قلعه موجود همچنین در طرف شمال هم اکنون
برجها برپاست تماشاخانه که یونانیان در شهر حسب الرسم میساختند و سیرک میگفتند اند
در قلعه آپامه نیز ساخته و آثار آن باقی است

بعلاوه از مورخین میگویند اسکندر و سلوکوس در مملکت پارت چند شهر که بمنزله چند قلعه بود ساخته و یونانیها را در آن قلاع
سکنی داده از جمله هکاتم پیلس است که نزدیک شهر دامغان حالیه بوده و هرکلی و آپامه و اودولیسره
کنند.

کنت گوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم دربار دولت ایران که در اوایل سلطنت اعلیحضرت همای
جمجاه ناصر الدین شاه دام ملکه بامأموریت مزبوره بدار الخلافه باهره آمده و از فضلای متبحر شمار
کتابی تألیف کرده و در آن تحقیقات از تاریخ ایران نموده در جلد اول آن کتاب در صفحه چه
هفتاد و سه مینویسد

از قلعه‌ها و شهرها یکه اسکندر و خلفای او در مملکت پارت ساختند و ممکن است از خرابه آنها چ
مانده باشد سعادت شامل حال من شده موقع قلعه آپامه را پیدا کردم اینشهر در چند فرسخی د
شرقی طهران واقع است ایزیدور شاراکسی مورخ که از اینشهر سخن مینماید میگوید اینشهر در چ
دره در سمت شمال آن واقع شده بهذا یک گفتار این نویسنده در دامنه البرز در سمت شمال د
مخروطی سنگی برجی خرابه بربالای تل یافتم این تل سنگی چون سرخ رنگ است معروف بسرخ حصا
در اطراف برج آثار خرابه بسیار دیده میشود و شکی نیست که قلعه آپامه در همین سرخ حصار بوده
نگارنده گوید از آنجا که هر جوادی را کبوه ایست کنت مشار الیه با کمال فضل و علم در این مسئله قد
حقیقت دور افتاده و ظاهراً مأخذ سهو قول ایزیدور شاراکسی است سرخ حصار چنانکه می‌بینند و
آن لیاقت و استعداد ندارد که در آن قلعه و شهر نظامی یا غیر نظامی ساخته شود و باید دانست که
از بنای قلعه نظامی چه است اگر حفظ راه مازندران بوده در اینجا بنای قلعه بیموقع است زیرا که
نقاط جلگه معروف بهزار دره با آسانی ورود بجلگه طهران ممکن میباشد و لازم نیست از د
که سرخ حصار مشرف بر آن است عبور نمایند و اگر ملاحظه فنون حربیه را نمائیم خواهیم دانست
برج مختصر که کنت گوبینو میگوید و حالا در سرخ حصار دیده میشود طوری چسبیده بکوه
بی درخت و گیاه است و بروی سنگلاخ مرتفعی از طرف جنوب که تیرانداز در پناه هر تخته سنگ
قرار گیرد و در کمال سهولت در ظرف چند دقیقه قلعه گیان را مجبور بتسلیم شدن نماید پس قلعه
نیز سرخ حصار نبوده در همان محل سابق الذکر یعنی در حوالی دوشان تپه و در طرف شمال آ
و آنجا را امروز ناس گنج آباد و سنگر افراسیاب میگویند و نگارنده خود اینمحل را کشف کرده
بدقت آنرا دیده جای شبهه و تردید نمانده است و هزار شکر حضرت قادر متعال را که این
از تاریخ اشکانیان که جلد اول از کتاب درر التیجان است بیاری و توفیق حق جل ذکره
اسمه تمام شد

بپایان رسید این همایون کتاب   برنجم فرو نسلت کرده آب

کنون

کنون کان سیم است و گنج گهر — چسان بر که شیر و تنگ شکر
زخواب و زخوردن زدم چند گاه — بچشم اندرم خوی شد کوه و کاه
همانا زمانی نکردم درنگ — بریدم من این راه تاریک تنگ
ز اشکانیان گفتنی آنچه بود — همه گفته شد از زبان تا بسود
ملوک الطوایف که جز چیستان — از ایشان نبد هیچ اندر میان
چیستان الغز و معمارا گویند
پس از دورها باز نامی شدند — تو گوئی بدوران ما آمدند
ز نو رفتگان زنده گی یافتند — پر زنده حیات ابد یافته
مرا مزد اینکار و پاداش رنج — نباشد اگر مال بسیار و گنج
پسندیدن کاردانان نامه — ز هر چیز نغز گران سنگ است به

از این نامه او دانی و از بنده نام
چو باید ذهی فرهی والسلام

فهرست اسامی سلاطین اشکانی

درجلد دویم وسیم کتاب درالتیجان شرح سلطنت هریک از سلاطین اشکانی و مدت ملک
تحقیقات لازمه نگاشته خواهد شد اگر مشیت حضرت باری جل ذکره تعلق گرفته باشد دا
استکمال فایدت وزینت این مجلد فهرستی از اسامی ملوک مزبوره و مدت سلطنت ایشان ترقیم
میدهیم بدون اینکه متعرض تحقیقات و اختلافات شویم یعنی فقط نقل قول مینمائیم از یکی از مو
فرنگ و باید دانست که آنمورخ همه جا آرساس را که اشک باشد آرساکس مینویسد و ما پیش گف
آرساکس و آرساس و آرشاک و آرساک همه همان اشک است و تمام سلاطین اشکانی این لقب دا
پس باصطلاح معمول خودمان نوشته گوئیم

(۱) اشک اول بانی و موسس اساس سلطنت اشکانیان در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد سلط
یافته

(۲) اشک دویم موسوم به تیرداد که بعضی فرنگیها تیریدات و برخی تیریدانس مینویسند و ملقب به
یعنی اعظم بوده سلطنتش از سال دویست و چهل و نه تا دویست و چهل و هفت قبل از میلاد

(۳) اشک سیم موسوم به اردوان اول که فرنگیها بعضی آرتابان و برخی آرتابانوس مینویسند و ملقب به مگ
سلطنتش از سال دویست و چهل و هفت تا دویست و ده قبل از میلاد

(۴) اشک چهارم موسوم به فراهاپاتس اول ملقب به مگاس و فیلادلفس و فیل هلن یعنی اعظم و دوست
و محب یونان سلطنتش از سال دویست و ده الی صد و نود و پنج قبل از میلاد و فراهاپاتس ظ
پدر فرهاد باشد

(۵) اشک پنجم یعنی فرهاد اول که فرنگیها بعضی فراهاتس و برخی فراهات مینویسند ملقب به مگاس و ت
یعنی اعظم و ابن الله سلطنتش از سال نود و پنج تا صد و هشتاد و یک قبل از میلاد

(۶) اشک ششم یعنی مهرداد اول که بعضی از فرنگیها میتهراداتس و برخی میتریدات مینویسند ملقب به
ایپیفانس اویرژتس دیکایوس فیل هلن یعنی اعظم نامدار نیکوکار عادل محب یونان سلطن
سال صد و هفتاد تا صد و سی و هشت قبل از میلاد و در اینجا طرفه هست که در جای خود بتحقی
میپردازیم انشاء الله تعالی

(۷) اشک هفتم که فرهاد دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر اویرژتس ایپیفانس یعنی اعظم و ابن الله
و نامدار سلطنتش از سال صد و سی و هشت تا صد و بیست و شش قبل از میلاد

اشک هشتم

هشتم که اردوان دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر نیکاتر یعنی اعظم و ابن الله و فاتح سلطنتش (۸)
سال صد و بیست و شش تا صد و بیست و سه قبل از میلاد

نهم که مهرداد دویم باشد ملقب به مگاس او ور ژتس ایپفانس تئوس فیل هلن یعنی اعظم و نیکوکار و (۹)
مدار و خدا یا خداوندکار و محب یونان سلطنتش از سال صد و بیست و سه تا هفتاد و شش قبل
میلاد

دهم که فرنگیها بعضی اسم خاص آنرا سیناترس و برخی سیناتروسس و زمرهٔ سیناتروآکیس نوشته اند (۱۰)
معلوم نیست در لغت فارسی و زبان خود اشکانیان چه تلفظ میشده و ملقب بوده است به مگاس
توکراتور فیلو پاتر ایپفانس فیل هلن یعنی اعظم و کامکار و دوست پدر و کامکار و محب یونان
سلطنتش از سال هفتاد و شش تا شصت و نه قبل از میلاد و بعضی اسم این پادشاه را مناسیرس
نوشته محتمل که مینوسیتر بوده فرنگیها اینطور تلفظ نموده اند

اشك یازدهم که فرهاد سیم اسم خاص اوست ملقب به مگاس تئوپاتر اوورژتس ایپفانس فیلوپاتر (۱۱)
فیل هلن یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار و دوست پدر و محب یونان سلطنتش از سال شصت
و نه تا شصت قبل از میلاد

اشك دوازدهم که مهرداد سیم باشد ملقب به مگاس ایپفانس دیکایئوس تئوس اوپاتر فیل هلن (۱۲)
یعنی اعظم و نامدار و عادل و خداوندکار و عالی نژاد و محب یونان مدت سلطنت اشك دوازدهم را اکثر
تعیین نکرده اند ظاهراً از سال شصت تا پنجاه و پنج قبل از میلاد باشد

اشك سیزدهم که بعضی فرنگیها ارود و برخی ارودس مینویسند و ظن غالب که هرمز باشد ملقب به (۱۳)
مگاس و هینس تس فیلوپاتر دیکایئوس ایپفانس اوورژتس فیل هلن یعنی اعظم . . . . . و دوست
پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج تا سی و هفت قبل از میلاد
اما هینس تس که بر القاب این پادشاه افزوده شد تاکنون معنی آنرا ندانسته ایم اگر معلوم شد
در شرح سلطنتش نگاشته میشود

اشك چهاردهم فیروز اول که فرنگیها پاکرس مینویسند ملقب به اوورژتس دیکایئوس ایپفانس فیل هلن (۱۴)
یعنی نیکوکار و نامدار و محب یونان سال جلوسش غیر معلوم است و انتهای سلطنتش را در سنهٔ سی و هشت
قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود فیروز و هرمز در یك وقت در زمان سلطنت میکرده اند این در قطری
و آن در قطر دیگر

اشك پانزدهم

(۱۵) اشک پانزدهم که فرهاد چهارم باشد ملقب به اوِرِژِتِس یعنی بکابُوس اپیفانس اَنُواکراتُور فیل هلن
وعادل و نامدار و کامکار و محب یونان سلطنتش را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند
میشود اینهم در زمان هرمز و فیروز در قطری دیگر حکمرانی داشته و هرسه معاصر بوده اند

(۱۶) اشک شانزدهم که تیرداد دوم باشد ملقب به اَوِرژِتس یعنی بکابُوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکو
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال سی و سه یا سی و دو قبل از میلاد و مدت سلطنتش را د...
تصریح نکرده اند ظاهراً تا سال دو قبل از میلاد باشد

(۱۷) اشک هفدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اوِرِژِتس یعنی بکابوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکا...
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دو قبل از میلاد تا سنه چهار بعد از میلاد

(۱۸) اشک هیجدهم که هرمزد دوم یا ارُودس دوم باشد ملقب به اوِرژتس یعنی بکابوس اپیفانس فیل هلن یع...
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهار بعد از میلاد الی هشت

(۱۹) اشک نوزدهم اُونُونِس اول که انوش باشد ملقب به اوِرژتس یعنی بکابوس اپیفانس فیل هلن یعنی
...عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی یازده بعضی از مورخین را
...نیست که انوش پادشاه ارمن کبیر بوده اما از طایفهٔ اشکانی

(۲۰) اشک بیستم که اردوان سیم باشد ملقب به اورژتس یعنی بکابوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکوکار و...
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال یازده بعد از میلاد تا چهل

(۲۱) اشک بیست و یکم که تیرداد سیم باشد بدون لقب از سنهٔ سی و پنج الی سی و شش معلوم میشود که این
در این مدت قلیل در سلطنت اردوان سیم در قطری از اقطار ایران مستقلاً حکمرانی کرده

(۲۲) اشک بیست و دویم که گودرز اول باشد ملقب به اورژتس یعنی بکابوس اپیفانس فیل هلن یعنی نیکو...
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل بعد از میلاد تا چهل و یک گودرز را فرنگیها گُتار...
مینویسند

(۲۳) اشک بیست و سیم که باردانس یا واردانس اول باشد ملقب به اورژتس یعنی بکابوس اپیفانس ف...
یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل و یک بعد از میلاد الی چهل و پنج...
...غالب آنکه واردانس هرمزدان باشد که اصلش اورمزدان است

(۲۴) اشک بیست و چهارم که همان گودرز اول باشد ملقب به اورژتس یعنی بکابوس اپیفانس فیل هلن ی...
نیکو و عادل و نامدار و محب یونان در سال چهل و پنج بعد از میلاد مجدداً بسلطنت جلوس کرده با...

پنجاه و یك پادشاهی نموده

اشك بیست و پنجم که مهرداد چهارم باشد بدون لقب سلطنتش از سال چهل و هشت بعد از میلاد (۲۵)
تا چهل و نه بنا بر این این پادشاه در سلطنت گودرز در قسمتی از ایران مستقلاً حکمرانی کرده

اشك بیست و ششم که انوش دوم باشد در سال پنجاه و یك بعد از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده (۲۶)
و چنین معلوم میشود که این پادشاه هم در سلطنت گودرز یعنی در سال آخر آن علم طغیان
برافراشته

اشك بیست و هفتم ولاگازس یا ولاغازس اول ملقب به اورزش دیکائیوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار (۲۷)
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و یك بعد از میلاد تا پنجاه و پنج و ولاگازس همان
ولگازس است که فرنگیها ولوجزهم مینویسند و مقصود بلاش و بلاشان میباشد که ولاش هم گفته شده

اشك بیست و هشتم باردانس یا واردانس یا هرمزدان دوم ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب (۲۸)
یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج بعد از میلاد تا پنجاه و هشت

اشك بیست و نهم که ولگازس یا بلاش دوم باشد ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش (۲۹)
از پنجاه و هشت بعد از میلاد تا هفتاد و هشت

اشك سیام که فیروز دوم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از هفتاد و هشت (۳۰)
بعد از میلاد تا صد و هفت

اشك سی و یکم که اردوان چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشتاد (۳۱)
بعد از میلاد الی هشتاد و یك بنا بر این اردوان در زمان سلطنت فیروز دوم رایت خودسری افراشته
و تقریباً یکسال در قطری از اقطار ایران مستقلاً پادشاهی کرده

اشك سی و دوم که خسرو باشد و فرنگیها کسرئس مینویسند بدون لقب از سال صد و هفت بعد از میلاد (۳۲)
الی صد و بیست و هشت سلطنت کرده

اشك سی و سیم پارتهاماس پاتس یا پارتهاماسپات سلطنتش از سنهٔ صد و شانزده بعد از میلاد (۳۳)
الی صد و هفده معلوم میشود در زمان سلطنت خسرو تقریباً یکسال این پادشاه در ارمن کبیر و در آذربایجان
مستقلاً حکمرانی کرده و در میان اسامی سلاطین اشکانی در فارسی اسمی ندیدم که شباهت بکلمهٔ
پارتهاماس پاتس و پارتهاماسپات باشد آیا اصل آن چه بوده و چند تحریف این اسم را باین شکل در آورده
خدا داند احتمال ضعیف میدهیم که بهرام باشد باین صورت در آمده

(۳۴) اشک سی و چهارم که بلاش سیم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هفتا
بعد از میلاد تا صد و چهل مسلم است که این پادشاه در همان سال اول سلطنت فیروز دویم بنای خو
گذاشتند در قطری از اقطار ایران مستقلاً بحکمرانی پرداخت و ممکن است در ظرف شصت و دو سال
بکوشش خود را مالک و پادشاه تمام ایران کرده باشد

(۳۵) اشک سی و پنجم که مهرداد پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال صد و دوازده بعد از میلاد الی
سیزده این شخص هم از غاصبین سلطنت است در اوان پادشاهی خسرو تقریباً سالی در قطر از
مستقلاً حکمرانی رانده

(۳۶) اشک سی و ششم که بلاش چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از س
صد و چهل و هشت بعد از میلاد الی صد و نود در اینجا هم طفره در تاریخ اتفاق افتاد ذکر تحقی
در مقام خود بیاید

(۳۷) اشک سی و هفتم که بلاش پنجم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد
بعد از میلاد تا دویست و هشت

(۳۸) اشک سی و هشتم که بلاش ششم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال د
و هشت بعد از میلاد الی دویست بیست و شش

(۳۹) اشک سی و نهم که اردوان پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال دویست و هشت تا دویست
بیست و شش

(۴۰) اشک چهلم که فرنگیها اسم آنرا آرتاوازدس نوشته‌اند بدون لقب سلطنتش از دویست و بیست
الی دویست بیست و هشت و ظن غالب آنکه آرتاوازدس همان آرتابانوس است که اردوان باشد
نگارنده را عقیده اینست که اشک سی و هشتم و سی و نهم و چهلم هر سه یکی بوده این پادشاه د
هر وقتی بملاحظهٔ تغییری در اسم خود داده و آن تغییر اسباب التباس و اختلاف شده است یا آرتاوا
یکی از شاهزادگان اشکانی بوده که بعد از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی یک
گروه تبعی ثمری نموده چه منقرض شدن اشکانیان در سال دویست و بیست و شش بعد از م
و آخرین پادشاه بودن اردوان در طبقهٔ اشکانی از مطالبی است که میتوان گفت مسلم است
سنت مارتن از مشاهیر فضلا و مورخین اسامی سلاطین اشکانی را اینطور ضبط کرده
ارساس تیریدات ارتابان پریاپاتوس یا فراپاتوس یا امپاپاتوس فراآت مهرداد
سیناتروسس

سیناتروسیس اوروود ونونز ستیناموس بارادان (که باردانس باشد) گتارزس پاکروس
کسرئیس ساناترسیه باسانادروغ پارتهاماسپات و پوشیده نیست که علت اختلاف در اسامی
اینست که نقل و تحویل از زبان فارسی بیونانی و برومی شده از یونانی و رومی بزبان ارمنی و از آنجا بسایر
السنهٔ فرنگ با آن تفاوت لهجه که درمیان ملل و امم همیشه مشهود بوده و هست و چه تحریفها اتفاق افتاده
در صورتیکه بگوئیم از تصحیف و سهو کتاب مصون مانده و اگر اینرا هم بیفزائیم معلوم است که از اصل چه
باقی میماند چه خوب فرموده آنکه شنید شخصی میگوید فلتین فیل و مقصودش خرطوم فیل است گفت خدا
کندهای آنرا نیز مضبوط فرض کرده باشی تا یکحرف از اصل بجا مانده باشد باری چون این اسامی را از نقش سکه‌ها
استخراج کرده و خوانده اند و آن غالباً بخط و املای یونانی است اینهم مزید علت میشود و بعلاوه آن با اسامی
مصطلحهٔ عرب و عجم مشکل میکرد و ظاهراً ما در این مبحث نیز کمتر از سایر مباحث خود متذکر شده باشیم و حاصل
آنکه از اسامی مسطوره در کتب عرب و عجم از سلاطین اشکانی شاپور و بیژن و نرسی را ندانستیم یونانیها و
ارامنه و سایر ملل فرنگ بچه صورت در آورده و از اسامی مزبوره در تواریخ فرنگ سیناترسیس یا سیناتروکیس
را نتوانستیم حدث بزنیم که تحریف کدام اسم است و درمیان آنهمه مشکلات و معضلات فرهنگها این یک
دو کلمه هم تا آخر تألیف در التبیان توضیح و معلوم نشود که چه چیزی است و میتوان ادعا نمود که مجهول بماند
و مبهم نیست که اسباب فهم اختلال مطالب تاریخی و تحقیقات علمی شود و این مقاله را ختم میکنیم بدو مطلب
که لازم است مطالعه کنندگان هر دو را در نظر داشته باشند یکی آنکه سلاطین اشکانی بهمان شرح که در فصل
ولایت عهد نگاشته شد و تبعهٔ خود را بسیار اتفاق افتاده که تغییر داده اند یعنی پسر محبوبتر خود را نظر
بمیل مادر و عشق باو بر پسر ملکه تفضیل نهاده و بعد از فوت پادشاه این فقره اسباب اختلاف و کشمکش
شده و در این اغتشاش دو سه نفر در عصر و زمان واحد تاج سلطنت بر سر گذاشته و خود را پادشاه خوانده اند
چون در این قال مقاله درمیانه بوده تا یکی غالب آمده و رفع خلاف نموده و پادشاهی را برای شخص خود بلا منازع
و مسلم داشته تاریخ از این رو مغشوش شده حکمرانی ولاة شبیه بسلطنت سلاطین گشته و سکه‌ها زده و مورث
اتفاقی شبهه گردیده است دیگر آنکه آنچه را حالا اسم فرض میکنند اغلب لقب بوده نه اسم مثل اردشیر و دارا
و خسرو و نوشیروان و هم اکنون در عبارات نویسندگان از این قبیل مسامحه‌ها بسیار اتفاق می افتد و جای
و مبشود مثلاً مینویسند حضرت خاقانی اعلیحضرت خسرو عادل باذل و قس علی ذلک و حال آنکه خاقان و خسرو را
نویسنده لقب پادشاه قرار داده و در بردن اسم خاص او بیکره غافل که در مواقع تاریخی این کار خطا و گناه و
اسباب سهو و اشتباه است راهنمای حقیقی همه را براه صواب دلالت و هدایت نماید و از افتادن در بیدای حیرت
و سرگردانی و ضلالت نادانی حفظ کند

بسمه تبارک و تعالی

دانشمندان با فطانت و ذوق که قسمتی از اوقات شریف خود را وقف مطالعهٔ کـ
و رسائل نموده و تصفح اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بهترین مشغولیت و تفریح
دانسته اند اگر بنظر تلطف و توجه در این مجموعه ببینند دانند که تاریخ اشکا
در میان ما مردم مشرق زمین تاکنون اسمی بی مسمی و ثالث ثلاثه سیمرغ و کیمیا
و این بندهٔ ناچیز بموافقت و یاری ارباب همم عالیه فر بخودی خود از دیری بر این
که این مکان با برغالی را بمکین با فر و تمکین آن دایر و معمور سازم و بهر نحو که باشد
بپردازم مشتمل بر سوانح ایامی که امتداد آن تقریباً پانصد سال میشود و حوادث
مهمهٔ آن با وقایع ادوار معتبرهٔ عالم بوجهی برابری مینماید یعنی دورهٔ که زیاد
سی نفر شهریار کشورستان مقتدر در وی رایت عظمت و جلالت خویش
بر قمهٔ سربلندی و افتخار نصب کرده و در پهنهٔ نام آوری و سترگی کوس فرمانرو
و بزرگی زده دورهٔ پادشاهان عظیم الشان کدام پادشاهان عظیم الشان
سلاطین اشکانی و خواقین پارتی آنها که با دول روم و یونان بلکه هند و
پنجه در پنجه افکنده و اغلب بر ایشان مقدم آن فرمان و سران نامی محتشم اینجهان
آمده و ایران وطن عزیز شریف ما را دارای شرف مرتبت و برتری نموده اند را
که اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده و با ایرانیان ما معاملهٔ بیگانه نموده اما چنانکه
فصلی از اصل کتاب گفته ایم نژاد خود را بما می بسته اند و سلسلهٔ نسب خود را بجد
میرسانده مائیم که آنها را رانده ایم و خصم الد کشور و اجنبی خوانده از این کذ

فوائد منظوره از تاریخ که عبارت از تجارب و عبر و تیقظ و خبر و فهم سبب و جهت
ترقی و تنزل امم و ملل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و
مناهج سماحت و اقدام و آگاهی از نوادر اعصار و بدایع آثار و بدست آوردن مقالید
علوم و مفاتیح آداب و رسوم و افتتاح مناهج و مسالک و احتراز از مساوی و مهالک
و هزار چیز دیگر است جایز نمی‌شمارد که بغرض بیگانگی و دوری و کینه مظلومی و مقهوری
از بسا معلومات نافعه چشم پوشیم و با مجهولات ضاره برضا و رغبت دست در آغوش کنیم
و ندانیم در ملک کیخسرو و کیکاوس مدتی مدید چه برگذشته که آمده و رفته چه بوده و کشته است
فرهاد با اردوان ما که بود و با بلیز قیصر روم چه نمود خلاصه این خیالها داعی و محصل
تکمیل اسباب و لوازم نگارش تاریخ اشکانیان و کتاب درر التیجان شد و جلد اول آن که
در حکم مقدمه است بنام تاریخ غرانیه پرداخته آمد و مجلد دیگر که محتوی بر گذارش
مخصوص سلطنت هر سلطان میباشد بشرحی که در دیباچه ذکر شده با قلت عزم و ثبات
آنکه بخواست خدا از نو نگاشته شود و این هدیه به درر و لآلی اخبار صحیحه و مطالب
مطلوبه انباشته آید اما از آنجا که سرای زندگانی را نمایش و هستی حبابست
و بنیاد آن بر آب و ساخته منهدم و خراب هنوز ننشسته گویند برخیز
و درست پر ناکرده فرمان آید که بریز راه آخرت هموار و باز است و رشته اجل
پیوسته دراز و جز مرگ که از هر درد بی‌درمان آدمی آن بتر است و از زحمتهای
بسیار زندگان اندکی انسان را نوازل و عوائق غیر مترقبه چندان باشد که بشمار نیاید
و بقول مشهور شب آبستن است تا سحر چه زاید روزگار ناسازگار و سر و کار بیشتر با بدگوهران
نابکار فطرتها پست خلقتها ناتمام عقلها ناقص رایها سقیم راستی با این
سلیقه‌های کج و سرشتهای زشت و ضمایر عیبجو و سرائر مغشوش و روانهای ناپاک
و طبعهای مفطور بحسد و دلهای مشحون بکید و سینه‌های پر کینه و زبانهای غماز
و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای پوچ و سرهای سنگین بعبارة اخری
با این شکم بنده‌های حریص و سیه کاسه‌های خسیس و فرومایگان خودپسند و جاهلان
بلید و گمراهان مغرور و سبکروحان متکبر و شومان بوم سرشت و آدمی صورتان
دیو صفت چه باید کرد تا گفته من آن نیم که تو گوئی و از من نیاید آنچه تو خواهی و جوئی

ورق

شرقیه و غرب عالم را امکان
و حیل غرا کرده بلکه
زمین را جهل و ظلمت
احاطه کرده ظهر الفساد
فی البر و البحر شاهد حال
و اخبار یکه مرهون
کره ارض مسموع مشه
مبتنی این مقال

وروق بر گشته وطشتها از کون شده سم قاتل بجای آب حیوان گرفته و باطل خانهٔ خو
نی غرض مانده نه مال والعیاذ بالله از آن سوء حال و مآل پس نظر باین بی اعتباری کا
عدم اطمینان بر دو روزهٔ مهلت و استقرار از محضر وزارت جلیلهٔ علوم دولت ا
علیه ابدالله تعالی شوکتها و از فضلای خردمند قدردان مملکت درخواست و
مینماید که اگر مارا موانع طبیعی یا مکاید احتیالی بخیال خود نگذاشت و از انجام ا
مقصود مهم باز داشت مستعدین از ابنای وطن را باتمام کتاب درر التیجان تش
کرده بران دارند که این راه را بپایان برند و بپای سعادت این طریق انیق سپر
کتب متعلقهٔ باین تألیف منیف را که مؤلف در ایران و فرنگ بزحمت و طول مدت وخر
وطن تبذیر و اسراف بدست آورده و جمله را در کتابخانه دارد با مسودهٔ جلد دوم که د
مجلد بجلد بنهاج قرار است دریافت نموده کتاب دوم و سوم را نیز مرقوم نمایند و بدا و بخط خود نگارند
که بملت و دولت ایران این خدمتی شایانست و کاری چون آفتاب درخشنده و نمایان
از مبتکر این فکر نیز نامی بنکوئی ببرند و زحمتم را بچیزی شمرند تا داخل در شریعت عد
انصاف باشند و خارج از طریقت جور و اعتساف نه چون بهمان که خود را حکیم فلان نا
و کلیهٔ مؤلفات مرا از مرآت البلدان و مطلع الشمس و منتظم ناصری و غیرها در کمال بی
انتحال کرده و بدون تغییر عبارت و اشارت بتصنیف و مصنف باسم خود نوشته است
نیز اگر سهوی بقلم فاتر این ضعیف رفته باصلاح آن پردازند مبهم و مجمل نگذار
توضیح نمایند چه مقصود کشف مجهولات و نشر حقایق است نه مائی ن

خود که باشی که از این تیره دلی تر بزنی

و من اول رابض این توسنم و مبدع نخستین این فن هیچگونه از لغزش بکلی بر کنار م
و ناسره را بجای سره نشانم بر آیندگان از ابنای وطن من است که بجرح و تعدیل
من پردازند دشتها را ترک کرده زیبائیها را در منصهٔ شهود و ابود جلوه گر سازند
مباحث ناپیدا افزایند و تکمیل نواقص را کمر بندند و بالطبع اسباب جمع تمام انها را

ولهم قیل کل الصید فی جانب الفرا

و چون در این کتاب در هر موقع و مطلب باقوال مصنفین قدیم و جدید استشهاد رفته و آ
بسیار نام برده لازم بود که شرح مختصری از ترجمهٔ احوال مشاهیر نویسندهای مشرق و

بست میشد تا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند و بزحمت تحصیل این معرفت نیفتند واز
رو که مؤلفین فرنگ در این کار بیشتر رنج برده والحق منتهای خدمت را بعالم علم وانسانیت
ده اند اینها را مغتنم میدانیم و ترتیب حروف تهجی را در همه مد نظر گرفته میگوئیم

آپُلُدُر

بعضی او را اهل آتن پایتخت یونان واز نحویین این مملکت دانسته اند در فن تاریخ
و علوم دیگر تألیفات او بدست است و اکثر آنها از نظم ونثر بزبان فرانسه ترجمه شده
در سنه صد وپنجاه قبل از میلاد حیات داشته است

آپیین

مورخی بوده است یونانی که در ابتداء قرن دویم عیسوی در اسکندریه متولد شد
در سن جوانی به روم سفر کرده در عهد سلطنت تراژان قیصر روم در روم اقامت
داشته و در خدمت چند نفر از امپراطورهای این مملکت شغل گرانبهائی او را
بوده تاریخ روم را در بیست و چهار جلد نوشته و آن شروع میشود از جنگ ترو و ختم
میشود بزمان سلطنت تراژان قیصر اما افسوس که از این بیست و چهار جلد جز چند
مجلد باقی و بدست نیست و آن چند جلد باغلب زبانها ترجمه شده است

اُتِنِه

از فضلای یونان ومسقط الراس مصر است در علم نحو ماهر و معروف به نحوی
بوده تولد او در زمان امپراطوری مارک اُرل قیصر نگاشته اند و وفات او را
در سلطنت الکساندر سِوِر که او نیز از قیاصره روم است اما نه سال ولادت
تعیین کرده اند نه وفات را همین قدر معین است که مارک اُرل در سنه
صد و شصت و یک بعد از میلاد جلوس نموده و الکساندر سِوِر در سال دویست و
بیست و دو و از کتب اُتِنِه چیزی که باقیست بعضی مؤلفات او میباشد که در
حقایق و معارف است و سیزده جلد از کتاب رجال که پانزده جلد بوده دو مجلدش مفقود
گشته و سیزده جلد باقی مانده را لوفیر نام در پنج جلد بفرانسه ترجمه کرده و نزد
نگارنده موجود است این پانزده جلد کتاب رجال را خود اُتِنِه مجمع العلما نامیده

آدِین

از مشاهیر مورخین یونانست تولدش در سال صد و پنج بعد از میلاد هم سپ
جنکی بوده هم مورخ و فیلسوف از جانب آدرین قیصر روم حکمرانی سیوا
قهرمانیه آسیای صغیر را که حالا متعلق به دولت عثمانی است داشت در حکوم
طایفه آلن از طوایف تورانی که در حدود حاجی ترخان و سواحل بحر و
رود ولگا بورت داشتند با آسیای صغیر حمله کردند آرین از طرف قیصر ما مو
کبری شد و بر آنقوم غلبه نمود در ازای اینخدمت برتبه سرداری نایل شد کتابها
از آرین مانده یکی در مغازی و فتوحات اسکندر کبیر است و چند رساله و فیلسوفی در علم جنگ
او بالسنه مختلفه ترجمه شده و حلیه طبع یافته است

آفریکانوس ژولیوس

که به ژول آفریکن نیز معروفست از مورخین یونان و در مائه سیم ع
زندگانی مینموده اول بت پرست بوده در سال دویست و سی و یک میلادی ق
دین نصرانی کرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سلطنت هلیوگابال امپ
و قیصر روم بنام الکبری نوشته و از او بیادگار مانده است هلیوگابال در سنه د
هفده بعد از میلاد بسریر سلطنت جلوس نموده

آقاتانجلوس

آقاتانجلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائه چهارم عیسوی زندگانی مینم
اصلش یونانیست و اسمش شاهد این مدعا لکن در دربار تیرداد پادشاه اشکانی ا
مستخدم شده تیرداد مشار الیه را اعقاب سلاطین ساسانی از مملکت ارمن بیرو
کردند وی پناه بقیصر روم برد و با قشون رومی بارمن باز گشته مجددا مملکت خو
مالک شد آقاتانجلوس در این رفتن و آمدن با تیرداد همراه بود و این واقعه از و
زمان سلطنت شاپور اول ساسانی میباشد آقاتانجلوس اگر چه اصلا و نسلا ی
بوده اما در کمال فصاحت بزبان ارمنی و لاتین سخن میگفته و این دو زبان را بخوبی
میخوانده و مینوشته و تاریخ ارمن را از اول آن تا آنوقت که تیرداد پادشاه ارمن
قبول دین عیسوی نمود نگاشته و مخصوصا در انقراض سلطنت اشکانیان ایران بدست
ساسانیان شرحی مبسوط نوشته موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ آقاتانجلوس خی

عریف و تمجید مینماید آنچه را آقاتانجلوس بزبان ارمنی تالیف کرده در سنه هزار و هفتصد و وازده در اسلامبول چاپ و منتشر نموده اند و بعد نسخه بزبان یونانی در فرانسه طبع شد همان ترجمه تاریخ ارمنی است

امی ین مارسلن

از مورخین لاتین و تولدش در سنه سیصد و بیست میلادی و مسقط الراس انطاکیه شام بوده و در سال سیصد و نود در روم وفات نموده در اول جوانی منصب سرداری یافته از جانب دولت روم و مامور محاربه با آلمان و فرانسه شد و در خدمت امپراطور ژولین قیصر روم بجنگ ایران آمد بعد از مراجعت در روم رحل اقامت انداخته و تاریخ قیاصره روم را در سی و یک جلد نوشت افسوس که سیزده جلد آن مفقود شده باقی موجود است از تاریخ این مورخ آنچه وقایع عصر و زمان خود او است و برای العین دیده معتبر و سند است نصارا او را عیسوی دانند و بت پرستان بت پرستش خوانند بدرستی معلوم نیست پیرو کدام طریقه بوده تاریخ او بزبان لاتین است اما در ترجمه حال فضلا و مورخین کتابی بزبان یونانی تالیف نموده و مولفات او بفرانسه ترجمه شده است

انکتیل

از فضلای بزرگ فرانسه و از آنهائیست که عالم بالسنه شرقیه بوده اند در پاریس در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنه هزار و هشتصد و پنج درگذشته این فاضل معروف در قشون فرانسه بسمت سربازی مستخدم شد و در هزار و هفتصد و پنجاه و چهار بهندوستان رفت آنوقت انگلیسها هنوز تسلط کامل در مملکت هند نداشتند انکتیل بزحمت یکصد و هشتاد کتابچه در اقسام السنه قدیمه و جدیده آسیا بدست آورد در هزار و هفتصد و شصت و دو بفرانسه مراجعت کرده و بعد از آن قبول هیچگونه خدمت ننمود و با آنکه نهایت پریشان بود از قبول شغل و کار عذر خواست بعضی یادگارها که از او مانده ترجمه زند و اوستای زردشت است

انویل

از علماء علم جغرافیا و از فضلای بزرگ فرانسه است تولدش در پاریس در سال هزار و ششصد و نود و هفت اتفاق افتاده و فوتش در هزار و هفتصد و هفتاد و دو در سن

بیست

بیست و دو سالکی بعلمی پادشاه فرانسه لوی نازدهم برقرار شده بان پادشا
در سر میل او یادکار عزیزی که از او مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسامی
و اماکن و جبال و رودخانها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نمو
در از کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او یعنی دو صد
سال پیش از این آن امکنه و بلاد و کوهها و رودها چه نام داشتند و برای آ
که تاریخ قدیم مشرق زمین را میخوانند و مینویسند و محتاج به تطبیق اسامی
و جدید امکنه میباشند کتاب جغرافیای آنویل زاید الوصف مفید و ... ب
کز اینها تحفه ایست

اتین

از فضلای بزانس بوده و بزانس همانجائی است که اسلامبول و آن
اتین از علمای نحو محسوب میشود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نیـ
کامل داشته و لغتی در این سه فن نکاشته که خلاصهٔ از آن هنوز با
در اواخر مائهٔ پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است

ارز

درناو اگر از بنادر اسپانیا در اواخر مائهٔ چهارم عیسوی متولد شده او عـ
مخصوص سنتا کوستن بوده تاریخ مبسوطی از ابتدای خلقت تا سال سـ
شانزده میلادی تألیف نموده الفرد اعظم از سلاطین انکلیس تاریخ او را بز
انکلیسی ترجمه کرده سال وفات این مورخ بدرستی معلوم نیست

استرابن

از علمای جغرافی یونان و از مصنفین مشهور بشمار میآید اصلا از اهالی ا
و افغشر در ایالت سیواس متعلق بدولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از م
اتفاق افتاده در عنفوان جوانی اقارب و والدین استرابن او را محلی بجانب فضلا
علوم شتی نموده بعد بمسافرت شام و مصر و یونان و ایطالیا و بلاد داخله آ
صغیر مجبور کردند در اواخر عمر مدتی در شهر روم اقامت داشت گویند در اواخر
تیبر قیصر روم در همین شهر در گذشت مؤلفات او بسیار است آنچه تاریخ تألیف

مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفده جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود
است از کتب جغرافیای قدیم کتاب استرابن و کتاب بطلمیوس مصری معتبر و معتنابه است و
مورخین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای استرابن زیاده از حد منتفع شده
و میشوند و با غلب السنه خاصه بزبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمه فرانسه آن که در پنج مجلد
در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده همانطور که هردوت را پدر مورخین خوانده اند استرابن را
پدر علمای علم جغرافیا گفته اند

اسنوکوبس

از صاحب منصبان هلاند و در علم انساب بحری زخار و قاموسی بی کنار است دو جلد کتاب
در انساب سلاطین تمام روی زمین و دودمانهای ملوک و دول حتی مشایخ طوایف و ایل بیکیها
و قبایل و سرسلسله های هر قوم از کل تا جزء از ابتدای خلقت عالم تا سال هزار و هشتصد و
هشتاد و هشت مسیحی تالیف کرده و آن تصنیف منیف در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و
نه در شهر لیدان بلاد هلاند طبع و منتشر شد

کتاب لوانّ اللیل یرمی بمثله　　　لقیل بدی فی حجرته ذکاء

از حالات و شرح زندگانی این نحریر عدیم النظیر اطلاع کاملی نداریم اما کتاب او را تحصیل
کرده و از آن مستفید شده قدر آن را باندازه درایت خود میدانیم و از اینجهت بزرگ که بعالم
علم و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاکر میباشیم فی الحقیقه این رادمردان مجد بهترین
آرایش جهانند و محل استظهار ارباب درایت و دانشمندان

اکتزیاس

طبیب و مورخ مشهور یونان تولدش در شهر کنید یونان اتفاق افتاده مدت هفده
سال در خدمت اردشیر درازدست معروف به بهمن پادشاه کیانی بوده در سال چهارصد و [illegible]
قبل از میلاد بایران آمده و بعد از هفده سال اقامت معاودت و فوت نموده تاریخ مبسوطی از هندوستان
و ایران نوشته افسوس که جز بعضی فصول و ابواب چیزی باقی نمانده لارشه از فضلای فرانسه
بعد از ترجمه تاریخ هردوت فصول و ابواب باقی مانده از اکتزیاس را ترجمه کرده و
ملحق بکتاب هردوت نموده یعنی دنبال آن نگاشته عقاید تاریخی اکتزیاس با معتقدات هردوت
تباین کلی دارد اینست که مورخین محقق چندان اعتمادی باقوال اکتزیاس نمینمایند

الین

موّرخی بوده است لاتینی از فضلای مائهٔ ستم مسیحی تا وجود لاتینی بودن مؤلفات
بزبان فرانسه نگاشته در تاریخ وغیره تالیفات زیاد دارد

اصیل

لوواسوا از فضلا و موّرخین فرانسه و تولدش در پاریس در سال هزار و هشتصد و
هشت اتفاق افتاده تا دو سال قبل که نگارنده از حال سعادت اشتمالش خبر داشت
در قید حیات بود بعد از آن را نمیداند

اوپیر

از فضلای فرانسه در شهر هامبورک المان در سال هزار و هشتصد و بیست و
متولد شده اصلاً یهودی بود زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت کلیهٔ
تحصیل خود را در المان نمود زبان زند و ایرانی را نیز میدانست چون در الما
از طایفهٔ یهود کسی را بمعلمی قبول نمیکنند از آنجا حرکت کرده در سنهٔ هزار و هشت
چهل و هفت بپاریس آمده و در مدارس این پای تخت پذیرفته شد وقتی دولت ف
برای اکتشاف خرابهای نینوا مأمور بخرابآباد موصل میفرستاد اوپیر نیز یکی ا
مأمورین بود از اشخاصی که مدعی بدست آوردن مفتاح خواندن خط پیکانی میبا
اوپیر است تاریخ کلدانیان و بنی آشور را بخوبی نوشته تالیفات زیاد دیگر در ص
و نحو و لغت خاصه در زبان زند و سانسکریت دارد تبعیت خود را تغییر داده یعنی تبعهٔ دو
فرانسه شده و هم اکنون در قید حیات است

اوج فالوی

از موّرخین و فضلای معاصر است در پاریس در مدرسهٔ هائی کاتر معلم مشار از دکتر
و فیلسوفهای مسلّم بشمار میآید در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه کتابی در مهاج
ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین بطرف هندوستان و ایران و کلیهٔ فرنگ
خاصه مهاجرت طوایف تورانی تألیف کرده و از تمام کتبی که فضلا در این فن پرداخت
اینکتاب بهتر و در کتابخانهٔ نگارنده موجود است و از این کتاب گذشته کتب و رسایل متعد
نوشته اتفاقاً اطلاع کامل از حال این تحریر فاضل محترم نداریم همینقدر میدانیم

وجود

وجود فیاض با فاضت در نشر علوم و کمالات مشغول است

اوزب

از کشیشهای بزرگ کاتولیکی و در شهر نیاپولیه فلسطین مشهور بسته از مشاهیر مورخین تاریخ دین علیسوی شمرده میشود در سال دویست و هفتاد میلادی متولد شده سفرهای عدیده در افریقا و آسیا نموده و متعصب مذهبی و بکمال بوده اگرچه بعضی او را از اتمه رضادی میدانند برخی هم کافرش خوانند در هر حال از فضلای بزرگ عصر خویش محسوب میشود تالیفات زیاد از او مانده و باغلب السنه ترجمه شده مخصوصاً تاریخی عمومی بطور اختصار دارد که از ابتدای خلقت عالم است تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر اصل این نسخه که بزبان یونانی بوده مفقود است اما ترجمه آن بزبان لاتین موجود میباشد و هم بیشتر از زبانها آنرا ترجمه کرده اند حتی بزبان ارمنی

ایزیدور شاراکسی

اولا باید دانست شاراکس از شهرهای جزیرة العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده و علمای جغرافی در موقع این شهر اختلاف نموده اند بعضی در خوزستان و در ساحل شط العرب دانسته برخی در محل نورنه خالیه که در موضع التقای فرات و دجله است تصور نموده و یکی از امصار معروف باسکندریه از بناهای اسکندر و کبیر که در زمان مهاجر یونان زاسکیزاده بوده همین شهر شاراکس میباشد و شاراکس آنشهری را گویند که بجای سور و حصار دیواری از چیر دور او ساخته باشند و خیلی از مداین قدیمه شاراکس نام داشته حتی ایوان کیف خالیه و اکه نزدیک سردره خوار است یونانیها شاراکس میگفته اند خلاصه ایزیدور شاراکسی سیصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی ع زندگانی میکرده و از جمله کتبی که تالیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانیان است که تقریباً در اوایل دولت این طبقه نوشته شده

پاس تاژ

از کشیشهای پروتستانی و از اهالی روان فرانسه بوده در هزار و ششصد و پنجاه و سه متولد شده و در هزار و هفتصد و بیست و سه در گذشته وقتی از دست تعدی کشیشهای کاتولیکی فرانسه بپناه بدولت هلاند برد و فواید تاریخ زیاد تالیف کرده مخصوصاً از او آنچه راجع بمذهب

اهمیت دارد تاریخ یهود را که شروع میشود بعد از حضرت عیسی و تا سنه هزار و هف
شش نگاشته و در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره او بشمار می آید و در کمال خوبی بان
میتوان نمود

برُسِت

از فضلای این مائه و از دانشمندان بزرگ فرانسه بوده در هزار و هشتصد و دو مت
شده و در هزار و هشتصد و هشتاد در گذشته با اغلب السنه شرقیه در کمال فصا
تکلم میکرد و با انشای خوش مینوشت در بدو عمر والدینش او را نامزد دائره قبتین ک
و در دو مدرسه از مدارس ژزوئیتها (یسوعیین) بتدریس و تعلیم مشغول بو
چندان میلی باین طریقه نداشت بپاریس آمده در نهایت پریشانی زندگانی مینمود زبان
و عربی و چینی و منچو و تبتی و ارمنی و گرجی را تحصیل کرد و در زبان گرجی لغ
و نحو و صرفی نوشت در سال هزار هشتصد و سی در یکی از مطبعه های پاریس بواسطه
استیصال مرتب حروف گشت و باز بسهولت امرش نمیگذشت وقتی بیطرزبورغ
کرده در مدرسه شرقیه آن پایه تخت معلم زبان ارمنی و گرجی شد در سنه هزار و هش
چهل و یک با چهل و دو کتابدار کتابخانه بزرگ ملتی گردید و در هزار و هش
پنجاه و یک خازن مسکوکات عتیقه موزه سلطنتی ارمیتاژ گشت تالیفات او بسیار اس
و از آنجمله تاریخ گرجستان میباشد و مسلما در تاریخ و آثار عتیقه گرجستان احدی بهار

پرکپ

از اهالی بزاره حوالی بیت المقدس که امروز معروف به قیساریه است میباشد مرد فاضل
و در سال پانصد و شصت و دو به بیگلربیگی گری قسطنطنیه نائل شده و در سنه شه
پنج در گذشته تاریخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته و تالیفات دیگر نیز از و باقی ما

پزی دُنیوس

فیلسوف و مورخ یونانی تولدش در سال صد سی و پنج قبل از میلاد در آپام از شهرهای ش
اتفاق افتاده وفاتش در سنه پنجاه قبل از میلاد در جزیره ردس در فیلسوفی سمت معل
سیسرن معروف از شاگردهای او بوده در هیئت و نجوم و جغرافیا کتابهای مفید تالیف نموده فقط
تاریخش به پنجاه مجلد این فاضل محقق و تابع کلیه اقطار عالم را از بعد از فوت اسکندر تا

سال

ل قبل از وفات خود نوشته و هیچیک از مورخین که بتالیف این نسخه تاریخ پرداخته با او
بری نتوانند نمود افسوس که آثار این اثر بزرگ جز چند مجلد و بعضی فصول چیزی در دست نیست و
ش مفقود است

بطلیموس

بطلیموس را فرنگیها بطلمی و ابطلمی میگویند و اعراب او را بطلیموس کرده وی منجم معروف یونانی مصری است چه اصلا از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر توطن و اقامت بوده از فضلای بزرگ مائه دوم عیسوی بشمار میاید در اوان سنه یکصد و هفتاد و پنج میلادی میزیسته و عمری طولانی کرده و در وطن مألوف خود اسکندریه سکنی داشته اگر چه از علمای بزرگ شمرده شده اما مثل اغلب دانشمندان بالفطره صاحب قریحه و اهل تدقیق بوده با اسباب کار و کتب زیاد خیلی زحمت کشیده و بتالیف مسایل پرداخته لکن محققین او را از مصنفین نشمرده بلکه از مؤلفین درجه اول دانسته اند در کتب هیئت و نجوم پیرو هیپارک بوده و اغلب مطالب را بقول این مصنف مستند مینماید هیپارک از علمای هیئت و نجوم معروف یونان است که دویست سال قبل از میلاد زندگانی میکرده و اول شخصی است که هندسه و هیئت را باهم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب را از زمین تخمین تعیین کرد و نخستین منجمی است که از زمان خود تا ششصد سال بعد از روی حساب و تحقیق خسوف و کسوف هر سال را معین نمود گویند مخترع اسطرلاب او بوده بهر حال از کتب این عالم فاضل کمتر نسخه بدست است و آنچه هم که هست مشکوک است یعنی محقق و معلوم نیست که از او است یا منسوب باو است خلاصه بطلیموس آنچه داشته از هیپارک بوده خود آن نیست که مردم میدانند وضع هیئت و نجومی که تا این اواخر در اکثر ممالک آسیا و غیرها شیوع داشت و مردم بدان معتقد بودند و میگفتند کواکب سبعه سیاره و ثوابت بدور زمین میگردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف بهیئت بطلیموس است کپرنیک منجم معروف که اصلا لهستانی بوده و در سال هزار و چهارصد و هفتاد و سه متولد شده و در سنه هزار و پانصد و چهل و سه درگذشته کلیه آن وضع و تخیلات را باطل ساخت و ادله قاطعه بر خلاف آن اقامه نمود و هیئت و نجوم را از آن وقت بعد عالمی تازه پدیدار آمد که در وسعت و عظمت و صحت با وضع سابق طرف نسبت نیست و اگر بخواهند فرض لیسی کنند نسبت محیط و قطره است و خورشید و ذره تالیفات بطلیموس زیاد است آنچه

فعلاً موجود میباشد کتابی است در هندسه و کتابی در نجوم که اعراب مجسطی مینامند
در جغرافیا که باغلب السنه ترجمه شده و در بسیاری از بلاد فرنگ طبع کرده اند و غالب ترجمه
آنرا حاضر و موجود داریم

پلرن

از فضلای فرانسه و مهارتش در معرفت مسکوکات قدیمه بکمال تولدش در هزار و ش
هشتاد و چهار و فوتش در یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو این فاضل مدقق بیشتر از
دو هزار و پانصد عدد سکه کهنه جمع کرده تمام را بدولت فرانسه فروخت و کتابی در
مسکوکات عتیقه مبسوط و مفصل تألیف نمود

پلوتارک

ذوفنونی از اهالات یونان در سال چهل و هشت میلادی متولد شده در جوانی
و فیلسوفی آموخته در سن رشد از طرف وطن خود بسفارت ببعضی بلاد رفت در شهر
فیلسوفی نمود از خدمه معبد آپلن کردند در سن پیری درگذشت تألیفات بادا
از جمله تاریخی که مبتنی بر مقایسه و تطبیقات یعنی شرح حال یکی از رجال بزرگ یو
مینویسد بعد بلا فاصله احوال یکی از معاریف روم را نگاشته آنوقت صفات
آن دو را باهم مقایسه و تطبیق مینماید کتب سقراط مخصوصاً رساله را که در باب بق
نفس است شرح کرده

پلیب

مورخی بوده است یونانی در سنه دویست و شش قبل از میلاد متولد شده و
در دوره نظام در دولت روم مشغول خدمت گشته مدتی بطور گروگان
در روم اقامت داشته در آنوقت که قشون رومی شهر کارتاژ (قرطاجنه) را
کرده پلیب نزد معسکر رومیان بود بعد از فتح کارتاژ در بلاد افریقا
سفرهای مفصل نمود در یکصد و بیست و چهار قبل از میلاد در سن هشتاد و دو
درگذشت مؤلفات کثیره دارد از جمله تاریخ عالم است در چهل مجلد اما آنچه
بدست میباشد پنج کتاب است مقصود پلیب از تاریخ عالم این بوده که از سال د
بیست قبل از میلاد تا سنه صد و چهل و شش قبل از میلاد وقایع و حوادث تمام

...که آنوقت در ومیها و یونانیها در آن آمده شد و مراوده داشتند ثبت و ضبط نماید ممکن
...و جلد اول این کتاب مختصری از تاریخ قدیم هم نوشته تاریخ پلیبیرا اولا در هزار و هفتصد و
...هفت و ثانیا در هزار و هشتصد و چهل و هفت بفرانسه ترجمه نموده اند

پلین

...در مشرق زمین معروف به بلیناس است حکیم طبیعی رومی بوده در شهر وِرُنا که از
...ایطالیا در سال بیست و سه بعد از میلاد متولد شده بدوا بخدمت نظامی و عسکری
...اشتغال داشت و از جانب قیاصرهٔ روم در مملکت اسپانیا حکومت مینمود و با وجود این شغل شاغل
...وقتی او را فرصتی حاصل میشد حتی در موقع اکل و شرب و سکون اشخاصی را معین کرده برای
...کتب تاریخ و سایر علوم میخواندند در سنهٔ هفتاد و نه میلادی که کوه وزوو بنای آتش
...فشانی را گذاشت پلین تماشا را بعجله بدانجانب شتافت و بدهنهٔ آتش فشانی خیلی نزدیک شد
...مواد آتش فشانی او را خفه کرد تالیفات متکثره از تواریخ طبیعی و غیره و نجوم و هندسه
...جغرافیا و علم نباتات و طب و معادن و صنایع از او بیادگار مانده و در سال هزار و هشتصد و
...آن جمله بزبان فرانسه ترجمه شده است

تاسیت

...مورخ مشهور لاتین و از فضلای بزرگ بوده در سنهٔ پنجاه و چهار بعد از میلاد در یکی
...از بلاد امبریا از ایالات ایطالیا متولد شده ابتدا بقضاوت مشغول گشته بعد بحکومت
...ایالتی او را منصوب نموده اند تاسیت بفصاحت و ایجاز کلام معروفست تاریخی که از او باقی مانده
...در سن پیری نوشته اغلب مؤلفاتش مفقود است چند جلد از تاریخ او که باقی مانده با کثر
...السنهٔ خاصه بزبان فرانسه چند بار و چند مترجم ترجمه کرده اند سال وفاتش را صد و سی و
...سی و چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند

تِئُون

...کتئون هم خوانده میشود از علمای علم ریاضی و از اهالی اسکندریه بوده در قرن چهارم
...علیسوی میزیسته و از سال سیصد و شصت و پنج تا سیصد و نود وجود او در اسکندریه بوده
...اما سال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند چیزیکه بیشتر سبب اشتهار تئون شده
...دختری از صلب او بوجود آمده هیپاتی نام که از فیلسوفها و ریاضی دانهای مشهور دنیا
...

در اسکندریه در سال سیصد و هفتاد میلادی متولد شده و چون نسبت بدین عیسوی
مخصوصی داشته و اعتقاد به تثلیث را امری قبیح و شنیع میشمرده مقدسین نصارای با او عداو
در سنه چهارصد و پانزده این فاضله حکیمه را بضرب بوس و چماق کشتند و جسد او ر
اسکندریه کشیدند تا اعضای او متلاشی شد تالیفات مشار الیها در کتابخانه اسکندریه بو
این کتابخانه را اعراب یا کشیشهای عیسوی آتش زدند آنها نیز طعمه آتش گردید خلاصه
کتاب اقلیدس را شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر مجسطی نوشته که از مؤلفات جلیله
اوست کتب تئون را باغلب السنه فرنگ ترجمه کرده اند

توسیدید

مورخ معروف یونان و از اهالی آتن بوده تولدش در سال چهارصد و هفتاد و یک
میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در المپیاد وقتیکه هرودوت مورخ مشهور
خود را در مجمع دانشمندان میخواند توسیدید حضور داشته بنیا او را از این سبک تا
نویسی خوش آمد بر آن شد که در این طریقه پیروی هرودوت نماید در جنگهائی که با اهالی لا
بام مینمودند او نیز سرکردگی یکدسته قشون داشت اما هرقدر در فیلسوفی و فن تاریخ ق
بود در شوق عسکری و قشون کشی و سرداری استعدادش کوتاهی مینمود چون از متمولین بنیا
ثمار میامد معروف شد که معدن طلائی کشف کرده سال وفاتش را در سیصد و نود و پنج
میلاد نوشته اند بعضی را عقیده این است که باجل طبیعی از جهان نرفته بلکه کشته شده ا
این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلپنز میباشد و آن جنگی است که در یو
آتن و مردم اسپارت کرده اند این دو ایالت باهم سخت رقابت داشته در مصافهائی که دا
خیلی خونریزی شده و مدت محاربه آنها بیست و هفت سال طول کشیده یعنی از سنه چهارصد و
یک قبل از میلاد تا سال چهارصد و چهار قبل از میلاد بالجمله تاریخ توسیدید با
السنه ترجمه شده است

تیت لیو

مورخی بوده است لاتینی در سال پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر پادوا از شهرهای ایتال
شده و در سنه هفده بعد از میلاد در همان بلد مرده بیشتر در شهر رما اقامت داشته از
امپراطور اگوست قیصر معروف رومی بود در فیلسوفی و تاریخ تیت لیو بدرجه اشتها با

مردم از بلاد بعیده بملاقات و زیارت او میآمدند از تألیفات او آنچه باقی و بدست است بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده و برای آنها که زبان لاتین تحصیل میکنند کتاب درس محسوب میشود

دُدْوِل

از فضلای انگلیس و تولدش در شهر دوبلن در سال هزار و ششصد و چهل و یک عیسوی اتفاق افتاده و در هزار و هفتصد و یازده درگذشته در عنفوان جوانی بتحصیل علوم دینی مشغول شده بعد بعلم تاریخ پرداخته در مدرسهٔ اکسفرد معلم علم تاریخ یافت در فنون فیلسوفی و جغرافی نیز تألیفات دارد

دِکینی

از فضلای فرانسه است در پنتواز متولد شده و بسمت مترجمی لوی پانزدهم و لوی شانزدهم سلاطین فرانسه نایل گشته در سال هزار و هشتصد میلادی در پاریس درگذشته زبان چینی را در کمال خوبی میدانسته تاریخ مفصلی از هیاطله و اتراک و مغول در پنج مجلد نوشته اگر چه فضلای بعد بعضی اعتراضات بمسطورات او نموده اند اما بمضمون الفضل للمتقدم فضیلت و برتری او را داشته چه وی اول شخصی است که تاریخ مفصل از طوایف تورانی و اتراک تألیف نموده

دِنی طلماری

طلمارد ظاهراً از قراء سوریه است دنی طلماری تاریخ مخصوصی برای شهر ادس نوشته و بایر نام رصدی معروف المانی که در آکادمی پطرزبورغ معلم زبان یونانی و لاتینی بوده در سنهٔ هزار و هفتصد و سی مجدداً بنگارش تاریخ ادس پرداخته و مستند باقوال دنی طلماری شده زیاده بر این شرح حال این مورخ چیزی بدست نیامد که نگاشته آید

دِینون

از مورخین یونان میباشد و دینون اسم نیست بلکه لقب است و بمعنی خدا اسم این شخص معلوم نیست چه بوده دینون از معاصرین اسکندر کبیر است و تاریخ مبسوطی از ایران نوشته لکن کتابش مفقود شده مورخین قدیم از قبیل پلوتارک و آتهینه و پلین اقوال او را در مسطورات خود بکرات شاهد آورده اند چیزیکه بیشتر اسباب اشتهار دینون گردید اینست که پدر کلی تارک بوده و کلی تارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و با ایران آمده و تاریخ صحیحی از اسکندر داشته است و مورخین بعد که بنگارش تاریخ اسکندر پرداخته

استشهاد

استشهاد بگفتار وی نموده اند

دیودُر سیسلی

از مورخین بزرگ شمرده میشود وطنش سیسیل جزیرهٔ بزرگ معروف دریای مدیتر
معاصر ژول قیصر و اوگوست که او نیز قیصر همین مملکت بوده سفری در
آسیا و بلاد اروپا نموده بعد در شهر رم رحل اقامت انداخته تاریخ مبسوطی در چهل
تألیف کرده و آن از اول خلقت عالم بود تا سنهٔ شصت قبل از میلاد از این چهل ج
زیاده از پانزده مجلد باقی نمانده پنج جلد راجع بمصر و آسوری تاریخ اولیهٔ یونان و
بتاریخ اسکندر و ایران و نقاط دیگر با عبارات صاف و ساده و زاید الوصف مطبوع
مترجم آن کتب را ترجمه کرده از همه بهتر انست که میوت در هزار و هفتصد و سی و چهار
بترجمهٔ آن پرداخته است

رِموزا

تولد شد در هزار و هفتصد و هشتاد و هشت و فوتش در هزار و هشتصد و سی و د
و از آنجا که پدر او جراح بود میبایست بمیل پدر با تعلم و عمل پردازد اما وی در
السنهٔ شرقیه خاصه زبان چینی مایل شده نزد ترسان کشیشی که معلمین این زبا
مشغول تحصیل کردید و در هزار و هشتصد و پانزده و در مدرسه دولتی زبان
تألیفات او کلیهٔ راجع بتاریخ و زبان چین و طوایف تاتار و مغول است

رُلِنسُن

که بانگلیسی رالنسن تلفظ نمایند ماژر ژنرال سر هنری کرزویک ابن ابرهیم را
اهالی چدلنگتن اکسفرد شهر انگلیس میباشد در سنهٔ هزار و هشتصد و د
متولد شده و از اعاظم فضلا و بزرگان انگلیس بشمار میاید و هم اکنون وجودش را
افاضت و افادت مستفیدان مستعد میباشد در سال هزار و هشتصد و بیست و
در قشون هندوستان کمپانی مملکت رفت در انجا بتحصیل زبان هندوستانی
تا سنهٔ هزار و هشتصد و سی و سه در ایالت بمبئی اقامت داشت پس از آن با ایران
هشتصد و سی و نه عساکر این دولت جاوید عدت را مشق و تعلیم فنون عسکریه م
امتداد مدت مزبوره اکتشافات بزرگ در موقع شهر قدیم اکباتان نموده و تحقیق

دراصل

در اصل و نسب اکراد بعمل آورده و الواح بیستون را در نهایت خوبی خواند و او اول شخصی است
که از عهدهٔ این کار صعب بر آمد از هزار و هشتصد و چهل تا هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور
قندهار بود در هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور بغداد گردید تا هزار و هشتصد
پنجاه و پنج این مأموریت امتداد یافت گویند خود این مأموریت را درخواست کرده بود مقصودش
از این شغل کشف بعضی آثار عتیقهٔ عراق عرب بود چنانکه در هنگام جستجو در خرابهای شهر
سرهنری رالنسن در بغداد اقامت داشت و در باب اکتشافات آن سرزمین و اشیاء کهنه
که در آنجا بدست آورده‌اند و خطوط پیکانی الواح آن محل کتابچه‌های مبسوط نوشت
از سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش از طرف دولت انگلیس مأمور ریاست کمپانی هندوستان
گشت و چون دو سال بعد ادارهٔ کمپانی هند بهم خورد و هندوستان بلاواسطه در تحت
ادارهٔ وزیر هند مقیم لندن در آمد مشارالیه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت جزو اعضای
مجلس وزارت هندوستان گردید و در ظرف همین سال چندی از طرف شهر ریغیط در پارلمنت
وکالت کرد در هزار و هشتصد و پنجاه و نه بسمت وزیر مختاری مأمور دربار دولت
ایران گشت از سال هزار و هشتصد و شصت و پنج تا هزار و هشتصد و شصت و هشت
از جانب شهر فروم در پارلمنت وکالت داشت از هزار و هشتصد و هفتاد تا هزار و
هشتصد و هفتاد و شش رئیس کل انجمن جغرافیائی لندن بود خلاصه این شخص جلیل
نبیل دارای مفاخر و مقامات عالیه گردید از آنجمله از دولت علیهٔ ایران منصب
سرتیپی و نشان شیر و خورشید و انفیه‌دان مرصع باو اعطا شده و در سفری که بندگان
اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی (ناصرالدین شاه) دام ملکه تشریف فرمای ممالک
انگلیس شدند ماژور ژنرال سرهنری رالنسن شرف مهمانداری آن اعلیحضرت را داشته و
در دولت فخیمهٔ انگلیس رتبهٔ شوالیه‌گی و ریاست انجمن آزیاتیک و انجمنهای دیگر خارج
و داخل انگلستان و تولیت موزهٔ انگلیس را با انواع نشانها و امتیازات دارا میباشد
و این اواخر منصب جلیل بارونت بمعزی الیه اعطا شده که مؤبد خانوادهٔ او دارای این
منصب باشند

رالنسن

که نیز بانگلیسی رالنسن تلفظ مینمایند برادر کهتر ماژور سرهنری رالنسن سابق الذکر است

مشار الیه معروف و موسوم به ژرژ رالنسن که از اکابر فضلا و دانشمندان انکلیس و
ارباب درایت و بصیرت شمرده میشود و برادر جد لنکلن اکسفرد در سال هزار و هشتصد
متولد شده در سنهٔ هزار و هشتصد و سی و پنج در مدرسهٔ اکسفرد مشغول تحصیل
مراحل علمیه را در آنجا پیمود و از ممتحنین این مدرسهٔ بزرک شد مؤلفات جلیله اش
است از جمله تاریخ هرودوت را با تحقیقات وافیه و حواشی مفیده بزبان انکلیسی نو
از اثرهای بزرک این استاد المورخین کتاب موسوم بتاریخ هفت سلطنت عظی
که عبارت از سلطنت کلدانیان و بنی اشور و بابلیها یعنی نمارده و مدها که میتو
پیشدادیان تعبیر نمود و کیان و اشکانیان و ساسانیان باشد و این تالیف منیف
از مبانی و اساسهای کتاب تاریخ اشکانیان ماست ژرژ رالنسن در دولت انک
معتبر و مانند برادر کامل هنرش با متیازات عظیمه فایز و نکارنده بسعادت ملاق
برادر فرخنده کوهر نایل شده و بواسطهٔ سرهنری رالنسن بشرف عضویت مجلس آزیا تی
مباهی کشته است

ژرارد وسیوس

از فضلای المان تولدش در هزار و پانصد و هفتاد و هفت میلادی در شهر هید
فوتش در هزار و ششصد و چهل و نه در شهر لیدهلاند مشار الیه معلم فیلسوفی و زبا
بوده زبان لاتین را در کمال خوبی میدانسته تالیفات زیاد در تاریخ وغیره دارد

ژزف یا ژزفوس

همان یوسف است که فرنکیها این طور تلفظ مینمایند و این ژزف مورخ و سردار
از خانوادهٔ ماکابه بوده تولدش در بیت المقدس در سال سی و هفت بعد از میلاد انفا
با نتخاب اهالی بیت المقدس حاکم کالیله شد مقارن سال شصت و هفت بر و میها
ناحیهٔ بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشوریدند و مدت چهل و هفت
در شهر ژتاپات از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم کردید سردار رومی در این
وسپازین بود و از طرف کالبا قیصر روم مامور فتح بیت المقدس بعد که کالبا در کذشت وسپ
خود قیصر روم شد خلاصه ژزف بعد از مدتی مجبور بتسلیم شده بر وسپازین خبر دا
با میراطوری روم و رتبهٔ قیصری نایل خواهی شد وسپازین او را محترما بشهر رم برد و از

روم وظیفهٔ معتدبه به ژُزف داده میشد از قرار مذکور در سنهٔ نود و پنج در شهر رُم در گذشت در ایام بیکاری و توقیف در رُم چند کتاب تالیف نمود که از جمله تاریخ یهود بود و آنرا اول بزبان سریانی نوشته بعد بزبان یونانی ترجمه شد نیز ژُزف شرح زندگانی خود را نگاشته از کتب او آنچه در دست است بتمام السنه ترجمه شده

زُزیم

مورخی بوده یونانی که در مائهٔ پنجم عیسوی زندگانی مینموده و منصب قضاوت داشته و بمذهب نصاری راغب نبوده در مسطورات خود هرجا از عیسویان ذکری میکند ببدی و زشتی از ایشان نام میبرد بلکه لعنت مینماید از مؤلفات او تاریخ قیاصرهٔ روم است تا سنهٔ چهارصد و ده بعد از میلاد کتاب تاریخش باکثر زبانها ترجمه شده

زُناراس

مورخی است یونانی که هفتصد سال قبل از این زندگانی میکرده از منشیهای مخصوص امپراطور قسطنطنیه بوده بعد از چندی خدمت به امپراطور ما نوئل کمنین عزلت اختیار نموده در یکی از جزایر یونان بوضع رهبانیت بسر میبرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سال هزار و صد و هیجده مسیحی نوشته و آنرا بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

ژُوستَن

مورّخ معروف لاتینی است که در مائهٔ دوم مسیحی میزیسته تاریخ مبسوط تُرُگ پُمپه را تلخیص کرده در میان مورّخین ساده نویسی و خوش عبارتی معروف است طلابی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل مینمایند عبارات و کلمات ژوستن را که در کمال فصاحت است حفظ میکنند مسطورات ژوستن را بل نام کشیش در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی ترجمه کرده است

ژُولیوس

از مورخین لاتینی و ملقب به ابکان میباشد در سنهٔ سیصد و هشتاد و هشت میلادی حیات داشته است

ژیبُن

از مورخین معروف انگلیس است تولدش در هزار و هفتصد و سی و هفت و فوتش در هزار و

هفتصد و نود و چهار تا آنکه از خانوادهٔ نجیب بود و اسباب تحصیل آماده داشت ا
جوانی بتحصیل علم و کمال پرداخت دو مرتبه از مذهب پروتستانی عدول کرده طریقهٔ
اختیار نمود و باز پروتستانی شد در هزار و هفتصد و هفتاد از اعضای پارلم
گردید و هشت سال تمام در این مجلس وکیل عیث بود هم بزبان فرانسه تالی
هم بزبان انگلیسی در ادبیات و تواریخ کتب یادگار تألیف نموده و مؤلفات او باغلب
ترجمه شده یکی از کتب او را خود لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه ترجمه کرده اند[۱۲]

سدرنوس یا سدرن

از کشیشهای یونان در اوائل مائهٔ یازدهم مسیحی زندگانی میکرد تاریخ منث
ماننداز خلقت عالم تا سال هزار و پنجاه و هفت نوشته و باسم امپراطور قسطنط
اسحق کمنین موشح نموده است

سزارکانتوس

از مورخین ایطالیا بوده در شهر میلان در سال هزار و هشتصد و پنج متول
در جوانی در عالم علم آن رتبه و مقام یافت که معلم علوم ادبیه گردید یکی از اث
که کمک کرد تا سلطنت تمام ایالات ایطالیا مستقلاً بید واحد و شخص واحد را
سزار کانتوس بود تألیفات او از هر قبیل بسیار است و از آنجمله تاریخ عالم میباشد
جلد که بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده مشار الیه از مورخین همین مائه محسوب میشود

سنت الین

ادیب و مورخی بوده استغرانوی در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه متو
شده و در سنه هزار و هشتصد و چهل و دو در گذشته مؤلفات کثیره او راست از
کتابی نوشته در صنعت تطبیق تواریخ قدیم و جدید و در این ضمن خلاصه از وقا
از ابتدای خلقت تا عصر زمان خود نگاشته و از کتب بسیار مفید شمرده می
اما برای آنکسیکه در علم تاریخ دستی داشته باشد

سن سل

موسوم به ژرژ مورخی بوده است یونانی و سن سل در لغت یونانی لقب مفتی
یا کشیش بزرگ است چون این شخص همیشه در خدمت کشیش اعظم قسطنطنیه سر میب

و منشی مخصوص او بود ملقب باین لقب شد فوتش در سال هشتصد میلادی اتفاق افتاد و آنچه در باب اشکانیان نوشته معتبر و شایان قبول و اعتماد است

سنت کوروا

از فضلای فرانسه و از خانوادهٔ نجیب بوده در سال هزار و هفتصد و چهل و شش متولد شده در اول عمر بخدمت عسکریه و نظامی مشغول گشته اما چون طبعاً میلی باین کار نداشت استعفا کرده و بتحصیل و تالیف پرداخت مؤلفات عدیده دارد خاصه در تاریخ در سنهٔ هزار و هشتصد و نه درگذشته است

سنت مارتن

از فضلای فرانسه بود تولدش در پاریس در هزار و هفتصد و نود و یک میلادی و فوتش در هزار و هشتصد و سی و دو پدرش حرفهٔ خیاطی داشت و سنت مارتن مدت طفولیت خود را در شاگردی پدر و آموختن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میلی مفرط بتحصیل علوم خاصه بیاد گرفتن السنهٔ شرقیه داشت در هزار و هشتصد و ده در سلطنت ناپلیون اول او را در مدرسهٔ معروفه به سلیتیک اجازهٔ ورود دادند در هزار و هشتصد و بیست داخل مدرسهٔ اکتشاف اشیاء عتیقه شد فی الحقیقه یکی از مؤسسین اساس مجلس آزیاتیک پاریس سنت مارتن میباشد مدتی کتابدار دولت او بود مؤلفات عدیده دارد اما بهترین تالیف او تاریخ اشکانیانست افسوس که موفق باتمام آن نگشت یعنی اجل او را امان نداد در سال هزار و هشتصد و سی و دو وبائی در اغلب فرانسه و سایر ممالک فرنگ بروز نمود و سنت مارتن در جوانی یعنی در سن چهل و یک سالگی باین مرض مبتلا شده راه آنجهان پیمود و دانشمندان را دوچار تاسف بیحد و اندازه کرد تاریخ اشکانیان سنت مارتن سرچشمهٔ اطلاعات مفیده است و از ابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت ولوجز اول را که در سنهٔ پنجاه و یک میلادی بتخت سلطنت ایران نشسته پادشاهی تیرداد را در زمن مقارن امپراطوری نرن قیصر روم نوشته دریغا که مرگ ناگهانی فرصت نداد این عالم متبحر خدمت خود را بعالم معرفت و تاریخ بانجام رساند

سولیس سور

از مورخین معروف بوده و به نگارش تاریخ ادیان بیشتر از سایر شعب این فن میل داشته

در شهر اکی تن در سال سیصد و شصت و سه میلادی متولد شده واکی تن از شهرها
فرانسه است در سمت پیرنه سولپیتیس سور در اول جوانی قاضی بود واین شغل پدرا
وغالبا در شهر تولوز زندگانی میکرد چون زوجه اش که طرف میل او بود در گذ
ترک نمود ودر سنه چهارصد ونه در یکی از صوامع ماوسیل بسر برد گویند در او
ملتبس بلباس کشیشی شد ووفاتش را بعضی در سال چهارصد وده نوشته اند وبرخی در چهار
بیست و نه بهرحال پس از فوت لقب مقدس باو دادند یعنی ویرا از ائمه عیسوی دانستند

سیسِرُن

از فصحای لاتین بوده واحدی در عصر او و بعد از او آن طلاقت لسان وفصاحت بیان ندا
که سیسرن داشت وسیسرن در لاتین چنان بوده است که سحبان در عرب وحالا د
فرنگ هرکس را بخواهند بفصاحت وبلاغت بستایند میگویند سیسرن زمان خود
تولدش در سال صد وشش قبل از میلاد بود ودر علم قضا نیز در آنوقت مثل ونظیر نداش
دایرهٔ دولت روم بحکومتهای بزرگ ومناصب عالی رسید هم سرداری قابل بوده هم ح
کافی وهم عالمی بزرگ در طریقهٔ فیلسوفی باشراق وسبک افلاطون میل داشت در
وتاریخ وغیرها تالیفاتش زیاد است در سن شصت وچهار سالگی بحکم قیصر روم کش

سیلوستر دساسی

از دانشمندان فرانسه در هزار وهفتصد وپنجاه وهشت در پاریس متولد شد در
هشتصد وسی وهشت درگذشت هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت د
مادرش ویرا تربیت نمود چون میلش را بالسنهٔ شرقیه دید استادان که در زبا
وشامی وکلدانی وفارسی وترکی مهارت داشتند بیاورد واو نزد آنها تحصیل کرد
ایطالیائی واسپانیائی والمانی از لغات فرنگ بیاموخت واین جمله را بخوبی میخو
مینوشت مخصوصا زبان عربی را از السنهٔ شرقیه خیلی خوب میدانست طوری که
دولتی هم معلم زبان عربی بود هم فارسی استعداد وقابلیتش بدرجهٔ که ناپلیون ا
لقب بارونی باو داد از تالیفات وتاریخ مخصوص ساسانیانست وترجمهٔ کلیله د
عربی بفرانسه وترجمهٔ پندنامهٔ فریدالدین عطار از فارسی بفرانسه وترجمهٔ مقامات
بفرانسه وترجمهٔ سیوطی از کتب متقدمانی بفرانسه وکتب مبسوطهٔ دیگر از عربی وکل

وغیرها

غیرها در نوشتن عربی چنان ید طولی داشت که از جانب ناپلیون اول مراسلات بمشایخ اعراب حجاز و مصر و شام مینوشت و علما و ادبای آن ممالک حیرت و تعجب میکردند که این نویسندهٔ بارع قابل کیست که در خدمت ناپلیون است یکی از فضلای عرب مخصوصاً بفرانسه سفر کرده بپاریس آمد و از وزارت امور خارجهٔ فرانسه دبیر عربی ناپلیون را طلب نمود ویرا بجناب سیلوستر دساسی دلالت نمودند بانجا رفت و وارد کتابخانهٔ او که شد بجای شخصی عرب مآبی فرنگی دید بخیال گفته خواست مراجعت کند سیلوستر دساسی بفراست دریافت بعربی با او تکلم نمود ادیب عرب برگشته نشست اما باز ساکت بود سیلوستر دساسی ملتفت شد که این شخص متحیر است و متعجب که آن مراسلات روان شیوا را چگونه شخصی مینویسد که از تکلم عاجز است قلم برداشت و در حضور ادیب مقالهٔ نگاشت فصیح و بلیغ سلیس و بدیع ادیب عرب یقین کرد که نگارندهٔ نامهای ناپلیون همین فرنگی فاضل است منتها اینکه معتاد بسخن گفتن با زبان نشده با نهایت خرمی و بشاشت بیرون رفت و بعد از انکه چندی در پاریس توقف نمود بوطن خود باز گشت

فلاندن

از نقاشهای مشهور و معروف فرانسه است در شهر ناپل ایطالیا در سال هزار و هشتصد و نه متولد شده آن وقت که مورات از جانب ناپلیون اول پادشاهی ناپل داشت پدر فلاندن ناظر او بود از برو در ناپل متولد شده در جوانی میل مفرطی بنقاشی داشت و ابتدا پیش خود و بدون استاد کار میکرد در سال هفتصد و چهل و چهار سفری از فرانسه بایطالیا نمود و بخدمت استادان بزرگ فایز شد و در اغلب نگارخانها از اساتید استفاضه نمود و از روی پردهای معروف قطعات بساخت تا در فن نقاشی بکمال رسید و از نقاشهای مشهور عصر و زمان خود گردید سفری بالجزایر رفته در انجا پردها بساخت در سنهٔ هزار و هشتصد و چهار در صحبت موسیو سرسی سفیر فرانسه بایران امد و دو سال در این مملکت بماند در هزار و هشتصد و چهل و سه در هنگامیکه خرابهای شهر نینوا منکشف شد دولت فرانسه اورا مامور خرسا باد موصل نمود تصاویر بسیار از ابنیهٔ جدیده و عتیقهٔ ایران و خرابهای بابل و نینوا از او باقی است کتابی که با او بوده شرح مسافرت و تحقیقات اورا در ابنیهٔ مزبوره در دو مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشهٔ آنها را برداشته است و ان از کتب نفیسهٔ

دنیا بشمار می آید و نقشه‌های این که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد و پنج
صفحه میباشد و بقیمت بسیار گران بفروش میرسد چنانکه خود نگارنده بمبلغ دویست تومان ابـ
نموده و از این معامله غبنی ندارد زیرا که برای تاریخ ایران بهترین سندها است سا
فلاندن بدرستی معلوم نیست

فیلستراط

نگارنده یونانیست تولدش در لمنوس از جزایر ارشیپل که امروز لمنو میگویند در اول ما
عیسوی و بعضی در آخر مائهٔ اول نوشته اند چه در آتن و چه در رم فیلستراط معلم علم نحو و صرف
در ضمن تألیفات خود گاه گاه از تاریخ اشکانیان چیزی ذکر میکند

کاترمر

از فضلای فرانسه و از آنهائیست که در السنهٔ شرقیه مهارت داشت تولدش در هزار و هفتصد
هشتاد و دو و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و هفت از شاگردان ساسی بوده و تألیفا
در تاریخ و زبانهای شرقی دارد از کتب عالم معروف مقریزی مصری چندین رساله بفـ
ترجمه کرده است

کالیستن

فیلسوف و طبیب و مورخ یونانی و برادرزاده و شاگرد ارسطو بوده و در سال سیصد و
پنج قبل از میلاد متولد شده از اطبای مخصوص اسکندر کبیر و تا با آخر در کمال احترام
این قهرمان فاتح مشهور در سنهٔ سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آن وقت که
دنیا خبر تامت داشت بخوش آمد گویان چاپلوس او را مقدس و معصوم و در عداد
انواع و خداوندان میشمردند این فیلسوف دانا زیر بار این خرافات نتوانست برود و
این اطلاعات را قبول و باور نماید مدعیان و گویند که این سخنان را استهزا نمود بنا بر
اسکندر او را در صندوق آهنین حبس کرده ند مستحفظ صندوق از باز کردن
صندوق و تجدید نمودن هوای داخلهٔ آن غافل شد آن حکیم کامل در صندوق آ
بداد بعضی بجای صندوق آهن قفس آهن گفته اند اما قول اول اصح است بالجمله
از خبطها و خطاها که باسکندر نسبت داده اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم دانا
کالیستن تاریخ اسکندر را از روز ولادت این پادشاه نادر و تا قبل از هلاکت

بتفصیل نوشته است این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بوده در هشتصد سال قبل کتابی باسم کالیستین بزبان یونانی راجع بتاریخ اسکندر بدست آمد و در اقطار عالم شهرت کرد که تاریخ کالیستین پیدا شده و ابتدا که صنعت طبع در فرنگ منتشر شد اول کتابی که در زبانهٔ مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود اما بعضی از محققین تصدیق نمودند که این کتاب از تالیفات آن حکیم با فرهنگ است چه مطالب آنرا آمیخته بافسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسوفی چنین کار کم بعید بنظر میاید فی الحقیقه آنکتابی که پیدا شد و بر کالیستین نسبت دادند بقصه بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ بعقیدهٔ نگارنده این اسکندرنامهٔ افسانه که بدست است همان کتاب منسوب بر کالیستین میباشد که از زبان یونانی بعربی ترجمه کرده اند و از عربی بفارسی

کرسینی

از اهالی ایطالیا بوده تولدش در هزار و هفتصد و دو میلادی در مدین فوتش در هزار و هفتصد و شصت و پنج در نیز بود اغلب علوم خاصه در ریاضی و فلسوفی و تاریخ تالیفات دارد و در تطبیق تواریخ مهارت کامل داشته

کلاپرته

در سنهٔ هزار و هفتصد و هشتاد و سه میلادی در برلن متولد شد و در هزار و هشتصد و سی و پنج در پاریس در گذشت ابتدا بتحصیل علم شیمی پرداخت بعد السنهٔ شرقیه آموخت در سال هزار و هشتصد و پنج با سفیر روس بسفر چین رفت و در هزار و هشتصد و هفت مراجعت نموده کتب زیادی از چینی و مغولی و منچو و ژاپنی با خود آورد در هزار و هشتصد و هشت از طرف آکادمی پطرزبورغ مامور قفقاز شد که بتحقیق حالات طوایف مختلفهٔ ساکنهٔ در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز بپردازد در هزار و هشتصد و دوازده در تیهه ویلنا مامور بتعلیم و تعلم زبان مشرق شده در قشون کشی فرانسه از آنجا عزیمت نموده در هزار و هشتصد و پانزده بپاریس آمد کتب و مؤلفات زیادی راجع بالسنه و طوایف مختلفهٔ آسیا از وی باقی مانده و برای مورخین اقوال او سندی معتبر است

کنت گبینو

از و بیلو باتهای فرانسه و معاریف دانشمندان آن مملکت بود تولدش در بردو در هزار و

هشتصد و شانزده اتفاق افتاده با نگارنده خصوصیتی بکمال داشت مؤلفات او تماما
موجود است کما هو حقه از حالات او با خبر نیستم همین قدر میدانم در اوایل سلطنت اعلی
شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه با مسیو بیشون وزیر مختار
بایران آمد و سمت نایب سفیر مشارالیه داشت چندی هم بسمت شارژ دافری مقیم
صورتی نزد دسته سفراء دول متحابه در باغ نظامیه در تالار صف سلام رسم شد و باغ
از ابنیه مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری است که در سال هزار و دویست و
بنا کرده خلاصه کنت مغزی الیه بعد از آن بمملکت خود باز گشت و در عهد سلطن
سیم امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری بعضی از بلاد فرنگ رفت و مجددا در سنه
هفتاد و هشت هجری بوزیر مختاری طهران آمد زمانیکه نگارنده از اینجا بایالتین ع
ولرستان بدار الخلافه معاودت نمود کنت گبینو وزیر مختار فرانسه در این پایتخت
داشتم مرحوم مبرور حاجی علیخان اعتماد السلطنه غفر الله تعالی له را محرک و خود
مشوق بتحصیل و رفتن بپاریس شد در هزار و دویست و هشتاد هجری که برای تحصی
رفتم کنت گبینو در این شهر معظم بود در تعیین مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من
زیاد کشید و بجهد و سعی که باید رعد داشت مرا با اغلب خانوادهای نجیب آشنا کرد
بنا نمود و بواسطه او در مهمانیهای خاصه امپراطریس اوژنی زوجه ناپلیون
متینکه در مراجعت از پاریس کنت مشارالیه در بندر پیره از بنادر یونان دیده
وقت وزیر مختار یونان بود معلوم شد محض ملاقات این بنده از آتن به پیره آمد
کم مختصر وبائی در فرانسه بروز کرده کشتی ما را که میل میگفتند در بندر پیره اج
ندادند کنت گبینو زحمت کشید مرا از کشتی بیرون آورده دو روز در پیره در قرانت
روز سیم به آتن رفتم و شش شب در سفارت فرانسه مهمان کنت بودم بعد از هشت ر
در یونان عازم اسلامبول شدم خلاصه حقوق بسیار از این شخص بر گردن من ثا
افسوس که شرح حال او را بدرستی نتوانستم بدست آورم آنچه از گوشه و کنار معل
اینست که در اواخر عمر در شهر رم اقامت داشته و چون نهایت به حجاری و نقاری
به مجسمه سازی مشغول شده از شدت مراقبت در اینکار کور شده در عمی درگذشت
از خود تألیفات زیاد بیادگار گذاشت از جمله مؤلفات او یکی تاریخ قدیم ایرا

چند

مرتب نیست اما اصول تاریخی و انتقادات آن در کمال خوبی است تحقیقات وافیه نموده اینها
ربقا بو علم تاریخ انس درستی نکرده‌اند این تألیف منیف را با افسانه مخلوط می‌پندارند لکن چنین نیست
کسی که مکرر بمطالعهٔ این مسطورات پرداخته خواهند دانست که اغلب آن تحقیقات
اهمیت دارد و مقرون بصحت است فرضا در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان محل توجه
معاتبه نیست و این گناهیست که در شهر شما نیز کنند

کنت کورس

مورخ معروف لاتینی است گویند در اوائل مائهٔ اول عیسوی زندگانی مینموده اما این که
مسلم نیست بعقیدهٔ نگارنده در قرن چهارم بوده تاریخ مفصل اسکندر کبیر را در ده جلد
نوشته است ولی جلد اول و دوم آن مفقود میباشد بعضی تاریخ او را شبیه با فسانه دانسته‌اند
در هر حال بهر زبان خاصه بفرانسه ترجمه شده

لارشه

از فضلای فرانسه است در شهر تژن در سنهٔ هزار و هفتصد و بیست و شش میلادی متولد
و در سال هزار و هشتصد و دوازده در پاریس درگذشته در جوانی زبان انگلیسی را کاملاً
تحصیل کرده بعضی از کتب معتبرهٔ انگلیسی را بفرانسه ترجمه نمود زبان قدیم یونان را مثل زبان
فرانسه که زبان اصلی خودش بوده میدانسته از خدمات بزرگ که بعلم تاریخ کرد این بود
که تاریخ هرودوت را بفرانسه ترجمه نمود و در آخر آن رساله در بیان عقاید خود در باب
این تاریخ نوشت ماولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فلسفی و تاریخی با او
مخالفت و ضدیت داشت

لانگلو

تولدش در دیپ بندر فرانسه در سال هزار و هشتصد و بیست و نه میلادی و فوتش
در پاریس در هزار و هشتصد و شصت و نه اتفاق افتاده عالم بالسنهٔ شرقیه بوده تألیفاتش
بسیار است از جمله تاریخی بوده از ارمن از مورخین قدیم وی آن را بفرانسه ترجمه کرده است

لبو

فاضلی فرانسوی بود تولدش در پاریس در سنهٔ هزار و هفتصد و یک میلادی و فوتش
نیز در همین شهر در هزار و هفتصد و هفتاد و هشت اتفاق افتاده در کلژ د فرانس معلم

زبان لاتین بود و تاریخ رومیة الصغری یعنی امپراطورهای قسطنطنیه را او تألیف نمو

لنگ پریه

تولدش در پاریس در سنهٔ هزار و هشتصد و شانزده مسیحی و فاتش در هزار و هشتصد
دو در معرفت مسکوکات خاصه سکه های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته
در سکه های اشکانیان و ساسانیان تألیف کرده که زاید الوصف معتبر است

لوسین

یکی از فضلا و مورخین معروف یونانست تولدش در شهر ساموستا از شهرهای آسیای صغ
امروز معروف به سامسات و در ساحل فرات و شمال شرقی انطاکیه واقع اتفاق افتاده
بلاد آنجا که مسقط الرأس و مولد لوسین میباشد در میان مورخین و صاحبان فضایل
معروفست خلاصه لوسین در سال صد و بیست میلادی در شهر مزبور متولد شده
بتحصیل علم فقه پرداخت و در شهر انطاکیه قاضی شد پس از چندی از قضاوت کشیده از
عرفا و حکمای اشهر کردید و با تن بیمنا غلب بلاد اسپانیا و فرانسه حتی ناحیه گال نشین را که
حالیه باشد سیاحت نمود در هر جا که میرفت و میبود عقاید دینی خود را بطور موعظه
منکرد در سن چهل سالگی بکلی دست از عرفان و درویشی کشیده تنها بحکمت
امّا معتقداتش در معقولات و رای معتقدات حکمای آن عصر بود و در مجالس
اقوال آنها منمود کمد قیصر روم او را بمأموریت عمده بمصر فرستاد در سال
میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر در گذشت کتب و تألیفات زیاد در فلسفه
و عرفان و تاریخ از او بیادگار مانده نوشتجاتش سراپا نمک و ملاحت است خیلی خوش
و مرغوب با دین نصرانی عداوت مخصوصی داشته علمای نصارا او را ملعون و مطرود
کتب لوسین را بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

لونورمان

از فضلای فرانسه تولدش در سنهٔ هزار و هشتصد و دو میلادی و فوتش در هزار
پنجاه و نه اتفاق افتاده یکی از دانشمندان عصر و زمان خود بوده در تواریخ قدیم و آثار
مهارت کامل داشته مخصوصًا در معرفت مسکوکات تألیفات معتبر دارد و آنچه در
تاریخ اشکانیان و سکه های آنها نوشته ما جمله را سند دانسته ایم اینک خلفه ...
حیات

حیات است و صاحب تصانیف و تألیف و تاریخ و غیره رسائل مطبوعه دارد و عالم فضل و
انسانیت را مستفیض مینماید

ماکس مولر

از فضلای آلمان تولدش در سال هزار و هشتصد و بیست و سه میلادی تحصیلش در
لیپزیک زبان سانسکریت را بخوبی بخواند و در کمال فصاحت مینوشت کتب دینی هنود را
ماکس مولر از زبان سانسکریت ترجمه نمود آثار زیاد مخصوصا در لغت سانسکریت از او
باقیست ماکس مولر یکی از فضلای بزرگ این عصر بشمار میاید

مالت برون

از فضلای دانمارک بوده در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج در ژوتلند شبه جزیره دانمارک
متولد شده و در هزار و هشتصد و بیست و شش در پاریس درگذشته بواسطه خیالات آزادی
طلبی او را از وطن مألوف راندند ابتدا بمملکت سوئد رفت بعد در هزار و هشتصد
بپاریس آمد مؤلفات بسیار از مالت برون بیادگار مانده از جمله جغرافیای تاریخی تمام کره
ارض است در هفت جلد

مالکم

از صاحب منصبهای انگلیس و از اهالی اکس بوده در سال هزار و هفتصد و شصت و نه میلادی
متولد شده در هزار و هفتصد و هشتاد و دو مأمور هندوستان گردید در آنجا متدرجا بمنصب
ژنرالی و حکومت بمبئی نایل گردید در هزار و هشتصد و هشت بسمت سفارت بایران
آمد و مقصود کلی از این سفارت و مأموریت آنکه دولت ایرانرا از صرافت دوستی ناپلیون
اول بیندازد در هزار و هشتصد و سی و یک بانگلیس مراجعت نمود و از اجزای مجلس پارلمنت شد
یادگارهای خوب راجع بتاریخ مشرق زمین از او باقی است از آنجمله خلاصه تاریخ ایرانست که از
از زمان پیشدادیان تا اواسط سلطنت خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طیب الله مضجعه
این کتاب بتمام السنه معموله ترجمه شده و در این اواخر فارسی آنرا در بمبئی طبع کرده اند معروف
بتاریخ ملکم است وفات او در سال هزار و هشتصد و سی و سه اتفاق افتاده

موری

از فضلای فرانسه در هزار و هشتصد و چهل و سه میلادی متولد شده و در هزار و هشتصد

هشتاد در گذشته مردی اول شخصی است که لغت تاریخی و جغرافیائی نوشته تالیف کرده
بترتیب مخصوصی جمع نمود و فی الحقیقه سرمشقی نافع با خلاف خود داد و آنچه تاکنون
باین شکل تدوین و مرتب شده بسبک و پیروی اوست و این تسهیل عمل را فضلای بعد از
دارند

موسی خورنی

مورخ و نویسندهٔ معروف ارمنی است که در سال سیصد و هفتاد میلادی در قصبهٔ
خورن متولد شده و در چهارصد و هفتاد و هشت در گذشته و بعضی را عقیده این است که
خورنی در قرن پنجم میلادی زندگانی میکرده در هر حال ابتدا در ادبیات یونان تحصیل
کاملی نمود پس از آن بانطاکیهٔ شام و اسکندریهٔ مصر و شهرزی و قسطنطنیه سفر کرد
از آنجا که در تاریخ این مورخ وانشمند تتبع کامل بوده او را هرودت ارامنه می گفتند
از مؤلفات معتبرهٔ او یکی تاریخ همین ملت است که در سال هزار و هفتصد و سی و هشت در لندن
با ترجمهٔ لاتینی آن طبع کرده اند و در سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و یک نیز در ونیز با ترجمهٔ
چاپ شده چون مسطورات او از روی تحقیق بوده ما بدان خیلی استشهاد نموده ایم

واپرو

از فضلای معاصر و تولدش در سنهٔ هزار و هشتصد و نوزده میلادی اتفاق افتاده
بزرگی که از او باقیست لغت رجال معاصرین میباشد و لغت ادبیات و لغت فیلسوفی

واتان

از فضلای معروف فرانسه بوده و در معرفت مسکوکات قدیم مهارتی بکمال داشته تولد
در سال هزار و ششصد و سی و دو میلادی و فوتش در هزار و هفتصد و شش اتفاق افتاد
ابتدا طبابت میکرده بعد کلبر وزیر لوی چهاردهم که با او دوست بود و میل او را بجمع
سکه های کهنه میدانست وی را مامور بعضی بلاد فرنگ و آسیا و افریقا نمود تا برای موزهٔ
لوی چهاردهم مسکوکات عتیقه بدست آرد بعد از مسافرت طولانی سکه های کهنه
بفرانسه اورد کتب او در شناختن مسکوکات خاصه سکه های سلاطین اشکانی تالیف

ویکتر دوروئی

از دانشمندان معاصر و فضلای بزرگ این ایام است نگارنده بملاقات او نایل شده در سال

هزار و

هزار و هشتصد و شصت و چهار که این فاضل متبحر وزیر علوم دولت فرانسه بود این بنده در دار
الملک پاریس تحصیل میکردم و از مفاوضات نافعهٔ معزی‌الیه مستفیض میشدم در سال هزار و
هشتصد و یازده میلادی در یازدهم ماه سپتامبر متولد شده در ریعان جوانی او اقوام
عشیره‌اش در کارخانهٔ گبلن پاریس که قالیهای بسیار ممتاز بافته میشود مشغول کار بودند
قالیهای این کارخانه از حیثیت نسج و رنگ و نقاشی چندان ممتاز است که گاهی یک تخته قالی
به ده هزار تومان بفروش میرسد خلاصه ویکتور دوروئی را در اول جوانی از تحصیل علم باز داشته
بصنعت مشغول کردند اما از آنجا که ذوق و استعداد علم در هر کس باشد آن جاذبهٔ سرشتیه
او را بحال خود نمیگذارد و همواره بر ذروهٔ مزایا و معالی و اوج فضل و کمال دعوت مینماید
ویکتور دوروئی پس از چندی از صنعت دست کشیده در هزار و هشتصد و سی در مدرسهٔ
سنت بارب مشغول تحصیل علوم شد بعد در هزار و هشتصد و سی و سه در مدرسهٔ نرمال
بتکمیل فنون پرداخت و در مدرسهٔ رنن معلم علم تاریخ گشت اما دو ماه بیشتر در آن مدرسه
تدریس نکرد و بهمین سبب در مدرسهٔ هانری کاتر پاریس منصوب کردند و تا هزار و هشتصد و
شصت و یک همان معلم علم تاریخ بود تا در مدرسهٔ پلیتکنیک که از مدارس بزرگ دولتی است
رتبهٔ معلمی یافت در هزار و هشتصد و شصت و سه وزارت علوم دولت فرانسه او را واگذاشته در همان
اوقات نگارنده با مشارالیه آشنا بود در وزارت علوم بسی تغییرات داد و سبک تعلیم و تعلم را
بهتر و خوبتر کرد و بتعلیمات او مدارس علوم طبیعی بنا نهادند الحق هیچیک از وزرای عالم باین
رشته کار و عالم مدنیت و انسانیت بقدر او خدمت نکرده اند چون دستور العمل مخصوصی
برای وضع تربیت اطفال خاصه دختران نوشته بود قسیسین با او لطفی نداشتند در سال
هزار و هشتصد و شصت و نه بواسطهٔ تعصبی که امپراطریس اوژنی زوجهٔ ناپلیون سیم
امپراطور فرانسه در مذهب کاتولیکی داشت بتحریک کشیشها که با ویکتور دوروئی خوب نبودند
این فاضل نحریر را مجبور باستعفا نمود تألیفات وی بسیار است و هر کتاب که از آن طبع
شده کمتر از دویست هزار نسخه چاپ نکرده اند ویکتور دوروئی دانستن علم جغرافیا و تاریخ را
شرط فضل و کمال میداند مختصری از تألیفات او که نگارنده دارد جغرافیای ممالک و متصرفات
رومیة الکبری است از زمان جمهوری تا اوان امپراطوری جغرافیای تاریخی قرون متوسطه
نقشهٔ جغرافیای تاریخی عالم تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت روم بوده اند تاریخ مقدس

که خلاصه

که خلاصهٔ تورات است تاریخ مفصل رومیهٔ الکبری تاریخ فرانسه ایضا تاریخ
تاریخ یونان تاریخ زمان حال تاریخ معاصرین تاریخ عمومی عالم که مطبعه‌های
فروش معروف پاریس در تحت نظارت این فاضل بزرگوار طبع کرده و تقریبا بیست جلد
که در تاریخ و ترجمهٔ حال ادبا و فضلا است و تا زکتابها که نگارنده ندارد در این وقت که
هزار و سیصد و هشت هجری است بحمد الله زنده و در عالم افاضت و افادت و امید
که آثار مفیدهٔ دیگر نیز از قلمش زینت بخش جهان درایت و دانش گردد

هردین

مورخی است یونانی که در زمانهٔ سیم علیسوی زندگانی میکرده در شهر رم از طرف
بخدمات بزرگ مأمور بوده تاریخ عصر خود را بدقت نوشته یعنی از سال صد و
میلاد مسیح تا دویست و سی و هشت را نگاشته و تاریخ او با خلیل السنه ترجمه شده است

هردت

مورخ مشهور یونان و ملقب به ابو المورخین در سال چهارصد و هشتاد و چهار
میلاد در شهر هالی کارناس که امروز به بودرون معروف است از بلاد آسیای صغر
ولایت آیدین متولد شده در جوانی بمصر و آسیا سفر نموده و مقصودش از این س
این بوده که در شهرها کسب اطلاعات کافی نماید بعد از مسافرتی طولانی و دراز برا
تاریخ خود در جزیرهٔ ساموس اقامت جسته و در سنه چهارصد و پنجاه و شش قبل از م
المسیح در اولمپیاد شرحی که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند و اهالی آتن ده تالان که
هفت هزار تومان پول حالیهٔ ایرانست بجهت زحمت این تألیف منیف باو تقدیم کر
در سال چهارصد و شش قبل از میلاد در ایطالیا در گذشت از قدمای مورخین ه
نیست که بشان را اعتبار بهتر از او باشد و مخصوصا در تاریخ مصر و ایران از پیشدا د
سند معتبری جز تاریخ هردوت فعلا بدست نداریم

هرزی شیوس

از فضلای یونان و نویسنده‌های معروف آن ملت است که در اسکندریه
داشته و کتب زیاد از تاریخ و غیره تألیف نموده از کتابهای مشهور او فرهنگی است د
مشکله غیر مستعمله زبان یونان و در عصر او بلکه در این زمان آن فرهنگ بکار طالبی

بنحو اهند اشعار و فیلسوفی یونان را تحصیل کنند ننگ می آید گویند عیسوی مذهب بوده
فرضاً که ظاهراً پیروی دین نصارا نمی نموده در باطن باین کیش و باین اعتقاد راسخ داشته است
بزعم بعضی در قرن چهارم میلادی می زیسته لکن جماعتی بر این اند که تا سنهٔ ششصد و نه میلادی
زندگانی کرده است

مورخین عرب و عجم

ابن اثیر جزری

ابن اثیر جزری صاحب کتاب الکامل فی التاریخ وی ابو الحسن عز الدین علی بن ابی الکرم است
برادر ابو السعادات مجد الدین مبارک ابن ابی الکرم صاحب کتاب النهایه فی غریب الحدیث و
ابو الفتح ضیاء الدین نصر الله بن ابی الکرم صاحب کتاب المثل السائر این سه برادر اواخر مائهٔ
ششم و اوائل مائهٔ سابعه را از وجود خویش آراسته اند و از آثار صاحب کامل یکی اسد الغابه
فی معرفة الصحابه است در پنج مجلد مشتمل بر احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب حضرت رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و دیگر لباب اختصار کتاب انساب آنچه امروز انساب سمعانی میگویند
همین مختصر ابن اثیر میباشد نه اصل کتاب انساب و اصل کتاب انساب سمعانی قدیماً هم عزیز الوجود
بوده و اینزمان مفقود الوجود است بنده نگارنده نسخهٔ از این مختصر در کتابخانهٔ مبارکهٔ رضویه
یافت و باهتمام و توجه عماد العلماء و المحققین و خلاصة الحکماء و المتألهین میرزا عبد الرحمن
مدرس اول آستان فرشته پاسبان از ماشیه نسخهٔ از روی آن نویسانید
اصل انساب در هشت مجلد بوده و این اختصار ابن اثیر در سه مجلد است و دیگر از آثار ابن اثیر
تاریخی میباشد که آنرا عبرة اولی الابصار نامیده و دیگر تاریخ دولت اتابکان موصل
و دیگر تحفة العجایب و طرفة الغرائب و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان و دیگر
کتاب الجهاد و کتاب کامل را چنانکه در حبیب السیر تصریح شده نجم الدین منشی بفارسی ترجمه
کرده است و انشائی بلیغ آورده فوت صاحب کامل در شعبان سال ششصد و سی هجری اتفاق افتاد

نگارنده از این تاریخ نسخهٔ صحیح دارد

ابن حوقل

ابو القاسم محمد حوقلی بغدادی از مشاهیر علمای مائهٔ چهارم هجریست با آل حمدان معاصر و معاشر
بوده و در جغرافیا و علم مسالک و ممالک از اساتید و اهل تصنیف است و علما را بکتابی که او
در این فن پرداخته اعتمادی عظیم است و هرکس در این اثر جلیل امعان نظر نماید میداند که این مرد

از تصنیف این کتاب بملت اسلامیه خدمتی بزرگ نموده نام ابن حوقل بواسطهٔ این اثر در دوام و بقاء همیشه باشد است و این کتاب را باسم سیف الدوله حمدانی نوشته و در دیباچه القاب و معالی آن پادشاه بزرگوار سطری در قلم آورده است عمدهٔ استناد وی بمشاهدات معاینات خود در طی اسفار و طول رحلات میباشد و در همه جا مسافتهای ما بین بلاد منزل بمنزل معین کرده و تاریخ شروع بجهانگردی و مامورنوردی از مرکز السلام بغداد پنجشنبه هفتم رمضان المبارک از سال سیصد و سی و یکست و از کتاب جیهانی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفهٔ دوران بوده و کتاب ابن خردابه که هر دو از تصانیف مشهورهٔ مسلمین در علم جغرافی میباشد در مبادی این کتاب نام برده است بندهٔ نگارنده نسخهٔ او از آن که در یکهزار و هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مطبع بریل از شهر لیدن محروسهٔ نهایت اهتمام مطبوع افتاده است و تملک دارد

ابن المقفع

نامش عبد الله است در سخن و بلاغت با وصل میزنند و رسائل بدیعه و عبارات عجیبه از آثار قلمیهٔ او مأثور است اصلاً از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده عیسی بن علی عم سفاح نخستین از بنی العباس او را مسلم ساخت و ابن مقفع منشی عیسی و از خواص اصحاب بود از هیثم بن عدی حکایت است که گفت ابن مقفع نزد عیسی بن علی آمد و گفت حب اسلام بر من داخل شده میخواهم بدست تو مسلمانی کنم علیی گفت باید اینکار در حضور بزرگان وقت و سرهنگان جیش صورت پذیرد بامداد ساختهٔ این سعادت بوده باش ابن مقفع انجمن تا بنامگاه سفرهٔ عیسی مکسترد ند او نیز بنشست و مشغول شد اما باز بر آیین زردشتیان در حال غذا خوردن زمزمه همی کرد عیسی با او گفت تو بر عزم اسلامی و باز زمزمه مجوس همی کنی گفت ایها الامیر خوش ندارم که شبی بر من بگذرد در حالتی که بهیچ دین نباشم چون مسلمان من بغرد اقیناد امشب را بار بر دین دیرین بپایم پس علی الصباح عیسی کلمهٔ اسلام تلقین فرمود و ابن مقفع علی الرؤس بر حنیف تلقی نمود جاحظ میگفته است ابن مقفع و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد هر سه در دین خود متهم بودند برخی گفته اند عجب است که جاحظ فراموش فرموده که اتهام وی با نحلال عقیده و فساد طریقه مثل آن سه است از مهدی بن منصور خلیفه مرویست که گفت هیچ کتاب زندقه و ابناقتم الا آنکه بیخ و ریشهٔ آن از ابن مقفع بود

ابو ریحان

محمد بن احمد البیرونی در اصناف علوم و فنون ریاضی وحید عصر و زمان خود بل از ایش قرون و اعصار بوده گویند اصلش از بلدهٔ بیرون از توابع سند است در خوارزم به تحصیل علوم و معارف پرداخته در تماشا کردن که روز مهرگان باشد سالها اینکار میکشید بر رحمت مؤنت اندوزی مشغول پیشد در سیر و تواریخ متسلم و در فلسفه هندسه بر جملهٔ اقران متقدم در معقول منقول و مصنوع و محسوس مسلط ادر در علم اشکال فلکی و نقوش انجم و ابداع صنایع علمیه و نقشه کشی و آثار جغرافی مؤید در غزنه و بلخ و جوزجان رصدخانها بنا کرده و رنج سفر بسیار کشیده از جمله ممالک هندستان بوده مدتی هم در ری اقامت داشته در ری در خدمت شمس المعالی قابوس با سکانی عظیم بسر برده و کتاب آثار الباقیه را بنام او نگاشته بعد از اتمام این کتاب بخوارزم رفته و دو کاری در آستانهٔ مامون خوارزمشاه رحل اقامت انداخته منتهای احترام و توقیر را از آن پادشاه دیده از آنجا سلطان محمود غزنوی او را بنید و بجایزهٔ حکم صحیح از باقتضای کند اطوری بر نداختند که آسیبی باو رسید و بصلهٔ حکم صحیح دیگر شتما او را رهینه داشت بعد از آن بعنایات وافر اختیار از رها ابو ریحان باز بخوارزم چون مامون شاه مقتول شد غزلت بنیاد کرده و مشغول تالیف شد همین که سلطان محمود درگذشت و دولت سلطان مسعود گشت عطایای وافره در بارهٔ ابو ریحان مبذول داشت و او قانون مسعودی را بپاداش آن عطایا باسم آن پادشاه نوشت سلطان مسعود یکبار نقرهٔ خالص فیلی کرده جایزه را ابدو فرستاده وی قبول نکرد مناظرات ابو ریحان با شیخ الرئیس مشهور است و ترتبهٔ تالیف درنامه و الشوران و فارسطو مصنفات نثر بسیار میباشد نسخه دیده میشود آثار الباقیه عن القرون الخالیه قانون مسعودی و کتاب تفهیم و کتاب استیعاب الاسطرلاب و تالیف دیگر سنه چهارصد و سی چهار از هجری اتفاق افتاده نقشه های جغرافیائی را هم اکنون بر آن اصول رسم کنند که او وضع کرده است

۱۲

از آثار ابن مقفع ترجمهٔ کلیله و دمنه است از پهلوی بتازی در کتاب نامهٔ دانشوران تفصیل حال
وکیفیت قتل ابن مقفع مشروح است که کشته شدنش بحکم منصور بدست سفیان نوادهٔ مهلب ابن ابی
صفره بقول عمرو بن شبه صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و چهل و دو یا سه و بقول ابو المظفر یوسف
واعظ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در یکصد و چهل و پنج بوقوع پیوست

ابو الفداء

صاحب تاریخ (المختصر فی اخبار البشر) الملک المؤید اسمعیل صاحب حماة الکردی از ملوک
شام است و از اعلام اسلام بعد از مامون خلیفه میگویند بفضل و علم وی از پادشاهان
کسی نرسید در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علم تاریخ و صناعت طب و کافهٔ ادبیات
از رجال عصر خویش بود در علم طب کتابی نوشته و در مسالک و ممالک تقویم البلدان
پرداخته و این کتاب در اروپا بخط نسخ بطبع رسانیده اند با همه اختصار بفواید بیشمار مشتمل است
نژاد این مرد بزرگ با نجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح الدین می پیوندد و شرح احوال وی از
فوات الوفیات و از مطاوی تاریخ مذکور که از عیون تالیفات اوست در ممالک عثمانیه بطبع رسید
و ابن الوردی بر آن ذیل نگاشته باید خواند که از آثار این پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر و تقویم
البلدان و اداراست فوتش بسنه هفتصد و سی و دو هجری اتفاق افتاده است ابن نباته
معروف که از جرایه خواران و راتبه داران او بوده در مرثیه اش چنین سروده

ما للندی لا یلبّی صوت داعیه — اظنّ انّ ابن شادی قام ناعیه
ما للرجاء قد انسدّت مذاهبه — ما للزمان قد اسودّت نواحیه
نعی المؤید ناعیه فیا اسفی — للغیث کیف غدت عنا غوادیه
کان المدیح له عرسا بدولته — فاحسن الله للشعر العزا فیه
یا آل ایوب صبرا ان ارثکم — من اسم ایوب صبر کان ینجیه
هی المنایا علی الاقوام دائرة — کل سیاتیه منها دور ساقیه

اصطخری

ابو اسحق ابرهیم بن محمد اصلا از مردم اصطخر پارس است ولی در محلهٔ کرخ از دار السلام بغداد
می نشسته وی از جملهٔ مصنفین اسلام است در علم جغرافی و معرفت مسالک و ممالک کتابی که
در این فن شریف نوشته در صمیم اعتبار و نصاب اعتماد واقع است عهد تحویل و انتقال اصطخری

در کتاب مسالک الممالک و کتاب صور الاقالیم است بتالیف شیخ ابو زید احمد بن سهل بلخی
نگارنده از کتاب مسالک الممالک اصطخری نسخه را بطبع بریل از شهر لیدن در تحت
و تملک دارد

المقدسی

غالی ادیب و مورخ و محدث است سمت و را چنین تعیین کرده اند که شمس الدین ابو ع
محمد بن احمد ابن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری اینشخص از رحالین و سیا
اهل اسلام است نظیر و قریب العصر بل معاصر ش ابن حوقل و مسعودی و از فرط تبحر در
اقالیم و بلدان و امصار و ممالک کتابی در علم جغرافی تصنیف کرده است که از اجل مص
این فن بشمار می آید جمله مطالب ما بین عیان و مشاهده و بین نقل از ثقات و عدول دائر
اگر در سخنی اعتقاد راسخ و طمانینه صادق بهم نرسانیده باشد بسوق کلام اشعار می
و موضوع این کتاب ممالک اسلامیه است و از دیار خارج جز شاذ نادری که مسکن گروه
مسلمین در آن باشد چیزی یاد نمیکند معارف اظهار این اثر و عرض این هنر سلطنت
در اقلیم عراق با الطائع لله عبد الکریم عباسی بوده است و در ملک مصر با العزیز
نزار فاطمی بتاریخ سیصد و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب مسمی بنام احسن الت
فی معرفة الاقالیم میباشد و بنده را نسخه ایست از آن بطبع حروف مطبعه بریل از ش

حافظ ابرو

اسم او لطف الله است در ملک هرات از مادر زاده و در خطه همدان بر مسند کمال و ف
قدم نهاده است فنی که بهنر دیدان اشتهار یافته علم تاریخ است و صناعت انشاء در
هنر و هنر مقامی منیع و رتبه رفیع داشته و او از افاضل دوران امیر تیمور گورکان است
بتشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شده و از عهد سلطنت میرزا شاهرخ شاه گورکان نی
بیست و هشت سال درک یافته است و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت
بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی یزدیست صاحب تاریخ ظفرنامه و
امیر نور الدین شاه نعمة الله ولی پیشوای طائفه نعمت اللهیه از درویش و دیگر خواجه محمد
پارسا صاحب کتاب فصل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بود و دیگر
انوار صوفی مشهور و عارف معروف که شهرتش شرق و غرب را فرو گرفته بوده است   و دیگر ا

شاعر مشهور سبزواری
و در تسمیهٔ حافظ مذکور بابرو بعضی میگویند که ابروی پیوستهٔ خوشنمای زیبائی داشته است بحدیکه اسباب معرفی او گردیده و بآن عضو ممتاز در میان مردم موسوم و معلوم شده چنانکه یکی از امرای عثمانیه بنظیر این جهت بعنوان قره قاش مشهور گردیده است و ظن بعضی آنکه مشار الیه که از اهل خراسان بوده همانا اصلا از اهالی ابرخراسان که در حدود بسطام است بوده و ابری بابرو بتحریف یافته و علی ای حال اینکه او را ملقب بحافظ میخوانده اند یکی از دو جهت بوده است یا قرآن مجید را از بر داشته و یا یکصد هزار حدیث حفظ نموده بوده چه این لقب را اصطلاح مسلمین یکی از این دو معنی اطلاق میکرده و مخصوصا مصطلح علماء فن حدیث است که دانا و دارای متن و سند یکصد هزار خبر را حافظ و دانا و دارای سیصد هزار خبر را حاکم و ضابط جمیع اخبار را متنا و سندا و رجالا حجة میگویند بالجمله از حافظ ابرو نشانی که موجب خلود او در عالم شده است کتاب زبدة التواریخ بایسنقری است که مقبول افاضل جهان و مطبوع مورخین تمام کرهٔ ارض افتاده حاجی خلیفهٔ قسطنطینی در کشف الظنون میگوید زبدة التواریخ بزبان فارسی تألیف ملا نور الدین لطف الله هراتی پسر عبدالله است که بحافظ ابرو اشتهار دارد و در سال هشتصد و سی و چهار فوت شده و این کتاب را برای بایسنقر میرزا تألیف کرده است و آنرا بر حوادث جمیع عالم و وقایع احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده و زمان تاریخ این کتاب از آغاز خلیقت است تا سال هشتصد و بیست و نه از هجرت و غیاث الدین بن همام الدین مشهور بخواندمیر در تاریخ حبیب السیر خلاصهٔ از احوال و مبدء و مآل حافظ ابرو مذکور داشته میگوید

مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب جمع و تألیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود حضرت صاحبقران کورکان را نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار بود و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضای خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیهٔ شاهرخ شتافت و پرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و حکایت احوال و اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تألیف نمود

ومعظم وقايع ربع مسکون را بر سبیل اجمال تا شهور سنهٔ هشتصد و بیست و نه هجری در آن ک
افادت ابواب درج فرموده چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بساط سخن بر ف
تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از ماده این بیت که نوشته میشود کو

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

نگارنده میگوید که از کتاب زبدة التواریخ بایسنقری نسخهٔ کامل در قصر سلطانه داریم و مصنف علی
مقام در آن نامهٔ بلاغت علامه کلام را باین عبارت افتتاح نموده است که

آغاز کتاب داستانها مجموع فذلک بیانها

حمد و ثنا و آفرین مالک الملکی را تواند بود که انشاء موجودات لمعهٔ از اشعهٔ انوار قدرت او
و من العجب که مفتتح خطبهٔ کتاب مستطاب جامع التواریخ تصنیف صاحب اجل وزیر بحر
رشید الدین همدانی علیه الرحمه نیز عین افتتاح مسطور است

صاحب بهجة التواریخ

شکر الله ابن شهاب الدین احمد رومی است و این تاریخ را در هشتصد و شصت و
پرداخته و در جملهٔ موضوعات تاریخیه عقد ابواب کرده است فاضل قسطنطینی در کشف
الظنون میگوید بهجة التواریخ را بر سیزده باب مبوب نموده ١ در بدء خلق ٢ د
علیهم السلام ٣ در نسب نبی صلعم ٤ در مولد آنحضرت ٥ در اولاد و ازواج
بزرگوار ٦ در عشرهٔ مبشره ٧ در کبار صحابه ٨ در ائمه ٩ در
١٠ در حکماء ١١ در ملوک عجم ١٢ در بنی امیه و بنی عباس ١٣ در آل ع
و این تاریخ خود فارسی است اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک فارس
آنرا بلغت بومی آن قیصر رومی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است

صاحب تاریخ جعفری

از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تاکنون ندیده ایم و آنچه در این تالیف از تاریخ
جعفری نقل کرده ایم بتوسط روایت دیگرانست حاج خلیفه در ذیل تواریخ و
میگوید و تاریخ السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری از اینجا مستفاد میش
این تاریخ ملک واسطه است و صاحب آن جعفر بن محمد است و معلوم میشود که این شخ
در موضوع مخصوص تالیف کرده ولی سخن را نسبت بسلاطین سلف و اخبار منظر

صاحب

صاحب تجارب الامم

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از فضلای وی بوده در عموم علوم خصوصاً حکمت عملیه جز شیخ ابو علی سینا نظیر نداشت گروهی از علما اکابر از جمله ایشان صدر الدین داماد است در حق وی دعوی تشیع نموده اند خلاصه از شرح احوالش آنست که در اوایل عمر بتوجهات دستور معظم ابو محمد مهلبی وزیر معز الدوله دیلمی تربیت یافت و با ابن العمید و پسرش ابو الفتح ذو الکفایتین اختصاص بهم رسانید چون ابو الفتح بفرمان عضد الدوله بهلاکت رسید ابو علی باستان آن سلطان هنر دوست شتافت و منصب خزانه داری در حق وی مبذول شد و در آن روزگار بتالیف کتاب تجارب الامم پرداخت و آن از وقایع عالم تا سنه هجریه سیصد و هفتاد و دو که سال فوت عضد الدوله است بیش نیست اما از نفایس تواریخ است و بر فواید جزئیه و عواقب افراط و تفریط احاطتی تمام دارد بعضی از معاصرین در کتاب خود نوشته اند ابو علی در اصفهان مدفون است و اکنون قبر وی در محله خواجو مشهور است و برخی گفته اند در مراجعت از دربار خوارزمشاه در بیابان از تشنگی هلاک شد در هر حال وفاتش در سنه چهارصد و بیست هجری افتاده و از معمرین عصر خود بوده از کتب او یکی کتاب الطهاره است که خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه از زبان تازی بفارسی نقل کرده و باخلاق ناصری مشهور است دیگر رساله جاویدان خرد است که از تصنیف شریف را براسلوب جاویدان خرد هوشنگ نوشته و کتاب آداب الفرس و العرب و کتاب ترتیب السعاده و کتاب السیاسه و کتاب ندیم الفرید و کتاب الفوز الاکبر و کتاب الفوز الاصغر که زیاده بر سیصد هزار بیت است و کتاب مختار الاشعار و کتاب مجموعة الخواطر ابن مسکویه تمام عمر خود را بعزت و کامرانی گذرانید و پیوسته با سلاطین و صدور و وزرا محشور بوده است رحمة الله علیه (نقل از نامه دانشوران)

نگارنده را نسخه عتیق از کتاب الطهاره و نسخه جدید الاستنساخ از تجارب الامم و قطعه طبع فرنگ هم از تجارب در تحت تملک است

صاحب حبیب السیر

غیاث الدین بن همام الدین است و بلقب خوندمیر اشتهار دارد و خاوندشاه مشهور بلقب میرخوند صاحب روضة الصفا جد مادری او است و غیاث الدین در ثلث اول مائه عاشره هجریه که عهد ظهور شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه میباشد از معارف اهل خبر بشمار میآمده و در هرات بوده و کتابهای بسیار مفید در تاریخ تالیف نموده از آنجمله است

خلاصة الاخبار که نگارندهٔ نسخهٔ عتیق از آن دارد و احوال ملک هرات و رجال آن در خلاصة
الاخبار بقلم آمده و دیگر مآثر الملوک که تألیفی است لطیف مختوی و مشتمل بر ابنیهٔ
سلاطین روزگار و کلمات و حِکَم و تجارب ایشان از این کتاب نیز نسخهٔ در نزد نگارنده
دیباچه را بنام امیر علیشیر نوائی آراسته و دیگر تاریخ الوزراء که دستور الوزراء
میخوانند از این تصنیف خوندمیر نیز نسخهٔ نگارنده استکتاب نموده و دیگر حبیب السیر
که از فرط اعتبار و اشتهار حاجت بتعریف نیست این تاریخ را فی الحقیقه از روضة الصفا تلخیص
کرده است و از احوال رجال و اخبار اوائل قرن عاشر هجری که انقراض کورکانیان و مع
ایشان و ظهور سلسلهٔ صفویه و ما یلحق بذلک است فوایدی بر آن افزوده و اصل شروع ذکر حبیب
السیر بر حسب اشارهٔ میر محمد حسینی امیر خراسان کرده است و او چون کشته شد و دو ماه قبل از آنکه
قبل شاه اسمعیل فرمان کذار خراسان کردید این تألیف را بنام خواجه حبیب الله ساوجی و
مملکت هرات از جانب شاه اسمعیل ختم نموده و از این جهت او را حبیب السیر نام نهاد تا نهصد
بیست و هفت هجری اخبار سنوات را مذکور ساخته از امتیازات عمدهٔ حبیب السیر بیان
طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل والاجمال از جامعیت این تألیف م
میشود که اسباب و مآخذ و آثار و مداول خوندمیر بحد وفور بوده است این کتاب را در
و بمبئی بطبع رسانیده اند و نگارنده در نسخهٔ خویش برسم علماء اروپا فهرستی از اعلام رجال
و بلدان و کتب اضافه نموده است و زیاده از دویست و پنجاه تومان باین صرف مفید رسانید
اکنون هر مطلب را میخواهد فی الفور میکشاید و این اختراع از فواید جلیله مردم مغرب زمین
اختتام حبیب السیر را که مشتمل است بر عجایب و نوادر و غرائب افراز کرده و جداگانه نویسانده
نگارنده چندین نسخه از اختتام بالخصوص مالک است در فنون خوندمیر حاجی خلیفه میگوید توفی
سنهٔ ثلثین و تسعمائه

صاحب روضة الصفا

محمد خاوندشاهی مشهور بامیر خوند از معاصرین سلطان حسین میرزای بایقرا است و
دولت او اعتباری عظیم داشت وزیر دانش پرور امیر علیشیر نوائی را با او توجهات مخصوص
کتاب روضة الصفا را باسم او نوشته دخترزادهٔ او خوندمیر صاحب حبیب السیر در ترجمهٔ وی چ
میگوید حضرت مخدومی امجدی میرخوند زبدة الاعاظم امیر خاوندشاه ملکه از اکثر علمای فضل

بناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشاء بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات بدرجه داشت که بیان بنان فصحاء توضیح آن کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تألیف کتاب افادت مآب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردان میشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید الا غایت بوالعجبی

چه نسبت ذره را با مهر انور　　نماید خرده در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم　　همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم　　بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این سخن آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جو بنابر نسبت مذکور بخود ستائی حمل نمایند و گفتار این بیمقدار را داخل لاف و گزاف دانسته زبان باعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا نموده و از اختلاط خلایق دامن همت درچیده مدت یکسال در گازرگاه روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند در رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بواسطهٔ عروض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذیقعده سنهٔ ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد انتهی

روضة الصفا را که هفت مجلد است در این عهد همایون بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه خلد الله سلطانه امیر الشعرا رضا قلیخان صاحب التألیفات و الآثار تذییل کرده و باضافهٔ اخبار چهارصد ساله در سه جلد دیگر آن اثر جلیل را تکمیل نمود مجلدات عشره را کاملا در دار الخلافهٔ طهران با اهتمامی تمام بطبع رسانیدند و انتشار دادند

طبری ۱

صاحب

صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر ابو جعفر محمّد بن جریر بن یزید بن خالد است از مردم ط
در آمل متولّد شده بتاریخ دویست و بیست و چهار هجری در علم فقه و حدیث و تفسیر و ت
از ائمهٔ هر چهار فن شمرده میشود و بالخصوص در فقاهت مشی جداگانه داشته خارج از چها
و هیچیک از فقهاء اربعهٔ اهل سنت و جماعت را تقلید نکرده است علماء حدیث و رواة
او را در هر نقل ثقه و صادق میدانند و میگویند تاریخ طبری اصح تواریخ است و اتد
ابو بکر خوارزمی شاعر کاتب خواهرزادهٔ طبری بوده لهذا در نسبت وی طبرخزی نیز میگویند
است از طبری و خوارزمی اصل تاریخ طبری که بعربی است همانا در ایران ندرةً یافت
و این فارسی که در دست مردم است ترجمهٔ محمد بن بلعمی وزیر آل سامان میباشد و قطعهٔ
تاریخ طبری را که فرنگان بدست آورده و بطبع رسانیده بودند نگارنده مشاهده کرده مم
که تاکنون همه را یافته و مطبوع ساخته باشند این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است خ
خلیفه میفرماید تاریخ امام ابو جعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعهٔ اخبار عالم است
خلیفه شروع کرده و تا سیصد و نه ختم نموده و تاریخ الامم والملوک نامیده است ابن جو
گفته که طبری در ذکر وقایع و اخبار بسطی تمام داده و کتاب را در مجلدات بسیار پرداخ
اینکه متداول و مشهور است خلاصهٔ از آن مبسوط و مختصری از آن مطول میباشد
مختصر را بلعمی ترجمه نموده و در طبقات ابن سبکی مسطور است که ابن جریر با اصحاب خود
هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الی وقتنا هذا گفتند کم قدره گفت انه ثلثون الف و
گفتند هذا یفنی الاعمار قبل تمامه گفت انا لله و انا الیه راجعون ماتت الهمم پس با خ
آن کوشیده تاریخ خود را نیز باندازهٔ اختصار تفسیرش رسانید بالجمله فوت طبری د
ده هجری ببغداد افتاد قاضی ابن خلکان میگوید من در قرافهٔ صغری از ملک مص
صفح مقطم قبری را دیدم که بر سنگی بالای سرش نوشته و مکتوب بود هذا قبر ابن جریر الط
که زیارتش میکردند چنین می پنداشتند که قبر طبری صاحب تاریخ است و بر خطا بود
علی التحقیق و بلا شک و ریب طبری در بغداد مرده و بخاک رفته

مسعودی مورّخ

علی بن الحسین علیه الرحمه در میان اهل خبر بتحقیق و صحت روایت و تثبت تام ممتاز ا
مائهٔ ثالثهٔ هجریه و ثلث اول مائه را بعه را دریافته آثار جلیل القدر بر جبههٔ روزگ

یادگار

وبادکاو کذاشته از آنجمله است مروج الذهب و معادن الجوهر که در علم تاریخ والسنة ارباب خبر
سطوراتش سند و حجت است و کتاب اخبار الزمان و من اباده الحدثان که کوئیا بجا معتبر و جلالت
آن کمتر کتابی در تاریخ و احوال امم و اخبار عالم نوشته شده و کتاب الاوسط که هم در فن شریف
تاریخ است نفوس متیقظه و قلوب متفطنه پیوسته در انتظار دیدار این دو تصنیف بزرگوار میگذرانند
نگارنده در خلاصة الاثر خود دیده است که از اخبار الزمان مسعودی نقل نموده اگر بلا واسطه است
پس این کتاب تا مائه حادی عشر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیرة العرب یافت شود
و در تذکره کتاب التبیان فی اسماء الائمه و کتاب الخوارج و کتاب المقالات فی اصول الدیانات
و کتاب الوسائل والاستذکار بما مر فی سالف الاعصار و کتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب والعجم و
خزاین الملوک و سر العالمین و غیر ذلک و من العجب علماء شیعه مسعودی را از رجال خود میدانند
اگرچه آثارش جمله بر مسلک اهل سنت و جماعت در قالب تصنیف ریخته شده و از شواهد این دعوی
کتاب اثبات الوصیه لسیدنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که اهل رجال در فهرست
کتب او آورده اند و نسخه از آن فعلا در تحت تملک علامه محدث حافظ عصر صاحب آثار طیبه
یگانه زمانه حاجی میرزا حسین طبرسی نوری شید الله شریعته باطالة عمره و اعلاء امره میباشد
شیخ ابو علی مسکویه المسعودی هذا من اجلة العلماء الامامیه و یدل علیه ملاحظة اسامی کتبه و
مصنفاته و هو ظاهر النجاشی والعلامه و ابن داود و از کسانیکه بر تشیع وی تصریح کرده اند سید
رضی الدین علی بن موسی المشهور بابن طاوس میباشد در کتاب نجوم و سخن این بزرگوار برهان
قاطع است و حجة ساطع که او نیز صاحب کرامات مشهوره و مقامات مأثوره و آثار عظیمه و کتب کریمه
که هر یک را آیتی جلیل میباید شمرد علی الخصوص کتاب مهمات فی صلاح المتعبد و تتمات المصباح
المتهجد که در ده مجلد آنرا ترتیب داده است و بعضی از مجلدات آن در دست علماء زمان و یادرشته
و علی الخصوص ایضا کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة که تصنیفی بنهایت نفیس و لطیف میباشد
و دو نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب امین الاسلامی سلطان العلمائی حاجی میرزا محمود
قزوینی دام تائیده است و در این زمان که وزارت انطباعات بانگارنده تعلق دارد این نسخه مبارکه
بطبع رسید و انتشار یافت باری تشیع مسعودی منکر نخبة الافاضل کرمانشاهانی آقا محمد علی جامع
مجامع الفضل صاحب فوات مسکویه مسعودی از ذریه عبد الله بن مسعود بود و او در سفینه
مجمل و شش جهان را زاید بر دو نمود

یاقوت حموی

ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی الجنس حموی المولد بغدادی الدار در کود
حماة اسیر گرفته شد و عسکر بن ابی نصر حموی تاجر او را در بغداد بخرید و بپرورد و چ
بزرگ شد مشطری از نحو و لغت بخواند و بامر مولی مسافرت تجارت آغاز نهاد و غا
او بجزیره کیش و عمان بود تا بموجب تمردی و کراهتی عسکر تاجر او را آزاد کرد
دور ساخت یاقوت باجرت کتابت مایه معاش تحصیل مینمود و از مطالعه کتب
فوایدی و اطلاعاتی بهم رسانید بعد از چندی عسکر بر وی ملاطفت آمده مال التجاره
تسلیم کرده بعادت پیش او را بسفر کیش فرستاد و هنگامی که یاقوت از آن مسافرت باز
عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر بضاعتی بهم رسانید و ورثه را بالی
و مشغول تجارت شد و در جمله کتاب میخرید و میفروخت بر دو حال اشتغال بساز
آثار جاودانی گذاشت مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت اسلامیه است و
المشترک وضعا المختلف صقعا و کتاب معجم الادباء مؤلفات این هر سه تصنیف نی
نفیس دارد و هکذا از مراصد الاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخه بطبع او و
و از یاقوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تا کنون ندیده ایم میگویند یاقوت
بمذهب خوارج مایل بود و این بسیار غریب است فوتش بنص
قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در ششصد و بیست و
شش در خانی که بظاهر مدینه حلب بود
روی نمود استنساخ از اثر صاحب
کامل در نخست کتب موقوفه
یاقوت وقف تا
وی فرمود

فهرست مطالب مسطوره کتاب

دیباچه		صفحه ۲
مقدمه		صفحه ۵
فصل اول	خلاصه از تاریخ اسکندر کبیر	صفحه ۸
فصل دویم	در مجملی از احوال سلسله سلوکید	صفحه ۱۳
فصل سیم	در سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در این باب	صفحه ۲۸
فصل چهارم	در تحقیق نسل و نژاد قوم پارت که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند	صفحه ۴۶
فصل پنجم	در تحقیق مملکت پارت و تعیین حدود آن	صفحه ۵۵
فصل ششم	در اسامی و القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارت	صفحه ۵۹
فصل هفتم	در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی	صفحه ۶۴
فصل هشتم	در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی یا پارت و سهو و اختلاطی که در آن روی داده	صفحه ۶۷
فصل نهم	در مدت سلطنت سلاطین پارت یا اشکانی	صفحه ۷۰
فصل دهم	در مسکوکات سلاطین اشکانی	صفحه ۷۹
فصل یازدهم	در وضع سلطنت سلاطین اشکانی	صفحه ۱۰۳
فصل دوازدهم	در قانون ولیعهدی در سلطنت اشکانیان	صفحه ۱۰۷
فصل سیزدهم	در اندازه اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان	صفحه ۱۰۹
فصل چهاردهم	در آداب سفارت در دولت اشکانیان و روابط و معاهده و مقاولة ایشان با دول خارجه	صفحه ۱۱۰
فصل پانزدهم	در وضع قشون اشکانیان	صفحه ۱۱۳
فصل شانزدهم	در اسلحه اشکانیان	صفحه ۱۱۹
فصل هفدهم	در جنگجوئی اشکانیان یا قوم پارت	صفحه ۱۲۱
فصل هیجدهم	در شکار اشکانیان	صفحه ۱۲۲
فصل نوزدهم	در البسه سلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگان ایشان و بعضی زینتهای ایشان	صفحه ۱۲۳
فصل بیستم	در لباس نجبا و مغهای اشکانی	صفحه ۱۲۷
فصل بیست و یکم	در بعضی از عوائد سلاطین و ملکه های اشکانی و بعضی از اقوال مورخین در باب این سلسله	صفحه ۱۲۷

فصل

فصل بیست و دویم — در وضع اشکانیان با ملوک الطوایف و تقسیم ایالات — ص
فصل بیست و سیم — در عوائد و حالات ملت پارث از زن و مرد — ص
فصل بیست و چهارم — در دین و مذهب اشکانیان — ص
فصل بیست و پنجم — در ادبیات و علوم و صنایع و زبان اشکانیان — ص
فصل بیست و ششم — در بسط مملکت سلاطین اشکانی و پایتخت آنها و وضع ادای خراج در آن دولت
فصل بیست و هفتم — در وضع اکل و شرب و مجلس عیش و طرب اشکانیان — صفحه
فصل بیست و هشتم — در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی — صفحه
فصل بیست و نهم — در ابنیه و آثار باقیه اشکانیان — صفحه
فصل سی ام — در نجابت سلاطین اشکانی — صفحه
فصل سی و یکم — در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت این طبقه — صفحه
فصل سی و دویم — در علت انقراض اشکانیان و غلبه اردشیر ساسانی بر ایشان — صفحه
فصل سی و سیم — در باقیماندن نسل و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر ممالک — صفحه
خاتمه — در مطالب متفرقه — صفحه
فهرست اسامی سلاطین اشکانی — صفحه
تراجم احوال مورخین و مصنفین — صفحه

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

سلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
سلطان فتحعلیخان	سنه ۱۰۹۷	سنه ۱۱۳۳	شش سال	سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	سنه ۱۱۲۷	سنه ۱۱۶۴	هشت سال	سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	سنه ۱۱۶۴	سنه ۱۱۸۴	هفت سال	سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	سنه ۱۱۵۵	سنه ۱۱۹۳	هیجده سال	سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	سنه ۱۱۸۵	در طهران جلوس سنه ۱۲۱۲	سی و هفت سال و پنجماه	سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	سنه ۱۲۲۲	سنه ۱۲۵۰	چهارده سال و سه ماه	سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد
عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان
محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن محمد ولیخان بن
مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل
و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست
و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و
دویست و شصت و چهار که الحال چهل و چهار سال تمام است
بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی
میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد
دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله تعالی
تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار
دویست و شصت و نه من الهجرة النبویة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود
میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و
شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ
کامران میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست
و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا
تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار
و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمدرضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه

شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱
نواب اشرف والا حسینعلی میرزا یمین السلطنه تولد ش
شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۳۰۱
نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تو
پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۱

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیع

نواب والا اعتضاد السلطنه محمدعلی میرزا تولد یوم چ
ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹
نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه
نواب والا ابو الفتح میرزا
نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السـ

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در
نواب والا هرمز میرزا
نواب والا سلطان محمود میرزا
نواب والا امیر تیمور میرزا
نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۴
نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲
نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۳
نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۲۷۳
نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸
نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹
نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۹
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۲۹۸
نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۲۹۹
نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۳۰۱
نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۳۰۳

علیه عالیه قدرت السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا اعز الدوله عبد
الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله
نواب علیه عفت الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی
میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

میرزادگان عظام

بنی اخوان سلطنت

میرزاده محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا
میرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله
میرزاده عماد السلطنه حسینعلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب
والا اعز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار سنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب
عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید
میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر
تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله
انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله
میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا
امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب معتمد
الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا
نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب
شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة
الدوله عبد الحسین میرزا امیر تومان نواب سهام الملک
مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال
جوان مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان سردار روح الله میرزا
امیر تومان نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان

نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون حکمران
نیشابور نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم
سراب و کرمرود نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم
ایضا نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان و غیره
جعفر قلیمیرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولیمیرزا صمصام میرزای شمس
الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا
حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون
میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه خلف مرحوم
امام ویردی میرزای کشیکچی باشی اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا مؤید
السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا
میرزا اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا
خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف
الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلیمیرزا ولد مرحوم عماد الدوله
سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم
ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم
میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم
ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم
ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم
ایضا حاجی محمد طاهر میرزا جلال الدین میرزا ولد مرحوم
شیخعلی میرزا اکبر میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت حضور
ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم
اسد الله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا ولد حاجی بهادر
میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم
ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد
مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا
مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا
ولد مرحوم جعفر خان میرزا کامران میرزا ولد نواب

معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو
الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهدی
میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد
ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد مرحوم
مؤید الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا
ولد مرحوم ایضا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد مرحوم
ایضا احمد میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا
مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضا افاشکور میرزا ولد مرحوم
ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا
عبدالله میرزای نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحسین میرزا
ولد ایضا عبدالوهاب میرزا پسر نواب حشمة السلطنه
محمد حسین میرزا پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده
حسین پسر نواب ایضا نواب علی بخش میرزا پسر مرحوم نظر الله
میرزای والی اسدالله میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا
سرهنگ توپخانه مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا
عباسقلی میرزا ولد ایضا اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو
میرزا ولد ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان الله
میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله عبدالرشید
میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا قهرمان میرزا ولد
مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا

محمود میرزا ولد ایضا مهدیقلی میرزا ولد مرحوم ش
سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد ایضا
میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج مي
الاطباء محمد قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی مي
ایضا نصرالله میرزا ولد نواب حاجی سیف الد
اردشیر میرزا ولد مرحوم شاه قلی میرزا مرتضی قلی
مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحو
محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد مرحوم
میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ا
اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای ا
جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضا جهانگیر میر
مرحوم ایضا صیفور میرزا ولد مرحوم سلطان
میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضا محمد
ولد مرحوم ایضا شاهزاده میرزا ولد مرحوم ح
عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء
عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان و امرا و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک رئیس حضور همایون هستند

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظورند

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا آقا ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا عبدالحسین میرزا عیسی خان جلیلخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علی اصغر خان علیخان محمد رضی خان محمود خان محمد حسینخان

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلام حسینخان حاجی مصطفی خان محمد اسمعیل خان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان رئیس و سرتیپ علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان عبدالله خان کاظمخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ احمدخان رئیس نورالله خان محمد صادقخان علی محمد خان احمدخان نور محمد خان غلامرضا خان قربانخان محمد قاسمخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمد خان بهاء السلطنه محمد صادقخان شهاب الدوله حاجی حسینقلیخان محمد قاسمخان محمد تقیخان ابوالحسنخان عباسقلیخان سرهنگ محمد خان سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندرخان سرهنگ محمد علیخان عبد العلی خان

طایفه عز الدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد رضاخان محمد [illegible] خان غلامحسینخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام محمد حسنخان رئیس و سرتیپ امامقلیخان محمود خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ علی محمد خان ولی محمد خان

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهرخان حسینخان ولد حاجی چراغچی باشی محمد رضاخان میرزا باقرخان میرزا محمد خان علیخان ناصرخان رضاخان ولد [illegible]

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمانخان علی محمد خان احمدخان محمد اسمعیل خان

طایفه قاینجلو

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا حاجی محمد خان زیادلو

طایفه خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان عبدالحسینخان

طایفه کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ محمد حسینخان نبی خان محمد علیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و کشیاول و غیره

فرج الله خان تحویلدار و سرهنگ امیرخان کشیاول باشی احمدخان نایب

سایر کشیاولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی با نسب جناب جلالتمآب اجل اضیـ

اسامی وزرای عظام و اعضای فخام دار الشورای کبری از شاهزادکان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییـ
نکرده فقط در سنهٔ ماضیه بار سر تحویل الی حال اشخاصی که تازه بعضویت اینمجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل

نواب مؤید السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا	جناب معتمد السلطنه میرزا ابراهیم مستوفی آذ	جناب حاجی معدل الملک	جناب علیخان حکمران ادبیل
	جناب میرزا محمد حسین رفیع نگار	جناب میرزا رضا بنان الملک	مشکین پسر مرحوم والی

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از تو
قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام
جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر
امیر الامرا العظام حسنخان آجودانباشی کل نظام امیر تومان

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

نواب حاجی ضیاء الدوله امیر تومان رئیس محاکمات عسکریه امیر الامرا العظام صمصام السلطنه امیر تومان کا
میر پنج و... حاجی محمد حسنخان سرتیپ ... جناب میرزا ابو القاسم علیخان سرتیپ افشار محمد علیخان
احمد میرزا نایب آجودانباشی میرزا علی اکبر لشکر نویس نصر الله خان سرتیپ نوهٔ آصف الدوله کریمخان
کنکرلو حسنخان سرتیپ توپخانه میرزا مسعود خان سرتیپ زکوهی آجودان مجلس میرزا کلبعلی منشی یوسـ
نایب آجودانباشی علی عسکرخان ایضا میرزا اسمعیل محرر

ارباب قلم دفتر لشکر

ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکرنویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکر نویسباشی و
نایب وزارت جلیلهٔ لشکر ... حاجی ...
... جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف
جناب میرزا علی معین لشکر میرزا زین العابدین مستوفی
نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی
ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا محمد علیخان لشکر
نویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا ابو القاسم ولد
جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبد الله خان ولد جناب
جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا

نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا حسن خان مستشار لشکـ
میرزا حسینعلی کروسی معتمد لشکر میرزا محمد لشکـ
ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصر الله لشکر نویس
میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا
نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا
باقر صدیق لشکر میرزا جعفرخان لشکر نویس ...
میرزا عبد الله خان نوری میرزا هاشمخان اعتما
پسر مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد حـ
لشکر نویس ولد مرحوم میرزا یوسف میرزا علیرضـ
ولد مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا علی ا
لشکر نویس میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا
خان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا تقیخـ

حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید
لشکرنویس میرزا حسنخان معاون
میرزا محمود لشکرنویس نوادهٔ جناب
النمآب وزیر دفتر میرزا عباس لشکر
نویس و سررشته‌دار کل میرزا عبدالکریمخان
لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی
میرزا رضای پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته
اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس
میرزا حسین لشکرنویس میرزا سید جعفر
ولد مرحوم میرزا سید کاظم وزیر الدواب
حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی میرزا سید
حسین پسر مرحوم میرزا شفیع مستوفی خزانه
میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی
میرزا ابوالقاسمخان میرزا اسمعیل خان لشکر
نویس پسر مرحوم وزیر لشکر میرزا علیخان
نایب باشی وزارت لشکر و لشکرنویس
میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
رفیعخان قورخانه میرزا نصرالله لشکرنویس
سررشته‌دار سابق مخزن میرزا محمد ولد
مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا محمد
ولد میرزا عبدالحمید لشکرنویس حاجی میرزا
حسنخان برادرزادهٔ مشیر لشکر میرزا فرج
خان لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد
حسین نوری میرزا محمدخان لشکرنویس
زنجانی میرزا مصطفی لشکرنویس ولد
جناب وکیل لشکر

سررشته‌داران و محررین دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا
علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس
میرزا حبیب‌الله ولد میرزا احمد نوری میرزا
علینقی تفرشی میرزا سید احمد تفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف
تاجار نویس میرزا لطفعلیخان سررشته‌دار

پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع
لواسانی میرزا اسمعیل کتابچه‌نویس
میرزا محمدعلی نوری میرزا محمود میرزا
رحمة‌الله نهاوندی میرزا اسمعیل خان
تفرشی میرزا حبیب‌الله میرزا حسنخان
میرزا فرج‌الله سررشته‌دار میرزا سید
علینقی میرزا صادق میرزا فتح‌الله
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی
میرزا اسمعیل میرزا حسن تفرشی میرزا
حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد کرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر
میرزا اسمعیل طهرانی سررشته‌دار میرزا
یوسف سررشته‌دار تفرشی

سررشته‌داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا علی سررشته‌دار
میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا علی
میرزا مصطفی میرزا علی میرزا آقا سررشته‌دار
توپچیان نظام جدید میرزا حسن ولد مرحوم
میرزا هادی

قورخانه

میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا اشرف
سررشته‌دار میرزا ابوالفضل سررشته‌دار
میرزا اسدالله سررشته‌دار میرزا علی اکبر
سررشته‌دار میرزا آقای آشتیانی

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته‌دار

ادارهٔ دارالانشاء و زاجل

جناب فخامت نصاب میرزا محمدخان دبیر لشکر
و رئیس دارالانشاء نظام و غیر نظام میرزا
عیسی خان منشی باشی کل نظام میرزا
ابوالحسن منشی میرزا کلبعلی میرزا محمود
خان منشی مخصوص میرزا هدایت‌الله
میرزا مهدیخان نوادهٔ قایم‌مقام میرزا

محمدخان کرکانی میرزا کاظمخان میرزا
محمدتقی ولد حاجی میرزا عبدالکریم لشکرنویس

غزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی غزباشی میرزا علی اکبر میرزا
جعفر میرزا حسن میرزا جعفر میرزا رضا
میرزا حسین میرزا مختار میرزا محمدقلی
میرزا آقا

مامورین ولایات
آذربایجان
لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام میرزا
سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی آشتیانی
ایضاً حاجی میرزا کاظم خان مؤتمن لشکر
میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد
میرزا موسی خان لشکرنویس حاجی
میرزا ابوالحسن لشکرنویس گرکانی

سررشته‌داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین‌العابدین میرزا ابراهیم ولد
حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا ابراهیم
گوران میرزا عبدالله سررشته‌دار
میرزا محمود سررشته‌دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسینخان میرزا احمد میرزا صادق
میرزا مصطفی منشی

خراسان
ارض اقدس

جناب میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویس باشی
خراسان میرزا احمدخان لشکرنویس
ولد میرزا سید محمد

سررشته‌داران

میرزا یوسف میرزا محمدعلیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا محمد علیخان لشکرنویس میرزا محمد
لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته دار

لرستان وبروجرد

میرزا احسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
اسمعیل لشکرنویس میرزا هدایت الله
خان سررشته دار

عربستان

میرزا آقای سررشته دار

سمنان ودامغان

میرزا سید محمد علی سررشته دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته دار مأمور لشکر
نویسی عراق

خمسه

میرزا علی سررشته دار برادر معتمد لشکر

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس میرزا جعفر
سررشته دار

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مأمور کرمانی
میرزا صادقخان لشکرنویس ولد میرزا محمد علیخان
میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکرنویس

ملایر وتویسرکان ونهاوند وگلپایگان وغیره

میرزا تقی لشکرنویس میرزا محسنخان
سررشته دار پسر معزی الیه

اطباء وجراحان نظام

میرزا لقمان رئیس الاطباء حکیمباشی کل
نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا
فرج الله سررشته دار اطبا میرزا شیخعلی
سراج الاطباء

اطباء وجراحان حاضر رکاب

در مأموریت ولایات صد وپنجاه وشش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

شاهزادگان وآنهائیکه سمت وزارت دارند
جناب جلالتماب امیر نظام کارگزار کل مملکت
آذربایجان جناب جلالتماب معین الملک
نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران
شاهرود وبسطام نواب والا معتمد
الدوله والی مملکت فارس نواب والا
فرمانفرما والی مملکت کرمان وبلوچستان
نواب والا ضیاء الدوله نواب والا مؤید
الدوله نواب حشمة الدوله نواب حاجی
بهاء الدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه
نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب
امیرخان سردار نواب حاجی حسام السلطنه
نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا
نواب محمد میرزا

(سایرین)

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان
جلالت

عظام تولید بعضی اشکالات میکرد
زحمت وگفتگو میشد لهذا چندان
ترتیب نشد
امیر الامراء العظام سلیمانخان صاحب
امیر الامراء العظام رحمت الله خان
اصلان امیر الامراء العظام ساعد
سردار قشون عراق امیر الامراء ال
نصر الملک امیر الامراء العظام حس
امیر تومان والی کرمانشاهان
الامراء العظام عزیز السلطان امی
العظام نظام الدوله محمد ابراهیم
امیر الامراء العظام شجاع السلط
جناب جلالتماب اعتضاد الد
امیر الامراء العظام سیف السلط
الامراء العظام احتشام السلط
خمسه امیر الامراء العظام میرزا
معین نظام امیر تومان امیر
حاجی شهاب الملک امیر الامرا
یار محمد خان سهام الدوله حاکم
امیر الامراء العظام میرعلیخان
امیر تومان امیر الامراء العظا
عماد الملک وکیل طبس امیر ال
حاجی حسام الدوله مأمور آ
امیر الامراء العظام آقاخان امی
امیر الامراء العظام حاجی معتمد
امیر الامراء العظام ولیخان ن
امیر تومان امیر الا
صمصام السلطنه امیر تومان
مبارکه نظامی ناصری امیر
نصر الله خان امیر تومان
ایضاً امرائیکه دارای
نشان وحمایل میر تو
نواب نصرة الدوله مأمور آذربایجا
جناب جلالتماب نظام السلط

جلال‌الدوله نصاب کنت دومنت فرنت نظم الملک
وزیر اداره پلیس

سرتیپان اوّل

(سوای سرتیپان اوّل که جزو توپخانه و
سواره نوشته شده اند)
نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون حسینقلیخان
قاجار قوانلو عبدالحسینخان جناب
محمدخان والی‌ها مور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب
حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه عزیز
الله میرزای ظفر السلطنه جناب مشیر
الدوله میرزا یوسفخان عبدالحسینخان
افشار حاجی حسینقلیخان برادر
سالار اصلان نوّاب جلال السلطنه
محمد میرزا میرزا زکیخان عباسقلیخان
اعتماد نظام سرتیپ اوّل و مترجم نوّاب
مستطاب اشرف والا نایب السلطنه
محمد قاسمخان صاحب جمع علی محمدخان برادر جناب
حاجی امین السلطنه جناب نریمانخان
سفیر مختار مقیم وینه حاجی عطاءالله
خان محمد علیخان ولد مرحوم اقبال السلطنه
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه محمود
میرزا سرتیپ اوّل حاجی آقا غلامعلی
سرتیپ اوّل میرزا حسنخان سهام السلطنه
محمد علیخان پسر خازن الملک نصرالله خان
تلگرافچی مخصوص حضور همایون اعتماد
الحرم حاجی سرور خان آغا باشی آغا
بهرامخان میرزا ابوترابخان نایب اوّل
اداره پلیس محمد حسنخان پیشخدمت
حاکم کاشان اسکندرخان افغان
میرزا محمدخان پیشخدمت خاصّه و سرتیپ اوّل
غلامعلیخان سرتیپ اوّل پسر نظام الدوله

جعفرقلیخان ولد مرحوم قنبر علیخان
سعد الدوله عالمشاه میرزا فتح الله خان
ناظم دیوانخانه میرزا سید عبدالکریمخان
پیشخدمت خاصّه محمد باقرخان سرتیپ
سابق فوج سیم شقاقی ابوطالبخان
پسر مرحوم مختار الملک شاطرباشی

سرتیپان دوّیم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره
نوشته شده اند)
میرزا احمدخان مستشار الوزاره خازن
محمد علیخان آردلباشی سرتیپ دوّیم
میرزا حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه
میرزا اسدالله خان ولد معظم عطاءالله خان
میرزا حسنخان رئیس توپخانه آذربایجان
محمد حسنخان شجاع الملک ولد مرحوم عبد
القادرخان شجاع الملک محمد علی میرزا
میرزا جوادخان میر سلیمانخان صارم
السلطنه سرتیپ دوّیم میرزا حسنخان
ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دوّیم
محمد حسین میرزا سرتیپ دوّیم میرزا اسمعیل
ولد صحاف باشی سرتیپ دوّیم میرزا عباس
خان سرتیپ دوّیم بهولخان ولد مرحوم
محمدخان امیرتومان محمد علیخان
ولد مرحوم مهدیقلیخان امیر الامراء

سرتیپان سیّم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج
نوشته شده اند)
دارا میرزا کاظم میرزا مرتضی قلی میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون عین الملک
میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدر اعظم
میرزا سید محمدخان سرتیپ سرهنگ سابق
فوج بهادران اسمعیلخان ولد مرحوم
محبعلیخان ماکوئی علینقیخان سرتیپ
خارج از فوج ایلات مهدیخان نجم آبادی کو

خانباباخان پسر صاحب اختیار میرزا علیخان
افشار حیدرقلیخان هرانی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی هادی الملک عباسقلیخان
هرانی عباسقلیخان پشتکوهی مهدی
خان قاجار سیف الله خان لاریجانی
میرزا نصرالله خان مهندس علیرضاخان
ژنرال اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
مصطفی قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد تقیخان
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله
محمودخان میرزا عبدالکریمخان حاجی محمد حسنخان
زند محمد حسنخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان
محمد حسنخان ولد مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای
سرتیپ خارج از فوج پنجم شقاقی کریمداد
خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ سواره افشار
میرزا مرتضی خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز عبدالعلیخان ولد سعد السلطنه
علیخان ولد
مرحوم نظام الدوله نصرالله خان ماکوئی
حبیب الله خان ولد ابوالفتح خان ایلخانی
اسدالله خان آقاخان ولد مرحوم سلیمانخان
امیرتومان فرج الله خان طالش مرتضی
قلیخان سمنانی سرتیپ سیّم میرزا سید علی آقا
کاشانی سرتیپ سیّم میرزا مسعودخان
فیروزکوهی علی اکبرخان اصفهانی سرتیپ سیّم
احمد میرزا ولد مرحوم حاجی محمد میرزا سرتیپ سیّم
میرزا غلامعلیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر
سابق دار الخلافه قاسمخان کرّوسی محمدخان
افشار میرزا حسینخان سرحددار امان
الله خان پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی
مرتضی خان رئیس تلگرافخانه استراباد آغا
سلطان خواجه حاجی شیخ محمد جعفر معتمد
التجار آقا حیدرخان

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام عبد العلیخان
ولد مرحوم ایضا حسنعلی میرزا جمشید خان
ولد حاجی اردشیرخان علیخان ولد مرحوم
علی اکبرخان سرتیپ رحمة الله خان شقاقی
میرزا بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا
ولد مرحوم حاجی بزرگخان علیقلیخان شقاقی
محبخان ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
کاظمخان شقاقی اسد الله خان ماکوئی
امیر اصلان میرزای سرهنگ علینقیخان علی اکبر
خان برادر مشار الیه عباسقلیخان ولد
مصطفی قلیخان جهان بیگلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا ولد عالمشاه میرزا زین
العابدینخان احمدخان عبد الله خان ولد
مرحوم جعفرخان ابو الحسنخان محمدخان
فرج الله خان حسنقلیخان سرهنگ سابق
فوج هفتم شقاقی مهدیخان افشار عبد
العلیخان حسینعلیخان هراتی ولد مرحوم
فضلعلیخان ابراهیمخان لاریجانی حسنخان
افشار اسدآبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمد حسنخان دوبرن علینقیخان
کمره غلامرضاخان مافی مرتضی قلیخان ولد
مرحوم حاجی بهاء الملک اسد الله خان ولد
مرحوم حاجی سعد الدوله آقاخان سرهنگ
ولد مرحوم مهدیقلیخان دنبلی آغامکل خواجه
حسنخان برادر مرحوم علیخان قراقی میرزا
علی اکبر زین العابدین میرزا فتح الله خان
قراگوزلو حسنخان نواده جناب صاحبدیوان
حسین آقای افشار محمدخان درجزینی
میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا غفارخان
کرهستانی اکبرخان پسر مرحوم محمدخان امیر تومان
یحیی خان پسر نصرة الله خان عمید السلطنه
اسمعیلخان ولد مرحوم محمدخان امیر تومان

نایبان اجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب اجودان
باشی علی اکبرخان نایب اجودانباشی
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا احمد
میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا احمد میرزا
خلف مرحوم کیقباد میرزا ارسلان میرزا
سلطان مجید میرزا مصطفی قلیخان خلف مرحوم
منوچهرخان میرزا علی آقا اسد الله خان
دنبلی ناصر قلیخان میرزا یوسفخان
میرزا فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رستمخان کرجی سلطان
احمد میرزا علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
جعفر قلیخان قاجار محمد حسنخان
نواده مرحوم حاجی هادیخان جهان بیگلو
جعفرخان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان
سرهنگ محمد حسینخان پسر جمشیدخان
تیموریخان هادیخان زرندی میرزا
عبد الله خان نایبی محمد آقا باقرخان
نوذه نایبی محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضا قلیخان نایب ایشیک آقاسی
باشی قزوینی غلامرضاخان بسطامی
فهرملخان سید حسنخان فیروزکوهی
سید حسینخان ایضا حسنخان ولد مرحوم
علینقیخان میرزا عیسی خان ولد مرحوم
عبد الرسولخان بیوکخان افشار
مهدیخان ایضا محمد علیخان ولد
هاشمخان سیف الله خان ولد ایضا
میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی شجاع
الملک نجفقلیخان عبد العلیخان
افشار داودخان ولد محمد علیخان
سرتیپ جلال الدین میرزا ولد مرحوم
عماد الدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقا لرخان پسر جبرئیلخان مسیحی علی اکبرخان
ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ
اسکندرخان حسنخان ولد شکر الله خان

علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
مرتضی قلیخان کره رحمة الله خ
مرحوم دبیر الملک مصطفی قلیخ
محمد علیخان کرندی غلامحسینخا
مرحوم محمد علیخان سنقری قا
ملایری مصطفی قلیخان کرهاد
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا صاد
محمدخان صاین قلعه محمد حس
علیخان مرتضی قلیخان عراقی
فضل الله خان فیروزکوهی م
نقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکر
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرز
غلامحسین میرزا اسد الله خ
صادقخان منسوب مرحوم وکیـ
نقیخان کرمانی حسین آقا و
افشار محمد قلیخان پسر بشیر
سلیمانخان نایب اجودانباشی و
مهدیقلیخان سرتیپ

یاور از خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان
پسر جبرئیلخان رضا قلیخان
اسمعیلخان بادکوبه علیخ
عباس آقا ولد مرحوم بهاء الدین
جعفر قلی بیک مزیکی محمد بیگ
هراتی عزیز محمدخان ایضا
قلیخان هراتی محمدخان د
گودرزی خسروخان خمسه
خان ایضا مرتضی قلیخان
مرتضی خان ولد مرحوم مه
سرتیپ دنبلی عباسقلی بیک
مرحوم جعفر قلی بیک
شکر الله خان ولد مرحوم ا
جهانبیگلو رضا قلیخان

ایرانی

کریمخان سرتیپ سیم علی اشرفخان سرتیپ دویم میرزا عبدالوهابخان سرهنگ علیخان قاجار محمد علیخان عبدالحسین میرزا سرهنگ محمود میرزا مصطفی بیک میرزا شکرالله میرزا محمد علی میرزا اسحق معلم میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندرزی مسیو لمر موزیکانچی باشی ژنرال واگنرخان مسیو لاگورس مسیو مرل جنرال استوداخ معلم پیاده نظام کپیتن کروس معلم پیاده نظام کپیتن کانزلر معلم پیاده نظام مسیو گار موزیکانچی باشی پیاده نظام مسیو ودل نایب اول شاسور آدیف

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی

یکصد و شصت و نه نفر سرهنگ ده نفر نایب سرهنگ که درجه آنها یاور تالی است ده نفر یاور دویم یازده نفر سلطان چهل و هفت نفر نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم هفده نفر وکیل باشی و ثبات دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

محمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ

ناظم مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام موسوم بمدرسهٔ ناصری صاحبمنصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحبمنصبان

امیرالامراء العظام میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان رئیس مدرسه

لشکرنویس

در اداره جناب جلالتمآب نظام الملک مرتضی قلیخان سرتیپ سیم ناظم میرزا علی اصغر سرتیپ سیم اجودان احمد میرزا سرتیپ سیم کتابدار جناب شیخ احمد قاضی نظام میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

مسیو پروشنک سرتیپ معلم علم توپخانه مسیو گار سرتیپ معلم موزیک دکتر مرل معلم زبان فرانسه مسیو موتش معلم تیراندازی

شاگردان

صد و هفتاد نفر مهندس پانزده نفر توپخانه سی نفر پیاده نظام چهل نفر زبان فرانسه و غیره پانزده نفر طبیب پانزده نفر موزیک پنجاه و پنج نفر شاطر و علمجات ده نفر

توپخانهٔ مبارکه

بریاست امیرالامراء العظام امین نظام رئیس توپخانه

عدهٔ نفرات کل توپخانه

شش هزار و چهار صد و هشتاد و هفت نفر

رؤساء

امیرالامراء العظام امین نظام رئیس کل توپخانهٔ مبارکه

اشخاصی که در کلیهٔ توپخانه مشغول و دخیل خدمتند پنج نفر

میرزا هاشمخان اعتماد لشکر لشکرنویس توپخانه میرزا اسمعیل خان لجوبلاشی

توپخانه جنرال پروشنک خان معلم جنرال واگنرخان معلم میرزا ابراهیمخان سرتیپ قورخانه و رئیس میدان و معلم تیر مرحوم میرزا علی اکبرخان اجودانباشی

نفرات افواج و طوایف

شش هزار و یکصد و چهارده نفر

پیشخدمتان و اطبا و ارباب قلم و اصناف و سرایداران و موزیکانچیان و شیپورچیان سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیهٔ توپخانه منقسم بدو قسمت شده است دو تومان تومان اول عبارتست از افواج و طوایف آذربایجانست که دوازده فوج است که بترتیب فوجی و تومانی نوشته میشود

افواج آذربایجان

از بابت تومان اول سه هزار و پنجاه و هفت نفر فوج بهادران بهارلو جمعی محمد تقیخان سرتیپ ولد مرحوم اللهویردیخان امیر تومان رئیس سابق توپخانه دویست و شصت و هفت نفر فوج اول بهارلو جمعی غلامحسینخان ولد مرحوم صفرعلیخان سرتیپ دویست و پنجاه و پنج نفر فوج اول افشار جمعی خسروخان نصرالله سرتیپ صادقخان دویست و پنجاه و یکنفر فوج دویم تبریزی و اردبیلی جمعی حاجی شکورخان معتمد نظام سرتیپ اول سیصد و هفتاد و هشت نفر فوج سیم ادکونی جمعی حاجی میرزا فرج خان سرتیپ دویم دویست و شصت و نه نفر فوج چهارم مرند جمعی میرزا شفیعخان مؤتمن نظام سرتیپ اول دویست و پنجاه و چهار نفر فوج پنجم خوئی بسرتیپی محمد حسینخان صد و هشتاد و هشت نفر

فوج ششم لک جمعی نواب نصرة الدوله سیصد
ونود و هشت نفر
فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان سرتیپ
دویست و چهل و سه نفر فوج هشتم
خلخالی جمعی میرزا فتح الله خان سرتیپ اول
دویست و پنجاه نفر فوج مخبران مقدم
جمعی بیوکخان سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

افواج عراقی از بابت تومان دویم

سه هزار و دویست و پنجاه و هفت نفر
فوج خمسه جمعی مرتضی قلیخان پسر امین نظام
دویست و بیست و هشت نفر فوج اول
و دویم خرقانی جمعی اصلانخان سرتیپ اول
پانصد و سی نفر فوج جدید خمسه و
کرمانشاهانی و شرایی جمعی میرزا اسمعیل خان
اجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج قزوینی جمعی علی اکبرخان سرتیپ دویست
و چهل نفر فوج افشار بکشلو جمعی جناب
عبدالله خان والی ششصد و هشت نفر
فوج گروسی جمعی علیرضا خان سرتیپ دویست
و پنجاه نفر فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرتیپ اول یکصد و چهل نفر
توپچیان قراگوزلو جمعی عماد السلطنه حسین
قلیمیرزا یکصد و پنجنفر توپچیان نهاوندی
جمعی محمد علیمیرزای سرهنگ یکصد و شصت
و سه نفر توپچیان مهندس ملایری
جمعی سیف الله خان سرتیپ و قلعه بیگی
یکصد و پنجاه و چهار نفر توپچیان جدید
طرح اطریشی با انضمام صاحبمنصبان یکصد
و هشتاد و دو نفر توپچیان اصفهانی
یکصد و بیست و پنجنفر توپچیان شیرازی
و بوالوردی جمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ
اول یکصد و پنجاه نفر توپچیان بسطامی
جمعی عباس میرزای سرهنگ یکصد و بیست نفر
توپچیان انزلیچی و اشرفی جمعی میرزا محمدخان

سرتیپ هفتاد و شش نفر
توپچیان نذر ندی بسرهنگی آقاخان سی و
شش نفر

تشخیص صاحبمنصبان و تابین

از ششهزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

عدهٔ نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر ارباب
مناصب هستند
از رؤسا و سرکردگان و صاحبمنصبان
و ارباب قلم و اطباء که از قرار تفصیل ذیل
تشخیص داده میشوند باقی که پنجهزار و
نهصد و نوزده نفرند تابین و غیره
هستند از اینقرار از

توپچی با انضمام و کیل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط بیست
و سه نفر

سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان متوفای توپخانه
چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارک و مامورین
سرحدات و متوقفین و مرخصین خانه

سرتیپان اول و دویم و سیم

سی و دو نفر
جناب امیرالامرا العظام حاجی شهاب
الملک سرتیپ توپخانه حاجی شکورخان سرتیپ اول
و معتمد نظام اصلانخان سرتیپ
اول شهاب نظام حاجی میرزا فرج خان

سرتیپ دویم خسروخان نصر الله
سرتیپ اول میرزا شفیعخان مؤ
سرتیپ اول میرزا فتح الله خ
اول حاجی عبدالحسینخان س
محمد تقیخان سرتیپ دویم حس
عماد السلطنه سرتیپ دویم
خان قلعه بیگی سرتیپ مر
سرتیپ توپچیان خمسه پسر امیر
العظام امین نظام ابوطالب
دویم صادقخان سرتیپ افش
عسکرخان سرتیپ شقاقی
سرتیپ خرقانی بیوکخان سرتیپ
علیرضا خان سرتیپ گروسی ح
خان ضیاء الملک سرتیپ اول همدانی
میرزای سرتیپ پسر نواب والاعز
عبدالحسین میرزای سرتیپ
محسن میرزای امیرآخور حسینخا
اسمعیل خان سرتیپ حسینخ
برادرزاده جناب وزیر نظام
سرهنگ ادونقی تیمورخان
علی اکبرخان سرتیپ قزوینی
سرتیپ محسنخان سرتیپ
سرتیپ موزیکانچیان احمد
کرمانی میرزا محمدخان سرتیپ
ملک الاطباء

سرهنگان

پنجاه و نه نفر
اسدالله میرزای سرهنگ
میرزای سرهنگ سیف الله
سرهنگ بهارلو غلامحسین
بهارلو حبیب الله خان سرهنگ
محمد علیخان سرهنگ فوج اول
ابوالقاسمخان سرهنگ نمره
عبد زین العابدینخان سرهنگ

قلیخان سرهنگ خوئی محمد صادقخان
سرهنگ پسر مرحوم وزیر نظام آقاخان
سرهنگ شقاقی پاشاخان سرهنگ
شقاقی حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ خلجانی
پاشاخان خلجانی فرج الله خان سرهنگ
تالش حسینخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری اسدالله خان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی محمد علیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان سرهنگ پسر
مهندس باشی میرزا حسینخان سرهنگ
مامور تحویلداری توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مامور تحویلداری توپخانه
ایرانی حسنخان سرهنگ پسر مرحوم احمد
خان عمید الملک میرزا زمانخان سرهنگ
امان الله خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمد باقرخان سرهنگ محمد ولیخان
سرهنگ مصطفیخان سرهنگ ولد امیر الامراء
العظام امین نظام عباس میرزای سرهنگ
یوسفخان سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد ناصرخان لله
حاجی شهاب الملک علیخان سرهنگ
افشار حسینقلیخان سرهنگ اردوبقی
هاشمخان سرتیپ قاجار خانباباخان
سرهنگ ولد مرحوم حاجی قنبر علیخان سعد
الدوله غلامحسینخان سرهنگ تنکابنی
محمد باقرخان سرهنگ یوسف میرزای
سرهنگ خمسه مظفرخان سرهنگ
گروسی فرج الله خان سرتیپ شیرازی
مستعفی خان سرهنگ بوالوردی
فرج الله خان سرهنگ علینقیخان گروسی
قلیخان همدانی محمد صالحخان محمد
ناصرخان قاجار سلطانحسین میرزای

سرهنگ بشپوچی حسن رضاخان سرهنگ
کرمانی آقاخان سرهنگ زرندی
قاسمخان سرهنگ مامور ذخیره میرزا
مهدیخان سرهنگ مامور اصفهان
حاجی خضرقلیخان سرهنگ مامور
تحویلداری توپخانه فارس میرزا علام
حسینخان سرهنگ مامور اصفهان
میرزا سید جواد سرهنگ مامور اصفهان
محسن میرزای همدانی

نایبان اجودانباشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اول اجودانباشی
عبد الحسین میرزا پسر مرحوم معز الدوله
سلطان مجید میرزا میرزا نجات الله خان
میرزا سید علیخان علی اکبرخان
نجفقلیخان بیوکخان گروسی میرزا
علیخان مصطفی قلیخان همدانی
اسمعیل خان ملایری فضل الله میرزا
حاجی عبد الله خان میرزا آقاخان کرمانی

یاوران اول و دویم

نود و پنج نفر

حسینخان یاور اول هاشمخان یاور اول
بهارلو محبعلیخان یاور اول فوج
بهادران افشار حبیب الله خان یاور
اول باقرخان یاور اول حاجی عزیزخان
یاور اول قلیخان یاور اول اردوبقی
میرزا غفارخان سرهنگ حاجی محمدخان
یاور اول اردوبقی حسینخان یاور اول
اردوبقی محمد علی بیگ یاور اول مرندی
عباد الله خان یاور اول شقاقی شکر الله
خان یاور اول کرمانشاهانی حسینخان
یاور اول گروسی میرزا عبد الله خان
یاور اول پسر امیر الامراء العظام رئیس
اصطبل توپخانه فریدون میرزا یاور اول

میر مصطفیخان یاور اول نصر الله
خان یاور اول تبریزی حاجی یوسف
بیگ یاور فتحعلی بیگ یاور اول تبریزی
سید ولی بیگ یاور اول مرندی جعفرقلیخان
سرهنگ گرگری حمزه خان سرهنگ زنجانی
آقاجانخان یاور اول شقاقی علی عسکر
آقای یاور اول صادقخان یاور اول خوئی
سلیمانخان یاور اول مقدم رضاخان
سرهنگ مهندس طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری میرزا ابراهیم یاور اول طرح اطریشی
محمدخان یاور اول ایضا بیوکخان یاور
اول مقدم علیخان یاور اول عبد الباقی
خان یاور اول قزوینی غلامحسینخان یاور
اول قزوینی روح الله میرزا یاور اول
محمد صادقخان یاور اول یحیی خان یاور
اول افشار بکشلو محمد حسینخان یاور اول
قزوینی مرتضی قلیخان یاور اول خرقانی
میرزا فتح الله خان یاور اول طرح جدید اطریشی جلد
خان یاور اول سلیمانخان یاور اول
مهندس ملایری اسد الله خان یاور اول
میرزا احمدخان یاور اول محمد آقا یاور
دویم بهارلو میرزا علیخان سرهنگ
یوسف بیگ یاور دویم بهارلو باقرخان
یاور افشار پاشاخان یاور افشار
علینقیخان یاور افشار جعفرآقا یاور
افشار عبد العلیخان یاور افشار
میرزا نور الله یاور افشار اسمعیل بیگ
یاور تبریزی جهانگیرخان یاور اردبیلی
میرزا ذکیخان یاور مرندی سید مهدی بیگ
یاور مرندی کلبعلیخان یاور خوئی
غلامعلیخان یاور خوئی احمدخان یاور
خوئی حیدرخان یاور خوئی خلجی
آقابیگ یاور خوئی آقابیگ یاور ملک
غلامحسینخان یاور شقاقی میرزا

یوسفخان

یوسفخان یاور خلخالی صادقخان یاور
مقدم شریفخان یاور خمسه علینقی
میرزا یاور خمسه خسرو میرزا یاور خمسه
محمد علی بیک یاور خمسه میرزا حسینخان
یاور قزوینی میرزا حسن یاور قزوینی
اسمعیلخان یاور دویم قزوینی مصطفی
خان یاور افشار بکشلو ولیخان یاور خرقانی
خداداد خان یاور نهاوندی نور الله خان
یاور خرقانی اقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری عبد الله
خان یاور شرائی حیدر قلیخان یاور شیرازی
میرزا سید حسین یاور میرزا ابو الفتح خان
یاور میرزا غلامحسین یاور علی اکبر خان
یاور میرزا سید علینقی یاور محمد طاهر
میرزا یاور میرزا صادق یاور کبلادی علی
اکبر خان یاور تنکابنی فریدون بیک یاور
میرزا علی اکبر یاور طرح جدید اطریشی میرزا
نجفقلی یاور طرح جدید اطریشی میرزا محمد
یاور طرح جدید معلم مدرسه ناصری میرزا
محمد علیخان یاور طرح جدید اطریشی عبد
العلیخان یاور سلیمان میرزا یاور و معلم
توپچیان کوچك

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا علی علوی لشکر نویس میرزا هاشمخان
اعتماد لشکر برات نویس توپخانه میرزا
اسمعیل سررشته دار دفتر توپخانه میرزا
علی سررشته دار میرزا سید تقی سررشته دار
میرزا نصر الله لشکر نویس میرزا علی سر
رشته دار توپچیان خلخالی میرزا رفیعخان
سررشته دار میرزا نصر الله سررشته دار
مازندرانی میرزا محمد علیخان سررشته دار
میرزا عبد الرحیم مشرف میرزا احمد اقا سررشته دار

میرزا حسن سررشته دار میرزا مصطفی
ایضا میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
سررشته دار توپچیان اطریشی میرزا
غلامرضا سررشته دار میرزا عیسی
ایضا میرزا مهدی مشرف میرزا حسین ایضا
میرزا ابو القاسم ایضا میرزا محمد رضا ایضا
میرزا سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا
میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله ایضا
میرزا بزرگخان ایضا میرزا اسمعیل ایضا
میرزا اقاخان سیلاخوری میرزا
جعفر عزب دفتر

اطباء و جراحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا محمد حسین طبیب زنبورکخانه میرزا محمد
حسین طبیب اشتیانی مامور خراسان
میرزا عبد الله طبیب مامور آذربایجان
میرزا حسن طبیب مامور فارس ابو الفتح
میرزای طبیب میرزا محمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح
سید عباس جراح مامور خراسان
میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزای دار الشفای جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر

میرزا زین العابدین طبیب میرزا ابو القاسم
طبیب رئیس تنظیمات دار الشفاء میرزا
کاظم جراح میرزا بابای دواساز ناظر
نفر پرستار چهار نفر آشپز و رخت
شوی دو نفر فراش قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و اجودان و نایب و غیره که
در تمام افواج توپخانه هستند سیصد
و نه نفر

ادارهٔ اصطبل تو...

بر باست و امیر آخوری امیر الام...
محمد حسینخان پیشخدمت مخصو...

حاضر رکاب مبارك...

میرزا علیرضا لشکر نویس و برات نو...
میرزا حسنخان امیر آخور م...
سررشته دار میرزا محمود م...
یحیی خان نایب اول حسن بیك...
علیخان نایب تحویلدار كا...
و سیطار باشی استاد حاجی...
باشی نعلبند و اخترچی...
جلودار چهارده نفر

سایر ولایا...

خمسه

محمد ابراهیمخان ریش سفید...
باباخان نایب اول فتح الله خا...
حاجی تقیخان نایب اول نظر...
اول نایب دویم هشت نفر
شانزده نفر

ملایر

...رستمخان نایب اول حسن...
دویم جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول اقا...
نایب اول غلامعلی بیك تحو...
بیك نایب دویم جلودار هشـ...

عراق

افراسیابخان نایب اول علی...
الله خان نایب دویم جلودا...

ساوه

عنایت الله بیك نایب دویم...
بیك نایب دویم زین العا...
تحویلدار جلودار دو نفر

...یاور سرحدات آذربایجان

...لیلخان سرهنگ و امیرآخور نایب دوم

...نفر جلودار ده نفر

...راسان و تابین و سیستان

...مهدیخان رئیس رشیدخان نایب

...ول موسیخان نایب اول نایب دویم

...و نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم نفر

جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول جلودار پنجنفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول جلودار دو نفر

قورخانهٔ مبارکه

ابوالحسن امیرالامراء العظام معین نظام

امیر تومان

هفتصد و هفت نفر

حاضرد کاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر

جناب خانش بصاب جهانگیرخان وزیر صنایع

امیر تومان وزیر قورخانه

میرزا حبیب الله لشکرنویس و مستوفی

سرتیپان و غیره

عبدالله خان سرتیپ زین العابدینخان

سرتیپ برادر جناب وزیر بقایا میرزا

حسینخان غلامحسینخان سیوریان

معلم میکانیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی

میرزا محسن میر رفیعخان شیخعلیخان

میرزا حسینخان میرزا سید حسین

مصطفیخان نایب اجودانباشی میرزا

مهدی نایب اجودانباشی حسینخان

قزوینی نصیرخان قزوینی نایب

اجودانباشی محمد طاهرخان و موسی

خان نواده های مرحوم صدراعظم

سید علی اصغرخان سرهنگ یوسفخان

نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف میرزا

نصرالله میرزا ولیقلی میرزا اسدالله

میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا عبد

الرحیم نقاشباشی میرزا عبدالرحیمخان

طبیب میرزا مهدی ساعتساز

یاوران

نصرالله بیک سرهنگ و تحویلدار انبار

قالسفر میرزا ابوالقاسم یاور اول و

تحویلدار حاصل انبارکار نوروزعلیخان

یاور و تحویلدار قورخانهٔ توپ و غیره

شهبازخان یاور و تحویلدار انبار تفنگ

حاجی عبدالله بیک یاور و مباشر کارخانهٔ

سراجی طهماسب بیک یاور و مباشر کار

خانهٔ چاشنی سازی عابدین بیک

یاور و مباشر کارخانجات مهران

علی اکبر سلطان مباشر کارخانهٔ ظرفهای آهن

سید نادر یاور پنجم مباشر کارخانهٔ کلوله تراشی و

سوهانکاری میرزا احمد یاور اول و مباشر

دباغخانهٔ همدان سید کاظم یاور اول

مباشر کارخانهٔ طبل و شیپور سازی

آقا سید حسین یاور مباشر کارخانهٔ اسباب

مرمت موزیکان کاظمخان سرهنگ

و مباشر کارخانهٔ دیگر ریخته گری عبد

الحسینخان یاور اول مباشر کارخانهٔ

فشنگ کاغذی حسن بیک یاور و مباشر

کارخانهٔ فشنگ کاغذی میرزا محمد بیک

یاور و مباشر کارخانجات نجار اما مورد ... جرجی

بیک یاور و مامور کرمانشاهان حاجی

ابوطالبخان یاور اول محمد علیخان یاور

مامور عربستان میرزا بیک یاور مامور

خمسه محمد علیخان یاور و مامور قزوین

حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم یاور

مهدیخان یاور محمد علیخان یاور

میرزا علی اکبر یاور میرزا محمد خان نوری

استاد میرزا محمد نجارباشی رئیس کارخانجات نجاری

سلطان، سه نفر

اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر

تفنگ ساز و پرداختکر و قنداق ساز پانزده

نفر ریخته گر دوازده نفر توپ ریز

پنجنفر سراج بیست نفر دوانگر ده نفر

سوهانکار ده نفر چاشنی ساز هفت

نفر نجار ده نفر حداد ده نفر نقاش

پنجنفر کلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانهٔ فشنگ

فلزی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو ... معلم میکانیک

طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه

سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست و سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

اذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ سی و نه نفر
معارف بیست و یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر معارف
هفت نفر سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر سلطان نفر
سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر نایب نفر
قورخانه چی دو نفر

خراسان

جمعی ابو القاسم بیک پنجاه نفر معارف هفده
نفر سایر سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر

بروجرد جمعی میرزا ابو الفتح یاور سه نفر
عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر

فارس

جمعی احمد خان سرتیپ سی و سه نفر معارف
هفت نفر سایر شانزده نفر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور سی و هشت نفر معارف
چهارده نفر سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان بیست و هشت نفر
معارف هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلامحسینخان یاور اول شانزده نفر
معارف پنجنفر سایر یازده نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب چهار نفر نایب
نفر قورخانچی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانچی نفر

یزد

جمعی عبد الوهابخان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنجنفر

زنبورکخانه مبارکه

نصر الله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس
قراسوران دار الخلافه عبد الحسینخان
سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیلخان یاور دویم

موزیکانچیان
صاحبمنصبان

شکر الله خان سرتیپ محمد حسنخان سرتیپ
نواده مرحوم خانبابا خان سردار کل
محمد علیخان سرهنگ موزیکانچی صفر
علیخان سرهنگ غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

ارکستر و دوباری

دسته

لورانی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قزاقخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

دسته

موزیکانچیان فوج خر...

دسته

موزیکانچیان فوج بها...

دسته

موزیکانچیان فوج شش...

دسته

موزیکانچیان فوج فر...

دسته

موزیکانچیان فوج منص...

دسته

موزیکانچیان فوج قد...

افواج قاهره

فوج بهادران

ابو الجمعی شجاع السلطنه ام...

فوج اول خاصه

ابو الجمعی شجاع السلطنه ام...
حاجی نقد علیخان سرتیپ...

فوج ششم اقبال

ابو الجمعی شجاع السلطنه
سرتیپ سیم

فوج دویم نصرت

محمد قلیخان سرتیپ

فوج دویم خاصه

ابو الجمعی عبد الحسین میرزا...
امیر تومان

فوج چهارم تبریزی

احمد خان سرتیپ

فوج امیریه

جمعی لطفعلیخان سرتیپ
سرتیپ عبد الحسینخان...

فوج مخبران

ابو الجمعی شجاع السلطنه د...

فوج پنجم شقاقی نمره (۹)
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان بسرتیپی
... قلیخان سرتیپ

فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)
ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی بقیخان سرتیپ
اول

فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة الدوله
امیرتومان بسرتیپی اسدالله خان سرتیپ

فوج قهرمانیه نمره (۱۲)
ابوالجمعی عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه بسرهنگی
رضاخان سرهنگ

فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
رحیمخان سرتیپ

فوج تخته قاپو نمره (۱۴)
ابوالجمعی نصرة الدوله علینقیخان سرتیپ

فوج اردبیل و مشکین نمره (۱۵)
بسرتیپی محمد ولیخان قاجار

فوج هفتم خلخالی نمره (۱۶)
عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه

فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)
ابوالجمعی حاجی قلیخان

فوج سیم مراغه نمره (۱۸)
ابوالجمعی فتح الله خان سرتیپ اول

فوج چهارم جدید مراغه نمره (۱۹)
ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ

فوج هفتم افشار نمره (۲۰)
ابوالجمعی خسروخان سرتیپ

فوج هشتم افشار نمره (۲۱)
ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج جدید افشار نمره (۲۲)
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک

فوج نهم خوئی نمره (۲۳)
ابوالجمعی حیدرخان سرتیپ

فوج بهادران خوئی نمره (۲۴)
حیدرخان سرتیپ دویم

فوج مخبران ماکوئی نمره (۲۵)
بهلول پاشاخان سرتیپ محمد
پاشاخان سرتیپ

فوج مخصوص
نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر
کبیر وزیر جنگ
نمره (۲۶)
ابوالجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام
امیرتومان بسرتیپی تقیخان

فوج اول طهران نمره (۲۷)
ابوالجمعی امیرخان سردار امیرتومان

فوج مخبران زرندی نمره (۲۸)
جمعی محمد حسینخان سرتیپ

فوج بهادران ماوندی نمره (۲۹)
علینقیخان سرتیپ اول حاجی محمد
حسینخان سرهنگ

فوج دویم خلج ساوه نمره (۳۰)
سیف السلطنه امیرتومان

فوج مخبران درجزینی نمره (۳۱)
ابوالجمعی سیف السلطنه بسرهنگی
فضل الله خان

فوج ششم قلیمر خمسه نمره (۳۲)
ابوالجمعی مظفرالدوله

فوج دویم خمسه نمره (۳۳)
جمعی علاء الدوله

فوج گروسی نمره (۳۴)
جمعی جناب جلالتمآب امیرنظام بسرتیپی
عبدالحسینخان

فوج مخبران کردستان نمره (۳۵)
جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفرالملک

فوج اول قلیمر قزوین نمره (۳۶)
ابوالجمعی نصرالملک امیرتومان بسرتیپی
میرزا نبی خان هدایت الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید ایضاً نمره (۳۷)
نصرالملک امیرتومان بسرتیپی مصطفی خان

فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)
ابوالجمعی حسینخان اجودانباشی کل بسرهنگی
علیخان پسر مرحوم حاجی اسدالله خان

فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)
ابوالجمعی اجودانباشی بسرهنگی محمد علیخان

فوج بهادران حشمت نمره (۴۰)
ابوالجمعی اعتضام الدوله محمد باقرخان

فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)
ابوالجمعی محمد اسمعیل خان سرتیپ

فوج مخبران فیروزکوهی نمره (۴۲)
ابوالجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیرتومان
بسرهنگی مصطفی خان

فوج هفتم سوادکوه نمره (۴۳)
ابوالجمعی جناب مستطاب امیرالسلطان
بسرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول

فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)
ابوالجمعی میرزا عبدالله خان میرپنجه
پیشخدمت همایونی و حاکم مازندران
نهصد نفری

فوج سیم سنگسری نمره (۴۵)
ساعدالدوله امیرتومان ولیخان
نصرالسلطنه امیرتومان

فوج سیم سندی نمره (۴۶)
ابوالجمعی میرزا علیخان برادر مرحوم عبد
الحسینخان

افواج ثلثه هزارجریب نمره (۴۷)
ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ
نمره (۴۸)
ابوالجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)

نمره (۴۹)
ابوابجمعی محمدخان سرهنگ
فوج بهادران فراهان نمره (۵۰)
ابوابجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج بزچلو نمره (۵۱)
محمد خان سرتیپ
فوج مخبران کزازی نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذوالفقار
خان سرتیپ
فوج ششم سربندی نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج اول خلج قم نمره (۵۴)
بسرتیپی
فوج چهارم کمره نمره (۵۵)
جمعی نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه
فوج پنجم گلپایگان نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنگ
فوج ششم سه دهی نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی نمره (۵۸)
بسرتیپی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی نمره (۵۹)
جمعی محمد علیمیرزا بسرهنگی میرزا
عبدالحسینخان
فوج ششم قراگوزلو نمره (۶۰)
ابوابجمعی حسام الملک امیر تومان
بسرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو نمره (۶۱)
ابوابجمعی حسام الملک
فوج بهادران فدوی نمره (۶۲)
ابوابجمعی جناب عبدالله خان سرتیپ اول
ساعدالسلطنه
فوج مخبران قراگوزلو نمره (۶۳)
ابوابجمعی جناب ناصرالملک بسرتیپی

مهدیخان
فوج دویم طالش نمره (۶۴)
ابوابجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج دویم نهاوندی نمره (۶۵)
ابوابجمعی معین نظام بسرتیپی علی
اکبرخان اصفهانی
فوج سیلاخوری نمره (۶۶)
جمعی ساعدالدوله بسرهنگی مصطفی خان
فوج چهارم زنگنه نمره (۶۷)
ظهیرالملک سرتیپ اول محمد حسینخان
سرتیپ سیم
فوج اول کرندی نمره (۶۸)
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج بهادران قلعه زنجیری نمره (۶۹)
بسرهنگی حسینخان
فوج سیم کلهر نمره (۷۰)
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ نصرالله
خان سرهنگ
فوج لرستان نمره (۷۱)
ابوابجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی
غلامرضاخان
فوج اول مافی نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج بهادران قرائی نمره (۷۳)
جمعی علینقیخان سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی نمره (۷۴)
بسرتیپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قاینی نمره (۷۵)
ابوابجمعی حشمت الملک بسرهنگی حاجی
پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا نمره (۷۶)
جمعی حشمت الملک بسرهنگی حیدرقلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ

فوج هشتم شوکت کرمانی
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب
فوج نهم جدید بدگر مسیر کرمانی
بسرتیپی زین العابدین خان

آذربایجان

دسته
افشار صاین قلعه ابوابجـ
خان سرتیپ

دسته
افشار اروی ابوابجمعی حاجی ع
سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان

دسته
قزاق آذربایجان از عوض دسـ
ومشکین ابوابجمعی نصرة الدوله

دسته
چهاردولی ابوابجمعی نوروزخـ
حسینقلیخان سرتیپ

دسته
چلبیانلو ابوابجمعی رحـ
سرتیپ دویم

دسته
شقاقی جمعی علیخان

دسته
اینانلو جمعی صارم الملک

دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سـ

دسته
حاجی علیلو بسرکردگی رسـ

دسته
قراسوران راه قراجه
جمعی عباسعلی بیک

دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان

دسته
قراسوران ازشق وآسنار جمعی امین الوزاره
دسته
رابیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جلیل شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان
دسته
بکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان
سرکردگان غلام نصرت
میرهدایتخان میرزازین العابدین خان
علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای
سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان
خراسانی
غلامان مشهدی
دسته
جمعی ابوالفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله یارمحمدخان
امیر تومان
دسته
سوار کوکلان جمعی سهام الدوله
دسته

قائینی وسیستانی جمعی حشمة الملک
امیر تومان
دسته
طبسی جمعی عمادالملک
دسته
درجز جمعی محمدعلیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
تیموری وجمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک
دسته
تیموری جمعی میرعطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذوالفقارخان وحاجی
محمدامین سرکرده
دسته جات
جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول
دسته
مردودانی
دسته
مروی بسرکردگی ابوالحسنخان ومحمد
شریفخان
دسته
مروی جمعی صید رضا بیک
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیک
دسته
آردلان جمعی علا محسنخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضاخان ونصرالله خان
دسته قرائی
انزانی

جمعی محمدخان سرکرده
دسته
نیشابوری ابوابجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمدرضاخان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان
علیمحمدخان سرتیپ دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده
پیاده خراسانی
دسته
قائینی وخوافی جمعی حشمة الملک
دسته
عمله قراول مخصوص یکصد وسی وپنج نفر
استرابادی وغیره
پیاده استرابادی
دسته
جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت
سواره فندرسکی
دسته
جمعی علیمحمدخان سرتیپ ازبابت سواره
کتولی
دسته
جمعی عبدالصمدخان سرتیپ ازبابت
سواره مقصودلو
دسته
تمسکین جمعی محمدخان سرکرده
دسته
ساوری جمعی علیخان
دسته
شاهکوهی جمعی محمدعلیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمدقلیخان
دسته

انزانی جمعی محمد علیخان

دسته

بلوچ و حاجی لر جمعی علی اصغر بیک

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقا ی
قاجار

دسته

کلبعلیخان ریش سفید طایفهٔ جعفربای

دسته

ایلکلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشبه خان آتابای ایلکلدی خان جعفربای

دسته

امیرخان آتابای ملا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان

دسته

سوارهٔ ترالکه یموت و کوکلان جمعی حسین
قلیخان یوزباشی

دسته

نردینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوهکاری و بسطامی

ابوابجمعی نواب ضیاء الدوله امیر تومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شیخالجیان بم

ابوابجمعی

سواره و جمازه بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره و جمازه سوار نرماشیری

وردیسکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سوارهٔ سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سوارهٔ کرکان رودی و اسالمی

جمعی نصرالله خان سرتیپ اول

مازندرانی

ازبابت سوارهٔ کرد و ترک و غیره ابوابجمعی
میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرتیپ
اول میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردکان

عبدالله خان سدانلو فتح الله خان ایضا
صفی خان ایضا موسی خان جهانبیکلو
اسدالله خان ایضا محمدخان ۲ ایضا
حسینخان کرایلی ذوالفقارخان ایضا
حسنخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان
علی اکبرخان سرتیپ اول یزدانقلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوابجمعی عبدالله خان سرکردکی
عسکرخان

عراقی

جماعت ذوالقدر نیکه

ابوابجمعی ساری اصلان امیر تومان
علیقلیخان سرتیپ مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان
جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جمعی

جماعت عرب زرند…

جمعی میرزا حسینخان سهام السلط…
میرزا حسنخان سرتیپ دویم …

جماعت افشار اسد…

جمعی جناب اختیار امیر تومان
محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ

جماعت شاهسون ابی…

عزیزالله خان صارم الملک امی…
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغ…

امید علیخان سرکرده اکبرخان…
اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون…

ابوابجمعی جناب مستطاب امیر…
آقاجانخان سرتیپ غلامعلیخا…
محمد حسینخان ایضا غلامرضاخا…
ولیمحمدخان ایضا

جماعت شاهسون قورش…

ابوابجمعی حسینقلی خان سرتیپ…
حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوابجمعی حاجی احمدخان سرتیپ…

جماعت خرقانی

ابوابجمعی اجودانباشی کل حسنخا…
علینقیخان سرکرده

جماعت برانوند

جمعی ایلخان سرهنگ برادر…
حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوابجمعی جناب مستطاب امین…
رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوج…

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا رضای طبیب

جماعت کرد بچه

کہ مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافہ
هستند جمعی عزیز الله خان صادم الملک
امیر تومان بسرکردگی خانبابا خان

جماعت هداوند

ابو ابجمعی جناب مستطاب امیر السلطان
بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسوارئی

کہ مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافہ
هستند جمعی صادم الملک

سوارہ جدید اصفهان

ابو ابجمعی محمد علیمیرزا

جماعت ایلات قزوین

ابو ابجمعی میرزا محمد خان سرتیپ اول

جماعت قراچورلو وی خوار

ابو ابجمعی جناب مستطاب امیر السلطان
بسرکردگی صفر علیخان

جماعت افشار بکشلو

ابو ابجمعی اجودانباشی کل بسرکردگی
کاظمخان

جماعت چکنی

ابو ابجمعی عزیز السلطان بسرهنگی
صادقخان

جماعت احمدوند و بهتوئی

ابو ابجمعی محمد حسینخان

جماعت کلیائی

جمعی اسمعیل خان سرکردہ

سوارہ کرزہ برلرستانی

جمعی حسینخان سرکردہ

جماعت نانکلی کرمانشاهان

بسرکردگی

جماعت بایراحمدی

سرتیپ حاجی احمد خان

جماعت عرب و باصری

جمعی محمد حسنخان سرتیپ و قوام الملک

جماعت سنجابی

جمعی علی اکبرخان سرهنگ

جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکردہ

سوارہ جدید کرمانشاهانی

جمعی عزیز خان سرکردہ

جماعت بختیاری

دارابخان سرکردہ

پیادہ

خراسانی

شمخالچیان

ابو ابجمعی حشمة الملک

جزایرچیان سرخسی

جمعی حشمة الملک بسرکردگی اشخاص مفصله
غلامحسینخان سرکردہ عزیز محمد خان
میر عباسخان سرتیپ یوسف بیک

استرابادی

دستہ فندرسکی

جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دستہ کتول

جمعی علیمحمد خان سرکردہ

دستہ مقصودلو

جمعی عبد الصمد خان سرکردہ

دستہ استراباد رستاقی

جمعی فتحعلیخان سرکردہ

دستہ بالا شاهکوهی

جمعی آقا عبد الرحمن سرکردہ

دستہ پائین شاهکوهی

جمعی محمد علیخان سرکردہ

دستہ سدن رستاقی

جمعی محمد قلیخان سرکردہ

دستہ انزانی

تفنکچیان

جمعی محمد علیخان سرکردہ

دستہ عشکنی

جمعی محمد قاسمخان سرکردہ

دستہ ساوری

دستہ جمعی جعفرقلیخان دستہ جمعی
حاجی آقا رضا

دستہ لیوانی و سیل سپر

جمعی اسد الله خان سرکردہ

دستہ بلوچ

علی اکبر بیک

دستجات کیلانی

دستہ سالیانی

جمعی میر یوسفخان سرکردہ

سوار اسالمی

ابو ابجمعی نصرة الله خان سرتیپ اول
بسرهنگی الله یار خان

دستہ انزانی

جمعی جبار قلیخان سرکردہ

دستہ شفیعی

جمعی نعمة الله خان ایضا

مازندرانی

جماعت کلباد و غیرہ

جمعی میرزا محمد خان سرتیپ لطفعلیخان
سرکردہ محمد مهدیخان سرکردہ طاہر بیک
عمرانلو

جماعت طالش

بسرکردگی علی اکبرخان

جماعت یخکشی

بسرکردگی علی اکبرخان

جماعت اشرفی

بسرکردگی عباسقلیخان

کرمانی

تفنکچیان اناری

حسینقلیخان سرکردہ

تفنگچیان نخعی وزاوه
اسمعیلخان سرکرده

تفنگچیان عرب بسطام
ابوالحجمی سلیمانخان سرتیپ بسرکردگی کربلائی نجات

تفنگچیان بهاری
درانخان سرکرده

تفنگچیان کوهک و چاهبار و سفنه
ملك بهادر سرکرده

عرّادهٔ ازباب پیادهٔ بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ

ادارهٔ افواج طرح اطریش
وسواره طرح قزاق

افواج طرح اطریش
ازبابت صاحبمنصبان که برقرار هستند

دستهٔ پیادهٔ اوّل
ازبابت پیاده نظام

دسته پیادهٔ دوّیم
ازبابت پیاده نظام

شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد

دسته
که عبارت از فوج مهندس باشد

توپچیان توپهای ته پر اطریشی
فوج

موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره

ادارهٔ قزاقیه
بریاست پلکنک گوزنیرکاراوایف

فوج اوّل
ابوالحجمی حسنخان امیرتومان
اجودانباشی کل

فوج دوّیم
بسرتیپی علیخان سرتیپ

فوج سیّم
بسرتیپی حسنخان قبه

موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره

قشون حاضر رکاب
ازپیاده نظام وسواره وتوپ
وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام
بریاست جناب فخامت نصاب عبدالله خان والی

میرزا رضای البرز مستوفی   حاجی شیخ جعفر معتمد التجار تحویلدار خزانهٔ نظام واجزاء مشار الیه میرزا
نفرشی منشی خزانهٔ نظام   میرزا شفیع نفرشی سررشته دار ایضاً

دار الخلافهٔ طهران
نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ حکمران دار الخلافهٔ الباهره وغیرها اد

اجزاء حکومت جلیلهٔ دار الخلافه
جناب جلالت نصاب میرزا عیسی وزیر دار الخلافهٔ الباهره

اجزاء دایرهٔ حکومت از قرار ماضیه
میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیرکبیر
میرزا حسن سرهنگ کلانتر   میرزا جعفر
منشی تفرشی   میرزا شفیع سررشته دار
میرزا سید محمد علی تفرشی مستوفی حضرت والا
میرزا علی اصغر ساوجی   میرزا صادق مشرف

نایب محمود نایب اوّل فراشخانه سابق
نوّاب فراشخانه ده نفر

نوّاب بلوکات دار الخلافه
میرزا مهدی نایب بلوك ورامین و شهریار
وغار و فشافویه   میرزا اسمعیل نایب
بلوك ساوجبلاغ   قچقان   ذکره نایب
جناب

نایب قصبهٔ اشتهارد   میرزا سید
نایب شمیرانات ولواسانات

علمای اعلام طهران
جناب مستطاب آقا میرزا زین
امام جمعه جناب آقای صدر ا
محمد باقر جناب آقا میرزا حس

جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید علی اکبر تفرشی جناب آقا سید محمد رضا جناب آقا سید عبدالله بهبهانی جناب آقا شیخ جعفر سلطان العلماء جناب آقا میرزا احمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی جناب آقا علی اکبر جناب شیخ محمد حسن شریعتمدار جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امرا و خوانین و معارف

دار الخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسمشان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار سنه ماضیه

جناب میرزا محمد خان نظام العلما جناب امیر الامرا العظام امیر دوستمحمد خان معیر الممالک امیر الامرا العظام اعتماد الدوله امیر الامراء العظام معتمد الملک ولد جناب اشرف مشیر الدوله نواب امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاده عباس میرزا نایب الایالة حکمران ولایت قم نواب فتحعلیخان سپهسالار امیر الامرا العظام خانباباخان ولد ظهیر الدوله جناب میرزا احمد خان نصیر الدوله جناب محمود خان ملک الشعراء توابع جناب حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیل خان مشیر الدوله میرزا محمد خان غلامحسینخان والیخان حاجی محمد حسینخان محمودخان محمدخان ولد مرحوم احمد خان نوائی محمد حسنخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان معتمد الوزاره ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا . محمد ولیخان ابوالقاسم خان پیشخدمت نواده زینت الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمدخان محمد جعفرخان حسینخان هدایت الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان محمد باقرخان امان الله خان

وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

جناب جلالتمآب نظم الملک کنت دومنت فرت امیر تومان وزیر نظمیه

میرزا ابوترابخان سرتیپ اول سوشف وزارت جلیله نظمیه میرزا سید یوسف مستشار اول سرتیپ دویم رئیس اطاق محاکمات و جنایات وزارت نظمیه عباسقلیخان سرتیپ و مستشار کدخدای محله دولت حسنخان سرتیپ دویم داروغه شهر میرزا سید احمد سرهنگ کدخدای محله بازار میرزا آقاخان سرهنگ کدخدای محله عودلاجان مشاق کل پلیس حاجی میرزا محمد علیخان سرهنگ کدخدای محله چالمیدان میرزا عبدالغنی خان سرهنگ کدخدای محله سنگلج میرزا محمد علیخان سرهنگ مستشار و مدیر دفترخانه منشی باشی وزارت نظمیه و مرتب کننده راپورتهای وقایعات مختلفه شهری رئیس مخزن ملبوس و اسلحه پلیس میرزا ربیعخان سرهنگ رئیس مجلس استنطاق و مواظب و مسئول مجلس میرزا علیخان نایب سرهنگ پیشخدمت باشی رئیس مأمورین وزارت نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ مأمور مخصوص وزیر نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ رئیس سواران وزارت نظمیه حسینقلیخان نایب سرهنگ اجزای اطاق محاکمات میرزا علی اکبرخان نایب سرهنگ مواظب و رئیس مستحفظین مجلس وزارت نظمیه میرزا محمد آقا منشی و دفتردار مسروقات شهر میرزا نجفعلی منشی اطاق محاکمات و مواظب دفتر داخلین و خارجین حبس مقصرین از دزد و غیره میرزا رحیمخان نایب سرهنگ نایب اول محله دولت هاشمخان نایب سرهنگ نایب اول محله سنگلج میرزا علینقیخان نایب اول محله چالمیدان میرزا جعفرخان نایب اول محله بازار میرزا حسن نایب اول محله عودلاجان میرزا محمد علیخان نایب اول بازار میرزا محمود خان رئیس اجزای گردش شهر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون محمد تقیخان احتساب الملک پیشخدمت حضور رئیس اداره احتسابیه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هفتاد نفر نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی میرزا عباس مشرف احتساب غلامرضا بیک نایب میرزا محمد حسین نایب حسین بیک نایب حاجی محمد نایب سایر نواب و صاحبمنصبان بیست و پنج نفر فراش و عمله طویله و سقاو سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران و عمله جات

مخصوص دربخانه نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی جناب مشیر العلما حاجی ملا باشی جناب جلالتمآب میرزا عیسی وزیر دار الخلافه جناب مشیر خلوت همایون کارگذار مخصوص دربخانه حضرت والا نایب السلطنه جناب عبدالله خان والی لقمان الممالک میرزا لقمان حکیمباشی نظام امیر الامراء العظام معین نظام وزیر قورخانه و رئیس مخزن تدارکات عسکریه امیر تومان عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص حاجی میرزا عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمت باشی نصرالله خان قهوه‌چی باشی اکبرخان ناظر میرزا سید حسین ساوجی طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و تفنگدار باشی محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه باقی اجزاء از قرار سنه ماضیه است

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اشرف اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیله داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا هدایت الله وز
دفترخانهٔ مبارکه جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفاء و مح
محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ دایرهٔ وزارت اعظم

جناب جلالتمآب نصاب نصیر الملک
وزیر رسائل خاصه

جناب میرزا رضاقلیخان منشی
اول که مخصوص رسائل
دولتی

جناب آقا میرزا سید احمد
منشی باشی وزارت
اعظم

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال اجودان مخصوص حضور همایون مامور بخدمت وزار
اعظم میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبد الکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا مح
منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا
مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بخطاب
جنابی افتخار یافته اند
اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار
معدلت مدار همایون یا مامور ولایات
یا ادارات یا در دفترخانهٔ مبارکه
مشغول خدمت هستند
جناب جلالتمآب میرزا حسین نایب
مستوفی الممالک رئیس مجلس تحقیق
دفترخانهٔ مبارکه جناب میرزا علی
وزیر دار الخلافه جناب میرزا
محمود وزیر محاسب خزانهٔ عامره و

ضابط اسناد خرج کل ممالک محروسه
جناب میرزا رضای صدیق الدوله
وزیر خالصجات جناب میرزا محمد علیخان
معاون الملک جناب میرزا محمد
اقبال الملک والی کردستان
جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه
محاسب مملکت آذربایجان
جزو وزرای دربار اعظم
جناب میرزا محمد ولد سراج
الدوله محاسب مازندران و
دار الطباعه

جناب مؤتمن الملک ولد جنا
جلالتمآب صاحبدیوان ما
خراسان
جناب میرزا محمود مستوفی
محاسب مملکت خراسان
جناب میرزا محمد حسین وقایع ن
جزو اعضای دار الشورای کب
جناب میرزا محمد حسین مح
خزانهٔ مبارکه نظام و سره
دار کل جناب می

سید مصطفی حسام السادات مستوفی
وظایف جناب میرزا شفیعخان مستشار
الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب
میرزا حسن وزیر دوب جبه خانه مبارکه و
محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا
علی اکبر مستوفی مخصوص و موزه مبارکه
جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی
میرزا نصرالله محاسب دار السلطنه اصفهان
جناب میرزا هدایت الله لسان الملک
جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک
جناب میرزا محمد تقی
منشی الملک جناب میرزا علیمحمد مؤتمن السلطنه
مامور به پیشکاری مملکت خراسان
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی اول منشی
رسائل خاصه دولتی در اداره وزارت
اعظم جناب میرزا رضای بنان الملک نزد
جناب جلالتماب صاحبدیوان جناب میرزا
رضا قلیخان سراج الملک منصب خدمات
حضرت والا ظل السلطان جناب میرزا
شفیعخان صدر دیوانخانه عدلیه اعظم
جناب میرزا رضای بنان الملک جزو اعضای
مجلس دربار اعظم

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه
نویسی دارند

میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف
محاسب لرستان و طالقان جناب میرزا فضل الله
خان نزد جناب مستطاب اشرف اجل امین
السلطان وزیر اعظم میرزا علی ولد مرحوم
قوام الدوله محاسب انبار دیوانی و غله ولایات
میرزا علی ولد جناب جلالتماب وزیر دفتر
محاسب استراباد و برات نویس مدرسه
دار الفنون و تلگرافخانه و مریضخانه
میرزا ابو القاسم ولد مرحوم میرزا اسدالله
محاسب کاشان میرزا جواد نواده جناب
جلالتماب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان
و گیلان و خوار میرزا محمد علیخان پسر جناب
میرزا محمود وزیر محاسب مملکت فارس
میرزا حسن پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب
دار السلطنه قزوین میرزا علی نوری
محاسب ولایت بروجرد میرزا جعفر پسر
مرحوم حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق
میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا نصرالله
محاسب کردستان و ساوه و غیره میرزا
علیرضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا
ربیع برات نویس سرکار اقدس اعظم
و خادمان حرم جلالت و آغایان سرکاری
میرزا یزدگخان نایب جناب جلالتماب حاجی
امین السلطنه و مباشر صندوقخانه و
رختدارخانه میرزا حسینخان نوری برات
نویس عمله احتساب و اداره پلیس میرزا
محمدرضا مستوفی محاسب ملایر و تویسرکان
میرزا زکی برات نویس عمله ایشیکخانه و
رباب طرب میرزا علیمحمد خان برات نویس
ارباب قلم و تفنگدارخانه مبارکه و شاطران
سرکاری و غیره میرزا محمد امین دفتر محاسب خمسه
و برات نویس عمله خلوت همایونی میرزا
علی ولد جناب میرزا محمد حسین مستوفی
محاسب نطنز و جوشقان و کنگاور و
اسدآباد میرزا محمد مستوفی قم و غیره و کوه
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح مستوفی
محاسب عربستان میرزا فتح الله ولد
مرحوم قایم مقام محاسب همدان میرزا
محمد ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود
و بسطام میرزا رفیع محاسب کره و کروس
میرزا شفیع نزد جناب جلالتماب وزیر
دفتر میرزا حسینعلی محاسب نهاوند
میرزا طاهر کاشانی محاسب سمنان و دامغان
میرزا حسینخان برات نویس کل بنائی ممالک
محروسه میرزا عبد الحسین خلخالی برات نویس
مجوسین میرزا محمود خان ولد جناب
معاون الملک محاسب بن دور ختدارخانه
میرزا احمد خان ولد ایضا محاسب صرف جیب
و فراشخانه و برات نویس باغات دیوانی
میرزا اکبر خان ولد میرزا فضل الله خان محاسب
اصطبل توپخانه و برات نویس کل قراسوران
میرزا سید مهدی پسر مرحوم میرزا سید کاظم
وزیر دواب برات نویس عمله آبدارخانه و شربت
خانه و غیره میرزا سید احمد پسر مرحوم وزیر دواب
برات نویس عمله اصطبل خاصه و ایلخی جیبان
میرزا شفیع نواده مرحوم صاحبدیوان
محاسب دماوند میرزا محمود ولد مرحوم
میرزا سید کاظم برات نویس عمله کالسکخانه
مبارکه

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا رضای معین السلطنه میرزا محمد خان
ولد جناب جلالتماب وزیر دفتر حلبی میرزا
سید حسین تفرشی میرزا رضا پسر مرحوم
میرزا زین العابدین البرز میرزا علیمحمد خان
پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا عباس
قلیخان سپهر مستشار الوزاره و نایب
وزارت تجارت میرزا سید علی ولد جناب
میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص جناب میرزا محمد خان
تبریزی وکیل مملکت آذربایجان میرزا حسینخان
ولد جناب معتمد السلطنه میرزا علیمحمد خان
نایب اول وزارت انطباعات نزد جناب
جلالتماب اعتماد السلطنه میرزا محمد حسین
فروغی رئیس دار الترجمه و دار الطباعه خاصه
دولتی نزد جناب جلالتماب اعتماد السلطنه
میرزا محمود خان ولد مرحوم قایم مقام جزو اعضای

دربار معدالممالک اعظم حاجی میرزا اشرف
برادرزادهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع شیرازی
میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم نزد
جناب جلالتماب امین الدوله میرزا هاشمخان
امین دربار نزد جناب جلالتماب امین الدوله
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب گیلانی
میرزا باقر ولد جناب میرزا رضا صدیق الدوله
میرزا کاظم نوادهٔ مرحوم میرزا رضا قلی میرزا
شکرالله نوادهٔ مرحوم نصیر الملک میرزا محمود
ولد جناب سراج الدوله میرزا محمد علیخان
پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا علیرضای تفرشی
میرزا محسن وکیل نواب والا حاجی حسام السلطنه
میرزا کاظمخان امین العداله میرزا فرج الله خان
مامور پیشکاری عربستان شد میرزا منصورخان
ولد میرزا طاهر کاشانی میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا
سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم جزو
اجزاء دیوانخانه علیه میرزا خلیلخان وزیر
در بحر مخانه مبارکه میرزا عبد العلی ولد مرحوم
میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادرزاده
مرحوم مجد الاشراف میرزا ابوالقاسمخان
نوری حاکم سابق ملایر میرزا جعفرخان پسر
مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسینعلیخان پسر
مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضا
خان نوادهٔ مرحوم ضیاء الملک حاجی میرزا
محمدخان نزد جناب جلالتماب حاجی امین
السلطنه میرزا آقا وکیل نواب والا فرمانفرما
میرزا ابوالحسنخان پسر میرزا زکی نوری
میرزا کریم برادرزادهٔ جناب صدیق الدوله
میرزا محمود ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
خوانسر میرزا علی ولد مرحوم ایضا میرزا
علی اصغرخان ولد مرحوم ایضا میرزا سلیم
خان کاشانی نزد جناب جلالتماب مخبر الدوله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک میرزا

بنی خان پسر مرحوم میرزا فتح الله لشکر
نویس باشی میرزا سید احمد برادرزادهٔ
مرحوم معین الملک میرزا حسینخان ولد
میرزا رضای معین السلطنه میرزا مهدیخان
ولد ایضا میرزا باقرخان ولد ایضا
میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین
العداله میرزا عباسقلی ولد مرحوم میرزا
طاهر گرکانی میرزا محمود ولد جناب حاجی
میرزا عباسقلی میرزا اسمعیلخان ولد
میرزا رضا قلیخان میرزا علی ولد مرحوم
میرزا یوسف آشتیانی میرزا عبد الرحمن
آشتیانی میرزا عبد الغنی آشتیانی
میرزا محمد حسین نزد جناب جلالتماب
قوام الدوله میرزا محمود نزد جناب
جلالتماب قوام الدوله میرزا سید علی
نزد جناب معاون الملک میرزا حسینخان
ولد مرحوم مهندسباشی میرزا فتح الله
گیلانی میرزا تقیخان ولد مرحوم میرزا
محمد حسین بلور میرزا عبد الوهابخان
نزد جناب جلالتماب نایب مستوفی الممالک
میرزا محمد علی همشیره زاده مرحوم میرزا موسی
وزیر لشکر میرزا سید محسن تفرشی
میرزا بدیع ولد میرزا علی نوری میرزا هادی
پیشخانه میرزا اسمعیلخان نزد جناب
مجد الملک میرزا سید حسین نزد جناب
مجد الملک میرزا حسنخان کاشانی نزد
جناب امین خلوت میرزا محمدخان ولد
مرحوم میرزا ابوالقاسم وزیر سابق عراق
میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا
عباس پسر مرحوم منشی الممالک میرزا محمد
حسین مهردربار میرزا جعفر نزد جناب
جلالتماب مستوفی الممالک حاجی میرزا
رضاخان تحویلدار وجوه کرک میرزا
آغا محسنخان پسر مرحوم میرزا اسد الله

مبارکه

خان وزیر نظام میرزا جوادخان
میرزا محمد تقی ولد مرحوم میرزا نصر
میرزا هادیخان نزد نواب والا ار
میرزا نقیخان نزد نواب والا رکن
میرزا علیرضای سبزواری میرزا
نزد جناب جلالتماب مستوفی الم
میرزا اسمعیلخان نزد جناب
میرزا آغا معصومخان ولد میرزا
مستوفی نهاوند میرزا سید ر
پیشکار سابق لرستان میرزا
ولد مرحوم میرزا فتح الله مستجاب
میرزا صادق نزد جناب جلالتماب
حاجی میرزا محمدخان میرزا ابوال
تفرشی نویسنده در بحرم و
منسوبان فرمان عظام که مامور
میرزا احمد علاء الدوله مامور خ
میرزا حسنخان گیلانی مامور کرما
میرزا حسنخان آشتیانی نایب الح
سابق بروجرد مامور کرمانشا
میرزا مصطفی خان پسر مرحوم نوا
مامور فارس میرزا محمدخان نز
اعتضاد الملک میرزا نصر قلیخان
نایب الحکومه سابق نائین حاجی میر
علیخان پیشکار گیلان میرزا اس
معتمد دیوان مامور کرمانشاهان
علینقی که سابق نزد جناب جلالتماب
الملک بود مامور سمنان میرزا اسد
نزد جناب جلالتماب عضد الملک
خراسان میرزا مصطفی آشتیا
سبزوار میرزا رضا قلیخان ما
بوشهر میرزا علی اکبرخان تر
خراسان میرزا علی اکبرخان پد
مراغه مامور آذربایجان
سررشته داران و عزبان

مبارکهٔ استیفا و غیره

سررشته‌داران دفترخانهٔ مبارکه

میرزا اسدالله سررشته‌دار سرکارات عظام
و اغایان سرکاری میرزا اسدالله سررشته‌دار
دفتر جناب جلالتمآب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته‌دار دفتر مجلس تحقیق
دفترخانهٔ مبارکه نزد جناب نایب مستوفی
الممالک میرزا احمد سررشته‌دار که سابق نزد
مرحوم میرزا نصرالله مستوفی بود میرزا اسمعیل
محمد سررشته‌دار باب قلم و تفنگدارخانهٔ
مبارکه و غیره میرزا محمود سررشته‌دار اسپیر
مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه
میرزا فرج الله سررشته‌دار آذربایجان نزد
جناب معتمد السلطنه میرزا سلیمانخان
سررشته‌دار دفتر جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا مصطفی گرکانی نزد جناب میرزا شفیعخان
مستشار الملک میرزا عبدالله سررشته‌دار
مازندران و دارالنطاره نزد جناب سراج
الدوله میرزا علی سررشته‌دار همدانی
میرزا سید محمد علی نزد جناب جلالتمآب نایب
مستوفی الممالک میرزا حسین گرکانی سر
رشته‌دار فارس نزد جناب میرزا محمود وزیر

میرزا صادق سررشته‌دار خمسه و عملهٔ
خلوت همایونی میرزا صادق گرکانی نزد
جناب میرزا محمود وزیر میرزا عنایت الله
سررشته‌دار قزوین میرزا علیرضای
تفرشی سررشته‌دار مملکت خراسان نزد
جناب میرزا محمود مستوفی میرزا رضای
کیلانی نزد جناب جلالتمآب حاجی امین
السلطنه میرزا محمد علی سررشته‌دار عراق
و کردستان و ساوه و غیره میرزا رضای
آشتیانی نزد جناب میرزا ابراهیم معتمد
السلطنه میرزا عبدالله ساوجی نزد
جناب سعدالدوله میرزا بزرگ تفرشی
سررشته‌دار ادارهٔ پلیس و احتساب
میرزا محمد علی سررشته‌دار بروجرد
میرزا اسدالله پسر مرحوم میرزا حسن
عزب دفتر میرزا محمود نوادهٔ مرحوم
ناظم الملک مشغول تحریر محاسبات
شاهرود و بسطام

عزبان دفترخانهٔ مبارکه و غیره

میرزا علی اکبر عزب باشی

سایر

میرزا ابراهیم میرزا علیخان میرزا
فتح الله میرزا علی محمد پسر مرحوم میرزا
محمد تقی میرزا آقای اصفهانی میرزا
محسن میرزا فضل الله میرزا محمد
میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی میرزا
محمد علی ناظم مجلس تحقیق میرزا محمد
ولد میرزا حسن میرزا حسین ولد میرزا
میرزا مطلب تباول میرزا غلامحسین
ولد میرزا ابراهیم

نایبان و غیره

نایبان

میرزا عباسقلی آقا علی اکبر آقا حسن

یوزباشیان

مشهدی احمد مشهدی کریم

فراشان

بیست نفر

ادارهٔ حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام سالار کارگزار کل مملکت آذربایجان

حکام جزء آذربایجان از قرار صورتی که از طرف وزارت اعظم رسیده است

مراغه امیرزاده امامقلی میرزا (**ارومیه**) امیرالامراء العظام حسام الدوله امیر تومان (**اردبیل و مشکین**)

جناب علیخان پیشخدمت منصور **خوی و سلماس**

خلخال امیرزاده عزیزالله میرزا ظفر السلطنه

ماکو عمدة الامراء العظام اقبال السلطنه **ساوجبلاغ**

فرخ خان **قراجه داغ** امیرزاده سلطان مجید میرزا امیر آخور حضرت ولیعهد

اصفهان و یزد و عراق و غیره

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و عراق و محلات ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه

جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار

یزد

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد

حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

عراق و محلات

مظفر الملک نایب الحکومه

خراسان و سیستان

جناب جلالتمآب اجل صاحبدیوان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی آستانهٔ مقدسهٔ رضویه

نواب والا معین الدوله نایب الایاله جناب مؤتمن السلطنه پیشکار مالیهٔ خراسان

حکام ولایات خراسان

طبس

امیرالامراء العظام حاجی عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

(قاین) امیرالامراء العظام حشمت الملک امیر تومان حکمران قاین

(قوچان) امیرالامراء العظام شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو حکمران

بجنورد امیرالامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو حکمران بجنورد **سبزوار** جناب میرزا حسینخان مؤتمن الملک حکمران سبزوار **خواف** علیمردانخان نصرت الملک

سرخس امیرزاده خسرو میرزا حکمران

کلات محمد مهدیخان

ترشیز اسدالله خان پسر مرحوم محمدخان

تربت حیدرقلیخان

شاهرود و بسطام نواب والا شاهزاده جهـ... امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان

فارس

نواب والا معتمد الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس

حاجی نصیر الملک پیشکار قوام الملک ناظم ایلات خمسه و ...

بوشهر

جناب جلالتمآب نظام السلطنه حکمران بندر بوشهر و ... بنادر و مدیر گمرک فارس و اصفهان

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان

نواب حشمت السلطنه نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و بم و ...

استرآباد و گرگان

امیرالامراء العظام نصرة السلطنه امیر تومان حکمران استرآباد و گرگان

گیلان و طوالش

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان والی گیلان و طوالش

میرزا علیخان مستوفی پیشکار

عربستان

جناب جلالتمآب حاجی شهاب الملک امیر تومان والی عربستان

میرزا فرج الله خان مستوفی پیشکار

لرستان و بروجرد

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی لرستان و بروجرد

لرستان امیرزاده نصرت الله خان پسر امیرخان سردار نایب

بروجرد امیرزاده آقا سردار نایب الحکومه

کردستان

ـاب جلالتمآب اقبال الملک والی کردستان

کرمانشاهان

ـا بجلالتمآب حسام الملک امیر تومان والی کرمانشاهان

ـرحدّ داد عراقین

ـعراء حکومتنا از قراریکه صورت داده اند

ـزا احسنخان مستوفی کبیدادنی نایب الحکومه میرزا باقرخان

ـرزو التو باشنی رئیس دیوانخانه میرزا اسمعیلخان

ـعتمد دیوان مستوفی پیشکار

مازندران

ـده الامراء العظام میرزا عبدالله خان امیر تنجرو الی مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

ـیر الامراء العظام محمد تقیخان حکمران ولایات ثلث

ملایر عبدالله خان سرتیپ نایب الحکومه

نهاوند حاجی مسعود میرزا نایب الحکومه

تویسرکان میرزا احمد مستوفی نایب الحکومه

همدان

نواب اشرف والا شاهزاده عز الدوله والی ولایت همدان

نواب عماد السلطنه سرتیپ نایب الحکومه

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان

میرزا افضل الله پیشکار

قم

نواب میرزاده نایب الایاله عباس میرزا حکمران قم

میرزا رضاخان پیشکار

خمسه

امیر الامراء العظام احتشام السلطنه امیر تومان حکمران

جناب میرزا احمد مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ

اول حکمران

کلپایگان وخوانسار وکمره

جنا بجلالتمآب حکیم الممالک حکمران کلپایگان وخوانسار

وکمره

ساوه وزرند وشاهسون بغدادی

جناب امیر الامراء العظام میرزا محمدخان قاجار

پسر جناب مستطاب عضد الملک حکمران

امیرزاده یحیی میرزا نایب الایاله نایب الحکومه

کروس

عمدة الامراء العظام علیرضاخان سرتیپ حکمران

کروس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی

کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت امیر الامراء العظام میرزا کریمخان

صمصام السلطنه حکمران فیروزکوه

دماوند عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسنخان سرهنک پسر جناب ساعد الدوله

نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام سام ارسلان امیر تومان

اسداباد

بحکومت خانباباخان پسر جناب صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله وحاجی حسام

السلطنه میرزا اللهیار نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشان نواب معتز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم

مختارخان حکمران زاویه مقدسه

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت حاجی مصطفی قلیخان میرشکار

بحر لیث شمیران

محمد اسمعیل بیک نایب الحکومه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه
جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ
مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست اردوی
همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی
خواجه سرایان صندوقخانه و رختدار
خانهٔ مبارکه دار النظاره اطبای
خاصهٔ فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه
قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه
ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیه و
منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ
مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زینبدارخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک
نقاره خانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصهٔ طهران غله و لابات انبار گندم
معمارخانه و قنات ایلات طهران ادارهٔ
باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ
گاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ
دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب
جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی
و منشی حضور مبارک و رئیس تفنگداران
خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو
اعضای مجلس دربار اعظم و حکمران گیلان
و خوانسار و کره و مضافات جناب صدیق
السلطنه غلامحسینخان خازن کشیکخانهٔ
مبارکه جناب محمد حسینخان مستوفی

سایر

جناب امیر الامراء العظام جلال الملک
جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
نواب والا اشرف الدوله سلطانحسین میرزا
حکمران نیشابور و سبزوار و لایت و مضافات
جناب منشی خلوت محمد حسینخان پیشخدمت
و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه
امیر کبیر وزیر جنگ جناب محمد ابراهیمخان
میرزا مهدیخان اجودان مخصوص میرزا عبدالله
خان منجم حکمران مازندران جبار خان
آقا میرزا احمد خان کروسی سرتیپ اول
حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان سرتیپ
اول حکمران کاشان محمد باقرخان ادیب الملک
سرتیپ اول مدیر باغات مبارکهٔ دولتی
محمد کریمخان پیشخدمت سرتیپ اول
محمد تقیخان احتساب الملک رئیس احتساب
دار الخلافه میرزا سید عبدالکریمخان سرتیپ
احمدخان سرتیپ اول فخر الملک ابو الحسنخان
سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا
سرتیپ اول صندوقدار خلوت محمد ابراهیمخان
محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا
امیرزاده آقا مسیح امیرزاده محمد حسین میرزا
پسر نواب حشمة السلطنه امیرزاده تیمور میرزا
حسنخان حسینخان امیرزاده
منوچهر میرزا میرزا سید محمد خان سرتیپ
میرزا اکبرخان پیشخدمت و غیره

فراشخلوت خلوت همایونی

محمد صادقخان فراشخلوت آقا سلیمان
ده باشی تحویلدار خلوت همایونی
میرزا آقاخان فراشخلوت میرزا
هدایتخان فراشخلوت آقا صادق
آقا سید علی سرایدار صندوقخانهٔ مبارکه

دار النظارهٔ مبا[رکه]

جناب جلالتمآب امیر الامراء ا...
الدوله مهدیقلیخان خ...

اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبر...
سرتیپ اول و نایب النظا[ره]...
حاجی میرزا محمد رضا میر...
مشرف و سایر نویسندگا[ن]...
حاجی محمد ابراهیم تحویلدار نقد...

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکاء شر...
حاجی میرزا محمد نایب شربتخانه...
هفکده نفر آقا محمد حسین...
سایر عملجات دوازده...

چوبخانهٔ مبا[رکه]

آقا محمد حسن چوبکچی باشی س...

آشپزخا[نه]

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی س...

تحویلخانه و کیلخ...

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل...
سایر چهارده نفر
سایر عملهٔ دار النظاره چه...

ادارهٔ آبدارخانهٔ

در تحت ریاست مخصوص شخ...
مستطاب اجل امین السلطان و...
بنیابت اعتماد الحضره آقا...
نایب آبدارخانهٔ مبارکه...
سقاباشی حاجی حسین...
آقا باقرخان سرتیپ اول...
میرزا ابو القاسمخان نا...
میرزا غلامحسین سررشت...
میرزا لطیف سررشته دار...

آبدارخانه پانزده نفر عمله سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه خانه مبارکه

اسمعیلخان قهوه چی باشی امین همایون آقاجبار قهوه چی

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار و جامه دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریهٔ دولت علیه میرزا بزرگخان مستوفی مباشر صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک نقاشان نقاشخانه مبارکه چهار نفر

تفنگدار خاصه

از قرار سنه ماضیه

جناب جلالتمآب غلامحسینخان امین خلوت منشی حضور و رئیس خلوت همایون رئیس تفنگداران خاصه رضا قلیخان پسر مرحوم سهرابخان میرزا ابو الفتح خان طالش حاجی عیسی خان مرندی مصطفی قلیخان اسمعیل خان قزوینی قهرمانخان تالشی حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقرخان محمد کریمخان حاکم ابواب جمع عیسی خان شقاقی هادیخان نوائی فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان محمدخان گرجی فیض الله خان کرمانشاهانی شاه ملک خان علی اکبرخان کردستانی شیخعلیخان جعفر قلی بیک مراغی اسد الله خان ابهری عبد الله خان قراجه داغی رضا آقای کلانتی نصیرخان شیرازی اصلانخان جهانبیکلو باقی تفنگداران خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

از قرار سنه ماضیه

جناب امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان و کشیکچی باشی جناب جلالتمآب وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب الله خان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول و غلام پیشخدمتباشی

غلام پیشخدمتان

یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و آقایان قاجار بیست و دو نفر سایر خوانین یکصد و بیست و شش نفر

سرتیپان اول و دوم

عباسقلیخان طهماسبقلیخان حیدر قلیخان عزت الله خان سرتیپ اول خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی سیم دارند موسیخان کاظمعلیخان باباخان

منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند عبد الله خان باقرخان علی اصغرخان محمد حسنخان سعد الله خان محمد ابراهیمخان محمد اسمعیل خان یوزباشی علی اکبرخان

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضا قلیخان شهبازخان تقیخان امیر اصلانخان

نایبان

سی نفر سایر غلامان هفتصد و پنجاه نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر

جناب امیر الامراء العظام ظهیر الدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیر الامراء العظام محمد ناصرخان خان خانان محمدخان بهاء السلطنه قوریساولباشی محمد امین خان جارچی باشی نواب والا حسینقلیخان ناظم التولیه نایب ایشیک آقاسی باشی محمد تقیخان قاجار اسد الله خان قاجار جعفر قلیخان قاجار حسین خان قاجار ابو الفتح خان قاجار علی محمد خان و مرتضی قلیخان ورثه مرحوم مصطفی خان قاجار علیخان قاجار محمد حسنخان غلامحسین خان عباسقلیخان مستشار ایشیکخانه مبارکه محمدخان نوائی میرزا سید هاشم محمد علیخان گروسی میرزا حسینعلیخان سررشته دار علیخان دنبلی غلامعلیخان اشرفی محمد رحیمخان

نایبان جزو ایشیکخانه مبارکه

و نایبان جارچی خانه

علی بیک خان دنبلی موسیخان دنبلی حاجی مهدیقلیخان قاجار میرزا مهدی نوری میرزا عبد الحسینخان نوری میرزا محمد تقی نوری میرزا داود خان نوری آقاخان قاجار محمد آقای ایروانی حسنخان قاجار عباسقلیخان قاجار محمدخان دنبلی رضاخان دنبلی خسروخان بروجردی احمدخان نوائی اسد الله خان نوائی حسین خان نوائی موسیخان نوائی اصغرخان دنبلی کریمخان دنبلی سلیمان آقای قاجار کریم آقای قاجار یحیی خان نوائی حسینعلیخان حسنخان نوائی امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه محمد حسینخان زنگنه عباسقلیخان زنگنه

عبدالرزاق خان رضا قلیخان
حبیب الله خان غلامحسینخان ایروانی
یوسفخان حسنخان میرزا حبیب الله
میرزا مهدی مرتضی قلیخان میرزا عنایت
الله میرزا عبدالکریم عباسقلیخان
ماکوئی محمد اسمعیل خان عباسقلیخان
قراچورلو عباسقلیخان قافزانی
میرزا نصرالله خداوندلو هادیخان
کجوری میرزا رضا محمدحسینخان زنکنه
محمدتقیخان زنکنه حاجی علیخان
رستمخان نایب چاپارچی باشی
میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان
میرزا حسن علی بیک
یساولان و چاپارچیان هشتاد و
هشت نفر میرزا نصرالله خان پیشخدمت
باشی وزارت تشریفات پیشخدمتان
وزارت تشریفات ده نفر
محمودخان یساولباشی سرهنک
یساولان ادارهٔ ابیشیکخانهٔ مبارکه
و چاپارچیان شصت و شش نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و مشعلخانهٔ مبارکه

ابوالجمعی امیرالامراء العظام حاجی
حسینعلیخان حاجب الدوله

فراشخانه

سررشته‌دار و غیره

میرزا آقای تبریزی سررشته‌دار
میرزا سید جعفر تفرشی مشرف انبار
میرزا رضای تفرشی برات نویس
میرزا حسن تفرشی مشرف انبار
میرزا علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

نایبان

درجهٔ اول

موسیخان ولیخان آقا شیرمحمد قزوینی
ابوالقاسمخان طهرانی آقا علی اکبر حسینی

محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر
محمدتقی بیک حاجی محمدتقی بیک
میرزا محمدتقی قمی میرزا عباسقلی
قمی آقا رضاقلی قزوینی میرزا عبد
الحمید تفرشی میرزا عباس قمی

درجهٔ دوم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا محمد نوری
آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمدمهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد
یحیی خان

درجهٔ سیم

احمدخان میرزا جبار تبریزی
حسنخان علی آقای سمنانی غلام
حسینخان شیرازی رضاخان کاشانی
میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
ابوالقاسمخان نصرالله بیک تبریزی
محمودخان خداداد خان آقا حسن
محمدهادی بیک محمد آقا بیک تبریزی
میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوری
یحیی خان معصومعلی تفرشی اسدالله
خان میرزا محمدحسین حسن آقا تبریزی
احمدخان ولد فرج الله خان

سرایدارخانه

حسینعلیخان سرایدارباشی رضا
نایب سرایدارخانه آقا یوسف تبریزی
آقا نجف انجدانی آقا محمد تبریزی
علی محمدخان میرزا آقا میرزا حسین
مشرف میرزا اسدالله آقا حسن
حسن آقا میرزا اسدالله ایضاً
میرزا باقر ولد ایضاً

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضاً حاجی اسفندیار نایب
پهلوان ابراهیم برندی نایب

چراغخانه

محمدحسین بیک چراغچی باشی ا...
محمدحسن بیک نایب

خیامخانه

حاجی محمد خیامباشی میرزا ...
سید مهدی نایب مشهدی محمود ...
حاجی اسمعیل میرغضب باشی

نسقخانه

محمدرحیمخان نسقچی باشی ...
قاجار ابوالقاسمخان قاجار ...
خانبابا خان سرهنک میرزا ...
مشرف یوسفخان قاجار بنی ...
میرزا محمود مازندرانی حاجی ...
خان قاجار یحیی بیک طه...
رضا بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

برپاست جناب جلالتمآب اعتماد ...
وزیر انطباعات و دارالترجمهٔ مبار...
معتمدالسلطان محمدباقرخان اد...
نایب و مدیر کل باغات و عمارات ...
حاجی میرزا حسین ممیز محمد ...
باغبان باشی میرزا مهدی ...
کل باغات و قنوات دولتی
عبدالمجیدخان نایب و ...
باغبانان و سرایداران کل باغ...
مبارکه دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه فرنگی و غیره

جناب فخامت نصاب دکتر طولوز...
حضور دکتر فوربه حکیم ...
دکتر محمدحسینخان بکتر عماد ...
مسیو هبینه خان دندان ساز

ایرانی

جناب

فیلسوف الدوله کاظم جناب سلطان الحکماء میرزا ابو القاسم

شیخ الاطباء آقا میرزا حسینعلی
[ملک] الاطباء میرزا عبد الوهاب رئیس
الاطباء میرزا علی دکتر مؤتمن الاطباء
میرزا زین العابدینخان کاشانی. لقمان
الملک حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء
میرزا نصر الله تنکابنی میرزا کمال الدین
ملک الاطباء شمس المعالی میرزا سید علی
حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجه سرایان

اعتماد الحرم حاجی آغا سرورخان خواجه باشی
سرتیپ اول آغا بهرامخان سرتیپ اول
آغا علی رضاخان آغا محراب
آغا رضاخان حاجی آغا علاسعلی
آغا سید اسمعیل عزیز الله خان
آغا فتح الله آغا میرزا احمد خان اردستانی
آغا نوربه آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا افضل الله خان
مستوفی اول شیخ مرتضی ناظم خزانه
تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار
میرزا غلامحسین تحویلدار خزانه مبارکه
حاجی محمد رضاخان مستوفی تحویلدار گمرک
پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا هادیخان
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار
میرزا سید عبد الله سررشته دار
آقا سید جواد
محصل وجوه خزانه آقا علی صراف

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء
هشتاد نفر

فوج داود قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
ابو الحسنخان سرهنگ میرزا
سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید باقر سررشته دار

اداره چراغهای خیابانها و دوائر دولتی

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

اداره گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کاتیچی قانون نویس مدیر گمرک
دار الخلافه طهران محمد تقیخان
معتز الملک مدیر گمرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میرزا پسر معتز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر
نایب اول امور خارجه وزارت و مترجم ولد
مرحوم ایضا گمرک فارس و بنادر
جزو عمل حکومت در اداره جناب
نظام السلطنه حکمران بنادر است
فتح الله خان بیگلربیکی مدیر گمرک
خراسان و گیلان و مازندران
از بابت مباشرین و مامورین
گمرک سایر ولایات محروسه
صورت جدید نداده اند

اداره غلات دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا
اسمعیلخان امین الملک
اجزاء و مامورین اداره غلات
چون تغییر پذیرند لهذا ثبت
نشد

اداره حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیلخان
امین الملک خازن مهر مقدس
جناب آقا میرزا اسد الله نایب التولیه
محمد خان نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا
عبد الکریم صدر الحفاظ
میرزا حبیب الله کلیددار میرزا
عبد الحسین سرکشیک میرزا باقر
سرکشیک. میرزا کاظم مستوفی
میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج
نفر قراء بیست نفر
گلابدار پانزده نفر مؤذن و
چراغچی پانزده نفر

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار
جناب معاون الملک مستوفی
صرف جیب جناب میرزا رضاقلیخان
مستوفی مدیر رسائل خط خراسان
و سیستان آقا سلیمان خان
دهباشی پیشخدمت ناظم خلوت وغیره

اداره غلامان مهدیه و منصور

و فوج دویم خمسه ابو الجمع امیر الامراء
العظام علاء الدوله امیر تومان
نهصد و هفتاد و یک نفر

غلامان مهدیه

چهارصد و شصت و یک نفر

ارباب قلم

جناب جلالتمآب وکیل لشکر
میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا
سید علی

سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دوم نواب عبد
الحسین میرزا میرزا تقیخان فتح الله خان
بیوکخان جهانگیرخان علینقیخان
ایضاً میرزا زین العابدینخان
عباسقلیخان

سرهنگان

نصیب آقا میرزا ابراهیمخان حسینقلیخان
مصطفیقلیخان زین العابدینخان
نعمت الله خان منوچهر میرزا باقرخان
میرپنجخان پسر مرحوم سپهدار
شاهسوارخان

سایر

یاوور ده نفر نایب سیزده نفر
پنجاه باشی سیزده نفر غلام چهار
صد نفر

غلامان منصور

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دوم محبعلیخان
ایضاً حاجی لطفعلیخان آقاخان
میرزا احمدخان شعبانعلیخان
اسدالله خان اسمعیلخان ایضاً

سرهنگان

حاجی خان احمد آقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان
کلبعلیخان خداداد خان مرتضی خان

سایر

چهارصد و هشتاد نفر

فوج دوم خمسه

سرتیپ حاجی حسنخان سرتیپ
میرزا حاجی آقا مشرف

سایر

هشتصد و دو نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

و شترخانه کالسکه بریاست جناب
امیرالامراء العظام محمدقاسمخان صاحب جمع
و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا
علینقی مشرف شترخانه نادری میرزا
علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا
مشرف شترخانه کالسکه عباسعلی بیک
تحویلدار جوادبیک نایب شترخانه
نصیربیک نایب ایضاً کاظمخان
قاطرچی باشی سایر عمله جات از
نایب جلودار و غیره و دسته باشی و قاطرچی
و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تحت خانه مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام محمدقاسمخان
صاحب جمع حاجی میرزا محمدعلی مشرف
موسیخان نایب محمد باقربیک
انباردار سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

از قرار دستور ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمدحسین میرزا امیرآخور

نویسنده

میرزا رضاقلی سررشته دار میرزا
نصرالله حاجی میرزا احمد مشرف
غیره دو نفر

نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا
حاجی نایب مرادخان آقاخان
محمدخان غلامرضاخان میرزا سید
عبدالله کریم بیک حبیب الله بیک
محمدعلی بیک حاجی محمد آقا میر
مهدیخان محمد قاسم بیک
عباسقلی بیک قربانعلی بیک
حیدرقلیخان آقاجعفر محمدحسن بیک
نایب و تحویلدار رفته رحمان بیک
یحیی بیک علیخان بیک محمد مهدی بیک

عباسقلی بیک افراس…

سایر

دویست و سی نه نفر
عزیزالله بیک بیطار سو…
محمدصادق بیک نعلبند با…
نایب نفر شاگرد…
جلودار یکصد و بیست…
مهتر و جلودار یکصد و…

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی م…
قرقچی باشی قوشچی ده…

زنبورکخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلا…
پیشخدمت خاصه خازن و کشیک…

اجزاء

از قرار دستور ماضیه

کالسکه خانه مبا…

بریاست لطف الله خان شا…
پیشخدمت خاصه
میرزا علیرضا سررشته دار
یعقوب مشرف کربلائی حی…
انباردار محمد اسمعیل بیک
اسمعیل بیک عباسقلی…
علی احمد بیک حاجی اسمعیل…
هادی بیک نایب بدیع…
محمدکاظم بیک سرکشیک آ…
علی اکبر سرکشیک محمدحسن…
نایب سرکشیک آقاسید…
نایب سرکشیک زین العابدین…
یساول مشهدی جعفر یسا…
صغیربیک یساول حاجی نا…
یساول ناموس اهل طرب
تحویلدار نفتی اص…
دوازده نفر

[...]عمله جات اصطبل کالسکه خانه

رضا قلی بیگ نایب میرزا محمد بیگ
ولد رفیع بیگ نایب عباس بیگ
نایب ابوالقاسم بیگ مباشر جنس
علی زمان بیگ ستیس نجفقلی بیگ
ستیس محمد رضا بیگ انباردار جنس
[...]ملو دار بیست و پنج نفر نعلبند
دو نفر کالسکه چی یکصد نفر
مهتر هفتاد نفر

شاطر خانه مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام
بشیر الملک فضل الله خان شاطر باشی

مشرف و نایب

[...]شش نفر میرزا مهدی مشرف
[...]علیخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیگ یاور و نایب
محسن بیگ یاور و نایب مهدی بیگ
نایب میرزا ابراهیم نایب

اداره سواره دیوانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع و سرتیپ اول

سواره بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سواره دوبرن

آقا جانخان سرتیپ سوم محمود خان
سرهنگ میرزا رحمت الله سررشته دار
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد
نفر

سواره افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول
میرزا احمد قلی سررشته دار محمد ولیخان
سرهنگ سایر صاحبمنصب و
سوار پانصد نفر

سواره خواجه وند

علی اکبر خان سرتیپ اول میرزا اسدالله
مشرف حسنخان سرهنگ
نصرالله خان سرهنگ سایر
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سواره اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحبمنصب و سواره
دویست نفر

سواره هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سواره قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا علیرضا
مشرف صاحبمنصب و سواره
یکصد نفر

سواره قراسوران راه قزوین

جمعی محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ اول بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

اداره انبار غله دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف شفا باشی
میرزا حسن سررشته دار میرزا ربیع
مشرف مباشر و عمله جات از
قپاندار و فراش وغیره ده نفر

اداره ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری جناب امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع
ایل شاهسون دوبرن ایل
شاهسون افشار ایل خواجه وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقایی
ایل اوریات ایل بختیاری
ایل کاوناز ایل ایکانی عرب میش مست
عرب سهمانی عرب پشت کوهی
عرب کلکو عرب منصوری

اداره معمار خانه و نجار خانه

میرزا حسینخان مستوفی صنیع الملک
حاجی حسینعلیخان معمار باشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر معمار
نظام محمد تقیخان مباشر نجارخانه
حاجی میرزا سید ابوطالب سررشته دار
میرزا علی اکبر سررشته دار
میرزا غلامحسین سررشته دار
میرزا آقا مشرف میرزا حبیب
مشرف حاجی قاسم کدخدای نجار
آقا مهدی نایب معمارخانه

اداره راههای شوسه

راه شوسه قزوین سپرده به
محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ عمله جات یکصد و
هشتاد نفر

راه شوسه قم

واگذار بمدیر راه شوسه عربستان

راه آبجه و نور و فیروزکوه و آمل

سپرده بحاجی محمد حسن امین دار الضرب

میرشکار و اتباع

از قرار دستخط همایونی
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ ولد میرشکار نایب اول
غلامحسینخان ولد ایضا
صادقخان جهانگیرخان
امیر اصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج
نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف
جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف
و اوقاف ممالک محروسه

وظایف

دفتر استیفاء
جناب حسام السادات مستوفی وظایف
میرزا علی اصغر سررشته دار گرکانی
میرزا یوسف سررشته دار

دفتر انشاء
میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره
میرزا سید حسین مستوفی و منشی
میرزا سید یوسف میرزا محمد خان اجودان
میرزا آقا محسن عرب دفتر و سررشته دار

وزارت اوقاف
میرزا اسمعیل خان مستوفی ملا
عبدالله قاضی میرزا حسینخان منشی
میرزا علی محمد ثبات آقا کوچک خان

مأمورین ولایات
آذربایجان میرزا رضای مستوفی
اصفهان جناب حاجی بنان الملک
بروجرد رضا قلیخان
خراسان میرزا عبدالله خان
عربستان میرزا هدایت خان
کردستان میرزا کریم
کرمانشاهان میرزا عبدالرحیم خان
یزد محمد حسنخان عراق و کزاز فراهان
میرزا حسینخان کمره و گلپایگان
میرزا حسنخان لرستان رضا قلیخ...
میرزا علی اشرفخان سرتیپ کرمان...
سمنان و دامغان میرزا آقا شاهرود...
مازندران میرزا سید عبدالله گیلا...
مجد الدین خوار میرزا ...
میرزا محمد علیخان ساوه و زرند میرزا...
قم میرزا افضل الله ک...
میرزا مهدیخان قزو...
عباسخان گروس میرزا...
ملایر و تویسرکان میرزا...
فارس حاجی میرزا علی مجد ال...
همدان میرزا حسن

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزاء وزارت پست
معتمد السلطان میرزا احمدخان پیشخدمت
خاصه رئیس کل میرزا مطلب خان
مستشار تحویلدار کل مسیو سمینو
سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره

اجزاء دفتر محاسبات
میرزا ابراهیم مستوفی میرزا علی مقوم
میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا محمد
محرر میرزا علی محاسب

دار الانشاء
میرزا مصطفی خان منشی باشی
میرزا حسن منشی

اطاق انسپکسیون
میرزا افضل الله انسپکتر میرزا سید
محمد علی دفتردار

اجزاء پستخانه دار الخلافه
میرزا هادی مستوفی و نایب الریاسه
عبدالعلیخان ناظم میرزا محمد علی
امین تذکره و دفتردار ملتمسه امانات
میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی ولایات

اطاق امانات
میرزا افضل الله تحویلدار میرزا آقا
و میرزا قاسم معین فراش دو نفر

اطاق واردات
میرزا اسدالله تحویلدار میرزا رضا
و میرزا نصرالله معین فراش نفر

اطاق نوشتجات سفارشی
اسدالله خان تحویلدار میرزا آقا معین
شاهزاده محمد میرزا معین میرزا اوانس
حافظ قبوضات و ملتمسه

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی
میرزا ابو یوسف تحویلدار

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی
میرزا ابراهیم میرزا محمد...

اطاق تجزیه نوشتج...
علی اکبر خان میرزا ابوطالب

عمله خدمت
زیر پیشخدمت و قهوه‌چی شاطر...

غلامخانه
از نایب و غلام هشت نفر

اجزاء پست شمیر...
و خیابان فرنگیها هفت نف...

خط آذربا...
قزوین خانبابا خان رئیس
ناظم میرزا نصر فراش نف...
هیدج میرزا علی رئیس ف...
زنجان میرزا محمد علی رئیس
میانج مهدیخان رئیس ...
خلخال آقا علی رئیس فر...

تبریز میرزا اسمعیلخان رئیس میرزا محمود خان
مباشر امانات میرزا مهدیخان مباشر
سفارتی میرزا حسن تحویلدار پاکت
میرزا جعفر دفتردار غلامان و فراشان بیست نفر
مرند رئیس نفر فراش نفر
جلفا میرزا آغا محسین رئیس فراش نفر
شبستر میرزا علینقی رئیس فراش نفر
خوی میرزا تقی رئیس فراش نفر
سلماس میرزا آغا معلی رئیس فراش نفر
ارومی میرزا ایلخان رئیس فراش نفر
مراغه میرزا آغا محسین رئیس فراش نفر
ساوجبلاغ میرزا علینقی رئیس فراش نفر
سراب میرزا تقی رئیس فراش نفر
اردبیل میرزا محمد رئیس فراش نفر
آستارا میرزا حسن رئیس فراش نفر
میاندوآب میرزا آغا محسین رئیس فراش نفر
بایزید رئیس نفر فراش نفر

خط گیلان

منجیل میرزا شفیع رئیس فراش نفر
رشت میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
انزلی میرزا موسیخان رئیس کرجیبان نفر
عمله کرجی شش نفر لاهیجان میرزا
عبدالحمید رئیس غلام و فراش دو نفر
لنگرود حیدرخان رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان میرزا افضل الله رئیس فراش نفر
دامغان میرزا محمد رئیس فراش نفر
شاهرود حسنعلی میرزا رئیس
فراش و غلام سه نفر سبزوار
میرزا اسمعیل رئیس نویسنده و فراش دو نفر
نیشابور میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
خراسان حاجی میرزا ابوالقاسمخان
سررشته‌دار و رئیس میرزا احمد دفتردار سه نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
تربت میرزا رضاقلی رئیس فراش نفر
ترشیز میرزا محمدحسن رئیس فراش نفر
گناباد آقا علی رئیس فراش نفر
تون میرزا محمد رئیس فراش نفر
طبس میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
قوچان میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
بجنورد میرزا محمد رئیس فراش نفر
بشرویه میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر

خط مازندران

ساری حسنخان رئیس غلام و فراش دو نفر
(بارفروش) میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
اشرف میرزا مصطفی رئیس فراش و غلام ۲ نفر
آمل میرزا علی اکبر رئیس فراش و غلام دو نفر
بندرجز میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
محلات میرزا سید هاشم رئیس
فراش و غلام دو نفر
کاشان میرزا محمدعلی رئیس میرزا نفر
فراش و غلام دو نفر
عراق میرزا آکرکین خان رئیس فراش
و غلام دو نفر
آشتیان میرزا رضا رئیس فراش و غلام دو نفر
تفرش میرزا غیاث رئیس فراش و غلام دو نفر
اردستان میرزا سید عیسی رئیس فراش نفر
اصفهان میرزا سرکیس خان رئیس میرزا اکبر
ناظم رئیس جلفا نفر فراش نفر
شیراز میرزا علیرضا خان سرتیپ رئیس
میرزا آغا محسین ناظم نفر غلام و فراش
چهار نفر قاصد آباده شش نفر
کازرون میرزا محمدعلی رئیس فراش و
قاصد بوشهر دو نفر
بوشهر میرزا عبدالرضا رئیس فراش
و کرجی بان چهار نفر
فسا و داراب میرزا محمدخان رئیس فسا
میرزا کوچک رئیس داراب فراش فسا
نفر فراش داراب نفر
بهبهان و بندر دیلم رئیس بهبهان میرزا عبدالله خان
رئیس بندر میرزا محمدخان فراش
بهبهان نفر فراش بندر نفر

خط یزد و کرمان

نائین میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
اردکان میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر
یزد میرزا علیخان رئیس میرزا علی اکبر
نویسنده فراش نفر غلام چهار نفر
رفسنجان میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
سیرجان میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر
انار میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
بندرعباس میرزا فضل الله رئیس فراش نفر
لار میرزا محمدرحیم رئیس فراش نفر
گلپایگان حاجی میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر
نراق میرزا جواد رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق میرزا محمدعلی رئیس فراش نفر
نوبران میرزا علینقی رئیس فراش نفر
ساوه میرزا احمد رئیس فراش نفر
همدان میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد
نویسنده فراش دو نفر غلام دو نفر
کردستان میرزا آقاخان رئیس میرزا نفر
غلام و فراش دو نفر
گروس میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
بروجرد رضاقلیخان رئیس فراش و غلام ۲ نفر
کرمانشاهان حاجی میرزا ابراهیمخان
رئیس فراش و غلام دو نفر
خانقین میرزا محمود رئیس فراش و غلام دو نفر
کنگاور میرزا موسی رئیس فراش و غلام دو نفر
نهاوند میرزا عبدالغنی رئیس فراش نفر
تویسرکان شاهزاده اکبر میرزا
رئیس فراش نفر
ملایر رئیس نفر فراش نفر
خرم آباد شاهزاده علیمحمد میرزا رئیس
فراش نفر
دزفول میرزا کاظمخان رئیس فراش نفر
شوشتر میرزا محمدخان رئیس فراش و غلام دو نفر

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

اداره علمیه مدرسه مبارکه دار الفنون رؤسا و غیره

جناب جلالت نصاب نیر الملک امیر تومان
رئیس مدرسه مبارکه محمد حسین خان سرتیپ
اول ناظم مدرسه مبارکه علیخان سرتیپ اول
انسپکتور ژنرال ناظم علوم محمد تقی میرزا
سرتیپ دویم آجودان مدرسه مبارکه
میرزا محمد حسین مستوفی رئیس الکتاب
میرزا جعفر خان ناظر میرزا عبد الوهاب خان
سرهنگ میرزا محمد تقی سررشته دار
اسد الله خان کتابدار میرزا مهدی منشی

معلمین ایرانی

جناب سلطان الحکماء معلم طب ایرانی
میرزا محمد کاظم معلم کل طبیعی دارای نشان
شیر و خورشید میرزا ابو الحسنخان
رئیس مریضخانه معلم طب فرنگی
میرزا علی اکبر خان نقاشباشی سرتیپ
معلم زبان فرانسه ملا محمد صادق
معلم فارسی و مقدمات عربی
جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی
و سرتیپ اول و ممتحن علوم مدارس دولتی
میرزا علی دکتر رئیس الاطباء معلم طب فرنگی
میرزا علیخان قاجار معلم طب تجاربی
جناب میرزا حسن ادیب معلم علوم ادبیه و عربی

معلمین ریاضی

سلیمانخان سرهنگ معلم ریاضی
میرزا محمود منجم باشی معلم ریاضی
میرزا اسمعیل خان معلم ریاضی علیخان
قاجار معلم ریاضی اسد الله خان
قاجار معلم ریاضی

معلمین فرنگی

یمتوسکی خان معلم زبان فرانسه سرتیپ
اول مسیو لمر سرتیپ دویم معلم کل موزیکانچیان
مسیو وولبلبر معلم معدن دارای نشان
شیر و خورشید مدد وسخان سرتیپ اول
معلم زبان روسی دکتر بازیل معلم طب
فرنگی و زبان انگلیسی مسیو فلر معلم
توپخانه سرتیپ مسیو ویت سرتیپ
معلم پیاده نظام یوسفخان پسر مسیو
ریشارد خان معلم زبان فرانسه

صاحبمنصبان حاضر خدمت

امیرزاده محمد حسن میرزا مهندس سرتیپ
علیخان مهندس سرتیپ عباسقلیخان
مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس سرتیپ
محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ
محمد حسنخان قاجار سرتیپ مهندس
محمد حسین میرزا مهندس میرزا احمد خان
مهندس سرهنگ زین العابدین میرزا مهندس

مترجمین

میرزا خلیل سرتیپ مترجم و معلم طب
میرزا رضا خان سرهنگ کاظمخان مترجم پیاده

نقاشان

پنجنفر

متعلمین مدرسه

مهندسین نظامی و معدنی دو نفر
اطباء چهل و پنجنفر توپخانه‌چی و
چهار نفر پیاده نظام چهل و یکنفر
اطباء مأمور هجده نفر مخصوصین زبان
ده نفر شاگردان مقدماتی و عربی
چهل و هفت نفر موزیکانچیان بزرگان
مأمور و حاضر چهل و پنجنفر موزیکانچیان
جدید چهارده نفر موزیکانچیان
مخصوص آقای عزیز السلطان [illegible]
و متعلمین مجانی شصت و هفت نفر

عکاسخانه و باسمه خانه و دواخانه مدرسه مبارکه

امیرزاده عبد الله میرزا سرتیپ مدیر عکاسخانه
حبیب الله میرزا عکاس شاگر...
میرزا حسین مدیر باسمه خانه ...
و عمله جات شش نفر

دواخانه مدر...

مسیو شودین مدیر دواخا...
شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرس...

غلامحسین بیک نایب خانباباد...
سرایدار نفر فراش ده...

دار النظاره مد...

آقا احمد نایب ناظر نویسنده ...
سربندار دو نفر آیاغچی دو نفر آ...

اجزاء حفظ الص...
دار الخلافه البا...

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی...
دکتر کامبوسن پیر مأمور صحیه...
دکتر بازیل معلم طب مدر...

اجزاء مجلس مرک...

جناب نیر الملک جناب میرزا...
سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم مع...
میرزا زین العابدین خان مؤتمن الا...
آقا میرزا علی رئیس الاطباء حاجی میرز...
مجد الاطباء آقا میرزا عبد الکریم...
میرزا ابو الحسنخان سرتیپ رئیس مر...
میرزا نصر الله شمس الاطباء م...
ناظم الاطباء میرزا عبد الله میرز...
حکیمباشی توپخانه میرزا سید محمد...
نظام میرزا نصرت سرهنگ حکی...
میرزا نصیر دواساز باشی نظام
عبد الوهابخان سرهنگ میرزا نق...

حافظ الصحه و ...
خطه آذربا...

تبریز سیف...
قزوین میرزا...

زنجان حاجی میرزا رضا
رشت حاجی میرزا سید جعفر
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه سید میرزا
[illegible] میرزا سید خلیل
کردستان میرزا احمد
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
همدان میرزا اسمعیل

خط خراسان و مازندران

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان
استراباد میرزا ابو القاسم
مازندران میرزا علی اکبر
بندر جز میرزا ابو القاسم

خط فارس و کرمان

قم میرزا علی اکبر خان صدر الحکماء
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر
بوشهر آقا سید عبد الرضا
کرمان میرزا عبد الرضا خان
یزد میرزا مرتضی

لرستان و عربستان

میرزا مصطفی خان سرتیپ
ملایر میرزا محمد حسین

مریضخانه دولتی

میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ
میرزا نصرت قولچی سرهنگ طبیب
سه نفر مباشر نفر میرزا فرهاد
دواساز میرزا سید ابو تراب طبیب مقیم
مریضخانه سایر اطباء سه نفر
ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار دو نفر
پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر
رختشوی دو نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز

احمد خان سرتیپ دوم رئیس محمد جعفر خان
صدر الحکماء معلم طب و طبیعی مدرسه
نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانه تبریز
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا
علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبد الله معلم عربی نویسنده
نفر شاگردان داخله بیست پنج نفر
شاگردان خارجی بیست و پنج نفر
فراشان شش نفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف

اجزاء دار الخلافهٔ طهران
صاحبمنصبان

جناب فخامت نصاب مخبر الملک رئیس کل
نواب نصر الله خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص
محمد رضا خان سرتیپ تحویلدار آقاخان
سرتیپ قاجار میرزا اسمعیلخان مستوفی
محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظم نواب شاهزاده میرزا
مهدیقلیخان سرهنگ میرزا عبد الوهاب
منشی باشی خلیل میرزا سرهنگ
عباس میرزا سرهنگ میرزا اسمعیل خان سرهنگ
اجزای خارجه پنج نفر مسیو شارل
سرتیپ مستشار و دفتردار خارجه
میرزا ترس خان سرهنگ سایر اجزاء
هشتاد نفر پیشخدمت و فراش بیست
و دو نفر

سایر ولایات

چهار صد و سی و هفت نفر
قم چهار نفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
کاشان پنج نفر میرزا احمد خان رئیس
تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش نفر

اصفهان و کوپایه و نائین

بیست دو نفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی ده نفر نویسنده دو نفر
غلام سه نفر پنج نفر فراشان چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون

هفده نفر خلیل میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر نویسنده دو نفر
فراش سه نفر شش نفر
ابوشهر چهار نفر عبد العلی میرزا
سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

یازده نفر میرزا اسد الله خان
سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام شش نفر

کرمان و رفسنجان و انار

چهارده نفر میرزا احمد خان سرهنگ
رئیس تلگرافچی چهار نفر غلام
شش نفر فراش سه نفر

خط آذربایجان و گیلان

یکصد و چهار نفر
قزوین هشت نفر محمد مهدی میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش سه نفر غلام طرفین شش نفر
زنجان چهار نفر اکبر میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر
گیلان از بابت شهر رشت و انزلی
و منجیل و لاهیجان و رودسر و خرم آباد
سی و دو نفر عبد الجواد میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی نه نفر
نویسنده نفر غلامان شش نفر
پانزده نفر فراشان شش نفر
شهر تبریز شانزده نفر میرزا
فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
تلگرافچی پنج نفر نویسنده سه نفر
غلام دو نفر فراش پنج نفر
ولایات خوی و آذربایجان چهل و چهار نفر
مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام و فراش دو نفر

خوی سه نفر میرزا اسمعیل خان
سرهنگ رئیس غلام دو نفر
سلماس هشت نفر عباسقلیخان سرتیپ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر غلام پنجنفر
ارومیه سه نفر میرزا حسینخان سرهنگ
رئیس نویسنده نفر غلام نفر
گوگان سه نفر میرزا آقا خان
رئیس غلام دو نفر
مراغه چهار نفر ابو الفتح خان
سرتیپ رئیس غلام دو نفر فراش نفر
میاندواب سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر
ساوجبلاغ سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
میانج سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
سراب وغبن پنجنفر تلگرافچی دو نفر
غلام دو نفر فراش نفر
اردبیل پنجنفر میرزا محمد علیخان
سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر غلام دو
نفر فراش نفر

خط خانقین و عربستان

یکصد و سی و دو نفر
خان اباد سه نفر تلگرافچی نفر غلام دو نفر
نوبران سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر **زرق** سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر
اسد اباد چهار نفر **همدان** [illegible]
کنگاور سه نفر [illegible]
کرمانشاهان دوازده نفر
محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر نویسنده نفر غلام سه
نفر فراش سه نفر
سرحدات ده نفر
کرند سه نفر **سرپل** دو نفر
قصر شیرین سه نفر **خانقین** دو نفر

کردستان و گروس دوازده نفر
میرزا احمد خان سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر غلام پنجنفر فراش دو نفر
گروس چهار نفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
ملایر هفت نفر میرزا اسد
ابو القاسمخان رئیس تلگرافچی نفر
نویسنده نفر غلام سه نفر فراش نفر
عراق و راه جرد نصر الله خان سرتیپ
تلگرافچی چهار نفر غلام و فراش هفت نفر
بروجرد و دزان چهارده نفر
میرزا احمد علیخان سرتیپ احتشام الملک طهران
میرزا طاهرخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی چهار نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر
نهاوند سه نفر محمد حسن میرزا رئیس
غلام نفر فراش نفر
خرم اباد ده نفر محمد جعفر میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی سه نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
عربستان هفده نفر
دزفول پنجنفر تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام نفر
شوشتر شش نفر رئیس
میرزا آقا خان یاور غلام دو نفر
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
بندر ناصریه شش نفر
عاموین و سیم کشی دو نفر
میرزا حبیب الله خان سرتیپ میرزا
موسی خان سرهنگ
محمره میرزا جعفرخان سرهنگ

خط خراسان و مازندران

یکصد و بیست و سه نفر
**ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان** یازده نفر

ایوانکیف سه نفر
نفر غلام دو نفر
خوار تلگرافچی نفر
فیروزکوه تلگرافچی نفر
دامغان تلگرافچی نفر
سمنان شش نفر
رئیس تلگرافچی نفر غلا[م]
شاهرود و میامی و ب[سطام] [...]
سیزده نفر میرزا عب[...]
سرهنگ رئیس تلگرافچ[ی]
غلام هفت نفر فرا[ش]
سبزوار و جغتای نه نف[ر]
اسحق میرزا سرتیپ رئیس
دو نفر غلام چهار نفر فر[اش]
نیشابور پنجنفر میرزا [...]
سرهنگ رئیس تلگرافچ[ی]
غلام دو نفر فراش نف[ر]
مشهد مقدس هجده نف[ر]
علی اصغر خان سرتیپ رئیس
و تلگرافچی چهار نفر نویس[نده]
غلام هفت نفر فراش [...]
ولایات عرض مشهد بیست و ه[...]
قوچان پنجنفر
چناران سه نفر
بجنورد چهار نفر د[...]
چهار نفر **سرخس** [...]
یعقوب سه نفر **کلات** [...]
استراباد و مازندران سی [...]
استراباد و اق قلعه نه نف[ر]
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو [...]
غلام چهار نفر فراش د[و ...]
مازندران از بابت [...]
و بارفروش و بندرجز و [...]
بیست و چهار نفر حبیب ا[لله ...]
سرهنگ رئیس تلگرافچی [...]
غلام یازده نفر فراش هفت [...]

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصّهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیّه و مدیر کلّ
باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمّد خان مستوفی و سرتیپ نایب کلّ وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمّد حسین ادیب ملقّب بفروغی مستوفی مدیر دار الترجمه و مدیر دار الطّباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

پرُوسکی خان سرتیپ اوّل معلّم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ   نارون زمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان   میرزا ماد روسخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت توجّهی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسیه   مسیو وانوخان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی   میرزا ابکار مترجم زبان روسیه میرزا یوسفخان پسر مرحوم مسیو ریشارخان مترجم و معلّم زبان فرانسه

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی
میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک   فاروقخان منشی و مترجم ترکی عثمانی   مترجم روزنامهای هندوستان
میرزا جعفر قراجه‌داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی
میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسیه   میرزا سیّد عبد الله مترجم زبان روسی   میرزا محمد صادق منشی   میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سیّد حسین مستوفی روزنامجات و دار الطّباعهٔ دولتی
میرزا محمّد حسین ادیب ملقّب بفروغی مستوفی و مدیر دار الطّباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه   میرزا موسی خان سرهنگ نقّاشباشی وزارت انطباعات   میرزا محمّد صادق شمس الکتّاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه و غیره
میرزا زین العابدین خوشنویس قزوینی نویسندهٔ روزنامهٔ شرف   میرزا یوسف مباشر نظم باسم خانهای شهر دار الخلافه   میرزا اسد الله منشی دار الطّباعه

میرزا حبیب الله استاد مخصوص دار الطّباعهٔ دولتی
ملّا غلامحسین مذهّب دار الطّباعه   استاد محمّد اسمعیل صحّاف دار الطّباعه   میرزا عنایت نایب فرّاشان دار الطّباعه   محمّد حسن بیک نایب ایضًا   صفرعلی بیک یوزباشی   سایر فرّاشان و کارکرها بیست و شش نفر

آذربایجان

علی روزنامهٔ و باسمه‌خانهای آذربایجان بریاست امیرزادهٔ عبّاسقلی میرزا محرّر نفر فرّاش دو نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ مطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ
میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلّص بافسر محرّر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب نامهٔ دانشوران

جناب حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی
ناصری
جناب آقا شیخ محمّد مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی

میرزا غلامحسینخان ادیب مترجم و منشی   شیخ محمّد پسر مرحوم ملّا آقا   میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب   آقا سیّد علی کتابدار   محرّر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

از قرار بیست که در ذیل وزارت دربار اعظم نگارش و ضبط شده است حاجت بتکرار نیست

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ الباهره

از قرار بیست که در ذیل حکومت جلیلهٔ دار الخلافه نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت از قرا...

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کلّ ممالک مح...

مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

اعضا و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمّد خان اعتماد الملک نوّاب نادر میرزا حاجی عبّاسقلیخان قاجار حاجی میرزا علیخان رئیس حاجی میرزا محمّد علیخان مستوفی خانبابا خان منشار میرزا سیّد کاظم مستوفی مدیر تظلّمات عامّه که در صحابت پست از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان مستوفی برادر جناب سراج الملک میرزا ابراهیمخان نوادهٔ مرحوم وزیر نظام غلامحسینخان پسر میرزا اسد الله خان سرتیپ میرزا اسمعیل خان منشی باشی میرزا احمد خان مستوفی میرزا سیّد محمّد علی میرزا محمّد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر دیوانخانه

و مستوفی دیوان اعلی که اغلب امور عدلیّه و شرعیّات با آنجا مرجوع است فتح الله خان سرتیپ و ناظم دیوانخانه منصدی عرایض سواد میرزا عبد الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه میرزا محمّد حسین نوری عبد الله خان سرتیپ غلامان نوّاب محمّد حسن میرزا نوّاب سیف الله میرزا میرزا ابو القاسم رحیمخان میرزا ابراهیمخان میرزا محمّد علی منشی حاجی محمّد رضا خان ممیّز کلّ دیوانخانه میرزا محمّد حسین منشی نوائی میرزا محمود خان میرزا علیخان منشی نوادهٔ علیقلیخان اجودانباشی میرزا سیّد مهدی منشی قزوینی میرزا سیّد محمّد علی منشی میرزا اسد الله نائینی میرزا امراد خان ثبّات میرزا ابو القاسم ثبّات میرزا اسد الله ثبّات

مجلس میرزا کاظمخان امیر العدالة و مستوفی دیوان اعلی

نوّاب سلطان محسین میرزا میرزا حسینخان مستوفی میرزا محمّد خان منشی میرزا اشرف الخان منشی میرزا جعفر محرّر میرزا احمد ثبّات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمد خان عمید الملک حسینقلی میرزا ولد مرحوم علینقی میرزا نوّاب عبد الصّمد خان ولد... مؤیّد الدوله میرزا محمّد حسین... میرزا ابوطالب منشی میرزا... الحسین منشی میرزا حسین...

مجلس میرزا باقر...

نوّاب منوچهر میرزا میرزا... منشی میرزا آقا خان منـ... میرزا محمود ثبّات

مجلس محمّد رحیم...

برادر مرحوم محمّد تقیخان... میرزا ابراهیم منشی میر... الحسین ثبّات

مأمورین وزارت عدلیهٔ اعظم...

پنجاه و دو نفر

عبد الله خان سرتیپ

غلام سی نفر

میرزا محمّد و میرزا علی نایب...

مبارکه

فرّاش سرکاری

بیست نفر

وزارت جلیلهٔ تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضاء اجزاء مجلس تجارت که در هر هفته دو روز که یکشنبه و چهارشنبه باشد در مجلس حاضر...

سلیمانخان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمّد امین ارباب آقا عبد الباقی ارباب حاجی علی... حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستان ناظم التجار حاجی محمّد حسین کاشانی آقا سیّد محمود آقا...

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمته...

سلیمانخان رئیس آسمعیل خان سرتیپ میرزا ابو الحسنخان مدیر میرزا سیّد ابراهیم منشی میرزا آقا منشی

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک میرزا محمد رضا حافظ مهر مهر آثار مبارک	محمد کریمخان حامل مهر مبارک آقا میرزا رضا	سر رشته دار و محرر بن بیست نفر فراشان و قراولان و سایر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران.

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت امور خارجه

نایبان وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه جناب مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه معتمد الوزاره مستوفی وزارت خارجه میرزا حبیب الله خان سپهر نایب اول وزارت خارجه و مستوفی دیوان اعلی حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبدالحسینخان نایب وزارت خارجه

ادارات وزارت خارجه بترتیب حروف تهجی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتضاد الملک میرزا آقا علیخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالیا

با میرزا کاظمخان البرز سرتیپ سیم و نایب اول وزارت خارجه

ادارهٔ ترجمه خطوط رمز

با جناب مفتاح الملک میرزا احمدخان نایب اول وزارت خارجه نارن زمان مترجم اول وزارت خارجه میرزا ... میرزا داود ... وزارت خارجه

ادارهٔ تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ اول و مهماندار سفرا میرزا ... خان سرتیپ مجیب السفرا میرزا ...خان منشی اول وزارت خارجه

ادارهٔ تذکرهٔ ممالک محروسه

با میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه ملک وکیل میرزا ...خان سرتیپ ناظم تذکرهٔ اتباعات وزارت خارجه میرزا عبدالله منشی میرزا محمد سررشته دار مهر کنندهٔ تذکره دو نفر

ادارهٔ ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی میرزا اسدالله خان میرزا سید عبدالله

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با جناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان سرتیپ منشی اول وزارت خارجه میرزا حسنخان منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقا سرتیپ میرزا ابراهیمخان منشی اول وزارت خارجه میرزا خلیل منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت هلند و اطریش و ...

با حاجی میرزا حسنخان سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا احمد نوادهٔ مرحوم بدایع نگار منشی وزارت خارجه میرزا حبیب منشی میرزا ...

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با منشی الملک حاجی میرزا احمد علی نایب اول وزارت خارجه میرزا ابو القاسم منشی وزارت خارجه

ادارهٔ محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا فضل الله حسینخان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیعخان دفتردار میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر عزب دفتر

ادارهٔ نامجات و فرامین و انشاء و غیره

با میرزا شکرالله خان نامه نگار نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان منشی اول وزارت خارجه میرزا نصرالله خان دائم فرامین و منشی وزارت خارجه

صاحب منصبان وزارت خارجه

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان جناب ناظم الملک میرزا محمد علیخان کارگزار خارجهٔ سابق خراسان و سیستان جناب حاجی میرزا محمد علیخان وزیر مقیم سابق مصر حاجی میرزا زمانخان میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه اعتماد الوزاره میرزا محمود خان سرتیپ ...

وزارت خارجه میرزا ابوالقاسمخان
نوری نایب نظارت خارجه حاجی میرزا
سید محمد نایب نظارت خارجه حاجی
میرزا محمد حسین ملک الکتاب حاجی
میرزا عبدالله خان کارگزار سابق
بنادر فارس میرزا عباسخان سرتیپ
کارپرداز سابق حاجی ترخان میرزا
مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
علی اکبرخان سرتیپ کارپرداز سابق
باطوم میرزا جهانگیرخان سرتیپ صاحب منصب
کارگزاری خارجه سابق خراسان
وسیستان میرزا حسینخان سرتیپ
کارگزار خارجه سابق همدان
میرزا علیخان کارگزار خارجه سابق
بندرعباس میرزا حسنخان نایب
سابق سفارت وینه

کارگزاریها و مأمورین ولایات

آذربایجان

جناب میرزا جوادخان مستشار الدوله
کارگزار خارجه آذربایجان حاجی
محمد صادقخان سرتیپ حاجی میرزا
معصومخان میرزا اسمعیلخان میرزا
غلامعلیخان سرتیپ میرزا مهدیخان
سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا محمودخان
میرزا اسعیدخان میرزا رضاخان سرهنگ
سلطانخان سرهنگ مترجم میرزا محمدخان
سرهنگ ناظم دفتر میرزا هاشمخان
میرزا ابوالقاسم اجودان میرزا جواد
اجودان علیخان اجودان

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات
آذربایجان میرزا اسمعیلخان امین
تذکره تبریز میرزا احمدخان امین تذکره
خدا آفرین

کارگزاری خراسان و سیستان

جناب میرزا ذبیح الله خان نایب الوزاره
میرزا حسینخان نایب اول کارگزاری
میرزا ابوالقاسمخان سرتیپ نایب اول
کارگزاری میرزا علیخان میرزا ابراهیمخان
امین تذکره میرزا اسمعیلخان سرهنگ
حاجی حسنخان سرهنگ میرزا علیخان
اجودان وزارت خارجه

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه
میرزا کاظم امین تذکره بجنورد
میرزا حسین امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگزار میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری خارجه

دره جز و کلات

میرزا اسدالله خان سرتیپ کارگزار

استرآباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگزار

مازندران

میرزا احمدخان پسر جناب حاجی میرزا عباسقلی
کارگزار میرزا موسیخان وقایع نگار
میرزا علیرضاخان میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری نوروزخان نایب
هادیخان نایب

بندر جز

حاجی میرزا طاهر سرحددار علی اکبرخان
امین تذکره شکرالله خان نویسنده

کارگزاری فارس

جناب حاجی معتمد الملک کارگزار خارجه
فارس حاجی رضا علیخان وکیل نایب
اول کارگزاری خارجه میرزا
رحیمخان نایب کارگزاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگزار

بندرعباس

محمد ابراهیمخان کارگزار

محمره

میرزا جوادخان کارگزار

کارگزاری گیلان

میرزا علی اکبرخان سرتیپ کارگزار
خارجه گیلان میرزا حسنخان
میرزا علی اکبرخان نایب کارگزاری
میرزا نجم منشی کارگزاری
میرزا اسمعیل منشی

اداره تذکره گیلان

میرزا امان الله خان امین تذکره

کارگزاری کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگزار
کرمانشاهان میرزا نصرالله خان
کارگزاری میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری

زهاب

علی اکبرخان سرحددار

لرستان و بروجرد

میرزا آقاخان سرتیپ

کردستان

عبدالله خان کارگزار
علیخان امین تذکره

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگزار
عبدالرحیمخان نایب کارگزاری

کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کارگزار

کرمان

میرزا حبیب الله خان سرتیپ
زرد شتی و هنود و غیره
ملا کیخسرو کلانتر ملا کشتاسب
ریش سفید میرزا بهرام ریش سفید

سفرا و مأمورین دولت علیه

در ممالک خارجه سرتیپ جرج

دولت اطریش

...نصاب
...ب نریانخان امیر تومان وزیر مختار
...ی مخصوص

دولت المان

نایب اول کشیک میرزا رضا خان امیر تومان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو مرخان
...لکا جنرال قونسول

دولت انگلیس

نایب علاء السلطنه وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندستان

حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسول آقا
عبد الحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار

کلکته

رستمجی قونسول

حیدرآباد

آقا محمد علی شوشتری

بیرمان

حاجی میرزا احمد

امارت بلغارستان

حاجی میرزا رضی خان آژان دیپلوماتیک

دولت روس

جناب علاء الملک میرزا محمود خان امیر تومان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا اسحق
خان شارژدافر میرزا فتح الله خان
نایب سفارت

تفلیس و سایر خاک روسیه

معین الوزاره جنرال قونسول میرزا
محمد قفرداز جبار خان ویس قونسول
میرزا بابا بیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا اسد محمد خان جنرال قونسول

دولت عثمانی

جناب ناظم الدوله میرزا اسد الله خان سفیر کبیر
میرزا احسن خان شارژدافر میرزا اسمعیل خان
نایب اول حاجی میرزا عبد الحسین
نایب اول میرزا حسین خان جنرال قونسول
میرزا باقر خان منشی اول میرزا
سید حسین میرزا هاشم خان منشی
دوم میرزا اسعد خان

مصر

میرزا علینقیخان جنرال قونسول
حنا باشیان ترجمان اول

ارضروم

میرزا احسن خان جنرال قونسول

طرابزن

محمد تقیخان سرتیپ جنرال قونسول

شام

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

وان

میرزا حسینخان کارپرداز

جده

میرزا هاشمخان کارپرداز

حکاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

بیروت

حسنخان کارپرداز

اسکندریه

میرزا محمود خان کارپرداز

حلب

میرزا عبد الله خان کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان کارپرداز

طنطه

سلیم غنامی کارپرداز

عراق عرب

حاجی میرزا جعفرعلیخان جنرال قونسول
میرزا طها سبعلی نایب اول
حسن افندی کاتب ترکی
حاجی میرزا ابو القاسم خان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا خان کارپرداز

سلیمانیه میرزا عباس خان کارپرداز

نجف اشرف میرزا اسمعیل نایب
کربلای معلی محمد اسمعیل خان نایب
کاظمین نصر الله بیک
بیت المقدس میرزا هادی
خانقین عباس خان
مندلیج میرزا ابو طالب
دیاربکر میرزا اسمعیل
مسیب احمد بیک
عماره علی بیک
سماوات حسین بیک
یعقوبیه یوسف خان
حله حاجی عباسعلی
انطاکیه موسی بیک

دولت فرانسه

جناب نظر آقا امیر تومان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو موزلیه
حکیم سفارت
بوردو مسیو کاردواسو قونسول
مارسیل مسیو میبنه
هاور مسیو ادبه

سفرای دول متحابه و صاحبمنصبان

مقیم دربار دولت علیه و ولایات
ممالک محروسه بر ترتیب حروف تهجی

سفارت دولت اتازونی

جناب مسیو ترکس تیبل وزیر مقیم
میرزا ابو القاسم منشی
بوشهر ملکم قونسول

سفارت دولت اطریش

جناب مسیو شنی وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو راکوسکی نایب اول

سفارت دولت آلمان

جناب بارون رشنک فون شواین برک
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دکتر
دوزن مترجم حاجی میرزا رضا خان منشی اول

سفارت دولت انگلیس

بیست و سه کرور و یکصد و یکهزار و سیصد و چهل و
هفت نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادور

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادور
جمعیت یک کرور و یکصد و شصت و سه هزار و شصد و
سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سان خوزه جمعیت
در سنه ۱۸۸۹ دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر
و بعلاوه هندیهای غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال بارلاس پای تخت گواتمالا جمعیت
دو کرور و چهارصد و شصت هزار و هفتصد نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو هزار و
هشتصد و چهل و پنج نفر و بعلاوه سی هزار نفر هم هندی
غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاکا

ینکی دنیای جنوبی

جمهوری آرژانتین

رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوئنس آیرس
جمعیت شش کرور و دویست و سی هزار و هشتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیت یک کرور و سیصد و چهار هزار و
ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوروگه

رئیس جمهوری (هررا ای اوبس) پای تخت منتویدئو
جمعیت ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری ژنرال دافنسکا پای تخت ریودوژانیرو
جمعیت موافق سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و
سیصد و سی و پنج نفر بعلاوه ششصد هزار نفر هم هندی
وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آرس پای تخت چوکیسا...
اهالی دو کرور و سیصد و هشتاد و نه هزار...
نفر هندیهای وحشی دویست و چهل و پنج...

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمپسیو...
از قرار سنه ۱۸۸۶ سیصد و بیست و نه هزار...
هشتاد و هشت نفر بعلاوه شصت هزار...
نیم متمدن و هشتاد هزار نفر هندی وحشی و پانز...
نفر هم از اهالی خارجه در آنجا اقامت...

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخ...
جمعیت پنج کرور مذهب کاتو...

جمهوری شیلی

چون در این اواخر انقلابی در جمهوری شی...
داده است حالتش بدرستی معلوم نیست

جمهوری دول متحده کلم...

رئیس جمهوری نونز پای تخت بگا...
دول متحده کلمبی شش کرور و چهارصد...
پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری ادای مونتو و آندوئلد دا پای تخ...
کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی...
هزار و نهصد و بیست و دو نفر

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متو...
پای تخت انولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن د...
جمعیت چهارصد و هفده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری هیپولیت پای تخت پرتاپرن...
جمعیت نهصد و شصت هزار نفر

هو الله تعالی شأنه

جلد دویم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الأشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۹ هجری

قیمت دوازده هزار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر موفقی متعال جل ذکره و عز اسمه را که ببندهٔ ناچیز توفیق نگارش جلد دوم د
درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان داد   و درود نامعدود و صلوات زاکیات بر
رحمت و اولیای کرامت که هادیان راه اند و عشایر و امم و قبایل و طوایف و لاد
ملاذ و پناه (تا هست نام ز آتش و از آب و خاک و باد)

وبعد چنانکه در جلد اول این کتاب وعده نمودیم درین مجلد باید پرداز
سلطنت سلاطین اشکانی و وقایع خاصهٔ هر زمان از پادشاهان پارتی از اشک اول
این سلسله که مقارن است با ولادت حضرت مسیح علی نبینا و علیه السلم پیروفای و
اینک شروع بذکر سلطنت نخستین سلطان این طبقه کرده و بترتیب پادشاهی ان
نامدار و شهریاران جلادت آثار بر ثبت سوانح و درج حوادث دوران هر یک از ا
ستانانِ سترک و خاقانانِ ترک که انقلاب و تصاریف عالم و اغراض کارکنان عرب و عجم ا
آثار از دفاتر ابود و صحائف خلود محو و نابود ساخته پرداخته از بذل جهد در
جامعیت این چیزی فروگذار نمینمائیم و ارجو که بنحو دلخواه از عهده برائیم بعون خد
منان و معین قدیم الاحسان

فصل اول

فصل اول

ذکر سلطنت اشک اول اولین پادشاه اشکانی

اول پادشاه طبقهٔ دویم از سلاطین عجم اشک بن اشکان معروف به ارشاک شاه است چه عالمان السنهٔ قدیمه که بخواندن خطوط اعصار سالفه نایل آمده اسم این پادشاه را ازوی سکه باسیلئس ارساکو خوانده اند و چون بتحریف و تصحیف زبانها از این دو کلمه دور کنیم لفظاً و معناً ارشاک شاه میشود و این همان است که در کتب مشرق زمینی اشک بن اشکان یا اشغ نوشته شده و فرنگیها ارساس تلفظ مینمایند

کلیات مطالب تاریخی اشکانیان را در جلد اول با شرحی وافی نگاشته ایم و اگر در اینجا از آن مطالب چیزی بمیان آریم از مقوله تکرار بنظر نیاید بلکه بتحقیق و قول تازهٔ برخورده محض تکمیل مرام و حد استقصا تذکر آن مبادرت نموده ایم بنابرین گوییم نسب و نژاد سلاطین اشکانی را بدرستی مبین و معین نموده ایم عقیده که ذکر نشده و بعد متذکر آن گشته ایم و اهمیت آن بکار است گفتهٔ زآرین مورخ معتبر یونان است که میگوید ارساس مؤسس اساس سلطنت و دولت اشکانی پسر ارساس از دودهٔ فریاپیت میباشد و این کلمه بوضع نگارش و تلفظ مصنفین فرانسه است که از فریاپاتیوس یونانی گرفته یعنی این کلمه را فرانسویها در کتب یونان دیده و از طور در او و از خود ضبط نموده اند پس ما باید بکلمهٔ فریاپاتیوس که در مسطورات یونانیها نگاشته شده و بلا واسطه از زمان و صحایف مردم ایران نقل کرده اند رجوع نماییم چون در جوهر این لفظ بشبیه حروف فراسیاب مشاهده میشود و همه کرده اند که فراسیاب مخفف افراسیاب است و یونانیها چون پای عربی ندارند و همه جا بجای آن پای فارسی مینویسند پس فریاپائیوس فریاپاتیوس است و دارای تمام حروف فراسیاب مع شئ زائد و فی الجمله تقلیب و هر که ملتفت تغییر و تفاوت لهجه ملل باشد و استحالهٔ کلمات را در نقل و انتقال از زبانی بزبان دیگر دیده داند که آن اضافه و تقلیبی که در فراسیاب سده و فریاپاتیوس گردیده نسبت با اضافه ها کسر و تقلیبی که در سایر کلمات ما بواسطهٔ السنهٔ خارجه حاصل آمده کمتر چیزیست چنانکه هم اکنون فرانسویها کلمهٔ مجاور را میوزاور مینویسند و فریاپاتیوس به فراسیاب اشبه است از میوزاور به مجاور و این تحقیق را مؤیدی است که باید آنرا برهان قاطع شمرد و دلیل تیز دانست و آن گفتهٔ محقق فاضل احمد رفعت افندی از اعضای

دیوان محاسبات مالیهٔ دولت عثمانی است که در تألیف منیف خود یعنی کتاب لغات تاریخیه
وجغرافیه تصریح مینماید که فریاپاتیوس افراسیاب میباشد بنابرین فریاپیت آن
افراسیاب است واین مورخ اشکانیان را از دودهٔ افراسیاب معروف دانسته وهمانا
این قول مبین آورده ومعین است که تا شخصی شاخص نباشد قومی وطایفهٔ بزرگی که
یکی از سلطنتهای عظیمهٔ سبعهٔ عهد قدیم را داده اند نسبت باو نمیدهند ونمیگویند ا
مؤسس اساس سلطنت اشکانیان پسر اشک بوده واشک از دودهٔ فریاپیت آزین رو
تقریرات مزبوره برما وهمگنان مبرهن ومعین میشود که اشکانیان را نسبت به افراسیاب
وچون نژاد افراسیاب نیز به تور پسر فریدون پادشاه ایران میرسد توانیم گفت اشکا
که بظاهر ترک واز قبایل اسکیت بوده اند وقتی که نسب خود را بسلاطین ایران میرس
دروغ نمیگفته اند منتها نویسندگان که اینمطلب را ضبط کرده بالای شجره را ندیده یا از
غافل بوده بوسط آن تمسک جسته بعضی گفته اند اشک بن اشکان از اولاد دارای اکبر
وبرخی اورا از اخلاف اردشیر دراز دست دانسته واین خلاف یعنی از نژاد سلا
عجم بودن اشکانیان باوجود ترک بودن بدینوضع از میانه مرتفع میشود ومابعد
مقدمه میتوانیم یقین کنیم که اشکانیان اولاد افراسیاب بوده اند والحق بکرهای س
وریب نیست وآنچه گفته شد از جملهٔ شوایب مبرّا وعری است
مسلم است که اشک اول معروف به اشک بن اشکان پادشاه در زمان سلطنت آنت
دوئم ملقب به تئوس یعنی خداسیتین پادشاه از سلاطین سلوکید سوریه رایت طغی
باعلم کشورستانی افراشته وپیش باز نموده ایم که سلوکید سلسلهٔ منسوب به سلوک
نیکاتر میباشند که باسم سلطنت بر شام بسیاری از ممالک آسیا را در تحت تصرف د
وسلوکوس نیکاتر یکی از خلفای اسکندر کبیر بوده است نهایت آنکه بعضی از مو
تصریح کرده که این سرکشی وخودسری در سال یازدهم سلطنت آنطیوخس شروع شد
بتعیین سال نپرداخته وباجمال گذرانده اند اما آنها که تصریح کرده نیز گفته اند که آن
در سال دویست وشصت ودو قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده در صورت
این گفته وصحت اینکه ابتدای استبداد اشک بن اشکان در سال یازدهم پادشاهی آنط
بوده پس ابتدای ظهور دولت یا سلطنت اشکانیان سال دویست وپنجاه ویک قبل از میل

میباشد

باشد اما بعضی اختلافات جزئی در مطالب مزبوره در تواریخ مسطوره مشاهده میشود
جمله جماعتی سال جلوس آنطیوخس ثئوس را دویست و شصت قبل از میلاد ثبت کرده
ابتدای دولت اشکانی را در سال پنجاه و ششم سلطنت سلاطین سلوکیدی و دویست و
پنجاه و شش سال قبل از میلاد ضبط نموده در اینصورت پنج سال در ابتدای ظهور اشکانیان
تفاوت بهم میرسد و اگرچه این تفاوت و اختلاف جزئی است اما بوجهی دفع آن توانیم کرد
و آن اینست که زمرهٔ ما بین خروج اشک اول و ابتدای دولت اشکانی قائل بمدتی شده اند
و اینمطلب عقلاً پسندیده بنظر می آید چه همانروز که اشک لوای یاغیگری یا جهانگیری
برافراشته تاج پادشاهی بر سر نگذاشته و بمقام منیع سلطنت نرسیده البته حصول این
مرتبهٔ علیا بعد از چندی کشش و کوشش و زحمت و مجاهدت بوده است پس میتوانیم گفت
سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد سال اقدام اشک اول است و سال دویست و
پنجاه و یک سال اول سلطنت اشک بن اشکان و ابتدای دولت اشکانیان است و از برای
اینکه از هرگونه لغزش مصون مانده باشیم گوئیم بی هیچ شبهه و شکی خروج اشکانیان
و ابتدای دولت و سلطنت ایشان فیما بین سال دویست و شصت و دویست و پنجاه قبل از
میلاد یعنی محققاً در این عشره است

اما علت خروج اشکانیان اگرچه بتفصیل نگاشته شده در اینجا نیز اشارتی اجمالی با بعضی
تحقیقات لازمه لزوماً مینمائیم و میگوئیم آنطیوخس دوم ملقب به ثئوس معروف بسلطان
برشام که مالک اغلب ممالک آسیا بود خود عادتی زشت داشت و همتی بکار نظم مملکت
و انجاح مرام رعیت نمیگماشت مهام سلطنت را بدو نفر برادر که ظاهراً پسران پادشاه
قبرس بودند واگذاشته ساعتی از جام شراب ناب دست نمیکشید و اگر احیاناً در امور
دولتی میدید با چشمی بود که از سورت خمر نیک در آن بد و بد در آن نیک مینمود
از غفلت آنطیوخس و غرض و بی کفایتی کارگزارانش مردم را تشکی و تمرد را نافرمانی ارکان
دولت را متزلزل ساخت و حکمرانان اکناف را بخیال خودسری انداخت از جمله
(اغاتوکل) (اغاثوکل) (اغاتوکلس) یونانی والی باختر که از جانب آنطیوخس ایالت و ولایت
داشت بر این شد که ربقهٔ اطاعت پادشاه سوریه را از گردن خود اندازد اهالی را در این
قصد با خود متفق ساخته استقلال خود را اعلان نمود اشک بن اشکان که در باختر بود

نخواست

نخواست با او موافقت کند از باختر با برادر صبیح المنظر خود تیرداد بسمت ایـ
راند و نزد فرکلس یا فریکلس یونانی حکمران صفحات خراسان رفت فرکلس بموجـ
که آنوقت میان یونانیان شیوع داشت یعنی غلامباره که خواست از جمال و وصا
متمتع گردد یا گردید اینمعنی بر اشک بی اندازه گران و دشوار آمده بمعاونت تیر
نفر نوکر هم که همراه داشتند و در خانهٔ فراکلس مهمان بودند شبا هنگام او
بعد از ان اشک در خود سری و ترتیب اسباب بزرگی و سروری جازم گشت

امّا آغا توکل قوچی اوراحاکم باختر یعنی افغانستان حالیه و بعضی از نواحی ترکستا
وظایفه میکو بندان نایب السّلطنهٔ انطیوخس تیوس و فرمانفرمای تمام متصرفات ا
ان پادشاه بوده بعبارهٔ اخری بر کلّ ممالک واقعه از ساحل فرات تا کنارهٔ جیحـ
میرانده و حکومت مینموده فرقهٔ را عقیده این است که فرکلس نیابت سلطنت داشـ
آغا توکل را او بولایت ترکستان گماشته و اینشخص است که برخلاف انسانیت با
معاملتی میخواسته امّا این گفته ضعیف بلکه سخیف است

چون اشک در اعلای لوای کشورگیری و تاسیس اساس شوکت و قدرت یکدل و
شد از ترکستان عزیمت خطّهٔ ایران نمود و با برادر خود تیرداد از جیحون گذشت و
که بهتر و مساعدتر با خیالات و مقاصد عالیهٔ خود دانست ناحیهٔ پارتی یا پار
چه اگر وسعتی نداشت از حیثیت وضع مکان و حصانت اوّلین جای و محل بشمار
کوههای بلند از اطراف احاطه کرده و درّه های با خضارت علوفهٔ کامل بمال و موا
اغنام و احشام سکنهٔ ان سرزمین میداد و معاش مردم نیز برفاه میگذشت
چنانکه در جلد اوّل هم بتحقیق و تحدید آن پرداخته ایم همانجائیست که حالا ب
خراسان معروف میباشد یعنی خبوشان و بزنجرد (قوچان و بجنورد) و را
چناران و حوالی تا نزدیکی شهر مشهد مقدس که از نردین و جاجرم شروع میشو
گویند بعد از مرگ اسکندر کبیر و تقسیم شدن ممالک وی در میان خلفای ا
پارتیا را بهر یک از رؤسای یونانی تکلیف کردند بواسطهٔ حقارت انحطاط از
ابا و امتناع نمود آخر الأمر شخصی اجنبی (استاسانور) نام که هیچ معلوم نیست از چه
قبیله بوده متقلد این شغل گردید و عجب آنکه همان ناحیهٔ کوچک که کمتر کسی بحکمرا

میکرد

میکرد و سلاطین کیان آنرا از توابع و مضافات گرگان و ضمیمه حکومت حکمران آن ولایت قرار داده بودند معتبر یک طبقه از سلاطین عظیم الشان عجم شده مکانی نامی گشت و اسم آن بزرگی ابد الدهر بماند

بسیاری از مصنفین مینویسند اشک و تیرداد از باختر مستقیما بر پارتیا آمدند بدون اینکه بطرف شمال آسیا بروند و از آنجا عازم این سرزمین گردند و میگویند بعد از آنکه بطلیموس فیلادلفوس سلطان مصر بر انطیوخس تئوس پادشاه بر شام مسلط شد و سلطنت سلوکیدی را ضعفی طاری گشت ایالات و ممالک باختر و ایران و ارمنستان و آراکیا (عراقوسیا) بخیال استبداد و استقلال افتادند (آراکیا یا آراکیه چنانکه در بعضی از کتب معتبره لغت نگاشته اند ایالتی بوده است از ایالات قدیمه ایران و آن حالا قسمتی از ممالک سیستان میباشد که در جنوب غربی افغانستان واقع است کرسی ایالت آراکیه شهری بوده موسوم به آراکتوس که بعدا آن اسم را مسخ ساختند وقتیکه اسکندر از اراکیا میگذشت شهری در آنجا بنا کرده و آنرا باسم خود اسکندریه نامیده ایالت مزبوره چنین مینماید که آن قسمت از سیستان است که کرسی آن جلال آباد میباشد و رود هیرمند اراضی آنرا سیراب میکند و دریاچه زره نیز در آنست و در جنوب غربی افغانستان واقع شده زمره از مصنفین گفته اند اراکیا سیستان متعلق بافغانستان حالیه بوده در هر حال متاخرین از نویسنده های عرب آراکیا را به عراقوسیا تعریب کرده اند) اول حکمرانی که خلع اطاعت پادشاه شام را اعلان کرد و خود را فرمانفرمای مستقل خواند تئودت یا تیودسیوس والی باختر بود که در بلخ عصیان خود را اظهار ساخت آشک نخواست در این مخالفت با او همراهی کند لهذا با برادر خود تیرداد بطرف پارتیا آمد و چون دید بالطبع ایالات محکومه انطیوخس تئوس سلطان بر شام مجزی و مستقل میگردد او نیز بر این شد که قسمتی را تصاحب کند بنا براین در پارتیا لوای جهانگیری را بلند نمود

یکی از مورخین میگوید چون اقتدار انطیوخس تئوس را بطلیموس فیلادلفوس بکاست تیودسیوس در بلخ و آسپاذنیس در عراق و آشک در گرگان و آرساماس در ارمنستان بدعوی استقلال و سلطنت برخاستند

مصنف

مصنف دیگر آغاتوکل یا آغاتوکلس را رئیس کل عساکر یونانی در سلطنت سلوک
بر شام مینویسد و میگوید چون اشک این رئیس کل را مغلوب ساخت به پیشرفت
خود امیدوار گردید

نگارندهٔ دیگر گوید اشک از جانب حکمران باختر در ناحیهٔ از نواحی این مملکت حکوم
چون حکمران کل باختر را در عالم مخالفت با آنطیوخس دید و از همراهی با او در این خد
استنکاف داشت از خدمتش استعفا نموده به پارتیا آمد و در این وقت حاکم پارتیا بعق
آرین مورخ یونانی فرکلس بود و بزعم سنسل نگارندهٔ دیگر (یونانی) آغاتوکلس در هر حال ح
پارتیا چون نسبت به تیرداد بداندیشید اشک او را بکشت و بخیال ریاست و ادارهٔ مملک
افتاد یعنی قتل و کشتن حاکم یونانی او را مجبور بسرکشی ساخت و گرنه اشک را جز خد
قصدی نبود و اول روز که این هوا او را در سر جای گرفت جز برادر جوانش تیرداد
چند نفر نوکر همدست و یاوری نداشت کیاست و کفایت وی او را دارای جمعیتی
و انصاری خدمتگذار و اموال بسیار نمود و رسید بآنجا که رسید

از ظاهر مطالب مسطوره چنین بر می آید که اشک و تیرداد پس از شورش والی باختر از
مملکت به پارتیا آمده اند یعنی پیش از آن این خطه را ندیده اما نه چنین است قوم و قبیلهٔ ا
از دیرگاهی در پارتیا سکنی داشته منتها این است که در اوان حکمرانی شودت یا تیودت
در باختر با آنمملکت رفته از جانب او حکومتی یافته با ایل بیگی بعضی ایلات شده در هن
انقلاب و اغتشاش بوطن خود باز گشته نه بناحیهٔ اجنبی و مؤید این گفته است قول ر
مورخین که ضمنا و تلویحا مینمایند که هر جا از قوم پارث سخن رفته مقصود طایفهٔ اش
و معلوم میشود پدران اشک از دیری رؤسای قبیلهٔ پارث بوده اند

چنانکه اکثر مورخین متعرض شده اند چون چندی از وفات اسکندر گذشت خ
و نفاق در میان خلفا و سرداران او در گرفت و نایرهٔ جنگ داخلی اشتعال یافت
سرکرده های مزبور (اومن) نام داشت و او رئیس سواران خاصهٔ اسکندر بود (ا
خاصهٔ اسکندر شبیه بغلامان کشیکخانهٔ عالیه بوده اند) در تقسیم ممالک اس
نواحی پافلاگونی و کاپادس که عبارت از شهرهای کاستمونی (قسطمونی) و کیانکاری
پانتانوسیواس و قرمان آسیای صغیر باشد متعلق به اومن شد   این سردار

باخلاف

خلاف وخانوادهٔ اسکندر کمال وفاداری وجانفشانی را نموده بواسطهٔ حفظ حقوق
آنها با آنتی گن که او نیز از سرداران اسکندر بوده وسایر خلفا مصاف داد واز سال سیصد و
بیست قبل از میلاد تا سنه سیصد ویازده جنگ او با رقبا امتداد یافته در سال مذکور
بدست آنتی گن کشته شد درین محاربات پارتها با قبایل دیگر تورانی متحد شده در خدمت او بضرب
شمشیر میزدند چون او مقتول گشت با سلوکوس نیکاتر بیعت کردند از این گفته معلوم میشود
که هشتاد سال قبل از ظهور اشک قوم وقبیلهٔ او یعنی پارتها مردان کاری وجنگی داشته
وجزو عساکر سلاطین آسیا ومشرق خدمت مینموده اند خلاصه بقول ناقلین همین اخبار پارتها
در خدمت سلاطین سلوکیدی بوده تا نوبت سلطنت بر آنطیوخس دوم سیمین پادشاه سلوکید
رسید ومحاربهٔ چند سالهٔ او با بطلمیوس فیلادلفوس وشکستهای عدیده که از وی
خورد قوتش را مبدل بضعف نمود وولاة واعاظم اهل مملکت از ینحال باخبر گشتند
اول تئودت یا تئودسیوس حاکم توران زمین که بزعم ژوستن مورخ هزار شهر باختر را
در تحت حکومت خود داشت ادعای سلطنت واستقلال کرد (مقصود از هزار شهر
باختر بلاد ترکستان حالیه وبعضی مضافات بوده) بعد اشک بن اشکان اقتدا به
تئودت کرده با معدودی از اهل نهب وغارت بیخبر بناحیهٔ پارثیا تاخته آندراگراس
ایلبیگی پارتها را گرفته بکشت وخود را ایلبیگی اینقوم خواند واز مردم این خطه جمعی را
ضمیمهٔ سواران سابق خود ساخته بطرف گرگان که مجاور پارثیا بود راند واین مملکت را
مسخر نمود آنگاه از اهالی پارثیا وگرگان دسته قشونی معتبر ترتیب داد چه هم از پادشاه
تازهٔ باختر تئودت میترسید هم از انطیوخس پادشاه سلوکیدی مالک اغلب ممالک آسیا
بیم داشت اما چیزی نگذشت که تئودت پادشاه باختری درگذشت واز یکطرف اشک
آسوده خاطر شد وهمتش در دفع تعرض پادشاه سلوکید سوریه واحد گردید

مورخین در ذیل شرح مسطور در فوق بعضی حوادث نگاشته واز آنجا که بطور یقین معلوم
نموده ایم که وقایع سلطنت اشک اول وتیرداد اشک دوم را مصنفین مخلوط کرده یعنی
نتوانسته اند از هم جدا ومتمایز نمایند چنین می پنداریم که اغلب بلکه تمام آن حوادث
متعلق بعهد سلطنت تیرداد اشک دوم است مثلاً مینویسند اشک پس از چندی با
پادشاه سلوکید بر شام که بقصد تنبیه وتدمیر او لشکر کشیده بود برابر شد وبر او غالب

آمد و پادشاه سلوکید معروف به سلوکوس کالینیکوس بجهت بعضی انقلابات که
شام کرسی سلطنتش حادث شده مجبور بمعاودت گردید و فی الحقیقه این فتح و غلبه
ابتدای دولت و سلطنت سلسلهٔ اشکانی دانست چنانکه اشکانیان خود مادامیکه
پادشاهی بودند هرسال روز این فتح را جشن میگرفتند خلاصه بعد از معاودت
کالینیکوس بشام اشك را وقت و فرصتی بدست آمده قلاع و حصون چند در منصرفات
بساخت و قشون خویش را مرتب و منظم کرد و شهر دارا که دره گز حالیه باشد بنا نمود
پایتخت قرار داد و جهت انتخاب اینمکان بموجب مسطورات نویسنده های یونان
محوطهٔ محیطهٔ بر شهر جبال شامخهٔ صعبه بود و با قراول و مستحفظی قلیل میتوانست
و ورود دشمن باز داشت شوند خاکش نیز برای ساختن ابنیه قدری مساعد و منا
پر قوت و مربی نبات و گیاه و اشجار و غیره و جنگلهای دامنهٔ کوهها که درختان آن
گز و اورس و تاغ و سقز بود پر از شکار و چون اشکانیان بصید میل و رغبتی
داشتند البته اختیار چنین مکانی در خور طبع و هوای ایشان بود
استادی پرفسر رلنسن در تاریخ خود میگوید هنوز اطلال و خرابه های اینشهر
نکرده اند اما امیدواریم که بمرور زمان این اکتشاف میسر گردد آیزیدر مو
میگوید شهر دارا در میان ناحیهٔ پارتیا و مارژیانا که مرو باشد واقع بوده در بعض
شهر دارا که محققاً اولین پایتخت اشك است بدون تردید همان دره گز میباشد
بعضی حکاتم پیلس را که دامغان یا قومس باشد و از ابنیهٔ اسکندر و پایتخت اشکا
دانسته صحیح است اما برای سلاطین بعد از تیرداد که سلطنتشان نضجی گرفته و قو
اطمینانی حاصل نموده و محتاج نبودند که دفاین و خزاین و عرض و ناموس خود را
کوههای سخت و جاهای صعب و تنگنافات و حصون حصینه و بروج مشیده حفظ کن
و اشك یا تیرداد را در اختیار و انتخاب شهر دارا مصلحت دیگر نیز در نظر بوده
نزدیکی بمسکن و مأوای قبایل صحرانشین تورانیست که گاه حاجت و لزوم بقبایل اعانت
متمسك شوند چون مطمئن شدند برای اینکه باینطرف نزدیك شوند پایتخت را به
پیلس آوردند و بعد هاب ری و بعد بهمدان و بعد بشهر طیسفون
زوستن مورخ در وصف شهر دارا مینویسد این بلده در قله یا در دامنهٔ کوه

موسوم

موسوم بدزاپا اورشون که هم سقناق معتبریست وهم جای باصفائی اطراف شهر را جبال احاطه نموده طوریکه مطلقا محتاج بحصار مصنوعی نیست اراضی حوالی شهر حاصلخیز و محصولی که از ان بدست اید اهل بلد را کافی باشد چشمه‌سار زیاد در امکنه اطراف شهر جاریست وجنگلهای دور اباد پر از شکار میباشد پس علاوه بر هر چیز شکارگاههای معتبر هم دارد

معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده اینست که اشک بزرگ اشکان شهر هکاتم پیلس را مسخر کرده انجا را کرسی متصرفات خود قرار داد وچون سکنه این شهر یونانی بودند محض استمالت وجذب قلب انها خود را فیل هلن یعنی محب یونان خواند اما ما معتقد صحت اینمطالب نیستیم چه اشک اول فرضا که هکاتم پیلس را هم مسخر کرده باشد درصورتیکه تازه حکمران یونانی ترکستان را کشته و بر پادشاه بزرگ شام که سلطان اغلب ممالک آسیاست یاغی گشته و قطعه قطعه از مملکت اورا از ید تصرف حکام او منتزع میساخت چگونه خود را محب یونان میخواند مگر اینکه از روی تدلیس وکمال تزویر بخواهد بگوید من تنها با حکمران ترکستان که متعرض عرض و ناموس من شد یا میخواست بشود دشمن بودم نسبت بپادشاه سلوکید یونانی دوست و مطیعم و اینهم با مملکت گیری و انتزاع متصرفات ان پادشاه منافات داشته پس اقوال سابق الذکر را اعتباری نیست

اشک بزرگ اشکان اولین پادشاه طبقه اشکانی بعد از انکه در حقیقت طرح دولت اشکانی را ریخت و بنیان سلطنت اخلاف خود را بنا نهاد در یکی از جنگها بزخم نیزه جان بداد و مدت سلطنت اورا اکثر مورخین دو سال نوشته اند و ندرة هم سه سال دیده شده و همانا قول ثانی از حلیه صحت عاطل باشد و چنانکه گفته اند ظن غالب اینست که اشک اول هیچ اسم پادشاهی و تاج بر سر خود نگذاشته و اگر اعقاب و خانواده او بعد از مرگش ویرا ارشاک شاه خوانده اند محض احترام است و سکه را که موجود میباشد و باو نسبت میدهند مشکوک است و منشا این اشتباه انکه تمام پادشاهان اشکانی اسم اشک یا ارشاک را بجای لقب با افتخار بخود میداده و بر روی سکه‌های خود صورت و نام او را رسم میکرده این است که وقایع سلطنت اشک دویم با اشک اول مختلط شده و در سکه تردید حاصل آمده که از اشک اول است یا دویم

آرین و بسیاری از مورخین قدیم اشک اول را با خلاق حمیده ستوده و گفته اند تمام ص
که اسباب برازندگی سلطنت بشخص میگردد در وی موجود بوده نسبت بدوستان خو
و مهربان و در برابر دشمنان سخت و ثابت الارکان عقلش کامل و همتش چون قامتش بلند
که تازه مطیع او شده بودند محضرش را دوست میداشتند میدان رزم با مجلس عیش
نزد او یکسان بوده و با بشاشت تمام بمبارزت و مقاتلت مبادرت مینموده منظر خو
و بخوبی همت میکاشته است

بعد از اشک برادرش تیرداد فرار کرده بصوایف تورانی که ظاهرا در طرف خو
سکنی داشتند پناه برد و تا حیزیارتیا بجدد اجزو ممالک انطیوخس دوم گشت اماد
کالینیکوس تیرداد قشونی از قبایل اسکیث وغیره مرتب ساخته امد و باز آن ناحیه ر
نمود و بکشورستانی پرداخت چنانکه شرح ان بیاید انشاء الله تعالی

فصل دوم
در شرح سلطنت اشک دوم تیرداد

تیرداد که فرنگیها تیریدات مینویسند بجای برادر خود اشک اول با ارشاک اول
اول جلوس نمود و اسم برادر خود را بجای لقب قبول نمود این است که او را اشک دوم یا ا
دوم یا ارساس دوم میگویند چنانکه بعد از زوال قیصر جانشینهای او را قیصر گفتن
این امر چنانکه پیش هم اشاره نموده ایم بسیار اتفاق افتاده لکن مزیدا للتوضیح گو
رسم چنین مینماید که تا انوقت در ایران نبوده مبدع ان اشکانیان میباشند و ظ
انکه در اینکار تقلید سلاطین توران یا کلدانیان کرده باشند چه مسلم است که افرا
اسم یک سلسله از پادشاهان تورانی است و گرنه معقول نیست که یکنفر افراسیاب از ز
منوچهر تا اوان کیخسرو بماند و سلطنت کند و نمیتوانیم اقوال مورخین عرب و عجم را ید
افسانه دانیم و همین احتمال را در لفظ ضحاک میدهیم یعنی هزار سال سلطنتی را ک
نسبت میدهند اگر مقرون بصحت یا قریب بصحت باشد سلطنت یک طبقه سلاطین
که همه علاوه بر اسم شخصی لقب ضحاک داشته و خود را باسم مؤسس اساس سلطنت ملقب

لاصه اینکار تیرداد برای تمام سلاطین اشکانی سرمشق شده محض افتخار و بقای نام بانی بنای پادشاهی اشکانیان همینکه بتخت سلطنت جلوس میکردند خود را اشک یا ارشاک ارساس مینامیدند و حال آنکه قبل از حصول اریکهٔ شهریاری هر یک را اسم مخصوصی بود

تیرداد صغیر بود که بتخت سلطنت جلوس نمود و در اینحال مسلم است که چندان قوت و استقلالی نداشت

مقدمتر گوئیم در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد فیمابین سلوکوس کالینیکوس پادشاه سوریه و بطلمیوس سلطان مصر متارکهٔ ده ساله یا مصالحهٔ موقتی برقرار آمد توضیح آنکه آنطیوخس ملقب بخدا یا خداوندگار در سنهٔ دویست و شصت و یک قبل از میلاد بر سریر پادشاهی شام و عراق عرب و تمام ایران تا سیحون و رود پنجاب جلوس کرد و پس از پانزده سال سلطنت زندگانی را بدرود نمود و در اینوقت دو سال تمام از کشته شدن اشک اول گذشته بود

اوزب مورخ سال وفات انطیوخس را دویست و چهل و شش قبل از میلاد نوشته گوید انطیوخس دو زن داشت یکی مسماة بلائودیس (لاودیکس) دیگری برنیس (برنیکیس) که شاهزاده خانم مصریه و خواهر بطلمیوس پادشاه مصر بود. لائودیس چون برنیس حسد میبرد شوهر خود انطیوخس را زهر داده پسر خود سلوکوس دویم را بجای پدر بتخت سلطنت نشانید نیز برنیس ضرهٔ خود را بلا فاصله هلاک ساخت پادشاه مصر چون این بشنید بانتقام قتل خواهر لشکر بشامات کشیده آنمملکت را مسخر نمود لائودیس مادر سلوکوس پادشاه را بکشت و بیشتر از بلاد سلوکوس را بحیطهٔ تصرف در آورد مقارن اینحال شورشی در مصر کردند و بطلمیوس مجبور بباز گشت شد

ژوستن مورخ میگوید اگر شورش مصر بطلمیوس را ناچار بمعاودت نمینمود سلطنت سلوکیه سوریه را منقرض میساخت و تمام ممالک وسیعهٔ این سلسله را مالک میشد چون چنین شد فقط دمشق و درهٔ ما بین دو کوه لبنان را که از بلاد سوریه است ضمیمهٔ مصر کرد و حکومت اراضی ما وراء فرات را براکزانتیپ (وقسانتیپوس) نامی از رجال دولت خود داد و ایالت سیلیسی را که عبارت از ایالت آدانای حالیه باشد به آنطیوخس ملقب به هیراکس برادر سلوکوس بخشید و بمصر بازگشت نمود با آنکه بطلمیوس خیلی اسباب خرابی و خسارت مملکت پادشاه سوریه گردیده عود او بمصر سلوکوس را از یاد

از حد آسوده و مشغوف ساخت برحمت حال خود را نظر داده بعد با برادر خود آنطیوخس که
سلطان مصر حکومت سیلیسی داشت بنای سازش را گذاشت و قرار داد که اگر آنطیوخس او
و بخواند از پادشاه مصر انضمام کشد سلطنت تمام آسیای صغیر را که عبارت از اناطولی با
باو دهد آنطیوخس که چهارده سال داشت و با صغر سن حرص زیاد دعوت برادر را اجابت
از طایفهٔ گلها که فرانسه های قدیم باشند بمعاونت خود طلبید و گلها آنوقت در میان
اجنبی که در فرنگ سکنی داشتند از همه رشید تر بودند و سخت تر جنگ مینمودند خلا
آنطیوخس و گلها به سلوکوس پیوستند و بطلیوس اورکتوس سلطان مصر از اتحاد دو بر
هم راضی گلها خبردار شد بر سید و ده ساله با سلوکوس مصالحه و متارکه نمود سلوکو
از طرف سلطان مصر خود را آسوده و ایمن دید اول کاری که کرد خلف وعده با برادر بود
با همان گلها که بکمک سلوکوس آورده حمله بوی کرد او مجبور شد که در حصن انطاکیه متحصن
شود آنطیوخس شهرت داد که سلوکوس در جنگ بقتل رسید گلها بعد از ین فتح دیگر اعتن
آنطیوخس نکرده بنهب و تاراج شامات پرداختند آنطیوخس هرچه خواست جلو آنها را بگ
نشد بلکه منع او گلها را با وی دشمن کرد با او جنگیدند و از دور انطاکیه او را د
و این در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد بود

مورخین یونان شرحی از منازعهٔ بطلیوس سلطان مصر و سلوکوس پادشاه سوریه نوشته
مدخلیت بتاریخ ایران دارد در اینجا خلاصهٔ آنرا نقل مینمائیم میگویند سال جلوس
بتخت سلطنت مصر و سال جلوس برادر یکی بود و بطلیوس در سنه دویست و چهل و
میلاد بخونخواهی خواهرش لشکر بجانب شام کشید و سلوکوس دوم را شکست داد و
ه پایتخت او بود بگرفت و از شط فرات عبور کرد و مردم عراقین و بابل و شوش و فارس
اطاعتش بگردن گرفتند و خود بشخصه تا بابل براند و در بعضی الواح که از و بیادگ
گفته است جمیع ولایات مشرق زمین تا حدود باختر در تحت استیلای من درآمد بالجمله
مصری مردی شجاع بوده و از ساحل نیل تا کنار دجله همه جا را فتح نموده و این در اثر
بسیار صعب بنظر میآمد

سلاطین آسیا و اروپا تشویش داشتند که مبادا پادشاه مصر طریقهٔ اسکندر کبیر
ت زند و بجهانگیری پردازد چه بطلیوس اورکتوس را خرابی اشت لشامت و دنا

و مصر تا حیره

وهرنا چیزرا که فتح مینمود اول کارش اینکه آنچه نفایس در معابد و سایر اماکن مییافت عنفاً تصرف میکرد و بارشترها نموده بمصر میفرستاد و از ممالک مفتوحه خراج گزاف میگرفت و بظلم و جور مردم را میرنجانید بنابراین وقتیکه لابد بمصر بازگشت تمام متصرفات او که بزور شمشیر گرفته بود باز از دست او رفت

چون سلوکوس دویم پادشاه سوریه از طرف سلطان مصر مطمئن گشت لشکری برای تنبیه و تدمیر اهالی پارت که تبعیت و اطاعت ارشک اول و دویم نموده بودند و خراسان را کلیةً بی نظم و مغشوش ساخته تجهیز کرده متوجه آنساحت گشت تیرداد بمقابله پرداخت و چند دفعه زد و خورد نمودند اما چون عساکر سلوکوس کالینیکوس بسیار و قشون تیرداد کم بود پادشاه جوان یا صغیر اشکانی تاب مقاومت نیاورده گریخت و بطایفهٔ اسکیث از طوایف تورانی پناه برد آسکیتها صحرانشین بودند و در طرف مشرق ایران سکنی داشتند و آنها را داهی یا داهوی یا داجیک میگفتند

استرابن میگوید از طایفهٔ بزرگ داهی یک شعبهٔ عمده که موسوم بپارنی بودند و در ساحل جیحون میزیستند بمدد تیرداد برخاستند

بعضی از مورخین مینویسند طایفهٔ آپازیاس یا اسپازیاتر از طوایف تورانی که در ساحل جیحون در مصب این رود که بدریای ارال میریزد محل سکنی و یورت داشتند بر تیرداد کمک کرده اند دور نیست که این طایفه همان طایفهٔ اباره باشند که حالا در طرف جنوب کوه قفقاز و در سواحل قرادنگیز ساکن میباشند و قبول دین اسلام کرده اند

پلیب مورخ و بعضی دیگر گویند آن طایفهٔ تورانی که تیرداد را پذیرفته پناه دادند و بیاری او دامن برکمر زدند مابین سیحون و جیحون که ترکستان حالیه باشد اقامت داشته اند باری تیرداد از اینطرف رفت و از آنطرف پادشاه سوریه از این فتح و نصرت خود چندان محظوظ و مستفید نشد چه بعضی از بلاد ماورای فرات در سمت شامات برو بشوریدند باینجهت یکسال بعد از غلبه بر تیرداد خراسان بلکه سایر ممالک ایران را تخلیه کرده بجانب عراق عرب رفت

مولد شورش و اغتشاش داخلهٔ مملکت سلوکوس کالینیکوس چنانکه تلویحاً اشاره بدان نمودیم برادرش آنطیوخس هیراکس بود که راه طغیان می پیمود اهالی بعضی از بلاد آسیای صغیر با او همدست شده فتنه برپا میکردند همینکه سلوکوس خراسان و سایر اقطار ایران را گذاشت و ببلاد ماوراء فرات رفت که بتدمیر برادر و اطفای نایرهٔ فساد او پردازد تیرداد از ماجری

خبردار شده با تورانیان که اقوام و همجنسان او بودند بمملکت پارث مراجعت نمود
زمرهٔ از مورخین گفته اند در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد بود که آنطیوخس بر
سلوکوس دادر در قلعهٔ انطاکیه در بند محاصره داشت و گلها او را از آنجا دور کردند و
ژوستن مورخ میگوید در همین سال و در همین وقت بود که تیرداد با جماعتی از مردم توران
بمعاونت او همت گماشته بودند بناحیهٔ پارث معاودت کرد چه شنیده بود که آنطیوخس سلو
شکست داده و ضعیف ساخته خلاصه تیرداد بتملک مملکت پارث قناعت ننمود بلکه سایر
خراسان را در تحت تصرف و استیلا در آورده آندراگور با آندراگراس را که از جانب سل
در این ولایت حکومت داشت از کار انداخت و از آنجا که پادشاه سوریه چند سال با برا
در زد و خورد و کشمکش بود وقت موسع و فرصتی بدست تیرداد آمده قلاع و حصون قدیم را
نمود و ستانهای جدید بساخت و شهر دارا را که در دره گز باشد بنا نموده آنرا پای تخت قر
و در اسم اینشهر تحقیقاتی بعمل آمده که ذکر آن خالی از فایدتی نیست
چنین بنظر می آید که شهر دارا ابتدا نام داراگرد بوده یعنی این کلمه بر ذال معجمه ختم می
چه اکثر دالهائی که حالا در کلمات فارسی دیده میشود و مهمله است پیش از اینها معجمه بوده و
مینموده اند و هنوز مردم فارس خدمت را با آنکه عربی است خذمت میگویند بنابراین می
گفت داراگرد است که دره گز شده ژوستن مورخ گوید اینشهر در دامنهٔ کوه زاپا
واقع است موقع آن بسیار خوب و اطراف آن از کوههای سخت صعب گرفته اسباب دفاع از آن
و تسخیر آن بسیار مشکل میباشد پلین از مصنفین معروف اسم این بلد را داریوم ثبت
و گوید در ناحیهٔ آپاورتن (ابیورد) بوده سرزمینی حاصلخیز و در سمت مشرق بحر خزر و ا
ایزیدر شاراکسی از مورخین یونان نام ناحیه را که شهر دارا در آن واقع بوده اپاوارک
ضبط مینماید و میگوید آن ناحیه در طرف شمال ایالت پارث میباشد بطلمیوس مصری نیز د
ممالک خود اسم اینشهر و ناحیه را نگاشته جمعی بر این اند که شهر دارا در ایالت ابیو
اگر این عقیده صحیح باشد در سمت شمال غربی خراسان واقع میشود اگرچه حالا دره گز
از هم جدا و متمایز است اما یقیناً آنوقت یک ایالت و در یک ناحیت بوده بزعم بعضی از
قدیم شهر منظور را تیرداد نساخته و آنرا موسوم بدارا ننموده مگر بقصد تشفی سا
با خود در معاندت و عداوت با یونانیها یعنی اینشهر را دارا نام داد تا مردم ایران از شا

پادشاه خود را که در جنگ با عساکر یونان کشته شد بیاد آرند و غالب تعصب خصوصی
ایونانیها هیجان آید و در دفع پادشاه یونانی که سلوکوس باشد و لشکریان او بانیزداد
می کنند بعقیدهٔ ما دارا در لغت فرس قدیم بمعنی پادشاه است و دارا گرد که ترجمه
لعه دارا میشود نظیر سلطان آباد و شاه آباد است بعضی از مورخین یونان مثل کنت
س و پلوتارک و آرین که غالباً بضبط فتوحات اسکندر پرداخته میخواهند در آنمکان
ارا بدست سرداران خود مقتول شد شهری بنا کردند و آنرا باسم آن پادشاه موسوم
دند زمرهٔ نیز گفته اند پس از آنکه دارا در اربل شکست خورده گریخت و اسکندر بتعاقب او پرداخت
نگه خوار گذشت و بناحیهٔ پارث رسید در آنجا او را کشتند و از کسانیکه بتصریح با هیقول
ده زوستن میباشد که از ثقات رواة است همین مورخ میگوید مقدر بود آخرین
شاه یک سلسله کوکب عمرش در ناحیهٔ افول کند که نیر اقبال و جهانگیری اولین شخص سلسله
که طلوع مینماید و ممالک او را که یونانیان غصب کرده منتزع و مسترد میسازد
زوستن گفته است دارا را سرداران او در سارا یا چارا با زنجیر بستند
ازانجمله بر می آید که دارا در پارث کشته شده و قلعهٔ دارا یا دارا گرد را که تیرداد ساخته
پایتخت قرار داده تقریباً در مقتل آن پادشاه کیانی بنا نموده اند

خلاصه در آن ایام که سلوکوس مشغول انطیوخس بود و تیرداد از خوش بختی با خاطر آسوده
بنیان سلطنت خود را محکم میکرد گرگان و یک قسمت عمده از مازندران را نیز بگرفت و باید
دانست که پارث و گرگان از عهد کیان تا آن زمان ایالت و ناحیهٔ واحد محسوب میشد یعنی چون
پارث وسعت و جمعیتی نداشت قابل نبود خود جداگانه ولایتی باشد بنابراین آنرا از مضافات
گرگان قرار داده بودند و هر کس ولایت گرگان داشت پارث را هم داشت چنانکه استرابن
مینویسد مالیات گرگان و پارث هر دو بتوسط یکنفر والی بخزانهٔ پادشاه ایصال میشد در این
صورت طبیعی بود که تیرداد گرگان را زودتر از سایر اقطار ایران تصاحب نماید

از انطرف سلوکوس کالینیکوس دوم چند سال متوالیاً با برادر خود انطیوخس که برادر یاغی
شده بود مصاف داد و چند بار قشون او را منهزم ساخت آخرالامر انطیوخس مجبور شده
پناه بر اریاراس پادشاه کاپادس که حالا ناحیه از قرمان و سیواس است برد در انجام زیست
نتوانست نزد بطلمیوس مصری رفت وی نیز محض اظهار دوستی با سلوکوس او را نپذیرفت بلکه
حبس کرد

مبرّی کرد   مورّخین علیهٔ سلوکوس را بر انطیوخس در اواخر سنهٔ دویست و چهل قبل از م
و اوایل سال دویست و سی و نه نوشته‌اند و پادشاه غالب بیادگار این فتح و غلبه شهر کالینیکو
در کنار فرات بساخت و باسم خود موسوم نمود بعد از آن که از طرف برادر آسوده شد بخیـ
افتاد او ان بکمک و پادشاه یونانی باختر دیودت از جانب دیگر حمله بر حکمران اشکانی
بنیاد شوکت و اقتدار او را بر انداختند تیرداد با بخت یاری کرده دیودت قبل از آ
دو چار مخمصه نماید بمرد و تیرداد با دیودت پسر دیودت باختری صلح نمود و بعقیدهٔ بعضی
این واقعه از سوانح سال دویست و سی و چهار قبل از میلاد بود یکسال از این مقدمه نگذشته بـ
دویست و سی و سه قبل از میلاد در میانه خوارود اوخان تیرداد با سلوکوس و برو شد
قشون پادشاه سوریه را شکست که سلوکوس فرار کرده بری آمد تیرداد او را تعاقب نمو
همدان یا ماهین این شهر که پادشاه مجدداً با وی مصافه داد در این جنگ علاوه بر اینکه عسـ
سوریه منهزم شدند خود او هم بدست لشکریان تیرداد گرفتار و اسیر گشت   شهر پاد
که بعد از این نصرت بقدرت و عظمت فایز آمد کالعزت و حرمت را بدست گیر و محبوس خو
اشکانیان یا پارتها روز فتح تیرداد و گرفتاری سلوکوس را مبارک و میمون دانسـ
هر ساله در نهم روز جشنی بزرگ میگرفتند و تا دولت اشکانی بود این رسم
بود

مورّخین یونان خاصه پوزیدونیوس مینویسد بعد از آنکه سلوکوس در عراق عجم مغلوب تیرداد
او را اسیر کرد حکمران پارتی برخلاف ترقب بقدری بسلطان سوریه احترام کرد که هیچ
پادشاه خود آن احترام نمینماید و سلوکوس در سنهٔ دویست و بیست و شش قبل از میلاد د
و چنین معلوم میشود که پادشاه شام چند سال در مملکت اشکانیان محبوس بود و در
دو پسر او که یکی نیز سلوکوس نام داشت و دیگری انطیوخس امورد ولی مملکت پدر را اد
و از بیم آنکه لشکر کشی بکشور اشکانیان اسباب اتلاف پدر ایشان شود بیرامون
نمیگشتند تا وقتیکه انطیوخس هیراکس برادر پادشاه محبوس که خود نیز در حبس پادشاه مص
از محبس بگریخت و بطرف ممالک برادر زاده روانه شد در بین راه او را کشتند تیرداد
با لشکری جرار بمملکت سوریه و مضافات گسیل نمود و او نیز بدبختی در اثناء سفر از اسب
وداع جهان دیگر پیش گرفت

جماعتی

بعضی را عقیده اینست که سلوکوس بعد از اینکه دیری در حبس تیرداد بود سلامت بمملکت خود
معاودت نمود و سالها پس از آن زندگانی کرده و با برادر خود زد و خورد داشته و در منصرفات
املاک خود یعنی در سوریه از اسب افتاده و مرده اما این قول ضعیف است

اگرچه بعد از غلبهٔ تیرداد بر سلوکوس اورا پادشاه دانسته‌اند اما مسلم است که لقب و عنوان
پادشاهی را سلوکوس در همان اوان که محترما در حبس تیرداد بود بوی داد و از آنوقت آشکار رسما
پادشاه شد و ملقب به مکاس گردید و دانشمندان این کلمه را به ملک معظم ترجمه کرده‌اند و از عجایب
امور عالم است که مثل تیرداد و تورانی که مطلقا از علوم حربیه خبردار نبودند و در آداب و فنون
لشکرکشی مهارت نداشتند با دسته قشون معتبر یونانی که بالنسبه عالم و ماهر بوده و پادشا
بنفسه سرداری آنها می‌نموده مقابله کنند و غلبه آنها را باشد پس معلوم میشود که فتوحات
جنگ‌ها را توبت و تیرها پیل که یونانیها بخود نسبت میدهند اغراق بلکه افسانه است و چند
گروه قشون ایرانی را که در جزو از جنس تورانیان اشکانی دستجات داشته با سی هزار لشکر یونانی
شکست دادن محال مینماید و اگر بگویند پس اسکندر چگونه بر دارا غلبه کرد در جواب گوئیم
استیلاء و قهرمانی معتد و نه بواسطه استعداد و قوه حربیه یونانیها نبود و دخلی بقابلیت آنها
نداشت بلکه ملت ایران از سوء سلوک حکام و اعیان خود بستوه آمده خود جویای نجات دهنده
بودند و نظایر و امثال این واقعه بسیار اتفاق افتاده و در تواریخ ثبت شده است از آنجمله استیلای
عرب بر عجم نیز استیلای عرب بر روم و غیره است

تیرداد با وجود رشادت و شجاعت چندان قیدی بتوسعهٔ مملکت نداشت بباختر هم یار شد و گرگان
و طبرستان و قومس و دهستان و قسمتی از مازندران و خراسان تا خوار ری قناعت کرده بود
اخلاف وی ذیل فتوحات را طویل نمودند

اما قشون تیرداد اغلب از طایفهٔ تورانی بودند و آن طایفه آنوقت از ساحل دریای سیاه تا سرچشمهٔ
سیحون و جیحون یورت و سکنی داشتند و اشکانیان بمعاونت این قوم قوت گرفتند و مالک
ممالک گشتند و با سلاطین یونانی شام و باختر و بعدها با قیاصره روم جنگیدند

اما روز غلبه تیرداد بر سلوکوس را که هر سال اشکانیان جشن میگرفته‌اند اگرچه در جلد اول
بموجب روایتی روز بیست و نهم ماه مه فرنگی از سال دویست و چهل و پنج قبل از میلاد که مطابق
روز اول ماه جوزا میشود نگاشته‌ایم و بقولی روز اول از ماه جوزای سال دویست و پنجاه

لکن

لکن از بعد در تواریخ اختلاف است اصرار بی در تعیین آن و ن نمینمائیم فقط
چنین معتبر با شکوه اشکانیان یادگار غلبهٔ تیرداد و تیم پادشاه اشکانی بوده
سلوکوس کالینیکوس چهارم سلطان سلوکیه سوریه

چون فی الحقیقه تیرداد بدرستی و استقلال مالک ممالک گشت و اسم پادشاهی یافت
اول پادشاه اشکانی نوشته اند و مدت سلطنتش را سی و هفت سال و برخی وفات ا
سنه دویست و نه قبل از میلاد و بعضی در سال دویست و هفده ضبط و ثبت نموده ا
چون او درگذشت پسرش اردوان اول یا اشک سیم جانشین او گشت

فصل سیم

در سلطنت اردوان اول معروف به اشک یا ارشک یا ارشاپا ارد

چون تیرداد اول یا اشک دویم در سال دویست و هفده قبل از میلاد یا در س
فته درگذشت پسرش اردوان اول بجای او بتخت سلطنت جلوس کرد و خود را اشک
یا ارساس سیم نامید و مکاس که بمعنی معظم یا کبیر است لقب یافت در اوان پادش
اردوان اول آنطیوخس سیم سلطان سلوکیه شام که ملقب به کبیر یا اعظم بود با ص
پیاده و بیست هزار سوار از دجله عبور کرده که با اردوان مصاف دهد و عراق عجم و خرا
بلکه کلیهٔ متصرفات جد خود سلوکوس نیکاتور را دو ثانی متصرف شود در اینجا مورخین
کرده بعضی گفته اند با آنکه عساکر پادشاه اشکانی عدداً اکثر از قشون سلطان س
بود آنطیوخس جرأت جنگ نکرده با اردوان مصالحه نمود جماعتی یکبره اعتقاده این
حربهای عظیم کردند و شهریار اشکانی غالب آمد بعد از آن جلها سلطنت اش
مصدق گشت و در اینکه مبنای دولت اشکانی در عهد اردوان اول مستحکم گشت
نیست و آنها که از جنگ آنطیوخس و اردوان سخن رانده ماجرای را از قرار ذیل
داده اند

وقتیکه اردوان بر اریکهٔ سلطنت جلوس کرد آنطیوخس سیم پادشاه سلوکیه شام ک
اغتشاش

اعتنای اهله خود بود یعنی کالنوس نام که یکی از حکام آنطیوخس کبیر و عم او بود بر او
یاغی شده و رایت طغیان بلند کرده و تمام توجه انطیوخس اینکه نایرهٔ فساد او را منطفی سازد
این که رفتاری سلطان سلوکید اسباب خوشبختی پادشاه اشکانی گردیده مجال و فرصت یافته
(مِد) را که عراق عجم باشد تا کوه زاگروس که عبارت از تنگهٔ حلوان تا بین کرند و ذهاب است
متصرف شد نیز ایجر از مازندران را پدرش تیرداد متصرف نکرده او با گیلان ضمیمهٔ ممالک خود
ساخت همدان پایتخت عراق عجم که حکام سلطان تر هشام در آنجا اقامت مینمودند او را شد بلکه بزعم
بعضی از مورخین تا عراق عرب و شهر بابل را انده هنگامیکه باین سرزمین رسید انطیوخس پادشاه سوریه
با لشکری جرار مجلوگیری و تدبیر او آمد اگرچه ژوستن مورخ میگوید انطیوخس صد و بیست
هزار پیاده و سوار را فقط برای جنگ اردوان و تسخیر ایران تجهیز نکرده بود بلکه میخواست
تا ساحل سیحون و کنارکنگ هندوستان را بدو ممالکی که جدش بکار نبرد و متصرف داشت
وی نیز متصرف شود اردوان چون از حرکت و قصد انطیوخس خبردار شد بتخلیهٔ عراق عرب
پرداخت و از تنگهٔ حلوان یا کوه پای طاق عبور کرده در همدان و کرمانشاه نیز نمانده بری آمد
و این ناحیه را معسکر خود قرار داد و از آنجا که در بلاد مزبوره یعنی کرمانشاه و همدان ساخلوی
اشکانی نگذاشته از آنها گذشت انطیوخس بی مانع و دافعی بهمدان رسید و آنجا را بچاپید
مورخین یونان مینویسند در آنوقت که اردوان از جلو انطیوخس فرار میکرد و متوجه ری بود
اکثر قنوات واقعه در راه و معبر قشون یونانی را از همدان تا ری خراب کرد که آنها را از فصل
گرمی و تابستان که احتیاج باب بیشتر از دیگر فصول است از تشنگی مستاصل شوند و بعضی را هم که
خراب نکرد زهرهای بسیار در آبهای آنها ریخت تا میاه اینها مسموم دشمن را معدوم سازد
مع ذلک استبداد و عزم پادشاه شام این مخاطرات را مانع نشد مرام نپسندانسته خود را با
لشکریان بری رسانید اردوان از آنجا هم کوچ کرده از تنگهٔ خوار گذشته بدامغان آمد و این
کوچیدن و عقب نشستن نیز از کم دلی و ترس نبود بلکه اینکار برای آن مینمود که سلطان سلوکید را
بیشتر بداخلهٔ مملکت ایران کشاند و چون در دل کشور جای گیرد از پشت سر راه مراودهٔ او را
قطع کند و از پیش رو بر او حمله نماید بعبارة اخری انطیوخس و عساکر او را در میان گیرد
و کار شاه و سپاه را بسازد خلاصه آنطیوخس دامغان را نیز گرفت و اردوی اردوان به
دامنهٔ جبال مازندران رفت آنطیوخس بعد از جنگی توقف در دامغان و راحت نمودن

قشون خود برآن شد که از راه چشمه علی حالیه حرکت کرده بر اردوان حمله نماید اما عساکر
دو ثلاث تعداد طرفین بسیار جلگه دامغان سقناقها ساخته بودند و باستظهار آن اما
جنگهای سخت خونریز با قشون پادشاه سوریه نمودند در سر هر دره که معبر بود و در هر گردنه
اشکانی سنگرها از سنگ و چوب بستند و چون قشون آنطیوخس بآنجا میرسیدند فاندر
که از بالای آن بر زمین ریزد بحالت هلاک میرسانیدند مختصر آنطیوخس و همراهانش چند
جبال البرز که گرگان و مازندران را از دامغان و شاهرود و بسطام باسپاه اشکانی زد و خورد
و چون خود را از غلبه عاجز دیدند مجبور شده بمصالحه گردیدند

زمره از مورخین میگویند چون پادشاه سوریه از تفرق و تسخیر ممالک پارت و گرگان
مصمم شد بسلاطین یونانی که در حدود ترکستان سلطنت میکردند حمله کند این بود که در
با اردوان یکی از شروط بیطرف بودن او را در اینکار قرار داد اردوان که پادشاهی عاقل
و مصلحت خود را در اضمحلال یا ضعف سلاطین باختری یونانی میدید تا بعد از مراجعت
شامی آن نواحی را باسانی تصاحب نماید و بر ترکستان استیلا یابد بقبول این شرط پرداخت
آنطیوخس براوتیدموس پادشاه باختری یونانی حمله کرد وی در جنگ پایداری نموده
سلطان ترشام براو غالب آید این جنگ هم ناچار منجر بصلح شد و شرایط مصالحه
قرار ذیل بود

(اولاً) سیورسات اردوی عساکر پادشاه شام را تا عراق عرب پادشاه باختری یو
هنیه و تقدیم کند

(ثانیاً) تمام فیلهایی که پادشاه باختر دارد بپادشاه شام پیشکش نماید

(ثالثاً) آنطیوخس دختر خود را به دمتریوس پسر پادشاه باختر بزنی دهد

و از حرفهای پادشاه باختر که سلطان ترشام را متقاعد بصلح نمود این بود که میگفت اگر
مستقل متمدنی مثل سلطنت من در ترکستان نباشد چینیان و تاتارها و تورانیهای ما
سیحون تمام بلاد ترکستان و ایران بلکه عراق عرب و شامات را میستانند و میچاپند بالجمله د
دویست و شش قبل از میلاد آنطیوخس از ایران مراجعت کرد این پادشاه از سلاطین سلو
ترشام که ما اسامی تمام آنها را در جلد اول این کتاب ثبت کرده ایم آخر پادشاهی است که
حروب کثیره با اشکانیان تاریخ او مختلط بتاریخ ایران شد و بنابراین اختلاط بر ما است که

از شرح

از شرح سلطنت او در اینمحل ایراد نمائیم و معلوم کنیم این پادشاهان یونانی ایران که باسم خلفای اسکندر نام برده میشوند در اینملکت حتی در بلاد خراسان تا چه حد اقتدار و تسلط داشته اند

بتصریح بعضی از ارباب خبر انطیوخس سیم معروف به کبیر پسر سلوکوس دویم و برادر سلوکوس سیم بعد از فوت برادر عقیم خود در سال دویست و بیست و سه قبل از میلاد وارث و مالک تخت و تاج او شده باسم سلطان سوریه با تبرشام بر سریر پادشاهی جلوس نمود و در ینوقت نوزده ساله بود توضیح و تبیین آنکه چون سلوکوس سیم درگذشت و فرزندی از و نمانده که جای پدر گیرد ارکان دولت و امنای سلوکوس متوفی بر این شدند که آکائوس عم او را بسلطنت نشانند آکائوس مردی سلیم النفس بود بنا بر این از تقلد این شغل خطیر ابا نمود در اینوقت انطیوخس در مدرسهٔ شهر بابل بحکم پدر و برادر تحصیل میکرد بعد از آنکه آکائوس زیر بار پادشاهی نرفت باشارهٔ خود او تاج سلطنت را رجال دولت از انطاکیه که پایتخت سلاطین سوریه بود ببابل آورده بر سر انطیوخس برادر سلوکوس گذاشتند همینکه پادشاه جوان مالک مملکت شد هرمیاس نامی را بوزارت و صدارت برگزید و دو نفر از سرداران قشون سوریه را که برادر بودند بحکومت دو قسمت ایران منصوب و مامور داشت اسم یکی از این دو برادر مولون و نام دیگری اسکندر بود مولون فرمانفرمای تمام عراق عجم و اصفهان و یزد و کرمان تا خوار ری گردید و اسکندر حکمران فارس و خوزستان و لرستان شد و حکومت اناطولی را انطیوخس بعم جوانمرد خود آکائوس داد یکسال که از این اتفاقات گذشت اسکندر و مولون هر دو دم از خودسری زدند و هر یک دعوی استقلال نمودند و ربقهٔ اطاعت انطیوخس را از گردن انداخته خود را مستقلاً پادشاه خواندند سایر حکام بلاد ایران که از سوء سیرت و سلوک هرمیاس صدر اعظم متاذی شده بودند با این دو برادر طاغی اتفاق نمودند انطیوخس دسته قشونی بدفع مولون مامور و گسیل نمود این حکمران چون از پیش قضیهٔ کار خود را دیده بود عساکر پادشاه تبرشام را هزیمت و شکست داد و تا ساحل دجله راند و شهر طیسفون را بگرفت و دسته لشکر دیگر که انطیوخس باز بجنگ مولون فرستاده بود در ظاهر طیسفون مغلوب وی گردید و جمعی بسیار از سپاهیان انطیوخس درین مصاف راه دیار عدم پیش گرفتند و این در سال دویست و بیست و یک قبل از میلاد بود

این فتح بسیار بزرگ مولون را بیشتر جری نمود و بر قوت قلبش افزود شهر سلوکیه را در آنطرف

دجله بلکه تمام ایالتِ بابل و عراق عرب و الجبطهٔ تصرف خود درآورد آنطیوخس را اینواقعه زیاده ا
متألم و متأثر ساخته در سنهٔ دویست و بیست قبل از میلاد خود بنفسه سرداری قشون را متع
گشت و با اردوی بزرگی بساحل فرات آمده در آنجا قشلاق میشی کرد چون زمستان گذشت بر آپولو
که شهروان حالیه باشد راند در اینجا فریقین تلاقی نمودند چون صفوف عساکر جانبین باهم رو
شدند لشکریان مولون که در حقیقت سپاهیان پادشاه بر حشام بود نه از سلطان خود آنطیوخ
شرم کرده ابتدا میمنهٔ قشون مولون اسلحهٔ خود را انداخته بحضور پادشاه سوریه رفتند و عذر
خود را تقریر کرده امان خواستند میسره و قلب لشکر نیز بتقلید میمنه پرداخته همین کار کردند مولو
که حال خود را تباه و روزگار را سیاه دید شمشیر خود را کشید و پهلوی خویشتن را درید آنطیوخس بدو
اینکه باستعمال آلات حرب محتاج شود کامروا بازگشت اما هرمیاس که میخواست پادشاه را س
غانماً در حال مراجعت ببیند بلکه آپولوفن طبیب خود را با آنطیوخس همراه کرده بود که در بین راه بی
او را مسموم سازد متوحش گشت آپولوفن در اثنای سفر به آنطیوخس گفته بود که هرمیاس چنین د
العملی تمرداده و لی من اهل این خیانت نیستم و آنطیوخس بر این غدر و خیانت واقف گشته آن
بروی خود نمی آورد تا در موقع کار هرمیاس ابسازد این بود که روزی در شکارگاه وزیر را
کناری کشید و شکارچیان را گفت او را هدف تیر اجل نمایند و اینواقعه در حوالی شهر اپام
که حالا موسوم بقریه است واقع شد چون از خبث نفس این وزیر قاطبهٔ ناس بستوه آمده بود
از هلاک او زایدالوصف مشعوف گشتند بلکه زنهای شهر بحرمخانهٔ او ریختند عیال و اط
او را بضرب سنگ و کلوخ بکشتند و از سیئات اعمال هرمیاس اینکه آکائوس عم با فتوت انطیوخ
که تا آنوقت با کمال صداقت مشغول خدمت بود از پادشاه رنجانده بطغیان وادار نمود
کار عم و برادرزاده بجدال کشید و در سال دویست و هفده قبل از میلاد آنطیوخس از آکا
شکست خورد اما آخرالامر در سنهٔ دویست و پانزده قبل از میلاد در شهر سارد آکائو
گرفتند و سرش را از بدن جدا نمودند و این خادم صدیق بواسطهٔ بد رفتاری هرمیاس این
روزی بدید و دولت آنطیوخس نیز از فقدان چنین مرد خیرخواه و کاردان ضعیف گردید

(آنطیوخس بواسطهٔ جنگهائی که در مشرق کرد ملقب به کبیر یا معظم گردید)

سوانح مزبوره تماماً چنانکه پیش اشاره نمودیم به خوشبختی و اقبال اردوار کمک مینمود
اسباب فراغت و آسایش او بود با اطمینان تمام بکار ملکداری و استحکام مبانی و دعائم د

و سلطنت

...نت اشکانی میپرداخت لکن سوانح تاریخی این پادشاه بعد از صلح با انطیوخس معلوم و
...نیست بلکه تاریخ اشکانیان باین نقطه که میرسد مدت بیست سال آن مجهول است و کسی از
...ان ایام خبری نداده چنانکه سال وفات اردوان مشخص نیست همینقدر محقق است که بعد
...سرش فریاپاتوس یا پریاپاتیوس یا پامپاتیوس بجای او بتخت سلطنت جلوس کرده و بعضی از
...ین فریاپاتوس را محرّف فراسیاب دانسته اند در هر حال اردوان اول پادشاهی صلح طلب بوده
...کانگان و همسایگان برفق و مدارا سلوک و حرکت مینموده و اهتمام در آسایش رعایا داشته
...که از فوت او عامهٔ اهل مملکت زیاده از حد متاسف و اندوهناک شده و نام او را به نیکی
...ده اند

فصل چهارم

...شرح سلطنت فریاپاتوس یا پریاپاتیوس یا پامپاتیوس یا فرهاپاتس
...معروف به اشک یا ارشاک یا ارساس چهارم

...چهارم پادشاه اشکانی را اکثر مورخین فریاپاتوس ضبط کرده و چنانکه مذکور شد
...بعضی ...زده اند که این کلمه محرّف افراسیاب باشد بعضی هم پریاپاتیوس و پامپاتیوس نگاشته اند که
...اکثر را صائب ندانیم احتمال میدهیم این اسم با تغییراتی که در ضبط مصنفین مشاهده میشود
...اعلام نیست بلکه کنیه است در اینصورت باید بگوئیم در اصل فرهاپاتر بوده یعنی پدر فرهاد
...مسلّم است که بعد از این پادشاه پسرش فرهاد پادشاهی کرده ممکن مثل بعضی از ملل محض احترام اسم
...را نمیبرده بجای آن بکنیه او را خطاب مینموده و فرهاپاتر می گفته اند بعد فرهاپاتر فرهاپاتر
...شده و فرهاپاتر فرهاپاتس گشته و تحریف پس از تحریف تا باشکال مسطوره در فوق رسیده است
...همچنین گمان کرده اند اسم اشک چهارم فرهاد بوده و بتصحیف بصور مختلفه در آمده
...تا اینخیال بکلّی بی اصل میباشد چه جمهور مورخین پسر این پادشاه را باسم فرهاد اول یاد
...کرده اند در هر حال چهارم پادشاه اشکانی نیز ملقب به مکاس بوده بعلاوه لقب فیلادلفس
...یعنی دوست پدر داشت و لقب فیلهلن که بمعنی محب یونان است داشته و پوشیده نماند
که پادشاهان

کہ پادشاهان اشکانی پیش از فرہاپاتوس خود را فیلهلن لقب میدادند یعنی ا
بودند کہ مردم ایران آنهارا از خود بدانند و اجنبی نخوانند فرہاپاتوس چون دید ا
صورت پذیر نیست برای اینکه یونانیان را با خود متفق و متحد سازد تا اگر اهل ممالك ا
با آنها قصد طغیان نمایند ملت یونان در اطفای نائرهٔ فساد ایشان با اشکانیان هم
دم از مودت یونان زد پس سلاطین اشکانی برای جذب قلب دولت و ملت یونان خود را
بسعد محب یونان کفتند و فیلهلن را ضمیمهٔ سایر القاب خود کردند و قصد از دولت
دولت سلاطین سلوکید معروف بسلاطین بتشام است کہ اولاد سلوکوس نیکاتر بوده و
یونان هم رعایای آن سلاطین است هم یونانیهای تبعهٔ خود اشکانیان چه پادشاهان اس
تبعهٔ بسیار از یونانیها داشته اند

از سوانح و وقایع عهد سلطنت فرہاپاتوس چیزیکه در صحیفهٔ دفاتر ملل دیده نمیشو
این پادشاه کار عمده در سنین حکمرانی خود نکرده فقط هم او مصروف حفظ معاهد
کہ پدرش با انطیوخس کبیر منعقد نموده یا آنکه انقلاب غیر معلومی حوادث عصر اش
از الواح خواطر و اوراق دفاتر محو و مجهول ساخته

ایپین مورخ مینویسد در سال صد و نود قبل از میلاد کہ عساکر روم در مانیزی با
بر شام جنگ میکردند سواران شهر پا اشکانی کہ بکمك سلطان سوریه آمده بو
جزو قشون سلطان یونانی شام دیده میشدند. این کفتهٔ ایپین مورخ خیال و احتمال
و مانیزی کہ حالا آن را مانیسا و مانیکا مینامند از شهرهای اناطولی و در چهل کیلومتری
و در شمال شهر ازمیر ان واقع میباشد

چیزیکه از تاریخ فرہاپاتوس محقق است این است کہ پادشاهی منصف عادل بوده و با
و حسن سلوك با رعایا و تبعهٔ خود رفتار مینموده چنانکه بعد از وفات او از بس مردم
میداشتند جسدش را سوختند و خاکسترش را قسمت کردند و هر کس بقدر خردلی از آ
سهم و حصه یافت با اعزاز و احترام تمام آن را حرز خود ساخت و همراه داشت سال
وفات فرہاپاتوس هیچ وجه معلوم نیست همینقدر مینویسند مدت پانزده سال یعنی
صد و نود و شش قبل از میلاد الی سال صد و هشتاد و یك سلطنت کرده و معاصر
با انطیوخس پادشاه باختر و پسرش دمتریوس

اعتی بر اینند که اشک چهارم را فقط بلبتی نیز نبوده بلکه در اعضا و بدن خود نقصی داشته بنابراین در زمان حیات پسر دوم خویش مهرداد را نیابت سلطنت داد و او مستقل تمام امور لشکری و کشوری گردید و از پیر و بعد از فرهاد پاتوس میبایست مهرداد بتخت پادشاهی جلوس کند اما از آنجا که فرهاد برادر بزرگتر بود مجلس اعیان سلطنت وی را تصدیق نمودند اگرچه چندان بر سریر حکمرانی نماند و بزودی جای خود را بمهرداد داد و این جمله بیاید انشاء الله تعالی

مقارن ایام سلطنت اشک چهارم بود که سلاطین یونانی باختر باوج اقتدار خود رسیدند و در ماوراء جیحون و حدود هندوستان دارای متصرفات و مملکات شدند و ممکن که هنر اقتدار حکمران باختر پادشاه اشکانی را متقاعد ساخته چندی بیکار نشانده باشد و چون از این سلسله باختری مکرر سخن رانده و خواهیم راند مناسب آنکه تتمه از شرح سلطنت آنها را که از مسائل مهمه تاریخی و بسیار مشکل است و از اسرار مکتومه شمرده شده بموجب اسناد معتبره و تحقیقات انیقه بیان نمائیم

وجه تسمیه این قسمت از آسیا بباختر که فرهنگها باکتریان میگویند چندان محقق نیست مگر بتحقیق آن پردازیم اکثر استعمال باختر در کلمات فصحا و بلغا بمعنی مغرب است و آنرا با خاور بمعنی مشرق برابر مینمایند اما گاه نیز باختر را بمعنی مشرق استعمال شده و خاور بمعنی مغرب چنانکه عنصری گفته است

چو مهر او رود سوی خاور گریغ
هم از باختر برزند باز تیغ

ذکر کرده اند که گریغ بمعنی گریز است و مقصود از تیغ زدن آفتاب طلوع آنست و ائمه لغت گفته اند باختر بمعنی با اختر است چون ماه و آفتاب هر دو اختر ند پس مشرق و مغرب هر دو را باختر میتوان گفت مردم دقیق میدانند که در این گفته مسامحه رفته است لکن در اینکه باختر را بزرگان بمعنی مشرق نیز استعمال کرده اند جای تردید نیست و همان گفته عنصری دلیل روشنی است از این رو توانیم گفت باختر را چون از ممالک شرقی ایران باید شمرد مردم این مملکت این اسم را بآن سرزمین نهادند فرهنگها بخواهیم پیروی قول صاحب فرهنگ دساتیر را نمائیم و باختر را بمعنی مشرق خطای بزرگ و غلط محض پنداریم آنوقت میتوانیم گفت هر مملکت شرقی از ممالکی که در امثال این اقطار باشند نسبت بمملکتی دیگر میتوانند مغربی باشد و اهل آن مملکت میتوانند

آن را باختر نامند مثلاً چینیها که در تمدن و علم خیلی قدیم تر از ایرانیها و یونانیها
ممالک مذکوره چون تقریباً در طرف مغرب منتهی الیه جنوب غربی چین واقع میشد
اصطلاح خود ممکن است بلاد غربی نام داده باشند در اینصورت باید معتقد شو
قدیم این عبارت یا کلمهٔ چینی را باختر ترجمه کرده اند این است که ما در این احتمال خو
ندادیم و باز میگوئیم طبیعی است که مردم ایران خود اولاً آن ممالک را باختر گفته و
باختر یعنی مشرق نموده و بطلمیوس و هرودوت و سایر مورخین یونانی که آن قطر را با
همان باختر ایرانست که اینطور تلفظ نموده اند و این بصواب اقرب باشد و یحتمل
مصنفین مزبور را مردم این مملکت باختر تلفظ کرده آنوقت باید بگوئیم قصد آنها
نمیدانیم و معنی مجهول است اما این احتمال هم ضعیف است

احتمال دیگر که بآن اعتماد داشت شاید آنکه سکنهٔ این ممالک چون طایفهٔ اسکیث
از طرف شمال شرقی مهاجرت بجنوب غربی نموده خود آنها این اسم را اختیار کرده با
چینیها بآن طوایف باختری گفتند در هر صورت مقصود از باختر چنانکه علمای ج
و موقعیین آن مملکت نوشته اند خوارزم حالیه و بخارای کبیر و افغانستان و بل
و مکران و مرو و سمرقند و بلخ و هرات و قندهار و سیستان و کابل میباشد آی
مملکت ایران در زمان سلطنت کیان یعنی در تقسیم ایالات کیخسرو و داریوش کلیهٔ
فرمانفرمائی و نایب السلطنگی شخص واحد بوده اگرچه حکام جزء هم داشته است و فر
و نایب السلطنهٔ باختر غالباً از منتسبین خانوادهٔ سلطنت انتخاب میشده و این رس
تا عهد داریوش کدمان آخرین پادشاه کیان و شهر بلخ حاکم نشین و کرسی مملکت
اکثر کرسی مملکت اسم خود مملکت را میگیرد این شهر را هم باختر میگفته اند و از اینجا
پایتخت دولتی را باسم تمام مملکت نام میبرند مثل اینکه میگویند پایتخت المان و
ایران شاید بلخ را پایتخت باختر خوانده و بعد باسم خود باختر نام برده باشند

نیز باید دانست که سطحهٔ نامبرده چشمهٔ رودخانهای بزرگ آسیاست چه آنها که بط
و چین میرود چه آنها که بسمت ترکستان جاریست و قدما تصور میکرده اند همانطو
بزرگ از اطراف سطحهٔ مزبوره باکناف جهان اربعه جریان دارد بنی نوع بشر هم از د
کوه نامبرده باقطار عالم رفته و متفرق شده اند و بزعم بعضی از علمای جغرافیا اول شهر

ایران

ایران بنا شد و مسکون گشت بلخ بود و چون بلخ در مغرب و بجنوب سطحهٔ پامیر واقع شده اورا
باختر گفته اند یعنی مغرب پامیر (پامیر را جغرافی دانهای عرب بام و سقف دنیا نامیده اند
و آسیا را بدو قسمت سطحهٔ پامیر و کوههای اطراف آن قسمت کرده و اکثر امم که از جانب شمال
و مشرق آسیا بجنوب و مغرب افریقا حرکت و مهاجرت کرده اند از پامیر گذشته و علمای جغرافی چین
ماورای پامیر را ترکستان مغرب مینامیدند)

خلاصه در زمان سلطنت دارای سیم معروف به دارا یوش کدمان بسوس نایب السلطنهٔ باختر بود
وقتیکه دارا بجهت دفع و مقابلت با اسکندر تجهیز عسکر مینمود از هر ایالت مقداری قشون
طلبکرد بسوس هم با لشکریان تورانی که زبده و منتخب سپاه ایران محسوب میشدند بمعسکر
دارا حاضر آمد اما بیشتر از مورخین بر این اند که بسوس بدارا خیانت نمود و نگذاشت
قشونی که با خود همراه داشت طوری که باید و شاید بروز دلیری و رشادت نموده داد هند
و چون تورانیان تقاعد کردند دارا شکست خورد و از جلو اسکندر فرار میکرد تا در حوالی
دره گز بسوس نایب السلطنهٔ باختر او را بکشت این حکمران خاین گمان میکرد چون دارا کشته شود
اسکندر خود را کامیاب میشمارد و عمل خود را در آسیا بهمین غلبه و بر انداختن خصم ختم مینماید
و نابود شدن دارا را آخرین فتوحات خود در آسیا قرار داده عطف عنان میکند و بمقدونیه
باز میگردد آنوقت بسوس در ایالتی که وکالتاً حکمران بود اصالتاً حکمرانی میکند بلکه چون
اولاد ذکور از دارا نمانده که جای او گیرد بسوس بسریر سلطنت کیان جلوس مینماید چه از بنی
اعمام دارا و شاهزادگان عجم است و میتواند ارای این حق باشد و سلطنت تمام ایران او را
شود لکن خیالات بسوس جمله هیچ شد و چنانکه در تواریخ اسکندر ضبط است قهار مقدونیه
او را تعاقب نمود و در بلاد ترکستان بچنگش آورده و بدارش کشید و این سوانح از سال سیصد
و سی تا سیصد و بیست و نه قبل از میلاد سانح گردیده   اسکندر بعد از غلبه بر بسوس
و تصرف ایالت محکومهٔ او بطرف پنجاب و هند رفت و مملکت باختر در حیات اسکندر تقسیم شد
هر قسمتی را بیکی از سرداران اسکندر که یونانی بودند دادند چنانکه بلخ و سغد و مرو
به فیلیپوس داده شد و هرات و سیستان به استاسانور و مکران و سند و قسمتی از شمال سیستان
به سیبورتیوس و پنجاب تا لاهور و آنچه بود که بعضی اوقات در تحت حکم حکمران باختر بود خارج
نا کم دیگر گشت و تقسیم ممالک مزبوره تا سنهٔ سیصد و شش قبل از میلاد بهمه مذکور و همان طور

بود

بود که خود اسکندر قرار داده چون سلوکوس نیکاتر اول پادشاه ترشش و ابرا...
بلاد استیلا یافت نام در حکومت بلاد هند و پنجاب را که در تصرف حکام اسکندر بود به...
داد در سنهٔ سیصد و یک قبل از میلاد ایالت موسوم به پاروپامیزد که نواحی قند...
و آنحدود باشد بتصرف اتیدمس حاکم بلخ درآمد و فی الواقع از سنهٔ دویست و چهل...
قبل از میلاد سلاطین یونانی باختر که در بلخ پای تخت داشتند مستقل شدند و...
اطاعت سلاطین سلوکید ترشام را از گردن انداختند و در سال مزبور دیودتس...
که از جانب پادشاه سوریه حکومت میکرد استقلال خود را اعلام کرد و خویش را پادشـ...
و آنطیماخس نام نیز بلاد هندوستان را که در تصرف پادشاه سلوکید بود دارای سلط...
نمود پادشاهان نیز با آن دو اقتدا کرده هرات و بعضی قطعات دیگر را منتزع ساختند...
برای خود تشکیل داد   تواریخ صحیحهٔ این سه سلطنت موضوع شده را نیست همینقدر معلو...
که حدود مشخص و معینی نداشته اند یعنی هر وقت زور یکی از این سه پادشاه بر رقبا...
میچربید با آنکه ضعیف بود تعدی مینمود بعبارة اخری گاهی این بیشتر و آن پس...
بالعکس و چون این سلاطین خود مجال نکردند که تاریخی برای خود بنویسند و از یو...
دور افتاده بودند یعنی اشکانیان میان ایشان و یونان جای گرفته و حایل شده و قـ...
آنهارا نموده مجهول الحال بماندند و ملل متمدنه دور از دور گاهی شیخی از ایشان...
و تحقیقی ناقص بعمل آورده قرنها در حجاب ظلمت و اختفا بودند تا این اواخر حفریات...
حوالی بلخ و سایر امکنه شد و مسکوکات زیاد بدست آمد و سکهٔ این نقود بو...
تاریخ آن سلاطین را بدست داد

بعقیدهٔ ماژر کوننگام این سلاطین باختر و هندوستان و هرات که از سال دویست...
...قبل از میلاد تا سنهٔ صد و بیست سلطنت کرده اند عدداً سی و یکنفر بوده و...
قریب دانسته فرض که عقیدهٔ ماژر مشار الیه کاملاً مطابق با واقع نباشد اینقدر...
که سلاطین یونانی در این قسمت آسیا و در شمال غربی هندوستان مدتی سلطنت کر...
و ما آنچه را کوننگام نگاشته بعینه نه بتحقیق مینگاریم

اسامی سلاطین مستقل یونانی که در باختر سلطنت کرده اند

دیودتس

دُتس اوّل که از سال دویست و چهل و شش قبل از میلاد تا سنهٔ دویست و سی و هفت
سلطنت کرده

دُتس دویم ملقّب به سُتِر که از سال دویست و سی و هفت قبل از میلاد تا سنهٔ دویست
بیست و پنج سلطنت نموده

راد بتیس یا اُکراتید که از سال صد و هشتاد و هفت قبل از میلاد تا سنهٔ صد و شصت
هفت سلطنت داشته و در سال صد و شصت و پنج مملکتش میان اولادش قسمت شده
پلاتون نامی که شاید ولیعهد و جانشین اکرادیتس بوده از سنهٔ صد و شصت و پنج ببعد
ش معدوم و غیر مذکور است امّا شخصی موسوم بر هلیوکلس از سال صد و شصت و پنج
سنهٔ صد و شصت و دو قبل از میلاد سلطنت کرده و در این سال یکی از طوایف تورانی
هجوم آورده و بمملکت او حمله نموده سلطنت باختر و ایران انداختند لکن اپاندُس نامی
نیز از یونانیها و اولاد اکرادیتس بوده در کابل از سنهٔ صد و شصت و پنج تا سال صد و
شصت و دو قبل از میلاد سلطنت کرده در سنهٔ صد و پنجاه و هفت این سلطنت کابل
نیز منقرض شده است در هندوستان هم این طایفه تا سال صد و چهل و شش بلکه تا سال
صد و چهل قبل از میلاد سلطنت داشته اند پس از آن هندیها بر آنها بشوریده و خود
مستقلًا اشتغال بسلطنت کردیدند

تاریخ این ملوک چنانکه گفتیم مرتّب و مبوّب نیست قطعه قطعه خبرهایی بدست می آید از جمله
معلوم میشود که موا نامی از طایفهٔ سکا که یکی از شعب بزرگ اسکیت بوده بر سلاطین
و ملوک مزبوره در سال صد و بیست و هشت قبل از میلاد غلبه نموده است این است
کلیات اطلاعاتی که از سلاطین باختر بدست آمده

فصل پنجم

در شرح سلطنت فرهاد اوّل معروف به اشک پنجم

اشک یا ارشاک یا ارساس پنجم را اسم شخصی فرهاد بوده و معروف به فرهاد اوّل است

اگرچه یونانیها اسم این پادشاه را فراهاتس ضبط کرده اند اما محقق است که صحیح آن فرهاد میب
و او پسر ارشد فریاپاتوس که اشك چهارم باشد بوده برادر کهترش مهرداد که فرنگیها مثری د
مینویسند در لیاقت خاصه در شجاعت و قشون کشی بر فرهاد مزیت داشت و چنین مینمود
او جانشین پدر کردد اما مجلس شورای اعیان نظر بارشد بودن فرهاد او را بسلطنت ان
کردند یعنی پادشاهی او را تصدیق نمودند

فرهاد چون بتخت سلطنت جلوس کرد خود را اشك پنجم خواند و ملقب به مکاتو پاترس
و معنی این کلمه ابن الله است و از آنجا که برادر رشید خود مهرداد را در کار سلطنت دخا
شبیه شراکت داد لقب دیگر او فیلادلفوس میباشد یعنی دوست برادر و سکه از ین
نزد نگارنده موجود است که این لقب روی آن نقش شده

از سوانح معظمه اوائل سلطنت اشك پنجم جنگهای او با طایفهٔ مارد است و غلبه کردن او بر
که بجنگجوئی و دلیری و خشونت و سختی مشهور عالم بوده اند مارد قومی بوده اند که در
ماردی سکنی داشته و حد ماردی از یکطرف رود قزل اوزن و از طرف دیگر گرگان میباشد
بنابراین مملکت ماردی عبارتست از تمام مازندران و استراباد و یك قسمت از گیلا
رودخانهٔ قزل اوزن را نیز در آن زمان رود ماردی و اماردی میگفته اند

قبایل مارد که مازندرانیهای آن زمان باشند نهایت شریر و راهزن و سرکش و خشن
و مطلقا تمکین بسلاطین کیان نمینموده و باج و خراج نمیداده فقط اسماً تبعیتی با آن پاد
داشته و علامت تبعیت ایشان اینکه گاهگاه دو سوار از لشکر کشی کمکی براوده های سلا
میفرستاده اند این طایفه اصلاً تورانی بوده و معلوم نیست در چه عصر و زمان از
بمازندران آمده هرودت ابو المورخین اسمی از این طایفه میبرد کنت کورس مور
میگوید از طایفهٔ مارد در جبال فاصل بین اصفهان و خوزستان ساکن میباشند
مینویسد ماردها در سمت ترکستان بودند اما شعبه و حشی تر و قوی تر این طایفه آنهائی
که در ساحل جنوبی دریای خزر سکنی داشته استرابن از مشاهیر علمای جغرافی طا
ساکن مازندران را آمارد ضبط کرده و در زبان قدیم ایران هر وقت حرف (آ) در
گذاشته میشده معنی کبیر هم میرسانده در اینصورت آمارد یعنی طایفهٔ مارد بزرگ
از قرار مسطورات مورخین معتبر اسکندر کبیر از طرف گرگان متوجه مازندران شده و

ساردے

ساری را اندامّا نتوانست پیشتر برود معلوم است که ماردها جلو او را گرفته و آن قهرمان
سرقه خود را در زد و خورد با اینقوم شریر بیباک ندانست و از این گفته استنباط میشود که معنی
دیو مازندران که فردوسی علیه الرحمة میفرماید چیست و آن گفته افسانه صرف نیست

ابن بدر شاراکسی مورخ میگوید بعد از آنکه فرهادِ اول بر طایفه مارد غالب آمد عدهٔ کثیری
از آنها را کوچانده بطرف خراسان و مرو برد و در آن اراضی سکنی داد و قسمت دیگر از اینقوم را
بشهر شاراکس که نزدیک سردرهٔ خوار است ساکن نمود و شاراکس نزدیک سردرهٔ خوار همان
ایوان کیف است و باید دانست که در قدیم شاراکس شهری را میگفتند که حصار و قلعهٔ آن
از چپر یا کپر باشد دور نیست که چپر یا کپر یا رتبع که بلغت مازندرانی دیوار چپری و چوبی را
میگویند تصحیف و تحریف شده و شاراکس گشته باشد یعنی یونانیها این تحریف و تصحیف را
نموده باشند در هر حال مازندران که موطن ماردها بوده اسم خود را از این طایفه اخذ نموده
باینمعنی که ماز مصحف مارد است و ماز اندران یعنی مملکتی که ماردها در آن اند بر خلاف قول
مشهور که گفته اند ماز بمعنی کوه است و ماز اندران یعنی مملکتی که کوه در آن است و کوهستان
است و مازندران مخفف ماز اندران میباشد پس از این تحقیق و مقدمه گوییم از هرجا فرهاد
اول با اشک پنجم اینکه در اوائل سلطنت خود حمله بماردها نمود و آنها بعد از مقاومت و چند
جنگ مقهور و مطیع پادشاه اشکانی شدند و مازندران ضمیمهٔ مملکت اشکانیان
گردید

مملکت ماردی از ممالک سلوکیدها بود و ماردها اسماً یا رسماً رعایای آن سلاطین بودند
اما وقتیکه اشکانیان حمله بماردی کردند ظاهراً پادشاهان ترشام طوزے بجود مشغول بودند
که مجال حفظ مملکت و حراست رعیت خود که ماردی و ماردها باشند نداشتند چه شنیده نشده است
که در جنگهای فرهادِ اول با ماردها از طرف سلاطین سلوکید جنبشی شده باشد و جمعی این
تقاعد را بضعف و بعضی بجنگ با روم نسبت داده اند

بعقیدهٔ بعضی از مورخین و مصنفین اول پادشاه اشکانی که از سردرهٔ خوار بطرف مغرب راند
و استیلا حاصل نمود فرهادِ اول بود که بعد از مغلوب کردن ماردها از حد متصرفات طبیعی خود
قدم بیرون گذاشت و جلگهٔ ری را تا دشت قزوین تملک و تصاحب کرد و این ناحیه از آب
رودخانه های کرج و جاجرود و کردان و غیرها و چشمه های بسیار و قنوات و انهار سیراب میشد
وانزامکنه

واز امکنهٔ حاصلخیز بشمار می آمد اگرچه عرض جلگه بالنسبه بطول کم بود چه از طرف جنو
دربعضی جاها منتهی بکویر شده واز طرف شمال بسلسلهٔ کوه البرز آنها از مشرق بمغرب تا قزوین امتداد
و اراضی که عبارت از بلوک خالصه ورامین وسا وجبلاغ وشهریار وساير بلوک قزوین باش
نهایت آباد بود وکرسی این ایالت واین ناحیه در انتهای شرقی جلگه واقع وجزو قلمرو بزر
(مِدی) که حالا بعراق عجم معروف است بوده ودر آن ازمنه آن را مِدراجیا نامیدند
یعنی ناحیهٔ ری که متعلق بعراق عجم است وقاعده وپایتخت آن را راجز یا راگز می گفته
ودر زند واوستا راجز یا راگز را غا نگاشته اند ودر تورات والواح بیستون هم این اسم
شده ودر همه جا معین ومعلوم است که مقصود ری است یعنی راجز یا راگز یا راغا از ش
وراز ری گشته ومسلم است که در قرن اخیره هم ری را راز میگفته اند ومنسوب بآن را را
چنانکه شیخ بهائی رحمة الله علیه میفرماید (گر بود شاگرد تو صد فخر رازی) ومقصو
امام فخر رازی است
بزعم بعضی از فضلا راگز یا ری قلعهٔ ایرج است که نزدیک شهر ورامین مباشد اما ظن قریب بیق
شهر ری همان حدود واراضی جنوب شرقی دار الخلافه طهران است که زاویهٔ مقدسهٔ حضرت
عبد العظیم ع از آن اراضی میباشد وجلگهٔ ری چون تا ورامین منبسط است قلعه
در انتهای شرقی جلگهٔ مزبوره واقع ودر آنوقت قلعهٔ نظامی معتبری بوده وسلاطین کیان آ
برای حفظ مملکت مدی ومحروس داشتن آن از تطاول وحملهٔ قبایل توران بنا ساختند وقشو
وسا خلو در آن گذاشتند وچون در جلگهٔ ری بنا شده وچندان از شهر ری دور نبوده
که آن را هم قلعهٔ راگز یا ری گفته اند از زمان استیلای اسکندر تا سلطنت فرهاد اوّل
اشکانی که یونانیها بیش وکم در مملکت مِد تسلط داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت
خود علاوه بر چند قلعهٔ قدیمی از قبیل قلعهٔ ایرج وقلعهٔ شهر ری که حالا آثاری از آن
اردوی نظامی محصوری هم در حوالی دوشان تپه در شمال شرقی این محل که حالا بیرا
رفیعهٔ سلطنتی مزین است ساختند وآن را قلعهٔ آپامه مینامیده اند وظن قوی که بانی
یا اردوی محصور نظامی سلوکوس نیکاتر اوّل پادشاه سلوکید در شام بوده است و
بروج وخرابه بیونانات حتی تماشاخانهٔ یونانی که سیرک میگفتند هم اکنون بدرستی
میشود وما شرح این بنا را در آخر جلد اوّل نگاشته ایم

خلاصه

خلاصه فرهاد اشکانی پنجمین پادشاه اشکانیان که جمعی از طایفهٔ مارد را در شاراکس که ایوان
ف باشد جای داده میخواست که سدّ طبیعی فاصل ما بین متصرّفات او و جلگهٔ ری یعنی سرحدّه
و او را در تصرّف داشته باشد تا اهالی ری به تبعیّت و اطاعت او مجبور باشند

بعضی از مورّخین گویند اشک پنجم ری و قزوین را ضمیمهٔ مملکت پارت نمود و او اوّل پادشاه اشکانی است
که باین مقصود نایل گشته چه اگر پیش از او عساکر اشکانیان درین دو ناحیه آمده باشند بطور تاخت و تاز
بوده با از این حدود عبور مینموده بطرف عراق عرب میرفته اند یعنی چون زور نداشته مردم این دو
ولایت بآنها راه میداده از وقت میداده تا آنکه خود را رعیّت آنها میدانستند و آنها را مالک مملکت
فرهاد اوّل باین تملّک و تصاحب فایز آمد چه در عصر او سلاطین ترشام یا مراوده و دستی با
این دو ولایت نداشتند یا بدستی دستشان از اینجا کوتاه شده بود در هر حال ضمیمه شدن
ری و قزوین بممالک اشکانیان از نتایج قدرت و دلایل عظمت فرهاد اوّل یا اشک پنجم
است

فرهاد پسر فریاپاتوس مردی فاضل و دانشمند بوده و زبان یونانی را در کمال فصاحت تکلّم
مینموده و صاحب تالیفات و تصنیفات است و از مصنّفات او یکی وقایع لشکرکشی دمتریوس
باختری بهندوستان است و این کتاب تا هزار سال قبل موجود بوده مورّخین مائهٔ هشتم
و نهم عیسوی رؤیت این کتاب را ادّعا نموده اند معروف است مانند نام از منسوبان دمتریوس
باختری فرهاد اشکانی را در این تالیف کمک کرده و بمناسبت او کتاب بعد قرن شده است
در سال جلوس فرهاد اوّل و مدّت سلطنت او اختلاف کرده و هر کس چیزی گفته اشهر اقوال
این است که این پادشاه در سال صد و نود قبل از میلاد جلوس نموده و بیست و پنج سال
پادشاهی کرده بعضی سال جلوس او را سنه صد و هشتاد و یک قبل از میلاد نوشته و زمرهٔ سنه
مزبوره را سال وفات او دانسته جماعت دیگر فوت و مرگ فرهاد اوّل را از وقایع سال صد و
هشتاد و سه قبل از میلاد شمرده و گفته اند منتها مدّت سلطنت او هفت سال بوده و برخی
بجای هفت سال پنج سال ضبط کرده اند و این اختلاف ناشی از طول عمر و مدّت متمادی
سلطنت جانشین او مهرداد اوّل است

فرهاد اوّل یا اشک پنجم معاصر انطیوخس اپیفان یا اپیفانس چهارم پادشاه سلوکید
ترشام بوده در اواخر عمر با آنکه اولاد متعدّد داشت برادر خود مهرداد را ولیعهد داد

چه او را

چراو را بواسطهٔ شجاعت و جسارت و حسن ادارهٔ سلطنت ایران و دفع دشمن و حفظ م
از فرزندان خود الیق و احق میدید و این درایت و بصیرت یا حسن انصاف و حقگذاری
اول را دانشمندان تمجید کرده و از محسنات وجود او شمرده اند

فصل ششم

در سلطنت مهرداد اول که اشک پادشاه ششم

ششم پادشاه اشکانی را نام مهرداد بوده و اکثر مورخین فرنک مهرداد را متریدات
متریداتس مینویسند این پادشاه ملقب به مکاس اپیفانس او ارژس دیکائیوس
فیلهلن شده یعنی کبیر نامدار شاهنشاه عادل محب یونان پس مهرداد ا
پادشاه اشکانی است که لقب شاهنشاهی یا ملک الملوکی داشته کویند چون قدرت
ششم در سلطنت و کشورستانی بکمال رسید بتقلید رقیب خود انطیوخس چهارم پاد
تر شام خود را شاهنشاه خواند

مدققین اهل تاریخ جلوس مهرداد را در سال صد و هفتاد قبل از میلاد نکاشته و فو
او را در سنهٔ صد و سی و هشت ضبط کرده اند بنابر این مدت سلطنتش تقریباً سی و دو سا
میشود بعضی سال جلوس این پادشاه را صد و هفتاد و سه و جمعی صد و هفتاد و چهار و
صد و شصت و چهار دانسته و برخی صد و شصت و مدت ملکش را بیست و پنجسال کفته
طایفهٔ سال وفاتش را صد و چهل قبل از میلاد نوشته چنانکه جلوس پسرش فرهاد دوم
از وقایع همین سال شمرده اند

این شاهنشاه اشکانی شهریاری عاقل و سرداری رشید بود نوستن مورخ واقف
این است که مهرداد چنانکه پیش اشارت نمودیم در زمان سلطنت پدرش فریاپاتوس بوا
قابلیت و رشادتی که داشت در کار سلطنت بی اجازت و امر پدر مداخله میکرد بلکه د
برادرش فرهاد اول اکر کلیهٔ زمام امور مملکتداری او را نبود اقلاً حکومت بعضی از ا
بزرک و بسیار الاراضی قشون برابود فرهاد که چندان اولاد نداشت و فرزندان معدود

قابل سلطنت نمیدید یا صغر سن آنها اجازت نمیداد که یکی از ایشانرا بولیعهدی منتخب نماید بنابراین مهرداد را بجانشینی خود تعیین کرد و یحتمل که میدانست بعد از وی سران سپاه و رجال دولت و عظمای مملکت مهرداد را بسلطنت بر میدارند و اگر از پسرهای او یکی اسم ولیعهدی داشته باشد خلاف در میگیرد و میان عم و برادرزاده کار منجر بنزاع میشود و سلطنت اشکانیان رو بضعف میگذارد محض بقا و ازدیاد قوت دولت اشکانی در زمان خود برادر را در کارهای ملک دخالت و شراکت داد و چنین اسباب فراهم آورد که بعد از وی تخت و تاج آن مهرداد باشد و بعضی از مورخین که مدت سلطنت این پادشاه را زیاد نوشته اوان دخالت و اختیاری را که در عصر فرهاد داشته بشمار آورده اند

در سال صد و نود و سه قبل از میلاد که فریاپاتوس بر سریر پادشاهی جلوس کرد و پسر خود مهرداد را در امور دولت مداخلت داد چنین معلوم میشود که این شاهزاده سنی نداشته و قابل تقلد مشاغل خطیره نبوده است

لوسین مورخ تاریخی مخصوص معمرین تألیف نموده در آن کتاب مینویسد سه نفر از سلاطین که معروف براوتاکرزسس بوده عمر طولانی کرده و بسن پیری رسیده اند   از این سه نفر پادشاه معمّر دو نفر را از طبقه کیان نوشته آنگاه میگوید ایزیدور شاراکسی گفته است در عهد پدران من یکی از سلاطین ایران که او را ارتاکزرسس میگفتند عمر طولانی نمود و مدت مدیدی سلطنت کرد برادرش قوزی سیرس (شاید خسرو باشد) او را از مهرداد پادشاه مسموم نود و سه سال زندگانی کرده بود چون این مورخ مشهور یونانی الاصل و شاراکسی المسکن میباشد و شهر شاراکس در خوزستان واقع و بعد از دوره کیان یعنی پس از غلبهٔ اسکندر کبیر بنا شده و ابتدا موسوم به اسکندریه بوده و از شهرهائی است که اسکندر مقدونی ساخته و باسم خود موسوم نموده ارتاکزرسس که ایزیدور میگوید ممکن نیست از سلاطین کیان باشد باید او را از اشکانیان بدانیم و اگر کسی بگوید از پادشاهان اشکانی نشنیده ایم سلطانی باشد ارتاکزرسس نام در جواب گوئیم ارتاکزرسس بمعنی شاهنشاه و لقب است نه اسم و در اصل ارتاخشتر بوده و این کلمه مورد تحریفات و تغییرات گردیده چنانکه آنرا ارتاکز و ارتاکزیا و ادتاکرس تلفظ نموده و ارامنه آرداشیر میگفته اند و گرجیها آرتشیل و آخرالامر اردشیر شده و آرتا در لغت قدیم ایران بمعنی کبیر است و آنرا از آردای زند گرفته اند

کرفته‌اند. و اکزرسس یعنی پادشاه دارد و از خشیع دوی زند گرفته شده است و پس از ترکیب
پادشاه کبیر میشود که در حقیقت شاهنشاه باشد و چنانکه پیش ذکر شد اول پادشاه است
که لقب شاهنشاهی یافت مهرداد بود که بعد از فتوحات بسیار و بسط مملکت و حصول عظ
تمام توانست خود را ملک الملوک خواند و از آنچه بعد در تاریخ این پادشاه نوشته‌ا
معلوم میگردد که مهرداد سلطنت اشکانیان را بزرگ کرد و باوج کمال رسانید در بیط
میتوانیم بگوئیم پادشاهی که این بدر شار اکیه‌ار تاکرزسس نام داده و در زمان پدر
او سلطنت کرده همان مهرداد است که باسم شاهنشاهی او را یاد نموده است و مؤید این
قول ژوستن مورخ است که میگوید مهرداد در پیری بمرد اما نه براجل طبیعی پس آر
ارتاکرزسس مذکور مسموم باید مهرداد اشکانی باشد نه اردشیر کیانی و چون فوت مهرد
بعضی از مورخین در سال صد و سی و هفت قبل از میلاد نوشته‌اند چنین استنباط مینم
که این پادشاه در سال دویست و سی قبل از میلاد در زمان سلطنت جدش فرهاد متولد
و در سنه صد و هفتاد و سه که بتخت پادشاهی نشست میبایست پنجاه و هفت سال دا
باشد در این صورت تقریباً سی و شش سال پادشاهی و هفت سال سلطنت کرده است
چون مهرداد را کمال عظمت و قدرت نصیب آمد لفظ تئوس را که بمعنی خداست بر القاب
افزود بعبارة اخری دعوی الوهیت نمود مع ذلک او را مورخین باوصاف حسنه ستوده ا
و در زمان سلطنت این پادشاه بود که اکراتید پادشاه یونانی باختریه با دمتریوس پاد
یونانی که سلطنت حدود پنجاب و دهلی داشت مصاف داد و با شصت هزار لشکر سپهبد
نفر قشون وی را بشکست پادشاه باختریه بیادگار این فتح شهر اکراتیدیه را بنا نه
و باسم خود موسوم نمود اما جا و موقع این شهرها لاغیر معلوم است و بعد از آنکه اکرا
بر دمتریوس غلبه کرد بداخله هند تاخت عجب آنکه بعد از این نصرت و ظفر پسرش بر او
بوده وی را بکشت و بجای پدر نشست و این پسر هم اکراتید نام داشت خلاصه مهرد
سلاطین باختریه را در سمت هندوستان مشغول دید باعتنا کرزباد بعراق عجم ر
و آن ناحیه را متصرف نمود و باکلیسه نامی را حکومت آن سرزمین داد
وقتیکه مهرداد در عراق عجم مشغول فتوحات بود مملکت گرگان بر او بشورید مهرد
از عراق عجم دو اسبه راه گرگان پیش گرفت و آن ایالت را امن کرده باز بمعسکر خود کرد

عجم

عجم بود شتافت و لرستان و خوزستان و فارس را تا خلیج آن بحیطهٔ تصرف در آورد
در سال یکصد و چهل و یک دمتریوس نیکاتر پادشاه بر شام طریفون نامی را در مملکت خود
نایب السلطنه کرده و بجای خویش گذاشته با لشکری جرار از دجله عبور کرد که با مهرداد
مصاف دهد چون مردم ایران از سلطنت اشکانیان خوشوقت نبودند ورود و هجوم
سلطان سوریه را باین مملکت فوزی عظیم شمردند و مردم خوزستان و فارس عساکر
خود را در زیر رایت دمتریوس نیکاتر آوردند که در جنگ با مهرداد ویرا کمک کرده باشند
و اشکانیان را از میان برداشته این بود که در چند محاربه سپاهیان شام و فارس و
خوزستان بر لشکریان پادشاه اشکانی غلبه کردند لکن عاقبت مهرداد بر پادشاه بر
شام غالب آمده او را اسیر نمود و باقبح وجوه ویرا در تمام بلاد ممالک خود بگردانید چنانکه
عامهٔ ناس او را مسخره میکردند پس از این خفت و اذیت دمتریوس را در گرگان حبس کرد
لکن در حبس رفتاری از روی بزرگی و همت پادشاهی با او نمود یعنی اسباب عیش و عشرت
درخور شان سلاطین برای وی فراهم آورد و دختر خود را بزنی باو داد و او را امیدوار
کرد که بزودی قشونی با او همراه مینماید و آنها ویرا کمک کرده بسلطنت نایل نماید و بمملکت
از دست رفته اش میرساند و ولنا او را که طریفون نایب السلطنه غصب کرده از چنگ غاصب
منتزع مینماید و بصاحب آن یعنی دمتریوس مسترد میکند اما اثری از وفای باین وعده
بظهور نرسید و مهرداد بسن پیری رسیده پسر خود فرهاد را ولیعهد خود کرده و خود درگذشت
دمتریوس چون خبر فوت مهرداد شنید فرار کرده عازم شام شد فرهاد او را تعاقب نموده
مجدداً ویرا بدست آورده حبس کرد دختر مهرداد از دمتریوس دارای چند پسر شد و دمتریوس
باز بکر بخت این دفعه هم عساکر فرهاد او را در حوالی دجله دستگیر کردند و بحضور پادشاه
اشکانی آوردند و در سلام پستانکی که بعد از باز گرفتن اطفال از شیر بدست آنها میدهند
که بجای پستان بمکند و مشغول شوند در پیش روی او گذاشتند یعنی تو هنوز طفلی
و باید پستانک بمکی

استاد المورخین مستر رولنسن انگلیسی که فضایل او را پیش ذکر نموده ایم در کتاب خود گوید
وقتیکه مهرداد بعد از برادر خود فرهاد بتخت سلطنت جلوس کرد مملکت اشکانیان وسعتی
نداشت و علی الظاهر از طرف مغرب براهوار کیف یا شهرزوری یا قزوینی محدود بود و از طرف دیگر

منتهی به هری رود میشد او در مدت سی و هفت سال سلطنت این مملکت کوچک را به اعلی
درجهٔ وسعت و اقتدار رسانید و علی التحقیق اگر سلطنت این پادشاه نبود دولت کوچک
غیر معتدبه اشکانیان را بمرور دهور سلاطین سلوکید ترشام یا رومیها مضمحل و نابود
مینمودند و بهتر این است که ما در این محل پیروی استاد المورخین را نموده حسب المناسبه
وضع مملکت اشکانیان و دول مجاورهٔ متصلهٔ بآن را بیان نمائیم تا اسباب ازدیاد بصیرت
و خبرت مطالعه کنندگان گردد بنا براین گوئیم

سلاطین یونانی باختریه مملکت وسیعی را در تحت تصرف خویش داشتند و آن عبارت بود
از ترکستان حالیه یعنی ممالک واقعه ما بین سیحون و جیحون و هرات و تمام افغانستان و بلخ
تا دهلی بلکه در سیستان و قسمتی از بلوچستان نیز حکمرانی داشتند در اوایل سلطنت دمتریوس
که یکی از سلاطین یونانی باختریه بود کم کم ضعف سلطنت اینطایفه را طاری شد مملکت وسیعی
که از زمان اسکندر تا اوایل سلطنت این پادشاه در تحت اقتدار شخص واحد بود تجزیه شد
و بعدها چهار بلکه پنج حکومت گردید و پیداست که این تجزیه قدرت را هم مجزی و کم میکند
لکن باید دانست که تا اوان سلطنت اکراتید یونانی باختریه هنوز پرده از روی کار برداشته
نشده و چندان وهنی بنظر نمی آمد اکراتید چون مجبور شد لشکر بر پنجاب و دهلی کشد ولایات
شمالی پادشاه باختر از دست او رفت یعنی تورانیان از صحاری کاشغر و ختن بولایات شمالی
سلاطین باختریه حمله آوردند و بعضی از آن نواحی را مسخر کردند و مبلغی سلطنت باختریه
ضعیف ساختند پس در زمان مهرداد سلطنت یونانی باختریه رو بضعف گذاشته
بود

اما دولت سلاطین سلوکید ترشام باید دانست که از اقتدار این دولت هم
در عصر مهرداد بسیار کاسته شده بود تبیین آنکه تقریباً یکسال قبل از جلوس
مهرداد انطیوخس اپیفان بجای برادر خود سلوکوس چهارم بتخت سلطنت سوریه
نشست چه بسیاری از مورخین جلوس اپیفان را در سال صد و هفتاد و پنج قبل
از میلاد نوشته و جلوس مهرداد را در سنهٔ صد و هفتاد و چهار و انطیوخس اپیفان
اگرچه شخصاً رشید و دلیر و با عزم و معدل بود اما پیوسته خیال داشت در سمت مصر
و فلسطین و ارمن بفتوحات پردازد و بر بسط ممالک خود بیفزاید و ایران که در حقیقت

مملکت او محسوب میشد مطلقا بخاطرش خطور نمیکرد و بکار این کشور نمیپرداخت شورش جماعت یهود در بیت المقدس و غلبهٔ اپیفان پادشاه شام بر اپیطایفر و قتل عام آن شهر و غارت کردن نفایس و اشیاء گران قیمت معبد بیت المقدس و اصرار اپیفان به هدم و بر انداختن بنیان مذهب یهود و آنها را مجبور بقبول کیش و آئین یونانیان نمودن اسباب انقلاب و هرج و مرج مملکت انطیوخس اپیفان گردید و اغلب از حکام بزرگ او در این آشفتگی ربقهٔ اطاعت و تبعیت او را از گردن انداختند و خود را پادشاه خواندند و خصومت و خلاف در گرفت و این نفاق در مملکت سلوکیدها نه تنها در مدت سلطنت اپیفان در کار بود بلکه بعدها این رشته امتداد یافت و تا پنجاه سال بعد از فوت او یعنی در مدت هفت سلطنت اپیطایفر و اینخانواده این خصومت اسباب مخمصه و مفسده میشد و طایفهٔ یهود که تا عصر سلطنت انطیوخس اپیفان تابع یا حلیف سلوکیدها بودند از آنوقت راه مخالفت پیمودند و همواره در کار این دولت اخلال نمودند اگرچه انطیوخس در سال صد و شصت و شش قبل از میلاد در ارمنستان فتحی کرد و ارتاکزیاس نام پادشاه ارمن را مغلوب ساخت اما این فتح جبران شکستهای او را ننمود و چندان بنظرها با جلوه نیامد و دامن اقتدار سابق بچنگ او نیفتاد همچنین جنگهای متوالی و شکستهای پی در پی در داخله و خارجه خزانهٔ اپیفان را خالی کرده از مسکوک و فلزات گرانبها چیزی در آن نگذاشت از این جهت بخیال افتاد که بنهب معبد واقع در سمت خوزستان و لرستان که اموال بسیار در آن بود و از شر تطاول اسکندر و اخلاف آن محفوظ مانده بپردازد معبد مذکور بنام ناهید بنا شده و بقصد نهب انطیوخس باین قسمت ایران که باج گذار او بود لشکر کشید مردم لرستان و خوزستان بجهت تعصب دینی شمشیر بروی او کشیده در جنگ ایستادگی کردند تا وی را مجبور بعقب نشستن نمودند سلطان سوریه بکنار رود تابه رفته در آنجا از فرط غصه بیمار شده درگذشت اهالی خوزستان و لرستان علت این مرگ ناگهان را قصد بی احترامی بمعبد ناهید دانستند و یهود بیت المقدس شهرت دادند که چون انطیوخس معبد این شهر شریف را غارت کرد صاحب معبد بپاداش جزای جنایتش او را بباد داد و از اینجا که او پادشاه بیباک پرطمعی بود میتوان احتمال داد که او را مسموم کرده باشند

در همان حال

در هر حال بعد از وفات انطیوخس اپیفان انطیوخس اپاتر که نه ساله یا دوازده سا
بود بسلطنت بر شام برقرار گشت و لیزیاس نام از امرا و امنای دولت نایب السلطنه
او شد و اول کاری که کرد این بود که با طایفهٔ یهود بجنگید یهودان در این محاربه
رشادت و جرأت غریبی بخرج دادند در بین حیص و بیص فلیپ نام که سمت اتابکی و
لله‌گی پادشاه جوان داشت از لیزیاس نایب السلطنه رنجیده کدورت و نفاق
بلکه جنگ و جدال در میان آن دو در گرفت و عساکر پادشاه شام دو دسته شدند
دسته طرفدار لیزیاس گشتند و دستهٔ دیگر بهواخواهی فلیپ برخاستند نایب
السلطنه و اتابک دو سال تمام با هم زد و خورد نمودند آخر الامر در سال صد و
شصت و سه قبل از میلاد فلیپ در میدان جنگ کشته گشت و آنغایله رفع شد
اما در این وقت شهزادهٔ پادشاه جوان دمتریوس پسر سلوکوس چهارم که از
زمان سلطنت پدرش بطور گروگان در شهر رم توقف داشت و خود را وارث
بالاستحقاق سلطنت بر شام میدانست و مجلس شورای روم در باطن اینخیال
او را تقویت و در ظاهر منع میکرد از شهر رم فرار نمود و در سفینهٔ از سفاین
اهالی کارتاژ نشسته از مدیترانه عبور کرده خود را بیکی از بنادر شام رسانید
و در قلیل زمانی اسباب فراهم آورده مردم را با خود متحد ساخت و تاج سلطنت
شامات را بسر نهاد

از شرحی که در باب سلطنت باختر و وضع دولت سلاطین سلوکیه مسطور نگاشته
شد معلوم میشود که دول مجاورهٔ مملکت مهرداد در زمان او چه حالتی داشتند
و کار آنها تا چه حد مغشوش بوده و البته پادشاهی بعقل و دانش مهرداد چنین
موقعی را مغتنم میشمارد و در صدد توسعهٔ مملکت خود برمی‌آید

مهرداد اول بطرف باختر نهضت نموده و دو ولایت را مسخر کرده ضمیمهٔ متصرفات
خود ساخت اسم یکی از این دو ولایت توری وا و دیگری اسپیونوس نام داشت
و هر دو در شمال غربی واقع اما در موقع آن اختلاف کرده اند بعضی از مورخین
ولایت توری وا را همان مملکت توران دانسته اند و بزعم آنها اگرچه از دو
ساسانیان به ترکستان توران گفته شده اما مستبعد مینماید که در قدیم شهری
بوده

بوده موسوم به تور و بعد این اسم را به مملکت ترکستان داده و آنرا توران خوانده
باشند کلاسن مصنف را عقیده این است که دو ولایت یا دو شهر موسوم بوده در کوههای
هزاره نشین و در جنوب هیمنه واقع بوده در هر صورت مهرداد این دو شهر را از
سلطنت باختر منتزع و مجزا کرده در هر دو حکمرانی مستقل و ساخلو معتبر گذاشته
نیز در آنوقت که لیزیانیس و فلیپ با هم زد و خورد داشتند و سلطنت برشام در هبوط
و وبال بود مهرداد قشونی تجهیز کرده بطرف مغرب مملکت خود راند

پیش از این ذکر نمودیم که فرهاد اول در قسمت شرقی مدی که از ری تا قزوین باشد
تسلطی پیدا کرد لکن در سایر نواحی مدی که عراق عجم باشد اشکانیان را
استیلا و اقتداری نبود پس مزید اللتوضیح گوییم بیشتر از قلمرو مدی اگر چه اسما
هم بوده باشد در تحت تبعیت سلاطین برشام بود چه ژوستن مینویسد که مملکت
مدی حکمرانان مستقل حکومت مینمودند بلکه سکه هم میزدند و با لشکر ارامنه مهرداد
جنگهای سخت میکردند و بعد از آنکه چند بار قشون او را شکستند آخر الامر
مطیع و مقهور او گردیدند و چون مملکت معموره مدی ضمیمه متصرفات مهرداد شد حکومت
آنجا را بشخصی که باکازیس نام داشت داد مقارن اینحال در شهر دارا که پایتخت
اشکانیان بود شورشی شد بعلاوه اهالی گرگان نیز شوریدند و علت شورش
مردم گرگان اینکه آنها از نسل و نژاد و طایفه آرین یعنی ایرانی الاصل بودند
و در زمان سلطنت کیان بعضی حقوق و امتیازات داشتند اشکانیان ترک
تورانی که فطرة از دشمنان ایشان بشمار می آمدند بعد از تسلط و استیلای
بر گرگان بنای سختی را با گرگانیها گذاشتند مردم گرگان در بدو شورش امیدوار
بودند که اهالی ماردی یعنی مازندرانی با آنها همراهی نمایند اما فرهاد و
مهرداد طوری آنها را مقهور و مطیع ساختند که از عهده این جسارت بر نمی آمدند
و قدرت حرکت نداشتند

بعضی از مورخین گویند نسبت شورش با اهالی گرگان در زمان مهرداد خطاست
چه آنها دیری بود که مطیع اشکانیان بودند این شورش را طایفه وحشی دیلمی که در
کوهستان شمال قزوین تا ساحل دریای خزر سکنی داشتند نمودند در هر صورت

مهرداد

مهرداد از مدد بسرعت برق و باد بر سر شورشیان تاخت و آنهارا تادیب و آرام کرد
بطرف اردوی بزرگ خود که در عراق عجم بود رایت معاودت افراخت و تمام مملکت
یعنی اصفهان و همدان و قم و کاشان و ملایر و تویسرکان و بروجرد و نهاوند و
وغیرها او را اشرو با فارس و خوزستان و لرستان همسایه گشت و نوبت تصرف این مما
در رسید مهرداد اول بمملکت خوزستان تاخت در آنوقت مملکتین خوزستان و
ر الی مائین میگفتند و پادشاه مستقل داشت که باجی بسلاطین سلوکید تر شام می
و این تا آنزمان بود که انطیوخس اپیفان از خویشها شکست نخورده بود بعد از آن
که پیش ذکر آن شد سلاطین الی مائیس بکراعتنائی بسلاطین بر تشام نکردند
داشتند نه باجی میدادند و همان سلاطین مستقل در برابر عساکر با اقتدار مهر
تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خوردند و مجبور به اطاعت این پادشاه شد
و مملکت ایشان ضمیمه متملکات مهرداد گردید اهالی فارس و کرمان که این بدید
دانستند که مسیدان مهرداد نیستند سلماً تابع و مطیع او گشتند و اهالی بابل
مردم کالده (عراق عرب) پیروی آنها و اطاعت مهرداد نمودند سنین تاریخ ای
فتوحات بدرستی معلوم نیست اما کلیةً میتوان دانست که آنجمله از سال صد
شصت و سه قبل از میلاد تا سنه صد و چهل صورت وقوع یافته

نیز از سوانحی که در همان اوان سانح گردیده طغیان هلی او کلس باختری است نقل
این اجمال آنکه اکراتیداس پادشاه باختر بعد از حمله مهرداد بآنمملکت و تصر
دو ولایت که پیش شرح آن نگاشته شد با پادشاه اشکانی بنای دوستی را گذا
و آن دو ولایت را ملک او دانست پسرش هلی او کلس از اینحالت پدر در تعجب
شده داشت که دو شهر باختر را مهرداد تصاحب کند و پدرش پادشاه باختر
خود دوستی کند و از دو ولایت صرف نظر نماید و بر انتقام و تلافی برخاست از دو
جمعی از رؤسای قشون را با خود متحد و متفق ساخت و به آنها گفت پدرم پیر
شده و علت دوستی نکرده با اشکانیان در صلح و صفا است باید
از میان برداشت مختصر بمعاضدت آنجماعت پدر بیچاره را بکشت و خود به
سلطنت جلوس کرد چون مهرداد از این واقعه باخبر گشت و شرارت هلی او کل

از خارج

از خارج میداشت دست از فتوحاتِ خود در سمتِ مغرب کشید و بمملکت پارت آمد
در آنجا نیز درنگ نکرده با دسته لشکری کافی متوجه باختر شد و شاهزاده پدرکش را
شکست داد و نصف بیشتر مملکت او را بگرفت و از آنجا بهند رفت و تا رود هیداسپ
که حالا معروف به جِلم میباشد تاخت و این همان رودخانه است که در سال سیصد و
بیست و شش قبل از میلاد اسکندر کبیر از آن عبور کرده و با پادشاه هند مصاف داد اگرچه
عقیدهٔ بعضی از مورّخین این است که اسکندر تا کنار این رودخانه آمد ولی از آن
نگذشت بالجمله سلاطین یونانی باختری تا سال صد و بیست و شش قبل از میلاد در کابل
و پنجاب تسلّط و اقتداری داشتند از آن سال ببعد دستشان از آن ممالک کوتاه
شد و آنحدود ضمیمهٔ متصرّفات اشکانیان گردید

پس از آنکه این فتوحات نصیب مهرداد شد دولت اشکانیان باوج عظمت و قدرت خود
رسید و یحتمل که در این وقت مهرداد خود را آرتاکرزرسس یعنی شاهنشاه نامیده باشد
بدبختی و زحمتِ مهرداد که در اواخر عمر و سلطنت متحمّل شد همان لشکرکشیدن دمتریوس
ثانی پادشاهِ برشام بطرف ایران بود و متّفق شدن پارسیها و خوزیها با آن پادشاه
چنانکه پیش شرح داده شد و علت این مرارت آنکه ممالک و ولایاتی که مهرداد گرفت
اغلب بغلبه و عنوةً بود و پس از گرفتن عساکر او بقتل و غارت پرداخته و مردم را آزرده
و مکدّر ساخته بودند آنهائی هم که خود تسلیم شده از روی وحشت شده نه بمیل
از آنطرف دمتریوس اطمینان و اعتمادی به یونانیهای سکنهٔ بابل و شهرهای دیگر
کالده داشت چرا که او هم جنس و هموطن بودند و با اشکانیان بالطبع دشمن و پادشاهِ
برشام گمان میکرد بجهات مذکوره بر سلطان اشکانی غلبه خواهد کرد چنانکه بعد در
خوزیها و پارسیها چند بار هم بر مهرداد غالب آمد امّا عاقبت بشرح مسطور در فوق
مقهور و اسیر شد و سالها در حبس مهرداد بماند و آن خیالات و تصورات
همه باطل گشت

برخی از مورّخین فرنگ که در تاریخ مشرق زمین و ملل و ممالک آسیا خبرت و بصیرت
کامل حاصل نموده مهرداد را زیاده از حد ستوده تا آنجائی که گفته اند اوّل پادشاه
اشکانی اوست و پنجنفر ما قبل او را رؤسای صاحب حشم دانسته اند بعضی از مهرداد

بتفصیل سخن رانده و برخی باجمال و برای نتیجهٔ کامل مطالعه کنندگان ما در هر مختصر
مفصلی فایدهٔ ملاحظه میکنیم بنفس آن میپردازیم یکی از مورخین مغرب گوید
مهرداد ششم پادشاه اشکانی مکرر با سلاطین سلوکیه بر شام جنگ کرده و با بلاد آ
نمود و سلطنت سلاطین یونانی باختر به را منقرض ساخت و مملکت خود را بدرجهٔ
وسعت داد که یک حد آن ساحل رود جمنای هندوستان شد و از این رود بلکه ا
سواحل گنگ تا ماوراء سیحون و فرات و خلیج فارس و کوه قفقاز تمام بلاد و ممال
بتصرف او در آمد میتوان گفت دنیا در آنوقت منقسم بدو قسمت شده بود یک قسم
دولت روم داشت قسمت دیگر را پادشاه اشکانی یعنی مهرداد
مورخین ارمن را عقیده اینست که دریای مازندران دریاچه وسط مملکت اشکانی
باشوکت و قدرت بوده است
از مورخ میتوان دید از روی حقیقت مهرداد پادشاه حقیقی مقتدر اشکانی بود
و از عهد سلطنت او میتوان گفت اشکانیان بسلطنت مستقله و استقلال واقعی رسیدند
مهرداد اگر مملکت خود را بسط داده بطور تاخت و تاز بوده هر جا را اگر فتح میکردند قتل
غارت مینمودند پس از آن بمملکت پارت بر میگشتند اما مهرداد ممالک را مثل سلا
میگرفت و متصرف میشد پدران مهرداد اگر چه اسم و لقب پادشاهی داشتند
در معنی باز تابع سلاطین بر شام بودند مهرداد خود را ازین تبعیت خارج نمود و بدرجهٔ
رتبهٔ شاهنشاهی رسانید شهر سلوسیه را که در ساحل دجله بود مفتوح و مسخر ساخت
که را امنه اوو ارشاک اعظم (ارشک اعظم) خوانده اند چنانکه قسطنطین هفتم ملقب
پرفی روژنت امپراطور قسطنطنیه که مرد دانشمندی بوده و در سنهٔ نهصد و د
میلادی بتخت سلطنت جلوس کرده و کتابی موسوم بمحسنات و معایب انی و با
در آن کتاب شرحی از مهرداد بطور مثل ایراد مینماید و میگوید مهرداد که از سلا
عادل و سپهسالاران قابل بشمار میاید علاوه بر این خصایص و اوصاف مردی م
بوده و قانونی مرکب از قوانین ملل مختلفه که رعیت و مطیع او امر و احکام سلطنت
بودند مرتب نموده بلکه از آداب و رسوم سایر امم آنچه را خوب و برای مملکت خود م
دانسته در قانون مذکور داخل کرده و باید دانست که امپراطور قسطنطنیه ناقل

امتیاز خود را از نسل وطایفهٔ اشکانیان میداشت وشرح اینمطلب در موقع خود بباید انشاء الله تعالی

اما آثار دیگر از زمان سلطنت مهرداد ماند وقانونی که مرتب کرد باید دانست چون مملکت اشکانیان در سلطنت مهرداد وسعتی بهمرسانید وبنسبت وسعت بر عدهٔ رعیت افزوده همچنین بر لشکریان وخدم وحشم واعضا وارکان دولت وغیرها مهرداد دید وقت است که تأمل ونظری در قانون قدیم اشکانیان کند وبجرح وتعدیل آن پردازد وطوری مرتب سازد که با اخلاق وعادات امم وملل مختلفه که رعایا وتبعهٔ او میباشند سازش داشته باشد قبل از مهرداد دولت اشکانی مجلسی موسوم به مجستان داشته که اجزای آن رؤسای ادیان وعقلا وکلین اهل مملکت بودند لکن مهرداد وضع واصول ترتیبات اینمجلس را خیلی منظم ومضبوط ومستحکم ساخت ومجلس دیگر نیز از شاهزادکان خانوادهٔ سلطنت واعاظم رجال دولت تشکیل داد وضع این دو مجلس بعینه مثل مجلس لردهای انگلیس ومجلس پارلمنت انگلیس درین عصر وزمان بوده وشرح این دو مجلس در جلد اول کتاب که مقدمه است ذکر شده یکی از مورخین کوید

مهرداد مملکت وقلمرو خود را به چهارده یا پانزده خدیو نشین تقسیم نمود در فارس وخوزستان وآدیابن که قسمتی از کردستان بوده واز رود خانهٔ زاب سیراب میشده ودر مملکت عوزروعن که شهر ادسا پایتخت آن حالا معروف بعرفه است وسلاطین آنجا را ابقاد میکفتند وارمنستان ومدیه که عراق عجم باشد وآتروپاتن یعنی آذربایجان علاوه براینکه خدیوهای مستقل داشتند آن خدیوها ملقب به وتپاکسا یا وتپاکزا بودند ژیبون مورخ کوید ایالات مستقله که در تحت سلطنت مهرداد بودند بوضع ملوک الطوایف میزیستند یعنی خدیوی بطور ارث بخانواده وطایفهٔ خود شان میرسید بعضی از آنها باج کمی بپادشاه اشکانی میدادند ودر مواقع جنگ کمک قشونی باو میکردند اما سلاطین اشکانی بقواعد وقوانین آن ایالات خدیو نشین کاری نداشتند ودر امور داخلهٔ آنها مداخله نمینمودند

لقب شاهنشاهی مهرداد بعضی اوقات روی سکه ها دیده میشود ودر لوحی که بالای

چشمهٔ بیستون است این پادشاه اشکانی را به اسم ساتراپ ساتراپان یعنی حاکم ح
نام برده

بلاد یونانی یعنی شهرهائی که اهالی آنها کلیةً یونانی الاصل بودند و از زمان اسک
در آن بلاد سکنی گرفته تقریباً دو ثلث سکنهٔ آن یونانی و یک ثلث از ملل مختلف
در ممالک اشکانیان زیاد بود و حکومتی بوضع جمهوری داشتند و از طرف و جانب سل
اشکانی حاکم قبول نمیکردند و بموجب مسطورات ابزیدرشاراکسی و آمین مورخ عدهٔ
قسم شهرها زیاده از سی و پنج بود و یکی از آن بلاد شهر معروف سلوسی یا سلوسیا
که در کنار دجله واقع بوده و عدد سکنهٔ آن در مائهٔ اول میلادی ششصد هزار نفر ب
و از آثار خرابهٔ این شهر که آن طرف دجله در مقابل مدائن حالیه پیدا شد عظمت آن مع
میشود و شهر سلوسیا مجلس شورائی از خود داشته مرکب از سیصد نفر اعضا و اجزا
از میان مردمان متمول با عقل و شعور بلد انتخاب میکردند و رتق و فتق تمام امور بلد
با این مجلس شوری مفوض مینمودند مهرداد که بر مردم این شهر و بعضی بلاد یونانی نسبة
غالب آمد فقط باسم تبعیت اهالی و مالکیت خود قناعت نمود بلکه بزعم بعضی مح
جذب قلب و تملق مردم این قسم شهرها خود را فیلهلن یعنی محب یونان خوانده
تا سلاطین سلوکید یونانی در شام به استقرار و تمکن میزیستند و منقرض
بودند بلاد یونانی نشین اشکانی اسباب زحمت اشکانیان بود چه قلوب همو
و همجنسان طبعاً بیکدیگر مایل بود راغب میباشد بلکه بعد هم که رومیها با اینط
حمله میکردند اگرچه مذهباً و ملتاً با یونانیها مخالف بودند اما نظر بجنسیت ا
بودن اهالی شهرهای یونانی نشین این حدود بجان و دل بکمک آنها میپرد
بالجمله مقنن قوانین صحیحهٔ دولت اشکانیان مهرداد است و قبل از و هیچیک
و استعداد در خود نمیدیدند که خویش را شاهنشاه خوانند

مهرداد اول پادشاه اشکانی است که تاجی شبیه بتاجهای سلاطین قدیم ایران
پادشاهان بنی آشور ساخته بر سر گذاشت و علاوه بر لقب شاهنشاهی چنانکه
ذکر شد خود را خدا خواند و بعضی عذر این جسارت را خواسته و گفته اند مقص
خدا خواندن مهرداد خود را نه دعوی الوهیت بود بلکه قصدش آنکه من مظهر جلا

جبروت

جبروت وقدرت وعظمت پروردگارم

چون مملکت مهرداد خیلی وسعت بهمرسانید شهر طیسفون را که مدائن حالیه و در مقابل سلوسیا باشد پای تخت زمستانی و قشلاقی خود قرار داد بلکه عقیده بعضی مورخین اینست که بنای این شهر را هم اشکانیان نموده اند وغرض ایشان از ساختن این شهر در طرف یسار دجله آنکه شهر سلوسیا را از اعتبار بیندازند چنانکه ولوجز اشکانی نیز در زمان سلطنت خود در همان نزدیکی شهر ولوجزوسرتا را بهمین قصد و نیت ساخت یا باسم او ساختند

استرابن از علمای جغرافی گوید بان زمان مهرداد دیگر سلاطین اشکانی زمستان را یا در طیسفون بسر میبردند یا بگرگان رفته در آن حدود قشلامیشی میکردند و اقامتگاه تابستانی و محل ییلاق ایشان همدان و دامنه کوه الوند بوده

مورخ دیگر آتنوس نام گوید مهرداد و اخلاف او در فصل بهار در شهر ری اقامت مینمودند وازمهرداد ببعد کمتر پادشاهی از پادشاهان اشکانی برای توقف بپای تخت اولیه اینطایفه که دارا باشد و بپای تخت دویم یعنی دامغان رفته اگرچه تا زمان استرابن قصر قدیم سلاطین اشکانی در دامغان باقی بوده بلی یک مطلب را رعایت مینموده اند و آن اینست که هر پادشاه اشکانی که بدرود زندگانی و تخت و تاج میگفت جسد و نعش او را یا بدارا میبردند یا بدامغان

نیز همین مورخ میگوید مهرداد مردی مدبر و شجاع و متهور بود چون بر خصم غالب میشد بطور لطف و مرحمت با او حرکت میکرد در غیر میدان جنگ بسیار خوش خلق و مهربان بود و مردم را بیشتر بچرب زبانی و سخنان شیرین مطیع خود میساخت و اگر درست ملاحظه کنیم می بینیم مهرداد بانی و سرسلسله دویم سلطنت و سلاطین اشکانی است و اسم او در تمام عالم مشهور میباشد

مورخ دیگر گوید چون مهرداد بر ارمن مسلط شد برادر کهتر خود واغارس شاق یا والارساس را اخذ بوی ارمن داد و بعضی اسم این شاهزاده را واغارس شاق ملقب بارساس نوشته اند در هر حال واغارس شاق اول پادشاه است از سلسله اشکانیان که در ارمن سلطنت کرده و این سلسله مدتها در این مملکت پادشاهی داشته اند

داشته اند و اغلب با بنی اعمام خود که سلاطین ایران بودند جنگ کرده و بتفصیل ذکر
در این کتاب خواهد شد و مؤمورتیت و افارس شاق یا والارساس با ارمن و جلو
و پایتخت سلطنت این مملکت بعضی در سال صد و پنجاه قبل از میلاد نوشته اند
نگارنده گوید درصورتی که اسم برادر مهرداد والارساس باشد اینکلمه مرکب شده
از وال و ارساس اما ارساس همان اشک است که همهٔ اشکانیان بآن موسوم و م
بوده لکن وال در پهلوی این لفظ یا بمعنی برادر است آنوقت والارساس یعنی برا
اشک یا بمعنی کوچک است یعنی اشک کوچک لکن باید دانست که این اسم بار
تحریف شده از امسر و افارس شاق و عجم بالاش یا والاش و یونانیان بلوقزس و
بلافازس و لوقز گفته اند و در هر حال مورخین یونانی و رومی چندان بشرح و بسط
این شعبه سلاطین اشکانی که در ارمن سلطنت کرده نپرداخته اند. تنها ژوستن میگو
مهرداد شاهنشاه اشکانی پادشاه ارمن را که (اورتو آدیست) یا (آرتوادیت
یا (آرتاوازد) نام داشت مقهور و مغلوب ساخت و برادر خود را پادشاه مملکت
مذکور ارمن نمود و این قول مطابق است با آنچه مورخین ارمن نوشته اند و سند صحیح ای
موضوع است آنها مینویسند بعد از آنکه مهرداد برادر خود را پادشاهی ارمن دا
یک قسمت از مملکت مدیه را که موسوم به آذربادقان بود ضمیمه مملکت برادر ساخت
این آذربادقان که آذربایجان حالیه باشد و یونانیها آتروپاتن تلفظ کرده ا
سالیان دراز در تصرف سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و اگر مهرداد برادر
خود پادشاه ارمن را در ممالک وسیعه خویش رتبه شخص دویمی داده باشد چندا
تازگی ندارد.

موسی خورنی مورخ ارمنی میگوید آرام پادشاه ارمن معاصر بود با نینوس ملک
الملوک بنی آشور و نینوس آرام را شخص دویم مملکت خود خوانده بود

یکی از مورخین معروف یونان که در مائه نهم میلادی زندگانی مینموده گوید با
معروف بمقدونی امپراطور قسطنطنیه از نژاد اشکانیان ارمن بود

عقیدهٔ مورخین معاصر ارامنه این است که ابتدای سلطنت اشکانیان در ار
مقدار سنهٔ صد و چهل و نه یا صد و پنجاه قبل از میلاد بوده

بعضی از مورخین مینویسند مهرداد یکنفر از شاهزادگان اشکانی را حکومت هند
و افغانستان داد و شاهزادهٔ دیگر از فرزندان خود را بر طوایف تورانی شهرنشین
و بادیه‌نشین دشت قبچاق و یاسنتی اده مسلط ساخت

گویند بعد از آنکه مهرداد بر دمتریوس پادشاه شام غلبه کرد دختر خود رودوگون را
بزنی باو داد و رودوگون مرکب از رود و گون است رود در فارسی بمعنی فرزند و
رونا آمده و گون در فارسی درخت بید و رخسار و رنگ است و در ترکی بمعنی
آفتاب و روز میباشد پس اگر رودوگون هر دو فارسی باشد بمعنی بید قرمز و سرخ گونه است
و معنی دویم مناسب تر آید و اگر رود فارسی و گون ترکی باشد بمعنی فرزند آفتاب طلعت
یا روز صفت خواهد بود و در هر حال پس از ازدواج چنانکه پیش گفته شد مهرداد
بر دمتریوس وعده داد که او را دو ثانی بمصیر بر سلطنت بر شام متمکن نماید و طریفون را
که غصب سلطنت او نموده بود مقهور و بر طرف سازد اما پیش از آنکه اینکار را انجام
دهد درگذشت و بعد از وفات مهرداد سالها دمتریوس دیگر کان در حبس پسر مهرداد
که فرهاد دویم باشد بود آپین مورخ مزاوجت دمتریوس را با شاهزاده خانم اشکانی
بعد از فوت مهرداد نوشته است شاید سهو کرده باشد در هر حال بعد از آنکه
دمتریوس لشکر بایران کشید و مغلوب مهرداد گردید اسم اشکانیان بفرنگ رسید قبل از
آن هیچ اینطایفه را نمی شناختند بعبارة اخری رومیها چون مراودهٔ زیادی با سلاطین
شام داشتند وقتیکه سلطنت شام را مقهور اشکانیان دیدند لازم داشتند
از وضع و حالات این سلسله اطلاع کامل حاصل کنند و بر این شدند که با سلاطین
اشکانی بنای مکاتبه را گذارند و بهانهٔ برای اینکار بدست آوردند و شرح
ماجری از قرار ذیل است

سیمون نام از روسای مذهبی یهود و پیشوای بزرگ اینطایفه که ساکن بیت المقدس
بود سفیری بروم فرستاد و سپری از طلای خالص بوزن هزار لیور که تقریبا صد و
شصت و شش من نیم تبریز میشود با او برسم هدیه بدربار دولت روم ایفاد نمود
و از مجلس شورای روم درخواست کرد که دولت مشار الیها ملت یهود را در تحت حمایت
خود داشته باشد و از تعرض و تطاول غیر محفوظ دارد مجلس شورای روم درخواست

سیمون را قبول کرده از جانب دولت روم بسلاطین و رؤسای ملل مشرقی و مغربی ک
مراوده و انبساط داشتند نامه‌ها فرستاده شد و در آن نامه‌ها نوشته بود ت
حالا بعد ملت یهود در تحت حمایت دولت روم است چه اتحادی مابین یهود و جمه
روم برقرار گردیده و معاهدهٔ تدافعی و تعرضی فیما بین منعقد شده اعلام آن برد
متحابه لازم بود یکی از نامه‌ها مکتوبه باسم دمتریوس محبوس مهرداد پادشاه بر
بود یعنی دولت جمهوری روم دمتریوس را با آنکه محبوس راست سلطان سوریه مید
و تصدیق تو سلطنت طریفون را نکرده وی را غاصب میشمارد و حسب المناسبه نامهٔ
دریباب بمهرداد اول نوشته بودند و مقصود اصلی فتح باب مراسله و مکاتبه وا
از خیال و خیال در قوت و عدت دولت و سلطنت اشکانیان بود نه حمایت یهود زیرا
فیما بین ممالک و متصرفات اشکانیان و بیت المقدس ممتلکات سلاطین بر شام وا
صغیره فاصل و حایل بلکه سد بلد محسوب میشد و واقعه مزبوره که در سال صد و
نه قبل از میلاد واقع شده و بعضی مزاوجت دختر مهرداد و دمتریوس را از وقایع
سال دانسته‌اند خلاصه اول مکاتبهٔ جمهوری روم با پادشاه مستقل اشکانی در
بود و بعدها در میان این دو ملت و دولت مکاتبات و مراسلات و مودتها و خص
و معاهدات و صلح و جنگهای بسیار اتفاق افتاده که شرح هر یک در موقع خود بیا
انشاء الله تعالی و از آنجمله خواهیم دانست که دولت مستقلهٔ اشکانی و دول
جمهوری روم که بر حسب حدود مملکتی مسافتی از هم دور بودند چگونه بهم نزدیک شدن
و چطور بیکدیگر وصل گشتند و با هم حدود بهم رسانیدند و غیر از این دو دولت کسی
اسم و رسمی نبود و دولت ثالثی نام برده نمیشد همانا عمدهٔ معمورهٔ نامی ارض را
دو دولت در تحت تصرف داشتند اگر چه پس از دیری هر دو جای خود را بدیگرا
گذاشتند فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه

از سطور اتار باب خبر و سیر مستفاد میگردد که ابتدای مراودهٔ دولت جمهوری ر
با دولت اشکانی و مزاوجت دختر مهرداد با دمتریوس پادشاه بر شام از حوادث
سنوات اخیرهٔ سلطنت مهرداد اول است و بعضی وقایع مهمهٔ دیگر در ایام پادشا
مهرداد واقع شده از جمله موسی خورنی در ضمن شرح فتوحات مهرداد در جلد دوم

مینویسد

مینویسند شهر بلخ که یونانیان انرا باختر گویند و کرسی سلطنت سلاطین باختری یونانی بوده بتصرف مهرداد در آمد و بعضی از مورخین این تصرف و فتح را در سوانح سال صد و چهل و شش قبل از میلاد دانسته اند

نیز از اتفاقات مهمهٔ این سلطنت آنکه غنایم کثیره از معبد ناهید خوزستان نصیب مهرداد شد و حال آنکه انطیوخس اپیفان پادشاه بر شام برای تحصیل آن غنایم رنج بسیار کشید و بمقصود خود نرسید   بنابر مسطورات مورخین زیاده از ده هزار تالان طلا از معبد مذکور عاید مهرداد گردید (تالان عبارتست از سکه و پولی که در ملل قدیمه معمول و در هر ملت بوزن و قیمت مخصوص بوده مثلاً یك تالان آتن که پای تخت یونان باشد تقریباً معادل هفتصد و چهل تومان پول حالیه ایران میشود و یك تالان عبریها معادل هشتصد تومان و یك تالان بابلیها هشتصد و پنجاه تومان و یك تالان طلا معادل ده تالان نقره بوده مثل آنکه چندی قبل یك اشرفی ما ده قران ارزش داشت)   اما مدت سلطنت مهرداد اول اگرچه در اول شرح حال این پادشاه بطور اجمال ذکری از آن نمودیم اما چون در این باب گفتگو و اختلاف زیاد است باید بدرستی بکشف این مطلب پردازیم بنابرین گوئیم

ساموئل از مصنفین میگوید مهرداد پنجاه و شش سال سلطنت کرده و موسی خورنی هم بهمین عقیدت میباشد و حال آنکه سایر مصنفین از بیست و پنج تا سی و هفت نوشته اند و در سال وفات این پادشاه چندان اختلاف نیست چه اکثر در سال صد و سی و هفت قبل از میلاد دانسته و بعضی در سنهٔ صد و چهل حالا باید منشأ این تفاوت فاحش را که تقریباً از بیست الی سی سال بلکه سی و یکسال است معلوم نمود بعبارة اخری احدی مدت سلطنت مهرداد اول را کمتر از بیست و پنج سال نگفته و هیچکس زیاده از پنجاه و شش سال ضبط ننموده و تفاوت ما بین این دو قول سی و یکسال میشود و معقول نیست که در مدت ملك یکنفر پادشاه مورخین و مصنفین اینقدر سهو و اشتباه کنند مگر فرض و تصوری با مأخذ و بقاعده منشأ این اختلاف گردد پس گوئیم در صورتی که سلطنت مهرداد اول را پنجاه و شش سال دانیم سال جلوس او مقارن میشود با سال وفات اردوان اول که مورخین ارامنه او را آرداشر یا ورداشر مینامند

واگر بدرستی مقارن نشود تفاوت کلی خواهد داشت و در هر حال سلطنت فرها
و فرهاد اول از میان می‌افتد پس باید بگوئیم رشد و لیاقت و رشادت مهرداد او
پدر او فرهاپاتوس و ثانیاً برادرش فرهاد اول را بر آن داشته که کلیهٔ امور سلط
بکف کفایت او واگذارند و مفوض نمایند اینست که اکثر مردم مخصوصاً آنها که خی
دور بوده‌اند فرهاپاتوس یا فرهاد را نمیشناختند هر چه میشنیده‌اند از مهرد
میشنیده‌اند اینست که مدت سر سلطنت را بیک سلطان نسبت داده‌اند و بهمی
جهت است که مورخین چه در شرح سلطنت فرهاپاتوس و چه در شرح سلطنت فرها
اظهار بی‌اطلاعی و بیخبری مینمایند و اخر الامر یک مطلب دیگر را هم باید ملتف
بود و آن اینست که چون بعد از مردن هر یک از سلاطین اشکانی باستثنای چند
جنگ در میگرفت و بعضی شاهزادگان و غیره مدعی سلطنت میشدند و گاه میش
که جنگ چند سال طول میکشید بلکه در این چند سال مدعی و غاصب بسلطنت
مشهور میشد و پس از کشمکش بسیار و زد و خوردها ولیعهد و وارث حقیقی تخ
و تاج بپادشاهی میرسید دفع این مخمصه و غایله را بعضی سلاطین اشکانی
ولیعهدهای خود را در حیات خود مشارکت در سلطنت میدادند تا بعد از آنه
بمرارت نیفتند پس این زمان اشتراک اولیای عهد در امور سلطنت همچنین او
مخاصمه و مجادله آنها با مدعیان و غاصبین اسباب اغتشاش تاریخ شده بع
ایام غصب را از میان انداخته برخی نسبت بهمان شخص غاصب داده زمرهٔ ضمیمهٔ
سنین سلطنت وارث حقیقی نموده این است که فیما بین مورخین رومی و یونا
و ارمنی در سنین سلطنت پادشاهان اشکانی و حوادث متفرعه بر آن اختلا
بسیار پدیدار آمده و حاصل کلام آنکه آنها که مدت ملک مهرداد را پنجا
و شش سال نوشته‌اند سلطنت پدر و جدش را هیچ شمرده مدت هر دو را ضمیمهٔ
مدت سلطنت مهرداد اول کرده‌اند

فصل هفتم

در سلطنت

در سلطنت فرهاد دویم که اشک یا ارساس هفتم باشد

فرهاد دویم پسر مهرداد اوّل بعد از وفات پدرش بر سریر سلطنت ایران و سایر متصرفات اشکانیان جلوس کرد و این در سال صد و سی و هفت یا صد و چهل قبل از میلاد بود این پادشاه در زمان حیات پدرش مهرداد نیز در مهام ملک و امور دولت مداخله میکرد و چنانکه پیش گفتیم بعضی از سلاطین پیشین اشکانی چون میدانستند بعد از ایشان تنی چند مدّعی سلطنت میشوند و لیعهدهای آنها را بزحمت می اندازند لهذا در اوقات زندگانی خود و لیعهدها را در سلطنت شراکت و دخالت میدادند تا چون نوبت ایشان شود بی معارض و مزاحمی مالک تخت و تاج گردند و فرهاد از همان اشخاص بود و در عهد مهرداد هر نوع دخل و تصرّف در کار ملک مینمود یعنی پدرش چون با وجود برادرهای متعدد بهمین تدبیر و وسیله بسلطنت رسید برای پسر نیز اینکار از همین راه بساخت خلاصه فرهاد دویم را لیاقت و استعداد و سعادت و اقبال مهرداد نبود و همت و خیالش آن بلندی نداشت که از طرف مغرب مملکت یعنی در ماورای فرات که متملکات سلاطین سلوکید یعنی شام بود بتوسعهٔ کشور و سوق لشکر و عسکر بپردازد نیز در وفای وعده هائی که پدرش بدمتریوس پادشاه شام که محبوس او بود کرده جهد و کوشش نمود مهرداد بدمتریوس گفته بود او را بمرد و مال مدد نماید و بطرف شام فرستد و ملک موروثی وی را از چنگ غاصبین منتزع سازد و احقاق حق وی را بد و واگذار کند چون مهرداد نماند پسرش فرهاد میبایست مقاصد و منظورات پدر را مجری دارد امّا چنین اثری از اشک هفتم بظهور نرسید شاید انقلاب و آشوبی که در داخلهٔ مملکت اشکانیان حادث شد فرهاد را مجال نداده باشد که آن فریضه را بجای آرد

اوّل فتنه و وهنی که فرهاد را مشغول و مکدّر ساخت مجزا شدن مملکت اوسرهون بود که ادس باشد این مملکت را مهرداد در حیطهٔ تملّک داشت و در سال دویم سلطنت فرهاد از تصرّف او خارج شد و مملکتی جداگانه و مستقل گشت

و نیز فرهاد در وجه تسمیهٔ این مملکت باین اسم گوید اوّل پادشاهی که در ناحیهٔ ادس

رایب

رایت استیلا برافراشت اورهوئی بارشو ژوپیرخونای عرب بود که درهزار و هشتا
هشتاد سال بعد از حضرت ابراهیم بسریر سلطنت ایران فطرجلوس نمود و آن مطابق است
باسنهٔ صد و سی و شش قبل از میلاد اعراب این پادشاه را ملکا میخوانده اند و در مسکو
این سلسله ملکا و ملکا ملکا هر دو دیده شده پس اوسرهوئن یعنی مملکت اورهوئی
پروکوب مورّخ اسم پادشاه مزبور را اوسرهواس ضبط کرده و میکوید اوسرهوئن یعنی
مملکت اوسرهواس نکارندهٔ چنین می پندارد که دیز نلمهارے و پروکوب و
سایر مورّخین رومی و یونانی اسم این پادشاه را با تحریفی نوشته باشند و احتمال میدهد
که در اصل خسرو باشد و اختلاف لهجه و تلفظ این کلمه را آن صورت داده در هر حال
اوسرهوئن عبارت است از ادس و ناحیه که اینشهر در آن واقع شده و تحریفهای دیگر
نیز در این کلمه شده چنانکه ادامنه آنرا اورها نکاشته و اعراب رُها گفته و امروز معروف
به اورفه و تابع ولایت حلب است و ما دنبال این فصل از دیار بصیرت و توضیح را مختصری از
این ناحیه و سلطنت آن خواهیم نکاشت بالجمله اول وهنی که بسلطنت فرهاد دوم
عارض شد مجزا شدن ولایت اوسرهوئن یا ادس یا اورفه بود که حکمرانان آن
دیقهٔ تبعیت و اطاعت پادشاه اشکانی را از گردن انداخته دعوی خودسری و استقلا
نمودند پس از آن اردوان برادر مهرداد که عم فرهاد بود بر برادرزاده بشورید
بنای یاغیگری را گذاشت و این فقره اسباب آشوب و انقلاب و جنگ داخله گردید
و با بدءا انست که اردوان را پسرش مهرداد محرّک طغیان و عصیان بود و اگرچه این
پدر و پسر در اینوقت بمقصود خود نرسیدند و فرهاد دوّم آنها را مغلوب و مقهور ساخ
امّا این سرکشی پادشاه اشکانی را بزحمت انداخت و دنباله کار قطع نشده بود بع
کشته شدن فرهاد همین اردوان یاغی چندی بسریر سلطنت ایران را مالک شد و بع
از و پسرش نیز زمانی پادشاهی کرد و شرح اینجمله بیاید امّا دمتریوس محبوس پادشاه سلو
بر تمام دوران دولت فرهاد دوّم نیز مدتی در حبس بماند و در گرگان بزیست و پادشا
اشکانی چون مشغول حوادث و فتن داخله و اعادهٔ نظم و آسایش بود بر دمتریوس نیز را
و با انکه لوازم و احترام سلطان سوریه را از هرجهت فراهم آورده بود نیکها
بی اختیارش و اسیرش را از تخت و تاج وی دور کرد و بلکه معذب داشت

ژوستن

ژوستین مورّخ گوید دمتریوس با کلیماندر که از خواصّ او بود در باب فرار کردن و رفتن
شام مشورت نمود و بر آن شدند که متنکّراً خود را از خاک ایران خارج سازند در
آن وقت که فرهاد با عمّ خود اردوان زد و خورد میکرد و سرگرم جنگ و جدال بود کلیماندر
پادشاه پرتشام را لباس اشکانی پوشانده خود نیز با همان قسم پوشش با وی مصمّم حرکت
شد و برای بلدی و راهنمائی یکی از مردم گرگان را اختیار کرده مبلغ خطیری باو دادند
و بدلالت وی از میان جنگلهای مازندران و گیلان و طوالش و خاک آذربایجان بطرف
کردستان رفته از آنجا خود را بعراق عرب رسانیدند چون فرهاد از فرار دمتریوس خبردار شد
چند نفر سوار از عقب او فرستاد و در آن ساعت که سلطان سوریه با لباس مبدّل
وارد شهر بابل میشد سوارها باو رسیده و برا شناخته بگرفتند و دست بسته نزد پادشاه
اشکانی آوردند فرهاد کلیماندر را بوفاداری باعزاز و احترام پذیرفته بر و پیکرش را بخلعت
پادشاهی مزیّن ساخت امّا به دمتریوس سخنان تهدیدآمیز گفته مجدّداً او را بگرگان
نزد زوجه اش روانه نمود و امر حراست او را بیشتر از پیشتر محکم کرد چندی نگذشت که
مستحفظین تازهٔ دمتریوس غفلت نموده باز این پادشاه راه فرار پیش گرفت امّا از
بدبختی این دفعه هم در کنار فرات گرفتار گردید و چون او را بحضور فرهاد آوردند
با وی بی احترامی کرد یعنی هر دفعه او را در بارگاه شاهی حاضر میساختند و مجبور مینمودند
که با اطفال خورد سال قاپ بازی کند و مقصود از اینکار آنکه باو بگویند تو هنوز طفلی
و کار تو بازی است نه سلطنت و سرافرازی الّا اینکه قاپهای بازی دمتریوس را با طلا
ساخته بودند امّا جهت اصرار فرهاد دوّیم در حبس و نگاهداری دمتریوس آنکه برادرش
انطیوخس در او از غیبت او در پرتشام سلطنت مینمود فرهاد اندیشه و خوف داشت که
در اثنای اغتشاش داخله و گرفتاری او انطیوخس بحدود غربی ممالک اشکانیان لشکر کشد
پس دمتریوس در دست فرهاد بمنزلهٔ اسلحهٔ دفع انطیوخس بود

فرولیش مورّخ اوّل فرار دمتریوس را در سال صد و سی و چهار قبل از میلاد و فرار
دوّیم را در سنهٔ صد و سی و دو نوشته امّا محقّقین اهل فن فرار اوّل پادشاه پر
شام را از وقایع سال صد و سی و شش قبل از میلاد گفته و دوّیم را در سنه
صد و سی و دو

پیش اشاره کرده ایم که بعد از مغلوب شدن دمتریوس و دستگیر نمودن مهرداد
طریفون نامی از سردارهای سلطان سلوکید که پادشاه بر شام هنگام نهضت خو
بطرف ایران اورا نایب السلطنه کرده بود چون پادشاه خود را اسیر و محبوس دید قسـ
عمده ممالک اورا تملک نموده خویش را مالک و سلطان آن اقطار خواند کلئوپاط
زوجهٔ دمتریوس که از شاهزاده خانمهای مصر بود در ینحال مجبور بفرار شده بشهر سـ
آمد و در آنجا پناه جست طریفون با قشون زیاد دور سلوسی آمده این بلد را محا
نمود که هم شهر را فتح کند هم ملکهٔ شام را اسیر نماید کلئوپاطر برادر شوهر خود انطی
که حکومت بعضی بلاد داشت ملتجی و متوسل گردید انطیوخس بسرعت تمام خود را بشهـ
سلوسی رسانده ملکهٔ شام را از شر طریفون آسوده نمود در ینوقت خبر رسید که دم
زود گودرز شاهزاده خانم اشکانی یعنی دختر مهرداد را بزنی گرفته است کلئوپاطر که این خـ
شنید زیاده از حد برنجید و خود را مطلقه دانسته با برادر شوهر خود انطیوخـ
عقد مزاوجت بست انطیوخس بعد ازین ازدواج و با وجود اسیر بودن برادر سلـ
بر شام را برای خویش مسلم میداشت بنابر این با قلبی قوی عساکر یونانی حاضر در اقـ
شام را جمع آوری کرده بر سر طریفون تاخت و اورا بروزی انداخت که از اسیـ
خود را بکشت و ملک انطیوخس مصفا و بدون منازع گشت و از آنوقت خود را سو
واوزب یعنی نجات دهنده و مقدس نامید لکن مورخین و برا انطیوخس سید
نام داده اند و سیدِتِس بمعنی صیاد است چون این پادشاه میل و ولعی تمام بشکا
داشت اورا انطیوخس صیاد یا شکارچی گفته اند خلاصه ممالک و بلاد دمتریوس تما
برادرش انطیوخس نمودند و تسلیم او شدند الا معدودی از نواحی و شهرهای بزرگ
که پادشاه حقیقی خودشان دمتریوس محبوس را میدانستند و سکه بنام او میزدند و
مالیات و باج به انطیوخس و کلئوپاطر نمیدادند و پیوسته مترصد و منتظر آن بو
که پادشاه ایشان از حبس فرهاد خلاصی و نجات یابد و بملک موروثی خود عود نما
و از آن بلاد یکی شهر تیر بود و بعضی شهرهای دیگر و در مدت چندین سال گرفتا
و اسیر دمتریوس اطلاع صحیحی از مملکت سلوکیدها یعنی شامات بدست نیست
همین قدر نوشته مورخ لاتینی که اقوال او محل اعتماد است مینویسد در سنین چه

دمتریوس همواره مابین هواخواهان او و انطیوخس که بواسطهٔ تزویج کلئوپاطر خود را
پادشاه بر شام میدانست کشمکش و نزاع بود و دمی آسوده نبودند آخر الامر
انطیوخس باسم اینکه میخواهد برادر خود را از حبس پادشاه اشکانی خلاص کند لکن
در حقیقت بقصد حصول استقلال کامل تجهیز قشون نموده از فرات عبور کرده و
بداخلهٔ ایران راند تا بلکه بعد از جنگ با فرهاد یا قبل از آن بوسیلهٔ با پادشاه
اشکانی صلح کند و دمتریوس را وجه مصالحه قرار داده او را از فرهاد بخواهد همینکه
فرهاد دمتریوس را باو تسلیم نماید وی برادر را بنحوی مقتول سازد و دل از کار او
بپردازد و مملکت و سلطنت بیمدعی آن او شود و نباشد از آنطرف فرهاد دویم که
گروگانی مثل دمتریوس در دست داشت و لا گمان نمیکرد تا اینحال انطیوخس خیال جدال
او تواند نمود ثانیاً اگر غره وجوابی یا نادانی او را باینحرکت محرک شود فوراً دمتریوس را
رها نماید و فقط رفتن دمتریوس بطرف شام کار انطیوخس را بسازد و دیگر نتواند به
ممالک اشکانیان و تاخت و حمله بطرف ایشان بپردازد چنانکه بعد از غلبهٔ کلی انطیوخس
فرهاد همین کار نمود یعنی دمتریوس را آزاد کرد و او راه شام را پیش گرفته متوجه مملکت
خویش گشت و ذکر آن بیاید

بعضی از مورخین تصریح نموده میگویند چون کلئوپاطر همیشه اندیشه و هراس داشت
که شوهر اولش دمتریوس اگر روزی از حبس پادشاه اشکانی بیرون آید و خلاص شود
بواسطهٔ شوهر کردن به انطیوخس و بیوفائی انچه تواند بسر او خواهد آورد لهذا
انطیوخس شوهر دویم خود را بر آن داشت که قصد مصاف فرهاد نماید بلکه در ضمن این
حرکت دمتریوس را بچنگ آرد و او را معدوم کند تا کلئوپاطر آسوده خاطر شود و از
تزلزل و تشویش بیرون آید در هر حال مقصود اصلی از این اقدام اعدام دمتریوس بود
و بعد از آنکه با لشکر جرار از یونانی و شامی و یهود از فرات عبور نمود اولاً شهرهای
یونانی نشین مابین فرات و دجله که از تعدی اشکانیان شاکی و ناراضی بودند و کلیةً
از تبعیت اشکانیان ننگ داشتند با انطیوخس متحد شده و منقاد وی گردیدند
ثانیاً ولاة مفتند و فرمانفرماهای معتبر که فقط باجگذار سلاطین اشکانی بودند
و از این دولت رنجیده نیز به انطیوخس پیوستند ثالثاً سمت مشرق مملکت اشکانیان
که حدود

که حدود باختر و ممالک ما بین سیحون و جیحون تا هندوستان بلکه تا دهلی تا بشدت
یونانی نشین که از زمان اسکندر بنا شده بود سلاطین مستقل داشتند و مهرداد
فرهاد قهراً سلطنت آنها را بهم زده و جبراً ایشان را مطیع کرده و ممالک آنها را انضا
اولاد و ورثهٔ آن سلاطین همیشه منتهز فرصت بودند که دوباره تخت و تاج خود را ما لک
و خود را از قید رقیت و عبودیت برهانند و کدام وقت و موقع برای انجام این خیال بهتر ا
حملهٔ پادشاه سلوکید بر ملک سلطان اشکانی بود آخر الامر حکام خوزستان و فارس
کرمان و بلوچستان و سیستان بلکه عراق عجم هم چون از حال ضعف فرهاد و حشمت انطیو
خبردار شدند به تبعیت و اطاعت پادشاه برشام مبادرت کردند چنانکه بعضی از مورخین
تصریح کرده و گفته اند انطیوخس بعد از عبور از دجله یکدسته کشتی جنگی و یک اردو قشو
بطرف جنوب مامور کرد و مردم قطر جنوبی بی زد و خورد تسلیم شدند و یقین است که قطر جنو
مصب شط العرب و سواحل خلیج فارس و مسقط و بنادر کرمان و هرموز و بندر بوشهر و غیره
میباشد فی الحقیقه انتهاض انطیوخس و عبور او از فرات و دجله فتنهٔ بزرگی برپا کرد
و فرهاد بدبخت بزحمت غریبی افتاد و برای او نماند مگر مملکت اصلی او که پایتختی باش
و ناحیهٔ گرگان و جز طوایف تورانی که در طرف مرو و خوارزم سکنی داشتند دیگ
پادشاه اشکانی را در این وقت رعیت تابع و مطیعی نبود که حمایتی از او نماید و بخدمـ
و جانفشانی برخیزد و از آنطرف انطیوخس مرد کار و حربی قهار بود شخصاً دلیر و
رشید و در آداب لشکرکشی و فنون نظامی قابل و ماهر و اتفاقاً در تمام مدت
سلطنت سلاطین سلوکید یعنی از عصر جد انطیوخس که سلوکوس نیکاتور باشد
تا آنوقت پادشاهان برشام قشونی با این عدت و استعداد حرکت نداده بودند
چنانکه ژوستن مورخ عدد سواران شامی را هشتاد هزار و از مورخ یکصد هزا
نوشته است و همچنین سپاهی معلوم است نه تنها مملکت اشکانیان را بهم میزد
بلکه ماوراء سیحون و ممالک ختا و ختن تا دیوار چین را و از طرف دیگر تمام هند
زیر و زبر میکند و همه را مسخر مینماید فقط با این برگ و ساز و تهیه جا داشت که
انطیوخس یقین داشته باشد کاری که اسکندر کبیر نکرد و از پیش او نرفت او
خواهد کرد و از پیش خواهد برد اما تمام محسنات انطیوخس و لشکر جرار او را

او را یک عیب فضایع و باطلی داشت و آن حرص و ولع وی بعیش و عشرت خاصه بمیگساری و شرابخواری بود شرب مدام را بر هر مقصد و مرام مقدم میداشت و دولت هر دو جهان را بر سر اینکار میگذاشت و از مجالس عیش و باده نوشی این پادشاه چیزها نوشته اند از جمله پس از یکی از فتوحات و غلبه بر فرهاد مجلس شربی بامر انطیوخس آراستند در این بزم از اجناس وحوش و طیور خاصه خرگوش و غاز و آهو کباب می آوردند و مقرر بود که از هر یک از انواع مزبوره کباب گرمی آورند درسته تمام کباب کرده باشند اعضای آنها را جدا ننموده و دست نزده بیاورند و در پیش روی هر یک از حضار تاجی از طلا و جامی از نقره گذاشته که آن تاج را بسر گذارند و آن جام را بدست گیرند بعد از آنکه یکی از اهل مجلس بدرستی مست و سرخوش میشد بایستی با معشوقه ماه روی و غلامی زرین کمر سر پشته بر شتر سوار شود و در صحرا بتاخت و تاز پردازد و چون چنین میکرد پادشاه آن معشوقه و غلام و شتر و تاج طلا و جام نقره را باو می بخشید

فلاسفه و حکمای مملکت چون از وضع انطیوخس و افراط شرب او منزجر بودند و معایب و مضار اینکار را فهم مینمودند بنهی و منع او پرداختند اما سودی نکرد بلکه آنجماعت مبغوض او شدند و حکم کرد تمام آنها را از اردو بلکه از مملکت بیرون کنند و فرمانی که در اینباب انطیوخس صادر نمود و برای حکام ممالک و بلاد فرستاد از قرار مضامین ذیل است

(چنانکه سابق نوشته بودم فلاسفه و حکما را که در شهرها و نزد سایر آبادیهای ایالت خود راه ندهید از قراریکه بعرض ما رسید باز جمعی از این طبقه هستند که جوانان ما را از راه بدر میبرند چون شما در اطاعت اوامر من تکاهل و تسامح نموده اید مجدداً میگویم در ولایت و قلمرو حکومت خود اعلان کنید که فلاسفه و حکما همه بیرون روند و هر جوانی که نزد آنها تحصیل کند او را بردار زنند بلکه پدر آن جوانان نیز تنبیه کامل نمایند تا از حکم من سر نتابند)

هر کس دارای [illegible] باشد در جلد چهارم در صفحه پانصد و سی ام سواد این فرمان را میتواند ملاحظه نماید

اکثر مورخین متعرض شده و گفته اند هیچیک از سلاطین سریه شام بلکه احدی از

پادشاهان

پادشاهان یونان بقدر انطیوخس در شرب خمر حریص نبود و افراط نمیکرد هر وقت بس...
شراب را میگستردند طول مدت آن کمتر از دو شبانه روز نبود در مجلس شراب و ند...
وخاصان یعنی آنها که شان جلوس داشتند و میتوانستند در حضور پادشاه بنشیند
باید حاضر شوند و از علایم دلاوری و رشادت یکی این بود که پی در پی قدح را پر کن...
و سر بپیمانند و هر که اینکار مینمود معزز تر و محترم تر بود و از پادشاه تا ادنی...
گاه میشد که در مجلس از خود بیخبر شده می افتاد و با جام و صراحی و سایر اسباب مجلس
مخلوط و درهم میشد و لباسش از رنگ شراب و چربی الوان اطعمه شکل و منتهی مضحک...
بهم میرسانید گذشته از افراط در شرب انواع فسق و مناهی دیگر در این مجالس در کار بود و...
میرقصیدند در پایان مستی هر یکی زنی فاحشه را در آغوش کشیده میخفت بلکه عم...
شنیع لواط که در میان یونانیان شیوع داشت هیچ قبیح بنظر نمی آمد و بی پرده
مرتکب میشدند و بدیهی است که چون پادشاه اینطور بفسق و فجور مفتون باشد اه...
و افراد سپاهیان بلکه عامهٔ ناس پیروی او مینمایند یعنی طبع سلاطین هر چه رغب...
کند آن مطبوع رعیت و خدم و رجال دولت و مملکت میگردد و مثل الناس علی دین
ملوکهم در کمال شهرت است و خود بتجربه دیده و دانسته ایم که مردم چون در این عا...
مجذوب ملوک اند مجذوب باعمال و افعال آنها نیز باشند اگر بعد بی روند بدی رواج که...
و اگر دنبال نیکی گیرند نیکی همه جا غالب آید و حکیم طوسی فردوسی علیه الرحمه فرماید

چه بر دین کند شهریار آفرین — برادر شود پادشاهی و دین
چنان دین و شاهی بیکدیگرند — تو گوئی که در زیر یک چادرند
نه بی تخت شاهی بود دین بجای — نه بی دین بود شهریاری بپای
چو دین را بود پادشه پاسبان — تو این هر دو را جز برادر مخوان

خلاصه پادشاه بهر چه و هر کس اقبال کند آن مقبل جمله عالم است بنا بر این میتوان...
وضع و حال اردوی انطیوخس را دریافت نمود و دانست چه هنگامه در آن موکب بوده
اُنز و ژوستن که هر دو از مشاهیر مورخین میباشند میگویند سیصد هزار نفر آد...
غیر لشکری از قبیل فواحش و امارد و رامشگر و مطرب و مغنی و آشپز و شیرینی ساز و
خمار و غیرها با این اردو حرکت میکردند اما استاد المورخین مسیو رلنس در این مطلب

تحقیقات بعمل آورده واجتهاد درستی درین مسئله کرده فرماید کفته اند وژوستن را
در با بمردم غیر لشکری اردوی انطیوخس اغراق زیاد است سیصد هزار نفر مردم متفرقه
کرد ومورخ مشار الیهما نوشته اند زیاده از چهار برابر عدد لشکریان شمشیر زن است که
ژوستن قلمداد کرده واین غیر ممکن است که فرع چهار برابر اصل بلکه زیاده از آن باشد
پس ارزو وژوستن را در ینباب سهو واشتباهی دامنگیر شده اوروسیوس مورخ
که تقریباً در ظرف قرن قبل از میلاد مشغول نگارش تاریخ خود بوده میکوید عدد
سپاهیان جنکی انطیوخس سیصد هزار بود وعدد غیر لشکری ومتفرقه صد هزار
واین عدد ونسبتی است که عقل از قبول آن امتناع نمینماید ومیتوان آنرا صحیح پندارد
چه مسلم وثابت است که انطیوخس اردوئی حرکت داد که نظیر آن کمتر دیده وشنیده شده
بود وجلال وجبروت این اردو وزینت وحشمت اهالی ان چون مثل سایر در افواه
دایر کشته چنانکه نوشته اند سربازها وسواران نعل چکمه های خود را با میخهای طلا
استوار میکردند ومستردلکنن هم بپولکهای طلا ونقره وچهند وبستهای کفش وچکمه لشکریان
انطیوخس که ازین دو فلز قیمتی بوده اشاره نموده نیز دیکران از دیکها وظرفهای سر سفره
که همه طلا ونقره بوده سخنها سروده وکفته اند چادرها وخیام سواران وسربازان آن
اردو از پارچه های زری وزربفت وسایر اقمشه نفیسه دوخته وترتیب یافته و
ژوستن میکوید این جمعیت کثیر طوری حرکت میکردند که کویا بمهمانی وجشنی میروند
نه بجدال وجنکی واز برای دشمنی ولوع وحریص مثل اشکانیان طعمه ونواله خوبی بودند
اما عده قشون فرهاد را که میبایست با عساکر انطیوخس برابر شوند ارزو وموسی خورنی
هر دو صد وبیست هزار سوار تیر انداز نوشته اند
فلاویوس مورخ یهود مینویسد وقتی انطیوخس پادشاه بر شام مصمم جنک وحمله بر
پادشاه اشکانی شد نامه به حنا یا یحیی پسر شمعون که در آنوقت هم پادشاه یهود
هم پیغمبر ایشان بود نوشت وازو خواهش کرد که با عساکر یهود ویرا امداد نماید حنا
قبول ان خواهش نموده جمعیت زیادی از بیت المقدس حرکت داد وبقشون پادشاه شام
ملحق شد واول مصادفه لشکریان انطیوخس وسپاهیان فرهاد دکنار رود نیکوس که الا
معروف بزاب بزرک است اتفاق افتاد ودرین مقابلت ومقاتلت عساکر یهود طوری
برشادت

برشادت جنگ کردند که سواران پادشاه اشکانی را شکست دادند و همین شکست
نگذاشت فرهاد در برابر اردوی انطیوخس زیست کند این بود که رو وا پس نمود و بکر
پادشاه برشام بتعاقب او پرداخت و دو سه جنگ دیگر نیز کردند و در هر جنگ با
فرهاد مغلوب و انطیوخس غالب بود مختصر پادشاه برشام از دجله عبور کرده وارد ع
عجم شده از همدان و ری و سردره خوار و سمنان و دامغان گذشته همه جا فرهاد ر
دنبال مینمود و در این اثنا حنا یا یحیی پیغمبر و پادشاه یهود را بطرف گرگان فرست
و او آن ناحیه را بگرفت از این جهت انطیوخس او را هیرکان لقب داد یعنی فاتح هیرکانی
گرگان و مضافات باشد و در اعطای این لقب به حنا از جهت فتح هیرکانی شایبه هس
چهر و سه نفر دیگر از سلاطین یهود باز همین لقب داشته اند
بعضی از مورخین از قید و تعصب مذهبی یهود سخن نموده گفته اند بعد از آنکه انطیوخس
در کنار رود زاب بر فرهاد غالب شد خواست بعجله از رود عبور کند و فرهاد را تعاق
نماید حنا گفت چون فردا روز شنبه و عید پانت کست است و ما طایفه یهود لا بد رو
شنبه نمیتوانیم حرکت کنیم و در عید از جای خود بجنبیم خواهش دارم آنقدر توقف
فرمایید که ما رسوم مذهبی خود را بعمل آوریم بعد حرکت نماییم انطیوخس با آنهمه تعجیـ
که داشت محض خاطر یهود سه روز در کنار زاب توقف کرد
اما عید پانت کست یکی از اعیاد معتبره معظمه یهود است و آن پنجاه روز تمام از رو
عبور حضرت موسی و قوم او از دریای احمر است و درین روز در طور سینا الواح بحضرت
موسی نازل شده در روز عید پانت کست یک فطیر بسیار کلفتی طبخ میکنند و آنرا
سینا هم مینامند و این فطیر هفت طبقه است و یهود در حساب روز عید پانت
که درست پنجاه روز از روز عبور از بحر احمر گذشته باشد خیلی دقت میکنند و گا
از فرط احتیاط که مبادا حسابی که کرده اند صحیح نباشد دو روز عید میگیرند
که یک روز آن لابد با روز منظور مطابقه نماید یعنی روز پنجاهم بعد از پاک باشد د
در این دو روز یهود معابد و خانه های خود را با سبزه و گلها آرایند و از میوه های نو
و حاصل زمینی و در گنجی در راه خدا صدقه میدهند و انفاق میکنند و نصار
نیز این عید را میگیرند و حرمت میگذارند و عقیده آنها این است که پنجاه روز بعد
زنده شدن،

زنده شدن حضرت عیسی علیه السلام وده روز بعد از رفع آنحضرت روح القدس بحواریین
نازل شده واین همان روز است

خلاصه در دو سه جنگی که انطیوخس و فرهاد با یکدیگر نمودند همه جا پادشاه اشکانی
مغلوب و سلطان بر شام غالب شد مقهور از پیش و قاهر از دنبال او میراندند تا دامغان
و باید گفت در اینوقت تمام متصرفات اشکانیان پادشاه سلوکید داشت چه آنها را
که بفتح و نصرت گرفته او را بود و باقی هم خود بواسطه رنجش از سلطنت و دولت اشکانی
بپادشاه بر شام پیوسته بودند فرهاد چاره را منحصر در رها کردن دمتریوس دید
و باید دانست که پادشاه اشکانی در اوان جنگ با انطیوخس همه جا برادر او دمتریوس را
با خود همراه داشت که هر وقت لازم داند او را آزاد کرده بطرف شام فرستد که او در
آنجا باسترداد تخت و تاج موروثی پردازد و انطیوخس را دوچار مشکلات سازد
بالجمله درین موقع دمتریوس خلاص شده متوجه شام گشت اما مقصود فرهاد دوئیم از راه
دیگر حاصل شد تبیین آنکه انطیوخس بعد از استیلا بر ممالک اشکانی چون فصل زمستان
در رسیده بود در قشلاقی از قشلاقهای خراسان یا ری یا نقطه دیگر از نقاط جبال
بزعم بعضی در طرف کرمانشاه و ماهیدشت و نهاوند کرند اقامت و توقف نمود و عساکر
خود را در اطراف ممالک و اقطار متفرق ساخت که از جهت آذوقه و سایر لوازم در
مدت سردی هوا دوچار زحمت و تعب نباشند و پس از گذشتن زمستان مجدداً در
یکجا جمع شوند و کار فرهاد را یکباره تمام کنند و آسوده خاطر ممالک اشکانی را ضمیمه
دولت سلوکید نمایند درین قشلامیشی سپاهیان بود چون طاقت تحمل بر ماندن نداشتند
حتای ملقب به هیرکان پادشاه و پیغمبر ایشان از انطیوخس اجازه خواسته تا جیش
و همراهان بر بیت المقدس معاودت کرد و مبلغی از قوت پادشاه سلوکید کاست
اما دسته های قشون متفرق شده در نواحی و نقاطی که متوقف گشتند بواسطه اعتیاد
بعیش و عشرت و احتیاج بنقود بنای ظلم و تعدی و دست اندازی بعرض و مال مردم را
گذاشتند و اهالی را بستوه آوردند و از چنان قشون و تقاضای آن زمان و آن غلبه
و پیشرفت که عساکر بر شام را نصیب شده بود اینقسم حرکت بلکه هر نوع نظاولها و چپاول
امری مستبعد نیست بلکه طبیعی است مختصر سپاهیان انطیوخس کاری کردند که مردم ایران

برخلاف میلی که ابند ابه تبعیت سلطان برشاه داشتند یکباره از و نافرمانی و ازعصا کرد
همراهان وی متنفر گشتند و یکرتبه بشوریدند و دست به اسلحه برده هرجا از فوج نسلوکی
یافتند بکشتند سپهسالار لشکر انطیوخس که اهتنر نام داشت و با اردوی بزرگی در
حوالی اصفهان یا در خود اصفهان میزیست بنزد و چار همین بلیه گردید یعنی تمام سپاهیان
واهل اردوی او کشته گشته خود او پیاده قدم در راه فرار گذاشت و در راه بکدائی
نانی تحصیل مینمود میخورد و راه می پیمود مگر خود را به انطیوخس رساند لکن شدت
سرما بکرسنگی کمک نموده اهتنر را از زحمت پیاده روی خلاص کرده
بدیار عدم رساند

ژوستن مورخ گوید چون انطیوخس از ماجرا خبردار شد با قشونی که در رکاب او بودند
حرکت نمود که خود را بارد و فرهاد بکرساند و به آنها کمک کند ژوکیوس و آلین که
هردو از مشاهیر مورخین میباشند میگویند وقتی انطیوخس بقصد امداد اردوها دور
خود حرکت کرد طلیعه بهار در رسیده و پرستو آمده در ناحیه که او بود آشیانه ساخته
جمله پرستوئی در سراپرده او آشیانی بنا کرده بود و شامیان یا یونانیان آشیانه
ساختن پرستو را در اماکن ایشان میمون و مبارک میدانستند و خراب کردن آن
مشئوم و مورث خرابی و گزند تصور میکردند انطیوخس چون میخواست بزودی خود را به
اردوهای ولایات رساند اعتنائی به آشیانه پرستو نکرده حکم کرد سراپرده او را جمع نمودند
جمع کردن سراپرده و حرکت کردن انطیوخس همان و رسیدن فرهاد با یکدسته سوار و حمله
کردن بر او همان و در همین جنگ و حمله انطیوخس مقتول شد و بواسطه این کشته و بعضی
موقع فرهاد کار یکسره گشت و عجب اینست که ژوکیوس و آلین سابق الذکر میگویند چون
انطیوخس اعتنائی به آشیانه پرستو ننموده آنرا خراب کرد بخت او برگشت و چار و بال
و ادبار و هلاکت گردید

بعضی از مورخین را عقیده اینست که انطیوخس و قشون حاضر رکاب اردوی او در رفته
بوده که در اول حوت هوای آن اعتدال هوای اول حمل امکنه دیگر را داشته برفها
جمله آب شده موسم آمدن پرستو در رسیده و این قول شاید خالی از صحت نباشد
و در صورتیکه داستان پرستو راست باشد یا باید هوای قشلاق و قشلاقگاه اردو

انطیوخس را

[ان]طیوخس ابوصنع مذکور دانیم یا بگوئیم پادشاه بر شام در ماه حمل حرکت کرده و در جهاد
[با فر]هاد شده و بوادی بوار رفته است
[ب]نا بر مسطورات اکثر مورخین قبل از آنکه فرهاد پادشاه اشکانی بطرف اردوی انطیوخس
[حر]کت کند مردم شهرهای ایران که گرفتار تعدی لشکریان پادشاه بر شام بودند عریضه
[ش]کایتی بشهریار اشکانی نوشتند و او را در حمله کردن باردوی انطیوخس تحریک و تحریض
[نم]ودند و متعهد شدند که در همان روزی که او بر سر پادشاه شام میتازد آنها هم باردوهای
[ش]امیان بتازند و کار آحاد و افراد آنها را بسازند پس حملهٔ فرهاد بر اردوی انطیوخس
[و] حملهٔ مردم بلاد و ممالک ایران بر اهالی اردوهای دور دست او بدرستی در یکروز بوده است
[گ]ویند فرهاد برای اینکه انطیوخس را بکلی غافل و خام نماید قبل از حرکت سفرا نزد آن
پادشاه فرستاده خواهش صلح و مصالحه نمود انطیوخس از فرط غرور سه شرط برای مصالحه
قرار داد یکی آنکه فرهاد برادر او دمتریوس را مغلولا و تحت الحفظ برای او بفرستد بدون
اینکه وجهی مطالبه کند غافل از اینکه فرهاد دمتریوس را چندی قبل مرخص کرده و از راه بیراهه
بشام فرستاده شرط دویم آنکه تمام ولایاتی که مهرداد اول در طرف عراق عرب از سلاطین
شام منتزع ساخته فرهاد بگماشتگان سلطنت سلوکید مسترد سازد شرط سیم
آنکه بعدها فرهاد خود را شاهنشاه نخواند و این لقب را از خویش مسلوب انگارد بلقب
پادشاهی اکتفا کرده و هر ساله نیز مبلغ گزافی بعنوان باج از ایران بپای تخت پادشا[هی]
بر شام فرستد
جوابی که انطیوخس بسفرای فرهاد داد بیشتر پادشاه اشکانی را بر سر غیرت آورد و آتش
بطرف سلطان مغرور راند و شعلهٔ نخوت و غرور او را در یکدم فرو نشاند
اکثر مورخین نوشته و گفته اند انطیوخس در اثنای کارزار کشته شد اما این مورخ
میگوید چون پادشاه بر شام خود را مقهور شهریار اشکانی دید و دانست که محال است
از چنگ او خلاص شود با خنجر که در دست داشت خود را هلاک نمود و الیبن مورخ مینویسد
انطیوخس با خنجر خود را هلاک نکرد بلکه در بالای کوهی ایستاده بود همینکه گرفتار و
اسیر شدن خویش را یقین نمود خود را پرت کرد و این واقعه را از سوانح سال صد و بیست و
نه قبل از میلاد نوشته اند

چون

چون انطیوخس هلاک شد فرهاد اردوی او را غارت نمود و بقیة السیف قشون او را ابی
یا بقتل رسانید و عده مقتولین عساکر شام را از آنها که در اردوهای متفرق بودند تا
که در اردو و در کار بخود انطیوخس کشته شدند بعضی سیصد هزار نفر نوشته اند و است
مستر رولنسن نیز این خبر را تصدیق نموده است و اما در میان اسرا یک شاهزاده و ما
شاهزاده خانم نیز دیده میشد اما شاهزاده سلوکوس پسر انطیوخس مقتول بود و
شاهزاده خانم خواهر شاهزاده و بعضی شاهزاده خانم را دختر انطیوخس ندانس
بلکه دختر دمتریوس محبوس سابق الذکر گفته اند و چنین اظهار داشته که مشار الیها
و بخانه عموی خود حرکت کرده و با بران آمده در همان حال وقتی او را بحضور فرهاد او ر
پادشاه اشکانی مفتون جمال او گشته در همان مجلس وی را در حباله نکاح خود در آو
و باید دانست که این ازدواج فقط از روی مهر و محبت و عشق و هوا نبود بلکه فر
دوم میخواست بواسطه مزاوجت با شاهزاده خانم سلوکیدی حقی هم بر سلطنت
بر شام پیدا کند

چون نایره حرب و قتال منطفی شد و جوش و خروشها نشست و نعش انطیوخس را بحضور پادش
اشکانی آوردند اگرچه فرهاد پای خود را روی سینه انطیوخس گذاشت و بجسد او
خطاب کرده گفت (جسارت و مستی ترا فریب داد ای انطیوخس تو گمان میکردی همانطو
که جام شراب آمنوشید مملکت اشکانیان را نیز در رطلی گران گذاشته بنوشی این پندا
باطل و غروری خادع بود) پس از این سخن حکم کرد جسد انطیوخس را بشستند و لباس
سلطنت در بر او نمودند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند و در تابوت نقره او
بسته بشام فرستادند که در مقبره سلاطین اجداد او دفن کنند و بعد از آن با پسر
انطیوخس که سلوکوس نام داشت مهربانی زیاد نمود و از اینجا معلوم میشود که فرها
دوم اشکانی پادشاهی بزرگوار و پر اغماض و با علو همت بوده چه انطیوخس خ
اسباب زحمت فرهاد شده و کمتر کسی است که اینهمه زحمت از شخصی ببیند و بعد با جس
و پسر آنشخص رفتاری صحیح با مهربانی و محبت نماید و مخصوصا مورخین متعرض ای
مطلب شده و صفات حسنه فرهاد را وصف کرده و گفته اند هر قدر این پادشاه در د
جنگ سخت و صلب بود در غیر وقت جنگ مروت و رحم و مهربانی داشت

بعد از

بعد از هلاک شدن انطیوخس فرهاد از رها کردن دمتریوس و فرستادن او بطرف شام
پشیمان شد و جمعی سوار از عقب او فرستاد که اگر بشام نرسیده و مالک تخت و تاج نشده
او را گرفته معاودت دهند اما تیر از شست و صید از دست رفته بود و سواران بی نیل مقصود
باز گشتند و دمتریوس بعد از ورود بمقر سلطنت با کلئوپاطر زوجهٔ قدیم خود که زن
انطیوخس برادرش شده بود صلح نمود این پادشاه سلوکید طبعاً بظلم و شرارت میل
داشت و عجب آنکه بعد از چند سال محبوسی ظالم تر و شریرتر شده کارهای بد میکرد
از جمله مادر کلئوپاطر زوجهٔ او که ملکهٔ مصر بود تحریک وی گشته که لشکر بمصر کشد یعنی
شوهر خود را از سلطنت خلع کرده و دمتریوس امداد خود را بمصر طلبیده که بقوت
او پسر خود را بر سریر حکمرانی مملکت فرعون جلوس دهد دمتریوس بمیز دیوانه وار
سپاهی تجهیز کرده بطرف مصر راند اما همین که از شام خارج شد اهالی انطاکیه
که پایتخت مملکت بود بشوریدند و دمتریوس وارد مصر نشده بطلیموس پادشاه
مصر در ثانی بر سریر خود متمکن گردید و برای آزار و اضرار دمتریوس یکنفر جوان مصری را
با مردم و مال بشام فرستاد و او را اسکندر نام داد جوان مصری چون بشام رسید به
دستور العمل بطلیموس سلطان مصر ادعا نمود که من پسر انطیوخس و برادرزادهٔ
دمتریوس و وارث تخت و تاج سلطنت بر شام میباشم از آنجا که رعایای دمتریوس
کلاً شاکی و از وی ناراضی بودند طبیعی است که دور جوان مصری جمع شوند و بدون بینه
و برهان دعوی او را مسلم دارند جوان مصری مدعی سلطنت شام که خود را اسکندر
مینامید چون تاجرزاده بود زابینا لقب یافت و زابینا در لغت شامی بمعنی تاجر
باشد و مقصود اسکندر تاجر و کاسب زاده خلاصه زابینا دمتریوس را دوچار مشکلات
نمود و دوچار سختی و مشقت بود که از اینطرف فرهاد دوم با قشون اشکانی بعراق
عرب تاخت و ممالکی را که در حدود بابل و بین النهرین پدرش مهرداد تملک نموده و
انطیوخس از تصرف او بیرون آورده مجدداً از چنگ سلوکیدها منتزع ساخت و برای
اینکه تفریق کلمه و خلاف و اختلاف در دولت و سلطنت شام پاینده و مستدام باشد
نامه و هدیه با سفیر نزد اسکندر زابینا فرستاد و سلطنت او را در شام تصدیق
کرد و این فتنه دوباره بجوی آمد و دولت اشکانی باز نضج و قوامی گرفت لکن ناسازگار

روزگار زحمت اشکال دیگر برای فرهاد تراشید توضیح و تفصیل آنکه در هنگام اسپ
انطیوخس بر تمام ممالک اشکانی فرهاد از ناچاری بطرف مرو و خوارزم و آن نواحی رفت
و با بلاد تورانی پناه برد و بموجب مسطورات ژوستن با آنها قرار داد که بسواران صحرا
نشین ترک او را مدد نمایند تا شر انطیوخس را دفع کند و ممالک اشکانی را مصفا ساز
و مستقل شد که بعد از غلبه و فراغبال اهالی و افره مبلغی گزاف بسواران مذکور دهد
و نتیجه گفتگو این شد که در بهار سال صد و سی قبل از میلاد یا صد و بیست و نه صد هزار
سوار تورانی در دره گر جمع شوند و از آنجا حرکت کرده باردوی انطیوخس پادشاه بر شام
حمله نمایند فرهاد بعد از این عهد و قرارداد خود بدره گر که پایتخت قدیم اشکانیان و
مامن ایشان بود آمد و قبل از آنکه سواران تورانی بمیعادگاه آیند و مهیای کار شوند
عساکر انطیوخس چنانکه ذکر شد مردم را از ظلم و تعدی بستوه آورده و بشورش وادار کرد
بشرح مذکور مصمم دفع و اعدام شامیان شدند و فرهاد از ماجرا خبردار شده بی درنگ
با معدودی از قشون اشکانی آهنگ اردوی انطیوخس نمود و دل از کار او بپرداخت و
عساکر یونانی را تعاقب کرده از حدود متصرفات اشکانی که شط فرات باشد آنطرف انداخ
درینصورت معلوم است فرهاد دیگر محتاج بسواران تورانی و تجشم آنها نبود اما در
آنوقت که مظفر و منصور در حوالی بابل اقامت داشت شنید صد هزار سوار تورانی
وارد خاک خراسان شدند فرهاد خواست آنها را بمبلغی خیلی کمتر از آنکه وعده کرده بود
راضی کند و معاودت دهد و میتوان گفت فرهاد بی انصافی نمیکرد و ناحق نمیگفت
چه سواران تورانی بدون زحمت جنگ و کشته شدن و مجروح گشتن فی الجمله غنیمتی
بدست آورده بصوب خود عود مینمودند اما حرص و طمع سواران ترک و وعده مال
بسیاری که بخود داده بودند نمیگذاشت گوش بحرف حسابی دهند نه دلیل و برهان
کارشناسان فرهاد بخرج آنها رفت نه استمالت ایشان در آنها اثری کرد و برای اینکه
فواید منظوره را از راه دیگر حاصل کنند بتاخت و تاراج پرداختند چون فرهاد
از این غایله خبردار گردید هیمر یا او هیمر نام را که احتمال میدهیم در اصل ماه مهر بوده
نایب السلطنه عراق عرب نموده خود بجمع آوری قشون مشغول شد تا بواسطه لشکر و ذر
اسلحه دفع شر سواران تورانی را نماید

هیمر

(هیمرهند کو جوانی زیبا بلکه بگفتهٔ بعضی از مورخین صبیحی بدیع الجمال و ملیحی در
نهایت اعتدال بوده و فرهاد با او عشق و تعلقی داشته و منصب ساقیگری با و داده و از
معتمدان فرهاد بشمار می آمده و اصلاً گرگانی بوده است) فرهاد در اینموقع خبط
کرد یعنی قشونی که جمع آوری نمود اکثر آن عبارت بود از یونانیهای جنگی که در شهرهای
سواحل دجله و فرات سکنی داشتند و جمعی از اسرای یونان که در اردوی انطیوخس بودند را
اسیر کرده و میتوان گفت دو ثلث از تمام لشکری که فرهاد برای تنبیه سواران تورانی
تجهیز کرده بود یونانی بودند و مسلم است قشون یونانی برای پادشاه اشکانی چه قسم
جنگ میکند و وفاداری او تا چه حد و اندازه است مختصر تا چنین لشکری فرهاد
بطرف خراسان راند و با سواران تورانی برابر شد یونانیهای منزجر و مکدر از فرهاد
بی تعلل بتورانیها پیوستند و خود مدعی و منازع پادشاه اشکانی گشتند که بلکه
کلیهٔ اشکانیان را نابود کنند برای فرهاد نماند مگر معدودی از عساکر اشکانی این جنگ
که طولی نکشید که مختصر قشون فرهاد شکست خورد و خودش نیز کشته شد و کشته شدن
فرهاد دویم را باید اول زوال یا انحطاط دولت و سلطنت اشکانیان دانست چه بعد
از آن با اینکه چند پادشاه قابل درین سلسله وجود یافتند باز رو بترقی نگذاشتند
بلکه در حقیقت در طریق تنزل بودند و قتل فرهاد دویم شاهنشاه اشکانی در سال
صد و بیست و شش قبل از میلاد یا سنهٔ صد و بیست و پنج اتفاق افتاده و اسامی طوایف
تورانی که فرهاد را از تخت و تاج و زندگانی اینجهان محروم ساختند بعضی از مورخین
سارانکو و آزیانی و توخاری ضبط کرده اند و سارانکو احتمال میرود اجداد طایفهٔ
ساروق از ترکمانان حالیه بوده باشند و توخاری همان طایفهٔ توخار اند که ناحیهٔ
طخارستان منسوب بآنهاست و مورخین چینی تورانیهائی را که بر فرهاد غلبه کردند
باسم یووچی یا یومیتی نام برده اند و ما را گمان اینکه آنها اجداد طایفهٔ یموت بوده اند
استرابن طایفهٔ سارانکو را ساراکول نوشته و آن محرف سالور است خلاصه معلوم
نیست فرهاد اولاد ذکوری داشته و مجلس شورای اعیان سلطنت او را تصدیق نکرده
از این جهت بعد از فرهاد عم او اردوان دویم که سردی پیر بود بجای او بسریر پادشاهی جلوس
نمود یا فرهاد فرزندی نداشته که جانشین او شود در هر حال چون خبر کشته شدن فرهاد

بعد از عرب سبد همین سابق الذکر ولایت خود سری برافراشته خود را پادشاه مستقل عر
عرب و مضافات خواند

فرهاد اگرچه پادشاهی خوشبخت نبود اما از رشادت و جلادت و بزرگی و بزرگواری و عز
و حزم و فطانت و هوش بهرهٔ کامل داشت در آن وقت که هنوز دچار بدبختی نشده بود
برای اینکه ظاهراً اظهار میل بسلاطین سلوکید ترشام نماید تاجی بشکل تاج پادشاها
شامی برای خود ساخته بر سر میگذاشت و در روی سکهٔ خود نقش کرد (امگاس اوسا کو
فیل هلن) یعنی ملک معظم است محب یونان و اکثر مورخین لقب فرهاد دویم را امگاس تئو
پاتراوثر زیتر اپیفانس نوشته اند یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار

اما شرح اورسرهوئن و تاریخ آن باید دانست که آن ناحیه میباشد که امروز شهر شهیر
اورفه که مرکز لوا و متصرف نشین و تابع ولایت حلب میباشد در آن واقع است و این
ناحیه را از منهٔ مختلفه و السنهٔ ملل بچند اسم موسوم شده چنانکه از آدس و اود
واورها و رها و آفیا نامیده اند و اخر الامر آفیا اورفه شده پس اورسرهوئن قدیم
اورفهٔ حالیه است و فرنگیها آن را ادس مینامند و شهر اورفه امروز دارای سی هزار
نفر جمعیت میباشد مسجد جامعی در آن ساخته شده که از حیثیت طرح و بنا ممتاز است
مزار مشاهیر رجال عهد اورفه زیارتگاه زوار گردیده و امکنهٔ متبرکهٔ شریفهٔ دیگر نیز در آن
دیده میشود و از آنجمله است مغارهٔ معروف به مولد حضرت ابراهیم علیه السلم و در آن مغاره
صندوق مانندی از سنگ مرمر سبز است که آن را گهوارهٔ حضرت ابراهیم میدانند گوئی
که محل ولادت حضرت ابراهیم باشد اسم محلهٔ آبادی از این شهر است متصل بمغارهٔ مزبور
چند مزار میباشد و میگویند آن مزارات مضاجع حضرت ایوب علیه السلم و جابر انصاری
و ابو عبیدهٔ جراح و بدیع همدانی و مسعود خراسانی است و مردم بزیارت مضاجع مزبوره
می آیند در عهد قدیم آتشکدهٔ بسیار بزرگ معتبری از مجوس در این شهر بوده و همیشه
در آن آتش پی افروخته و آن فروزندهٔ سوزنده را نایب مناب آفتاب جهانتاب که
مجوس پرستندگان آن بودند پنداشته و زاید الوصف بآن آتش حرمت بلکه ستایش
مینمودند آبی از زیر سنگ متصل بقلعه از خارج بیرون می آید و در حوض یا اصطخری
میریزد که صد ذراع طول و هفتاد ذراع عرض آنست حوض مزبور را با قطعه
سنگهای

سنگهای بزرگ تراشیده بشکل مربع مستطیل ساخته اند و آبی که در آن میریزد و از آنجا
در جدولهای منظم جریان یافته باغات و زراعتهای حوالی شهر را سیراب میکند معروف
بعین خلیل الرحمن است یعنی چشمهٔ حضرت ابراهیم ع

مرحوم سلطان سلیمان ملقب و مشهور بقانونی ابن سلطان سلیم اول زاویه و مسجدی در
اورفه بنا نموده که فقرا و ابناء سبیل و ارامل و ایتام در آن منزل میکنند و بآنها غذا
داده میشود قلعهٔ خرابه از ابنیهٔ قدیمه در این شهر دیده میشود و آن معروف بعمارت
سلطنتی نمرود است دو ستون از سنگ تراشیده بالای برج قلعهٔ خرابه نصب کرده اند
و فاصلهٔ ستونها از یکدیگر چهل ذراع است اهالی اورفه بر این اند که این ستونهارا
برای منجنیق (منجانیک) حضرت ابراهیم علیه السلام ساخته اند و از آنجا آنحضرت را باتش
انداخته جمعی از علما و فضلا و شعرا و صاحبان تألیف و تصنیف منسوب باین شهر میباشند
از آنجمله سلطان الشعرا نابی که از اسکشعرای عثمانی گفته اند از معاریف اورفه است

امّا تاریخ قدیم اوسرهوئن یا اورفه آنچه متعلق بما قبل اسکندر کبیر است حق این است
که از آن خبر و اطلاع درستی نداریم همینقدر میدانیم بیونانیها که با اسکندر باین حدود
آمدند این ناحیه را ابتدا کار پایتخت قدیم مقدونیه که ادس یا ادسا نام داشت ادس
گفتند و چون اسکندر کبیر درگذشت این ولایت نیز مثل اغلب ولایات و ممالک آسیا
داخل قلمرو سلاطین سلوکید بر شام گردید یعنی حکمرانان اوسرهوئن با جگذاران
پادشاهان سوریه گردیدند

پیشتر ذکر شد که چون اورهوئی یا رشوئی یا اوسرهوئس پسر خویای عرب بسلطنت
این ناحیه جلوس کرد این مملکت را اوسرهوئن گفتند یعنی مملکت اورهوئی یا
اوسرهوئس یکی از مصنفین گوید بنای آبادی و شهر این ناحیه را اورهوئیها
و چون ولایت را معمور و دارای شهری نمودند خود را پادشاه این سرزمین خواندند
واکثر اورهوئی را اهل شام دانسته و گفته اند این سلطنت تا دویست و چهل و سه
بعد از میلاد در خانوادهٔ او بماند

بعقیدهٔ بعضی در زمان سلطنت انطیوخس هفتم شهر اورفه که آن وقت معلوم نیست
چه نام داشته پایتخت مملکت و سلطنت اوسرهوئن شده و این تقریبا مطابق با سال

مکصد و سی

یکصد سی قبل از میلاد میشود و اوان پادشاهی فرهاد دوم پسر مهرداد که شرح
سلطنتش نگاشته شد

یکی از مورخین که اسامی چند نفر از سلاطین اوسرهوئن را ضبط کرده گوید بعد از
اورهوئی عبد و پسر مساعور یا ساعور بسلطنت جلوس نمود و پس از و فراراشت
بعد فبار و بعد بکرو و طایفهٔ بکرو که بنی بکر باشند چون در ناحیهٔ دیار بکر سکنی
داشته آن ولایت باسم آنها موسوم شده بعد از بکرو پسرش بکر پادشاهی یافت
بعد مانو بعد ابکار یا ابقار و چند نفر از سلاطین اوسرهوئن مسمی بهمین اسم که
ابکار باشد بوده این است که برخی گفته اند چنانکه سلاطین اشکانی هم خود را اشک
یا ارشاک یا ارساس میناميده سلاطین اوسرهوئن هم هم خود را ابکار نامیده و در
سکه های آنها لفظ ابکار و مانو هر دو نقش شده

حق اینست که سلاطین این سلطنت کوچک را باید باجگذاران یا حکام سلاطین اشکانی
و بعد از آن حکمرانان دولت قیاصرهٔ روم گفت نهایت آنکه اسم سلطنتی هم داشته اند
چه از سال صد و چهارده قبل از میلاد که رومیها بر ارمن غلبه کردند تا سنه سی و چهار
قبل از میلاد این ایالت در تصرف دولت روم بود مگر قسمتی از جنوب این مملکت که
از اولاد سلاطین قدیم مالک بودند و در آن حکمرانی مینمودند تا ارشام یا ار
برادر تیگران اول که ظاهرا سیزدهم پادشاه اوسرهوئن باشد این مملکت کوچک را
تصاحب و تصرف کرده و نیز تلها دیه از مورخین شام اسم ارسام یا ارشام را
سافلول ضبط کرده محققین اهل خبر گفته اند ارسام نامعون نه تنها یک قسمت از
و تمام اوسرهوئن را ضبط و مسخر نمود بلکه مملکت ادیابن که حالا موسوم به ملاذ
او را شد و پسرش ابقار یا ابکار او نمو یا اوخومو بعد از پدر جای او بگرفت و ا
ابکار را منو یا زس نیز نامیده اند و یکی از اولاد او که معروف بیرانوش است و او را
اورا سانادروغ میگویند و شاهها ایازس بعد از منو یازس سلطنت یافت
مورخ دیگر فهرست اسامی سلاطین اوسرهوئن و سال جلوس و وفات آنها را
قرار ذیل نگاشته است

اورهوئی بارشوژو یا شیوژو جلوسش در صد سی و دو قبل از میلاد و او دو

رهاء این

رهاء ابن بلشی بن مالك بن ذعر راد انسته اند وکلبی در کتاب انساب البلاد میکوید رهاء بانی شهر مهرو ماد س پیر سبند است و او پسر مالك ابن ذعر ابن حجر ابن جذیلة ابن لخم میباشد او در هوئی بی در سال صد و بیست و هفت قبل از میلاد در گذشته و باقی را ما بنحو فهرست مینکاریم

عبدو بار مانو ریا عبد بن معذور	جلوس ۱۲۷ قبل از میلاد	وفات ۱۲۰ قبل از میلاد
بار داشت بار غابار و یا بن غابر	جلوس ۱۲۰	وفات ۱۱۵
بکرو یا بکر اول بار یا رداشت	۱۱۵	۱۱۲
بکرو یا بکر دویم بار بکرو	۱۱۲	۹۲
معنو یا معن اول	۹۲	۹۰
ابغار یا ابکار اول ملقب به فبکو	۹۰	۶۹
ابکار دویم بار ابکار	۶۹	۵۳
معنو یا معن دویم ملقب به الوهو یعنی خدا	۵۲	۳۴
باکوری یا فیروز	۳۴	۳۰
ابکار سیم	۳۰	۲۶
ابکار چهارم ملقب به سوموکو	۲۶	۲۳
معنو یا معن سیم ملقب به سافیلولو	۲۳	۶
معنو یا معن چهارم بار معنو	۶ بعد از میلاد	۱۳ بعد از میلاد
ابکار پنجم ملقب به اوخومو	۱۳	۵۰
معنو یا معن پنجم بار ابکار	۵۰	۵۶
معنو یا معن ششم بار ابکار	۵۷	۷۰
ابکار ششم بار معنو	۷۱	۹۱

از سال نود و یك بعد از میلاد تا صد و هشت سلاطین اشکانیه ارمن در ناحیه اوسر هوئن سلطنت کرده بعد باز از خانواده سابق الذکر و غیر آنها در تحت سلطنت سلاطین اشکانیه ایران از قرار تفصیل ذیل حکمرانی نموده اند

ابکار هفتم بار ایازس	۱۰۸	۱۱۵

بادنانا سپات

پارتاتاسپات اوّل غاصب سلطنت	۱۱۶	۱۲۰
پارتاتاسپات دوّم ایضاً غاصب	۱۲۰	۱۲۱
معنو پامعن هفتم پار داپاز	۱۲۱	۱۳۸
معنو پامعن هشتم پار معنو	۱۳۸	۱۶۲ از سلطنت خلع
وال پارصاهر پاروائل برصخر غاصب	۱۶۲	۱۶۴
معنو پامعن هشتم پار معنو در ثانی پادشاه شد	۱۶۴	۱۷۶
ابگار هشتم سپی ور روس پار معنو	۱۷۶	۲۱۳
معنو پامعن نهم پار ابگار	۲۱۳	۲۲۵
ابگار نهم پار معنو	۲۲۵	۲۴۳

وهرجا لفظ پار در این لوحه دیده شود بمعنی ابن و پسر است مثلاً ابگار پار معنو یعنی
ابگار پسر معنو و حاصل کلام آنکه ناحیهٔ اوسرهوئن مدتی در تحت سلطنت سلاطین
اشکانی ارمن بوده بعد جزو سلطنت پادشاهان اشکانی ایران شده و چهار دن سال
دویست و شانزده بعد از میلاد این ناحیه جز سواد شهر پایتخت کرد در تصرف اولاد سلا
قدیم ادس بوده تصرف کردند و در سال دویست و چهل و سه بعد از میلاد کلیتاً آن ناحیه
نموده و غانواده سلاطین آنجا را بر انداختند و ولایت اوسرهوئن در تصرف
سلاطین روم بیزانس بماند تا تقریباً سال ششصد و چهل بعد از میلاد بعد اعراب
و سلاطین آنرا متصرف شدند و بنی همدان در آنجا حکومت یافتند بعد از آنها
عقیل که در موصل سلطنت داشتند آنجا را تصاحب کردند و در سال هزار و چه
میلادی مطابق چهارصد و سی و دو هجری ناحیه و شهر ادس را اسلاجقهٔ روم بگرفت
بعد سلاطین بیزانتین آنرا از سلاطین منتزع ساختند و حکام بر آنجا گماشتند آن
حکمرانان آنها مسلط و معتقد شده خود را دوك خواندند پس از آن بودون بو
از اهل اروپا با مجاهدین فرنك آن ولایت را مسخر کردند هزار و صد و چهل
میلادی مطابق پانصد و چهل و یك هجری در تصرف فرنگیها بود آنگاه نورالدین
در سنهٔ مذکوره آنجا را فتح نمود در سال هزار و صد و هشتاد و دو میلادی
پانصد و هفتاد و هشت هجری صلاح الدین ایوب سلطان مصر به تملك آن بالتبع

در سنه هزار و دویست و سی و چهار میلادی مطابق ششصد و سی و دو هجری سلاجقه قونیه آن ناحیه را گرفتند در هزار و دویست و پنجاه و شش میلادی مطابق ششصد و پنجاه و چهار هجری هلاکو خان آنجا را قتل و غارت نمود در هزار و سیصد و نود و پنج میلادی مطابق هفتصد و نود و چهار امیر تیمور گورکان آن ملک را مسخر کرده مدت بیست روز در این ناحیه بماند و اهل خبره دانسته اند که سنه مذکوره سال اول یورش پنجساله امیر تیمور است و مورخین ما اغلب ورها و رها را که همین اورفه و اوسرهوئن باشد رها نوشته اند بعد از آن زمانی ترکمه و چندی دولت ایران مالک آن مملکت بودند تا در سال هزار و ششصد و سی و هفت میلادی مطابق هزار و چهل و هفت هجری دولت عثمانی آنرا ضمیمه سایر ممالک خود ساخت

فصل هشتم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس هشتم موسوم به اردوان دویم

این پادشاه که ملقب به مکاس تئوپاتر یعنی اعظم و ابن الله و فاتح بوده در سال یکصد و بیست و شش یا اوایل سنه صد و بیست و پنج قبل از میلاد بجای فرهاد بر تخت سلطنت جلوس کرد و باید دانست مجالس شورای دولتی او را بسلطنت انتخاب و اختیار کرده اند پس معلوم میشود که فرهاد پسر مهرداد پادشاه سابق فرزند پسری نداشته که بجای پدر نشیند یا اگر داشته قابل پادشاهی نبوده بنابراین د و مجلس دولتی عم فرهاد را که اردوان دویم باشد جانشین او قرار داده اند اردوان دویم وقتی بپادشاهی رسید پیر بوده و دو سال یا سه سال بیشتر سلطنت ننمود و میتوان گفت از این قلیل مدت حکمرانی هم تمتع و لذتی نبرد چه عراق عرب کلیه مغشوش گشته و دشت قبچاق و ارمنستان که تمکینی بسلاطین اشکانی داشتند و باجی میدادند دم از خودسری و استقلال زدند و در فارس و خوزستان ولات نیز خود را پادشاه مستقل خواندند تبعه یونانی پادشاه اشکانی هم نمیتوانستند بعد ها خود را طرف وثوق و اعتماد

اشکانیان فرار دهند تورانیها هم که بخود سری و دشمنی پرداخته و فرهاد را کشته
در آنوقت خصم و مدعی بشمار می آمدند پس از چنین وضع آشفته و پریشان اردوان دویم
چه حظ و بهره میتوانست برد و توضیح آنکه هیمرس نایب فرهاد در طرف بابل حکومت
داده بود او بواسطهٔ جنگهای بیمعنی با همسایه و تعدیها که برعایا کرده بوده مبغوض
جمله گشته مردم بابل و کلیهٔ عراق عرب طوری با او بد شده بودند که هرگز ممکن نبود
اظهار رغبت و میلی بپادشاه اشکانی نمایند و قصد خدمت او داشته باشند
یونانیها هم که در جنگ فرهاد با تورانیها بیوفائی کرده و بدشمن پیوسته فرضاً که عرض
خدمتی میکردند تکیه بگفتار و اظهار آنها ممکن و معقول نبود تورانیها که بهترین
یار و مددکار و خدمتگذار اشکانیان بودند حالا رنجیده خاطر و دشمن و خونی اند
سایرین هم که این ضعف و انقلاب را مشاهده میکنند فرصت را غنیمت شمرده بار تبعیت
و اطاعت را از دوش می اندازند بلی فقط خوشبختی موقتی اردوان دویم این بود که
تورانیها بتاراج بعضی از بلاد خراسان قناعت کرده مراجعت به ایل و الوس خود
نمودند سال اول سلطنت اردوان دویم باین نهج گذشت اما چون پادشاه پیر مرد
و مدبر بود یقین داشت اگر تورانیان را که هرگونه جسارت نموده اند و خون پادشاه هم
ریخته تنبیهی بسزا ننماید بیشتر جری و جسور شده مملکت او را خواهند تاخت بنا
براین پیش دستی کرده در ابتدای سال دویم سلطنت خود لشکری فراوان تجهیز
نموده بجنگ وحشیهای توران رفت و با آنها مصاف داد و در اثنای محاربه تیری
ببازوی او خورد و هلاک شد و این واقعه یعنی قتل اردوان دویم یا سیم در سال دویم ۲
سلطنت او بود
در اینجا مزید بصیرت و اطلاع مطالعه کنندگان را مجملی از وضع و حالات و عادات این
طایفهٔ وحشی صحراگرد تورانی که در آن زمان اسباب خرابی و وحشت ملل متمدنه
بوده اند مینگاریم
اولاً طوایف وحشی صحراگرد تورانی که جار لصیق ممالک متصرفی اشکانیان بودند
در صحراهای وسیع شمال آسیا که از محیط آرکتیک بجبال تیان شان و رود خانه
ژاکسارکه سیحون باشد امتداد یافته از زمنهٔ سالفه که هیچ تعیین آن ممکن نیست

بهپن وش یعنی بصحرای گردی معتاد و چند طایفه بوده و هیچوقت پادشاه یا رئیس مستقلی نداشته اند گاهی برای تاخت و تاز بلاد متمدنهٔ مجاوره باهم اتفاق نموده جمعیتی زیاد از سوار و پیادهٔ غارتگر جنگی تشکیل داده باطراف هجوم و حمله نموده بعد از قتل و غارت و بدست آوردن الجه و اسیر به یورتهای اصلی خود مراجعت مینمودند گاهی هم تاخت و تاز آنها بطور الامانی یعنی بعنتز بود که از سیحون و جیحون گذشته داخل صحرای خوارزم شده تا گرگان و استراباد می آمدند هرچه بدستشان می آمد چپو میکردند و باز میگشتند در اوایل سلطنت اشکانیان یعنی در سال دویست و بیست قبل از میلاد یا چند سال پیش و پس این الامانی و غارتگری طوایف تورانی را خیلی خوش آمده لذتی از آن برده بنابراین بر جسارت آنها افزوده شد و مایل بر اقامت بعضی از نقاط ترکستان که عبارت از اراضی بین النهرین سیحون و جیحون باشد شدند و اشکانیان چون اصلاً از این طایفه بودند بسابقهٔ هم جنسی با آنها مدارا مینمودند بلکه معاهده فیما بین آنها و دولت اشکانی برقرار شد مبنی بر اینکه در بعضی مراتع و النگها و سبزه زارها اغنام و مال و مواشی خود را بچرانند و باجی یعنی چیزی از این بابت بسلاطین اشکانی بدهند و چون موسم سبزی صحرا در گذرد به یورت و مساکن اصلی خود معاودت نمایند و یورت و مسکن اصلی آنها از قراریکه خود انتخاب کرده بودند بالای سمرقند در ساحل رودخانهٔ آقسو بود

بنابر مسطورات مورخین چینی در سال دویست یا دویست و پنج قبل از میلاد دو طایفهٔ بزرگ از طرف شمال یعنی از اراضی واقعه در مغرب شانسی حرکت کرده بجانب جنوب آمدند این دو طایفه موسوم به یوشی بودند و چون قوم با عدت و عظمت هیاطله آنها را غارت نمودند غارت زدهها مجبور شده جلای وطن اختیار کردند و قدری که راه پیمودند دو قسمت شدند قسمتی مستقیماً بسمت جنوب رانده تبت را متصرف نمودند قسمت دیگر بطرف جنوب غربی حرکت کرده بطایفهٔ سو که در صحاری مغرب رودخانهٔ ایلی سکنی داشتند رسیدند طایفهٔ سو از جلو طایفهٔ یوشی فرار کرده بحدود فرغانه و سیحون آمدند در این صحرا فیما بین یوشی و طایفهٔ اوزیوم که شاید اوزبک باشد جنگی اتفاق افتاده یوشی شکست خورده بطرف جیحون رانده

آخر الامر طایفهٔ سو در سمت کاشغر و باختر و آن نواحی قرار گرفتند و یوشی که ا
از یوم شکست خورده در اراضی ما بین جیحون و بحر خزر یعنی در صحرای خوارزم بو
اختیار کردند و این دو طایفه اسباب وحشت ملل متمدنهٔ نزدیک بآنها گردید و مسـ
است که در هر عصر و زمان متمدنین اهل عالم از حمله و غلبهٔ وحشیان صحراگرد بیبـ
وحشت داشته تا از استیلای دولتی با تمدن چه اگر دولت متمدنی بر مملکتی غلبه نما
بنیاد تمدن یعنی صنایع و علوم و حرف آنها را بر نمی اندازد برخلاف ملت وحشیـ
که اثری از آن اصول و دعایم عالم انسانیت باقی نمیگذارد بلکه اول آنجمله را باطل
کرده بعد بقتل و نهب میپردازد و نظیر این واقعه بسیار واقع شده از جمله در زمـ
کی اکرباد شاه پیشدادی ایران تقریبا در ششصد و سی سال قبل از میلاد جماعـ
تورانی با ایران تاختند و بنا خرابیها کردند و بعد جنگهای سختی که کیخسرو بزرگ
دارای کبیر با تورانیها کردند غالبا برای این بود که آنها را مانع شوند و نگذا
بمملکت ایران ورود نمایند خلاصه همینکه طایفهٔ سو و یوشی در صحراهای خوارز
فرغانه و بالای سمرقند سکنی گرفتند مسکن خود را مامن اشرار و قاطعان طرق
قاتلین قرار دادند هر کسی با هر طایفه شرارتی میکرد یا مالیات دیوان را ادا
پناه بآنها میبرد و این بود و بسط اراضی منحصر بطایفهٔ یوشی تا باطراف دریا
هیرمند سیستان رسید این بود که سیستان را ساکاستانه خواندند یعنی ا
طایفهٔ ساکا یا سیت و ساکاستانه رفته رفته سکستان شد و سکستان را اعر
سجستان کردند و یک شعبه از طایفهٔ یوشی که در اراضی مذکوره سکنی داشتـ
بقصد تاخت بسمت هندوستان راندند و تا پنجاب رفتند و اگر در سـ
پنجاه و شش قبل از میلاد پادشاه هند جلو آنها را نگرفته بود تمام هندوستان
چاپیده بودند و باید دانست که اگر چه اسم مخصوص طایفهٔ مزبوره یوشی
اما معروف به ساکا و سیت شده و چون شعب کثیره از آنها منشعب گشته هر شـ
اسم مخصوص داشته چنانکه ترت و داهی و طخاری و خراسمی و ساکاروکی هـ
این طایفه بوده اند و داهی آنها بوده که در دهستان یورت اختیار کرده و طـ
در طخارستان و خراسمی در خوارزم و ساکاروکی باید ساری گلی باشد و

قبایل

قبایل اکراسامی علیحده داشته اما همه را یک مالک و عادت بوده جمله احمال و اثقال
خود را بواسطهٔ عراده و تکره حمل و نقل میکردند اسلحهٔ آنها تیر و کمان و نیزه بوده
آهن را نمیتوانستند از سنگ خارج کنند از مفرغ پیکان میساختند در چادر آینه
و کلاه خود قطعات طلا منصب میکردند بعضی از مورخین را عقیده اینست که این
طوایف آدم هم میخورده اند و گویند مخصوصاً پیران قبیله را میکشتند و گوشت
آنها را می پختند و در ضیافتی میخوردند و پیکان تیرهای خود را با خون متعفن شدهٔ
انسان یا با سم زهرآلود میکردند و اردوان دوم که در جنگ با این مردم کشته شد
یکی از همان تیرهای زهرآلود کار او را ساخت و شک نیست که کشته شدن اردوان
با زمی بلغی بر جسارت طوایف تورانی افزود چه در مدت قلیلی دو نفر پادشاه
اشکانی را کشتند و اینمعنی بالطبع آنها را متهور میساخت و بر قوت قلب آنها
می افزاید

سال عمر اردوان دوم را مورخین نود و شش سال نوشته اند

فصل نهم

در سلطنت اشک یا آرشایا ارساس نهم موسوم به مهرداد دوم

اشک نهم یا مهرداد دوم را لقب مکاس اورژنز اپیفانس تئوز فیلهلن بوده یعنی
اعظم و نیکوکار و نامی و خداوندگار یا خداوند و محب یونان و مورخین ارمنی اسم
این پادشاه را آرشاقان ضبط کرده اند

مهرداد دوم در سال صد و بیست و سه قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرد
و از همان روز که خود را مالک تخت و تاج دید بخونخواهی پدر و بنی عم خود
فرهاد دوم و اردوان دوم که بدست قبایل تورانی کشته شده بودند کمر بست
و با آنقوم جنگهای بسیار سخت کرد

ژوستن مورخ میگوید مدت محاربهٔ مهرداد دوم با طوایف تورانی بدید گشت

یعنی چند سال طول کشید و اخر الامر بر آنها غالب آمد و از شاهزادگان خانو
سلطنت اشکانی بکیرا حکمرانی ترکستان و افغانستان و حدود هند داد و این شاه
حکمران سر سلسلهٔ سلاطین اشکانی هند و تورانی است که معروف بسلاط
کوشان میباشند

اردوان دویم در قلیل مدت سلطنت خود چنانکه پیش ذکر شد اهتمام تمام در مق
نمودن قبایل تورانی داشت لکن باین قصد و فوز فایز نکردید چه این سعادت و خوش
مهرداد دویم را نصیب بود و در مدتی که اردوان دویم و مهرداد دویم با ینکار
و امر مهم اشتغال داشتند گویی کلیتاً حدود غربی مملکت خود را فراموش کرده بود
و عراق عرب و شام و سلطنت سلاطین بر شام و دولت سلوکیدی و فوایدی که در آ
داشتند از خاطر آنها رفته و اگر این دو پادشاه اشکانی گرفتار کار طوایف تور
نبودند در چند سال آخر میتوانستند تمام ممالک سلاطین بر شام را انضمام
مملکت نمایند چه در مدت مزبوره دولت سلوکید دچار انقلاب و سوانح عظیمه بود
ضبط و تسخیر متملکات آن دولت برای پادشاه اشکانی کمال سهولت و آسانی را
اما مهرداد دویم اگرچه با آن نعمت و فیض عظیم فایز نگشت لکن از طرف قبایل وحش
تورانی آسوده شد و دوباره سلطنت اشکانی را بزرگ کرده آب رفته را بجوی آ
بعقیدهٔ بعضی از مورخین چون مهرداد دویم بر طوایف تورانی غالب آمد ممل
سیستان را نیز ضمیمهٔ سایر ممالک خود کرده اید و تا آن وقت اشکانیان در سیست
دخل و تصرفی نداشتند مختصر بعد از آنکه مهرداد کار حدود شرق بپرداخت
مغرب تاخت چه اینطرف را نیز هیمر حکمران عراق عرب مضافات مغشوش کرده بو
بالجمله چون موکب پادشاه اشکانی بطرف عراق نهضت نمود بدون زحمت و مش
ببارهیمر مقهور و مغلوب شد و بحکم مهرداد او را بکشتند پس از آن شه
اشکانی بر فارس و کرمان و خوزستان تسلط یافت و این نواحی جمله او
مصفا گشت

در اینجا مناسب مینماید که مجملی از وضع سلاطین سلوکید بر شام که با مهرداد
معاصر بوده اند بنگاریم بنا براین اینجر را یکی از مورخین در سال نود قبل از

نوشته نقل مینمائیم نویسنده مزبور میگوید سلطنت سلاطین بر شام از سال صد و
بیست و پنج قبل از میلاد رو بضعف و تنزل گذاشت بلکه مایل بزوال گردید
بعد از الکساندر زبینا چنانکه پیش گفتیم انطیوخس هشتم ملقب و معروف به
کرپس پادشاه شد و کرپس بمعنی دماغ کج است این سلطان و مادرش را
کلئوپاطره شراکت سلطنت مینمودند و انطیوخس هشتم تا اطاعت مادر میکرد سلطنتش
قوتی بکمال بود لکن پس از چندی بنای خودرائی و نافرمانی را گذاشت لهذا مادرش
خواست او را مسموم کند چنانکه برادرش سلوکوس را همینطور تلف کرده بود انطیوخس
ملتفت شده همان زهری را که مادر برای او آماده کرده بخورد خودش داد و او را
نابود نمود و مدت هشت سال با قدرت تمام کار سلطنت میپرداخت پس از اینمدت
برادر مادری او که نیز انطیوخس نام داشت و پسر انطیوخس سیدتس که بدست فرهاد اشکانی
مقتول شد طغیان کرد و بر برادر یاغی گشت این دو برادر که یکی معروف به انطیوخس
هشتم و دیگری مشهور به انطیوخس نهم بود چند جنگ با هم کردند اولی که انطیوخس
دماغ کج باشد در قطعهٔ از مملکت شام مسلط بود و دومی که او را انطیوخس
سیزیک میگفتند در ناحیهٔ دیگر و این دو دست از زد و خورد نکشیدند تا در سال
نود و شش قبل از میلاد انطیوخس هشتم معروف به دماغ کج در میدان جنگ کشته شد
و از وی پنج پسر ماند و هر پنج مدعی سلطنت بر شام بودند یعنی هر یک خود را وارث
تخت و تاج پدر میدانستند و هیچیک تمکین آن دیگری نمینمود و اسامی این
پنج پسر از اینقرار است سلوکوس ششم انطیوخس یازدهم فلیپ دمتریوس
انطیوخس دوازدهم

خلاصه انطیوخس نهم ملقب به سیزیک نیز بعد از برادر خود انطیوخس دماغ کج
نتوانست چندگاهی از سلطنت متمتع گردد چه سلوکوس ششم در جنگ سختی طوری
او را مقهور ساخت که وی از بیچارگی و استیصال خود را بکشت و پسری از وی باقی
ماند که او را انطیوخس دهم گفتند و انطیوخس دهم خود را اوزب یعنی مقدس خواند
انطیوخس مقدس قوتی تجهیز کرده با پسر عم خود سلوکوس ششم مصاف داد و چون
مردم از تعدی و سوء سلوک سلوکوس ششم خیلی مکدر بودند بلکه بستوه آمده

دفع

دفع شر او نمودند یعنی وی و اهل و فرزندیکانش را در قصر سلطنتی بسوزانند چون
از میان برداشته شد انطیوخس یازدهم و برادر کهتر او فلیپ مدعی سلطنت شدند
متفقاً بپادشاهی پرداختند و با انطیوخس مقدس جنگ کردند و شکست خوردند
در هنگام فرار و عبور از رودخانهٔ اورنت که نهر عاصی باشد انطیوخس یازدهم د
آب این رودخانه غرق شد و تنها فلیپ ازین هنگامه جان بدر برد و تهیهٔ کار پرداخ
و قشونی جمع آوری کرده سال بعد با انطیوخس دهم (مقدس) مجدداً مصافه
انطیوخس دهم درین جنگ مغلوب شده فرار نموده در مملکت اشکانیان پن
جست و بعد از فرار او فلیپ مملکت بر شام را با برادر خود دمتریوس سیم قسمت
انطاکیه پای تخت فلیپ و دمشق دار الملک دمتریوس گردید و بعدها میان ا
دو برادر ببین نزاع در گرفت دمتریوس ابتدا انطاکیه را محاصره نمود پس از آ
حلب را و در آن هنگام که فلیپ در حلب محصور بود سردار اشکانی موسوم بسی
که در آن حدود اردو داشت و یکی از مشایخ اعراب که او را ازین یا زیز
میگفتند بکمک او آمدند عارد وی دمتریوس را از دور حلب پراکنده ساخ
و خود او را اسیر کرده نزد پادشاه اشکانی فرستادند پادشاه اشکانی ک
مهربانی را با او نموده مملکتی از ترکستان را بسیور رغال بوی داد دمتریوس ب
مملکت رفته بعد از چندی توقف در آنجا درگذشت و این واقعه چون در
نود قبل از میلاد واقع گردیده و جلوس مهرداد چنانکه گذشت در سنهٔ ص
بیست و سه یا صد و بیست و چهار قبل از میلاد بوده باید گفت واقعهٔ مزبو
تقریباً مقارن سال سی و چهارم سلطنت مهرداد دویم واقع شده و ازی
روشن و آشکار میگردد که اگر مهرداد گرفتار طوایف تورانی و سوا
که از آشوب و طغیان آنها متولد شده نبود درین هرج و مرج سلطنت
چه قدر میتوانست منتفع شود بعبارة اخری ممکن بود تمام ممالک سلا
سلوکید را تملک نماید

نیز یکی از مفاسد که ناشی از طغیان طوایف تورانی شد و اسباب زح
مهرداد دویم گردید استقلال سلطنت ارمنستان بود توضیح

ازچند

از چندگاه پیش یکی از شاهزادگان اشکانی که در ارمنستان حکمرانی داشت و اگرچه او و
اخلاف او را پادشاه میخوانند ولی تا این زمان مطیع و خراجگذار بنی اعمام خود یعنی
پادشاهان اشکانی ایران بودند و ایشان را شاهنشاهی میشناختند حکمران
و شاهزادهٔ ارمنستان چون مهرداد را گرفتار کارزار قبایل وحشی تورانی دید از
اوایل سلطنت این پادشاه استقلال خود را اعلان نموده ظاهر ساخت

یکی از مصنفین میگوید چون تیگران پادشاه ارمنستان خود را مستقل دانست و در
آسیای صغیر و قفقاز استیلا و قوتی حاصل نمود خود را شاهنشاه ارمن خواند بلکه
مورخین ارمنی مینویسند مهرداد دویم شاهنشاه اشکانی ایران از لقب شاهنشاهی
استعفا کرد و شاهنشاهی پسر عم خود پادشاه ارمن را تصدیق نمود و خود بخطاب
پادشاهی قانع گشت بعضی از اسامی بجای تیگران اسم پادشاه مستقل ارمن را آرداشز
نوشته اند و آرداشز همان اردشیر است

زمرهٔ از مورخین لاتین میگویند مهرداد دویم چون در مملکت ایران مجدداً باوج
اقتدار رسید لقب شاهنشاهی خود را باز دارا گشت و ازدیاد بصیرت را در اینجا
شرحی از ارمنستان و سلطنت و حدود مملکت آن درج مینمائیم

تاریخ ارمنستان از تواریخ ممالک و دول بعد کمال شرح و بسط است ما در اینجا مجمل
و خلاصهٔ از آن باندازهٔ لزوم مینگاریم و ابتدا بجغرافیای آن میپردازیم

ارمنستان در طرف مغرب مایل بشمال ایران واقع است حدود آن در شمال رود کر
و کوههای گرجستان است تا سرچشمهٔ شط فرات و در شمال غربی تا بره جلد و فرات
و از این نقطه تا کوه جلو واقعهٔ در مرگور و در جنوب سلسلهٔ جبال کردستان
و در مشرق نیز بعضی از نقاط غربی آذربایجان آن مملکت را محدود میسازد و در
آن اوقات میتوان گفت محال ماکو و خوی و ارومی و قراباغ و ایروان و نخجوان
و قارص و غاقزمان و بایزید و موش و بتلیس و وان و ارزنجان و خربوت و ملاطیه
و غیره محل از ارمنستان بوده است این بود حدود ارمنستان کبیر اما ارمنستان
صغیر این مملکت را تقریباً در شمال لوای قره سرای شرقی و در مغرب لوای توقات تابع سیواس
و لوای بنگذه تابع ولایت قونیه و در جنوب لوای ایچ ایل تابع ولایت اطنه و لوای عینتاب

ولوای

ولوای اورفه تابع ولایت حلب و در شرق لوای ملاطیه و در جنوب تابع ولایت معمورة ال
و لوای ارزنجان تابع ولایت ارزنة الروم محدود میباشد و نظر بحدود اربعهٔ مسطو
لوای سیواس و لوای قیصریه و لوای مرعش و لوای قوزان و لوای اطنه داخل این مملکت
بوده است و امتداد ارمنستان صغیر از شمال شرقی بجنوب غربی است
امّا تاریخ ارمنستان از قراریکه مورّخین ارمنی نوشته اند سه هزار سال قبل از
تولّد حضرت عیسی علیه السلام شخصی موسوم به هائیق از اولاد حضرت نوح ع در این مملکت
تشکیل سلطنت داده و هم اکنون ارامنه خود را منسوب بر هائیق دانسته خیلی مب
دارند که آنها را هائی بگویند و مملکت آنها را هایاستان و بر هایستان
بیشتر راغب اند تا بر ارمنی و ارمنستان و میگویند از سه هزار سال قبل از میلاد
تا زمان اسکندر کبیر پنجاه و چهار پادشاه از نسل و نژاد هائیق در ارمنستان سلطنت
کرده واسم و رسم جمله ثبت و ضبط است جز اینکه سال و مدت سلطنت افراد آن
اشخاص بدرستی معلوم نیست این گفته مورّخین ارمنی بر افسانه بیشتر شباهت
دارد تا بتحقیقات تاریخی امّا عقیدهٔ مورّخین یونان و لاتین و تاریخ سلاطین
بنی آشور را اگر ملاحظه کنیم مطالب قریب بصحّت از آنها در باب تاریخ ارمنستان
استخراج توانیم نمود
از مسطورات مزبوره چنین مستفاد میشود که زیاده از چهار هزار سال قبل
از میلاد مسیح طایفهٔ از طوایف تورانی از سرمنزل اصلی خود کوچ کرده
باین سرزمین یعنی ارمنستان و گرجستان آمده این اراضی را معمور
و مسکون نموده اند
از قراریکه در تاریخ بنی آشور نگاشته شده ابتدا ارمنستان منقسم بچندین بود
گردید و بعدها آن بودنها مبدل بنواحی و ولایات گشت و اسامی آن بودنها
یا نواحی و ولایات از قرار ذیل بوده
آورارد زو   میلادیش   میلاد اما تا   تا ئیری   موسات سیر   آورارد زورا
مملکت آرارودی نامیدند و این همان ولایت میباشد که کرسی آن وان حالیه
بوده و بمزید قوّت بر سایر ولایات بر تری داشته یعنی ولایات دیگر تبعیتی به
آرارودی

ارارودی مینموده اند

از ولایات ارمنستان آن قسمتی که در حدود مملکت بنی آشور بود در زمان پادشاهی توغولتی پال ایشارای اول سلطان بنی آشور که از هزار و صد و پانزده تا هزار و صد قبل از میلاد در مملکت آشور (آسیریه) سلطنت میکرد تابع سلاطین بنی آشور شد اما مملکت ارارودی تا نهصد سال قبل از میلاد با استقلال میزیست در سال مذکور شولمانو آشاربدی دوئیم پادشاه بنی آشور بر آرامه پادشاه این مملکت غالب آمد و از این تاریخ تا ششصد و چهل قبل از میلاد سلاطین ارارودی با پادشاهان بنی آشور زد و خورد داشتند گاهی غالب و زمانی مغلوب میشدند و غلبهٔ آنها این بود که خود مستقل باشند در سال ششصد و چهل قبل از میلاد ساردوور سیم پادشاه ارارودی یکباره مطیع و تابع دولت و سلطنت بنی آشور گردید و باجگذار آنها شد بعبارت اخری از این تاریخ حکمرانان ارارودی پادشاه نبودند بلکه حکامی بودند که از جانب سلاطین بنی آشور در این مملکت حکومت مینمودند

بنابر منقولاتی که در جبال وارسیا شد از اولاد آرامه پانزده نفر سلطنت کرده اند تا وقتیکه مملکت ارارودی ضمیمهٔ ممالک بنی آشور گشته و این مملکت و سایر نواحی ارمنستان منقاد و تابع بنی آشور بودند تا دولت سلاطین بنی آشور که معروف به نمارده میباشد منقرض گشت و اواخ شاتارا که او را کی اکسر هم میگفتند و از سلاطین پیشدادی ایران بود ممالک نمارده را مسخر و ضبط نمود وکی اکسر احتمال میرود همان کیخسرو معروف در تاریخ ایران باشد که ما او را جمشید میدانیم در هر حال کی اکسر که مملکت بنی آشور را متصرف نمود مملکت ارمنستان را هم تصاحب نمود و در زمان سلطنت این پادشاه پیشدادی ایران قومی از طایفهٔ آرین یعنی از مردمی که اصلاً ایرانی بودند از وطن خود مهاجرت کرده به ارمنستان رفتند و با تورانیهائی که از قدیم در آنجا سکنی داشتند مخلوط گشتند پس سکنهٔ ارمنستان اختلاطی است از تورانی و ایرانی

یکی از مورخین میگوید دوار سلطنت بنی آشور که معروف به نمارده بودند دودمان

هفتم

هفتم قبل از میلاد در بابل سلطنت داشتند سه طایفه از مهاجرین قدیم قورانی
که موسوم به آراردی و ناییری و مینی بودند مملکت ارمنستان را در میان خو
تقسیم کردند طایفهٔ آراردی در محال قراباغ و ایروان و نخجوان و بایزید و وان
سکنی گرفتند و طایفهٔ ناییری در محال فارص و قاغزمان و بعضی از محال بایزید
و موش و تبلیس و ارزنجان و خرپوت و ملاطیه و بیره جک یورت اختیار کردند
و محال ماکو و خوی و ارومی و سلماس را قشلاقگاه طایفهٔ مینی گردید و ماستوانیم
گفت این سه طایفه غیر از اسامی مزبوره نام دیگر داشته اند و آن اسامی نام
نواحی و امکنهٔ آنها بوده بعد طوایف مجاور هر طایفه را باسم مسکن آن نامید
چنانکه آرارتی و آرارات اسم کوه معروف آغری داغ است که در راس حدود
ایران و عثمانی و روس واقع شده و در سفر تکوین تورات بهمین اسم مذکور است
و حوالی کوه مزبور طایفهٔ آراردی سکنی داشته پس ظن قریب بیقین آنکه اینها
باسم آن کوه نام برده و نامیده اند
در سال پانصد و پنجاه و هشت قبل از میلاد که طایفهٔ کیان پیشدادیان را مضمحل
و منقرض ساختند و سلطنت ایران را خاص خود نمودند تیگران نام والی ار
نیز در بقعهٔ تبعیت و اطاعت کیخسرو کیانی را بر گردن گرفت
در سنهٔ سیصد و سی قبل از میلاد اسکندر کبیر بر دولت ایران غالب آمد
پادشاهی این مملکت او را شد در این وقت اهالی ارمن مطیع و منقاد آن شه
قیاد کردیدند
چون اسکندر درگذشت و ممالک او میان خلفای او تقسیم شد ارمنستا
بسلاطین سلوکید بر شام رسید و چیزی نگذشت که آردوانس نام حکمران
مملکت بر پادشاه سوریه بشورید اما مقهور آن پادشاه گردید و باز ار
در تبعیت سلطنت بر شام بود تا در سال صد و هشتاد و نه قبل از میلاد
آرتاکزیا و زاریادرا دو حاکم ارمنستان کبیر و ارمنستان صغیر بر پادشا
سلوکید بر شام شوریده رایت خود سری برافراشتند و مملکت ارمن
بواسطهٔ این دو حکومت مستقله تشکیل یافت و موسوم به ارمنستان کبیر و ا

صغیر شد امّا ارمنستان کبیر یا مملکت ارمن کبری واقع در طرف شمال شرقی عبارت بود از ارزنة الروم وقارص ودوان وایروان وارمنستان صغیر یا ارمن صغری که آنرا مملکت سوفی هم میگفتند ودر سمت جنوب غربی واقع ناحیهٔ طرف فرات وآنحدود را که حالا دیار بکر میگویند شامل بود ورود خانه مراد از آن نواحی میگذشته پای تخت آن ساموسات که حالا معروف به سامساتست

بالجمله ارمنستان کبیر در سال صد وپنجاه وپنج قبل از میلاد مسخّر مهرداد اوّل پادشاه اشکانی گردید وحکومت آنرا ببرادر خود والارساك یا والارشاق داد واو سرسلسلهٔ سلاطین اشکانی ارمن است

یکی از مورّخین گوید که وقت غلبهٔ مهرداد دوّم بر ارمن اینمملکت در تحت سلطنت ارتوادیستو یا آرتادستی یا آرتاواستی بود واین اسامی محرّف آرداشز است که اردشیر باشد وارداشز قبل از تیگران در ارمن پادشاهی کرده وشاید ارداشز پدر تیگران بوده چنانکه موسی خورنی تصریح باینمطلب کرده است واردشیر وتیگران از شاهزادگان اشکانی بودند

در سنهٔ سی وچهار قبل از میلاد در اواخر سلطنت تیگران اوّل پادشاه اشکانی ارمنستان رومیها بر این مملکت غلبه نمودند وفی الحقیقه از آنوقت سلطنت مستقلّ با قدرتی در ارمنستان نبود گاهی رومیها آنرا متصرف میشدند زمانی ایرانیها وباز طایفهٔ اشکانی تا سال چهارصد وبیست وهشت بعد از میلاد مختصر سلطنتی در بعضی از قطعات ارمن کبری داشتند امّا از ین سال دیگر این مملکت کلّیةً ضمیمهٔ متصرفات سلاطین ساسانی گردید ودست سلاطین اشکانی ارمنستان از ین مملکت کوتاه گشت

در سال ششصد وسی ودو بعد از میلاد سلطنت ساسانیان دوچار انقلاب شد یعنی گرفتار مقدّمهٔ استیلای عرب بر عجم گردیده سلاطین قسطنطنیّه این موقع مساعد را مغتنم شمرده ارمنستان را متصرف شدند واز آنحدود تا دیری برای تصرّف این مملکت فیما بین خلفای اموی وعبّاسیه وامپراطورهای قسطنطنیّه کشمکش درکار بود تا در سنهٔ هفتصد وچهار میلادی اعراب کلّیةً آنجا را مسخّر کردند

وحکّام

و حکّام مسلمان برای آن مملکت تعیین بشد و اوّل حاکم مسلمانِ ارمنستان
قاسم نام داشت

در سنهٔ هشتصد و هشتاد و شش میلادی اشوط نام از طایفهٔ باگراتید چون استیلا
در ارمنستان حاصل کرده بود خلفای بنی عبّاس سلطنت او را در ارمن تصدیق کرد
امّا بشرط دادن خراج و او این شرط را قبول کرده یازده نفر از این سلسله در ارمن
پادشاهی نمودند

در سال هزار و چهل و پنج میلادی قاکیغ دوّیم پادشاه ارمن کبری که خراجگذار اسلام
بود مقهور و مغلوب امپراطور قسطنطنیّه شد

در سنهٔ هزار و شصت و چهار میلادی قارص را سلاطین سلجوقی فتح کردند و
مملکت ارمن را از امپراطورهای قسطنطنیّه منتزع ساختند و چون سلاجقه بر
ارمنستان غالب آمدند این مملکت بچندین ایالات قسمت شد و در هر ایالت یک نفر
حاکم مسلمان بحکمرانی پرداخت و حکّام مسلمان در ایالات ارمن چند سلاله بوده اند
باستقلال حکمرانی کرده و اسامی آنها از اینقرار است

سلالهٔ کرد مروانی سلالهٔ بنی ارتق سلالهٔ ایوبی که در آمد و دیاربکر و ماردین و میا
سلطنت میکردند سلالهٔ شاه ارمن که در اخلاط یا خلاط حکمرانی داشتند
سلالهٔ آل حمدان و بنی عقیل که در موصل پادشاهی مینمودند و اتابکان حلب از
لؤلؤ و بنی اسد و بنی ماز یاد و دانشمندیّه و بنی منقذ و بنی شدّاد و بنی صاق

در هزار و چهارصد و هفتاد و دو میلادی قسمت عمدهٔ ارمنستان کبری
سلاطین صفویّه ایران تصاحب کرده و نواحی جنوبی را عثمانیها متصرف شدند
در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت میلادی آن قسمت ارمنستان که جزو ایرا
بود آن روس گردید

در سنهٔ هزار و هشتصد و هفتاد و هشت قارص و یک قسمت عمده از ارمنستان که د
تصرف دولت عثمانی بود ضمیمهٔ متصرفات روس گردید
امّا مملکت ارمن صغری مؤسس اساس سلطنت در آن سرزمین زادوا پادس حاکم
بود و سه نفر از اولاد او تا سنهٔ نود قبل از میلاد در این مملکت سلطنت داشت

در سال

در سال مذکور تیگران اول پادشاه ارمن کبری ارمن صغری را ضمیمه مملکت خود نمود و در هر دو ارمنستان بحکمرانی پرداخت

در سال شصت و چهار قبل از میلاد رومیها ارمنستان صغری را متصرف شدند این مملکت ما بین امپراطورهای قسطنطنیه و اعراب و دولت ایران همواره محل متنازع فیه بود و بعضی اوقات سلاطین ارمن کبری در آن تسلطی بهم میرسانیدند تا آخر الامر در سنه هزار و چهارصد و نه میلادی سلاطین قراقوینلو آنجا را تملک نمودند و در هزار و پانصد و هشت صفویه آنرا از دولت قراقوینلو منتزع ساختند و بعد از صفویه بعثمانی رسید و الی الآن بدست آن دولت میباشد

چون مجملا از جغرافیا و تاریخ ارمنستان مستحضر شدیم گوئیم در زمان مهرداد دویم سلاطین اشکانی ارمن چندسالی دم از استقلال زدند بلکه رایت شاهنشاهی برافراشتند اما مهرداد بعد از غلبه بر تورانیها و منقاد نمودن فارس و عراق و خوزستان و غیرها باز بر ارمن مستولی شد و آن مملکت در تحت تبعیت و خراجگذاری او در آمد اما وفات مهرداد دویم اسباب انقلاب غریبی شد تیگران پادشاه ارمن بعضی از بلاد این مملکت را که مهرداد دویم تصرف کرده بود دوباره بگرفت و مستقل شد

یکی از مطالب مهمه تاریخ مهرداد دویم باز شدن راه مراوده رومیان است با اشکانیان که از قرار مسطورات اهل خبر این اتفاق در عهد این پادشاه افتاده پس از برای توضیح مطلب گوئیم تا سال صد و نود قبل از میلاد عساکر روم وجهاً من الوجوه قدم در خاک آسیا نگذاشته بودند و عموم اهالی این اقلیم از اناطولی که معروف به آسیای صغیر است گرفته تا آسیای مرکزی که ایران و ترکستان و غیرها باشد و بلاد منتهی نقطه شرقی که چین و غیرهاست از حال روم و رومی بیخبر بودند و معرفتی باوضاع آن ملت و مملکت نداشتند و اسم رومی بر زبان آنها نمیگذشت مردم آسیا از تمام اروپ با نقطه که مراوده مینمودند یونان بود در سال صد و نود قبل از میلاد اول دفعه بود که جمهوری بزرگ روم خود را بآسیا شناسانید و تفصیل آن اینکه قسمتی از مملکت یونان را رومیها در تصرف داشتند انطیوخس سیم پادشاه سلوکیدی بر شام قشونی تجهیز نموده بقصد بیرون کردن رومیها بطرف یونان رفت و در آن مملکت در ترمپیل با عساکر

رومی تصادف نمودند و جنگ سختی کردند و انطیوخس شکست خورد و مقهوراً از
بمملکت خود بازگشت سال بعد از آن که سنهٔ صد و نود قبل از میلاد باشد رومی
بر ماننزی آمده و در آنجا با لشکر انطیوخس باز مقابل گشته دفعهٔ دیگر آنها را شک
دادند اما رومیها از ماننزی تجاوز نکرده در آنجا عهد صلحی با انطیوخس بستـ
و مراجعت نمودند و دیگر تا سال نود و یک یا نود و دو قبل از میلاد بطرف آسـ
نیامدند جمهوری بزرگ روم عهد کرده بود که یک شبر از خاک آسیا را تصرف ن
و متصرفات خود را از اینطرف وسعت ندهد اما بعد از چندی که آن دولت
بر کارتاژ غالب آمد و تمام مقدونیه و یونان را تصرف نمود پلیتیک جمهوری بزر
روم تغییر کرد و از آنوقت بخیال دست درازی بر آسیا افتاد و سلطنت پرگ
وسیله و اسباب کار آن دولت شد

تبیین اینمقال آنکه سلاطین پرگام که عبارت از لوای کارامیه و لوای سارد
باشد از سال دویست و هشتاد و سه قبل از میلاد سلطنت مستقلی برای خو
تشکیل دادند و بعد از جنگ ماننزی خود را در ظل حمایت دولت جمهو
بزرگ روم کشیدند و اسامی پادشاهان پرگام از اینقرار است

فیلتر اومن آتال اومن دویم آتال دویم آتال سیم آریستونیک

چون در اواخر سلطنت این سلاطین جمهوری روم دانست که این سلطنت د
با نقراض است از آتال سیم سند گرفت که بعد از وفات او مملکت پرگام مسـ
در تحت تصرف دولت جمهوری بزرگ درآید آتال سیم درگذشت و برادر صلبـ
آریستونیک که نتیجهٔ مواصلت غیر مشروعی بود بجای آتال جلوس نمود چرا
فرزندی نداشت که جانشین او باشد رومیها مترقب که پرگام را ضمیمهٔ
خود نمایند و آریستونیک در خیال که نوشته برادر را که سند رومیها د
پرگام است باطل سازد و خود را بمملکت بسلطنت پردازد دولت جمهو
روم چون طفره و تعلل آریستونیک را در تسلیم کردن پرگام دید با مهرداد د
که در آنوقت پادشاه پونت بود متحد شد و با آریستونیک جنگ کرده بر
غالب آمد و چون مهرداد ششم پادشاه پونت درینموقع بدولت جمهوری

خدمت

خدمت کرده بود دولت مشار الیها در عوض قسمتی از مملکت کاپادسیا را باو واگذار نمود مهرداد ششم پادشاه پونت اگرچه در تحت حمایت رومیها نبود و خود مستقلاً و مستبدّاً امیر بیت لکن مدت العمر با رومیها حالت اتحاد داشت چون او درگذشت پسرش مهرداد هفتم در سال یکصد و بیست قبل از میلاد در سن یازده سالگی بجای پدر نشست و برخلاف طریقهٔ پدر با رومیها رفتار کرد

این پادشاه یعنی مهرداد هفتم که ملقب به اعظم بود بواسطهٔ رشادت حالت خودسری داشت لهذا در سنهٔ نود و نه قبل از میلاد مملکت کاپادسیا که در تحت تصرف یا حمایت رومیها بود بتاخت رومیها او را مغلوب کردند و قهراً بتمکین وا داشتند لکن او کینهٔ رومیها را در دل گرفته بر این شد که امم و بلادی را که در اناطولی در زیر حمایت رومیها بودند حتی المقدور بر آنها بشوراند و عصیان دهد اراده این بود که بتحریک و تفتین پرداخت و با دیگران پادشاه ارمن نیز بساخت و در خفا اردوئی از قشون ارامنه و پونت تشکیل داده مجدداً بر کاپادسیا حمله نمود و در سال هشتاد و هشت قبل از میلاد هر چه در شهرهای اناطولی مأمور دیوان از جانب رومیها بود با هر چه کاسب و تاجر رومی که در بلاد مزبوره میزیستند همه را بکشت چنانکه عدهٔ مقتولین بصد هزار نفر رسید بنا بر این دولت جمهوری بزرگ روم سیلا را که از سرداران بزرگ نامی و از اعاظم رجال دولت روم بود بدفع او مأمور نمود مهرداد هفتم مملکت خود را وسعت داده و تا شهر آتن دار الملک یونان را در تحت تملک داشت سیلا بر نایب الحکومهٔ مهرداد که در آتن بود غلبه کرده آتن را بگرفت و فاتحانه پیشرانده تا وارد اناطولی شد گویند دویست هزار نفر از قشون پادشاه پونت با سیلا در جنگهای مختلف بکشت

در سنهٔ هشتاد و پنج قبل از میلاد مهرداد هفتم مجبور بمصالحه شده و در سال شصت و نه قبل از میلاد چنان بدبختی و بیچارگی باو روآور شد که یکی از سربازان خود حکم کرد او را با خنجر هلاک سازد

مهرداد هفتم پادشاهی بس رشید و متهور بود و اگر سردارهای بزرگ روم از قبیل سیلا و لوکولوس و پمپه با او برابر نشده بودند هر آینه او رومیها را کلیةً

از آسیا

از آسیا بیرون میکرد و طوری آنها را ذلیل و مقهور میساخت که دیگر قدم از ارو
بیرون نمیگذاشتند و هرگز بخیال تصرف اقطار آسیا نمی افتادند.

مهرداد هفتم علاوه بر رشادت و جلادت مردی فاضل بود و به بیست و دو زبان حر
خلاصه در اثنای محاربات رومیها با مهرداد هفتم بود که دولت جمهوری بزرگ با سلـ
اشکانیه مستقیماً مراوده و مرابطه حاصل نمود

پلوتارک مورخ میگوید هنگامیکه سیلا سردار بزرگ رومی مأمور کمک و اعانت اریوبا
پادشاه کاپادوس که ایالات سیواس و مرعش و قرامان حالیه عثمانی باشد بود و
میخواست او را از دار تعدیات مهرداد پادشاه پونت محفوظ دارد با مهرداد
دوییم پادشاه اشکانیه بنای مراوده را گذاشت و بمعاضدت و مظاهرت آن پادشـ
بر پادشاه پونت غلبه نمود و تا سواحل فرات آمد و در آنجا اوروباز سفیر مهرداد
دوییم پادشاه اشکانیه با او ملاقات کرد و عهد مودتی بتوسط سیلا و اوروباز ما بین
پادشاه اشکانیه و دولت جمهوری روم منعقد شد اما اوروباز بیچاره ظاهراً موافق
دستور العمل مهرداد پادشاه خود رفتار نکرده همینکه از مأموریت خود بازگشـ
و بپایتخت رسید بحکم مهرداد سرش را بریدند

بعضی از مورخین تصریح بتقصیر اوروباز نموده گفته اند در هنگام ملاقات با سیلا
سردار رومی در اطاق خود مقدم نشاید پادشاه اشکانیه این بشنید برنجید و این
رفتار را مضر بشأن سلطنت و دولت خود دانسته و دید آیین بود که حکم بقتـ
اوروباز نمود

خلاصه در سال نود و یک یا نود و دو عهد مودتی پادشاه اشکانیه با دولت
جمهوری روم منعقد ساخت

فوت مهرداد دوییم را والیان مورخ در سال هشتاد و هفت قبل از میلاد نو
و مدت سلطنت این پادشاه را سی و هفت سال گفته

استاد المورخین مستر رالنسن وفات مهرداد دوییم را از سوانح سال هشتاد و
قبل از میلاد دانسته و هستند از مورخین که میگویند مهرداد دوییم در سال هشـ
و شش قبل از میلاد درگذشته در هر حال بعد از وفات این پادشاه مملکت و دو

اشکانیان

اشکانیان دوچار انقلاب و اضطراب غریبی گردید

مهرداد دویم از جمیع سلاطین اشکانی رشیدتر و عاقلتر بود فتوحاتش از روی قاعده و بصیرت روابط و مراودات و مودتش چه با دولت جمهوری روم چه با دول مجاور در کمال راستی و درستی و از کشتن او و با زسفیر خود چنین معلوم میشود که در اجرای امور و قوانین دولتی خود ایستادگی تمام داشته و بجزای خلاف و خیانت تنبیه سخت میکرده منتها مدت سلطنت او را چهل و هفت سال نوشته اند و برخی چهل و بعضی سی و پنج گفته اند

چون در این فصل مکرر بذکر مملکت پونت شده باید مجملاً حال آن مملکت را معلوم نمائیم بنابراین گوئیم پونت یکی از نواحی آسیای صغیر است و حدود آن مختلف میشده یعنی هر وقت سلاطین پونت اقتداری داشته از اراضی مجاوره آن اطراف و اکناف ضمیمه ملک خود مینموده اند و گاه از ضعف حکمرانان همسایه از آنها بعضی قطعات منتزع میساختند و هر حال چون از طرف شمال محدود به قرادنگیز بوده و قرادنگیز را پونت اکسین مینامیدند این مملکت را هم بعلاقه مجاورت با آن دریا پونت میگفتند

مملکت پونت از طرف مشرق بر قفقاز و ارمنستان و از طرف مغرب با پافلاگونی که حالا براوای قسطمونی و کانگری و آماستری و سینوپ معروف است و از طرف جنوب بر کاپادس محدود بوده و کاپادس چنانکه گفتیم سیواس و مرعش و قرمان حالیه است مدتی انجا نیز سلاطین کیان ساتراپها یعنی حکمرانان در این مملکت حکمرانی کرده بعد از آن سلاطین مستقل داشته و وقتی رومیها این مملکت را در تحت حمایت خود گرفته و اسامی ساتراپها یا حکمرانان و سلاطین مستقل آن مملکت از قرار ذیل است

فارناس اول که در پانصد و بیست سال قبل از میلاد ساتراپی پونت یافته

آرتاباز که در پانصد و دو سال قبل از میلاد بساتراپی رسیده

آریوبارزان اول که در چهارصد و هشتاد سال قبل از میلاد ساتراپی یافته

مهرداد اول در چهارصد و دو

آیپوبارزان دوئیم در سیصد و شصت و سه

اما سلاطین مستقل پونت

مهرداد دوئیم که در سیصد و سی و هفت قبل از میلاد سلطنت یافته

مهرداد سیم در سیصد و دو

مهرداد چهارم در دویست و شصت و شش

مهرداد پنجم در دویست و بیست و دو

فارناس دوئیم در صد و هشتاد و شش

مهرداد ششم در صد و پنجاه و هفت

مهرداد هفتم ملقب به اعظم از صد و بیست و سه الی شصت و پنج یا شصت و نـ

قبل از میلاد در پونت سلطنت کرد و بشرحی که گذشت درگذشت

فارناس سیم از سال شصت و پنج یا شصت و نه قبل از میلاد در آن مملکت سلطنت

تا سنهٔ چهل و چهار بعد از آن دیگر در پونت سلطنت نماند و تا دو میها آسیـ

صغیر را داشتند پونت یکی از ایالات رومیّهٔ الکبری محسوب میشد

فصل دهم

در سلطنت اشک یازدهم آرشا یا ارساس دهم موسوم به سیناتروک یا سینـ

چنانکه در ذیل احوال و تاریخ مهرداد دوئیم اشاره نمودیم بعد از آن پادشاه

سلطنت اشکانی در ایران مغشوش شد از اینجهت این نقطه از تاریخ اشکانـ

تاریک و مظلم بنظر می آید و باید بزور اجتهاد و تعمق دفع آن ظلمت را بکـ

نمود و خود را بجهد بروشنائی رسانید پس ما جمع اقوال نموده گوئیم

سیناتروک یا سیناتراوک اشک دهم است و دهم پادشاه اشکانی و اوّ

او مکاس اتوکراتر فیلو پاتر اپیفانس فیل هلن میباشد یعنی اعظم و خودـ

و مُحبّ پدر و نامدار و دوست یونان

مورّخین اسم این پادشاه را به املاهای مختلفه نوشته‌اند چنانکه بعضی سیناتروس و برخی سنتریکوس و غیره سیناترتس هولکس و جماعتی ساناتروغ نگاشته و بهر املا که باشد این اسم بلقب شبیه است نه بعلم شخص

موسی خورنی در وجه تسمیهٔ این اسم میگوید که مسمّاة به ساناتود دایهٔ این اشک بود در وقتیکه اشک طفلی رضیع بود در فصل زمستان از کوههای کردستان عبور میکردند در یکی از منازل اسیرها شدن کرد و سه شبانه روز متوالیا برف آمد ساناتود اشک را در پهلوی بسینهٔ خود چسبانید و از سرما و آسیب حدّت آن محفوظ داشت و چون روغ در زبان اشکانیان بمعنی حفظ و محافظت است این اشک را ساناتروغ گفتند یعنی حفظ کردهٔ ساناتود و این لقب در میان اشکانیان نهایت شایع و معمول بوده بلکه یکی از سلاطین اشکانی ارمنستان هم ملقب باین لقب شده است

جلوس این اشک مقارن بوده با ابتدای انقلاب و ضعف حقیقی دولت و سلطنت اشکانیان در مملکت ایران و مضافات چنانکه سلاطین اشکانی ارمن که در واقع بمنزلهٔ حکام سلاطین اشکانی ایران بودند درینوقت اکتفا باستقلال نکرده دعوی شاهنشاهی نمودند و تیگران پادشاه ارمن در این اوان طوری معتبر و مقتدر شد که مردم شام تاج سلطنت بر شام را باو عرضه داشتند و او قبول کرده گرفت و بر سر گذاشت

وقایع این سنین از تاریخ اشکانیان بهیچ بدرستی معلوم نیست یعنی از وقت فوت مهرداد دوّم تا جلوس ارد اوّل در سال پنجاه و شش قبل از میلاد نمیتوان دانست که در ممالک اشکانیان چه سوانح سانح شده مگر بعضی مطالب مختصر که از مسکوکات استنباط میشود یا از تواریخ روم که بواسطهٔ ارتباط و مراوده با اشکانیان چیزی حسب المناسبه در اوراق خود درج و ضبط کرده اند

جماعتی را عقیده اینست که بعد از فوت مهرداد دوّم تا جلوس ارد اوّل بعضی نفرها یا در ظرف سی سال چند نفر از شاهزادگان اشکانی یا امرای غیر اشکانی در

نقاط مختلفهٔ ایران بدعوی سلطنت برخاستند و بر مسند حکومت پایتخت
سلطنت نشستند و معیّن است که چند نفر در زمان واحد در مملکتی که از او
دانند چون دعوی سلطنت کنند جنگ داخله در گیرد و نوائر فتن متوالیاً شع
نا هموار به و پادشاه با اقتداری روی کار آید آن آتش را خاموش کند و آن دیگ
از جوش ببنداز د این است که از فوت مهرداد دویّم تا اوان سلطنت یعنی او
پادشاهی او ورود اوّل را باید اوقات هرج و مرج دولت ایران یا زمان فترت
دانست

والیان مورّخ میگوید بعد از مهرداد دویّم مبناسکر و (مبناسکرس) (مبن
نامی از طایفهٔ اشکانی بتخت سلطنت اشکانیان ایران جلوس کرد امّا باید دانست
تصریح کردن این مورّخ مبناسکر را بانکه اشکانی است محل حرف است و بعد
آن بباید بگفتهٔ والیان وقتیکه مبناسکر ممالک دهیم پادشاهی شد پیر و ض
بود و در نود و شش سالگی بدرود سلطنت و زندگانی نمود

دیگری گوید چون مهرداد دویّم پسری که قابل سلطنت باشد نداشت بعد از وفات
شاهزادهٔ را که خیلی پیر و موسوم به مبناسکر و بود مجالس دولتی بسلطنت انتخاب کرد
و او هفت سال پادشاهی کرد و بعضی او را پسر فرهاد اوّل دانسته اند

مورّخ دیگر مینویسد وقتیکه مبناسکر و بتخت سلطنت ایران جلوس کرد شخصی از
خانوادهٔ یعنی خانوادهٔ اشکانی مدّعی او شد و او سنتروکس یا سیناتروکس
سناتاتراسس نام داشت و سالها بود که در میان قوم ابیها با سیر به میزیست بعد
مرگ مهرداد بیاری تور انیها بمقام منیع پادشاهی رسید و هفت سال حکمرانی ک
و در هنگام جلوس او نیز نود ساله بود معلوم میشود این مورّخ هم میناسکر و
اشکانی میدانسته امّا چنانکه گفتیم این رای ضعیف است

بالجمله بعد از سیناتروئیک که اینهمه تحریفات در اسم او مشاهده میشود پسرش فر
سیّم بسلطنت رسید و فرهاد سیّم هم بدست فرزندان خود مهرداد سیّم و ارود مق
حاصل کلام بعد از فوت مهرداد دویّم تا جلوس ارود اوّل چهار نفر در ایران پاد
اقطار مختلفهٔ ایران پادشاهی کرده اند و آن چهار نفر مبناسکر و سیناتروئ
و فرهاد سیّم

و فرهاد سیم و مهرداد سیم بوده و شاید غیر از این چهار تن دیگران هم باین دعوی برخاسته باشند و کاری کرده باشند و مسلم است که کشمکش این مدعیان و زد و خوردها و جنگها و گرفتاریهای داخله تیگران پادشاه ارمن را ایمن و آسوده داشته بلکه آن قدرت داده که خود را شاهنشاه خواند

استاد المورخین مستر رلنسن احتمال داده است سیناتروئیک پسر مهرداد اول باشد و او در جنگی که فرهاد ثانی با جماعت تورانی نمود اسیر تورانیها شده مدت پنجاه سال در حبس آن قوم مانده بعد از فوت مهرداد دویم بقوت و تقویت تورانیها بسلطنت ایران رسیده باشد

نیز مستر رالینسن میگوید در این انقلاب و اغتشاشی که بعد از مردن مهرداد دویم در ایران بظهور رسید تیگران پادشاه ارمن مملکت آذربایجان را از تصرف سلاطین اشکانی ایران خارج کرده ضمیمه ارمنستان و متصرفات خود نمود و پادشاه اشکانی ایران از ضعف پیری حالت نداشت که او را دفع و ملک خود را حفظ کند بلکه در جنگهائی که رومیان با پادشاه پونت و پادشاه ارمن کردند چون با اشکانیان عهد مودت داشتند هر چه طرفین از این پادشاه پیر اشکانی استمداد نمودند او اظهار بیطرفی نموده هیچیک امداد ننمود و این حال ناشی از ضعف و نحول او بود مگر بگوئیم برومیها بواسطه عداوتی که همیشه آسیائیها با یونانیها و رومیها داشته اند کمک نکرده و بپادشاه ارمن بجهت اینکه قطعه از مملکت او را که آذربایجان باشد گرفته و این فقره اسباب کینه او گردیده نمیخواست دشمن خود را بزرگ کند مبادا باز بخود او بپردازد و حق این است که سن زیاد و بیحالی نمیگذاشت پادشاه اشکانی ایران قشون کشی و سرداری و جنگ کند و باین جهت در تمام محاربات روم و ارمن بیطرف بجای خود نشست

این بود حال پادشاه اشکانی ایران و از آنطرف قبیل و تیگران پادشاه ارمنستان قوتی بکمال حاصل کرده بود چه اولا به آرتانس پادشاه ارمنستان صغیر غلبه کرده و آن مملکت را که پیش از این مستقل بود ضمیمه ممالک خود ساخته ثانیا تمام گردین را که شمال کردستان حالیه باشد و جزو ایران بود از ید تصرف اشکانیان ایران منتزع نموده همچنین آدیابین را که در کنار رود زاب در مشرق دجله بود مسخر کرده در حقیقت کلیه

عراق عرب و از اراضی حاصلخیز ما بین فرات و دجله تا اربل گرفته و اهالی شام هم که از تعدیهای پادشاهان سلوکید بستوه آمده تاج سلطنت شامات را باو داده و وی بر سر نهاده در این استقلال و قدرت شهری برای پایتخت خود بنا کرد و آنرا تیگران گرد نامید محل اینشهر درست معین نیست محتمل که در حوالی ماردین باشد

استرابن میگوید تیگران پادشاه ارمنستان دوازده شهر یونانی نشین عراق عرب و اناطولی را خراب کرد و جمعیت و سکنه آن بلاد را کوچانیده به تیگران گرد پایتخت جدید خود آورد و سکنی داد ارتفاع دیوار این شهر جدید البنا هفتاد و پنج پا بود و بنای اینشهر را بعضی در هفتاد و هشت سال قبل از میلاد نوشته اند و زمره گفته اند خرابه های اینشهر در قرا آمد است و فرقه دیگر دیار بکر دانسته اند در هر حال بنای اینشهر و عظمت و اقتدار کامل تیگران پادشاه ارمنستان پادشاه اشکانی ایران را مشوش داشت

دیگر از سوانحی که نسبت بعهد سلطنت سیناتروئیک پادشاه اشکانی ایران داده اند این است که چون لوکولوس سردار رومی در مجادله و محاربه با پادشاه ارمن و پادشاه پونت از او استمداد کرده و او بمماطله گذرانده سردار مزبور متغیر شده قشون رومی را حکم کرد بر نصیبین که امروزه به نصیبین معروف است حمله کنند عساکر روم با لشکر ساخلوی ایران در نصیبین جنگ سختی کردند اما نتوانستند نصیبین را مفتوح و مسخر سازند و بعد از آن لوکولوس از صرافت جنگ با پادشاه اشکانی ایران افتاد پس از این سوانح سیناتروئیک درگذشت و پسرش فرهاد سیم بجای او بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد

این بود تحقیقات مشاهیر نویسندگان در این نقطه از تاریخ اشکانیان لکن جای آنست که ما بقدر امکان مطلب را توضیح نمائیم و در این توضیح بل تصحیح صحیح باشد از امرای بزرگ عثمانی صاحب مؤلفات جلیله از قبیل تکملة العبر و غیرها بر ما مقدم است و احترامات فائقه این مصنف محترم را منظور داشته گوئیم شک نیست که بعد از مهرداد دوم در هر قطعه از اقطار ایران حکمرانی دعوی خودسری کرد و بنیان سلطنت با شوکت اشکانی را حالت ضعف طاری شد و آن کیفیت را که

اینوقت میتوان پادشاه دانست میناسکر و بوده که مینوچهر باشد و مخفف آن منوچهر است یعنی بهشتی روی

این منوچهر که پسر بلاش اول اشک دهم و دهمین پادشاه اشکانی دانسته اند اشکانی نبوده بلکه بعد از نه پادشاه اشکانی و در شهر دهم سلطنت کرده و همین منشاء اشتباه مورخین گردیده گمان کرده اند منوچهر اشکانی است و حال آنکه از غاصبین و متغلبین است و برهان قاطع این گفته تصریح مصنف بزرگوار صبحی پاشا است که در تکملة العبر میگوید از سکهٔ اشک اول تا سکهٔ اردوان اخیر پادشاه اشکانی را که ملاحظه کنیم هیچ سکهٔ نیست که روی آن اسم اشک نقش نشده باشد مگر سکهٔ میناسکر و که منوچهر باشد و نقش سکهٔ منوچهر این عبارتست (واسیلوس میناسکروکرواسیلوس انزانزیس) یعنی منوچهر پادشاه و ملکه انزانزیس و تاریخ سکه هم با وقتیکه ما از آن گفتگو میکنیم مطابق است و این دلیلی روشن است که میناسکر و یا منوچهر اشکانی نبوده و خود نیز این ادعا نمینموده

پس باید دانست آنهائیکه دهمین پادشاه اشکانی را میناسکر و نوشته در اشکانی بودن آن سهو کرده و گرنه ما هم معتقدیم که بعد از مهرداد میناسکر و سلطنت کرده و چون مقصود ما تاریخ اشکانیان است او را در شمار نیاوردیم و ضمناً حال او باز نمودیم و در تکملة العبر که بشمار آمده تصریح بر اشکانی بنودن آن شده و جای مغلطه و سهو نمانده است

اما سیناتروئیک مقهور منوچهر یا متغلب دیگر شده و بتوران فرار کرده و تا منوچهر زنده بوده در آن مملکت و در میان تورانیها زیستی چون منوچهر درگذشت تورانیها محض صرفه حال خود او را فوت داده و بپادشاهی ایران که حق او بوده نایل نموده اند و گرنه معقول نیست قومی شخصی را اسیر کنند و پنجاه سال در حال اسیری نگاه دارند بعد بیاورند و پادشاه مملکتی نمایند تورانیها میدانستند که سلطنت ایران حق سیناتروئیک است و با اسلاف او هم خوب رفتار نکرده اند در صورتیکه از سلطنت اشکانیان فایده میبرده پس بعد از فوت منوچهر او را بسلطنت ایران نایل ساختند که در حقیقت با دولت اشکانی آشتی کرده باشند و بعدها نیز از آن دولت فاید برند

والبته

والبته اینمطلب دلجوئی درستی از پادشاه اشکانی بوده و تورا اینها عذر بدگفت
نموده با اسلاف سیناتروئیک خواسته اند و ما کرمیناسکر و دادهمین پادشاه اش
نوشته ایم بنابر آنچه مسطور شد معذوریم خلاصه اکثر از مورخین جلوس سیناتر
در سال هفتاد و شش قبل از میلاد نوشته اند و مدت سلطنتش را هفت سا
والله اعلم بحقایق الاحوال

فصل یازدهم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس یازدهم موسوم به فرهاد ثالث

اشک یازدهم یا فرهاد سیم را بعضی پسر سیناتروئیک و بعضی ابن عم او دانسته اند
چون سیناتروئیک در حال هرم و ضعف پیری در سال شصت و نه قبل از میلاد د
فرهاد سیم بجای او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اعقاب این پادشاه
مکاس تئوپاطر اوورزش ایپیفان فیلوپاتر فیل هلن نوشته اند یعنی اعظ
و ابن الله و نیکوکار و نامدار و محب پدر و دوست یونان این پادشاه دا
و مدبر و شجاع بوده در موقع رفق و مدارا بتراحم و ملایمت کار میکرده و در کار
ومنند صلب و با عزم و تدبیر و بهمین جهت در مدت سلطنتش بسیاری از امور
و دولت اصلاح شد و رو بهبودی گذاشت و شکست بیت کردار سلطنت پد
یا ابن عمش سیناتروئیک این پادشاه در کارها دخالت و شرکت داشته و در فتحا
بسیر سلطنت از آزمودگان و کاردیده ها بشمار می آمده است
وقتی این پادشاه مالک تخت و تاج ایران شد که پمپه سردار نامدار روم از ط
دولت بزرگ جمهوری روم مأمور بجنگ با دو پادشاه شده بود یکی تیگران پاد
ارمن دیگری مهرداد پادشاه پونت سردار مشار الیه بمحض اینکه قدم در خاک آس
گذاشت سفیری بدربار پادشاه تازه جلوس کرده اشکانی یعنی فرهاد سیم فرستا
و مقصود پمپه از فرستادن آن مأمور این بود که عهد مودتی با او که مهرداد دوم با لوک

سردار رومی

سرحدات رومی بسته تجدید نماید وغرض از تجدید عهد آنکه فرهاد سیم با تیگران پادشاه
ارمن با مهرداد پادشاه پونت متفق نشود ودر جنگ با عساکر دولت جمهوری نزدیک
روم با آنها کمک ننماید و پادشاه ارمن و پادشاه پونت هردو این اتفاق و امداد را طالب
و متوقع بودند چنانکه مخصوصا در همین اوقات پادشاه پونت سفیری بدربار فرهاد
سیم فرستاد و ازو خواهش کرد که با پادشاه اشکانی با او متحد باشد و در دفع عساکر رومی
باو کمک نماید اما فرهاد بواسطهٔ صدماتی که در عهد سلطنت پدرش از تیگران
پادشاه ارمن دیده بود و بخاطر داشت که آن پادشاه نسبت بدولت ایران چه بدرفتاریها
کرده از اتحاد با پادشاه ارمن تن زد و اتفاق با مهرداد پادشاه پونت را هم مصلحت
ندید لهذا بر ضد پادشاه ارمن و پادشاه پونت با سرداران رومی یعنی پمپه ساخته
سازش نمود و اتفاق و اتحاد او را اختیار و مناسب دانست و در همین اوقات بود که تیگران
پادشاه ارمن دوچار بدبختی گردید یعنی علاوه بر اینکه باید با سرداری نامی و دلیر چون
پمپه و لشکری کاری و جرار چون عساکر روم برابر شود و مصاف دهد و این خود کاری
نهایت دشوار و سخت بود در دایرهٔ داخلهٔ تیگران یعنی در خانوادهٔ آن پادشاه نفاق
و خلاف در گرفت و اسباب زحمت و درد سر و پریشانی خواطر او گردید

تبیین اینمقال آنکه دو پسر پادشاه ارمن که یکی نیز تیگران نام داشت و دیگری موسوم
به صاری استر بود بر پدر خود بشوریدند و در مقابل او لشکری آراسته بنای جنگ
و جدل را گذاشتند و بعد از چندین محاربه چون کاری از پیش نبردند تاب مقاومت
نیاوردند هردو معا در گریخته بخاک ایران آمدند و در دربار فرهاد سیم پناه جستند
فرهاد سیم شاهزادگان ارمن را با تلطف و مهربانی تمام پذیرفت و دو دختر خود را
با عقد مزاوجت به آن دو شاهزاده داد و قشون زیادی تجهیز نموده با شاهزادگان
ارمنی بطرف ارمن نهضت و حرکت کرد تا کینهٔ دیرینهٔ خود را از تیگران پادشاه آن
مملکت بکشد و اول شهری را که از بلاد ارمن محاصره نمود ارتاکساد بود و آن
بعقیدهٔ بعضی همان اردشرخالیه است و این شهر را در سال صد و هشتاد و هفت
قبل از میلاد ارتاکزیاس پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ بساخت
و بهمین جهت معروف به کارتاژ ارمنستان شد در بیوقت که فرهاد سیم ارتاکساد را

محاصره

محاصره نمود این شهر پایتخت ارمنستان بود تیگران پادشاه ارمن از ترس بکوهستان
مملکت خود رفته جبال را برای خود سقناق قرار داد و محاصره آرتاکساد بطول انجامید
فرهاد سیم زیاد معطل شدن در اینمحل را مناسب ندیده جمعیتی از قشون ایران به تیگران
پسر تیگران شاهزاده ارمن داد که در محاصره این شهر بکوشد تا آنرا فتح کند و خود
بایران مراجعت کرد همینکه پادشاه ارمن از بازگشت شهریار اشکانی ایران خبردار
گردید با قشون زبده که در کوهستان با خود داشت بر دشت آمد و با پسر خود و لشکر
ایران که مشغول محاصره شهر آرتاکساد بودند جنگ سختی کرد پسر را مغلوب نمود و
قشون ایران را متفرق ساخت شاهزاده ایرانی بعد از شکست روی مراجعت بایران
نداشت و از ترس پدر زیستن او در ارمنستان ممکن نبود این بود که ناچار پناه بمهرداد
هفتم پادشاه پونت برد اما چون میدانست فیما بین پادشاه پونت و پدرش رابطه مودتی
هست و ممکن است این پادشاه محض خصوصیت او را گرفته بپدرش تسلیم کند صلاح
خود را در توقف در دربار پادشاه پونت ندیده ضرورت را از آنجا گریخته خود را باردوی
پمپه سردار رومی رسانید پادشاه ارمن از شنیدن این خبر زاید الوصف مشوش گردید
با قلیل جمعیتی به اردوی سردار مشار الیه رفت و با کمال عجز و انکسار در صلح زد و درخواست
مصالحه نمود پمپه عهد مودتی منعقد ساخت و بعضی از بلاد ارمن را که گرفته بود باو
مسترد و واگذار نمود و آن پادشاه را بتکلیف و اظهار پمپه با میل خود و تملق دولت
جمهوری بزرگ بر القاب خود کلمات محب و متحد روم را افزود و پمپه سوفن را که جزو
ارمنستان صغیر بود به تیگران پسر پادشاه ارمن که پناه به اردوی او برده داد

پلوتارک مورخ گوید تیگران شاهزاده ارمنستان خود به اردوی پمپه سردار رومی
نرفت بلکه بواسطه مکتوب و فرستادن سفیر همراهی و معاونت سردار رومی را درخواست
کرد پمپه بقصد امداد و کمک شاهزاده ارمنی حرکت نمود و شاهزاده تا کنار رود ارس
به استقبال و پذیرائی سردار رومی آمد و تیگران و پمپه مظفر و منصور متفقاً وارد
خاک ارمنستان شدند و بسیاری از بلاد این مملکت را فتح کردند تیگران بزرگ چون
کار را زار و وضع را مغشوش دید و از طرف دیگر شنیده بود پمپه صاحب صفات حسنه
میباشد و در امور عام طبعی ملایم و موافق دارد عزیمت اردوی او نمود و چون بصلابت

قشون

قشون رومی که متوجه پایتخت ارمن بودند رسید با آنها مهربانی کرده بعضی از آنها
پذیرایی نموده ایشان را در پایتخت جای داد وخود با منسوبان و اقوام نزدیک برادروی
پمپه آمد چون برادو نزدیک شد دو نفر از ملازمان پمپه او را استقبال کردند
و بنفر پیچ باو فهماندند که سواره وارد اردوی رومی شدن از رسم ادب دور است پادشاه
ارمن بمحض اینکه ملتفت اینمطلب شد از اسب بزیر آمد و پیاده رو براه نهاد بلکه شمشیر
خود را نیز از کمر باز کرده بیکی از نوکرهای پمپه داد چون بحضور پمپه رسید تاج خود را
از سر برداشت و پیش پای پمپه بر زمین گذاشت و خاک بوسید پمپه را این حرکات
وعرض ذلت از پادشاهی مستقل خوش نیامد مع ذلک باحترام او پرداخته دست وی را
گرفته بجای دیگر برد تیگران پادشاه را در یمین خود نشاند و تیگران شاهزاده را
در یسار و در همان مجلس عهدنامه فیمابین پادشاه ارمنی و سردار رومی منعقد گردید
ویکی از شروط این معاهده این بود که تیگران پادشاه سوفن را به پسرش تیگران
واگذار کند و شرط دیگر آنکه مبلغی که معادل شش کرور تومان پول حالیه ایران است
برسم نعل بها بسردار رومی دهند معاهده منعقد گردید پس از آن بحکم پمپه عساکر
دولت جمهوری روم از جلو تیگران پادشاه ارمن گذشتند و احترام سلطنتی باو
نمودند و برا پادشاه خواندند تیگران از این ادب و احترام آنها بقدری خوشحال
شد که بوصف در نیاید و از فرط مسرت بهر یکنفر پیاده از لشکر روم معادل چهار تومان
و نیم پول حالا و بهر سوار نود تومان و بهر صاحب منصب پانصد تومان انعام داد
اما چون شاهزاده ارمنستان راضی بمصالحه نبود کاری کرد که پمپه بر او متغیر شد
یعنی شب سردار روم تیگران پادشاه و پسرش را دعوت و ضیافت نمود شاهزاده
قبول دعوت نکرد و بر سر سفره حاضر نشد لهذا پمپه برآشفت و دستها
او را زنجیر کرد

شاهزاده ارمنستان اعم از اینکه برادروی پمپه سردار رومی رفته باشد یا بقول
پلوتارک خود نرفته و سفیر فرستاده باشد بمصالحه پدرش با پمپه راضی نبود چنانکه
بعضی از مورخین مینویسند بعد از انعقاد صلح باز با پدر خویش بنای جنگ را گذاشت
و چون در اینحال از گفته پمپه هم تجاوز کرده سردار رومی با تیگران پادشاه ارمن

در مقهور نمودن شاهزاده متحد گشت و با آنکه فرهاد سیم پادشاه اشکانی از فرست
کمک برای شاهزاده ارمن مضایقه نکرده در مقابل سردار روم و عساکر پدرش کاری
از پیش نبرد بلکه در دو سه جنگ شکستهای سخت خورد و عاقبت اسیر شد و پمپه
او را در اردوی خود حبس نمود فرهاد سیم پادشاه ایران سفیری نزد سردار روم فرست
و شاهزاده ارمن را که داماد او بود طلب کرد و در ضمن استرداد شاهزاده اظهار
نمود و قرار داد بعد ها سرحد و فاصل خاک روم و ایران شط فرات باشد پمپه
بمطالب شهریار اشکانی جوابی مساعد و درست نداد در فرستادن شاهزاده ارمن
معتذر باین عذر شد که تعلق پسر به پدر بیشتر است تا بپدر زن در صورتیکه پادش
ارمن تیگران خواست پسرش را بمن واگذاشته پادشاه ایران که پدر زن او است حق
ندارد بمطالبه شاهزاده بپردازد اما در باب تعیین خط سرحد که شط فرات باشد
تا هر کجا قدرت و اقتدار من بسط و احاطت بهم رساند احکام عادلانه خود را مجری
خواهم داشت و خط سرحد را آنوقت تعیین خواهم نمود

سردار رومی بعد از این جواب خشن عساکر روم را بحد امتداد کوه قفقاز کشید و
سکنه آن سرزمین را که از ملل مختلفه بودند مطیع و منقاد ساخت و در این وقت تولید
مخمصه برای فرهاد سیم پادشاه اشکانی شد و شرح آن غایله از اینقرار است
ولات مسلط ولایات ایران که آنها را ساتراپ مینامیدند مثل والی عراق عجم و
خوزستان و فارس که هر یک خطاب و اسم شاهی داشتند و باجگذار شاهنشاه اشکانی
بودند و غالبا در باطن از شاهنشاه دلتنگ و رنجه و بلکه کینه او را در دل گرفته
منتظر وقت و فرصت بودند که آنرا آشکار سازند و ظاهر نمایند و هر وقت ممکن و
میسر میشد بخلاف و مخالفت بر میخاستند چون شنیدند فیمابین سردار رومی و شهریار
اشکانی کدورت و نفاقی حاصل شده خورسند گشته بر آن شدند که آنچه در درون
پنهان کرده بیرون آرند بلکه حاصل و فایده از آن بردارند بنا بر این سفرا باردوی
سردار رومی فرستادند و بر ضد پادشاه اشکانی عهدها مودت و اتحاد با او منعقد
ساختند ایلچیهای مزبور مامور بودند که خاطر نشان سردار روم نمایند که اطاعت
و تبعیت آنها بشاهنشاه اشکانی از ابتدا الی الان از ترس شمشیر و بیم جان است

والا

والآن اشکانیان که ملتی غالب و قاهر بلکه مردمی ظالم و جابر میباشند و از حیثیت دین و آیین و آداب و رسوم و نسل و نژاد با ساتراپهای ایران کمال مغایرت و مباینت را دارند چگونه میشود که حقیقةً و قلباً مطاع و متبع آنها شوند و بجان و دل و طوع و رغبت پیرو آنها گردند پس ساتراپهای مشار الیهم از دیرگاهی طالب بوده که برضد پادشاهان اشکانی با سلاطین سلوکید بر شام و دولت قوی شوکت جمهوری بزرگ روم متفق و متحد باشند و بنیان قوت و اقتدار اشکانیان را باعانت و مظاهرت دولتین مزبورتین براندازند و اینک از سردار روم همین درخواست و مسئلت را مینمایند فرهاد ماجرا را بشنید اما مطلقا دوچار خوف و هراس نگردید و با اینجمله عازم شد که ارمنستان بهم زند و فتوحات در آن مملکت نماید پس با عساکر ایران و سواران تورانی وارد ارمن پیش گرفت و بمملکت گردین که ضمیمه متصرفات پادشاه ارمن بود حمله نمود و باید دانست که گردین کردستان حالیه عثمانی است پمپه سردار کل عساکر روم افرانیوس نام را سرکردگی بعضی افواج داده او را مأمور جلوگیری فرهاد سیم نمود این سردار جلادت بخرج داده پادشاه اشکانی ایران را تا اربل عقب نشانید و جنگهای سخت با او کرد در این اثنا فرهاد سیم شنید قابینوس نام سرکرده دیگر رومی از جانب پمپه سردار کل عساکر روم مأمور است از دجله عبور کند و بخاک ایران ورود نماید و از اردوی بزرگ رومی جدا شده و حرکت کرده است فرهاد از اینخبر زایدالوصف اندیشه ناک شد و بجای ترس و اندیشه بود چه شجاعت و عدالت و کاردانی و تدابیر صائبه پمپه در آنروز کشورگیری و لشکرکشی شهرتی بکمال بهم رسانیده و همه کس او را ملاحظه مینمود و فرهاد سیم با اینکه از ضدیت و مخالفت ساتراپها خبر داشت و تناقض و نقص امور داخلی خود را میدانست ممکن نبود در چنین موقعی آشفته خاطر و مشوش نشود و بخیال چاره کار نیفتند پادشاه اشکانی چاره کار را در این دید که با سردار رومی بزودی صلح کند تا از غایله و مقصد او جلوگیری نماید بنابراین مأمورین بتعجیل باردوی پمپه فرستاد و از او خواهشمند صلح شد پمپه از کمال غرور فرستادگان فرهاد سیم را نپذیرفت یعنی بار حضور خود نداد و بجای اینکه طریق صلح و مصالحه پیماید افرانیوس سردار را مأمور کرد و گفت آنچه سلاطین اشکانی در سوابق ایام از افتادن

ارمنستا

ارمنستان گرفته و تصاحب کرده اند قهراً بگیرد و بپادشاه ارمن مسترد سازد
در اینجا معلوم میشود که چون پادشاه ارمن دوچار بدبختی گردیده از لقب شاهنشاهی
کرد بزمان حیات پدرش از پادشاهان اشکانی ایران ممنوع شده و باین پادشاه
رسیده محروم شده بود و باز فرهاد سیم رسماً شاهنشاهی داشت چه مورخین مینویسند
نامه که پادشاه اشکانی ایران به پمپیه نوشت در صدر آن خود را شاهنشاه خوا
اما پمپه در جواب وی را باسم پادشاه نام برد و فرهاد سیم ازین فقره زیاده از حد
متغیر شد لکن با وجود کمال قوت و اقتدار سردار روم چاره جز سکوت نداشت
این بود که در خورد کرد و چیزی بزبان نیاورد و در باطن براین شد که هر قدر
برای او ممکن و میسر شود به آزار و اضرار و اذیت رومیها پردازد
در سال شصت و چهار قبل از میلاد در وقتیکه پمپیه در نواحی شام بود باز فرهاد
سیم با دسته جات لشکر بارمن تاخته که باینوقت تیگران دویم داماد فرهاد سیم
در اردوی سردار روم اسیر بود اما برادرش صاحبی استی که او نیز سمت دامادی
پادشاه اشکانی ایران داشت و اسیر نشده آزاد میزیست فرهاد این شاهزاده
ارمنی را پیش قراول عساکر خود قرار داده بخاک ارمن ورود نمود و مهیا کارزار
گردید عساکر پادشاه اشکانی ایران اگرچه در جنگ اول شکست خوردند اما
در چند جنگ بعد فتح کردند و پادشاه ارمن را هزیمت دادند تیگران چون باز
خود را درمانده و مستاصل دید چاپاری بشام نزد پمپیه فرستاد و شرح حال را
برای او نگاشت فرهاد هم درینموقع بیکار و خاموش ننشست یعنی یکنفر را بر هیونی
باد رفتار نشانده باردوی سردار روم گسیل نمود و بواسطه او بعضی مطالب
بآن سردار اظهار کرد آن گفته ها چه بود بدرستی معلوم نیست چیزیکه معین است
این است که پمپیه درین هنگامه کمکی بپادشاه ارمن نکرد چه از طرفی دولت متبوعه
خود مامور نبود که مستقیماً و بلاواسطه با پادشاه ایران جنگ کند و از هر گونه
معاونت به تیگران اکتفا باین نمود که سه نفر مامور بفرستند و آنها فیما بین پادشاه
ارمنستان و پادشاه ایران حکم شوند فرستادن این مامورین برای پمپیه
اثر خوبی نبخشید چه سلاطین مملکتین هر دو ملتفت و منفعل شدند که پلیتیا

رومیها همیشه اینست که ما بین ملل و دول تفتین کنند و آنها را بهم اندازند و نگذارند
با یکدیگر بسازند و خود در آن میان فایده برند بنابراین تذکر و التفات هر دو پادشاه
صلاح خود را در سازش با یکدیگر دیدند بنا را بر اتحاد و مودت گذاشتند و در سال
شصت و سه قبل از میلاد در وقتیکه پمپه در شام با پادشاه عرب گرم مجادله بود پادشاه
ایران و سلطان ارمنستان با هم صلح کردند اما بعد از آن مملکت اشکانیان یعنی
ایران باز دچار مخمصه و انقلاب گردید در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و شش یا پنجاه
و پنج مهرداد سیم پسر فرهاد پدر خود را بکشت و بجای او بر سریر سلطنت جلوس نمود
و در این جنایت و کار ناشایست ارد برادرش با او شریک بود و این ننگ ابداً از
صفحهٔ تاریخ بلکه از روزگار برای آنها نماند و بعضی کشته شدن فرهاد سیم را
در سال شصت قبل از میلاد ضبط کرده و مدت مملکت داری او ده سال نوشته‌اند
مهرداد سیم چون بتخت پادشاهی نشست قشونی آراسته متوجه ارمن گردید

چون در این فصول از روابط اشکانیان و صلح و جنگ آنها با دولت روم کرارا
گفتگو میشود مناسب اینست که اجمالاً وضع آن دولت را در آنوقت معلوم کنیم و از مبدء
شهر روم هم که سخن نمودیم ترجمهٔ حالی بنگاریم بنابراین گوئیم بعقیدهٔ رومیها شهر
رم را که مرکز و کرسی مملکت رومیة الکبری میباشد رمولوس نام در هفتصد و پنجاه
و چهار یا هفتصد و پنجاه و سه بنا نهاد و فراریها و اخراج بلد شده‌ها بلاد آن نواحی را
در شهر رم جای داد و با آنها بمهربانی رفتار کرد چون آن شهر دارای جماعت و جمعیتی
شد رمولوس با سعی و جهد تمام سلطنتی برای خود ترتیب داد و در وسعت مملکت خود
کوشید و بعد از او چند نفر دیگر در آن مملکت بهمان وضع سلطنت کردند و از سکنهٔ
اطراف بزور یا برضا بخاک خود آورده در آنجا ساکن مینمودند آنها که از نسل سکنهٔ
اولیهٔ رومیة الکبری بودند از نجبا شمرده شده امتیازات و حقوق مخصوصه داشتند
و آنها که بعد در ربقهٔ اطاعت در آمده رعیت زاده محسوب میشدند و فیما بین این
دو طایفه عداوت در گرفته این دشمنی امتداد یافت بعضی از سلاطین در رفع آن
کوشیدند و خواستند حالت مساوات در میانه آرند ولی بجائی نرسید تا در عهد
پادشاهی تارکوئن مشهور به متکبر (تقریباً در پانصد و ده سال قبل از میلاد)

ظلم

ظلم نجبا بر رعیت زادگان بحدّ کمال رسید لهذا این طبقه شوریدند و سلطنت
مبدّل بجمهوری شد و وضع دولت جمهوری این بود که بجای پادشاه و حکمران دو نفر
انتخاب میکردند که در مدّت یکسال زمام مهام و امور ملک و دولت را در دست
داشته باشند این دو نفر را کنسول میگفتند پس از یکسال آن دو کنسول خلع شده
دو کنسول دیگر انتخاب مینمودند فی الحقیقه شغل کنسولها ریاست قشون و تحقیق
و تنبیه مقصّرین بود و ایجاد قانون و صدور احکام بمجلسی اختصاص داشت که آن
مجلس سنا میگفتند و هر وقت دوچار کار صعبی میشدند از قبیل جنگ با خارج یا
دیگر هر دو نفر کنسول و اتباع آنها در رفع آن غایله اتفاق نمیکردند یکنفر را شش ماه
مختار کل و مطلق العنان مینمودند تا در انجام و حصول مقصود صاحب اختیار باشد
و این شخص را دیکتاتور میگفتند با وجود این تدابیر هنوز میان نجبا و رعیت زادگان
مساوات حاصل نشده بود و رعیت زادگان بواسطهٔ مخارج جنگهای پی در پی
مقروض شده قصد جلای وطن نمودند و راه طغیان گرفتند نجبا از این معنی متوحش
شده با آنها از در استمالت در آمدند و قرار دادند دو نفر وکیل از جانب رعیت زادگان
در مجلس شورای سنا باشد و حمایت از ایشان نماید و رفته رفته دو نفر ده نفر شد
و میان دو طایفه مساوات کلّی حاصل و جمهوری روم بمنتها درجه ترقی رسید لهذا
ملل همسایه را مطیع کردند و علاوه بر اینکه تقریباً کل شبه جزیره ایطالیا را متصرف
نمودند با جمهوری کارتاژ که در شمال افریقا بود جنگها کرده بر آن غالب شده شهر
کارتاژ را خراب و سکنه را متفرق ساخته مملکت ایشان را متصرف شدند و در این
وقت است که دولت جمهوری روم خود را مالک روی زمین میدانند و آنرا بوصفی
و عظمت میستایند لکن این شأن و شکوه بحال خود باقی نماند بعدها باز عداوت
مابین نجبا و رعیت زادگان در کار بود و شدّت و ضعف آن از اقتدار جمهوری
روم کاسته و بتحریک رؤسا جنگهای داخلی در میگرفت و چون در اواخر این مجادلات
دوامی بهم رسانیده و ولایات منضمّ فی نفس قشون و ساخلوی دایمی داشت و هر کس در یاست
میبایست او را پیشرفت و تقدّم بود و اوّل کسی که اسباب جنگهای داخلی را فراهم آورد
سیلا و ماریوس بودند ماریوس از طایفه رعیت زاده و بواسطهٔ رشادت

فوق العاده از سربازی بدرجهٔ کنسولی رسیده و از رعیت زادگان کاملاً حمایت کرده
سیلا از نجبا و مردی غافل بود و او را نجبا برای دفع شر ماریوس کرده جاه طلبی حریصی بکمال
داشت انتخاب کرده بودند و این دو کنسول هر یک در حمایت طایفهٔ خود و اهانت طایفه
طرف مقابل نهایت ساعی بودند ماریوس چون پیر بود در گذشت و سیلا از مدعی گری
ماریوس آسوده شده و اهالی روم را بر آن داشت که او را بر دیکتاتوری غیر موقتی برقرار
کنند و چنان کردند و او سه سال در کمال اقتدار هرچه خواست کرد بعد از آن در سال
هفتاد و نه قبل از میلاد استعفا نموده به املاک خود رفت و بملاهی و عشرت مشغول
شده از توغل در آن اعمال بزودی در گذشت و سیلا همان است که با دو بار سفیر مهرداد
دویم پادشاه اشکانی در حوالی فرات ملاقات کرد و بواسطهٔ این دو نفر عهد مودتی
فیما بین دولت اشکانی ایران و دولت جمهوری روم منعقد شد و در همین وقت است که دولت
جمهوری روم ملتفت میشود غیر از آن دولت دولت دیگر هم در روی زمین هست
و از این وقت تا چندی بعد مشاهیر امکنهٔ کرهٔ ماجولانگاه دلاوران این دو دولت است
و بس بالجمله حرکات ماریوس و سیلا معلوم کرد که هرکس دارای قشون داشته باشد
و لشکریان با او راغب باشند بدون صعوبت میتوانند در تمام مملکت رومیة الکبری
و مضافات سلطنت نماید بنا بر این سه نفر با این قصد همدست کردند و ترتیبی نمودند و رقیب
یکدیگر شدند و آن سه نفر کراسوس و پمپه و ژول سزار بودند و ژول سزار در اصل
ژول کزار است و اعراب کزار را به قیصر تعریب نموده و قیاصرهٔ روم اسم این سالار
نامی که خود بسلطنت و امپراطوری رسید لقب افتخار برای خود قرار دادند و بعد از
ژول سزار دولت جمهوری روم مبدل بدولت امپراطوری میشود و سلطنت قیاصره
شروع مینماید و ما را در اینجا کاری با این مطلب نیست فقط وضع انقراض دولت جمهوری
روم را خواستیم بنحو اجمال معلوم نمائیم و چون از پمپه سخن راندیم معترضه و شرح حال
او را نیز لازم میدانیم بنا بر این گوئیم پمپه که از سرداران روم بود و بواسطهٔ
کفایت و رشادت خود ملقب به کبیر شد پسر پمپه استرابن از طایفهٔ نجبا میباشد
پدر در دولت مشار الیها تیره سرداری داشته پمپهٔ کبیر در سال یکصد و شش قبل
از میلاد متولد شده چون بسن رشد رسید اول کاریکه کرد این بود که به خود را

بدلایل

بدلایل و براهین قاطعه در دولت جمهوری بری الذمه نمود چه اورا متهم کرده بودند که
مال و منال دولت برده و خورده پس از آن برین شد که در دولت جمهوری روم دارا
شأن و مقامی گردد نظر باین مقصود سه دسته قشون با پول خود ترتیب داده در سال
هشتاد و سه قبل از میلاد برای سیلا رئیس دسته نجبا که ذکر او گذشت آورد پمپه
بعد از آنکه در سیزالپین یعنی قسمت شمالی ایطالیا و در سیسیل و افریقا جنگها کرد
بحکم دولت جمهوری عساکر خود را مرخص کرده بشهر روم باز گشت و در سال هشتاد و
بواسطه فتوحاتی که در محاربات مذکوره نصیب او گردیده ملقب به پمپهٔ کبیر گردید
بعد از وفات سیلا یکی از رؤسای جمهوری طلب موسوم بر لپیدوس با قشونی بر
شهر روم آمد پمپه چون طرف اعتماد وکلای دولت شده بود مأمور دفع لپیدو
شده در سال هفتاد و هفت قبل از میلاد اورا از ایطالیا بیرون کرد پس از آن پمپه
مأمور اسپانیا شد که در آنجا با سرتوریوس مصاف دهد سرتوریوس در ساحل رو
سوکرن از انهار اسپانیا بر پمپه غلبه کرده و کار اورا تمام میکرد اگر متلوس پیوس رفیق
او بکمک او نیامده بود خلاصه پمپه آن جنگ را بوجهی بانجام رسانیده بایطالیا مراجعت
نمود و در سال هفتاد و یک قبل از میلاد در روم پیشرفتی حاصل کرده در سال هفتاد
رتبهٔ کنسولی یافت و چون در میان وکلای دولت کراسوس را رقیب خود دید بخویشتن
بدستهٔ ملتی که رئیس نداشت چسبانید و آنهارا اسباب پیشرفت کار خود قرار داد و برای
حفظ حقوق ملت در روم مجدداً منصب قضائی مرتب ساخت و بنابراین ترتیبات محبو
القلوب تمام مردم روم گردید و دارای اقتدار و اختیار فوق العاده شد بعد از آن
بدفع سارقین بحریه مأمور گشته در ظرف چهل روز آنهارا مخذول و منکوب نمود
دراینوقت در روم اختیار مطلق بدست پمپه بود و بس و چیزی نگذشت که مأمور اتمام
کار مهرداد پادشاه پونت گردید این پادشاه را لوکولوس سردار رومی مستاصل
ساخته بود چون پمپه با او برابر شد یکباره کارش ساخته گشت یعنی پسرش فارناس
او را مجبور کرد که خود را بکشد بعد از آن پمپه قانونی برای تکران پادشاه ارمن
مقرر نموده و در کوههای قفقاز اهالی ایبر و البانی را شکست داده در عبود
آن متصرفات تحت سلطنت یهود را به هیرکان واگذاشته و ورود بمملکت عربستان

پادشاه پطرا را مطیع و منقاد کرد (پطرا عبارتست از وادی تیه که بنی اسرائیل چهل سال در آن سرگردان بودند و این قطعه از عربستان را حجر مینامیدند و شهر پطرا که در این قطعه واقع است همان مداین صالح میباشد) بعد از این کارها پمپیه عازم روم شد و قبل از ورود باین شهر قشون خود را مرخص نمود

این سردار بزرگ روم در وقتیکه تمام شوکت و جلال خود را ظاهر ساخته و جبروت و جلوه با انظار رسانیده که تا آنوقت هیچ دیده مشاهده نکرده بود از ریاست دولتی دور و بی بهره ماند زیرا کلودیوس که یکی از کنسولهای روم بود با او بد شده و وکلای دولت را با او بد نموده آنها مضایقه کردند وضع حکومت پمپیه را در آسیا تصدیق نمایند پمپیه ناچار با کراسوس و ژول سزار متفق شد و وضع قضایای در روم برای پیشرفت کار خود قرار داد و ژول سزار از اتحاد با پمپیه و کراسوس و از انوضع قضایا مستفید شده در سال پنجاه و هشت قبل از میلاد برتبه کنسولی رسید و طولی نکشید که پمپیه از اقتدار سزار در گل یعنی مملکت قدیم فرانسه که حاصل نموده بخیال افتاد که برضد رئیس مدعی جمهوریت با وکلای دولت متحد گردد

در سال پنجاه و پنج قبل از میلاد بنا بر ترتیب قضایای مذکوره در ثانی رتبه کنسولی یافت و مملکت اسپانیا ولایت او شد در سنه پنجاه و سه قبل از میلاد چون کراسوس در گذشت وکلای دولت که اجزای مجلس سنا بودند پمپیه را بریاست خود اختیار کردند

در سال پنجاه و دو قبل از میلاد تنها منصب کنسولی او را شد و اجزای مجلس سنا قرار دادند حکومت او در اسپانیا مدت پنج سال امتداد یابد پمپیه خود هیچوجه بر اسپانیا نرفت و در مقابل ژول سزار کار میکرد و اهتمام و تدبیر مینمود که قشون سزار را از دست او بگیرد و باید دانست که در اینوقت هم پمپیه و هم سزار مدعی ریاست تمام دنیا بودند و چاره جز این نبود که این دو مدعی بجنگ پردازند تا رفع غائله رقابت آنها با یکدیگر بشود پمپیه در تدبیر کار ژول سزار بود که ژول سزار مبادرت کرده بقصد حمله متوجه او گشت پمپیه چون شنید ژول سزار از رود روبیکن که یکی از رودخانهای کوچک ایطالیاست عبور کرده قصد او دارد از شهر روم بلکه از ایطالیا خارج شد و بجای آنکه بطرف قشون اسپانیائی خود رود راه

مشرق را پیش گرفت آخر الامر در فارسال از اعمال تسالی جنگ عظیمی آن دو دلاور
یعنی پمپه و ژول سزار باهم نمودند و ژول سزار غالب شده و پمپه شکست خورد
و این در سال چهل و هشت قبل از میلاد بود پمپه بعد از شکست در کشتی نشسته
بطرف میتی لن رفت و از آنجا عازم مصر شد و بطلیموس دوازدهم پادشاه مصر
در فاییقی که پمپه را بساحل می آورد در همان سال بقتل رسانید و سر او را برای
ژول سزار فرستاد و ژول سزار که آن سر بدید نهایت محزون شد و بگریست پمپه
پانزده مملکت و هشتصد شهر فتح کرده بود و مهرداد پادشاه پونت را مقهور
نموده از اعاظم رجال عالم بشمار می آید در حقیقت معنی دولت جمهوری با عظمت روم
در مدت شصت سال پمپه و ژول سزار و کراسوس بودند و در اوان شوکت این اشخاص بود
که دولت جمهوری روم داشت در سلطنت دوی زمین رقیبی دارد که باسم اشکانیان
نام برده میشود و بکلی کرهٔ ارض بی منازع او را نیست
پمپه پنج زن در مدت عمر خود گرفت زوجهٔ دوم او امیلیا ربیبهٔ سیلا بود
و چهارمی ژولیا دختر سزار پلوتارک شرح زندگانی پمپه را بخوبی نوشته
شده تمثیل پمپه بحکمرانی و فرمانفرمائی معلوم و مشهور است

فصل دوازدهم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس دوازدهم موسوم بمهرداد سیم

اشک دوازدهم یا مهرداد سیم نیز ملقب به القاب مکاس تئوپاتر اویرژتس اپیفان
فیلوپاتر فیلهلن بوده یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامی دوست پدر و محب
یونان
مورخین تاریخ جلوس این پادشاه را در سال شصت قبل از میلاد نوشته اند و
سایرین کمتر تر تیبی که در سال کشته شدن فرهاد سیم گذشت یعنی بزعم بعضی در
سال پنجاه و هفت و بعقیدهٔ برخی در پنجاه و شش و بقولی در پنجاه و پنج قبل از میلاد
جلوس

جلوس کرده چه بعد از قتل فرهاد بلافاصله بر تخت پادشاهی نشست و قول راجح
همان سال شصت میباشد قول ضعیفی هم در پنجاه و هشت هست

مهرداد سیم بعد از جلوس اول کاری که کرد این بود که لشکر بارمن کشید و با ارتاواست
پسر تیگران بزرگ جنگ کرده کوه بند تیگران جوان که او را به اسیری بروم برده بودند محرک
مهرداد سیم شد که بارمنستان حمله نماید یعنی شاهزاده ارمنی بند بیری یکی از دوستان
رومی خود از حبس دولت جمهوری روم خود را خلاص کرده با ایران فرار نمود چون این
مملکت رسید مهرداد سیم را بر آن داشت که لشکری با او همراه کند و او بارمنستان
رود و با برادر کهتر خود که در آن مملکت سلطنت میکرد جنگ کند مهرداد قشونی تجهیز کرده خود
نیز با آن سپاه و تیگران جوان همراه شد و با عساکر ارمنستان مشغول زد و خورد گشت
ارود برادر کهتر مهرداد سیم چون برادر مهرداد را غایب دید آن غیبت و وقت را غنیمت
شمرده با جمعی از اکابر و اعیان مملکت همدست شده خود را پادشاه ایران خواند
مهرداد در ارمن اینخبر بشنید دست از جنگ کشیده و عطف عنان نموده باشتاب
تمام خود را بایران رسانید ارود دید مرد میدان برادر نیست با او بر نشده
از مقابل او فرار نمود مهرداد از اعوان و انصار ارود هر کس را که یافت بدم شمشیر داد
و چندان در اینکار اصرار و مبالغت کرد که سرداران و اعاظم رجال اهل مملکت
از ظلم و ستم او بستوه آمده بر او شوریدند و از ایران بیرونش کردند و ارود را
که در خارج بود احضار نمودند و بتخت سلطنت نشاندند و برای اینکه مهرداد ملتجی
بدولت روم نشود ساتراپی عراقین عرب و عجم را باو دادند یعنی او را در آن دو ولایت
حکمران مستقل نمودند و عراق عجم در اینجا مقصود مدی است یعنی مورخین لاتین مدی
گفته و بعراق عجم ترجمه کرده اما بعقیده ما آتروپاتن میباشد که آذربایجان است
در هر حال این بذل حکمرانی بالاستقلال مهرداد سیم را مستمال ننمود و با برادر بنای
جنگ و زد و خورد را گذاشت آخر الامر لشکریان ارود شکست فاحشی باو دادند
و او پس از هزیمت در سال پنجاه و پنج قبل از میلاد باردوی گابی نیوس سردار رومی
گریخت در این وقت پادشاه مصر از گابی نیوس استمداد نموده بود و او صلاح خود را
در امداد آنها میدید چه در اینکار مالی وافر عاید او میگشت بنابراین مهرداد را

در شام

در شام حبس کرد و خود بجانب مصر لهابار رفت دولت جمهوری روم چون ازماجرا خبر
شد ابن رفتار کابی نیوس را نپسندید کابی نیوس بعد از حصول فواید منظوره
اینکه مبادا مهرداد از دست او بدر رود و دولت جمهوری روم شاکی شود مبلغی گزاف در
از و گرفته در زندان را باز کرد مهرداد از حبس خلاص شده بطرف بابل رفت و با
عرب که در حوالی شهر بابل بودند پناه برد و بقوت و استظهار آنها شهر بابل و
بگرفت اما سورنا یا (سورن) سردار ارود شهر سلوسیه را از ید تصرف مهرداد
ساخت و مهرداد ببابل رفته در آن شهر متحصن شد بر و اینی سورنا و بقوت لشکر
مهرداد را در شهر بابل محاصره نمود مهرداد بواسطهٔ کمی آذوقه بلکه از فقدان
مجبور بتسلیم شد گشته گرفتار چنگ برادر نامهربان گردید و ارود ملاحظه
برادری را بر کنار گذاشته بروی نبخشید و مهرداد سیم در سال پنجاه و چهار یا
و سه قبل از میلاد مقتول و نابود شد

مهرداد سیم مردی غدار و بی‌باک و شدید العمل بود و [illegible] روشن تر برای
از پدرکشی او پیداست که بدستیاری برادر این عمل شنیع را مرتکب شد والعجب
برادر هم نشناخت بلکه با بزرگان مملکت هم درانداخت

یکی از مورخین گوید چون مهرداد سیم بجنایت و خیانت مالک تخت و تاج
اول کاری که کرد برادر خود ارود را نفی بلد و تبعید نمود و با اعاظم و اکابر بنای
سختگیری را گذاشت نجبا و عظما از سوء سلوک او بستوه آمدند و در سال پنجاه
شش قبل از میلاد ارود برادر او را طلبیدند و سلطنت اشکانی را بنام او
و مهرداد را خلع نمودند ارود حکومت عراق عجم را ببرادر مخلوع خود داد اما
نگذشت که مهرداد از خیالات پریشان بوحشت انداخته بشام که بخت و نزد
نیوس سردار رومی رفت گابی نیوس او را بمهربانی پذیرفت و خواست بمردم
او را مدد نماید و قبل از آنکه کند در اینحال بطلیموس اولیتس پادشاه
که مصریها او را بیرون کرده بودند سردار رومی را تطمیع کرده گفت اگر مرا بملک
و مجدداً بسریر سلطنت مصر نشانی ده هزار تالان طلا بتو خواهم
گابی نیوس صرفه خود را در اعانت و همراهی سلطان مصر بشمرد بنا در
و امداد

وامدادِ مهرداد سیم شاهزادهٔ اشکانی چون از سردارِ رومی مأیوس شد بطرف بابل فرار نمود و شهر سلوسیه را متصرف کرد و جنگ داخله و ملتی در ایران درگرفت عساکر ارود اول که پادشاه بود با هواخواهانِ مهرداد سیم مشغول زد و خورد شدند آخر الامر مهرداد مغلوب شد و ملتجی برادرِ خود ارود گشت امّا این التجا ثمری بحالِ او نبخشید ارود مهر برادری را برکنار گذاشته بتشخیص مجلس شورای دولتی حاضر آمد و خیانتِ مهرداد را که از وطن رو گردانده و در شام نزد سردارِ رومی قشون اظهار و جنایت او را ثابت نمود و بدون تعلل حکم بقتل برادر داد و مهرداد در زمستان سال پنجاه و شش قبل از میلاد یا در بهار سال پنجاه و پنج کشته شد و بعد از و ارود اول در سلطنت مستقل گردید پس مدتِ ملک مهرداد سیم را زیاده از پنج سال تصور نمیتوان کرد

فصل سیزدهم

در سلطنتِ اشک یا ارشک یا ارساس سیزدهم موسوم به ارود اول

ارود اول یا اشک سیزدهم ملقب به القاب مکاس فیلو پاتر دیکایوس اپیفانس اوزدین فیل هلن بوده یعنی اعظم و محب پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و دوست یونان

مورخین خودمان در تاریخ از امتداد اسم ارود را ارشتر نوشته و ارشترِ همان ارداشتر که اردشیر باشد و معنی اردشیر شاهنشاه است و ما بطور تحقیق گوئیم اسم ارود اردو بوده قلبی در کلمه اتفاق افتاده و در قبایل ترک این اسم مطرد است و چند نفر پادشاه ترک اردو نام داشته اند

بعضی از مورخین اسم این پادشاه را هیرود نوشته اند مختصر در عهد سلطنت ارود یا اردو یا هیرود جنگ بزرگ قشون اشکانی با عساکر رومی کردند و این اول جنگ عظیم اشکانیان و رومیان است و تفصیل آن از قرار ذیل میباشد

پلوتارک

بلوتارک از مورخین معتبر این واقعه را با شرحی که باید و شاید نوشته و ما بعضی مطالب
که اسباب توضیح آن شرح میشود ضمیمه کرده گوئیم از مسطورات ذیل فصل یازدهم
معلوم شد که در اواخر سلطنت مهرداد سیم و ارود اول سه نفر سردار بزرگ صاحب
داعیه در دولت جمهوری روم ترقی کرده و روح و معنی آن دولت آنها بودند و هر یک
فی الحقیقه قصد تصرف تمام روی زمین را داشتند یکی پمپئه کبیر دیگری ژول سزار
که ژول قیصر باشد و سیم آنها کراسوس نام داشت از این سه نفر رقیب کراسوس
مردی طماع بود و این عیب همیشه لیاقت صاحب آن را ضایع و نابود مینماید حالا
کراسوس مردی قابل بود و طمع قابلیت او را کم نمود یا فی الحقیقه کفایت و درایت او
کوتاهی داشت آنرا بدرستی نمیدانیم همینقدر میدانیم با کمال داعیه همسر و هم شأن
ژول سزار و پمپئه کبیر نمیتوانست شد چه سزار در سرداری و ترتیب مهام ملک
و دولت از دهاة و اعجوبه‌های عالم بشمار می‌آمد و حکومت مملکت گل که فرانسه
قدیم باشد با سرداری یکدسته قشون عمده روم او را بود و پمپئه که در قابلیت و استعداد
از سزار عقب نمیماند سرداری و حکومت اسپانیا داشت کراسوس که خود را
ثالث سزار و پمپئه میدانست از جانب مجلس سنای روم که زمام مهام دولت را
بدست داشتند مأمور حکومت و سرداری شامات گردید بدون اینکه باو
اجازه ورود بخاک ایران و جنگ با دولت اشکانی را داده باشند اما او از طمع اندوختن
مال کثیر قبل از حرکت از روم میگفت من بفتح ایران و برانداختن اشکانیان اکتفا
نخواهم کرد ممالک باختر و هند بلکه تا دریای چین مرا خواهد شد این حرف کراسوس
بگوش سزار رسید و برای اینکه او را بغرقاب فنا و هلاک اندازد و از رقابت
او خود را فارغ سازد و میدان را برای جولان و اجرای مقاصد خود خالی کند
از ناحیه گل که مقر حکومت او بود کاغذی بکراسوس نوشت و خیالات او را تمجید
و تحسین نمود و ویرا بوصف بلندهمتی و بزرگی ستود اما آتیوس که یکی از وکلای
ملت بود ملتفت سخافت رای کراسوس شده با جمعی متفق گشت که او را از این سفر منع
نماید و نگذارد اسباب اعدام خود و وهن دولت جمهوری روم را که بعظمت معروف
و مشهور گردیده فراهم آورد کراسوس چون دید آتیوس و جمعی بر این شده اند که نگذار

راه

راه این سفر پیش گیرد و قهراً او را مانع شوند متوسل به پمپیه شد و از وی درخواست نمود
که تا بیرون شهر رم با او همراهی کند تا آنهائی که میل باین حرکت او ندارند نتوانند
بمنع وی پردازند پمپیه قبول این خواهش کرده جلو موکب کراسوس افتاد و چون در
شهر رم قبول تامّه داشت مردم محض احترام او از جلو راه کراسوس دور شدند و
صرف نظر از آن ممانعت کردند جز آتیوس که پیش آمده زبان بملامت و مذمّت دراز کرد
و بد گوئی آغاز نمود و صریح گفت ای کراسوس آنها که تو در نظر داری واهی است
افکاریست سست و خیالات نادرست باشد خود را نابود و دولت جمهوری روم را بی
عظم خواهی نمود بعد از این گفته بیکنفر از سربازها که حاضر بود حکم کرد کراسوس را
نگاهدارد امّا سایرین چون دیدند پمپیه از کراسوس حمایت میکند آتیوس را مانع شدند
و نگذاشتند به کراسوس بی احترامی کند آتیوس که خود را مجبور بدست کشیدن دید
ولابد شد که کراسوس را بحال خود واگذارد دوان دوان نزدیک دروازهٔ رم آمد
و به کراسوس نفرین کرد و عقیدهٔ رومیان این بود که مسافر را چون در دم دروازهٔ شهر
نفرین کنند از آن سفر خیر نخواهد دید این بود که آتیوس نزدیک دروازه آمده
بنفرین کراسوس پرداخت

کراسوس بهر نحو که بود رو براه نهاد و به بندر براندیزی رسید چون هنوز زمستان
بود کشتی رانی در دریای آدریاتیک دشوار مینمود امّا کراسوس نخواست منتظر
فصل خوش شود و آنرا وقت ضایع کردن دانست فی الفور چند فروند کشتی حاضر
ساخت و با همراهان در آن سفاین نشسته حکم بحرکت داد و چون فی الحقیقه موسم
نبود تا بشهر گالاتی از بلاد سیسیل رسید چندین کشتی که همراهان او در آن
بودند غرق شد پادشاه سیسیل در اینوقت در گالاتی بود و عمارت تازهٔ بنا
مینمود و از آنجا که پادشاه مزبور از معمّرین بشمار می آمد کراسوس بطور مزاح گفت
پادشاه در آخر ساعت دوازدهم از روز خود این بنا مینماید یعنی در آخر عمر خود و
در اوان ضعف پیری و هرم خیال جوانی او را گرفته کار نو رسیدگان میکند پادشاه
در جواب بکراسوس گفت تو هم در جوانی مأمور جنگ اشکانیان نشده و کراسوس انوقت
شصت ساله بود امّا از فرط عیش و خوشگذرانی قوای خود را از دست داده هشتاد ساله

مینمود

مینمود بالجمله کراسوس بشام آمد و فی الحقیقه بمحل حکم الٰهی خود رسید و بتهیهٔ تسخیر و
ممالک اشکانیان ایران پرداخت و باعساکر وافر بکنار فرات آمد و جسر بست و این ش
بسته تمام قشون خود را سالمًا از جسر عبور داد

یکی از مورخین میگوید در آنوقت که کراسوس از شط فرات عبور کرده بین النهرین ر
معسکر خود قرار داد در شهرهای این مملکت که تعلق بایران داشت استعداد پادش
اشکانی بقدر کفایت نبود لهذا سلیس نام سردار اشکانی که سرحددار این قسمت
بود مختصر قشونی جمع کرده در قلعهٔ اشنیا متحصن شد مع ذلک کراسوس براو غلبه
سلیس در جنگ زخم سختی برداشته بطرف پادشاه خود گریخت

مستر رلنسن میگوید یکسال پیش از آنکه کراسوس بخواهد بمتصرفات و ممالک اشک
حمله کند پادشاه اشکانی پیش بینی کرده بتهیهٔ کار مشغول شده تمام قشون خود را
مسلح ساخته بود و آنها را تعلیمات جنگ و مشق یورش میداد نیز بعضی حکام و
ولات مستقل در حدود عراق عرب بودند و ممکن بود از اشکانیان رو گردان شوند
و بکراسوس سردار رومی بپیوندند پادشاه اشکانی برای اینکه گرفتار چنین وهنی
نشود باستمالت آن حکام و ولات پرداخته دل هریک را بوجهی بدست آورد
و آنها را با خود یکدل و متحد میساخت یکنفر از آن حکام مستقل ابکاروس نام
داشت و برخی او را اوکاروس هم گفته اند اما در روی بعضی از مسکوکات ادس ابکارور
نقش شده چون این والی عرب بوده استاد المورخین را عقیده این است که صحیح این اسم
ابکاروس است یعنی واو وسین آخر کلمه را یونانیها بآن چسبانیده وملحق کرده واکبر
عربی را ابکاروس تلفظ کرده اند و ممکن که چنین باشد در هر حال ابکاروس حاکم و والی
ناحیهٔ اوسرهوئن بوده و اوسرهوئن که پیش هم شرحی از آن نگاشته شده در طرف
مشرق شط فرات و عبارت از ناحیهٔ اورفهٔ معروف است

از زمان لشکرکشی پمپه سردار رومی بسمت عراق عرب و گذشتن او از فرات ابکاروس
والی اوسرهوئن با رومیها متحد شده و این اتحاد در کار بود تا پادشاه اشکانی
باستمالت او پرداخته ابکاروس را با خود متحد ساخت

یکنفر دیگر از مشایخ عرب که شیخ قبایل بدوی بود و اسم او را مستر رلنسن الشود و نبوس

ضبط

ضبط کرده نیز از اتحاد روم بمقاصد و نظر نموده که آیتهٔ خود را از دوستان و هواخواهان
دولت و سلطنت اشکانیان ایران میداند

کراسوس بعضی از شهرهای عراق عرب را بی نزاع و منازع و منع مانع متصرف شد فقط اهل یک شهر از تسلیم ابا و امتناع کردند و بنای دفاع را گذاشتند و جنگ کردند و چند نفر از سربازان کراسوس را کشتند کراسوس متغیر گشته آنشهر را محاصره نمود و بعد از تصرف تمام مردان جنگی را حکم بقتل داد و زنان و کودکان شهر را اسیر کرده بفروخت و بعد این فتح که چندان اهمیتی نداشت رؤسای قشون محض تملق و خوش آمد کراسوس را امپراطور نامیدند کراسوس در محاصره و گرفتن آنشهر هنری بخرج نداده بود بلکه ظلم و تعدی بیحد و حساب خود را در آن واقعه بمردم وانمود امّا از نهایت مغروری و سبکسری و غروری در سر اینکار قبول لقبی کرد که سرداری بزرگ پس از چندین فتح عظیم باید آنرا قبول کند و همین فقره از خفت عقل و کم همتی او خبر میدهد و امپراطور بمعنی قهرمان است و مثل اسکندر کبیر شخصی باید ملقب باین لقب شود و شهرها اگر کراسوس بقهر و غلبه فتح کرد یونانیها که آنوقت در عراق عرب سکنی داشتند نفوذی و بی مینامیدند کراسوس بعد از تصرف و تسخیر نودونی هفت هزار پیاده و هزار سوار از عساکر خود منتخب نموده در متصرفات تازهٔ خویش در عراق عرب گذاشت و بطرف شام عطف عنان کرد که زمستان را در آنجا بسر برد پسر کراسوس که یکی از سرداران قابل بود و با ژول سزار مأمور گل در این زمستان مرخصی حاصل نموده در شام بپدر پیوست و هزار سوار جرار از اهالی ایطالیا با پسر کراسوس همراه بود اوّل خبط کراسوس اینکه بدون امر و اجازهٔ مجلس سنای روم قدم در خاک سلاطین اشکانی و متصرفات آنها گذاشت و خبط ثانی که خیلی از خبط اوّل بزرگتر است اینکه بعد از حمله بر ممالک اشکانیان بفتوحات ناچیز و قلیل اکتفا نموده قانع شده بشام بازگشت و دشمن بیدار شده را آسوده بحال خود گذاشت تا آن تهیه و تدارکی که میخواهد ببیند و بوجهی شایان با او برابر شود بر کراسوس لازم و واجب بود که بعد از حمله بر عراق عرب اقلاً خود را ببابل و سلوکیه رسانده و این دو شهر را که از مداین عظیمهٔ آن مملکت است تصرف نماید و محکم کند و اگر چنین میکرد مردم این دو شهر که کرهاً بر اشکانیان تبعیت مینمودند و از آنها

رنجیده خاطر بودند بدون تحمل رنج و زحمتی باو تسلیم میشدند و چون این دو بلد
دو قلعهٔ نظامی بسیار معتبر اشکانیان بود در آنجا انبارهای آذوقه و جبه خانهٔ قابلی داشتند
و اگر آنجمله بتصرف کراسوس در می آمد مبلغی بر قوت او می افزود و از قدرت اشکانیان
میکاست و فتح سایر بلاد کراسوس را مسلم میشد باری خوش بختی اشکانیان یا بدبختی
و نادانی کراسوس او را براه کج راهنمائی نمود

کراسوس بعد از معاودت بشام نیز خوب رفتار نکرد یعنی بجای آنکه مثل یکنفر سردار
جلیل القدر و حکمران عظیم الشان حرکت کند چون ادنی تاجری یا شخص پیله وری
بکسب و کار و جمع نقود پرداخت و لدی الورود مشغول حساب مالیات و دخل و خرج آن
مملکت شد و بمعابد رفت و نقود آنی را که مردم بآن امکنه اهدا نموده و فرستاده
از قنادیل و ظروف طلا و نقره و غیرها بدست خود با ترازو کشید و سنجید و اینکار
رکیک که هیچ مناسبت با شأن سرداری فاتح نداشت او را از رسیدگی بکارهٔ
قشون و اعمال نظامی باز داشت

ثزف مورخ مینویسد کراسوس بعد از آنکه در هر محل از شام بهرجا دست اندازی کر
بر بیت المقدس آمد که معابد این شهر را نیز غارت کند خلاصه سرداری که میخواهد تا
دیوار چین را در تحت تصرف خود در آورد قشون را که اول وسیلهٔ نیل مقاصد اوست
رها کرده بجای اینکه هر روز افواج خود را مشق دهد و آنها را امتحان نماید فقط در بند
زخارف است اگر گاهی هم باعمال نظامی میپردازد باز بقصد و نیت جلب مال میباشد
یعنی هر وقت میخواهد رسیدگی بکار قشون کند پیران سالخورده یا جوانان خوردسا
عنفاً طلب مینماید و اسامی آنها را در دفتر لشکری ثبت میکند تا اقوام و اقارب آنها
بیایند مبلغهای گزاف بطور رشوه باو بدهند و او اسامی خویشان ایشان را از دفـ
لشکر حک نماید

گویند روزی کراسوس برای غارت بمعبدی از معابد شام رفت هیکل زهره در آن معبد
و مردم آنرا میپرستیدند چون نفایس اشیاء آن معبد را بدست خود جمع کرده بخزانه
سپرد قصد بیرون آمدن از معبد نمود پسرش که از جلو حرکت میکرد پایش باستانهٔ در
معبد گرفت زمین خورد پدرش هم روی پسر افتاد مردم از حضار و غیره این افتادن را بفـ
گرفتند

گرفتند و از نتایج وخیمهٔ هتک معبد زهره دانستند

مقارن این ایام بود که سفرای شهرهای اشکانی وارد شام شدند و مأموریتی که از جانب پادشاه خود داشتند به کراسوس ابلاغ کردند اسم پادشاهی که این سفرا از جانب او بشام آمدند بتصریح اکثر مورخین هیرود یا ارود بوده بعضی هم فقط ارساس ضبط نموده و معین است که بلقب او اکتفا کرده اند و جای تردید نیست که مأمورین از جانب شاه سیزدهم نزد کراسوس آمدند شرح مأموریت مختصر آنها در چند سطر بمضمون ذیل خطاب به کراسوس نگاشته شده بود

لشکریکه با تو همراه میباشند اگر از جانب دولت جمهوری روم مأمور شده اند که در تحت ریاست و سرداری تو داخل ممالک و متصرفات ما گردند پادشاه ما حاضر است که بدفع آنها پرداخته و آنها را تماما نابود کند اما اگر چنانکه مشهور است بدون اجازهٔ دولت روم تو از روی خودسری اینکار کرده و مقصودت تاخت و تاراج و جلب نفع و فایده است شهرهای اشکانی بطور ملایمت با تو رفتار میکنند و بپیری تو رحم مینمایند و اذن میدهند که سربازهای رومی از شهرهائی که متصرف شده اند خارج شوند بدون اینکه کسی متعرض جان و مال و اسلحهٔ آنها شود

کراسوس در جواب مأمورین ارود به درشتی و تندی گفت عنقریب جواب پادشاه شما را در شهر سلوسی خواهم داد واجیز که یکی از مأمورین و در سن و شان مقدم بر سایر بلکه رئیس سفرا بود بر گفتهٔ کراسوس قاه قاه بخندید و کف دست خود را بر او ارائه نمود و گفت اگر در این کف دست موئی بینی شهر سلوسی را هم خواهی دید

سفرای ارود از شام مراجعت کرده بدربار پادشاه اشکانی آمدند و آنچه شنیده بودند بعرض رسانیدند و معلوم نمودند که از جنگ و خونریزی گزیر نیست ارود لابد دست بکار شد و لشکر بر سر بلادی که رومیها در عراق عرب متصرف شده بودند فرستاد و آنها عرصه را بر عساکر روم تنگ کردند بعضی از ساخلوهای رومی که بحکم کراسوس در بلاد این مملکت توقف داشتند گریخته نزد کراسوس آمدند و خبرهای وحشت انگیز برای او آوردند و گفتند دستجات بسیار از قشون پارث بعراق عرب آمده بطور دایره دور رومیها را گرفتند و آنها را در گرداب بلیه مستغرق ساختند

تسلم امت

مسلّم است که فراریهای از جنگ گریخته همیشه از وحشتی که کرده اند بنا برای برائت
خود در ترک ستیز و گریز باغراق گوئی میکنند و بکبر اصیل میگویند فراریهای قشون رو
هم بیکار کردند و چیزها از سطوت و صولت و سختی لشکریان پارث و جنگجویان اشکا
برای کراسوس و همراهانش گفتند از جمله میگفتند عساکر پارث اول سپاهیان دنیا
میباشند چه در وقت حمله چه در جنگ و گریز کسی از عهدهٔ آنها بر نمی آید مقابلت و نعا
آنها هردو اسباب خطر است اسلحهٔ معتبر آنها تیر و کمان میباشد و آن بوضع مخصوصی
و منار و مهارت هیچوجه ربطی از این اسلحه نداریم لشکریان پارث طوری در تیر انداز
چالاک و ماهر اند که در آن واحد چندین چوبه تیر یکنفر بطرف دشمن بی اندازه ن
آنها طوری صلب و سخت و محکم است که چهار آینه و زره و مهار دفع و تحمل آنرا نمیتو
و در گاه طعن لا بد بسبدن زخم کاری وارد می آید و مغفر و زره آنها طوری ساخته ش
که تیر و نیزه بلکه تیغ و تبرها با آن کارگر نیست مختصر قشون پارث مثل بلای آسمانی است
هیچ چیز جلو آنرا نمیتواند بگیرد و دفع نماید

تقریرات فراریان عساکر روم اسباب کمال وحشت همراهان کراسوس شد و یکبار د
خود را باختند و یقین کردند لشکریان پارث جنبی هستند غیر از آرامنه و سایر طوا
آسیای صغیر غلبه بر آنها کاری مشکل است و بسهولت پنجه در پنجهٔ آنقوم نمیتوان انداخ
و انگهی لشکر کشیدن بخاک چنین دشمنی قوی در بلاد و اماکنی که معرفت بحال آن خاص
نیست و طرق و مسالک آن مجهول است کاری نهایت صعب بی اندازه دشوار میباش
بنا بر این دسیان قشون کراسوس همهمه در گرفت و بعد از گفت و شنید بعضی از صا
منصبان و سران سپاه چنین مصلحت دیدند که کراسوس بنقاطی که تا آنوقت فتح کرد
قناعت کند و دیگر پیش نرود و از جمله سرداران حاضر که بجنگ با اشکانیان صحّ
نمیگذاشتند و منکران بودند کاسیوس بود

اهالی روم در اینقسم تردیدها متوسل بکهنه میشدند و آنها بعضی حیوانات را می کشت
و در خطوط پارهٔ از استخوانهای آنها از قبیل کتف و غیره میدیدند و برای کاری که
نظر داشتند فال میگرفتند و اینکار برای آنها بمنزلهٔ استخاره بود. در اردوی کرا
هر چه از این قسم فال گرفتند و استخاره کردند جنگ کردن با اشکانیان بد آمد تا

و حرص و میل مفرط کراسوس بمال و جاه او را از خیال خود منصرف ننمود و مطلقا اعتنائی
باقوال گفته نکرد و مصمم حرکت و سفر عراق عرب شد در کار نهضت بود که ارتاباز
پادشاه ارمن با شش هزار سوار باردوی او پیوست و در ملاقات با کراسوس قصد و نیت
او را تائید و تصدیق نمود و زیاده از حد بتجربیات او پرداخت و گفت البته باید با اشکانیان
جنگ کنی و بیخ آنها را بر کنی ممالک آنها را تصاحب و تملک نمائی و بآرزوی خود فایز شوی
و علاوه بر این شش هزار سوار که من همراه دارم ده هزار سوار مسلح دیگر که اسبهای
آنها را برگستوان فولاد است و سی هزار پیاده از عساکر زبده در ارمنستان حاضر
مهیا شده روزی که بطرف ممالک اشکانی انتهاض نمودی آنجمله را بدون اینکه دیناری
خرج از تو بخواهم همراه اردوی تو گسیل خواهم نمود و تو با این عدّت البته مظفر و کامیاب
خواهی شد اما باید بدانی که بهترین طریق برای تو راه ارمنستان است و از آن راه
باید بمملکت اشکانیان ورود نمائی و تمام مدت توقف و حرکت عساکر تو در خاک ارمن
از بابت آذوقه و سیورسات آسوده خواهند بود و فایده دیگر عبور از ارمنستان
و ورود بمملکت ایران از راه آذربایجان برای تو این است که این قسمت مملکت اشکانیان
کوهستان است و قوت عمده قشون اشکانی سواره آن میباشد حرکت سواره در کوهستان
و سنگلاخ دشوارتر است تا در دشت و جلگه پس تو با پیاده بسیار در آن کوهستان
بر دشمن غالب خواهی شد و مرام و مطلوب حاصل خواهد شد

کراسوس از نصایح و راهنمائیهای پادشاه ارمن اظهار امتنان نمود اما نه بآن اندازه
که آن پادشاه متوقع بود و در باب راه نیز گفته او را پیروی نکرد و بجای اینکه از راه
ارمن و آذربایجان باشکانیان حمله کند راه عراق عرب پیش گرفت و گفت در این مملکت
قلاع متصرفی ما را که ساخلوی رومی دارد قشون اشکانی محاصره کرده اند باید رفت
و محصورین را از شر دشمن محفوظ و مصون داشت و گرفتاران را خلاص نمود پادشاه
ارمن چون دید کراسوس راه ساحل فرات و عراق عرب را پیش گرفت رنجیده خاطر شد
جمعیتی که با خود همراه داشت برداشته بارمنستان بازگشت

کراسوس از روی جسری که در حوالی شهر زغما روی شط فرات بسته شده بود عبور نمود
(زغما از شهرهای قدیم شام است که در ایالت کاذن واقع بوده و در ساحل یمین

شط

شط فرات روبروی اپامه و بواسطهٔ پلی بشهر اپامه وصل میشده و بهمین جهت مو
باین اسم شده چه زغما بمعنی وصل و اتصال است اینشهر را سلوکوس اول پادشا
شام ملقب به نیکاتر بنا کرده بود بعضی هم نسبت بنای آنرا باسکندر کبیر داده ا
امّا قول اوّل اصح است) کراسوس خود با جمعی سالم از جسر گذشتند لکن عساکر او د
عبور بودند که آسمان شروع برعد و برق نمود و طوفان شد و سربازان و صاحبمنص
کراسوس را بتشویش انداخت و در وقتیکه سائر قشون از جسر میگذشتند باد
طوفان شدت کرده جمعی از آنها را بشط افکنده هلاک ساخت و همان نقطهٔ را که در
برای کراسوس سراپرده زده بودند دو مرتبه برق زد چنانکه برق وسط سراپردهٔ او را گرف
و یکی از یدکهای او که بر کستوان و یراقش کلیّةً طلا و مرصّع بود و میرآخور کراسوس برآ
سوار از انقلاب هوا رم کرده خود را در فرات انداخت و راکب و مرکوب هر دو
غرق و هلاک شدند

روز دیگر که اردوی کراسوس مهیّای حرکت شدند دسته‌ای از قشون علمهای خود
بلند کردند در سلطنت و دولت روم قرار بود عقابها از فلزّ میریختند و بر سر علمه
نصب مینمودند در بیرون چون علمها را بلند کردند عقابهای سر علمها خود بخود حرکت
کرده روی آنها بطرف شام و دم بسمت ایران قرار گرفت و معیّن است برای رومیها
تطیّری این امر چه قدر اسباب دلسردی و افسردگی طبیعت میگردد
منزل دوّم بعد از عبور از فرات از سیورسات که بر قراء و آبادیها حواله شده بود
و میبایست به اردو بیاورند اوّل چیزیکه وارد اردو کردند عدس و نمک بود و روم
در مجالس و اوقات عزاداری چیزیکه میخوردند جز عدس نبود که آنرا نمک آلوده میکر
و بجای هر طعامی صرف مینمودند پس آوردن عدس و نمک را باردو پیش از همه چیز
بفال بد گرفتند
منزل سیّم کراسوس برای اینکه عساکر خود را خوب مصمّم جدال نماید سران لشکر و
نامداران آنها را طلب نموده مجمعی منعقد ساخت و بآنها گفت چیزیکه من برو
شط فرات بسته بودم باز نمودم و تمام اسباب ساختهای آنها را سوزانده‌ام در
اینصورت باید از معاودت مأیوس بود چاره نیست جز پیش رفتن و با خصم در آویختن

و کار او را ساختن این حرف کراسوس چون در اردو منتشر شد باز مبلغی از قوت قلب و رجاء و امید لشکریان او کاسته شد

از منزل چهارم هم بی برودت و ضعف قلب تازه اردوی کراسوس حرکت نکردند یعنی در اینمنزل که هستند برای جلادت و شوکت و جلال قشون قربانیها کردند و در امثال این مواقع رسم بود امعای حیوان قربانی را بدست سردار کل میدادند و او آن را از قربانگاه تا چادر خود حمل مینمود و آنجا زیر خاک دفن میکرد یا میسوزانید در اینجا هم اینکار را کردند کاهن بزرگ امعای گوسفند را بدست کراسوس داد کراسوس یکقدم بطرف چادر خود نه پیموده دستش لرزید و آنچه در دستش بود افتاد تمام اشخاصی که حاضر بودند از وحشت بر خود بلرزیدند و فریاد زدند کراسوس برای اینکه آنها دلهای خود را نبازند و این اتفاق را بفال بد نگیرند رو بحضار کرده گفت دست من بعلت پیری لرزید و امعای گوسفند از دستم افتاد اما در وقت جنگ خواهید دید که در این بازو تا چه حد نیرو هست و در گاه استعمال اسلحه این ساعد بچه اندازه محکم است

مختصر کراسوس با فالهای فرخ و با مژدههای خوش میرود که مملکت اشکانیان ایران را فتح کند و در آنجا بشادمانی سلطنت نماید هفت هزار پیاده همراه دارد با چهار هزار سوار و این چهار هزار سوار پیشتاز قشون او هستند در این وقت چند نفر جاسوس که آنها را از جلو فرستاده بودند به اردوی کراسوس آمدند و خبر آوردند که در حوالی و نزدیکی اردو احدی نیست اما اثر دست و پای سوار بسیار است که از این حد گذشته اند این خبر قوت قلبی بعساکر روم داد و یقین کردند که اثر مشهود اثر دست و پای اسب سواران اشکانی میباشد که از خوف قشون روم فرار کرده تا جان بدر برند

کاسیوس که مردی عاقل بود بکراسوس گفت در جلو رفتن عجله منما بلکه در یکی از این شهرها توقف و درنگ کن تا لشکریان و همراهان تو آسوده و راحت شوند چه مدتی است راه پیموده اند و مردان جنگی از پیاده گرفته تا اسب و سوار همه خسته شده اند چون قدری بمانی نفس آنها تازه شود و بهتر بکارزار توانند پرداخت علاوه بر این

در مدت توقف در رنك مطالب معلوم میشود و اطلاعات صحیحه از عساکر اشک
بدست می آید و تکلیف ما معلوم و معین میشود چه در حال حمله و چه در عالم مدا
با خبر بودن و بصیرت داشتن بهتر است چون از وضع با خبر و آگاه شدیم اگر لازم بود خود
بشهر سلوسی میرسانیم و قلعهٔ آنشهر را پناه خود قرار میدهیم و آذوقه و کمک هر چه
از روی شط فرات تا نزدیکی سلوسی می آید و بما خواهد رسید

کراسوس تصدیق قول کاسیوس میکرد و بگفتار او رفتار مینمود اما در اینحال یکی
مشایخ عرب موسوم بر آریامن برادر وی کراسوس آمد این شیخ همان ابکاروس است
که بعضی ابکاروس دانسته و گفته اند اگر است که بتحریف بونانیها ابکاروس شده و
پیشتر ذکر آن نمودیم ابکاروس یا اکبر مردی پر حیله و مزور بود و او کراسوس
تمام بد بختیها دچار نمود بعضی از صاحب منصبان قشون روم که در زمان سردا
و نهضت پمپه باین حدود آمده بودند شیخ عرب را می شناختند و میدانستند
با پمپه کمال خصوصیت را داشت و اظهار صداقت بدولت روم میکرد و برای
آن دولت دا و طلب بود آشنایان شیخ او را نزد کراسوس معرفی کردند کراسو
وجود او را مغتنم دانسته در باب اقامت و حرکت با وی مشورت کرد شیخ عرب که در واقع
فرستادهٔ پادشاه اشکانی بود و در باطن از هوا خواهان صدیق اشکانیان بعد از
آنکه بظاهر خود را از دوستان و مخلصان دولت روم قلم داد بکراسوس گفت من
بواسطه ارادت و خصوصیت با پمپه و میل بدولت روم و تنفر و بیمیلی بر اشکانیان
ظالم بی دین و ایمان تا بد آنچه بنظرم می آید بسردار روم عرضه دارم توقف و اقامت در
قلعه و متحصن شدن جز ضایع کردن وقت و عقب انداختن کار و قشون خود را در عا
خوف و رجا گذاشتن و دل لشکر دشمن دادن ثمری ندارد در رنگ را خصم دلیل عجز
میداند و جسور میشود باید سردار از جلو رفت و تا پادشاه اشکانی تهیهٔ خود را کا
نکرده و برادر وی سورنا نرسیده سورنا را از میان بردا شت چون کار سورنا ساخته
و از میدان بدر رفت دیگر پادشاه اشکانی در مقابل شما ثبات نخواهد کرد و تاب
مقاومت او را نیاورده با بیوران فرار میکند یا بجنگلهای استرا باد و گرگان پناه میبرد
آنوقت تمام مملکت ایران بسلامت بسردار روم تسلیم خواهد شد کراسوس را این حرفها

که از روی

که از روی مکر و خدیعت گفته میشد پسند آمد و بر آن شد که نصایح شیخ اکبر تا ایکاروس را پیروی نماید

در اینوقت ارود پادشاه اشکانی تمام عساکر خود را منقسم بر دو قسمت کرده بود سرداری یک قسمت را خود اختیار نموده که با آنها بر سر ارتاباز یا ارتاوازد پادشاه ارمن رود و او را تنبیه کند که چرا بشام رفته و با کراسوس ملاقات کرده و او را بجنگ اشکانیان تحریض و ترغیب نموده قسمت دیگر را بر سورنا یا سورن سپهسالار خود داده که با کراسوس برابر شود و کار او را بسازد

اما سورنا یا سورن سپهسالار لشکر ارود باید دانست که از خویشان نزدیک پادشاه اشکانی بوده و از اکابر رجال با مکنت و تمول دولت اشکانیان بشمار می آید چنانکه در سفرها همیشه هزار شتر بار و بنه و احمال و اثقال او را حمل مینموده و دویست عراده مطرهای زنان و رقاصان او را حرکت میدادند و ضیاع و عقار و املاک شهر او بسیار و با حاصل و آن ده هزار نفر لشکر نخبه مخصوص سکری که قراول و مستحفظ شخص او بودند و در لشکرکشیها با او همراهی مینمودند

اما لفظ سورنا یا سورن هنوز نمیدانیم اسم خاص و علم شخص بوده یا لقب همینقدر میدانیم که از اول سلطنت اشکانیان خانواده سورنا منصب سپهسالاری داشته و این منصب ابدی در خاص این خانواده بوده و از کارها که سپهسالارها اختصاص یافته اینکه هر وقت یکی از سلاطین اشکانی بتخت سلطنت جلوس میکرد سورنا می آمد و تاج سلطنت را بسر او میگذاشت و اما سورنا سپهسالار ارود شخصاً مردی رشید و دلیر بود و در اینوقت در عنفوان جوانی و منتهای قوت بود و زیاده از سی سال نداشت و با وجود جوانی کارکرده و کاردیده چنانکه در بدو امر که مردم بر ارود شوریده و او را از سلطنت محروم کرده سورنا در کمال جلادت بکمر زده او را مالک تخت و تاج نمود و شهر سلوسی که بر پادشاه یاغی شده بود سورنا مجدداً آنرا فتح کرده مطیع نمود و اول شخصی که ببرج و باره این شهر صعود کرده و بیرق اشکانی را بالای حصار سلوسی زد سورنا بود پس چنین سردار عاقل رشید دلیری نشسته مقابل کراسوس پیر طماع خسیس نادان بی کفایت معلوم است که نتیجه جنگ چه میشود

خلاصه

خلاصه شیخ اکبر عرب یا ابکاروس پیش قراولی قشون رومی را بر عهده گرفته اخبار
اتفاقات یومیه آن اردو را شبانه به اردوی اشکانی میرسانید و سورنا را از آن
مطلع میساخت یک دو سه منزل که کراسوس و لشکریانش راه پیمودند شیخ عرب
با سورنا از پیش قرار و مدار کار را داده بود عساکر روم را بصحرائی که نه آب داشت
نه علف نه درخت و بنا بآنی بود شن زار و پرخار وارد ساخت در این سرزمین
تا چشم کار میکرد جز دشت قفر چیزی بنظر نمی آمد عطش مفرط و خستگی زیاد و علائم و آثار
بدبختی که از پیش مشاهده شده بود یکباره عساکر روم را بیحال و مستأصل نمود هر ق
باطراف نگاه میکردند نه درختی سایه افکن میدیدند نه سبزهٔ مفرح نه نهر آبی که رد ف
عطش نماید بلکه برای تغییر مد نظر و تفنن تل و تپه هم در آن حول و حوش وجود نداش
سطحی یک دریائی از شن بود و بس تکمیل اینوضع و حالت را در اینوقت چاپار
از پیش پادشاه ارمن آمده به کراسوس خبر داد که ارود شهریار اشکانی با لشکر
جرار وارد ارمنستان شده و قشون ارمن باید مشغول دفاع و حفظ مملکت خود باش
پادشاه ارمنستان به کراسوس نوشته بود با وجود حملهٔ پادشاه ایران باین کشو
ممکن نیست لشکری که من وعده کرده بودم بکمک شما فرستم فرستاده شود و شما را
بمردم مرکب مدد نمایم و صلاح کار حالا این است که شما هم از حمله و حرکت بطرف ایر
صرف نظر نمائید هر جا که نامهٔ من بشما میرسد از همانجا عطف عنان کنید و بطرف
آئید تا در اینجا دو لشکر را متفقاً بدفع و مقهور ساختن پادشاه ایران و
لشکریان او وا داریم چون این کار ساخته شد مراد هر دو حاصل شود این است
عقیده و رأی من و نصیحت من اگر گوش کنی و اگر نکنی اقلاً یکی از دو کار را اختیار کن
یا بقلعه جات متحصن شو یا دامنهٔ کوهها را اسقناق و معسکر خود قرار داده تا از
شر حملهٔ سواران تیر انداز اشکانی محفوظ مانی کراسوس که سخت متغیر و درهم
ملتفت نصایح پادشاه ارمن نشده بفرستادهٔ آن پادشاه از روی تغیر گفت
برای مثل من سرداری ننگ و عار است که بر دستور العمل دیگری حرکت کنم و
تابع رأی و خیال غیر شوم همینقدر به پادشاه خود بگو اینک مصمم مغلوب کردن
و معدوم ساختن سورنا هستم چون کار او را تمام کردم و از خیال او آسوده شدم

بارمنستان

با دمنستان خواهم راند و سزای نقض عهدی که از تو بظهور رسیده داده خواهد شد و خواهی دید که چه بر سر تو می آید سرداران رومی که این تندی بیجا و بیمغزیرا از کراسوس دیدند بیشتر از و مأیوس گشتند و با افسوس تمام بسکوت گذرانیدند اما کم بشیخ عرب که آنها را باین وادی غیر ذی زرع آورده بود برداختند و بنای تغیر را گذاشتند و بقتلش تهدید نمودند شیخ از کید و مکری که داشت مطلقا از گفتار آنها اظهار وحشت ننمود و بطور ملایمت و خوشروئی بانها گفت دلتنگ و مکدر نباشید همیشه محنت براحت آبستن است مدار عالم بر شدت و رخا میباشد در اول عمر اگر دوچار نکبت و زحمت شدید بدانکه در آخر سعادت و رفاه شامل حال تو شود چیزیکه هست این است که صبر و تحمل باید تا فرج و آسایش رخ نماید شما که بسختی و حرمان معتاد نبوده اید و طاقت رنج و مشقت نداشته اید چرا اقدام باینکار خطیر نموده اید و از مملکت آباد ایطالیا که بمعموری و نضارت ضرب المثل است صحاریش جمله سبز و برازنده خرم باغات و جنگلهای او از بهترین منتزهات دنیا بشمار می آید بیرون آمده اید و بزمین خشک عربستان و عراق عرب سفر کرده اید و هوای رزم و کارزار با لشکر اشکانی نموده اید حالا که رو براه نهاده اید و آماده کارزار شده اید و میل تسخیر ممالک ایران و مضافات دارید و میخواهید باین مقصد عالی رسید و از نتایج و فواید آن بهره مند گردید صابر باشید حلم و حوصله را شعار خود سازید و جبن و کسالت را بدور اندازید پا بیفشارید و راه جزع و ضجرت مسپارید تا از شاخ آرزو ثمر چینید و بعد از شب تاریک روز روشن ببینید شیخ عرب روز سرداران رومیرا باینحرفها مشغول ساخت و از خیال آزار و اذیت خود انداخت اما چون شب در رسید و ظلمت پرده بروی کارها کشید از اردوی رومیها خارج شده فرارا بمعسکر سپهسالار پادشاه ایران رفت

روز دیگر کراسوس باجبه سیاهی خود را بعساکر روم نمود و از آنجا که رسم سرداران و سپهسالاران روم این بود که در اوان لشکر کشی و سپهبدی جامه سرخ میپوشیدند سیاه پوشیدن کراسوس در نظر سرداران و لشکریان امری غریب بنظر آمد

و این را

واین را بفال بد گرفتند و فوق العاده متألم شدند و هیچ معلوم نشد که بچه جهت
و چه خیال سپهسالار روم سیاه پوش شده کراسوس بعد از آنکه از این کار بیجا و خر
ناهنجار همراهان خود را مکدر و متوحش ساخت ملتفت شد که کاری ناصواب کرده
و خبطی عظیم نموده فوراً تغییر لباس داد و جامهٔ سرخ پوشید اما آنچه باید بشود شده و
کار گذشته بود یعنی همراهان او بددل و افسرده شده بودند نیز از خبطهائی که کراس
کرد اینکه در روزی که احتمال مصادفه با دشمن میرفت برای اینکه تمام قشون را با خود
همراه داشته باشد در هنگام حرکت به پیاده ها حکم کرد بسرعت راه بپیمایند یعنی با
سوارها همقدم باشند و معلوم است که این قسم حرکت پیاده را خسته و بیکاره مینماید
و در وقت جنگ کار عمده از او ساخته نمیشود بالجمله قدری که راه پیمود طلایه
که از جلو فرستاده بودند آمد و خبر داد که قشون سورنا نزدیک است آگاه و در فکر
کار خود باشید این خبر طوری لشکر روم را بوحشت انداخت که سپهسالار روم
و سرداران را دهشت گرفت و مات و متحیر ماندند کراسوس حکم بتوقف نمود و بصف
آرائی و ترتیب ستونجات پرداخت و آمادهٔ کارزار شد بعضی از سرداران کارآزمود
بکراسوس گفتند صفهای متعدد پشت سر هم قرار دهد تمام قشون را بیک خط و اداد
و خاصیت اینکار این است که اولاً قوت و عدهٔ سپاه تو در نظر دشمن زیاد و با جلوه
خواهد بود ثانیاً چون عرض صفوف لشکر تو کم باشد سوارهٔ دشمن از هر طرف که
حمله کند و از هر نقطه که بگذرد در مقابل آنها جمعیت زیاد نباشد بنابراین کمتر از نفوس
تلف شود و عدد مقتولین زیاد نگردد کراسوس باین نصیحتها هم اعتنا نکرد و تمام
قشون خود را بحالت قلعهٔ مربع قرار داد و در کنار نهر کوچکی که موسوم به
بالیسوس بود ایستاد بسیاری از امراء قشون بر کراسوس اصرار کردند که آنشب را
مبادرت بجنگ ننماید و همان در کنار نهر توقف کند تا فردا بدرستی از وضع و عدد
قشون دشمن مطلع شوند و بعد از آن بجنگ بپردازند پسر کراسوس که جوان نورس
بود و سر پرشوری داشت و میخواست خود نمائی کند نگذاشت پدرش کراسوس این
آخر نصیحت امرا را گوش کند و او را بجنگ تحریک نمود در اینحال دسته از قشون اشکا
نمایان شدند و چون عدهٔ آنقدر نبودند که طلایه روم خبر داده بود باید روم

ملتفت

ملتفت شده باشند که سورنا سردار اشکانی برای اغفال آنها معدودی از
عساکر خود را بمیدان فرستاده و دسته‌جات دیگر بلکه عمدهٔ قشون را در گودالها و وهاد
آن اراضی پنهان ساخته است. اما رومیها را در آنوقت آن هوش و حواس نبود که
ملتفت این دقایق و نکات شوند و فهم وظایف و تکالیف خود نمایند. سواران اشکانی
که در گودالها خود را مختفی نموده میبایست نوک نیزه‌های آنها در تابش آفتاب بدرخشد
و طرف مقابل را از وجود و بودِ آنها در آن امکنه خبردار نماید. اما اشکانیان
از پیش ملتفت این نکته شده همیشه پارچه‌های پوست همراه داشتند و در امثال
این مواقع سرنیزه‌های خود را بلکه چهار آینه‌های شفاف درخشان خویش را در آن
پارچه پوستها مستور مینمودند. رومیها چون عدد اشکانیان را قلیل دیدند
جرأت و قوت قلبی پیدا کرده مهیای جدال و آمادهٔ قتال گردیدند. جنگ شروع شد
و چون دستهٔ اول قشون اشکانی دست بکار شد دسته‌جات در وهاد پنهان شده
بیرون تاخته بمیدان آمدند و هنگامه را گرم نمودند. پیش از این در وصف جنگ قشون
اشکانی گفته‌ایم که آن جماعت در هنگام جنگ از صداهای مهیب بر می‌آورند
و فریادهای غریب میکنند که دشمن را بوحشت و رعب اندازند. در این وقت هم بحسب رسم
و عادت خود بنای هیاهو و نعره کشیدن را گذاشتند. یک چیز دیگر هم این داد و فریاد را
کامل مینمود و آن یکنوع طبلی بود شبیه به نقاره‌های این ایام و آن طبلها را اغلب
از سواران اشکانی در قرپوس زین آویخته داشتند و در وقت یورش و حمله با دسته
جلو دهنهٔ اسب آنها را مینواختند و صدای طبلها که با غرشهای سواران اشکانی
جفت میشد گفتی از رعد و برق و طوفان شدید و نزول صاعقه اسباب دهشت و
خوف بود و این هراس در انسان طبیعی است چنانکه سازهای خوش و آوازهای دلکش
شخص را بوجد و طرب در می‌آورد اصوات ناملایم خشن و صداهای سخت مکروه
نیز طبایع را منزجر و آزرده مینماید و مرعوب و خائف میسازد. خلاصه سورنا
همینکه بقشون رومی نزدیک شد بسواران اشکانی حکم کرد پوستهائی را که روی
اسلحه و چهار آینهٔ خود کشیده بودند بردارند و آنجمله را در تابش آفتاب در نظر خصم
جلوه دهند و بنمایند اینکه تمام اسلحهٔ سواران اشکانی از فولاد صیقلی و مثل

آیینه بود و این قسم سلاح در کارخانه‌های مرو ساخته میشد لمعان اسلحهٔ سوار
نیز درخشندگی برگستوان اسبها که آنهم از فولاد صیقلی بود چشم عساکر روم را خیره
و آن صداهای عجیب مهیب که شرح دادیم گوش آنها را کر ساخت و تزلزل و اضطرابی تمام
در دلهای آنها انداخت چون فریقین بهم رسیدند سورنا فرمان داد تا لشکر اشکان
با نیزه بر قشون رومی حمله کنند و صفوف آنها را در یک حمله را متفرق سازند رومیه
در حملهٔ اول خود داری کرده پای ثبات افشردند و از جا بدر نرفتند سورنا چون چنین
دید فوراً وضع جنگ را تغییر داد و بسبکی که همیشه داشتند یعنی در هنگام
و شدت جنگ و گریز میکردند مشغول و متوسل شدند سورنا فرمان بازگشت
داد و کراسوس ساده لوح یقین کرد از مقاومت و ایستادگی لشکر روم اشکانیا
ترسیدند و چارهٔ کار خود را در فرار دیدند به پسر خود و هزار سواری که از گل
همراه آورده حکم کرد دشمن را تعاقب کنید سواره اشکانی بعد از طی جزئی
مسافت ملتفت شدند که یکدسته سوار رومی آنها را تعاقب میکنند فوراً بفرمان
سورنا برگشته پسر کراسوس و هزار سوار او را در میان گرفته در یک چشم بهم زدن
با تیر کمان آنها را معدوم کردند و پسر کراسوس نیز مقتول شد چون این خبر بکراسو
رسید کلیهٔ سواران رومی را فرمان داد که بر اشکانیان حمله نمایند رومیها اطاعت
سردار خود نمودند اما کاری از آنها ساخته نشد اشکانیها قدری بدو عق
میکشیدند و رومیهای بیخبر آنها را تعاقب میکردند آنوقت برمیگشتند و مبلغی
از رومیها میکشتند و این حرکت و کار مکرر شد و از دستجات عساکر روم جرأت
و جلادتی بظهور نرسید فقط رشادتی که دیده شد از دسته سوار گل بود چه اکو
خود تمام کشته شدند اما عدهٔ کثیری هم از لشکریان اشکانی کشتند

سورنا تدبیر دیگر نیز بکار برد و آن این بود که سر بریدهٔ پسر کراسوس را بر سر نیز
کرده نیزه را بدست گرفته در مقابل صفوف قشون رومی آمد و فریاد کرده گفت ای
جوان رشید صاحب این سر که بوده و نسبش بکدام دلاور میرسیده و پدرش کیست
اگرچه خود میگفت پسر کراسوس است اما ما باور نمیکنیم چه از مثل کراسوس شخص
بی غیرت و جبنی چنین مرد دلیری بوجود نمی‌آید در اینوقت بجای اینکه خون روم

بجوش

بجوش آید و حرفهای سورنا آنها را بر سر غیرت آرد و از روی تعصب کاری از پیش برند بدتر و بیشتر از پیش دل خود را باختند و دست از اسلحهٔ سنگین خود را انداختند و فرار کردند هر قدر کراسوس فریاد کرد که ای جماعت پسر من کشته شده اگر غم و اندوهی یا وحشت و خیالی است با پدر او باشد شما را چه میشود که عنان دلهای خود را از دست داده فرار میکنید و زیر بار این ننگ و عار میروید احدی گوش بکراسوس نداد و هرکس توانست پشت بدشمن کرد و جان خود را از معرکه بدر برد با اینهمه دو سه مرتبه کراسوس لشکریان متفرق شدهٔ خود را جمع کرد و بجدال و قتال تحریض نمود امّا بمحض اینکه سواران اشکانی نمودار میشدند قشون رومی دست و پای خود را گم کرده بدون طعن و ضرب و اقدام بر زد و خورد باز پراکنده میشدند و راه هزیمت می سپردند مختصر تا پاسی از شب جنگ درکار بود چون ظلمت هر دو جماعت را احاطه نمود دست از کارزار کشیدند و هر یک کناری رفتند تا قدری آسایش نمایند و هنگام طلوع فجر که هوا روشن شود باز هم رو برو شوند و کار را یکسره کنند امّا حالت این دو اردو در آن شب خیلی غریب بود اشکانیان جمله در عیش و نشاط و صدای قهقهه و خندهٔ آنها تا مسافتی راه میرفت بر خلاف مجمع آنها معسکر عساکر روم پر بود از صدای ناله و ندبه و زاری و بیقراری مجروحین و نوحهٔ اقوام و منسوبان آنها و حال سردار کل که کراسوس باشد از همه بدتر چه پسرش کشته شده و قوت قلبش رفته از لشکریانش بسیاری گریخته و جمعی مجروح و باقی مانده ها هم مستعدّ فرار چنانکه در همان تاریکی شب دو ثلث آنها اردو و سردار را واگذاشته راه سلامت پیش گرفتند و رفتند کراسوس بیچاره بر روی ریگهای بیابان میغلطید و هایهای میگریست و آنچه سرداران او را تسلّی میدادند آرام نمیگرفت و بر قلق و ضجرت او می افزود آخر الامر امرای عسکریه و سرداران از او مأیوس شده انجمن کردند و بمشاوره پرداختند و قرار کار را بر این دادند که سفیده دم پیش از آنکه قشون اشکانی مهیای جنگ شود آنها از بنه و آغروق خود آنچه سنگین است با زخمداران و بیچارگان و بیماران بجا گذاشته خود کراسوس را برداشته فرار کنند نیز گفتند با کراسوس در این باب مطلقاً نباید سخن راند چه او حواسش مغشوش و عقلش مختل است و تمیز خطا از صواب نمیدهد انجمن

بهم خورده و قدری راحت کرده یا نکرده وقت حرکت در رسید سردار کل را از میان
خس و خار بیرون کشیده خواهی نخواهی روی اسب انداختند و بطرف قلعهٔ کاراخ یا کارح
یا شار اکرد روانه شدند و حصن مزبور یکی از قلعه هائی بود که رومیها پیش از این از اشکانیان
گرفته و در آن مستحفظ و ساخلوی گذاشته بودند چون اردوی رومی بدین وضع حرکت کرد
و رفت و مجروحین و مرضی خود را در آنجا بحالت معرض بلیّه و آفات تازه دیدند
و رفقا از فریاد نفیر آنها بآسمان رفت اشکانیان ملتفت فرار رومیها و ماندن زخم
داران شدند مطلقا بلکه عمداً عجله نکردند و بتعاقب آنها نپرداختند صبر کردند
تا آفتاب طلوع نمود آنوقت وارد اردوی کراسوس شدند ابتدا چهار هزار نفر
مجروح که در آنجا یافتند آنها را از درد و وجع و زحمت بی پرستاری خلاص کرده
بقتل رسانیدند بعد از آن آنچه از نفایس اموال در اردوی کراسوس مانده بود
و رومیها نتوانسته بودند ببرند تصرف و تصاحب نمودند آنوقت دنبال کراسوس
و عساکر روم را گرفتند و رفتند و خود را بدسته های آنها رسانیدند بیچاره
رومیها ببلای سختی مبتلا شده بودند قشون اشکانی بهر دسته لشکر رومی که میرسید
امان نمیداد و فوراً آنها را هلاک و نابود مینمود اما کراسوس با جمعی از همراهان
او بقلعهٔ کاراخ رسیده و متحصّن شده بودند سورنا از این معنی افسوس داشت زیرا
که اشکانیان هر قدر در جلگه و دشت در تاخت و تاز مسلط و در حمله چالاک بودند
در محاصرهٔ شهر و سنگر عجز و ناتوانی داشتند سورنا برای بیرون آوردن
کراسوس از قلعهٔ مزبور حیلتی اندیشید چون بقلعه نزدیک شد مردی اشکانی
که زبان رومی را خوب میدانست و در کمال فصاحت بآن زبان سخن میگفت زیر
دیوار کاراخ فرستاد که در آنجا فریاد کند و بگوید سپهسالار ایران با سردار کل
عساکر روم شخصاً خیال ملاقات و گفتگو دارد چون مرد اشکانی بآن محل رفت
و این سخن گفت کراسوس که حالت جنونی عارض او شده و صحیح از سقیم باز نمیدانست
بدون مشورت با سرداران و امراء روم و همراهان خود بی تعلل و درنگ حاضر
و آماده شد که از قلعه بیرون رود اما نه بخیال ملاقات سورنا جمعی از اعراب
که در قلعهٔ کاراخ سکنی داشتند و نسبت برومیها خدمتگذار و با وفا بودند بری

اینکه کراسوس را از این حرکت منع کنند یا و گفتند امروز قمر در عقرب است و
هیچ کار عمده را نشاید بهتر این است که تا ماه را اینحالت است تقاعد نمایند و عزم
قصد و خیال را تأمل کراسوس اعتنائی باقوال آنها نکرده از قلعه بیرون آمد لیکن
مقصودش این نبود که بملاقات سورنا شتابد و با او قراری در باب مصالحه یا متارکه
دهد چرا اینقدر شوریده و یاغی بود که بدان اشکانیان را در وفای عهد ایشان
بر سر قول چندان استقامت و اصراری نیست بلکه مقصود کراسوس از بیرون آمدن
از قلعه گریختن بطرف شام بود خلاصه کراسوس بهانه اینکه بملاقات سپهسالار
قشون اشکانی میرود چند تن از اعرابی که در قلعه بودند برای راهنمائی با خود برداشت
و شب هنگام با چند نفر از سرداران روم از قلعه بیرون آمد اعراب راهنما سهواً یا
عمداً راه راست را باو ننمودند اطراف قلعه کاراخ باتلاق و نیزار و جنگلهای کثیر بود
راهنمایان او و همراهانش را بآن جنگلها بردند چون فجر طلوع نمود و هوا قدری
روشن شد کراسوس و همراهانش خود را در چار مخمصه غریبی دیدند از قلعه
محکم کاراخ دور افتاده و براه راست نرسیده علاوه بر این اردوی اشکانیان هم
نزدیک اند در آنجا کاسیوس و دو سه نفر دیگر از سردارهای رومی از کراسوس
جدا شده هر یک بطرفی گریختند کراسوس با معدودی از همراهان حیران و
سرگردان در میان باتلاق راه می پیمود و سورنا هم از فرار او با خبر بود چون آفتاب
عالم را منور نمود سپهسالار اشکانی با تمام قشون خود از عقب سردار کل عساکر
روم حرکت کرده باو رسید یا پانصد نفر سوار رومی با کراسوس بودند چون حال
سردار خود را چنین دیدند قسم خوردند که تا جان دارند نگذارند صدمه بکراسوس
وارد آید سینه های خود را سپر تیر بلا کرده و محکم در پیش روی او ایستادند
سورنا که این استقامت رومیان بدید از جنگ دست کشید چه میدانست سواران
او خسته اند و اسبهای آنها خسته تر و رومیها هم حالا از روی غیرت و جانبازی
کار میکنند و اول معایب این کار این است که مبلغی از قشون اشکانی کشته میشود
یک دو نفر از اسرای رومی را که با خود میبرد آزاد کرده برای کراسوس با آنها
پیغام داد گفت بروید باو بگوئید من دلم بحال تو و بیچارگی تو میسوزد و یقین است

که اگر

که اگر احتیاج کنی و در جنگ ایستادگی نمائی خود و همراهانت کلاً تلف خواهید
بهتر این است که از در صلح درآئی یکدیگر را ملاقات کنیم و قرار مصالحه را بگذاریم
شهرها و قلعه هائی که در عراق عرب متعلق بسلاطین اشکانی بوده و پیش از نو
سرداران رومی تصرف نموده اند مسترد سازی و حدود معین برای متصرفات دولتین
ایران و روم قرار دهی آنوقت تو آسوده بطرف شام روی و من بایران برگرد
اسرای رومی که حامل این پیغام بودند خود را بکراسوس و همراهان او رسانیدند
و چون خود را آشنا شناساندند و در میان آنها پذیرفته شدند و پیغام سپهسالار ایران
بسردار کل روم عرضه داشتند کراسوس چون میدانست این سخنان اعتماد را
نشاید قبول آن تکالیف ننمود و گفت جز اینکه در جنگ ایستادگی کنم چاره نیست
امرائی که با کراسوس بودند و اتباع آنها نسبت کم حوصلگی و بی غیرتی بسردار کل
روم داده گفتند اگر دعوت سورنا را اجابت نکنی و نزد او نروی ما احترام
ریاست ترا بر کنار گذاشته دست و پای ترا می بندیم و باو تسلیم میکنیم کراسو
هرقدر عجز و لابه کرد و گفت بنای این سخنان بر فریب و غدر است نباید بپای خود
بگور رفت و بقول خصم مغرور شد کسی گوش نداد ناچار پیش افتاد و رومیها از عقب
او حرکت کردند همینکه طلایه قشون سورنا نمودار شد دو نفر یونانی از عساکر
سورنا جلو آمده از اسب پیاده شده در کمال ادب و احترام باو تعظیم کردند و گفتند
سردار اشکانی محض اطمینان شما بدون حربه و اسلحه بملاقات شما می آید شما نیز
اسلحه که همراه دارید از خود دور کنید و در فلان نقطه بدیدار یکدیگر فائز شوید
و با دست آن نقطه را نشان دادند کراسوس فوراً از اسب پیاده شده اسلحه
خود را بنزدیکان داد و با معدودی از امرای رومی بنقطه معهود رفت سورنا
بی اسلحه اما سواره نمودار شد و چون از دور کراسوس را دید فریاد کرده گفت
من سواره و سردار روم پیاده زهی جسارت و بی ادبی پس از این گفت در حال حکم
یکی از اسبهای یدک او را جلو آوردند و کراسوس را سوار آن کردند چون کراسوس
این مهربانی از سورنا بدید و سوار شد فی الجمله اطمینانی حاصل نمود اما پس از
سوار شدن سورنا گفت مقصود ما از این ملاقات این بوده که قرار مصالحه ما بین

دولت

دولت جمهوری روم وارد و پادشاه اشکانی ایران دهیم لکن شما رومیها در وقت
استیصال عهد می‌بندید و همینکه آسوده شدید فراموش مینمائید و آنچه گفته و قرار
داده اید از نظر شما محو میشود بهتر این است که شخص شما چند روزی مهمان من باشید
با هم بشهرها و قلعه‌های عراق عرب که حالا در تصرّف قشون رومی است میرویم و
هر جا که میرسیم شما خود آنجا را ایمن مسترد میسازید و بتصرّف من میدهید بعد از
انجام اینکار راه خود را گرفته بشام میروید بعد دست کراسوس را گرفته فشرد
و فشردن دست در آنوقت علامت صلح و آشتی بود کراسوس خواهش نمود که سورنا
اجازه دهد اسب خاصّهٔ سواری او را با مختصر بنه که همراه داشت بر اردوی سورنا
آورند سپهسالار اشکانی در جواب گفت شما مهمان پادشاهید مادامی که در
خاک ایران میباشید نه محتاج باسب سواری هستید نه بسایر مایحتاج زندگانی
هر چیز برای شما حاضر و موجود است و مکفی الحوائج خواهید بود کراسوس از گفته‌های
سورنا زیاده از حد ممنون شد و با او براه افتاد یکی از رسوم و تشریفات اشکانیان
این بود که هر وقت شخص محترمی را میپذیرفتند و او را سوار یکی از اسبهای خاصّهٔ
پادشاه یا سردار و غیره مینمودند او نمیبایست با شلاق یا چوب و چیزی که خود
در دست دارد بآن اسب بزند و او را براند چه این کار نسبت باسب پادشاه یا سردار
نوعی از بیحرمتی بشمار می‌آمد بجای اینکه پذیرفته خود آن اسب را براند دو نفر از
مهترهای اصطبل خاصّه که را قرار میدادند سواره در دو طرف اسب شاه یا سردار
حرکت میکردند و هر وقت لازم بود اسب را میراندند با شلاقی که در دست داشتند
آنرا میراندند این تشریف و احترام را در حق کراسوس هم منظور داشتند لکن
دو نفر از سرداران رومی که با کراسوس همراه بودند و یکی از آنها اکتاویوس
نام داشت چنان پنداشتند که مقصود از این وضع و این حرکت تخفیف کراسوس است
نه تجلیل و احترام او اکتاویوس که جوان بیباکی بود شمشیر خود را کشیده بدون
اجازه و اطلاع کراسوس یکی از آن دو مهتر را بکشت یکی از سرداران اشکانی
که همراه سورنا بود بقصاص مهتر اکتاویوس را مقتول ساخت بدینواسطه
میان همراهان کراسوس و ملازمان سورنا آشوبی در گرفت کراسوس از اسب
پیاده شد

پیاده شد که میانجیگری کند و مانع خونریزی شود سواران رومی و اشکانی
که بهم در جنگ بودند او را پامال و خورد و خمیر نمودند یکی از سربازان اشکانی که با مهتر
مقتول قرابت داشت کراسوس نیمه جان را از زیر دست و پای اسبان بیرون آورده
سرش را برید و بر سر نیزه کرد بعد از آن دست راست او را نیز بریدند و سورنا آن سر
و دست را با ارمن نزد ارود پادشاه اشکانی فرستاد مسئلهٔ فرستادن سر بریده
دشمن نزد پادشاه در غالب امم سالفه رسم و معمول بوده اما فرستادن دست بریده
از عادات اشکانیان است و این قوم رسم داشته اند هر وقت سردار بزرگی را
در جنگ مغلوب و مقهور میکردند و او را می کشتند دست راست او را هم میبریدند
و برای پادشاه خود میفرستادند و اینحرکت کنایه از این بود که این است آن دستی
که بطرف ما از زمان شما دراز میشد و با اتباع شما خیال جنگ و جدال داشت
محض این جسارت و خلاف قضا آنرا بریده بحضور پادشاهی ارسال داشتیم

بالجمله کار کراسوس سردار بزرگ روم که با پمپه و قیصر دعوی همسری داشت
و میخواست قلاع بیشتر از ممالک آسیا را در تحت تصرف و تملک خود در آرد و بر آن
دو رقیب بزرگ خود تقدم جوید بدین وخامت بر اختتام رسید و آنچه در میان
مورخین مشهور و معروف است درین جنگ از عساکر روم بیست هزار نفر مقتول
و ده هزار نفر اسیر شد و چون کار جنگ تمام شد سورنا شخصی را بر هیونی
نشانده بشهر سلوسی فرستاد و او بمردم آنشهر خبر داد که سورنا کراسوس سردار
روم را مغلوب ساخت و قشون او را نابود نمود اینک سپهسالار رومی را اسیر
کرده با خود بشهر سلوسی می آورد

باید دانست که شهر سلوسی و بعضی از بلاد مزوپوتامی که بلاد جزیره یعنی شهرهای
بین النهرین فرات و دجله باشد از زمان اسکندر کبیر تا چند صد سال مسکن
مهاجرین یونان بود اگرچه از ممالک اشکانیان محسوب میشد با آنکه گاهی رومیها
بر آن بلاد غلبه میکردند اما مردم آن یکنوع آزادی داشتند یعنی مطیع قانون خود
بودند و حکام اشکانی و رومی قبول نمیکردند و از خود هم حاکم مستقل انتخاب مینمودند
وضع حکومت در میان آنها بشکل جمهوری بود مجلس پارلمنتی ترتیب داده و حکومت
ناحیه را

تاخیر را آن مجلس مینمود و علامت تبعیت آنها بسلاطین اشکانی اینکه سکه بنام آن
پادشاهان میزدند و هر سال مبلغی خراج هم بآنها میدادند و شاید در وقت لزوم
قشون هم بکمک عساکر اشکانیان میفرستادند

خلاصه سورنا یکی از رومیها را که شباهتی بکراسوس داشت لباس سرخ که ملبوس مخصوص
سرداران روم بود باو پوشانیده در جلو او یکدسته کرناچی سواره حرکت میداد
و پشت سر کرناچیان سواره جمعی از اعراب شتر سوار با نیزه میرفتند و پشت سر شتر
سواران نیزه دارها که سرهای امرای رومی را بر سر نیزه های خود کرده و چون در روم
یکی از علامات امتیاز این بود که پیشاپیش امیر یا سردار چوب و فلک میکشیدند
چند نفر هم با چوب و فلک و تبر در جلو شخص شبیه بکراسوس راه میرفتند نزدیک
شهر سلوسی که رسیدند زنهای بدکار خواننده و نوازندهٔ شهر که در ورود سلاطین
یا امرا و سرداران بزرگ از شهر بیرون می آمدند و در موکب آنها رقص میکردند و ساز
میزدند و آواز میخواندند و این از تشریفات لازمه بود با نای و دف و سرنا و سایر
آلات طرب کراسوس موهومی را استقبال کردند و آنها بلافاصله پشت سر شبیه
کراسوس حرکت مینمودند و با ساز و آواز اشعاری در هجو رومیها میخواندند و
مضامین اشعار بیشتر راجع به بیغیرتی و بیجرأتی کراسوس بود باین وضع سورنا سپهسالار
پادشاه اشکانی ایران وارد شهر سلوسی شد و پس از انجام آداب و رسوم و تشریفات
ورود اجزای مجلس پارلمنت این شهر را طلبیده و تفصیل جنگ و وقایع سفر خود را برای
آنها حکایت کرد

رومیها کتاب هزلی از مؤلفات شاعر معروف اریستید در اردوی خود داشتند و
میخواندند سورنا برای اینکه بمردم بازنماید که رومیان مردم لغو و هزل پسندی
هستند آن کتاب را بدست آورده بود بعد از آنکه سورنا شرح مسافرت و مفاخر
خود را برای اجزای مجلس پارلمنت شهر سلوسی نقل نمود کتاب اریستید را بآنها
نشان داد و گفت قشون روم که اینهمه دم از نجابت و پاکی و معقولی و رشادت میزدند
اسباب مشغولیت آنها در اردو این کتاب بود و بهزل و مطالب سخیفه و مطایبات وقت
خود را میگذرانیدند اجزای مجلس پارلمنت سلوسی از این اظهار سورنا زاید الوصف

تعجب کردند و دانستند که این اظهار محض کمال عداوت با رومیها است و گرنه این سردار
اشکانی خود بیشتر مرتکب اعمال شنیعه و افعال قبیحه بود چه سورنا با همین اردوی
مظفر و منصور خود زیاده از پانصد زن روسپی که بمنزلهٔ متعه‌های او بودند حرکت
میداد و جابجا میکردانید اهالی سلوسی اردوی سورنا را شبیه به اژدها کرده بودند
سواران نیزه گذار اشکانی را سر اژدها میخواندند و عراده‌های متعه و مطربه‌های
سورنا را دم آن و در هر جا و هر موقع خواه در اردو و سفر جنگی باشد خواه در توقف
شهر همینکه شب بر سر دست می‌آمد و مردم آرام میگرفتند سورنای سپهسالار آن
زنهای روسپی را دور خود جمع کرده تا پاسی از شب حرکات زشت و اعمال ناپسند در
کار بود و عجب آنکه غالب سلاطین اشکانی و امرای بزرگ و سرداران آنقوم از این قسم
زنان صاحب اولاد میشدند غرض اینکه سورنا با رفتاری که خود پیشه کرده چندان
حق نداشت که بتقبیح اعمال رومیان بپردازد

همه حمّال عیب خویشتنید   طعنه بر عیب یکدیگر مزنید

پیشتر مسطور شد که سورنا سر و دست کراسوس را با ارمن نزد ارود پادشاه
اشکانی ایران که آنوقت در آنجا بود فرستاد حامل این هدیه وقتی بارمن رسید که
ارود با پادشاه ارمن مصالحه کرده جنگ و عناد بصلح و وداد مبدل کرده بود و
خواهر پادشاه ارمن را در حبالهٔ نکاح پسر خود پاکور در آورده و عروسی کرده
عیش و سرور و جشن و سور اهالی دربار پادشاه ارمن و خدّام سلطان اشکانی را
مبتهج و مسرور داشت و مخصوصاً سر کراسوس روزی بحضور ارود رسید که در حضور آن
پادشاه بزبان یونانی بازی تراجی آورده بودند و باید دانست ارود پادشاه اشکانی ایران
زبان یونانی را بکمال میدانست و در فهم و تکلم آن مهارت داشت و بازی یونانی
که در حضور او در آورده بودند موسوم ببازی آگاوه بود و اوریپید شاعر معروف
یونان این بازی و قصه را بنظم در آورده و در اینجا اگر ذکری از اوریپید ننمائیم
و مختصری از قصهٔ او نگوئیم مطلب ناقص و غیر مفهوم میماند بنابراین
اظهار میداریم
اوریپید شاعر مشهور یونان مقدم شعرای عصر و زمان خود بوده و در سنه

چهارصد و

چهارصد و پنج قبل از میلاد در گذشته شاعر مزبور و سقراط حکیم مشهور معاصر و دوست و صاحب یک عقیده بودند همانا این دو مرد دانشمند چون سایر مردم یونان معتقد بارباب انواع نشده پرستش آنها را امری سخیف میدانستند و خدا پرستی را بر آن ترجیح میدادند یونانیها بوئی از این مطلب برده آن هر دو را بیدین و بد اعتقاد خواندند و سقراط را بهمین جهت مسموم کردند اوریپید با اینکه علم و دانش و فصاحتی بکمال داشت آن قوت قلب و ثبات و از خود رستگی و گذشت سقراط او را نبود تا جان بر روی حق گوئی و خدا پرستی نهد برای انکه امر را بر یونانیها مشتبه کند و ثابت نماید که در اعتقاد بارباب انواع و پرستش آنها با مردم یونان شریک و در یک طریقت و شریعت میباشد و معتقد بخدای واحد نیست در تعریف هر یک از ارباب انواع رسائل تألیف کرد یکی از آن رسایل در تمجید باکوس بود و باکوس بعقیدهٔ یونانیها ربّ النوع شراب و یکی از معبودین آنهاست و آنرا پسر ژوپیتر ربّ الارباب میدانستند رسالهٔ تمجید باکوس را اوریپید موسوم به کشانت ساخته و شعر است و موضوع آن اینکه پانتهی پادشاه شهر تب که از شهرهای یونان بوده در ناحیهٔ حکمرانی خود منع عبادت باکوس نمود و طریقهٔ عبادت باکوس اینکه در هر سال چند روز معین زنهای شهر تب و غیرها عریان شده پوست بره یا پلنگی بخود بسته سر و پا برهنه در کوهستان بطور افراط شراب میخوردند و اقسام مناهی را مرتکب میشدند و بی پرده با مردان مباشرت میکردند از جمله آگاوه مادر پادشاه در ایام این عبادت یا عید با زنهای دیگر همان کارها اشتغال داشت پانتهی پادشاه شهر تب برای منع مادر بکوهستانی که زنها در آن بشرابخواری و فسق و فجور مشغول بودند رفت آگاوه مادر پادشاه و زنهای دیگر پانتهی را گرفته کشتند و از فرط مستی و زور شهوت ندانستند که او پادشاه است و پس از کشتن سر او را بریده بشهر تب آوردند و بمردم نموده گفتند این گرازی یا بچه شیری بود در کوهستان پیدا شد و عیش ما را منغّص کرد ما هم بقوت باکوس او را گرفته سرش را از بدن جدا کردیم

مقصود و مطلب اوریپید از این منظومه و حکایت آنکه قوت دین باکوس بدرجه ایست
که اگر پادشاه بخواهد مانع اعمال و احکام آن دین شود مادرش او را میکشد
و زنها بر او مسلط میشوند و او را از پا در می آورند

پس از تمهید این مقدمه گوئیم در حضور ارود پادشاه اشکانی ایران در دربار دولت
ارمن بازی آگاوه را در می آوردند که سر کراسوس را برای پادشاه ایران آوردند
زنی که شبیه آگاوه شده بود بابد سر پانتهی را بعنوان سر گراز بمجلس آورده و بحضار
نشان دهد هوش و تردستی بخرج داده سر کراسوس را از حامل آن گرفت و در
قدم پادشاه اشکانی انداخت و اشعاری را که اوریپید از قول آگاوه گفته بود
خواند و مضمون آن اشعار اینکه ما از کوهسار بلند خودمان سر این جانور را که
آفت صحراهای ما بود آورده ایم و از این صید و شکاری که بچنگ آمده و دلیل سعادت
و خوشبختی است بفاتحین و منصورین مژده میدهیم

معلوم است چه حسن موقعی اتفاق برای رسیدن سر کراسوس ترتیب داده و این بازی
چه قدر برای ارود پادشاه اشکانی خوش آیند میشود که بجای سر علی سر دشمن او را
در ضمن بازی و در اوان عروسی پسرش بپای او بیندازند و کلماتی بگویند که
دلیل بر کمال سعادت و اقبال او باشد

پادشاه ایران و پادشاه ارمن هر دو از این اتفاق زاید الوصف خوشحال شدند
والبته قسمت عمده خوشحالی پادشاه ارمن از این بود که قبل از وصول این خبر و سر کراسوس
با پادشاه ایران صلح کرده و گرنه قدری کار مشکل و شرایط مصالحه سخت تر میگشت
خلاصه هر دو پادشاه انعام زیادی بحامل سر کراسوس و بازیگرهای بازی
آگاوه دادند لکن حال جهان چنین نماند و چیزی نگذشت که این شهد در کام
ارود پادشاه اشکانی ایران و سپهسالار او سورنا شرنگ شد و این صبح سفید
مبدل بشام سیاه گشت چنانکه شرح آن بیاید

دیون کاسیوس گوید جنگ کراسوس و سورنا در اواسط تابستان سال پنجاه و سه
قبل از میلاد اتفاق افتاده و اوید مورخ تاریخ آنرا در ماه ژوئن سال مذکور
که اول سرطان باشد ضبط کرده و در هر حال بعد از این فتح و غلبه اشکانیان تمام
ملادی را

بلادی را که در مشرق شط فرات داشتند و رومیها آنها را متصرف ساختند دوباره بحیطهٔ تصرف در آوردند اما از شط فرات عبور نکردند و از آنطرف کاسیوس سردار رومی که با کراسوس بود و که بعد قشون متفرق شدهٔ کراسوس را جمع کرده و خود را با کمال تعجیل بشام رسانید چه میدانست اگر با استعداد درستی خود را بشام نرساند شامیها بعد از شنیدن خبر شکست کراسوس بر دولت روم خواهند شورید چنانکه وقتی با آن مملکت بسبب اهالی مستعد آنکار بودند

اما سورنا که چنین فتح نمایانی نموده و چنین خدمت شایانی برای ارود پادشاه اشکانی کرده پاداشی ندید و بهره نبرد بلکه سر و جان را در این کار گذاشت باینمعنی که ارود بر سپهسالار خود هم حسد برد هم بدگمان شد که مبادا این پیشرفت و غلبه و نیل مرام اسباب اعتبار فوق العادهٔ او در انظار شود و کم کم بخیال پادشاهی و تاجداری افتد لهذا او را بابدترین وجهی هلاک نمود و باو جزای ستاره‌بی داد و در اینجا مناسب است شرحی از قول یکی از افرادیهای لشکر روم در باب وضع سورنا بنگاریم

یکی از لشکریان روم که از جنگ سورنا و چنگ او گریخته و جان بدر برده بعد از رسیدن بوطن خود از اردوی اشکانیان و سپهسالار آن اردو و لشکر چیزهای عجیب برای همشهریهای خود نقل نموده از جمله در وضع و حالت سورنا شرح ذیل را میگفته است

سورنا سپهسالار قشون پادشاه اشکانی ایران همیشه در جلو صفوف جا داشت و بیشتر از همه کس بتاخت و تاز میپرداخت این سردار جوان که زیاده از سی مرحله از مراحل زندگانی را نه پیموده یعنی سی ساله بود هیکل و خلقت و ترکیبش نظرها را جذب مینمود قدش رسا و بلند صباحت منظرش بکمال و بقدری زیبا و خوش سیما که اگر کسی او را نمیشناخت گمان میکرد محبوبی دلربا است و فتانهٔ هوش زدا و با وجود دلیری و مردی و کمال رشادت میل مفرطی بر آرایش و زینت داشت و صورت خود را با رنگ سرخ گلگون میساخت گیسوان خویش را با نهایت دقت شانه کرده با یکنوع از لعابیات بر پیشانی میچسبانید بخلاف تمام ملت اشکانی که موی سر و ریش خود را ابداً مرتب و منظم نمیکردند و بر آرایش آن نمیپرداختند و شانه نمینمودند و مثل

حیوانات

حیوانات جنگلی آنرا بطور طبیعی میگذاشتند تا در انظار هیبتی و سطوتی داشته
باشند و این فقره مخصوص اشکانیان نبود سایر اقوام ترك هم این رسوم را معمول
و متداول داشتند و سورنا با این صباحت و خوشروئی و قید به آرایش و عرضه دادن
جمال مردی پردل و دلیر بود و گوی سبقت از دلاوران زمان خود میبرد در جنگ با کراسوس
کمال جلادت و هنر را بخرج داده و فی الحقیقه اسمی برای خود گذاشت اگرچه از پادشاه خود
خبر بد و کاوش بجای بد کشید
یکسال بعد از جنگ سورنا و کراسوس عساکر پادشاه اشکانی به سوریه حمله نمودند
و کاسیوس که از جانب دولت جمهوری روم حاکم شامات بود با کمال رشادت دفاع کرد
و نگذاشت کاری از پیش آنها برود
در سال پنجاه و یك قبل از میلاد پاکور یا پیروز پسر پادشاه اشکانی که بعضی اسم او را
پاقور و برخی بقور یا ابقور نوشته اند با قشونی از فرات عبور کرده وارد خاك شام شد
اما از آنجا که این شاهزاده اشکانی جوان یا در صغر سن بود و هنوز کاردیده و مجرب
نشده سرداری لشکر را اسماً باو داده و رسماً به اوزاك یا اوساك نام از معتبرین سردارهای
اشکانی و چون بزبان ترکی قدیم لفظ اوس بمعنی عقل و ذکاوت و فراست است و کاف یا قاف
در آخر این الفاظ در می آمده و معنی مند داشته ممکن است اوساك بمعنی هوشمند
و خردمند باشد و این مرد خردمند را عاقله و اتابیك پاکور قرار داده باشند
در هر حال مردم شام چون قشون اشکانی را در مملکت خود دیدند به آنها اقبال نموده
و با آنها متفق و متحد شده بر ضد رومیها حرکت کردند لشکر اشکانی ابتدا نواحی
انطاکیه را غارت نمودند و بعد به نقاط دیگر راندند و در این وقت حاکم مسلطی
از جانب دولت جمهوری روم در شام نبود لهذا عساکر اشکانی بهر طرف که رو نمود
غالب آمد و کاسیوس سردار روم را که در سوریه میزیست در تنگنای محاصره انداخت
این سردار گاه گاه از قلعه بیرون آمده با اشکانیان جنگ مختصری میکرد و باز داخل
حصار میشد و در یکی از این جنگهای مختصر اوساك سردار اشکانی کشته شد لکن
عساکر اشکانی با همان قوت قلب در آن حدود میزیستند و در این وقت حاکم مستقلی
که دولت روم برای شامات فرستاده بود و بی بولوس نام داشت رسید و دامنه

کوهی را معسکر قرار داد چیزی نگذشت که زمستان سنهٔ پنجاه قبل از میلاد آمد
و عساکر اشکانی دست از متصرفات خود در شامات کشیده عقب نشستند لکن چون
فصل بهار شد باز دور انطاکیه جمع شدند و آنجا را محاصره کردند و بی بولوس فرمانفرمای
شام هم در این وقت در انطاکیه بود و ملتفت که بزور اسلحه دفع شر اشکانیان ممکن
نیست لهذا تدبیری اندیشیده و حیله بکار برده بتطمیع یکی از بزرگان اشکانی پرداخت
و او را بر آن داشت که بر ارود پادشاه اشکانی بگوید پاکور مدعی سلطنت است
و مستعد طغیان که تو را خلع و بی دخل کند و خود بر سریر پادشاهی جلوس کند
پادشاه بدون تأمل و تحقیق این حرف را قبول نمود و پسر رشید خود را با قشونی که با او
بود از شام احضار کرد و فی الواقع این دفعه لشکرکشی اشکانیان بر ضد
رومیها بهمین جا ختم شد

در سال چهل و نه قبل از میلاد پمپه کبیر سردار معروف روم که شرح حالش پیش گذشت
با قیصر (سزار) در زد و خورد بودند پمپه سفیری نزد ارود فرستاده از او استمداد نمود
این گفتگو عقبه و دنباله پیدا نکرد اما اشکانیان در باطن با پمپه همراه و بر ضد قیصر
بودند چه میدانستند اگر جنگ اینها و سرداران روم به انتها رسد و قیصر غالب آید
بخونخواهی پسر کراسوس که از دوستان قیصر بود و چنانکه ذکر شد در جنگ با
سورنا مقتول گشت البته لشکر با ایران میکشید چنانکه
یکی از مورخین تصریح کرده میگوید در سال چهل و نه قبل از میلاد قیصر در مصر
گرم فتوحات بود که در روم شورش و انقلابی برپا شده و او مراجعت بایطالیا
نمود و اگر این واقعه سبب عود او نمیگشت یقیناً بطرف ایران نهضت میکرد و
بر سر اشکانیان میتاخت

در زمستان همین سال (۴۹) باز پاکور شاهزادهٔ اشکانی با قشونی وارد شامات
شده مختصر تاخت و تازی نموده مراجعت کرد و چیزی نگذشت که قیصر در روم کشته شد
و اشکانیان از شر حملهٔ او ایمن گشتند پس از آنکه قیصر مقتول شد هرج و مرج غریبی
در مملکت روم درگرفت هر سری بخیال سرکشی افتاد دُلابلا نامی از اعاظم روم
متوجه شامات گشت و خواست بدون اجازهٔ مجلس سنای روم در این مملکت
اقتداری

اقتداری حاصل نماید کاسیوس سردار روم که از پیش در شام بود از اشکانیا
کمک طلبیده دلابلا را که یکی از شهرهای شام محاصره کرده بود او از شدت استیصا
خود را بکشت و در همین وقت چون در روم در میان هواخواهان قیصر و قاتلین او جنگ
و جدال در کار بود سفیری لابی نوس نام از جانب قاتلین قیصر بدربار پادشاه اشکا
آمده درخواست اعانت و امداد نمود اما هنوز از اینطرف حرکتی نشده خبر رسید که
هواخواهان قیصر بر قاتلین او غالب آمده و تمام را مقتول ساختند لابی نوس در دربا
ارود را جای امنی دیده در همینجا ماند تا وقتیکه شنید آنطوان سردار رومی در مصر
با کلئوپاطره مشغول عشقبازی است و اکوست سردار دیگر روم در ایطالیا گرفتار دف
شر اشرار میباشد در همین وقت موقع را مساعد دانسته قشونی از پادشاه اشکانی خواس
که بطرف شام رود و اهالی شام را که در باطن از رومیها منزجر و مکدر بودند با خود
متفق ساخته آن مملکت را با قسمت عمدهٔ از اناطولی برای پادشاه اشکانی مسخر نماید
بقول یکی از مورخین ارود پسر خود پاکور را با قشون زیاد همراه لابی نوس کرد و او
شاهزاده را تا فینیسی برد و بیشتر از بلاد شام را متصرف شد یعنی غیر از شهر تیر
تمام مملکت شام بتصرف پاکور در آمد و شاهزادهٔ اشکانی بفلسطین رفت و تا بیت
المقدس قشون کشید و روز عید پانت کُت یهود بود که عساکر ایران بدروازهٔ بیت
المقدس رسیدند و بهانهٔ این شهر را غارت کردند و آنتی قون نامی را از طایفهٔ یهود
سلطنت بیت المقدس دادند و هیرکان نام از شاهزادگان بنی اسرائیل را که مدعی
سلطنت این سرزمین بود اسیر گرفته بایران فرستادند پس از آن لابی نوس با یکدسته
از قشون اشکانی اغلب بلاد اناطولی را بگرفت

چون لابی نوس را این فتوحات میسر شد هوای سلطنت او را برداشته خود را امپراطو
خواند و قلمروی برای خود قرار داد و آن عبارت بود از بلاد ما بین شامات و
شط فرات جز ایونان و مقارن همینحال انطوان از مصر حرکت کرد که مجدداً شام را
مسخر کند و با سفاین و عساکر زیاد وارد بندر تیر که امروز معروف بصور است شد
لکن مصلحت ندید که داخل شامات شود و محض عداوت با رقیب خود اکوست از
جنگ با اشکانیان گذشت و دولت اشکانی از حملهٔ رومیها آسوده بود تا وقتیکه

انطوان

آنطوان و اگوست در شهر برندیزی مصالحه نمودند اگوست بتدبیر شورشهای روم و نظم بلاد آن مملکت و سایر متصرفات دولت روم در فرنگ پرداخت و آنطوان مصمم شد که بر اشکانیان حمله نماید

چون در این اوراق ذکر آنطوان و اگوست مکرر میشود و اگوست دولت جمهوری روم را که رقیب دولت اشکانی است مبدل به دولت امپراطوری مینماید لازم است مختصری از شرح حال اگوست و آنطوان در اینجا ذکر کنیم تا مطالب غیر مفهوم نماند و حقایق بدرستی معلوم گردد و ابتدا بمعرفی اگوست پرداخته گوئیم این شخص که دوم قیصر از دوازده قیصر روم و اوّل امپراطور این مملکت شده اکتاو نام داشته پدرش از نجباء روم بود و با قیصر (ژول سزار) از طرف مادر منسوب تولدش در شهر رم در سنهٔ شصت و سه قبل از میلاد اتفاق افتاده هنوز طفل بود که پدرش درگذشت و قیصر او را بفرزندی اختیار کرد هیجده سال از مراحل زندگانی طی ننموده که قیصر مقتول شد و اکتاو بیکس ماند و در آنوقت که قیصر را در روم کشتند اکتاو در یونان تحصیل میکرد چون خبر کشته شدن قیصر شنید بتعجیل بروم آمد که میراث پدرخوانده خود را مأخوذ دارد چون وارد شهر رم شد آنطوان را که زحمهٔ حالش بیابد مسلط و در مملکت مقتدر دید و دانست که بیشتر از مال و مکنت قیصر را او ضبط کرده اکتاو با سن کم تمام اموال قیصر را که بارث باو میرسید از آنطوان مسترد ساخت و این در سال چهل و چهار قبل از میلاد بود در این واقعه و ماجرا رقابتی ما بین اکتاو و آنطوان حاصل شد و کار بنفاق و نفار انجامید و اهالی روم میلی تمام بمناقضت و ضدیت اکتاو و آنطوان داشتند و میخواستند آن دو را باهم مشغول دارند و خود بفوائد چند نایل شوند اکتاو و آنطوان هر دو جوان و سرکش بودند و خیالات بلند در سر داشتند بنابر این هر یک جمعی هواخواه خود را مسلح نموده در صحرای موان طرفین روبرو شدند امّا از آنجا که اکتاو دانا و عاقل بود و خیال و مقصود اعیان و بزرگان روم را میدانست قبل از آنکه بکارزار پردازد با آنطوان بعضی مذاکرات بمیان آورده صلح کرد و دو رقیب باهم دوست و متحد شدند و این مودت و اتحاد اسباب قوت و عظمت طرفین شد و هر دو اقتدار کامل در روم پیدا کردند

ومعاندین

ومعاندین یکدیگر را مقتول ومخذول نمودند وبرقاتلین قیصر که با هردو ضدیت
داشتند غالب آمدند وچون مدعیان ودشمنان را ازمیان برداشتند مملکت رو
ومتصرفات خارجهٔ آن دولت را باهم قسمت کردند اکتاو ممالک تمام فرنکستان وغ
خود اکتاوی را به آنطوان داد وتمام متصرفات مشرقی روم از یونان وشامات و
غیرها ملک آنطوان گردید چند سالی که ازین تقسیم گذشت وفاق اکتاو ملقب به اگو
وآنطوان مبدل به نفاق گردید وجنگ درمیانه آنها درگرفت درسال سی ویک
قبل ازمیلاد در دوم ماه سپتامبر درحوالی اکتیوم که امروز آنرا آزیو مینامند
عساکر اکتاو وآنطوان جنگ سختی باهم کردند واگوست غالب آمد واین غلبه وفتح او
تغییر کلی در وضع دنیا داد چه دولت جمهوری روم یکباره مبدل به دولت امپراطوری
وسلطنت مستقله گردید اگوست بیادگار این فتح شهر نیکوپولی را که بمعنی
شهر نصرت است در یونان در دهنهٔ خلیج آمبارسی که حالا موسوم به پریوزا باشد
بنا کرد وتاریخ اکتیاک که یکی از مبادی تاریخهای معروفه بنا میباشد درین سال
ایجاد شده اگوست چنانکه اشاره نمودیم اول امپراطور روم است وکارهای
عظیم او داست ازجمله بیرقهائی که سوزنا سردار اشکانی از کراسوس سردار روم
گرفته بود پس گرفت وقسمتی ازعربستان را ضمیمهٔ ممالک مشرقی روم نمود وحدود مملکت
روم را برودخانهٔ الب رسانید (الب از رودخانهای المان است) این امپراطور
در وقت سیاست وتنبیه وهنگام ضرورت ولزوم خیلی سخت وقسی القلب وظالم
بوده اما درسایر اوقات کمال ملاطفت ورافت ومهربانی را اظهار مینمود
علما ودانشمندان را دوست میداشت وشعرای معروفه در دربار او بودند
گویند شخصا شجاع ورشید نبوده اما در انتخاب سردار قابل ماهر مهارتی
بکمال داشت در خانواده از بدبختان بشمار می آید چه اولاد ذکور نداشت
ودخترش ونوه وی آنقدر مرتکب شنایع شده که این پادشاه بزرک را ابدالدهر
رسوا نموده اکتاو درسنهٔ چهارده بعد ازمیلاد درسن هفتاد و
شش سالگی درگذشت
اما آنطوان تولدش درسال هشتاد وشش قبل ازمیلاد بوده درجوانی بادستهٔ

ازعساکر

از عساکر روم مامور جنگ بود شده رشادت خود را ظاهر ساخت با قیصر معروف
بر ژول سزار دوست و متحد گردید بلکه در قشون قیصر بر ضد اعیان روم بجنگ
پرداخت و بتقویت قیصر بر اهالی روم غالب آمد وقتیکه قیصر در روم مسلط شد
آنطوان را سردار کل سوارهٔ روم نمود گویند انطوان از فرط محبت بر قیصر در یکی
از اعیاد تاج طلائی در میان جمعیت باو هدیه نمود اهالی روم که آنوقت خیلی وضع
جمهوری را طالب بودند حمایت و تعصب از آن وضع میکشیدند و مینمودند بقتل
قیصر کمر ببندند چرا از تاج بوی سلطنت و استقلال می آمد گویند انطوان
اینکار را بعمد کرده بود در هر حال چون در سال چهل و چهار قبل از میلاد
قیصر کشته شد کسیکه بر سر نعش او حاضر آمد و خطبهٔ بلیغی انشاد نمود آنطوان بود
و برای خونخواهی قیصر جمعی را دور خود جمع کرد و چون خود طبعاً ضعف نفس داشت
با اکتاو اگوست که ترجمهٔ حالش نگاشته شد در آنکار متحد گشت و در شرح حال
اکتاو گفتیم مملکت روم و مضافات فیما بین آنطوان و او قسمت شد یونان و
متصرفات آسیائی آن آنطوان و فرنگ و تمام مغرب مال اکتاو و خواهر اکتاو
مسماة بر اکتاوی در حبالهٔ نکاح او در آمد بعد انطوان عاشق کلئوپاتر ملکهٔ
مصر شد و بعضی از بلاد شام و جزیرهٔ قبرس را محض عشق بملکهٔ مشار الیها واگذاشت
اکتاو بحسب ظاهر برای اینکه آنطوان بعضی از بلاد متصرفی روم را بملکهٔ مصر
داده و در معنی بجهت بدبختی خواهرش با انطوان بجنگ پرداخت و چنانکه
ذکر شد جنگ اکتاو و آنطوان در حوالی آکتیوم اتفاق افتاد و در سال سی و یک
قبل از میلاد بود که آنطوان شکست خورده و مجبور شد با معشوقهٔ مصری خود کلئوپاتر
فرار نماید عاشق و معشوق به اسکندریه گریختند و اکتاو آنها را تعاقب نمود و در سنهٔ
سی قبل از میلاد نزدیک بود آنطوان بدست اکتاو گرفتار شود لهذا خود را کشت
که از این بلیه برهد آنطوان مردی رشید و عالم و جوانمرد بود اما چون در عیش و
خوش گذرانی افراط میکرد سیئات بسیار برده. برروی صفات حسنهٔ او کشیده
بدنامی او را مشهور ساخت

اما کلئوپاتر ملکهٔ مصر چون مکرر از او نام بردیم باید معلوم نمائیم که او دختر بطلمیوس

اولین بوده وجمالی بکمال داشت لکن در منتها درجه دلسخت و بیرحم و در عنفوان جو
زوجه بطلیموس دنیز برادر خود گردید در سنه پنجاه و دو باتفاق برادر در مصر سلط
میکرد در اثنا اهل مصریان براو بشوریدند و از آن مملکت بیرونش کردند او مدتی د
خارج وطن میزیست قیصر معروف روم (ژول سزار) عاشق جمال او شده در سال چهل
هفت قبل از میلاد بتقویت او پرداخت و مجدداً او برادر سلطنت مصر مستقل سا
بدون اینکه برادرش با او شرکت داشته باشد بعد از مردن قیصر که مملکت روم فیما
اکتاو و انطوان قسمت شد انطوان ملکه مصر را احضار نمود که بعضی تحقیقات نما
از وی نماید چون ملکه با انطوان ملاقات کرد انطوان یکباره مفتون و شیدای ا
گردید و اکتاو به زوجه خود را طلاق داده ملکه مصر را در حباله نکاح خود در آو
و بواسطه جنگ میان او و اکتاو در گرفت و اگر سفاین جنگی مصر که در بین مصاف با خو
ملکه بودند فرار نمیکردند هر اینه انطوان شکست نمیخورد بعد از انکه انطوان در اسکن
خود را بکشت ملکه مصر خیلی کوشش کرد و کرشمه و دلال بکار برد که دل اکتاو فاتح ر
ببرد و او را اسیر حسن و جمال خود نماید نتوانست لهذا حکم کرد افعی قتالی را گرفت
نزد او آوردند او بازوی خود را به نیش افعی داد و سم افعی در او اثر کرده هلاک شد
و این از وقایع سنه سی قبل از میلاد است و در این سنه سی و نه سال از سن کلئوپا
ملکه مصر گذشته بود

کلئوپاترا آخر ملکه مصر است از خانواده سلطنت لاژید و خانواده لاژید همان
خانواده است که بعد از اسکندر از سنه سیصد و بیست و سه قبل از میلاد تا سنه
سی در مصر سلطنت کردند و چون این سلاطین بطلیموس نام و لقب داشتند مورخین
آنها را ابطالسه مصر میگویند بعد از مردن کلئوپاترا سلطنت مستقله در مصر تما
و این مملکت یکی از ممالک حاکم نشین روم گردید

پس از این مقدمات که بجمله معترضه ماند ولکن فهم مطالب ما غالباً موقوف بدانستن آن
میباشد گوییم در سال سی و نه قبل از میلاد انطوان که در شهر آتن یونان مشغول عی
و عشرت بود یکی از سرداران خود را که باسوس نام داشت مأمور جنگ اشکانیان ک
در شام بودند نمود باسوس چنین مصلحت دید که اول بر لابینوس خاین پرداز د وکار او
بسازد

بسازد لابی نیوس بطرف شام گریخت و قشون اشکانی را که در شام بودند بکمک خود
طلبید و با قلیل لشکری که همراه داشت دره کوهی را که معبر قشون رومی بود و از
آنجا میبایست عبور کنند و بشام آیند مسدود نمود سردار اشکانی که در شام اقامت
داشت با یکدسته سوار حرکت کرد امّا بجای اینکه به لابی نیوس ملحق شود و متّفقاً بدفع
دشمن بپردازند خود با عساکر باسوس تلاقی نمود و بجنگ پرداخت و شکست سختی خورده
راه فرار پیش گرفت لابی نیوس سردار روم هم ناچار بجزیرهٔ قبرس گریخت و در آنجا مخفی
و پنهان میزیست لکن حاکم آنجزیره که از جانب انطوان بود از حال او خبردار گردیده وی را
بچنگ آورده هلاک نمود باسوس سردار رومی تمام آناطولی را بگرفت و متوجّه شام شد
و با فرناپات سردار اشکانی مصاف داده بر او غالب گشت و او را بکشت پس از این شکست
قشون اشکانی شامات را تخلیه کرده باینطرف فرات آمدند باسوس حکّام و ولاتی
که از جانب پادشاه اشکانی در ولایات شام و فلسطین و بیت المقدس بلکه در حیره
و یمن بودند و بعضی هم اسم پادشاهی داشتند همه را معزول کرده و از بعضی جریمه‌ها
زیاد گرفت و در اواخر همان سال (سنه ۳۹ قبل از میلاد) به باسوس خبر دادند
که پاکور پسر ارود شاهزادهٔ اشکانی با لشکری جرّار بطرف شام نهضت نموده است
باسوس چون هنوز متصرّفات جدید خود را درست منظم و منسّق نکرده بود از نزدیک
شدن شاهزادهٔ اشکانی زاید الوصف وحشت نمود حیلهٔ انگیخت و یکی از مشایخ
عرب را که ظاهراً القائدون نام داشت و با اشکانیان بی خصوصیّتی نبود و با او بعضی
طلب نمود
صحبتها کرد از جمله گفت اگر شاهزادهٔ اشکانی از معبر زغما که بیره جک باشد عبور
نماید جای هیچ اندیشه و خوف نیست لکن اگر از پائین تر از طرف جنوب گذر نماید چون
صحراهای آنسمت مسطّح و جلگه است و برای تاخت و تاز سواران اشکانی مناسب است
برای من و عساکر من خطر عظیمی در پیش خواهد بود مقصود باسوس اینکه شیخ عرب
که با اشکانیان خصوصیت دارد اینخبر را بآنها دهد و آنها اینحرف را راست پنداشته
فریب خورند و از معبر پائین تر از طرف جنوب عبور کنند و سردار رومی کار آنها را بسازد
اتفاقاً چنین هم شد شیخ عرب مطلب را محرمانه بشاهزادهٔ اشکانی رسانید و اشکانیان
از راه دور و از جنوب فرات وارد خاک شام شدند و با آنها خود را بمحل قتال نزدیک
کردند

کردند سرداران روم عاجلاً مجتمع او دی قشون پرداخت آخر الامر دو لشکر روبرو شد
شاهزادهٔ ایران اردوی خود را محصور نمود یعنی حکم کرد سنگرهای قوی بدور
ساختند سردار روم برای معسکر خود محل مرتفعی را اختیار کرده در آنجا اردو ز
چند روزی هر دو اردو در مقابل یکدیگر نشسته حرکتی نکردند بعد از آن یکروز شاهزا
اشکانی حکم کرد لشکریان او برای اردوی رومیان یورش برند و یقین داشت که
بر دشمن غلبه مینماید رومیها که از پیش بر این خیال واقف شده چند فوج از افواج
نمودند آنطرفی بر پشت سر قشون شاهزادهٔ اشکانی رسانیدند همینکه جنگ
در گرفت عساکر اشکانی را در میان از دو طرف در میان گرفتند و کار را بر آنها
تنگ کردند سواران اشکانی خیلی شجاعت و جهد نمودند با وجود این در
شده شکست خوردند و پاکور شاهزادهٔ ایران در این جنگ کشته شد و لشکریا
او که خود را بی سردار دیدند متفرق گشتند

اوتروپ مورّخ میگوید در این جنگ بیست هزار نفر از عساکر و سواران اشکانی مقتول شد
ژوستن گوید هرگز لشکر اشکانی چنین شکست فاحشی نخورده بودند باسوس
سردار روم نخواست از فرات عبور کند و قشون اشکانی را تعاقب نماید چه میترسید
آنطوان که او را این مأموریت داده بود بر این پیشرفت وی رشک برد

بتصریح اکثر مورّخین این واقعه در نهم سرطان و چهارده سال تمام بعد از شکست
کراسوس از سورنا واقع شده چون دیون کاسیوس جنگ کراسوس را با سورنا از
وقایع اواسط تابستان سال پنجاه و سه قبل از میلاد نوشته و مورّخ دیگر اوید نام
بجای اواسط تابستان در اول سرطان همان سال ضبط کرده پس معلوم میشود شکست
اشکانیان از باسوس سردار روم و کشته شدن پاکور در سنهٔ سی و نه قبل از میلاد اتفاق
افتاده

امّا پاکور شاهزادهٔ ایرانی که در این جنگ مقتول و نابود گشت بواسطهٔ جوانمردی
و علوّ همّت و مهربانی و ملاطفتی که داشت اهالی شام باو مایل و راغب بودند و برا
پادشاه حقیقی خود میدانستند و سردار رومی برای اینکه مردم شام را بترساند و
آنها را کلیّةً از اشکانیان مأیوس کند سر شاهزادهٔ اشکانی را از بدن جدا کرده در تما

بلاد

بلادِ مملکت شام بگردانید و از آنطرف خبرِ کشته شدن پاکور چون بپدرش ارود رسید
گرفتار هم و غم فوق العاده گردید

ژوستن مینویسد چون ارود شنید پسرش پاکور مقتول شده از فرط ملالت و تألم چند روز از حجرهٔ خود بیرون نیامد و با احدی ملاقات نکرد و خوردنی نخواست بلکه یکنوع جنون در او پیدا شد و آنقدر حرف نزد که رجال دولت اشکانی گمان کردند پادشاه از این صدمه و غصه لال شده بعد از چند روز که قدری آرام گرفت و بزبان آمد اول حرف او پاکور بود و مثل اینکه پاکور حاضر است او را مخاطب ساخته با وی حرف میزد همینکه ملتفت میشد پاکور حاضر نیست و کشته شده باز بنای تدبیر و بیقراری را میگذاشت و بر فرزند مقتول خود نوحه میکرد

در سال سی و هشت قبل از میلاد آنطوان بسردارِ خود باسوس و انتی دیوس که بر پاکور غالب آمده بود حسد برد و نخواست افتخار فتوحاتِ آن سردار راجع بخود آنطوان شود لهذا بطرف شام عطف کرده و شهر ساموزات را که در کنار فرات بود محاصره نمود و حکم کرد باسوس سردار بطرف بیت المقدس رود و هیرود پسر هیرکان را بسریر سلطنت بیت المقدس جلوس دهد چون باسوس این مأموریت را انجام داد آنطوان او را بروم فرستاد و از آنجا که خبر فتوحات او در آسیا از پیش بروم رسیده بود در آن مملکت عظیمی حاصل نموده مردم قدوم او را گرامی داشتند و احترام زیاد باو نمودند و بیادگار ظفرهای او مدالها سکه زدند

امّا ارود پادشاه اشکانی بعد از پسرش پاکور تسلی نیافت و این درد و الم او را فراموش نشد و اگرچه بقول ژوستن مورخ ارود غیر از پاکور سی پسر داشت امّا هیچیک بکمال و جمال پاکور نبودند و بهمین جهت او را ولیعهد دولت و سلطنت اشکانی نموده بود باری چون ارود از غصهٔ پاکور دستش از کار رفت بلکه از فرط تألم مبتلا بمرض استسقا گردید پسر دیگر خود را که فرهاد نام داشت ولایت عهد داد و در حیاتِ خود زمام مهام مملکترا باو تسلیم و تفویض کرد و خود فی الحقیقه کناره گرفت و عجب اینکه فرهاد هم هر روز داغی بر داغ ارود افزود و او را بعذابی تازه معذب نمود یعنی اغلب برادران خود را که از طرف مادر از سلسله و خانوادهٔ

سلطنت

سلطنت بودند بکشت چه ماد در فرهاد را مشکری بود نائی بود و میترسید بعد از مرگ ارود برادرانی که از دو طرف وارث تخت و تاج میباشند مدعی او شوند و مردم طرف آنها را گرفته حق را بمن له الحق دهند

فرهاد آخر الامر بخیال نابود کردن پدر خود ارود افتاد هنداد در دوائی که هر روز اطبا برای پادشاه اشکانی ترتیب میدادند زهری ریخت اما از آنجا که این زهر قوتی نداشت ارود را هلاک ننمود بلکه اسباب معالجه او گردید و ناخوشی استسقای او رو ببهبودی گذاشت فرهاد چون دید مقصودش از این راه حاصل نشد جمعی را بر آن داشت که پدرش ارود را خفه کردند و اکثری از مورخین مرگ ارود را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند

در بعضی از تواریخ مسطور است که چون فرهاد را ارود ولایت عهد داد و در سلطنت مختار نمود و خود از کار دست کشید فرهاد سی نفر از برادران خود را بکشت و اینجمله در نظر ارود و پیش چشم او بود ارود بیچاره که داغ فرزندی مثل پاکور دیده مرهم آن زخم را در قتل سی نفر پسر دیگر بیند معلوم است چه حالت او را عارض میشود و تا چه حد مهموم میشود و مورخین تواریخ مسطوره گویند ارود خود از کثرت هموم بمرد نه اینکه فرهاد او را خفه کرده در هر حال پادشاه اعمال خود را از کشتن پدر و برادر و قتل سرداری مثل سورنا بدید و برفت

بد کردهٔ و امید نیکی داری
پندار بود هر آنچه می پنداری
ای رنج کسان تو نیز خود در رنجی
ای خوار دیگران تو خود هم خواری

فصل چهارم

در سلطنت اشک یا ارشک پانزدهم موسوم به پاکور اول

چون

چون اکثر مورخین پاکور اول را اشک چهاردهم دانسته و اسم او را در سلک سلاطین اشکانی منسلک نموده ما نیز متابعت نموده‌ایم و دفع سهو و اشتباه را تصریح مینمائیم که پاکور پسر ارود و همان شاهزادهٔ اشکانی است که در مصاف با سوس سردار رومی در شام کشته شد و ما آن واقعه را بشرح نگاشتیم پس پاکور بعد از ارود زنده نبود که مالک تخت و تاج شود و او را اشک چهاردهم خوانند و اگر گویند در زمان ارود نهایت مقتدر بود و شریک در امور سلطنت از اینجهت او را در عداد سلاطین اشکانی معدود نموده و چهاردهم پادشاه خوانده اند گوئیم اینحرف چندان معقول نیست و تعبداً باید قبول کرد و از آنجا که مستر ژوستن مورخ معتبر میگوید پاکور پسر ارود یکی از سلاطین اشکانی است محض پیروی آنجماعت نگارندهٔ ما بنگارش این فصل مختصر پرداختیم والا عقیده ما همان است که اظهار نموده‌ایم

آنها که پاکور اول را اشک چهاردهم و از سلاطین اشکانی دانسته گویند این پادشاه از سنهٔ سی و هشت تا سال سی و هفت قبل از میلاد یعنی مدت یکسال سلطنت کرده و القاب او ورث دیکائیوس اپیفانس فیل هلن بوده که بمعنی مهربان و عادل و نامدار و محب یونان است

خوتمطلب اینکه ارود از غصهٔ کشته شدن پاکور در شام و فرزندان دیگرش بدست پسرش فرهاد هلاک شد و فرهاد بجای او جلوس کرد

فصل پانزدهم

در سلطنت اشک پانزدهم و سوم فرهاد چهارم

القاب فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم او ورژت دیکائیوس اپیفانس اتوکراتور فیل هلن بوده یعنی مهربان و عادل و نامدار و مستبد و محب یونان و مدعت مملکتش بعقیدهٔ بعضی از مورخین که از سنهٔ سی و هفت قبل از میلاد تا سال دو قبل از میلاد سلطنت او را نوشته‌اند

سی و شش سال امّا اکثر از اهل خبر گویند فرهاد چهارم چهل و یکسال پادشاهی کرد
جماعتی بر آنند که تا یکسال قبل از میلاد بر تخت سلطنت بوده بر اعتقاد زمرهٔ تا چند ماه قبل
از میلاد یا بعد از میلاد حکمرانی داشته است در هر حال یکی از مصنفین میگوید فرهادِ
چهارم چون بجای پدر نشست و سریر سلطنت را مالک شد اوّل کاری که کرد برادرانِ
خود را بقتل رسانید و پسر خود را که صغیر بود نیز بکشت لکن حق این است که فرهادِ چهارم
برادران خود را در حیات پدر شاه رود هلاک و معدوم نمود بلی بعد از جلوس هر جا سرکشی
بود بجنگ او آمد و برا نابود ساخت و بعضی هم از خوف او از ایران فرار کرده پناه به
آنطوان سردار رومی بردند از جملهٔ فراریان شخصی بود موسوم به مونیزس یا مونزس
و بعید نیست که مونزس محرّف منوچهر باشد چه یونانیها اسماء و کلمات را بوضعهای
غریب تحریف مینمایند آنطوان که مصمّم جنگ کردن با اشکانیان بود و مونزس
یا منوچهر را برای پیشرفت در اینکار آلتی سودمند دید مقدمش را گرامی و وجودش را
مغتنم شمرده اختیار حرکت قشون را باو واگذار نمود و باو وعده داد که گفت اگر
بر فرهاد غلبه کردیم تو را پادشاهی ایران خواهم داد علی العجاله سه شهر از بلادِ
مملکت شام که لاریسا و اردهوس و هیراپولی باشد بطور سیورغال تو را است
هوراس که یکی از شعرای لاتین است و مدح پاکور شاهزادهٔ اشکانی در دیوانِ او
دیده میشود گوید مونزس از رفقای پاکور بوده و سمت مصاحبت و منادمت
شاهزاده را داشته پلوتارک مورّخ میگوید مونزس از اعاظم ایران و از اشخاصی
که از ترس فرهادِ چهارم از این مملکت گریخت و پناه به آنطوانِ رومی برد آنطوان
خواست کاری نظیر کار آرتاکزرسس پادشاه کیانی ایران کرده باشد
(آرتاکزرسیس اردشیر بهمن درازدست کیانی است) کار آرتاکزرسس این بود که
در سال چهارصد و هفتاد و پنج قبل از میلاد تمیس توکل سردار یونانی فراراً به
ایران آمد آن پادشاه این سردار را خیلی بمهربانی پذیرفت آنطوان هم
تقلید پادشاه ایران را کرده مونزس یا منوچهر را مشمول نوازش و ملاطفت
نمود و سه شهر مذکور این شام را برسم سیورغال باو بخشید چون پادشاه اشکانی
از فرار منوچهر و پناه بردن به آنطوان و مهربانی آنطوان باو خبردار شد تنی چند از

مصلحین را

مصلحین را نزد او فرستاده به استمالت او پرداختند و او را راضی بمعاودت ایران نمودند آنطوان هم ابا از بازگشت او ننمود و ایرادی نگرفت بلکه چون او را عازم رفتن به دربار پادشاه اشکانی دید نامهٔ بفرهاد نوشت و در نامه اظهار داشت که اگر پادشاه ایران طالب است با دولت روم صلح کند اسرای رومی را که در ممالک ایران میباشند رها کند و بیرقهائی را که در جنگ با کراسوس از رومیان گرفته اند پس دهد و از دوستی و اتحاد روم و ایران مطمئن باشد این نامه را آنطوان بتوسط منوچهر برای فرهاد چهارم فرستاد و خود راه عربستان و ارمن پیش گرفت و بعضی از سلاطین جزء که حلیف رومیان بودند عساکر خود را به اردوی آنطوان ملحق ساختند و از آنجمله آرتاباز پادشاه ارمن بود با قوت و عدتی بالنسبه زیاده از آنچه سایر سلاطین داشتند ارتابان ششهزار سوار و هفتهزار پیاده بکمک آنطوان آورده و سردار اردوی رومی وقتی بسرحد ارمن رسید و سان سپاه خود را دید اردوی او مرکب از شصت هزار پیادهٔ رومی و ده هزار سوار بود که اکثر سوارها اسپانیائی یا از طایفهٔ گل بودند سی هزار سواره و پیاده هم ملل مختلفه به اردوی آنطوان فرستاده پس در بنوقت سردار رومی اردوئی داشت مشتمل بر یکصدهزار نفر لشکری و تشکیل چنین اردوئی در ارمن طوری آسیا را دچار وحشت و تزلزل ساخت که مردم هند و باختر نیز بترسیدند و فی الحقیقه آنطوان با این قشون میتوانست کاری عظیم از پیش برد امّا افسوس که این سردار قابل که در بزم و رزم نظیر نداشت با هزار حسن یک عیب کار او را ضایع و باطل مینمود و آن عشق به کلئوپاطر ملکهٔ مصر بود مهر و میل مفرط آنطوان بر کلئوپاطر نمیگذاشت درست ملتفت دقایق جنگ و تدابیر آن شود و بر طبق عقل و مصلحت حرکت کند بلکه تمام خیال و حواسش متوجه این بود که زمستان در رسد و او از میدان جنگ رو بگرداند و ببهانهٔ قشلاق میشی بمصر رود و بدیدار محبوبهٔ ماه رخسار خود کلئوپاطر فایز و نایل گردد بهمین جهت آنطوان در جنگ با اشکانیان شتاب نمود و حال آنکه شرط حزم و احتیاط این بود که زمستان را در ارمن بماند و عساکر خود را راحت بدارد هم ستوران سواران فربه شوند و جانی بگیرند هم لشکریان پس از استراحت بدرستی مهیای کارزار گردند چه آنطوان و لشکریانش تا وصول به ارمن تقریباً دویست و شصت فرسخ راه طی کرده بودند

و مرد و مرکب خسته و بیحال شده و قدری آسایش برای آنها ضرورت داشت سرداران که در تبعیت آنطوان بودند و بواسطهٔ بیغرضی مطالب را درست فهم مینمودند باو گفتند لشکریان ما را استعداد و طاقت شتا نیست بهتر آنکه زمستان را در ارمنستان بسر بریم و چون بهار شود از اینجا بر آذربایجان رانیم و آنجا را غارت کرده پیشتر رویم آنطوان که جمله در خیال کلئوپاطر بود اعتنائی باین مطالب صحیحه و نصایح مشفقانه ننمود از رود ارس بتعجیل عبور کرده وارد خاک آذربایجان گشت

سردار رومی سیصد عراده جنگی با خود داشت و در آنها لوازم محاصره و قلعه گیری حمل میشد و یکی از آن ادوات ستونی بود بطول هشتاد پا و آن را بر روی چرخها برسم آنوقت قرار میدادند و بدیوار قلعه میکوفتند تا خراب میشد اما از عراده که ذکر شد اگر یکی در راه میشکست و اسباب آن بزمین میریخت دیگر تعمیر آن ممکن نبود و محال مینمود که مرمت پذیرد زیرا که چوبهای این قسمت از اقلیم آسیا نه بقدر لزوم خشک است نه سخت و صلب که بر اینکار بیاید بنا بر این آنطوان در حرکت عجله داشت که ممکن نبود عراده های او با اردو حرکت کنند بنا بر این آنها را با جمله اسباب محاصره و قلعه گیری به برطاطیانوس رومی که یکی از سردارهای تابع او بود سپرد و یکدسته قشون هم همراهی با او مأمور نمود که آن مهمات را از عقب بیاورند و خود بر سر شهر فراغانا رفت که آن را محاصره نماید فراغانا از شهرهای بزرگ مِید و مقرّ و مسکن سلاطین مِید بوده و ما اینجا باید بقدر مقدور بتحقیق این شهر و محل و مکان آن بپردازیم بعد بوقایع جنگ آنطوان با اشکانیان بنا بر این گوئیم

علمای جغرافی قدیم اسم اینشهر را باختلاف ضبط کرده اند یعنی پلوتارک فراغانا نوشته و دیون کاسیوس پرسپا یا پراسپا و استرابن ورّا و مورخین گفته اند از ساحل رود ارس تا اینشهر دو هزار و چهارصد استاد است و هر استاد تقریبا معادل است با صد و هفتاد و چهار ذرع ما در اینصورت از کنار ارس تا شهر مزبور تقریبا چهل و پنج فرسخ میشود استرابن میگوید از بلاد آذربایجان است اما سایرین از مدن عراق عجم دانسته اند دانویل مینویسد آنشهر در ماوراء

سلطانیه

سلطانیه و بسمت ری است و در میانهٔ ری و قزوین

پلوتارک در تاریخ خود نگاشته که در فاصلهٔ یکروز از فراغا تا چمن بسیار خوبی بوده که رومیها مالهای خود را آنجا بچرا میبرده و وقتی در بین راه بقشون فرهاد پادشاه اشکانی برخوردند از اینجمله ما حدس میزنیم که فراغا تا یا ورثا یا پراسپا شهر ابهر باشد و ما آنچه را در باب قدمت ابهر از قول علمای جغرافی و ارباب اطلاع از قبیل صاحب معجم البلدان و مراصد الاطلاع و نزهة القلوب و تقویم البلدان و آثار البلاد و زینة المجالس و آثار الاول در جلد اول مرآت البلدان نقل کرده ایم در اینجا مکرر مینمائیم پس از آن بر مطالعه کنندگان است که خود اجتهاد کنند و شرح مزبور از قرار ذیل است

ابهر شهریست مشهور ما بین قزوین و زنجان و همدان عجم آنرا اوهر گویند و این کلمه مرکب است از او و هر که بمعنی آب آسیا میباشد در سال بیست و چهارم هجری در خلافت عثمان بن عفان در وقتیکه مغیرة بن شعبه والی کوفه و جریر بن عبدالله بجلی حاکم همدان و البرا بن عازب حاکم ری بود البرا باتفاق جریر این شهر را فتح کرد اهل این شهر ابتدا بمقاتله پرداختند لشکر اسلام قلعهٔ ابهر را محاصره کردند بعد سکنهٔ شهر امان خواستند البرا ایشان را امان داد و از اینجا بقزوین شتافت و قزوین را بقهر و غلبه مسخر نمود

ابهر قلعهٔ بسیار محکمی دارد گویند شاپور ذو الاکتاف بنا کرده در دوازده فرسخی قزوین و پانزده فرسخی زنجان است

بعضی دیگر ابهر را از بناهای کیخسرو بن سیاوش دانند و گویند قلعهٔ او را دارا بنا کرد و خراب شد اسکندر کبیر دوباره روی آن خرابه قلعه بنا کرد عدهٔ کثیری از فضلا منسوب باین شهر اند

یاقوت حموی در مشترک میگوید دو ابهر است یکی آنکه ذکر شد ابهر دیگر قصبه ایست در نواحی اصفهان

ابن

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید ابهر از اقلیم چهارم است قلعهٔ از گل دارد دارا دارای کیانی ابتدا بر بنای آن پرداخت و برادرش اسکندر رومی تمام کرد و بهاء الدین حیدر

از نسل

از نسل اتابک انوشتکین شیرگیر سلجوقی بران قلعه قلعهٔ دیگر ساخت و بجهید دیده موس
کرد اینده دور بارو ی آن پنجهزار و پانصد قدم است هوایش سرد آبش از رودخانه کم
میدان شهر منسوب است و انعهد سلطانیه مهجور و بولایت قزوین میپرزد غله و میو
آن بسیار است و خوب است اما انش چندان خوب نیست پنیر در آن کم بعمل میآید نوعی ا
کلابی و نوعی از آلو و گیلاس آن ممتاز است مردمش سفید چهره و متمول و شافعی ولاید
بیست و پنج پاره ده است حقوق دیوانی آن با ولایتش یکتومان و چهار هزار دینا
است

نگارنده گوید ابهر در شصت هزار ذرعی غربی قزوین و در چهل هزار ذرعی شر
سلطانیه است در ربع فرسخی شهر قلعه خرابه ایست موسوم بدارا گوینددارا که مغلو
اسکندر شد بنا نموده در بعضی کتب نوشته اند خانه های ابهر از خانه های اغلب شهرها
بهتر ساخته شده باغات با صفا بسیار دارد ابهر رود از وسط شهر میگذرد از آثا
قدیم مسجدی در ابهر باقی است در یکی از کتب جغرافیای فرانسه نوشته اند که ابهر کمتر ا
هزار و صد خانه علاوه ندارد نیز در کتاب دیگر مسطور است که ابهر سه موضع است
دو موضع ذکر شد موضع سیم کوهی است در حجاز (انتهی)
مستر لنس از قول یاقوت خود مستر ماربی ولنس نقل کرده گوید شهر فراغا تا باو
یا پراسپا در موقعی بوده که حالا معروف به تخت سلیمان و جزء زنجان است در این تخت
سلیمان آثار عتیقه موجود میباشد و دلالت میکند براینکه در قدیم شهری در آنج
آباد بوده پس بطور مرجوح شهر منظور را موقع تخت سلیمان است اما از آنجا که د
حوالی تخت سلیمان چیزی نیست راجح بلکه ارجح ابهر است
اینرا این چنانکه پیش اشاره کردیم میگوید شهر ویرادر ولایت آذربایجان میباشد بعلاو
میتوان تصدیق قول او نمود چه مسافتی را که آن مورخ از ویرا تا رود ارس معین کرد
بعد ومسافت ابهر تا ارس یا تخت سلیمان تا ارس نیست واین فقره گذشته وا
آذربایجان که مدتی آتروپاتن باشد و الی ملک کبیر که عراق عجم باشد نبوده چه عراق ع
سلاطین اشکانی مستقیماً در تحت تملک داشتند اما آذربایجان ولایت مستقل دا
باسم سلاطین که در تحت شاهنشاهی اشکانیان بودند این است که میگویند و

آنطوان بر سر شهر فراعاتا آمد اهل و عیال نایب السلطنهٔ آذربایجان که از طرف پادشاه
اشکانی حکومت داشتند در این شهر بود

استرابن میگوید سلاطین آذربایجان که ولات مستقل آن مملکت بوده‌اند در تحت تبعیت
اشکانیان تابستان را در گنزا بسر میبردند و زمستان را در ورا و گنزا معین است که
تبریز حالیه میباشد و ورا یقین قشلاقی بوده در آن حدود در خصوص ورا باید بگوئیم
ورا گرم رود میباشد و مؤید این گفته است قول پلوتارک که میگوید قشون آنطوان
وقتی شکست خورده عقب نشستند و بنای فرار را گذاشتند به آب تلخی رسیدند آن
آب تلخ مسلماً همان آجی چای است که از حوالی سراب و گرم رود میگذرد و چون این مورخ
تصریح کرده که عساکر منهزم شدهٔ آنطوان راه طرفی را گرفتند راه طرفی است
که کوهستان میباشد دامنهٔ کوه ساولان است پس میتوان گفت آنطوان از سراب
و گرم رود از دامنهٔ ساولان بطرف شمال سمت اهر و قراجه‌داغ رفته از آنجا از ارس
گذشته است خلاصه آنطوان در این بازگشت باید راه جلگه را گرفته از ساحل شرقی
دریاچهٔ ارومیه برود تا به رود ارس برسد و نمیبایست از قافلان کوه عبور کند لکن
بوضعی که ذکر آن بیاید راه کوهستانی را اختیار کرده از قافلانکوه و میانج و
تبریز و مرند و جلفا گذشته

این جمله که بمعترضه شبیه بود بمناسبت تحقیق شهر فراعاتا ذکر شد اینک رشتهٔ
سخن را در تاریخ جنگ آورده گوئیم آنطوان بمحاصرهٔ شهر فراعاتا آمد و همینکه نزدیک
بحصار این بلده شد از نیاوردن عراده‌ها و لوازم محاصره با خود پشیمان گشت و ناچار
در حوالی دیوار شهر سنگری بسیار بلند بنا کرد تا مشرف بشهر باشد و بلکه بتواند شهر را
فتح کند از اینطرف فرهاد پادشاه اشکانی با لشکری جرار حرکت کرده بجلوگیری عساکر
آنطوان آمد و چون شنید سردار رومی عراده‌های اسباب قلعه‌کوبی خود را عقب
سر گذاشته و بطاطیانوس سردار سپرده که او بعدها آن مهمات را بیاورد و برساند
یکدسته سوار اشکانی را بطرف طاطیانوس گسیل داشت آنها چون بلای ناگهان بر سر
آن سردار آمده و همراهانش را در میان گرفتند و طاطیانوس و ده هزار نفر
از همراهانش را بکشتند و عراده‌ها و اسباب محاصره و قلعه‌کوبی آنطوان را بچنگ

خورده و نابود کردند یعنی تمام را شکستند و سوختند آنطوان که خبر این خسارت
و شکست شنید از وحشت بر خود بلرزید و پادشاه ارمن که کار را از ابتدا چنین نادید
با لشکر خود آنطوان را بجنگ اشکانیان و نهب ایران تحریک کرده بود سردار روم را
گذاشت و با سپاهیان خود به ارمنستان فرار نمود فرهاد پادشاه اشکانی
با جرأت و جلادت تمام در برابر آنطوان ظاهر شد و باز از خبطها که سردار رومی
کرده اینکه یک قسمت عمده از قشون خود را که از سوارهای کاری بودند از شهر دور
کرده بچمنی که در یک منزلی شهر فراعاتا و پرآب و علف بود فرستاد که اسبان خود را
در آنجا بچرانند همانا سوارهای مزبور بچمن نرسیده با طلایهٔ قشون اشکانی
تصادف کردند فقط فایده که ازین حرکت عاید رومیان شد این بود که از سنگرهای
حوالی شهر فراعاتا دست کشیده و خود را فی الحقیقه کم قوت نموده
خلاصه اشکانیان که عساکر روم را دیدند بر حسب رسمی که اغلب ترکان است سواران خود را
نصف دایره ترتیب داده و پیاده ها پشت سر سوارها ایستاده مستعد قتال شدند
طبل جنگ کوفتند و اول سواران رومی بسواران اشکانی حمله کردند سواران
اشکانی پای ثبات افشرده بضرب تیر حملهٔ آنها را از خود دفع نمودند آنطوان که خود نیز
با این دسته قشون بود به پیادگان عقب سر فرمان داد که بیکمرتبه خویش را به اشکانیان
زنند جنبش سواره و پیادهٔ رومی و صدای طبل و بوق و هیاهوی فرهاد و لشکرش
سبب شد که اسبهای سواران اشکانی رم کردند بنابرین از جلو رومیها بدر رفتند
آنطوان ازین فرار اشکانیان قوت قلبی حاصل نمود و چنین پنداشت که اگر هم امروز
فراریان را تعاقب و دنبال کند کار جنگ یکباره تمام خواهد شد و عمل شکست لشکر
اشکانی بانجام میرسد لهذا با قشون رومی پشت سر اشکانیان را گرفت و تقریبا
یک فرسخ و نیم بتاخت لکن عساکر اشکانی چنان رفته بودند که رومیها بگرد آنها
نرسیدند ناچار بازگشتند و در میدان جنگ اسرا و مقتولین طرفین را شماره
کردند کشتگان و اسیران اشکانی بهمه جهت صد و ده نفر بودند اما از رومیان
عدهٔ کثیری در آنجا هلاک دیدند این فقره باز آنطوان را بخشیت و رعب انداخت
صبح روز بعد سردار رومی با عساکر خود از چمن یکمنزلی فراعاتا عازم شدند که خود
بسنگرهای

بسنگرهای دور آن شهر رسانند در بین راه بدسته‌های سوارهٔ اشکانی برخورده و آنها بطور غیران و جنگ و گریز برومیها حمله کرده مزاحم عساکر آنطوان بودند آن روز بزحمت و مشقت تمام رومیها خود را بسنگرهای دور شهر فراآتا رسانیدند چون بشهر نزدیک شدند قشون مِد یعنی عراق عجم که در شهر فراآتا محصور بودند از حصار بیرون آمده جنگ سختی با سپاهِ روم کردند و بیشتر آنها را گریزانده منهزم ساختند آنطوان زیاده از حد از این شکست متأثر گردیده حکم کرد تمام لشکریانِ روم را حاضر نمودند و همه را دو از ده نفر دو از ده نفر دسته کردند و از هر دوازده نفر یکنفر را بحکم قرعه سر بریدند که سایرین متنبه شوند و دیگر از جنگ فرار نکنند و آن شب بجای نان گندم بقشون جو بوداده دادند علاوه بر این سختی و بدبختی که عساکر رومیرا احاطه کرده سواران اشکانی نیز طوری دور آنها را گرفته بودند که مجال بیرون آمدن برای علف چرانی یا تحصیل آذوقه نداشتند فرهاد پادشاه اشکانی چون دید عنقریب فصل پائیز سپری میشود و زمستان می‌آید و اشکانیان کمتر در زمستان جنگ کرده اند و میل مراجعت بر اوطانِ خود دارند و میخواهند در اوقات سردی هوا در قشلاقاتِ خود باشند تدبیری و حیلهٔ اندیشیده بسوارانِ اشکانی دستور العمل داده گفت پس از این راهِ مال چرانی و تعلیف و تحصیل آذوقه را بر رومیها سخت نبندید و گاهگاه با آنها نزدیک شده با افرادِ آنها سخن گوئید و در اثنای صحبت از شجاعت و رشادتِ ایشان تمجید نمائید و بگوئید چندین بار پادشاهِ ما بر آنطوان تکلیف صلح کرده و او قبول ننموده و نمیدانیم کارِ ما و شما بکجا خواهد کشید زمستان در این حدود در کمالِ سختی است و آذوقه نایاب بدینوضع بلای عظیمی در پیش است اگر سردارِ شما سماجت و ابرام نمیکرد طرفین آسوده شده بودیم سوارانِ اشکانی بگفتهٔ پادشاه خود عمل کردند و این سخنان رفته رفته در اردوی رومیان منتشر شد و بگوش آنطوان رسید ابتدا احتمال میداد که این حرفها کید و مکری باشد بعد بر آن شد که چند نفر از بزرگانِ روم را نزد فرهاد فرستد تا سخن از مصالحه رانند و آخر الامر این عزمِ خود را بامضا رسانیده بفرستادگانِ خویش گفت

بفرهاد بگوئید علمهائی که از گراسوس گرفته اید رد کنید و اسرای سپاهیان را نیز رها
و تسلیم نمائید تا صلح منعقد شود فرستادگان چون این مطالب را بعرض پادشاه
اشکانی رساندند وی جواب آنها گفت پس دادن بیرقهای روم محال و خلاص
کردن اسرا غیر ممکن است اما اگر آنطوان میل بباز گشتن دارد ما را با او حرفی نیست آنطوان را
که هوای رفتن مصر و شوق دیدار کلئوپاطره بیقرار داشت گفته فرهاد پادشاه اشکانی را
پذیرفت و فردای آنروز حکم بکوچ داده راه ارمن پیش گرفت

آنطوان از راه جلگه بطرف فراغا تا آمده بود نه از کوهستان آذربایجان و در مراجعت
نیز ابتدا قدم در همان راه نهاد یعنی میخواست از همان راهی که آمده برگردد چون
دو سه منزل در هوای صاف هوا خشک بی آب و نیز راه عبث طی نمود شخصی از طایفه
مارد که تحقیق اصل و مکان آنها را در فصل پنجم نموده ایم پیدا شد و به آنطوان گفت
من با اشکانیان هم وطنم اگرچه از یک طایفه نیستیم رسوم و آداب آنقوم را بخوبی
میدانم چون میان ما و آنجماعت ضدیت و عداوت نیست میل ندارم که آنها بر شما
غالب آیند و شما مغلوب شوید بنابراین صلاح شما را در این میدانم و میبینم که قدری
راه خود را بطرف یمین مایل سازید و بطرف کوهستان کشید چه سواران اشکانی
در جلگه خیلی تسلط دارند مبادا بر شما بتازند و عساکر روم را بزحمت اندازند
و اگر درست آنراه را بلد نیستید و نمیدانید من از راهنمائی شما مضایقه ندارم
شما را از دامنه کوهها میبرم که هم علوفه و آذوقه تحصیل کنید هم از حمله سواران
اشکانی ایمن باشید آنطوان بشخص ماردی گفت ما چگونه بقول تو میتوانیم اعتماد
کنیم و تو را راستگو و بیغرض دانیم شخص ماردی گفت برای اینکه خیال شما مشوش
نشود و از جانب من مطمئن باشید میتوانید کتفهای مرا ببندید و سوار استری نمائید
و پاهایم را نیز زیر شکم استر ببندید با خود همراه برید من بزبان شما را دلالت میکنم
و راهها را بشما نشان میدهم و شما را سالما بارمن میرسانم آنطوان این گفته را
پسند کرده و چنان نمودند یعنی راه کوهستانی را اختیار کردند و تا دو روز اردوی
آنطوان بآسودگی و بدون هیچگونه مزاحمت راه پیمودند روز سیم چون از منزل
حرکت کردند بعد از طی مسافتی شخص راهنما که از جلو راه میپیمود در بستر رود

سدّی

سبب خرابی پل ملتفت شد که اشکانیان عمداً بواسطهٔ طغیان آب این سد را خراب کرده اند تا رومیان را در عبور از این محل بزحمت و مشقت اندازند و چون کار عبور بر آنها صعب شود غفلةً بر سر آنها بتازند و کار ایشان بسازند بنابر این آنطوان که از عقب می آمد دادند او فرمان توقف داد تیراندازان و قلاب سنگ اندازان با کفت در جلو قرار گیرند و سواره و پیاده پشت سر آنها ایستاده مستعد دفاع باشند چیزی نگذشت که سواران اشکانی در رسیدند و به یک حمله تیراندازان پیاده و قلاب سنگ اندازان را از میان برداشتند و نزدیک بود یکباره صفوف عساکر آنطوان را بهم زنند و آنها را متفرق کنند که سواران گل بطرف اشکانیان تاخته ایشان را پراکنده ساختند آن روز بدین منوال گذشت فردای آن که بنای حرکت شد آنطوان سواره و پیادهٔ خود را بهیئت قلعهٔ مربعی قرار داد و تیراندازان و قلاب سنگ اندازان را بفاصله در جلو و عقب و در دو جناح لشکر گذاشت و با این وضع حرکت میکردند چهار روز هم بدین قسم گذشت قشون اشکانی بجز حمله گری و جنگ و گریز اکتفا میکردند و چون نزدیک بعساکر روم میشدند روز پنجم گالوس که یکی از سرداران رومی و در چنداول بود مصمم شد که با اشکانیان مصاف دهد هر قدر سایر سرداران رومی او را از این حرکت منع کردند ثمر نکرد و جان او بر سر خودسری رفت اشکانیان از پیش و پس او را در میان گرفتند و سه هزار نفر از قشون او را کشتند و خود گالوس نیز بزخم تیر از پا در آمد و لشکریان شکست خوردهٔ آنطوان آنشب را در کمال بدحالی بسر بردند چون صبح روز دیگر شد و حرکت کردند بیک دسته از عساکر اشکانی که زیاده از چهل هزار نفر بودند برخوردند و عجب اینکه خود فرهاد پادشاه اشکانی در این تعاقب با سپاهیان همراه نبود قشون رومی با اینکه خیلی خسته شده و از دستبردهای پی در پی مبتلا بوحشت و دهشت میشدند اما عطاهای آنطوان و جرأت و جلادتی که از او مشاهده مینمودند آنها را قوت قلب میداد آنشب و روز را هم بطوری گذراندند روز دیگر که براه افتادند جاده خیلی صعب بود و از دامنهٔ کوهی که تند و سراشیب بود بایست پائین بیایند لهذا نتوانستند بطور قلعه که آنطوان دستور العمل داده بود حرکت کنند بواسطهٔ

بدینوسیله سختی راه و سنگلاخ بودن آن زمینها را و بنه و اغروق سنگین خود را از جلو
فرستادند و برای اینکه خیلی بار و بنه پیش باشد و فاصله میانه آن و قشون زیاده
زیاد ناچار بودند که در بالای آن بلندیها توقف کنند و در بین درنگ نیز با بنه خود را
از شر دشمن محفوظ دارند لهذا یکنوع قلعه در آن قله ترتیب دادند یعنی پیاده ها
که غالباً سپردار بودند زانوها بزمین زده سپرها را بر سر کشیدند و پشت سر آنها
صف دیگر از پیادگان ایستاده آنها هم سپرها را در جلو خود نگاه داشتند سواران
پشت سر پیادگان جا گرفته و سپرهای خود را حایل بدن ساختند پس باین وضع قلعه
ساخته شد که دیوار آن از سپر بود اشکانیان این ترتیب و هیئت رومیان را علامت
و دلیل ضعف و عجز آنها دانسته تیر و کمان را که بهترین سلاح آنها بود کنار گذاشته
با نیزه بعساکر رومی حمله کردند رومیها صبر و تأمل نمودند تا اشکانیان نزدیک شدند
همینکه بجای دسترس رسیدند با یکنوع نیزه کوتاهی که طول آن زیاده از چهار ارج نبود
و غالباً پیاده های رومی مسلح باین سلاح بودند با لشکر اشکانی بنای طعن و
ضرب گذاشتند و مرد و مرکب بسیار از آنها کشتند اشکانیان چون چنین دیدند
با قیمانده عقب نشستند

عساکر آنطوان در دفاع اشکانیان تقصیر نکردند و تکالیف خود را بجای آوردند
اما قحطی و فقدان آذوقه خیلی اسباب زحمت بلکه هلاکت بسیاری از آنها شد
کار بی قوتی رومیان بجائی رسید که ما فوق آن متصور نیست بیچاره رومیها گاه
میشد که برای تحصیل مشتی گندم خود را بخطرهای عظیم می انداختند و جمعی از آنها
کشته میشدند فرضاً وقتی گندمی هم میبافتند آسیا نبود که آنرا آرد کنند نان جو را در اردوی
آنطوان در یک کفه ترازو میگذاشتند و در کفه دیگر نقره میریختند یعنی بوزن نقره
نان جو میخریدند و منت داشتند چهار من علف برای تعلیف مالها بقیمت شش تومان
رسیده بود مالهای باری همه تلف شده و آنچه مانده فقط حمل مرضی و مجروحین مینمود
بیشتر از قشون بریشه نباتات تغذیه میکردند و چون آن ریشه ها را درست نمیشناختند
و نمیدانستند سمی و غیر سمی آنها کدام است مدتی بیک قسم ریشه ساخته از آن
میخوردند و بدینواسطه هوش و حواس آنها زایل میشد و اختلال کلی در حافظه

آنها

آنها پدیدار میگشت بلکه یکنوع جنونی طاری بر آنها گردیده چنانکه بسیاری از آنها
در صحرا منتشر شده سنگهای بیابان را جمع کرده جابجا مینمودند و از دیوانگی
اینعمل را از امور مهمه مپنداشتند و بعضی اوقات چند ساعت که سنگ جمع میکردند
صفرای زیادی قی نموده میمردند علاجی که اطبای روم برای اینقسم مسمومین پیدا
کرده بودند شراب بود اما آنهم در اراده و خیلی کم یافت میشد این بود که اکثر تلف
میشدند آنطوان که خود را اینطور مستاصل میدید مکرر میگفت ایکاش من
بجای اکزنوفون بودم و سعادت او مرا بود چه او با ده هزار نفر قشون یونانی از بابل
فرار کرد و بسمت یونان رفت و در راه مکرر بلشکر مخالف برخورد با وجود این
همراهان خود را صحیح و سالم بوطن رسانید

پوشیده نباشد که بازگشت اکزنوفون از بابل بیونان یکی از مسائل مهمه تاریخی
ما است و چون در میان ما کمتر کسی بمطالعه تاریخ صحیح قدیم پرداخته و ما نیز هنوز
موفق بنگارش تاریخ کیان نشده ایم برای اینکه مسئله مزبوره بکلی مجهول نماند
در اینجا بوجه اختصار آنرا مینگاریم اگرچه از موضوع ما خارج است مسئله
بازگشت اکزنوفون از قرار ذیل میباشد

اکزنوفون از سرداران یونانی و از فلاسفه بزرگ و از مشاهیر مورخین بوده است در سال
چهارصد و چهل و پنج قبل از میلاد در یونان متولد شده در سن شانزده سالگی
در جرگه شاگردان سقراط حکیم مشهور منسلک گشت در آنزمان سلاطین ایران
اطبا و سرداران مشاق قشون خود را از یونان استخدام میکردند بلکه اغلب اوقات
از بیست الی سی هزار نفر یونانی در جزو عساکر کیانی خدمت مینمودند و غالباً قراولان
خاصه پادشاه از قشون مستخدم یونانی بود چنانکه دارا آخرین پادشاه کیانی هم که مقهور
و مغلوب اسکندر کبیر شد یکدسته قشون یونانی همراه داشت

در سلطنت اردشیر دراز دست معروف به بهمن که یونانیها او را آرتاکزرسس مینامند
برادر کهترش سیروس (خسرو) حاکم اناطولی بر برادر مهتر بشورید و با او جنگهای
سخت کرد و از جمله لشکریان سیروس ده هزار نفر یا بیشتر یونانی بودند و اکزنوفون سردار
ایشان داشت چون سیروس در بابل کشته شد اکزنوفون آن ده هزار نفر لشکر یونانی را

از سواحل دجله حرکت داده تا کرهٔ پولی کرها الاموسوم به اسکوتاری است و در محاذی اسلامبول واقع بود و در راه بموانع عمده از قبیل رود خانه ها و کوهها که عبور از آنها خیلی صعب بود برخورده و با وجود حوادث همه یکنفر از ده هزار نفر همراهان او تلف نشد وفات اکزنوفون در سال سیصد و پنجاه و پنج قبل از میلاد اتفاق افتاده و آثار زیاد از و باقی مانده کویند او و افلاطون هر دو در نزد سقراط تدریس و تحصیل کرده اند انتهی)

عساکر آنطوان با آنهمه بیحالی و بیچارگی که گفتیم باز طوری نبودند که قشون اشکانی بتوانند خیلی با آنها نزدیک شود و از روی قاعده و ترتیب جنگ کند بنابر این اشکانیان باز حیلتی انگیختند

پیش ذکر نموده ایم که هر وقت اشکانیان میخواستند بقشون طرف مقابل معلوم کنند که میلی بصلح و صفا دارند زه کمانهای خود را باز میکردند و کمان بی زه را بدست گرفته بطرف دشمن می آمدند و بهر وقت هم همین کار را کرده نزد رومیان آمده آنها را به آبادیهائی که در آن گندم بیشتر بوده دلالت مینمودند آنطوان از بیحرکات اشکانیان نزدیک بود یقین کند که دیگر آنقوم برای او و لشکرش خیالی ندارند و بر سر صلح آمده اند و بنابراین عقیده میخواست راه خود را تغییر دهد و از راه جلگه حرکت کند یعنی از سمت مشرق دریاچهٔ ارومیه بطرف رود ارس رود زیرا که از راه کوهستان که از جانب یمین بود در این فصل هم هوا برودت داشت هم آب کم بدست می آمد چون درست مصمم اینخیال شد مهرداد نامی از ابناء اعمام منوزس یا مونزس سابق الذکر که گفتیم باید منوچهر باشد نزد آنطوان آمد و مترجمی خواست که زبان سریانی بداند اسکندر نامی بود در اصل از اهالی انطاکیه و از دوستان آنطوان و ندمای او که این زبان میدانست وی را حاضر کردند مهرداد با او بسخن پرداخته گفت مرا ابن عم منوچهر نزد آنطوان فرستاده چون او وقتیکه پناه بسردار رومی برده بود از وی محبت دیده بپاس آن مهربانیها و احسانها پیغام داده که اشکانیان رومیها را غافل ساخته اند آنها نباید فریب ملاطفتهای ظاهری آنقوم را خورند آنگاه مهرداد سلسلهٔ کوه بلندی را از دور باسکندر نمود و گفت به آنطوان بگو

اگر اشکانی در دره اسنه این کوه کمین کرده اند که از راه جلکه بروید تا بدان نزدیکی
تنها عبور کنید لابد ایشان بر سر شما میتازند و شما در معرض هر گونه خطر خواهید بود
مثل آنکه اگر همان راه کوهستان را امتداد دهید چه اگر خستگی و تشنگی آن بیشتر است
آن خستگی و تشنگی خوشتر آید از آنکه انطوان و قشونش آن ببینند که کراسوس و
لشکرهایش در جنگ با سورنا دیدند انطوان از استماع این سخنان خیلی مشوش
شده بزرگان قشون را جمع کرد و انجمن نمود و شخص بلد ماردی را که پیشتر ذکر
آن نموده ایم طلبید و سخن در باب راه حرکت گفتند بلد ماردی نیز تصدیق قول
مهرداد ابن عم منوچهر نمود و گفت فرضا که از دشمن نهراسید راه جلکه بسیار صعب است
و در اعوجاج و پیچ و خم آن اهتمامی برای تسطیح نکرده اند بعبارة اخری راه ساخته
معینی نیست که بتوانید بسهولت از آن عبور کنید بخلاف راه کوهستان که طریقی معین و
معلوم است اگر زحمت دشواری و سنگلاخ بودن دارد محسنات چند هم در آن هست
که طی آن اولویت دارد و بقانون حرب پیمودن آن دخلی براه جلکه ندارد منتها
برای منزل فردا آب نیست چاره اینکار این است که حکم کنید برای این یک منزل آحاد
و افراد قشون آب بردارند بعد از آن دیگر مخمصه ندارند انطوان آخر الامر این
رای را پسندید و حکم کرد هر کس بقدر قوه و مقدور از این منزل آب با خود بردارد
شک نیست که اکثر لشکریان مشک و سبو و ظرف دیگر که بتوانند با آن حمل آب نمایند
نداشتند مجبورا خودهای خود را پر آب کرده بدست گرفته براه افتادند اشکانیان
که هیچوقت شب حرکت نمیکردند و همیشه انتظار طلوع آفتاب را میکشیدند که در
روشنی روز دست بکار جنگ شوند آنشب بخلاف عادت قشون رومی را
تعاقب نمودند و علی الطلوع بساقه آنها رسیدند و میان آنشب ده فرسخ راه
رفته از بیخوابی و خستگی حال و جانی برایشان نمانده و گزیری هم از زد و خورد
با لشکر اشکانی ندارند اما پس از اقدام بجنگ انطوان دید عساکر از حال رفته
و در کمال بیچارگی بدست اشکانیان کشته میشوند حکم کرد طبل بازگشت زدند
و قشون رومی دست از جنگ کشیده سکناتی اختیار نمودند و خیمه های خود را
برافراشته اردو زدند سواره اشکانی هم بترک جنگ گفته عقب نشستند هنوز

اردو کلیةً آسوده نشده و چادرها را تمام نزده بودند که باز مهرداد ابن عم منو
در رسید و به آنطوان گفت از اینجایی که اردو زده تا کنار رودخانه مسافتی نیست
و آب رودخانه نیک شیرین و گوارا است با شتاب تمام اردوی خود را حرکت داده
بکنار رودخانه رسان و گرنه اشکانیان در میان اردوی تو را گرفته بر احدی از لشکر تو
ابقا نخواهند کرد آنطوان بپاداش این خدمت مبلغی وافی و ظروف طلا از قبیل
کاسه و تنگ و پیاله بمهرداد داد و او از آنها بقدری که میتوانست زیر جبهٔ خود نگاه دا
قبول نموده ما بقی را رد کرد و باردوی اشکانیان بازگشت آنطوان چون حکم بکوچ
داد قشون بواسطهٔ خستگی و تعب که از راه پیمودن شب داشتند و روز نیز جنگ
کرده بصدا در آمدند و بنای قال و مقال را گذاشتند بلکه در وقت حرکت خزانهٔ
قشون را غارت نمودند و مستحفظین خزانه را بکشتند و بنه و اغروق خود
آنطوان را بیغما بردند آنطوان که خود را تا بدین حد مستاصل دید و احتمال داد
که بچنگ اشکانیان افتد و اسیر یا مقتول شود یکی از ملازمان خود را خواسته باو
قسم داد که هر وقت من بتو اشاره کنم تو بی درنگ شمشیر خود را بکش و مرا بکش و سر م
از بدن جدا کرده با خود ببر که اشکانیان مرا زنده اسیر نکنند یا جسد مرا در میدان
جنگ افتاده نه بینند و چون تو سر مرا ببری و ببری دیگر پیکر من شناخته
نخواهد شد

پس از این سخنان هر طور بود آنطوان و لشکرش بکنار رودخانه رسیدند سردار
رومی سواران را در جلو اشکانیان برپای داشت که نزدیک نشوند و حمله نکنند و با
و بنه و پیادگان را از رودخانه عبور داده خود نیز گذشت پس از آن سواران
او هم گذشتند از آن وقت بعد دیگر اشکانیان بر رومیان حمله ننمودند هم نفرات
دور آنها را تعاقب نکردند مختصر شش روز دیگر که آنطوان و لشکرش راه پیمودند
بکنار رود ارس رسیدند آنجا رود طوری عمیق بود که بواسطهٔ معبر عبور از آن امکان
نداشت بهر تدبیر که توانستند از رود ارس گذشتند و قدم در خاک ارمن گذاشتند
و از مصائب و بلیات و سختیهایی که در مدت بودن در خاک ایران داشتند
فارغ شدند چه مملکت ارمن آباد و حاصلخیز بود و فرخی و فراوانی معتبر داشت و همه چیز
یافت

ت میشد فی الحقیقه عبور از رود ارس و رسیدن بخاک ارمن برای رومیان فرج
بعد از شدت بود بعد از آن گرسنگیها بوادی نعمت افتادند و بگفته پلوتارک مورخ
قدر آنقشون گرسنه از انواع و اقسام مأکولات و مشروبات خوردند و آشامیدند
مبتلا بناخوشی استسقا و درد امعا گردیدند

ز آنچه گفتیم معلوم شد که رود ارس از همان وقت خاک آذربایجان را از خاک
ارمنستان جدا مینموده و پلوتارک و سایر مورخین و علمای جغرافی قدیم تصریح
باین مطلب نموده اند بالجمله آنطوان چون دو سه منزل از کنار رود ارس دور شد
بطرف داخله ارمنستان رفت عساکر خود را سان دید و معلوم شد در این سفر جنگی
در خاک ایران بیست هزار نفر پیاده و چهار هزار سوار از لشکریان او تلف شده اند
یعنی نصف این عده مقتول و نصف دیگر از بی قوتی جان داده بودند و از روزی که
آنطوان از شهر فراغا تا حرکت کرد تا روزی که قدم بخاک ارمن نهاد بیست و هفت روز
طول کشیده و در این مدت هیجده جنگ عساکر او با لشکریان اشکانی کرده بودند
پادشاه ارمن که بروایتی شش هزار نفر و بقولی شانزده هزار نفر بکمک آنطوان آورده
بود اگر در اول کار و کارزار او را رها نمیکرد و بارمن مراجعت نمینمود ظن غالب آنکه
عساکر رومی بامداد قشون ارمنی بر سپاه اشکانی غالب میشدند چه عساکر ارمن
بهمان اسلحه لشکریان اشکانی مسلح بودند و در سواری و کمانداری و اسب اندازی
و ترکتازی بهمان مهارت و قدرت اشکانیان را داشتند این است که چون رومیان وارد
ارمن شدند متفقا از آنطوان درخواست کردند که پادشاه ارمن را بسزای خود
برسانند و روزگار را بر او تیره نماید تا تلافی آن کردار زشت او بشود اما آنطوان
اگرچه بعضی معایب داشت مرد عاقل کاردانی بود و میدانست در این موقع که وارد ارمن
شده و قشون او در کمال ضعف و بیحالی میباشند نباید مردم ارمن را برنجاند بلکه
کینه پادشاه ارمن را در دل داشت و انتظار موقع میکشید چنانکه بعد از چندی
پادشاه ارمن را برادری خود که در شام بود دعوت نمود و بمحض اینکه آن پادشاه
بمعسکر او رسید آنطوان او را گرفته زنجیر کرد و با خود بمصر برد

بعضی از مورخین گویند که در سال سی و پنج قبل از میلاد آنطوان وارد ارمن شد

تا شهر

تا شهر آرتاکزاتا که از شهرهای اینمملکت است آمد پادشاه ارمن چون بسردار
روم مخالفت کرده بود و بدینجهت تشویش خاطر داشت جرأت نمیکرد آنطوان را استقبال
نماید دوستان پادشاه باو اصرار کردند که با آنطوان ملاقات نماید او ناچار بار دوم
سردار رومی رفت آنطوان او را گرفته زنجیر کرده حبس نمود و تنها پادشاه ارمن با
سوار اسبی میکرد و بقلعهٔ عالی که استحکامات معتبر ارمنستان و محل خزاین بود فا
پادشاه ارمن بود میفرستاد و پادشاه بکوتوال این قلعه حکم میداد که در را بروی قشون
روم بگشایند آنها را بقلعه راه دهند ارمنیها که آرتاباز پادشاه خود را اسیر
دیدند پسرش آرتاکزیز را که او هم شیر باشد بپادشاهی برداشتند و با او بیعت کردند
او هم چند بار با رومیها جنگ کرد و هر دفعه مغلوب شد و عاقبت با یران گریخت
بعد از آن آنطوان قشون ساخلوی در ارمنستان گذاشته با غنایم موفور
بمصر رفت

بنا بر مسطورات بعضی از مورخین آنطوان که از دوری کلئوپاطر ملکهٔ مصر بیجار سیده
بود و دیگر طاقت جدائی و فراق نداشت در زمستان سخت در میان برف و بوران
از ارمن حرکت کرده برای آنکه خود را بمحبوبهٔ دلبند خویش رساند بطرف مصر راند و
تا آنوقت که بکنار دریا رسید هشت هزار نفر از قشون او باز از انقلاب هوا تلف شدند
آنطوان در مملکت فنیسی (فنیقیه) در بندر لکوکم که بمعنی قریهٔ ابیض است توقف
کرده منتظر آمدن و ورود کلئوپاطر شد و چون ملکهٔ مصر دیر کرده و نیامد هجوم
غموم سردار رومی را از پا افکنده دفع هموم را متوسل باقداح راح کردید و بافراط شراب
میخورد هر ساعت بر میخاست و بکنار دریا میرفت و نگاه میکرد به بیند از دور سفاین
ملکهٔ مصر پیدا شده و نوبت وصال در رسیده یا بان بابید و بونهٔ اشتیاق و حرمان
مشغول گداختن باشد آخر الامر مراد او حاصل گشت کلئوپاطر بیامد با پول و البسه
زیاد که برای لشکریان آورده بود مقارن اینحال رسولی از جانب والی آذربایجان نزد
آنطوان آمد

تبیین آنکه در میان والی مد و فرهاد پادشاه اشکانی نقار و نزاعی در گرفته و
جهت اینکه والی مد آتروپاتن یعنی آذربایجان در غنایمی که از رومیها حاصل شد

ادعای

ادّعای حقّی و قسمتی مینمود و فرهاد پادشاه اشکانی آن ادّعا و خواهش را باطل شمرده تمام
غنایم را مخصوص خود میدانست بنا بر این والی مد سوی که بند (فنیسی) شام
فرهاد و آنطوان را تحریض نمود که مجدّداً لشکر بایران کشد و باو چنین وانمود کرد
که اگر این دفعه او با عساکر رومی بایران آید والی مد آتروپاتن اختیار تمام قشون آذربایجان
را باو واگذار مینماید و بدین واسطه آنطوان میتواند بر پادشاه اشکانی غالب آید
آنطوان از این خبر زاید الوصف مشعوف شد و چنان دانست که تلافی شکستی که
از اشکانیان خورده میتواند بمعاونت والی آذربایجان بنماید و مصمّم گردید
که از همان بندر فنیسی بارمن مراجعت کند و از آنجا بطرف ایران بتازد و مهمّی که
در نظر دارد بپردازد در حین حرکت بود که باو خبر رسید که زوجه اش اکتاوی خواهر
اکتاو اگوست قیصر روم از این مملکت بقصد دیدن شوهر خود یعنی آنطوان حرکت
کرده است

باید دانست اکتاو اگوست قیصر روم که خواهرش اکتاوی منکوحه آنطوان سردار
معروف روم بود در آن وقت که آنطوان با اشکانیان ایران مجادله مینمود با ملکه
مصر عشق بازی مینمود و محبّتی با این سردار نداشت و میخواست بهانه با او جنگ کند و
بنیاد او را بر اندازد چون آنطوان از ایران بارمن بازگشت و متوجّه شام شد
زوجه اش اکتاوی نیز از روم بقصد دیدن او حرکت کرد چه مهر و میلی مفرط باو داشت
و اکتاو اگوست قیصر روم هم این حرکت او را تصویب نمود و مانع نشد زیرا که میدانست
آنطوان محو جمال کلئوپاطر ملکه مصر است و با خواهر او اکتاوی خوش رفتاری نمی آید و
ممکن است این حرکت آنطوان بهانه جنگی بدست وی دهد و قصدی که در دل دارد بانجام
رساند اکتاوی با تهیّه کامل بقصد ملاقات شوهر از روم حرکت کرد و از پیش آنطوان
را از حرکت خود خبردار نمود و آمد تا به آتن دار الملک یونان وارد شد آنطوان که همه
روی دلش بسوی ملکه مصر بود و مهری به اکتاوی نداشت برای آنکه خود را از حضور
وی معاف دارد نامه باو نوشت باین مضمون که من بقصد تدمیر اشکانیان و انتقام
از ایشان در شرف حرکتم تو در آتن بمان تا من بازگردم یا بروم مراجعت کن و منتظر معاودت
من باش این نامه در آتن به اکتاوی رسید و از آنجا که زنی عاقله بود و میخواست خاطر او

و شوهرش

و شوهرش آشکار شود و هر کس بداند و برادرش نیز بهمراهی آنطوان را باو بفهماند جنگ با شوهرش قرار دهد با آنکه مسبب آنست مطلب از چه قرار است مطلقا بروی خود نیاورده تدارک و تهیه و مال وافری که با خود آورده بود از تجملات سرداری تا لوازم امداد و افراد قشون از آن برای شوهرش آنطوان فرستاد علاوه بر این جمله دو هزار نفر از عساکر جرار و میرآخورها که برای کمک و قوت آنطوان اجیر کرده بود بخدمت شوهر گسیل نمود نیز رونامی از اعاظم روم از جانب اکتاوی مامور شده آن دسته قشون و آن مال وافر به آنطوان رساند کلئوپاطرا از مشاهده این حال بخیال افتاد چه این مهربانی اکتاوی و تحمل و اغماض و اتنا نیت او ممکن بود محرک رشته مهر و محبت شود و آنطوان را بطرف اکتاوی کشد و شعله عشق او نسبت بملکه مصر رو بتنزل یا انطفا گذارد بنابراین بمکر و خدیعت پرداخت و خود را بیش از پیش از دلدادگان آنطوان قلمداد. طرحها میریخت از جمله غذا کم میخورد که ضعیف و نحیف شود و بسردار روم چنوا نمود کنند که از عشق تو در کاهش و سختم و از اندیشه هجر تو در زحمت و مرارت و هر وقت آنطوان بدیدار او میل میکرد او چشمهای خود را سرخ مینمود یعنی کار من بتو گریه است و هر موی من بی تو در ناله و مویه علاوه بر این حالات و حرکات کلئوپاطرا از هدایای مصر مبلغها برای نزدیکان آنطوان فرستاده و اهدا کرده و آنها را بر آن داشته که پیوسته از عشق او بسردار روم سخن کنند و باو بگویند ما تو را تا باین حد سخت دل نمیدانستیم و گمان میکردیم نسبت بزنی که اینطور دلداده تو است مهربان تر باشی و بیشتر اعتنا کنی اکتاوی اگرچه منکوحه تو است اما او هرگز صلاح حال برادر خود را از مد نظر دور نخواهد کرد و همیشه طرفدار اکتاو اگوست خواهد بود همینقدر که اسم زنی تو دارد او را کافی است کلئوپاطره صوری تو که ملکه مملکتی مثل مصر است با نجابت اصلی و علاوه لذائذ حسن و جمال و فهم و کمال و مال وافر و اسباب تجمل متکاثر این ننگ را بر خود هموار کرده که معشوقه تو باشد تو اگر با او چنانکه باید و شاید مهر نورزی و رعایت حال او نکنی و تن در دهی که اکتاوی باینجا آید وی هلاک خواهد شد و این کار از فتوت دور است و شخص تو در این عمل غیر معذور

لطایف حیل و مکاید کلئوپاطره اثر نشد یعنی آنطوان فریب مقالات او و کلمات

نزدیکان

نزدیکان خود را نخورده بجای آنکه بدید اراکتاویه زوجه خویش رغبت نماید واورا
از آتن احضار کند با بطرف ایران وجنگ اشکانیان شتابد با کلئوپاطره همراه شده
راه مصر را پیش گرفت ولشکر کشیدن بایران را برای بهار سال آینده گذاشت
چون فصل بهار در رسید آنطوان ناچار از اسکندریه مصر متوجه ایران شد
وبعد از وصول به آذربایجان بجای اینکه با والی این مملکت همدست شود وقشون
رومی و آذربایجانی را برای جنگ با فرهاد پادشاه اشکانی متفق سازد دختر والی
آذربایجان را برای یکی از پسرهای خود که از کلئوپاطره داشت بزنی گرفت این زن وشوهر
هیچکدام سنی نداشتند اسم پسر آنطوان الکساندر بود واسم دختر ژتاب یا یه تاب و
گمان ما آنکه این اسم مرکب از ژون وتاب باشد چه ژون بمعنی بت است وتاب بمعنی پرتو
یعنی پرتو بت وژون تاب را یونانیها ژتاب یا یه تاب تلفظ کرده باشند خلاصه آنطوان
بعد از این وصلت که با والی آذربایجان نمود پسر خود الکساندر را که داماد والی
آذربایجان بود لقب شاهنشاهی ارمن وآذربایجان وایران داد وانچه کافی او اسباب
مزید رنجش اکتاو واگوست قیصر روم گردید وبهانه جنگ بدست آمد وچون اکتاوی
خواهرش از آتن برگشت وبروم رسید قیصر حکم کرد دیگر بخانه شوهر نگذارد اما آن
زن درست کار تمکین حکم برادر نکرده با جلال وقدرت تمام بخانه آنطوان رفت ودر
همانجا بحشمت هرچه تمامتر زندگانی میکرد وآنطوان از آذربایجان مراجعت نموده
جنگ میانه او واکتاو واگوست درگرفت وما در ترجمه حال آنطوان مآل کار او را
بطور اجمال ذکر کرده ایم وچون از موضوع ما خارج است بتفصیل آن
نمیپردازیم

یکی از مورخین معتبر گوید چون آنطوان واگوست مشغول جنگ وزد وخورد شدند
پادشاه اشکانی دانست که آن دو هماورد دیگر فرصت پرداختن بایران ندارند
ومصمم شد ولایات مستقل خاصه والی آذربایجان را که با آنطوان ساخته بود
گوشمالی دهد مقارن اینحال ارتاکزرس (اردشیر) پسر ارتاباز پادشاه ارمن که در
حبس رومیان بود از محبس خود را بیرون انداخته فرار کرده وارد ارمنستان شد
واول کاری که کرد متوجه جنگ والی آذربایجان گردید که چرا بقوت آنطوان قسمتی
از ارمنستان را

از ارمنستان را ضمیمهٔ آذربایجان نموده معلوم است والی آذربایجان در صورتیکه از یکطرف فرهاد پادشاه مقتدر مدبر اشکانی با او حمله کند از طرف دیگر شاهزادهٔ ارمنی مقهور میشود چون کار والی آذربایجان ساخته شد قشون پادشاه اشکانی ایران مدد کرده اردشیر را بطور استقلال بر تخت سلطنت ارمن نشاندند و در حقیقت دست نشاندهٔ پادشاه ایران شد فرهاد که آذربایجان را متصرف کرده و پادشاه ارمنستان هم کمال امتنان را از او دارد مثل این است که تابع او باشد قیصر روم را نیز که فرهاد کار آنطوان دیده آسوده خاطر میشود و بر خود میبالد و غرور و نخوت وی را از راه بدر میبرد و بنای ظلم و تعدی را میگذارد و رعایای خود را آزرده خاطر مینماید

ژوستن مورخ مینویسد چون بیرحمی و بیحسابی فرهاد چهارم پادشاه اشکانی نسبت بمردم ایران بسرحد کمال رسید اهالی بر او بشوریدند و تیرداد نامی از بنی اعمام فرهاد را بریاست اختیار کردند و بر آن شدند که فرهاد را خلع و طرد کنند و تیرداد را بجای او نشانند

سنت مارتن و سایر مورخین العصر مینویسند که در سال سی و دو قبل از میلاد که مردم ایران بر فرهاد چهارم شوریدند و طغیان کردند و تیرداد را بریاست دادند مدعی و مدعی علیه یعنی تیرداد و فرهاد هر یک جداگانه رسولی نزد اکتاو اگوست قیصر روم فرستادند و از او استمداد نمودند و اکتاو در آنوقت بر حریف خود آنطوان کاملا غالب نشده بود بنابراین سفرای طرفین را بجوابهای دلپذیر امیدوار ساخته اما کمک مادی نسبت بهیچیک نکرد از آنطرف کشمکش فرهاد و تیرداد سبب شد که والی آذربایجان در ثانی در مملکت خود مسلط شود چیزی نگذشت که اگوست در مصر بیچاره بر آنطوان غلبه کرد و آنطوان خود را بکشت و محبوبهٔ او کلئوپاطر ملکهٔ مصر نیز چنانکه پیش اشاره نموده ایم بازوی خود را بدهن افعی داد و زهر مار او را تریاق فراق یار کشت و اگوست بلامنازع مالک مملکت مصر شد و جمعی از شاهزادگان ارمنی و آذربایجانی و اشکانی در اسکندریهٔ مصر دید که بعضی محبوس بودند و برخی بطور گروگان در آنجا زندگانی میکردند وی اغلب آنها را مرخص کرد که باوطان خود روند از آنجمله یکی ژتاب یا یوتاب دختر والی

آذربایجان وزوجهٔ الکساندر پسر آنطوان بود که اگوست او را با تبرّعات تمام روانه آذربایجان نمود که نزد پدر رود ثابت چند منزل از اسکندریه دور نشده به مرد پدر خود برخورد و معلوم شد باز فرهاد اشکانی او را منهزم ساخته وی می آید که پناه بدربار اگوست برد و یا او ملتجی شود

در سنهٔ سی قبل از میلاد در وقتیکه اگوست هنوز در مصر بود فرهاد و تیرداد جنگ سختی کردند و تیرداد مغلوب شده فرار کرده بشام رفت در واقع پناه به بیرق اگوست برد و در زمستان همان سال سفرای فرهاد با هدایای زیاد بمصر رفتند و هدایا را بملازمان اگوست تقدیم کرده درخواست نمودند که تیرداد را با آنها تسلیم نماید

بگفتهٔ ژوستن مورّخ اگوست سفرای فرهاد را بسیار معزّز و گرامی داشت لکن از دادن تیرداد ابا نمود و گفت بپادشاه خود بگوئید من هیچوقت به تیرداد کمک نمیکنم خاطرجمع دارد امّا تسلیم کردن فرهاد هم موافق شأن دولت قیصری نیست

از عجایب آنکه فرهاد بعد از غلبه بر تیرداد باز بنای ظلم و زیادتی را گذاشت و از اعمال گذشته پند نگرفت و مردم هم باز شوریدند و تیرداد را از شام طلب کرده بپادشاهی برداشتند فرهاد از راه استیصال بخراسان گریخت و از طایفهٔ تورانی کمک خواست مردم توران سوار زیاد برای امداد او فرستادند و او متوجه تیرداد شد تیرداد قشونی در مقابل فرهاد آراست امّا کاری از پیش نرفت لابد پسر کوچک فرهاد را که اسیر کرده بود برداشته بطرف فرنگ رفت و خود را به اگوست رسانید و این در سال بیست و پنج قبل از میلاد بود و اگوست در این وقت در اسپانیا جنگ میکرد بعد از آنکه این مملکت را مفتوح ساخت تیرداد و پسر فرهاد را با خود بروم برد

در سنهٔ بیست و چهار قبل از میلاد فرهاد سفیری نزد اگوست فرستاد و تیرداد و پسر فرهاد را درخواست نمود قیصر نامهٔ فرهاد را بمجلس سنا که مجلس شورای دولتی باشد فرستاد که در مطلب آن غور کنند و رای دهند اجزای مجلس شوری چنین مصلحت دیدند که قیصر تیرداد را نه بایران فرستند نه ترک کند و پسر فرهاد را بایران فرستد پس بنا بر مسطورات ژوستن مورّخ اگوست پسر فرهاد را بدون اینکه فدیه طلب نماید بایران فرستاد و همینقدر خواهش کرد بیرقهائی را که در اوقات شکست خود کراسوس

و آنطوان اندست داده اند و عساکر اشکانی از آنها گرفتند فرهاد پس بدهد و از اسرای روم آنچه در ایران هستند و زنده مانده رها کند که با وطان خود معاودت نمایند اما تیرداد را وظیفه و سیورغال معتبری داده نزد خود نگاه داشت

یکی از مطالب مهمه متعلقه بر فرهاد چهارم داستان موزا زوجه اوست و شرح آن از قرار ذیل میباشد

فلاویوس ژزف مورخ یهود گوید اولین امپراطور روم برای اینکه روابط تامه با دولت اشکانی داشته باشد هدایای بسیار برای فرهاد پادشاه اشکانی فرستاد از جمله کنیزکی ایطالیائی موسوم بر سرموزا یا چرموزا یا موزا بود و نیز و سر بر اختلاف ضبط مورخین و بزعم ما موزا ایچو پا سر بهتر باشد و یحتمل اصل اسم موزا بوده چو پا سر را اشکانیها افزوده باشند و معلوم نیست مقصود فلاویوس ژزف از اولین امپراطور روم ژول سزار است که ژول قیصر باشد یا منظورش اگوست بوده در هر حال موزا بزبان لاتین که فیاصره و رومیان در آن وقت با آن زبان متکلم بوده اند اسم نه نفر رب النوع بوده که همه دختران ژوپیتر رب الارباب میدانستند هر یک از آن رب النوعها را رب النوع علمی یا صنعتی خوانده یکی رب النوع مورخین دیگری رب النوع ساز و موزیک معروف که بمعنی علم ساز است و اعراب بموسیقی تعریب کرده از موزا مشتق شده است دیگری رب النوع مقلدین کمدی یعنی آنهائیکه در تماشاخانهها بازیهای مضحک در می آورند دیگری رب النوع مقلدین تراژدی یعنی آنهائیکه بازیهای مبکی در می آورند دیگری رب النوع رقاصان دیگری رب النوع مرثیه خوانان دیگری رب النوع شعرا دیگری رب النوع منجمین دیگری رب النوع فصحا خلاصه موزا را که موزهم میگویند عربی نه علم و صنعت و حرفه که مسطور شد میشمردند و کنیزک ایطالیائی که قیصر روم برای فرهاد چهارم فرستاده با ارباب انواع مزبوره هم اسم بود چون موزا فرهاد بدید مهر او را در دل و جان جای داد و زاید الوصف او را پسندیده در حباله نکاح خود در آورد و از وی پسری بوجود آمد و آن پسر را فراهاتا ناسه نامیدند و بعقیده ما سه در آخر این اسم همان چه فارسی میباشد چون یونانیها حرف چه ندارند آنرا گه یعنی کاف فارسی تلفظ مینمایند و آن گه بعد سه شده حاصل آنکه فراهاتا... فرهاد چهارم

یعنی فرهاد

یعنی فرهادِ کوچک چه فرهادا تا همان فرهاد است و سر بشرحی که رفت چه یعنی کوچک چنانکه امیر نحریر مرحوم رضا قلیخان صاحب لغت انجمن آرای ناصری در همین لغت خود میفرماید چه با اخفاء ثانی افاده تصغیر میکند چون در آخر کلمه در آورند مانند کمانچه و باغچه و غیرها کوچکی از آن مستفاد میشود خلاصه موزا بعد از اوردن فرهاد چه بپیش از پیش صاحب شان و رتبه شد و دارای مقام رفیع گشت و او را ملکه لقب دادند و اینوا قعه از وقایع سال بیست قبل از میلاد بود

فرهاد پادشاه اشکانی در همان سال تولد فرهاد چه بیرقهای رومیان را با اسرای آنها برای اگوست قیصر روم فرستاد طیبر که بعد از اگوست قیصر و امپراطور روم شد در بیوقت از جانب اگوست حکمران ارمن بود فرهاد اسرا و بیرقها را نزد او گسیل نمودی که بدینبار قیصر فرستد

اکثر مورخین گویند چون موزا ام الولد شد و گفتار او در نزد پادشاه اشکانی وقعی بهم رسانید و مقبول القول گردید از آنجا که اصلاً ایطالیائی بود محض خدمت بوطن خود از فرهاد خواهش کرد بیرقهای رومیان را پس دهد و اسرای آنها را رها نماید لکن مقصودِ اصلیِ موزا این بوده که قیصر روم از و امتنانی حاصل کند و بعد از مرگ فرهادِ چهارم بقوت و تقویت قیصر او فرزند خود را مالک تخت و تاج اشکانیان نماید

بالجمله از وصول بیرقها و اسرای رومی بروم اگوست قیصر و اجزای مجلس سنا که شورای دولتی باشد زیاده از حد مشعوف و مسرور گردیدند مخصوصاً اگوست وجدی فوق العاده داشت و بر خود میبالید مثل اینکه آن بیرقها و اسرا را بعد از فتح و غلبه بتحکم و قهر گرفته باشد و محض یادگار این شادمانی معبدی باسم مریخ رب النوع جنگ بنا کرد و بیرقهای مسترد شده از ایران را در آن معبد نصب کرد و حکم داد در ضرابخانه روم مدالی سکه زدند که آن نیز یادگار استرداد بیرقهای مزبور است در یکطرف یعنی در یک روی این مدال صورت یکی از عساکر اشکانی است که بیرق رومی را در دست گرفته و زانو بزمین زده مثل اینکه بیرق را با کمال احترام به اگوست تسلیم مینماید و در بالای آن صورت نقش شده سزار اگوست یعنی قیصر اگوست در پشت آن مدال اتفاق نصرتی است

و بالای

وبالای طاق عراده ایست که چهار اسب آنرا میکشد واگوست در میان آن عراده ایستاده و یك دانه از این مدال نزد نگارنده موجود است و هراس شاعر در اشعار خود اشاره باین واقعه نموده است

چنانکه پیش گفتیم موزا ابتدا از آنکه ام الولد گشت ملکهٔ ایران گردید و بزودی اقتدار او بآنجا رسید و طوری بر فرهاد مسلط شد که طفل خود را ولیعهد بلافصل سلطنت اشکانی نمود و ژوزف مورخ یهود گوید این زن آنقدر بر فرهاد خواند و وسوسه کرد که فرهاد فرزندان دیگر خود را از ایران دور کرد تا فرهادچه ولیعهد را منازعی نباشد

استرابون از علمای جغرافی گوید فرهاد بتحریك و اصرار موزا با طیطوس که از جانب اگوست قیصر روم حکومت شام داشت در حدود عراق عرب ملاقات کرد و باهم سازشی نمودند و چهار پسر خود را باو داد که بعنوان اظهار خصوصیت و مخالصت و گروگان بدربار قیصر فرستند که در روم باشند و اسامی آن چهار پسر از اینقرار است   رداسپ   سرسپ که باید زر اسب باشد فرهاد بون و دو نفر از زوجات این پسرها و چهار پسر از اولاد آنها که نواده های فرهاد چهارم باشند با آنها بودند

اگوست قیصر در وصایای خود مینویسد مقصود فرهاد چهارم پادشاه اشکانی از فرستادن اولاد و نبایر و عروسان خود بروم اظهار خصوصیت بوده نه اینکه [illegible] و اضطراری داشت در هر صورت این واقعه را مورخین از وقایع سال سیزده یا دوازده قبل از میلاد نوشته اند

اما در وفات فرهاد چهارم خیلی اختلاف کرده اند و ما در اول این فصل اشارتی بدان نموده در اینجا شرح میدهیم

عقیدهٔ مورخین معاصر این است که آن پادشاه چهار سال بعد از میلاد در گذشته و بزعم بعضی تا نه سال بعد از میلاد زنده بوده لکن چهار یا پنج سال قبل از میلاد ولوجز یا ولاکز (بلاش) نام از شاهزادگان اشکانی رایت خودسری افراشته در یك قسمت ایران خود را پادشاه خواند دو سال قبل از میلاد تیگران چهارم پسر تیگران سیم پادشاه ارمن خواست بتخت سلطنت پدر جلوس کند از فرهاد چهارم کمك طلبید اشکانیان با آنکه با رومیان معاهده و متحد بودند نقض عهد نموده بامداد تیگران چهارم پرداختند

تاسیت

تاسیت مورخ گوید چون فرهاد چهارم بر تیگران کامکار گردید آرتاباز پادشاه ارمن که دست نشانده رومیها بود مقهور او گشت و تیگران بجای او بر تخت پادشاهی نشست اگوست قیصر روم پسر خوانده خود کایوس با کاسیوس را بکمک آرتاباز به ارمن فرستاد کایوس بشام رفت و با اعراب یمن جنگید و تا شهر شاراکس که در عراق عرب بود تاخت و بعضی از مورخین این واقعه را در یکسال قبل از میلاد نوشته اند

گویند در آن اوان فرهاد چهارم سفیری بدربار اگوست قیصر فرستاد و از جهت امداد تیگران عذرخواهی نمود در جواب نامه که اگوست بفرهاد نوشت او را شاهنشاه نخواند فقط فرهاد نوشت فرهاد هم بتلافی نامه بقیصر نوشته تنها او را اگوست نامید از قرار معروف کایوس در سال هفتصد و سی و چهار از تاریخ رومی که سال اول میلاد باشد از شام مصمم بود که با قشون زیاد بارمن رود و آرتاباز را مجدداً بسلطنت این مملکت نایل سازد لکن در همان وقت آرتاباز بمرد و تیگران عریضه و هدایا بروم یعنی بدربار قیصر فرستاد و سلطنت ارمن را درخواست نمود قیصر قبول هدایا و استدعای او نموده باو نوشت نزد کایوس رود و بواسطه او منشور سلطنت ارمن را دریافت کن اما تیگران از کایوس میترسید و جرأت نمیکرد بشام نزد او رود و منشور منظور را بگیرد چه میدانست کایوس که مردی خودکام و خودرای و جوان بود میخواست قشون رومی را بارمن کشد بلکه بتلافی کمکی که بر تیگران پادشاه ارمن کرده اند با اشکانیان نیز جنگ کند از خوش بختی مردم ایران چون فرهاد پیر شده بود و بمردم ایران هم اطمینان درستی نداشت در صلح میزد از آنطرف قیصر روم هم سنی و عمری کرده نمیخواست دیگر در حیات خود اقدام بجنگ کند مبادا نام نیکی که در مدت سلطنت خود تحصیل نموده مبدل به بدنامی گردد و ننگی از وی در صفحهٔ روزگار بماند لهذا بکایوس نوشت هر طور که باشد با فرهاد صلح کن و از جنگ با او بپرهیز مشروط که حدود ایران همان حدود اولی باشد یعنی از طرف شام فرات و از طرف ارمن رود ارس کایوس چون فرمان اگوست بدید کاغذی بفرهاد نوشت و از وی درخواست ملاقات نمود سردار رومی و پادشاه اشکانی در ساحل فرات ملاقات کردند و دو سال بعد از میلاد پس از آنکه عقد مصالحه فیما بین استوار شد

کایوس

کابوس بشام برگشت و فرهاد بطیسفون آمد اما فرهاد بهار سال دیگر که سیم سنهٔ م
کابوس با لشکری جرار بار من راند و آنجا را مسخر کرده و تیگران را بیرون نمود و ار
نام را که از شاهزادگان آذربایجان و مردی خوش سیما و عاقل و مدبر بود والی ار
ساخت که از جانب دولت روم در آنجا حکمرانی کند اما ارامنه را بستگی مخصوصی ب
سلاطین خود که شعبه از اشکانیان بودند داشتند و بسلطنت اجنبی تن در نمیدا
و شرح این ماجری که متعلق به بعد از میلاد است در جلد سیم این کتاب نوشته خواهد
اگر خدا بخواهد

استاد المورخین مستر ژرژ رولنسن که مکرر در این کتاب از اقوال و افکار ایشان نق
نموده ایم در دو هفت سلطنت مشرق کتابی نوشته اند که بهترین تواریخ است و اس
زیرا از برای جمع این تواریخ دارند و وجود ایشان هم اکنون مایهٔ افاضت و منبع فض
و استفاضت است تحقیقات و تدقیقاتی در این مطالب دارند که بر تمام مورخین خلف
و سلف جهان آن معلوم است و ما بدانجمله مستند شده ایم و آنچه در باب سلط
فرهاد چهارم از بدو و اختتام آن گوئیم همچنین در دولت اشکانیان نقل از او
ایشان است پس بقول استادی دامت افاضته اولاً سلطنت طغیان تیرداد و
فرهاد بسمت خراسان و ترکستان در سال سی و سه قبل از میلاد بوده و مدت قط
تیرداد سه سال است اگرچه بعضی مسکوکات که حالا در موزهٔ لندن موجود میباش
و متعلق به تیرداد است مورخ بتاریخ سنهٔ بیست و شش قبل از میلاد است

ثانیاً مأموریت سفرای فرهاد بروم برای خواستن پسرش و استرداد تیرداد از و
سال بیست و سه قبل از میلاد بوده و خواهش اگوست قیصر روم را در رها کردن اسرا
رومی و پس فرستادن بیرقهائی که از کراسوس و آنطوان گرفته بودند فرهاد قبول
نکرده و بعمل نیاورده مگر در سنهٔ بیست قبل از میلاد

ثالثاً بعد از رد کردن اسرا و بیرقها فرهاد چهارم تقریباً بیست سال سلطنت
و در بیست سال با دولت روم بحالت صلح و صفا بوده بلکه اگوست قیصر که در بزرگی
دانشمند او جای شک و تردید نیست چون مکرر در حیات خود میگفت و در وص
خود با خلاف برهن مینموده که بسط ملک حدی دارد همینکه از حد خود گذشت اسب

زحمت

زحمت میشود بنا بر این دولت روم تا بدنافران مملکت خود را منبسط دارد و از آنجا
تجاوز نکند این گفته‌های قیصر سبب شد که مدت یکصد و پنجاه سال فیما بین اشخاص
که در روم سلطنت میکردند و دولت اشکانی جنگ سختی واقع نشد و در این مدت سلطنت
اگوست و بعد از و طیبر تا زمان طراژان غالباً دوستی و ارتباط میان دو مملکت
برقرار بود و اگر مختصر جنگی در زمان نرن قیصر اتفاق افتاد چندان محل اعتنا
نیست و جنگی اگر واقع شده در سر تصرف ارمن شده است

رابعاً از سال یازده قبل از میلاد تا سنه هفت فرهاد چهارم بواسطه که بر رعایای خود
میکرد سوء ظنی به پسران خود حاصل نموده از این جهت آنها را نزد اگوست قیصر روم فرستاد
و مادام که شاهزادگان اشکانی در روم بودند در کمال امنیت خاطر و فراغبال زندگانی
میکردند در اینجا مخصوصاً استاد المورخین تحقیقی فرموده میفرمایند اغلب مورخین نوشته اند
فرهاد اولاد خود را بواسطه عجزی که داشت بروم فرستاد که بطور گروگان آنجا باشند
اما صحیح آنست که تاسیت مورخ گفته او میگوید مقصود فرهاد از فرستادن فرزندان
خود بروم این بود که هم از آنها و هم از رعایای خود بدگمانی داشت از اینجهت آنها را از ایران
دور کرد نه از جهت عجز

خامساً فوت تیگران پادشاه ارمن را استاد در سنه شش قبل از میلاد نوشته
و ورود قشون رومی را به ارمن و خلع پسران تیگران را از سلطنت از وقایع سال
پنج قبل از میلاد دانسته و جنگ ملتجی ارامنه را با رومیان بکمک آرتاباز و شکست دادن
آنها را در سنه دو قبل از میلاد ضبط کرده است

استاد المورخین میگوید ارامنه در آن وقت بقدری ضعیف بودند که در کارهای عمده
لابد بایستی بدولت روم یا بدولت ایران ملتجی و متوسل شوند این بود که از فرهاد
استمداد نمودند و او برضد رومیان با آنها کمک کرد و قشون به ارمن فرستاد و اگوست قیصر
روم که هم پیر شده بود هم مثل طیبر سرداری که بعد از اگوست امپراطور شد از خدمت استعفا
کرده صلاح خود را در جنگ با اشکانیان ندیده نقد کاسیوس را که جوانی هیجده
ساله و از منسوبان او بود بسرداری قشون رومی و حکومت متصرفات شرقی روم بشام
فرستاد و این واقعه از وقایعی است که یکسال قبل از میلاد اتفاق افتاده و سی و پنج سال

از سلطنت

از سلطنت فرهاد گذشته بود

عقیدهٔ اسناد المورخین این است که کاسیوس یکسال بعد از فوت فرهاد چهارم بسرداری قشون روم و حکومت متصرفات شرقی روم در شام مأمور شد و آنوقت فراهاتاسه یا فرهادچه پسر موزا کینز روی سلطنت ایران داشت پس بعضی از مورخین قدیم در اسم فرهاد و فرهادچه اشتباه کرده و گمان کرده اند کاسیوس با فرهاد چهارم ملاقات کرد و اسنادی تصریح مینماید که فرهاد چهارم دو سال قبل از میلاد در گذشت   پس بعقیدهٔ مستر دلتن ولادت حضرت عیسی علیه السلام در سال دویم سلطنت فراهاتاسه یا فرهادچه پسر فرهاد چهارم بوده

در سبب وفات فرهاد چهارم اسناد المورخین میگوید فراهاتاسه یا فرهادچه در اواخر عمر پدر میترسید اختلالی امر ولیعهدی او طاری شود یعنی چون پدرش پیر شده و آن عشقی را که ابتدا بمادرش موزا میورزید نمانده با خود می اندیشید که ممکن است در یوقت فرهاد یکی از نجیب زاده ها اولاد خود را که در روم بودند طلب نماید و بولیعهدی منصوب کند بعبارة اخری ملتفت بود که آنچه سبب وداعی ولیعهدی او بوده از میان رفته این بود که با مادر خود موزا متفق شد و پدر را مسموم نمود و تزف مورخ یهود نیز همین مطلب را نوشته است و در سنهٔ دو قبل از میلاد که فرهاد مسموماً درگذشت شصت و پنج یا شصت و شش سال داشت فرهاد چهارم که پدر و برادران خود را کشت بعد از سی و پنج سال سلطنت بدستی که معشوقهٔ او بود و بی نهایت او را دوست میداشت و بدست پسرش که نهایت محبت با او اظهار مینمود کشته شد یعنی عاقبت کار کشتهٔ خود را در و پدر از همانکه چشاند چشانید

خامساً اسناد المورخین تصریح کرده میفرماید فرهاد چهارم یکی از سلاطین بزرگ اشکانی بود هم در فنون حربیه و لشکرکشی مهارت کامل داشت چنانکه بر آنطونیان که بزرگترین سردار روم بود غلبه نمود هم در تدابیر ملکی و پلتیک شخص اول عصر خود شمرده میشد زیرا که با دشمنان داخلهٔ خود و با حریفی مثل اگوست قیصر روم طوری بر آمد که کمتر دچار وهن گردید و اگر در مدت متمادی سلطنت خود وسعتی بممالک اشکانیان نداد یکوجب از ممالک موروثی او هم از دستش نرفت و در مسئلهٔ استرداد اسرا و بیرقهای رومیان

نیز عقل

نیز عقل و کفایت خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید و از همین راه دولت روم را با دولت اشکانی
دوست نمود

اگر فرهاد چهارم بواسطهٔ ظلم و تعدی بخود انسانیت نیکنامی ندارد از جهت امور پلیتیکی
و تدابیر ملکی هم بدنام نیست

فرهاد چهارم بمحض اینکه در سلطنت خود استقلال یافت هیرکان پادشاه یهود را
از حبس بیرون آورد و در کمال مهربانی با او رفتار کرد من حیث المجموع که ملاحظه کنیم
فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم از سلاطین بزرگ اشکانی است

خاتمه

در شرح حال و سیرهٔ حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

چون آخر سلطنت اشک پانزدهم تقریباً مقارن میلاد حضرت مسیح است ترجمهٔ حال
آن بزرگوار در اینجا مناسب مینماید بنابرین گوییم

حضرت عیسی علیه السلام از انبیاء اولوالعزم است و آیات بینات قرآن کریم بر جلالت
قدر آن بزرگوار ناطق و تصدیق رسول امجد خاتم حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
کافی باشد و عقاید ما در آنحضرت از هر جهت معروف است و محتاج بتکرار و تذکار نیست
مقصود در اینجا بیان معتقدات بزرگان دین عیسوی در جناب مسیح است و ضمناً شمهٔ
از تاریخ و سیرهٔ آنحضرت   پس باید دانست که امت حضرت عیسی آن بزرگوار را
ژزو کریست گویند و ژزو همان عیسی است و بمعنی نجات دهنده و کریست آن کسی است که نامزد
خدمت معبد و عبادت پروردگار شده باشد که بعربی محرّر گویند اما حضرت مریم
مادر عیسی دختر عمران بود و خواهری داشت الیشاع نام در حبالهٔ نکاح حضرت زکریا
که حضرت یحیی پیغمبر معروف از بطن او بوجود آمد پس حضرت عیسی و حضرت یحیی خاله‌زاده
بوده‌اند و از آنجا که یحیی مردم را موعظه میفرمود و آنها که از گفتار آنحضرت متنبه میشدند
و بتوبه میگراییدند ایشان را در آب اردن غسل میداد و آن را غسل تعمید مینامید
حضرت یحیی معروف به یحیای تعمید دهنده میباشد بالجمله چون مریم در حجر تربیت زکریا
علیه السلام

علیه السلام بحد رشد رسید او را با یوسف بن یعقوب بن متن نامزد کردند و یوسف پسر عم حضرت مریم بود چه یعقوب و عمران برادر بودند و قبل از انکه مریم با یوسف هم بستر شو بحضرت عیسی آبستن شد و ملائکه او را بوجود مبارک مسیح مژده دادند و اخر الام در بیت اللحم از قرای فلسطین در آغل حضرت عیسی علیه السلام از بطن طاهر حضرت مریم عل قدم در این سرا نهاد و این از قرار تواریخ معمول در بیست و پنجم ماه دسامبر سال چهار هزار و چهار از خلقت عالم بود لکن بموجب تحقیق علم تاریخ تولد انحضرت در سنه چهار هزار و نهصد و شصت و سه از تاریخ خلقت عالم یعنی هبوط آدم علیه السلام اتفاق افتاده و آن مطابق میباشد با سال سی و یکم سلطنت اگوست قیصر روم که ذکر آن در فصول اواخر این جلد مکرر شده است

القاب و اوصافی که علمای دین مسیح حضرت عیسی را بدان ملقب دانسته و ستوده اند زیاده از آن نیست که مادر انحضرت معتقدیم بلکه آنچه ما گوئیم در حقیقت بالا تر و والاتر است مثلاً آنها لقب آنحضرت را ابن الله گفته اند و ما روح الله و کلمة الله و آنها مرکز در انحضرت قائلند و ما نبینیم و مقصود در اینجا شرح نیست بیان عقیده بزرگان عیسوی مذهب است در عیسی علیه السلام و سیره و تاریخ مجملی از آن بزرگوار

بسیاری از علماء عیسوی سیره ها و کتابهای مفصل در سرگذشت و شرح زندگانی عیسی نوشته و بر انجیل که کتاب آسمانی آن پیغمبر ستوده است تفسیرها پرداخته اما اکثر پیرو ظاهر دین آنحضرت بوده بعبارة اخری از قشریین بشمار می آیند بعضی فیلسوفه نیز این راه پیموده اند از آنجمله حکیم فرید فرانسه ارنست رنان میباشد که هم اکنون زنده و اعظم فلاسفه است و از افکار عالیه خود دانشمندان را مستفیض میدار این فیلسوف دانا کتابی در ترجمه حال حضرت مسیح نگاشته که جمله حکمت و اسباب هر گونه بصیرت است و البته محققین را با این قسم اقوال توجه دیگر باشد

حاصل گفتار ارنست رنان حکیم و امثال او اینکه ما را کاری با این نیست که عیسی پسر خدا یا روح القدس ما ازو رای عادت و طبیعت سخن نمیگوئیم که دچار مشکلات گردیم بد گوئیم وجودی پاک و پاکیزه مبرا از عیوب و ادناس که نخوانده و نا نوشته آنچه گوید حک

وعقلای

وعقلای هر عصر و زمان از فرط متانت و رزانت بر سر و چشم گذارند و خلق کریمش را
سر سوره کتاب مکارم اخلاق شمارند اعمالش سرمشق اعمال و اقوالش انفس اقوال که هر کس
بدان اقتدا نماید در هر دو جهان رستگار شود البته چنین شخصی پیغمبر و پیشوای امت
باشد چه هر گفتارش معجزه ایست باهره هر کردارش کرامتی ظاهر برهان نبوت او وجود
اوست و شرف و کرامت وی بجود و جود او خلاصه عموم پیروان دین مسیح آنحضرت را
باسم نجات دهنده نام میبرند و میگویند آن بزرگوار در عالم سرمدی ابن الله است و
در جهان از اخلاف حضرت ابراهیم و حضرت داود علیهما السلام پیدا شد و او است
آن مسیحی که پیغمبران از پیش وجود و بعثت او را خبر داده اند و آن بزرگوار چهار سال
یا شش سال قبل از تاریخ میلادی در محلی که ذکر شد متولد شده یعنی تاریخ عیسویان
که مبدأ آن میلاد مسیح است در حقیقت چهار سال یا شش سال بعد از ولادت آنحضرت
وضع شده

گویند چون حضرت عیسی علیه السلام متولد شد ستاره تازه در آسمان بطور اعجاز
نمودار آمد و بر بالای بیت اللحم قرار گرفته میدرخشید مغها که ستاره شناسان عجم
و حکما بودند و در بابل اقامت داشتند و دانشمندان یونان آن ستاره را بدیدند
و دانستند حضرت مسیح متولد شده با هدایا به بیت المقدس شتافتند که بزیارت
جمال آنحضرت فایز شوند در این وقت هیرود که در کتب تاریخ هیرودش نوشته اند و در انجیل
هیرودیس از جانب قیصر روم پادشاهی بنی اسرائیل داشت و در بیت المقدس بود
زائرین حضرت عیسی نزد او آمده گفتند چنین مولود بزرگواری زینت بخش این عالم
شده و فضایل او بسیار است و مولد او در همین حدود است هیرود گفت تفحص کنید
و او را پیدا نمائید چون پیدا کردید بمن خبر دهید که باعزاز او بپردازم لکن ظاهرا
قصد هیرود اعزاز نبود گویا وجود حضرت عیسی را مخل امر سلطنت خود دانسته
میخواست به اعدام آن بزرگوار پردازد در کتابها نوشته اند مغها و ستاره شناسان
و حکما در بیت اللحم حضرت عیسی را زیارت کرده کسب میامن از وجود مبارکش کردند
و در مراجعت با الهام الهی دانستند که نباید هیرود را از وجود آن بزرگوار خبردار کرد
این بود که در مراجعت نزد او نیامده باوطان خود رفتند و هیرود چون از ماجرا خبردار

شده و دانسته اعتنا بی‌باو نکرده اند متغیر شده حکم کرد هر طفل در بیت اللحم که از د
دارد او را بقتل رسانند امّا قبل از وقت یوسف در خواب فرشته را دید که باو
نامرد خود مریم و عیسی را برداره و بمصر بگریز و او چنان کرد و در کنار نیل جای دا
تا وقتیکه هیرود بمرد و حضرت مریم و یوسف ایمن شده مراجعت کردند

نیز گویند چون حضرت عیسی متولّد شد اهل بیت اللحم بر حضرت مریم بدگمان شدند و
آغاز کردند که رسم نا شوئی بعمل نیامده فرزند آورده امّا شبانان بیت اللحم که شب
در بیابان بودند و ستاره حضرت عیسی را دیده بتعظیم و تکریم آن مولود پاک
و از بزرگواری آنحضرت سخن راندند و اهل بیت اللحم معجزات دیگر از آن مولود مقدّس
دیده دم در کشیدند و دانستند که او از آیات الهی است و در کار مریم ریبی نیس
بعضی بر اینند که حضرت عیسی در مصر بر پانزده سالگی یا یازده سالگی رسید آنوق
فرشته در عالم رؤیا به یوسف گفت برخیز و مریم و عیسی را برداره و باراضی مقدّس
مراجعت کن در هر حال چون یوسف و مریم و عیسی از مصر بفلسطین معاودت نمود
در کنار رودخانه اردن خدمت حضرت یحیای تعمید دهنده رسیدند حضرت عیسی
از حضرت یحیی درخواست کرد که مرا غسل تعمید ده یحیی فرمود تو باید مرا غسل
تعمید دهی عیسی فرمود تکلیف ظاهر امروز این است پس حضرت یحیی حضرت عیسی را
در نهر اردن که فرنگیها ژوردن میگویند غسل تعمید داد و پس از آن ینابیع
معارف در قلب مبارکش جاری گشت

حضرت عیسی و مریم و یوسف در باز گشت از مصر بنواحی جلیل آمده در بلده نا
از بلاد فلسطین ساکن شدند و حضرت عیسی مشغول عبادت و ریاضت گردید
غالباً در بیابانها بسر میبرد و مردم بواسطهٔ اقامت آنحضرت در ناصره او را عید
ناصری گفتند و نصرانی معرّب ناصری است و ازین رو پیروان حضرت عیسی را
نصرانی میگویند

حضرت عیسی را غالباً باسم مسیح و مسیحا نام میبرند و این کلمه معرّب ماشیح است و ماشیح
در لغت عبری بمعنی مسح کرده شده است و بیشتر پیغمبرهای بنی اسرائیل را مسیح
میگفته اند چه هر یک از آنها را پیغمبر دیگر با روغن زیتی که در قدس بود مسح مینمو

پس مسیحا

پس مسیحا و مسیح یعنی مسح شده با روغن زیت قدس که متبرک بوده است و بعضی معانی دیگر گفته اند و ممکن که معنی ظاهر مسح شده با زیت باشد و معنی باطن مسح شده با حقایق لاهوتی

بعضی از مصنفین فرنگ مینویسند یوسف بعد از مراجعت از مصر مدت سی سال با مریم و عیسی در شهر ناصره مجهول الحال بماند و در این مدت مشغول صنعت نجاری بود خیش و آلات شخم و شیار میساخت و حضرت عیسی نیز در این صنعت با او همراهی میکرد

نگارنده گوید این مجهول الحالی حرفی است چه از مطالب مسلمه یکی این است که حضرت عیسی دوازده سالگی در معابد بیت المقدس تبحر ذاتی فرموده که احبار یهود را بشگفت در آورده و چنین شخصی ممکن نیست سی سال مجهول الحال بماند

حضرت عیسی که مبدا انست برای فیصل امری جسیم باین تیره خاکدان آمده در پیغام اسباب دوازده نفر را بکلمات زاهره باهره بخود معتقد ساخت و آنها را حواریین عیسی گویند و حواریین جمع حواری است بمعنی انصار و اعوان و از این دوازده نفر سن پیر که شمعون و معروف به پطرس میباشد پیشوای کل قرار داد اگر چه این پیشوا هم سه مرتبه در باب نبوت عیسی تردید نمود و انکار کرد اما باز بیقین خود برگشت و این فقره نقص پطرس نیست و از رفعت مقام او چیزی کم نمیکند و سالکان راه عرفان و مالکان ممالک طریقت و ایقان این سخن دانند و عارف کامل رومی قدس سره میگوید

صد هزاران بار ببریدم امید　　　از که از شمس این زمن باور کنید

و شرح این لغزش پطرس بیاید اما اسامی حواریین از این قرار است اول شمعون پطرس دویم برادرش اندریاس سیم یعقوب بن زبدی چهارم یوحنا برادر یعقوب پنجم فیلپوس ششم برتلما هفتم توما هشتم متی که از عشاران (گمرکچی) بود نهم یعقوب بن حلفا دهم لبئی یازدهم شمعون قانی دوازدهم یهودای اسخریوطی

اما کرامات و معجزات حضرت عیسی از شفا دادن بیماران از اکمه و ابرص و بینا کردن کوران و مرده زنده کردن و غیره بسیار است و کمتر کسی است که نخوانده و نشنیده باشد و در اینجا حاجتی بان شرح و تفصیل نیست

گویند

گویند حضرت عیسی در سن سی سالگی بعثت خود را ظاهر ساخت یا مبعوث شد و ا
انجیل را بطور وعظ بیان فرمود بسوئه اشهر مورخین عیسوی که در هزار و ششصد و
بیست و هفت میلادی در دیژن از بلاد فرانسه متولد شده و در هزار و هفتصد و چه
در گذشته میگوید حضرت عیسی در سال پانزدهم سلطنت تیبر قیصر روم شروع بدعوت
مردم کرد و شریعت خود را بمعاونت حواریین اظهار نمود تمام قلمرو یهود را بگشت
و جمله را مشمول مواهب خود گردانید پرستار بیماران شد برگزیدگان را رحمت و
از لطایف رموز الهیه و اسرار لاهوت آشکارا سخن گفت و جمله را بواسطهٔ معجزات باهرات
مدلل کرد مردم را بعملهای صالح امر فرمود قلوب را بنور معرفت منور ساخت
آلودگان معصیت را راه تقوی آموخت و معنی شفقت را بآنها فهمانید و خو
مظهر کل حسنات بود وضع زندگانی و شریعت و کرامات آنحضرت جمله براهین
نبوت او است حقیقت وجودش همه جا امید بخشید و تمام صفات حمیده در او جمع
شده که معلوم نماید سرور عالم و سرمشق و نمونهٔ کمال و تکمیل است

حضرت عیسی بر حواریین معلوم فرمود که چه راه صعبی در پیش دارند و چه وقایع برا
آنها واقع خواهد شد و میفرمود که با انواع خطرها و دشواریها و مخالفتها کرد
این راه بظهور خواهد رسید دین مسیح پاینده و استوار خواهد بود و متزلزل
نخواهد شد

چون حضرت عیسی و حواریین آشکارا بدعوت پرداختند فریسیان که طایفهٔ از بنی اسر
بودند و بعضی از علمای مذهب یهود ملت یهود را که دینشان آنوقت از میان رفته
و بعضی خرافات جای آنرا گرفته بود بر مخالفت با حضرت عیسی تحریک نمودند اما
آنحضرت را این کردار ایشان از کار باز نمیداشت و بهموطنان خود انواع
عوائد را عاید میفرمود اما ناسپاسیهای آنجماعت را که میدید با تأسف و حزن تمام
میگفت اینهمه کفران را عقوبتی است و کار او و تسلیم با خر رسیده بالجمله حسد و عداو
فریسیان و احبار یهود حضرت عیسی را بعذاب الیم مبتلا داشت و آخر الامر آنجماع
و نویسندگان و بزرگان قوم در دیوانخانهٔ رئیس کاهنان که قیافا نام داشت جمع شدند
و شوری کردند که حضرت عیسی را شهید کنند و بحبال خود نگذارند دخترهٔ در دیر

موسی

موسی علیه السلام هویدا آید و یهودای اسخریوطی سی پاره نقره گرفته آنحضرت را بآنها تسلیم نمود
اگرچه بعد پشیمان شد

بالجمله باستنطاق حضرت عیسی پرداختند آن بزرگوار در هر سؤال آنها را جوابی متین و پسندیده داد اما چون بالضروره میخواستند آنحضرت را مقصر کنند گفتند تو گفته من پسر خدا میباشم و این کفر است بنابراین آن بزرگوار را به پنتس پیلات رومی دادند که آن وجود مقدس را نابود کند پنتس پیلات از جانب قیصر روم حکومت یهود داشت یا بزعم بعضی از جانب هیرود حاکم رومی شحنهٔ شهر بود و میخواست خود را دخیل خون آنحضرت نماید جماعت اصرار کردند و حضرت را بعد از اذیت بسیار بدار زدند و در همین وقت حواریین آن بزرگوار را رها کردند و متفرق شدند و سه مرتبه از پطرس پرسیدند که تو با عیسی ناصری بودی هر سه دفعه انکار کرد و گفت عیسی را نمیشناسم بعد از سه دفعه بخاطر آورد که حضرت عیسی باو فرموده بودند سه دفعه مرا انکار خواهی نمود متنبه شد و ندامت و زار زار بگریست و این بود لغزش پطرس حواری بزرگ مختصر حضرت عیسی که مالک حیات و همه چیز بود خود باختیار تسلیم اشرار شد و زندگانی خود را کفارهٔ گناهان امت قرار داده دست از آن کشید گویند نواقص امر بعثت و نبوت خود را بر سر دار تکمیل فرموده بعقیدهٔ عیسویان در بالای صلیب جان بداد اما علمای اسلام را اعتقاد این است که حضرت عیسی علیه السلام از سر دار بآسمان عروج فرمود و شمعون قورینی که آنحضرت را بدار کشیده بود بصورت آنحضرت بر دار شده در آنجا بود تا بمرد و آنچه گفت من عیسی نیستم کسی از و نشنید نیز در خبر است که چون حضرت عیسی عروج فرمود در وسط زمین و آسمان قبض روح شد و خداوند متعال در آسمان او را زنده کرده و روش ملائکه داد

حضرت عیسی از پیش فرموده بود که چون از رحلت من سه روز گذرد زنده شوم همانطور که فرموده زنده شده خود را بحواریین نمود حواریین از کمال شگفتی باور نمینمودند که فی الحقیقه حضرت عیسی باشد پس از آزمون چند دانستند همان بزرگوار است آنوقت حضرت راهنمائی که باید بایشان بنماید نمود و دستورالعملهائی که باید بدهد داد و فرمود آنچه از امر زنده شدن آنحضرت دیده اند اظهار کنند و در هر جا شهادت دهند و از او تسلیم

شروع بدعوت نمایند و از آنجا باقطار زمین منتشر شوند و بارشاد مردم پردازند
کسانی را که در گمراهی گرفتار بودند براه رشد و صراط مستقیم قدم گذارند باسم اب و ابن و روح ا
غسل تعمید دهند

حضرت عیسی بحواریین فرمود لقوی دارید که من فردا با شما خواهم بود و شما را تا
خواهم نمود با قوت قلب مشغول انجام مأموریت خود باشید و خلایق را در شریعت ا
داخل کنید چون آن بزرگوار تمام وصایای خود را بحواریین نمود و فی الحقیقه کلیة تج
بعثت و نبوت پرداخته شد بعد از چهل روز از روی کوه زیتون از میان حواریین
بر آسمان عروج فرمود و چشم حواریین بر آسمان بود که آنحضرت از نظر آنها ناپد
شد و دیگر آن بزرگوار را ندیدند

سال تولد حضرت عیسی علیه السلم را دانی کوچك از مصنفین سنه هفتصد و پنجاه و س
از تاریخ روم ضبط کرده اما بموجب حسابهای دیگر سال هفتصد و چهل و هف
یا هفتصد و چهل و نه میشود یعنی شش سال یا چهار سال قبل از تاریخ میلاد
و از آنجا که آنحضرت در سنه سی و سه میلادی ارتحال فرموده سال عمر مبارك
یا سی و نه یا سی و هفت بوده گذشته از کتابهای مخصوص که در سیره و ترجمه حال
آنحضرت مصنفین معتبر تألیف نموده اند اعمال و مراسلات حواریین نیز مرآت
حالات سعادت آیات آن بزرگوار میباشد و یکی از بزرگواریهای آن پیغمبر
ستوده و رسول مرسل اینکه قاتلین خود را عفو فرموده است علیه سلام الله
الملك الودود

تا آفتاب باشد بروی سلام باشد
او را و دودمانرا هر صبح و شام باشد

کتبه الداعی لابود الدولة القاهرة شمس الکتاب
محمد صادق الکلپایکانی فی شهر ربیع الاول سنه ١٣١٠
من الهجرة النبویة

هو الله

تعالی شأنه العزیز

جلد سیم کتاب درر التیجان فی

تاریخ بنی الاشکان از مصنفات جلیله

جناب مستطاب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرهما ادام الله اقباله العالی

فی ایلان ئیل

سنه ۱۳۱۰

٢
١

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بار خدا را که از عنایت و جود جهانیان را آورد از عدم بوجود
سپس درود و سلامی فزون ز حد قیاس پیمبران گزین را ز کردگار ودود
علی الخصوص رسول کریم خاتم را که خوانده است خدایش محمد محمود
هماره نیز بود خاص آل پیغمبر تحیتی که بود مستدام و نامعدود

اما بعد پیوسته از درگاه احدیت عز اسمه و جل ذکره مسئلت این بود که بنگارش جلد سیم کتاب تاریخ اشکانیان موسوم به **دُرَرُ التیجان** فی تاریخ بنی الاشکان موفق گردد و این خدمت را وسیله جلب مکارم و مراحم بندگان آستان سپهر نشان اقدس شاهنشاه جمجاه ایران خسرو عادل صاحبقران وارث تخت و تاج کیان شهریار دارادربان پادشاه اسکندرشان ولینعمت همایون کل اهالی ممالک محروسه صانها الله تعالی عن الحدثان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان اعلیحضرت قوی شوکت خلد الله ملکه و سلطانه نماید و عموم ابنای وطن را بمعلوماتی که تا کنون مجهول بوده نایل سازد بنابرین درین خجسته زمان که توفیق و سعادت را رفیق می بیند قدم درین فرخنده طریق میگذارد و بتسوید این اوراق میپردازد و پس از اکمال شرح سلطنت سلاطین اشکانی چنانکه پیش وعده کرده لغات جغرافیای قدیم را که در این سه جلد کتاب مذکور

وامروز

وامروز باسم دیگر مشهور توضیح مینماید ومبین میسازد فلان ناحیه یا فلان کوه
وورود کرد از منه سالفه فلان اسم داشت حالا چه نام دارد واین تبیین برای فهم
مطالب کتاب مؤیدی بس نافع ومفید است وهر کس بسهولت از آن مستفید و من الله
التوفیق والتأیید

فصل شانزدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک پادشاه شانزدهم موسوم به فرهاد پنجم

در اواخر جلد دویم این کتاب در شرح سلطنت اشک پانزدهم یا فرهاد چهارم نگاشته ایم
که این پادشاه را از موزا کنیزک رومی که قیصر رومیة الکبری برای فرهاد چهارم بهدیه
فرستاده بود پسری بوجود آمد و آنرا فراهاتاسر نامید و فراهاتاسر ممکن است محرف
فرهادچه باشد یعنی فرهاد کوچک نیز گفته‌ایم این پسر با مادر خود دست بهم داده فرهاد
چهارم را بزهر مسموم ومقتول نمودند تا بعد از او سلطنت فراهاتاسر را باشد وسایر
اولاد فرهاد چهارم مدعی تخت وتاج پادشاهی ایران ومضافات نگردند وملک بی
منازع فرزند موزا را باشد اینک گوئیم اکابر مورخین ونویسنده های معتبر فراهاتاسر
که اشک شانزدهم است فرهاد پنجم مینویسند ما نیز متابعت کرده معروض میداریم
که فرهاد پنجم دو سال قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام پدر خود را از زندگانی
محروم کرده بر تختی خون آلوده که از شومی بجای سرخی رنگی سیاه داشت جلوس کرد
ومآل کار وحال چنین سلطنتی هویداست وبر اهل نظر پیدا که مملکتی را بکشتن پدر
مالک شدن چنان باشد که گنجی را در خاک نهفتن وباماری دست در گریبان گشتن
وبهمین جهت وبواسطهٔ فرومایگی ونژاد پست مادر او موزا طولی نکشید که درباریان
قاطبةً از او سرد شده رنجیده خلع وهلاکش نمودند وآرود نامی از سلسله وخانوادهٔ
اشکانیین را که نسباً شاهزاده بود بر سریر سلطنت متمکن ساختند ویکی از مشاهیر
مصنفین گوید فرهاد پنجم را چون از پادشاهی انداختند طرد ونفی کردند واو به اجل
طبیعی در گذشت

شرح مجمل سلطنت فرهاد پنجم این بود که ذکر شد اما مفصل آن از قرار یکه است
مستر رلنسن مورّخ ونگارندهٔ معتبر انگلیس که از پیش ترجمهٔ حالش نگاشته شده وس
ارباب خبر نوشته اند این است که چون این پادشاه بر اریکهٔ پادشاهی نشست مانند
خود ادّعا کرد که مملکت ارمنستان از مضافات ایران است و باید مطیع و منقاد این
باشد بنا بر این سفیری بدربار اگوست قیصر روم فرستاد و درخواست عقد صلح و ع
مودّتی از نو کرد بعبارهٔ اخری میخواست دولت روم همان دوستی و اتحادی که با پدر
فرهاد چهارم داشته با او نیز داشته باشد در باب ادّعای خود بر مملکت ارمنست
صراحةً چیزی اظهار نکرده امّا خواهش نموده بود چهار نفر برادر او را که در دربا
روم اقامت داشتند بسفیر تسلیم نمایند و شك نیست که مقصودش آنکه چون شاه
بایران آیند آنها را نابود کند اگوست فرستادهٔ فرهاد پنجم را وقعی نگذاشته جوا
او را در کمال بی اعتنائی نوشت و در عنوان نامه او را پادشاه نخواند فرهاد نا
و نیز بدون القاب سلطنتی و گفت لقب شاهنشاهی ایران که پسر موزا بخود دا
از روی استحقاق نیست باید از آن صرف نظر نماید و قشونی که در ارمنستان د
از آن مملکت بیرون آرد امّا از باب تسلیم کردن شاهزادگان اشکانی در نا
اگوست هیچ ذکری نشده بود یعنی این دعائیست که با جابت مقرون نمیشود
مقصود قیصر اینکه یکی از برادران او را رقیب وی قرار دهد و در صورتیکه فر
دست از دعاوی خود نکشد و بر طبق میل دولت روم رفتار نکند شاهزاد
اشکانی را پیش اندازد و کار خود را بسازد این بی اعتنائی اگوست بخرج فره
پنجم که سری بزرگ یا سر بزرگی داشت نرفت در جواب نوشت (این نامه ایس
از فرهاد پنجم شاهنشاه پارت بر سزار و فلان مطلب و فلان) اگوست بیاد از نهی
او کاری ساخته نشد بر اقدام پرداخته نوادهٔ خود کایوس را مأمور مشرق کر
و باو گفت باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان به اعلی درجه رسانی اگر چه
بجنگ با سلطان اشکانی باشد شاهزادهٔ رومی با تجمّلی در خور شان امپراطو
روم وارد شام شد پادشاه پارت متوحش گردید یکسال بعد از میلاد در یکی از جزا
واقعه در شط فرات با کایوس ملاقات نمود در صورتیکه در یکطرف شط قشون رو

حاضر بودند و در طرفین لشکر اشکانی در اینجا و لیکن با هم قراری دادند و کار بصلح انجامید و بعد از مصالحه پادشاه پارت و شاهزادهٔ روم یکدیگر را به اراضی خود دعوت نمودند و رسوم مخالفت را بعمل آوردند و عساکر جانبین در این وقت از حیثیت عدد و عدت مساوی بود مختصر بعد از آنکه کابوس از فرهاد پنجم قول گرفت که کاری بر ارمنستان نداشته باشد بشام بازگشت و پادشاه پارت خلاف تعهد نمود چیزی نگذشت که ارمنستان دوچار اغتشاش شد و کابوس در دفع آن اقدامات مینمود در ضمن مجاهدت در نزدیکی یکی از بروج آن مملکت زخمی برداشته بدرود زندگانی گفت و بنا بر مسطورات مورخین پادشاه پارت را در پیکار مادی و معنوی دخالتی نبوده و بکلی از مداخله در مملکت ارمنستان کناره مینموده حتی بعد از هلاک کابوس باین خیال نیفتاده است

وجهت عمدهٔ اینکه فرهاد پنجم صرف نظر از مملکت ارمنستان نمود ظاهراً این بوده که در داخله اشکالات او را مشغول داشته و نمیگذاشته بفکر خارجه باشد بزرگان پارتی یعنی سران اشکانی از تمکین او استنکاف داشتند و او علاوه بر پستی نژاد و کنیززادگی کارهای بد میکرد از جمله مشهور شد که با مادر خود نزدیکی میکند اینمطلب راست باشد یا دروغ حقیقت را خدا میداند اما چیزیکه مسلم است این است که احترامات فوق العاده دربارهٔ مادر خود منظور میداشت بلکه بمناسبت لفظ موزا که از ارباب انواع یونانیها شمرده میشد وی را ربة النوعی آسمانی میخواند و ملکه لقب داده بمحبتی مفرط باو اظهار میکرد و صورت او را روی سکه نقش مینمود و این سلوک و رفتار اسباب هر گونه سوء ظن بود فرهاد پنجم شاید از این وضع و حرکت خواسته کنیز بودن مادر خود را در زیر پرده های تجمل و جلال و توقیر و اجلال مستور دارد اما رؤسای اشکانی و اکابر گردنکشان قوم چگونه میتوانستند زیر این بارها بروند و این عشوه ها را بقیمتهای گزاف بخرند بعلاوه در نظر داشتند که آن بدگوهر دامن خود را بخون پدر تر کرده پس بهر جهت وی مبغوض اعاظم پارت بود و از سلطنت چنین شخصی کراهت داشتند لهذا بعد از چند سال بخلاف او برخاستند و بعد از زد و خوردی مختصر فرهاد پنجم را مقهور و خلع کردند و یکنفر از شاهزادگان

از شاهزادگان اشکانی را که ارود نام داشت و محتمل که در ممالک خارجه میزیست
و هیچ گمان نمیکرد بمقام منیع سلطنت فایز گردد طلبیدند و بر تخت پادشاهی
نشاندند

بعضی گمان کرده اند فرهاد چهارم سفیر بروم فرستاد و مطالبهٔ برادران خود را
نمود اما بر محققین پوشیده نیست که فرهاد چهارم در روم برادری نداشته که خواهش
استرداد آن نماید

برخی ملاقات فرهاد پنجم و کایوس پسر خواندهٔ اگوست را در یکی از جزایر شط فرات ان
سوانح سال دوم میلادی دانسته اند اما اهل تدقیق استبعاد نموده گفته اند چون شاهزادهٔ
مشار الیه خیلی وقت پیش از سنهٔ مزبوره مامور مشرق شد نباید در حرکت خود اینقدر
تعلل ورزد چنانکه از اقوال ولّه یوس مصنف مشهور چنین بر می آید که یک سال بعد از
میلاد آن ملاقات اتفاق افتاده است و نویسندهٔ مذکور خود در این ملاقات حضور
داشته و آن از مطالب مهمهٔ تاریخ شمرده است

یکی از مصنفین میگوید فرهاد پنجم بر دو جهت از دعاوی خود بمملکت ارمن دست کشید
یکی آنکه کاردار اعلی خود را مختل میدید و اهالی را مستعد طغیان دیگر آنکه براو
معلوم شده بود که کایوس نوادهٔ قیصر روم با استعدادی کافی و کامل وارد شامات شد
و ممکن است این علت اسباب زحمت او گردد

در باب نقش کردن صورت موزا در سکه زمرهٔ را عقیده این است که اینکار را فرهاد
چهارم در اواخر عمر خود کرده اما معتبرین اهل فن اینکار را بفرهاد پنجم نسبت
داده اند

باید دانست که در سکه های فرهاد پنجم نقشی که هست اینست که در یکطرف سر
خود او ملاحظه میشود و بواسطهٔ دو علامت فتح تاج روی آن سر گذاشته شده
و در طرف دیگر صورت سر موزا است و مسکوکاتی که این شکل را دارد مورخ ب
سه تاریخ میباشد سال دو و یک قبل از میلاد و سنهٔ چهار بعد از میلاد
اگرچه هیچیک از مورخین مدت ملک فرهاد پنجم را تعیین نکرده اما از تتبع
در کلمات قوم چنین مستفاد میشود که دو سال قبل از میلاد جلوس کرد

و ده سنه

و در سنهٔ چهارم از تاریخ میلادی در گذشته پس تقریباً پنج الی شش سال سلطنت نموده است

در یک دو کتاب تاریخ و غیره القاب این پادشاه را اِوِرژِتِز دیکایُوس اپیفانس فیلِهلِن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان ضبط کرده اما اکثر موّرخین معتبر القابی برای این پادشاه ذکر ننموده همانا کنیززادگی او و اعمال شنیعه اش خاصه پدر کشی وی را از هر لقب شرافتی محروم ساخته است

زمرهٔ از مصنّفین فرهادِ پنجم را اشک هفدهم دانسته و اشک شانزدهم را باسم تیرداد دوّیم نام برده اند اما این قول بنظر ضعیف می آید

فصل هفدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس هفدهم موسوم به ارود یا ارودس

چون فرهادِ پنجم را بزرگان پارت یا اعاظم اشکانی خلع کردند در باب انتخاب پادشاه شوری نمودند و گفتند از آنجا که اولاد فرهاد چهارم را تباهی اخلاق مغشوش ساخته و بُوء سیرت و راه کج انداخته لایق و قابل سلطنت و نگهداری زمام و انجام مهام مملکت نیستند و عدول از سلسله نیز جایز نباشد بنا براین از همین خانواده ارودس یا ارود نامی را با پادشاهی بر داشتند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند و ظن غالب آنکه ارود یا ارودس محرّف او یعنی هرمز باشد در هر حال ارود بعد از جلوس بر سریر سلطنت از راه راست منحرف شد و در کار کشورداری طریق نادرستی پیش گرفت کارهای ناهنجار کرد و اعمال زشت را نیک پنداشت لهذا همان اشخاص که او را برای این رتبهٔ منیع و مقام رفیع برگزیدند از تخت بزیرش کشیدند و بر تخته تابوتش نشاندند

یکی از موّرخین معتبر مینویسد پس از خلع فرهاد پنجم سران و بزرگان دولت اشکانی در کار ملک مشورت کردند و نتیجهٔ آراء و اقوال انها این شد که ادارهٔ مملکت ایران

ایران بالضروره منوط و متوقف بوجود سلطان است و اصول حکومت جمهوری را با طبیعت مردم این سرزمین بهیچ نبنی ظاهر و نمایان و چون فرزندان فرهاد چهارم در خور انتخاب نباشند و پادشاهی را نشایند چه کنیززاده ایطالیائی نیز از ایشان است و اگر آنها را حق سلطنت دهیم او و اولاد او ذیحق شوند پس باید از فروع این سلسله یکی را بر اریکه سلطنت نشانند تا وی باصلاح مفاسد پردازد و کارها را بتوجهی لایق بسازد ارود نامی را انتخاب و تاج دادند و مقالید حکم را در کف اختیار او نهادند اما او نیز مردی نابکار بود و کارهای ناپسند مینمود و ارباب خبر دانند یکی از قوانین و رسوم اشکانیان اینکه پادشاه و بزرگان و کارگذاران دولت جملةً باید همیشه مسلح باشند در اینصورت کشتن ارود غفلةً برای امرای با اسلحه کاری آسان بود باهم در اینباب متفق شدند و او را در موقعی هلاک نمودند و ونون یا اونون یا ونونس را طلبیده صاحب اورنگ پادشاهی کردند و این اسم را یونانیها و فرنگیها هر طور تلفظ کنند بر ما مسلم است که محرف انوش است و انوش یکی از چهار پسر فرهاد چهارم است که بطور گروگان در روم بود

استادی مستر ولکنسن میگوید سلسله نسب اردوس بدرستی معلوم نیست یعنی همینقدر معین است که اشکانی است محتمل یکی از شاهزادگان پارث بوده که بواسطهٔ اندیشه از خطرهای زیاد در مملکتی از ممالک خارجه زندگانی مینموده و در حالت انزوا بی اسم و رسم میزیسته و هیچ امید نداشته که روزی حکمران کشور و مالک ممالک و افسر گردد ناگاه فرستاده امنای دولت اشکانی را می بیند که وی را می طلبد و از جانب سران قوم بسلطنت دعوت مینماید

اینچنین پادشاهزاده بعد از جلوس بر سریر پادشاهی میبایست نیکوکار و درست رفتار باشد بعدل و داد کار کند و شیوهٔ مرضیه اختیار نماید اردوس برخلاف چون تکیه بر تختگاه داد و خود را حکمران و پادشاه دید راه اعتساف پیش گرفت و از طریق مروت و انصاف انحراف جست مردم از سوء سلوک او منزجر گشتند و امرای پارث مجدداً رایت طغیان برافراشتند و او را در ضیافت و جشن یا در صید و شکار بکشتند و ژوزف مورخ و سردار یهود تنها شخصی است که تصریح باینمطلب

اینمطلب نموده است
از تاسیتِ مورّخ مشهورِ لاتین بدلایل ثابت مینماید که دو نفر پادشاه اشکانی را که بعد از فرهاد چهارم و قبل از اردوان سیّم سلطنت کرده اند بسختی و عذاب هرچه تمامتر کشته اند

درهرحال بعد از ارودس یا ارودس سران پارتی مأمورین نزد اگوست قیصر روم فرستادند و درخواست کردند که انوش پسر ارشد فرهاد چهارم را مرخص کند تا او بایران آید و تخت و تاج موروثی خود را تملّک نماید قیصر بمیل این مسئلت را قبول کرد و دانست سلطنت شاهزاده که در روم تربیت شده بر طبق مصلحت حال دولت قیصری است و برا اجازهٔ حرکت داد و او بایران آمده بر سریر پادشاهی اشکانیان جلوس کرد

مدّت ملک ارودس یا هرمز ظاهراً چهار سال بوده است و القاب او ورژنس دبکائیوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبّ یونان عهد سلطنت این پادشاه را جز خودسری و شرارت و اجحاف سوانحی نیست که قابل ذکر باشد

فصل هیجدهم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارسس یا ارسا هیجدهم و نون یا ونونس یا اونونس

اسم اشک هیجدهم را مورّخین فرنگ ونون و ونونس و اونونس نوشته و در هر صورت این کلمه انوش بوده که بصور مذکوره تحریف شده و القاب انوش اوژرنس دبکائیوس اپیفانس فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبّ یونان

بعضی را عقیده این است که انوش نوزدهم پادشاه اشکانی است چنانکه ما نیز در جلد اول در آنجا که اسامی سلاطین اشکانی را نگاشتیم انوش را نوزدهم پادشاه ضبط و ثبت نمودیم لکن بعد از تصفّح کتب و تتبّع کامل معلوم و محقّق شد که انوش هیجدهم

سلطان

سلطان اشکانی است و چون این نقطه از تاریخ اشکانیان قدری مظلم بلکه نزدیک بحالت ابهام است اسباب سهو چند نفر از مستشرقین گردیده خلاصه چون ارود که هرمز باشد کشته شد بزرگان پارث سفیری بدربار دولت روم فرستاده از اگوست قیصر روم درخواست نمودند که یکی از چهار پسر فرهاد چهارم را که در پایتخت قیصر بطور گروگان میزیستند منتخب کرده بایران روانه نماید که بر تخت سلطنت اشکانی جلوس کند و تاج پادشاهی ایران را بر سر گذارد بزعم برخی خود امرا و سران پارث انوش را انتخاب کرده و از قیصر مستدعی شده که او را برای سلطنت باینمملکت گسیل فرماید وجهت این انتخاب آنکه انوش ارشد اولاد فرهاد چهارم یا اعقل از سه پسر دیگر بوده آ در هر حال اگوست قبول این مسئلت و خواهش نموده و اینکار را اسباب مزید اعتبار خود دانسته انوش را بایران فرستاد و عظمای پارث او را بر سریر سلطنت جلوس دادند و این واقعه مطابق بود با سال چهارم از تاریخ میلادی و سنهٔ سی و پنجم امپراطوری اگوست قیصر روم

امرا و اکابر اشکانی ابتدا بقدوم انوش بشاشتی بکمال اظهار کرده بوجود او مستظهر و خوشحال بودند اما از آنجا که این شاهزاده در روم تربیت یافته ملایمت و حسن خلقی داشت و چندان بشکار و سواری و تجمل و زینت ظاهر و اظهار شوکت و جلال مایل نبود و در کوچه‌ها ساده و بدون پیرایه‌ها حرکت مینمود و بمهمانیهای نامطبوع که ملت پارث آنرا خیلی مطبوع میپنداشتند اقدام و اصراری نداشت و پارهٔ خشونتها از وی بظهور رسید که درحقیقت آداب و رسوم و عادات او مغایر و مباین با رسوم و آداب و عادات اشکانیان بود از وی رنجیده خاطر شده متنفر گردیدند یکی دیگر از اسباب تکمیل این تنفر میگشت و آن این بود که انوش جمعی از اهالی یونان را با خود بایران آورده التفاتی خاص بآنها داشت و وقتی مخصوص میگذاشت و این فقره اسباب حسد و بغض بزرگان پارث میگشت

یکی از مورخین تصریح کرده میگوید چون اشکانیان بخشونت معتاد بودند انوش که پادشاهی مؤدب و دارای طبعی لطیف بود در نظر آنها ناقابل و بیکاره مینمود و محاسن او را معایب میپنداشتند مثلاً انوش هرکس را بآسانی بار میداد و مورد توجه و عاطفت خود قرار داد.

قرار داده بذل عنایت میکرد و مردم بجای اینکه از این تلطف شاکر و ممنون شوند بیزار و دلسرد میگشتند و میگفتند این شخص را جبروت پادشاهی نیست و حالتاً به اواسط الناس شبیه است و این از آنست که مدت مدیدی در روم در حالت اسیری زندگانی کرده خلاصه هر چه انوش باستمالت اهالی پرداخت و بر ملاطفت و مهربانی افزود قلوب بیشتر از او نافر گشت تا آنکه یکباره مکنون ضمایر آشکار شد و بهانه بدست آوردند و گفتند چون این شاهزاده را قیصر روم بپادشاهی ایران انتخاب کرده و فرستاده است البته ممنون او گشته میباشد و سلطنت او در این مملکت سبب میشود که ایران بسمت تبعیت بر روم بهم رساند بنابراین مصلحت نیست که تخت و تاج دولت اشکانی او را باشد چه اگر او در سلطنت بماند دولت ایران رو بتنزل گذارد و عظمتی که بواسطهٔ کشتن کراسوس و شکست آنتوان حاصل کرده از میان برود و البته کسیکه بسمت نوکری نسبت بقیصر دارد اگر مالک مملکتی باشد چنان باشد که آن مملکت یکی از ایالات روم است

مختصر ارکان دولت اشکانی متفق القول گشته گفتند پادشاهی که قیصر روم برای ما فرستد بکار ما نیاید و دولت ایران که با دولت روم همشان است پادشاه خود را اجل میداند زیر بار این ننگ نمیرود این بگفتند و بر انوش بشوریدند ربقهٔ اطاعت او را از گردن انداختند و اردوان نامی را طلبیده که بجای انوش پادشاهی دهند و این در سال شانزدهم از تاریخ میلادی بود

این اردوان نیز از سلسلهٔ اشکانی بوده در میان طایفهٔ داهی که در دماغه دهستان در سواحل دریای خزر سکنی داشتند نشو و نما کرده در آنوقت در مدی آتروپاتن یعنی آذربایجان حکمرانی مینمود

در عهد قدیم بهر کس تکلیف سلطنت میکردند بدون اینکه ملاحظهٔ شرایط آن را نماید و تصور کند که آیا از عهده بر می آید یا نمی آید فوراً قبول میکرد چنانکه اردوان هم بمحض اظهار مصمم تقلد این امر خطیر گردیده با دسته قشونی که از رعایای او بودند عازم پارت شد انوش که غالب رعایا میل قلبی باو داشتند تجهیز عسکر نموده با اردوان مقابل گشته دو حریف با هم جنگهای سخت کردند و آخر الامر والی مدی منهزم

شده راه مملکت خود را پیش گرفت انوش بعد از غلبه بعادت روّمیها حکم کرد بو
سکّه زدند که در یک روی آن سر خود را او را نقش کرده و در پشت آن آثار و علایم نصرت
مشاهده میشد اردوان در ثانی لشگری بعدد و عدّت بیش از پیش حاضر و مسلح نمود
آهنگ جنگ انوش کرد و این دفعه فتح و غلبه او را نصیب شد انوش بطرف سلوسی کنار
دجله گریخته و لشکر شکست خورده او بواسطهٔ تعاقب عساکر اردوان رنج و زحمت بسیار
دیدند تا آنکه از سلوسی با پادشاه خود متوجه بلاد ارمن کردیدند اردوان مظفّر و
منصور وارد طیسفون شده در آنجا بر سریر پادشاهی جلوس کرد و این در سال هیجده
از تاریخ میلادی بود

چون انوش به ارمنستان رسید اتفاقًا آن مملکت در آن وقت سلطانی نداشت و اهالی
از نداشتن پادشاه در زحمت بودند بنا بر این قدوم انوش را مغتنم شمرده او را بپادشاهی
برداشتند و از آنجا که دولت روم مملکت ارمن را تابع خود میدانست تیبر قیصر روم
که بجای اگوست امپراطور به روم داشت میخواست انوش را در ظل حمایت خود قرار دهد
و از و کمک کند امّا اردوان سفیری به دربار تیبر فرستاده با و معلوم کرد که اگر قصد
امداد انوش نماید باید مهیّای جنگ و زد و خورد با عساکر اشکانی باشد تیبر که
این بدید از خیال خود منصرف شد و از معاونت انوش تقاعد نمود

نیز اردوان فرستادهٔ به ارمن فرستاده اظهار داشت که انوش با نمملکت گریخته
و پناه یافته باید او را تسلیم کنید و گرنه کار زار است و قشونی هم مأمور ارمن
نمود بیچاره انوش خود را در خطر کلّی دیده عزیمت شام کرد که در کنف رعایت کرتی
کوس سیلانوس والی این ولایت از جانب دولت روم ایمن باشد والی مشار الیه
او را در نهایت خوبی پذیرفته شرایط احترام انوش را مرعی و منظور
داشت

یکی از مورّخین مینویسد چون خبر ورود انوش بشام و بر سیلانوس به روم
رسید تیبر بوالی خود در شام نوشت مقدم این شاهزاده را خیلی گرامی
دارد و با و اعزاز و احترام فوق العاده نماید چه او در روم تربیت یافته و سابقهٔ
مودّت با این دولت دارد امّا متوجه باش که فرار نکند

مقارن

مقارن اینحال مجلس سنای دولت روم ژرمانیکوس پسر دروزوس اکبر برادرزادهٔ تیبر قیصر روم بود باسم رئیس عساکر شرق با اختیار تمام مأمور بشام نمود قبل از آنکه این شخص وارد بشام شود ارد و آن پادشاه اشکانی پسر خود ارود یا هرمز را بپادشاهی ارمنستان فرستاده بود چون رئیس عساکر شرق بمحل مأموریت خود رسید در حال حقوق دولت روم را بمملکت ارمن عنوان کرده و اشکانیان را مکلف و مجبور ساخت که از مصاحب و تملک ارمنستان صرف نظر نمایند و مقصود عمده از مأموریت ژرمانیکوس همین بود که ممالک شرقی برای دولت روم مصفی و مسلم باشد رئیس عساکر شرق که مردی عاقل و کافی بود بر ارد و آن اظهار داشت که اگر دست از ادعای خود بر ارمنستان کشد او انوش را از شام که قرب جوار با ایران دارد تبعید خواهد نمود و سلطنت اشکانی از چنین مدعی بحقی که ممکن است هر روز اسباب مخمصه برای دولت ایران شود آسوده میشود ارد و آن از ارمنستان صرف نظر کرد و ژرمانیکوس انوش را بنواحی کیلیکا که امروز معروف به ایچ ایل است فرستاد (کیلیکا در قدیم اسم ولایتی بوده در آسیای صغیر و قصبهٔ آن را طرسوس میگفته اند) انوش با نقود و اموالی که داشت عازم ایچ ایل شده و میخواست بواسطهٔ نقود خود دسترس قشونی برای حفظ نفس خود داشته باشد و در بین راه مبلغی بمستحفظ خویش داد که در حراست او سختگیری نکند بلکه بجانبی فرار نماید مستحفظ آن مبلغ را گرفت و بنای اغماض را گذاشت انوش فرار کرد اما همان مستحفظ او را تعاقب نمود و در عبور از معبر رود سیحان وی را بکشت و آن پادشاه اشکانی که فی الحقیقه در عقل و کمال و ادب بر جمله برتری داشت در سال نوزدهم میلادی در عالم بدبختی جان بداد و چون او بعد از غلبهٔ ارد و آن بر ارمن گریخت و اهالی ارمنستان میخواستند وی را بپادشاهی بردارند یا چند روزی برداشتند بعضی از مورخین گمان کرده اند انوش پادشاه ارمن کبیر بوده است و از آنجا که ترجمهٔ حال ژرمانیکوس را در تاریخ انوش مدخلیتی است ما مختصرا بنگارش آن میپردازیم

ترجمهٔ حال ژرمانیکوس

ژرمانیکوس

ژرمانیکوس چنانکه در فوق اشاره نمودیم پسر دروزس و برادرزادهٔ تیبیر
قیصر روم بود و اسم و کنیهٔ خود او دروزس نرو چون در امپراطوری تیبیر ژرمن
کرمانیان با شدا شوب طغیانی بظهور رسید قیصر او را مامور آن مملکت
نمود که تا برهٔ فتنه را منطفی سازد ژرمانیکوس از آنجا که مرد بی قابل و دانا و عاقل و
مدبر بود همینکه بر ژرمن آمد اهالی مملکت خود را مرهم میدان او دیده اسلحهٔ
خویش را رها کرده تسلیم وی شدند تیبیر قیصر بظاهر از برادرزاده ممنون شد
باو لقب ژرمانیکوس داد یعنی مقهور و آرام کنندهٔ ژرمن لکن در باطن براو حسد
برد و برای انکه او را دور سازد و در مشکلات اندازد مامور بمشرق و ریاست
عسکر شرقش نمود او درین ماموریت نیز کفایت و درایت خود را ظاهر ساخت
و بدانش و بزرگی مشهور گردید ژرمانیکوس در اوایل سال هیجدهم از تاریخ
میلادی وارد آسیا شده به ارتاکزاتا پای تخت ارمنستان آمد و بواسطهٔ
حسن سلوک او امرا بخود مایل نمود مظنون این بود که ژرمانیکوس انوش را
بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید اما اینکار دو عیب داشت یکی انکه او امرا
آن شاهزاده را از مملکت خود رانده بودند و میل نداشتند بعد از راندن باز
او را بخوانند و بپادشاهی بردارند دیگر انکه اردوان پادشاه اشکانی از این
فقره برنجش حاصل نمود و ممکن بود برای دولت روم اسباب مخمصه و زحمتی فراهم آید
آردوان میل داشت ژرمانیکوس پادشاهی پسرش هرمزد را در ارمنستان تصدیق
نماید این هم نقص بزرگی برای دولت روم بود و مفاد آن تصدیق این میشد که
دولت روم از جمیع اعتبار و اقتداری که در آسیای مغربی داشت صرف نظر
نموده است برای احتراز از این غایله ژرمانیکوس یکنفر شاهزادهٔ خارجی را که
در ارمنستان نشو و نما کرده و از آداب و رسوم او امرا اطلاعی کامل داشت و
بزرگان ارمن باو میل و اعتقادی داشتند سلطنت این مملکت داد اسم این
شاهزاده زنو بود و چندی در پنتوس سلطنت داشت چون ژرمانیکوس در
آرتاکزاتا زنو را پادشاهی ارمن داد او را آرتاکزیاس نامید تاسیت مورخ
گوید ارتاکزاتا مخفف آرتاکزیاتا میباشد و آرتاکزیاساتا یعنی شهر آرتاکزیاس

وچنین

وچنین بنظر می آید که ارتاکزرباس از آرتاکزاتا مشتق شده مصنف دیگر میگوید آرتاکزرپاس بمعنی عظمت یا سلطنت است و چون زنو بعد از پادشاهی ارمنستان میبایست اسم یونانی خود را تغییر دهد و اسم ارمنی قبول کند خود را آرتاکزرباس نامید و یک دو نفر دیگر نیز باین اسم قبل از ارتاکزرباس در ارمن پادشاهی کرده اند و این اسم همان است که بعد اردشیر کرده اند و در اصل معنی مقصود شاهنشاه

بهر حال ژرمانیکوس خود را از مخمصه باین تدبیر خلاص کرد بعد از آن سفرای اردوان نزد ژرمانیکوس آمدند و اظهار داشتند که پادشاه اشکانی معاهده را که دولت اشکانی با دولت روم داشته مستحکم میداند و طالب است با ژرمانیکوس مجدداً عهد مودتی برقرار نماید و برای پذیرائی سردار روم تا ساحل رود فرات خواهد آمد و خواهش دارد آنوش را از نزدیکی سرحد ایران دور کنند و نگذارند با بزرگان اشکانی ارسال و مرسول داشته باشد ژرمانیکوس سفرای اردوان را بخوبی پذیرفته و جوابی از روی ادب بآنها داد اما مسئلهٔ ملاقات را مبهم گذاشت و آنوش را چنانکه پیشتر ذکر شد تبعید نمود و در اثنای فرار بقتل رسید

اما ژرمانیکوس چون محسود و مبغوض تیبر بود و خیال اعدام او را داشت پیزو نامی از اراذل را که از دوستان تیبر بود ولایت شرق داد و پیزو بدستور العمل تیبر ژرمانیکوس را مسموم نمود و این در سنهٔ نوزدهم از تاریخ میلادی و در سال سی و چهارم عمر ژرمانیکوس واقع شد زوجهٔ ژرمانیکوس مسماة باگریپینا بقاعدهٔ رومیان جسد شوهر را سوزانیده خاکستر آن را بروم فرستاد و خواست با پیزو در باب قتل شوهرش محاکمه نماید پیزو دانست که تیبر طرفداری از او نخواهد کرد ناچار خود را هلاک نمود

فصل نوزدهم

فصل نوزدهم

در سلطنت اشک و ارشاک یا ارساس نوزدهم که اردوان سیم

اشک نوزدهم یا اردوان سیم ملقب به اوژرژدیکائیوس ایپفانس فیل هلن
یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان بعد از فرار انوش از ممالک ایران چنا
در فصل پیش ذکر شد بر تخت سلطنت جلوس کرد و این در سال هیجدهم از تا
میلادی بود

اصحاب سیر و ارباب خبر دانند که فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم از فرط حقد و حس
و سوء سیرت اکثر شاهزادگان اشکانی را معدوم و هلاک نموده و تنی چند که
زنده بودند در بلاد و ممالک خارجه منتشر شدند و بعضی نسبت قتل شاهزادگان ب
به اردوان سیم که اشک نوزدهم باشد میدهند و اردوان اصلاً از قبیل
معروفه داهی از قبایل اسکیث که در طرف شرقی بحر خزر یعنی در اراضی دهست
سکنی داشتند بود و چندی در آذربایجان سلطنت مینمود بعد بشرحی که
پیش گفتیم او را برای جلوس بر سریر اشکانی طلب کردند وی آمد و از انوش
شکست خورده و پناه به اهل قبیله خود که قوم داهی باشند برد و بمعاونت آنها
باز گشته انوش را منهزم ساخته در سنه مزبوره مالک تخت و تاج اشکانیان
گردید این پادشاه بجهت تحمل شداید غربت و بواسطه اینکه در میان قومی
وحشی و جنگجو تربیت شده بود تندخو گشته و خشونتی بکمال داشت و با مردم ایران
زایدالوصف تند بود و بدرفتاری میکرد و چنین بنظر می آمد که با اهل مملکت
عداوت مخصوصی دارد و در صدد کینه کشی و انتقام از آنها میباشد فی الحقیقه
در عهد سلطنت او مردم ایران روی راحت و آسایش ندیدند و بوئی از فراغت
و امنیت خاطر نشنیدند خلاصه اردوان چون خود را مالک ممالک اشکانیان
دید لشکر بارمنستان کشید و دولت روم را تهدید بجنگ نمود برای اینکه از
انوش حمایت ننماید انوش چنانکه در فوق مسطور شد استعداد مقاومت در خود ندید

از ارمن

از ارمن به برّ شام رفت و ژرمانیکوس سابق الذکر برای اینکه خیال تیبر قیصر روم را
مشوب ندارد انوش را تبعید نمود بنابرین اردوان را با ژرمانیکوس حالت مودتی
حاصل آمد و چون ژرمانیکوس در گذشت اردوان زیاده از حد متأسف گشت
برای عزاداری او شش روز دست از صید و شکار کشید و قدغن کرد که در ایام ثلاثه
عیش و طرب در سرای سلطنتی متروک باشد و خود اظهار افسردگی و هم و غم مینمود
مع ذلک چیزی از مرگ ژرمانیکوس نگذشت که اردوان مدعی دولت روم گشت
یعنی میدانست تیبر قیصر روم در سن هشتاد و پنج سالگی است و میل ندارد
متحمل زحمت لشکرکشی و جنگ با سلاطین ممالک بعیده گردد نیز از ویطلبوس که
در برّ شام بجای ژرمانیکوس بود اندیشه و بیمی نداشت بنابراین قشونی مأمور
ارمنستان نمود و رومیها را از آن سرزمین طرد کرد و ارمن ضمیمه ممالک اشکانیان
گشت چون این خبر بروم رسید سفرا بایران فرستادند و از علت نقض عهد استعلام
نمودند اردوان در جواب آنها گفت مملکت ارمنستان از زمان قدیم ملک اشکانیان
بوده و درست نیست که بناحق در تصرف دولت روم باشد و اردوان در این حرکت
استرداد حقوق اسلاف خود را خواسته است غصبی نکرده و ملکی را بدون حق تصاحب
تصرف ننموده بعلاوه قطعه بزرگی از آسیا از عهد قدیم ملک طلق ایران بوده
باید دولت روم کما فی السابق آنرا بدولت ایران واگذار کند و نقود و اموالی
که انوش از خزانه اشکانی با خود داشته و پس از مقتول شدن رومیها آنرا تصاحب
کرده اند باید پس دهند تا دولت اشکانی با دولت روم بر سر صلح آید و از خیال
حمله بر آن مملکت در گذرد

از اتفاقات حسنه برای اردوان آنکه ویطلبوس که در ابتدای سنه سی و چهار میلادی
بجای ژرمانیکوس به برّ شام آمده بود و استقلال دولت روم را در شرق پا برجا
مینمود کفایت و لیاقت ژرمانیکوس را نداشت و وجود او برای اردوان اسباب خیالی
نبود دیگر اینکه آرتاکزیاس تازه که بسلطنت ارمنستان برقرار گشته بدرود این
جهان گفته و ارمن حکمران و پادشاه نداشت لهذا اردوان با قوت قلبی که
سنه مذکوره یعنی سال سی و چهارم میلادی لشکری بآن مملکت فرستاده آنجارا

تصاحب

تصاحب کردند و پسر ارشد خود را سلطان آن کشور داد . تا بیست و هوخ دیگر که بضبط اینگونه امور پرداختند اسم پسر اردوان را که در اینموقع پادشاهی ارمنستان یافت فقط ارساس که مقصود اشک باشد ثبت کرده اند اما البته اسم مخصوصی داشته که نتوانسته اند بدرستی معلوم کنند

دولت روم از این حرکات اردوان دلخوشی نداشت بزرگان دانشمندان ایران هم علاوه بر دلتنگی از این پادشاه از جنگ با غادجه خائف بودند و ظهور آنرا اسباب خرابی مملکت و اهالی میدانستند مصلحت دیدند بعضی از آنها بدربار دولت روم رفتند و از اردوان نزد تیبر شکایت کردند و از وی درخواست نمودند که یکی از شاهزاده های اشکانی را که در روم زنده هستند با آنها بایران فرستند تا سلطنت این مملکت را اداره نماید تیبر از حرکات اردوان خیلی اظهار تغیر و رنجش نموده فرهاد پسر فرهاد چهارم را که در روم زندگانی میکرد و زنده بود با آنها همراه نمود که بایران آید و بر سریر سلطنت اشکانی جلوس نماید

عقیده بزرگان ایران این بود که چون شاهزاده اشکانی را بساحل فرات آورند فوراً این خبر بممالک ایران میرسد و اهالی که کلاً شاکی میباشند یکباره شورش و طغیان میکنند و سلطنت تغییر میکند از آنطرف تیبر خیال میکرد اگر تمام مقاصد از آمدن این شاهزاده اشکانی بایران حاصل نشود اقلاً مردم مملکت که هیجان آمده تند و اشوب عظیم بر پا شد اردوان که فشار مخصوص داخله میشود و از پرداختن بکار خارجه صرف نظر میکند و دولت روم از شر او آسوده خواهد بود

اما فرهاد بن فرهاد شاهزاده ایرانی که چهل سال در روم اقامت داشت بعد از حرکت برای اینکه عادات خود را بعادات اشکانیان نزدیک کند تا در سلطنت اشکانی بنظر بزرگان اینقوم ناپسند نیاید تغییر عادت موجب مرض شده در شام مریض شد و درگذشت و اردوان از شنیدن خبر فوت او آسوده و بیخیال گشت کو بند تغییر عادت فرهاد
در همین موقع نامه ناهنجاری بقیصر روم نوشت و چیزها در آن نامه درج کرد که عاقل هرگز چنین کاری نکند و در هر حال بدیهی است که اردوان بر تیبر جای حرفی نیست نیز که انجام مشاهده نمود تیرداد نام برادرزاده فرهاد متوفی را که از نوادههای

فرهاد

فرهاد چهارم و شاهزادهٔ اشکانی بود بجای فرهاد فرستاد و بیش از پیش اسباب
اشکال برای اردوان فراهم آورد
از جمله فاراسمانس پادشاه ایبریا را که یک قسمت از گرجستان کارتیل بود بمخالفت
اردوان آغالید و او بر این شد که برادر خود مهرداد را پادشاه ارمنستان کند
و فاراسمانس بدادن رشوه ملازمان اشک یا ارساس پسر اردوان را بر آن داشت
که آقای خود را هلاک کردند و ارمنستان از تصرف اردوان خارج شد پادشاه
اشکانی پسر خود ارود یا هرمز را مأمور کرد که با فاراسمانس مصاف دهد
اما استعداد پادشاه ایبریا زیادتر بود و از اقوام مختلف قشون داشت مثلاً
جماعتی از طایفهٔ سیتیک و قبیلهٔ سارماسی اجیر او بودند و رسم این قبایل بود
که برای جنگ کردن هر طرف که میخواست بوجهی اجیر میشدند علاوه بر این فاراسمانس
همسایهٔ خود یعنی اهالی البانی (آذربایجان) را با خود متفق کرده بود حاصل آنکه
هرمز پسر اردوان جنگی طولانی با پادشاه ایبریا کرد و آخر الامر در نبردی که تن بتن دکر
مشرق زمین معمول بود مقهور و مغلوب دشمن گردید اردوان با زحمت و جهد میکرد
که قشونی بطرف ارمنستان کشد بلکه با پادشاه ایبریا مقابل شود و بتلافی گذشته
کاری از پیش برد اما دسایس ویطلیوس که از جانب قیصر روم در برّ شام حکمران بود
و نفوذی که در ایران بواسطهٔ کارگذاران بطور رشوه ببزرگان بذل مینمود عنان
اختیار و اقتدار را از دست اردوان گرفت نه تنها از قشون کشی بخارجه عاجز ماند
بلکه عساکری برای او نماند که خود را در داخله بتواند حفظ کند ناچار بطرف
هیرکانی که گرگان باشد فرار کرد و با زبطایفهٔ داهی پناه برد و لکن بواسطه
تلوّن مردم ایران باز امیدوار بود که تخت و تاج اشکانیان را مالک شود
ویطلیوس چون از فرار اردوان خبردار شد با قشون خود بطرف سواحل فرات
راند و تیرداد را وارد خاک ایران نمود و سعادت با این شاهزادهٔ اشکانی
مساعدت کرده اورس پادیس پادشاه جزیره (میزوپوتامی) که جمعیت کثیری از سوار
داشت با او متفق گشت سیناسیر از بزرگان اشکانی که در تمیز شورشیان و
شاکیان بود و پدر او آبداگزس خزانه دار پادشاه پارث و سران اشکانی نیز
بر تیرداد

به تیرداد پیوستند بلاد یونانی نشین جزیره نیز دروازه‌های خود را بروی کار
گذاران پادشاه ثانی باز کردند و لوازم احترامات او را منظور داشتند و از اردوان
بدگمان شدند و او را خارجی و غاصب تخت و تاج سلطنت اشکانی خواندند تیرداد
بطیسفون ورود نمود و بعد از چند روز سورنا که سپهسالار باشد دیهیم پادشاهی را
بر سر او گذاشت تیرداد بعد از تاج گذاری میبایست اردوان را تعاقب کند و بیخ
فساد او را از بیخ برکند نکرد و خود را گرفتار خطر کرد در اعمال ملکی خاصه بر سر کار
وفاداران از مردم از تیرداد دلتنگ شدند و فرستاده‌ها نزد اردوان فرستادند
و او را بپادشاهی طلب کردند اردوان که بصید معاش میکرد لشکری تجهیز کرده
متوجه مقر سلطنت گردید گویند اردوان در اینوقت لباسی مندرس و کهنه داشت
محض اینکه مردم ایران او را در آن لباس ببینند و رقتی در آنها حاصل شود تا اقامتگاه
خود آن را تغییر نداد بهر حال اردوان بدون معارضه و جنگ در ثانی بر تخت سلطنت
اشکانی جلوس کرد و تیرداد بر خلاف نصایح خیرخواهان خود در مقابل اردوان
مقاومت نکرده بمحض اینکه از دجله عبور نموده به بین النهرین رسید عساکر او متفرق
شدند و تیرداد خود را در حالت امنیت نیافت مگر آنوقت که قدم در برّ شام
نهاد اما اردوان چون استعداد خود را کامل نمیدید در صدد انتقام از دولت
روم که تیرداد را بجای او سلطنت داده بر نیامد و از آن طرف تیبر قیصر روم هم
مایل بود که کار ایران و روم بمصالحه بگذرد لهذا به ویتلیوس دستور العمل داده
وی در اواخر سنه سی و شش میلادی یا اوایل سال سی و هفت اردوان را بکنار
فرات دعوت کرد و صلحی مجدداً مناسب با اقتضای وقت نمودند که در ضمن شرایط
آن از اسباب اعتبار و افتخار دولت روم میدانستند و اردوان موجب کسر شأن
دولت اشکانی نمی‌پنداشت دولت روم متعهد شد از مدعیان سلطنت اشکانی
حمایت نکند و اردوان متقبل گردید که از ادعای خود بر ارمنستان صرف نظر نماید
و پسر خود دارا و چند نفر از معتبرین اشکانیان را برسم گروگان بروم فرستد و پس از
انعقاد عهد صلح اردوان را بر آن داشتند که در جلو رایات دولت روم و صورت
قیصر قدری کندر در آتش اندازد و این را دلیل کمال احترام و اطاعت اردوان
بدولت

بدولت روم پند داشتند

یکی از مورخین گوید بعد از برقرار شدن صلح (هرود آن تی پاس) نام که با دولت روم متحد بود اردوان و ویطلبوس را ضیافت کرد و مجلس این مهمانی را در سراپرده منعقد نمود که در وسط جسر برپا کرده بودند

در سال سی و هفت میلادی تیبر قیصر روم درگذشت و در زمانه همان سال (کالیگولا) بجای او امپراطوری روم یافت و شروط مصالحه منعقده ما بین اردوان و ویطلبوس را بعرض او رسانیدند و اردوان بعد از وفات تیبر بمعسکر ویطلبوس رفت و چنین اظهار داشت که اگر من پیش از این مخالفتی کرده ام با دولت روم نبوده بلکه غرض شخصی با تیبر داشتم حالا که او درگذشت و کالیگولا بر تخت قیصری رسید با روم کمال مودت را دارم گویند اردوان تملقها بویطلبوس گفت که هیچ مناسب شأن دولت مستقلی مانند دولت اشکانیان نبود و کارها کرد که از اواسط الناس پسندیده نیست واز این مداهنه و خفض جناح بآرزوی خود نایل شد یعنی کالیگولا مملکت ارمن را بدولت اشکانی واگذاشت اما بلاهت و خشونت اردوان سیم در ثلثی مردم ایران داشت که قدم در راه عصیان و طغیان گذاشتند و باسینام بک که از بزرگان اشکانی بود بیعت کردند و برای اردوان نماند مگر مملکت ادیابن از اراضی کردستان و ناچار بیکی از رؤسای بزرگ ترکان ملتجی شد و آن رئیس دسته لشکری جرار بکمک او فرستاد و بمعاونت آن قشون بر سینام بک غالب آمد و بار سیم در ممالک ایران استیلا یافت و بر روی هم بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال چهل و یکم از تاریخ میلادی بدرود زندگانی گفت

باید دانست که در این سنوات از ملت یهود جمع کثیری در ممالک اشکانیان و ایران سکنی داشتند و آن قوم از زمان بخت نصر باین ممالک آمده و رفته رفته زیاد شده بودند خاصه در بابل و بین النهرین (مزوپوتامی) و از آنجا که از سلاطین سلوکید در شام بآنها خیلی صدمه وارد می آمد و در بلاد اشکانی بر آسوده میزیستند متصل مهاجرت کرده باین حدود می آمدند و از قرار مسطورات بعضی از مورخین یهودیهای بین النهرین در دولت اشکانیان خود یکنوع حکومت داشتند

و در پیروی مذهب خود مختار بودند و هر چند گاه تقادیم کثیره بمخارجست بسی چهل هزار
نفر به بیت المقدس میفرستادند و از سوانح متعلقهٔ با ینطایفه که اسباب هیجان
تمام یهودیهای این نواحی گردید اینکه دو نفر یهودی که جوان و با هم برادر بودند
در نهرآردا صنعت و کار معاش مینمودند و نهرآردا شهری بوده در عراق عرب
که یهود خزینهٔ خود را در آنجا قرار داده بودند استاد آن دو نفر جوان یهودی
چون با آنها بدرفتاری میکرده دست از کار خود کشیده در زمین باتلاقی مابین
دو شعبهٔ شط فرات جای گرفته بنای دزدی و قطاع الطریقی را گذاشتند و جمعی از اشرار
نیز با آنها پیوسته اسباب خوف و هراس مردم آن سرزمین گردیدند چون خبر آنها
منتشر شد حکمران بابل با قشونی بطرف آنها رانده خواست روز شنبه که یهودان
دست بکاری نمیزنند بر سر آنها بتازد و جمله را دستگیر کند یهودان ملتفت شده
از راحت روز شنبه گذشته بر حکمران بابل حمله کردند و لشکر او را شکست دادند
اردوان پادشاه اشکانی که از این واقعه آگاه شد با آن دو جوان گفتگو کرده و
آنها بحضور پادشاه آمدند و اردوان حکومت تمام بابل را به برادر بزرگتر که
(آزی نای) نام داشت داد و او پانزده سال بخوبی حکمرانی نمود بعد از آن
برادر آزی نای موسوم به آنی لای عاشق زن یکی از بزرگان اشکانی که ظاهراً در بابل
سرداری قشون داشته شد و با او جنگ کرده سردار را هلاک ساخت و زن او را
در حبالهٔ نکاح خود در آورد و بواسطهٔ آن زن رسوم بت پرستی در میان یهودان
شیوع یافته ملت بشکایت برخاستند و به آزی نای اصرار کردند برادر خود را
وادارد آن زن را طلاق دهد آزی نای بموافقت ملت مایل بود زوجهٔ آنی لای
خبردار شده بتدابیر او را مسموم نمود و آنی لای بدون اجازهٔ پادشاه اشکانی
بحکومت بابل پرداخت و بنای راهزنی و تاخت و تاز را گذاشت در همسایگی بابل
مهرداد نامی در ناحیهٔ حکومت داشت و دختر اردوان در حبالهٔ نکاح او بود
آنی لای حمله بر مهرداد کرده بر او شبیخون زد قشون مهرداد منهزم و متفرق شد
خود او را گرفته برهنه بر خری سوار کردند و از میدان جنگ باردوی آنی لای
بردند آنی لای از ترس اردوان مهرداد را نکشت بلکه وی را آزاد کرد و خود

نزد

زدن و حبس اش مراجعت نمود اما چون میان زن و شوهر نفاقی حاصل آمده زوجه
آبی لای نگذاشت شوهرش استعدادی برای خود درست کند و از اطراف همراه داد
تجهیز لشکری نموده که از آبی لای انتقام کشد آبی لای بی واهمه بجانب مهرداد راند
اما چون عساکر خود را ده میل در صحرای گرم حرکت داد و زیاده از حد خسته شدند
و قبل از آنکه راحت کنند با دشمن برابر گشتند شکست خوردند و عدهٔ کثیری از
آنها تلف شد آبی لای فرار کرده در عوض اراضی بابل را آتش زد اهل بابل مأمورین
برنیارد افرستاده اظهار داشتند که اهل شهر باید آبی لای را تسلیم کنند مردم
نیرآرد با وجود میل باینکار آنقدرت را در خود ندیدند اهالی بابل بعد از استعلام
از اندازهٔ استعداد آبی لای یکشب در وقتی که همه مست یا خواب بودند بر سر لشکریان
او ریختند تمام را بکشتند و این سوانح اسباب تنفر بابلیها از ملت یهود شد و با آنها
صدمه میزدند چون یهودیها قوت مدافعه نداشتند با آنکه مهاجرت برای آنها
اسباب خسارت کلی بود اکثر کوچیده بشهر سلوسی رفتند و در آنجا سکنی گرفتند
و مدت پنجسال یعنی از سنهٔ سی و چهار میلادی تا سی و نه آسوده بودند سال ششم
که سنهٔ چهل میلادی باشد باز یهودان گرفتار بلیات شدند
مورخ یونانی ژوزف که بشرح اینواقعه پرداخته در اینجا عباراتی نوشته که مبهم است
بعضی چنین دانسته اند که مقصود ژوزف از ابتلای یهود مبتلا شدن آنها بمرض
طاعون است بزعم برخی دشمنان قدیم آنقوم بر آن آرواضی از آنها پرداخته در
هر حال در سنهٔ مسطوره یعنی چهل هر چه یهود در بابل مانده بود کوچ کرده بشهر
سلوسی آمدند در این اوان اهالی شام ساکن عراق عرب و آنحدود با یونانیها
خصومتی داشتند و این خصومت از دیرگاهی حاصل شده و طول کشیده بود یهودیها
با شامیها اتفاق کردند که بر یونانیها حمله کنند یونانیها تدبیر نموده کار را منعکس ساختند
یعنی با شامیها ساخته بر یهودان تاختند جنگی در گرفت و زیاده از پنجاه هزار نفر
یهود تلف شد و بقیة السیف بطیسفون رفتند در آنجا باز مردم با آنها از تنگ کرده
سخت میگرفتند آخر الامر یهودان از ناچاری از شهرهای سواد اعظم کوچیده
بولایات دیگر که در آن حکومتی داشتند رفته ساکن شدند

مقصود از این شرح آنکه دولت اشکانی یا بجهت بی نظمی یا سوء تدبیر یا علت دیگر نمیتوانست ملل محکومهٔ خود را با روابط حسنه و مؤالفت با یکدیگر نگاه دارد و حالت امم نسبت بهم در آن اوان از قراری بود که نگاشته شد

فصل بیستم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس بیستم موسوم به واردانس یا باردانس

مورخین فرنگ اسم اشک بیستم را واردانس یا باردانس نوشته و ضبط کرده اند گمان ما اینست که اصل این اسم اورمزدان میباشد که معروف بهرمزدان است چه واردانس اصلاً واردان است و سین آن حرفی است که یونانیها باخر کلمه ملحق میکنند مثل سین بطلیوس و فیلیپوس در هر حال لقب او اورژتس دیکائیوس اپیفانس فیل هلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بر محققین اهل فن پوشیده نیست که در این قطعه از تاریخ اشکانیان اختلاف زیاد است و خالی از اغتشاش نیست انچه نگاشته میشود نتیجهٔ تتبع کامل و زحمت کثیرهٔ ما میباشد و امیدواریم این مسطورات در این موضوع اقرب به صواب و اصح اقوال باشد

باید دانست که مورخین ملل حتی نویسندگان قدیم فرنگ در جانشین بلافصل اردوان سیم اختلاف نموده اند بعضی گفته اند واردانس بعد از اردوان بر تخت سلطنت اشکانیان نشست برخی بجای واردانس گتارزس را که گودرز باشد ضبط کرده اند قول اشهر این است که اردوان سیم واردانس پسر خود را ولیعهد داد و بعد از او بلافاصله و بدون منازع این شاهزاده بر سریر پادشاهی جلوس کرد و ژزف مورخ یونانی تصریح باین مطلب مینماید اما تاسیت که از ائمه مورخین معتبر میباشد و ترجمهٔ حالش در آخر جلد اول این کتاب نوشته شد میگوید بعد از اردوان سیم پسرش گودرز پادشاهی یافت و او مردی ظالم و بیرحم بود

واز جمله غلطها و بیرحمیها که در ابتدای کار و اول سلطنت خود نمود اینکه اردوان برادر خود و پسر و زوجه او را بجهت سوء ظنّی که در بارهٔ برادر حاصل کرده بکشت بزرگان و رجال دولت اشکانی که در بدو امر این ستمکاری از او دیدند بر این شدند که او را خلع و برادرش واردانس را بجای او نصب کنند واردانس در یکی از بلاد بعیده که سیصد و پنجاه میل از پایتخت دور بود زندگانی مینمود او را بخواندند وی چون مردی متهوّر و کاری و مدّعی سلطنت و عاشق تخت و تاج بود بمحض آگاهی حرکت کرده دو روزه خود را بمقرّ پادشاهی رسانید گودرز خود را مرد میدان واردانس ندیده به بر دهستان که در طرف مشرق دریای خزر و شمال گرگان است و تعلّق بدولت پارت داشت فرار کرد و واردانس بی جنگ و جدال اریکه و دیهیم را مالک شد

یکی از نویسنده های معتبر گوید طی کردن واردانس سیصد و پنجاه میل را در دو روز مستبعد بنظر نیاید چه تیبر قیصر روم نیز در یک شبانه روز دویست میل زمین که معادل صد و هشتاد و چهار میل انگلیسی باشد راه پیمود که از برادر مریض خود عیادت نماید

زمرهٔ را عقیده این است که اردوان مقتول مسطور در فوق همان اردوان سیم است ولی این رای ضعیف است اردوان پدر گودرز بوده نه برادر او و برادر او واردانس است چنانکه ژوزف تصریح مینماید

صبحی پاشا در کتاب تکملة العبر گوید گودرز پسر برادر واردانس میباشد و آن برادر از واردانس بزرگتر بوده و گوید واردانس که بعد از اردوان سیم بلافاصله بجای او جلوس کرد پادشاهی شجاع و دارای صفات پسندیده بود امّا برای سلطنت مستقلّه بعضی منقصتها داشت و در اثنای عزم رزم رومیان کرد گودرز باز ادّعای سلطنت برخاست و فتنهٔ داخله مانع از پرداختن بخارجه شد

چون مقصود صبحی پاشا از جنگ واردانس با دولت روم هر کسی نتواند دانست ما بتوضیح آن میپردازیم

مقصود از جنگ با روم ادّعای دولت اشکانیان است بر مملکت ارمنستان

وشرع

وشرح آن در ذیل بیاید

ابتدا باید بدانیم که بعد از اردوان سیم بلافاصله وارداتس بر تخت سلطنت اشکانیان نشست یا گودرز برای حل این مشکل متمسک میشویم بقول مستر لتن انگلیسی که فی الحقیقه معلم علم تاریخ است و اقوال او از اسناد معتبره شمرده میشود مشار الیه میگوید تاسیت مورخ هرچه گفته و نوشته در کمال اعتبار است امّا قول ژزف در هیمورد چون با مسکوکات اشکانیان مطابق و موافق است ناچار باید آن را قبول نمود یعنی در سنهٔ چهل و دو میلادی که سال پادشاهی آن پادشاهی است که بعد از اردوان سیم سلطنت کرده سکهٔ بدست نیامده که بطور یقین بتوانیم بگوئیم از گودرز است امّا سکهٔ بتاریخ همین سال که چهل و دو میلادی باشد و سکهٔ چهل و سه و چهل و چهار و چهل و پنج و چهل و شش از وارداتس موجود است و مخصوصاً سکهٔ اوّل که از سال چهل و دو میباشد معیّن است که ابتدا در ماه مارس ضرب شده

نتیجهٔ این مقدمات و حل مسئله این است که چون در گفتهٔ تاسیت غور و تعمق نمائیم از مسطورات این مورخ معلوم میشود که گودرز بعد از اردوان سیم بتخت سلطنت جلوس کرده امّا تمام پادشاهی او در این وهله چند هفته بوده است بعبارة اخری زیاده از دو ماه از مرگ اردوان سیم نگذشته تا پادشاهی وارداتس دا شده است و ممکن است بگوئیم آنها که گفته اند بعد از اردوان بلافاصله وارداتس بتخت سلطنت جلوس کرده دو ماه سلطنت گودرز را بچیزی نگرفته باشند و آنها که گودرز را جانشین بلافصل اردوان خوانده این دو ماه پادشاهی او را منظور و محسوب داشته و بدینوضع مطابقه حاصل میشود

خلاصه بعد از فرار گودرز وارداتس برای اینکه اهالی شهر سلوسی را مطیع سازد آنرا محاصره نمود امّا اذوقه بسیار در این شهر بود و اسباب استحکام آن را اهالی خوب فراهم آورده بودند در اینصورت هرچه عساکر وارداتس اهتمام میکردند بیحاصل میشد و سلوسیها مدافعه مینمودند در اثنای اینحال وارداتس شنید برادرش گودرز مردم دهستان و گرگان را با خود متفق ساخته و استعداد

قبایلی فراهم نموده میخواست آن نواحی را بزور قشون و اسلحه از تبعیت دولت اشکانی
خارج سازد و خود در آنجا دولت و رایت حکمرانی و استقلال برافرازد دست از حصار
سلوسی کشیده متوجه مشرق شد و با لشکری جرار برای ضبط آن آمد که با گودرز
مصاف دهد هنوز دو برادر روبرو نشده و جنگ نکرده گودرز ملتفت شد که
بزرگان اشکانی از هر دو برادر رنجیده خاطر گشته اند و میخواهند بقید اطاعت
و تبعیت هر دو را از گردن بیندازند و پادشاهی غیر از آن دو برای دولت اشکانی
تعیین کنند متوحش شده و در چنین حال نزاع و نفاق را صلاح ندیده برادر را
خبر نمود و با او راه اتفاق پیمود و محلی از برای گودرز در گرگان معین شده بعد از
صلح و اصلاح بجایگاه خود رفت و عجالة از ادعای خود و دعوی سلطنت دست
کشید و واردان چون از جانب برادر آسوده شد مجدداً بطرف سلوسی راند و
اهالی آنجا را در سال هفتم عصیان آنها مطیع و منقاد نمود و این در سال
چهل و شش میلادی بود

اما مسئله جنگ با روم که در فوق اشاره بآن نمودیم اینک موقع آن شرح است
بنابراین گوئیم چون واردان مظفر و منصور از مهام سلوسی فراغت حاصل کرد
و از طرف برادر نیز خیال خود را آسوده یافت براین شد که لشکری کافی و تهیه
کامل حاضر و آماده کند و ارمنستان را که بر آن ادعا داشت تصرف کند چون این
مملکت فیمابین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود البته میبایست پادشاه اشکانی
با قیصر روم طرف شود و باید دانست که بعد از صرف نظر نمودن اردوان سیم از
مملکت ارمنستان ارامنه از تبعیت دولت روم پشیمان شده میلی به اینکار
نداشتند و مهرداد که دولت روم او را بپادشاهی ارمنستان برقرار کرده بود
از وضع حرکات خود دولت مشار الیها را رنجانیده لهذا کالیگولا قیصر روم او را
بروم احضار نموده تا زمان وفات خود و برادر به بند و حبس داشت ارمنستان
بی پادشاه ماند و استقلال خود را اعلان کرد مهرداد بعد از چند سال غیبت
از جانب کلودیوس قیصر روم مجاز گشته به ارمنستان بازگشت   اما ارمنیها
نمیخواستند تمکین پادشاهی مهرداد کنند اولاً قوت دولت روم و ثانیاً همراهی

مردم گرجستان مهرداد را مالک تخت و تاج ارمنستان کرد و چون بزور خارجه
باین رتبه نایل شد اطمینانی با اهل مملکت نداشت و برعایای ارمن بنای سختگیری را
گذاشت مسلم است که در چنین حالتی قلوب متنفر میگردد و در حملهٔ خارجه مردم
معین دولت نمیشوند بلکه ظاهراً یا باطناً ضدیت میکنند وارداتس این حمله را
چو غنیمت دانست موقع را مساعد یافت خواست مجدداً ارمنستان را تابع و ضمیمهٔ
ممالک دولت اشکانی سازد چیزیکه در این مقام لزوم داشت تصدیق سلاطین
و حکمرانهائی بود که در تحت تبعیت دولت اشکانی بودند
توضیح آنکه پادشاهان اشکانی اگرچه در اعمال خود مختار بودند اما در وقت لشکرکشی
چون هر یک از حکمرانان و سلاطین تابعه بایستی قشونی بمعسکر پادشاه فرستند
که در میدان کارزار جنگ کنند میبایست آنها نیز قلباً قصد و نیت پادشاه را
تصدیق کنند و صواب دانند تا دسته لشکری که میفرستند از دل و جان اقدام به
مبارزت و قتال نمایند والا پیشرفت حاصل نمیشد این بود که میل و تصویب
سلاطین و حکمرانان مطیع مدخلیت کلی در کار سوق عسکر داشت در سلطنت
وارداتس مقدم حکمرانان و سلاطین تابعهٔ دولت اشکانی ایزاتس یا ایساتس
پادشاه آدیابن بود و آدیابن مملکتی است در شمال اربل که اصل تاجیک کرد نشین
و اسم اصلی آن . شاد یاب بوده یونانیها آن را آدیابن کرده و باید دانست که ایزاتس
(عزت) ابتدا سلطنت آدیابن داشت بعد از ای خدماتی که به اردوان سیم کرد آن پادشاه
کردستان را ضمیمهٔ مملکت او نمود خلاصه وارداتس با ایزاتس در باب بهم زدن با
رومیها و تسخیر ارمنستان مشورت کرد ایزاتس چون پنج پسر خود را بدربار دولت
روم فرستاده بود که در آنجا تربیت شوند بعلاوه از شوکت و عظمت آن دولت
خبر داشت تصدیق این قصد ننمود وارداتس از و رنجیده لشکر بسر خود او کشید
چنین مینماید که تازه ایزاتس و وارداتس شروع بجنگ کرده بودند که در شمال
شرقی مملکت اغتشاشی بظهور رسید یعنی گودرز که از ترک ادعای خود بر سلطنت
اشکانی متاسف بود بدعوت و تحریک بزرگان پارتی برای آنکه تخت و تاج را از برادر
منتزع نماید مهیای حرکت شد وارداتس که این بشنید از انقیاد و مقهور نمودن

ابرانس معروف نظر کرده و باشتاب تمام بگرگان آمده و برادر رو برو شدند در اراضی مابین بحر خزر و هرات چند بار لشکرهای گودرز را شکست داد امّا بعد از فتوحات بغدادتی که اغلب اشکانیان را بوده نسبت بر اهل مملکت و بزرگان دولت بنای ظلم و تعدّی گذاشته ناچار نزد بگارن او با هم مواضعه کرده یکروز او را در شکارگاه کشتند و بعد از و گودرز برادرش بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد

صبحی پاشا از مصنّفین معتبر در تاریخ واردانس شرحی نوشته که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

بعد از اردوان سیم پسرش واردان در سنهٔ چهل و یک میلادی بجای او جلوس نمود و او شجاع و دارای صفات پسندیده و شرف خودهٔ اشکانی بود عیبش آنکه حدّت مزاج داشته در آن وقتیکه میخواست با دولت روم اقدام بجنگ یا اعلان حرب نماید پسر برادر بزرگ او گودرز مدّعی سلطنت شده واردان را اغتشاش داخله مانع آن مرام شده در تعقیب دفع برادرزاده بود که ثالثی مصمّم غصب تخت و تاج گردید واردان و گودرز چون این بدانستند صلح کردند و ممالک ایران را قسمت نمودند و گرگان گودرز را شد بعد از آن واردان سلاطین سلوکیه تسام را که در عهد پدرش مدّت شش سال از اطاعت اشکانیان تحاشی داشتند مطیع کرد گودرز با بنواسطه بر واردان حسد برده و آنها را که از و شاکی بودند دور خود جمع نمود که با تمّ خود بجدال برد از دو دو دنا آشوب در داخله در گرفت امّا واردان طوری او را منهزم کرد و تعاقب نمود که بیش از آن نظیر آن واقع نشده بود گودرز پناه بقبایل وحشی اسکیت برده و اکر عساکر واردان مثل خود او و شادن میکردند خیلی بر وسعت مملکت او میافزود لکن از بی غیرتی لشکریان ناچار واردان با قبایل وحشی صلح کرده معاودت نمود و بنای سوء سلوک را گذاشت سران و بزرگان اشکانی از و ملکدّر شده در وقتیکه سرگرم شکار بود هلاکش نمودند و گودرز را در سال چهل و هفت میلادی بجای او جلوس دادند و از یکی از سکه های گودرز چنین بر می آید که واردان در سنهٔ چهل و پنج میلادی کشته شده باین قاعده مدّت ملک واردان پنجسال بوده است

فصل بیست و یکم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و یکم که گودرز نام داشت

اشک بیست و یکم گودرز نیز ملقب به اورزش دیکائیوس اپیفانس فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

چون واردانس کشته شد گودرز برادر او بجای وی بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اما باید دانست که بعد از قتل واردانس عظما و سران اشکانی در تعیین سلطان مردد بودند و بعضی از آنها میل داشتند مانوری برومی فرستند و از شاهزادگان پارتی یکی را که در دربار آن دولت تربیت شده و جوان تر است طلب نمایند و به پادشاهی اختیار کنند اما چون عموم طایفه اشکانی معتقد باین رای و مطلب نبودند و پادشاهی میخواستند که در خلق و خو چون خود آنها باشد مقصود آن بعض حاصل نشد و بر طبق میل عامه گودرز پادشاه شد ظلم و غدر و تعدی او از واردانس بیشتر و بدتر آنکه از شجاعت و صفات حمیده برادر هیچ بهره نداشت جلوس گودرز بنا بر تحقیق و تعمق که اهل فن در تاریخ این سلاطین کرده و از سکهها آنها معلوم و معین نموده و نگارنده خود نیز آن مسکوکات را بدست آورده و برای العین مشاهده کرده دیده و فهمیده در اواخر سنه چهل و شش میلادی بوده چه سکه از واردانس بدست است مورخ بتاریخ سال مزبور یعنی چهل و شش عیسوی نیز سکه از گودرز هست که آنهم در همین سال ضرب شده پس اوائل سال واردانس پادشاه بوده و در اواخر آن گودرز جای او نشسته و سکه زده ما حصل و مختصر آنکه گودرز در یکی از شهور سنه مزبوره مالک تخت و تاج اشکانیان شده و در بعض از ماههای اولیه این سال واردانس زنده بوده و پادشاهی مینموده است

گودرز چنانکه در فصل پیش نگاشته شد قبل از این جلوس خود وقتی در ممالک اشکانی سلطنت یافت و ظلم و تعدی او و ابزودی از این مقام منیع انداخت و محروم ساخت

ساخت عجب اینست که با آن تجربه باز باصلاح خلق و خوی خود نپرداخت ظلم همان ظلم و تعدی همان تعدی بلکه شدیدتر و سخت تر بعلاوه بسبب عدم رشادت و شجاعت و سوء تدبیر اقدام بهر جنگی که میکرد شکست میخورد و بزرگان اشکانی و رعایای آن دولت بجهات مزبوره هر روز نارضایی حاصل کرده بر تنفرشان میافزود آخر الامر کار بآنجا منجر شد که در سنه چهل و نه میلادی سفیری نزد کلودیوس قیصر روم فرستادند و درخواست کردند که مهرداد پسر ونون و نواده فرهاد چهارم را که در پایتخت دولت روم بصورت مهمان و در معنی گرو بود اجازه معاودت بایران دهد تا او را بپادشاهی اختیار کنند و مطلبی که سفیر بعرض قیصر رسانید از قرار ذیل بود

ما از معاهده دولت روم و دولت اشکانی باخبریم و استقرار آن را خواهانیم و استدامت سلطنت اشکانیان را طالبیم اما گودرز در مهام ملکی وضعی ناهنجار دارد که تحمل آن بر ما دشوار است هم اکابر اشکانی ازو منزجرند هم عموم اهالی این پادشاهی برادر خود و منسوبان نزدیک و دور سلطنت را کشته نه بر کبار آنها رحم کرده نه بر صغار حتی زنهای آبستن را هلاک نموده ظالمی بیکاره است در جنگ با دشمن مقهور است و نسبت بمظلومان قهار و جابر

اگرچه شاهزادگان اشکانی در دربار دولت روم اسماً گروی هستند اما آنها برای این مقصود در آنجا گذاشته شده که در وقت لزوم و حاجت از همین دوده و خانواده پادشاهی بدست آورند تربیت شده و اهل تمدن و متخلق باخلاق حسنه بنا بر این از اعلیحضرت کلودیوس قیصر استدعا میکنیم مهرداد را برای جلوس بر سریر دولت و سلطنت اشکانی گسیل فرموده و پادشاهی او را مصدّق دانند

بموجب مسودات تاریخ خطابه و معروضه سفیران اشکانی و رعایای آن دولت در دربار قیصر روم خیلی مفصل بوده خلاصه آن این است که نگاشته شد و این خطابه با حضور مهرداد خوانده شد و قیصر بوضعی مساعد آن را استماع نمود و جوابی پسندیده داد که خلاصه آن از قرار ذیل میباشد

آگوست

اگوست قیصر معظم روم نسبت بقیاصره این دولت سمت ربّ النوعی داشته ومن بعد
بیرون از خیالات آن امپراطور با فرهنگ بینا بهم وچون اشکانیان دایمی بینهم از برای
پادشاهی خود شاهزاده را خواستار بودند که در مملکت ما تربیت یافته و اخلاق
او تعدیل شده از فواید عدل وداد و منظور داشتن بهبودی حال عباد خبردار
گشته اجازه میدهم که او بممالک اجداد و آبای خود معاودت نماید وبانصاف و حسن
سیرت نصب العین خویش کند

ملل وحشیه که همیشه گرفتار تعدی و ظلم میباشند بیشک قدر عدل وانصاف را
بهتر میدانند اگرچه کمتر باین نعمت نایل شده اند مهرداد بهمراهی فرستادگان
اشکانی روانه ایران خواهد شد و کابوس کاسیوس که از وضع شامات بخوبی
باخبر است واز آداب مشرق زمین آگاه بموجب دستور العمل در روز ورود بآسیا
از مهرداد پذیرائی میکند و در موکب او خواهد بود که وی با فراغ بال از شط فرات عبور
نماید و وارد مملکت موروثی خود شود و در آنجا بسلطنت و مهام ملکی پردازد

از خطابه کلدیوس قیصر چنین برمی آید که در آنوقت کابوس کاسیوس از جانب دولت
روم در شامات حکومت داشته که مأمور پذیرائی مهرداد در خاک آسیا و رسانیدن
او بسرحد ایران گردیده است

مهرداد از دربار دولت روم حرکت کرده بآسیا آمد و سالماً وارد شهر زغما
که از بلاد شام و در ساحل یمین فرات بود شد درین شهر جمعی از نجبای اشکانی
باو پیوستند و پادشاه اسروئن با اوسرهوئن که ناحیه ایست از حلب و امروز
شهر اورفه کرسی آن میباشد نیز بشاهزاده اشکانی ملحق شد و پادشاه
مزبور آبگار نام داشت و مجملی از این ناحیه و سلاطین آن در جلد دوم
نگاشته ایم

اهالی پارت میخواستند مهرداد اقرب طرق را اختیار کند و بزودی خود را
بطیسفون رساند و کابوس کاسیوس و همچو این نیز همین عقیده بود اما ابگار
پادشاه اوسرهوئن که بگفته بعضی از مورخین با گودرز دوستی داشت نگذاشت
مهرداد بر طبق این مصلحت حرکت کند او را دور گردانید و بشهر ادس پایتخت
خود برد

خود برد و چند روز سرا اورا اکرام جشن و ضیافت کرد و برای آنکه معطل شود و
در مدت معطلی او گودرز هیئت خود را کامل نماید آن شاهزادهٔ غافل را از راه
ارمنستان حرکت داد و کوه و برف و راههای سخت ارمنستان اسباب زحمت قشون
و همراهان مهرداد گردید و کار او را عقب انداخت

یکی از مورخین گوید مهرداد از راه دیار بکر و بیل و جزیره حرکت کرد یعنی طول دجله
کرفته راه پیمود و بعد از مسخر نمودن نینوای قدیم که شهر کوچکی بود در حوالی موصل
از شط عبور کرده به آدیابن یعنی اربل راند ایزاتس پادشاه آدیابن که اقتدار زیادی
داشت قشونی برای معاونت و قوت او حاضر نمود گودرز در این وقت بمهرداد نزدیک
بود و میل نداشت بزودی با او روبرو شود بلکه میخواست استعداد خود را کامل کند
اما چون رقیب او با وجود این نزدیک شده در ساحل رود کرما که شاید رود قراسوی
کرمانشاه باشد سنگر بسته و قصد بود که بوسایل و پیغام متحدین مهرداد را
طوری کند که دست از این اتحاد کشند و حریف تنها ماند و بی قوت باشد مقصدش
با این تدبیر گودرز موافقت کرده ایزاتس پادشاه آدیابن و ابکار پادشاه اوسروئن
عساکر خود را برداشته رفتند و مهرداد را تنها گذاشتند در این وقت مهرداد
دیگر بجایی چشم داشت نداشت مگر بمردانگی پارت و از آنجا که گودرز قوت طرف
مقابل را زیاده از استعداد خود میدید و در حقیقت پر و بال او را کنده بود
از مقابلت و مقاتلت مضایقه نداشت خلاصه جنگ در گرفت و تا مدتی نایرهٔ
قتال اشتعال داشت و کار یکسره نمیشد آخر الامر کارهنس نام که سرکردهٔ
بزرگ سپاه مهرداد بود عساکر گودرز را شکست داده آنها را تعاقب نمود لشکریان
گودرز در اثنای تعاقب غفلتاً راه کارهنس را سد کرده او را کشتند یا اسیر کردند
و این فقره سبب فرار کردن قشون مهرداد گردید بعضی بمهرداد راهنمایی
نمودند که بپارهاسس نام از تبعهٔ پدر خود پناه برد و او هم چنین کرد اما آن نامرد
مهرداد را زنجیر کرده بگودرز تسلیم نمود همه کس مترقب بود که گودرز مهرداد را
بقتل رساند اما او برخلاف عقیدهٔ جمع وی را بکشتن خارج خواند و گوشهای
او را برید که ناقص شود و دیگر در خور سلطنت نباشد چه شخص ناقص الاعضا را
در آن زمان

در آن زمان سلطنت قبول نمیکردند و بعضی بر این اند که گودرز برای توهین دولت روم گوشهای مهرداد را بریده آما عقیدهٔ اول صحیح است یعنی جهت همان است که ذکر شد و شاید هم که بر او ترحم کرده باشد

باعتقاد بعضی از مورخین مهرداد قصد تسخیر طیسفون کرده و گودرز بدفاع پرداخته و محل جنگ آخری آن دو حریف در اراضی واقعه در جنوب نینوا فیمابین دجله و سلسلهٔ کوه زاگرس بوده است و زاگرس امروز معروف به جبل طاق و همان طاق گرای معروف است

جماعت دیگر میگویند جنگ آخری مهرداد و گودرز در اراضی مابین اربل و بغداد اتفاق افتاده

گودرز گویند بعد از فتح و نصرت برای استشهاد آن در عوض اینکه مانند نقوش سکهٔ جدیدی زنند در لوحهٔ از سنگهای کوه بیستون حکم کرد صورت این واقعه را حجاری کردند مستر رلنسن میگوید لوحهٔ که صورت جنگ مهرداد و گودرز در بیستون در آن نقش شده از پیش منقورات بزرگترین پادشاه کیانی داریوش است و بسیاری از نقوش این لوحه را دست انسان بی ادب محو کرده ولی باز از بقایای آن شخص مشاهده مینماید که گودرز چگونه دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آن حال هیکل فتح که پر و بال دارد در هوا پرواز میکند و در کار این است که تاج پادشاهی را بر سر گودرز گذارد و در پهلوی این نقش بخط یونانی گودرز را ساتراپ ساتراپها نوشته و آن مثل سلطان السلاطین است و مغلوب را مهرداد ثبت کرده

جای این لوحه خالا وقف نامهٔ شیخعلیخان زنگنه منقور است گودرز بعد از این فتح و نصرت خود عمر زیادی نکرد بلکه بزودی در گذشت و ظاهرا آخرین سال سلطنت او سنهٔ پنجاه و یک میلادی باشد

تاسیت میگوید او بمرگ طبیعی بدرود زندگانی گفت اما فرقهٔ مورخ را عقیده این است که او را هلاک کرده اند چون قول تاسیت معتبر است اکثر پیروی او را کرده اند

یکی از مورخین گوید گودرز در سنهٔ چهل و دو میلادی بجای پدر خود بتخت سلطنت

جلوس

جلوس کرد امّا طولی نکشید که او را خلع نمودند در سال چهل و شش مجدداً به پادشاهی رسید اگرچه اغلب ارباب سیر او را از اکثر پادشاهان اشکانی ظالمتر می‌نویسند لکن رفتار او نسبت بمهرداد معلوم مینماید که گاهگاه ملایمتی نیز داشته و احتیاط او بر تهوّر او می‌چربیده است شجاعتی از او بظهور نرسیده امّا تدبیر یا حیلهٔ او مسلّم است صرفهٔ شخص خود را بیشتر از مصلحت مملکت مرعی و منظور می‌نموده دولت اشکانی را از وجود او فایده عاید نشده بلکه بواسطهٔ جنگهای طولانی که با برادر و برادرزادهٔ خود کرد مملکت را از نظم انداخت و بواسطهٔ شکستهائی که خورد نام او ببدی در تاریخ مذکور و مشهور گردید در سنهٔ پنجاه و یک میلادی درگذشت یا هلاک شد و انوش یا مهرداد ابن انوش بجای او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد مدّت ملک گودرز پنجسال بوده است

فصل بیست و دوم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و دوم موسوم به بلاش اول

اشک بیست و دوم بلاش اول که فرنگیها او را ولاگازس و ولوژز مینویسند القاب او اورزیتو دیکائیوس اپیفانس فیلهلن میباشد یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بعضی از مورخین مینویسند بعد از گودرز ونون یا ونونس که انوش باشد و سلسلهٔ نسبش چندان معلوم نیست بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد و این مطلب بزعم نگارنده صحیح است امّا چون سلطنت این پادشاه بیش از چند ماه نبوده و آن چند ماه نیز واقعهٔ مهمّهٔ تاریخی نیست اکثر او را در شمار سلاطین نیاورده همینقدر اشاره باسم و چند ماه سلطنت او کرده‌اند از این جهت ما هم سیر قوم را از دست ندادیم

بعضی دیگر همی گویند بعد از گودرز مهرداد چهارم ابن انوش پادشاهی یافت و این بعض است صحیح یا پیشا صاحب تکملة العبر و ما با وجود احاطه بر اخبار ملوک اشکانی نتوانستیم

نتوانستیم راهی قریب بصواب صحت برای این گفته بدست آریم
عجب این است که صاحب تکملة العبر اشک بیست و دوم را مهرداد نوشته و تمام وقایعی که
ما بموجب اسناد معتبره نسبت بگودرز اشک بیست و یکم داده‌ایم او نسبت بمهرداد
میدهد و بلاش را که ما اشک بیست و دوم میدانیم او اشک بیست و سیم مینویسد
و در سوانح عهد بلاش هم در آن کتاب بعقیدهٔ ما لغزشها است
مقصود ما این نیست که عالم فاضل و همسلکی دانا مثل صبحی پاشا را تخطئه کنیم
لغزش در مسائل علمیه خاصهٔ علما است و آن غالب اوقات ناشی از قصور اسباب
یا نبودن مقالید ابواب است و چون آن مصنف بارع مجموعهٔ از سکه‌های
اشکانی داشته ظن غالب آنست خطوط آن سکه‌ها این لغزش را باعث شده
باشد باین جهت یا بهر جهتی باشد بحثی بر آن مرد دانشمند نیست و مساعی
او در عالم علم مشکور است و جمله اهل خبر دانند که تاریخ اشکانیان هرچه رو
بر اواخر می‌نهد اغتشاش آن بیشتر میشود و یک جهت عمدهٔ این اغتشاش اینست
که در یک عصر و زمان دو پادشاه بلکه گاهی سه پادشاه هرکدام در قطری
از اقطار مملکت سلطنت میکرده و با هم معاصر بوده فضلا و مورخین یونان
و روم وغیره که دور از ممالک اشکانی میزیسته هر یک باسم یکی از آن دو پادشاه
پادشاه را شنیده و در کتب خود ضبط کرده‌اند که فلان پادشاه اشکانی
در فلان سال جلوس کرد یا در فلان سال درگذشت و آن کتابها با هم مغایر
و مطالب مصنفین با یکدیگر متباین و سایر ملل هم مستند بآن اقوال و کتب
بوده و شده یعنی راه دیگری نداشته‌اند این است که خلاف در ذکر فتن و مطالب
مغشوش شده و البته طول زمان و جمع اسباب و اسناد و غور و تأمل کامل باید
تا رفع اشتباه شود و این متباینات از میانه برخیزد خلاصه بعد از عذر این
جسارت گوئیم بعقیدهٔ ما اشک بیست و دوم بلاش اول است و شرح سلطنت
این پادشاه و مقدمات لازمهٔ آن از قرار ذیل است
باید دانست که از انوشر دوم سه پسر باقی ماند بلاش و تیرداد و فیروز
اما معلوم نیست کدام یک از این سه پسر بزرگتر و ارشد اولاد بوده‌اند بقرار این

خارجه

خارجه باید فیروز از آن دو بزرگتر باشد و دیُن کاسیوس مورخ یونانی تصریح باین مطلب نموده است بعضی از مورخین میگویند تیرداد و فیروز حقوق خود را در تخت و تاج سلطنت اشکانی به برادر خود بلاش واگذاشتند ازین حرف چنین برمی آید که آن دو برادر هر دو از بلاش بزرگتر بوده اند در هر حال همینکه بلاش بر سریر پادشاهی جلوس کرد حکومت مملکت مِد را به فیروز داد اما معلوم نیست که این مِد کدام مِد بوده مِدِ آذربایجان یا مِدِ عراق عجم چه این هر دو مملکت را در عهد قدیم مِد میگفته اند هر کدام که باشد برای امتنان مخصوصی بوده که از فیروز داشت و از آنجا که از تیرداد هم ممنون بود میبایست او را هم صاحب ملک و ناحیهٔ خوشنود نماید بلاش بر این شد که ولایتی را بگیرد و حکمرانی آن را به تیرداد دهد بنابراین قصد تصرف ارمنستان نمود و با عساکر دولت روم بجهت تسخیر این مملکت مکرر مصاف داد و اخر الامر کار بمذاکره و گفتگو منجر شد و قرار دادند حکمرانی و سلطنت ارمنستان خاص تیرداد باشد و احدی در آن مملکت مداخله ننماید

اما شرح اول یورش و حملهٔ بلاش از اینقرار است

فاراسمانس پادشاه ایبری که گرجستان حالیه باشد و رومیها برادر او مهرداد را در سال چهل و هفت میلادی پادشاهی ارمنستان داده بودند پسری داشت موسوم به رادامیستوس و او بحکمرانی و سلطنت چنان مایل و حریص بود که ما فوق آن متصور نمیشد فاراسمانس دید و لیکن که این پسر را به پادشاهی ممکن است بخود او پردازد و اسبابی فراهم آورد که تخت و تاج گرجستان را از او منتزع سازد برای اینکه سر او را بجای دیگر گرم کند باو گفت ارمنستان در همسایگی ماست و ممکن است ما آن مملکت را تملک نمائیم رادامیستوس برای آنکه این کار بسازد براستمالت ارامنه پرداخت و تدبیر نمود که عم خود را مقهور کند و بلطایف الحیل ارمنستان را بی حکمران نماید تا این جای خالی او را شود در حقیقت طولی نکشید که پسر بدلالت و تصویب پدر عم خود را بکشت و زن و فرزندش را مقتول ساخت و ظلمی شدید در حق اتباع او

گویند

گویند رادامیتوس ابتدا اسپهزاد و نمودچه او را که خواهر خود رادامیتوس بود خفه نمود
بعد اطفال او را که برادرزادگان خود زاری و بیقراری میکردند بقتل رسانید پس از آن
بتغریب پدر خود فاراسمانس بر تخت سلطنت ارمنستان جلوس کرد اما بسیاری از
ارامنه از رادامیتوس تنفر کلی داشتند و مایل بتمکین سلطنتی که بواسطهٔ غدر
و خیانت و ظلم فاحش حاصل شده نبودند در صورت اگر دشمنی از خارج حمله به
رادامیتوس میکرد البته رعایای او بحمایت پادشاه خود شاید ضدیت هم با او میکردند نمیپرداختند ٢
چون وضع سلطنت ارمنستان در اوان جلوس بلاش از قرار مسطور بود و پادشاه
اشکانی ایران ازین ماجرا خبر داشت و میخواست سلطنتی برای برادر خود تیرداد
دست و پا کند در همان سال اول سلطنت خود قشونی بتجهیز کرده عازم تسخیر
ارمنستان شد و تخمین سال پادشاهی بلاش سنه پنجاه و یک میلادی بوده و
از سکهٔ او این مطلب مستفاد و معلوم میشود و در اواخر همین سال لشکر بارمنستان
کشیده است مقصود بلاش قشونی به برادر خود تیرداد داد که بسر کردگی خود او ارمنستان را
فتح کنند شاید خود بلاش هم با این قشون همراهی کرده باشد تیرداد با سپاهیان خود
قدم در خاک ارمنستان نهاد عساکر گرجستان بامداد رادامیتوس آمدند با وجود
این تیرداد در اول حمله بمقصود خود نایل گشت گرجیها بدون اینکه جنگ کنند فرار کردند
رعایای ارامنه پادشاه ارمنی در مقابل دشمن ایستادگی ننمودند اهالی بلاد آرتاکزاتا
و تیگرانوسرتا دروازه‌های این دو شهر را بروی قشون تیرداد باز کرده ما بقی اهالی
ارمنستان در پیش تیرداد سر تسلیم نهادند و این سردار چندماهی در این مملکت
بسلطنت پرداخت اما از سختی زمستان و فقدان آذوقه مرضی عام در آن نواحی
بروز کرد و عدهٔ کثیری از ساخلو بها اشکانی که در ارمن بودند تلف شدند و تیرداد
ناچار آن مملکت را تخلیه نموده باز گشت و مجدداً رادامیتوس به ارمنستان آمد
و با وجود مخالفت ارامنه بسته بیر باز بر تخت حکمرانی قرار گرفت و از سال پنجاه و یک
میلادی تا سنه پنجاه و چهار بلامنازع این مملکت را مالک بود بلاش میخواست دفعهٔ ثانی
قشونی به ارمنستان گسیل نماید و آنجا را مسخر کند اما شنید ابن اش (عزت)
حکمران آدیابن در خیال این است که خود کاملاً مستقل گردد و بیقهٔ تبعیت پادشا

اشکانی را

اشکانیان را از گردن انداز د پس از استماع این خبر تشویر و تدبیر پادشاه آدیابین را
الزم و اهم دانست لهذا برای او پیغام داد که باید صرف نظر از حقوقی که اردوان
ستیم بتو داده نمائی و بعد رستی تابع سلطنت اشکانی باشی و خراج گذاری و الا
کار تو تمام است ایزاتس از قبول این دو ستّه مطلب ابا و امتناعی نداشت اما میترسید
تمکین او سبب شود که بلاش تکالیف سخت تر ازین باو نماید از پیچهت فرستادهٔ پادشاه
اشکانی را جواب داد و مطالب او را قبول ننمود عیال و اطفال خود را بمحبس تر
حصن ولایت فرستاد و هرچه آذوقه در مملکت بود جمع کرده بقلاع محکم برد
و آنچه خود را طوری از ارزاق خالی نمود که عساکر بلاش که برای تاخت و تاز بان نواحی
می آمدند بکلی بیقوت مانده و از سایر لوازم معاش نیز محروم بودند پس ازین ترتیبات
ایزاتس در سواحل رود زاب اسفل که آنرا کاپروس هم میگفتند محلی مناسب برای
خود انتخاب کرده در آنجا مستعد و منتظر شد که هر وقت دشمن یورش آورد او بمدافعه
پردازد بلاش انتهاض نموده آمد تا کنارهٔ رود خانه زیر بود در آنجائیکه تقریباً
با ایزاتس برابر میشد یعنی بلاش در اینطرف رود خانه و ایزاتس آنطرف اما قبل
از آنکه دست بکار حمله شود باو خبر دادند که در ولایات شرقی آشوبی عمده
در گرفته است و جمعی از وحشیان طایفهٔ داهی و سایر قبایل اسکیث بمملکت پارت
آمده تاخت و تاز میکنند چه میدانستند بلاش در آدیابین مشغول و گرفتار کار
ایزاتس است و خیال اسکیثها و داهیها یا دهستانیها این است که تمام خاک پارت را
غارت کنند و بعضی امکنه را آتش زنند بلاش تکلیف خود را در این دید که اول
دفع شر آن طوایف وحشی را نماید بنا براین متعرض ایزاتس نشده بطرف شمال شرقی
ممالک خویش عطف عنان نمود و آن قبایل را شکست داده متفرق ساخت و
مقصودش اینکه چون کار داهیها و اسکیثها را بسازد به ایزاتس بپردازد اما در بین
اینکه بلاش با آن طوایف زد و خورد میکرد ایزاتس بمرد و برادرش مونوبازوس
جسد او را بر ارض اقدس فلسطین فرستاده در آنجا بخاک سپردند و خود تاج حکومت
آدیابین را بر سر گذاشت (مونوبازوس همان مونوباز است که یونانیها باین صورت در آورده
و آن مخفف مینوباز میباشد و مینو بمعنی بهشت و باز ممکن بمعنی بردن و اعلی باشد

پس مینوباز

پس منو باز یعنی بهشت برین و باز در آخر کلمات دیگر فرس ظاهراً بمعنی کبیر است یعنی فلان کبیر و بازوو از یکی است چه در فارسی باوو او قلب بیکد بکر میشود) اما مونوبازوس میتوانست آن حقوقی را که برادرش ایزاتس بدولت اشکانی ادعا میکرد ادعا کند چه ایزاتس خدمات شایان بدولت مشار الیها کرده بود و از این جهت ادعای بعضی حقوق مینمود و مونوبازوس چون تحقق شخصاً بر اشکانیان نداشت برای اینکه حکومت او را در آدیابن بلاش تصدیق کند هرگونه تمکین را حاضر بود در این صورت بلاش چه جنگی با مونوبازوس داشت پس از آنکه بلاش حکمرانی مونوبازوس و برقرار بودن او را بجای ایزاتس قبول کرد مونوبازوس هم رسوم تبعیت و ادای خراج و وفاداری را کاملاً مرعی و منظور داشت از طرف وثوق و اعتماد کلی پادشاه اشکانی گردید و مسئلهٔ آدیابن منسق شد و سوانح مذکوره یعنی لشکرکشیدن بلاش برادیابن و بعد از آن جنگ پادشاه اشکانی با طوایف اسکیث و دهستانی ظاهراً از حوادث سال پنجاه و دو و پنجاه و سه میلادی میباشد چه در پنجاه و چهار بلاش مجدداً بخیال تسخیر ارمنستان افتاد و معلوم است بعد از فراغ از کار آدیابن و طوایف وحشی این حال و مجال پادشاه اشکانی را حاصل شده

بلاش در سال پنجاه و چهار میلادی باز لشکر به ارمنستان فرستاد و رادا[...] پادشاه ارمن چند مرتبه مجبور بفرار از این مملکت شد و باز معاودت نمود و با عساکر اشکانی در آویخت اما سال پنجاه و چهار تمام نشده بود که یکباره از سلطنت خود و نگهداری این مملکت مرفوع الطمع شده بگریخت و لشکر بلاش آنجا را متصرف شدند و تیرداد برادر بلاش پادشاهی ارمنستان یافت و این مملکت در تحت تبعیت اشکانیان ایران درآمد

مسئلهٔ عمده در اینجا این است که بلاش از چه جهت مطلقاً اعتنائی بدولت روم نکرد و حال آنکه روم مدتها در ارمنستان ادعای حقوق میکردند و مملکت و دولت ارمنستان را در تحت حمایت خود میدانستند و میبایست بلاش ملاحظهٔ دولت روم را در این مورد بنماید اولاً اقدام بتصرف ارمنستان نکند و فرضاً بهانه

دهستی

در سنهٔ هم برای اینکار بدست آورده باشد بعد از تصرف نابید فلا سفیری بدربار دولت روم فرستد و باز نماید که بفلان موجب و فلان ضرورت من اینکار کردم چون هیچ چنین کاری نکرد و اعتنائی بروم بها نمود باید جهت را دانست ظن غالب این است که بلاش میدانست قیصر روم در آنوقت جوانی است که هنوز هیجده سال آن تمام نشده و میل و رغبتی بلشکرکشی و جنگ ندارد تمام خیال و همّ او بموسیقی وصنایع مصروف است و در بند مملکتی که از پای تخت او خیلی دور میباشد نیست و باکی ندارد از اینکه ارمنستان از تحت تصرف یا حمایت او خارج گردد خلاصه بلاش با ملاحظات مسطوره یا بجهات دیگر هیچ اعتنائی بدولت روم نکرد مثل اینکه دولت مشار الیها را در این قسمت آسیا مطلقا حقی نیست و برادر خود تیرداد را در شهر آرتاگزاتا بر تخت سلطنت ارمنستان نشانید قیصر روم در اینوقت نرن بود و شاید شخصاً چنانکه بلاش تصور کرده التفاتی باینمطلب نداشت اما رجال دولت و مستشاران او غافل نبودند وزرای نرن بخیال اقدامات فوری افتادند و حکم شد بزودی لشکر روم جمع شوند و به ارمنستان روند آنچه تهیه لازم بود دیده شد و مصمّم عبور از فرات گردیدند و در ینحال حکمی به آنطیوخس پادشاه کماژن که یکی از ایالات قدیمهٔ شام بوده رسید که عساکر خود را جمع کند و مستعد یورش و حمله بمملکت اشکانیان شود حکم دیگر هم بهمین مضمون نیز آگریپای دویم پادشاه یهود در یافت نمود و برای ولایات منضمّهٔ روم در حدود ارمنستان حکمرانهای جدید تعیین کردند آریس توبولوس پسر هرد پادشاه کالسیس از جزایر آرشیپل که پسر عمّ آگریپای دویم بود حکمرانی قسمت کوچکی از منضمّات مزبوره را یافت حکومت سفن که قسمتی از جنوب غربی ارمنستان بود و وسعت و اهمیتی داشت خاص سهموس نام شد کربولو را که بهترین سرکردهای آنوقت روم بود از ژرمنی احضار کردند که حکمرانی ولایات کاپادوس و گالاسیه با و تفویض شود (کاپادوس از اقطار قدیمهٔ آسیای صغیر بوده و امروز منتعلق به قسمتی از ولایات سیواس و قرامان میباشد و گالاسیه نیز مملکتی بوده است در مرکز آسیای صغیر قدیم) و مقرر شد کلیهٔ امور این جنگ که برای تجدید

متصرف ارمنستان میشود بمراقبت و مبصری او باشد
دستور العمل هم برای اوتیه دیوس حاکم شام فرستادند و مضمون اینکه با کربول
و خیالات او همراه باشد بعد از این ترتیبات در فصل بهار سنه پنجاه و پنج
میلادی عساکر روم برای جنگ حاضر و مهیا گشتند و دوباره وضع مقتضی شد
که فیمابین دولتین روم و اشکانی جنگی درگیرد نظیر محاربهٔ آنتوان سردار بزرگ
روم و فرهاد پادشاه اشکانی که شرح آن پیش نگاشته شده است اما در وقتی
که مترصد چنین رزمی بودند و گمان میکردند تا بره قتال در تمام آسیای غربی اشتعال
میپابد بغتةً صلح شد هم کربول هم ظاهرا اوتیه دیوس ایلچی نزد بلاش فرستاده
از و درخواست نمودند که بعضی گذشتها نسبت بدولت روم نماید و سختگیری
نکند و باو فهمانیدند که اگر گذشتهائی را که منظور است ننمودی ارمنستان
از تو منتزع نخواهد شد و البته متصرف در این خواهد بود و اگر سختگیری یقینا
عساکر رومی ارمنستان را خواهد گرفت بلاش برغبت گوش بحرف سفرای
کربول و اوتیه دیوس داد و قرار شد معتبرترین اجزاء خانوادهٔ سلطنت را بلاش
نزد سرکردگان رومی فرستد که در دولت و مملکت روم بعنوان گروگان بماند
و قشون او نیز ارمنستان را تخلیه نماید اما با وجود این قرارداد از مسطورات
مورخین چنین مستفاد میگردد که نه قشون بلاش ارمنستان را تخلیه کردند
نه عساکر روم آن مملکت را متصرف نمودند اما باجتهاد تاریخی میتوانیم دانست
که کربول و اوتیه دیوس سرداران روم در این موقع بدولت متبوعهٔ خود خیانت
کرده و صرفهٔ خود را منظور داشته اند یعنی میان آن دو سردار رقابت بوده اوتیه
دیوس خیال مینموده که اگر با عساکر اشکانی جنگ کنند و غالب شوند این فتح
باسم کربول تمام و معروف میشود و اسباب اشتهار و اعتبار او میگردد
کربول هم همینطور احتمالی میداده خلاصه با آنهمه تهیه و ترتیبات دولت روم
ارمنستان در تصرف پادشاه اشکانی ماند چنانکه تاسیت مورخ تصریح به
این مطلب کرده میگوید در سال پنجاه و هشت میلادی تیرداد برادر
بلاش مملکت ارمن را متصرف بود

دراین اوان

در این اوان واقعهٔ دیگر واقع شد که برای دولت روم زاید الوصف مساعد بود و میبایست در چنین وقتی بهر جهت و تجسّم مملکت ارمنستان را مسخر نماید و آن واقعه طغیان واردانس با اورمزدان پسر بلاش بود که بر پدرش شوریده و جمعی را دور خود جمع کرد که تخت و تاج سلطنت اشکانی را مالک شود و بلاش را از پادشاهی خلع کند شک نیست که با وجود چنین غائلهٔ مهمی در داخله بلاش نمیتوانست بخارجه پردازد بایدا اوّل این شعلهٔ خانه سوز را منطفی سازد بعد بکار دیگر دست زند

نویسندگان آن عصر و زمان در نگارش این خبر استعجاب میکنند که با وجود این گرفتاری بلاش سرداران روم چرا بر پادشاه اشکانی سخت نگرفتند و ارمنستان را از چنگ او بیرون نیاوردند و واضح بر گروهی و بعضی حرفها شدند و اشاره بحسد سرداران روم مینمایند لکن جای اشاره نیست و باید تصریح نمود که مطلب از همان قرار است که در فوق ذکر شد

باری واردانس در سنهٔ پنجاه و پنج میلادی سلطنت و پادشاهی خود را در پارت اعلان نمود و سکه هم زد بلاش بدفع او برخاست و مهیای تدمیر او گردید و مدت سه سال میان پدر و پسر کشمکش و زد و خورد در کار بود و شرح و تفصیل این ماجرا را مصنفین آن عصر بدرستی ثبت و ضبط نکرده اند همینقدر معلوم میشود که در سال پنجاه و هشت میلادی بلاش واردانس پسر خود را مقهور نمود و او نابود گشت محتمل که بلاش او را کشته باشد

چندین سکه از این واردانس که معروف به واردانس دوّم میباشد بدست است و مورّخ بتاریخ سال پنجاه و پنج و سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت و پنجاه و هشت میلادی است

چون خیال بلاش از جانب پسرش واردانس آسوده شد آن نرمی و ملایمتی که در روابط خود با کربولو و اومیدیوس داشت بکنار گذاشت و آغاز سختی نموده گفت باید برادرم تیرداد پادشاه ارمنستان باشد و آن مملکت بدولت اشکانی تبعیت نماید نه بدولت روم و تیرداد نیز نسبت بارمنیهائی که بطرفیت روم مایل بودند

بودند بسختگیری پرداختند و آنها را دوچار صدمات ساختند

بعضی از مورخین چنین نوشته‌اند در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی از خانوادهٔ سلطنت بدولت روم گروگان داد سفیری مأمور دربار روم نمود که در باب قرارداد بین دولتین مذاکره نماید و تکالیف و وظایف جانبین را مشخص و معلوم کنند دولت روم در جواب سفیر اشکانی مدتی مماطله و مسامحه نمود و آخر الامر که جواب رسید منتهی این بود که تیرداد یا باید از سلطنت ارمنستان چشم بپوشد یا در تحت تبعیت روم متقلد این شغل خطیر باشد پس دولت روم در دعاوی خود راسخ و از اینطرف هم بلاش که از مخمصهٔ داخلی فراغت یافته بود و این دو مدعی آنقدر از یکدیگر دور بودند هیچ چیز نزدیک نمیکرد مگر جنگ و زور اسلحه و گزبول بزودی ملتفت این معنی شده دانست از پس سه سال آسایش و آرامش باید تهیهٔ جنگی عظیم نماید بنا براین بنظم لشکرهای روم پرداخت و با بعضی از طوایف شجاع و رشید حول و حوش ساخت از جمله فاراسماناس پادشاه گرجستان را مجدداً با دولت روم متحد نمود و به آنطیوخس پادشاه کماژن ابرام کرد که خود بشخصه با قشونی که دارد وارد خاک ارمنستان شود و بر قسمت عمدهٔ این مملکت حمله کند بلاش چون از این ماجرا خبردار گشت دسته قشونی بامداد برادر خود تیرداد بارمن فرستاد و چنان داشت که خود روانهٔ آن صوب شود اما باز شورشی در هیرکانی (گرگان) در گرفت و خیال پادشاه اشکانی را مشغول نمود و رومیها از این فقره خیلی خوشوقت شدند

از مسطورات مورخین چنین بر می‌آید که تیرداد در این هنگام تقاعد کرده بعبارة اخری رومیها او را فریب دادند و او شرایط مدافعه را بعمل نیاورد از آنطرف دولت روم هم در وعده‌ها که به تیرداد نموده راه خلف پیمود و بجای وفا بنای تعلل را گذاشت مختصر در سنه شصت میلادی آرتاگزاتا پای تخت ارمنستان و شهر تیگرانوسرتا که دویم شهر این مملکت بود از تصرف تیرداد خارج شد بعد از آن از طرف آذربایجان عساکر اشکانی باز بکمک تیرداد آمده کوشش

آنها نیز

آنها نیز بیفایده شد بلکه شکست خوردند و نتیجهٔ این شکست آن شد که ارمنستان
کلیةً واگذار برومیها شد و سلطنت آنرا بر تیگران نوادهٔ آرکلاوس که
پادشاه کاپادُس بود دادند امّا قطعات چند از این مملکت مجزا گردید و هر قطعه را
بیکی از شاهزادگان ممالک مجاورهٔ ارمن واگذار کردند کسانیکه از این قطعات
بهره‌مند شدند فاراسماناس پادشاه گرجستان و پُلِمُو پادشاه (پُنت) و
آردیس تو بوس پادشاه ارمنستان صغیر و انطیوخس پادشاه کماژن بودند
درحالتیکه شاهزادگان مذکور قبل از این واقعه از دولت اشکانی طرفداری
میکردند و آن دولت را بر دولت روم ترجیح میدادند

با آنکه بر حسب ظاهر کار ارمنستان بوضع مذکور یکسره شد باز مردم این مملکت
تکلیف خود را گم کرده بودند و نمیدانستند در میان دو رقیب بزرگ که دولتین
روم و اشکانی باشد چه کنند امّا بلاش تا گرفتار آشوب و شورش هیرکانی بود
یقین است که کاری بکار ارمنستان نداشت و ناچار باید محلّی را که مرکز مملکت
و با وطن او همخاک است آرام کند و در تحت اطاعت آرد بنابراین جمله همّ بلاش
مصروف کار ناحیهٔ بود که با پارت همسایه است امّا چه میکرد و زد و خورد او
با که بود و طرف مقابل کدام معلوم نیست چه مورّخین آن قرون چیزی در اینباب
ننوشته‌اند امّا اشاره کرده‌اند که رومیها محرّک شورش هیرکانی شده و این
مطلب هم خیالی است و دلیلی ندارد جز اینکه در آن سنوات چند نفر از گرگان
بشهر روم رفتند و از نِرُن قیصر روم درخواست نمودند که مددی بآنها دهد
امّا چون نرن با آنها اقبالی نکرد بسمت مشرق معاودت کردند و همانا میترسیدند
دوچار صدمات ملازمان بلاش شوند لهذا از خطّ مستقیم حرکت ننموده کرول
برغایت آنها ساعی شده از راه مسند بر محیط هندوستان و سند ایشان را
بوطن خود مراجعت داد

بلاش چون شورش هیرکانی و آشوب آنرا دفع کرد بخیال ارمنستان افتاد
زیرا که این مملکت را اوّلاً برای برادر خود گرفته بود و حالا که از دست رفته
سر برادرش بی کلاه مانده نیز غرض از اینکار آنکه تیرداد که حقوق سلطنت

خود را

خود را بر بلاش واگذار کرده رعایتی از جانب بکر از بلاش ببیند ممنون شود
حالا که ارمنستان را خود بما داده میگوید بلاش تقویت نکرده و مدد نداد
که اینطور شد و برادر را بی غیرت میخواند و بلاش مقید است رفع دلتنگی برادر را
نماید ثانیاً بعد از غلبه دولت روم بر ارمن و بذل و تقسیم آن مملکت تیگران
پادشاه جدید آن برای اظهار وجود و قابلیت بخیال تاختن و تاز افتاده همواره
میخواست حمله برد باین کند مونوباز پادشاه اد یابن که این بدید و دانست
که تاب مقاومت ندارد بر این شد که بعقیده اطاعت دولت روم را بر گردن
گیرد و خود را از محصور جنگ با تیگران آسوده کند بلاش فاینوضع
آگاه شده فهمید نه تنها ارمنستان از وی ممنوع شده بلکه بعدها از آن طرف
حملهها بممالک و متصرفات او خواهد شد ثالثاً عموم رعایا و اهالی مملکت
او چنانکه وی مملکت را بجد گرفت و نتوانست نگاه دارد در اینصورت البته
در انظار آنها بی عظم خواهد شد و ممکن است او را استهزا کنند دفع
این مفاسد را بار مصمم شد که با دولت روم بهم زند و بر ارمن حمله کند و آنجا را
بهر نحو که باشد مسخر نماید

بلاش قبل از اقدام بکار مجلس شورائی مرکب از نجبا و علما و بزرگان کشور
و لشکر تشکیل داده خطابه بمضمون ذیل در آنمجلس خوانده گفت

ای اهالی پارت و سران ملک و دولت برادران من از حقوق و ادعائی
که در سلطنت داشتند صرف نظر نمودند و من در میان شما اول شخص شدم
و دارای رتبه بزرگ گردیدم پس از حصول این مقام منیع جهد کردم که وضع خوشی
در میانه خودمان برقرار نمایم یعنی بجای اینکه برادران پیشتر با هم کینه میورزیدند
من خواستم کاری کنم که با هم موافق و دوست و مهربان باشند بنا بر این قصد
و نیت بود که مملکت مد را ببرادرم فیروز دادم پس از آن طولی نکشید که برای
این برادرم تیرداد که الآن در میان شما حضور دارد ارمنستان را گرفتم و
سلطنت آنرا باو واگذاشتم و این سلطنت در دولت اشکانی رتبه سیم دارد
یعنی سلطان این مملکت سیم شخص دولت اشکانی است با این نمط بنیان مهر
و محبت

و محبت و صلح و مسالمت را در خانوادهٔ خود مستحکم نمودم اینک رومیها آن بنای محکم را متزلزل ساخته اند اما باید بدانید که رومیها هرگز نقض عهد ما ننموده جز اینکه برای خود آنها مضر بوده بعد ها نیز نخواهند دانست که همین کار هم اسباب خرابی خود شان است من خود معترفم که در ممالک موروثی خود هوا خواه استرام امنیت و آسایش برقرار باشد و رعایای من از صدمات و نتایج وخیمهٔ جنگ و جدل محفوظ باشند و خود نیز با حسن سلوک نسبت بآنها رفتار نمایم و مهما امکن بیرامون خونریزی و بکار بردن قوهٔ جبریه نگردم اگر این گناه است و ضعف و سستی من آنرا اسباب شده استغفار میکنم و بنوبر تلافی میبنایم شمشیر میکشم و چندان از دشمن میکشم که شما خود بگوئید من منتها غیرت خود را ظاهر ساختم و تکالیف خود را با علی درجه بپرداختم و آنچه برگردن من بود در پیش چشم شما بر زمین انداختم اما بشما بگویم از عدم اصرار من بقتال و جدال هیچ بقوت و قدرت شما وارد نیامده و از شوکت و عظمت دولت اشکانی چیزی نکاسته بلکه بر شهرت شجاعت و جلادت شما یک صفت پسندیده که آن عبارت از رفق و ملایمت است افزوده ام وحدا و غلو این سیره و طریقه را دوست میدارند

پس از این خطابه ناچار سر شیرداد کنار رفت گفت این برادر من که می بینید کانی السابق پادشاه ارمنستان است و آن مملکت را مجدداً برای او خواهم گرفت

چون بلاش بزرگان اشکانی خاصه برادر خود تیرداد را از مقاصد خویش مطلع ساخت بترتیب انجام و اجرای کار پرداخت اولا بر مونازس که یکی از سرکردهگان اشکانی بود و تا نیا بر مونوبازوس پادشاه آدیابن حکم کرد تهیهٔ کار خود را دیده حمله بر ارمنستان نمایند و خود نیز با لشکری جرار و استعدادی کافی بطرف شط فرات راند و قصد تاختن و تاراج شام نمود مونازس و مونوبازوس متفقاً وارد ارمنستان شده آمدند تا در شهر تیگرانوسرتا و تیگران را در همین بلد محاصره کردند این شهر بعد از آنکه کربول شهر آرتاگزاتا را خراب کرده پای تخت ارمنستان شده بود

شده بود بلاش هم خود با قشون همراه تا نزدیکی بین یعنی نصیبین از بلاد بین
النهرین (مزوپوتامی) پیش رفت و حضور او در آن نقطه هم بر ارمنستان و هم
بشامات تهدید میکرد اما لشکر این مونازس و موکوبازوس نتوانستند
شهر تیگرانسرتا را فتح کنند بعلاوه کربول شخصی را نزد بلاش فرستاده و
پیغام داد که چون عساکر اشکانی بر ارمنستان حمله نموده اند منهم بممالک
اشکانی خواهم تاخت بلاش در جواب گفت من راضی میشوم که بمذاکره پردازیم
و قراری فیمابین داده شود بنابراین بهتر است که در کار جنگ عجله نکنیم
اتفاقاً یک چیز هم قهراً کار رومیها را عقب انداخت و آن ملخ خوارگی بود در
ناحیهٔ علیای بین النهرین و فقدان آذوقه و علیق برای اسب و آدم و قشونی
که در میان داشتند تقریباً تمام آنها سوای نظام بود بعد رومیها و تیرداد
دوم نمیتوانستند اصراری بجنگ داشته باشند بلاش هم از این معنی خرسند
بود و بزودی قبول نمود که عساکرش از محاصرهٔ تیگرانسرتا دست بکشند
و ارمنستان را تخلیه کنند مشروط که رومیها هم در آن مملکت نمانند و ارامنه
آسوده گذارند نه یک سرباز رومی در آن سرزمین توقف کند نه یک لشکری
اشکانی متارکه باشد تا بلاش سفیری بدربار دولت روم فرستد و در آن دربار
بمذاکره قرار دوستی در کار ارمن داده شود بالجمله چند ماهی آن متارکه بر طبق
میل بلاش مرعی بود و طرفین آسوده میزیستند در اواخر فصل پائیز کار شکل
دیگری پیدا کرد یعنی کاسنیوس پاتوس نامی که طرف التفات مخصوص نرون
قیصر روم بود مأمور ریاست و اداره کردن کارهای ارمنستان شد و زمام
مهام عسکریه و امور پلیتیکی بدست او افتاد کربول که قبل از پاتوس همین
سمت داشت و خود از قیصر استدعا کرده بود یکنفر مرد قابل برای معاونت او
مأمور تعیین نماید و قصد کربول فی الحقیقه معاون و ممد نبود و شاید که
حاجتی هم بکمک نداشت تا میتر پیدا کرد بیش از این در کارهای مشرق باختیار
حرکت و ریاست کند قیصر بر او حسد برد خواست شخص قابلی را در اعمال او
شریک خود نماید تا اقتدار و کفایت او در نظر نرون نیاید اما بر حسب اتفاق

قیصر

قیصر شخص بی قابلیت و استعدادی را برای همراهی و امداد کربول انتخاب
نمود خلاصه پاتوس بمشرق زمین آمد و یکدسته قشون معتبر نیز با خود همراه
آورد و بعد از ملاقات با کربول کلیه قشون روم که در مشرق بودند بالسویه
ما بین این دو سردار قسمت شد لشکریان شام در تحت فرمان کربول و
عساکر پنت و گالاسی و کاپادس باختیار پاتوس و هریک از این دو سرکرده
سر دسته معتبر سپاهی داشتند و باهم بنفاق راه میرفتند کربول چون
التفات قیصر را نسبت به پاتوس دیده است و ملتفت بود که وی را برای
معاونت او نفرستاده بلکه غایتی برای کربول تراشیده است از پاتوس تنفر
داشت و بر او حسد میورزید پاتوس هم تصدیقی باعمال کربول در مشرق
نداشت و او را استهزا مینمود و عقیده او این بود که باید بزودی و سختی
اقدام بجنگ کنند و تمام ارمنستان را بتازند و بلاد را بی درنگ غارت
نمایند و وضع و نتیجه جنگ تغییر کند یعنی بجای اینکه بعد از غلبه بر ارمن
سلطانی برای آن معین شود آنرا بصورت ولایتی از ولایات روم در آرند
در همین اوان موعد مراجعت سفیر بلاش از دربار دولت روم منقضی شد
وجوابی نیاورد و مدت متارکه نیز بعد از سر چهار ماه بانتها رسید سرداران
روم یکمرتبه دیگر بنای یورش و حمله را گذاشتند و جنگ پائیزی در گرفت و این جنگ
دوتیم بود که در عرض اینسال کردند کربول از شط فرات عبور نمود و با عساکر
زیاد اشکانی برابر شد و در جنبی فاصله از شط مزبور در میان تپه ها
موقع محکمی را متصرف گشته اردوی منظمی تشکیل داد پاتوس هم با سه دسته
قشون معتبر از سپاه روم از راه کاپادس قدم در خاک ارمنستان نهاد و از
سلسله کوه توروس گذشته خیلی از اماکن را غارت کرد چون زمستان نزدیک
بود و در هیچ محل لشکریان پادشاه اشکانی در جلو او پدیدار نشدند او
جنگجویان خود را از میان کوه برکنار کرد و گمان کرد که جنگ تمام شد لهذا
فتحنامه نوشته برای نرون قیصر روم فرستاد و یکدسته از سر دسته قشون خود را
روانه ناحیه پنت نمود که زمستان را در آنجا بسر برند و دو دسته دیگر را فیما بین

کوه

کوه توروس و شط فرات اقامت داد و آنها را مرخص کرد که به اختیار خود باشند
سربازان این وضع را مغتنم دانسته و لذت زندگانی در بلاد شام و کاپادوسیا را
بر سختی زمستان ارض مرتفعهٔ ارمنستان ترجیح داده بآن نواحی رفتند و مشغول
عیش و خوشگذرانی شدند فی الحقیقه بعد از آنکه اردوی منظم روم در ارمنستان
مرخص و متفرق شد و پاتوس بی استعداد ماند ناگاه شنید بلاش باین طرف متوجه شده
رو باو می آید و زحمت و سختی قشون کشی در سرمای زمستان را بر خود هموار کرده است
در اینموقع دست و پای خود را گم نموده و فی الحقیقه بی قابلیتی خود را ظاهر ساخت
و نزدیک شدن پادشاه اشکانی او را در گرداب تزلزل و تردید انداخت
ابتدا خیال کرد در اردوی خود بماند و در حالت مدافعه باشد بعد از این
خیال منصرف شده بنظرش آمد که صلاح در پیش رفتن است بعساکر خود فرمان
داد باستقبال دشمن بشتابند و چند نفر جاسوس از پیش روانه نمود که او را
از وضع و درجهٔ استعداد لشکریان پارت باخبر سازند جاسوسان گرفتار
و هلاک شدند و نتوانستند سردار روم را از حالت اردوی اشکانی مطلع
نمایند چون چنین شد پاتوس که با قشون خود قدری بطرف بلاش پیش آمده
بود واپس رفته در جای اول خود نشست اما سه هزار نفر از سپاه زبدهٔ روم را
مأمور کرد بروند معبر توروس را سد نمایند چه پادشاه اشکانی میبایست
از این معبر عبور کند بعضی از قشون سوارهٔ پانونی هم مأمور امداد آن سه هزار
نفر شدند (پانونی قطعه زمینی است از اروپای قدیم که رود دانوب آنرا از
مملکت ژرمن جدا مینموده) همینکه لشکریان بلاش بمعبر توروس نزدیک شدند
سواران پانونی فرار کردند و مکشوف شد که این کار پاتوس از روی حزم و
عقل نبوده سردار روم متحیر ماند که چکند بعد از فکر و تأمل بسیار براین شد
که کوربولون را از سختی وضع خود آگاه نماید برای او پیغام داده گفت بدان که
عنقریب عساکر اشکانی بر من و قشون روم حمله خواهند کرد کوربولون میبایست
بتعجیل به امداد پاتوس آید عمداً بتأنی پرداخت و با خود اندیشید که من باید
وقتی به پاتوس ملحق شوم که سپاهیان او مستأصل و قریب به اضمحلال شده
باشند

باشند و من آنها را از چنگال سطوت سواران پارت بیرون آرم تا آنها را نجات دهندهٔ خود دانند مختصر قشون جزئی که پاتوس مأمور معبر توروس کرده بود مغلوب اشکانیان شده اغلب راه دیار عدم گرفتند پاتوس زن و فرزند خود را در قصر با حصین حصین آرساموزاتا گذاشته چه اردوی با استعداد رومی در آنجا بود و باید دانست آرساموزاتا که امروز به شمشاط معروف است یکی از قلاع و حصون ارمنستان قدیم و در نزدیکی شط فرات بوده دخلی به ساموزاتا که سمیساط باشد ندارد بلکه چهل میل میانهٔ شمشاط و سمیساط فاصله است

عساکر بلاش شمشاط را محاصره کردند و رومیها را دعوت بجنگ نمودند قشون روم جرأت بیرون آمدن از حصن و محل با حصانت خود نکردند و چون اعتماد و استظهاری به پاتوس سرکردهٔ خود نداشتند گفتند باید بدشمن تسلیم شد پاتوس دید کار بسیار سخت شده و آبرویش یکباره میرود مجدداً چندین دفعه نزد کربولو فرستاده پیغام داد که باشتاب هرچه تمامتر خود را برسان و بقیة السیف قشون شکست خوردهٔ روم را نجات ده کربولو با لشکر ابواب جمعی خود حرکت کرده که نزدیک به پاتوس ملحق شود اما این سردار ناقابل بجای اینکه سپاهیان خود را دلداری دهد و دفع وحشت از آنها نماید خود نیز متوحش شده با آنکه آذوقه زیادی داشت و میتوانست چند هفته بلکه چند ماه خودداری کند و لشکر خود را آسوده نگاهدارد هیچ صبر نکرده و دامن سکون و تجلد را از دست داده در حقیقت تسلیم شد و با بلاش از صلح سخن راند بلاش گفت تکلیف سردار و قشون رومی اینست که آذوقه و مهمات حربیهٔ خود را بعساکر اشکانی تحویل دهند و قلاع و سنگرهای خود را تخلیه نمایند و از ارمنستان بیرون روند و متارک باشند و کسی کاری به ارمنستان نداشته باشد و سفرای جدید از جانب پادشاه اشکانی بدربار دولت روم روند و در آنجا قراری که فیما بین دو دولتین باید داده شود بدهند و باز گردند بعلاوه رومیها پلی روی رودخانهٔ آرسانیاس که شعبه از شط فرات است برای یادگار غلبهٔ اشکانیان بر رومیان بسازند اگرچه برای

دولت

دولت اشکانی فایده در آن منصور نیست

پاتوس قبول این شرایط و تکالیف پادشاه اشکانی را نموده و زیاده بر آنچه گفته شد اسباب هتک آبرو و بی شانی و بیحرمتی برای دولت روم فراهم نیامد و مهاجمین قلاع و سنگرهای خود را گذاشته رفتند و پیش از آنکه آنها حرکت کنند اشکانیان وارد قلاع و حصون و سنگرهای آنها شده هرچه را گمان میکردند رومیها از ارامنه تاراج کرده از آنها گرفتند بلکه اسلحه و لباس آنها را نیز مال خود داشتند بعبارة اخری پادشاه رومیها را برهنه نموده گفتند بروید که اینجا جای شما نیست آنها نیز چون میدانستند که ضدیت و مخالفت و مقاومت برای ایشان اسباب محض کلی و اتلاف نفوس بسیار است سراپا تسلیم و تمکین شده و مطیع و منقاد گشتند

پاتوس چون خود را از ادیافت بطرف شط فرات شتافت و آنچه از لشکریان او زخمی و مجروح شده بودند نزد ارامنه گذاشت چون بفرات رسید بر کربول ملحق گردید و معلوم شد که اگر سه روز پا می افشرد و عنان جلادت را از دست نمیداد کربول باو می پیوست و اسطوره بر باد مذلت نمیرفت عجب آنکه بعد از رسیدن این دو سردار بیکدیگر و ملاحظه نتیجه نفاقی که از پیش باهم نموده باز هم متنبه نشدند بود تهمان برودت و سرسنگینی همان هیچ برای نشدند که اتفاق کنند و بتلافی مافات پردازند و کاری بسازند کربول بر پاتوس گفت چرا عبث مرا بمرارت حرکت انداختی و حال آنکه تو خود اگر جهد و اقدامی کرده بودی کار اشکانیان را میساختی پاتوس چون میخواست پرده بروی بی قابلیتی و خبط و خطای خود و ننگی که حاصل شده بکشد بر کربول اظهار داشت که قشون ابوالجمعی خود را با بقایای لشکریان من همراه کن با تفاق میرویم و ارمنستان را متصاحب میکنیم چه بلاش و عساکر پارث از آن مملکت خارج شده اند کربول بسردی در جواب او گفت چنین دستورالعملی از قیصر بمن نرسیده است بر من بود که بیایم و تو و همراهانت را نجات دهم و نگذارم دشمن شما را نابود کند حال که کار گذشته و تو هم از خطر جسته بوریه (بمملکت شام) مراجعت میکنم و در آنجا اقامت

اقامت مینمایم زیرا که از قصد و خیالِ دشمن بیخبرم و تکلیف خود را بدرستی
نمیدانم از این گذشته برای پیادگانِ قشونِ من که راهِ دراز پیموده و خسته شده
سخت و مشکل است که با سواران تازه نفسِ پارث که خستگی نمیفهمند و راههای
دراز را به آسانی طی میکنند برابر شوند آن دو سرکرده بعد از این حرفهای
مغرضانه یعنی از هم جدا شدند پاقوس بکاپادوسیه و کرپول بشام معاودت
نمودند اینحال بلاش بکرپول پیغام داد که بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات و
دجله را تخلیه کن کرپول قبول کرد بشرط آنکه قشون اشکانی از ارمنستان کلیةً
بیرون روند بلاش که تازه برادر خود تیرداد را بان بر سریر سلطنت ارمن جلوس داده
چنین میدانست که ارامنه اگر بحالت خود واگذار کنند آنها تبعیت اشکانیان را
بر رومیان ترجیح میدهند لهذا بان شرط راضی شد حاصل آنکه چند ماه
جملهٔ مابین دولت اشکانی و رومیان در حالت متارکه بود
بلاش بعد از تسلیم شدنِ پاقوس چند نفر را بدربار دولتِ روم مأمور کرد
و آنها در بهار سال شصت و سه میلادی وارد شهر رم شدند و بدون تعلل و
معطلی بحضور قیصر رفتند و اظهار صلح کردند بشرط آنکه دولت روم سلطنت
تیرداد را در ارمن تصدیق کند و از اینطرف تیرداد هم حاضر است که بشهر رم آید
یا بشام رود و از جانب دولت روم یا کماشتگان او در مشرق اجازهٔ پادشاهی
ارمنستان را دریافت نماید
نرون قیصر روم ابتدا از غلبهٔ عساکر اشکانی بر سپاهِ رومی بیخبر بود زیرا که پاقوس
مکتوبا چنین قلم داده که او غالب شده و لشکر پارث مغلوب اما کرپول برای
اینکه بی قابلیتی رقیبِ خود را بر قیصر باز نماید ماجرا را بعدها بامپراطور روم
نوشته و یکی از صاحب منصبانِ رومی هم که با مأمورین بلاش بدربارِ دولتِ روم
آمده حقیقت را بنرون گفت نرون شکستِ قشونِ خود را شنوا شنید رنجور دنمایل
و با دولت اشکانی طریق صلح و مودت پیماید و تلافی آن عار را از فرایض شمرده
تکالیفِ فرستادگان بلاش را قبول نکرد لکن آنها را مشمول احسان نموده بهر یک خلعت
داد و گفت مرادکرد اصل با دولت پارث مخاصمت و عداوتی نیست اما چون وهنی

بعظمت دولت روم وارد شده از جبر این کسر گزیر نباشد شما که مأمور بر بلاش
هستید مرخصید بروید و پادشاه اشکانی منتظر و مهیای قتال باشد

نرون پس از مرخصی سفرای بلاش پاتوس را از سرکردگی معزول و احضار کرد و در باب
کل عساکر روم را به کربولو داد و این ریاست نظیر ریاستی بود که پمپه یعنی مجلس
قضاة روم و حامیان حقوق ملت به پمپه سردار روم که شرح حالش از پیش گذشت
داده بودند و دسته قشون جدیدی هم قیصر بمشرق فرستاد و برای شاهزادگان
حکمران ولایات که تبعیت روم داشتند دستور العمل رفت که بر امداد کربولو
تقویت او پردازند کربولو کمال سعی و اهتمام را بعمل آورد که سپاهی بقاعده فراهم
آورد و طوری باشد که مسلماً فتح کند و پس از آنکه در ملاطیه از بلاد آسیای صغیر
قشون خود را جمع کرد مهیای یورش گشت و لشکریان شاهزادگان تابع نیز برای
کمک باو پیوستند و عده عساکر او بسی هزار رسید با چنین استعدادی وارد
ارمنستان شد و متوجه قشون ارمنی و اشکانی که در تحت لوای تیرداد بودند
گردید و نائره جدال اشتعال یافت و ضمناً بکشیدن انتقام از نجبای ارمن که در
استقرار تیگران با دولت روم مقاومت کرده بودند پرداخت چون کربولو بمحلی
رسید که در سال گذشته پاتوس در آنجا تسلیم شده بود از جانب تیرداد رسولی نزد
او آمده اظهار میل بصلح نمود کربولو که هرگز نمیخواست کارها بدشواری منجر شود
بگفتار فرستاده تیرداد اقبالی کرده و قرار شد سردار روم و پادشاه اشکانی
ارمن در محل اردوی پاتوس ملاقات نمایند و قرار مصالحه را بدهند کربولو
و تیرداد هر یک با بیست سوار حرکت کرده در محل معهود بهم رسیدند و گفتگو کردند
و کار صلح راست شد و شروط آن همان بود که قیصر رد نمود اشکانیان خوشوقت
شدند چه مقصود خود را حاصل میدیدند کربولو نیز راضی بود که این قرار
در ارمنستان داده در صورتیکه سپاهی با خود همراه داشت و هیچ آسیبی باو
وارد نیامده و از اعتبار ایشان چیزی نکاسته بالجمله کربولو قرار داد تیرداد مجسمه
نرون قیصر روم را در جایگاه سلطنت خود گذارد و علامتی در پائین پای مجسمه باشد
تا معلوم شود تیرداد از جانب قیصر در ارمن سلطنت دارد و تیرداد به کربولو

داد

داد که خود بشهر روم برود و تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر دریافت
نماید و برای ضمانت و اطمینان بر اجرای این گفته تیرداد یکی از دخترهای خود را
بعنوان گروگان بکربولو داد و کربولو نیز متعهد شد که در مدت اقامت تیرداد
در شهر روم آنچه لازمهٔ توقیر و احترام و درخور شان او است بعمل آید همچنین
در عرض راه و منازل خاک ایطالیا تشریفات کامل برای او بجای آرند بلاش
چون بخوبی نکات کار را میدانست کربولو را اطمینان داد که در خاک روم اتفاقی
نخواهد افتاد که منافی با شان اشکانیان باشد و دولت روم را قصد این نیست
که اقتدار خود را نشان دهد چون برادر من ذیحق است تاج سلطنت اینمملکترا
قیصر باید بدست خود بر تیرداد دهد این قرارها در فصل تابستان سال شصت و
سه میلادی داده شد اما تیرداد تا بهار سنهٔ شصت و شش عازم شهر روم نشد
وجهت این تاخیر و تعویق معلوم نیست بعد از آنکه عزیمت نمود و خواست بطرف ایطالیا
روانه شود زوجهٔ او و جمعی از جوانان نجیب اشکانی که از جمله پسران بلاش و منوباز
بودند با سه هزار نفر سوار پارتی او را همراهی نمودند تیرداد با موکب و کوکبهٔ
خود مانند پادشاهی مظفر از میان دو ثلث خاک روم عبور کرد و در همه جا او را
بخوبی پذیرفتند و شرایط احترام او را مرعی و منظور داشتند از هر شهر که میگذشت
آئین می‌بستند و اهالی شهر صداهای خود را بشعف و شادی بلند میکردند بر
اصطلاح خالاهورا میکشیدند سواران همه جا در خشکی راه پیمودند مگر در
بوغاز هلسپونت که در داردانل بوده و در میان تراس که بسفر باشد و ایللی ریکوم
تا راس دریای آدریاتیک که از آنجا در شبه جزیرهٔ ایطالیا و بطرف شهر روم نزول
کردند در خاک روم همه جا مخارج تیرداد و همراهانش بر عهدهٔ دولت روم بود
و آنرا هر روز معادل بیست و پنجهزار تومان پول حالیهٔ ایران تخمین کرده اند
و چون نه ماه این مسافرت طول کشید کلیهٔ مخارج از دوازده کرور تومان پول
ما تجاوز نموده است اول ملاقاتی که شاهزادهٔ اشکانی با قیصر روم نمود در
شهر ناپل بود بر حسب رسم معمول در دولت روم گفتند تیرداد قبل از آنکه بقیصر
نزدیک شود شمشیر خود را کنار گذارد تیرداد قبول نکرد و آخرالامر باو اجازه دادند
با اسلحه

با اسلحه نزد قیصر آید چون تیرداد بحضور نرون آمده سنانهای خود را بهم نزدیک
ساخته و او بخشنه و بلند زانوی خود را بر زمین زده بقیصر تعظیم کرد و بعنوان ولینعمتی
سلام داد و روز سوم تاجگذاری و دهیم بخشی بر تیرداد در شهر رم بعمل آمد شب
قبل از روز تاجگذاری شهر رم را آئین بسته چراغان کردند همینکه صبح نزدیک شد
جمع کثیری از طوایف مختلفه در فروم حاضر شدند و فروم جائی بوده در شهر
روم که گفتگوهای عمومی در آنجا مینموده اند جماعت همگی ملبس بلباس سفید
شده و شاخه‌های خرزهره که از علایم فتح است بدست گرفته و از فروم تا رسترا
که آن نیز محلی و عمادی بوده در رم سرباز با اسلحه ممتاز در دو خط صف کشیده
که خیابان محل عبور را از جمعیت خالی دارند در جنبین خیابان تماشاچی
زیادی روی بامها جمع شده بودند علی الطلوع نرون با لباسی که مخصوص
فاتحین است بر رسترا آمده در کرسی صندلی سدوری جلوس نمود اجزاء
شورای سنا و قراولان مخصوص او با وی همراه بودند بعد از جلوس نرون
تیرداد با کوکبه خود از میان دو صف سرباز راه رسترا را پیش گرفته آمد تا
پیش روی نرون و خطابه مبنی بر کمال ادب و خضوع بعرض رسانید و صورت خطابه
از قرار ذیل است

آقا من از خانواده سلطنتی سلاطین اشکانی و از پشت آن پادشاهانم
و با بلاش و فیروز برادرم اما غلامی تورا اختیار کرده و تورا خدای خود خوانده
برای پرستش تو باینجا آمده ام و تورا مثل معبود میپرستم از حالا بعد
هستی و وضع من چنان باشد که تو خواهی زیرا که بخت و عاقبت و سرنوشت
من توئی

نرون جوابی متکبرانه بخطابه تیرداد داد آنگاه از راهی که مخصوصاً ساخته بودند
پادشاه ارمنستان بمجلس نرون رفته در پائین پای قیصر نشست و بعد از آنکه
خطابه تیرداد را ترجمه کرده برای اهالی روم که در آنجا حضور داشتند خواندند
تاجی را که علامت سلطنت مشرق بود تیرداد از دست نرون دریافت نمود
تیرداد بعد از چند هفته یا چند ماه اقامت در رم عزم مراجعت کرده و مدتی

که در

که در پایتخت قیصر بود آن پادشاه کمال پذیرائی و محبت دربارهٔ او میکرد در برگشتن از راه دریای آدریاتیک و یونان و آسیای صغیر بخاک و قلمرو خود آمد

این مسافرت تیرداد بروم برای اشکانیان خالی از فوائد معنوی نبود چه در روم هم در مشرق و هم در پایتخت آن دولت مشغوف بودند که برادر بلاش با وجود پادشاهی ارمن بقیصر اظهار اطاعت و تبعیت نموده است از اینطرف اهالی مشرق چنین دانستند که دولتین روم و دولت اشکانی را مقتدرترین دول میدانند

خلاصه از دیرگاهی ارمنستان فیما بین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود و هریک از این دو دولت میگفتند پادشاه آن مملکت را ما باید معین کنیم تا کار باینجا کشید و بعد از آنکه دولت روم سلطنت تیرداد را در ارمن تصدیق کرد دیگران که مدعی پادشاهی آن سرزمین بود از ادعای خود صرف نظر نمود اما حکمرانی تیرداد در ارمنستان مسلم است که بر طبق منافع و فوائد دولت اشکانی ایران بوده و قبول گرفتن تاج از قیصر روم رسمی است که بعضی ملاحظات بعمل آمده و تیرداد بخوبی میداند که قوت و استعداد برادرش بلاش او را مالک ممالک ارمن نموده و با یکصد فرقه حال برادر را منظور نماید و در مواقع دفع شر و خطر بدولت اشکانی ایران متکی باشد و برادر را حامی خود داند غیر از مختصر دوران وقتی که سلطنت ارمن اسماً تبعیت دولت روم را اختیار کرد رسماً آن دولت ایران شد چنانکه یکی از مورخین دوم هم این مطلب را تصریح نموده است

مدت ملک بلاش را مورخین بالصراحه معین نکرده اند اما از مطاوی کلمات آنها چنین بر می آید که سی و نه سال سلطنت کرده یعنی از سنه پنجاه و یک میلادی تا سال نود

یکی از مورخین میگوید از سنه هشتاد و یک میلادی تا سال نود و شش فیروز اشکانی در ایران پادشاهی کرده اما سکهٔ از فیروز دیده شده که مورخ بتاریخ هشتاد و هشت میلادی است بنابرین بعضی سنه مزبوره را سال اول سلطنت فیروز دانسته اند

مورخ دیگر میگوید از سال پنجاه و یک میلادی تا سنهٔ هفتاد و هشتاد دو پادشاه در ممالک ایران پادشاهی کرده یعنی یکی از سال پنجاه و یک تا سنهٔ شصت و دو و دیگری از شصت و دو تا هفتاد و هشت سلطنت نموده و اسامی این دو پادشاه را بلاش اوّل و اردوان چهارم و بعضی بلاش اوّل و بلاش دوّیم ضبط کرده اند و پس از دقت و تعمق چنانکه در اوّل فصل ذکر شد معلوم میشود که این دو پادشاه باهم معاصر بوده و هر یک در یک قسمت ایران سلطنت داشته اند

مستر لنشن انکلیسی معلّم علم تاریخ گوید در اواخر سلطنت اشکانیان عدّهٔ کثیره مدّعی پادشاهی ایران و رقیب سلطان بودند و بالجمله در حقیقت از سلاطین محسوب میشوند

در زمان بلاش اوّل در هیرکانیه که گرگان باشد شورشی برپا شد و تا سال هفتاد و پنج میلادی امتداد داشت ممکن است اردوان چهارم یا بلاش دوّیم در این مدّت در آن ناحیه سلطنت کرده باشد لکن پادشاه مشهور اشکانی در آن اوان که رومیان و غیرها او را می شناختند همان بلاش اوّل بوده است بعضی مدّت سلطنت بلاش اوّل را از سال پنجاه و یک میلادی تا سنهٔ هفتاد و هشت که بیست و هفت سال میشود نوشته اند و میگویند در عصر او هیرکانیه صاحب پادشاه مستقل شده والله اعلم

فصل بیست و سیّم

در نتیجهٔ ضمیمه شدن ارمنستان بدولت اشکانی و بعضی اخبار دیگر

چون تیرداد برادر بلاش عمل شاهنشاه اشکانی و رضای نرون قیصر روم در سلطنت ارمنستان استقرار یافت نتیجهٔ آن این شد که فیما بین دولتین روم و اشکانی صلحی برقرار گردید که مدّت پنجاه سال طول کشید و ابتدای این مصالحه که فی الحقیقه باهتمام کربولن سابق الذکر سردار رومی برقرار آمد سال شصت و دو میلادی

میلادی بود و این دو دولت باهم در حالت سلم و صفا بودند تا سنهٔ صد و پانزده

و زمان سلطنت و قیصری تراژان

یکی از مورخین مینویسد اول مجادلهٔ دولتین روم و اشکانی از سنهٔ پنجاه و پنج قبل از میلاد شروع کرد و تا سال سی و شش پیش از میلاد امتداد یافت و قصد هر یک از این دو دولت این بود که اراضی و بلاد یکدیگر را تصاحب نمایند و بر وسعت ممالک خود بیفزایند چون در سنهٔ سی و شش صلح کردند مدت هفتاد سال مصالحهٔ ایشان دوام بهم رسانید یعنی از سال سی و پنج قبل از میلاد تا سنهٔ سی و پنج بعد از میلاد در این سنه مسئلهٔ ارمنستان طرح شد و نوبت مجادلهٔ ثانی دولت روم و اشکانی در رسید دولت اشکانی مصمم تسخیر ارمن گردید و دولتین بر سر این کار باهم زد و خورد میکردند تا در سال شصت و سه میلادی بشرحی که پیش داده شد تیرداد بمیل دولت اشکانی و رضا و تصدیق دولت روم بر سریر سلطنت ارمنستان جلوس نمود غایله دفع شد و دولتین صلح کردند و پنجاه و سه سال مصالحهٔ آنها استدامت یافت یعنی از سنهٔ شصت و سه میلادی تا سال صد و پانزده بعد از میلاد شک نیست که این صلح طولانی دو دولت قادر که در آنوقت مقتدرترین دول بودند برای ملتین و اهالی ایران و روم اسباب سعادت و آسایش بوده اما چون دولتین باهم کشمکشی نداشتند مورخین رومی و غیره متعرض ثبت وقایع و سوانح پنجاه و سه سالهٔ دولت اشکانی نشده لهذا بر متأخرین که میخواهند از تمام حوادث و تاریخ اشکانیان و عوائد و حالات و اعمال ایشان باخبر شوند کار مشکل شده و میباید از سرچشمه‌های کم آب خود را سیراب نمایند و بتفاصیل و شرحهای غیر کافی قناعت کنند خلاصه آنچه معلوم است این است که بعد از رفتن تیرداد بشهر روم باز بلاش اول شاهنشاه اشکانی ایران دوازده سال زنده بوده و سلطنت نموده است وقتیکه نرون قیصر روم درگذشت دولت روم را تزلزلی عارض و طاری شد و گالبا که جای نرون بگرفت بسختی راه دیار عدم پیمود و نوبت بر وسپاسیان رسیده دعوی قیصری کرد و مأمورین نزد بلاش فرستاده او را

ازین

ازین رنجش خود مستحضر ساخت و فرهاد کان وی پادشاه اشکانی را دعوت به مودت و سپازیان نمودند و گفتند خوب است شهریار ایران تصدیق قیصری و سلطنت و سپازیان نماید و همان روابط حسنه و مخالصتی که در مدت هفت سال با پیشینیان او داشته باوی داشته باشد بلاش تصدیق قیصری و سپازیان نموده علاوه بر این در سال هفتاد میلادی در وقتیکه هنوز وسپازیان در اسکندریه بود سفیری نزد او فرستاده و اظهار داشت که اگر میل داشته باشد برای قوت کار وسپازیان چهل هزار سوار اشکانی برای او بفرستند که در تحت اختیار و اقتدار او باشند وقتیکه این اظهار را بوسپازیان نمودند سرداران او در ایطالیا پیشرفتهای خوب حاصل کرده و رونقی در کار او پدیدار آمده چندان حاجتی بمدد خارجه نداشت و میدانست اگر راضی شود اجنبی بمدد و کمک او با هموطنان وی جنگ کنند و خون ایشان را بریزند رومیها کلیة با او دشمن میشوند لهذا تکلیف فرستاده بلاش را قبول نکرده پیغامی مبنی بر تشکر و امتنان برای بلاش داد و گفت بشاهنشاه اشکانی بگوئید مملکت روم امن شده و اشوبی نیست که حاجت بحشم سواران اشکانی باشد مأمور پادشاه بخشنودی از خدمت وسپازیان معاودت نمود

نیز بلاش در سال هفتاد و یک میلادی مأموری نزد تیتوس شاهزاده رومی که در زعما بود و بر یهود ان غلبه کرده فرستاده و او را بجهت فتح و نصرت تبریک و تهنیت گفت و تاج طلائی بعنوان مبارکباد برای شاهزاده جوان ارسال داشت شاهزاده از اظهار محبت و مخالصت شهریار اشکانی زایدالوصف ممنون و خوشوقت شده مأمور و همراهان او را مهمانی شایانی نمود و بخرسندی آنها را روانه کرد

بعد از شروح و تفصیلات مسطوره در فوق برودتی فیما بین دولتین روم و اشکانی حاصل شد اما اثر بدی بر آن مترتب نشد تبیین آنکه کاسینوس نایتوس حکمران سوریه (شام) بدولت روم خبر داد که شهریار اشکانی قصد کرده است که انتن را که یکی از ایالات قدیمه سوریه است و در حمایت

وتبعیت

وتبعیت دولت روم تصاحب نماید و آن را ضمیمه دولت اشکانی کند و آنطیوخس پادشاه پیر کاژن و پسر او اپیفانس را با شاهنشاه پارث در این باب مواضعة است و اگر این قصد از قوه بفعل آید برای دولت روم اسباب اغتشاش کلی خواهد بود چه کاژن در طرف غربی فرات واقع است و پای تخت آن سمبیساط مشرف بنقطه ایست که در آن نقطه با کمال سهولت میتوان از شط فرات عبور کرد پس اگر اشکانیان کاژن را در تحت تملک داشته باشند راه حمله آنها بولایات متصرفی روم یعنی کاپادس و سلوسی و سوریه هموار و باز است بسهولت پیش آیند و بر آسایش مراجعت مینمایند پس باید بزودی جلو اینکار را گرفت و نگذاشت این مقصود بحصول موصول گردد

چون وسپازیان کمال وثوق و اعتماد را بر پاتوس داشت این سخنان در او سخت مؤثر شده وی را دارای کمال اقتدار و اختیار مطلق نمود و باو نوشت صلاح صلاح تست بهر قسم مصلحت میدانی با صلاح اینکار اقدام کن پاتوس چون خود را صاحب اختیار و اقتدار کامل دید با استعداد تمام بر کاژن راند و حمله کرد آما کسی بجلوگیری و مقاومت با او نیامد آن سرزمین و شهر سمبیساط را متصرف شد آما بحرکتی اهالی کاژن یا از آن بود که نسبتی که بآنها پاتوس داده تهمت بود و قصد خیانتی بدولت روم نکرده بودند و نمیخواستند خود را در تحت حمایت پادشاه اشکانی قرار دهند یا در خود آن قوت و قدرت را مشاهده نمیکردند که بمیدان قشون روم آیند در هر حال آنطیوخس پادشاه کاژن میخواست بدون هیچگونه زد و خوردی برود از روی تسلیم شود و تمکین کند اما دو پسر او اپیفانس و کالینیکوس بعد از گرفتن پاتوس شهر سمبیساط را بهیجان آمده آنچه ممکن بود لشکر جمع و فراهم آوردند و پدر را آنها آنطیوخس نتوانست مانع خیال و اقدام آنها شود آن دو جوان قدم در معرکه نهاده با پاتوس برابر شدند و مصافی دادند یکروز از صبح تا شام جنگ در کار بود نه عساکر روم ظفر یافتند نه پسران آنطیوخس آما این پادشاه پیر در رای خود جازم بود و کمک و همراهی بفرزندان خود ننمود بلکه از اقامت در کاژن

صرف نظر کرده باز وجه و دخل آن خود به ولایت سیلیسی که تعلق بدولت روم
داشت رفت و طرسوس را اقامتگاه خود قرار داد اهالی کماژن و لشکرهای این
ولایت چون دیدند پادشاه ایشان جلای وطن کرد و از آن مملکت بیرون رفت
مأیوس شده از دور پادشاهزادگان دور و متفرق گشتند شاهزادگان جوان
از ناچاری و نداشتن سپاهی و استعداد جنگی راه فرار پیش گرفتند و با ده نفر
سوار بخاک شاهنشاه اشکانی آمدند و ملتجی به پادشاه پارت شدند
بلاش آن دو شاهزاده را باندازهٔ شأنی که داشتند حرمت نهاده پذیرائی
نمود ولی چون در محاربهٔ آنها با پاتوس دخالتی نداشت بامداد و تجدید استقرار
ایشان نپرداخت همینقدر نامهٔ به وسپازیان نوشت و در نامه اظهار نمود که این
دو شاهزاده را تقصیری نبوده و نیست پاتوس بجهت آن دو را مقصر کرده
و بعصیان واداشته است

از مسطورات مورخین چنین بنظر می آید که وسپازیان قول بلاش را قبول کرده
و دانسته که ایپفانس و کالی نیکوس را جرمی نمی باشد بنا بر این در جواب شهریار
اشکانی اظهار داشته بود که کماژن از ولایات روم است و آن دو شاهزاده
با پدر خود مأذون اند در ولایت روم اقامت گزینند و برای معاش انطیوخس
دائر و مبلغ معتدٌ به مقرر است و لوازم آسایش خانواده و بستگان او
بخوبی مبذول

دیکاسیوس مورخ میگوید نامهٔ که بلاش بقیصر روم در باب شاهزادگان کماژن
نوشت عنوانش از حسن ادب خارج بود یعنی در سر نامه این عبارت را نگاشته
(ارساس یا اشک پادشاه پادشاهان به فلاویوس وسپازیوس سلام میرساند)
وسپازیان در جواب بلاش بطور استهزا نوشت (فلاویوس وسپازیوس
به ارساس یا اشک پادشاه پادشاهان سلام میرساند)

دو سه سال بعد از وقایع مزبوره باز بلاش دوچار مخمصه و زحمت شده و
تفصیل آن از این قرار است

طایفهٔ آلانی از جماعت سیت یا اسکیت که پیش از اینها در نزدیکی تانائیس

دریاچه

ودر باجرما او نیس کرده بنای آنرا باشد سکنی داشتند این اوقات بطرف مشرق
میل کرده و پیش آمده و بخیال افتاده که صفحات مغربی باب الابواب را
بتازند و باین قصد و نیت با اهالی هیرکانی (گرگان) که معبر معشر در بند را
در تصرف داشتند سازش کرده از این معبر عبور نموده داخل مملکت مد شدند
و فیروز پادشاه مید را که بیانه در کوهها متواری ساختند بعد از آنکه تمام
اراضی این مملکت را تاراج نمودند بر ارمنستان تاختند و با تیرداد نیز جنگی
کرده او را هم شکست دادند و کم مانده بود که پادشاه ارمن را کمند کرفته
اسیر کنند بلاش چون دید سلاطین تبعهٔ او بعبارة اخری برادران او اینطور
مقهور طایفهٔ آلانی و دوچار صدمات سخت شدند نیز میدانست طایفهٔ
مزبوره بعد از این پیشرفت بممالک خود او نیز حمله خواهند نمود سفیری نزد
وسپازیان فرستاده او و خواهش کرد قشونی بامداد او فرستند که دفع شر آن
قوم وحشی را بنمود و اعانت آنها نماید نیز بلاش اظهار داشته که عساکر امدادی
روم در تحت ریاست تیتوس یا بسرکردگی دمیسیان که از خانوادهٔ قیصری
میباشند باشد و از این شرط مقصود بلاش اینکه قشونی که بسرداری یکی از منتسبان
امپراطور کسیل شود البته عدد و عدتی شایان دارد یا آنکه خیال کرده بود
این دو صاحب منصب در امور لشکرکشی و فنون نظامی و حربی مهارت کامل
دارند

بعد از آنکه سفیر روم بدربار وسپازیان رسید و عرض مطلب نمود بزرگان روم
در باب رد و قبول مطلب پادشاه اشکانی بمذاکره و مباحثه پرداختند دمیسیان
خیلی مایل بود که دولت روم درخواست بلاش را قبول کند و قشونی مأمور
امداد شهریار پارتی نماید و سرکردگی آن قشون دمیسیان را باشد اما وسپازیان
تحمل این خرج و زحمت را کاری بیهوده میدانست و کلیةً از مخاطرات نیز اجتناب
میکرد لهذا اقدامی در سوق عسکر و کمک بلاش ننمود

بعضی مورخین را عقیده اینست که چون در نامهٔ سابق الذکر یعنی در کاغذی
که بلاش برای رثائت ذمهٔ شاهزادگان کاشن به وسپازیان نوشته بود در عنوان

از مسلک

از مسلک ادب خارج گشته قیصر روم را از شاهنشاه اشکانی تکدری حاصل شده لهذا در امداد وی تقاعد نمود در هر حال چون کمکی از روم برای بلاش نیامد غارتگران آلانی در آمدند) و ارمنستان آنچه از خرابی و چپاول خواستند کردند وعدهٔ کثیره از اهالی این دو مملکت را اسیر کرفته بمملکت خود بردند و از این واقعه زمانی نگذشت که بلاش در گذشت

از سکه‌ها که پادشاهان جانشین بلاش یکی مورخ بتاریخ هفتاد و هشت میلادی دست و از این سکه استنباط کرده اند که بلاش سه سال بعد از تاخت و تاز طایفهٔ آلانی وفات نموده یعنی در فصل بهار سنهٔ هفتاد و هشت

مدت سلطنت بلاش را بسیاری از مورخین بیست و هفت سال نوشته اند در عهد پادشاهی او در دولت اشکانی انقلابات روی داده و در عصر او سکه مجادلهٔ ثانی روم و ایران بانتها رسیده و در باب ارمنستان ظاهراً دولت روم و باطناً دولت اشکانی غالب و منصور گشته بنابر این محقق است که بلاش اول پادشاهی قابل و مستعد و کاردان و با عزم و حزم بوده و چندین جنگ با کربول سردار معتبر روم نموده و برتری و نفوذ خود را بر پاتوس زیاده از حد بدرجهٔ ظهور و ثبوت رسانیده اگرچه چند بار دشمنهای مختلف بممالک او حمله کرده از عهدهٔ مدافعهٔ جمله بر آمده و متصرفات سلاطین اشکانی را از دست نداده مگر هیرکانی که در زمان او جدا و مستقل شد و معلوم نیست که بعدها باز اشکانیان آن را مسخر کردند یا بحالت استقلال ماند اما از طرف دیگر ارمنستان را او ضمیمهٔ دولت اشکانی نمود خلاصه در همه جا و هر جنگ فتح و ظفر با بلاش یار بود

چون از طایفهٔ آلانی سخن راندیم لازم است از اصل و نسب آنها مطالعه کنندگان را باخبر سازیم

دیونی سیوس از علمای جغرافیا که از سنهٔ سی قبل از میلاد تا سال ده قبل از میلاد مشغول تالیفات خود بوده اول شخصی است که از طایفهٔ آلانی سخن گفته و آنها را با جماعت داسی و توری از یک سلسله دانسته در مسطورات خود تصریح مینماید

مینماید که طایفهٔ آلانی در میان قبایل توری و آگاتیرسی زندگانی میکرده
پلینی که نیز از نویسندگان است گوید قوم آلانی در جنوب روسیه یعنی در اوکرن
جدید سکنی داشته

ژزف و سینکا میگویند اینجماعت قدری بیشتر بطرف مغرب یعنی در ساحل رود
ایستر متوطن و مقیم بوده

بطلمیوس عالم معروف مینویسد طایفهٔ آلانی دو قسمت شده یک قسمت در امکنهٔ
سابق الذکر زندگانی میکرده قسمت دیگر در سیتی میان ایماوس یعنی در طرف
شمال مایل بمشرق دریای خزر و آن جماعت که بممالک فیروز و بهرداد حمله کردند باید
از نژاد قسمت ثانی باشند و قسمت ثانی جانشین ماساژتهای قدیم و از نسل
آنها بوده اتحاد جماعت آلانی با اهالی هیرکانی دلیل است که آنها از جنوب
شرقی بحر خزر راه پیموده و بنابر قول آنکسی که میگوید از باب الابواب عبور نموده
بممالک مد و ارمنستان رانده معبر آن غارتگران باید نواحی شرقی بحر خزر
باشد زمرهٔ آنها را مد کفته برخی توتن خوانده بعضی آنها را ترک و طایفهٔ
از جماعت فین دانسته و در زبان فین آلانی بمعنی مردان است و رکس آلانی
یعنی مردان سرخ مو و بواسطهٔ این معانی است که آنها را فین شمرده بالاخره
در میان قوم آلانی و جماعت اس یا اوستی قفقاز روابط و نسبت مخصوصی
بوده است و محتمل همان آلانی رفته رفته الامانی شده باشد

فصل بیست و چهارم

در سلطنت اشک یا الش یا ارساس بیست و سیم موسوم به فیروز

جماعتی از مورخین اشک بیست و دوم را مهرداد ابن انوش دانسته و اشک
بیست و سیم را بلاش اول و اشک بیست و چهارم را انوش ثانی و از این جمله است
مصنف محترم کتاب تکملة العبر زمرهٔ گویند اشک بیست و سیم باردانس
یا واردانس

باو ارد انس نام داشته چنانکه ما خود در جلد اول همینطور ثبت کردیم اما بعد استقصای ما چنین اقتضا کرد که در این مقام پیروی مستر رالنسن انگلیسی معلم علم تاریخ دانمائیم چه او تدقیق و تحقیقی بسزا در این موضوع نموده لهذا گوئیم جانشین بلاش اول که اشک بیست و دوم باشد فیروز بوده که اشک بیست و سیم محسوب میشود و فیروز را فرنگیها پاکور و پاکوروس میگویند و مستر مشار الیه این معنی را تصریح نموده و فیروز را جانشین بلاش اول خوانده است

بعضی فیروز را پسر بلاش گفته اند لیندزی در کتابی که در باب تاریخ سلاطین اشکانی و سکه های آنها تالیف نموده میگوید فیروز نواده بلاش اول بوده نه پسر او چیزیکه معین است این است که فیروز از همان سلسلهٔ بلاش است و قرابت و خویشی نزدیکی با او داشته القاب فیروز عبارتست از اِوِرژِتِس دیکائیوس اپیفانس فیل هِلِن) یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان و باید دانست که از عهد بلاش اول تا انقراض دولت اشکانی هر کس بر تخت سلطنت نشسته همین القاب را بخود داده همچنین باید معلوم باشد که از زمان بلاش اول ممالک اشکانیان تجزیه شده یعنی در یک عصر دو یا سه پادشاه اشکانی یا چهار هر یک در قسمتی از ممالک مزبوره سلطنت کرده اند

فیروز هنوز غیر ملتحی بوده که بر تخت سلطنت جلوس نموده و صورت بی موی او روی سکه های اولیهٔ او مشاهده میشود و از مسکوکات سلاطین اشکانی چنین مستفاد میگردد که این پادشاه اقلاً تا سال نود و سه میلادی پادشاهی کرده و ممکن است مدت سلطنت او خیلی بیش از اینها باشد چه اول تاریخی که روی سکهٔ خسرو جانشین فیروز دیده شده سنهٔ صد و ده میلادی میباشد از این قرار میتوان گفت مدت ملک فیروز تقریباً سی سال بوده است

اگر چه از زمان بلاش اول تاریخ اشکانیان دارای شرحهای کافی نیست

و مجهولات

ومجهولاتِ آن اوان و سپهر بر معلومات مطلوبه میفزاید امّا از روی تتبّع
وتفتیش مبتدائیم در سلطنت فیروز سوانح عظیمه و مهمّه سانح نشده بعضی
حوادث غیر عمده که حادث گشته از قرار ذیل است

فیروز با اهالی داس روابط مودّت داشت و داس از ممالک قدیمه فرنگست
در میان نهر رودخانه هنگری و رود دانوب و دریای سیاه و رود دنی استر
رودخانه اطریش واقع سکنه داس با رومیان و تراژان قیصر روم خصومت
وجنگ داشتند و آخر الأمر مقهور و مطیع تراژان شدند و رئیس بزرگ جماعت
داسی داسه بالوس نام داشت و با فیروز اشکانی مرتبط و همین ارتباط و
بعضی چیزهای دیگر صلح دولتین روم و اشکانی را آخر الأمر بهم زد

نیز گویند شخصی در زمان فیروز خروج کرده ادّعا نمود که من نرون قیصر روم
میباشم فیروز او را تقویت مینمود بلکه او را بر این دعوی تحریض و ترغیب
میکرد و از کارهای معروف و معتبر فیروز توسیع و تزئین شهر طیسفون است
از بلاد سه این که فرنگیها آن را سترزیفون میگویند و این شهر پای تخت فیروز بوده است
دیگر از اعمال فیروز اینکه سلطنت ولایت اسرهوئن را که ادس پای تخت آن
بوده و شهر معروف آن امروز اورفه است بر شاهزاده آن ناحیه فروخت
یکی از مورّخین گوید بر و دو نرن که نسبت بدولت روم و رومیان قیصر
رایت مخالفت و عصیان برافراشته بود در سنه هشتاد و نه میلادی و سال
نهم امپراطوری قیصر بمملکت پارت آمده بر فیروز اشکانی ملتجی شد فیروز
بتقویت و حمایت او میلی داشت امّا چون دید باید با دولت روم بهم زند و
ممکن است از این فقره نتیجه خوبی حاصل نشود و مبتلا بزحمت و خسارت جنگ
دولت با اقتدار روم شود از این خیال و قصد درگذشت

نیز در رابطه فیروز با داسه بالوس رئیس جماعت داسی گوید در یکی از تاخت و
تازها که داسها در ایالت رومیان در موزیا کردند یکنفر یونانی را
که کالیدروموس نام داشت اسیر نمودند این شخص ظاهراً یکی از اعاظم رومیها
بوده و آقای او موسوم به لیبریوس ماکسیموس رئیس جماعت داس آن اسیر را بسمت

هدیه و تعارف برای فیروز پادشاه اشکانی فرستاد و کاتی دروموس طرف التفات
پادشاه پارتی شده سالها در خدمت او بسر برد

اما فروش ولایت اسرهوئن بشاهزادهٔ این ناحیه که ابکار یا ابکاروس نام داشت چندان مطلب مهمی نبوده وجهت آن شاید خالی شدن خزانهٔ فیروز بوده است زیرا که این پادشاه مبلغ گزافی بمصرف توسعه و زینت شهر طیسفون رسانید و خزانهٔ خود را بر سر اینکار خالی ساخت ازین جهت سلطنت آن ناحیه را بفروخت که باز خزینهٔ دولت اشکانی را نقودی باشد نیز چون در آن اوان سلاطین محکومه و تابعهٔ اشکانیان برای آنکه دارای دبیر و اسم پادشاهی شوند مبلغی پیشکش مانند بشاهنشاه اشکانی میدادند و این اسم و رتبه با آنها مبذول میشد ممکن است فروش سلطنت یا ولایت اسرهوئن هم از آن قبیل باشد و محتمل که فقط ابکار اینکار را کرده باشد چیزیکه مسلم است این است که بعد از تقدیم وجهی گزاف بفیروز و اسم پادشاهی باز سلاطین اسرهوئن در تبعیت اشکانیان بودند و اختیار مطلق نداشتند بلی آنها وقتی مستقل شدند و سکه بنام خود زدند که خود را تابع دولت دوم قرار دادند و اظهار اطاعت بآن دولت نمودند

از سوانحی که در عهد سلطنت فیروز بالنسبه مهم است اغتشاش و جنگهای داخله است و معلوم میشود مدعیها برای سلطنت پیدا شده بدعوی برخاسته اند و تا حدی کار را از پیش برده اند آنقدری که از تصفح تواریخ و سیر معلوم و مستفاد میشود این است که در سنهٔ هفتاد و نه میلادی اردوان نامی در یک قسمت از ممالک اشکانی پادشاهی داشته و باید یکنفر دیگر هم در قسمت دیگر سلطنت کرده باشد زیرا که دو سکه از سلاطین اشکانی و از آن زمان بدست است روی هر یک صورت سری است و هیچیک از آن دو سر شباهتی بسر فیروز ندارد پس معلوم میشود دو نفر در آن اوقات هر یک در خطهٔ از ولایات و بلاد اشکانی سلطنت داشته که با خود فیروز سه پادشاه میشوند معاصر با یکدیگر و البته آن دو پادشاه با فیروز جنگها داشته اند و برای او اسباب مخمصه و زحمت کلی بوده.

بوده

اما سنهٔ مسطورهٔ در فوق یعنی سال هفتاد و نه میلادی که اردوان در قسمتی از ممالک اشکانی سلطنت مینموده همان سالی است که تیتوس پسر وسپازیان در مملکت روم قیصری یافت و بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد و در همین سال کوه آتش‌فشان معروف وزوو در ناپل از ایالات ایطالیا بشدت بنای آتش فشانی را گذاشت و شهر هرکولانوم و پمپئی را که در زیر مواد آتش‌فشانی نمود و پلین حکیم طبیعی که بلینیاس معروف باشد و از اجلهٔ حکمای روم در این آتش‌فشانی تلف شد

در باب دو سکهٔ که گفتیم در اوان سلطنت فیروز ضرب شده و هیچیک از آن از فیروز نیست از سلاطین دیگر است

مستر لنتن انگلیسی معلم علم تاریخ میگوید سکهٔ در موزهٔ انگلیس است و صورت سری روی آن نقش شده و بزعم بعضی آن سر اردوان ثالث میباشد و این سکه مورخ بتاریخ سال هشتاد و یک میلادی است نیز سکهٔ دیگر هست روی آن هم صورت سری است و بعضی آنرا سر بلاش که بعد از خسرو جانشین فیروز سلطنت کرده پنداشته‌اند در هر حال سکه‌های دیگر از مهرداد بدست است که چند قطعه از آن در اواخر دولت و سلطنت فیروز ضرب شده و چند قطعهٔ دیگر در اوایل پادشاهی خسرو جانشین او و عبارتی که روی سکهٔ مهرداد نقش است بوضع خطوط مشرق زمینی یعنی از راست بچپ نوشته شده نه مثل خطوط یونانی و فرنگی از چپ براست و از آن عبارت معلوم میشود که سلطنت مهرداد در اقطار مغربی ممالک اشکانیان بوده نه در نقاط شرقی و حاصل کلام اینکه در زمان سلطنت بلاش ممالک اشکانی تجزیه و صاحب دو پادشاه شد و در عهد فیروز چنین مینماید که سه پادشاه در یک عصر سلطنت کرده و اینوضع در دولت اشکانی دایر و برقرار بوده بلکه گاهی چهار پادشاه اشکانی در ممالک وسیعهٔ اشکانیان صاحب تخت و تاج و اسم و رسم پادشاهی شده اند و اختلاط و التباس تاریخی و لغزشها هم از این رو میباشد چه آن

سه پادشا

سر پادشاه یا چهار پادشاه هر یك خود را فرزند اشك و وارث حقیقی سلطنت
خوانده و همان القاب سلاطین بزرگ اشکانی را بخود داده و در قسمتی از ممالك
اشکانیان فی الحقیقه صاحب حکم و اختیار و اقتدار بوده و رعایا آنها را پادشاه
میدانستند و ممکن که شاهنشاه مینامیده اند و مورخین گاهگاه اشاره
باین مطالب کرده اند و رومیها چون با دولت اشکانی روابط صلح و جنگ
داشتند بهتر از سایر ملل از این وضع مطلع و آگاه بوده اند چنانکه دیکاسیوس
در انتهاض تراژان قیصر روم بطرف بابل میگوید از جانب دولت اشکانی مقاومت
و جلوگیری درستی از قیصر و عساکر او نشد معدودی بمدافعه پرداخته
و کار نمایانی نکردند زیرا که جنگهای ملی و حروب داخله دولت پارت را ضعیف
کرده بود

یك نکته دیگر را نیز باید ملتفت شد و آن این است که دولت روم در زمانی
که ممالك اشکانی مجزا گشت با پادشاهانی از اشکانیان رابطه داشت که
در طیسفون اقامت داشتند و مملکت جزیره (مزوپوتامی) و ماد تابع
آنها بود

این بود سوانح عهد سلطنت فیروز اما وفات و مدت ملك او در این
هر دو جزء اختلاف است اکثر مدت سلطنت فیروز را سی سال نوشته
و بعضی کمتر گفته و سال وفات او بقول راجح سنهٔ صد و هشت میلادیست
و زمرهٔ یکی دو سال بعد گفته اند

از فیروز دو پسر ماند یکی را نام اگزه دارس دیگری موسوم بپارتامازیریس
اما مجلس شورای دولتی کاپارت هیچیك از این دو پسر را قابل سلطنت ندیده
و ندانسته لهذا تاج پادشاهی را بر سر خسرو برادر فیروز گذاشتند

یکی از مورخین گوید وقتیکه فیروز درگذشت دولت روم با دولت اشکانی
حالت کدورت و نقار داشت و مهیای جنگ با این دولت و چون در آن وقت
مجاهده با دولت روم کار آسان نبود پس میبایست پادشاه اشکانی که با
چنان دولت با قوتی میخواهد مصاف دهد و برابری نماید مردی کاردیده

و مجرب

ومجرب وپیر ودانشمند باشد وپسران فیروز هردو جوان وبی‌آزموده وجهان ندیده بودند لهذا مجلس شورای بزرگان اشکانی مصلحت در سلطنت هیچیک از آن دو شاهزاده ندید این است که آنها محروم ماندند وتخت وتاج خسرو را شد

مورخ دیگر گوید فیروز در اواخر عمر خود چند فقره دلتنگی از تراژان قیصر روم بهم رسانیده ودر حالت دفاع بود از این مطلب چنین استنباط میشود که دولت روم در کار حمله کردن بر ممالک اشکانی بوده وشاهزادگان پسران فیروز را این وضع دولتی از تاج وتخت محروم نموده است

فصل بیست وپنجم

در سلطنت اشک بیست وهفتم یا ارشک ارساس بیست وچهارم که خسرو نام داشت

چون فیروز پادشاه اشکانی در سال صد وهشت میلادی باقدری دیر تر درگذشت ونوبت سلطنت خسرو شد کلیه وضع مشرق زمین یعنی ضعف واختلال امور دولت اشکانی وحال ارمنستان مقتضی گشت که دولت روم بخیال تسخیر ممالک مشرقی افتد تبیین این مقال وتفصیل این اجمال آنکه چون تیرداد اشکانی پادشاه ارمن در حدود سنه صد وده میلادی وفات نمود فیروز یکنفر از پسران خود را اکزدارس یا اگزیدارس نام داشت بسلطنت ارمنستان برقرار کرد وبعضی گفته اند اکزدارس را خسرو جانشین فیروز پادشاهی آن مملکت داده در هرحال این شاهزاده در ارمن بسلطنت پرداخت بدون اینکه اذن واجازه از دولت روم بخواهد وخود را در تحت حمایت وتبعیت آن دولت بداند تراژان قیصر روم چون در آن اوان در طرف مغرب با طایفه داسی پادشاه زد وخوردی داشت ومشغول بود ابتدا این حرکت ووضع پادشاه ارمنستان را تحمل نمود اما بعد از آنکه در سال صد وچهارده میلادی داسیها بکلی مقهور ومطیع تراژان شدند واز کار آنها فراغت یافت بخیال آسیا افتاد

وتهیهٔ سوق عسکر پرداخت که تفوق و تسلط دولت روم را در مشرق برقرار دارد :
چه سلطنت اشکانیان را در حالت ضعف و انکسار میدید و برای اجرای مقاصد خود
بهانهٔ خودسری و استقلال پادشاه ارمنستان را بدست داشت

چون درینوقت ممالک اشکانیان مجزا شده بود فی الحقیقه آن قدرت و استعداد را
نداشت که با دولتی مقتدر یعنی دولت روم که از هر جهت خاصه از بابت امور نظامی و
قشونی در آن عصر در اول رتبه و درجه بشمار میآمد برابری نماید تقریبًا تا زمان سلطنت
خسرو دویست و پنجاه سال بود که سلاطین اشکانی سلطنت کرده و اکثر از آنها دارای
قدرت و عدت بودند که گاه در پیشرفت کار بر رومیها میچربیدند و آنها را مغلوب
میساختند و فی الواقع دولت روم حریف و هماوردی که داشت فقط اشکانیان بودند
که لشکرکشیها و فتوحات بزرگ مینمودند بعد از آن مدت متمادی در عهد سلطنت
خسرو بلکه پیروز اخر شوکت و حشمت دولت پارت رو بزوال نهاده اوان هبوط و تنزل
آنها شد و این سبک و سیره و راه و روش در عهد قدیم شایع بوده و اکثر دول همین حالت را
داشته در ابتدای طلوع و شروق خیلی درخشان و در اواسط بحالت متوسط و پس از چندی
توسط میل افول نموده اند خلاصه دولتی که حدود ممالک آن از یکطرف بشط فرات و
از طرف دیگر برود سند از جانبی به جیحون و از سمتی بدریای محیط جنوبی یعنی محیط هند میرسید
مستعد تنزل و ضعف گردید و اسباب اختلال و اضمحلال آن فراهم آمد

یک چیز هم از خارج کار داخلهٔ ممالک مشرقی را مغشوش میکرد و آن استعلای لوای دین
مسیح علیه السلام بود که هر قدر رواج و شیوع آن زیاد میشد بواسطهٔ نفاق و اختلاف
متدینین دین جدید و ادیان سابقه کار خلاف و اغتشاش بالا میگرفت و مخصوصًا یهودیها
که دوچار صدمات میشدند و از صاحبان مذاهب دیگر بشدت تنفر داشتند دسته دسته
از اوطان خود مهاجرت کرده بممالک مشرق میآمدند و در این نواحی منتشر و متفرق میشدند
و وجود آنها اسباب تفرقه و دوروئی و نفاق مردم با یکدیگر میشد و رشتهٔ اتفاق مردم را
میگسست و معلوم است مملکتی که اهالی آن اکثر با هم در عالم خصومت و عداوت اند هرج
و مرج میشود و قوت حکومت و دولت مبدل بضعف میگردد

ترازان قیصر روم بدرستی از این حال باخبر بود و میدانست ناحیهٔ شرق مانند جسدی است

که اعضا و ابعاض آن در کار تلاشی است و برای مداخله در کار این سرزمین و اجرای مقاصد خود وقتی بهتر از حالا نیست باید دامن همت بر کمر زد و رایت اقتدار و اعتلای دولت روم را در آن امکنه بلند کرد و آن هیکل و پیکر متلاشی را باز جمع آوری نمود و محل تمدن قدیم دنیا را متصرف شد و ممالکی را که نام آوران یعنی سناسریب وساردانا پال وسیروس (کورش) و دارا و اسکندر مالک بودند گرفت و ضمیمه دولت با عظمت روم ساخت

(سناسریب پاسناخریب از ملوک کشورگشای آشور یا آسیری بوده فتوحاتش معروف و در منظم نمودن امور دولت مشهور است وساردانا پال نیز از ملوک همین مملکت و آخرین پادشاه است از خانوادهٔ سمیرامیس ملکهٔ بابل اما تاریخ این خانواده با افسانه شبیه تر است تا بحقیقت)

تراژان خیلی میل داشت جهانگشائی باشد مثل اسکندر کبیر و اگر بدرجهٔ فاتح مقدونیه دارای شهرت و افتخار نگردد اقلا تقلید آن قهار با اقتدار را در آورده باشد لهذا با استعداد نظامی بسیار خوبی در سال صد و چهارده میلادی اقدام و آغاز لشکرکشی نمود خسرو پادشاه اشکانی که حریف زابر زور مهیب بدفع محمصه و اطفای این شراره را اسفاری مامور در بار دولت قیصری کرد و آنها در فصل پائیز سال مذکور عازم شده در شهر آتن پای تخت یونان بحضور تراژان بار یافته بعضی هدایا و تحف از جانب خسرو تقدیم نمودند و مطالبی مبنی بر میل بصلح اظهار داشتند و گفتند پادشاه اشکانی برادرزادهٔ خود شاهزاده اگزدارس را از سلطنت ارمنستان معزول کرده چه رفتار آن شاهزاده اسباب رنجش دولت روم شده و چون ارمنستان را پادشاهی باید خواهش مینماید که تراژان سلطنت پارتاماز یریس برادر اگزدارس را که او هم برادرزادهٔ اوست تصدیق نماید و این شاهزادهٔ اشکانی مثل نیرداد تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر روم میگیرد و خود را در تحت حمایت و تبعیت تراژان میداند و چون این کار باین شکل پرداخته شود دولتین روم و اشکانی دارای همان رابطه و اتحاد و معاهدهٔ خواهند بود که بلاش و نرون با هم برقرار نمودند شان و اعتبار دولت روم ظاهراً محفوظ میماند و ارمنستان در معنی در تحت حمایت دولت اشکانی میباشد

اگر واقعی مقصود تراژان حفظ شان و اعتبار ظاهری دولت روم بود البته عمل بهمین جا

و بهمین

وهمین وضع ختم میشد امّا قیصر چنانکه کفتیم خیال مملکت ستانی داشت نه تنها ارمن بلکه تمام ممالک مشرق را میخواست بلا واسطه در تحت تصرّف داشته باشد این بود که فرستادکان خسرو را نجوبی نپذیرفت وتحف وهدایای آنها را قبول ننمود وکفت روابط ومودّت سلاطین بایکدیکر بکردار است نه بکفتار چون به مملکت شام رسیدم باقتضای وقت وحال حرکت خواهم کرد حالا موقع جواب دادن نیست بعبارة اخری الجواب کما تری لا کما تقری

مأمورین خسرو بی نیل مرام بلکه خائب وخاسر از حضور قیصر مراجعت کردند وپادشاه اشکانی منتظر شد که به بیند چه پیش میآید تراژان تفریباً در اواخر پائیز از آتن بانطاکیهٔ شام آمد واسباب تجمّل وجلال واستعداد لشکری خود را در این شهر آراسته که میتوان کفت در آنوقت پای تخت سوریه بود حاضر ومهیّا کرد که سال بعد بجدال و قتال پردازد

ابکار شاهزادهٔ حکمران اسرهوئن که چندی قبل از این تاریخ مبلغی به فرو زتقدیم کرده ودر حقیقت پادشاهی این ناحیه را ابتیاع کرده بود چند نفر را در فصل زمستان مأمور حضور تراژان قیصر کرده بعضی هدایا بدربار امپراطور روم فرستاد واظهار مخالصت نمود

پارتامازیریس شاهزادهٔ اشکانی که میخواست سلطنت ارمنستان ورا باشد نیز بنای ارسال ومرسول را با دربار قیصر کذاشت وخود را پادشاه ارمن خواند امّا از دربار قیصر جوابی برای او نیامد این شاهزاده چون مردی ملایم ونرم بود بصواب دید مستشاران خود بر آن شد که باردوی رومی رود واز دست قیصر تاج سلطنت ارمنستان را بکیرد واجازهٔ پادشاهی این مملکت را تراژان شفاهاً باو بدهد یعنی همان کاری را که نیرداد کرد این شاهزاده تجدید نماید وچنانکه او از نرون صاحب افسر کردید این از تراژان مالک دیهیم کردد امّا از آنطرف تراژان با اهتمام تمام در تهیّهٔ کار رو جنک وحمله بود وقشون متوقّف در شام را منظّم ومرتّب مینمود چه مدّتی بود جنک نکرده بودند وبیکاری واثر هوای مملکت آنها را از نظم انداخته ودر حالت تفرقه داشت آخر الامر فصل بهار رسید وتراژان قیصر با اردوی خود حرکت کرده متدرّجاً تا سمیساط بطرف

سرچشمهٔ شط فرات آمد کراسُس از این راه و اثنای طی آن چندین حکمران و شاهزاده‌ها ی
نیمه مستقل به اردوی قیصر آمده با او اظهار اطاعت و انقیاد و تبعیت نمودند و او بلاد سانانا
لاوالبجا را که از شهرهای ارمنستان و در حوالی شط فرات بود متصرف شد و در شهر
البجا بود که پارناماز پس شاهزادهٔ اشکانی با معدودی از خواص خدم خود باردوی
رومی آمدند مجلسی برای ملاقات شاهزادهٔ پارس منعقد شد و آن شاهزاده چون بآن
مجلس ورود کرد در حضور اکثر از صاحب‌منصبان و سپاهیان روم تاجی را که بر سر داشت
برداشته در پایین پای امپراطور و قیصر روم بر زمین گذاشت و متوقع بل مترصد بود که
تراژان فوراً آن تاج را بردارد و باو مسترد سازد و با این وضع بی‌مخمصه مالک مملکت
ارمن گردد اما تراژان هیچ حرکت نکرد و اقبالی باین مطلب و مأمول پارناماز پس ننمود
و لشکریان که مخصوصاً در اینموقع بسلام قیصر آمده بودند صداها را بلند کرده او را بسمت
امپراطوری سلام دادند و تبریک و تهنیت گفتند که بدون خون ریزی تاج سلطنت ارمنستان
نصرفا و در آمده است پارناماز پس که اینحال بدید دانست فریب خورده است بخیال
فرار افتاد اما وقتی درست ملتفت شد فهمید بیچاره محبوس است قشون رومی دور او را
دارند و نمیگذارند بجائی برود علاج واقعه را درخواست نمود که شخصاً بحضور قیصر برود
مسئول او مقرون بقبول شده وی را بسراپردهٔ تراژان بردند و در آنجا او بعضی مطالب اظهار
نمود تراژان اعتنائی بگفتار او نکرده بلکه همه را اطوار بی‌اعتنائی رد کرد و ضمناً باو فهمانید
که تاج سلطنت ارمن را از او بجرم و جریمه گرفته اند و برای رفع بعضی اکاذیب و حرفهای
دروغ که شهرت کرده تکلیف او این است که بار دیگر بحضور قیصر حاضر شود و استدعائی که
دارد بعرض رساند و حکم و فرمایش امپراطور یعنی جواب او را اصغا نماید پارناماز پس که
از شاهزادگان اشکانی و دارای خوبی بود با شهامت و جلادت و بزرگی آمیخته آشکارا
و بدون خوف بزبان آمده گفت جهنی ندارد که من تن بذلت در دهم نه شکست خورده ام
نه در جنگ دستگیر شده ام خود بمیل خاطر و بپای خود باینجا آمدم که با سالار رومی ملاقات
کنم و محض احترام دولت روم تاج سلطنت ارمنستان را از او دریافت نمایم چنانکه تیرداد
قبل از من این تاج را از نرون دریافت نمود علاوه بر این من هرگز گمان نمیکردم از رئیس ملت
و دولتی که مدعی تمدن و تربیت است نسبت بمن خلافی بظهور رسد و من طرف تعدی

شوم

شوم وصدمه بمن وارد آید یا کسی مانع شود که من با امنیت خاطر مراجعت نمایم
تراژان گفت من تاج سلطنت ارمنستان را بهیچکس نخواهم داد آن مملکت ایالتی است
از ایالات روم وباید یکنفر والی وحکمران رومی در آن حکومت نماید اما پارتامازیریس هرجا
که میخواهد برود از ملازمان وخدام او آنها که از اهالی پارت هستند نیز مختارند که با او
بروند اما هرچه نوکر ارمنی با اوست باید بمانند چه رعایای دولت روم میباشند وقیصر
روم یا دولت مشارالیها اذن نمیدهد از رعایای او در خدمت سلاطین وشاهزادگان
اشکانی باشند

بعضی از مورخین که از آنجمله است دیکاسیوس رومی رفتار زشت تراژان قیصر را نسبت
به پارتامازیریس شاهزادهٔ اشکانی ثبت نموده اما نه چنانکه فطرت پست وسوء اعمال او را
کما هو ظاهر وآشکار ساخته باشند جماعت دیگر خاصه فرنتو وآریان که هردو با تراژان
معاصر بوده آن واقعه را تشریح وتوضیح کرده اند آنها میگویند اگرچه تراژان پارتامازیریس را
مختار کرد وگفت هرجا میل دارد برود اما فی الحقیقه مقصودش این نبود که آن شاهزاده
بسلامت معاودت کند وبممالک اشکانیان وسلاطین یا اجداد خود بازگشت نماید
بلکه قصد اتلاف واعدام او داشت چنانکه دسته قشونی مامور اینکار نمود وبآنها گفت بعد
از عزیمت پارتامازیریس ودور شدن او از اردوی قیصر وی را تعاقب ودستگیر نمایند
واگر بنای درشتی وجدال را گذارد فوراً او را بقتل رسانند

زمرهٔ از مصنفین گویند تراژان قیصر روم ابتدا خیال کشتن وهلاک نمودن شاهزادهٔ اشکانی را
نداشت بعد از آنکه شاهزاده از اردوی او رو براه نهاد ودور شد قیصر را خیال گرفت وباخود
اندیشید که پارتامازیریس چون از نسل ونژاد اشکانیانست وآنقوم فطرتاً رشید ودلیر
میباشند ممکن است این شاهزاده فسادی برای قیصر برپا کند واو را بمرارت وغائلهٔ جنگ
وستیز که عاقبتش معلوم نیست دچار سازد این بود که جمعی را از عقب سر او مامور کرد که
بروند وشاهزاده را مقتول نمایند در هرحال لشکریان ومامورین تراژان خود را به پارتامازیریس
رسانده واو را بکشتند واین نابکاری وغداری باسم قیصر در بطون کتب ثبت ومخلد ماند
تراژان وهواخواهان او دانستند که قتل شاهزادهٔ اشکانی که سلماً بملاقات وحضور قیصر آمده
بدنامی عظیم است وهمه کس این رفتار ناهنجار را زشت میشمارد ومرتکب را از آمر ومامور

ملامت

ملامت میکنند بخیال افتادند که پی را کم کنند وتقصیر را بگردن اگزدارِس برادر پارتامازیریس
وارد آورند وچنین شهرت دادند که اگزدارِس چون قبل از پارتامازیریس در ارمنستان
سلطنت کرده چشم بتخت وتاج آن مملکت داشته وبدسایس اسباب قتل برادر را فراهم
آورده نیز گفتند شاهزادهٔ پارتی در ملاقات قیصر روم از حدود معلومهٔ مقرره تجاوز وتخطی
کرده وخود را مقصر نموده کیفر ومجازات خود را دید امّا همه کس دانست وفهمید که این جمله
حیل ودروغ تراژان وهواخواهان اوست ورنگ گلگون خون شاهزادهٔ بیگناه روی قاتل
جابر را سیاه داشت وآنها که بیغرض بودند میگفتند فرضا شاهزادهٔ اشکانی هم تقصیری
کرده باشد سزاوار این بود بگذارند سالمًا آن بیچاره بوطن خود باز گردد وعاقبت خود تراژان
قیصر هم بر زبان آورد که وی آمر وباعث هلاک پارتامازیریس بوده است
بعد از کشته شدن پارتامازیریس اهالی ارمن بکلّی مطیع ومنقاد قیصر گشتند وخسرو پادشاه
اشکانی که میبایست بخونخواهی شاهزادهٔ پارتی بپردازد بعلاوه حقوق دولت اشکانی را
در سلطنت ارمنستان بزور اسلحه ثابت وبرقرار سازد هیچ جنبش وکاری نکرد وساکت نشست
ودر صدد انتقام واحقاق حق برنیامد وبعضی به تراژان گفتند اگزدارِس شاهزادهٔ اشکانی
در سلطنت ارمن ذیحق است وچون خسرو با او بدرفتاری کرده اگر قیصر اورا بپادشاهی
ارمن برقرار ونایل دارد البته در تحت حمایت وتبعیت دولت روم جای میگیرد واز جهت این
امتنان با دولت مشارالیها دوست ومتحد میشود امّا این حرفها هیچ بخرج قیصر نرفت وگفت
این ورق بکلّی باید برگردد وارمنستان کبیر وصغیر یکباره از ولایات روم محسوب شود ومسئله
از همین قرار استقرار یافت
چون تراژان از خیال ارمن فراغت یافت بکار سایر همسایگان پرداخت با بعضی بنای مودّت
واتحاد را گذاشت برای اهالی البانی پادشاهی معین کرد وبا طوایفی که در آن حدود بودند بنا
ومبانی قدرت وعظمت خود را مشیّد نمود وبه ملل وقبایلی که در آن صفحات بودند خبر داد
که دولتِ روم امروز دارای شأن ومرتبتی است که جمیع سلاسل حتّی اقوام ساکنه در اقصی بلاد
شرقی باید تمکین آن دولت نمایند واورا مقدّم بر تمام دول دانند
طوایف ومللی که دولت روم آنها را مطیع ومنقاد میخواست طوری از دولت مشارالیها
حساب بردند وخائف شدند که هرکس میگفت استیلا وتسلط دولت روم بر قسمت عمدهٔ

کرهٔ زمین مسلم کردید واین خود کاری ومطلبی عمده بود امّا این چیزها ترا ژان حریص را منقاد علی
وآرام نمینمود وباید دانست که اینهمه اعمال در ظرف مدّت یکسال صورت پذیر گشته و بجهت
اینکه امور شمال شرقی بر طبق دلخواه قیصر بنظام رسید ودر قلاع وحصون وبلاد ونقاط مهمّه
ارمنستان قشون ساخلوی وقراول گذاشت بطرف جنوب عطف عنان کرده بشهر ادس
پای تخت ولایت سرهوئن آمد وابکار سلطان این ولایت را چنانکه میخواست خاشع ومقهور
ساخت چه ابکار تا آنوقت مردّد بود که بکدام یک از دولتین روم واشکانی اظهار خلوص
واطاعت نماید وبعضی از رؤسای دیگر نیز همین حالت را داشتند پس از منقاد شدن ابکار
یکنفر دیگر از صاحبان ولایت که مانی زار یا مانی زارس نام داشت وبا خسرو در حال نزاع
با ترا ژان متحد شد از مانی زار گذشته رؤسای دیگر هم بودند که میل داشتند با ترا ژان
متّحد شوند وخود را در تحت حمایت او قرار دهند امّا چون او را مرد درست قولی نمیدیدند
اعتمادی بدوستی او نداشتند ونمیدانستند از اینکار بهره وصرفه خواهند برد یا نه بالاخره
وقت شد که عساکر رومی بر متصرّفات اشکانیان حمله کند وشروع بجنگ نماید دو دسته
قشون ترا ژان به دو ناحیهٔ بلاد جزیره وبین النهرین یا مزوپوتامی یورش بردند وهر دو محلّ را
مسخّر نمودند نصیبین واماکن گردنشین آن رومیها شد وهنوز زمستان نرسیده بود که قسمت
علیای بین النهرین فرات ودجله را لشکریان روم گرفتند وشهر سنجار را که در حدود سلسله
کوه سنجار واقع شده نیز تصاحب کردند مختصر مزوپوتامی یا بلاد جزیره یکی از ایالات روم
شد ورومیها بعضی مدالها سکّه زدند وشکل وصورت ترا ژان را که فاتح این مملکت بود روی
مدالها نقش کردند ونقشهٔ ولایاتی را که مسخّر کرده بودند در زیر پای قیصر کشیدند مجلس سنای
روم یعنی مجلس شورا برای اینکه ترا ژان قیصر قسمتی از ممالک اشکانیان را از ید تصرّف آنها
منتزع ساخته باو لقب پارتیکوس دادند یعنی مغلوب کنندهٔ پارتها

بعضی از مورّخین گویند در فصل زمستان نصیبین یا ادس معسکر ترا ژان قیصر روم بود ولی
از یادداشتهای قدیم چنین مستفاد میشود که برای گذراندن زمستان قیصر به انطاکیه مراجعت
کرده امّا سرداران وسرکردگان خود را در امکنهٔ مفتوحه گذارده که آنچه تهیّه برای جنگ سال
بعد لازم است بنمایند واز جمله دستور العملها که داده بود اینکه در نصیبین چون چوب وتخته‌های
خوب محکم بدست میآید در اینجا یک دسته کشتی بزرگ بسازند که آذوقه ومهمّات حربیّه که

برای

که برای سنهٔ آتیه مهیا میشود با آنها حمل کرده ببرند در نقطهٔ مساعدی از سواحل دجله یعنی در آنجائی که دجله از کوهها خارج گردیده بزمین مسطح میرسد بالجمله کارگذاران قیصر هریك در جای خود مشغول کار بودند و قیصر در انطاکیه آسوده میزیست که در پانزدهم ماه دسامبر همانسال یعنی سنهٔ صد و پانزده میلادی زلزلهٔ عظیمی در پای تخت باشکوه شام که همان انطاکیه باشد شد و نظیر آن زلزله در آن صفحات تا آنوقت شنیده نشده بود اغلب عمارات شهر را زلزله خراب کرد از آنجا که قیصر روم در انطاکیه اقامت داشت جماعت کثیری هم از غربا و اهالی خارجه بآنشهر آمده هریك قصد کاری و خیالی داشتند عدهٔ وافری از سکنهٔ بلد و از واردین و غربا در زیر خرابه‌ها از صدمهٔ زلزله جان بدادند و بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان ذیشان روم نیز راه دیار عدم گرفتند از جمله مسیو ویرژی لانوس پدو بود که در آنسال در روم سمت کنسولی داشت و کنسول در روم در آن وقت حکم صدر اعظم داشته و در دولت جمهوری دو نفر کنسول زمام مهام جمهور و امور دولت را در دست داشتند مختصر در این زلزله خود تراژان قیصر نیز دوچار خطر شد یعنی عمارتی که در آن مقیم بود بنای خرابی را گذاشت قیصر متوحش شده خود را از پنجرهٔ عمارت بیرون انداخت و قبل از بیرون آمدن قدری آوار هم روی او ریخته ولی صدمهٔ کلی باو وارد نیامد

بعد از آنکه زلزله رفع شد و زمین قرار گرفت بازماندگان آسوده نشدند چه تقریباً کمتر از نصف مردم شهر هلاك شده و نصف بیشتر که مانده بودند اولاً در حالت سوگواری بودند ثانیاً منزلی که در آن اقامت کنند نداشتند بالفرض هم خانه و عمارتی از آسیب زلزله محروس و محفوظ مانده چون میان اهالی شهرت یافته بود که کوه مُن کاریوس یا مُن کاسیوس که در طرف جنوب غربی انطاکیه و مشرف بشهر است از زلزله متلاشی خواهد شد و پاره های آن روی شهر خواهد ریخت لهذا این خیال مردم را بوحشتی عظیم انداخته بود

صدمهٔ زلزله و خوف و وحشت آن اختصاصی بشهر انطاکیه نداشت بلکه اکثر بلاد شرقی گرفتار این بلیه و مخمصه گردیدند و زحمت کلی دیدند در ولایات آسیائی دولت روم چهار شهر که موسوم به الینا و میرینا و پیتانه و سیمه بود بکلی خراب و منهدم شد در یونان نیز دو شهر و در گالاسیا سه شهر یکباره نابود گشت همانا دولت روم بواسطهٔ زور و اسلحه و اعتباریکه

تازه حاصل کرده برخود بالیده واو را عجب و غرور گرفته مشیت ازلی میخواست برا
دولت معلوم کند که انسان هر قدر که صاحب عدت و شوکت شود قابل غرور نی
و نباید باسباب و اوضاع ناپایدار عالم مغرور گردد چه گردش زمین هماورد بی‌نداشته
باشد ممکن است حادثه آسمانی کار او را بسازد و بنیادش براندازد
تراژان قیصر که منتهای سعی و کوشش را در بزرگ کردن خود و عظمت دولت روم داشت
از آن زلزله عام خیلی خسارت دید ولی هیچ تغییری در خیالات او راه نیافت در قص
و نیت خود راسخ و جازم بود و آنچه باید تهیه مینمود چون فصل بهار سال صد و شانز
میلادی نزدیک شد تراژان مهیای کار و انجام خیالات خود گردید صاحبمنصبان ا
در نصیبین بدستور العمل او کشتیهای خوب در ظرف مدت زمستان ساخته و آماده ک
بودند و آن کشتیها طوری ساخته شده بود که باسانی مجزا میشد و بطور سهولت دو بار
اجزای آنها را بیکدیگر وصل مینمودند تراژان آنها را با عراده بجزیره برد در آنجا بدجل
انداخت و آبی کرد و بتهیه لوازم و مهمات پرداخته که بر آداین حمله کند بعضی از سپاهیا
خود را که اسلحه سنگین داشتند با کمان داران که در واقع مستحفظ سایرین بودند حکم ک
در کشتیها جا گرفتند و این کار قیصر تهدید بود و اشعار مینمود که با سفاین دیگر از نقاط
مختلفه عبور خواهد کرد تراژان بمدد کشتیها و سایر آلات و ادوات که مهیا نموده بود
با وجود بودن عده کثیری از قشون دشمن در کنار شط بر روی دجله جسری بسته عساکر خو
بدون تحمل خطری از جسر بطرف دیگر رود خانه برد و اینکار مشکل را باسانی بساخت و میتوا
گفت در این وقت نصف بیشتر خیالات قیصر صورت گرفته بود خسرو پادشاه اشکانی که خص
و طرف مقابل قیصر شمرده میشد و تراژان همه کارها را برای مقهور کردن او و انتزاع ممالک
اشکانی میکرد از میدان جنگ و معرکه نبرد دور میزیست و نزدیک نمیشد و درست معلو
نیست که خسرو از جهة عدم استطاعت و قدرت و نداشتن قشون و سایر لوازم جنگ د
مینمود یا حروب و دشمنان داخله مملکت او را فرصت نمیدادند که بدفع خارجه بپردازد
بهر حال کار سرحدات خود را خسرو بحکام واگذاشته و خود بملاحظه آن حدود و اقبال و اقد
ننمود مبارز و سایر پادشاهان را این امیدی که داشت فقط این بود که امتداد خط دجله را اح
میکند و نمیگذارد دشمن داخل مملکت شود همینکه دید تراژان از شط عبور کرد ناامید ا

مبدل

مبتلا بیاس گردید واز حالت جهد وکوشش افتاد وبلاد وقلاعی را که در تصرف داشت
متوالیاً قشون رومی گرفتند بدون اینکه از طرف پادشاه اشکانی ایستادگی ومقاومتی شود
واهتمامی در دفاع نماید نینوا واربل وگکامالا که موضعی بود در همان حدود لشکریان
قیصر مسخر کردند آدیابن تری را که محل بسیار مستحکمی بود نیز انتزاع نمودند یعنی چندی پیشتر
جمعی از رومیان را دستگیر کرده در این محل اسیر داشتند اسرا چون از پیشرفت عساکر
روم خبردار شده ودیدند طلیعهٔ آنها پدیدار شد جرأت وقوت قلبی بهم رسانیده بکمک تبعهٔ
قشون ساخلوی آنجا حمله کرده سرکردهٔ قراولان را کشتند ودروازه های قلعه را بروی سپاه
روم باز کردند مختصر در قلیل زمانی تمام صفحات مابین دجله وزاگرس را لشکریان قیصر گرفته
غارت کردند (زاگرس کوه جبل الطاق است وآن در طرف یمین دجله امتداد یافته تا خلیج
فارس) چون در هیچ جا کسی بجلوگیری رومیان نپرداخت واشکانی در راه خود ندیدند
جری شد مجال افتادند که پیش آیند وبه طیسفون پای تخت اشکانی حمله کنند اما برای
ترازان تردیدرائی حاصل آمد مجدداً از دجله عبور کرد وداخل جزیره شد وحضر را که
شهری بوده است در مقابل تکریت ودر آنوقت اعتباری بکمال داشته بگرفت واز آنجا
بطرف فرات رانده باین شط نزدیک شد وراه جریان آنرا گرفته به هیت وبابل رفت (هیت
شهری بوده است در عراق عرب) بابل که از امصار با عظمت دنیا محسوب میشد وبه
آبادی وجمعیت معروف وضرب المثل نیز بدون زحمت وجدال بتصرف ترازان درآمد
یکی از مورخین گوید شهر سلوسی هم مسخر عساکر روم گردید واهل این شهر نیز ربقهٔ اطاعت
وتبعیت قیصر را بگردن گرفتند وباقی نماند مگر پای تخت که آنجا را متصرف شوند وتمام
خاکی که از فرات ودجله سیراب میشود ملک ترازان وضمیمهٔ ممالک روم گردد وبرای
این کار باز یکدسته کشتی لازم بود چون کشتیهائی که در طرف علیای دجله کار کرده ظاهراً
از کار افتاده ترازان حکم کرد از نو یکدسته کوچک کشتی ساختند واز فرات از راه جریان آب
پائین آورده در جزیره (مزوپوتامی) روی عرّاده ها گذاشتند وبدجله رسانده در آب انداختند
مستعد شدند که بر طیسفون پای تخت حمله کنند عجب آنکه در اینجا هم کسی بمدافعه نپرداخت
بلکه مثل بابل وسلوسی یکمرتبه دروازه ها را برای ورود عساکر روم باز کردند اما خسرو
پادشاه اشکانی پیش از وقت اهل وخانواده وخزانهٔ مخصوص خود را برداشته رفته واز

طیسفون خیلی دور شده بود و خیالش اینکه با دشمن روبرو نشود بلکه خود را دور دار
و او را گرفتار مشکلات و عوائق طبیعی نماید این بود که هرچه تراژان پیش میآمد او پس میرفت
و جمله چیزها که در آن حدود بود برای لشکریان قیصر میگذاشت تا بغارت برند و مقصودش
اینکه اهالی که طرف تعدّی و تعرّض رومیان میشوند کم کم بصدا و شورش در آیند و تخم عداوت
و کینه تراژان و همراهانش در دلها کاشته شود و بواسطه شکایت و بلوای عام قیصر و قشون
رومی دوچار مشکلات گردند و کار امپراطور بجائی رسد که نتواند یک قدم پیش گذارد با وجود
این خیالات خسرو باید دانست که وضع احوال در آنوقت برای رومیان مساعد بود و بعد
از تسلیم شدن شهر طیسفون و اطاعت اهالی تمام اراضی و اماکنه در امتداد طرف سفلای دجله
و فرات در تحت اقتدار تراژان در آمده و میتوانست خود را بدریای دیگر رساند (مقصود
از دریای دیگر خلیج فارس است)

یکی از مورخین میگوید در آنوقت که خسرو پادشاه اشکانی از جلو میرفت و رومیان از عقب
او میآمدند که باو برسند در شوش تخت طلای پادشاه اشکانی با یکی از دخترهای او بچنگ
رومیان افتاد و ظاهرا این فقره محقق باشد و الا مستر رلنسن تکذیب این خبر میکرد

تراژان خود را اسکندر ثانی می پنداشت و بخود میبالید و خیال میکرد دولت بزرگی که مدتها
رقیب دولت روم بود یعنی دولت اشکانی نابود گردید و کارش بزوال کشید و وقت آن رسید
که تمام نواحی مشرق بتصرف دولت روم در آید و مخصوصا بعد از آنکه تخت طلای خسرو اشکانی را
سرکردگان رومی بچنگ آوردند تراژان را کمال اطمینان در غلبه خود و کن شدن کار دولت
پارث و منقرض شدن آن حاصل شد و فرار خسرو بحدود مشرق و امکنه که مردم آن وحشی
بودند تراژان را آسوده کرد خود را در وادی ایمن و امن ترین جاها می پنداشت و بهمین جهت
مسافرتها از دجله تا خلیج فارس امتداد یافت و بدریای جنوبی رسیده با تفنّن در آن سیر و
گردش مینمود و از خیال فتوحات خود زایدالوصف مسرور بود و ضمنا از وضع هندوستان
تحقیقات بعمل میآورد و افسوس میخورد که خیلی از عمر او گذشته و ضعف پیری مانع است که
بهند حمله کند و گرفتن آن ممالک را مثل اسکندر آخرین فتح و منزل کشورستانی خود قرار دهد
تراژان قیصر در خیالات خرّمی و شادی از فتح و غلبه خود و در عالم تأسف و افسوس که چرا
نمیتواند خود را بهندوستان رساند و آن ممالک را تملک نماید هیچ تصور نمیکرد که متصرفات

جدید

جدید او انقلابی حاصل شود و او را بزحمت و خطر اندازد در آنوقت که آن دیگرها با کمال حظ ولذت
گردش میکرد غفلةً خبرهای وحشت انگیز باو دادند و شیرینی مذاق او را بتلخی مبدل کردند و او را
مجبور به سعی و اهتمام و مشقت و زحمتی جدید نمودند یعنی باو گفتند که در خیلی از امکنه تازه
تصرف شده اهالی شوریده اند در بلاد سلوسی و حضر و نصیبین و ادس رایت طغیان برافراشته
و مردم دست باسلحه برده رومیان را میکشند و سکنهٔ تمام خط راه نیز نسبت بقیصر اظهار
تنفر و عداوت مینمایند در حقیقت راه بازگشت او مقطوع شده و ممکن است در همان
اراضی و ولایاتی که مسخر کرده هلاک شود و کارش بکناره رود بتباهی گذارد تراژان مجبور بود
که خود از همان راهی که آمده معاودت کند و سرکردگان و صاحب‌منصبان خویش را بهر طرف
روانه کند که رفع شورش شورشیان را بنمایند و آنها را مجدداً مطیع سازند اروسیوس
کلاروس و ژولیوس الکساندر از سرداران قیصر شهر سلوسی را باز در تحت اقتدار و اطاعت
در آوردند و برای سیاست طاغیان شهر را آتش زدند لوسیوس کویلوس سردار دیگر نصیبین را
باز مسخر کرد و شهر ادس را غارت نمود و بسوخت ماکسیموس سردار دیگر بر خلاف شکست
خورده یاغیان او را بکشتند و تمام لشکریان او بالمجمع او را معدوم ساختند تراژان ملتفت شد
که نگاهداری مغلوبین خالی از اشکالی نیست و هر روز فتنه برپا میشود لهذا پلتیک خود را
تغییر داده ابتدا خیال قیصر این بود که ناحیه سفلای میزوپوتامی را نیز چون ناحیه علیای آن
و مانند ارمنستان و آدیابن جزو ولایات و ایالات رومی قرار دهد بعد که دید کار سخت است
و نمیتواند همهٔ آن ممالک را بحال نظم و انقیاد نگاهدارد رنگ دیگر ریخته با شوکت و جلال
حرکت کرده به بین النهرین آمد و یکنفر از شاهزادگان اشکانی را که پارتاماسپات یا
پارتاماسپایس نام داشت و چندی قبل با پادشاه اشکانی در حالت مخالفت و ضدیت
بوده با رومیها متحد شده پادشاهی نواحی طرف سفلای بین النهرین داد و در صحرائی نزدیک
بطیسفون که در آنوقت معسکر تراژان شده در برابر جمعی کثیر قیصر خطابه خواند و از کارهای
بزرگ خود بعضی لافها زده خویش را ستود پس از آن شاهزادهٔ جوان اشکانی را به اهالی روم
که در آنجا حضور داشتند معرفی نمود و بدست خود تاج سلطنت را بر سر او گذاشت
این عمل تراژان از اهالی آن ممالک استمالتی کرد و از وی خرسند شدند در این صورت گمان میکرد
دیگر برای مراجعت و حرکت او خطری نیست شک نیست که راه دجله برای قیصر باز بود و از

از آنجا با امنیت خاطر آسوده میتوانست بطرف علیای بین النهرین یا بارمنستان برود
اما برای آنکه راه مستقیم طرف حضر و سینگارا بود راه شام ترجیح میدادند یا بجهة اینکه
اهالی حضر استقلالی داشتند و دم از خود سری میزدند و بروم مهابا بی اعتنائی میکردند
قیصر میخواست از آن راه برود و در ضمن بازگشت اهالی حضر را تنبیه و سیاست و مطیع
نماید و باید دانست حضر ها عربهائی بودند که اکثر بین النهرین مهاجرت میکردند خود
پادشاه یا رئیس داشتند لکن در تحت حمایت و تبعیت سلاطین اشکانی و اظهار رعیتی
بسلاطین مشارالیهم مینمودند بلده حضر اگرچه زیاد بزرگ نبود اما کثرت قلعه و شهری
بحصانت و استحکام آن میرسید با ستظهار محکمی مکان و اتکال بپادشاه اشکانی بهیچ
زیر بار قیصر روم نرفتند و چون قشون رومی و تراژان بشهر حضر نزدیک شدند حضر ها
دروازه های شهر را بسته مستعد دفاع شدند سربازان قیصر یک قسمت از دیوار شهر را
خراب کردند اما اهالی شهر بمدافعه کوشیده نگذاشتند احدی داخل شود خود تراژان دو
بجانب شهر حرکت کرد که لشکریان بر سر غیرت آیند و بهجوم و یورش وارد شهر شوند تیراندازان
حضری طوری قیصر و همراهانش را از تیر های پران عاجز کردند که ناچار امپراطور و سپاهش عقب
نشستند چند چیز هم بجرأت و جلادت حضر ها و پاداری آنها در مقاومت و دفع دشمن
کمک کرد شدت گرما قلت یا فقدان آذوقه و علیق کثرت مگس که از پس در مأکول و مشروب
سپاه روم میریخت منتهی بو مقدار آن میافزود و شاید در آن تنگی و تنگدستی اینهم غنیمت بود
تگرگ و طوفانهای شدید این جمله باد و بروت قیصر را نشاند و از خیال اسکندر بودن انداخت
دید غیر از این که از فتح حضر صرف نظر نماید چاره ندارد اقرار بزبونی خود کرده حکم داد اردوی
او از حوالی شهر حضر کوچ کنند و بی نیل مقصود از این مکان غیر مسعود دور شوند پس از آنکه
عده کثیری از عساکر روم در این سرزمین هلاک شدند و راه دیار دیگر گرفتند و آشکار شد
که قشون ساخلوی شهر متوسط یا کوچک حضر بر امپراطور روم و لشکریان او غلبه کرده سال
صد و شانزده میلادی چون افتخار قیصر و فرمان لاف و غرور او بسر آمد حضر و پادشاه اشکانی
از خیبت قیصر و بازگشت لشکر او خبر شد در فصل بهار سال بعد بشهر طیسفون پای تخت خود
مراجعت کرد و پارتاماسپات را که تراژان پادشاهی داده و در آنجا نشانده بود از آنجا دور
بیرون نمود و اقتدار خود را در صفحات جنوبی بین النهرین و شوش مجدد برقرار و آشکار ساخت

وپارتاماسپا

تیرداد تا ماسپات بروم گریخت تراژان قیصر میخواست لشکری مأمور بسمت جنوب بین النهرین نماید و باز آن مملکت را مسترد نماید اما آخرین ناخوشی او مجال و فرصت اینکار را باو نداد

بعد از معاودت خسرو بطیسفون و ظهور رایت حشمت او در بعضی از آن نواحی باز رومیها ممالک آشور و آدیابن و ساحت علیای بین النهرین را مانند ارمنستان در تحت تصرف خود داشتند و اگر دولت روم در حفظ این متصرفات خویش اقدام و بعضی کوششها مینمود ممکن بود حقیقةً آن نقاط ضمیمهٔ ولایات روم شود و اشکانیان با سعی بسیار نتوانستند دوباره مالك آن ممالك گردند اما تراژان قیصر روم در ماه اوت از سال صد و هفده میلادی درگذشت و آدرین بجای او قیصر روم شد و این امپراطور اعمال تراژان را صحیح نمیدانست بلکه خلاف عقل و پلتیك شمرده میگفت فتوحات تراژان سلب ایمنی و آسایش از دولت روم مینماید و همواره اورا دوچار کشمکش دارد باید از متصرفات جدید تراژان صرف نظر کرد و آسوده زیست بنا براین عقیده سپاهیان رومی را از سرحدی که تراژان مسخر کرده بود احضار نموده آمدند بطرف علیای شط فرات و ممالک آشور و بین النهرین را فوراً پادشاه اشکانی تصرف کرده مجدداً بصورت اول در آمد

از لوایح و اشارات مورخین و نویسندگان آن عصر و زمان چنین بر میآید که آدرین قیصر روم سلطنت ارمنستان را به پارتاماسپات اشکانی که بروم گریخته بود داد بنا براین مملکت ارمن هم شباهتی بحالت سابقهٔ خود پیدا کرد یعنی بظاهر در حمایت دولت روم و باطناً متکی بدولت اشکانی گردید

اسپارسیان مورخ اسم شاهزادهٔ اشکانی را که آدرین قیصر باو پادشاهی ارمنستان داد پارتامزیریس ثبت کرده اما محقق است که این اشتباه است اما اسروئن با آنکه بعضی از مصنفین گفته اند همیشه مستقل در تحت حمایت دولت روم بماند ولی نقوش و خطوط مسکوکات که برای تاریخ آن ازمنه اتقن دلایل است خلاف آن گفته را ثابت مینماید یا اقلاً مطلب را در بوتهٔ اجمال و گرفتار تردید و احتمال مینماید چنانکه محققین با تتبع را ظنی قریب به یقین است که اسروئن هم مجدداً در تحت تصرف و تبعیت دولت اشکانی در آمده باشد

نتیجهٔ این مقدمات آنکه دولت روم از این لشکرکشی که در ممالک شرقی کرد سودی و فایدهٔ نبرد

جز اینکه نفوذ ظاهری خود را از ارمنستان باز برقرار نمود و ضمناً ملتفت شد که رقیب با
اقتدار او یعنی دولت اشکانی رو بضعف گذاشته است و دیگر بنا بد چندان از او ترس
و تشویش با ملاحظه داشته باشد

چون آدرین قیصر روم قشون خود را از ممالک آشور و بین النهرین طلبید و خسرو اشکانی و
جانشین او دیدند این امپراطور بدون اینکه شکست خورده باشد و مجبور شود بمیل و اختیار
همه ولایات دولت اشکانی را که عساکر روم گرفته بودند دوباره بدولت اشکانی
واگذار نمود زیاده از حد از قیصر ممنون شدند و روابط حسنه فیمابین دولتین روم و
اشکانی برقرار گردید و بنحویکه تمام مدت سلطنت آدرین دو دولت با هم دوست و متحد بودند
فقط در یکموقع میخواست اسباب کدورت فراهم آید لکن آنهم از روی اشتباهی بود که
بزودی رفع شد و باز پیمانه صلح و صفا دور زد و متعاهدین بر سر عهد و پیمان رفتند
گویند آن اشتباه از بعضی بیانات شفاهی حاصل شده بعد آدرین در سرحدات شرقی
خود با خسرو ملاقات نمود و قول و اطمینانها که آن دو پادشاه بیکدیگر دادند آن التباس را
از میانه برداشت

پس از چندی آدرین دختر خسرو را که تراژان باسیری گرفته بود نزد پدرش فرستاد و
وعده کرد تخت طلای پادشاه اشکانی را نیز چون اشکانیان دلبستگی تمام بآن دارند
برای خسرو گسیل خواهد نمود و ظن غالب بر اینست که آدرین دختر خسرو را در سنه هزار
و سی میلادی برای او فرستاده باشد بعد از آنکه دختر پادشاه اشکانی از اسیری فارغ
شد و بخدمت پدر رسید و روی او بدید ظاهراً طولی نکشید که خسرو راه جهان دیگر پیش
گرفت تاریخ سکه های آخری خسرو صد و بیست و هشت میلادی است اما سکه دیگر وجود
دارد که تاریخ آن سی و شش است و سکه دیگر که صد و سی و هفت است و مسیو لیندسی
که در علم و شناسائی مسکوکات معرفتی بکمال دارد این سکه ها را نسبت به بلاش دوم
میدهد ولی سری که روی سکه نقش شده کمال شباهت را بسر خسرو دارد

مورخین روم که حوادث سال صد و سی و سه میلادی را مینویسند در ضمن میگویند که
در این سنه بلاش ثانی پادشاه اشکانی بود و اکثر اهل خبره و ارباب سیر چنان پنداشته اند که
بلاش دوم پسر خسرو بوده و بعد از پدر بسریر سلطنت اشکانیان جلوس نموده لکن سکه های

اشکانیان خلاف آنرا ثابت مینماید و معلوم میشود که بلاش دویم در سنه هفتاد و هشت میلادی در سلطنت اشکانی ادعا داشته و در همانسال و سال بعد که تقریبا زمان و سنه جلوس فیروز بر تخت سلطنت این دولت است سکه زده پس از دو حال بیرون نیست یا بلاش مدعی تخت و تاج دولت پارت شده و کاری از پیش او نرفته مدت چهل و یکسال با کمال میل بپادشاهی انتظار کشیده تا خسرو وفات نموده و او بر سریر سلطنت جلوس کرده و نزاع و جنگ او در سنه صد و نوزده و صد و بیست میلادی با خسرو محقق است یا آنکه بعد از ادعا و کشمکش قسمتی از ممالک اشکانیان را گرفته و در آن پادشاهی کرده بعد از مردن خسرو تمام مملکت پادشاهی او را تصدیق کرده و با این وضع او را جانشین خسرو خوانده اند از سکه های اشکانیان میتوان استنباط کرد که بلاش دویم پسر خسرو نیست بلکه رقیب و مدعی او محسوب میشود برای تحصیل تخت و تاج دولت اشکانی اهتمامی داشته و از خسرو نیز چندان جوانتر نبوده است نقش سکه بلاش دویم یعنی خطی که روی آن نوشته شده این عبارتست (بلاش پادشاه)

فصل بیست و ششم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و پنجم موسوم به بلاش ثانی

بلاش دویم بعد از مرگ خسرو جای او بگرفت و بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اعم از اینکه در زمان حیات خسرو هم در قطعه از ممالک اشکانی سلطنت کرده باشد یا نکرده باشد و محققین اهل خبر چنانکه در آخر فصل پیش اشاره نمودیم او را رقیب خسرو دانسته اند بر خلاف جمعی کثیر از نویسندگان قدیم و جدید که بلاش ثانی را پسر خسرو دانسته در هر حال بعد از خسرو بلاش نوزده سال پادشاهی نمود و در عهد دولت او مملکت امن و آسوده بود از اینرو معلوم میشود در مدت سلطنت این پادشاه از شاهزادگان اشکانی و غیره کسی مدعی بلاش نشده و معارضی نداشته که گرفتار کشمکش و زد و خورد باشد فتنه ها خوابیده و چندی خلق براحت زندگانی کرده و اگر در اوان دولت بلاش ثانی حادثه حادث شده چندان مهم نبوده و باسانی آنرا رفع نموده اند

بنا بعقیده آنها که میگویند بلاش ثانی در سال هفتاد و هفت و هفتاد و هشت میلادی

مدعی تخت و تاج دولت اشکانی کردید و قسمتی از ممالک اشکانیان را مالک شده و در آن سلطنت کرده است چون در جلوس اول خود بیست سال داشته باید گفت در جلوس دویم خود که در سنه صد و سی میلادی اتفاق افتاده در سن هفتاد و دو سالگی بوده و لحاظ زمان سلطنت و آنچه بدست است بعلت مسطور در فوق یعنی نبودن و نداشتن مدعی و معارض از شوائب غش و اغتشاش مصون است مثلاً سکه های اشکانی از تاریخ سال صد و سی میلادی تا صد و چهل و نه معلوم است که همه از یک پادشاه میباشد چه در روی جمله سر یک پادشاه نقش شده و آن مسلماً سر بلاش ثانیست و اشتباه را مطلقا و اصلاً در آن راهی نیست

صورت سر بلاش ثانی که روی سکه نقش شده دارای تاجی است که کناره آن با حلقه پاپر زینت یافته دماغ حالت برآمدگی دارد چشمهایش درشت و زلفهایش مجعد و ریشش اگرچه امتداد نسبتی مخروطی شکل میباشد

اما حوادث عهد سلطنت بلاش ثانی در سال صد و سی و سه میلادی فاراس مانس پادشاه ایبری که گرجستان باشد جمع کثیری از طایفه آلانی را تحریک کرده و آنها از آنطرف کوه قفقاز حرکت نموده از معابر این سلسله کوه گذشته بخاک پادشاه اشکانی وارد شده بنای تاخت و تاز را گذاشتند و اهالی را دچار خسارت و مرارت نمودند بعضی از آلانیها هم بولایت کاپادس متصرفی دولت روم رفتند

فاراس مانس محرک این حرکت و آشوب معلوم نیست چه کینه و عداوتی با اشکانیان داشته ظاهراً فطرت و طبیعتی شرور داشته و خبث ذات او را بتحریک باین قبیل کارها میفرموده چه با آدرین قیصر روم هم خوب رفتار ننموده و احترامانی را که باید نسبت بآن امپراطور منظور دارد نداشته از جمله بجای هدیه و تحفه چند دست لباس زری در وجه و برای آدرین فرستاده و معتبر است که اینچنین پیشکشی لایق و مناسب شان قیصر روم نیست آدرین سیصد نفر مقصر را قرار داده بود در محل میدان مانندی برای اهالی روم بازی در آورند و تماشا تفریح باشد و مقصرین را انسیه چون لباسهای زری فاراس مانس را بحضور قیصر آوردند برای مقصرین فرستاد که در موقع در آوردن بازی بپوشند و مسخره گشتند و از این طرف در سفرانس یعنی مجلسی که در سال صد و سی میلادی منعقد نموده بود و تمام سلاطین آسیای صغیر در آن

مجلس حضور داشتند آدرین بر فاراس ماناس سنتام داد
باری علت افساد فاراس ماناس بدگوهری بوده یا چیز دیگر بلاش ثانی در دفع این غایله را
چند نفر سفیر بشهر روم فرستاد و از رفتار فاراس ماناس شکایت کرد از اینجا معلوم میشود
که فاراس ماناس در تحت حمایت دولت روم سلطنت مینموده دولت روم فاراس ماناس را
بشهر روم طلبید که از او در باب حمله و تاخت و تاراج اینها بعضی سؤالها کند و تحقیق نماید که
جهت این اغوا و تحریک چه بوده اما منتظر نشدند که فاراس ماناس بروم حاضر شود و مجلس
استنطاق منعقد کردند و بعد از استنطاق و تحقیق دولت روم حکمی در اینباب کند که هر چه را
هم مفید باشد حکم نوشتند اروسهراب را داشت غارتگران تا آنوقت هر کار که میخواستند
میکردند و میرفتند علاج فوری لازم بود لهذا حکمران روی در ولایت کاپادس که شخصی بوده
از اخلاف و اعقاب آرین مورخ اسکندر کبیر قبل از آنکه از جانب دولت متبوعهٔ خود دستور العمل
دریافت کند لشکر کشید و بر سر وحشیان آلانی تاخت و آنها را از ولایت محکومهٔ خود بیرون
کرد بلاش ثانی که این قوت نداشت با اسباب کارش فراهم شود با رؤسای غارتگران گفتگو
نمود بمبلغی بخواه آنها را خرسند ساخت و براه انداخت و نظر اینکارها آنوقت در این ممالک
مطرد و معمول بوده و دولت روم هم نیز پیروی اینکار نموده است خلاصه هم ولایت مد
هم مملکت اشکانی از زحمت نهب و غارت آلانیها آسوده شد اما بلاش توقع داشت پادشاه
ایبری در روم دوچار سیاست و مؤاخذه سخت شود و پادشاه مشار الیه هم بروم حاضر شد
لکن برای تنبیه و ملامت مورد التفات و مرحمت آدرین قیصر گردید و باو اذن داد در کاپیتل
قربانی نماید و کاپیتل از معابد رومیان بود که در آنجا فاتحین با افتخارات سربلند میکردند
و این اجازهٔ قربانی که بپادشاه ایبری داده شد دلالت بر مفاخرت و سربلندی او مینمود
آدرین علاوه بر بذل این مرتبت حکم کرد که مجسمهٔ سوارهٔ فاراس ماناس را بسازند و در معبد
بلونا قرار دهند نیز مبلغی خاک و قلمرو این پادشاه را وسعت داد و بلونا نیز از معابد مشهورهٔ روم است
خلاصه قیصر این کارها را علی رغم بلاش ثانی میکرد یا قصد دیگر داشت معلوم نیست چیزی که
مسلم است زحمت بلاش بیهوده است وجای تأمل است چه بلاش ناحق از فاراس ماناس پادشاه
ایبری شکایت نکرده و بجا داشت دولت روم و شخص آدرین قیصر آن دولت پادشاه تابع
خود را متنبه نماید و مانع تعدی و کارهای خلاف قاعدهٔ او شود اغماض قیصر را براه دیگر

واداشت

واداشت و از اینطرف بلاش ثانی هم با برای کناره جوئی از مخمصه و آسایش اهل مملکت با بجهة نداشتن اسباب تاروعدّت با وجود رنجش بروی خود نیاورد و تحمل رفتار ناشایسته آدرین بود و سکوت داشت تا در سال صد و سی و هشت میلادی آدرین قیصر روم درگذشت و دست تطاولش کوتاه شد پس از وی الیوس که بنام آنتونینوس معروف میباشد و آدرین او را بفرزندی قبول نموده بجای وی بامپراطوری و قیصری روم برقرار گردید بلاش ثانی سفیری برای تهنیت بدربار قیصر جدید فرستاد و هدیه را تاج طلائی برای او ارسال داشت واهدای این تاج را مصنفین از وجود سکّه استخراج نموده اند که در سال اول امپراطوری آنتونینوس ضرب شده یک روی سکّه سر امپراطوری نقش شده و در روی دیگر آن صورت زنی است که تیر و کمانی در دست چپ خود گرفته و با دست راست تاجی را تقدیم مینماید و لوحی روی آن مشاهده میشود که عبارتست از پارث

پوشیده نیست که تراژان در لشکرکشی خود و مجادله با عساکر اشکانی تاج طلائی از اشکانیان گرفته بود اشکانیان این تاج را خیلی با قدر و قیمت و عزیز میشمردند و چشم باسترداد آن داشتند و آدرین قیصر هم وعده کرده بود که آنرا با آنها پس بدهد امّا بوعده وفا ننمود محتمل بلاش ثانی چنین فرض کرده باشد که این مسئول را آنتونینوس جانشین آدرین زودتر قبول مینماید خاصّه در صورتیکه تاج طلای دیگر هم برای او اهدا و ارسال میکند در هر حال بلاش بمأمورین و سفرای خود که بدربار آنتونینوس میرفتند دستورالعمل داد که در دربار قیصر مسئله تاج مأخوذی زمان تراژان را طرح کنند و استرداد آنرا درخواست نمایند و وعده را که آدرین پدرخوانده آنتونینوس کرده بود بخاطر او آرند بعبارة اخری رسما خواهش کنند که قیصر آن تاج را پس دهد سفرا چنین کردند امّا از آنجا که آنتونینوس نیز مانند آدرین دل سخت بود بقبول این خواهش اقدامی ننمود و آنچه مأمورین در اینباب الحاح نمودند سودی نکرد و فایده نبخشید فرستادگان بخیبت مراجعت کرده خبر یاس آوردند

این بود سوانح ایام سلطنت بلاش ثانی و بطور یقین میتوان گفت در ده سال آخر پادشاهی این سلطان واقعه و سانحه تاریخی روی نداده چه در آنزمان دولت روم بیخیال و بجان آسایش میزیستند در طلب توسعه ملک و زیاد کردن شان و افتخار نبوده و در همان وقت

مطبوع ضرب المثل میگفتند هر زمان که ملتی بوضع خود راضی و خرسند شد سایر ملل آسوده اند و اطمینانی بصلح و امنیت حاصل مینمایند و این مثل برای ملت اروپائی که در آنوقت جان آنها دولت روم بوده مناسبتر و سزاوارتر از سایر است یعنی در آنها بیشتر مصداق و معنی دارد زیرا که رومیها هر وقت در خیال اظهار شان و قدرت و کشورستانی میافتادند با ملل مجاور و بنای ستیزه را میگذاشتند و برای جنگ و خونریزی و برهم زدن اساس صلح بهانه میتراشیدند پس وقت آسایش خلایق آنوقت بود که رؤسای دولت روم و قیاصره بعیش و خوشگذرانی با لهو و لعب می افتادند

بلاش ثانی در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی درگذشت مدت ملکش چنانکه در اول فصل ذکر شد نوزده سال بوده است

فصل بیست و هفتم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس بیست و ششم که بلاش سیم نام داشت

بعد از فوت بلاش دویم بلاش سیم در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی بجای او بر تخت سلطنت اشکانی جلوس نمود و احتمال قوی داده اند که او پسر بلاش سیم باشد اگرچه دلیل موجهی در این باب بدست نداریم این پادشاه تا سال صد و نود یا سال صد و نود و یک میلادی سلطنت کرده بنابراین مدت ملکش تقریباً بیست و دو سال بوده و از قراین معلوم میشود در وقت جلوس بر سریر پادشاهی سنی نداشته و در اوایل عهد شباب باین رتبه منیع نایل گشته اگرچه در روی سکه های اولی او صورتی را که نقش کرده اند باریش بقاعده ساخته اند چون در اوان و سنین سلطنت پدرش بلاش دویم وقایعی که عمده باشد واقع نشده بعبارة اخری جنگ و زد و خورد و فتح و شکستی اتفاق نیفتاده و برای شاهزاده اشکانی که فطرتاً جنگجو و اهل رزم و بزم داشت این سبک زندگانی اسباب کسالت است میتوان گفت بلاش سیم ازین سکون طولانی و بیحرکتی دایم خسته شده و دلتنگی حاصل نموده بود بنابرین چنین مینماید که برای بهم زدن با دولت روم اسباب چینی مینمود و چون بعضی اقدامات بعمل آورد و دانستند که بلاش در چه کار و خیال است بمر آنتونینوس قیصر روم خبر دادند که حریف و همآورد و رقیب

دولت

دولت روم در هیبت قتال وجدال است بدان واگاه باش و هر فکری که داری بکن ت
غافل گیر نشوی آنتونینوس بهر جهت که بود میلی بجنگ نداشت لهذا نامه به بلاش سیم نو
و از فواید صلح وصفا و منافع اتحاد و دوستی دولتین و مضار لشکرکشی و خونریزی
راند فی الحقیقه اسباب تذکر پادشاه اشکانی گردید بلاش چون کلمات او را مقرون
بصواب و درستی دید منصرف نظر از حرب عاجل و حمله کردن بر دولت روم نمود امّا
طبعا چون باینکار راغب و مایل بود انتظار میکشید که وضع دولت روم تغییر کند و دشمن
در حالی نامساعد و گرفتار مخمصه ببیند آنوقت بهانه بتراشد و بنای حمله را گذارد بنا
بر این تا سال صد و شصت و یک میلادی که مدت دوازده سال باشد صبر کرد و
خودداری نمود و بکاری که منافی با سلم و صلح باشد دست نزد در سنه مزبوره یعنی سال
صد و شصت و یک موقع اجرای مقاصد و خیالات بلاش سیم در رسید نایره فتنه و
فساد یکمرتبه مشتعل یافت و جنگ در بلاد مغربی در گرفت و بهترین قسمت از آسیای
مغربی را خراب و ویران و دوچار ضرر و خسارت بی پایان نمود تبیین این مقال آنکه
در فصل بهار سنه صد و شصت و یک میلادی مارکوس اورلیوس پسر خوانده آنتونینوس
بجای پدرش امپراطوری دولت روم یافت و برتبه قیصری نایل شد و لوسیوس وروس را
که پسر خوانده دیگر آنتونینوس بود در سلطنت با خود شریک نمود بلاش از روی عقل
باپندار موقع را مناسب خیال و کار خود دانسته قشونی معتبر به ارمنستان فرستاد و
آنها غفلتًا وارد آن مملکت شده سئموس پادشاه ارمن را که در تحت حمایت دولت رو
بود از آن سرزمین بیرون کردند و تیگران نامی را از سلسله پادشاهان قدیم ارامنه که آن
ملت او را وارث بالاستحقاق سلطنت میدانستند بجای سئموس پادشاهی دادند این خبر
فورًا منتشر شده و بحکمران ولایات مجاوره با ارمن رسیده سوریانوس فرمانفرمای کاپادکی
که نسلًا از طایفه گل (اهالی قدیم فرانسه) بود انتهاض نمود و علت این نهضت آنکه شخصی
متنبی الکساندر نام باو خبر داده که دارای مقامات بسیار عالی خواهد شد و او را ساده
لوحی باور کرده وسیله و موقع میخواست که خود را بمراتب موعوده برساند چنین پنداشت
که اگر با قشون خویش بارمنستان رود و یاغیان ارامنه و حامیان آنها را که عساکر شهریار
اشکانی باشند مقهور و مغلوب نماید مقدمات کار و مقصود مرتب و حاصل شده است

خلاصه

خلاصه سوریانوس حکمران کاپادُس بمحضی که از شط فرات عبور کرده حریفی نزد برد دست و قادر دلیر برخود دید یعنی خسرو نامی از سرکردگان اشکانی را با لشکری جرار مشاهده نمود و دانست حریف این میدان نیست ولقمه گلوگیر است ناچار بشهر الیزیا از بلاد ارمن پناه برده در آنجا متحصن شد خسرو با عساکر اشکانی دور او را گرفته و شهر الیزیا را محاصره کردند کوتاه سه روز بیشتر طول نکشید که عیب کوچک الکساندر متنبی و کرامات و کار خود را کرد سوریانوس و همراهانش تماماً دو اسبه و شتابان بدیار عدم رفتند در وضع هلاک حکمران کاپادُس چند قول است بعضی گویند چون او خود را ایطور بیچاره و مستاصل دید غذا نخورد تا از گرسنگی هلاک شد زمرهٔ بر این اند که او گلوی خود را با شیشه برید تا بچنگ دشمن نیفتد و سری بسلامت بگورستان برد اما قول ارجح این است که در ظرف مدت سه روز آنچه توانست ایستادگی و مقاومت نمود لکن از آنجا که قضا مبرم و اجل حتمی بود آن پافشاری وکوشش بی ثمر شد سوریانوس و لشکریانش جمله هلاک شدند و از دست ضلال متنبی خود آسوده گشتند

چون کار حکمران کاپادُس ساخته و پرداخته شد عساکر اشکانی از شط فرات عبور کرده بسختی هر چه تمامتر بمملکت شام حمله نمودند آتیدیوس کرنلیوس حکمران شام بجلوگیری ومدافعه برخاست اما از و هم کاری ساخته نشد و مغلوب و مقهور گردید اهالی شام چون این بدیدند بر آن شدند که دست باسلحه برند و بجهد و مجاهده ربقهٔ اطاعت و تبعیت دولت روم را از گردن اندازند اشکانیان ولایت فلسطین را نیز تاختند و همانا تمام بلاد مشرق انتظار چپاول آنها را داشت و کسی را یارای دفاع و دفع حملهٔ عساکر پارت نبود بعد از این سوانح خبر بشهر رُم رسید و معلوم شد نواحی مشرق را چه وضع و حال است دولت روم ناچار بود سرداری قابل مأمور مشرق نماید که دشمن را جواب دهد و نظم و امنیت را تجدید داده در آن امکنه برقرار دارد و بلاد شرقی را باز در تحت حمایت دولت مشار الیها آرد برای انتخاب سرداری بنای مشاوره را گذاشتند یکی گفت لوسیوس وروس امپراطور خود باید بمشرق رود چه درستی است که بهتر از مارکوس اُرلیوس شریک السلطنه میتواند متحمل متاعب و زحمات جنگ و سفر شود و مذاکره در باب امپراطور و شریک السلطنهٔ او از آن بود که چون مطلب بهم و مسئله غامض است

باید

باید شخصی بمشرق رود مطاع کلّ واحدی سر از حکم او نپیچد وگرنه ممکن است امر منجر بخیبت وخذلان گردد از آنجا که لوسیوس وروس در اعمال نظامی وسوق عسکر مهارتی نداشت این خیال پسند نیامد وگفتند باید از سردارانی که فنون حربیه را خوب میدانند مأمور این امر مهم نمود تا کاری از او ساخته شود آخر الامر قرار براین شد که لوسیوس وروس عزیمت مشرق نماید امّا بشرط آنکه چند نفر از بهترین سردارهای روم در رکاب او باشند فی الحقیقه او اسم وآنها مسمّی برای هیمنهٔ ظاهری امپراطور وبرای کار سرداران وبعد از آنکه خیال بر این کار قرار گرفت استاتیوس پریسکوس وآویدیوس کاسیوس ومارتیوس وروس بزرگترین سردارهای روم در خدمت لوسیوس وروس بمشرق روند واین کار مهم را بر دارند وچنین کردند

در سنهٔ صد وشصت ودو میلادی لوسیوس وروس امپراطور وقیصر روم با کمال کراهت وبی میلی از ایطالیا حرکت نموده با سرکردگان ونوّاب وصاحبمنصبان خود بشام آمد وبرای آنکه اجتناب از هوایل وعواقب غیر معلومهٔ جنگ نماید با سردار اشکانی که تا آنوقت با فتح وظفر همراه بود در کار صلح ومصالحه مذاکره نمود امّا سردار غالب گوش بحرفهای لوسیوس وروس نداده وگفت باید مصاف داد واز جدال وقتال گریزی نیست امپراطور دید بی استعمال اسلحه وخونریزی کار بکرویه نمیشود ودشمن دست بر نمیدارد مهیّای قتال شد وآغاز محاربه گشت امّا امپراطور جوان از حاضر شدن بمیدان و نزدیکی بخطر احتراز داشت خود در انطاکیه بماند که از عیش وتعیش باز نماند وسرکردگان روم را گسیل نمود که آنها با خصم روبرو شوند وشام وارمنستان را از ید تغلّب وتصرّف دشمن دوباره منتزع نمایند وتاخت وتاز کنندگان را تنبیه کنند وفرضا اگر خطری پیش آید آنها دچار آن شوند

آویدیوس کاسیوس که لشکریان متوقف در شام باو سپرده شده بود بزحمت عظیمی افتاد زیرا که قشون سپرده باو مدّت مدیدی بود حرکتی نکرده بودند واز نظم افتاده ودوباره منظم ومرتّب کردن آن کمال اشکال را داشت چون بمشقّت تمام اینکار بر داخت بلاش بطرف او حمله نمود وی بخوبی از عهده بر آمده وبعد از چندی او بنای حمله را گذاشته در جنگ بزرگی بلاش را شکست داد ودر سنهٔ صد وشصت وسه میلادی عساکر اشکانی را

مجبور نمود که از فرات عبور کنند

اما استانیوس پرینس کوس سردار دیگر رومی که بکار ارمنستان می پرداخت از سرحد این مملکت تا آرتاکزاتا پای تخت ارمن براند و این شهر را مسخر کرده بنابر بعضی روایات آنرا منهدم و ویران ساخت بعد از آن شهر جدیدی بنا نموده قشون رومی را در آنجا ساخلو گذاشت و خبر فتوحات خود را بشهر رُم رسانید سوامُوس پادشاه قدیم ارمنستان که بدولت روم پناه برده و در شهر رُم بود مجدداً بر سریر سلطنت این مملکت جلوس نمود یعنی توسی دیدیس تام را مامور کردند که برود سوامُوس را مجدداً بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید سوامُوس بارمن آمده و باهتمامات توسی دیدیس و ماریتوس درُوس که سردار دیگر روم بود سلطنت آن مملکت براو مقرر شد

دولت روم باین وضع و ترتیب در ظرف مدت دو سال تلافی خسارتهای خود را نموده بدولت اشکانی معلوم کرد که هنوز قادر است مقامی را که در آسیای مغربی بواسطه فتوحات ترازان حاصل نموده حفظ و نگاهداری کند

سرکردگان با هوا و هوس روم که در تحت ریاست امپراطور عیاش ناقابل بواسطه رشد و کفایت خود این فتوحات نمودند بخیالات بزرگ افتادند و اکتفا باین قدر پیشرفت شان نکردند و باید دانست که در آن زمان در دولت روم هر کس امتیازات نظامی داده میشد اگر قابلیتی داشت میتوانست خود را بهر رتبه و مقام رساند بنابر این سرداران رومی که در حروب شام و ارمن شهامت و بزرگی خود را ظاهر ساخته بودند هر یک طلبکار و خواهان رتبه امپراطوری و قیصری شده و مقدمات این نتیجه را ترتیب میدادند

در میان سرکردگان قابل که در تحت ریاست لوسیوس وروس بخدمات نظامی و جنگ اشتغال داشتند آویدیوس کاسیوس از همه معروف تر و باهوا و هوس تر بود این سردار چون مملکت شام را مصفا و قشون اشکانی را از آنجا بیرون نمود از جانب اُرِلیوس قیصر منصب سرداری کل پاسپهسالاری باو داده شد و او بالاختیار تام مصمم شد که از حدود ممالک اشکانیان تخطی نماید و در خاک خود بلاش با این پادشاه جنگ کند و هر قدر ممکن شود بانتزاع ولایات و ایالات اشکانی بپردازد و اگر بتواند خود را در شان بمقامی بالاتر از مقام ترازان قیصر رساند یا او اقلاً همشان و برابر شود و فتوحاتی را که او در پنجاه سال

قبل کرده وی نیز در این زمان بنماید

برای وضع لشکرکشی کاسیوس اسناد مرتب صحیحی بدست نیست از ظاهر وی مسطورات مورخین آن عصر و زمان باید استخراج مطالب نمود و آنقدر که ممکن است از اعمال مشهوره آن سردار خبر شد آنچه معلوم و مبین میگردد کاسیوس از شط فرات عبور کرده وارد بین النهرین (مزوپوتامی) گردید و رفت به نیسفوریوم که رقه حالیه باشد و از نزدیکی آنجائی که بلیلک با شط فرات اتصال پیدا میکند امتداد شط را گرفته طی مسافت نمود و رفتند تا بابل در سورا که شهر قدیم بابل باشد عساکر رومی با قشون اشکانی جنگی کرده رومیها غالب آمدند پس از آن شهر بزرگ سلوسی را که دارای چهار صد هزار سکنه و در کنار دجله بود کاسیوس محاصره نمود و بسعی و اهتمام تمام آنرا فتح کرده آتش زد و شهر طیسفون را که آنطرف شط بغداد بود نیز بگرفت و عمارت و قصرهای تابستانی بلاش که در آن ملبد باشد با خاک یکسان گشت معابد مختلفه این شهر را خراب کردند امکنه را که گمان میرفت در آن دفینه و خزینه باشد حفر و کاوش نمودند و غنایم بسیار نصیب لشکریان کاسیوس گردید اشکانیان که در هر جنگ شکست میخوردند آخرالامر مأیوس شده چشم از مقاومت پوشیدند مختصر جمیع نواحی و اماکنی که تراژان فتح کرده بود و بعد از دست داده بار بتصرف کاسیوس و سپاهیان او درآمد سردار رومی قناعت و اکتفا بهمینقدر کشورستانی و مملکت گیری ننموده بعد از تسخیر بین النهرین (مزوپوتامی) بطرف جبال زاگروس (جبل الطاق) پیش رفت و یکقسمت از مملکت مد را نیز تملک نمود بعد از این پیش رفت و انتزاع فتحی از مد از اشکانیان امپراطور و قیصر روم و شریک السلطنه او علاوه بر القاب آرمنیاکوس و پارتیکوس که پیشتر بکاسیوس داده بودند لقب مدیکوس هم باو دادند و این القاب بمعنی فاتح ارمن فاتح پارت فاتح مد است

بعد از آنکه کار کاسیوس نضج و قوامی درست گرفت و پیشرفتی بقاعده حاصل نمود و خواست خیال کند که دیگر دست دست اوست و احتمال خطر و صدمه برای او نیست دهر متغلب بالحکم تقدیر که غالب واقعی است صفای عیش سردار روم را بکدر مشوب و مکدر ساخت ناخوشی طاعون در میان قشون روم بروز کرد این ناخوشی هر وقت در هر جا بروز کند مردم را فوق العاده متوحش مینماید اما در این موقع خبر افسانه مانندی شهرت نمود و آن بیشتر بر وحشت

که طبعا

که طبعاً حاصل آمده افزود مشهور شد که این مرض بمکانی تحتانی از معبد آپلن پسر زوپیتر واقع بود شهر سلوسی داخل شده و عساکر روم که این شهر را غارت میکرده اند با میدانیکه در آن مکان تحتانی از هدایائی که مردم باین معبد اهدا کرده اند نفایس بسیار و ذخایر نخایر بیشمار است در آنرا باز کرده هیچ در آن ندیده اند جز این بلای مبرم و ناخوشی مهلک که کلدانیها بجادوئی و سحر آنرا در آن مکان جا داده اند نتیجهٔ این اشتهار وحشت بی اندازهٔ لشکریان روم گردید و وحشت اسباب شدت مرض شد و هر روز مبلغی بر عدهٔ اموات طاعونی می افزود بسیاری از سربازان رومی فرار کردند که از دست این بلا جان بدر برند و بوطن مالوف خود روند اما طاعون آنها را معاف ننموده اکثر در اثنای طی طریق راه را کم کرده بجای اینکه بروم روند بگور رفتند اما آنها که پا افشرده و نگریخته بودند برای اینکه عرض و طول عرصهٔ بدبختی و تیره روزی را درست بپیمایند از نداشتن آذوقه و لوازم زندگانی و معاش گرسنه مردند و رخت بعالم دیگر بردند

بعضی از فراریان قشون کاسیوس که زنده بروم رسیدند قدوم آنها اسباب تولید مخمصهٔ عظیم گردید ناخوشی طاعون بالاجماعت بمملکت ایطالیا قدم نهاد و بولایات و ایالات روم سرایت نمود و تا رود خانهٔ رن و محیط آتلانتیک رفت و خلق کثیری را کشت

یکی از مورخین گوید درین سال زیاده از نصف سکنهٔ روم و تقریباً تمام لشکریان کاسیوس را ناخوشی طاعون هلاک نمود مختصر لوسیوس وروس شریک السلطنهٔ مارکوس اُرلیوس قیصر روم و کاسیوس سردار پر هوا و هوس بحالتی که ذکر شد بایطالیا مراجعت کردند و زبان عقل کاسیوس را که از یاد کبر سری سنگین داشت مخاطب نموده باین بیان حکمت آمیز متنبه ساخت و گفت

دیدی که کبریائی مخصوص کردگار است
بشنو مکن ازین پس دعوی کبریائی

عجب آنکه اینهمه مصائب و متاعب کاسیوس را متذکر نساخت و هوای قیصری باز او را در گرداب مشقت و عذاب می انداخت گویند برای نیل این آرزو و حصول این مقصود بمخالفت مارکوس اُرلیوس قیصر پرداخت و رایت طغیان برافراشت و در آن کشمکش مغلوب و مقهور شده سر پرشور خود را بر باد داد

اما نتیجهٔ

امّا نتیجهٔ جنگ روم و اشکانی آنچه برومیان گذشت ذکر و معلوم شد و با آنکه ا اشکانیان هم صرفه نبردند بلکه متحمل ضرر و خسارت کلّی شدند اگرچه جنگ تراژان با دولت اشکانی سبب شد که ارمنستان از تحت اطاعت دولت پارث خارج شده تبعیت دولت روم را اختیار نمود امّا از ایالات و ولایات دولت اشکانی ایران چیزی در تصرّف رومیان نماند آنچه را بزحمت گرفتند بمجرّد پس دادند و همه کس دانست و فهمید که آدرین قیصر روم ولایات مسخّر شدهٔ بواسطهٔ تراژان را محض کرامت نفس و فتوّت بدولت اشکانی مسترد ننمود بلکه حزم و احتیاط او وا بر این گذشت وا داشت کرد

جنگ لوسیوس وِروس شریک السلطنهٔ قیصر با کاسیوس سردار دیگر یکی از ایالات معتبرهٔ دولت اشکانی را از تصرّف اشکانیان خارج ساخت و چند صد سال آن ایالت در تصرّف دولت روم بماند و آن قسمت غربی مملکت جزیره یا بین النهرین (مزوپوتامی) بود شاید این قسمت مستقیماً در تحت تملّک و حکمرانی رومیان در نیامده باشد امّا از ممالک اشکانی مجزا گشت و سلاطین این دولت دیگر دستی و حکمی بر آن نداشتند

دولت اشکانی بعد از جنگ کاسیوس مجدّداً ملتفت شد که دولت روم حریفی پرزور است و مخاصمه با او کار مشکلی است نباید بیجهت و عبث با او در انداخت یا با او در پرداخت و چنین مینماید که هیچوقت دولت اشکانی این مطلب را باین خوبی نفهمیده و این اوّل دفعه بود که از عمق کار رومیان خبردار گشته است

شکستهائیکه در جنگ کاسیوس بدولت اشکانی وارد آمد خیلی اسباب وهن او گردید و از شأن و اعتبار او کاست خاصّه در صورتیکه آن شکستها را از سرتیپی خورد که نه خود او چندان جلالت و مرتبتی در دولت روم داشت نه دولت روم بقدریکه میتوانست برای او تجهیز قشون و تهیهٔ کار و لوازم حرب دیده بود پس میتوانیم بگوئیم در امتداد مدّت مدید سلطنت اشکانیان سه مرتبه اختر این دولت از اوج قدرت رو بهبوط و وبال گذاشته وبال و هبوط اوّل آن وقت بود که از حمله و یورش صرف نظر نمود و اکتفا کرد بهمان چیزیکه در دست داشت و برای توسعه و توسیع ممالک خود و ازدیاد قدرت و عظمت جهد و کوششی بعمل نیاورد هبوط و وبال ثانی آن زمان شروع کرد که رعایای آن دولت بر او شوریدند و قدری از اراضی و نواحی مملکت از تحت تصرّف پادشاه اشکانی منتزع گردید

وبال

وبال و هبوط ثالث در اوان جنگ کاسیوس ظهور و بروز یافت چه پادشاه پارث نتوانست دشمن را دفع کند تقاعد کرد و خصم پیش راند و هر چه خرابی خواست نمود و این وضع عیبهای مختلف داشت فی الحقیقه دولت اشکانی حالت مریضی هم رسانید که مبتلا بمرضی مزمن شده باشد و از عود صحت و استقامت و صرف نظر نموده باشند همینقدر که یکباره جان نداده خاطر خود را خرسند میدارند

جنس پادیه نشین که از اسباب تجمل و جلال و لوازم تن آسانی و راحت و عیش و عشرت و اطعمهٔ لذیذه و شرابهای خوشگوار و لباسهای نرم و بسترهای گرم و هم بالینهای ماه رو و هم صحبتهای بذله گو و مغنیان خوش آواز و مطربان نغمه ساز محروم اند بعلاوه مواشی و دواب و مختصر اسبابی که دارند باید به نیروی بازوی خود حفظ و حراست کنند و حصار آنها بگفتهٔ حکیم اعلم فردوسی علیه الرحمه دل و دست و بازوی آنهاست و برای جلوگیری دشمن یا تحصیل گوشت شکاری که چون بدست آرند آن روز و آن شب عروسی دارند متصل باید بر پشت اسبان در طی کردن عرض و طول بیابان باشند چنین قومی البته شجاع و دلیراند و پلنگ صولتان شیرگیر و حال بر این منوال است تا وسادهٔ دیبا و سادهٔ باده پیما دست و پا امیران بوسند البته آن قوه و طاقت نماند و تحمل کارهای صعب نتوانند پس این مشقتها و شقتها که در اعمال نظامی در کار است و این صید و شکار که سلاطین را بآن اقبال برای آنست که از کار نیفتند و ورزیده باشند تا اگر روزی زحمتی پیش آید از عهدهٔ تجشم آن برآیند و از زیر بار سنگین شانه خالی نمایند تا نازپروردهٔ تنعم نباشند از ادای تکالیف تن نزنند مصداق این مقال حال اشکانیان است و البته مطالعه کنندگان جنگ سلاطین و سرداران اشکانی را با مارک آنتوان و کراسوس سرداران رومی بخاطر دارند و از نظر آنها محو نشده که دلیران پارث چه بروز سپاهیان روم آوردند و چگونه آنها را مقهور و مستأصل کردند همانا در زمان جنگ کاسیوس با عساکر بلاش سستی و ناز و نعمت همه را فرا گرفته نمیگذاشت آنها که مصدر کاراند تن بزحمت دهند و ادای تکالیف نمایند یکی از مورخین علت دیگر هم بر موجبات مسطوره افزوده گوید سلاطین اشکانی تا دیری پاس خاطر رعایا را از فرایض میشمردند و از صیانت و جذب قلب آنها فروگذار نمیکردند لهذا رعایا هم تا همه جا پشت و قوت آنها بودند بذل مال و جان نثاری مینمودند

چون

چون خود را در اوج اقتدار دیدند گمان کردند از رعایا مستغنی میباشند دیگر اعتنا درستی با آنها نکردند و بدیهی است که رعیت چون ملاطفت و عنایتی ندید دلسرد بلکه آزرده خاطر میشود و با این حال یقین است که مهیای جان فشانی نیست باری حالت وفا و خلوص رعایا نابود گشته شهامت و رشادت فطری اشکانیان رو بضعف گذاشته قوتی که باید بدفع خارجه یا بحملههای متواتره بپردازد بمصرف جنگهای داخله میرسید این است که هبوط و وبال دفعتاً اشکانیان شروع کرده از عهدهٔ دولت روم بر نمیآید و هر تطاول و تعدیی که از آن دولت بظهور رسد تحمل مینماید

جنگ دولت روم و اشکانی بمباشرت کاسیوس در سنهٔ صد و شصت و پنج میلادی بانتها رسید و بلاش اول قریب بیست سال بعد از این جنگ زنده بود ولی در هیچ وقت و موقعی جرأت ننمود که مجدداً اقدام بجنگ نماید بلکه تلافی مافات بشود و ایالتی را که از دست داده دوباره بچنگ آرد بلی یکمرتبه بخیال حرکتی افتاد و آن در سال صد و هفتاد و چهار و صد و هفتاد و پنج بود در وقتی که ارلیوس قیصر روم در مغرب مشغول دفع حملههای طوایف وحشی سواحل رود دانوب شده مجال کار دیگر نداشت و آویدیوس کاسیوس نیز نزدیک بود اسباب ظهور جنگ ملی شود بلاش تهیهٔ حرب نمود و مهیا شد بار دیگر دست باسلحه برد و آب رفته را باز بجوی آرد و رومیها ملتفت خیال بلاش شده و منتظر بودند به بینند کی نایرهٔ قتال و جدال اشتعال مییابد اما این آتش روشن نشده خاموش شد و جنگ درنگرفته کار منجر بصلح گردید یعنی ارلیوس بمحض اینکه خبردار شد و دانست دولت اشکانی در تهیه است و میخواهد با دولت روم مصاف دهد از حوالی رود دانوب انتهاض نموده بشام آمد و در همان وقت که قیصر روم بسوریه رسید در داخلهٔ مملکت اشکانی باز فی الجمله آشوبی درگرفت بلاش دید از اینطرف حریف حاضر کار است و دارای استعداد بسیار از آنطرف دشمن داخلی هم سر برداشته هیچ مناسب ندید که جز به تشیید مبانی صلح و صفا بپردازد چند نفر سفیر نزد قیصر فرستاد و مراتب خلوص مودت خود را با قیصر و دولت روم بتوسط آنها اظهار داشت و این حزم و احتیاط بلاش و مخالفت او با ارلیوس او را از زحمت و خطر آسوده نمود قیصر روم نیز چون مرد عاقلی بود و نمیخواست عبث آتش فتنه و فساد روشن شود و خلقی در آن بسوزند سفرای بلاش را

باکمال مهربانی پذیرفته بمراحم امپراطوری اختصاص داد و از اتحاد و مودت پادشاه اشکانی
اظهار امتنان و اطمینان نمود و فرستادگان را بخرسندی معاودت داد

چهار سال بعد از این واقعه مارکوس ارلیوس قیصر روم درگذشت و لوسیوس ارلیوس کمودوس
پسر جوان او بجای پدر بسلطنت و امپراطوری یافت چون قیصر جوان مهذب و مجرب کار زمانه
و سرد و گرم چشیده نبود همه کس خیال مینمود بلاش وقت را غنیمت میشمارد و کینه خود را از
دولت روم میکشد و اقلا بین النهرین مزوپوتامی را پس گرفته در ثانی تملک مینماید
اگرچه مورخین قدیم از این سنین اطلاع درستی بدست نداده اند اما بطور یقین میتوانیم
بگوییم از آن چیزیکه مردم مترقب بودند و انتظار آنرا میکشیدند اثری بظهور نرسیده و بر
آنها که این خیالات را میکرده اند معلوم شده که حدسهای غیر صائب زده اند پادشاه
اشکانی هیچ در خیال حمله بدولت روم نبوده و مطلقا این خیال در مخیله او خطور ننموده است
بلی میتوان گفت بلاش بسن پیری رسیده و هرکس خاصه صاحبان راحت و استراحت سکون را
بر حرکت و آسایش را بر زحمت ترجیح میدهند پس واضح و مبرهن است که در سلطنت
کمدوس بلاش اصلا جوش و جنبشی نداشته و ننموده و مسئله مشرق از هرگونه اغتشاش مصون
بوده آنچه را دولت روم از دولت اشکانی گرفته در ید تصرف و قبضه تملک داشت و
دولت اشکانی هم از بابت چیزی بروی خود نمیآورد بلاش مدت ده سال با کمدوس
معاصر بود مع ذلک مورخین از روابط دولتین هیچ ننوشته اند از این سکوت چنین برمیاید
که کاری بکار هم نداشته اند نه خصوصیت با یکدیگر مینموده نه سر بسر هم میگذاشته اند
بالاخره بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا در سنه صد و نود و یک زندگانی را
بدرود گفت و بلاش چهارم بجای او بر سریر سلطنت اشکانی جلوس کرد

فصل بیست و هشتم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و هفتم موسوم به بلاش چهارم

چون بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا صد و نود و یک وفات نمود پادشاه دیگر
بهمین اسم جای او بگرفت بنابرین وی را بلاش چهارم گفتند و اکثر مورخین بلاش چهارم را
پسر ارشد بلاش سیم دانسته اند و بعضی را عقیده آنکه این پادشاه از همان سلسله و قبیله

بوده نیز پسر بلاش سیم را بعضی از مصنفین و جماعتی بلاش رقیب سِوِر قیصر روم را که ذکرش
بیاید پسر سِاناتروس یا ساناتروس دانسته‌اند و دیکاسیوس هم تصریح باین مطلب نموده
ولیکن غالب آنست که مقصود ازین بلاش شاهزادهٔ ارمنستانست و او با بلاش چهارم
پادشاه اشکانی ایران معاصر بوده در هر حال تازه بلاش چهارم بر سریر سلطنت جلوس
نموده بود که بواسطهٔ فوت کمدوس دولت روم گرفتار انقلاب و اغتشاش گردید
پرتی ناکس نام که مردی دانا و با کمال بود از ماه ژانویهٔ سال صد و نود و سه تا دو ماه بعد
یعنی در ظرف مدت هشتاد و هفت روز در مملکت روم امپراطوری و سلطنت داشت
چون قصد اصلاح و تغییرات داشت او را بکشتند بمحض اینکه جانشین پرتی ناکس در روم
با مپراطوری برقرار گردید در سه محل مختلف عساکر رومی دست باسلحه بردند و رایت
شورش افراشتند و سرکردگان خود را امپراطور خواندند کلدیوس آلبی نوس در بریطن
رتبهٔ امپراطوری یافت و سِوِر که او را سِوِروس هم میگویند در پانونیا و پسانیوس نیگر در
شام و این هر سه عزم خود را جزم کرده که آن مقام منیع و رتبهٔ عالی را اختصاص خود نمایند
ابتدا نیگر ادعای امپراطوری نمود و بر تخت سلطنت نشست پادشاه اشکانی پادشاهزادگان
تابع این پادشاه سفرا بدربار او فرستاده ادای رسوم تهنیت و مبارکباد کردند و گفتند
و در ضمن اظهار داشتند اگر قیصر روم را قشون لازم باشد بتجهیز آن می‌پردازند نیگر که
خود را بی‌نیاز میدید و میدانست این ادعای او بی قوت و زور و اسلحه پیشرفتی نخواهد
داشت از قبول این تکلیف سفرا بطور ادب مضایقه نمود چندی چون انتظار کشید که مردم
او را بمیل خود و طیب خاطر بقیصری بپذیرند و چنین اثری بظهور نرسید و از آنطرف شنید
از جملهٔ رقبا که همین ادعای او را دارند یکی سِوِروس است که در شهر روم بر اریکهٔ قیصری
جلوس کرده و مهیا شده است با لشکری جرار بسمت مشرق راند و نیگر و سپاهیانش را
از میان بردارد و شام و توابع نیز او را مسلم باشد ملتفت شد و دانست برای سد راه این
مفاسد و دفع این غوائل محتاج بسپاهی عظیم است و از هر جا ممکن شود باید دسته جات
قشون جمع کند تا بتواند با دشمن برابر شود بنا براین در اواخر سنهٔ صد و نود و سه میلادی
نزد شاهزاده‌های حکمران که در آنطرف شط فرات بودند و مخصوصاً نزد پادشاه اشکانی
ایران و سلطان ارمنستان و حضر مامور فرستاده از آنها خواهش نمود هر یک عده اکر

خود را

خود را بمعاونت او روانه نمایند بلاش چهارم ظاهراً مردد شد که آیا قشونی بامداد تیگر بفرستد یا بهانه آرد و تقاعد کند آخر الامر در جواب فرستادهٔ تیگر گفت من بحکام و شاهزادگان تابع خود درین باب دستور العمل خواهم داد و خواهم گفت بجمع آوری لشکر بپردازند

آنچه مسلم است بلاش چهارم در کمک تیگر اقدامی ننموده و شخصاً فیما بین دو نفر مدعی امپراطوری مداخله نکرده اما ظاهراً بیکنفر از شاهزادگان تابع اجازه داده که اگر مایل باشد به تیگر مددی برساند حضر در آنزمان پای تخت اعراب و شهر معتبر قطعهٔ مرکزی بین النهرین (میزوپوتامی) بوده و مانند اکثر ایالات و ولایات محکومهٔ دولت اشکانی از خود پادشاهی میداشته لکن پادشاه آنجا بدون امر و اجازهٔ پادشاه اشکانی و دربار طیسفون در امور کلیه از قبیل جنگی مثل جنگ تیگر و امثال آن قادر بر مداخله نبود (بین النهرین یا میزوپوتامی مرکزی اراضی فیما بین سنجار و بابل است طوایف اعراب از عهدی بسیار قدیم بعضی از نواحی بین النهرین را در تصرف داشته اند اگزنفون قطعه زمین ما بین خابور و بابل را عربستان نامیده اعراب در زمان تمیه در طرف علیای بین النهرین بوده و منتشر شده بلوتارک زمین اسرهوین را زمین اعراب خوانده حضر که غالباً با الف و لام یعنی الحضر مینویسند از وقت جنگهای تراژان ذکر آن بمیان آمده و همیشه این سرزمین را نسبت باعراب داده یعنی مخصوص آنقوم گفته اند) خلاصه بارسمیوس پادشاه حضر مأمورین تیگر را بمهربانی و گرمی پذیرفت و از عساکر تیرانداز خود جمعی را بکمک او فرستاد از این وضع و اقدام بارسمیوس پادشاه حضر معلوم میشود دستور العمل و اجازهٔ مخصوصی در خفا از پادشاه اشکانی داشته و الا جرأت اینکار نداشت و بلاش چهارم که خود دخالتی درین جنگ نکرده و مستقیماً تیگر را امداد ننموده ممکن است احتیاط کرده باشد و با خود گفته اگر تیگر غالب آمد من غیر مستقیم و بواسطه او را کمک کرده ام و اگر مغلوب شد برقیب او میگویم پادشاه حضر مخفی و بی اجازهٔ من قشون بمدد تیگر فرستاده و من خبر نداشتم اما اگر خود لشکری بمعاونت قیصر فرستم عداوت من با سویر ظاهر و آشکار میشود

چون نایرهٔ قتال فیما بین سویر و تیگر اشتعال یافت اقوام و مللی که آنطرف شط فرات بودند جری و جسور شده کینه را که از رومیان در دل داشتند ظاهر ساختند و بعناد

وطغیان

وطغیان پرداختند اهالی بین النهرین (مزوپوتامی) که تازگی زیر بار تبعیت دولت روم رفته بودند خلع طاعت نموده دست باسلحه بردند و بسیاری از سپاهیان روم را که در مملکت آنها اقامت داشتند بکشتند و شهر نصیبین را محاصره کردند این شهر از زمانیکه بدولت روم واگذار شده بود محل عساکر رومی گردیده بود در این طغیان اهالی بین النهرین طوایفی که در حوالی شط بغداد سکنی داشتند خاصه اهالی آدیابن که مانند اعراب حضر تابع دولت اشکانی بودند با شورشیان اتفاق و همراهی نمودند در این اوان سور بر نیگر حریف و رقیب خود غالب آمده او را بکشت و بطرف مشرق شتافت که قشون ساخلوی روم محصور در نصیبین را نجات دهد و یاغیها و تقویت کننده آنها را تنبیه وسیاست نماید اهالی بین النهرین خواستند باصرار باو معلوم کنند که محض هواخواهی او دست باسلحه برده اند و با معاندین او بجنگ و مخالفت پرداخته این حرفها بخرج سور نرفت بلی یک چیز هم مد نظر سور شده بود و او را بر عدم قبول تحریض مینمود و آن اینکه اهالی بین النهرین سفیری با هدایا نزد سور فرستادند و بواسطه سفیر اظهار داشتند که جمیع غنایم که ما از رومیها گرفته ایم با اسرای آنها پس میدهیم و خواهش میکنیم هرچه سرباز رومی در بین النهرین است ازین مملکت خارج شود و اهالی بین النهرین را بحالت خود یعنی بحالت استقلال واگذارند و هیچ جبر از آنها توقع تبعیت دولت روم ندارند سور میدید این حرفها با اظهار هواخواهی دولت روم یا شخص سور منافات دارد در اینصورت چگونه میتوانست آن ادعای یاغیان را باور کند و مصدق شمارد از آنطرف بدون جنگ و خونریزی باختیار چگونه تن در میداد که مقداری یا مبلغی از اراضی منصرفی دولت روم از ید تصرف آن دولت منتزع گردد این بود که فوراً اعلان جنگ نمود اما آنهائیکه با او طرف مقابل بودند چندان شأن و اعتباری نداشتند سلاطین اسرهوئن و آدیابن و حضر بودند بلی یک دولت معتبر نامی یعنی دولت اشکانی ایران از پشت سر آنها بود و سور باید از میان ایالات آن بلاد از بطرف دولت اشکانی راند یعنی ابتدا دول کوچک را مضمحل و نابود کند بعد بدولت بزرگ اشکانی پردازد اما از آنجانب دولت اشکانی چگونه میتوانست متحمل شود که سلاطین تبعه آن دولت و رعایای آنها اینطور پامال شوند و تحمل صدمات و تعدیات سوروس را نمایند سور در فصل بهار سال صد و نود و پنج میلادی خود شخصاً بسوق عسکر پرداخته قشون

خویش را

خویش را از رود فرات عبور داده متوجه نصیبین گردید با اینها هنوز این شهر را در قید محاصره داشتند و از عهدهٔ تسخیر آن بر نیامدند سور حکم کرد سرداران او با نقبا دیاغیها و سیاست همدستهای آنها پرداختند اگرچه لشکریان سور بواسطهٔ فقدان آب یا قلت ورودات آن دوچار صدمهٔ کلی گردیدند بدون مشکلات و موانع حربیه بار دیگر مزوپوتامی (بین النهرین) را در تحت تملک در آوردند و نصیبین را پای تخت قرار دادند و در بعد کلنیهای روم شانی رفیع حاصل نمود (کلنی ولایت یا شهر یا محلهٔ مهاجرنشین است)

دی از مورخین بدون اینکه شرح و بسطی دهد میگوید سور برای شهر نصیبین مقامی عالی قرار داد و اقوی دلیل این فقره سکه‌های عصر و زمان اوست که روی آنها القاب رفیعه برای شهر نصیبین ذکر شده

نیز همین مورخ گوید در تابستان که خشک سالی هم بود و جمیع چشمه‌ها بی آب سپاه سور برای نجات رومیهای محصور در نصیبین و تدمیر یاغیان و مؤیدین آنها در صحرای راه پیمودند زبانها در کام خشک تر از زمینهای عربستان در تیر و تابستان مغزها از حرارت در جوش گرد و خاک سر و روی جمله را مستور ساخته و جز حرف آب هر سخن را از دهنها انداخته قادر نبودند که با یکدیگر صحبت کنند چیزی که میگفتند فقط آب آب بود بعد از هزار جان کندن آخر الامر بچاهی رسیدند آب این چاه بقدری بد بود که احدی از سپاهیان رغبت بخوردن آن ننمود سور دید اگر قشون او از این آب نخورند ممکن است مبلغی طول کشد تا بآب خوب برسند و البته بسیاری از آنها تلف خواهند شد حکم نمود قدحی پر از آن آب کردند و نزد او آوردند او تمام آن آب را در پیش چشم لشکریان خود خورد آنوقت ایشان راضی شده بواسطهٔ آن آب کثیف رفع عطش نمودند

خلاصه بعد از آنکه بین النهرین را عساکر سور مسخر و مطیع کرده ضمیمهٔ ممالک روم نمودند قیصر قشون خود را از دجله عبور داده متوجه تسخیر آدیابن گردید سکنه و اهالی این ولایت در مقاومت و جلوگیری سخت کوشیدند امّا با استعداد طرف مقابل ممکن نبود کاری از پیش برند پادشاه اشکانی هم ظاهراً در اینوقت در فکر کار خود بود و برای دفاع و حفاظت پای تخت خود تهیهٔ اسباب مینمود که اگر عساکر روم بر او حمله کنند از عهدهٔ جواب دادن آنها برآید در اینصورت نتوانست بپادشاه آدیابن که در تحت حمایت و تبعیت او بود مددی

دهد سور آدیابن را هم گرفت و بعد ازین فتوحات خود را صاحب القاب آرابی کوس و آدیابنی کوس خواند یعنی فاتح عربستان و فاتح آدیابن و این القاب غالباً در سکه‌های سور نقش شده و ملاحظه میشود اما باید دانست که برای سور ممکن نبود اقامت خود را درین نواحی و حدود چندان طولانی نماید چه در مغرب رقیبی زبردست مانند کلودیوس آلبی نوس داشت و اگر او را بیش ازین بحال خود وامیگذاشت وابطالیا را نده آن مملکت را بهم میزد و کار سور دشوار میشد بنا براین ملاحظات در اوایل سال صد و نود و شش میلادی سور از مشرق عزیمت مغرب نمود و با شتاب تمام خود را به روم رسانید

سور خیال داشت که با پادشاه اشکانی در آویزد عساکر پارتی را بترساند هم آنها را تنبیه کند هم دایرهٔ فتوحات خود را وسعت دهد بلکه تکمیل نماید لکن موقع مساعد و متناسب نبود و منع اجازه نمیداد ناچار صرف نظر ازین مقاصد نموده متوجه روم شد اما مجمل اینکه از مشرق راه مغرب پیش گرفت و در وقت بلاش چهارم بر سر عساکر رومی تاخته آدیابن را از آنها پس گرفت و از شط بغداد عبور کرده داخل بین النهرین (مزوپوتامی) شده رومیها را از آنجا بیرون نمود فقط شهر نصیبین که دو سال قبل با اهالی بین النهرین مقاومت کرده بودند با عساکر اشکانی بضدیت برخاستند و اگر اشکانیان از جهت دیگر دچار مشکلات نمیشدند هر آینه فتح نصیبین برای آنها اشکالی نداشت بالجمله لشکریان بلاش چهارم مظفر و منصور از شط فرات عبور کرده بار دیگر در صحراهای حاصلخیز شام متفرق گشتند

سور در سنه صد و نود و هفت میلادی مجبور شد بار دیگر بطرف مشرق لشکرکشی نماید و ولایاتی را که مسخر کرده بود از دستش رفته ثانیاً بحیطهٔ تصرف آرد تا آبروی او بجا ماند و شهرتی که بعظمت و افتخار نموده بصورت دیگر خود را نماید چون لوازم حرکت و نهضت سور حاضر و آماده شد با قشون خود متوجه نواحی شرق گردید و پس از ورود بمملکت شام عساکر اشکانی را از آنجا بیرون نمود و ابتدا بهمین قدر پیشرفت قناعت کرد بعد از آن در اواخر سال بهیئت کامله از شط فرات گذشته قدم در بین النهرین گذاشت باید دانست در جنگهائی که فیمابین دولتین روم و اشکانی اتفاق میافتاد اسباب کار عمده شاهزادگان نیمه مستقل بودند که در حدود دولتین مزبورتین ولایات و اراضی و حکمرانی داشتند

داشتند یعنی بعضی از این شاهزادگان که در تحت تبعیت دولت روم بودند با آن دولت
کمک مینمودند و برخی که ربقهٔ اطاعت و حمایت دولت اشکانی را بگردن گرفته بمعاونت
این دولت میرفته‌اند و معتبرترین این شاهزادگان در آن زمان سلاطین ارمنستان و اسرهوئن
باید دانست چه بالنسبه قوت و عدهٔ بکمال داشتند نیگر در آنوقت که برای پیشرفت کار
خود و کشورستانی کوشش و جهد موفور داشت مأموری نزد پادشاه ارمن فرستاده از او
کمک خواست لیکن پادشاه ارمنستان در جواب گفت من در جنگ ملتی مداخله نمینمایم این
مطلب در نظر سور بود و بعد از آنکه بمشرق زمین آمد ارمنستان را دولت دشمن خوانده
گفت این دولت باید بی تعقل و تأمل بتسلیم شود و در تحت اطاعت دولت روم درآید

از مسطورات مورخین قدیم چنین برمی‌آید که در فصل تابستان صد و نود و هفت میلادی
و در همان اوان ورود سور بسوریه (شام) بود که قشونی بجهت فتح ارمن مأمور و تسخیر آن مملکت
نمود پادشاه ارمنستان در آن زمان مثل پادشاه اشکانی ایران بلاش نام داشت این بلاش
در حدود مملکت خود با سپاه روم برابر شد و جنگ قریب الظهور بود که پادشاه ارمن از خیال
در گذشت و مهیای صلح گشت یعنی قبل از آنکه دست بسلاح برند و نتیجهٔ کار معلوم شود بلاش
خواهش متارکه نمود و رؤسای رومی قبول خواهش او را مصلحت دیدند بلاش را چون وقت
و مهلتی بدست آمد سفرا با هدایا بشام نزد امپراطور روم فرستاد و اظهار مودت و مخالصت
بدولت روم کرد و از سور استدعا نمود که شرایط صلح را اظهار کند و برقرار دارد تا بموجب
آن عمل شود سور مطالب و تمنیات پادشاه ارمن را خالی از شوایب نفاق و تزویر دانسته
بر اقوال او اعتماد نمود و عهدی منعقد کرد که برای بلاش پادشاه ارمنستان خالی از فایده
و منفعتی نبود یعنی بعضی از اراضی ضمیمهٔ متصرفات و ولایات بلاش گردید

یکی از مورخین معتبر میگوید چون بلاش پادشاه ارمن از سور قیصر روم استدعای صلح نمود
و عهد مصالحه فیمابین منعقد گردید امپراطور روم قدری از اراضی ارمنستان روم را
که ارمنستان صغیر باشد به بلاش واگذار و مبذول نمود

پادشاه اسرهوئن ابکار قبل از پادشاه ارمنستان طریق اطاعت و انقیاد دولت روم و
(مخفی نباشد که اسم ابکار برای سلاطین اسرهوئن مثل اسم اشک است برای سلاطین اشکانی
یعنی همه این اسم را داشته‌اند بعلاوه اسم خاص)

ابکار پادشاه اسروئن خود شخصاً بمعسکر قیصر روم آمد و از تیراندازان لشکر خویش جمعی کثیر با خود آورد که در رکاب امپراطور بکارزار پردازند و پسرهای خود را نیز برسم گروگان بحضور سویر حاضر ساخت این حرکت پادشاه اسروئن خاطر قیصر را زاید الوصف خرسند نمود و این خرسندی و خشنودی قیصر سبب شد که نواحی مغربی بین النهرین را تا محل اتصال رود خابور بشط فرات باو واگذار کرد

سویر بر این شد که خود شخصاً از راه فرات پیش راند و ضمناً هر یک از سران و سرکردگان دسته قشونی را دار امر نمود نواحی شرقی بین النهرین و آدیابین را که اشکانیان گرفته بودند نهب و غارت نمایند

نیز سویر برای آنکه عساکر و همراهان خود را از لوازم معاش و ما یحتاج زندگانی آسوده دارد مصمم شد مانند تراژان در طرف علیای بین النهرین چند فروند کشتی بسازد چه در آنجا چوب که بکار این کار آید فراوان بود چون آن سفاین ساخته شود لشکریان خود را از سواحل یسار شط فرات حرکت داده ببابل آرد و کشتیها که بار آنها آذوقه و لوازم زندگانی است نیز از شط پائین آیند

سویر خیالات خود را صورت داد و با تهیه و لوازم انتهاض نموده بحوالی طیسفون آمد بدون اینکه در راه با مانعی و عایقی تصادف نماید و متحمل صدمه و خسارتی شود چون باینجا رسید دو شهر بزرگ بسیار معتبر را بابل و سلوسی را با کمال سهولت فتح کرد باین معنی که در وقت نزدیک شدن سویر باین دو شهر قشون ساخلوی هر دو بلد این دو محل را خالی نموده بودند ممکن است قیصر سفاین خود را از میان یکی از انهار که دجله و فرات را بهم وصل مینماید عبور داده یا مانند تراژان از وسط زمین باریک فاصل ما بین این دو شط بواسطه عرادها حمل کرده و بمحل مقصود آورده باشد

بلاش چهارم پادشاه اشکانی ایران در طیسفون نشسته مهیای مدافعه بود و تصور مینمود که سویر از فلان خط راه پیش می آید و هر وقت او نزدیک شود بلاش خبردار خواهد شد و بشرایط دفاع خواهد پرداخت اما برحسب اتفاق در حالتی که پادشاه اشکانی از همه جا بیخبر بود شنید عساکر سویر بحوالی دیوار شهر طیسفون رسیده اند باین معنی زاید الوصف تعجب نمود یکی از مورخین گوید رومیها بیخبر و غفلةً خود را بحوالی شهر طیسفون رسانیدند در صورتیکه

لشکریان اشکانی در هیچ وقت هیچگونه تهیه و مهمات حربیه نداشتند و این مطلب از قرار قراین خارجه ممکن است صحیح باشد در هر حال سپاهیان پارت در برابر قشون رومی چندان ایستادگی و مقاومتی ننمودند

مورخ دیگر گوید چون عساکر روم بر طیسفون نزدیک شدند بلاش چهارم از پای تخت خود خارج گردیده در بیرون شهر با آنها تلاقی و تصادف نمود و برای آنکه پای تخت را از شر دشمن ایمن دارد با رومیها جنگی هم کرد اما چون دید طرف مقابل قوی است و کاری از پیش او نمیرود باز بشهر مراجعت کرده در قلعه و حصن حصین طیسفون متحصن شد اما علی الظاهر این تحصن بلاش چهارم نیز فایده بحال او نکرده و رومیها بزودی این حصار را مسخر نمودند

از مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که سربازان سوروس قیصر روم در این جنگ که حمله اول شهر طیسفون را فتح کرده اند مختصر بعد از هشتاد و دو سال دفعه ثانی پای تخت دولت اشکانی بآسانی بتصرف دشمن خارجه و چنگ رومیان افتاد پادشاه اشکانی که بلاش چهارم باشد پای تخت خود را گذاشته با چند نفر سوار فرار کرد و رومیها بعد از استیلا بر شهر کاری کردند که زبان از بیان آن ابا مینماید خلاصه آن اینست که مردهای این شهر را از پیر و جوان کلیةً بقتل رسانیدند بعد زنان و اطفال را اسیر کردند چنانکه صد هزار نفر اسیر قشون روم از طیسفون بردند سربازان رومی اجازه یافتند که بمیل و اختیار خود ابنیه عامه و خاصه را غارت کنند آنچه طلا و نقره در خزانه پادشاه اشکانی جمع شده بود بیغما بردند تمام زینتهای عمارات سلطنتی را تاراج نمودند طیسفون با آن آبادی یکباره خراب و آن سیل ثروت از قضا سراب شد

سوروس قیصر روم اگرچه برای آذوقه و لوازم معاش لشکریان و همراهان خود کمال احتیاط را بعمل آورده بود اما چنین مینماید که بعد از تسخیر شهر طیسفون گرفتار سختی و تنگی گردید به سربازان او مجبور شدند چند روز از ریشه علف تغذیه کنند و این غذا مورث اسهال گشت

بعضی از مورخین که از آن جمله دیو میباشد مینویسند سوروس خیال نداشت بلاش چهارم را تعاقب نماید اما صحیح آنست که با فقدان آذوقه و بی قوتی خود را قادر باین مطلب ندید مصلحت را قرار براین داد که تا صدمهٔ کلی وارد نیامده مراجعت کند عود از راه فرات هم برای او میسر نبود چه در وقت ذهاب لشکریان روم آنچه در آن خط راه آذوقه بدست می آمد تمام کرده بودند

بودند و برای ایاب چیزی باقی نگذاشته بنابراین سِوِر راه دجله را بر فرات ترجیح داد کشتیها را در وسط بغداد انداختند و بعضی کشتی را بی میکردند قشون هم در ساحل با سفاین همراهی داشتند بدینوضع طیّ طریق کرده تا نزدیک حضر رسیدند چون اهالی حضر بواسطه تقویتی که از نیگر رقیب و دشمن سِوِر نموده بودند این پادشاه را رنجانیده سِوِر قصد تنبیه و سیاستِ آنها کرد دیگر آنکه چون تراژان قیصر خواست شهر حضر را مسخّر کند و اهالی بدفاع برخاستند و نگذاشتند کاری از پیش ببرد سِوِر خیال نمود که این شهر را فتح میکند و باین واسطه معلوم مینماید که او نسبتی به تراژان ندارد بمراتب قادرتر و قاهرتر است بنابراین طومار اشتهار تراژان نبشته میشود و صیت افتخار سِوِر عالمگیر میگردد

سِوِر قیصر روم چندان بیمی نبود که خیال فتح و تسخیر قلعه و شهر حضر مینمود زیرا که رومیها برای انجام این کار آلات و ابزار بسیار خوب داشتند و سربازان روم هم در اعمال و فنون یورش و قلعه گیری ماهر و چالاک بودند امّا غافل که اهالی حضر نیز چندان بیکاره و دست شکسته نیستند رشادت و شجاعتِ فطری آنها با استحکام دیوار شهر و حصانتِ حصین بوجهی جواب رومیان را میداد و در مقابل خصم در نمیماندند و کارِ دفاع را بخوبی میپرداختند خلاصه رومیها اقدام بیورش اول نمودند و حضریها بآسانی آن حمله را دفع کرده اسباب محاصرهٔ رومیان را از دست آنها گرفته سوزانیدند و بسیاری از سربازانِ رومی را نیز بکشتند محاصرین که وضع را چنین دیدند قدری سست شدند و در میان خود آنها اختلاف کلمه درگرفت مقدمهٔ شورش تمهید یافت اندک اندک از عصیان سخن راندند و پای اغتشاش فی الجمله بمیان آمد سِوِر برای دفع شورش مصمّم اقداماتِ سخت گردیده و حکم کرد دو نفر از صاحبمنصبان بزرگ او را کشتند ولی بعد از آن استنباط ظهور و بروز فسادی نموده حکم قتل یکی از آن دو نفر مقتول را منکر شد و گفت من نگفته بودم او را بکشند و بعد از این تفصیلات ناچار از مقابل حضر حرکت کرده قدری دورتر از آن محل اردو زد

در باب دو نفر صاحبمنصب [illegible] مورّخی مینویسد یکی از آن دو سرکرده لاتوس نام داشت و او همان بود که چندی قبل نصیبین را مستخلص نموده بود

دیو میگوید چون سربازان ابواجمعی لاتوس گفته بودند ما جز این صاحبمنصب احدی را بر کرده قبول نخواهیم کرد و اطاعتِ فرمانِ او نخواهیم نمود سِوِر بر لاتوس حسد برده حکم کشتن او را داد

ماریوس

ماریوس ماکسیموس علت قتل لاتوس را چیز دیگر دانسته است و میکوید که خیلی پیش از وقت حمله بر حضر اتفاق افتاده در هر حال سیور با آنکه از حضر دور شد و عقب نشست باز از خیال خود دست نکشید و امیدوار بود که هر طور باشد این شهر را فتح کند چه شنیده بود مال زیادی در حضر خاصه در مخزن معبد آفتاب جمع شده طوایف و قبایل کثیره متدینین که از صدق دل باین پرستشگاه معتقدند از دیرگاهی اسباب نفیسه و اشیاء گرانبها برای این معبد آورده اند و سند نه در خزانه گذاشته سیور میخواست آنجمله را تصرف کند و با خود بروم برد و بر حسب ظاهر میگفت که بشأن من میباشد که اهالی شهر کوچکی با من در مقام مقاومت بر آیند و من از عهده آنها بر نیایم و نتوانم آن عده قلیل را مغلوب و مطیع نمایم و اگر حضریها سیاست نکرده بمانند اسباب تجری آنها و دیگران شود

چون معسکر سیور جای امنی بود در آنجا از نو بیشتر از پیشتر اسباب قلعه کشائی و حصار و محاصره ساختند و آذوقه فراوان هم جمع کردند بعد از آنکه آنچه تهیه میخواستند دیدند باز بطرف شهر حضر راندند و بآن حصن حصین حمله بردند و با آنکه نسبت بدفعه اول رومیان از حیثیت آلات و ادوات خیلی مکمل و ساخته تر بودند و قشون نیز بهتر مرتب و منظم شده باز حضریها خوب و بقاعده دفاع کردند چه تیراندازان قابل و سوار نظام ممتاز ماهر داشتند و مطمئن که دیوارهای شهر حضر بغایت محکم است علاوه بر این جمله یکنوع اسباب آتشی اختراع کرده که اگرچه صدمه و اذیت کلی برای دشمن نداشت اما باعث تخویف و تهدید بود و چون رومیان نمیدانستند از این آلت چه کار ساخته میشود و چه میکند ناچار میترسیدند و حذر میکردند

از مطاوی کلمات مورخین چنین بر میآید که آن اسباب و آلت آتشی که حضریها اختراع کرده بودند شئ قابل اشتعال آن نفت بوده و بهمین جهت میتوان گفت بهیچوجه خاموش نمیشده است خلاصه سواران حضر صدمه کلی بلشکریان سیور وارد آوردند و آنها تا مدتی نتوانستند خود را بدیوار شهر رسانند چه متصل از بالای دیوار و قلعه با فلاخن سنگ می انداختند و تیراندازان حضری مثل اینکه باران ببارد عساکر روم را باد تیر میگرفتند و مقتولین رومی بر روی یکدیگر میریختند بعد از تحمل صد هزار زحمت و بلا و مشقت و عناد دسته از قشون روم خود را بدیوار خارجی شهر رسانیده محلی از آنرا سوراخ کردند و یقین نمودند مقدمات فتح شهر ترتیب یافته

سربازان

سربازان سوزر نخواستند که یکمرتبه یورش برند وگمان میکردند که اگر اینکار کنند
واهتمام شود لابد شهر مسخر ومفتوح خواهد شد وضمنا قصد سربازها این بود که چون
شهر را گرفتند غارت نمایند امپراطور روم که میترسید سربازان بعد از گرفتن شهر وغارت
کردن خزینه ودفینه معبد آفتاب را نیز بیغما برند وعاید شخص امپراطور نشود راضی نشد
واذن نداد واگرهم اینرا میدانست سربازان همان نهب وتاراج شهر قناعت واکتفا مینمایند
ومال وخزانه معبد آفتاب را برای او میگذارند البته راضی میشد واجازه میداد که یکمرتبه حمله
برند وکار یکسره شود نیز سوزر گمان میکرد اگر فی الجمله مهلتی باهل شهر داده شود آنها از [illegible]
در می آیند وراه تسلیم واطاعت می پیمایند آنوقت او مسلما مالک نفایس خزانه معبد آفتا
میکردند واعتقاد او این بود که بر اهل شهر معلوم ومحقق شده که بیش ازین مقاومت باعث
قیصر مثمر ثمر نیست بل مورث خطر است مدت یکروز سوزر منتظر شد ببیند از خود اهالی حضر
چه می تراود خیال تسلیم شدن وتمکین کردن دارند یا ندارند چیزی از حضرها معلوم نشد و
مطلقا اظهاری نکردند بلکه شبانه آنجائی را که لشکریان روم از قلعه خراب کرده بودند مرمت
نمودند وازینجا معلوم شد با خیال مقاومت دارند سوزر دید هم اشیاء گرانبها وخزانه
آفتاب بچنگ او نیفتاد هم ننگ عاجز شدن از دست حضرها که نگذاشتند یک حصن مختصر را
فتح کند حاصل شد برای دفع این فضاحت راضی شد آنچه در خزانه معبد آفتاب است نصیب
سربازان شود وحضر مفتوح گردد بنابراین حکم بیورش داد اما این دفعه سپاه روم اطاعت
امر او نکرده از قبول فرمان ابا وامتناع نمودند وگفتند آن وقت که دیوار شهر سوراخ شد
وخلق بوحشت افتادند وبر فی الجملة همت وتحمل اندک خسارت ممکن میشد که کار پرداخته
شود چرا سوزر مانع حمله ما شد حالا که باز سوراخ را گرفتند واهالی شهر در ثانی قوت قلبی
حاصل نمودند وسخت مهیای مدافعه گشتند ونتیجه کار هیچ معلوم نیست واگر فی المثل
قشون روم غالب آید بعد از آنست که اکثر آنها راه دیار عدم پیموده باشند امر بحمله میدهند
ونمیدانند که ما باید جان خود را عرضه خطر نمائیم وبا ملک الموت دست وگریبان شویم تا
اینکار پرداخته شود این امری محال است وهرگز ممکن نیست که ما اقدام کنیم
ظن غالب این است که سپاه روم ملتفت شده بودند که چرا در دفعه اول سوزر قیصر روم با آنها
اجازه حمله ویورش بشهر حضر نداد وبواسطه همان رنجش وآزرده خاطری در ثانی که حکم دا

تمکین

تمکین نکردند آخر الامر چون قیصر از عساکر رومی خود مأیوس شد با متحدین آسیائی خویش گفتگو نمود و از آنها خواهش کرد که با او اتفاق نمایند تا بتوانند شهر حضر را عنوةً فتح کنند متحدین مذکور این اقبال کردند یا نکردند چیزی درست در این باب بدست نیست همینقدر میدانیم وقتی قیصر روم ملتفت شده دانست که کوشش و اهتمام او در این باب بیفایده است ناچار از خیال فتح و تسخیر حضر افتاد

اسپارسیان مورّخ میگوید سِوِر شهر طیسفون را در ابتدای فصل زمستان فتح نمود و هرودیان مینویسد عساکر روم وقتی شهر حضر را محاصره کردند که گرما بی نهایت شدت داشت آنچه مسلّم است این است که در محاصرهٔ ثانی حضر گرما شدّت نموده و بهمین جهت ناخوشی در میان قشون سِوِر بروز کرد و بدتر از هر ناخوشی اینکه لشکریان مأیوس شده از این جهت معلوم نبود در مواقع کار اطاعت میکنند یا راه عصیان میروند

دیُ میگوید یکنفر از صاحبمنصبان سِوِر باو عرض کرد که اگر پانصد و پنجاه نفر از عساکر اروپائی در تحت اختیار من قرار میدهی شهر حضر را برای تو من مسخّر مینمایم سِوِر در جواب گفت اینهمه قشون از کجا بیاورم از این کلام معلوم میشود سِوِر یقین نداشته است در میان لشکر اروپائی او پانصد و پنجاه نفر باشد که تمکین او کنند و امر او را اطاعت نماید سِوِر در دفعهٔ ثانی نیز بی نیل مرام از نزدیکی حضر دور شد و حال آنکه مدّت بیست روز این شهر را محاصره کرده بود و چون دیگر امیدی بفتح آنجا نداشت خواهی نخواهی بشام مراجعت کرد

در تاریخ این واقعه و جنگ رومیان و حضریان هیچ چیز غریب تر از این نیست که پادشاه اشکانی را چنین موقع خوشی روی نمود و مطلقا حرکت و جنبشی نکرد بلاش چهارم بعد از آنکه پای تخت خود را گذاشته با چند تن فرار کرد دیگر اصلا بخیال نیفتاد که دشمن خود را مبتلا ببلیّه و زحمتی کند و مشکلاتی برای او بتراشد و حال آنکه بواسطهٔ مقاومت و پافشردن حضریها اسباب اینکار طبیعی فراهم آمده بود. اوّلاً ایستادگی طولانی اهالی حضر و صدماتیکه برومیها وارد آوردند ثانیاً مخمصهٔ بی آذوقگی و عذاب الیم جوع ثالثاً شدّت گرمای تابستان که رومیها هیچوجه معتاد باین قسم هواها نبودند و فی الحقیقه از کار افتاده الحق برای بلاش چهارم که میبایست تخت و تاج و ممالک موروثی خود را بوجهی نگاهدارد موقعی بهتر از این نبود که با سواران جنگ آور اشکانی که گرما و سرما در مزاج آنها اثری نداشته بر سر رومیان تازد و بنیاد

آنها را براندازد و بهمدستی حضرات کار دشمن را بدرستی بسازد تا هر روز بخیال حمله کردن باو و تسخیر ولایات و ممالک ایران نباشند و اگر در آنوقت هر قدر رومیان عقب می‌نشستند اشکانیان پیش میآمدند بلکه راه بازگشت رومیها را سد و قطع میکردند و نمیگذاشتند آذوقه و لوازم زندگانی بآنها برسد البته کار بر لشکریان سیور سخت میشد و آنها که جان در میبردند و باوطان خود مراجعت میکردند شرح ماجرا را برای همشهریهای خود میگفتند و دیگر سربازان رومی زود تمکین بسفر مشرق نمینمودند اما بلاش چهارم یا هیچ ملتفت این نکات نشد یا اگر شد حکم تقدیر که دولت اشکانی را بطرف زوال و انقراض میکشانید نگذاشت آن پادشاه کاری کند و حب وطن بخرج دهد سد ثلمه نماید و ترمیم خرقه بجای خود نشست و ابدًا اعتنائی باین مطالب ننمود فارغ از بیم زیان آسوده از سودای سود

نتیجه لشکرکشی سیور را بمشرق مورخین قدیم ملاحظه نموده و مسطور داشته اند و همه تقریبًا بر این عقیده اند که اگرچه آخر الامر کسب قیصر روم در حوالی حضر لنک شد و خیلی از این بابت باو بد گذشت اما من حیث المجموع فتوحات او در ممالک شرقیه اسباب عظمت دولت روم گردید و مبلغی از شأن و افتخار دولت اشکانی کاسته شد و بوضوح پیوست که این دولت رو بسرحد زوال میرود یک ولایت معتبر از ولایات دولت اشکانی از تصرف بلاش چهارم خارج و ضمیمه متصرفات روم گردید قیصر روم نه تنها در الجزیره (مزوپوتامی) شأن و مقام سابق خود را بدست آورد بلکه از دجله عبور کرده بنای اقتدار دولت روم را در اراضی حاصلخیز فیما بین شط بغداد و سلسله کوه زاگرس (جبل الطاق) بلند کرد و این نواحی را در تحت تملک دولت روم قرار داد و لقب آدیابنی کوس که سیور اختیار نمود از همین جهة بود آدیابن با اراضی فیما بین زاب علیا و زاب سفلی که محتمل در آنزمان عبارت از تمام زمینهای پست واقع در پای کوه زاگرس بوده از خابور مشرقی تا سمت شمال ادهم همه در تحت سلطنت دولت روم قرار گرفت و پادشاه این مملکت که تا آن وقت بدولت اشکانی تبعیت داشت خراج گذار دولت روم گردید و بیرقهای دولت روم در امکنه افراشته شد که چندان مسافتی و بعدی از پای تخت دولت اشکانی نداشت بعبارة اخری کمتر از یکدرجه جغرافیائی بود طیسفون پای تخت دولت پارت و شهرهای معتبر سلوسی و بابل که با متصرفات دولت روم جار لصیق

شده بودند اگر غفلةً رومیان با آنها حمله میکردند بیز جهت ومجاهدت تسلیم می شدند

بلاش چهارم بعد از شکست خوردن از سیورنفر بیاده سال یا یازده سال زنده ماند تاریخ

این ده یا یازده سال نیز مفقود است وهیچ معلوم نیست که در دولت اشکانی چه سانحه شد

وچه بر گذشته اگرچه بواسطهٔ فقدان اسناد هیچ نمیتوان استنباط نمود لکن از سیاق وترتیب

کار آنعصر چنین بر میاید که مدت مزبوره خاوی وقایع مهمه نبوده است

اقامت سیور امپراطور روم در مشرق در سال دویست ودویست ویك میلادی بر حسب

ظاهر معلوم میشاید که ممالك مشرقی تنظیمی نداشته بهمین جهت قیصر در این سرزمین رحل اقامت

انداخته لکن هیچ گفته نشده که دولت اشکانی برای استرداد اراضی خود اقدامی نموده باشد

یا سپاه روم واشکانی دیگر با یکدیگر تلاقی کرده باشند بنابراین میتوانیم بگوئیم دولتین

بظاهر با هم بر سر صلح وصفا بوده وترك آشتی داشته اند دولت اشکانی که یقینا خود را از

متصرفات موروثی محروم میخواسته بنا چار تن باینکار داده ورضا شده که دولت روم آنها را

مالك باشد وشاید این تمکین ورضا بواسطهٔ اغتشاش داخله بوده چون نمیتوانسته است

کاری کند ناچار انکار نموده مختصر بواسطهٔ فتوحات متوالیهٔ تراژان وآویدیوس کاسیوس

وسیور یا سیوروس چندین مملکتی خراجگذار اشکانی ربقهٔ تبعیت این دولت را از گردن انداختند

جهت آنکه این ممالك وسلاطین خراجگذار رو تابع دولت اشکانی شدند این بود که دولت

مشارالیها را اعظم تر وقوی تر از سایر دول آسیا میدانستند وبرای آنکه خود را از شر

حمله کنندگان وتاخت وتاز خارجه محفوظ دارند خویش را در تحت تبعیت آن دولت قادر

مقتدر قرار میدادند وباو خراج میدادند که نسبت بدول خارجه آنها را کاملا در حالت

استقلال نگاه دارد وحفظ دولت اشکانی را دارای این قدرت وتوانائی میدانستند بعد

از آن کم کم بر آنها معلوم شد که این دولت با عظمت که جلوگیری حملهٔ سپاه دولت روم وبرابری

با قشون منظم بقاعدهٔ رومی اختصاص با او داشت وبارها تیراندازان چالاك وسواران برق شکل

او رومیان را که در آنوقت در اوج قدرت بودند وجز آن دولت ودولت اشکانی از هیچ دولتی

اسمی نبود مضطر ومجبور وذلیل ومقهور ساخته ودر وادی بوار انداخته اینك ضعیف گشته

وتنزل نموده است وریاست آسیای مغربی را از دست داده واگر از نو تحصیل قوه واستعداد

ننماید وبجای آنچه از وکاسته شده چیزی نیفزاید ونتواند با دولت روم همسری کند وازعهدهٔ جواب

آن دولت

آن دولت بر آید و تاخت و تاز رومیان را مانع شود البته بزودی مغرب بر مشرق استیلا یابد و آسیا در تحت تسلط و اقتدار اروپا باشد و سلاطین باج گذار دولت اشکانی را چاره جز این نباشد که تابع و مطیع غالب باشند از اشکانیان گسسته و بر رومیان پیوسته که محروس مانند و آیات منسوخ نخوانند و شاید که آن مقدمه یعنی بیکار نشستن بلاش چهارم و صرف نظر کردن او از هر نوع جد و اهتمام و کوشش و اقدام برای حصول همین نتیجه بوده است

کر اشو بختی نماید نژند
بر اندام او خار آید پرند

بلاش چهارم تا سال دویست یا دویست و هشت و نه میلادی سلطنت کرده در یکی از دو سنه مذکوره درگذشت و دو سال بعد از آن یعنی در سنه دویست و یازده رقیب بزرگ او امپراطور و قیصر روم که سویر باشد در شهر یورک در چهارم ماه فوریه جان بداد هر دو رفتند و این ملک دو روزه را برای اخلاف خود بیادگار گذاشتند

فصل بیست و نهم

در شرح سلطنت بلاش پنجم و اردوان چهارم پسران بلاش رابع

بلاش پنجم و اردوان برادرش فی الحقیقه اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و هشتم و بیست و نهم محسوب میشوند و دولت باعظمت سلاطین اشکانی و طبقه آنها که یکی از چند طبقه پادشاهان بزرگ عجم میباشند بوجود اردوان پسر بلاش چهارم ختم و منقرض میگردد لکن پوشیده نباشد که اکثر مورخین عدد سلاطین اشکانی را زیاده از این دانسته از جمله فاضل نقاد صبحی پاشا صاحب تکملة العبر سلاطین اشکانی را سی و دو نفر دانسته و بلاشی را که ما پنجم خوانده ایم او ششم میداند و اردوان و بلاش آخرین پادشاهان اشکانی را پسر بلاش پنجم مینویسد و قبل از این دو پادشاه سه پادشاه دیگر را نام برده و شرح مختصری از آنها مرقوم میفرماید اما بدون اینکه بر آن مصنف بارع ایراد و اعتراضی داشته باشیم گوئیم مسطورات مستر ولنسن انگلیسی معلم علم تاریخ با اجتهاد ما در این موضع بیشتر موافق میباشد لهذا پیروی این دانشمند یگانه را نموده ایم و بلاش پنجم و اردوان برادر او را پسران بلاش چهارم میدانیم و در اینکه سلطنت اشکانیان ایران در زمان اردوان بن بلاش منقرض شده حرفی نیست مورخین معتبر در هر دوره و

ملت

وملّت در این قول متفق بوده اند بعضی عدد سلاطین اشکانی را از سی و دو هم کذرانده و بیش از اینها کفته اند و مستند بعضی سکّه ها کردیده این حرف هم چندان علیل نیست امّا تحقیقی در کار است که بعد از آن تحقیق همه کس از مطلب بدرستی آکاه میشود ارباب خبر دانند که در اوان انقراض سلسلهٔ از سلاطین همیشه چند نفر شاهزادهٔ صاحب داعیه از آن سلسله در اطراف واکناف ملک وولایات متفرق ومنتشر اند وتا پادشاه تازه ودولت جدید بکار دست آنها را ببندد طولی دارد واز آن شاهزادکان هریک در قلمرو حکمرانی خود اگرچه ناحیه خیلی کم وسعتی باشد باجرای تمام رسوم سلطنت میپردازند که پادشاهی خود را بدرجه ثبوت رسانند واز جمله رسوم پادشاهی زدن سکّه است که بدلایل چند شاهزادکان سلطنت بر باد رفته بدان بیشتر مقید بوده اند ممکن است بعد از کذشتن کار اردوان چند نفر از شاهزادکان اشکانی یا بزرکان پارث هریک در صقعی وقطری ادّعای سلطنت کرده وسکّه زده باشند وبعد از آن اردشیر پادشاه ساسانی یا جانشین او بمرور آن شاهزادکان وبزرکان را مقهور کرده پس هم سکّه صحیح است واز اشکانیان میباشد وهم آخرین پادشاه اشکانی اردوان است وعدد این سلاطین بیست ونه ومصنفین را هم لغزشی که باعث تعییر وملامت باشد نیست اینک میرویم بر سر مطلب

پس از آنکه بلاش چهارم درکذشت دو پسر او که یکی بلاش پنجم باشد ودیکری اردوان بر سر تخت وتاج سلطنت بهم زدند وآمادهٔ جنک ونزاع شدند بنا بر مسطورات اکثر مورّخین بعد از آنکه دو برادر چندی باهم زد وخورد نمودند نتیجه این شد که سران وبزرکان اشکانی در سال دویست وشانزدهٔ میلادی پادشاهی وسلطنت اردوان را تصدیق نمودند واو را وارث بالاستحقاق تخت وتاج خواندند امّا از سکّه های اشکانیان معلوم میشود که هر دو برادر در یک عصر ویک زمان هرکدام در قطری سلطنت مینموده اند واز زمان مرکِ بلاش چهارم تا مدّت هفده هجده سال برادر یکه پادشاهی متکی بوده واز آنجا که از سنهٔ دویست وشانزدهٔ میلادی مورّخها اردوان را پادشاه اشکانی مبدا سنه اند معلوم میشود این پادشاه در اقطار مغربی مملکت سلطنت داشته وچون سکّه های بلاش پنجم نیز استقلال او را در پادشاهی ثابت مینماید مسلّم است که این برادر هم در اقطار مشرقی شهریاری مستقل بوده وهیچیک از دو برادر در مملکت آن دیکری دخل ودخالتی نداشته اند

پوشیده نباشد که اردوان آخرین پادشاه اشکانی ایران مردی قادر و توانا و صاحب عزم و همت و اقدام بوده و ضعف و عدم قابلیت و کفایت و لیاقت او ملک را منقرض ننموده بلکه وضع زمان او و اختلاف امرا و شاهزادگان اشکانی و تغلب خارجه که سبب عمدهٔ آن خلاف و آشوب داخله است کار را از دست این پادشاه بزرگ گرفته و مساعی و مجاهدات و را هبا و ضایع نموده است

باید دانست که در سال دویست و یازده هجری کاراکالوس پسر سویر قیصر روم در آن مملکت بجای پدر بر تخت امپراطوری جلوس نمود و یکسال بعد یعنی در سال دویست و دوازده میلادی در مجلس سنای دولت روم اظهار شعف و خوشحالی کرد که در مملکت اشکانیان هنوز جنگ داخله در کار است و با جزای مجلس سنا از این جهت مبارکباد و تهنیت گفت و اظهار داشت که دولت اشکانی خصم الد دولت روم است و چون مدتیست گرفتار اختلال و اختلاف داخله خود است دولت روم میتواند وقت را غنیمت شمارد و دمار از روزگار او برآرد و یکباره خود را از تعرض چنین رقیب تیز چنگی فارغ و آسوده نماید از این حرف کاراکالوس معلوم میشود که تا زمان اردوان آخرین پادشاه اشکانی دولت روم از دولت اشکانی خیلی حساب میبرده و ملاحظه میکرده و بیم و هراسی از تیراندازان پارت داشته و همواره تدبیر مینموده که رقیب هماورد خود را ضعیف نماید نیز مستفاد میگردد که جنگ و کشمکش فیما بین دو برادر یعنی بلاش پنجم و اردوان اشکانی چند سال در کار بوده و باهم بسختی منازعه و مجادله مینموده اند و ابتدا بلاش غالب بوده چه کاراکالوس در سنهٔ دویست و پانزده میلادی سلطنت او را تصدیق نموده ولی طولی نکشیده که وضع تغییر کرده و غالب مغلوب گردیده و اردوان روی کار آمده است چه بعد از سنهٔ دویست و پانزده میلادی دیگر در کتب اهالی مغرب اسمی از بلاش نیست و میتوان استنباط و استخراج نمود که از سنهٔ مذکوره ببعد گفتگوی قیصر روم و امنای آن دولت با اردوان بوده نه با بلاش و دولت روم اردوان را پادشاه بالاستحقاق ایران و مالک تاج و تخت اشکانیان دانسته است

از اقوال و مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که اردوان تا سال دویست و شانزدهٔ میلادی بشاهنشاهی تمام ممالک اشکانیان نایل نگشته قطری و قطعهٔ از آنرا داشته و با بلاش برادر خود زد و خورد مینموده در سنهٔ مزبوره که بلاش ضعیف و مقهور شد اردوان بشاهنشاهی

فائز

فائز آمد و شهریار و پادشاه کلِّ ممالکِ اشکانی گشت و بلاش که کارِ خود را زار دید دست
از ادّعای شاهنشاهی کشید و فقط خود را مدّعیِ سلطنتِ مملکتِ مخصوصِ پارث قرار داد و
بنا بر این دعوی اسباب زحمتِ برادرِ خود اردوان بود امّا نه چندان که او را مضطرب و متوحّش
نماید چیزی نگذشت که کار اردوان بالا گرفت و بلاش باز هم قدری تنزّل نمود و بدیهی است
که رقیب و هم‌آورد هر قدر بیشتر قوی شود و قوّت گیرد طرفِ مقابلِ او هم با نفوذ رو بضعف
و سرازیری میرود

اردوان تازه سلب اقتدار از بلاش نموده و میخواست از طرفِ او یکباره آسوده گردد که گرفتار
محنت و مشکلات و دوچارِ زحمات سخت گردید تبیینِ این مقال آنکه کاراکالوس قیصرِ روم
از نخست روز که بر سریر امپراطوریِ دولتِ روم جلوس کرد این هوا و هوس او را در سر بود
که بطرفِ مشرق سوق عسکر نماید و در آن حدود هیاهو و سر و صدائی بلند کند قلعه‌ها
کشاید و ولایات متصرّف شود تا او را نیز از فاتحین شمارند و سنگی در ترازوی او گذارند
و آنها که در اخبارِ پیشینیان نظری داشته مخصوصاً میدانند که کاراکالوس پسرِ سورِ
مردی ضعیف العقل و متلوّن المزاج و از خود راضی بوده و با وجود سخافتِ رای و گولی خود را
اوّل شخص دانش و بینش و بزرگی و شهامت تصوّر مینموده و خود میگفته است من اسکندر
ثانیم همانا تا سلم خود را صاحب لقبی دانسته تا بعد بجهانگیری بپردازد البتّه متملّقین دور و
حواشی هم او را اسکندر میخوانده اند و صاحبِ هر گونه اثر باری چون مالیخولیا در دماغ
کاراکالوس بیضه گذاشت و آن بیضه پوست انداخت عزم خود را جزم نمود که خطِ راهِ
فتوحاتِ اسکندرِ کبیر را گرفته پیش رود و شاید در آنوقت اگر باو عرضه میداشتند که قیصر
نیز مانند اسکندر از کنار رودِ پنجاب باید مراجعت کند راضی نمیشد و متغیّر میگشت
کاراکالوس شروع کرد بتهیّه و با آنکه دانشمندانِ ملک تصویبِ خیالاتِ او نمینمودند او
در کار خود تردید و تهاونی نداشت و از هیچگونه اقدام فروگذار نمیکرد

کاراکالوس در سنه دویست و دوازده میلادی ابگار پادشاه اسرهوئین را که خراج‌گذار
دولتِ روم بود و در تحتِ حمایتِ قیصر بدربار خود احضار نمود ابگار بدون هیچگونه
سوءِ ظنّی بی تعلّل بحضور قیصر شتافت که اصغای اوامرِ امپراطوری نماید کاراکالوس فوراً
حکم کرد او را گرفتند و حبس کردند و اظهار نمود که املاک و اراضی و ولایاتِ ابگار باید

جزو ممالک روم شمرده شود چون قیصر این کار را هنجار خویش پرداخت و این مقصود را حاصل دید قصد کرد با ارمنستان و پادشاه ارمن نیز همین معامله نماید دامی گسترد و پادشاه ارمن و عائلهٔ او را بدام آورد و او نیز مثل حکمران اسرهوئن محبوس گردید لکن باقی ماند اطاعت وانقیاد ملت ارمنستان که ارامنه باشند این قوم چون پادشاه خود و خانوادهٔ سلطنتی او را اسیر و دستگیر دیدند بهیجان آمده یکمرتبه دست باسلحه بردند و مهیای دفاع و جواب دشمن گشتند سه سال حال بر این منوال گذشت تا در سنهٔ دویست و پانزدهٔ میلادی کاراکالوس جمعی از لشکریان روم را بسرکردگی تئوکریتوس که از مقربان او بود مأمور تنبیه و تدمیر ارامنه نمود ارمنیها با سرداری رومی و عساکر روم مصاف داده آنها را مغلوب و منهزم و متفرق ساختند این خبر که بکاراکالوس رسید بجای آنکه در عزم او فتوری حاصل شود دیگ سودای او شدیدتر بجوش آمد و شوق و رغبت او بفتوحات مشرق زیادتر گردید و بیشتر از پیشتر باقدام و اهتمام و مجاهدت پرداخت

چون در اکثر اعصار روادار دول از برای جنگ با یکدیگر طلب بهانه مینموده اند کاراکالوس در سال دویست و چهارده میلادی خواست بهانه و مستمسکی بدست آرد بنابراین از بلاش که هنوز کارش یکسره نشده بود و دعوی سلطنت کل ممالک اشکانیان را داشت خواهش نمود دو نفر از اشخاص معروف آن زمان را که بدولت اشکانی پناه برده بودند بگماشتگان قیصر تسلیم نماید دیکاسیوس مورخ میگوید یکی از آن دو نفر که پناه بدولت اشکانی برده بودند تیرداد نام بود و او ظاهراً از شاهزادگان ارمنستان باشد دیگری فیلسوف سینیک موسوم به آنطیوخس و سینیک شعبهٔ از فلاسفهٔ قدیم بوده که حرکات و رفتار صحیح و سالم مردم را ناپسند میشمرده و تقبیح مینموده اند خلاصه بلاش خواهش کاراکالوس را قبول کرد و قیصر چاره نداشت جز اینکه در ظاهر اظهار امتنان و خرسندی از پادشاه اشکانی نماید اما در باطن باز بر سر قصد و نیت اول بود و ترقب کلی داشت که وضع مقتضی شود و بممالک اشکانی حمله کند این بود که هنوز یکسال از آن مقدمه نگذشته باز مهیا و مستعد کار گردید

وقت آن شد که بلاش پنجم پای تخت مغربی دولت اشکانی را ببرادر خود اردوان چهارم واگذار کند و این پادشاه با دولت روم طرف گردد چون چنین شد و سروکار روم با اردوان افتاد در فصل تابستان دویست و پانزده میلادی کاراکالوس بعد از آنکه مقر

اقامت خود را از شهر نیکمدی واقع در بیتنیا از ولایات قدیمهٔ آسیای صغیر تغییر داد و در شهر انطاکیه قرار گرفت سفیری مامور دربار اردوان نمود و بعضی هدایا برای اهدای حضور شهریار اشکانی مصحوب سفیر فرستاده نامه بآن پادشاه نوشت و مطلبی اظهار داشت که منتهای غرابت را دارد مضمون نامهٔ کاراکالوس قیصر روم بر اردوان چهارم پادشاه اشکانی از قرار ذیل بوده است

شایستهٔ شان و عظمت امپراطور روم نیست که دختر یکی از رعایا را در حبالهٔ نکاح خود در آورد و نسبت صهریت بشخص رعیتی داشته باشد بنابراین من قصد کرده ام دختر پادشاه اشکانی بزنی اختیار کنم و پس از آنکه این مواصلت سر گرفت سلطنت دنیا فیمابین دولتین روم و اشکانی منقسم میشود و محض عالم خویشی و قرابت دیگر در سر حدود با هم کرمنکی نخواهند داشت آنچه از این است از آنست و آنچه از آن است از این و با وجود چنین اتحادی نیست دولتی که بتواند با یکی از این دو دولت در مقام مقاومت و همچشمی و رقابت بر آید برای دولتین سهل و آسان است که جمیع طوایف و قبایل وحشی را که در حوالی ثغور و حدود آن دو دولت سکنی دارند مطیع و منقاد سازند و در تحت حکومتی بقاعده قرار دهند قشون پیاده نظام دولت روم بهترین قشون روی زمین است و سواران اشکانی هم از حیثیت تیراندازی در دنیا نظیر ندارند وقتیکه صاحبان این دو صنف قشون با هم یکی باشند دیگر احدی از سلاطین نیست که تمکین آنها ننماید یا در صدد برابری بر آید اگر چنین عهد مودتی محکم و استوار شود دیگر لازم نیست عطور و ادویه و امتعهٔ نادرهٔ ممالک اشکانی را بمقدار قلیل بروم آرند و فلزات و صنایع کارخانهای روم را بمرابالات و ولایات دولت اشکانی برند بلکه هر قدر لازم باشد آشکارا از این دو دولت بآن مملکت و از آن مملکت باین دولت حمل مینمایند و جمیع رعایای دولتین و افراد اهالی ملتین بمبادلهٔ امتعه و معاملات میپردازند و فی الحقیقه حکم ملت واحد هم میرسانند

اردوان پادشاه اشکانی از مطالعهٔ نامهٔ کاراکالوس قیصر روم زاید الوصف متعجب شد و دوچار اندیشه و خیال گردیده چه مطالب امپراطور روم را اولا از روی جد و حقیقت نمیدانست و یقین نداشت که راست میگوید و مقصود او همین است که اظهار داشته فرضا که راست هم بگوید و قصد ریا و تزویری نداشته باشد مطالب او را سخیف می پنداشت

و از عقل

و از عقلا دور و میکفت عاقل هرکز پیرامون این قسم خیالات که تقریباً محال مینماید نمیکردد اردوان با آنکه مطالب کاراکالوس را واهی و لا یعنی میدانست از آنجا که دولت روم دارای قشونی بسیار ممتاز بود و مخاصمه با او احتیاط داشت نمیخواست بر تندی جواب نامه قیصر روم را دهد بملایمت بعضی ایرادها و اعتراضها بر اقوال او نمود از آن جمله گفت تا زن و شوهر را زبان واحد نباشد و معتاد بعادات و رسوم واحده نباشند آن انس و الفتی که باید فیما بین حاصل نشود و چون موانست و مؤالفت کامل در میانه نباشد منتج نتایج حسنه نکردد و امپراطور روم میداند که اخلاق و آداب اشکانیان و با رومیان تا چه حد مباینت است و با وجود این بینونت مواصلت را ثمری نیست دیگر آنست که قیصر از خانواده نجبای روم عقیله را برای ازدواج اختیار کند که به مشرب و سلیقه امپراطور روم نزدیک باشد و گرفتار داب خوی زنان خارجی نشوند و رسم و آئین و طریقه سلاطین اشکانی هم همین است عائله پادشاهان از سلسله و قبیله ایشانست و بنا بر مقدمات مذکوره مناسب نیست که خانواده امپراطوری روم با خانواده شاهنشاهی اشکانیان وصلت نماید و از این راه در صدد یکجهتی و اتحاد بر آید

اردوان جوابی طفره آمیز مشتمل بر مطالب مسطوره فوق بنامه کاراکالوس نوشت و قیصر از مضمون آن مطلع شده معلوم نیست چه خیال کرد که مجدداً مأموری بدربار اردوان فرستاد و باو دستور العمل داد که مطالب امپراطوری را در حضور اردوان تجدید کند و فواید و منافع این مواصلت را باز نماید و شهریار اشکانی را بقبول این خواهش وا دارد

دیو مورخ مشهور که در همان اوقات زندگانی نموده تصریح کرده میکوید اردوان مضایقه داشت که دختر خود را با امپراطور روم دهد و آخر الامر بصریح رد خواهش قیصر پرداخت و کاراکالوس از این فقره متغیر شده تجهیز قشون نمود که با پادشاه اشکانی جنگ کند و از او کینه کشد اما هیرودیان مورخ دیگر آن زمان این واقعه را بوضع دیگر مینکارد او میکوید چون جواب اردوان بر کاراکالوس رسید سفرای جدید مأمور نمود که بدربار اردوان روند و از جانب امپراطور سوگند یاد کنند که قیصر را درین مواصلت و معاملت جز دوستی و مودت قصد و نیتی نیست میخواهد مبانی وداد و اتحاد دولتین روم و اشکانی مشید کرده و از این راه جانبین بمنافع و فواید عظیمه نایل کردند اردوان فرستادگان قیصر را بمهربانی و خوبی پذیرفته قبول

خواهش

خواهشِ کاراکالوس نموده گفت چون قیصر قسم خورده و اظهار مخالصت نموده از اینجانب دیگر مضایقتی نخواهد بود امپراطور روم داماد من است و این وصلت انشاء الله اسباب یُمن و سعادت خواهد بود کاراکالوس خود قدم رنجه کرده بر مملکتِ ما تشریف فرما شود و عروس خویش را شخصاً ببرد و البته باندازهٔ شأن و عظمتِ امپراطوری تشریفات و احترامات برای پذیرائی قدوم او در ممالکِ اشکانی بعمل خواهد آمد

باید دانست که اقوال دیُ مورّخ یونانی که او را دیُ کاسیوس و دیُن کاسیوس هم میگویند وفی الحقیقه اصحّ تواریخ رُمَن همانست که او نوشته در همه جا از مسطورات هرُدیان که او نیز از مورّخین یونانست مقبول‌تر و بیشتر طرف اعتماد میباشد امّا در این مطلب مخصوص یعنی در اظهار و اصرار کاراکالوس بوصلت با اردوان گفتهٔ او را صحیح‌تر از آنچه دیُ نگاشته میدانند چنانکه محققِ فاضل مستر رولنسن معلّم علم تاریخ هم تصریح نموده گوید قول و روایت هرُدیان که در سایر مواقع کمتر از قولِ دیُ محل وثوق است در این موقع یعنی در داستانِ مواصلتِ قیصرِ روم با پادشاه اشکانی ممکن است صحیح‌تر و درست‌تر باشد خلاصه از گفتار هرُدیان چنین مستفاد میشود که از این درخواست و ابرام در مصاهرت کاراکالوس امپراطور روم جز غدر و مکر و برانداختن بنیان دولتِ اشکانی و اقتدار اشکانیان خیال و منظوری نداشته برخلاف اردوان پادشاه نجیبِ اشکانی که بعد از سوگند و الحاح قیصر گفتار او را حمل بر صدق و حقیقت کرده و هیچ تصوّر ننموده که پادشاهی مدّعی اوّل درجهٔ بزرگی و شهامت اینطور رنگ و طرح خدعه و تزویر ریزد و صید شاهین را از ضعف عقل عنکبوت آسا تاری تند بالجمله خلاصهٔ نگارش هرُدیان در این موضوع از قرار ذیل است

چون کاراکالوس در ثانی سفرائی با اردوان مأمور نمود که مجدّداً از او درخواست کنند که پادشاه اشکانی دختر خود را بزنی و همسری بقیصرِ روم دهد و هدایائی نیز برای اردوان از نوادر ارسال و اهدا نمود و فرستادگان بشاهنشاه پارت اظهار داشتند که امپراطور روم سوگند عظیم یاد کرده که از این خواهش جز مخالصت و اتحادِ با دولتِ اشکانی مقصودی ندارد اردوان گفته‌های قیصر و پیغامهائی را که سفرای او تبلیغ نمودند باور کرده و راضی شد که دختر خود را به کاراکالوس بزنی دهد و بمأمورین قیصر این مطلب را وعده داد و گفت چون بنا بر این است که پای اتحاد بمیان آید همان بهتر که امپراطور روم شخصاً بر ممالک اشکانیان

سفر نماید و چند روزی مهمان آن دولتی باشد که با او طرح اتحاد و مودت ریخته و با پدر زن خود ملاقات کند و پادشاه باهم بصفا دست دهند و از مینای محبت پیمانهٔ چند بسلامت یکدیگر نوشند و پس از عهد و پیمانی خلل ناپذیر حلیلهٔ خود را برداشته بمقر سلطنت خود باز کردد

سفرای کاراکالوس مقتضی المرام بدربار قیصر باز کشتند و پیام اردوان را ابلاغ نمودند و از اینطرف بزرکان اشکانی و عظما که از این قضیه خبردار شده زاید الوصف خرسند کردیدند که اسباب صلح دائمی فیما بین دولتین روم و اشکانی فراهم آمده و بعدها لشکریان و رعایای هر دو دولت آسوده و راحت خواهند بود ملازمان و کارکذاران اردوان چهارم تهیهٔ پذیرائی قدوم امپراطور روم پرداختند و آنچه ساختنی بود بساختند کاراکالوس با سپاهی وافر که نخبه و مسلح بودند از شطها و نهرها کذشته داخل ممالک اشکانی شد و در همه جا امپراطوروار حرکت کرد که کویا در مملکت خود میباشد در امتداد و عرض راه همه جا باو تهنیت میکفتند و کماشتکان و مامورین دولت تشریفات شایان بعمل میآوردند قربانکاههای خود را زینت داده و قربانیها مینمودند در هر محل بخور سوخته و طیبات میپراکندند که هوا معطر باشد امپراطور چنین وانمود میکرد که از این مسافرت و مواصلت و تشریفاتی که برای قدوم او بعمل میآید زیاده از حد مشعوف و خرسند میباشد بالاخره کاراکالوس با کمال حشمت و جلال بنزدیکی شهر طیسفون پای تخت رسید اردوان پادشاه اشکانی بجای اینکه منتظر ورود قیصر بشهر شود برای اینکه احترام امپراطور روم مهمان و داماد خود را باقصی درجه منظور دارد خود با جمعیتی باستقبال او شتافت سران و بزرکان اشکانی نیز پیروی پادشاه خود نموده پیشباز قیصر رفتند اما قومی که همواره با کمانهای چاچی و کیشهای پر تیر حرکت میکردند امروز را که روز عیش و شادی دانستند اسلحهٔ خود را بر کنار کذاشته اغلب تاجها از کل بر سر خویش نهاده و لباسهای زری بالوان مختلفه پوشیده بنشاط جشن و سور قیام و اقدام مینمودند در صحرای وسیع بیرون شهر طیسفون شاهنشاه اشکانی و امپراطور روم ملاقات کردند صدای هورا و ساز و طنبور تا چند میل راه میرفت اقداح راح همواره در تناوب بود جوان و پیر با وجد و ذوق تمام میرقصیدند سرداران و سرکردکان رشید اشکانی هم از اسبهای خود پیاده شده تیر و کمانها را از خویش دور کردند

دور کرده خیالی که داشتند این بود که داماد اردوان را به بینند در عین گرمی هنگامهٔ عیش
و طرب کار وبائی گونه شد و روزی که سفیدتر از بخت دولتمندان بود سیاه‌تر از روی غدّاران
گشت کاراکالوس غدر و نفاق خود را ظاهر ساخته بعساکر روم حکم و فرمان داد که خون تمام
اشکانیان را از پادشاه تا رعیت بریزند اول مردم تعجب نموده که این چه حالست و چه وقت
قتالست بعد ملتفت شدند که اینهمه تمهید مقدمه از روی مکر و خدعه ترتیب یافته و این منسوج
بدقماش را قیصر بدست نفاق و حیلت بافته است قراولان و مستحفظین اردوان او را
بزودی بر اسبی سوار کرده از معرکه بدر بردند و نجات دادند امّا بزرگان اشکانی تماماً کشته
شدند زیرا که در محل ملاقات و پادشاه از اسبهای خود پیاده شده و از کمال اطمینانی که
داشتند اسبها را در چمن رها کرده که مشغول چرا باشند و از آنجا که لباسهای بلند مرسوم
در جشن را پوشیده پیاده هم نمیتوانستند فرار کنند تیر و کمان خود را نیز برنداشته که اقلاً
ساعتی بمدافعه پردازند کاراکالوس بعد از آنکه آنچه خواست کرد راه مملکت خود را پیش گرفت
و رفت و غنایم و اسیر بسیار با خود برد و بسربازان خود اجازه بلکه حکم داد در مراجعت تمام
بلاد و قرا و مزارع را آتش زنند و هر کجا را که خواهند غارت کنند

این بود خلاصهٔ آنچه هرودیان در باب مواصلت کاراکالوس و اردوان و مسافرت قیصر
روم بایران نوشته امّا دیکاسیوس میگوید هیچ جنگی فیما بین رومیان و اشکانیان در
اینموقع اتفاق نیفتاد اسپارتیانوس میگوید جنگ شد و کاراکالوس حکّام اردوان را شکست
داد دیکاسیوس را عقیده این است که در ممالک آدیابن و مدیقون رومی تاخت و تاز نمودند
اسپارتیانوس بر این است که آن ناحیه و حدودی را که قشون رومی تاختند بیشتر در سمت
جنوب واقع بوده و میگوید رومیها از میان بابل عبور نمودند و بعقیدهٔ این مورّخ خود کاراکالوس
هم از وسط بابل پیش آمده و از قرار مسطورات دیو مراجعت امپراطور ممکن است از راه دجله
از میان آدیابن و ناحیهٔ علیای بین النهرین (مزوپوتامی) بوده و شک نیست که کاراکالوس
در معاودت و عبور از اربل محض اینکه به پادشاه اشکانی اذیّتی کرده باشد مقبرهٔ سلاطین
خانواده و اجداد او را بی احترامی نموده و نعشها را از قبرها بیرون آورده و اهل خبره میدانند
که سلاطین اشکانی را در اربل واقع در آدیابن دفن میکرده اند و آنجا را شهر اموات
مینامیده و اربل را اختصاص دیگر نیز بوده و آن این است که سلاطین بنی آشور و پادشاهان

عجم هر مقصری را میخواستند بقتل رسانند او را باربل میفرستاده و در آنجا مقتول میشده باری آن بی احترامی که کاراکالوس نسبت بمقبرهٔ شهریارانِ اشکانی نمود اسباب مذمت و ملامتِ همه کس شد و هر که این حکایتِ پرنکایت شنید از قیصر بد گفت و اغلب از مورخین او را دشمن عموم بنی نوع بشر گفتند و اسم او را بهمین عنوان در تاریخ خود ثبت کردند کاراکالوس ظاهراً زمستانِ آن سال را در ادِس بسر برد و چون بواسطهٔ زحمات رکضها و نهضتها و جنگ خسته بود در مدتِ اقامتِ در این سرزمین خود را بشکار و عرّاده رانی مشغول مینمود و خیال داشت همینکه بهار شود باز بطرف خاک اشکانیان آید و بر ایشان حمله نماید اما حسب الاحتمال اسباب بیکار برای او فراهم نیامد لهذا در ماه آوریل سنهٔ دویست و هفده میلادی با جمعیتی قلیل از ادِس بیرون آمد که بمعبدِ معروفِ مُن گاد رود و آنجا را تماشا و بازدید نماید ژولیوس مارتیالیس از مستحفظین او غفلةً بر او حمله کرده وی را بکشت (مُن گاد بزبانِ انگلیسی یعنی ماه خداست)

بعد از کاراکالوس امپراطور روم ماکرینوس نام بجایِ او نشست و این شخص طبعاً و فطرتاً هیچ میل بجنگ نداشت و حتّی الامکان از چیزیکه ممکن بود اسباب قتال و جدال شود احتراز مینمود اما اشکانیان بعد از خرابیهایِ کاراکالوس و شناعتهای او بهیجان آمدند و اردوان هم که خود پادشاهی بزرگ و صاحبِ عزم و شهامت و اقدام بود و بخدعه و خیانت از قیصر شکست خورده البته از چنان حادثه و کاری قبیح که از شخصی مثل امپراطور روم ناشی شده چشم نمیپوشید و بتلافی و انتقام انتهاض مینمود بنابرین فصل زمستان را مشغول جمع آوریِ لشکر و مهمّاتِ حربیّه بود و منتظر که چون بهار شود و حرکت و سوق عسکر میسّر گردد بر سرِ رومیان رود و آنچه در طیسفون و اربل وغیره کردند در بلاد و ولایاتِ روم نماید تا دیگر از درِ مکر و غدر در نیایند و بمقابرِ پادشاهانِ بزرگ بی احترامی ننمایند

وقتی اردوانِ چهارم با عساکرِ اشکانی بسرحد روم رسید که کاراکالوس را کشته بودند و ماکرینوس بجای او نشسته ناگاه این پادشاه شنید شهریارِ اشکانی تا حدودِ دولتِ روم رانده بلکه از سرحد تخطّی و تجاوز کرده است مضطرب شده بخیال افتاد که معاهده فیما بینِ دولتینِ روم و اشکانی منعقد نماید تا از مخمصهٔ جنگ و خونریزی فارغ گردد لهذا عاجلاً چند نفر مأمور بمعسکرِ اردوان فرستاده اظهار داشت که تمام اسرائی را که کاراکالوس از مملکتِ

اشکانی

اشکانی گرفته و بروم آورده مسترد میدارد که دولتین صلح کنند و عهد مودت با یکدیگر
ببندند و فتنه بخوابد و بندگان خدا آسوده شوند اردوان در جواب ماموربن ماکری نوس
گفت رد کردن اسرا یکی از شرایط صلح است شروط دیگر هم دارد و آن این است که جمیع بلاد
و عماراتی را که کاراکالوس در ممالک اشکانی خراب کرده کارگذاران دولت روم از نو بسازند
و تلافی آن بی احترامی که در اربل بمقبره سلاطین شده بنمایند بعلاوه الجزیره یعنی بین النهرین را
بدولت اشکانی واگذار کنند در اینصورت ممکن است اردوان بعقد صلح راضی شود

ماکری نوس امپراطور روم دید تحمل تکالیف پادشاه اشکانی برای او کاری صعب است ناچار
بجدال مصاف و قتال افتاد اردوان در آن اوان تا نصیبین رانده بود عساکر روم نیز بامر
امپراطور در رکاب او عزیمت آنطرف نمود و در حوالی نصیبین فئتین تلاقی کردند و جنگ
سختی درگرفت همانا تا آنوقت لشکریان روم و اشکانی چنین جنگی باهم نکرده بودند سه روز
این جنگ طول کشید عساکر اردوان زیاد و خوب و منظم بود اغلب سواران تیرانداز نامی پارت
کار این مصاف میکردند علاوه بر سواران مزبور سربازان زبده کاردیده مسلح باسلحه ممتاز
و نیزه های بلند سوار بر شتر شده خود را بدشمن میزدند

قشون روم نیز با عده کثیر و اسلحه سبک بودند دیگاسیوس گوید اول نزاعی که دو لشکر با هم کردند
بر سر مکانی شد که در آنجا آب بود هیرودیان مینویسد ابتدا سواران نظامی اشکانی دست
بسلاح بردند و بحمله پرداختند و یکمرتبه در میان سپاه روم ریخته آنها را تیرباران کردند
و همین فقره اسباب امتداد و طول مدت حرب شد رومیها از تیرهای اسب سواران اشکانی
و نیزه های شتر سواران آنها صدمه کلی دیدند و ناچار شدند راه فرار پیش گیرند و برای آنکه
نتوانند اشکانیان آنها را تعاقب کنند در اثنای گریز گلوله های خاردار در راه ریختند و شپایند
که حرکت در آن راه مشکل شود و چنین شد نه اسب در آن جاده بآسانی میتوانست حرکت کند
نه آدم اشکانیان که اینحال بدیدند از تعاقب نمودن رومیان منصرف شدند آخرالامر طرفین
دست از یکدیگر کشیده هریک بمعسکر خود رفتند و نتیجه درستی از جنگ معلوم نشد یعنی
بدرستی مشخص نگشت که غالب کیست و مغلوب کدام است

روز دیگر باز جنگ درگرفت و از صبح تا شام طول کشید ولی سوانح و تفصیل آن روز را مورخین
ننوشته اند همینقدر دانسته میشود که وقت شام طرفین از زد و خورد دست کشیدند

و باز مطلبِ فتح و شکست در بوتهٔ اجمال بود
روز سیم باز دو لشکر بهم ریختند و درین روز قشون اشکانی بیشتر از روز پیش کوشش و جهد بعمل نمودند و چون عدد لشکریان پارث زیاد تر از شمارهٔ عساکر روم بود آنها را احاطه کرده دور رومیان را گرفتند هِرُدیان میگوید درین روز هم کار یکسره نشد لکن این قول ضعیف است و دیکاسیوس صریح مینویسد که در روز سیم قشون روم مغلوب شده شکست فاحشی دیدند رومیها چون دیدند در شماره با اشکانیان برابر نیستند لشکریانِ خود را در خطی طولانی صف مانند قرار دادند که بنظر دشمن برابر نمایند همین فقره سبب شد که اشکانیان نتوانستند دست بر آنها دست یابند و ایشان را متفرق و تار و مار کنند اوّل دسته لشکری که از سپاهِ روم راه فرار پیش گرفت ماکرینوس امپراطور با آن دسته همراهی کرد رومیان چون دیدند امپراطور ایشان گریخت از پیش رفت خود مأیوس شده تن بخواری و ذلّتِ هزیمت در دادند و باردوی خود مراجعت کردند
هِرُدیان گوید آنقدر از لشکریان کشته شده بود که بشته از اجساد مقتولین در میدان جنگ تشکیل یافته و حایلی فیما بین جانبین شده که دیگر یکدیگر را نمیدیدند و حرکت هر دو قوم را متعسّر بود مختصر کثرتِ خونریزی و زحمت و کشش و کوشش زیاد هر دو طرف را بصلح مایل نمود و طالبِ آسایش و استراحت شدند و سپاهیان ماکرینوس که وضع امپراطور خود را دیده و قوّتِ قلب و جرأتِ او را سنجیده بیشتر میل داشتند که زود کار مصالحه فیصل پذیر شود و جانی بسلامت بدر برند و از خستگیِ طولانی بیرون آیند بلکه مستعد بودند رشتهٔ نظم قشونیِ خود را گسسته باختیار راه وطنِ خود را پیش گیرند
ماکرینوس چون وضع را چنین دید ابواب مذاکره و گفتگوی صلح را با اردوان باز نمود و متعهّد شد قدری بیشتر از اوّل بپادشاه اشکانی تقدیم نماید یعنی اسرای اشکانی را پس دهد و برای تجدیدِ عمارتِ ابنیه که کاراکالوس خراب کرده مبلغی پولِ نقد باردوان کارسازی کند اردوان هم که لشکریانِ خود را سخت خسته و بیحال میدید و امیدوار نبود دیگر کار درستی از آنها ساخته شود قدری نرم شده از ادّعا و مطالبهٔ بین النهرین دست کشید خلاصه ماکرینوس امپراطور روم اسرای اشکانی را تماماً ردّ کرده و مبلغی که تقریباً معادل دوازده کرور تومان پول حالیهٔ ایران است باردوان داد و مصالحه را خرید و مسلّم است که این فقره برای دولتِ روم افتضاح

وبدنامی

وبدنامی بزرگی بود که بعد از سیصد سال رقابت با دولت اشکانی و جنگهای بزرگ فیما بین دولتین آخر کار بجائی کشد که صلح را از عدم استعداد و قدرت بتباع نماید و فی الحقیقه آخرین معاملئی که دولتین روم و اشکانی کردند برای اشکانیان اسباب مفاخرت و مباهات بود و برای رومیان سرشکستگی و رسوائی و ضمناً مبرهن و آشکار شد که اردوان چهارم با آنکه اسلاف وی چنان کار را خراب نکرده بودند که دیگر قبول آبادی نماید باز بزرگی و خیال بلند و ملکات شاهانه او بجای خود میباشد اگر دولت اشکانی بوجود او منقرض میشود او را قصور و تقصیری نیست حکم تقدیر است و مشیت کردگار قدیر از پیش اسباب این کار فراهم آمده و ملک مستعد زوال شده فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه و سلطانه و لا یتغیر و یبهر الا برهانه

اردوان چهارم معامله و رابطهٔ دولت ایران یا اشکانی را با دولت روم بر نیکنامی ختم نکرد اما چون از پیش سلاطین و بزرگان اشکانی زمام مهام ملک را از دست داده و مردم را شاکی و مستعد طغیان و عصیان کرده بودند این پیشرفت و غلبهٔ اردوان و کفایت و لیاقت ذاتی او مانع زوال و انقراض ملک نشد آنچه طبیعت مملکت در دل خود پنهان داشت بنای آشکار شدن را گذاشت و وقت آن در رسید که رایت استیلا و اعتلای سلاطین طبقه اشکانی سرنگون شود و بر در سرای ساسانیان نوبت پادشاهی زنند و چون غرض از تاریخ آنست که اخلاف از کردهٔ اسلاف پند و عبرت گیرند مورخین دانشمند در نقاط مهمه که بیشتر اسباب بصیرتست زیاده دقت و استقصا مینمایند و مخصوصاً در علت زوال هر ملک و دولتی حتی الامکان بتحقیق و تدقیق میپردازند تا بدرستی واضح و مبرهن سازند که آن قوت از چه مبدل بضعف شد و آن عزت برای چه بذلت مستحیل گردید تا آیندگان از آن احتراز کنند و آن در را فراز نمایند

پیش از این اشاره نمودیم که صبحی پاشا صاحب کتاب تکملة العبر عدد سلاطین اشکانی را سی و دو دانسته و اردوان چهارم و بلاش پنجم را که ما پسران بلاش رابع میدانیم او اردوان پنجم و بلاش ششم میداند یعنی یکنفر اردوان و یکنفر بلاش فیما بین بلاش و اردوان آخری و بلاش چهارم قائل است این مصنف میگوید چون بلاش پنجم درگذشت دو پسر او بلاش ششم و اردوان پنجم بر سر تخت و تاج دولت اشکانی بهم زدند و بنای جنگ و جدال را گذاشتند و مدتی این

کشمکش طول کشیده گاه بلاش غالب میشد و اردوان مغلوب زمانی بر عکس آخر الامر ممالک اشکانی فیما بین دو برادر قسمت شد و هر یک در قلمرو خود بحکومت و سلطنت پرداختند و این مخاصمه و تقسیم هر دو برادر را از شوکت و قوت انداخت و بموجب مسطورات یکی از مورخین در عهد امپراطوری کاراکالوس که او را کاراکالا هم میگویند دو نفر از مملکت روم در تاریخ صد و پانزده میلادی گریخته بایران آمده بدولت اشکانی پناه بردند کاراکالوس برای استرداد آن دو نفر بحدود ایران سفر نمود بلاش بدون تأمل و تعلل آن دو نفر را بکاراکالوس تسلیم کرد و برای امپراطور روم که میخواست جنگی با دولت اشکانی کرده باشد و مظفر و منصور بروم باز گردد بهانه نماند ناچار ایرادی به اردوان گرفته به مملکت او تاخت دهات را چاپید و اهالی را کشت و بصورت فاتحین بروم بازگشت و این دست اندازی قیصر نیز بر ضعف اشکانیان افزود اردشیر ساسانی موقع را مناسب دیده رایت کشورگشائی را بلند کرد و سلطنت را از اشکانیان انتزاع نموده خود مالک تخت و تاج کیان و ممالک ایران گردید انتهی

نگارنده گوید ما داستان التجای دو نفر فراری روم را بدولت اشکانی نگاشته ایم و آن در سال دویست و چهارده میلادی بوده نه صد و پانزده و در اینجا ظن غالب این است که سهو کاتبی شده باشد و مصنف دویست و پانزده گفته والله اعلم سایر مطالب چون بدرستی شرح داده شد مطالعه کنندگان خود تدبر نمایند چیزی که در این نقطه مطرح و مطمح نظر است علت زوال دولت اشکانی است و چون گفته صاحب تکملة العبر در کمال اختصار میباشد مقصود ما از آن حاصل نگردد اگر چه ما خود در جلد اول این مطلب را اوجه ادا نموده ایم مع ذلک ازدیاد معرفت و توضیح را باز اشاره بدین میرود

مستر رلنسن معلم علم تاریخ که تواریخ مشرق را با دقت تحقیقات نوشته در بیمورد میگوید جهت حقیقی شکایت و دلتنگی مردم ایران و مضافات از دولت اشکانی برای ما امری پوشیده و مستور است و نمیدانیم چرا رعایای اشکانیان و حکام تبعه ایشان یکمرتبه کمر عداوت پادشاه و دولت متبوعه خود را بستند و بمخالفت و ضدیت برخاستند چه اشکانیان نسبت بعصر و زمان خود از سایر طبقات سلاطین ظالم تر نبوده و بیشتر از دیگران اجحاف و تعدی ننموده اند چندان حالت سختگیری نداشته و در عقاید مذهبی رعایای خود مداخله نمیکرده در اخذ

مالیات نیز و اهمیّت رفع و مدارا رفته و طبقات ایم تا بعد را بجای خود شناخته و مساوات را
دور نینداخته پس جهت رنجش کلی عمومی که موروث انقراض اشکانیان شده چه بوده است
نخست باید دانست که چون قومی مغلوب قوم دیگر شدند فرضاً که با آنها بعدل و انصاف
سلوک کنند و رفتار نمایند باز همیشه از غالب نافر و متنفر میباشند و این امر در هر عصر
و زمان و در هر محل و مکان طبیعی نوع انسانست این حکم کلّی گذشته سه جهت میتوانیم برای
شکایت و رنجش مردم ایران از اشکانیان فرض نمائیم اوّل آنکه مناصب عالیه از لشکری و کشوری
در دولت اشکانی مخصوص ملّت پارت بوده و سایر طوایف و اقوام از آن بهره و نصیبی
نداشته اند و بشغل و رتبه فایز نمیگردیدند ثانی آنکه برای رؤسای مذهب علمای دینی ایران
احترام مخصوصی منظور نمیشد و با پیشوایان سایر ادیان و مذاهب دریک رتبه و شأن بودند
ثالث آنکه ملّت ایرانی با مزایائی که برای خود قائل بودند و میگفتند مائیم که سالهای دراز
در آسیای مغربی تفوّق و استیلا داشته ایم و پادشاهان بزرگ مثل سیروس (کورش)
و داریوش هیستاسب (گشتاسب) از ما و نسل و نژاد ما بوده اند چرا ما را با سایر ملل محکومه
و رعایای اشکانی دریک سطح قرار داده اند و امتیازی بما نمیدهند و نباید بر دیگران هیچگونه
برتری داشته باشیم
ممکن است این سه جهت و علّت اسباب رنجش و شکایت ملّت ایران از دولت اشکانی شده
باشد و اگر زاید بر این مایهٔ کدورت و نقاری در میان بوده ما را از آن خبری نیست چه
از اوضاع آن زمان اطّلاع کامل نداریم همینقدر میدانیم ملّتی که دیرگاهی از ریاست و
سروری محروم بود باز به برتری و سربلندی خود امیدواری حاصل نمود و این کار بوجود
اردشیر بابکان که بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی غالب آمد خود در مذهب زردشت
مغ یعنی یکی از علمای دین بود و مردم را از این راه تحریک مینمود و میگفت اشکانیان برای
دین پاک زردشت فضل و امتیازی قائل نشده و متدیّنین این دین را برتری و تفضیل
نمیدهند دین زردشت نزد آنها مثل سایر ادیانست و زردشتیان مانند دیگران پس
باید آنها را برانداخت تا این رجحان و امتیاز بمیان آید ایرانیها که اصلاً از اشکانیان
تنفّر داشتند از این حرفها هیجان آمدند با اردشیر همراهی کردند و اردوان را از پا در آوردند
همین مصنّف میگوید پس از این سخنان بجای اینکه تمام مذاهب مجاز باشد و مردم در دین

خود

اردشیر بابکان صورت گرفت و این آرزو میسّر شد آگاتیاس مورّخ یونانی میگوید

وبیست وچهار میلادی ضبط نموده وآن مطابق بوده است با سال سیم سلطنت وامپراطوری الکساندر سیوروس قیصر روم

آنچه مسلم است اول کاری که اردشیر بابکان نموده این بوده که لشکر بکرمان کشیده وآن مملکت را با جمعیتی قلیل مسخر کرده بعد از آن عنان مملکت ستانی را بطرف شمال منعطف ساخته بعضی از نواحی مدیرا متصرف گردیده وتا اینوقت از اردوان پادشاه اشکانی حرکتی ظهور نمیرسید ومعلوم نیست چرا در خیال جلوگیری دشمن خود نبوده وازچه جهت تقاعد مینموده است همینکه عساکر اردشیر قسمتی از مملکت مدیرا گرفتند اردوان ناچار برای دفع غائله نهضت کرده با قشون ومهمات حربیه متوجه فارس شد ولشکریان شهریار اشکانی وپادشاه ساسانی روبرو شدند وسه جنگ بزرگ کردند جنگ آخری در صحرای هرموز فیمابین بهبهان وشوشتر در ساحل رودخانه جراحی اتفاق افتاد وخونریزی بمنتها درجه رسید آخر الامر اردوان بخت برگشته شکست خورد وخود نیز سر تاجدار را مانند سلطنت ودولت باشوکت اشکانی بباد داد وآنهمه حشمت وجلال وقوت واستقلال پانصد ساله هیچ شد زمان سوکواری وماتم گشت وصد کاسه بنائی که عروسی بگذشت

شکست اردوان از اردشیر در صحرای هرموز وکشته شدن آخرین پادشاه اشکانی وانقراض دولت شهریاران پارتی از حوادث سنه دویست وبیست وشش میلادی است وظاهرا درینباب تمام مورخین قدیم متفق باشند ومطلقا خلافی درمیان نباشد

بعد از فتح هرموز وغلبه اردشیر باز مسلم نداشتند که دولت اشکانی بکلی روبزوال گذاشته ومنقرض شده باشد چه از اردوان چهارم چند پسر مانده بود ویکی از آنها آرتاواسدیس نام داشت ودیس ظاهرا بمعنی چه باشد که ادوات تصغیر است وآرتاواسدیس اردوانچه بوده یعنی اردوان صغیر در هرحال در سال دویست وبیست وهفت میلادی آرتاواسدیس ادعای پادشاهی نموده واز بزرگان وسرداران اشکانی وسلاطین همسایه چون هنوز جمعی بودند که از هوا خواهان دولت اشکانی بشمار میآمدند وجماعتی از آنها سلطنت آرتاواسدیس را تصدیق کردند واین شاهزاده چون پادشاهی خود را مصدق دید برای آنکه از شعار سلطنت عاطل نباشد خود را از هر جهت باین حلیه محلی ساخت از جمله سکه زد وآنها که در معرفت مسکوکات یدی طولی دارند مخصوصا از سکه آرتاواسدیس شرحی نگاشته اگرچه بعضی سهو کرده وسکه

آرتاواسدیس را ببلاش پنجم نسبت داده اند اما محققین اهل فن دفع این التباس نموده وبدرستی در روی سکهٔ آرتاواسدیس اسم او را با تاریخ سکه که سنهٔ دویست وبیست وهفت میلادی است خوانده اند

یکی از مورخین میگوید اردوان چهارم در اوان اقتدار خود جهد وکوشش کرد ویکی از برادران خویش را بپادشاهی ارمنستان برقرار نمود بنابراین بعد از کشته شدن اردوان آن برادر که پادشاهی ارمن داشت حقوق اردوان را در مد نظر گرفته خواست از برادرزادهٔ خود بخاصّه آرتاواسدیس که دعوی سلطنت کرده تقویت وکمکی نماید وبنیان پادشاهی او را مشیّد سازد

مصنّف دیگر گوید پادشاه ارمنستان که مصمّم همراهی وامداد فرزندان اردوان چهارم شد خسرو نام داشت امّا برادر ومنسوب پادشاه اشکانی نبود در هر حال سلطان ارمن اولاد اردوان را در مملکت خود پناه داد وبرای برقرار کردن آرتاواسدیس قشونی جمع وتجهیز نمود امّا نه کاری از خسرو ساخته شد نه بخت ودولت آرتاواسدیس را یار آمد این شاهزاده نیز مغلوب ومقهور اردشیر شد وپادشاه ساسانی همه جا مظفّر ومنصور گردید همانا حکم تقدیر وکلک قضا طومار شهریاری اشکانیان را بقلم نسخ در نبشته وکار آن سلسله گذشته بود باید دولت ملوک پارتی بعد از پانصد سال منقرض شود ونوبت بساسانیان رسد مختصر نقار ونفاق ونزاعهای پی در پی داخله نگذاشت آب رفته دیگر بار بجوی آید وشاهد مطلوب بوجهی چهره نماید کار یکباره از دست رفت وتیر از شست ومیتوان گفت حمله وقوت خارجه نیز در این بدبختی دخالت داشت تا آن سرچشمهٔ مصفّا را بخاک مذلّت انباشت

مکرّر اشاره نمودیم که اردوان چهارم سبب زوال وانقراض دولت اشکانی نگردید بلکه او پادشاهی بزرگ وصاحب عزم واقدام وهمّت وسایر ملکات شهریاری ومملکتداری بود امّا سلاطین قبل از او وبزرگان اشکانی از پیش کار را خراب کرده بودند مثلاً در سنهٔ هشتاد وپنج میلادی که اهالی مملکت هرکانی (گرگان واسترآباد) بر پادشاه اشکانی شوریدند وطوق بیعت واطاعت وی را از گردن انداختند اسباب تجرّی وجرأت سایر شاهزادگان وحکمرانان تبعهٔ دولت باعظمت اشکانی شدند وفی الواقع سرمشق کار دیگران گشتند وبآنها

فهماندند که میتوان بند بندگی را بدور انداخت وخود را مستقل وآزاد ساخت سایرهم
پیروی عمل مهرکانیان نمودند وهر روز از قوت شاهنشاهی اشکانیان کاسته بر ضعف آن
افزودند واگر اسناد صحیحهٔ مفصله از سنین سلطنت سلاطین آخری اشکانی بدست
داشتیم این مطالب بخوبی واضح ومبرهن میشد وآنچه امروز بحدس وقراین خارجه میگوییم
از روی نگارش ارباب خبر واصحاب سیر میگفتیم

وقتی که در سال دویست وبیست میلادی مردم ایران بر اردوان چهارم شوریدند و
علم عصیان وخودسری را بلند کردند مسلم بود که از آن تیراندازان نامی پارتی وغازیان
جنگجوی اشکانی جز نامی نمانده ودلیران ایام مهرداد اول که تمام لشکریان مشرق زمین را
زیر پا میگردند ودلاوران عهد هرمز وفرهاد چهارم که از سلحشوران مغرب گرو میبردند
دست از کار کشیده ودر دل خاک آرمیده بودند وراست است که اردوان چهارم در جنگ
با ماکرینوس قیصر روم فطرت اصلی اشکانیان وشجاعت ایشان را بروز داد وشخص خود را
موفی الذمه نمود اما آن مرقع صد پاره باین رقعه اصلاح پذیر نبود

ازین جمله که گفتیم مطالعه کنندگان تصور ننمایند که ایرانیهای عهد اردشیر رشادت و
شجاعتی تازه تحصیل کرده وغیر از آنها که در زمان مهرداد وفرهاد اشکانی بودند شده یا
آنکه جنگجویان پارت یکمرتبه تغییر ذات وطبیعت داده بلکه باید بدانند که مساهله در کارها
وکار قضا طایفه را عقب انداخت وکار سلسله دیگر را بوجهی لایق بساخت

یکقوم را از تارک برداشتند تاج
یکقوم را اجرام بستند بر جبین

اشکانیان را گفتند برخیز وساسانیان را اشاره نمودند که بنشین کار آنان چنان شد
وحال اینان چنین نه با آن بمهر ونه با این بکین تو دانا تری ای جهان آفرین

فصل سی ام

در بعضی از صنایع واعمال اشکانیان از قبیل معماری وتزیینات وغیرها

اگرچه ما در جلد اول این کتاب شرح مبسوطی از صنایع وعوائد وآداب ورسوم اشکانیان
ایراد نموده ایم در اینجا تکمیل مقصد ومرام را بطور توضیح واختصار چیزی مینگاریم از اینرو که تمام
مورخین که سبک معماری هر عصر وزمان را مینویسند وکلید معرفت ابنیهٔ هر وقت را بدست
میدهند

میبد هند گویند از آنوقت که اسکندر کبیر بر بعضی از اقطار آسیا دست یافت سبک معماری
مشرق زمین از دست اهالی آن مملکت رفت بعبارة اخری از سال سیصد و سی و یک قبل از
میلاد مسیح علیه السلام که دولت سلاطین کیان منقرض شد تا سنه دویست و بیست و شش میلادی
که سلسلهٔ ساسانی روی کار آمدند و مؤسس اساس سلطنت این طبقه اردشیر بابکان بپادشاهی
رسید هیچ معلوم نیست که سبک معماری چه بوده و در طرح ابنیه مشرق زمینها چه سلیقه داشته‌اند
این حرف اگر بکلی صحیح نباشد چندان هم سقیم نیست زیرا که اشکانیان طبعاً میل و اصراری بساختن
ابنیهٔ عالیه و قصور رفیعه و معابد انیقه و بروج مشیده و بناهای پر تکلف نداشتند
برخلاف مردم بنی آشور و اهالی بابل که همیشه میخواستند در آسیای مغربی عمارات بسیار
ممتاز با عظمت و رفعت و استحکام بسازند و ممالک خود را باین قسم آثار مزین و باشکوه
نمایند و از این راه قدرت و ثروت و خیالات بلند و تمکن خود را بخارجه و سکان ممالک دیگر
نشان دهند الحق خالی از غرابتی نیست که اشکانیان بعد از استیلای تمام با طول مدت سلطنت
و هرگونه استطاعت و مکنت کمتر باین خیال افتاده و این هوا و هوسها در سر نداشته‌اند هرگز
قصد احداث بنائی که نمایندگی درستی داشته باشد نکرده و معتقد باین آرایش و زینت که
لازم و ملزوم مدنیت و حشمت سلطنت است نشده در همانوقت که توانائی و مالی بکمال داشته
اگر عمارتی منزلی معبدی مقبرهٔ ساخته همه ساده و بی تأنق و نقش و نگار و عاطل از مزایای آثار
سایر ادوار و اعصار بوده است پس میتوان گفت بعد از غلبهٔ اسکندر بر قسمتی از آسیا
تا زمان استیلای عرب بر عجم که تقریباً هزار سال میشود اگر بنای معتبری در ممالک ما و
مضافات شده ساسانیها بانی آن بوده نه اشکانیان مگر معدودی از ابنیه را بتوانیم نسبت
به اوان و ایام دولت و سلطنت اشکانیان دهیم و بعد از آنکه با دلائل و قراین بر ما معلوم شود
که فلان بنا متعلق بعهد و زمان اشکانیانست آنوقت از آن سلیقهٔ آن قوم را در وضع معماری
و حجاری و صنعت و زینت بدست آریم پس از این مقدمه میگوئیم از بناها که بی شک میتوانیم
بعصر اشکانیان نسبت دهیم یکی عمارت شهر حضر است و آن با تماشاترین ابنیهٔ آن دوره
بوده مسیو لایارد در سال هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی مطابق هزار و دویست
و شصت و سه هجری آن بلده را بازدید و تماشا نموده و مسیو روس نام در جلد نهم کتاب موسوم
بهروزنامه جغرافیائی شرحی از آن نگاشته و مسیو فرگوسن نیز در رسالهٔ خود موسوم

به تاریخ معماری تفصیل آن شهر را درج کرده خلاصهٔ اقوالِ آنها و دیگران از قرار ذیل
شهر حضر در اوایل مائهٔ دوم میلادی اعتباری بهم رسانید و در سالِ صد و شانزده میلادی
اهالی آن بواسطهٔ حصانتِ حصن آن بلده با تراژان قیصر روم مقاومت کردند همچنین در
سنهٔ صد و نود و هشتِ میلادی با سِوِر امپراطورِ همان مملکت و در هر دو وقت بمقصود
خود نایل شدند در آن اوان شهرِ حضر از بلاد بزرگِ پر جمعیت محسوب میشده و دیوارهای
قطور محکم داشته معبدی معروفِ بمعبدِ آفتاب در آنجا دایر بوده و معتقدین آن معبد اشیاء
نفیسه و چیزهای قیمتی نذر و اهدا مینموده و جمله در خزانهٔ معبد جمع میشده در همان اوقات
حضر سلاطین داشته که خراج گذار دولتِ اشکانی و نسلاً عرب بوده اند و از سلاطینِ معتبر
بشمار میآمدند از سال سیصد و شصت و سه میلادی شهر حضر رو بخرابی گذاشت و مدتی
بعد از آن یکباره ویران شد پس باید گفت از سنهٔ یکصد بعد از میلاد تا سیصد این بلد رونقی
داشته مسیو فرگوسن آثاری را که در شهر حضر دیده تقریباً از سنین دویست و پنجاه میلادی
و آنحدود میداند اما علی الظاهر از یکصد سال زودتر بوده و سبک معماری زمان اشکانیان
در آن مشاهده میشده اما طرح و سبکِ بناهای این شهر
دیوار دور شهرِ حضر خیلی زیاده از سه میل بوده و قطر زیادی داشته و آنرا با سنگهای بزرگ
مربع ساخته و در هر صد و هفتاد یارد انگلیسی مسافت که هر یاردی چهارده گره بزرع ما
نباشد برجی قرار داده و در بیرون قلعه دور دیوار خندق وسیع بسیار عمیقی حفر کرده
داخل خندق سنگر خاکی ضخیم مرتفعی بسته بود و قلعه جداگانه در نزدیکی شهر در دو طرف
بنا نموده یکی در طرفِ مشرق و دیگری در سمتِ شمال و این دو قلعه روی دو تپه واقع بود
دیوار شهر چهار دروازه داشته و دروازهٔ اصلی رو بمشرق باز میشده و بعضی این شهر را
فقط دارای یک دروازه دانسته اند فضای شهر که دیوار یا سور بلد آنرا احاطه نموده مدوّر
بوده و بواسطهٔ رودخانه منقسم بدو قسمت شده خطِ جریان رودخانه و مجرای آنرا
مستقیم گفته و برخی معوج و در هر حال رودخانه از شمال بجنوب جاری میشده و در مرکز
شهر قدری بطرف مشرق مایل و منحرف میگشته بنا براین رودخانه مرکز دایرهٔ فضای شهر را
بدو قسمتِ غیر متساوی منقسم مینموده قسمتِ شرقی بالنسبه عمارت و بنائی نداشته ظاهراً
آنجا را قبرستان قرار داده بودند در قسمتِ غربی ابنیهٔ عالیه و خانه‌های معتبر اهالی شهر

ساخته

ساخته شده وتقریباً در مرکز بلده عمارتی مشاهده کرده بعضی آنرا قصر پنداشته وجماعتی
معبد دانسته چه وضع آن صلاحیت هردو را داشته شکلاً مربع مستطیل وطول آن
هشتصد قدم وعرض هفتصد قدم بوده وزمرهٔ این عمارت را مربع متساوی الاضلاع
ضبط کرده که از هر طرف سیصد قدم وسبع امتداد آن میشده

در دیوار دور این عمارت مثل دیوار دور شهر محض استحکام باستونها قرار داده بودند
وآن عبارت از محوطه بود مشتمل بر دو حیاط یکی داخلی ودیگری خارجی واقع در طرف مشرق
که اول وارد بآن میشدند واصلاً یورت وعمارتی نداشته اما در حیاط داخلی دو بنای
معتبر بوده یکی را اهمیت بیشتر وآن دیگر را کمتر واین آخری از شمال بجنوب امتداد یافته وبحیاط
خارجی منتهی میگردید ومشتمل برچندین اطاق که آنها را جای مستحفظین پنداشته اند در
دو انتهای جنوبی بدیف اطاقهای کوچک اطاق بزرگی نیز دیده اما عمارتی که بیشتر اهمیت داشته آن
هفت اطاق متوازی رو بمشرق بوده سه از آن بزرگتر وچهار کوچکتر وطول اطاقهای کوچکتر
سی قدم وعرض بیست قدم وطول اطاقهای بزرگتر نود قدم وعرض سی وپنج الی چهل قدم وارتفاع
جمله شصت قدم همه بیک وضع سقفها بطور نیم دایره بدون پنجره وروشنائی اطاقها از سوراخی
که در طرف مشرق قرار میداده اند داخل میشده واین سوراخها معلوم نیست که همیشه باز
بوده یا گاه گاه باپرده میگرفته اند در خارج جلوخان شرقی عمارت که جلوخان اصلی باشد
هفت طاق روی ستونها زده وبعضی حجارها روی سنگها مشاهده کرده ویك باد وتصویر برای
زینت باین ستونها داده اند حجاری روی سنگها عبارت از صورت سرهای انسان بوده و
تصویر زنی که در هوا حرکت مینموده در اطاقی ملاحظه شده وروی بعضی ستونها صورت
سرها از مرد وزن متعدد دیده وسرهای آنها پوششی بشکل مجعد داشته شبیه بپوشش سرهائی
که در روی سکه های اشکانیان نقش است یکقسم حجاری که اسباب زینت بوده ما بین طاق
چهارم وپنجم ملاحظه شده وآن هیکلی است که سر وپنجه های آن مانند شیر میباشد وبدن
وپرها مثل عقاب دم آن هم پیچیده وبقدر پنج قدم از زمین بلند شده

تمام طول جلوخان تخمیناً سیصد قدم وداخلهٔ اطاقهای کوچک از هر گونه زینت عاطل ولی
اطاقهای بزرگ را بوضع خوبی مزین کرده بودند در اینجا دیوارهای اطراف سه سنگ مربع
داشته که بسقف میرسیده دارای زینتهای مخصوص ومشتمل بر بعضی شکلهای بعضی وهم مرکز

هم شکل

هر شکل بیضی گلوله مدوری از سنگ سیاه تعبیه کرده در زیر ستونها که بوضع مخصوص زینت
یافته بمرافقه دو قد ا الی سه قدم شکل مخصوصی قرار داده و آن ستونها اتصال یافته و در تمام
عمارتها امتداد داشته یعنی ستونها بواسطه آن شکل بهم متصل میشده و شکل مزبور بصورت
گلها و اشکال نیم بیضی مزین گردیده و هر شکل نیم بیضی را هم نیم گلوله بوده از سنگ سیاه
که در سر ستونها ملاحظه مینموده اند در روی ستونها در زیر سر ستونها عموماً صورت دو
یا سه سر انسان حجاری شده بطول دو قدم و آن صور تراکیب مختلفه انسان را ظاهر ساخته
که بعضی جوان و برخی پیر دسته ذکور و فرقه اناث خیالی و غیر خیالی عجیب و غریب بوده اند
در اطاقی نیز صورت یک ردیف گاو حجاری شده بوده که سر انسان برای هر گاوی قرار
داده اند و نشانه های آنها از دیوار برجسته است و ده قدم تا کف زمین مسافت آنها
میباشد

یکی از مسافرین گوید صورت سرها که در این محل مشاهده میشد مثل این بود که روح
داشته باشد و آدم زنده را مجسم بنظر برساند

هفت اطاقی که در فوق ذکر شد منقسم بدو قسمت شده سه اطاق یک قسمت و چهار قسمت
دیگر و محجر کوتاهی این دو قسمت را از هم جدا نموده و آن محجر از مشرق بمغرب تا میان حیاط داخلی
امتداد یافته و ابتدای آن از دیواری بوده که اطاقهای سیم و چهارم را از هم جدا کرده
و انتهای آن عمارتیکه حیاط داخلی را از خارجی یا عمارت مردها را از زنها مفروز میساخته
زینت زنانه اطاق بزرگ مشتمل علامت این باشد که زنها در این اطاق منزل مینموده و دلیل
دیگر این مطلب رابطه بلاواسطه اطاق با معبد است و فیما بین معبد و منزل مردها
راهی مستدیر و طولانی فاصله میباشد اما معبد عمارتی بوده شکلاً مستدیر و هر سمت
آن تخمیناً چهل قدم و معبر مسقفی دور آن قرار داده و بواسطه پنجره های واقع در زوایای
جنوب غربی و شمال غربی روشنائی داخل معبد میشده مدخل آن واحد و مقابل راهی
بوده که از یکی از اطاقها بمدخل میآمده بالای در مدخل تزیینات معماری با شکوهی داشته
مبتنی بر خیالات مذهبی داخله معبد بی زینت و از جهت سقف تاریک مگر جزئی روشنائی
که از مدخل داخل میشده در سمت مغرب از دری داخل معبری میشدند و از آنجا بخارج میرفتند
چند اطاق که حکم فرع داشته نیز عقب اطاقهای بزرگ بوده و از درها که برای آنها تعبیه

نموده

نموده داخل آنها میشده‌اند و روشنائی اطاقهای مسقف بی پنجره از درهای کوچک آنها داخل میشده از مسافرین و سیاحها که این عمارت و اطاقها را مشاهده کرده اکثر را اعتقاد اینکه تمام عمارت یا قسمت عمده و بیشتر آن عمارات فوقانی داشته و علامتی از این فقره مشهود است

یکی از مسافرین میگوید این عمارات سه طبقه بوده و علامات و نشانه‌ها برای طبقه دوم و سیم پیدا نموده بنابر قول این مسافر قسمت فوقانی این عمارت بچند جهت به ابنیه بزرگ سلاطین ساسانی شباهت داشته از همان قسم ابنیه باشکوهی که بقایای آن هنوز در طیسفون وجود دارد و نمایندگی خود را مینماید و معروف به تخت خسرو میباشد

چند پنجره که در عمارت حضر موجود است همه شکل مربع مستطیل میباشد همچنین درها که بواسطه آنها از این عمارت به آن عمارت میرفته‌اند عموم اطاقها در عمارت حضر بلاواسطه بهم مربوط است و معبری در آنجا ملاحظه نمیشود مگر معبر دور معبد در بعضی جاها بالای درها فقط از یک قطعه سنگ تشکیل یافته و حجاری بسیار لطیفی در آن سنگ شده است درها اغلب در زوایای عمارت واقع گشته مع هذا در معبد در مرکز دیوار شرقی میباشد از قرار مذکور وضع عمومی عمارات در حضر بسبک معماری روم و بیزانتین است و بد سلیقگی صنعتگران اسلامبول در زینت و اشکال حجاری شده عمارات حضر ملاحظه میشود اما با دلائل کثیره میتوانیم ثابت کنیم که عمارات حضر تقریبا دویست سال قبل از بنای اسلامبول ساخته شده و اگرچه سقفها را بسبک معماری روم مدور نموده اما دلیلی نداریم که بموجب آن بگوئیم غیر از صنعتگران اشکانی در آن بنا احدی مداخله داشته است

اشکانیان در اواخر سنین و اوان دولت خود نمونه خوبی از سبک معماری خود باقی گذاشته‌اند و آن عبارتست از عمارت بلاش سیم که در طیسفون ساخته و آوید یوس کاسیوس آنرا در تاخت و تاز خود خراب نموده و آثاری در آن مشاهده شده بنای عمارت بلاش ظاهرا اهمال از سبک معماری اشکانیان بوده و از سلیقه و طرز و رسم خویش عدول نموده‌اند اطاقهای مرتفع آن عمارت برای پذیرائی خیلی خوب بوده و اطاقهای کوچک تاریک آن برای خوابگاه و تمام اطاقها در وسط حیاطی که سنگ فرش دارد بنا شده و اطاقهائی که برای زنان بنا کرده همه را از اطاقهای حرم جدا و مفروز ساخته‌اند گویند در خرابه‌های حضر استخرهای عدیده و قبرستانهای متعدد دیده میشود

میشود فضائی که در میانه خود شهر و بنای مشرقی و دروازه است دارد این ابنیه مربع شکل بوده و آنها را مقبره تصور نموده اند مگر معدودی که آن بناها را خانه‌های مسکون دانسته فرضا که بعضی از آنها خانه بوده دیگر مقبره بودن اکثر شك نیست

دو طاق در این محل است بزرگ و کوچك بوسعت بیست قدم مربع الی چهل قدم و هر دو از سنگ بوضعی محکم ساخته شده ارتفاع آنها بیك اندازه و ابنیه در اینجا بعضی بکلی ساده و برخی از خارج مزین بچند ستون میباشد در حیاطهای مفروش بسنگ استخرها یا آب انبارها داشته اند و حیاط دور عمارت اصلی بوده حوض یا استخر که میساخته اند با سنگهای تراشیده و محکم بنا مینموده و در جفت گیری سنگها اهتمامی داشته اند مصالح بنائی در حضر فی الحقیقه منحصر بسنگهای تیره رنگ بوده که آنها را خوب و پاکیزه میتراشیده اند و با هم وصل مینموده و اگر آهك برای متصل کردن سنگها بکار رفته حالا دیگر اثری از آن ظاهر نیست و جز سنگهای بهم وصل شده چیزی دیده نمیشود

در مملکت ایران بقیه چند عمارت موجود است که تاریخ آنها چندان بعد از تاریخ بناهای حضر نیست اما چون بیشتر احتمال میرود که در دوره ساسانیها ساخته شده باشد نه در عهد اشکانیان لهذا متعرض ذکر آن نمیشویم

وضع و سبك معماری ساسانیها در بناها همان سبك معماری حضر است و معلوم میشود مدتی معماری مشرق زمین در حالت تنزل و هبوط بوده تا جائی که گرفته و رونقی پیدا نموده و تخت خسرو در طیسفون و عمارت شاپور و طاق بستام ساخته شده

از خرابه‌ها و آثار ابنیه که از سال هزار و هشتصد و پنجاه میلادی تا هزار و هشتصد و پنجاه و دو که تقریبا چهل سال پیش باشد در بابل کشف شده معین کرده اند که معماری اشکانیان اهمیت و تکلفی نبوده و چندان صنعتی بکار نرفته

مستر لفتوس در محل ارك قدیم که حالا معروف بورکا میباشد آثار خرابه با چند سکه از اشکانیان و بعضی اشیاء فلزی و گلی از آنها پیدا کرده که از آن اشیاء میتوانیم وضع ابنیه و تزیینات و آلات و ادوات و اثاث البیت آن قوم را استنباط و معلوم نمائیم اما خرابه بناهائی بوده از گچ و آجر ساخته شده اما اشیاء مجسمه‌های کوچك بوده از گل و ظروف و چراغ گلی و بعضی ظرفهای شیشه و زینتهای مختلفه از انگشتری و گوشواره و غیرها و سرستونها که چون

قدری سنگین بوده ابتدا گمان مینموده اند کار روخشیار است یکی از مجسمه ها که قسمت
بالای پیکر و بدن انسان را مینماید از ترقی و خوبی معماری اشکانیان حکایت میکند و شبیه است
بمعماری اواخر اوقات بیزانتین شخصی که این ابنیه را کشف کرده گوید سر ستونهای اینجا از
حیثیت معماری بسر ستونهای حضر شباهت دارد ولی خرابه هائی که از همه غریب تر است
بعضی قطعات سقف میباشد که در طرفین آنها اشکال هندسی مشاهده میشود و وضع آنها
در دو طرف با هم فرق دارد تابوتها که برای زینت بوده از یکقسم گل تعبیه شده و رنگ آنها
ظاهراً سبز و آبی بنظر آمده طول آنها از سه قدم الی شش قدم و در بالا سوراخ بزرگی
داشته که نعش را از آن سوراخ در تابوت قرار میداده اند و سرپوشی برای سوراخ میساخته
و آن نیز مثل خود تابوت زینت میافته در پائین تابوت هم سوراخی قرار داده که وقتی جسد
مرده متلاشی میشده بخار آن از آن سوراخ متصاعد میگشته و زینت تابوتها باختلاف بوده
لکن عموماً صورتهای کوچک از انسان روی آن میساخته اند که هر یک تقریباً دو گره و نیم طول
داشته از جمله شکلها که روی تمام تابوتها دیده شده تصویر شخصی است جنگی که بازوها و
پاهای خود را باز کرده و قسمی از کلاه بر سر آن ساخته که شبیه بکلاه های روی سکه های
اشکانیان بوده و شمشیری از کمر او آویخته اند یکی از مجسمه ها صورت یکنفر از جنگجویان اشکانی است
که تکیه داده و فنجانی در دست چپ دارد و میخواهد چیزی از آن بنوشد و قبای درازی از
زره برای این مجسمه ساخته اند و پاهای آن نیز دارای قسمی از زره است و کلاه خودی بر سر
گذارده اما سایر مجسمه ها صور نسوان است و بر سر هر مجسمه یک قسم زینتی است که بعضی اوقات
دو شاخه میشده و لباس مجسمه ها شباهت دارد بلباس زنهای انگلیس در عهد هانری چهارم
با آنکه این مجسمه ها را از بالا بخوبی پوشانیده مع ذلک صورت آنها نمایان بوده و پاهای آنها از
زانو بپائین برهنه ظروف و چراغها انواع و اقسام دیده شده اما همه بزرگ کمال شباهت بظروف
و چراغهای اهالی آشور و بابل و من حیث المجموع آنها را لطیف تر و بهتر ساخته بودند و اندازه های
آنها باختلاف بوده است این اشیا را در قبور یافته و جهت آنکه معتقد بوده اند که اموات
بعد از مرگ در قبر محتاج بأکل و شرب میشده و اگر این اسباب و لوازم آنها را دفن کنند روز
حاجت معطل میمانند لهذا مردمان خیرخواه و دوستان شخص متوفی این اشیاء و اسباب را
در قبور اموات میگذاشته اند و ابتدا بابلیها دارای این عقاید بوده و از آنها باشکانیان

رسیده است

رسیده است ظرفهای بطری مانند شیشه گویا برای این بوده که اشکهای خود را اموات در آنها جمع کنند این شیشه‌ها شکل مخصوصی نبوده همه جور میساخته اند لکن باز شباهت بشیشه‌های آشوریها و بابلیها داشته زینتهای اشخاص عبارت بوده از بازوبند و انگشتری و گوشواره وغیرها و آنها را از نقره و طلا و برنج و مس میساخته اند بعضی زینتهای کوچکتر که از طلا ساخته شده خیلی نظیف‌تر ساخته و انگشترهای انگشت دست ضخیم‌تر ولی انگشترهای انگشت پا و بازوبندها را بوضع بسیار بدی ساخته بودند گاهی زینت سر هم که از طلا ساخته شده پیدا کرده اند اما حالا موجود نیست یعنی ذوب نموده اند مسیو لفتوس بعضی قیطانهای چین از کلابتون یافته و بر روی هم از اشیاء زینتی معلوم میشود که اهل آن زمان خیلی میل بخود آرائی داشته و دارای مال و مکنت زیاد هم بوده اند اما سلیقه خوبی از آنها بظهور نرسیده و در صنعت زرگری و ساختن مس و برنج چندان استعدادی اشکانیان نداشته اند و صاحب فکر و خیال نبوده اند و صنعت حجاری که بعضی تصاویر و غیره ساخته باشند همه جهت شش دفعه در مدت پانصد سال قدرت و اقتدار و اقدام باینکار نموده و چیزی که مسلم است کار اشکانیان میباشد چند صورت است در پای کوه بیستون که تصویر چند نفر آدم بلند قد را که بطرف یمین مینگرانند و معلوم میشود که در حرکت اند ساخته در صورتیکه در طرف بالا و فیما بین آنها اشکال کوچکتر هست همه سوار و مسلح بنیزه که بهمان سمت مشغول تاخت و تاز میباشند و یکی از آنها مراقب و منتظر شکل فتح است و شکل فتح در هوا پرواز میکند و مهیا است که تاجی بر سر او بگذارد و وضع حالیه این حجاری بسیار بد است و مرور دهور اشکال پیکرها را طوری مغشوش و ضایع کرده که در کمال صعوبت تشخیص داده میشود این اشکال از عهد استیلای بنی آشور و زمان سلطنت سلاطین کیان نیست بلکه از ایام طبقه اشکانیست تصاویر انسان را بسیار بد ساخته و در وقت تماشا خیلی نامطبوع بنظر میآید اسبها را نیز بد و کوچک حجاری کرده و هیچ تناسب ندارد شکل فتح و صورت پهلوانیکه فتح میخواهد تاج بر سر او گذارد اسباب سخریه است و تاج ببزرگی خود آدم میباشد یک حجاری هم در گردنه سر پل ذهاب میباشد اما درست معلوم نیست که از اشکانیان باشد لوحی در اینجا هست و حروفی روی آن نقش شده که شباهتی بحروف مسکوکات اشکانیان دارد لفظ ساتراپ که بمعنی حاکم است در ابتدای لوح در طرف یسار خوانده شده اما باقی را خواندن کار مشکلی میباشد صورت یکی از سلاطین اشکانی را

اشکانی را در این لوح حجاری کرده اند در حالتیکه چیزی تاج مانند از یکی از رعایای خود
دریافت مینماید پادشاه کلاهی بر سر گذاشته و تاجی در آن کلاه قرار داده اند که دامنه
آن بروی شانه های پادشاه افتاده لباسی در بر دارد که بدنش چسبیده شلوارهای گشاد پوشیده
که روی چکمه های او افتاده و لباس کوتاهی روی سایر البسه خود در بر نموده و زیر چانه را
بسته و این لباس تقریباً تا زانوهای او میرسد اسبی که سوار است کوچک میباشد اما خیلی
قوی است دم اسب و یالش بافته این تصویر را زیاده از حد بد ساخته اند اما برای تماشا خوب
و مضحک میباشد شکل رعیت که تاج را به پادشاه میدهد نیز بسیار بد است و پشت آن را
نمایان نموده لکن پاهایش بطور نیم رخ ساخته شده یک بازوی آن کوتاه و مثل اینست که برای
مسخرگی اینطور حجاری کرده اند و سرش را خیلی نزدیک بشانه بسیار قرار داده چنین بنظر میاید
آن صنعتگری که در شکل پادشاه منتهای دقت را نموده در ساختن شکل رعیت اعتنا و اهتمامی
نداشته

بارون دوبد تام تقریباً پنجاه سال قبل چند شکل برجسته در کوه سیاهی از کوههای بختیاری
در نزدیکی تنگه ساولک (صعلوك) دیده و آنهائیکه در معرفت آثار قدیمه مهارت دارند
تصدیق کرده اند که این اشکال مسلماً در زمان اشکانیان ساخته شده شرح این اشکال را
بارون مشارالیه بمسیو فلاندن اعلام نموده و او در جلد چهارم کتاب موسوم بمسافرت
ایران در تصاویر نمره دویست و بیست و چهار و دویست و بیست و شش درج کرده
معتبرترین این اشکال گویا شکل یکی از مغها میباشد و چنین بنظر می آید که چیزی را تقدیس
مینماید و شیئی شبیه مانندی بد و در آن چیز قرار میدهد پانزده نفر تماشائی در دو
صف در حضور مغ حاضر اند و جز شکل اول که نشسته باقی همه ایستاده اند و آن شخص
نشسته روی یک صندلی پایک نشیمن بسیار بدی جلوس کرده این شکلها تماماً در کار
محو شدن میباشد جز شکل مغ که خوب محفوظ مانده است وضع لباس و ظاهر علمای بزرگ
و رؤسای مذهب در دوره اشکانیان بدرستی آشکار و نمایانست کلاه آنها مخروطی
شکل بوده و در اواخر زیر کلاه موهای انبوه بحالت برجستگی پشت لب بالا را با سبیل زینت
داده و ریش بقاعده روی چانه گذاشته لباس آستین بلندی در بر کرده و روی آن جامه
دیگری دارند که بواسطه طوق مانندی بکمر دکن بسته و محکم شده و دامنه این جامه قدری

از زانو پایین تر می‌آید دو شلوار میپوشیده اند یکی کوتاه و دیگری بلند طوق یا گردن بندی در گردن داشته در بازوی راست سر بازوبند و در دست سر دست بند کلاه مخروطی آنها دارای خطوط و با الوان مختلفه بوده است

در همان سنگ کوه یک رشته اشکال برجسته هست که ظاهراً با رشتهٔ اول ارتباطی ندارد در این رشته یکنفر سوار اشکانی است مسلح بزره و کمان و نیزه و با حیوانی وحشی که ظاهراً خرس باشد جنگ میکند مسیو فلاندن تردید داشته که این حیوان چه است یعنی حجار شیر خواسته بسازد یا خرس اما میتوان فهمید که مقصود سازنده خرس بوده است نه شیر باری لباس این سوار اشکانی بلند است و روی زین میکشد و حال آنکه در جاهای دیگر لباس سواران اشکانی نسبتاً کوتاه میباشد شلواری در پا دارد یک قسم کلاه مدوری بر سر گذاشته موهای سرش انبوه است و برجستگی دارد کمان را بدست چپ گرفته و ترکش از عقب سوار از زین آویخته و با دست راست نیزهٔ خود را بگردن حیوان فرو میبرد تمام این شکلها را از هر جهت بد ساخته و بواسطهٔ مرور زمان تقریب بنابود شدن است و درست تمیز داده نمیشود در سمت دیگر همان کوه اشکال دیگر حجاری کرده اند که از شکلهای مذکور نیز بدتر است اما شرح آن از این قرار است صورت زنی را ساخته اند که در رختخواب خوابیده و سه نفر مرد مواظب و مستحفظ او میباشند یکنفر از آن سه نفر مرد در بالای رختخواب و غیر مسلح است دو نفر دیگر در پایین پای آن زن نشسته و نیزه دارند خود آن زن موهای انبوه و برجسته دارد و در دست راست او که دراز کرده چیزیست شبیه ماند یکنفر از آن دو نفر مرد نیزه دار کلاه و زینت غریبی بر سر دارد دیگری بیرق کوتاهی بر سر نیزهٔ خود قرار داده زیر این اشکال سه شکل ایستاده از سنگ تراشیده شده ممکن است آنها هم صور مستحفظین باشد این دو سه مجلس ممکن است بهم ارتباط داشته باشد آنکه با خرس جنگ میکند پادشاه اشکانی باشد و آنکه در رختخواب خوابیده ملکه باشد در انتظار پادشاه و مغ بزرگ هم که از دولتخواهان خانوادهٔ اشکانیست پادشاه را دعا مینماید

چیزهای عمده که از صنعت معماری و حجاری اشکانیان مانده و دیده شده است اینها است که ذکر شد و ملت پارت از حیثیت هنر و صنعت خیلی پست تر از ایرانیهای عهد سلاطین کیان بوده اند و خود ایرانیها هم در اوایل زمان بنی آشور در صنایع درجهٔ درستی نداشته اند

اشکانی که حجاران عهد سلاطین اشکانی ساخته و ذکر شد بخوبی کارهائیکه در تخت
جمشید و نقش رستم و بیستون شده نیست در صورتیکه با بودن آن سرمشقها باید
خیلی بهتر از اینها بسازند بعلاوه اشکانیان دارای نمونه‌ها و سرمشقهای حجاری
یونانیها بوده اند و زینتهای سکه‌های آنها شاهد مدعا است پس با دیدن کارهای
عهد کیان و ملاحظهٔ صنایع یونانیان اینطور حجاری کردن جای هرگونه ملامت است
لکن یک مطلب هم در اینجا هست و آن اینکه چون در ملتی استعداد صنعت و هنر
نیست چندان میل و اقدام بآن هنر و صنعت نمینماید و دنبال آن نمیرود و ظاهراً
بهمین جهت بوده اشکانیان اقبال و دوستی باین قسم اعمال نکرده اند یعنی خود میدانسته اند
که فاقد استعداد صنایع اند و بخوبی از عهدهٔ نقاشی و حجاری و معماری و امثال آن
برنمیآیند لهذا در این راهها دست و وقتی صرف نکرده همه خیال خود را مصروف جنگ
و شکار و ترکتازی و صید اندازی داشته اند

خاتمه

در تکمیل کلیهٔ مطالب متعلقه باشکانیان از عقاید دینی و عوائد و رسوم و آداب و غیرها

ابتدا که سلاطین اشکانی بر پادشاهان سلوکید بر شام و دیگران غلبه کرده ممالک تمام
ایران و مضافات شدند برای استمالت مردم ایران و جذب قلوب این ملت که حکم
سکنهٔ اصلی این نواحی و حدود را داشتند با ایرانیها اظهار هم مذهبی نمودند و
دین و مذهب ایرانیها در آنوقت عبارت از اختلاط و ترکیبی بود از دین زردشت
و دین مغهای ما قبل زردشت که کیان آنرا مرکب نموده و قبول کرده اشکانیان که اظهار
اعتقاد و تدین بآن دین نمودند بر بسائط آن مرکب افزودند یعنی قدری از عقاید
بت پرستی خود را نیز در آن داخل کرده آنرا کیش و آئین خود قرار دادند

از اصول دین زردشت اعتقاد به یزدان و اهرمن یعنی فاعل خیر و فاعل شر بوده فاعل
خیر را اورمزد می گفتند و فاعل شر را اهرمن هر بدی را نسبت باهرمن میدادند و
هر نیکی را باورمزد یا یزدان یعنی دو مؤثر قائل بودند اشکانیان این مطلب را قبول
کرده اورمزد را می پرستیدند و از اهرمن می ترسیدند اما خود تخیلاتی نیز دیگر

بدانش

بدانش و بینش خود داشتند مثلاً آفتاب و ماه را عبادت میکردند و این دو فروزنده را تقریباً ربّ النوع سلاطین و خانوادهٔ سلطنت میدانستند و اصنام اجدادی خود را نیز از خداوندان میشمردند و نیاکانِ پادشاهانِ اشکانی هر یک صنمی مخصوص داشته که آنرا معبود یا وسیلهٔ قرب بمعبود می پنداشته اند

پیش از معبد حضر که مخصوص آفتاب بوده شرحی گفته ایم از آن شرح و از مطالب متفرّقه که در هر موقع ذکر شده آفتاب پرستی اشکانیان ثابت میشود و جای شک نیست که متدیّنین این ملت هر صبح وقت طلوع آفتاب ببشارهٔ روز باسم مهر سلام میکرده و در معابد خود آنرا پرستیده در راه آن قربانیها مینمودند اصنام خانوادهٔ سلطنت را ظاهراً در حکم وزرای اورمزد و حافظ سلاطین و خانوادهٔ آنها دانسته و پادشاهان اشکانی عموماً باین اصنام قسم میخورده اند و پرستش این اصنام عبادت اصلی اغلب از اشکانیان بوده مت قصاً و پیرا اجدادی را نیز برتبه و مقام الوهیّت رسانده و در منازل خود برای آنها جاها معیّن میکرده و آن اماکن را مقدّس شمرده و از احترام و ستایش حال و محل فرو گذار نمینموده اند

آتش را خیلی محترم خوانده بر انهار و رود خانه ها احترام کلّی و وقعی عظیم میگذاشتند اموات را نمیسوزاندند گوشت ابدان آنها را طعمهٔ طیور و مرغان شکاری قرار میدادند بعد از آن استخوانهای ایشان را دفن میکردند ابتدا اشکانیان خیلی مقیّد بپیروی مغها بودند و مجلس شورای بزرگ ملّتی از مغها تشکیل مییافت انتخاب سلاطین را این مجلس مینمود و اگر وقتی لازم میدانستند بحکم همین مجلس پادشاهی معزول میشد

آتش متبرّکِ اورمزد بالضّرورة باید همیشه روشن باشد و مطلب از این قرار بود تا سلاطین اشکانی ارمن گفتند فرضاً که این آتش خاموش شود زیانی نیست پادشاهان اشکانی ایران هم در این خیال با آنها موافقت کردند و بزودی احترام آتش بکلّی از میان رفت و بنا کردند اموات خود را بسوزانند و بعد از آن مغها نیز از اعتبار افتادند راست است که باز هم بمجلس شوری میآمدند امّا دیگر چندان معتنا به نبودند

پس از آن بر عدّهٔ اصنام اشکانیان که عبارت از هیاکل و تماثیل آفتاب و ماه و غیرها بود افزوده شد و آن صور یا مجسّمه ها زیاده از پیشتر در خانه ها وجود داشت و بر پرستش

آنها

آنها می پرداختند با آنکه کلیه در عقاید مذهبی سست شده بودند

اگرچه آزادی ادیان در ممالک و دول حالا دلیل بر ضعف حال مذهب نیست و در قدیم هم بعضی اوقات سلاطین محض جذب قلب طوایف و ملل مختلفه و ازدیاد عدهٔ نفوس و آبادی مملکت با دین و آیین مردم کاری نداشتند اما مورخین تصریح کرده اند که چون اشکانیان پس از چندی از اصرار اول خود در کار مذهب و کیش افتادند راضی شدند هر طایفه از رعایای آنها هر دینی معتقد بودند آنرا با آزادی و اختیار پیروی کنند لهذا مذهب زردشتی باز رونقی حاصل نمود و آتشکده ها و قربانگاهها برقرار شد و ارباب انواع المپی در بلاد یونانی نشین پرستش اختیار کردند و یهود در بابل و نیز آردا و نصیبین بی ملاحظه و تشویش باعمال مذهبی خود پرداختند و هرکس در تغییر دین و آیین خود مختار بود بنا براین در آدیابن و شاراکس یا کاراکس واسپازینی جمع کثیری دست از بت پرستی کشیده بدین یهود داخل شدند مذهب عیسوی هم در بلاد و ولایات اشکانی شیوعی یافت و در یکی از نواحی پارت ظاهرا مذهب عمومی دولتی گردید

سلاطین اسرهوین اگرچه بزعم بعضی از زمان حضرت عیسی علیه السلام مذهب عیسوی اختیار کرده و گویند ابگار پادشاه ادس مبتلا بمرضی بود عریضهٔ بحضرت عیسی نوشته استعلاج نمود حضرت مسیح جوابی باو داده و بتوسط تادائوس نام اورا معالجه فرمودند و بواسطه رعایای آن پادشاه بحضرت عیسی ایمان آوردند لکن آنچه مسلم است از زمان آنتونین قیصر روم که از سال صد و بیست و هشت میلادی امپراطوری روم یافت مذهب عیسوی در میان اهالی اسرهوین و ادس پای تخت آن رواج و شایع گردیده و یقیناً قبل از مائهٔ دوم عیسوی در ادس کلیسای بسیار خوبی ساخته اند

یکی از مورخین گوید در سنهٔ صد و نود و هشت بعد از میلاد در ادس مجلس شورائی منعقد کردند و در آن مذاکره از تعیین زمان گرفتن پرهیز عیسویان نمودند

دیگری گوید چون جماعت یهود تبعهٔ دولت اشکانی در روز عید پانکت که شرح آن پیش داده شد بعضی کرامات مشاهده نمودند بسیاری از آنها دین جدید را که آیین حضرت عیسی باشد قبول کرده در اماکنی که اقامت داشتند رواج دادند و سن توماس از حواریین انجیل را در صفحات اینطرف شط فرات منتشر ساخت و معابد یهود مندرجا رو بانعدام و انهدام

نهاده کلیساهای عیسوی بجای آنها رونق گرفت

روفینوس از نویسنده های قدیم میگوید سن تماس در ادیس مدفون شد خلاصه از اواسط قرن دویم میلادی اکثر تمام اهالی ادیس عیسوی بوده اند اکثر نسطوری یعنی این مذهب را اختیار نموده بعلاوه بسیاری از ممالک مختلفه ایران از مد و پارت حتی باختر و غیرها عیسوی شده و این مذهب رواج کلی یافته مع ذلک نمیتوان گفت این کیش اثری در وضع عمومی دولت اشکانی و آداب و رسوم رعایای آن دولت کرده باشد

شک نیست که اشکانیان قومی دلیر و جنگجو بوده و وقتی استعداد لشکری و لشکرکشی آنها بر استعداد نظامی اهالی مقدونیه برتری حاصل نموده و باید دانست بجز جمعیت ایطالیه توانسته اند در مدت پانصد سال با رومیها که در شجاعت و وضع نظامی اول دولت و ملت آن عصر و زمان بشمار آمده برابری و همسری نمایند

از روایات و اخبار ارباب خبر چنین مستفاد میشود که اشکانیان قشون حاضر رکاب و خدمت نداشته اند وقتیکه جنگی پیش می آمده بر داخله و خارجه اعلان و اعلام مینموده که تا فلان روز باید فلان عده قشون در فلان محل حاضر شود مثلا در داخله مقصود خود لشکر پارت میباشد لکن خارجه سلاطین و حکمرانان باجگذار بوده که تبعیت دولت اشکانی را قبول نموده و در تحت حمایت این دولت سلطنت و حکومت میکرده و در مواقع جنگ عساکر آنها برای خدمت شهریاران اشکانی حاضر میشده و خود نیز بریاست آن عسکر بعسکر بزرگ شاهنشاه ایران آمده با دشمن مصاف میداده اند اما قشونی که بیشتر اعتبار داشته همان تیراندازان و سواران خود اشکانیان را گفته اند و ترتیب آن از این قرار که هر یک از بزرگان و سران اشکانی غلامان خود را بمخارج خود مسلح و حاضر میساخته و در وقت معین و معهود براه می انداخته اند و عده این عساکر منوط بدرجه لزوم و احتیاج بوده اند مثلا نوشته اند در یک موقع ده هزار نفر از یک ولایت حاضر شده و در مواقع دیگر بیشتر و کمتر

ژوستن مورخ گوید در جنگی که اشکانیان با آنتوان سردار روم کردند چهارصد نفر از بزرگان اشکانی بمیدان جنگ حاضر شدند و پنجاه هزار نفر قشون با خود آوردند باین حساب هر یک نفر از بزرگان صد و بیست و پنج نفر لشکری بمیدان آورده است

بقول نویسنده دیگر در یکی از جنگها ده هزار نفر قشون برای مقاتله حاضر شده و هزار نفر

شتر برای حمل بنه واسلحه وغیره داشته بنابراین هر ده نفر لشکری را یکنفر شتر میداده اند قشون اشکانی عمده سوار بوده وچندان اطمینان واعتنائی به پیادگان نداشته اند چنانکه در جنگ با کراسوس سردار رومی غیر از سوار لشکری دیگر نبوده وبرای حمل احمال و اثقال آنها شتر وعراده فراهم وتهیه مینموده اند

پیش نیز گفته ایم سواران اشکانی دو قسم بوده اند سبک اسلحه وسنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی داشتند تا بزانو از چرم که روی آن آهن یا فولاد صیقلی بود وبا هرگونه ضربت مقاومت مینمود ومغفری از فولاد مروی بر سر میگذاشتند که از مشاهده آن چشم خیره میشد شلوار آنها گشاد وتا قوزک پا آویزان واگر مجبور به پیاده شدن میشدند آن شلوار اسباب زحمت بود چون زره بقدر کفایت بدن ایشان را حفظ مینمود سپر نداشتند نیزه سخت پرقوتی وتیر وکمانی وقمه یا یک قسم کارد داشتند وبر بدن اسبها نیز برگستوانی از فولاد یا مفرغ میپوشاندند اندازه وقوت کمان اشکانیان در اعلی درجه خوبی بوده وخیلی بسرعت تیر میانداخته اند وکمتر کسی قوت آنها را در تیراندازی داشته وتیری که میانداختند بدیهی است بهدف میرسید اما کاردها برای این بود که دشمن مقتول را پس از جان دادن با آن سر میبریدند

سواران سبک اسلحه نه زره در بر داشتند نه نیزه در دست فقط با تیر وکمان وشمشیر وقمه جنگ میکردند ودر سرعت وچالاکی ضرب المثل شده چه در وقت حمله وچه در هنگام عقب نشستن با کمال چالاکی تیر میانداختند در جنگها اسبهای یدکی با خود میبردند وهمینکه اسب سواری ایشان خسته میشد آنرا با یدکی عوض میکردند واین تغییر مرکب کار آنها را خیلی پیش میانداخت وبعضی اینکار را بی فکر کرده گفته اند بردن اسب یدکی در معرکه امکان ندارد بعضی از سواران اشکانی شتر سوار بوده وظاهراً سنگین اسلحه سوار شتر میشده که مرکب او از حمل اسلحه سنگین در زحمت نماند اما گلوله های پیکان دار که آنزمان جنگجویان در راه دشمن میپاشیده پاهای شتران را بیشتر از سم اسبان صدمه میزده است

تدابیر جنگی اشکانیان خیلی ساده بوده وبا مللی که در همین صفحات مذکور است اندک تفاوتی داشته شاهکار آنها اینکه دشمن را در جنگ دوچار مشکلات وخسته میکرده وراه آذوقه را بر آنها می بسته مدافعه را بهتر از حمله میدانسته در محاصره دستی نداشته واگر

ناچار

ناچار میشدند و در آن پا می افشردند گاه گاه وا نمود میکردند که فرار میکنند و دشمن را فریب
داده چون آنها را تعاقب مینمودند کار ایشان میساختند بعضی اوقات بواسطه جنگهای طولانی
خصم را از میدان در کرده گاه از شدت حمله و اگر اشکانیان بعد از غلبه بر آنتوان و کراسوس
نتوانستند مانع تخطی رومیان بخاک خود شوند اما از عهده آنها بر میآمدند برای عساکر روم
آسان بود که در بین النهرین تاخت و تاز کنند اما نگاهداشتن آن اشکال داشت و در
مراجعت هم بانواع صدمات و بلیات مبتلا میشدند و اشکانیان از آنها انتقام میکشیدند
از شش جنگ بزرگی که دولت روم با دولت اشکانی نمود فقط در جنگی که بریاست
آویدیوس کاسیوس کردند رومیها کامیاب شدند در باقی یا بکلی از اول شکست خوردند
یا در آخر در هنگام مراجعت صدماتی کشیدند که فتح و غلبه آنها را بی جلوه بلکه نابود ساخت
اشکانیان بشبیخون معتقد نبودند شب از دشمن دور میشدند و دشمن هم بهرجا میرفت
متعرض او نگشته با آسایش خود و آسوده کردن اسبان می پرداختند در تمام مدت سلطنت
اشکانیان یک دو مرتبه قبل از طلوع آفتاب عقب خصم را گرفتند در زمستان از جنگ
اجتناب مینمودند چه عمده سلاح آنها تیر و کمان بود و آن بواسطه رطوبت هوا خوب کار
نمیکرد در اوایل بهار مهیای حرب گشته و در اواخر پاییز دست از آن میکشیدند و نادر
اتفاق افتاده که از این رسم تخلف نمایند بلی فرهاد دوم وقتی بر آنطیوخس سیدتس حمله کرد که
برف هنوز روی زمین بود و بلاش اول زمانی بر سر عساکر پاتوس راند که او و آنها را بار دوم
قشلاقی فرستاده و محتمل که اشکانیان در گرمای تابستان خیلی طاقت داشته و کمتر محتاج
آب میشدند چنانکه رومیها گمان میکردند آنها بواسطه دوائی رفع عطش مینمایند
اشکانیان خود هرگز در عراده نمی نشستند عراده مخصوص زنها و محبوبه های بزرگان و
زنهای خواننده و نوازنده و رقاص یونانی وغیره بود که بعدهٔ کثیری در سفر اردو با خود
حمل مینمودند

در تهیه اسلحه اشکانیان طوری احتیاط میکردند که هرگز کم و کسر برای آنها نشود و شترهای
زیاد مخصوص حمل مهمات حربی بود و مبلغی شتر فقط تیر بار داشتند اشکانیان برخلاف
سلاطین سلوکیه و شاهزادگان باختری نادراً در جنگ فیل بکار وا داشته اند گویا این
حیوان با سرعت حرکت آنها مناسبت نداشته اما بعد از آنها ساسانیان اینکار میکرده اند

اشکانیان بمحض اینکه در جنگ دشمن را باخود در قوت برابر یا برتر میدیدند بتدبیری
خویش را از جدال خلاص مینمودند اما در وقت امید فتح بهیاهو وغیره خصم را مضطرب
ومقهور میساختند وهر وقت مغلوب میشدند لابد بفکر انتقام می افتادند ووضع مذکوره
اشکانیان را در میدان جنگ برای صلح وفرستادن سفیر وطرز معاهده آنها را با سایر
عوائد دیگر در جلد اول نگاشته ایم واگر بعضی مطالب را در خاتمه تکرار کرده ایم برای
پیروی مستر رلنسن انکلیسی معلم علم تاریخ که سمت تقدم بجلد دارد وبجهة نکات مخصوص
بوده که باید بر معلوم شود

آخر الامر نویسنده های قدیم حتی مورخین روم که با دولت اشکانی مودت وملاطفتی
نداشته مزایائی برای این طبقه سلاطین عجم قائل اند وگویند این قوم که از سنه شصت و
پنج قبل از میلاد تا سال دویست بیست وشش بعد از میلاد با دولت قوی شوکت رو
برابری نمودند بچند جهت بر دولت روم برتری داشتند واز آنجمله بود شجاعت وتهور آنها
وسبک رفتاری که باوجود قوت واستقلال از ایشان نسبت بخارجه مشهود گردیده وآزادی
ادیان در ممالک اشکانی واگر در صنعت از رومیها ویونانیها عقب مانده از آن بوده که
از وقت نایل شدن بتمدن وقدرت همواره در کار جنگ ودفاع کوشیده وبآن فرصت فایز
نگشته که کاری برای علم وصنعت وادبیات بنمایند وایرانیهای قدیم هم چون آنها را اجنبی
شمرده بمعاونت وهمراهی آنها نپرداخته اند واگرچه مصنفین رومی ویونانی دولت
اشکانی را دولت دویم خوانده یعنی رومیها را دولت اول گفته واشکانیها را دولت دویم
باز هم شأن وشوکت ورفعت وعظمت اشکانیان ظاهر میگردد ومزایائی که دشمن
بآن شهادت دهد غیر از فضائلی است که دوست بر شمارد این است تمام تاریخ
اشکانیان

منت خدایرا که باتمام این تاریخ گزیده موفق شدیم وعمر بپایان نیامده آنرا بپایان آوردیم
وظن قوی این است که مطلبی راجع بتاریخ اشکانیان نباشد که در سه مجلد درر التیجان
نباشد وگمان نمیکنیم زیاده بر این چیزی بدست آید یا از قلم افتاده بعد از این در صفحه جلوه
ظهور نماید ودر هر حال این از دست ما آمد ناقص یا کامل مجمل یا معطل قابل یا ناقابل این
بوده آوردیم والسلام علی من اتبع الهدی

تمت

تکمله

بر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نباشد که در اوان اشتغال بتألیف کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان یکی از نویسنده های معاصر که در اخبار اکثر ملل و اقوام اهل عالم و ملوک و امم تبحّری یار بطئی داشت رساله در نسب ایل جلیل قاجار نوشته و نگارنده هدیه و ارمغان داده در آن رساله اظهار داشته بود که نسب این سلسله جلیله بسلاطین اشکانی می پیوندد

چون این بنده بموجب مسطورات آن اشارتی از مطلب مؤلف مشار الیه نموده لازم است بتصریح و تبیین مسئله پردازد و خود را بری الذمه سازد لهذا گوید صاحب نظران هوشمند با دقت تصوّر نفرمایند که این بنده من عندی فرض و خیالی مبنی بر تملق نموده و عرضی کرده چه اکنون آن رساله نزد نگارنده حاضر و موجود است و مبلغی طول و تفصیل دارد حاصل مقدمات و نتیجه که نویسنده از آن استخراج نموده بدون حشو و زاید و تطویل بلاطایل از قرار ذیل میباشد و ارائه اصل رساله ممکن میگوید

بعد از آنکه لوای قدرت و استیلای طبقه اشکانی در ممالک ایران و مضافات بدرستی بلند شد و شاهزادگان بسیار در خانواده سلطنتی بحد رشد و قابلیت رسیده و ممکن نبود همه در یک مملکت و در یک عصر و زمان مالک تخت و تاج باشند و اسم و رسم باشان و شوکت سلطنت جمله را باشد ناچار رو باطراف و اقطار بعیده نموده راه های دور و دراز پیموده که در خطه خارج از قلمرو شاهنشاه اشکانی برای خود دایره سلطنتی مرتب سازند از این رو اشکانیان صاحب شعوب و قبایل گشتند و هر یک از مورخین معتبر که در تاریخ این قوم تحقیق و تعمقی داشته و سوانح و حوادث ایام حکمرانی ایشان را نگاشته تصریح کرده و گفته اند که از اشکانیان یک سلسله در ارمنستان باسم ارشاکونی سلطنت کرده اند و سلسله دیگر در دشت قبچاق بنام خاقانی نیز سلسله در بخارای کبیر و صغیر و خوقند و غرجستان تا حدود مملکت خراسان بعنوان جوجان و جوجان را مورخین فرنگ شوشان نوشته اند و این هر سه سلسله بتفاوت سالهای دراز در ممالک متصرفه خود پادشاهی و حکمرانی نموده اند و بعد از استیلاء طبقه ساسانی بر سلسله اشکانی آن سه سلطنت گاه با طبقه مذکوره در حالت جنگ و جدال بوده و زمانی راه صلح و مسالمت پیموده اند

در تاریخ کاشغر مینویسد بوقی خان نامی از خوانین جوجان در سال ششهزار و صد و چهل و

چهار.

جهار از خلقت عالم و هبوط آدم که مطابق است با سال هفتاد و دو و قبل از تاریخ هجریه لشکر بر مملکت ختا کشید و غالب بلاد آن ناحیت را از ید تصرف دولت چین منتزع ساخت و تملک نمود اما چون آن پادشاه درگذشت و معلوم شد اخلاف او آن قوت و استعداد را که شخص او داشت ندارند باز چینیها آن ممالک را مسترد ساختند و بازماندگان یوتی خان جوجانی را از مملکت ختا بلکه از خطه بخارای صغیر که کاشغر و ترکستان چینی باشد بیرون کردند بعد از آن طولی نکشید که خانزادگان جوجان ممالک باقی مانده خویش را در حکم اموال موروثی دانسته آنها را قسمت کردند و هر یک در حصه خود دعوی استقلال نموده بحکومت پرداختند فی الحقیقه بوجود شاهزادگان جوجان نوعی ملوک الطوایف تشکیل یافت و در میان این ملوک الطوایف حکومتی بود از همه معتبرتر و باسم سابران معروف و فرمانفرمای سابران در مملکت و ولایت خوقند و ولایات دیگر تا سرحد خراسان قدیم حکمرانی مستقلی داشته اما در تحت حمایت و تبعیت سلطنت ایران و مقر حکمرانی فرمانفرمای مشار الیه را اشهر ساهین واقع در میانه نمنگان و چیزاک نوشته اند

بعضی از متأخرین که کتاب لغت تاریخی تألیف کرده در ماده سامان مینویسند قبیله از قبایل ترک که در ماوراء النهر پادشاهی کرده سامان نام داشته و آنها را سابران هم میگفته اند شاید سامان مصحف سابران باشد

مقصود نویسنده رساله اینست که از سلسله اشکانی شعبه هم در ماوراء النهر و مضافات که خراسان و غیره باشد سلطنت کرده اند و سلاطین سامانی معروف هم باید از این سلسله باشند و این گفته صاحب رساله ماخذ و اصل صحیحی نیست چه بسیاری از مورخین مشهور و سلسله نسب سلاطین سامانی را منتهی به بهرام چوبینه مینمایند و قریب بیقین است که بهرام چوبینه از اخلاف و ابناء سلاطین اشکانی بوده چنانکه حکیم اعلم امجد فردوسی علیه الرحمة در سؤال و جواب خسرو پرویز و بهرام چوبینه این مطلب را اظهار داشته از زبان خسرو میفرماید

چو هرمز جهاندار بیداد بود	زمین و زمانه بدو شاد بود
تو ای مرکاه فریبنده مرد	بجستی بخستین ز هرمز نبرد
نبد هیچ جز بد بفرمان تو	دگر تنبل و مکر و دستان تو
گر این دیهیم بخواهد من از کین شاه	کنم بر تو خورشید روشن سیاه

کنون تاج داری بخور کار کیست　　چو من ناسزا نام سزاوار کیست

از زبان بهرام چوبینه در جواب خسرو میگوید

بدو گفت بهرام کای مرد کرد　　سزا آن بود کز تو شاهی ببرد
چو از تخت بابک بزاد اردشیر　　که اشکانیان را بد از دار و گیر
نه خود اردشیر اردوان را بکشت　　به نیرو شد و تختش آمد بمشت
کنون سال بر پنجصد بر گذشت　　سر و تاج ساسانیان باد گشت
کنون تخت و دیهیم را روز ماست　　سر و کار با بخت پیروز ماست
چو بینم چهر تو و بخت تو　　سپاه و کلاه تو و تخت تو
چو آهخته شیری که گردد ژیان　　بر آرم بسر کار ساسانیان
ز دفتر همه نامشان بسترم　　سر و تاج ساسان بپی بسپرم
بزرگی مر اشکانیان را سزاست　　اگر بشنود مرد داننده راست

پس بنابر مقدمه صاحب رساله این است که شعبه از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان و غیره سلطنت کرده در بیصورت باخر هم که بلخ قطعه از آنست جزو قلمرو این طایفه میباشد و سلاطین سامانی اسلام هم نسبت با شکانیان میرسانند

مقدمه دیگر صاحب رساله این است که میگوید بموجب مسطورات بسیاری از مورخین طایفه از شاهزادگان اشکانی در شهر بلخ قدیم که موسوم بر بالهاء بوده سکنی داشته و آنها را بالهاوی میگفته اند یعنی حافظ و نگاهدارنده بالها که شهر بلخ باشد چه روان و بان در لغت پهلوی یعنی حافظ و نگاهدارنده است مثل نگهبان پاسبان دیده بان مرزبان وغیره و این بالهاوی که فی الحقیقه از القاب سمتیه شاهزادگان اشکانی بلخ بوده از کثرت استعمال رفته رفته پهلوان شده است و معنی حقیقی بالهاوی پادشاه و حکمران بالها و است پس پهلوان یعنی پادشاه بلخ

مقدمه سیم آنکه مورخین و علمای علم انساب در نسب قبایل ترك مینویسند طایفه بیات طایفه اوشار و طایفه قاجار از نواده پهلوانند و طایفه آیمیر و طایفه کوچکلو و طایفه جرید و طایفه سیل سپور و طایفه عبالو و طایفه اوروکلو و طایفه قراقوینلو و طایفه آق قوینلو از اولاد رجب میباشند

نیز در جای دیگر گفته اند بیات خان و قاجار خان و افشار خان پسران پهلوان اولدوز خان از نوادهٔ اوغوز خان جد اعلای تورانیان بوده اند

پس نگارندهٔ رساله از این مقدمات نتیجه میگیرد که ایل جلیل قاجار که امروز سلطنت ایران و تخت و تاج کیان بتبارک مبارک ایشان مزین است از نژاد سلاطین اشکانی بلخ که شعبه از سلاطین اشکانی ایران بوده اند میباشند چه اولاً در ترک بودن این سلسلهٔ جلیله حرفی نیست ثانیاً معلوم شد که شعبهٔ از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان و غیره که بلخ و باختر باشد حکمرانی و سلطنت کرده و آنها را بالهاونی میگفته و بالهاونی بمرور زمان پهلوان شد ثالثاً مورخین و مصنفین تصریح کرده که قاجاریه اولاد پهلوان بوده و ما نیز در پیش نداریم که بگوئیم این پهلوان همان بالهاونی است و پهلوان اولدوز خان از همان بالهاونیهای بلخ و باختر بوده که از اشکانیان میباشند و خون سلاطین در عروق با فر و آئین این دودهٔ ستوده بوده که بعد از سیزده چهارده قرن بازهم خود را بقوت بسالت و جلالت و علو فطرت استرداد و تملک نموده اند

این بود قصد و غرض نویسندهٔ رساله که با اطناب تمام این مطالب را نگاشته ما خلاصهٔ آن را بیرون و استخراج کرده در آخر این کتاب درج نمودیم اما ما خود میگوئیم شرافت و بزرگواری و برتری سلاطین با حشمت و آذین قاجار خلد الله ملکهم صد درجه از آن برتر است که از انتساب باشکانیان مباهی باشند و اگر مقدمات و نتیجهٔ صاحب رساله مسلم و صحیح باشد این خود مرتبت و شرفی برای اشکانیان است

كَمْ مِنْ اَبٍ قَدْ عَلَا بِابْنٍ لَهُ شَرَفٌ
كَمَا عَلَا بِرَسُولِ اللّٰهِ عَدْنَانُ

و این سخن بگزاف نگوئیم بلکه عالم تمدن و محاسن آداب و رسوم و مکارم اخلاق و مزایای عصر و زمان سلاطین و شهریاران این دولت ابد مدت خود میگوید که تفاوت ره از کجاست تا بکجا اما از آنجا که صاحب رساله زحمتی کشیده و اراده نموده تا سعادتی ببرد و معرفت انساب را نیز در عالم علم تاریخ اهمیتی است فرضیهٔ نیز مراست که در این موضوع باقصی الغایه استقصا کنیم و اگر با دلهٔ اتقن و اسناد محکم ابین فایز گشتیم کتابی مخصوص این مطلب مدون سازیم و آنچه را صاحب رساله در نظر داشته بوجه اکمل و اتم بپردازیم بیاری خدای علیم خبیر و توانای قدیر بصیر و انه نعم النصیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعون الله تعالی شأنه

کتاب تطبیق لغات جغرافیائی

از مؤلفات جلیله جناب
جلالتمآب اجل اکرم آقای اعتماد
السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات
و دار الترجمه وغیره ادام الله اقباله
العالی فی شهر محرم الحرام
سنه ۱۳۱۱ هجریه

شد ارزان
شد ارزانی
۱۲۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة چون در مجلدات کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان لغات
جغرافیائی قدیم مکرر ذکر شده واگر مطالعه کنندگان ندانند آن لغت اسم شهر یا ولایت یا ناحیه
یا رودخانه و کوه وغیره است در چار مشکلی لاینحل میباشند واگر بدانند و ندانند که آن در
کجا و کدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست بدرستی استیفای حظ خود نمایند
و بهره که باید ببرند لهذا دفع این منقصت و تکمیل مرام را بتألیف این رساله مختصر در
تطبیق لغات جغرافیائی قدیم وجدید ایران ومضافات پرداخته یعنی باز نمود که
فلان کوه یا دره یا ناحیه را که در قدیم بفلان اسم مینامیده امروز چه نام دارد
یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت وچه نقطه واقع شده واز آنجا که این نگارش
متعلق بجغرافیای قدیم است مختصر مقدمه هم راجع بمطالب مهمه جغرافیای قدیم
وریشه و مبدء این علم و پیدایش و نمایش آن در ضمن سه فصل نگاشت که موجب ازدیاد
خبرت و بصیرت گردد اگر چه این مقدمات خیلی زیاده بر این است اما چون این رساله
خود مختصر است در مقدمه آن نیز طریقه اختصار را اختیار نمود واز اطناب و تفصیل
اجتناب کرد امید که در محضر ارباب فضیلت و اصحاب فضل و معرفت این سعی مشکور باشد
چه اگر مشکور باشد اجر آن موفور است ومطلوب منظور والله اعلم بحقایق الامور

فصل اوّل

در جغرافیای قدیم

فضلا و دانشمندان فرنگ جغرافیای قدیم را ژگرافی آنسین مینامند و کلمهٔ ژگرافی مرکّب است از دو کلمهٔ یونانی که ژئو و گرافی باشد و ژئو بمعنی زمین است و گرافی یعنی شرح حال میگوییم پس ژگرافی عبارت است از علم باحوال و اوضاع بسیط زمین و در آن گفتگو میشود از چگونگی بلاد و ممالک و جبال و اراضی و بحار و انهار وغیرها و کلمهٔ ژگرافی را اعراب معرّب کرده و جغرافیا گفته و آن را برسم الارض و هیئة الارض تعبیر و معنی نموده اند و زمین را چند قسم جغرافیا ست و مارا در اینجا کاری بآن نیست فقط مقصود ما هیئة الارض و اسامی امکنهٔ آن است و از آنجا که هیئت زمین تغییر پذیر است و اسامی امکنه نیز تغییر میباید پس جغرافیا بالطّبع منقسم بجغرافیای قدیم و جغرافیای جدید میشود

امّا تغییراتی که در هیئت زمین پیدا میشود گاهی فوری است مثل فوران مادّهٔ آتش فشانی از منفذی و آن ممکن است شکل آن محلّ بلکه نواحی را بکلّی تغییر دهد صورت اوّلی در حال نابود شود و هیئت دیگر حاصل نماید بعضی اوقات این تغییر بمرور دهور و تصاریف سنین و شهور است و اغلب راجع بحوادث و سوانح غیر طبیعی کرهٔ زمین

تغییرات طبیعی و مادّی کرهٔ ارض ثابت و پایدار است برخلاف تغییرات غیر طبیعی مثلاً وقتی مادّهٔ آتش فشانی از یک نقطهٔ بنای فوران را میگذارد کوهی تشکیل میدهد یا فلان وادی را پر و فلان رودخانه را از سراب و مجرای محو و نابود میکند یا رودخانهٔ از نو جاری میسازد این قسم تغییر طبیعی ثابت نیست و فوراً معاصرین آن را محسوس و برأی العین می بینند و آن سانحه را در دفاتر خود مخلّد مینمایند امّا قسم دیگر از تغییر طبیعی که در طیّ قرون و ادوار و تمادی اوقات و اعصار سمت حدوث مییابد یکمرتبه محسوس نمیشود و در تواریخ ضبط نمیکنند اگرچه از تغییرات

ثابت است و ازین قبیل است تغییر یافتن مجری و مصب رود جیحون که ابتدا بنا
بر وضع جریانی که داشت بدریای خزر میریخت بعد در زمانی طویل مایل و منحرف
گشته بدریاچهٔ آرال را مصب خود قرار داد این است که نمیتوانند تعیین کنند
که این واقعه در چه سال واقع شده

امّا تغییرات غیر طبیعی و مادّی کرهٔ ارض که ثابت و پایدار نیست از قبیل معمور و
مسکون شدن قطعه زمینی بایر است و ممکن است که آن باز خراب و بیاب کردد و
از عمارت و سکنه خالی شود و بالعکس و علم باین قسم تغییرات متعلق بعلم وصف
امکنه است و علمای جغرافی فرنک آنرا اتپکرافی نامند و این علم اگرچه خود نیز
شعبه از جغرافیاست امّا در عالم جغرافیای هیئة الارض چندان اهمیّتی ندارد
برخلاف شعبهٔ دیگر که معروف بمعرفة الأمم یا علم انتشار البشر میباشد و فرنگیها
آنرا اتنگرافی میگویند که در شناسائی زمین و هیئت آن مدخلیت کلّی دارد
و زاید الوصف آنرا مهمّ میشمارند چه معرفت باحوال ملل و امم ساکنه در هر نقطه
طوریست با معرفت آن نقطه مختلط شده که گوئی آن دو یکی گردیده و متّحد گشته است
یعنی باید بواسطهٔ معرفت بحال امم و ملل معرفت باحوال هیئت زمین و تغییرات آن
حاصل نمائیم پس ما برای بصیرت کامل باحوال هیئت قدیم کرهٔ ارض و تغییراتی که
این سیاره را طاری گشته ناگزیریم که باحوال ملل قدیمه ساکنه در اقطار عالم نیز
بصیرت کامل داشته باشیم بعبارة اخری تاریخ قدیم را بجغرافیای قدیم ملحق کنیم
یا جغرافیای قدیم را دو شعبه نمائیم یک شعبه آنچه متعلق بطبیعت و هیئت زمین
است شعبهٔ دیگر آنچه متعلق باحوال سکنهٔ اقطار آنست و درین هر دو بدقت
نظر نمائیم تا مقصود بدرستی حاصل شود و مجهول بتحقیق معلوم و مکشوف
کردد

بسیار دیده شده و بکرّات مشهود گشته که در قطعهٔ از اصقاع زمین خاصه در
دامنهٔ جبال شامخهٔ صعب المسلک یا در جزایر مجرّده مفروزهٔ دریاهای
محیط در وسط دریا که از هر قسم آبادی و نقاط معموره منتهای دوری دارد جماعتی
ساکن اند و زندگانی میکنند و تاریخ عاجز است از اینکه بگوید این قوم از کدام پشت

بوجود آمده و از کجا باینجا رو نموده و کی مهاجرت کرده و اسباب وصول آنها باین سرزمین چه بوده است و چون بقرار مدلل میشده که آنها با امتی دیگر مختلط نگشته و خونشان با خون ملتی دیگر مخلوط نگردیده یک جنس اند بدون اختلاط و پیوند بدرجه ثبوت رسیده که مسکن آنها از بسیاری از تغییرات مصون مانده است اما غالب امکنه و اقطاری که در قدیم مسخر و مفتوح ملل متمدنه گردیده دستخوش تغییرات کلیه بوده و از اینجاست که اهمیت علم معرفة الامم زیاده از علم وصف امکنه است چه بیشتر مطالب در علم معرفة الامم بدست می آید و چون اصول معلوم شد فروع خود بالتبع معلوم میشود

این تغییرات که فی الحقیقه سوانح و انقلابات تاریخی است بیشتر در ظرف چند مائه ما بین تاریخ عهد قدیم و قرون متوسطه یعنی از میلاد حضرت مسیح ع تا مائه ششم هجری روداده است

درهمین ازمنه و قرون طوایف جرمن و سقلاب از آسیا کوچ کرده به اروپا رفته اند و اعراب و اتراک بمغرب آسیا و شمال افریقا مهاجرت کرده اند و این قبایل بدوی در جاهائی سکنی گرفته که تمدن رومیها و یونانیها و ایرانیها آن امکنه را روشن داشته پس باید گفت قبل از این تغییرات سوانح و انقلابات تاریخی و جغرافیائی و معرفة الامم محدود بوده و نویسندگان در ضبط حوادث بآنچه دیده و شنیده اکتفا نموده اند

در قرن شانزدهم مسیحی علم جغرافیای قدیم را فنی جداگانه قرار دادند و ذکر آن فی البین گفتند لکن اسم بود و مسمّی نبود اطلاعات علمای آن عصرها با آنکه بالنسبه بسطی داشتند تا در پیش آنچه ما امروز میدانیم چیزی بشمار نمی آید آنها از حوادث و تواریخ فقط نقل اقوال نویسندگان سلف مینمودند دیگر تحقیق و انتقاد امروزه در کار نبود

خلاصه بعد از آنکه معلوم شد در علم جغرافیای قدیم ما را از علم تاریخ قدیم گزیری نیست و این رشته را با آن شعبه باید ملحق نمائیم و برای کشف مطالب در هر دو نظر کنیم تا به متوسل باسناد صحیحه شویم

سند شعبهٔ اول که جغرافیای قدیم یعنی علم بتغییرات مادی کرهٔ ارض و معرفت

اقالیم و ممالک و بلاد است نقشه‌های مرسومه است یا شروحی که با نقشه کمال ملازمه را دارد و با وجود این دو استنادات حالیه و تحقیقات هندسی نیز درکار است و بدون این جمله ناقص و قلیل الفایده خواهد بود

اما سند شعبهٔ تاریخی کتب تواریخ و ادبیات قدماست خاصه آن دو ملت که آنها را ملل کلاسیک خوانده اند یعنی صاحب العلم و الادب و آن دو ملت یونانیها و رومیها میباشند چه از ادبیات و کتب قدیم مشرق زمین چیزیکه قابل استناد باشد بدست نیست هرچه هست ناقص و ناچیز است این است که باید پیروی ملتین کلاسیک نمائیم و تخلف از آن اجازه نداریم چه آنها در همان عصر و زمان بقدم تحقیق این راه پیموده و نسبت بوقت خود دقتی شایان نموده و تائید و توضیح را گوئیم بعضی کتب دینی عبرانیها و هندیها و تاخیرها کرده است مدنیت و ادبیات ملل را برما معلوم و هویدا میسازد و از آثار عتیقه و منقورات موجودهٔ مصر و ایران و عراق عرب میتوان تحصیل برخی از تحقیقات جغرافیائی نمود لکن از این جمله آنچه حاصل شود فقط اسامی امکنه و بلاد و جبال و بحار و انهار و غیرهاست و از آنجا که مولفین یونانی و رومی آن اسمها را بلهجهٔ خود تلفظ کرده و برا املای خود نوشته تحریف شده پس در منقورات و کتب مسطوره صحیح آن ضبط است و این فایده واحدی است برای جغرافیا که از این راه حاصل میشود اما برای السنه و ادبیات فواید دیگر هم دارد

اما رسم نقشه و نقشه کشی باید دانست اول ملتی که ابداع نقشه کشی نمود و مطالب جغرافیائی را مصور و مجسم نمود یونانیها بودند که بسبک و اسلوب هندسی اینکار پرداختند بعد از آن سایر ملل قدیمه در اینکار پیرو یونانیها شدند و گذشته از اینکه الفضل للمتقدم نقشه‌های آنها بکمال و تکمیل نقشهٔ یونانیها نرسید چه از یونانیها ممتاز تر یعنی بقواعد علمیه نزدیکتر بود و میتوان آنها را مبدأ نقشه‌های حالیه و اصل و اساس آن حساب نمود و از نقشه‌های قدیم که در دست است یکی نقشهٔ ایست که استرابن یونانی در سنهٔ بیست میلادی رسم کرده و در چند مجلد شرح آن را نگاشته و بلاد و امکنه را بوصف در آورده همچنین نقشهٔ دیگر با کتاب شرح آن از منجم معروف اسکندریه که اصلاً یونانی بوده یعنی بطلمیوس موجود است این نقشه و کتاب را

فیمابین

فیما بین صد و پنجاه و صد و شصت سال بعد از میلاد رسم و تالیف کرده و سالها همان ماخذ و منشا تحصیل علم جغرافیا بود با وجود تغییرات کلی در حدود و ثغور دول و ممالک و پوشیده نباشد که پیش از استرابن و بطلمیوس باز در مملکت یونان دانشمندان بوده که اقدام بنگارش این فن شریف نموده اما چون آن دو فحل فاضل بتکمیل مطالب متقدمین پرداختند و بصحت نزدیکتر ساختند این نام و اشتهار آن دو را عاید آمده است

از علمای قدیم جغرافی که قبل از استرابن و بطلمیوس بوده یکی اراتوسثنس میباشد و او کتابداری کتابخانه اسکندریه داشته و فیما بین سنین دویست و سی و صد و نود و پنج قبل از میلاد کتابی در جغرافیا تالیف نموده است و پیش از او آناکسیماندر نام از فلاسفه یونان در سال پانصد و پنجاه قبل از میلاد کتابی در علم جغرافی نوشته و نقشه رسم کرده و مسلما از اهالی فنیقیه که امروز معروف به فنیسی میباشند و در آن زمان در علم و فضل سرآمد اهل زمان و مقدم بر اهالی مصر و یونان بودند کسب اطلاعات نموده و بعد از او هیکاتی نام در سنه پانصد قبل از میلاد و پس از او آدکس یونانی در سال سیصد و شصت قبل از میلاد و دیپارک یونانی از سنه سیصد و بیست الی سیصد و ده قبل از میلاد باین کار پرداختند و این اخری اول جغرافیادان و مورخی است که از مغرب آسیا اطلاعات حاصل کرده و اسکندر کبیر را اطلاعات او در لشکرکشی باین قسمت از این اقلیم هادی و دلیل راه بوده است

اول نقشه کش یونانی هیپارک نام داشته و فیما بین سنه صد و شصت و پنج و سال صد و بیست و پنج میزیسته و درجات عرضی و طولی را او در نقشه ها یادگار گذاشته که الآن هم با قلیل جرح و تعدیلی معمول است

گذشته از علمای جغرافی مورخین قدیم هم از قبیل هرودوت که چهارصد و چهل سال قبل از میلاد زندگانی مینموده و پلیب که دو مائه قبل از میلاد بوده در ضمن شروح تاریخی خود بسا اطلاعات که متعلق بجغرافیاست برای ما بودیعت گذاشته اند

اطلاعاتی که از کتب هردوت حاصل میشود راجع بمشرق زمین است و آنچه از مسطورات پلیب مستفاد میگردد متعلق بمغرب میباشد
اما فضلا و علمای روم از قبیل پومپونیوس و پلین (پلیناس) که در مائه اول میلادی بوده اند در این فن تالیفات زیاد دارند لکن منشا و ماخذ آن تالیف همان کتب جغرافیا و تواریخ یونان بوده است
در سلطنت اگوست اول قیصر و امپراطور روم آگریپا از سرداران این امپراطور کتابی در تعیین فراسخ و منازل ما بین بلاد و نقاط مهمه که در معبر عام بود نوشت و نقشه بر طبق آن رسم کرد و آن اول کتابی بود که در این موضوع پرداخته آمد در زمان او ان یعنی در عهد امپراطوری اگوست در شهر روم و بعد در اغلب بلاد معظمه که در تصرف قیاصره روم بود منتشر ساختند
تکمیل مرام را گوئیم ابتدا که نقشه کشی در فرنگ رسم و معمول شد در بلاد جنوب غربی و مرکز آن اقلیم بود و ارتباط علمای این فن در آن وقت که تقریبا از مائه شانزدهم تا مائه هفدهم مسیحی باشد با ممالک چین و حتی از قبیل عثمانی و طرف مغرب آسیا و بعضی از قطعات شمالی افریقا طوری که حالا هست نبود بنا بر این علمای آن عصر اکتفا بهمان نقشه های جغرافی قدیم نموده بودند

فصل دویم
در فن اتنوگرافی

برای توضیح مطلب باید مختصری از فن اتنوگرافی که آنرا بمعرفة الامم و انتشار البشر ترجمه نموده ایم ذکر و ایراد نمائیم بنا بر این گوئیم این کلمه را اکثر با انتشار القبایل هم معنی کنند دور نباشد و در هر حال مقصود شناسائی طوایف ابنای جنس است و باید دانست بعد از تحقیقات کامله در هیئت و سطح کره ارض و اختلافات طرز و وضع و شکل آن و طبیعت هر خاک و انقلابات هوا علمای فن جغرافی را معرفت

حیوانات

حیوانات و نباتات موجوده و منتشره در روی زمین خاصه سلاسل و قبایل بنی نوع بشر که ابنای جنس اند کمال اهمیت دارد و از آنجا که انسان نسبت بسایر حیوانات برای مهاجرت مستعدتر میباشد و زودتر احتیاجات او دو ایش می آید و بر این کار اقدام مینماید و بر آسانی معتاد به آب و هوای امکنه مختلفه میشود و در هر جا زندگانی میکند پس باید بطور تعمق و تحقیق معلوم کنیم هر قومی که در یک زمینی سکنی دارند آیا بومی آنجا هستند یا از جای دیگر باین محل کوچ کرده اند قدما براین بوده که هر قوم و قبیله که در نقطه و قطعه از نقاط و قطعات زمین دیده شوند بومی همان مکان اند و آباء و اجداد آنها نسلاً بعد نسل در همان مسکن ساکن بوده و زندگانی مینموده اند اما امروز بتحقیق پیوسته که این سهوی بیّن و ناشی از عدم استقصا و فحص باشد این است که جغرافیادانهای کامل که در علم معرفة الامم راسخ میباشند مساکن و اماکن اصلیه هر طایفه را معیّن کرده و نسبتی که قبایل را با یکدیگر است از حیثیت شباهت صوریه و معنویه تشخیص داده اند و این علم را کلیةً اتنوگرافی یعنی معرفة الامم نامیده اند

از مسطورات فوق معلوم و مستفاد شد که دانشمندان قدیم را در معرفة الامم دستی نبوده و این راه را اعاظم علمای این عصر و قرن باز نموده اند و بدانستن این علم است که ما میتوانیم فرق گذاریم و تشخیص دهیم قبایل و امم مختلفه را و این تمایز و امتیاز نه از جهت مساکن و اماکن آنهاست که از حوادث میباشد و بواسطهٔ ازمنه و لزوم تغییر مینماید بل بواسطهٔ طبایع که از امور مادیه است و اعراض روحانیه مثل هیئت و شمایل و السنهٔ اقوام و طوایف و پس از این قسم تمایز و فرق باید نسبت فیما بین آنها را تمیز دهیم توضیح آنکه ما قومی را در اقصی بلاد مشرق می بینیم با خلقت و سیما و آداب و عادات مخصوص و زبان و لغت معیّن بعد از آن در اعماق مغرب جماعتی را ملاقات میکنیم که بشره و رسوم و بعضی از لغات و اخلاق آنها شباهت بآن قوم مشرقی دارد در حال ملتفت میشویم که این جماعت شعبهٔ محقره میباشد که یکوقتی از قوم مشرقی جدا و منشعب گشته رفته رفته بمغرب آمده در آنجا سکنی گرفته تا اینکه بوم زادان غرب باشند

بعد از آنکه ما دانستیم فلان شعبهٔ کوچک انسان از فلان شعبهٔ بزرگ جدا گشته و از فلان محل بفلان مکان آمده و طوری از جایگاه اصلی خود دور شده که گوئی از این طرف کرهٔ ارض بآن سمت رفته و در دید و امر آن شعبهٔ کوچک با آن شعبهٔ بزرگ هر دو در یکجا مقام داشته آنوقت در اندازهٔ تغییراتی که در تکلم و تلفظ و وضع و خلقت آنها حاصل شده دقت مینمائیم و از آنجا می فهمیم که در چند قرن پیش این دو شعبه از هم جدا شده اند لکن در این تعیین و تحدید باید بتقریب و تخمین قناعت نمود چه بتحقیق معلوم کردن زمان جدا شدن فلان شعبه را از فلان شعبه غالبا امری محال مینماید
پس همین قدر درایت و اطلاع که دانستیم فلان قوم از فلان قبیله جدا شده و تقریبا در فلان مائه از فلان محل بفلان مکان آمده کافی است و مقصود که شناختن قبایل و سلاسل بنی نوع بشر و ابنای جنس باشد حاصل میباشد

عجب آنست که علمای قدیم یونان و روم با آنکه ربط و ارتباطی با اهالی آسیا و افریقا داشته اند ملتفت قانون معرفة الامم نگردیده یعنی شباهت و مشابهت اقوام را بیکدیگر نسنجیده و در نسبت السنه و اخلاق و عادات آنها دقتی ننموده و در اختلافات حاصله بعد از تفرق و تفریق غوری نکرده اند همینقدر زبانی که غیر از زبان خودشان بود آنرا زبان وحشیان میگفتند و فقط فرقی که در میان قبایل و امم مختلفه میگذاشتند و تفاوتی که فیمابین قرار میدادند رنگ پوست بود مثلا میگفتند دو نوع انسان در عالم هست سفید پوست و سیاه پوست و کلیهٔ بنی نوع بشر یک جنس است منتها اینکه چون در امکنهٔ مختلفه سکنی دارند بواسطهٔ اثر آفتاب و هوا رنگ جلد آنها تغییر کرده است و از این جهت جماعت ترک و چینی که که در منطقهٔ بارده جای دارند رنگشان مایل بزردی است و چون هوای مصر و نوبه گرم است اهالی این دو مملکت سیاه چرده میباشند خلاصه این قلت تدبر و تعمق علمای یونان و روم در علم معرفة الامم دانشمندان این زمان را متعجب میسازد

عبریها که در دورهٔ خود باندازهٔ راه تمدن پیموده بودند میگفتند تمام خلق عالم را شجرهٔ نسب بسه نفر منتهی میشود سام و حام و یافث آنها که اولاد یافث اند سفید

سفید پوست میباشند اما فرزندان سام و حام دارنگ جلد سیاه است مصریها که در مدنیت بر عبریها برتری داشتند انسان را چهار نوع کرده بودند دارای چهار لون جنس مصری یعنی خودشان را سرخ پوست و سیاه موشمرده سکنهٔ سواحل نیل علیا یعنی اهالی سودان و غیره را سیاه رنگ و مردم آسیا را عموماً زرد پوست و موسیاه و قاطنین اقطار شمالی افریقا را سفید پوست میدانستند و هنوز در بعضی از آثار و نقاشیهای مصریهای قدیم این چهار رنگ انسان دیده میشود و این عقیده چهار هزار سال پیش مصریها بوده است

فصل سیم

در باب السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم

بعضی از علمای معاصرین را عقیده این است که امم و ملل مختلفه را نباید فقط بر هیولا و هیکل و سیما و بشره و استخوان بندی و حالت پیشانی و شکل و شمایل از یکدیگر متمایز ساخت و فرق داد و حکم کرد که فلان جماعت اصلاً از فلان شعبه بوده اند چه هیکل و هیولا و بشره و سیما ممکن است بمرور زمان و اختلاط اجناس تغییر پذیرد و این اختلاط و تغییر اختصاص بفلان جماعت ندارد بلکه فلان شعبه که این جماعت از آن منشعب شده نیز دستخوش همین حوادث است و بسا هست که از این تغییر و اختلاط سهوهای عظیم زاید و اسباب ضلالت شود چراغ این تاریکی و هادی این راه باریک السنهٔ مختلفه ایست که امم ماضیه در سوالف ایام بآن زبان سخن میگفتند و دانشمندان ما بواسطهٔ تبحر و تدبر در آن السنه میتوانند از روی حقیقت و تحقیق هر شعبه از شعب قبایل و ملل را از شعبهٔ دیگر جدا و متمایز دارند و بدانند که فلان طایفه را با فلان قوم خویشی است اگرچه در این وقت هزاران فرسخ و میل از یکدیگر دور اند اما افسوس که این آب را از سرچشمه و منبع آن غزارت و فیضانی که باید نیست یعنی حالا از السنهٔ قدیمه چیز درستی بدست نیست و اگر از بعضی زبانها لغتی چند باقی مانده باشد آن زبانی کامل نیست

که مقصود

که مقصود از آن بدرستی حاصل گردد چیزیکه هست هوشمندان زمان ما دست و پائی کرده السنهٔ متداولهٔ عصر را مأخذ قرار میدهند و ازمیان آنها لغات و اصطلاحاتی بیرون می آورند و با اصطلاحات و لغات السنهٔ قدیمه تطبیق و موازنه می کنند و از این راه یعنی تطابق و توازن درجهٔ نسبت و قرابت امم با یکدیگر ایشان را معلوم میشود

خطوطی که از سوابق ایام در منقورات احجار و در الواح اقطار مانده همه خوانده شد اسلوب خط و میزان صرف و نحو و معانی بیان آن بدست آمده و اگر قاموسی محیط مشتمل بر چهل پنجاه هزار لغت معمول آن زمان بدست نداریم کتابچهٔ محتوی بر سه چهار هزار لغت داریم مرکب از عبارات چند که همان تولید صرف و نحوی کرده و تشکیل معانی بیانی داده است و از دانستن آن راه بجائی توانیم برد و از آن زبانهای متروک چیزی فهمید

در چندین هزار سال قبل زبان سانسکریت در هند دایر و درکار بوده و هنوز آثاری از آن دیده میشود همچنین زبان زند که با خط زبان با آن تکلم مینمودند بیشتر از آن باقی است و بیشتر این دو زبان یکی است یعنی زند از سانسکریت مشتق شده و همانطور که زبان یونانی و لاتینی را با هم ربط و ارتباطی است آن دو زبان نیز با هم مربوط میباشد و همین حالت را دارد السنهٔ عربی و عبری و سریانی و باز از زبانهای قدیم که بواسطهٔ کتب دینی و غیره آثاری از آن مانده همان عبری و سریانی مذکور است با حبشی و قبطی و فنیقی

از منقورات مصر و بابل و عراق عرب و ایران السنهٔ اهالی آسیریه یعنی بنی آشور و بابلیها و خوزیها و ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این اکتشافات از مزایای عصر و زمان ماست و در فرنگ زبان اسک و ادبرین و اتروسک و در آسیای صغیر زبان اهالی لیسی و فریژیه و در قسمتی دیگر فرنگ زبان آلبانیه که البانیها ببعضی از لغات آن تکلم مینمایند و در دو طرف قفقاز السنهٔ مختلفه که معمول بوده هر یک به وجهی و اندازهٔ مکشوف گشته و با این وسایل که بعضی از آن کامل و برخی ناقص و قسمتی در حالت توسط است معرفت بحال امم و شعب و قبایل ابنای جنس ما حاصل میگردد

اما السنهٔ

امّا السنهٔ اصلیهٔ دنیا از یاده از سه زبان نبوده و نیست و علم السنه یا لغات که فرنگیها آنرا (لنگئیس تیک) میگویند بتحدید و تعریف هر یک از این سه زبان پرداخته و آنها را از هم متمایز ساخته و این تحدید از روی ادوات و روابط و قیاسی است که آن السنه نسبت بیکدیگر دارند

یکی از این سه زبان آنست که لغاتش همیشه مجرد است و مزید فیه ندارد و برای تعبیر معانی هرگز چیزی بر اصل و جوهر کلمه افزوده نمیشود قواعد صرفی و اشتقاقی آن کم است و دست و پای آن زبان بسته پس لغات این زبان کلیةً از صرف و اشتقاق دور و از صیغ مختلفه مهجور و بعبارةٍ اخری از کاستن و افزودن مصون است و فرنگیها آنرا منوسیلابیک میگویند یعنی جوهر کلمه و ترکیب آن همیشه در حالت واحده است مثل زد در فارسی که اگر بقصد تاکید یا مقصود دیگر بگویند بزد اندم یا زد اندند غلط است و حکماً باید بگویند زدم و زدند و قبول تغییر نمینماید و صرفش محدود است برخلاف شنید که در وقت متعدی نمودن میتوان گفت شنو اندم و شنو اندند و صحیح است و جوهر کلمه تغییر کرده یعنی چیزی بر آن افزوده شده برای افادهٔ معنی دیگر که شباهت بمعنی اصلی دارد که شنیدم و شنیدند نباشد

زبان دوّیم آنستکه بواسطهٔ افزودن و ملحق کردن بعضی حروف جوهر کلمه تغییر میکند یعنی حالت افعال مزید فیه عربی و اسماء مصغره و غیره از آن پیدا میکند مثلاً کَرُم یعنی کریم بود همزهٔ مفتوحه که بر اول آن بیفزائیم و کاف را ساکن و راء را مفتوح کنیم اَکرَم میشود یعنی اکرام کرد و رجل که بمعنی مرد است یائی در وسط افزوده رُجَیل گوئیم یعنی مرد کوچک و علام که بمعنی دانشمند است چون مبالغه در دانش خواهیم هائی در آخر زیاد نموده علامه گوئیم یعنی بسیار دانشمند و این زبان را اهل اروپا (آگ گلو تینانت) گویند یعنی قبول حروف زائده کننده و در اینجا بجای اینکه بگوئیم جوهر کلمه تغییر کرده بهتر آنست که بگوئیم ترکیب کلمه تغییر نموده است اما زبان سیّم آنست که اشتقاق آن بسیار است و صیغ کثیره از یک مصدر در آن مشتق شود و اسامی و صفات عدیده از یک اصل ساخته و مرکب گردد و این زبان را

فرانسویها فلکسیون میگویند و فلکسیون در لغت بمعنی انحنا و انعطاف است و مقصود
قابل انحنا و انعطاف است یعنی لغات معموله درین زبان را میتوان بر اشکال مختلفه
متشکل نمود و در معانی مختلفه استعمال و صرف کرد بعبارة اخری تصریف درین زبان
برای افعال و اسماء زیاده از سایر السنه ممکن و در کار است و آن مثل زبان یونان
و لاتین است نسبت بالسنه سایر ملل و ممالک فرنک و آنها که در لغات اروپائی نظری
کرده دانند که ریشه و اصل غالب لغتهای فرنکی لاتینی و یونانی است چه هر وقت
محتاج باسمی یا صفتی شده اند که آنرا در زبان خود نیافته و قواعد اشتقاق را هم در
همان زبان مساعد ندیده متوسل بزبان یونان یا لاتین گشته کلمه بسیط یا مرکبی از
آنها استعاره کرده اند از قبیل تلکراف و فنگراف و فتگراف و غیرها

پس ازین مقدمه باید دانست قبایلی که در مشرق آسیا سکنی داشته و دارند بزبانی
تکلم مینمایند که قواعد صرفی آن کم است پس زبان آنها منوسیلابست یا
قلیل الصرف و از آن قبایل اند مردم چین که مدنیت آنها بسیار قدیمی است و از دیرگاه
در راه تمدن افتاده اند اما علمای قدیم یونان و روم فقط اسما آنها را شناخته
و از رسم و راه آن قوم چیزی نمیدانسته اند

طوایف صحرانشین آسیای وسطی که در قرن پنجم مسیحی در اماکن و جایگاه تمدن قدیم
مغرب آسیا و جنوب اروپا سکنی گرفته تکلمشان بزبان (آگگلوتینانت) است
یعنی لغاتشان قبول حروف زایده برای تغییر معنی مینماید آنها که در سواحل
دریای مدیترانه (بحر ابیض) و جنوب غربی آسیا ساکن گشته زبانشان فلکسیون
یا قابل انحنا و انعطاف است و امم و طوایفی که بالسنه مزبوره سخن گفته منقسم به
سه شعبه بزرگ شده اند یکی شعبه شامی که عبرانیها این اسم را باین شعبه داده و
اینقوم در سواحل شمالی افریقا و در کنار نیل سفلی سکنی داشته و آنها مصریهای
قدیم اند که در دوره خود دارای تمدنی بر اعلی درجه شده و لیکن آن دولت
مستعجل بود بزودی مقهور امم سایره گردیدند این مصریها چنانکه پیش اشاره شد
سرخ پوست و سیاه مو بوده اند شعبه دیگر که تیره کی پوستشان بیشتر از مصریها بلکه
قریب بسیاهی بوده اما آلات و اعضای صورت و هیئت و ترکیب بدنشان شبیه
بمصریها

بمصریها و مطلقا از حیثیت بشره و سیما تفاوتی با سفید پوستها نداشته جز لون و
سیاهی پوست در نوبه واقع در جنوب مصر و در حبشه ساکن بوده اند و مملکت نوبه
همان است که خرطوم و دنقلا از معموره های معتبر آن است و یونانیهای قدیم نوبیها
و سیاه پوستان افریقا را اتیوپیین گفته یعنی اهل اتیوپی و اتو در لغت یونان
بمعنی من میسوزم است و اپ بمعنی چشم است و حاصل معنی آنکه چشم من از شدت گرما
میسوزد چون اهل آنمملکت حالاً یا قالاً این سخن گفته باین اسم موسوم شده و جماعتی
از لغویین گویند ایتو بمعنی سیاه است و اتیوپی یعنی مملکت سیاهان
در هر حال مصریهای قدیم اینقوم را کوش میگفته اند و کوش نیز در لغت قبط ظاهراً
معنی اتیوپیین را داشته باشد و ملحق بهمین امت و قوم اند قبایل لیبی که طرف
شمال افریقا را تا محیط غربی مسکون ساخته یا بطور صحراگردی در آن بر و بادیه
بی آب و علف گردش کرده و بالنسبه سفید پوست تر و با اهالی جنوب فرنگ از حیثیت
لون چندان فرقی نداشته و اینقوم اند که در سمت مراکش و الجزایر سکنی گرفته و
هنوز از نسل و نژاد آنها باقی است و رومیها این طوایف را باربار میگفته و اعراب
بعد از غلبه بر آن حدود اندک تغییری در لفظ و تلفظ باربار داده آن طوایف را
بربر نامیده اند
طایفهٔ دیگر از طوایف معظمهٔ اهل عالم امروز باسم سیمیتیک معروف اند و
زیاده از صد سال نیست که این اسم باین طوایف داده شده و سیمیتیک را معنی
بنی سام است یعنی قبایلی که قبول این اسم کرده خود را اولاد سام بن نوح علیه السلام
میدانند و آنها مرکب اند از نسل شامی و آرین و یورت و مسکن اینقوم در میان
مساکن دو طایفهٔ مزبوره بوده و زبانشان نیز از زبان آن دو طایفه ترکیب و تشکیل
یافته و در جنوب ما بین مغرب آسیا سکنی داشته اند و مزید اللتوضیح گویم طایفهٔ
سیمیتیک از چند قوم و قبیله تشکیل یافته یکی از آن قبایل سکنهٔ سواحل طرف
سفلای فرات و دجله بوده اند که بابلیها و بنی آشور باشند دیگر قوم آرامن که
یونانیهای قدیم آنها را سیرین نامیده یعنی سوریانیها دیگر آنها که در اراضی
کنعان سکنی داشته تا ساحل دریای سفید و یونانیها آنها را فنیکی گفته و بر فنیقی

معرّب شده و فرنگیها اینطایفه را فینیشین میگویند و بعد از آنها بلافاصله مسکن عبریها و بنی اسرائیل و آمونیت و معابیت و ادومیت بوده

طایفهٔ دیگر از سمیتیک اعراب میباشد که در عربستان جای گرفته و سکنهٔ سواحل نیل ازرق و مصر نیز از این طایفه بوده و حالا از جنس بنی سام فقط همان اعراب اند که در حالت جنسیّت اوّلی خود باقی مانده اند

امّا طایفهٔ آرین که ملل فرنگ با آنها نام اندو اروپیَن داده اند یعنی هندی فرنگی یا اندو ژرمانیک یعنی هند ژرمنی بارومیها و یونانیهای قدیم بیشتر از سایر طوایف مراوده داشته و حالا از سایر قبایل و بنی نوع عدداً زیادتر اند و در تمدّن و تربیت و علم و صنعت از جمله پیشتر و اینطایفه نیز بسه شعبهٔ بزرک منشعب گشته اوّل شعبهٔ آسیائی و این شعبه نیز سه قسمت گشته یکی آریاها که در هندوستان سکنی داشته و دارند و بیشتر شمال هند را مسکون ساخته سفید پوست اند و با تمدّن و در مذهب پیروی برهمن یا برهما را مینمایند

دیگر مردم ایران که در سمت مغرب آسیا متوطن گشته و این قوم و طایفهٔ آرین هند هر دو در عهد قدیم بنام آریا معروف و یک سلسله بوده گویند چون این دو دسته از هم جدا شدند آنها که بهند رفتند اسم آریا را برای خود نگاه داشتند و آنها که بطرف ایران آمدند معروف به ایرانی شدند و بزعم بعضی جدائی این دو دسته تقریباً در دو هزار سال قبل از میلاد اتّفاق افتاده دیگر ارامنه اند که در ارمنستان و آسیای صغیر و اناطولی سکنی گرفته اند

شعبهٔ دوّم از طایفهٔ آرین عبارت است از اهالی یونان و غالب سکنهٔ جنوب فرنگ و مقدونیه و غیرها همچنین طایفهٔ لیگور و ایلیرین و سکنهٔ ایطالیا اینطوایف را عقیده این است که چون بهر طرف رو آورده غلبه کرده و اراضی را قهراً گرفته اند از اینجهت آریا نام یافته چه آریا در لغت خود آنها بمعنی مالک و صاحب است

شعبهٔ سیّم از طایفهٔ بزرک آرین در مرکز و شمال فرنگ ساکن گشته و چند فرقه بوده فرقهٔ اوّل طایفهٔ سلت که در مغرب فرنگ و جزایر انگلیس اقامت جسته و بعضی از آنها

گاهگاه

گاهگاه بر اسپانیا بلکه بر اناطولی هم مهاجرت نموده اند دویم طایفهٔ ژرمن که در المان توطن اختیار کرده سیم طایفهٔ استونی و وندکه اجداد صقالبه باشند امّا طوایفی که در دو سمت کوه قفقاز و داغستان و منگرلی جای داشتند بلکه بقولی قسمت عمدهٔ از اناطولی را مسکون ساخته بعضی آنها را از جنس آرین دانسته و قومی انکار این معنی کرده اند و زمرهٔ را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ آرین برین نقاط این اماکن را جماعتی معمور داشته و سکنهٔ اصلی این سرزمین بوده اند چون آرینها بر آنها غلبه کرده غالب و مغلوب مختلط و مخلوط گشته اند

طوایفی یکه از بنی نوع بشر که در اراضی شمال و مشرق دنیای عتیق یعنی در غیر اقلیم ینکی دنیا و اقلیم استرالی سکنی داشتند و مسکن آنها شمال فرنگ و در شمال و مرکز آسیا بود دانشمندان قدیم یونانی و رومی معرفتی بحال آنها نداشتند لکن بعضی از علمای عصر کلیهٔ آنها را مغول نامیده اند و جنس مغول را با سایر بنی نوع بشر خلقتاً تباین کلی است چه گونهٔ مغولها بر جسته و پیشانی محدّب و ذقن نیز همینطور و رنگ بدن سفید مایل بزردی و موها سیاه و ضخیم و ریش کوسه یا یکبارهٔ طلس اینقوم یا این جنس مخصوصاً از اقصی امکنهٔ شمالی آسیا مهاجرت کرده بر نقاط معینه رفته و از قدیم دارای تمدن بوده و چینیها از همین قوم اند اگرچه یونانیها و رومیها این جنس را نشناخته یعنی معرفتی بحال آنها حاصل نکرده امّا آرینهای آسیا اعم از هندی و ایرانی از قدیم از وضع و حال آنها آگاه بوده و معرفتی کامل بحال آنها داشته چه در مساکن و یورت با آنها همسایه بوده و حدود شان بیکدیگر اتصال داشته است و هندیهای طرف شمال و ایرانیها آن قوم را سک میگفته اند و از همین لغت برهمنها و ایرانیها اسکیث یونانیها وجود یافته و اشکانیان چنانکه مکرّر نگاشته شد همان اسکیثها میباشند و در دورهٔ ساسانیها اسکیثها را تورانی گفتند و این لغت جامع و شامل تمام طوایف مغول و چینی و تاتار و ترک و تنغوز میباشد که در ناحیهٔ وسیعی از صفحات مرکزی و شمالی آسیا سکنی داشته و دارند و در عهد قدیم تمام شمال فرنگ هم مسکن آنها بود و علمای یونانی و رومی معرفت بحال بعضی از این طوایف که در سمت شمال اروپا توطن اختیار کرده داشتند و آنها را فینوا میگفتند و یادداشت

کرده

که در شاهنامهٔ فردوسی علیه الرحمه و کتب دیگر هرجا اسم سگسار و سگسارها برده شده
مقصود همین طایفهٔ سل است

قومی را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ آرین بر ایران و ارض کلده
و بابل و اناطولی طوایفی در امکنهٔ مزبوره ساکن بوده سیاه پوست یا سیاه چرده
اما وضع خلقت و بشرهٔ آنها شباهتی بسیاه پوستان خالصهٔ افریقیه نداشته و این طوایف را
یونانیها ایتوپی و مصریها کوش و کوشیه میگفته اند و از نژاد آنها الآن بلوچها یعنی
از طوایف هندی و سکنهٔ جنوب عربستان هنوز باقی میباشند نیز مردم قدیم خوزستان
قبل از هجوم آرینها از همین جنس بوده اند

نگارنده گوید این بود خلاصهٔ اقوال بزرگان اهل فضل و علم در باب معرفة الامم و
السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم و خود چون بنظر تدبر و تأمل نظر نمائیم دانیم از مشابهت السنه
بیکدیگر نمیتوان قرابتی نزدیک برای طوایف آرین و دو طایفهٔ بزرگ دیگر که حامی
و سامی باشد ثابت نمائیم لکن میتوانیم بگوئیم قبل از انفصال این سه جنس
یا سه طایفه بانیهای آنها بحدی باهم شباهت داشته که اگر السنهٔ ثلاثه را واحد نامند
چندان خطا نکرده بعد از آنکه از هم دور شدند و مدتی بگذشت و لهجهٔ هر یک
دیگرگون گشت لغات را تغییر کلی حاصل آمد و هر یک صاحب زبان علیحده شدند با
لغت و قواعد جداگانه و رفته رفته آن در کتب یا منقورات ضبط شد و طوایف و
شعبه هائی که از این سه طایفهٔ اصلی منشعب شده از حیثیت وضع و خلقت مطلقا
شباهتی با سکنهٔ افریقا و اهالی شرقی و شمالی آسیا ندارند و باید دانست که علمای
این مائه یعنی آنها که از یکصد سال قبل تا کنون در این مبحث سخن رانده سفید پوستها را
جنس قفقازی نامیده و مقصود این نیست که اینها مخصوصا سکنهٔ قفقاز بوده اند
و از آنجا بسایر اقطار عالم مهاجرت نموده بلکه این اسم را برای این طوایف اسم جامعی
یافته و بعلاقهٔ مشابهت و مجاورت و قرابت همه را جنس قفقازی گفته اند

و تکمیل مرام را در آخر این فصل گوئیم اگرچه علمای قدیم ایران دستی در علم معرفة
الامم نداشته و اطلاعاتشان در عالم جغرافیا کم بوده اما باز کلماتی چند گفته
و سطری چند نوشته و از اقوال آنهاست که سه پسر فریدون یعنی سلم و تور و ایرج

روم

روم و توران و ایران را معمور و مسکون ساخته اند و یقیناً آوین یونانیان همان ایرج ایرانیها است و ایشان که کشته اند اولاد سلم روم را آباد کردند از آنست که از فلسفه مهارت در جغرافیا حد و مغرب ما یل بشمال ایران همچنین مغرب ما یل بجنوب را روم می پنداشتند و ساکن جنس تورانی را که همان طوایف سک و سکزی زبان کنار وسا سرو دا سر دوره اشکانیان و تورانیهای عصر ساسانیان باشند ترکستان گفته یعنی از انتهای شمال کره ارض و اقصی بلاد مشرقی آسیا تا حدود جیحون و خوارزم باین اسم موسوم شده

در تورات نیز سه پسر نوح را اجداد سه طایفه بزرگ نوشته یافث را پدر طوایف فرنگی و اغلب قبایل آسیائی و سام را پدر بنی سام که سریانیها و کلدانیها و بنی آشور و عبرانیها و اعراب باشند و حام را پدر سیاه پوستان گفته و حام یا شام همانست که بواسطه بی ادبی بید خود نوح او و پسرش کنعان هر دو ملعون شدند

زبان بنی سام آرامن یعنی سریانی بوده

در اینجا بهمین قدر مقدمه اقتصار نموده اینک میرویم بر سر اصل مطلب که نگارش لغات جغرافیائی و تطبیق و تعیین آن باشد بترتیب حروف هجی

حرف الف ممدوده

آقا - شهری بوده است واقع در مملکت منگیرلی و در دهنه رود فازکه بقره دنکیز میریزد

آرونس یا کتریانا - اسم قدیم شهر طالقان خراسان بوده و محاصره کردن چنگیز خان این شهر را معروف است و ترجمه یونانی این اسم دهنه جهنم میباشد

آباستی - آباستی اسم قدیم بعضی از طوایف تورانی است و آنها دراز منه سالفه بسواحل شرقی دریای سیاه معروف بقره دنکیز آمده در آن حدود مسکن گرفته اند و مملکت این طایفه در طرف مشرق برود قوبان و در جنوب غربی بدریای مذکور و در شمال شرقی بشعبه از کوه قفقاز محدود بوده امروز آن مملکت را آنجاز یا مینا مثل طایفه مزبوره غالباً باسم آبازه نام برده شده و گویند صحیح آن آبازخست - آنجاز یا حالا در تصرف دولت روس است و قلاع و حصون در آن ساخته و جمعی کثیر از کرجی

وترکمان وروس ویونانی وارمنی باختلاط در آن قلاع وحصون ساکن میباشند وشهر آتاپا وسیجوم قلعه که در این حدود داست از ابنیهٔ عثمانیها میباشد غالب طایفهٔ آبازه صحرانشین بودند وکلاً مسلمان حنفی مذهب وتعداد نفوس آنها چهل ودو هزار است تا پانصد سال قبل از این پیرو دین مسیح بودند از آنوقت اسلام اختیار کردند

آبِسْت – اسم قدیم شهر بست است از اعمال قندهار واقع در ساحل جنوب شرقی رود هیرمند ودر محل التقای رود ارغنداب بر هیرمند وآن معروف بقلعهٔ بست است ودر اغلب کتب تواریخ وجغرافیا آبست ضبط شده وهیرمند را فرنگیها هلمند مینویسند

آبِنیکُم – اسمی است که اهالی شهر روم بشهر معروف آنی که پای تخت ارمنستان بزرگ بوده داده اند خرابه‌های این شهر در حوالی قارص ودر کنار غربی آرپاچای هم اکنون دیده میشود کلیساهای زیاد در این بلد بوده وآن ابنیه از فرط رفعت ناظرین را متعجب مینموده

آبوس - آباس – اسم قدیم کوه معروف بیک کول میباشد که آنرا هزار چشمه هم میگویند این کوه در طرف جنوب شرقی شهر ارزن الروم واقع است ورود ارس وبعضی شعب شط فرات از این کوه پر منفعت جاری میشود مفسرین تورات وفضلای ارمنی این کوه را جنت آدم علیه السلام میدانند داتویل از مصنفین در جائی گوید اسم حالیهٔ این کوه ابی داغ است اما سهو کرده

آپامیا حزیناپامیا – بعقیدهٔ بعضی اسم قدیم روم قلعه است که امروز خراب ودر ساحل یمین فرات ودر لوای اورفا از توابع حلب واقع بوده جماعت دیگر گویند آپامیا زیناپامیا اسم قدیم شهر سلوکیا که در کتب اسلامیه آنرا مداین نوشته اند میباشد واین قول بنظر صحیح میآید چه روم قلعه از بلاد جزیره خارج است

آپامیا مزنس – اسم قدیم قصبهٔ فوربنه بغداد بوده که در ملتقای نهرین فرات ودجله واقع است وناحیه که از البطیحه تا بصره امتداد دارد در قدیم نیز بهمین اسم نامیده میشود

آپامیا بابیلنیا – اسم شهری بوده در نزدیکی بابل ومیتوان گفت تل ابراهیم

که امروز جز یك تپه خاك آثاری از آن نمانده جای همان شهر بوده

آپامئا مدیا — اسم شهری بوده از بلاد جبال و امروز خرابه آن در نیم فرسخی قصر دوشان تپه که از قصور سلطنتی عالیه و در طرف شمال شرقی دار الخلافه طهران است دیده میشود و محل تماشاخانه آن که فرنگیها سیرك میگویند نمودار و باسم گنج آباد موسوم است نگارنده بدلالت مسطورات کتب تواریخ و جغرافیای قدیم این محل را کشف کرده بنظر ثقت چند نفر از علمای این علم رسانیده

آپاوارا کتیکا — در ازمنه سالفه یکی از نواحی هیرکان که گرگان باشد موسوم باین اسم بوده و شهر ابیورد که آنرا باورد هم میگفته اند همین نام داشته .

آپلونیا آسیریا — اسم قدیم قصبه شهربان یا شهروان بوده که محل آن در نیم فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دیاله من اعمال بغداد است و باید دانست که آپلن کنایه از آفتابست و این نیر که امروز مرکز عالم ماست و این یونانیهای قدیم آنرا اشبد اشیدا و اعراب نور الانوار میگفتند صابئین رب النوع نور و فنون و صنایع و علوم و طبابت میدانستند و یونانیها و رومیها با آنها در این عقیده موافقت نموده معبدی که باسم آپلن بنا میکردند اضافه باسم آن شهر میکردند چنانکه آپلونا آسیریا یعنی معبد شهر آسیری و شهرها نیز بهمین اسم نام میبخشند و ازین قبیل نسبت نظر داشت مثل شهرهای اسکندریه و انطاکیه و سلوکیا و آپامئا که منسوب باسم اسکندر کبیر و آنطیوخس و سلوکوس و آپامه مادر سلوکوس نیکاتور شده

آتروپاتنا — اسم قدیم مملکت آذربایجان است و آذربایجان ابتدا از مدی یعنی از بلاد جبال بود بعد جدا شد و وجه تسمیه این ولایت باین اسم آنکه در زمان دارا آخرین پادشاه کیانی شخصی آذرباد نام از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت و آذرباد را یونانیها آتروپات میگفتند و ولایت منسوب باو را آتروپاتنا ضبط کرده بعد بزبان پهلوی آنرا آذربادگان گفته و اعراب آنرا معرب نموده آذربایجان کرده اند کرسی این ولایت گازاکا یا گانزاکا بوده که تقریباً همین تبریز حالیه است و ازمنه آنرا تاوریز تلفظ نموده اند

آتوریا — آتوریا ممالك آتور است که آسیری حالیه باشد و یونانیها آن را

آتوریا

آتوریا تلفظ نموده اند در اکثر کتب فارسی و عربی آثور را آشور نوشته اند

آدرانوچیوم — اسم قدیم قصبهٔ اردانوچ است و اردانوچ تابع لوای چلدر ولایت ارزن الروم بوده در جنگ آخری روس و عثمانی اردانوچ با قارص و اردهان واولتی بدولت روس واگذار شد قلعه مثل قلعهٔ بلدهٔ نور بلکه صعب تر در بالای این قصبه موجود است

آدیابن — اسم قدیم ناحیه ایست که اربل دار الملک آن میباشد زاب علیا و زاب سفلی و دجله و سلسلهٔ کوهی این ناحیه را محدود نموده باصطلاح عثمانیها فضای اربل تابع لوای کرکوک از ولایت موصل از ممالک عثمانی است و آن همان آدیابن قدیم میباشد ابتدا اسم آن کادیاب یا شادیاب بوده و شاداب مخفف شادیاب است

آرابیا — آرابیا همان عربستان است که یونانیها اینطور تلفظ نموده اند و باید دانست که علمای جغرافی قدیم تمام جزیرة العرب را عربستان میگفتند و آنرا منقسم بسه قسمت بزرگ کرده بودند و ما بعد از تحدید حدود این مملکت و بیان قسمتهائی که در کتب جغرافیای اسلام نگاشته شده بشرح سه قسمت مسطوره خواهیم پرداخت

اما حدود جزیرة العرب یا عربستان در شمال شرقی و شمال این مملکت محدود میشود بشط فرات و در شمال غربی بولایت حلب و در مغرب بولایت بلقای سوریه (شام) تا خلیج العقبه و در غرب مایل بجنوب میرسد بباب المندب از دریای احمر در جنوب شرقی بدریای باب المندب و دریای عمان و در مشرق مایل بجنوب بخلیج فارس تا مصب شط العرب که شکلاً مثلث میباشد و شبیه است بذوزنقه که از راس تا قاعدهٔ آنرا دو نیم کرده باشند که در شمال غربی و مغرب واقع است بخشکی اتصال دارد سطح این مملکت وازسمت رأس
شش کرور و یکصد و پنجاه و شش هزار کیلو متر مربع است و عدد سکنهٔ آنرا بیست و چهار کرور تخمین نموده اند ولی قراین و قواعد علمیه معلوم مینماید که زیاده از این است کلیهٔ عربستان این اوقات چهارده قسمت است از قرار شرح ذیل

اول بادیة العربیت و آن از نجف اشرف است تا بلقای شام و این قسمت در شمال جزیره واقع و آبادی آن در ساحل جنوبی فرات است

دوم تیه ارض تیه که از بیسان تا کانال سوئس معروف بر سوئز امتداد مییابد و در طرف

مغرب

مغرب مایل بشمال الجزیره واقع و آبادانی آن آنچه در سرحد سوریه است تابع ولایت
بلقای شام میباشد و آنچه فیمابین خلیج عقبه و کانال سویش است بنجد و مصر تبعیت دارد

سیم حجاز است که فیمابین بادیة العرب و ارض تیه و بحر احمر و یمامه و تهامه و در طرف
غرب جزیره واقع و شکل آن مربع است

چهارم تهامه است فیمابین حجاز و بحر احمر و یمن و حضرموت و یمامه و آن نیز در طرف
غرب جزیره واقع ولی شکل آن مستطیل میباشد

پنجم یمن است که فیمابین تهامه و بحر احمر و عدن و حضرموت و باز در غرب جزیره واقع شده

ششم عدن است فیمابین یمن و حضرموت و ملتقای بحر احمر و باب المندب و در انتهای
جنوبی جزیره واقع و شکل آن مثلث است

هفتم بصره است فیمابین بادیة العرب و شط العرب و بحرین و خلیج فارس و در مشرق
مایل بشمال الجزیره واقع و شکل آن نیز مثلث است

هشتم بحرین است که فیمابین یمامه و مسقط و بصره و خلیج فارس و در مشرق جزیره
واقع و شکل آن نیز مثلث است

نهم مسقط است فیمابین بحرین و خلیج فارس و عمان و در طرف مشرق جزیره واقع
و شکل آن مستطیل میباشد

دهم عمان است که اطراف آنرا خلیج فارس و مسقط و یمامه و احقاف احاطه کرده و
در منتهای مشرق مایل بجنوب جزیره واقع شده

یازدهم احقاف است که فیمابین دریای عمان و شحر و عمان و یمامه و تهامه و در
جنوب شرقی جزیره واقع است

دوازدهم شحر است محدود بدریای عمان و احقاف و حضرموت و تهامه که در منتهای
جنوب جزیره واقع شده

سیزدهم حضرموت است که فیمابین عدن و دریای مندب و یمن و شحر و نیز در انتهای
جنوب جزیره واقع میباشد

چهاردهم یمامه است که آنرا بادیة العرب و بحرین و بصره و عمان و احقاف و شحر
و تهامه و حجاز احاطه کرده و در وسط جزیره واقع است

طرف جنوبی بادیة العرب و شمالی یمامه را نجد داخل گویند و بحرین و نصف دیگر یمامه را نجد خارج گویند و مملکت شحر را سبا و مآرب مینامند و اما سه قسمت جغرافیای قدیم بترتیبی است که در ذیل نگاشته میشود

آرابیا دِزرتا

- معنی این کلمه همان بادیة العرب است حدود این قسمت را از طرف شمال پالمیره که تدمر باشد دانسته اند و تمام قسمت شرقی جزیرة العرب را از شمال غربی تا شمال شرقی موسوم باین اسم کرده اند و آن عبارت است از بادیة العرب و یمامه و احقاف و مسقط و عدن و این قسمت از دو قسمت دیگر وسیعتر است اما لم یزرع و شن زار میباشد بطلیموس مصری گوید ده طایفه با جمعیت در این قسمت بادیه پیمائی مینمودند از آنجمله بوده است بنی قحطان

آرابیا فِلیکس هرز

— معنی این کلمات عربستان سعید است چه این قسمت را بسبب سوق عکاظ مکهٔ معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که هر سال یکبار برپا میشد با سعادت و فرخنده میدانسته اند توضیح آنکه در سوق عکاظ مزبور مال التجارهٔ هندوستان بلکه چین داد و ستد میشده و بعضی را نقداً میخریدند و قدری را مبادله میکردند و چون اعراب آن امتعه را بشام حمل نموده بتجار یونان و رومیة الکبری میفروختند یونانیها و رومیها گمان میکردند آنجمله محصول و حاصل زمین عربستان و نتیجهٔ سعی اهالی آنست و فرض مینمودند که هوای این مملکت دائما با اعتدال [illegible] و اراضی همواره سبز و خرم و مملو از اشجار و ازهار میباشد این است که این قسمت را عربستان با سعادت میدانستند چون با طلسهای قدیم نظر نمائیم معلوم شود که مملکت حجاز و یمامه و یمن و عدن و حضرموت و شحر را علمای جغرافی آن ازمنه جزء این قسمت میشمرده اند و مورد و بلسان و کندر و دلوس را محصول بلاد یمن میدانستند

بطلیموس مصری گوید پنجاه و شش طایفه از عرب در این مملکت سکنی داشته و از آنجمله بوده است طایفهٔ حمیر که پنج قبیلهٔ آنرا ببزرگی ستوده اند و نیز دانشمند مصری اسم صد و هفتاد شهر این مملکت را میبرد بلاد معظمهٔ عربستان سعید مآرب یا ینبوع و سبا و یثرب یا مدینهٔ منوره و ماکورابا یا مکة الرب یا مکان الارباب که مکهٔ معظمه اجلها الله تعالی باشد و نجران و معیله و غیرها

عاد

عاد و ثمود و جدلیس و طسم و غیرها که آنها را عرب بایده مینامند بواسطهٔ اینکه از ایشان
اعقابی در دنیا نمانده از این قسمت میزیستند

آرابیا پترا — این قسمت را بواسطهٔ شهر شهر پترا که معروف بمداین صالح است
باین اسم موسوم نموده اند و این مملکت عبارتست از وادی تیه که حضرت باری تعالی
چهل سال بنی اسرائیل را در آن سرگردان و محبوس داشت و مداین صالح امروز معروف
بالحجر است طایفهٔ عمالقه و مدین و نبط در این قطعه سکنی یافته و هم اکنون خانه های عمالقه
که در کمرهای کوه در سنگ تراشیده شده مشهود و اسباب عبرت ناظرین است کوه
سینا که فیما بین خلیجهای عقبه و سویش میباشد از مفاخر این قسمت است

آرابیتا — اسم طایفهٔ بوده که در طرف مغربی رود سند که آنرا فرنگیها اندوس
میگویند و بر محیط هند میریزد سکنی داشته بعد از آنجا کوچ کرده بر زابلستان آمده
در آنجا بورت و اقامت اختیار کرده اند و میتوان گفت این طایفه افاغنه یا قومی از آنها
میباشند بعضی از علمای علم انساب طایفهٔ مزبوره را اوریته هم نامیده اند

آراختس — اسم قدیم رودخانهٔ ارغنداب بوده و آن از سلسلهٔ کوه پاغان واقع
در ایالت مالستان یعنی افغانستان از چندین چشمه تشکیل یافته از شمال بطرف مغرب
جاری شده از سمت غربی قندهار گذشته برود های تارنک و انکران پیوسته از کنار
قلعهٔ بست برود هیرمند میریزد

آراخزیا — اسم قدیم افغانستان است مسیو کیپر از افاضل علمای جغرافیا گوید
هوای این مملکت سرد و ارتفاع آن از سطح دریا از هزار الی هزار و دویست متر است
اگرچه زراعت آن زیاد نیست ولی برای اغنام و مواشی چراگاههای پرفایده بسیار
دارد سکنهٔ قدیم این مملکت را پاکتوی مینامیدند در اینوقت آنهارا پشتو میگویند
اهالی ایران آنهارا افغان میخوانند در سمت جنوب غربی این مملکت زمین مستطحی است
و دو رودخانهٔ عظیم در این ناحیه جاری میباشد اسم یکی نوماندوس است یعنی دارای
یل زیاد و آن همان است که امروز معروف باسم هیرمند میباشد دیگری موسوم بآراختس
که حالا ارغنداب مشهور میباشد و تمام قسمت جنوبی پشت مملکت را باسم این رودخانه
آراخزیا گفته اند

در وسط این مملکت اسکندر کبیر برای مهاجرین مقدونیه شهری بنا کرده آنرا باسم خود و نام
مملکت الکساندریا آراخوسیا نامید یعنی اسکندریهٔ آراخوزیا و آن همین قندهار حالیه میباشد
کاتب چلبی از اجلهٔ فضلای عثمانی در کتاب جغرافیای تاریخی خود که موسوم بجهان نماست گوید
آراخوزیا قسمتی از مملکت سیستانست و اسکندر کبیر بانی شهر قندهار صاحب قاموس الاعلام
میگوید آراخوزیا اسمی است که یونانیهای قدیم بدار الملک سیستان داده اند و آن شهر را
سمیرامیس ملکهٔ آشور بنا کرده است و کوفن نامیده و شک نیست که کوفن شهر کابل حالیه است
چه دانویل مینویسد کوفن اسم رودخانه ایست که از کابل عبور میکند و رودخانهٔ مزبور که برود
کابل معروف میباشد از چند چشمه کوه هندوکش تشکیل یافته و جاری شده برود پنجاب
میریزد و بنابراین میتوانیم بگوییم زابلستان قدیم همان آراخوزیا بوده است نیز کاتب چلبی در
فصل بیست و پنجم از کتاب خود گوید که مرو را اهالی فرس باختر میگویند و زابلستان مملکتی است
که اطراف آنرا کوهها احاطه کرده و ولایت طولانی میباشد حدود آن در مشرق پیشاور و بعضی
از بلاد هند و در مغرب کوهستان هزاره و در شمال ولایت قندز و کوه هندوکش و در جنوب
افغانستان و قزقل و امکنهٔ دیگر و دار الملک این مملکت شهر کابل است در ازمنهٔ سالفه زابلیها
این شهر را مبارک و مقدس دانسته احترام آنرا از فرایض میدانسته اگر یکی از سلاطین آنها در
غیر شهر کابل تاج گذاری میکرد اطاعت و انقیاد او را واجب نمیشمردند

در تاریخ کاشغر از مؤلفات عاطف بیک که بزبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو
در اسلامبول طبع شده چنین مسطور است که تمام پادشاهان زابلستان را که در صدر اسلام
سلطنت مینمودند زانبیل میگفته اند مصنفین عرب زانبیل را زنبیل نوشته اند و آخر الامر
تحریف کتّاب زنبیل را رتبیل کرده چنانکه فیلقوس پدر اسکندر فیلقوس شده نیز همین مؤلف
گوید زانبیلها با امراء مسلمان سیستان گاهی جنگ میکرده و زمانی صلح مینموده اند

در تواریخ عجم زال پدر رستم را حکمران سیستان نوشته اند و رستم را که میگویند چند صد
سال عمر کرده چون عقل از قبول این گفته ابا و امتناع دارد اگر چه هم محمل صحیح برای این حرف
قرار دهیم باید بگوییم چند نفر از همین خانواده حکمرانی سیستان کرده و چون رستم شخص شاخصی
بوده شاهنشاه ایران بآن چند نفر حکمران متوالیا لقب رستم داده و از این قبیل کار در عالم
بسیار اتفاق افتاده است نیز میتوانیم گفت زال مخفف زانبل و زانبل مخفف زانبیل است

آرادوس

آرادوس - اسم دو جزیره بوده است در خلیج فارس در حوالی هرموز که طایفهٔ موسوم
بر فنیقیه از این دو جزیره مهاجرت کرده به ممالک ساحلیهٔ شام رفته در آنجا سکنی گرفته اند
این طایفه که فرنگیها آنها را فنیسی میگویند در تجارت و کشتی رانی انگلیسهای زمان خودشان
محسوب میشوند

آرارات - اسم قدیم ناحیهٔ بوده که رود ارس از آن ناحیه میگذشته بعدها کوه
ماسیس که ترکان آنرا آغری داغ میگویند و در حدّ فاصل ممالک دول ایران و روس و عثمانی
واقع است باین اسم موسوم گشته کیپرت استاد بزرگ جغرافیا گوید موسوم شدن این کوه باین
اسم از روی تحقیق و مأخذی نبوده است در هر حال چون طایفهٔ اوراتی یا اورارتو از طوایف
تورانی در این ناحیه حکومت مینموده این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است
منسوب باین طایفه شده آنرا آرارات گفته اند

آراکسس - اسم یونانی رود ارس است که از کوه مین گول واقع در ارزنة الروم
سرچشمه گرفته از اراضی دولت علیهٔ ایران گذشته داخل رود کر شده بدریای خزر میریزد

آراکسس مزوپتام - اسم قدیم رودخانهٔ خابور است که از جبال ویرانشهر واقع
در داخلهٔ لواء دیر سرچشمه گرفته در سمت شمالی تل کوکب به رودخانهٔ جغجغ پیوسته
در پایین البصیرة فیما بین دیر و میادین بشط فرات میریزد

آراکس - اسم قدیم رود کر فارس است که از کوهستان سمت شمالی شیراز تشکیل
یافته و بطرف جنوب شرقی جاری گشته در مرودشت با رود پلوار یکی شده بدریاچهٔ
موسوم به دریای نیریز میریزد

آراگوس - اسم قدیم رودخانهٔ یورا میباشد که از شیروانات میگذرد و به رود
کر میریزد

آرام نهارایم - اسمی بوده که قدما خاصه کتب یهود به مزوپتامی یعنی الجزیره
داده اند و آن عبارتست از اراضی واقعه فیما بین شط فرات و دجله و کوههای ارمنستان

آربلا - اسم قدیم اربل است که واقع در لوای شهرزور از ولایت موصل میباشد
بنای این شهر در زمان سلطنت بنی آشور شده گویند چون آربابیل و یمین پادشاه

بنی آشور این شهر را برای اشتهار و مخلد نمودن نام خود بنا کرد و باسم او موسوم شد بر فرض صحت میتوانیم گفت آربلا و اربل هر دو همان آربائیل است که بتحریف یا تخفیف شده در هر حال جنگ اسکندر کبیر با دارا در حوالی این شهر اتفاق افتاده و بعد از آن جنگ سلطنت کیان منقرض شده است (در سنه ۳۳۱ قبل از میلاد)

آرتاکئانا — اسم قدیم شهر هرات بوده است

آرتاکساتا — اسم دار الملک سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و این شهر را آرتاکزن پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ در سال صد و هشتاد قبل از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا نموده در سال پنجاه بعد از میلاد رومیها آنرا خراب کردند و خرابه شهر الآن موجود و در نقشه های جدید محل آن فیما بین قریه تون وسده لو مشهور است

آرتاکرتا — اسم قدیم قصبه قره باغچه است که در ده فرسخی جنوب غربی بایزید واقع میباشد این قصبه را آرتاگراهم مینامند یعنی قلعه آرد و در قدیم الایام از اعمال ارمن منسوب میشده

آرتمیتا - آرتمنیا - اسم قدیم قصبه ادرمید است و آن در ساحل جنوب شرقی دریاچه وان واقع شده گویند سمیرامیس ملکه بابل بعد از فتح قلعه وان این شهر را بنا کرد و چون آب نداشت نهری ساخته از محلی بعید آب باینجا آورد اکنون آن نهر موجود و باسم همان ملکه منسوب میباشد چون آبی که در آن نهر جاری است ذرات گچ دارد بستر نهر مثل ناودانی از گچ بنظر میآید

آرتمیتا آسیریا - اسم قدیم دستگرد است و آن در کنار رود دیاله واقع میباشد این شهر را ملوک بابل بنا کرده و در زمان ساسانیان یکی از شهرهای معتبر بلکه پای تخت خسرو پرویز بوده و قصور عالیه داشته چون هرقل قیصر قسطنطنیه بر خسرو غالب شد این بلد را قتل و غارت کرد و هر چه از دولت قیصری گرفته بود مع شیء زاید مسترد نمود و این واقعه در نتیجه جنگ سی ساله که چوب صلیب را خسرو از یونانیها گرفته بود واقع و آرت بزبان کلدانی ارض است و میتا یعنی میت یعنی زمین بایر و ارض میت که امروز هم مصطلح است که در جمع آن اراضی موات میگویند

بقیه

بعقیدهٔ بعضی آرتمیتا آسیر یا قصر شیرین است که ما بین زهاب و خانقین میباشد

آرتی کنه — اسم قدیم اردستان بوده که فیمابین کاشان و نائین در سر راه واقع است و با یزد آرت چنانکه گفتیم بزبان کلدانی ارض است و کنه مستور یعنی ارض مستور

آرزاننه — اسم شهری از کردستان ارمن بوده و آن امروز خرابست و خرابه‌اش فیمابین قصبهٔ زوق و رضوان واقع در لوای شعرداز ولایت تبلیس موجود و در نقشه‌ها نیز آن نقطه مشهود میباشد ارامنه و آشوریها آنرا ارزن مینامیدند و این اسم در کتب جغرافیای اسلام نیز ضبط شده

آرزن — اسم قدیم شهری بوده است از ارمن که امروز معروف به آراز میباشد و آنجا الآن قریهٔ معتبری است در دشت ارزنة الروم در کنار فرات کرد این موقع آن را فره سو مینامند و معروف است که شهر ارزنة الروم در عهد قدیم در آنجا بوده است

آرساکیا — اسمی است که پادشاهان اشکانی بشهر ری یا بعضی از این شهر که خودشان بنا کرده بودند داده اند

آرسامزاتا — اسم قدیم سمیساط است و آن در کنار فرات واقع بوده و امروز مرکز ناحیه و قصبهٔ کوچکی است در داخلهٔ لواء ملاطیه تابع ولایت معمورة العزیز که معروف به خرپوت بود

آرسانیاس — اسم قدیم دو رودخانه است یکی از آن دو را امروز مراد چای میگویند و آن بزرگ و یکی از شعب شط فرات است این رودخانه از کوه نمرود سرچشمه گرفته از ملاذکرد و دشت موش و پالو میگذرد و در معدن کبان بفرات میریزد ارامنه آنرا میرات و ارادزانی مینامند رودخانهٔ دوم که کوچک است از کوه سمیساط جاری شده نیز بفرات می‌پیوندد

آرسیساپالوس — اسم قدیم دریاچهٔ وان بوده و یونانیها آنرا ترسپی و آرغش میگفته اند و حالا آن دریاچه معروف به وان دریاسی میباشد

آرسیسا — در ازمنهٔ سالفه شهر قدیم و پای تخت ارمن را باین اسم نام میبرده و امروز آن معروف به ارسکی ارجیش میباشد این شهر را دریاچهٔ وان فرا گرفته در تابستان گاهی آثار آن پیدا و نمودار میشود

آرگانا — اسم قدیم قصبهٔ ارغنی واقع در لوای معدن ارغنی از ولایت دیاربکر است و معدن مس بسیار با منفعتی در ناحیهٔ این قصبه موجود و در کار میباشد

آرگیپائی — هرودوت ابوالمورخین گوید ارگیپائی طایفهٔ از اتراک میباشند و این طایفه مصلح و آبرومند و مردمان درستی هستند در طرف شمالی دریای خزر سکنی دارند و چادرنشین اند

آرماویرا — اسم قدیم دار الملک ارمن بوده و در خرابهٔ این شهر حسینخان قاجار قزوینی سردار آباد ایروان را بنا نمود

آرمنیا — اسم مملکت ارمنستان قدیم بوده که امروز در حدود دول ایران و عثمانی و روس واقع است در عهد قدیم حدود این مملکت در شمال گرجستان و ایمرتی و در مغرب اناطولی و در جنوب مزوپوتامی یعنی الجزیره و جنوب شرقی آثور یا که آشور باشد و امروز معروف به آسیری است و ما آنرا کردستان عثمانی میگوییم و در مشرق آذربایجان میباشد این مملکت از شمال شرقی بجنوب غربی ممتد یافته و قدما آنرا منقسم بدو قسمت نموده بودند قسمت اول را ساتالا میگفتند یعنی ارمنستان کبیر و قسمت ثانی را اسیمرا یعنی ارمنستان صغیر و ساتالا را نیز منقسم بسه قسمت کرده و هر قسمت را هم چند ناحیه قرار داده بنابراین قسمت اول ارمنستان کبیر عبارت بوده از نواحی واقعه فیما بین رود ارس و شط فرات. و هر ناحیه اسمی داشته بشرح ذیل

آکیلیسین و ساکاسین و باسیلیسین و کاتارزن و فاسیان
و کلشن

قسمت دوم از مملکت ارمنستان کبیر که فیما بین شط فرات و دجله واقع بوده نیز منقسم بچند ناحیه گردیده و اسامی آن از قرار ذیل است

سفن و آرزانن و حرزن و باگرایدانن و کردیان و کینه
و مکستن و کارنیتید

قسمت سیم از مملکت ارمنستان کبیر درمیان رود ارس و آی بریا واقع بوده و نواحی آن موسوم باسامی ذیل شده

آربالیین و اتن و اباراني و تائخی و اسکیشینی و سانتی

شهر

شهر پایتخت این مملکت را آرتاکساتا میگفته اند و آن امروز خرابست و معروف بر کهنه ارجیش و در طرف غربی بحیرهٔ وان واقع

امّا ارمنستان صغیر حدّ شمالی آن کولشید و حدّ مغربی کاپادس و جنوبی کماژن و مشرقی فرات بوده و کلیّةً بر پنج ناحیه قسمت شده باین صورت

ملیتن و کاتائنی و موریان و لاویان و راوین

بدلیل این تحدید و ادلّهٔ دیگر میتوانیم گفت محال مرند و ماکو و خوی و سلماس و بعضی از نواحی غربیّهٔ ارومی ایران و تمام گورنا توری لی یروان و قارص و اردهان و اولتی و ارتوین روسیّه و لوای کوار و وان و موش و تبلیس و ارزنة الروم و بایبورد و ارزنجان و قره حصار شرقی و کونیک و خرپوت و ملاطیه و سیواس و بیره جلک و مرعش عثمانی در ایّام قدیم جزء مملکت ارمنستان محسوب میشده

آریا — اسمی است که یونانیها بولایت هرات داده یعنی اسم این ولایت را اینطور تلفّظ مینموده اند یونانیهای قدیم اینجا را هاریوا می گفتند و در منقورات بیستون که بفرمان دارای کبیر نقر کرده اند هاروا ضبط شده

هاروا در زبان زمنی که مرکّب از زبان پارث و مِد و فارسی قدیم است بمعنی مشرف میباشد کیپرت از اجلّهٔ علمای جغرافیا گوید آریا ناحیه ایست که رود خانهٔ هری یا هری از آن میگذرد پس آریا کلیّةً اسم ناحیهٔ هرات حالیّه بوده و الکساندریا اریون که بمعنی اسکندریّهٔ آریا میباشد اسم دار الملک ولایت هرات است که اسکندر کبیر تجدید عمارت آن نموده و جمعی از مهاجرین یونان را در آن ساکن کرده و میشود که آن همین شهر هرات حالیّه باشد اگر چه شهر هرات قبل از اسکندر موسوم به ارتاکوئانا بوده

در حدود ولایت آریا فیما بین مصنّفین خاصّه جغرافیادانهای روم و یونان اختلاف است این مورّخ گوید یک حدّ آریا پنجاب است و حدّ دیگرش سرحدّ کرمان و بلوچستان و بعد از این شرح تمام مملکت خراسان را جزو آریا شمرده

مؤلّف کتاب قاموس الاعلام میگوید آریا اسمی است که جغرافیادانهای قدیم یونان بشهر هرات و قسمت شرقی مملکت خراسان و سیستان داده و بعضی تا سرحدّ هند را جزو

آریاد انسته چنانکه تمام افغانستان و بلوچستان را اما ظن غالب این است که آریا لفظ
اسم ولایتین هرات و بلخ بوده بسیاری از متأخرین علما که در انساب و السنه اُمم تدبر کامل
نموده چنین دانسته که در زمان قبل از تاریخ طوایفی که در حدود بلخ و هری ساکن بوده موسوم
باسم آریا شده و بعدها مملکت را باسم سکنه نامیده اند و آن طوایف در اوقات مختلفه
بهندوستان و ایران و تمامی اروپا مهاجرت کرده اند

اگرچه نمیتوان گفت مملکت آریا مهد بنی نوع بشر بوده است اما میتوان قبول نمود که مدنیت
انسان ابتدا در این سرزمین بنای شروق و ظهور را گذاشته چه از جهة استعداد موقع و
مکان و خصایص اقلیمی آن طایفه که در آن نشو و نما نموده از حیثیت تناسب خلقت اعضا
و هوش و ذکا بر مردم اقطار دیگر برتری داشته و پیش از سایر اقوام بحالت تنبه و تمدن
فایز گشته در زمانی که غالب قبایل صحراگرد و خانه بدوش بوده و بشکار و شبانی معاش
مینمودند اهل آریا بشهرنشینی و زراعت مایل گشته و چون از آفات باد بهرگردی محفوظ مانده
همواره بر جمعیت آنها افزوده تا آنکه مملکت بلخ و هرات بر آنها تنگ شده و بخیال مهاجرت
افتاده اند در اینصورت میتوانیم بگوئیم بسیاری از مردم ممالک بعیده اصلاً از قوم آریا
میباشند

آریانا

استاد جغرافیا دانها کیپرت گوید آریانا اسم قدیم مملکت ایران حقیقی است و این اسم را طایفه
موسوم به آرین باین مملکت داده اند و معلوم نیست که کی و در چه قرن این طایفه از طرف
شمال و نواحی تاتارستان کوچ کرده باین مملکت آمده اند

یونانیها لفظ قسمت شرقی مملکت ایران را آریانا یا آریا میگفته اند و مسلم است که تا پانصد و
اند سال بعد از خروج اسکندر کبیر این مملکت را ایران نمینامیده از زمان اردشیر اول
پادشاه ساسانی اسم ایران مذکور و شایع گردید یعنی ایران اسم قدیم اراضی واقعه در
سمت شمال که رودخانه های سیحون و جیحون آنها را سیراب مینماید بوده در سلطنت
ساسانیان آن اراضی را توران گفتند و اسم آنها را باین مملکت دادند بعضی از مصنفین
قدیم را عقیده این بوده که اراضی واقعه ما بین رود پنجاب و دجله و دریای خزر و عمان
موسوم به آریانا یا آریا بوده آمن مارسلن مورخ یک حد آریانا یا آریا را خاک چین دانسته
هرودوت میگوید پیش از این مملکت مد یعنی عراق عجم یا جبال موسوم باین اسم بوده

بطلمیوس

مطلیوس مصری گوید یکی از طوایف تورانی که فیما بین جیحون و سیحون بورت داشتند آریاکا نام داشتند و از کجا که طایفهٔ مزبوره از یورت خود کوچ نکرده باشند و بر جبال بامید نیامده باشند و بعد از مصرف این مملکت اسم خود را بآن نداده و مملکت را آریاکا نگفته و عراق معرب آریاکا نباشد

هردوت میگوید سکنهٔ این مملکت یعنی ایران را آرین مینامیدند و معنی این کلمه رشید است و قوم آرین آنهائی بودند که هندوستان و ایران و ترکستان و ارمن بل اغلب بلاد فرنگ را معمور ساختند و مدیها نیز از این قوم اند و بدوا آرین نام داشته

جمعی را عقیده این است که قوم نجیب آرین از اولاد یافث اند و ابتدا آنها در یک سرزمین سکنی داشته بعد نزاع و خلاف در میان آنها در گرفته از هم جدا و متفرق گشته هر فرقه بطرفی رفته اند و بواسطهٔ اختلاط با سایر امم زبان اصلی آنها که سانسکریت بوده تغیر یافته چنانکه آریه‌هائی که با یران آمدند زبان زند را که تحریف زبان سانسکری میباشد اختیار کردند و آریه‌های هند زبان اصلی خود را بالنسبه حفظ نمودند و از این و زبان السنهٔ آریه‌های اروپا مشتق شد و بعضی گفته اند زبان اصلی طایفهٔ آرین زند بوده که کتاب مقدس زند و اوستا را بآن زبان نوشته اند

آنها که در علم انتشار بشر دقتی نموده گفته اند قوم آرین ابتدا در ترکستان و باختر تا سرحد تبت جای داشته و معلوم نیست که از کجا بترکستان یعنی بر اراضی فیما بین جیحون و سیحون آمده اما معین است که از قدیم متمدن بوده و تمامادر آن عهد مذهب آتشیی داشته یعنی عناصر را بعبد را خالق کائنات میدانسته و می پرستیده اند بعد ها هر قومی از آنها مذهبی علیحده اختیار کرده و اختلاف مذهب اسباب جدائی آنها از یکدیگر شده دسته از آریه‌ها از کوه هندوکش عبور کرده بطرف هندوستان رفته دستهٔ دیگر بخراسان و ایران و ارمنستان روانه شده قسمتی در مقر اصلی خود یعنی ترکستان مانده و اختلاف مذهب و جنگ مذهبی در میان آن طوایف طوری سخت گشته که دیو که رب النوع آریه‌های هند بود اهریمن آریه‌های ایران گردید

آریوس — بعضی از جغرافیادانهای قدیم این اسم را برود هیرمند داده اند اما حق این است که اسم قدیم هری رود بوده

آریا

آزیا (آسیا) - آزیا را مردم مشرق آسیا تلفظ میکنند و آن اسم اقلیمی از اقالیم خمسهٔ کرهٔ ارض میباشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهد بنی نوع بشر و ظهور تمدن در آن از همه جا بیشتر شده بوده وجه تسمیهٔ این اقلیم را باین اسم یونانیهای قدیم بلکه جغرافیادانهای قرون متوسطه و متأخرین هم نمیدانسته اند هردوت که پانصد سال قبل از میلاد تاریخ خود را نگاشته هرچه خواسته است وجه موجهی برای این تسمیه ذکر نماید ممکن نشده در این اواخر که در خرابهٔ شهر قدیم نینوا کاوش مینمودند لوحهٔ منقوری بدست آوردند خط این لوحه میخی بود که اهالی اروپا کونیفرم میگویند و بزبان آشوری نوشته شده چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که آثور بمعنی مشرق است و عرب بمعنی مغرب و آثور آسیا شده و عرب روپا و یونانیها آثور را ابرا اناطولی ترجمه کرده و عرب را ابراسپریا بعد بزبان لاتین ترجمه شده اناطولیا را لاتینها اریانت و اسپریا را یونانیها کفتند و بیشتر یونانیها که در آرشیپل یعنی جزیره های بحرالجزایر واقعه فیما بین آسیا و اروپا سکنی داشتند تمامی یونانستان را که در شمال پلوپنز واقع بود اروپه نامیدند و طرف مقابل را آسیوس مختصر بعد از تحریفات چنانکه ذکر شد آثور آسیا شد یعنی مشرق و عرب اروپا شد یعنی مغرب

در اشعار هومر شاعر معروف یونانی آسیوس هست و آن هم اسم یکی از پهلوانان بوده هم اسم ناحیه از نواحی لیدیا که امروز آن مملکت عبارتست از لواهای آیدین و صاروخان بنی آشور که یکوقتی لیدیا را هم در تحت سلطنت خود داشتند بزبان آشوری که زبان اولاد سام بود آن را آثوه نامیدند و لفظ عرب بزبان عبری و زبان مردم فنیقیه که هر دو از شعب اولاد سام است بمعنی تاریک میباشد و زبان عربی که باز از همان زبان مشتق شده عرب را غرب کرده نیز میتوانیم گفت عرب فنیقیه را یونانیها تصحیف نموده و چون ب نداشته با را پا کرده و ایوروپوس گفته و ایوروپوس یوروپ و اروپ و اروپا شده و از این تغییرات در کلمات و الفاظ بسیار اتفاق افتاده

آزی مینر — اسم شبه جزیرهٔ بزرگی است در منتهای غربی آسیا واقع و امروز معروف به آزی مینر میباشد یعنی آسیای صغیر این قطعه با وسعت را یونانیهای قدیم میگرو آسیا و رومیهای قدیم آسیا مینر و جغرافیادانهای اسلام روم مینامیدند

در این عصر آنرا میشتر وا غالبا باسم اناطولی نام میبرند و اناطولی در زبان گرک بمعنی مشرق است چه این مملکت نسبت بیونان در طرف مشرق میباشد و امروز این اسم یونانیها مشهور و در افواه است مملکت اناطولی یا آسیای صغیر در وسط ممالکی واقع است که آن ممالک در از منهٔ سالفه معروف باقطار مدنیهٔ عالم بود سه طرف اناطولی را دریا احاطه کرده و فقط در طرف مشرق بخشکی وصل میباشد در سمت شمال محدود بدریای سیاه و دریای مرمره و در جانب جنوب بدریای سفید و در مغرب بمجمع الجزایر آرشیپل اطه لر دگزی میباشد خلیج اسلامبول و خلیج چناق قلعه اناطولی را از اروپا جدا کرده است اگرچه حدود شرقیه یعنی حدود ذاتیه این مملکت را نمیتوان درست معین نمود ولی بطور تخمین میتوان گفت آن محدود بسلسلهٔ جبالی است که از کوه قفقاز باسکندرون امتداد یافته و منتهی براس الخنزیر واقع در جنوب خلیج اسکندرون شده و در بعضی جاها شط فرات حدود شرقیهٔ این خطه را محدود میسازد و آن در سمت جنوب شرقی کردستان و جزیره و شامات است امتداد این مملکت در ساحل بخط مستقیم چهار هزار کیلومتر است که هزار و سیصد کیلومتر آن در کنار دریای سیاه و پانصد کیلومتر در کنار دریای مرمره و هزار و یکصد کیلو در آطه لر دگزی و همین قدر نیز در ساحل دریای سفید میباشد و امتداد خط حدود اناطولی تقریبا هزار و سیصد کیلومتر میشود در هر طرف از سواحل مذکوره خاصه در سواحل غربیه خلیجها و لنگرگاههای محفوظ دارد که هم برای تجارت نافع است و هم برای جنگ مساعد و غالبا معمور میباشد از سواحل دریای مجمع الجزایر تا مجرای شط فرات منتها طول خاک اناطولی هزار و دویست کیلومتر و منتها عرض آن نیز هفتصد کیلومتر میرسد و در سی و یک درجه طول شرقی واقع است و سطح آن با سطح جزایری که از این مملکت شمرده میشود پانصد و چهل و هفت هزار کیلومتر مربع است بنابراین از مملکت فرانسه بزرگتر است اگر اقالیم سبعه یعنی وضع تقسیم جغرافیائی قدیم را در مد نظر گیریم اناطولی با ممالک اسپانیا و ایتالیا و یونان در یک اقلیم واقع شده و شهر سینوب که در منتها نقطهٔ شمالی این مملکت است با شهر رم محاذی و راس اناموره که در منتها نقطهٔ غربی آن است با جنوب فادس همان حالت را دارد منتها نقطهٔ غربی اناطولی در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه طول شرقی واقع و منتها نقطهٔ شرقی آن در سی و نه درجه و سی دقیقه طول شرقی است

آراکس
اسم رود ارس میباشد که ...
ایران و ارمنستان است ...
اسم رودی است در عراق ...
که آنرا حالا الخابور گویند

آساآك

آزوتوس یکی از شهرهای قدیم فلسطین و در کنار دریا در شمال عسقلان و در مغرب بیت المقدس بوده حالا خراب است

آسا آك — اسم شهری بوده از دهستان یا از کوهستان خراسان که در عهد قدیم آنرا بارث و بارثوا میگفته اند اسك اول مؤسس اساس سلطنت طبقهٔ اشکانی آنرا بنا نموده و بعقیدهٔ اکثر مورخین تاج سلطنت را در این شهر بسر نهاده آسا آك فی الحقیقه همان اشك است با اندك تحریفی و یکی از علمای جغرافی میگوید آسا آك را امروز زاوه میگویند لکن یك زاوه در نزدیك تربت حیدریست و زاوهٔ دیگر در شمال غربی بامی و هیچیك صلاحیت آن را ندارد که بگوئیم آسا آك در این محل بوده بعقیدهٔ ما در ناحیهٔ عشق آباد حالیه در سمت شمالی دامنهٔ کوه شهر آسا آك بنا شده و آنرا آشکالك گفته اند یعنی بنا نهادهٔ اشك یونانیها که رشین نداشته آنرا آسکالك ضبط کرده و آخر الامر ایرانیها که این طبقه سلاطین را اشك مینامیده آنجا را اشك آباد خوانده و عشق آبادی که امروز معروفست همان اشك آباد است

آسپادانا — اسم شهر اصفهان بوده و معنی آن معسکر و جای سواران است چه اسپا چنانکه در لغت آریا سپه نگاشته شد بمعنی سپاه و سپاهی و سوار است و اسپادانا یعنی محل سپاهیان و بنا خرین از علمای جغرافی در کلمهٔ سپاهان تخفیف قریب بمطلب مذکور نموده اند

آسپی یی (آسپی هی) اسم طایفه بوده که در زمان اسکندر کبیر در ناحیهٔ کابل تا هندوستان سکنی داشته گمان قریب بیقین این است که همین طایفه افغان حالیه بوده یعنی افاغنه از نسل آنها میباشند و بمناسبت سپاهی بودن این اسم یافته

آستابنا — شهری بوده از بلاد دهستان که قدما داهیا میگفته اند شهر آستابنا در نزدیك آسا آك مذکور در فوق بنا شده و شاید در محل قزل رباط که عوام حالا قزل آروات میگویند آنرا ساخته چه جای دیگر در آن حدود قابل بنای شهر نیست

آسساکنی — اسم طایفه بوده از طوایف هند و که در عهد اسکندر کبیر در حوالی سرچشمه های رود پنجاب ساکن بوده اند

آسیریا — همان مملکت آثور یا آشور است که حالا فرنگیها آسیری میگویند و آن یکی از ممالك قدیم آسیا بشمار میآید واقع در طرف علای دجله منبسط در دو سمت شط مزبور و طرفین زاب علیا و سفلی آنرا اسیراب مینموده در مغرب محدود به شاخات

در جنوب براراضی بابل در مغرب بمملکت مدی یعنی جبال وآذربایجان وناحیهٔ عیلام یعنی
خوزستان ودر شمال برارمنستان وقسمت شرقی این مملکت وکوهستان آن همان
کردستان حالیهٔ عثمانی است بزرگترین شهر آشور نینوای معروف بوده که زیاده از دو
هزار سال است که خراب میباشد

در الواح بیستون آشور را آثرا نوشته ویونانیها در عهد اسکندر کبیر آنرا آتوورها ضبط
کرده وهرودوت بنام مانانیا اسم برده اول پای تخت این مملکت موسوم به آثور در طرف
جنوب دجله بوده ومکرر تغییر پای تخت داده اما هر وقت پای تختی اختیار کرده اند از
کنار دجله عبور ننموده

کیپرت از مشاهیر معلمین علم جغرافیا اسم آسیری را آثوریه یا آشوریه نگاشته ودر فرس
قدیم آنرا آثورا هم گفته اند وقتی سلاطین آسیری بابل را تملک نموده وشهر بابل را پای تخت
قرار داده آنوقت تمام عراق عرب جزو آسیری محسوب میشده

زمانی شهر کالاش پای تخت آسیری شده ونام ائمهٔ سلاطین بنی آشور در این شهر اقامت
داشته وخرابهٔ کالاش را اعراب قلعهٔ نمرود میگویند اگزنفون اسم این شهر را لاریسا
مینویسد وموقع ومحل آنرا در دهنهٔ زاب کبیر مشخص مینماید

آسیا — شرح آسیا در لغت آزیا نگاشته شد

آسیای صغیر — همان آزی مینور واناطولی است که پیش نوشته شد

آکامپسیس — اسم رودخانهٔ چوروق بوده که از جبال لمابین ارزن الروم و
بایبورد سرچشمه گرفته وبطرف شمال جاری شده از میان شهرهای اولتی وآرتوین
گذشته ارمنستان کبیر را از مملکت کلشید جدا کرده در حوالی باطوم بدریای سیاه
میریزد

آکرابا — اسم یکی از شهرهای الجزیره بوده واقع در کنار رود خابور که بفرات
میریزد دانویل گوید دویست سال قبل محل این شهر را اعرابان میگفته اند

آکی لیئم (آکی لیئن) اسم شهر کوچکی بوده در بوغاز دریای آزف وفرنگیها
امروز محل آنرا اختانیزوف میگویند

آلاثا (آلاسا) اسم خطهٔ احسای جزیرة العرب است که باسم لوای نجد تابع ولایت بصره میباشد

آلابی

آلانی - اسم طایفهٔ از طوایف تورانی بوده که در قدیم از سواحل غربی دریای خزر تا کنار شرقی دریای سیاه نواحی ماوراء کوه قفقاز را برای خود بورت قرار داده بودند طایفهٔ هون که از توران بآن حدود آمدند آنها را نابود نمودند

آلبانانا - اسم قدیم حلوان الجزیره است و بعضی آنرا آلبانیا هم گفته اند

آلبانیا - اسم قدیم داغستان و شیروانات بوده علمای جغرافی قدیم گفته اند حدود این مملکت دریای خزر و رود کر و گرجستان و آذربایجان است دانویل گوید یکصد سال قبل از میلاد پای تخت این مملکت کابالاکا نام داشته و امروز معروف به کابلاسوار میباشد از قرار مسطورات کبیرت اسم آلبانیا و ابیری در تواریخ مشهر کاذکر شده پای تخت آن شهر آلبانا واقع در دربند حالیه بوده امم مختلفه در این مملکت سکنی داشته اسم آلبانا سکنه در زمان اول میلادی فراموش کرده آنرا شیروان و داغستان مینامند

آلبانیا پیله - معنی آلبانیا پیله مدخل آلبانی میباشد و آن اسم قدیم شهر دربند است که اعراب آنرا باب الابواب گفته باید دانست که آلب بمعنی سفید است لهذا قدما اکثر کوههای برف دار را آلپ نامیده و چون قسمتی از جبال داغستان و شیروان را نیز آلبانیا میگفتند شهر دربند را مدخل آلبانیا نام داده اند

آلبانوس - اسم قدیم رودخانهٔ سمور است که از کوههای داغستان جاری شده از ساحل غربی بدریای خزر میریزد این رودخانهٔ بزرگ از شیروان میباشد

آلکساندریا آد پاروپامیزم - اسم قدیم شهر کابل پای تخت حالیهٔ افغانستان است که اسکندر کبیر بتجدید عمارت آن پرداخته و آنرا اسکندریهٔ پاروپامیز خوانده

آلکساندریا آراخز - گویند اسکندر کبیر این شهر را در زابلستان ساخت یا بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا اسکندریهٔ آراخز نامید چه آراخز یا آراشزی اسم زابلستان و سیستان بوده و بعضی بانی اولی این شهر سمیرامیس ملکهٔ بابل را دانند

آلکساندریا آریا - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در سیستان در کنار دریاچهٔ زره ساخته و آنرا اسکندریهٔ هرات نامیده چه پیش گفتیم آریا اسم هرات بوده آثار این شهر معدوم است بعضی بر این اند که الکساندریا آریا خود شهر هرات است که اسکندر آن را عمارت یعنی مرمت کرده و باین اسم موسوم نموده

آلکساندر

آلکساندریا بابیلن - اسم قدیم شهر حیره از بلاد عراق عرب که در نیم فرسخی
نجف اشرف بوده میباشد البته این شهر را هم اسکندر کبیر از نو ساخته و اسکندریه
بابل نامیده صاحب قاموس الاعلام گوید حیره در همان جای نجف اشرف بوده است

آلکساندریا اوکسانا - بو شبهه باشد که اکسوس اسم رود جیحون است و آلکساندریا
اوکسانا یعنی اسکندریه جیحون و از این اسم چنین معلوم میشود که این شهر هم از بناهای
اسکندر است و وی آنرا باین اسم موسوم ساخته در هر حال بعدها بلده مزبور بنام سالی
سرای معروف شده و قبل از امیر تیمور سلاطین جغتائی را دار الملک بوده بنابر مسطورات
انوبل محل این شهر کنار رود جیحون و نزدیک شهر ترمد است اما آثاری از آن موجود نیست

آلکساندرا اولتیما - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در کنار رود سیحون ساخته
بعضی گویند فاتح مقدونیه بتجدید عمارت شهر خجند پرداخته و آنرا باین اسم نامیده
این شهر ابتدا اکیروس شاطرا نام داشته یعنی شهر کیخسرو یا شهر خورشید کبیر اسم این شهر را
الکساندریا اوسساتا ضبط کرده

آلکساندریا تیگریما - اسم شهر شاراکس یا خاراکس است که اسکندر آنرا بعد از
تجدید عمارت آلکساندر تیگریما خوانده و شرح شاراکس باید بعضی گمان کرده اند آلکسا
تیگریما یعنی اسکندریه دجله چه تیگر اسم دجله میباشد اما ممکن است سهو کرده باشند چه
تیگر اسم جاهای دیگر هم بوده.

آلونتا - اسم یکی از دو رودخانه بوده که حالا معروف به ترک واو قوم میباشد
این دو رودخانه از کوههای قفقاز جاری شده بدریای سیاه میریزد

آلونی - اسم شهری بوده از آشور یا آسیری در ساحل شرقی زاب علیا واقع و نزدیک
مصب آن که دجله میباشد در این زمان بجای آن شهر قریه ایست موسوم به شماميك

آنابن - اسم قدیم ناحیه بود که شهر فراه در آن عمارت یافته

آناثو (آناطو) اسم قدیم جزیره بوده واقع در وسط فرات با اسم قلعه محکم
شهر عانه تابع ولایت بغداد شاید جزیره مزبوره در مقابل عانه واقع شده باشد

آناطولیکم طما - اسم آسیای صغیر بوده که شرح آن داده شد گویند این کلمه بمعنی
مشرق است چون آسیای صغیر در مشرق قسطنطنیه واقع است موسوم باین اسم شد

آنالیبلا - اسم قدیم شهری دانده بوده ازار معستان وسطی وامروز تابع ولایت سیواس است

آنتیمو سباس - میکویند شهری بوده در حوالی بیره جك تابع لوای اورفه ولایت حلب واقع در الجزیره در نزدیکی فرات بعد این شهر موسوم با سرهوتن کردیده امّا باید دانست که اسرهوتن ولایت بوده نه شهر و ادیمن را که بیره جك باشد کرسی آن نوشته اند

آنطیوخیا مارزیانا - باعتقاد بعضی وقتی مرو موسوم باین اسم بوده و میکویند چنانکه اسکندر مرو را مرمت کرده الکساندریا مارکیانا یا مارزیانا نامید یعنی اسکندریه مرو آنطیوخس پسر سلوکوس نیکاتور هم بعد از اسکندر بتجدید عمارات آن پرداخته و اسم شهر را آنطیوخیا مارزیانا کذاشت یعنی انطاکیه مرو

آنکباری تیس - اسم قدیم شهر انبار است از بلاد جزیره (مزوپوتامی)

آن بی نی - اسم قدیم کوه آلتای است که آنرا آلتون داغ هم میکویند و آن کوهی میباشد از جبال تبالنشان که معروف بکوه آسمان است وحد فاصل ما بین مغولستان واراضی قرقیزها و رودخانه ایرا تیش ازاین کوه جاری میشود در کوه آلتای معدن طلا هست

حرف الف غیر ممدوده

اِتیماندر - اسمی است که یونانیان برود ارغنداب افغانستان ورود باچه زره سیستان و رود هیرمند داده اند ورود باچه زره که در سرحد غربی افغانستان واقع شد با آنکه رودخانه های شرقی و شمالی این مملکت در آن میریزد مخصوصا هیرمند که از رودهای معتبر است عمقی ندارد وگاه چنان آب آن کم میشود که از هر جای آن عبور ممکن است (رودخانه هیرمند از دامنه کوه بابا در سمت غربی کابل جاری شده بدریاچه زره داخل میشود) از رودخانه ها که به هیرمند پیوسته آخر الامر آبش جزو زره میشود از طرف یمین (سی آب مند خود) (باغران) (موجه) از سمت یسار (ارغنداب) (ترناك) (انکیزان) (دوری) با رودخانه کشرود.

از جانب شمال هم (هاروت رود) و (فرارود) بدریاچه زره ریخته میشود آب دریاچه شور نیست امّا تلخ وسیاه است علمای جغرافی فرنك هیرمند را هلمند و زره را هامون میکویند

اِدِسّا - اسم یونانی قدیم شهر رها یعنی اورفه حالیه میباشد واقع در طرف غربی الجزیره در سرچشمه رود بلیخ و اورفه چنانکه پیش گفتیم تابع ولایت حلب است حرّان وطن حضرت ابراهیم علی نبیّنا وآله وعلیه السلام در شش فرسخی این شهر در طرف جنوب آن است در اورفه زیارتگاهی است باسم مولد حضرت ابراهیم اِدِسّا را بیشتر اِدِس مینویسند

اُفْراتِس (اُفْرات) اسم یونانی شطّ فرات است وعبرانیها آنرا اِپْرات گفته و ارامنه پِرات در الواح بیستون افراتا ضبط شده منبع حقیقی آن حوض مربّعی است در مکار چه سنك واقع در کوهی موسوم بطوملی داغ در چهار فرسخی ارزنة الروم در شمال شهر حوض مزبور را تراشیده اند وآبی که از آن میجوشد بسیار سرد و دارای هرگونه محسّنات و اندا بیش از یك سنك نیست هرچه جریان میابد واز کوه سرازیر میشود برآن می افزاید در زیر کوه رود معتبری میگردد فرات از منبع رو بجنوب غربی جریان یافته از یمین ویسار چند رود کوچك بآن می پیوندد و پس از طی مسافتی موسوم بفرات میگردد و دیگر سوار از آن نمیتواند عبور کند باید با قایق از آن گذشت بعد از آن نیز انهار وآبهای بسیار بآن ریخته تا در مصبّ قورنه با دجله یکی شده شطّ العرب را تشکیل میدهد

شطّ فرات امروز ولایات ارزن الروم را از شمال شرقی تا جنوب غربی و ولایت معمورة العزیز را از شمال غربی تا جنوب شرقی و ولایت حلب را از مغرب مایل بشمال تا مشرق مایل بجنوب و ولایت بغداد را نیز بدو قسمت منقسم میکند و بین النهرین بوجود این شطّ و دجله موجود شده مختصر شطّ فرات از انهار نامی دنیاست امتداد وطول این رودخانه از منبع طوملی تا مصبّ قورنه ششصد و چهل فرسخ میباشد

اُفْیطالیت (اَفْیثالیت) - اسم هیاطله است که طایفه از طوایف تورانی بوده وآنها را هون سفید هم گفته اند امّا اسم اصلی آنها خِتِل و هیطِل بوده که به ختلان و هیاطله جمع بسته اند

اِکْباتانا (اِکْباتان) - اسم قدیم شهر همدان است هرودوت گوید این اسم در الواح بیستون وجاهای دیگر هانگ ماتانا نگاشته شده در این اواخر که الواح بیستون را خوانده این کلمه را هاکاماتانا قرائت کرده و در تورات اَخْمِثا نوشته و علماء علم السنه گفته اند این کلمه مرکّب است از هاخمای زندی و ثانای پالی که شعبه ایست از زبان سانسکریت و ثانا

بمعنی

اُسْرُهوئِن
اسم قسمتی از اراضی الجـ...
وشرح آن در اصل کتاب...
در جلد دوم نگاشته ش...
مگر ... ...

بمعنی ستان فارسی است که محل و مکان باشد و اختصاراً بشهر دوستی و محل دوستی ترجمه کرده چه پادشاهان ایران در تابستان دوستان خود را باین شهر دعوت مینموده عقیده ما این است که در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده چه هم افادهٔ اتفاق میکند و دان ظرفیت را میرساند و حاصل معنی مجمع متفقین میشود شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده یا مجمع تجار خارجه و هانک ماتانا و هاکامانانا از لفظ همدان دور نباشد چه تا را که بدال قلب کنیم و هانک مادانا یا هاکامادانا گوئیم خیلی بهمدان نزدیک میشود و این قلب مطرد است و آن دو کلمه که با دال شد باندک تغییر همدان میشود

باری این شهر نامی بزرگ آسیا پای تخت دولت مید یا طبقه پیشدادی بوده بنابر مسطورات علمای جغرافی قدیم اکباتانان در جنوب غربی کاسپین و در دامنه کوه اورنت که الوند باشد بوده پس همین همدان حالیه میشود بموجب مقررات توریه این شهر را ارفاکساد که ارفخشد پادشاه مید باشد بنا نموده مورخین قدیم یونان گفته اند گوستان دژسیس نامی از سلاطین مید هفتصد و پنجاه سال قبل از میلاد این شهر را ساخته بعقیدهٔ هرودوت هفت حصار دور این شهر تو در تو کشیده شده کنگرهٔ حصار اول سفید دوم سیاه سیم سرخ چهارم کبود پنجم نارنجی ششم نقره هفتم طلائی و قصر سلطنتی و خزانه دولتی در حصار هفتم بوده است از زبان دارای اکبر هخامنشی در لوحهٔ بیستون مسطور است که فرآوارتش ادعای سلطنت مید میکرد بعد از جنگ و جدل او را گرفتم و گوش و دماغش را بریدم بعد به هاکاماتانا آورده بدارش زدم

اکباتانا پرسپا — این شهر بنابر مسطورات دانویل در فارس و معروف بنرگزدن باگبری بوده و آنرا اکباتانای مغستان میگفتند چه مغها در قدیم مدرسه در این شهر داشته و در آن تحصیل میکرده اند

الیگودرز — اسمی است که یونانیها برودخانهٔ کارون داده اند سرچشمهٔ این رودخانه در مقابل سرچشمهٔ رود زاینده رود اصفهان و در بالادست قریهٔ سمیرم از اعمال همین ولایت قدری که جریان مییابد از طرف یمین رودخانهٔ آوردجان و رودخانهٔ چهارمحال که از نهرشنه آب تشکیل یافته با آن یکی میشود و محل این التماد در قریه زرد گور است یکفرسخ پائین تر نیز رودخانهٔ خرسان و رودخانهٔ قریهٔ سادات از طرف یسار با آن رودخانه که بالماد

موسوم برود کارون میگردد میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در هر جا از طرفین راست و چپ انهار صغیره باز داخل آن شده همینکه بحلو خرابه سوزیان که سوس یا شوش باشد میرسد کارون نام میگیرد چون بقلعهٔ کوتوند رسید رو بجنوب میگذارد و در بالای شوشتر رود شوره زیر حرده نیز با آن ملحق گشته بعد دو قسمت میشود یکی موسوم بگرگور یا گرگر که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که بشطیط معروف است از سمت مشرق شوشتر گذشته در زیر بند قیر برودخانهٔ دزفول می پیوندد یا آب دزفول که از حوالی بروجرد سرچشمه گرفته و انهار و رودخانه‌های عدیده با آن پیوسته تا بزیر بند قیر رسیده در محل مزبور برود کارون میریزد پس از آن چند قسمت شده قسمتی بشط العرب و قسمتهای دیگر بخلیج فارس منصب میگردد

اِلیمائی و اِلیمائیس — اسم مملکت بنی عیلام است که عبارت از لرستان و خوزستان باشد

أَنْدُوس — اسم رودخانهٔ سند است و آنرا سندوس هم گفته‌اند اصل آن که لغت سانسکریت بوده باشد (سندو) بوده که حالا سند تلفظ میشود این رود عظیم سرحد طبیعی هندوستان و سایر قطعات آسیاست یعنی هند را از ممالک دیگر آسیا جدا میکند سرچشمه‌های این رودخانه در کوه همالیه است که فرنگیها هیمالایا مینویسند رودخانه‌های چپ از سمت هندوستان چپ از طرف افغانستان با این شط میریزد و مصب خود رود سند محیط هند میباشد در بعضی امکنه عرض این رودخانه دو هزار ذرع و سه هزار ذرع است و طول جریان آن نهصد و هفتاد و پنج فرسخ جغرافیائی که هر فرسخ چهار هزار متر است میباشد و قتیکه رود پنجاب داخل رود سند میشود چهار هزار ذرع عرض پیدا میکند چون از حوالی شهر تته گذشت منشعب بچند شعبه میشود و هر شعبهٔ در نقطهٔ بمحیط هند منصب میگردد سلاطین کشورگیر ایران از قبیل کیخسرو و دارا و مهرداد و فاتحین خارجه مثل اسکندر و غیره که از یونان و مصر و بابل و کلده بعزم مملکت ستانی حرکت کرده این شط را سرحد متصرفات خود قرار داده اند

بعقیدهٔ بعضی اسم هند از اندوس اشتقاق یافته در هر حال اول پادشاه ایران که مامور علمی برای کشف و تحقیق منبع و مصب و وضع جریان این شط فرستاد دارای اول بود که در

أَنْد (أَنْدِیا) همان محرّف یا مصحّف هند است

یا پانصد و دوازده سال قبل از میلاد سکیلاکس یونانی وا بریا سنحتی مامور اینکار عمده نمود اسکندر کبیر در سیصد و بیست و پنجسال قبل از میلاد در روی این رودخانه تفحص کشتی رانی کرده است

اِیرَه نوپولیس — اسم قدیم شهر بغداد بوده گویند پیش از آنکه منصور عباسی این شهر را بنا کند یونانیها در زمان سلوکوس نیکاتر شهری در این محل ساختند و باین اسم موسوم کردند اما از آنجا که معنی تحت اللفظی این اسم شهر شیرین است و شیرین همان این دختر قیصر میباشد شاید این شهر را خسرو پرویز باسم شیرین عمارت کرده باشد و آبادی آن بعهده تعویق مانده تا وقتیکه منصور این کار پرداخته

ایزاطیخه — گویند اسم قدیم شهر یزد بوده علی الظاهر ایزد خواست این نام داشته است

ایک سیوفاگودوم — (اِکث تیوفاگودوم) — این اسم در زبان یونانی بمعنی ماهی خوار است طایفه که غذای خودشان و علوفه مالشان ماهی بوده در ساحل دریای مکران سکنی داشته وقتی که قشون اسکندر از این محل گذشتند آنها را دیده موسوم باین اسم کردند در این محل عساکر بحری و بری اسکندر کبیر از بیقوتی صدمات دیده اند

ایمائوس — قدما سلسله کوه بزرگی از آسیای علیا را که در جنب اراضی اسکیث نشین (ترک نشین) بوده باین اسم موسوم نموده و آن قسمتی است از همالیه حالیه و قسمت عمده از بلورداغ چون ایمائو در لغت سانسکریت بمعنی برف است و قلل این جبال همواره در برف مستور بوده موسوم باین اسم شده فی الحقیقه کوه ایمائوس چین را از کاشغر و ختن جدا میکند

حرف الباء

بابیلن — همان بابل معروف است و از قرار مسطورات توریه در ارض شنعار واقع نمرود ابن کوش ابن حام ابن نوح علیه السلام با قوم خود در سه هزار و سیصد و نه سال قبل از میلاد بارض شنعار مهاجرت کرده این مملکت را تملک نموده شهرهای بابل و فالاش و شانی و رین را بساخت و به سلطنت پرداخت و این اساس و ابتدای دولت نمارده است امروز در جای شهر بابل قصبه حله آباد است و ادنی محله آن شهر بزرگتر از حله حالیه بوده و لندن را که میخواهند بر آبادی بستایند میگویند بابل دنیاست اما بابل بمرتبه دارای این آبادی نشد بلکه چون پای تخت بوده نمارده بمرور بتوسیع و تزیین آن کوشیده اند

وضح

ایبریا

...مها و رصینهائیکه از دریای سیا... ساحل بحر خزر امتداد داشت ...سمت شمال آن محدود بکوه ...قاز و قدما آنرا ایبریا میگفتند ...و این ایبریا اسم تمام گرجستان است ...وجه تسمیه آنکه ایبری اسم قدیم ...سپانیا بوده گویند مهاجرین ...سپانیولی در ایبریا آمده ساکن ...شده لهذا یونانیها گرجستان را ...ایبریا گفته اند
...بعضی گفته اند ایبریا یا هیبریا اسمی ...ست که رومیها قبل از تصرف شبه ...جزیره اسپانیا بآن داده بودند ...اسپانیا را ایبریای بزرگ و ...طالیان ایبریای کوچک میگفتند ...بعضی ایبریا اسم قدیم ولایت ...ایبریا از ممالک روس و داخل ...باشد بوده پس ایبریا دخلی ...بگرجستان ندارد اما این قول ضعیف است

ایدومیا

...یکی از نواحی فلسطین بوده ...طایفه آدوم آنجا ساکن بوده اند

وضع شهر بابل زیاده از آنست که در این مختصر گنجد خلاصهٔ آن اینکه دو دیوار یا دو قلعهٔ تودرتو با برج و بارو برای بابل ساخته قطر هر دیوار تقریباً پانزده ذرع حالیه و ارتفاع آنها هفتاد و پنج ذرع و دیوار بیرونی دویست و پنجاه برج داشته و دیوارها و برج همه با آجرهای قطور با نفت و قیر سرشته ساخته شده و هر دیواری را نیز یکصد دروازه از مفرغ یا چدن بوده و سور خارجی را خندقی عمیق پر از آب فرات احاطه کرده و از شط فرات انهار عدیده برای سیراب کردن باغات و بساتین و مزارع بریده و مطلقاً زمین لم یزرع در اطراف شهر دیده نمیشده است

حدایق معلقه که یکی از عجایب هفتگانهٔ عالم شمرده شده از زینتهای شهر بابل بوده و شرح آن اینکه اطاقهای زیاد در روی هم ساخته تا ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قلعه مساوی گشته در بالای بام آن اطاقها درختان بارور و غیره کاشته و صفای آنرا باعلی درجه رسانیده بودند و بعضی حدایق معلقه را جفنهٔ درخت انگور فرض نموده اند

معابد عجیبه که هریک از ابنیهٔ عالیهٔ دنیا بشمار آمده نیز در شهر بابل ساخته شده و برج بابل معروف است و آنرا از بناهای بخت النصر یا خوکونان آثور دانسته اند که برای تفرج زوجهٔ خود که دختر پادشاه مدی بوده در حوالی حدایق معلقه بنا نموده و در بالای آن معبدی قرار داده اما محققین این برج را رصدخانهٔ کلدانیان میدانند منتهی اینکه در مرتبهٔ تحتانی آن معبدی هم معتقداند گویند این برج مربع بوده و هر ضلع آن بطول صد و شصت و شش ذرع حالیهٔ ما و ارتفاع آن تا پانصد قدم و عظمت این بنا را زیاده از عظمت هرمان مصر میدانند و داستان خراب شدن این برج و تبلبل السنه مشهور است و ما را بذکر آن حاجتی نیست

بابلنیان (بابیلنی) از این دو کلمه نیز مقصود ارض بابل است که آنرا بابیرونی هم گفته اند و گاه گاه که ارض کالده یا کلده میگویند مقصود همین سرزمین میباشد و فی الحقیقه ارض بابل آن اراضی پستی است که فیما بین دجله و فرات تا ملتقای این دو شط که بخلیج فارس متصل میشود واقع شده

بابلنیان (بابیلنین) ـ اسم اهالی قدیم بابل است و مورخین چنانکه اشاره نمودیم آنها را منسوب به کوش بن حام ابن نوح علیه السلام دانسته اند

باتانایه ـ اسم قدیم قصبهٔ سروج تابع لوای بیره جک ولایت حلب و از الجزیره است

باتنه — اسم شهر اطنه است واقع در مشرق زُغما و در مغرب اودفه

بابت هیس (باطیس) — اسم بندر باطوم بوده

بادیس — اسم قدیم یکی از شهرهای کرمان بوده واقع در حوالی ماعه کارپل که امروز معروف بجالسات است این شهر در سر حد مملکت قدیم کرمان و مکران و از بلاد ساحلیه محسوب میشده

بارباریکوم — در قدیم اسم یکی از مصبهای رود سند بوده

باردین — اسم رودخانه ایست که از پهلوی دمشق شام میگذرد و این شهر را سیراب مینماید حالا معروف به بردا است یاقوت حموی در معجم البلدان گوید این رودخانه را نام بردیا میباشد و یقال له بردا یونانیها این رودخانه را کری زرهواس میگفته اند یعنی آب طلا

بارپس — از شهرهای پیزدی بوده امروز معروف بر لوای حمید است واقع در آسیای صغیر و آنرا اسپارته میگویند

بارکانی — اسم طایفه از طوایف تورانی که در دامنه کوه بالخان واقع در ساحل شرقی بحر خزر سکونت داشته بوده است

باسکاتیس — بنا بر مسطورات بطلیموس مصری اسم شعبهٔ از رود سیحون بوده

باگاستانا (باکیستانا) این اسم محرّف باغستان است و وقتی کوه بیستون بلکه آبادی واقع در پای کوه بیستون را باغستان میگفته اند شاید باغستان وسیعی داشته از این جهت موسوم باین اسم شده و ممکن که در اصل باگاستانا بهستان بوده و بهستان را بهستون تلفظ مینموده چنانکه فرنگیها الآن هم بیستون را بهستون مینویسند چون یونانیها حرف ها ندانسته بجای آن گاف گذاشته و باگاستانا و باکیستانا گفته باشند بعضی از علمای جغرافی قدیم باگاستانا را مسکن ارباب انواع معنی و ترجمه کرده و این ضعیف است چه ایرانیها هیچوقت پرستش ارباب انواع ننموده اند که مسکن برای آنها قرار دهند

باکترا — اسم قدیم شهر بلخ که پای تخت باختر بوده میباشد و اسم رود بلخ و باکترا همان مصحف باختر است و بسیار اتفاق افتاده که کرسی مملکت اسم مملکت را داشته است

باکتریانا — اسم مملکت باختر است و آنرا باکترا و باکتریانا و باختر و باختار نیز گفته اند و باخذی و باخل هم نوشته چنانکه بلخ را الکتر قلیسیه و مصحف باخل میدانند اما ظن غالب آنکه

بلخ

بلخ پای تخت باختر بوده و باکترا محرف باختر است یا باختر مصحف باکترا شده مطلب را راجح بنده بر اهل فن میسپاریم و بنقل بعضی اقوال میپردازیم

جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت مدی عراق عجم بوده و باختی یا باختو در لغت مدیها معنی شمال داشته از این جهت آن مملکت موسوم بباختر شده است برخی بر این اند که بلخ در زبان پهلوی که حالا پشتو میگویند یعنی زبان افاغنه بمعنی قلعه بوده اگر این گفته صحتی دارد باید گفت چون پای تخت باختر قلعه داشته موسوم باین اسم شده

مملکت باختر را از ممالک معروفهٔ آسیا شمرده اند اما حدود حقیقی آن را درست معین نکرده قومی گفته اند حد شمالی آن سمرقند و شمال شرقی آن به مملکت سک یا ساک یا ساس یا سکزی محدود میگشته از جانب مشرق به بلورداغ که فاصل تبت صغیر و همین ناحیه است منتهی میشده و کوه هندکش در جنوب و جنوب شرقی آن واقع و مرو حد مغربی و جنوب بابل مغرب آن بوده است از این تحدید حدود چیزی معلوم میشود اگرچه مسلماً در هر وقت سرحدات آن تغییر کرده و در هر حال رود جیحون رودخانهٔ بزرگ و عمدهٔ این مملکت بشمار آمده است و این رود را یونانیهای قدیم اکسوس میگفتند و ایرانیها واخشو و حالا هم بعضی وخشاب میگویند و مملکت باختر را این رودخانه و شعب آن سیراب مینموده

پای تخت باختر را که باکترا یا بلخ باشد زاری آسیا یا زراسپ هم نامیده اند بلکه بطلیموس مصری در جغرافیای خود خاریسپا ضبط کرده شاید خاریسپا معنی خوار اسپا داشته که از خوار مشرق را قصد نموده و از اسپا اسپاه را یعنی محل و معسکر عساکر شرقیه

قسمت شرقی باختر که مملکتی کوهستانی بوده و وصل به سغد میشده در عهد اسکندر کبیر معروف به پاروانا کا گشته و این کلمه هم بمعنی کوهستانست

بعضی در آبادی باختر مبالغه کرده چنانکه ژوستن مورخ میگوید مملکت باختر غیر از قراء و قصبات هزار شهر معمور داشته و شک نیست که این حرف را اغراق کلی است شاید مقصود ناقل از هزار عدد کامل بوده ژوستن بیخبر از این اصطلاح باور نموده مثل اینکه بگوییم فلان کوه هزار چشمه آب گوارا دارد و مقصود بسیاری عیون و میاه عذب باشد شخص خارج از این اصطلاح فرض حقیقت نماید

تاریخ سلاطین باختر از هر طبقه مفصل است و ما حکمرانی سلسلهٔ از خلفای اسکندر را و سلطنت

شعبهٔ از اشکانیان را در کتاب دوّل التیجان اجمالاً ذکر کرده و نگاشته ایم

بالبین بیگا — اسم قدیم قصبهٔ پالو تابع لوای ارغنی ولایت دیاربکر است واقع در کنار رود خانهٔ مراد در اینجا چند خانهٔ در کمر کوه و سنگ تراشیده و ساخته و در لوحهٔ بخط بیگانی بعضی وقایع تاریخی را ثبت کرده اند

بدهل — از شهرهای فلسطین و در نزدیکی بیر سبع بوده حالا خراب است بنابر مسطورات توریة درین شهر وحی بحضرت ابراهیم نازل شده که ارض کنعان تا ابد متعلق باولاد او خواهد بود

بدهلم (بیطلم) بیت اللحم است از بلاد فلسطین که مولد حضرت عیسی علیه السلام میباشد

بدهرون — نیز از شهرهای فلسطین باسم دو شهر بوده است چنانکه در توریة مسطور شده بنای این شهر را حضرت سلیمان گذاشته

بدحسان یا بیسان — از شهرهای جلیله نزدیک رود اردن معروف است این شهر در لوای عکه و در ساحل غربی رود یعنی شریعة الکبیر میباشد در دامنهٔ جنوبی کوهی واقع بوده طایفهٔ اسکیت که از تورانی ایران و از ایران بشام هجوم نمودند و بفلسطین آمدند بنای این شهر را گذاشتند دانویل گوید حالا این شهر بنام ایزان معروف است بعضی محل آنرا کنار دریاچهٔ طبریه و ارض فلسطین نوشته در هر حال از بلاد مشهورهٔ این ناحیه بوده است

بروسا — از شهرهای قدیم اناطولی واقع در ایالت طرابوزان و در ساحل بحر دیثل آرمانی شراب این شهر در قدیم معروف بوده امروز بچهار شنبه معروف است

بریا — وقتی شهر حلب شام را باین اسم میخواندند وقت دیگر آنرا کالیبون میگفتند

بریتوس — از قرار مسطورات دانویل بیروت حالیه است و بعضی گفته اند اصل بیروت بت ایل بوده یعنی بیت الله

بزابدة — اسم قدیم جزیرهٔ ابن عمر است واقع در ساحل دجله و تابع لواء ماردین ولایت حلب

بوانا — اسم قدیم شهر وانست در ارمنیه که حالا هم دایر و یکی از والی نشینهای عثمانی است وقتی پای تخت سلاطین ارمن بوده

برسیبا — اسم قدیم یکی از شهرهای بابل بوده امروز آن معروف به بیرسماوه و تابع لوای حله

ولایت بغداد داشت

بُوُادُوُس - اسم قدیم رودخانهٔ مهدیا است که در نزدیکی دجله بر زاب بزرگ میریزد

بیتاك - اسمی است که یونانیها بشهر باد غیس که در ترکستان افغانستان آ ود در شمال شرقی هرات داده اند

بی تی نیا (بی تی نی) - مملکتی بوده در ساحل دریای سیاه مشتمل بر لواهای برو سه وازطغرل تابع ولایت خداوندکار و لوای قوجه ایلی یعنی ازمید تابع اسلامبول دار الملك قدیم آنرا بیتیه میگفته اند

بیرثا (بیرطا) اسم قدیم قلعهٔ الشرقه بوده در ساحل غربی دجله اکنون خرابست

بیلیخا - اسم قدیم رودخانهٔ بلیخ واقع در الجزیره است که از حوالی اورفه و از طرف جنوب غربی سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نزدیکی رقه بفرات میریزد

حرف پای فارسی که پ باشد

پارا - اسم شهر فراه است و آنرا پاروا هم نوشته اند

پارتاسینی - اسم کوههای فاصل مابین ایالت فارس و اصفهان بوده وطایفهٔ پارتاسین در آن سکنی داشته

پارُوپامیسوُس - اسم کوه هندوکش است و آنرا پاروپامیزهم مینویسند همراهان اسکندر کبیر که با او بهندوستان میرفتند چون باین کوه رسیدند و اسم با آن دادند یکی پاروپامیسوس یا پاروپامیز و اسم دیگر قاف است زآنجا که کوه قاف را آخر دنیا میدانسته خواستند تملقا باسکندر بگویند تو تا آخر دنیا آمدی لهذا هندوکش را کوه قاف گفتند و کوه قاف کوه قفقاز هندی شد

هندوکش در اصل هند و که بوده و که مخفف کوه است و آن فاصل است مابین هندوستان وترکستان و قسمتی از افغانستان و از جبال عظیمهٔ آسیای مرکزی شمرده میشود امتدادش از حدود خاك ایران تا ساحل یمین رود سند و در طرف جنوب شعبه های آن وصل بکوه هما لیه میگردد و بیشتر سرچشمه های رود سند را از دامنهٔ جنوبی این کوه میدانند بعضی قلل مرتفعهٔ این کوه تا هفت هزار و دویست متر ارتفاع دارد

پازارگادا (پازاقارْدا) اسم یکی از شهرهای فارس و پای تخت حقیقی سلاطین

کیانی

پارُث
اسم مملکت اصلی اشکا[نیان]
جو د شرحی مشبع از
مملکت و حدود آن د
جلد اول درر التیجان
نگاشته شده در اینجا
نمودیم

کیانی که قبل از کیخسرو بوده اند و موقع آن همانجائی است که حالا شهر فسا آباد میباشد پادشاهان
کیان همیشه در این شهر تاج بر سر میگذاشتند

بعضی گویند شهر فسا را کیخسرو ساخته بهر حال مقبرهٔ آن پادشاه هنوز در این شهر مشهود است
جمعی بر این اند که پازارگاد در زبان کیان بمعنی اردوی ایران یا خزانهٔ ایران بوده و جغرافی
فسا خالی از تفصیلی نیست نگارش آن در اینجا از ما نحن فیه خارج است

پازی تگریس — قدما این اسم را بچند رودخانهٔ خوزستان و عراق عرب داده از جمله
رود کارون را باین اسم نامیده و از قورنه بطرف خلیج فارس که دجله و فرات بیکدیگر پیوسته
وشط العرب نامیده نیز پازی تگریس نام یافته و پازی تگریس را پاسی تگریس هم خوانده اند

پافلاگونیا — که آنرا پافلاغونیا هم میگویند ولایت قسطمونی است

پالسطینا — فلسطین است معروف بر لوای قدس و یهودیه و قدما آنرا کنعان گفته اند

پراسیا — اسم تخت سلیمان بوده از محالات خمسه

پرسارمینا — اسم ارمنستان کبیر است که متعلق به ایران بوده

پرس (پرسی) همان فارس است که فرنگیها اینطور تلفظ میکنند حد قدیم این
مملکت را از طرفین شمال و جنوب بلاد مدی یعنی جبال و خلیج فارس نوشته اند و خوزستان در
میان فارس و بابل واقع شده از سمت مشرق فارس بکرمان محدود بوده چون سلاطین فارس
سایر ممالک ایران را تملک نموده بعدها بتمام ایران فارس گفته اند و فارس یعنی ایران تا زمان
کیخسرو چندان اسم و رسمی نداشته پس از آن که حدود آن بدریای مارمارا و رود سند رسید
و مصر هم جزو آن گردید باوج عظمت قرار گرفت

در توریه فارس را که معرب پارس است پاراس نوشته و آنهم محرف پارس است علام یا عیلام
پسر سام بنا بر مسطورات کتاب مقدس جد فارسیان بوده

پرسپلیس — اسمی است که یونانیان بشهر قدیم اصطخر فارس داده و معنی تحت اللفظی
آن ایران شهر است این شهر از بلاد قدیمهٔ ایران و پای تخت کیان بوده در دو منزلی شیراز در
طرف مشرق آنست و از شهرهای نامی ایران بشمار میآید بانی آن کیخسرو را میدانند مقبرهٔ
بعضی از سلاطین کیان در آن بوده اسکندر کبیر در سیصد و سی سال قبل از میلاد این شهر را
فتح کرده و حکم بقتل اهالی و غارت آن داده و بتلافی اینکه سلاطین ایران آتن پای تخت یونانرا

سوزانده

سوزانده بودند حکم کرد اصطخر را با ابنیهٔ سلطنتی آنرا آتش زدند وشرح این واقعه وسایر تفاصیل اصطخر طولانی است

پرسیکوس سینوس — اسم قدیم خلیج فارس بوده واین دریا اسامی مختلف داشته ازجملهٔ آن قلزم ودریای سبز ودریای بابل ودریای اریطروم می گفتند از طرف شمال این خلیج محدود بسرحدات فارس وکرمان وخوزستان ودرسمت شمال غربی دنبالهٔ آن وصل بابالک بصره میشود ودرجنوب غربی بقسمتی از احسا ودرجنوب بناحیهٔ عربستان عمان ودرسمت مشرق بواسطهٔ تنگهٔ هرموز بدریای عمان متصل میگردد درطرف ایران جزایر زیاد دارد ودرسواحل این مملکت مرواریدهای ممتاز دران دریا صید میکنند بزرگترین آبی که باین دریا میریزد شط العرب است

پری سابرا — شهری بوده درعراق عرب موسوم بفیروزشاپور سفاح اول خلیفهٔ عباسی شهری درحوالی آن ساخته آنرا انبار نامید

پنتوس (پنت) — اسم ولایت طرابوزان بوده درزمان سلاطین کیان تبعیت دولت ایران مینموده یعنی خدیوی داشته تابع پادشاهان کیانی امّا بعد سلطنت مستقلی دراین سرزمین تشکیل یافته وسلاطین بزرک از قبیل مهرداد مالک این مملکت شده بسط مملکت پنت بسته بقدرت پادشاه آن مملکت بوده کاهی تمام سواحل قرادنگیز را متصرف کرده اند بلکه تا دریای آزف هم رفته دولت روم مدتی پنت را متصاحب نموده و دریای سیاه را که پنت اکسن میکفتند از بابت منسوب نمودن به پنت بوده یعنی دریای پنت قدما اهالی این بالک را لوکوسیری نام داده یعنی شامیهای سفید بعد ولایت را نیز باسم اهالی خوانده اند

پومبدیثا — از بلاد الجزیره درساحل فرات ودار العلم یهود بوده اهلش بزیرکی ضرب المثل چنانکه گفته اند پومبدیثایی فیل را از سوراخ سوزن بیرون میکند درین شهر قصرهای عالی بوده ومسکن نجبای یهود ومدارس آنها

پروفراثیا — حالا معروف بهزارنکست از شهرهای معروف سیستان اسکندر کبیر ازاین شهر عبور کرده

پورا — از شهرهای بلوچستان ونزدیک کرمان وسر راه اسکندر کبیر بوده دانویل مینویسد حالا معروف به پورک یا پورغ یا فوراست بعید نیست همپور باشد

حرف

حرف التاء

تاپوری — اسم طایفهٔ جنگجو بوده که در طبرستان سکنی داشته و چون طبرستان را طاپورستان هم نوشته اند معلوم میشود معنی این کلمه ناحیهٔ قوم تاپوری میباشد و طاپورستان بمرور طبرستان شده و در آن ازمنه تمام مازندران موسوم باین اسم بوده اسکندر کبیر مدتها با طایفهٔ تاپوری زد و خورد کرد و نتوانست مملکت آنها را مسخر کند آخر الامر صرف نظر نمود

تارتاری — تاتارستان را فرنگیها تارتاری میگویند یونانیها و لاتینها این مملکت را اسکیثیا و سیتیا نامیده یعنی اراضی اسکیث نشین و عبرانیها ماگوگ گفته که ماجوج باشد یعنی جای قوم ماجوج

بعضی از علمای جغرافی تاتارستان را بدو قسمت منقسم نموده یک قسمت را سارماسیا یا سارماسی آسیائی و شرقی گفته قسمت دیگر را سارماسیای غربی و اروپائی حد سارماسی شرقی رود طانائیس است که دن باشد و اراضی آن تا دریای مازندران و بالاتر بلکه بدیوار چین میرسد گویند طایفهٔ سارمات از ترکها و تاتارها که غیر از اسکیث بوده و اصلاً از ترکستان حالیه مهاجرت کرده اسکیثها را بفرنگ رانده خود جای آنها را گرفتند بنابراین مملکت این قوم را سارمات هم گفته اند اما سارماسی غربی عبارت است از ممالک حالیه روس و لهستان و سارماسیا را در کتب ما دشت قبچاق نوشته اند و شرح تاتارستان و حدود و بلاد آن مفصل و در اینجا خارج از ما نحن فیه است

تریپلی — فرنگیها طرابلس را تریپلی میگویند

تگرانوکرد — از شهرهای قدیم ارمنستان کبیر است و تگران پسر مهرداد پادشاه ارمن بانی آن شهر بوده حالا معروف به اسکی شهر میباشد و خراب است

تیروس — اسم قدیم جزیره و بندر هرموز واقع در خلیج فارس بوده

تیزیا (تیزا) — از بنادر خلیج فارس و در ساحل بلوچستان است و آنرا حالا تیز نیز و بعضی طیس مینویسند

حرف الحاء

حضر — که غالباً الحضر نوشته میشود از شهرهای معتبر معروف الجزیره (مزوپوتامی) بود چون شرح آنرا مفصلاً در جلد اول درر التیجان و جلد سیم نگاشته دیگر حاجت بتکرار نیست

حرف الدال

حرف الدال

دارا — از شهرهای قدیم آشور (آسیری) وفیما بین ماردین و دیار بکر واقع بوده و قریهٔ دارا در جنوب نصیبین است

دارگان — یا دار عوماان اسم رود خانه بوده است زیا خزر که با رود خانهٔ اشوس یا اکوس یکی شده بعد بجیحون ریخته

داماس — یا داماس کوس شهر دمشق است

داهو — یا داهی یا داء اسم طایفهٔ از طوایف تورانی بوده که آنها را اسکیث و سیث و سگزی هم گفته و ذکر این قوم و محل و مسکن آنها در کتاب درر التیجان بیاید در اینجا دیگر حاجت بشرح نیست

دبا — اسم قدیم شهر عین تاب بوده از توابع ولایت حلب

درابساکا — یا دارابساکا یا داراب سا با یا اسم شهر داراب فارس معروف به داراب گرد باشد شهر با میان از بلاد افغانستان که در معبر اسکندر کبیر بوده و چنگیز خان آنرا خراب نموده نیز باین اسم نامیده شده

درانگا — یا درانژیان اسم قدیم سیستان بوده بعد از هجوم طایفهٔ ساس یا ساك یا اسکیث باین مملکت ساسکا ستانا نام یافته و مردم ایران آنرا سکستان کرده و سجستان معرب آن است

دلاس — اسم رود دیالا است که از کوه یا طاق سر چشمه میگیرد و از شهر زور گذشته بدجله میریزد

دمتریوس — اسم شهر کرکوك است از ولایت موصل و بطلمیوس مصری آن را کورکورا ضبط کرده

دودپانا — قصبهٔ بینی دلوای بایزید تابع ولایت ارزن الروم و امروز معروف به بایزید است

دورا — اسم صحرای وسیعی بوده نزدیك بابل که نابوخودونوزور از بخت النصرها (نماردہ) مجسمهٔ خود را که سی ذرع طول داشته در آن صحرا منصب کرده این اسم در توریة مذکور است

دوسارا — اسم قلعهٔ جعبر جالبه است که منسوب بر دو سر غلام میباشد

دیوس کورپا — یا سباستوپلی از شهرهای منگیرلی واقع در کنار قرادنکیز

و امروز معروف به اسکودریه میباشد

حرف الراء

راژس — اسم قدیم شهر ری بوده و آنرا راك و آرساسیا هم گفته اند و میتوان گفت اسم دیگر ری راز است و راژس محرف آن میباشد فی الحقیقه ری را هرجا طوری نوشته از جمله در توریه راگز نگاشته شده در الواح بیستون در آن لوحی که بزبان مدی میباشد راگا ثبت کرده و در لوح دیگر که بزبان تورانی است راك کا آن و در اشتقاق آن نیز چیزها گفته اند تا آنجا که آنرا از کلمه راج سانسکریت مشتق دانسته و مشعشع ترجمه نموده چنانکه راج و راجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده همین معنی را دارد (راج یعنی با تشعشع بسیار و راجه مصغر آنست که راج کوچك باشد)

قدما در بلاد جبال یا مدی یا عراق عجم اول شهر اکباتان را دانسته که همدان باشد و دوم شهر ری را گفته اند که راژس یا راگز یا راز باشد چون شهری در مقدونیه بوده موسوم به اوروپوس بعد از غلبه اسکندر کبیر این حدود فاتح مقدونیه یا خلفای او ری را که شباهت بشهر مزبور داشته با دبلدة از مملکت وطن خود اوروپوس نامیدند و در سلطنت اشکانیان این شهر موسوم به آرساسیا یا آرساکیا شد یعنی شهر آرساس یا آرساك که اشك باشد در زمان ساسانیان باز آنرا با سم قدیم که داشت نامیده راژس یا راگز گفتند بعد اعراب راژس را زو راگز را ری کردند

چون راج یا راك چنانکه گفتیم بمعنی مشعشع بوده و این شهر هم در آبادی و ابنیهٔ عالیه و قصور و دور و غیره شعشعهٔ زیادی داشته ممکن است باسامی مزبوره موسوم شده باشد از القابی که بری داده اند ام البلاد و شیخ البلاد است

یاقوت حموی گوید در تواریخ قدیم ایران مینویسند کیکاوس اختراع ارابه نمود و آلاتی در آن قرار داد که بواسطهٔ آن باسمان رود حق تعالی باد حکم داد آن ارابه را بابر رسانند و از آنجا سرنگون کنند کیکاوس با ارابه اش بدریای جرجان افتاد کیخسرو پسر کیکاوس چون بتخت سلطنت نشست همان ارابه را مرمت کرد که بشهر بابل برد یعنی با ارابه با نجا رود بمحل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد برآورده ندکه بهری آمد یعنی با ارابه آمد چه ری در لغت فرس قدیم بمعنی ارابه است کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند و آنرا ری نام نهادند

در وجه تسمیهٔ ری از این قبیل چیزها بسیار گفته اند که در صحت آن حرفها است لهذا متعرض نشد مگر در این شهر عمارت شده از جمله جعفر ابن محمد الرازی گوید در خلافت منصور عباسی ولیعهد خلیفه مهدی شهر تازه در ری بنا کرد و دور آن شهر خندقی حفر نمود و مسجد جامعی ساخت و این ابنیه در سال صد و پنجاه و هشت هجری تمام شد نیز قلعهٔ دیگر مهدی در حوالی ری بنا نمود و خندقی دور آن کنده و آن قلعه را محمدیه نامید

قلعهٔ ری را وقتی قلعهٔ الفرخان میگفته اند یا قلعهٔ دوری بوده موسوم به قلعهٔ فرخان نگارنده شرح مبسوطی از ری در کتاب مرآت البلدان ناصری در لغت طهران نوشته لهذا در اینجا همین قدر را اقتصار مینماید

رامباسیا — از شهرهای بلوچستان بوده و اسکندر کبیر در مراجعت از هندوستان از این شهر عبور نموده دانویل میگوید حالا معروف به ابرماجل است

ریئوس — اسم رودخانهٔ یونان است واقع در منگرلی و آنرا افاذهم گفته اند

ریزنا — از بلاد جزیره است و حالا معروف برأس العین میباشد

ریندیکوس — بنا بر مسطورات دانویل و بعضی از علمای دیگر اسم قدیم رودخانهٔ ولگا بوده است

حرف الزاء

زابدیسنا — اسم قدیم جزیرهٔ ابن عمر است تابع موصل و حالا هم موسوم بهمین اسم است

زابوس مینر — یعنی زاب کوچک و آنرا یونانیها کاپروس میگفته اند

زادراکارتا — بعقیدهٔ دانویل اسم شهر ساری مازندران بوده اما علمای جغرافی حالیه میگویند در محلی که حالا شهر استرآباد واقع است شهری بوده موسوم باین اسم در هر حال این اسم مرکب از دو کلمه است زادرا و کارتا اما زادرا علی الظاهر اسم والی یا بانی این شهر بوده و کارتا همان گرد است مثل داراب گرد

زارانجی — یا زارانگا اسم قدیم آن قسمت سیستان است که در حوالی دریاچهٔ زره واقع و این لغت زندی است و در لغت زند زارایا جای باتلاق را میگفته چنانکه در فرس قدیم هم دارایا همین معنی را داشته چون بمجاورت دریاچه این قسمت باتلاق بوده موسوم باین اسم شده

زاربس — اسم دریاچهٔ زرهٔ سیستان است اکثر یاس طبیب که شرح حال او در آخر

جلد دوتم درر التیجان نگاشته شد در تاریخ خود میگوید زاریس اسم شهری است در نواحی س

زاریاسپا — اسم قدیم شهر بلخ بوده

زُغما — معنی این کلمه پل میباشد وقتیکه از بلاد سوریه خواستند بالجزیره بروند پلی بر روی فرات بسته از روی آن عبور کردند بعد شهری در نزدیکی آن پل آباد نموده آنرا هم باسم پل زغما گفتند این پل و این شهر فیما بین حلب و اورفه (بیره جك) واقع و حالا معروف به بقرة الفرات است

حرف السین

سابیری — اسم شعبهٔ از طوایف هیاطله بوده که از شمال لبواحل بحر خزر آمده در سمت قفقاز سکنی کرفته بعد از مائه پنجم و ششم مسیحی بحوالی نی پر رفته و حالا آنرا جاهب سوری یا سیبری مینامند و ایالت پولتاوا و چرنیکوا از ممالك روس در آنجاست

سارماسیا — دشت قبچاق است و در لغت تاتاری نگاشته شد

ساریگا — اسم شهر قدیم سرخس خراسان است

ساکا — یا ساس اسم یکی از شعب بزرك طوایف تورانی است مسکن آنها از طرف مغرب ترکستان و از طرف جنوب شرقی و مشرق کوه ایما توس و از طرف شمال تا تارستان و آنها همان قوم سگزی میباشند که در سیستان منزل کرفته و بدینواسطه سیستان را سگستان گفته و سگستان را اعراب معرب نموده سجستان کرده اند و سگزی یا ساس بعد باسم ماساژت موسوم شده و سك سری که فردوسی علیه الرحمة وغیره بتورانیها نسبت داده بواسطهٔ این است که نژاد آنها بطایفهٔ ساس میپیوسته

از پیش از عهد کیان هر وقت طایفهٔ پارث بر پیشدادیان یاغی میشده ساسها را بکمك خود میطلبیده اند بعد هم که پارثها سلطنت اشکانی را تشکیل دادند باز در هنگام لزوم از طایفهٔ ساس استعانت مینمودند دیواری که یکسمت آن بر قراد نکیز و سمت دیگر بباب الابواب متصل میشده و باز از سمت مشرق در پای خزر شروع شده و تا ساحل جیحون امتداد یافته برای منع تطاول وچپاول ساسها بوده که آنها را گث و ماساگث میگفتند و گث و ماساگث همان یاجوج و ماجوج است که در توریه گوگ و ماگوگ نگاشته شده

سپوتاس — یا اسپوتاس بعقیدهٔ استرابن اسم دریاچه ارومیه بوده و آنرا ارامنه کاپوتان نا میده

سیدنوس — اسم رودخانه ایست در اناطولی که امروز معروف به ترسوو قراسو میباشد اسکندر کبیر در آب این رودخانه رفته سینه پهلو کرد نزدیک بود بمیرد

سلنی — اسم شهر افیون قره حصار است که آنرا قره حصار صاحب مینویسند مرکز لوا و تابع ولایت خداوندکار بروسه است

سلوسیا — یا سلوسی شهر مشهور بابل است که سلوکوس نیکاتر در سنهٔ سیصد و هفت قبل از میلاد در کنار دجله ساخت خرابه او در مقابل طیسفون هنوز موجود است و این دو شهر را چون روبروی هم بوده اعراب مداین میگفته اند

سمینا — اسم قدیم سمنان بوده

سنعار — یا شنعار یا سینهار اسمی است که عبریها بارض بابل که در حوالی التقای دجله و فرات واقع شده داده و شهر بابل در همین خطه بوده است

سنگارا — مصحف سنجار است و این شهر از جهت تولد سلطان سنجر در آن موسوم باین اسم شده است

سوزیا — اسم شهر زوزن است مابین نشابور و هرات بعضی زوزن را ولایت دانسته اما گفته اند شهر این ولایت هم موسوم بزوزن میباشد چون علمای بزرگ از زوزن بیرون آمده آنرا بصرهٔ صغیر نامیده اند

سوزیان
اسم خوزستان بوده
آنرا سوز و سوس میک
که همان شوش باشد
از آنکه شوش خراب ش
نزدیکی آن شوشتر را ب

سوکاندا — اسم قدیم جزیرهٔ آبسکون بوده

سیازوروس — اسم قدیم شهرزور کردستان است

سیتاسین — حالا معروف به کارکوف است و اسم صحیح آن عقرقوف است بعضی عقرقوم هم ضبط کرده در هر صورت تلی در نزدیک شهر بغداد موسوم باین اسم است گویند کیکاوس که بزعم بعضی نمرود است آنجا را ابساخته که در انداختن حضرت ابراهیم ع در آتش خود بآن بلندی رود

سیدری — یکی از رودخانه های استراباد است که بعد موسوم به اسیر شده از حوالی شهر استراباد حالیه گذشته بدریا میریزد

سیروپلی — شهری بوده در گیلان معروف به کوراب از ابنیهٔ کیخسرو

سیروس — اسم دو رودخانه است یکی رود کر در ارمنستان دیگری رودخانه سند امیر در فارس

حرف الشین

حرف الشين

شاتەرسیتە — یاکاترسپنه اسم شهر ختن است در ترکستان چین

شارزا — یاکاروزا یا شارزان یا کارزان اسم جائی است که کراسوس سردار رومی از اشکانیان شکست خورد حضرت ابراهیم ع از آنجا بارض کنعان رفته و حالا موسوم به حران است واقع در داخلهٔ لوای بیره جك تابع ولایت حلب

شارا کس — در کاراکس نگاشته میشود

شارپوت — صحیح آن خرپوت است و آن از شهرهای ولایت معمورة العزیز میباشد متقدمین آنرا حصن زیاد نامیده و متأخرین خرت بوت و ارامنه کارپرت یا کاروت بیرد در هر حال از بلاد ارمن وسطی است

شاطراموته — یاکاترامونته اسم ناحیهٔ حضرموت یمن است

شوارا — اسم خوارورامین است

شوآب — وکوآب و اولانوس هر سه اسم رودخانهٔ فراسو و آب زال و کرخه است که داخل شط العرب میشود

شیو — یاخیو یا اسکیو از جزایر اناطولی و در بحر الجزایر واقع است اسم شهر این جزیره هم شیو میباشد یونانیها شیو را کیو میگویند و عثمانیها ساقز اطه سی (جزیرهٔ ساقز)

حرف الطاء

طخاری — اسم یکی از طوایف ترك بوده که در کوهستان باختر سکنی داشته چون این طایفه در طخارستان ترکستان جای گرفته آن ناحیه باسم آنها موسوم شده یاقوت حموی در شرح طخارستان گوید اینجا را طخیرستان هم میگویند و طخیرستان یا طخارستان ناحیهٔ وسیعی است متعلق بخراسان و منقسم بدو قسمت میباشد طخارستان علیا و طخارستان سفلی طخارستان علیا در مشرق بلخ و در بیست و پنج فرسخی آنست و در مغرب رود جیحون واقع شده خلم و سمنگان و بغلان از بلاد معتبرهٔ طخارستان است اصطخری مینویسد از شهرهای عمدهٔ طخارستان طالقان خراسان است

غورنا — شهر غور است در افغانستان

حرف الفاء

فلاوبایس — بعقیدهٔ دانویل اسم قلعهٔ فارس است که ارامنه هارس میگویند

فنیسیا — اسم فنیقیه است که در اصل فنیکو بوده و آن ناحیهٔ کوچکی بوده از شام

ما بین لبنان صغیر و دریای مدیترانه شهر تیر و صیدون از بلاد فنیقیه است فنیقیه در حقیقت بیروت حالیه میباشد اختراع الفبای ابجد در این مملکت شده و امروز علمای بیروت سرآمد عصر اند

فیریژی — یا فریژی اسم لواهای کوتاهیه و قره حصار صاحب است از ایالات آسیای صغیر

حرف القاف

قالاتیا — حق این است که صحیح این کلمه غالاتی و غالاتیا میباشد و در حرف غین باید نوشته شود متابعت و دفع التباس را در اینجا نگاشته شد و غالاتی اسم لواهای انقره و بوزغاد و اماسیه میباشد از ایالات آسیای صغیر

قالیله — یا غالیله (گالیله) (گالیلا) اسم ناحیهٔ وسیعی است از بیت المقدس و از تمام نواحی فلسطین آن سرزمین حاصلخیزتر و پر جمعیت تر بوده

حرف الکاف

کائیسارا — از شهرهای فلسطین است و ابتدا استراتون نام داشته هیرود که از جانب اگوست قیصر روم در اینجا حکمرانی داشته تملقاً آنرا قیصریه نامید و کائیسارا همان قیصریه است

کائیسارا — نیز قیصریه است از شهرهای کاپادوس اناطولی و اجیاس طاغی شهر بزرگ و مرکز لوای این قیصریه میباشد از ولایت انقره

کابالاکا — اسم یکی از شهرهای شیروان بوده د انویل آنرا کابلا سوار و در ساحل رود سمور نوشته و بطلمیوس رود سمور را البانوس نامیده

کاپادس — لواهای نیگده و قیصریه مسطور در فوق و مرعش و ولایت سیواس است

کائیوت — اسم کوهی است نزدیک دربند و عرب کبیر و ارامنه آنرا کوه کوبند و بخاطر که قراءات زمان درهٔ بسیار تنگی میکند و در واحروز معروف به بوغاز کبان معدنی است

کاتابانوم — در حضرموت یمن حالا آنرا اشبام میگویند و آباد است

کاتیثا — اسم جزیرهٔ کیش است در خلیج فارس

کاتااونیا — از ایالات ارمن صغری و غالباجزو کاپادس بوده حالا اسم قضا و قصبهٔ البستان است در لوای مرعش تابع و لایت حلب البستان را آلبستان هم ضبط کرده اند

کادی – حالا معروف به کدوس است مرکز قضا و تابع لوای کوتاهیه ولایت خداوندکار است

کادینا – از شهرهای اناطولی و حالا موسوم به بنیک ده است

کاراکس – یا شاراکس یا خاراکس شهری بوده در خوزستان در نزدیک مصب اولاتوس که رود کرخه یا قراسو باشد اسکندر کبیر در آن عمارت نموده جمعی یونانی زاد را آنجا ساکن کرده و موسوم شد به کاراکس اسکندریه چون طغیان آب آنرا خراب میکرد آنطیوخس پادشاه سلوکیه جای آنرا تغییر داده دورتر در دامنه کوه قرار داده و آنتیوشیا یا انطاکیه نامید بعقیده نگارنده کاراکس خوزستان نزدیک بخلیج فارس و ما بین مصب قراسو و کارون است بشط العرب و امروز معروف به کارم میباشد و این ناحیه را کاراش میگفتند یعنی جائی که شهر کاراکس در آن واقع است ایوان کیف هم از ابنیه یونانیان میباشد و معروف به کاراس بوده

کارالیس – از شهرهای اناطولی و بعقیده بعضی همان قرابلی است که مرکز ناحیه و تابع ولایت قونیه باشد

کارانا – از شهرهای یمن ما بین عدن و ذمار واقع در بالای سنگی که امروز معروف به المقرانه است

کارشا – یا کارخا یا کارشی همان کرخ بغداد کهنه است

کارمانا – یا کارمانیا اسم مملکت کرمان است و بطلمیوس آنرا منقسم بدو قسمت کرده کرمان دایر و کرمان بایر حد شمالی کرمان دایر کرمان بایر بوده از طرف مشرق محدود به بلوچستان و مکران از طرف مغرب بفارس و پای تخت این قسمت کارمانا که کرمان باشد نام داشته و دارد اما کرمان بایر محدود بخراسان و هرات میشده در حقیقت لارستان فارس هم جزء کرمان قدیم بوده نیز بطلمیوس جزیره و بندر هرموز را هرمار پلیس مینویسد

کارپلا – دماغه جاسک است در ساحل کرمان

کازیا رژیو – بعقیده دانویل اسم شهر کاشغر است

کاسپیانا – اسم دریای مازندران است که آنرا کاسپین هم میگویند فی الحقیقه بزرگترین دریاچه های شور کره ارض است و ما بین حدود اروپا و آسیا واقع شده امتدادش از شمال غربی بجنوب شرقی و منتهای طولش هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرضش ششصد و پنجاه کیلومتر و منتهای عمقش هفتصد ذرع است چون طایفه کاسپی در سواحل این دریا ساکن بوده آنرا کاسپین گفته اند بعد دریای هیرکانی نامیدند یعنی دریای گرگان و اسامی دیگر آن

دریای

دریای خزر دریای دیلم دریای جرجان دریای طبرستان دریای باکو میباشد

کاسپیرا - یکی از شهرهای کشمیر با اسم خود کشمیر بوده

کامرانن - پای تخت قدیم ایالت کاپادس که مپواس باشد بوده حالا به کامان معروف است

کانان - همان کنعان است که در طرف جنوب شامات واقع شده

کپی - یا سپی از شهرهای دشت قبچاق و در کنار دریای آزف بوده دانویل گوید حالا معروف به کپیل است و کپی در زبان قبچاق باغ میباشد

کتزیفون - یا ستیزیفن اسم شهر طیسفون بوده و اعراب آنرا معرب نموده طیسفون نامیده و امروز معروف به مداین سلمان و طاق کسری میباشد این شهر را سلاطین اشکانی در کنار دجله در مقابل شهر سلوسی بنا نموده و در آن قشلامیشی مینموده اند طاق کسری از ابنیهٔ باعظمت این شهر است و ما شرح آنرا در مرآت البلدان ناصری نگاشته ایم

کراگ - یا کراقوس از کوههای بزرگ اناطولی است در ولایت آیدین و امروز معروف به سنکاپی میباشد

کرسونئوس - اسم بندر بیشهر است که در پهلوی بندر بوشهر میباشد

کسرای - این اسم را پلوتارک کاسین مینویسد گویند یکی از طوایف صحرانشین ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای باطاق و کرند زهاب و یکه بطرف لرستان است سکنی داشته بواسطهٔ سفتاقهای سخت هیچ پادشاه اطاعت نمیکردند اسکندر جمعی نزد سوار فرستاده آنهارا مغلوب نمودند بعقیدهٔ نگارنده طایفهٔ مزبوره اجداد الوار حالیه بوده اند

کشن - یا کت اسم طیسفون است

کفن - یا کفوس اسم رودخانهٔ کابل بوده که داخل رود پنجاب میشود

کلشید - یا کاشی که در یونانی کلخیس میگویند اسم قدیم قطعهٔ مینی است در آسیا که امروز بمملکتین ایمره لی و منگرلی در آن میباشد حد آن در مغرب دریای سیاه و در شمال قفقاز و در مشرق گرجستان حالیه است

کلشی - یا کیللاکاری بنا بر مسطورات بطلمیوس اسم شهری است از هند در ناحیهٔ مدرس در کنار رودخانه و امروز معروف به کالکاری میباشد رودخانهٔ مزبور بخلیجی میریزد که آنرا نیز بطلمیوس کاشیکوس نامیده

کماریا - اسم دماغهٔ کمرن هندوستان واقع در ایالت مدرس میباشد

کمی زنا — اسم قدیم قومس است
کوآنا — اسم قدیم شهر قم بوده است
کودذا — اسم شهر کیج مکران است
کوراسمی — اسم یکی از طوایف تورانی بوده که در رود و ساحل جیحون سکنی داشته این طایفه اسم خود را بناحیهٔ که جوه در آن است داده آن سرزمین را کورا اسم گفتند و کورا اسم بمرور خوارزم شد پس وجه تسمیه که برای خوارزم متأخرین بیان کرده بناید صحیح داشته باشد
کوروميترن — با خورومیترن اسم قدیم خراسان است و ظاهرا این اسم از کلمهٔ خور و مهر مرکب شده باشد اگرچه وجه دیگر هم بنظر میآید
کوناکسا — از شهرهای عراق عرب و در نزدیکی فرات و در جنوب مایل بمغرب بابل بوده چون جنک اردشیر دراز دست کیانی با برادرش خسرو که یاغی شده بود در حوالی این شهر اتفاق افتاده معروف شده است (این همان جنگی است که خسرو شکست خورده و کشته شد واگزنفون سردار معروف یونانی که در خدمت خسرو مستخدم بوده با چهارده هزار یونانی بوطن خود بازگشت و ده هزار نفر آنها را سالما بوطن رسانید و بازگشت ده هزار نفری از مطالب مشهورهٔ تاریخی شد)
کیرس شاتا — یا سیرس شاتا از قلاع قدیمهٔ ماوراء النهر بوده است کیخسرو کبیر آنرا در کنار رود سیحون ساخته که بواسطهٔ آن دفع شر طوایف توارانی را نماید معنی تحت اللفظی کیرس شاتا قلعهٔ خسرو است اسکندر کبیر این قلعه را خراب کرد و قدری دورتر در همان حوالی قلعهٔ بنا نموده آنرا اسکندریه نامید
گوال پرسیس — با کاف فارسی یعنی قسمت عمیق فارس که عبارت از دشت و جلگه باشد و گوال مشتق از گوالا شده که بمعنی گود و عمیق است گوال پرسیس همان ناحیه ایست که پازارکاد پای تخت کیخسرو در آن بوده و ذکر آن گذشت

حـــرف اللام

لابانا — اسم قدیم شهر موصل بوده
لازیکا — مورخین معاصر قیاصره کلشید را لازیکا می گفته اند در حقیقت لازیکا قسمت منگرلی کلشید است و امروز معروف به لازستان

لگز

لگز - اسم طایفهٔ لگزی است

لیکوس - اسم رودخانه ایست که از کوه بیلکول جاری میشود و از خاک خوش شکند برود مراد می پیوندد در قدیم رودخانهٔ زاب را هم لیکوس میگفته اند

حرف المیم

ماراکاندا - اسمی است که یونانیها بشهر سمرقند داده در جغرافیای بطلیوس سمرقند مراکند ضبط شده اسکندر محل این شهر را هم تعمیر داده است

مارد - یا ماردین یا میردا اسم قدیم شهر ماردین است در ولایت دیاربکر

ماردی - یا مارد یا آماردی اسم طایفه بزرگی بوده که در ساحل بحر خزر سکنی داشته اند وشرح حال آنها در اصل کتاب نگاشته شده

ماروکا - یا ماروکه اسم مرو شاهجان است

ماساکسا - اسم یکی از طوایف سکیث بوده

ماسکا - اسم مسیلی است در الجزیره که امروز آنرا وادی السباع میگویند

ماسیوس - اسم قدیم قره جه طاغ الجزیره است

ماسیس - یکی از اسامی آغری داغ است

ماکیراتکا - اسم شهر میافارقین است که در دوازده فرسخی دیاربکر و در طرف شمال آن میباشد

مدوس - ظاهرا اسم شعبه از رودکر فارس باشد

موروندا - بطلیوس شهر مرند آذربایجان را موروندا نوشته است

موکسوئن - اسم قصبهٔ موش است تابع ولایت تبلیس و اسم قدیم آن در زبان ارامنه تارون بوده

حرف النون

ناسارس - از نهرهائی بوده که سلاطین بابلی در دشت بابل حفر کرده برای وصل کردن دجله بفرات یا برای سیراب کردن مزارع امروز معروف به سرسار یا ثرثار است

نارمالخا - یا فلوویوس دیگوم این اسم در لغت عبری یا کلدانی بمعنی نهر الملک است و باین اسم نهری در حوالی سلوسیه بوده که دجله و فرات را بهم وصل مینموده

نیسه فوریوم - یا نیکه فوریوم شهر و قرهٔ حلب است در ساحل شرقی فرات اول

آنرا

آنرا اسکندر کبیر ساخت و اسکندریه نامید بعد سلوکوس کالینوکوس پادشاه سلوکیدی بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا به کالینیکوم موسوم نمود در مائه پنجم مسیحی لئون قیصر بیزانس آنرا فتح کرد و لئون دپلیس خواند در سنه پانصد و هشتاد میلادی موریس قیصر بیزانس معاصر خسرو پرویز بعد از وصلت با خسرو بکمک او لشکرکشیده در حوالی این شهر بهرام چوبینه را که بخسرو یاغی شده بود بعد از جنگ سختی شکست داد

نیزاکامپی — یعنی صحرای نیزاکه چمن سلطانیه باشد ایلخی سلاطین قدیم ایران آنجا میچریده و حالا هم مرتع اسبهای توپخانه دولت است

نیزیبیس — یا آنتوخیا اسم نصیبین معروف است در دیار ربیعه در الجزیره

نیسه — یونانیها اسم این شهر را پارت هو نیز اضبط کرده یعنی شهر پارتها این شهر از بلاد بزرگ اشکانیان بوده که قبل از استیلای کلی خود بنا کرده اند حالا معروف به نسا و در حوالی ابیورد است مقبره بعضی از سلاطین اشکانی در آنجا بوده گویند اجداد سلاطین عثمانی از این شهر مهاجرت کرده اند

نی نیو — یا نینوس یا نی نوا اسم نینوای معروف است از شهرهای قدیم معتبر که بنا و مرکز تمدن آسیا در ساحل دجله در حوالی شهر موصل حالیه بنا کرده بودند در جای نینوا آبادی حالیه معروف به اسکی موصل یا قریه خسرو آباد است در توریه نینوا بمعنی تمام مملکت آشور (آسیری) میباشد بعد از انقراض سلطنت سارداناپال که بخسرو کیانی در ششصد و سی و هشت سال قبل از میلاد نینوا را تملک نمود دور حصار شهر نینوا چهل و پنج هزار ذرع بوده و دیوار حصار بارتفاع سی ذرع و قطر دیوار حصار باندازه که سه عراده در بالای دیوار پهلوی هم حرکت میکرده دور دایره بروج قلعه هفتاد ذرع بوده جمعیت شهر نینوا را تا ششصد هزار نفر نوشته اند در توریه بانی شهر را نمرود نگاشته و در تواریخ آشور نام در هر حال تاریخ بنای آن دو هزار و ششصد و هشتاد سال قبل از میلاد بوده در هزار و هفصد و شصت و هشت نینوس مجدداً عمارت نموده در زمان این پادشاه و اخلافش اول شهر دنیا بشمار آمده اما عظمت آن دوامی نکرده بزودی سلاطین مد (پیشدادی) نینوا را قهراً گرفته خراب نمودند و تاریخ این شهر و مملکت و شرح بزرگی و آبادی آن زیاده از این است که در این مختصر گنجد همینقدر باید دانست که چنین معموره آخر الامر بدست اعراب معدوم شد حضرت یونس علیه السلام در نینوا میزیسته و مردم را موعظه

و تحذیر مینموده که اگر معصیت کنید شهر تا چهل روز دیگر بکلی منهدم میشود اهالی توبه کردند و آنوقت بدعای حضرت یونس شهر محفوظ ماند تا مابعدها چنانکه عادت روزگار است نماند و نابود گشت

حرف الواو

والارساپات — از شهرهای قدیم ارمن بوده و اسم بانی آنرا والارسا ضبط نموده اند گویند برادر مهرداد پادشاه اشکانی چون از جانب این پادشاه خدیوی ارمنستان یافت این شهر را در حوالی اوچ کلیسا نزدیک ایروان بساخت و امروز معروف بقریهٔ واقارش آباد است باین قاعده اسم برادر مهرداد والارسا بوده که ارامنه واقارشاك تلفظ نموده و باز مأخذ اشتقاق همان ارساس و اشك است و بعقیدهٔ نگارنده اوچ کلیسا در همان محلی که شهر والارساپات بوده بنا شده و الآن باقی است و قریهٔ واقارش آباد نزدیك اوچ کلیسا است

والیدوس موروس — اسم سد یأجوج و مأجوج یعنی دیواری است که از دریای سیاه تا کوه هندوکش امتداد داشته و در نزدیکی دربند یا باب الابواب که دیوار مزبور ببحر خزر منتهی میشود موسوم باین اسم میگردد

ولوژزیا — یعنی شهر ولوژز که بلاش باشد بآمدانست که بلاش پادشاه اشکانی معاصر نرون قیصر روم این شهر را در حوالی بابل در کنار نهری که از فرات منشعب گشته بنا کرده و نگارنده را گمان اینست که شهر ولوژز در موضع کربلای معلی که بر نینوا هم معروف بوده یا در حوالی آن ساخته شده چه محل آنرا اگر در کتب نگاشته اند اینطور میشود

حرف الهاء

هارپازوس — اسم قدیم آرپاچای است که از شوره گل عبور کرده به ارس میریزد

هارموزیا — جزیره یا بندر جرون است در قدیم سواحل نزدیک دریا را هارموزیا میگفتند در مائهٔ چهاردهم مسیحی که اهالی هارموزیا یعنی سواحل بواسطهٔ غلبهٔ مغول از اراضی خود بجرون آمده ساکن شدند آنجا را هم هرموز نامیدند بعد از آنکه شاه عباس صفوی هرموز را از تصرف پرتوغالیها انتزاع نمود آنجا معروف به بندر عباس شد و شرح این جمله در مرآت البلدان ناصری نگاشته شده

هکاتم پیلس — بزبان یونانی یعنی شهر صد دروازه و دامغان را باین اسم نام برده اند اما نه بجهة اینکه واقعا صد دروازه داشته بلکه چون راه این شهر از طرف عدیده با نظار مختلفه بوده این نام یافته اشکانیان در اوایل که بر تمام ایران مسلط نشده چندی هکاتم پیلس را که دامغان باشد پای تخت قرار داده بودند

هون نی - یا هونس اسم یکی از طوایف تاتار بوده و بعضی آنها را مغول دانسته و آتیلا که در اصل آتلی میباشد اول کسی است که در این قوم پادشاهی یافته و برای حمله حرکت کرده چون بقسطنطنیه نزدیک شد نفایس بسیار و مبلغی گزاف نقد بها گرفته که متعرض آن مملکت نشود همچنین لئون پاپ رم هدایای بسیار باو داده که شهر رم را محاصره نکند آتیلا تا مملکت فرانسه رفته و تاریخ او مطول است و در اینجا موقع آن شرح نیست خلاصه طایفه هون که باسم هون نی یا هونس معروف شده از قبایل مشهوره اهل عالم اند

هیرا - همان حیره معروف است که در نزدیکی نجف اشرف یا در محل نجف اشرف آباد بوده و فرنگیها هیرا تلفظ میکنند چون چندی بنی منذر آنرا پای تخت قرار داده آنرا المنذریه گفته اند کلدانیها حیره را بنام پالاکوپا اسم برده تاریخ این سرزمین نیز طولانی است

هیرکانیا - یا هیرکانی از نواحی بزرگ آسیا و از ممالک ایران است از طرف شمال بقسمت شرقی دریای مازندران و از طرف جنوب بمملکت پارث از مغرب بمدی از مشرق بمارکیانا که مرو باشد محدود شده بنا بر این هیرکانیا حاوی و مشتمل است طرف مشرق حالیه مازندران را و تمام گرگان و استراباد حالیه را پای تخت آن نیز موسوم بهیرکان یا گرگان بوده بعقیده بعضی هیرکان هورکان بوده در این صورت هور بمعنی آفتاب و کان بمعنی معدن است یعنی آفتاب خیز اعراب گرگان را بجرجان معرب نموده اند دریای مازندران را دریای گرگان هم میگویند جنگل گرگان معروف است

هیفاز - معروف بهیپاه و یکی از شعب رود ستلج هندوستان است گویند اسم قدیم رود پنجاب هیفاز بوده اما بتحقیق هیفاز همان ستلج است

حرف الیاء

یاکسارت - اسم رود سیحون است که آنرا سیر دریا هم میگویند چنانکه اکسوس یعنی جیحون را نیز آمو دریا گفته اند و این اصطلاح ترکستانیها ست که رود خانه را دریا مینویسند

آنان که نظرشان بکتابی و ثوابی است

دانند که این نیز ثوابی و کتابی ست

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم السبت سادس شهر صفر المظفر من شهور سنه احد عشر و ثلثمأة بعد الالف من الهجرة علی ید اقل الطلبة محمد صادق التویسرکانی فی دار الطباعة الدولتی

سنه ۱۳۱۱

بنعمه ربنا تبارك و تعالی

باقبال بیزوال بندگان اعلیحضرت قدر
قدرت همایون شاهنشاه ولینعمت بیمنت جمجاه مالك
الرقاب امم دارای تخت و تاج جم السلطان الاعظم والخاقان الاکرم
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ابد الله دولته (جهان تا جهان
باشد او شاه باد   بلند اخترش افسر ماه باد   خرد داد و دین داد و نیک نامی و داد   جهان بی سر و
افسر او مباد   سپاه و دل و گنج و دستور هست   همان رزم و بزم و همان سور هست)   جلد سیم درر
التیجان فی تاریخ بنی الاشکان باتمام رسید   (بپیوستم این نامه بر نام اوی   همه مهتری باد فرجام اوی)
بعلاوه ذکر این جلد ملحق و ضمیمه نمودم مختصر جغرافیای قدیم را یعنی مطابق نمودم اسامی قدیمه اماکن و بلاد و ممالك
و جبال و بحار و انهار و صحاری و براری و طوایف و قبایل امم و ملل اقلیم عالم را با اسامی امروزه آن موسوم و دایر
میباشند و این خدمت را با کمال زحمت با آبای وطن خود بلکه فارسی زبانان ترکستان و هندوستان و
بلاد آسیا برای آن نمودم که این عصر و زمان عصر ترقیات قرنی است که ما در آن زندگانی میکنیم بحمد الله و عنایت و مدد
پادشاه خردمند ایران و وزرای [illegible] و مطالب [illegible] تاریخ و جغرافیا و [illegible]
باستکشاف دقایق و حقایق [illegible]
بتائید بدانیم هرچه [illegible] مورخ [illegible] مقصود داشت تقریباً [illegible]
چه نوشته و خواندم [illegible] و کتب یونانی و لاتینی مسطور است [illegible]

وجهت [illegible] مشتمل است بر [illegible]

بنیاد این کتاب جغرافیائی [illegible] و

تطبیق لغات جغرافیا و این کتاب [illegible] بعضی [illegible] موضوع نگاشتم و [illegible] مطالب [illegible] مورث

جدید [illegible] و افزوده [illegible] انشا نمودم [illegible] شرح و بیانات لازمه [illegible] آثار نمودم و

لباس ختم [illegible] تحقیقات [illegible] طبیعی [illegible] ممکنه مهمه [illegible] مصنفات [illegible] ملحقات

سفینه و ابتلا [illegible] تحقیقات [illegible] مؤلفات [illegible] تا [illegible] اصوات [illegible]

واصطلاحات قدما و متأخرین [illegible] آن کتاب [illegible] دوستان [illegible] بیشتر [illegible]

توضیح [illegible] الان [illegible] آن کتاب [illegible] کتاب [illegible] وجود [illegible] بیشتر [illegible]

بر آن بودم [illegible] اوفای [illegible] آن [illegible] مجلد [illegible] لهذا [illegible] التمس [illegible] آن [illegible]

یادگار [illegible] برای [illegible] آنکه [illegible] و تحقیقات [illegible] ایشان [illegible] (و هم صبی)

کتاب [illegible] باشد [illegible] مسطورات [illegible] عصر [illegible] اشکال [illegible] بیان [illegible] امر [illegible]

از آن کار [illegible] خلاف قول [illegible] زمان [illegible] عالم [illegible] تمام زندگانی [illegible] و تعالی

لشکر [illegible]

[illegible] مشتمل [illegible] عادل [illegible] اوجهل [illegible] تمام [illegible] اسلوب [illegible]

دوازده [illegible] صبی [illegible] نموده [illegible] مختلف [illegible] وفاقه [illegible]

در [illegible] ایشان [illegible] تالیف [illegible] نموده [illegible] منشور [illegible] آنکه [illegible] و منشور

و [illegible] آنکه [illegible] (ربدیر [illegible] طبع و تالیف [illegible] مطلق [illegible] مخلوط [illegible]

و [illegible] کرده

طبع و منتشر [illegible] جغرافیا [illegible] تاریخ [illegible] دنیا [illegible] رسیم [illegible] و اقلام [illegible]

این [illegible] ببقعه [illegible] صاحب [illegible] آن [illegible] تاریخ [illegible] دنیا و خلقت [illegible] تمام [illegible]

من الوجوه [illegible] علوم [illegible] خاصه [illegible] فارسی [illegible] تعدیل [illegible] فارسی [illegible] و ازین نام

مجاوزه [illegible] منظور [illegible] مقصود [illegible] مشکل [illegible] زمان فارسی [illegible] لغات [illegible] باسم [illegible] جدیده

گواه است [illegible] آن [illegible] افسوس [illegible] آسیا [illegible] ایجاد [illegible] المعمول [illegible] لغات جدیده

مراسلات [illegible] معلومات [illegible] مهمه [illegible] ممالک [illegible] الترجمه [illegible] خود [illegible] داشت [illegible]

ثانی [illegible] تنزل [illegible] دوره [illegible] اشتباه [illegible] الفاظ [illegible] نمود [illegible] استهزاء [illegible]

لغت فارسی [illegible] مطبوع [illegible] قول [illegible] مطلقا [illegible]

دریغ [illegible] سخن [illegible] کرده [illegible] و خود [illegible]

سابقین [illegible] و خلقت [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] اسم [illegible] مشتاقان تا [illegible]

جه آن

فتنه‌ها جهول‌اند
بعضی جهول و بالکل جاهل جهود ما حرج [illegible]
واغلب عنود با آنکه از من بشنوند ببینند [illegible]
[illegible] که اینهمه بر خند و کثرت تمام [illegible] هیچ [illegible] امر ملکیت
از مفسک [illegible] شوند [illegible] علم و ملت [illegible] از آن [illegible] اطلاع [illegible] جمله را
[illegible] در عالم [illegible] و من از آن [illegible] آگاه [illegible] آنها را
[illegible] بحمدالله تعالی [illegible] بفضل الله تعالی [illegible] از آن [illegible]
[illegible] (بنا و آورد [illegible]) [illegible] کما اشار [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] اظهار [illegible] ملک [illegible] نموده‌ام
[illegible] خلعت [illegible] آفتاب [illegible] جهان [illegible] پادشاه •
[illegible] کند [illegible] آفتاب [illegible] نموده [illegible]
[illegible] استطاعت [illegible] کفالت ایشان [illegible]
[illegible] نموده و [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] معاش ایشان [illegible] اشخاص و معاونت [illegible] نموده‌ام [illegible]
[illegible] مصر و قسطنطنیه و هند [illegible] ممکن [illegible]
[illegible] بمیمنت و [illegible] شوکت [illegible]
[illegible] خرافات [illegible] اعظم اسلام [illegible]
[illegible] شروع [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] التوضیح [illegible] تمام [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]

فانتیح و
عربی و عجمی یونانی و هند ترکی
لاتینی و یونانی و المانی زیاده
و فرانسوی و انکلیزی حاضر کرده ام و تاریخ ابن بیلسلرا
ان اتصال [illegible] هستند بعون الله تعالی فانه
که [illegible] دیشاهان [illegible] ایران [illegible] شیء [illegible] دیدنیه خود و اجلاد مرقوم
[illegible] خود و خداوندان [illegible] صدق [illegible] بوده ایم والسلام
و ابن [illegible]

العبد [illegible] ٢٥ [illegible] ١٣١١ [illegible]

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل ودو سال	مدفن در خوجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۲	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل وپنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلیخان ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۴۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلیشاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دوم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و شش سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجرة

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجرة

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا فرمانفرمای فارس تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۸

نواب اشرف والا محمد تقی میرزا عین السلطنه تولد شب سه شنبه هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۱۰

نوادهای سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمت الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۶

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۶۹

نواب علیهٔ عالیه ایران الملوك تولد در سنهٔ ۱۲۹۸
نواب علیهٔ عالیه اختر الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۹۸
نواب علیهٔ عالیه فرح السلطنه تولد در سنهٔ ۱۲۹۹
نواب علیهٔ عالیه تاج السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۱
نواب علیهٔ عالیه شرف السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۳
نواب علیهٔ عالیه عز السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۶
نواب علیهٔ عالیه قدرة السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۸
نواب علیهٔ عالیه محترم السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۱۰

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملك آرا   نواب والا اعز الدوله عبد الصمد میرزا
نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیهٔ عالیه عزة الدوله   نواب علیهٔ عزیز الدوله

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا   نواب والا محمد هادی میرزا
نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام

امیرزادگان عظام
بنی اخوان ارشد سلطنت

نواب محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملك آرا
نواب عین الملك علینقی میرزا امیر تومان ولد نواب والا رکن الدوله
امیرزادهٔ نصر الله میرزا ولد نواب رکن الدوله   امیرزادهٔ اسد الله میرزا ولد ایضاً   امیرزادهٔ محمود میرزا ولد نواب ایضاً   امیرزادهٔ رضا قلی میرزا ولد نواب ایضاً
نواب عماد السلطنه حسینعلی میرزا امیر تومان ولد نواب والا اعز الدوله
امیرزادهٔ قهرمان میرزا آجودان حضور ولد نواب والا اعز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار سنهٔ ماضیه

نواب عماد الدوله بدیع الملك میرزا   نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان والی مملکت خراسان   نواب محمد حسین میرزای میرآخور   نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان حکمران کرمانشاهان   نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان والی بروجرد و لرستان   نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان   نواب عمید الدوله کیومرث میرزا حکمران شاهرود و بسطام   نواب معز الدوله اسمعیل میرزا   نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا   نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا والی عربستان امیر تومان   نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان   نواب فرمانفرما عبد الحسین میرزا امیر تومان والی کرمان و بلوچستان   نواب حاجی سهام الملك مهدیقلی میرزا   نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از رال آجودان مخصوص حضور مبارك   نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا امیر تومان

نواب سلطان عبد المجید میرزا عین الدوله امیر تومان میرآخور حضرت ولیعهد   نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان   نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله امیر تومان حکمران نیشابور و سبزوار و سرولایت و غیره   نواب محمد حسن میرزا معتضد الدوله سرتیپ اول ولد مرحوم مهدیقلی میرزا   نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان پیشخدمت حضور همایون   عبد الحسین میرزای شمس الشعراء   حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان   حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا   حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا   حاجی فریدون میرزا   حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه امیر تومان خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی   حاجی محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله   عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ   حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا   نادر میرزا ولد مرحوم اردشیر میرزای رکن الدوله   علی محمد میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم خانلر میرزا   اکبر میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضاً   غلامحسین میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضاً   اسحق میرزا پسر مرحوم رکن الدوله   یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان   یحیی میرزا نایب الایاله سرتیپ اول خلف مرحوم سیف الملوك میرزا   امیرزادهٔ مرتضی قلی میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم عماد الدوله   جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً   امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً   سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضاً   سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضاً   اسحق میرزا ولد مرحوم ایضاً   ایرج میرزا ولد مرحوم ایضاً   محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله   فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضاً   محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضاً   محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضاً   فرهایعلی میرزا ولد مرحوم ایضاً   ارسلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم شجاع الدوله میرزا   امیر اصلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم ایضاً   ادریس میرزا ولد یحیی میرزا نایب الایاله   محمد علی میرزا ولد ایضاً   محمد کاظم میرزا ولد ارسلان میرزا   محمد علی میرزا ولد حاجی نصر الله میرزا   حسنعلی میرزا ولد ایضاً   سایر شاهزادگان از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وجوه مرحومین از خانوادهٔ سلطنت عظمی و ابناء ملوک

(نواب والا شاهزاده حسینعلی میرزا عین السلطنه) (نواب علیهٔ عالیه فخر الدوله) (نواب علیهٔ عفة الدوله) (نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا)

شاهزادگان و امراء و نجباء و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک وزیر همایون هستند

شاهزادگان غیر از هم که در جزو خوانین قاجار منظور شده‌اند

نواب محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا سرتیپ
ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا سرتیپ
ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله
میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبد الرحیم
میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا
حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا
سلطان اویس میرزا عیسی خان حمدو خان سرتیپ
محمد تقی خان سرتیپ علی اکبر خان عباس خان
علی اصغر خان علیخان محمود خان محمد حسنخان
عیسی خان

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسین خان حاجی
مصطفی خان محمد اسمعیل خان محمد قلیخان محمد حسنخان

طایفه حاجی محمد تقیلیخانی

حسینقلی خان میرپنجه نجفقلی خان رئیس و سرتیپ
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصر خان سرتیپ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان سرتیپ صادقخان
عبد الله خان کاظم خان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ احمد خان رئیس نور الله خان
محمد صادقخان علیمحمد خان احمد خان غلامرضا خان
قربانخان محمد قاسمخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمد خان بهاء السلطنه
محمد صادقخان شهاب الدوله محمد قاسمخان محمد خان
ابو الحسنخان عباسقلی خان سرتیپ محمد خان
سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندر خان سردار
محمد تقی خان عبد الباقی خان

طایفه عز الدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد کریمخان
غلامحسین خان

طایفه شامبیاتی

محمد حسنخان رئیس و سرتیپ امامقلی خان محمود خان
خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان
سلیمانخان سرهنگ علیمحمد خان ولیمحمد خان

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهر خان سرتیپ و ناظم حسینخان ولد حاجی باشی
محمد رضا خان میرزا باقر خان حکیمباشی میرزا محمد خان
علیخان ناصر خان رضا خان معتضد الاطباء

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمان خان
علی محمد خان احمد خان

طایفه قاجیخلو و غیره

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا حاجی محمد خان زیادلو

طایفه خزینه دارلو

محمد قلی خان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان علی اکبر
خان عبد الحسین خان

طایفه کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ نبی خان محمد علیخان
لطفعلیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

مجیللو و یساولو و غیره

فرج الله خان مجیللو سرتیپ امیرخان یساولباشی
احمد خان نایب

سایر یساولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم دولت علیهٔ ایران امین السلطان آقا میرزا علی اصغر خان

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب اشرف الاجل امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط از سنهٔ ماضیهٔ لوی ئیل تا هذه السنهٔ ئیلان ئیل ۱۳۱۱ اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل شده اند از قرار ذیل است

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف | جناب میرزا فضل الله خان وکیل الملک | جناب میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی اول | جناب میرزا ابو القاسم منشی مخصوص

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

اجزاء وزارت جلیلهٔ جنگ و دفتر لشکر

چون از قرار سنهٔ ماضیه است احتیاج بنگارش نیست فقط تغییر از کتبه که بهم رسیده و اشخاصی که تازه بمنصب و امتیاز از سنهٔ بعد نایل شده بنگارد

(دفتر لشکر)

جناب جلالتمآب میرزا نعمت الله خان لشکر نویس باشی ملقب

مدبر السلطنه و خطاب جنابی نایل شده

میرزا محمد حسین معین لشکر پسر مرحوم میرزا علی معین لشکر

میرزا سید باقر لشکر نویس پسر مرحوم حاجی میرزا سید حسین مستوفی

میرزا عبد الحسین لشکر نویس پسر مرحوم معین لشکر

میرزا سید باقر لشکر نویس پسر مرحوم میرزا سید یوسف لشکر نویس

میرزا سید احمد لشکر نویس میرزا اسمعیل خان ناظم دفتر

لشکر میر حسینخان لشکر نویس کاشانی میرزا مهدی

لشکر نویس سررشته دار سابق غلامان شوکت میرزا مهدیقلی

لشکر نویس میرزا هدایت الله خان لشکر نویس پسر مرحوم

میرزا اسمعیل میرزا سید احمد لشکر نویس پسر میرزا سید

تقیخان میرزا سید محمد لشکر نویس سررشته دار سابق کشیکخانه

میرزا مهدیخان لشکر نویس محاسب قورخانهٔ مبارکه پسر مرحوم

میرزا رفیعخان میرزا اشرف لشکر نویس قورخانه

میرزا علی اکبر لشکر نویس ایضاً میرزا محمود خان پسر نظام آمیز نظام

در دار الانشاء نظام میرزا کاظمخان بنان نظام ایضا در دار الانشاء

جناب میرزا ابو الحسنخان امین لشکر پسر مرحوم میرزا قهرمان امین لشکر

در جزو دفتر لشکر آذربایجان

جناب میرزا محمد علیخان مستوفی نظام آذربایجان

میرزا حسینخان ناظم لشکر میرزا هدایتخان لشکر نویس

حاجی میرزا ابو القاسمخان میرزا احمد خان لشکر نویس

سایر ولایات

مامور اروميه

لشکر نویسی ملایر و نهاوند با میرزا افلاطون است

لشکر نویسی گروس و کلپایگان با میرزا ابو القاسمخان برادر میرزا محمد علیخان

سمنان میرزا حسنخان لشکر نویس ولد مرحوم میرزا رفیعخان

عربستان میرزا اسمعیل لشکر نویس

کرمان جناب حاجی میرزا اسمعیل بنان السلطنه جناب میرزا محمد علیخان ناصر لشکر

کرمانشاهان میرزا سید علی نصیر لشکر و میرزا سید محمد لشکر نویس

صاحب منصبان

امراء تومان

نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان شده

نواب علینقی میرزا عین الملک امیر تومان شده
نواب سلطان عبد المجید میرزا حکمران اردبیل ومشکین
ملقب بعین الدوله محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام محمد باقرخان شجاع السلطنه ملقب بسردار اکرم
جناب امیر الامراء العظام وکیل الدوله وزیر قورخانه و
رئیس مخزن تدارکات عسکریه ملقب بسردار
جناب جلالتمآب محمد قاسمخان صاحبجمع امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام معز الملک امیر تومان
جناب جلالتمآب والی حکمران ولایات ثلاث
جناب جلالت نصاب مشیر خلوت امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان انتظام الدوله
امیر تومان والی ایالت مازندران واستراباد وگرگان
جناب جلالت نصاب فخر الملک امیر تومان
امیر الامراء العظام محمد تقی خان امیر تومان امیر الامراء
العظام عبد الله خان ساعد السلطنه امیر تومان امیر الامراء
العظام محمد باقرخان سعد السلطنه امیر تومان امیر الامراء
العظام حسینقلیخان صارم الملک امیر تومان امیر الامراء
العظام میرزا نبی خان نصر الملک امیر تومان امیر الامراء
العظام حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان
امیر الامراء العظام منصور الملک حسینقلیخان قوروتبکلو
امیر تومان جناب فخامت نصاب میرزا فتح الله خان بیگلر
بیگی رشت ورئیس گمرک گیلان ومازندران وخراسان
امیر الامراء العظام حسینقلیخان ضیاء الملک امیر تومان
رئیس فوج توپچی همدانی صادقخان افشار رئیس فوج
اول توپچیان افشار آذربایجانی محمد علیخان ظفر الملک
محمد صادقخان رئیس توپچیان اول افشار

ایضاً اشخاصی که برتبه وحمایل وشان امیر تومانی نایل شده اند

نواب عماد السلطنه جناب جلالتمآب بشیر الملک
جناب میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار قشون آذربایجان
میرزا نصر الله خان بصیر السلطنه نواب عزیز الله میرزا
ظفر السلطنه جناب جلالتمآب فیلسوف الدوله

سرتیپان اول

علی محمد خان سرتیپ اول برادر جناب حاجی امین السلطنه
ملقب بمدیر نظام حاجی عطاء الله خان میرپنجه ملقب
بعطاء السلطنه عزت الله خان سرتیپ پسر معزی الیه
امیر الامراء العظام غلامرضا خان پسر جناب حسام الملک افتخار الملک
امیرزاده ارسلان میرزا سرتیپ اول امیرزاده جلال
الدین میرزا پسر مرحوم عماد الدوله حسین پاشاخان
اجودانباشی آذربایجان ملقب بامیر بهادر علی آقاخان
پیشخدمت حضور میرزا سید عبد الکریم خان سرتیپ اول ملقب
بحسام لشکر شده حاجی میرزا عباسعلی خان احتشام نظام
سرتیپ اول بیوکخان پسر مرحوم محمد خان امیر تومان
میرزا حسن خان خازن لشکر رئیس مخزن تدارکات عسکریه
آذربایجان آقا سلطان خواجه سرتیپ اول نصر الله
خان سرتیپ اول ثالث ملقب بعمید السلطنه شده
امیر حسینخان شجاع السلطنه خانباباخان مامور کردستان
میرزا موسی خان عمید نظام حاجی قلیخان جوانشیر
حاجی رستمخان قاجار ملقب بصمصام لشکر محمد باقرخان
ملقب بضرغام الملک شاهزاده آقا محمد خان محمد علیخان
سرتیپ فوج توپچیان اول افشار میرزا ابراهیمخان کاندان توپچیان

سرتیپان دوم خارج از فوج

افضلعلیخان سرتیپ دوم اسد الله خان سرتیپ دوم
عباسقلیخان برادر جناب بشیر الملک میرزا محمد خان پسر
جناب میرزا محسن معاون دیوان نجفقلی خان پسر ظهیر الملک
علیقلی خان سرتیپ فوج تنکابن محمد حسینخان پسر جناب
ساعد الدوله سردار میرزا اسحق خان شارژدافر مقیم
پطرزبورغ هدایت الله خان میرزا علی اکبرخان کار
گذار ساوجبلاغ میرزا ابو الفتح خان نایب اول وزارت نظمیه

سرتیپان سوم خارج از فوج

آقا مکمل سرتیپ سوم محمد علیخان پسر مرحوم رضاقلی خان
نایب ایشیک آقاسی باشی میرزا حسینخان ولد مرحوم
میرزا زکی میرزا هادیخان نوه جناب صدیق الملک

میرزا حسنخان سرهنگ فوج خاصه عباسقلیخان نایب الحکومه سابق ساوه امیرزاده محمد حسین میرزا پیشخدمت معروف بشاهزاده حسین محمد خان پسر ظفر الملک میرزا عبدالله خان نائینی حسینخان پسر مرحوم اجودانباشی توپخانه امیرزاده محمد حسین میرزا

سرهنگان خارج از فوج

میرزا علی اکبرخان پسر میرزا ابوالقاسم وزیر میرزا علی داد خان میرزا تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس

جزو معلمین فرنگی

مسیو باتای کنت برخلت ماژور مالتا

توپخانهٔ مبارکه

بامارت جناب جلالتمآب نظام الدوله امیر تومان عسکرخان سرتیپ توپخانه ملقب بضرغام السلطنه علی اکبرخان سرتیپ ملقب باعتصام نظام حاجی امیرخان پسر جناب امین دیوان لاهیجی سرتیپ اول شده یوسف میرزای سرتیپ میرزا مهدیخان پسر مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر سرهنگ توپخانه حاجی یوسفخان سرهنگ تبریزی میرزا محمد حسین آشتیانی طبیب توپخانه ملقب باعتماد الحکماء

اجزاء خزانهٔ مبارکهٔ نظام

از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ اصطبل توپخانه

کماکان بریاست و امیرآخوری امیرالامراء العظام محمد حسینخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

قورخانهٔ مبارکه و مخزن ادارکات عسکریه

کماکان بوزارت و ریاست جناب امیرالامراء العظام وکیل الدوله سردار

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام ناصریه

کماکان بریاست جناب امیرالامراء العظام میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان

افواج قاهره

بقرار و ترتیب سنهٔ ماضیه است

سواره

نیز از قرار سنهٔ ماضیه است

سواره و جماعت قورت بیکلو با امیرالامراء العظام حسینقلی خان منصور الملک امیر تومان واگذار شده است

ادارهٔ سوارهٔ قزاقیه

کماکان بریاست و فرماندهی کلنل شنه اودر

معاف مرخوصین از ادارهٔ وزارت جلیلهٔ جنگ و غیره

(شاهزادهٔ معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان) (عزیز الله خان صارم الملک امیر تومان) (حاجی میرزا علیخان سرتیپ اول پسر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم

دار الخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف اکرم والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافة الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

تغییراتی که در اجزاء حکومت دار الخلافه شده است

رئیس اجزاء محاکمات دار الخلافه جناب میرزا عباسخان مهندسباشی

اجزاء

حاجی میرزا احمدخان لشکرنویس میر حسین خان لشکرنویس و منشی محمد حسین میرزا میرزا محمد علیخان منشی میرزا عباس منشی سایر منشیان و غیرهم شش نفر

نایب حسنخان فراشباشی حکومت دار الخلافه

حاجی عباسقلی مباشر خبازخانه

نایب رحیم مباشر بازار

میرزا فضل الله نایب کن و سولقان

حاجی آقا بیک نایب شهریار و ورامین

علمای اعلام دار الخلافه

از قرار سنهٔ ماضیه هستند

امراء و اعیان و خوانین و معارف

دار الخلافه نیز از قرار سنهٔ ماضیه هستند

تغییرات وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

جناب جلالتمآب میرزا ابوترابخان نظم الدوله وزیر نظمیه

میرزا ابو الفتح خان سرتیپ دوم نایب اول وزارت نظمیه

عباسقلی خان سوشف وزارت نظمیه رئیس محلهٔ دولت سرتیپ دویم

حسن خان رئیس بازار مستشار درجهٔ اول سرتیپ دویم

میرزا عبد الغنی خان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ سنگلج

میرزا سید احمد خان سرتیپ رئیس محلهٔ بازار

میرزا آقا خان سرتیپ سوم سررشته دار کل و معاون وزارت نظمیه

حاجی میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ چالمیدان

میرزا حسن خان سرتیپ سوم ناظم داخلهٔ وزارت نظمیه

میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس دار الانشاء وزارت نظمیه

میرزا حسن سرتیپ سوم مستشار درجهٔ اول وکلانتر اتارهٔ نظمیه رئیس محلهٔ عودلاجان

باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

عدهٔ کلیهٔ اجزاء پلیس از صاحبمنصب و نایبین و پیاده و سواره چهارصد و دو نفر

ادارهٔ قراسورانهای خول و حوش دار الخلافه

عمدة الامراء العظام میرزا سید عبد الکریمخان حسام لشکر سرتیپ اول رئیس ادارهٔ قراسوران

میرزا سید رضا لشکر نویس

امیرخان ولد مرحوم محمد صالح خان

ابو القاسم خان سرهنگ

سید احمد خان سرهنگ (باقی اجزا چهل و نه نفر سوار کرد بچه و شاهسواری دویست نفر)

ادارهٔ احتسابیه شهر دار الخلافه

بریاست جناب امیر الامراء العظام فخر الملک امیر تومان - اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

کارکنان و عملهٔ جبه‌خانه

مخصوص دربخانه نواب مستطاب اشرف امجد والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ

جناب امیر الامراء العظام مشیر خلوت امیر تومان شده

حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام نظام سرتیپ اول

محمد اسمعیل خان کشیکچی باشی سرتیپ اول توپخانه

میرزا محمود خان منشی باشی ملقب بدبیر نظام

میرزا مهدیخان منشی مرحوم شده

باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسین وزیر دفترخانهٔ مبارکه | جناب جلالت القاب اجل آقا میرزا حسن مستوفی الممالک

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ دایرهٔ صدارت عظمی

جناب جلالتمآب دبیر الملک

وزیر رسائل خاصهٔ دولتی

جناب آقا منتقلا بعد میرزا رضا قلیخان مستوفی اول و مدیر رسائل خاصهٔ دولتی میرزا اسمعیل خان مستوفی و منشی مخصوص وزیر عظمی

جناب فخامت نصاب آقا میرزا نصرالله ... تقی ریاست ادارت جلیل احمد منشی ... عظمی میرزا ... خان منشی و ... باقر ... از ... انه

تغییرات دروزارت دفتر استیفا

و برقراریهای جدید مطابق آنچه در روزنامهٔ مبارکهٔ ایران ثبت شده است

استیفای مملکت خراسان بجناب میرزا فضل الله خان مستوفی اول مفوض شده جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف جزو وزرای دربار اعظم شده جناب میرزا رفیع خان مستشار السلطنه پیشکار مالیهٔ آذربایجان مستوفی اول جناب میرزا محمد خان پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر ملقب بمستوفی السلطنه جناب میرزا عباسقلی خان سپهر مستوفی اول جزو وزرای دربار اعظم شده میرزا زین العابدین مستوفی نظام خطاب جنابی جناب میرزا حسینخان مستوفی بنانی نوری ملقب بقوام دفتر جناب میرزا حسینخان مستوفی نوری ملقب بمجیر الملک جناب میرزا محسن معاون دیوان مأمور بوزارت عربستان جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی مأمور بوزارت خراسان میرزا محمد طاهر مستوفی کاشانی ملقب به بصیر الملک جناب میرزا کریم خان پسر جناب میرزا فضل الله خان بمنصب استیفای اول و لقب بنان الدوله و عمل محاسبهٔ خراسان منصوب و نایل شده میرزا رضا قلیخان مستوفی اول نایب الحکومهٔ بوشهر ملقب بمجیر السلطنه میرزا اسمعیل خان مستوفی اول ولد جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسائل خاصه میرزا فرج الله خان پیشکار حاجی شهاب الملک ملقب به بنان السلطنه میرزا اسعیل خان مستوفی دوئم محاسب سمنان و دامغان و چهارده کلاته پسر بصیر الملک میرزا حسن خان امین الوزاره پیشکار قزوین مستوفی دوئم میرزا محمد حسین کلانتر همدان مستوفی دوئم میرزا عبد العلی خان مستوفی دوئم پیشکار امور عربستان

مبارکه میرزا سید عبدالله سررشته دار خزانهٔ عامره مستوفی دوئم میرزا اشرف خان هرانی میرزا احمد خان منشی مستوفی سوم نزد جناب علاء الدوله میرزا سید عبدالله منشی تفرشی امین وظایف مازندران مستوفی سوم میرزا علی اکبر خان کروسی مستوفی و منشی رسائل نزد جناب میرزا رضا قلیخان میرزا علینقی مستوفی پیشکار خوار میرزا ابو القاسم سررشته دار عمل خلوت مستوفی سوم میرزا محمود سررشته دار خزانه مستوفی سوم میرزا حسینخان پسر مرحوم میرزا کاظم خان امین العداله ملقب بامین العداله میرزا محمود خان مستوفی اول منشی باشی حضرت والا نایب السلطنه ملقب بدبیر نظام میرزا هادیخان منشی رسائل مستوفی میرزا ابراهیم خان کرکانی مستوفی سوم میرزا اشرف مستوفی سوم میرزا مصطفی خان نوادهٔ مرحوم شمس الشعراء منشی حضرت والا نایب السلطنه مستوفی سوم

معاف مرحومین

میرزا سید احمد مستوفی پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا بزرگ خان مستوفی نایب جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه میرزا هادیخان مستوفی که نزد نواب والا رکن الدوله بوده است

ادارهٔ حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد اسعد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا عضد السلطنه رئیس کل شئون نظام آذربایجان

اجزاء مخصوصهٔ آذربایجان که از جانب حضرت ولایت عهد متکفل خدمات هستند

جناب جلالتمآب قایم مقام پیشکار کل — جناب جلالت انتساب وکیل الملک میرزا فضل الله خان جزو اعضای مجلس شورای کبری واسطهٔ ابلاغ عرایض کلیهٔ حکام و ادارات

تغییراتیکه بهم رسیده است از قرار ثبت روزنامهٔ ایران

میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار کل قشون آذربایجان برتبه و امتیاز امیرتومانی

میرزا رفیع خان مستشار السلطنه پیشکار مالیهٔ آذربایجان استیفاء درجهٔ اول

میرزا نصرالله خان دبیر السلطنه برتبه و امتیاز امیرتومانی

حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایای آذربایجان مخاطب بخطاب جنابی

محمد علیخان حشمة السلطنه خطاب جنابی

میرزا سید علیخان مستوفی صندوقدار حضرت ولیعهد ملقب بموثق الملک

میرزا محمد علیخان کاشانی مخاطب بخطاب جنابی

حاجی آقا خان قلعه بیگی تبریز مخاطب بخطاب جنابی

میرزا یحیی خان منجم باشی حضرت ولیعهد ملقب به نجم الممالک

سایر تغییرات و امتیازات در جزو اهل نظام و وزارت جنگ و مواقع دیگر ثبت شده است حاجت بتکرار نیست و اسامی باقی اجزاء و صاحب منصبان و حکام جزو از قرار سنهٔ ماضیه است

اصفهان

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والا شاهنشاهزادهٔ معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و کلپایکان و خوانسار و محلات ادام الله اقباله العالی

یزد

اجزاء مخصوصهٔ اصفهان از قرار سنهٔ ماضیه است

میرزا احمد مستوفی حکمران یزد

کلپایکان و خوانسار

میرزا یحیی خان حکمران

فارس

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده سالار السلطنه فرمانفرمای مملکت فارس

جناب جلالتمآب نظام السلطنه امیرتومان صاحب اختیار مملکت فارس

بنادر بوشهر و سایر بنادر فارس و دشتی و دشتستان

جناب جلالت نصاب سعد الملک میرپنجه حکمران بنادر فارس و دشتی و دشتستان

خراسان و سیستان

نواب والا مؤید الدوله امیرتومان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی

جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی پیشکار خراسان

حکام ولایات جزء خراسان

طبس

امیر الامراء العظام عماد الملک امیرتومان وکیل طبس

قاین

امیر الامراء العظام شوکت الملک حکمران قاینات

سیستان

امیر الامراء العظام علی اکبر خان حشمت الملک امیرتومان حاکم سیستان

قوچان

امیر الامراء العظام شجاع الدوله امیر حسینخان ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان

بجنورد

امیر الامراء العظام سهام الدوله امیرتومان ایلخانی شادلو حکمران بجنورد

سبزوار و نیشابور و سایر ولایات وغیره

نواب والا امیر الدوله سلطان حسین میرزا امیر تومان حکمران

خواف علیمردان خان نصرت الملک **سرخس**

محمد یوسفخان سرتیپ **کلات** محمد مهدیخان

تربت حاجی محمد میرزا

شاهرود و بسطام

نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب عضد الملک امیر تومان حکمران

کرمانشاهان و کردستان و کروس

جناب جلالتمآب اجل امیر نظام والی ایالت کرمانشاهان و کردستان و کروس

کرمانشاهان

نایب الحکومه

کردستان

بحکمرانی امیر الامراء العظام عبد الحسینخان میرپنجه پسر جناب اجل امیر نظام و پیشکاری جناب مشیر دیوان و علیقلیخان سرتیپ

کروس

بحکومت عبد الحسینخان میرپنجه پسر جناب اجل امیر نظام

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما سالار لشکر والی مملکت کرمان و بلوچستان

استراباد و کرکان و مازندران

امیر الامراء العظام انتظام الدوله امیر تومان والی حکمران ایالات مازندران و استراباد و کرکان

مازندران

میرزا علیخان نایب الحکومه میرزا محمد حسین مستوفی وزیر

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس نایب الحکومه

گیلان و طوالش

جناب جلالتمآب مشیر السلطنه والی گیلان و طوالش

عربستان

نواب والا حاجی حسام السلطنه امیر تومان والی عربستان

جناب میرزا محسن معاون دیوان مستوفی پیشکار عربستان و لرستان

میرزا فرج الله خان نایب الحکومه شوشتر

امیرزاده سلطان احمد میرزا نایب الحکومه دزفول

لرستان و بروجرد

نواب والا حشمت الدوله امیر تومان والی لرستان و بروجرد

امیرزاده حمزه میرزا سرتیپ اول نایب الایاله بروجرد

میرزا فرج الله خان پیشکار لرستان و بروجرد

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب جلالتمآب والی امیر تومان حکمران ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند

ملایر حکیم الممالک نایب الحکومه

تویسرکان شیخ حسن میرزا

نهاوند هدایت الله خان سرتیپ

عراق

جناب امیر الامراء العظام ساعد الدوله سردار رود والی ایالت عراق

همدان

نواب والا شاهزاده عضد الدوله حکمران همدان

کاشان

امیر الامراء العظام محمد حسن خان میرپنجه حکمران کاشان

علی اکبرخان سرتیپ و پیشخدمت حضور نایب الحکومه

خمسه

جناب جلالتمآب عمید الملک حکمران ولایات خمسه

امیر داود خان پیشخدمت حضور نایب الحکومه

قزوین

امیر الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه امیر تومان حکمران دار السلطنه قزوین میرزا حسنخان امین الوزاره مستوفی دویم وزیر

قم

نواب امیرزاده اعتضاد الدوله عباس میرزا امیر تومان حکمران قم میرزا رضا خان پیشکار

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب ظهیر السلطنه امیر تومان میرزا محمد خان نایب

میرزا فرج خان لشکرنویس نایب الحکومه ساوه

نعمت الله خان نایب الحکومه زرند

خرقان بن

بحکومت میر الامراء العظام سیف السلطنه حسنخان

اجودانباشی کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت جناب میر الامراء العظام میرزا کریمخان حسام السلطنه امیر تومان

دماوند

عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسینخان سرتیپ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت میر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسد آباد

بحکومت خانبابا خان صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نواب ابن مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا اللهیارخان نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب والا معز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا سرتیپ اول حکمران خوار

نایب الحکومه ابو الحسن میرزا سرتیپ سوم

زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم ع

امیرزاده حسینقلیخان ناظم التولیه و حکمران

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت میرشکار

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در اداره خاصه جناب مستطاب اشرف امجد اکرم امین السلطان صدر اعظم

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارات و ادارات خاصه صدارت عظمی

خلوت همایونی

جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص و رئیس خلوت همایونی

تغییراتیکه در خلوت همایونی بهمرسیده است

جناب محمد حسنخان محقق مخاطب بخطاب جنابی

جناب محمد حسینخان مشیر خلوت منصب امیر تومانی

جناب ادیب الملک مخاطب بخطاب جنابی جناب

اجودان مخصوص مخاطب بخطاب جنابی جناب فخر الملک

منصوب بمنصب امیر تومانی . احمد خان سرتیپ اول پیشخدمت

خاصه نواده مرحوم سردار ملقب بمشیر حضور نواب

محمد حسن میرزا معتضد السلطنه منصب امیر تومانی

آقا میرزا محمد خان میرپنجه پیشخدمت خاصه ملقب باعتماد خاقان

میرزا سید محمد خان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه ملقب

باجودان حضور امیرزاده حسینعلی میرزا پسر نواب نیر الدوله

ملقب بمنتخب السلطنه میرزا محمد تقی خان پیشخدمت حضور

ملقب بمعتضد الملک محمد علیخان میرپنجه و پیشخدمت

مخصوص پسر جناب حاجی خازن الملک مخاطب بخطاب

جنابی و ملقب بمعتمد حضور علی آقا خان پیشخدمت

منصب حمایل و نشان سرتیپی اول امیرزاده شاهزاده

حسین پیشخدمت حضور منصب سرتیپی سوم (آقا رضا

خان ناظم خلوت مرحوم) آقا سلیمان خان پیشخدمت

ولد آنمرحوم ملقب بناظم خلوت شده

ایضاً

جناب بشیر الملک امیر تومان در سلک وزرای حضور مبارک

جناب حاجی حسینعلی خان (حاجب الدوله سابق)

ملقب بمعین الدوله

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب میر الامراء العظام مجد الدوله

اجزاء از قرار سنه ماضیه است تغییری نکرده

سنوات الار

آبدارخانهٔ مبارکه

اعتماد الحضره آقا مرتضی خان آبدارباشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا غلامحسین سررشته‌دار مرحوم آقا فتحعلی آبدار مرحوم

قهوه‌خانهٔ مبارکه

در ادارهٔ غلامعلیخان امین همایون سرایدارباشی

صندوقخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار و جبادارخاصه و مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا بزرگ خان مستوفی مباشر صندوقخانه و خزانه‌دار مرحوم شده است

تفنگدار خاصه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص اجزاء و تفنگداران از قرار سنهٔ ماضیه

کشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب عبدالله خان امیر تومان و کشیکچی باشی

جناب جلالتمآب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب الله خان قوللر آقاسی باشی و سرتیپ اول صاحب منصبان و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و اجزاء کشیکخانهٔ مبارکه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ایشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب ظهیر الدوله وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی

امیر الامراء العظام محمد ناصر خان خانان نایب اول ایشیک آقاسی باشی سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه اند

فراشخانهٔ مبارکه

جناب حاجب الدوله جعفر قلیخان امیر الامراء العظام

جلال الملک خان نایب

میرزا آقای تبریزی مستوفی بعضی از فراشان پیشکار

ارباب قلم فراشخانه

میرزا رضا برات نویس میرزا حسن مشرف میرزا علی اکبر سررشته‌دار میرزا حسین آقا مشرف انبار

نواب

درجهٔ اول ولیعهد میرزای سرتیپ ولیخان سرتیپ موسی خان نوهٔ حاجی مستشار الدوله علی اکبر خان هرسینی محمد ابراهیم خان کاشانی حاجی محمد تقی بیک ابری آقا محمد جعفر تبریزی محمد تقی بیک میرزا محمد تقی میرزا عباسقلی آقا رضاقلی حسینخان میرزا عبد الحمید میرزا عباس

درجهٔ دوم میرزا محمد آقا رجب علیخان نوهٔ شیخ الملوک میرزا آقا رضا پسر میرزا حبیب الله احمد آقا محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد خان پسر جناب آقا میرزا سید احمد منشی باشی صدارت عظمی یحیی خان ولد حاجی رحیمخان احمد بیک نهاوندی نایب دفترخانهٔ مبارکه

درجهٔ سوم از قرار سنهٔ ماضیه بیست و هشت نفر

سایرین

بساول چهار نفر یوزباشیان چهل و شش نفر پنجاه باشیان سی نفر ده باشیان پنجاه نفر فراشان سیصد و پنجاه نفر

قاپوچیان

بریاست آقا محمد آقای ناظم دربار محمد حسینخان قاپوچی باشی قاپوچی چهارده نفر

فراشان سوار

بریاست ولیعهد میرزا سرتیپ و نایب اول) با یوزباشی چهل و یکنفر

چراغخانه

بریاست محمد حسین بیک چراغچی باشی چراغچیان پانزده نفر

خیاطخانه

بریاست حاجی محمد حسام باشی اجزاء خیاطخانه بیست نفر

فراش حضور

با صاحب منصب شانزده نفر

سرایدارخانهٔ مبارکه

امین همایون غلامعلی خان سرایدارباشی اجزاء سرایدارخانه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

تفنگخانه

محمد حسینخان تفنگچی باشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالت نصاب ادیب الملک پیشخدمت

خاصهٔ حضور همایون اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

اطبّاء خاصّه

فرنگی و غیره جناب جلالتمآب دکتر طولوزان حکیمباشی

مخصوص حضور همایون دکتر فووریه مرخص از خدمت

سایر از قرار سنهٔ ماضیه

ایرانی جناب جلالت نصاب فیلسوف الدوله با منصب

و رتبهٔ امیر تومانی نایل لقمان الملک حکیمباشی کل نظام

مخاطب بجناب مخاطب و میرزا علی اکبر خان ناظم الاطبّاء در

سلک اطبّای حضور منسلک و باقی از قرار سنهٔ ماضیه هستند

خواجه سرایان حرم جلالت

اعتماد الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی سرتیپ اوّل

سایر از قرار سنهٔ ماضیه هستند

اطاق موزهٔ مبارکه

باستیفای جناب میرزا سید علی اعتماد حضور مستوفی اوّل

سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک

جناب میرزا فضل الله خان مستوفی اوّل استیفای ممالک

خراسان و سیستان ضمیمهٔ خدمت معزّی الیه شده

سایر اجزاء بحالت سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ ضرّابخانهٔ مبارکه

جناب جلالت نصاب نصرة السلطنه امیر تومان وزیر عیار

و مسکوکات دولت علیه میرزا عبد العلی خان مستوفی

دوّم پیشکار امور ضرّابخانه مبارکه سایر اجزاء از قرار

سنهٔ ماضیه هفتاد نفر

فوج سواد کوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلی خان سرتیپ میرزا سید سیف و

لشکرنویس مرحوم شده میرزا سید باقر بجای او لشکرنویس است

ادارهٔ چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسینقلیخان سرتیپ اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

بریاست و وزارت جناب جلالتمآب امین الملک

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ غلامان دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ تولیت و حکومت زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام

جناب جلالتمآب امین الملک خازن مهر مقدّس امیرزاده

حسینقلی خان ناظم التولیه نایب الحکومه سایر از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت خالصجات دیوانی

جناب جلالتمآب اقبال الدوله وزیر کل خالصجات خاصّهٔ دیوانی

جناب بصیر الملک میرزا محمد طاهر مستوفی مباشر امور خالصجات

ادارهٔ غلامان مهدیّه و منصوره

ابو الجمع جناب جلالتمآب علاء الدوله امیر تومان

جناب جلالتمآب حاجی وکیل الشکر

سایر صاحب منصبان و اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه و شترانگرگابی

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع

امیر تومان اجزاء و عملجات از قرار سنهٔ ماضیه

تختخانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع

امیر تومان میرزا اسمعیل پسر مرحوم حاجی میرزا محمد علی

مشرف باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

اصطبل خاصّهٔ همایونی

نوّاب محمد حسین میرزا امیر آخور اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

زینخانهٔ مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلام محسن خان پیشخدمت خاصّه خازن رکیبخانه

کالسکه خانهٔ مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک پیشخدمت خاصّه اجزاء از قرار سنهٔ

ماضیه هستند

شاطرخانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب بشیر الملک میر تومان جزو وزراء حضور همایون

عباسعلی خان شاطرباشی سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع امیر تومان

سوارهٔ خواجه وند سپرده بامیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان انتظام الدوله امیر تومان والی مازندران واسترآباد شد باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ انبار غلهٔ دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ ایلات دار الخلافه

بایلخانی گری جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع امیر تومان اسامی ایلات از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ معمار خانه و فخار خانه

جناب میرزا حسینخان قوام دفتر مستوفی حاجی صنیع الملک معمار باشی سایر از قرار سنهٔ ماضیه

میرشکار و اتباع

علیخان میرشکار و سرتیپ اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

جناب صدر الملک میرزا سید مصطفی مستوفی وظایف

از بابت سایر اجزاء هم چند نفر زیاده اند و تقریبا از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت پست ممالک محروسه

جناب مبشر الدوله میرزا احمد خان پیشخدمت خاصه

رئیس کل ادارهٔ پست ممالک محروسه

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون

جناب جلالت نصاب نیر الملک امیر تومان رئیس مدرسهٔ مبارکه

عمدة الامراء العظام محمد حسینخان سرتیپ اول ناظم مدرسهٔ مبارکه سایر اجزاء تقریبا از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ حفظ الصحه

بریاست جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

مریضخانهٔ دولتی

بریاست میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ

سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

مدرسهٔ مبارکهٔ دولتی تبریز

بریاست احمد خان سرتیپ اول اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب فخامت نصاب مخبر الملک رئیس کل ادارهٔ تلگراف ممالک محروسه

سایر اجزاء عموما از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا علی اصغر خان میرپنجه رئیس تلگراف تبریز ملقب به بشیر السلطنه است

میرزا حیدر علیخان میرپنجه و میرزا مهدیخان یاور تلگراف مرحوم شده اند

وزارت فواید عامه

جناب جلالتمآب حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه وزیر فواید عامه

وزارت

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصه و دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و دار الترجمهٔ دولتی

میرزا علی محمد خان مستوفی و سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و مدیر روزنامجات ایران

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی دیوان و رئیس دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

از مترجمین بارون نورمان غایب و عمار خان مترجم ترکی و میرزا جعفر قراجه داغی مترجم ترکی متوفی و رضاقلیخان بمترجمی ترکی و انکلیسی و غیره برقرار و بقیه از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت انطباعات

آقا میرزا سید حسن مستوفی وزارت انطباعات و روزنامجات دولتی میرزا اسد الله نقاش بجای میرزا موسی خان سرهنگ نقاش باقی از قرار سنهٔ ماضیه

دار التألیف کتاب نامهٔ دانشوران ناصری

کماکان بریاست و مباشرت جناب حاجی میرزا ابو الفضل و جناب آقا شیخ مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی است

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت دولت علیه

جناب جلالتمآب اجل حاجی مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسهٔ ایران

وزارت عدلیهٔ اعظم

مجالس وزارت عدلیه کماکان بریاست جناب فخامت نصاب میرزا شفیع صدر دیوانخانه مستوفی و سایر رؤسا سابقه برقرار و بقیه تغییری نیافته

وزارت تجارت

ریاست و ادارهٔ تجارت دار الخلافه از جانب وزارت تجارت با میرزا عبد الخالق خان و باقی اجزا از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب اجل عضد الملک وزیر حضور همایون

جناب جلالت نصاب خازن السلطنه میرزا سلیمانخان خازن مهر مهر آثار همایون

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران

جناب جلالت مآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه جناب فخامت نصاب مشیر الملک نایب اول وزارت خارجه

تغییرات عمدهٔ ادارهٔ وزارت جلیلهٔ خارجه از اینقرار است

جناب میرزا احمد خان مستشار وزارت خارجه سرتیپ اول ملقب به منظم السلطنه و مخاطب بخطاب جنابی میرزا عبد الحسینخان نایب وزارت خارجه سرتیپ دوم

ادارهٔ متعلقهٔ بسفارت عثمانی با جناب حاجی ثقة الملک نایب اول وزارت خارجه

حاجی میرزا حسنخان نایب اول وزارت خارجه مدیر ادارهٔ متعلقهٔ بسفارتخانهای دول همجوار بخطاب جنابی نایل

میرزا مهدیخان مهندس ملقب بممتحن الدوله میرزا موسی خان کارپرداز سابق وان مأمور کمیسیون سرحدی

ناظم الملک

ناظم الملك مامور بمعاونت كميسيون سرحد خراسان

ميرزا اسمعيل خان سرهنك

مصباح الدوله رئيس امناء تذكرهٔ آذربايجان مرحوم

لقب مصباح الدوله بفرزند ارشدش جعفر قليخان و عمل

تذكرهٔ آذربايجان بپسر ديكرش ميرزا حبيب الله خان نايب

واكذار شد،

ميرزا محمد قليخان سرتيپ اول و نايب وزارت تجارت كاركذار بجنورد

ملقب به منيع الملك

كاركذارى قوچان بمصطفى خان سرتيپ واكذار

ميرزا ابو الحسنخان كاركذار مازندران

سفراء و ماموريـن

بمبئى) حاجى ميرزا حسين خان جنرال قونسل بمبئى

و هندوستان ملقب بمصباح السلطنه

بلژيك) جناب سعد الدوله ميرزا جوادخان

وزير مختار و ايلچى مخصوص در دولت بلژيك

ازمير) ميرزا حسين خان كارپرداز

عراق عرب) ميرزا عليتقى خان جنرال قونسول

مقيم بغداد ملقب بمستشار الوزاره

فرانسه) جناب فخامت نصاب نظر آقا امير تومان

وزير مختار و ايلچى مخصوص ملقب به يمين السلطنه

سفراء دول متحابه دردربار دولت عليه بترتيب حروف هجى

سفارت دولت اطازونى) جناب مسيو اكرونالد وزير مقيم

سفارت دولت المان) جناب كنت دو الوتبن وزير مختار

و ايلچى مخصوص مسيو كنت دولغ نايب مسيو دكرزه رون

شارژ دافر موقتى و مترجم اول دكتر هولك مترجم دويم

در سفارت دولت انكليس بعد از مسيو كينر دي

هنوز نايب الـسفارت معين نشده

(تبريز) مستر وود جنرال قونسول (خراسان) كلنل ب

جنرال قونسول (كرمانشاهان) حاجى ميرزا عبد الرحيم خان

وكيل الدوله بجاى مرحوم حاجى آقا حسنخان وكيل الدوله

در سفارت دولت روس، مسيو الكسندر اشترن

مترجم دويم مسيو كدارزكى باتو شكف آتشه مسيو ابود

ويك سيد نوآتشه ميرزا مهدى خان منشى اول دارای امتياز

سرتيپى ميرزا ابو القاسمخان منشى دويم دارای امتياز سرهنكى

در سفارت دولت عثمانى) جناب جلالتمآب

على غالب بيك سفير كبير بهاء الدين بيك نايب اول

شكرى بيك نايب دويم امين بيك آتشه ميليتر باقى اجزا

از قرار سنهٔ ماضيه است . (كردستان) حاجى قاسم

بيك بانژ شهبندر (كرمانشاهان) نزهت افندى شهبندر

در سفارت فرانسه مسيو دار بو شارژ دافر باقى

از قرار سنهٔ ماضيه

اعتذار

[illegible]

ممالک خارجه

اروپ

دولت اسطریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژوزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدراعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت از قرار دو سال قبل تقریبا هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه آلفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و سه کرور و چهارصد و چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول متفرقهٔ المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنج نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اولاباد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنش شصت و هفت سال است ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی و پنج سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولدش هفدهم آوریل سنه ۱۸۴۸ چون مریض است از مهام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در شانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق نوزدهم شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش یازده سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و پنج سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه گیلیوم شارل در سنه ۱۸۹۱ جلوس نموده سنش چهل و پنج سال پای تخت اشتوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه و دو سال وزیر اعظم مسیو گلادستون پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۰ بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان وغیره پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سه هزار و هفتصد و بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک

فرمانفرمای هندوستان مارکی دولانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و چهار سال وزیر اعظم مسیو جیولیتی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهار صد و چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و هشت سال پای تخت بروسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ دوازده کرور و نود و سه هزار و هفتصد و نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه [illegible] میلادی متولد شده ولیعهد

لوی فلیپ تولد در سنه ۱۸۶۳ پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا
در اروپ نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از
اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با که هلاند نیز میگویند

پادشاه ویلهلمین دختر گلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شد
نایب السلطنه ایشان (اما) والده ایشانست جمعیت از قرار
سنه ۱۸۹۰ نه کرور و چهل و هشت هزار و پانصد و نود و شش نفر
مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و پنج سال ولیعهد کریستیان
فردریک گلیوم شارل سنش چهل و هشت سال پای تخت
کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ چهار
کرور و دویست و نود و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و هشت سال ولیعهد
گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و پنج سال مسیو دوگیرس
وزیر خارجه جمعیت کلیه ممالک روس دویست و بیست و پنج کرور و
چهارصد و سی و چهار هزار و پانصد و نود و دو نفر مذهب ارتو
دکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و چهار سال پای تخت بوکارست
جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب
ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش هجده سال پای تخت بلگراد جمعیت
موافق سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و نود و شش هزار و چهل و سه نفر
مذهب کاتولیک و گرک

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دوم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو ادلف
تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سوئد و نروژ روی هم رفته
سیزده کرور و هشتاد و یکهزار و سیصد و نه نفر

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو رژنه وزیر اول کزدرز پای تخت
برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک
جمعیت پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پنجاه و هشت نفر

دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان سنش پنجاه سال ولیعهد محمد رشاد افندی
صدر اعظم جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب اهل اسلام
سنی عیسوی وغیره نیز دارد جمعیت شصت و هشت کرور و
سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر که تقریبا نصف این جمعیت
رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو پای تخت پاریس مذهب
عمومی کاتولیک جمعیت هفتاد و شش کرور و دویست و هجده هزار و
سه نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه و دو سال ولیعهد پرنس دانیلو
سنش بیست و دو سال پای تخت چتینیه جمعیت دویست و سی و شش
هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد قسطنطین
در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو دلیقانی رئیس شوری و وزیر
داخله و جنگ پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و صد و هشتاد و
هفت هزار و دویست و هشت نفر مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانکسو سنش بیست و دو سال تشنی یر در بار و رئیس
وزرا شاهزاده لی پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب
هستند مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج
کرور و دویست و سی و پنج هزار نفر که هفتصد و شصت و سه
کرور و پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هفتاد و هشت نفر اهالی خود

چین وما بقی متعلق برمانچوری وتبت ومغول وسایر ممالک تابعه مستندر جمعیت رعیت هشتصد ونه کرور وچهارصد وچهل وشش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت مستند پنجاه وهفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسوحیتو سنش چهل ویکسال ولیعهد (یوشی حیتو) سنش چهارده سال رئیس شوری پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت هفتادو نه کرور ویکصد وهفت هزار ودویست وسی وچهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامیدج فراپارامندر ماها خولالن کرن در سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکوک وزیر داخله وامور خارجه (کرم لوانک داوانک سی وارو پراکا) مذهب بودا مذهب جمعیت تخمینا ازده والی بیست وچهار کرور نفر

افریقیه

ایالت تونس

در تحت نظارت وحمایت فرانسه والی سید علی بیك ولیعهد سید محمد نائب بیك پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از فراوانات ماضیه امپراطورکه نگوس مینامنداسمش منلیك جمعیت دوازده کرور مذهب ولیتی کاتولیك مسلمان وغیره هم دارد

دولت زنگبار

از فرانسوات سابقه در تحت حمایت دولت انکلیس است سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار یکصد هزار نفرامانمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان

جزیره ماداگاسکار

در زیر حمایت ونظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (راناوالا مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت دو کرور پای تخت تانانارو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس جمعیت تقریبا شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانیدر

خدیو عباس حلمی پاشا سنش نوزده سال وزیر داخله ومالیه ورئیس شوری پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر شش کرور وسیصد وهفده هزار ودویست وشصت وهفت نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو گلیولاند پای تخت واشینگتن مذهب اغلب پروتستان وغیره جمعیت در سنه ۱۸۹۰ یکصد وبیست وچهار کرور وچهارصد وهشتاد هزار وپانصد وچهل نفر

جمهوری مکسیك

رئیس جمهوری اسمش ژنرال پرفیریودیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیك جمعیت موافق سنه ۱۸۸۹ بیست وسه کرور ویکصد ویکهزار وسیصد وچهل وهفت نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادر جمعیت یك کرور وصد وشصت وسه هزار وششصد ونوزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریکز پای تخت سان ژوزه جمعیتی در سنه ۱۸۸۹ دویست ونه هزار وششصد وچهل وچهار نفر وعلاوه هندلیها

غیر متمدن

غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری کواتمالا
ازقرار سنه ماضیه

رئیس جمهوری (ژنرال باریلاس) پای تخت کواتمالا جمعیت دو کرور و چهارصد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراکوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو هزار و هشتصد و چهل و پنج نفر و علاوه سی هزار نفر هم هنوز غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگو

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری جنرال لبتا پای تخت کومایاگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری آرژانتین

نایب رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوینوس آیرس جمعیت شش کرور و دویست و سه هزار و هفتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیت دو کرور و چهار هزار و ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوروگه

رئیس جمهوری (هرارا اوبس) پای تخت مونتویدو جمعیت ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری پای تخت ریوژانیرو جمعیت موافق سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر علاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آرس پای تخت چوکی ساکا جمعیت اهالی دو کرور و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد نفر هندیهای وحشی دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری کنزالس پای تخت آسمپسون جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۷ سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و هشتاد و هشت نفر علاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن و هفتاد هزار نفر هندی وحشی و پانزده هزار نفر هم از اهالی خارجه در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری کلنل برمودس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

رئیس جمهوری منت

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری رفائل نونز پای تخت بوگتا جمعیت کلیه دول متحده کولمبی شش کرور و چهارصد و سه هزار و پانصد و سی و دو نفر

جمهوری فنزوئلا

رئیس جمهوری (رای موندو اندوک داپالاسیو) پای تخت کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت هزار و هفتصد و نوزده

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه ملکه لیلیوکالانی در سنه ۱۸۳۸ مسیحی متولد شد پای تخت نولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری (اولیزس هرو) پای تخت سن دومنک جمعیت چهارصد هفده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری (هیپولیت) پای تخت پورت پرنس جمعیت هفتصد و شصت هزار نفر

هو الله

تعالی شأنه

جلد ثانی کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الأشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل

اعتماد السلطنة العلیة محمد حسنخان

وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها دام اقباله العالی

فی سنه ۱۳۱۰ من الهجرة المبارکه

قیمت دوازده

هزار

Author
Title
....D
C942